

هفتاد و گفتار

از

ایرج افشار

تهران
www.fabarestan.info

به اهتمام

میلا و عظیمی





یا اوستانین سار کده افشار

کتابستان
www.tabarestan.info

هفتاد گفتار

از

ایرج افشار



تبرستان
www.tabarestan.info

برگزیده‌ای از آثار منثور و منظوم ایران را در
"گنجینه گذشته و آینده فرهنگ و ادب ایران"
به نشانی www.m-afshar.net مطالعه فرمایید

هفتاد گفتار

از

ایرج افشار

به اهتمام

میلاد عظیمی



تهران اسفند ۱۳۹۰

سرشناسه	: افشار، ایرج، ۱۳۵۴ - ۱۳۸۹.
عنوان و نام پدیدآور	: هفتاد گفتار از ایرج افشار / به اهتمام میلاد عظیمی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، اسفند ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: هیجده + ۹۹۰ ص. مصور. جدول.
فروست	: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی ۱۵۸؛ گنجینه کلیات و مقالات: ۵۴.
شابک	: 978-600-5942-19-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: مقاله های فارسی قرن ۱۴.
شناسه افزوده	: عظیمی، میلاد، ۱۳۵۷ - ، گردآورنده.
شناسه افزوده	: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
رده بندی کنگره	: PIR ۷۹۵۳ / ف ۷۵۴ ۷ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی	: ۸۶۲/۴.
شماره کتابشناسی سی	: ۲۶۸۱۲۵۱



ناشر	: انتشارات دکتر محمود افشار
نام کتاب	: هفتاد گفتار از ایرج افشار
به اهتمام	: حمیدرضا عظیمی (میلاد)
شمارگان	: ۷۰۰ نسخه
شماره انتشار	: ۱۵۸
شماره گنجینه کلیات و مقالات	: ۵۴
آماده سازی فنی	: انتشارات ثریا
نوبت چاپ	: اول
سال چاپ	: ۱۳۹۰
چاپ	: چاپخانه ترانه
صحافی	: سپیدین
بها	: تومان

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۲-۱۹-۴ ISBN 978-600-5942-19-4

کنجینه کتبات و مقالات

۵۴



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاری زدی

شماره ۱۵۸

هیأت گزینش کتاب و جوایز*

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

دکتر ژانته آموزگار - کاوه بیات - دکتر جلال خالقی مطلق

دکتر محمود امیدسالار - دکتر حسن انوری

* درگشتگان

دکتر یحیی مهدوی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی -

ایرج افشار

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداری (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران، یا معاونان اول هریک از این پنج مقام (طبق ماده ۲ و قفنامه)

کتابستان
www.barestan.info

* متولیان منصوص و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر علی محمد میر جانشین: دکتر حسین نژادگشتی - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی) - دکتر افشار (دبیر شورا - جانشین: پروین صالح) - آرش افشار (جانشین ایرج افشار) - ساسان دکتر افشار (بازرس)

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
ابراهیم ابراهیمی نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون قضائی دیوان عالی کشور
محمد حسین حاتمی مدیر عامل
صمد محمودی بافتوت خزانه دار، حسابدار

*

مسئول انتشارات کریم اصفهانیان

* درگذشتگان

آللهیار صالح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمد علی هدایتی - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - ایرج افشار - ریاست هیئت مدیره: دکتر سید جعفر شهیدی (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳).

اعضای پیشین

دکتر جمشید آموزگار - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی.

بنام پروردگار یادداشت و احوال

اول : طبق ماده ۲۳ و قضاة اول موعه یازدهم ۱۳۳۷ ش. ... داد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین گفت به مجله آینده «مصرفات احتیاج و احوال» و ادان جو از به نویسندگان شرح مستور این و قضاة کرد (د) .

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی الحقیقه ماده ۲۵ و قضاة ... تقسیم زبان فارسی و تحکیم وحدت فی و ایران میباشد . بنابر این گوی که با وجود این موقوفات نشر شود باید مربوط به لغت و مستوره ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد . کتب کلاسیکی مدرسه عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود .

سوم : طبق ماده ۲۶ و قضاة رسالات چاپ شده با وجود این موقوفات باید بطور دیده و بنام این موقوفات به بنیاد فخری، کتابخانه و قرائتخانه های عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و نشر قرائتخانه درشتاده شود ...

چهارم : چون نظر بازگانی و انتشارات این موقوفات نیست تا حدی کل ایران هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قضاة هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را از اندوهای تمام شده با افزایش صدی ده و نیمیست قیمت گذاری شود ... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقلی از جمله فروشنده گان و غیره نیست که برای پست غیر تحمل شود . از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیرگی که ابتدا مجله تجارتی ندارد و با مالاری و نشر کسای می نمایند .

پنجم : بر اساس موافقت نامه دوم (موعه ۱۳۳۲، ۳۳، ۳۴) که میان آصف و دانشگاه طهران به امضاء رسید ، قسمتهای متقی از رقبات مانند جایگاه سازان است نامه خود و نقل بنیاد باستان شناسی ، بطور دیگران و بنیاد طهران که از شد رقبات دیگری هم با درآمد بنیاد دوم و دوم برای اجرای مفاد و قضاة که از همه عبارت از ادان جو از ادبی و

تشرکات تاریخی و لغوی ابراج بر ایران، به استثنای کتب دسی، می باشد در اختیار دانشگاه تهران قرار گیرد و
وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

هشتم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده تصریح شده است که از طرف ریاست دانشگاه کنگره از متون
این موقوفات که از طرف اوقف بصورت یک اثرات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی او
امور و از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ابراج افشار که از متولیان شورای است
است از طرف اوقف نیز بصورت یک اثر نامبرده معین شده به جهت سرپرستی انتخاب برقرار نموده

نهم : چون مجامده این بطور بواسطه نگیرن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیفات ترجمه و خرید کتب غیر فزونی
ارشد خود ابراج افشار و اگر در دوم، درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف
موقوفات بطبع رسیده، با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که بایل به همکاری در تألیفات
ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند با مراجع کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیفات ترجمه با اهداف
این بنیاد یعنی ترقی و کثرت و تعلیم زبان فارسی و تکیه بر حدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می
و ملی همه ایرانیان است، می باشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزوی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

مستطاب

تکلمه سوم

کسی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود باید کاملاً منطبق با اینست واقف و وقف و وقفه خاص باشد اگر چه اینها
مجموعه مانیکه بچشم واقف منتشر شده و یا می شود و در صد ایرادها نیست اندازد و به سبب اینست که واقف قصد چاپ آنها
با مال خود داشت ولی نمایند که دارای خود را وقف عام نموده برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود و چاپ کتب خود
را هم که دارای همین جنبه است بجمعه بنیاد واکند اگر کرد.

اما این مجوز آن نیست که تالیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و بر سه چاپ نماید کتب فقهی و کتب تاریخی و کتب علمی
با بودجه آن چاپ نماید که وقف خالی واقف اگر ترویج زبان رسی و حکیم وحدت فی این است و بهر جهت کسی که بولی
از تاجیک بکری و جدایی طبعی و حکایت از روح و با نهای عاری به تحفه تصنیف بان رسی و دیگر چیزهای تفرقه آمیز در
سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

تکلمه دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرستادن فارسی که دایره مانند سنی و انسبکو چای باشد و تاریخ کامل
ایران که ادعای بیاد و برتری بیشتر دارد و آرد ما بهیانه بنیاد و کفاف خرج آسانند و میزان انداخته بانی این موقوفات
نور به شرط آنکه اجازه واقف و زمان حیات موافقت شورای توبیت بعد از مدت با هر کس و مشکایی که فارغانا فایده خاند
در عین دوم با داشته واقف منتشر و در جمله سرمه افغان نامه بکاشتم که کتب رسالتی که با بودجه این موقوفات چاپ
میشود باید مشروط باشد از تحریکات سیاسی مخصوصاً آلوده نباشد با عناصر سیاسی خارجی و لغات پر دیش تاریخی ادبی ایران
شناسی... و در پایان آن بکشد افزودیم بهیم و هشتم که با و چنین رسالتی سامان بعد از آنکه بسته انداخته و سیاست
بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این با و داشته تذکری داده شود... عمده تمایز این با و در میان بنیاد موقوفات
ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک و دشمن خاص خود را دارد و ما و خانی در کار آنها داریم.

تا زمانی که نویسنده این مظهر رسول بهیم و فرزند دانشمند مایرج افشار که روز نویسنده کی کا آگاه میباشد سرپرست
این بنیاد است و جوی برای مگرانی نخواهد بود بعد از ما هم میداست که این بهیم را باید... ان شاه احمد... اردو بهیست

تکلیف و تبصره

باستان است و در پیش از این گشت و آمد و در این تاریخ

کتاب نظم و نثری از کتب مشنگان باستان کان که با سر بایه و آرد این بنیاد چاپ و توزیع میشود و باید مطلق باقیست و انقباض
و تقاضا باشد و هر فرد زبان سی و قطر این زبان حکیم و حدت علی و نمایند کشور ایران باشد و بولی از نام چاپ کتابی و جدا
طبی ندب و نمایند توزیع از هر ای کلی زبانهای خارجی به قصد تصحیف این فارسی دری نگذارد و خلاصه آنکه این کتاب
رسالات باید نشر باشد و در شمای تفرقه آینه و مسیاستنبالی فتنه انگیز بطور هر روز و هر طبعی محض نباید آورده باشد
به اغراض سیاسی خارجی و لغات پژوهش تاریخی، نزدادی یا ادبی و فرنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی ادبی عالمانه خارجی که از هر ملی و فرنگی دروسی به فارسی ترجمه میشود و اگر اداری هر دو جنبه از سواد
زبان باشد باید قسمت سه و نه آنها ترجمه شود قسمت بان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و متعادل عالمانه با آن باشد
چنانکه از یاد نگرفته مطلق ممکن است نشر باشد. شائسته و بهیچ گری این بنیاد انتشارات نمی باید و هر حال از دروغ و تافه
پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی،
چو جوان هستی اوج کرک
در دوشی اسب یا خرگ کرک

برای چاپ است کتاب رسالات زتنایزین و حق الزحمه بنویسیم بلکه به سبب اجتناف فوق العاده سودمند بود که کتاب
باید نیز بهر دو نیم این بنیاد و چاپ انتشارات کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد و از دیگر انتشارات از شش تمام شدن از
کاغذ چاپ و غیره از دیگر بخش آمد و دارد شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مروج و طاهر الدین باشد که تخم
مخرج میزد و نه ای و شای، می نیست و در کتابی کرد و می فروخت یک شای احمقانه ابر اینست که اگر در این مژ ضرر بجا
و مالی کنیم سود منوی که تصور ماست می بریم، آن یک عقیده خود را که توزیع زبان دری و حکیم حدت علی و نمایند فنی
ایران است و این می بریم این زبان و حساب مصارف و خف در راه، آید و آمل و هدف ملی خود محسوب می داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به شکل منتشر شده و رانده ای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتی که با هم
دارد توجه فرمائید.

دکتر محسن آذین
آذر ۱۳۲۲

مقررات مربوط به جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۴۴ و قضاة اول

چنانچه در آموخته های موقوفات به مقدار قابل اطمینان باید واقف یا شورای تولیت می تواند علاوه بر تالیف و ترجمه و چاپ کتب مکتبی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان، دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران به حنف، بالانص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده، بنا بر این باید شراد نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقراسات و مسابقات و دادن جوایز در آموخته های موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشویق این همه در زمان حیات با واقف است که با شریعت و دستن مطلق خود انجام می دهد پس به نیستش نگره است که در صورتی که از متولیان و یک سوتم از نیست چهره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که اتحادیه یا به جایان چنین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۴۵ و قضاة پنجم

بسیب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در تشویق امور مربوط به انجمن خلیق ماده ۴۴ و قضاة اول به توضیح دیماه ۱۳۲۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفت و انجام آن امور منحصراً به عهده واقف و پس شورای تولیت است که می تواند از الپسیرت یاری بخوانند.

یادداشت واقف

جوایز جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور که بر امون حدیف آن است تکمیل و جدیت ملی به وسیله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که به بر امون این بدف نوشته شود و خواهد به زبان فارسی خواهد به زبانغای دیگر خواهد به وسیله ایرانیان باطل دیگر خواهد به خود ایران، خواه در خارج می تواند نامزد دریافت جایزه که در برای این کار آیین نامه ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می کنم.

کمراس ۸/۸/۲۸ (۱۹۱۱)

جایزه های داده شده و نامی ابدای آنها

۱	۱۳۶۸	دکتر قیصر احمد	دانشمند هندی. استاد بازنشسته دانشگاه علیکرو (هندوستان)
۲	۱۳۶۹	دکتر غلام حسین بوشی	دانشمند ایرانی. استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)
۳	۱۳۶۹	دکتر امین عبد الحمید بدوی	دانشمند مصری متجسس ادبیات فارسی. استاد دانشگاه عین شمس (قاهره)
۴	۱۳۷۰	دکتر سید محمد دبیر سیاقی	دانشمند ایرانی. از موسسه لغت نامه و خدا
۵	۱۳۷۰	دکتر نور الدین احمد	دانشمند پاکستانی. استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)
۶	۱۳۷۵	جان هون بن	دانشمند چینی. استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن (پکن)
۷	۱۳۷۷	دکتر کمال الدین بنی	دانشمند تاجیکستانی. استاد متجسس ادبیات فارسی (دوشنبه، تاجیکستان)
۸	۱۳۷۹	دکتر منوچهر تروود	دانشمند ایرانی. استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۹	۱۳۸۲	دکتر عبد الحکیم زین کوب	دانشمند ایرانی. استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۰	۱۳۸۰	کینورد اوسون باسورث	دانشمند انگلیسی. استاد بازنشسته دانشگاه پتسبرگ (آکادمی بریتانیا) (انگلستان)
۱۱	۱۳۸۲	فریدون شیرینی	مختصرای نامور ایرانی
۱۲	۱۳۸۲	تونیو کورو یامانی	دانشمند ژاپنی. استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (ژاپن)
۱۳	۱۳۸۳	پرفور ریچارد و فرامی	دانشمند آمریکایی. استاد پیشین ایران شناسی دانشگاه هاروارد (آمریکا)
۱۴	۱۳۸۵	ژانس دو بروین	دانشمند بلندی. استاد پیشین زبان فارسی دانشگاه لیون (بلند)
۱۵	۱۳۸۶	نجیب ییل هردی	دانشمند افغانستانی. پژوهشگر و معجم ستون عرفانی
۱۶	۱۳۸۶	شارل ژانری دو فوشه کور	دانشمند فرانسوی. استاد پیشین دانشگاه پاریس (فرانس)
۱۷	۱۳۸۷	دکتر بدر الزمان قریب	دانشمند ایرانی. استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۸	۱۳۸۹	دکتر برت گک. فراگنز	دانشمند آلمانی. استاد دانشگاه های آلمان و اتریش
۱۹	۱۳۹۰	احمد منزوی	دانشمند و کتب شناس ایرانی
۲۰	۱۳۹۰	پروفور آنجلو میکله پیه مونه	دانشمند ایران شناس ایتالیایی

فهرست مقالات

الف. ایرانشناسی

۱. تحقیقات ایرانی ۱
۲. به یاد سعید نفیسی ۲۰

ب. انجمنها و کنگره‌ها

۳. انجمن‌های ادبی ۴۷
۴. مشرق زمین و معنای تاریخ ۷۴

پ. کتابشناسی

۵. سفرنامه‌های فارسی تا روزگار استقرار مشروطیت ۹۰
۶. فهرستنامه‌ی مهم متون کشاورزی در زبان فارسی ۱۲۲

ت. معرفی کتاب

۷. تاریخ نصرآبادی ۱۳۹
۸. ترجمه‌ی هفتصد ساله‌ی انجیل‌های چهارگانه ۱۵۴
۹. کهنه کتاب‌ها درباره‌ی ایران ۱۶۶

ث. نسخه خطی (کلیات)

۱۰. آسیبهای طبیعی و سنتی نسخه‌های خطی ۱۷۲
۱۱. امانت دادن کتاب ۱۸۴
۱۲. سرگذشت و سرنوشت نسخه‌های خطی ۱۹۲
۱۳. صحافی فرنگی‌ساز در ایران ۲۱۲

۱۴. کتاب و صندوق ۲۲۲
 ۱۵. «عرض» در نسخه‌های خطی ۲۳۹

ج. معرفی نسخه‌های خطی

۱۶. ختم‌الغرائب - تحفه‌العراقین ۲۷۰

چ. چاپ و نشر کتاب

۱۷. چاپ نسخه برگردان مخطوطات ۳۰۹
 ۱۸. قلمرو کتاب فارسی ۳۳۲

ح. کتابداری و کتابخانه

۱۹. کتابداری در کتابخانه‌های قدیم ایران ۳۴۰
 ۲۰. موج نو در کتابداری و دریای سنت ۳۵۵

خ. انتقاد کتاب

۲۱. نسخه برگردان «سفینه تبریز» ۳۶۳
 ۲۲. بخارای من ایل من ۳۹۳
 ۲۳. بامداد نیشابور و شامگاه تاریخ ۳۹۶

د. تشریحات

۲۴. جریان‌های ادبی در مجلات فارسی ۴۰۴
 ۲۵. صوراسرافیل ۴۵۱
 ۲۶. سخن خوب زگوینده خاموش ۴۸۹

ذ. مباحث تاریخی

۲۷. اشاراتی به تاریخ‌نگاری ایرانیان ۴۹۳
 ۲۸. سخنانی اجمالی درباره مشروطیتی که پا نگرفت ۵۲۳
 ۲۹. پیوستگی منابع کتابی و کتابه‌ای ۵۳۷
 ۳۰. ارتباط وقف و تاریخ ۵۴۵

ر. مباحث اجتماعی

۳۱. طبقه‌بندی نام‌ها در خاندان‌های یزد ۵۵۶

ز. مباحث تاریخ هنر

۳۲. مقدماتی دربارهٔ تاریخ معماری در ایران..... ۵۶۶

س. جغرافیای تاریخی

۳۳. نوشته‌های جغرافیایی در سینهٔ تبریز..... ۵۷۵

ش. آثار باستانی و کتیبه‌ها

۳۴. ویرانه‌های باستانی سیستان..... ۵۸۵

۳۵. سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار..... ۵۹۷

ص. سفرنامه

۳۶. گلگشت نو..... ۶۰۱

ض. اسناد تاریخی

۳۷. اسناد تاریخی در ایران..... ۶۳۸

۳۸. دیوان اسناد..... ۶۵۶

۳۹. سندهایی چند برای کاربرد در تاریخ..... ۶۶۲

۴۰. عکسهای تاریخی و تاریخی شدن ایران..... ۶۸۰

ط. زبان و ادبیات فارسی

۴۱. گونه‌های رنگ در زبان فارسی..... ۶۸۶

۴۲. آغاز ترجمهٔ کتاب‌های فرنگی به فارسی..... ۶۹۵

۴۳. سیف‌الدین باخرزی..... ۷۳۵

۴۴. شعر وثوق‌الدوله..... ۷۶۶

۴۵. اشعار تقی‌زاده..... ۷۸۷

ظ. یاد و خاطره

۴۶. چهل سال با حبیب یغمائی..... ۷۹۱

۴۷. یاد از پرویز خانلری..... ۸۰۴

۴۸. محمدعلی جمال‌زاده..... ۸۲۰

۴۹. به یاد مسکوب..... ۸۷۳

۵۰. ستوده بیابانی ۸۷۶
۵۱. با سایه در سایه سار خاطرات ۸۸۳

ع. رساله‌های پیشینیان

۵۲. حظیات ۸۸۷

غ. تازه‌ها و پاره‌ها

۵۳. نظری بر نظر سنا ۹۳۵
۵۴. فهرست‌های رجال بامداد ۹۳۹
۵۵. به خجستگی و فرخندگی زبان فارسی ۹۴۲
۵۶. افسانه‌های ملال دروغ‌گویان ۹۴۴
۵۷. انواع چینی در عهد صفوی ۹۴۹
۵۸. فارسی‌های تاریخ المستبصر ۹۵۰
۵۹. نمونه‌هایی از سانسور ۹۵۴
۶۰. چرا مشروطیت پا نگرفت؟ ۹۵۶
۶۱. آینده و سبب انتشار اسناد رجال سیاسی ۹۶۰
۶۲. از اینجا و از آنجا ۹۶۳
۶۳. از انتشارات پنهانی تا کتاب‌های جلد سفید ۹۶۵
۶۴. لزوم چاپ متون فارسی ۹۷۲
۶۵. دو کتاب نادیده در چین ۹۷۴
۶۶. راه آینده ۹۷۸
۶۷. آینده و گذشته ۹۸۱
۶۸. مسئله دسترنج نخستین مصحح ۹۸۳
۶۹. کاغذ و پست ۹۸۷
۷۰. شادباش نوروز و آینده ما ۹۹۰



ایرج افشار

(۱۳۰۴ - ۱۸ اسفند ۱۳۸۹)

کتابستان
www.tabarestan.info

استاد ایرج افشار، مؤلف کتاب عظیم و ماندگار فهرست مقالات فارسی، مقاله‌نویسی پرکار و نامدار بود. بخش بزرگی از کارنامه پربرگ و بار ایرج افشار مقالات کوتاه و بلندی است که نوشته است. نگاهی به «فهرست موضوعی از چاپکرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار» نشان می‌دهد که این مرد ایران‌مدار تقریباً در تمام ساحات مرتبط با ایران و فرهنگ گرانسنگ آن قلم زده است.

افشار، دانشمندی بود پخته‌نویس و مسخته‌نویس، انشاء‌نویس نبود. مقالاتش، عموماً، پر از معلومات و اطلاعات تازه است و مستند به مأخذ و منابع معتبر و متقن. زمانی قلم برمی‌گرفت که سخن تازه‌ای داشته باشد... برخلاف اعتقاد برخی خامان‌راه نرفته، افشار مرد نکته‌یاب و مبتکر و تازه‌جویی بود. مقالانی که درباره مسائل کلان و کلی مرتبط با نسخه‌های خطی نوشته و مقاله‌ای که راجع به «جریان‌های ادبی در مجلات فارسی» نوشته و مقالات «انجمن‌های ادبی» و «گونه‌های رنگ در زبان فارسی» مشتی است از خروار.

«دشمن طاووس آمد پُر او». حقیقت این است که ایرج افشار آنقدر کار کرد و آنقدر کار بزرگ کرد که مقالات او در سبایه آثار دیگر او قرار گرفته است. برای دانشجویان و جوانان می‌گویم که برای نوشتن برخی از این مقالات، افشار «یک عمر» کتاب خواند و یادداشت برداشت. مبدا در روزگار سخنها به کردار بازی بود، قدر و قیمت این نوشته‌ها در هیاهوی هیچ و بوج پنهان بماند.

بعد از درگذشت استاد افشار، آقای آرش افشار فرزند دلسوز و کاردار استاد، به من خبر داد که آن بزرگ، به سامان رساندن برخی کتابهای ناتمام خود را به عهده من گذاشته است؛ از جمله گردآوری و تبویب مجموعه مقالات. این توصیه استاد ریشه در گفتگوهایی داشت که با ایشان در این باره داشتم... قرار شد که برای شروع کار، مجموعه‌ای از مقالات سفینه پژوهانه ایشان را سامان دهم که منتشر شد (سینه و بیاض و جنگ، انتشارات سخن، ۱۳۹۰)...

کتابی که پیش چشم خواننده گرامی است مجموعه‌ای است از تعدادی از مهمترین مقالاتی که ایرج افشار در حوزه‌های مختلف و در دوره‌های گوناگون زندگی پرورش نوشته است... دریچه‌ای است به باغ بسیار درخت... با این امید که خواننده نوکار را با گوشه‌ای از کوششهای مستمر و نثوهانه دانشی مردی آشنا کند که ایران را بسیار دوست می‌داشت و برای شناساندن آن می‌نوشت و می‌نوشت و می‌نوشت...
خواندن و باز خواندن این گفتارها، برای من هم آموختن بود و هم تسلی؛ از این گفتارها صدای آشنای مردی به گوش می‌رسد که حکیم بود و مهربان بود و یگانه بود...
مردی که دیگر نیست... هست و نیست!

دریچه‌ای به تماشای باغ وا می‌شد

دلجم جو مرغ گرفتار بال و پر می‌زد

در پایان باید سپاسگزاری کنم از زعمای بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، به ویژه استاد دکتر سید مصطفی محقق داماد که پیشنهاد چاپ این کتاب، در نخستین سال درگذشت شادروان ایرج افشار، مورد تأیید ایشان قرار گرفت و جناب آقای آرش افشار فرزند ارجمند آن فقید که این خدمت را به من محول کردند و نیز از استاد بیوک رضایی که آماده‌سازی کتاب را پذیرفتند و صبورانه آن را به کف با کفایت خود گرفتند و از همسر که یاری‌هایم کرد.

و سپاس اوراست.

بیستم بهمن ماه ۱۳۹۰

تحقیقات ایرانی*

از سفر محمد قزوینی به اروپا تا
تأسیس دوره دکتری ادبیات فارسی

تحقیق و تتبع علمی و انتقادی، در زمینه‌های مختلف فرهنگی ایرانی، یکی از مظاهر دلپسند آشنایی ایرانیان با تمدن مغرب‌زمین است. اما این آشنایی بیش از شصت سال سابقه ندارد. پیش از آن آثار ادبا و فضایی ایران در نشر اطلاعات ادبی بر همان روال و اسلوبی بود که آثار چندین قرن پیش از آن، یعنی به صورت کتبی نظیر چهار مقاله، لباب‌الالباب، تذکره دولتشاه و بالأخره تذکره‌های معروفی چون آتشکده و مجمع‌الفصحاح.

نخستین باری که در جریان تحقیقات ادبی و تاریخی، تا حدودی، روش‌های اروپایی تحقیق مورد عمل قرار گرفت هنگامی است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه مقدم (صنیع‌الدوله)، در عهد ناصرالدین شاه قاجار، عده‌ای از فضایی زمان را برای اداره امور انطباعات و تألیف و ترجمه کتب گردآورد و به وسیله کار دسته‌جمعی و فردی که دانشمندان حوزه تأسیسی او انجام می‌دادند، عده‌ای کتب و رسائل با ارزش به وجود آمد و مخصوصاً از لحاظ این که در این دستگاه، تنی چند مترجم وجود داشت که از زبان‌های فرانسوی و انگلیسی و روسی و آلمانی و ترکی تألیفات قدیم و جدید اروپائیان را به فارسی ترجمه می‌کردند، آشنایی محققان ایرانی با آثار اروپایی وسعت یافت و نشر این نوع

نوشته‌ها در نحوه تحقیقات ایرانیان مؤثر واقع شد.^۱

تحقیقات مربوط به ادبیات و زبان فارسی، به طور کلی فرهنگ ایرانی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

دوره اول

از زمانی است که میرزا محمد خان قزوینی به انگلستان می‌رود (سال ۱۳۲۲ هجری قمری) و در آنجا، به خزانه کتب خطی موزه بریتانیا، کتابخانه دیوان هند (هر دو در لندن) و کتابخانه‌های دانشگاه‌های کمبریج و اکسفورد (بودلین) دسترسی می‌یابد و هم آنکه با مستشرقین آشنایی پیدا می‌کند و روش علمی آنان در مدتی کوتاه مورد عمل و اقتباس او قرار می‌گیرد. بالأخره به واسطه همکاری با پروفیسور ادوارد براون موفق می‌شود که عده‌ای از متون مهم زبان فارسی (چون مرزبان‌نامه، چهارمقاله، المعجم، جهانگشای جویی، لباب‌الالباب) را میان سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۹ منتشر سازد. انتشار همین متون بود که ادبا و فضیای ایران را به روش جدید و انتقادی طبع متون آشنا ساخت و پس از آن مورد عمل کسانی واقع شد که در ایران به طبع و نشر متن‌های قدیمی پرداختند. البته ادبای ایران پیش از آن کم و بیش متونی را که توسط اروپاییان انتشار یافته بود (مانند چاپ‌های سه‌گانه شاهنامه به توسط ترنر، ماکان، موهل، فولرس و سفرنامه ناصر خسرو و سیاستنامه نظام‌الملک چاپ شفر، بوستان چاپ گراف و نظایر آنها) می‌شناختند ولی کتب تصحیح و منتشر شده توسط قزوینی، بی‌تردید، اثری عمیق‌تر و اساسی‌تر به جای گذاشت.

دوره دوم

دوره دوم تحقیقات ادبی از سال ۱۳۳۴ قمری (۱۹۱۶ میلادی) آغاز

۱. با وجود این، روش تحقیقات دانشمندان و فضیای ایران در آن عهد قابل انتقاد بود و به همان ملاحظه بود که نویسنده بیداردلی چون میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در مذمت نقد اسلوب تذکره‌نویس و نقاضی و بی‌مایگی ادبای آن زمان رساله‌ای به نام «قرینکاه خطاب به اعتضادالسلطنه شاهزاده (علیق‌ن میرزا) وزیر علوم نوشت. تصور می‌رود که آن رساله به طور محدودی در حلقه اهل علم و تحقیق آن روزگار مورد بحث قرار گرفته باشد.

می‌شود. در این سال، روزنامه کاوه در برلین تأسیس و نشر شد و مدت شش سال متوالیاً انتشار یافت.

البته در چهار سال اول آن، مقالات ادبی و تحقیقی بسیار نادرست، مگر بعضی مقالات از مستشرقان و معرفی «بهترین تألیفات فرنگی‌ها درباره ایران» که خود فصل مهم و تازه‌ای بود برای آشنایی ایرانیان با نوشته‌های تحقیقی خارجی. کاوه در سال ۱۳۲۴ قمری به یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به زبان و ادب ایران توجه کرد که هنوز پس از سالیان دراز مطرح بحث است و آن «رسم الخط نگارش فارسی است. شاید یادداشت کوتاهی که کاوه در شماره ۳۲ تحت عنوان «اخطار راجع به رسم الخط» منتشر ساخت نخستین نکته و دقت نظر در این موضوع ادبی و فرهنگی باشد که در نشریات ادواری زبان فارسی دیده می‌شود.^۱

در همان ایام، رساله‌ای به قلم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر به نام «راه نو» در خصوص اصلاح خط فارسی در برلین نشر شد که در شماره ۳۳ کاوه مورد بحث قرار گرفت و پس از آن محمد قزوینی مقاله‌ای کوتاه در زمینه رسم الخط در کاوه منتشر ساخت که کاملاً تخصصی و علمی بود و دال بر آن که متخصصان و ادبای زبان نحوه اصلاح و رسم الخط و دقت در مشکلات و مسائل آن را یکی از دقائق ادبی و فرهنگی می‌دانسته‌اند.

کاوه از شماره ۳۵ (جمادی‌الآخر ۱۳۳۸) تغییر اساسی یافت و به صورت روزنامه‌ای سیاسی درآمد و به نحوی که در مقدمه دوره جدید آن آمده است «روزنامه تازه‌ای می‌شود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود». در این دوره است که مقالات تحقیقی سید حسن تقی‌زاده در باب «مشاهیر شعرای ایران» به چاپ می‌رسد و دو سال مدت می‌گیرد. در این سلسله مقالات شرح احوال فردوسی، دقیقی، ابوالمؤید و ابوشکور به طور علمی و اسلوب انتقادی مورد بررسی قرار گرفت. همچنین مقالات مربوط به مزدک (به قلم سید محمد علی جمال‌زاده)، شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم (به قلم کریستن‌سن)،

۱. ناگفته نماند که عتی‌الظاهر نخستین مقاله درباره زبان فارسی مقاله‌ای است که مرحوم یحیی دولت‌آبادی تحت عنوان «زبان ما» به سال ۱۲۹۳ شمسی (در مجله علمی منتشر ساخته است).

تاریخ روابط ایران و روسیه (به قلم سید محمدعلی جمال‌زاده به طور ضمیمه)، شعر قدیم ایران (به قلم عباس اقبال)، نامه امیر تیمور گورکان به شارل ششم پادشاه فرانسه (به قلم محمد قزوینی)، چاپخانه و روزنامه در ایران (به قلم سید حسن تقی‌زاده)، موسیقی قدیم ایران (به قلم عباس اقبال) هر یک در زمان نشر، به واسطه تازگی و استواری تحقیق مورد اقبال بسیار قرار گرفت.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که مورد توجه کاوه واقع شد و طبعاً تأثیر نیکویی در محیط ادبی ایران یافت، طرح مسئله زبان فارسی بود. بدین معنی که کاوه می‌خواست زبان فارسی را از قید روش بی‌بندوباری روزنامه‌نویسان به درآورد و نادرست‌نویسی را مغلوب کند. بدین منظور تحت عناوین «محک‌ذائقه»، «چهار دوره زبان فارسی»، «ترقی زبان فارسی»، «ادبیات خان‌والده» نمونه‌هایی از نوشته‌های صحیح و سقیم را نقل می‌کرد و بالأخره با طرح «استفتایی» درباره نحوه ترجمه اصطلاحات خارجی، مطلب جدیدی را پیش کشید. کاوه همچنین سعی داشت که اشتقاق‌سازی‌های عامیانه و خرافاتی را که با علوم آمیخته شده بود از میان بردارد. لذا با انتشار مقالات و قطعاتی تحت عنوان «مناظره شب و روز» «فقه اللغه غربی» ایرانیان را به لزوم پیروی از رویه انتقادی در این نوع مباحث که در اروپا کاملاً جنبه علمی پیدا کرده بود متوجه ساخت.

دوره دوم تحقیقات ادبی ایران که از زمان تأسیس روزنامه کاوه و نشر مقالات تحقیقی آغاز شد با انتشار چند مجله دیگر تقویت شد. در این دوره بیشتر محققان و ادبا به انتشار مقاله پرداختند و به طور کلی «مجله» میدانی آماده و دلپذیر بود برای نشر تحقیقات و آراء و عقاید علمی مربوط به ادب فارسی.

مقارن انتشار کاوه در برلین، مجله دانشکده در تهران تأسیس شد (۱۲۹۷). دانشکده نخستین مجله‌ای است که در ایران به انتشار تحقیقات جدی ادبی و نیز مباحث استحسانی در باب شعر و زبان پرداخت. ملک‌الشعراى بهار که مؤسس مجله است در نخستین شماره آن نوشت:

«مجله دانشکده برای ترویج روح ادبی و تعیین خط‌مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد می‌شود... در غره ماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۳۴ یک جلسه کوچکی از

یک عده جوانان ادیب خوش طبع در تهران تشکیل شد که آن جلسه را جز یک انجمن کوچک ادبی نمی توانستیم نامید. در آن انجمن فقط غزل‌هایی به روال متغزلین قدیم ایران طرح و اعضاء در روی آن اقتراحات غزل می‌گفتند. رفته رفته، اعضای آن زیادت شد، در اوایل سال ۱۳۳۵ انجمن کوچک شعری ما خود را قادر دید که در روی اصول تازه علمی که شامل تحقیقات نظمیه و نثریه و ترجمه ادبیات خارجی باشد ورزش نماید...^۱

یک سال پس از دانشکده مجله مشهور اوزبغان انتشار یافت که هم‌اکنون نیز منتشر می‌شود. این مجله هم یکی از وسایل نشر تحقیقات نویسندگان و ادبا قرار گرفت.

از مجلات دیگری که در پیشرفت تحقیقات ادبی مؤثر افتاد مجله ایران‌شهر چاپ برلین است. این مجله به اهتمام حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر مدت چهار سال از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۴ نشر شد و حاوی مقالات تحقیقی در احوال شاعران و ادبا و بحث‌های تحقیقی در باب زبان و ادب بود، و محققانی چون رشید یاسمی، ابراهیم پورداود، عباس اقبال، صادق رضازاده شفق، محمد قزوینی از نویسندگان آن بودند. پیشرفت تحقیقات ادبی در دوره دوم کاملاً یکسره مریهون انتشار مجلات ادبی است. همان‌طور که اشاره شد این دوره با نشر روزنامه کاوه در برلین آغاز شد. پس از آن با انتشار سی‌چهل مجله دیگر که هر یک مدتی کوتاه چاپ می‌شد موجبات نشر مقالات و تحقیقات امکان یافت و یک نوع «مسابقه» ای میان ادبا و فضلا در نوشتن مقالات ایجاد شد.

از مجلات معتبر دیگری که در دوره دوم تحقیقات ادبی شروع شد و نشرش مؤثر افتاد مجله آینده است. این مجله اصولاً جنبه سیاسی داشت ولی قسمتی زیاد

۱. ناگفته نماند که محفل‌ها و انجمن‌های ادبی از عصر صفوی به بعد در اغلب شهرهای ایران وجود داشت و مرکز تجمع ادبا و فضلا بود، ولی هم اصلی آنها طرح مسائل مربوط به شعر و خواندن شعر بود. در همان وقت که حوزه مجله دانشکده تشکیل شده بود «انجمن ادبی ایران» در تهران وجود داشت و اغلب ادبای تهران در آن عضویت داشتند.

این انجمن در آن عهد مرجعیتی داشت و به خدمات و تحقیقات مستشرقان متوجه بود تا آنجا که به مناسبت فوت ادوارد براون به انعقاد مجلس تذکری اهتمام کرد.

بعدها انجمن حکیم نظامی، انجمن ادبی تهران، انجمن صائب و چند انجمن دیگر به وجود آمد.

از صفحات خود را به طبع مقالات تحقیقی اختصاص داد و مقالاتی که در زمینه‌های مختلف تحقیق ادبی از احمد کسروی، سعید نفیسی، غلامرضا رشید یاسمی، میرزا طاهر تنکابنی، محمود درگاهی (دبستان) اسمعیل امیرخیزی و محمود عرفان در آن منتشر شد از منابع مطالعات آیندگان بود. آینده در آن دوره به مدت دو سال انتشار یافت.

مجله‌های دیگر دوره دوم تحقیقات ادبی عبارت است از فروغ (رشت)، تقدم (تهران)، علم و هنر (برلین)، و بالأخره دو مجله آردمان و شرق (۱۳۰۹) که هر یک از این دو مدت یک سال انتشار یافت ولی در هر یک از آنها مقالات تحقیقی فضلی معروف آن زمان نشر شده است؛ مانند مقالات بدیع الزمان فروزانفر، عباس اقبال، احمد کسروی، ملک الشعرای بهار، رشید یاسمی، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی و دیگران.

درین دوره روزنامه‌های معتبر تهران چون شفق سرخ، و ایران نیز به درج مقالات تحقیقی می‌پرداختند و عده‌ای از مقالات سید حسن تقی‌زاده، عباس اقبال، سید محمد طباطبایی، ملک الشعرای بهار، سعید نفیسی، رشید یاسمی و دیگران که در این روزنامه‌ها در زمینه‌های ادبی و فرهنگی به چاپ رسیده قابل توجه است.

ناگفته نماند که در این دوره انجمن آثار ملی (در سال ۱۳۰۱) و کمیسیون معارف (در سال ۱۳۰۲) به وجود آمد. وظیفه بنیان‌اولی نگاهبانی و مرمت ابنیه تاریخی و خدمت دومین بنیان ترجمه و انتشار کتب بود.

دوره سوم

دوره سوم از سال ۱۳۱۳ آغاز و به دوران تأسیس دوره دکتری در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ختم می‌شود. در سال ۱۳۱۳ دو اقدام مهم فرهنگی انجام گرفت که هر یک از آن دو در پیشرفت تحقیقات ادبی و سرنوشت آن بسیار مؤثر واقع شد. این دو اقدام عبارت است از تأسیس دانشگاه تهران، و برگزاری کنگره فردوسی.

تأسیس دانشگاه تهران موجب تجمع اکثر محققان و دانشمندان رشته‌های ادبی در این مرکز و تربیت افرادی بود که بعدها عده‌ای از آنها منشأ خدمات برجسته در گسترش و توسعه تحقیقات ادبی شدند.

برگزاری کنگره فردوسی (که هم‌زمان با آن آرامگاه فردوسی در طوس به وسیله اعلیحضرت رضاشاه کبیر افتتاح شد) از موجباتی بود که میان محققان ایرانی و مستشرقان ایجاد ارتباط کرد، به نحوی که هم مستشرقان امکان یافتند که با ادبا و محققان ایران آشنا شوند و هم ایرانیان از نزدیک با نحوه و اسلوب تحقیقی علمی اروپایی‌ها آشنایی عام‌تر و حضوری یافتند.

یک سال بعد، یعنی در ۱۳۱۴ فرهنگستان ایران تأسیس و افتتاح شد و چهل تن از دانشمندان و محققان طراز اول به عضویت آن برگزیده شدند. با ایجاد فرهنگستان تا حدودی موجبات همکاری علمی و کار دسته‌جمعی میان ادبا و فضایی ایران پیش آمد.

وزارت معارف (فرهنگ) هم در این دوره منشأ خدمات مفید و متعدد بود. از اهم آنها تأسیس کتابخانه ملی، تأسیس مؤسسه مردم‌شناسی، تهیه عکس از نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های ممالک دیگر (به اهتمام محمد قزوینی که در پاریس زندگی می‌کرد)، طبع متون ادبی و تاریخی، ایجاد موزه‌های ایران باستان و مردم‌شناسی و اقدام به حفاریات علمی و باستان‌شناسی را می‌توان ذکر کرد. هر یک از این فعالیت‌ها به نحوی و حدودی در ترویج و توسعه تحقیقات ادبی و مطالعات انتقادی ایرانی مفید واقع شد.

در زمینه انتشار کتاب، فعالیت دو مؤسسه بیش از مراکز انتشاراتی دیگر مفید و قابل ذکر است. یکی کلاله خاور که به مدیریت محمد رمضانی از سال ۱۳۰۰ آغاز به کار کرد و بانی طبع و نشر عده‌ای از متون معتبر زبان فارسی شد. دیگر کتابخانه طهران بود که حسین پرویز آن را بنیاد گذارد. این مؤسسه هم در انتشار متون فارسی و تحقیقات مربوط به تاریخ و ادب ایرانی خدمات شایسته‌ای انجام داد.

از مجلات مهمی که از سال ۱۳۱۳ به بعد در ایران انتشار یافت و مدت شش

سال محل انتشار مقالات و تحقیقات ادبی معروف‌ترین محققان کشور بود مجله مهر است که نصرالله فلسفی مدیریت آن را بر عهده داشت. همچنین از مجله تعلیم و تربیت (که بعد به آموزش و پرورش موسوم شد) باید نام برد. این مجله هم از تحقیقات ادبی خالی نبود. مجله ادبی دیگری که ذکر نام آن لازم است مجله ایران باستان است که به وسیله اداره تبلیغات به وجود آمد. در این مجله نیز مقالات محققان به چاپ می‌رسید. در اصفهان، مجله باختر که مدت دو سال (۱۳۱۲ به بعد) نشر شد از لحاظ احتواء بر مقالات ادبی تحقیقی مفید بود.

در این دوره موجبات مشارکت عده‌ای از ایرانیان در مجامع علمی بین‌المللی فراهم شد. مخصوصاً شرکت چند تن از دانشمندان ایرانی در کنگره هنر و باستان‌شناسی ایران که در لنین‌گراذ تشکیل شد و نیز شرکت محمد قزوینی در سه اجلاس کنگره بین‌المللی شرق‌شناسان و شرکت سید حسن تقی‌زاده در یکی از دوره‌های آن کنگره قابل ذکر است.

اقبال علمی به ادبیات پیش از اسلام که توسط ابراهیم پورداود، در دوران اقامت او در برلین هندوستان، آغاز شده بود با انتشار ترجمه گانها و یشتها موجب شد که معارف مزدیسنائی به وسیله کتاب و مقاله آینده روشنی بیابد و توجه بدین گوشه از فرهنگ ایرانی به آنجا رسید که عده‌ای از فضلاء ایران به خواندن زبان پهلوی پرداختند، مانند ملک‌الشعرای بهار و رشید یاسمی و احمد کسروی ترجمه‌وار انتشار یافت. تا این که صادق هدایت که در هندوستان به آموختن زبان پهلوی مشغول شده بود، نشر چند متن را به طور علمی تری آغاز کرد.

یکی از مباحثی که توجه به تحقیق و تجسس در آن در این دوره آغاز شد «فرهنگ عامه» (فولکلور) بود و صادق هدایت را باید پایه‌گذار آن دانست. هدایت با انتشار اوسانه و نیرنگستان اهمیت ارتباط این رشته را با فرهنگ ایرانی نمایاند و در دنبال آن جمع‌آوری قصه‌های رایج میان مردم روستاها و بازاریابی آنها و همچنین گردآوری ترانه‌های محلی آغاز شد و وزارت معارف، حسین کوهی کرمانی را به این خدمت برگماشت. کوهی کرمانی بیشتر در ناحیه کرمان به این کار مشغول شد و توانست که دو مجموعه هفتصد ترانه از ترانه‌های روستایی ایران و چهارده افسانه از

افسانه‌های روستایی ایران و چهار افسانه از افسانه‌های روستایی ایران را به چاپ برساند. توجه به افسانه‌ها و مباحث مربوط به فرهنگ عامه چندان رواج و دلپذیری یافت که رادیو تهران از سال ۱۳۱۸ بخشی را بدان اختصاص داد و فضل‌الله صبوحی مهندی به قصه‌گویی و جمع‌آوری مدارک و اطلاعاتی که از ولایات کسب می‌شد می‌پرداخت. او در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۵ قسمتی از این افسانه‌ها را در چند کتاب منتشر ساخت.

ناگفته نگذاریم که در سال ۱۳۱۸ مجله موسیقی بنیان گذاشته شد. این مجله در جلب توجه محققان و علاقه‌مندان به «فرهنگ عامه» سهمی مؤثر داشت. مخصوصاً صادق هدایت در آنجا به نشر مقداری از ترانه‌ها و مثل‌ها پرداخت.

یکی از مباحث مورد توجه در این دوره، جمع‌آوری اطلاعات و نشر کتب مربوط به تاریخ و جغرافیای محلی است اعم از متون و آثاری که تألیف و نوشته قدماست و یا آنچه معاصران جمع‌آوری و تألیف کرده‌اند. تاریخ بخارا، تاریخ سیستان، تاریخ طبرستان، تاریخ قم، تاریخ جدید یزد، تاریخ بیهقی، از متون قدیم و مهم است که در این دوره براساس نسخه‌های خطی طبع شد. از تحقیقات معاصران کتاب‌هایی مانند صید مروارید توسط محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی، اصفهان تألیف حسین نورصادقی، جغرافیای جندق و بیابانک نوشته حبیب یغمایی، جغرافیای تاریخی دامغان از اقبال یغمایی، تاریخ پانصد ساله خوزستان نوشته احمد کسروی، خلیج فارس از غلامعلی بایندر، آتشکده یزدان یا تاریخ یزد تألیف عبدالحسین آیتی که هر یک حاوی اطلاعات مفید محلی بود، از این نوع تألیفات و تحقیقات است.

مهم‌ترین کتابی که در زمینه جغرافیای ایران انتشار یافت جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان است که در سه مجلد منتشر شد. دوره جغرافیای نظامی ایران تألیف علی رزم‌آرا نیز از آثاری است که بعضی از مجلدات آن در این دوره به چاپ رسید و انتشار دنباله آن تا سال ۱۳۲۹ شمسی ادامه یافت.

یکی از رشته‌هایی که در این دوره مورد توجه قرار گرفت و توسعه یافت فهرست‌نویسی نسخ خطی، به متابعت از روشی است که فهرست‌نویسان اروپا از

قرن هجدهم شروع کرده بودند. کتابخانه‌های ایران که در این دوره به جمع‌آوری نسخ خطی اهتمام بیشتر مبذول کرده بودند انتشار فهراس را نیز از جمله کارهای ضروری دانستند و قسمتی از فهرست‌های کتابخانه‌های آستان قدس رضوی به اهتمام اوکتائی، مجلس شورای ملی به اهتمام یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، کتابخانه عمومی معارف به اهتمام عبدالعزیز جواهر کلام، مدرسه و مسجد عالی سپهسالار به اهتمام این یوسف حدائق شیرازی در دسترس قرار گرفت.

فنون و علوم ادبی و مباحث دستوری و آئین نگارش یکی از رشته‌هایی است که به سبب احتیاج دانشجویان بدانها، زمینه تحقیق عده‌ای از محققان قرار گرفت. هنجار گفتار از سید نصرالله تقوی، آیین نگارش از حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه)، رساله اصلای فارسی از احمد بهمنیار، دستور زبان فارسی از عبدالعظیم قریب از نوشته‌های قابل ذکری است که سال‌ها مورد توجه و مراجعه اهل فضل بود و همیشه در تاریخ علوم ادبی جزء کارهایی محسوب می‌شود که با روش جدیدی عرضه شده است.

اینک با توجه به کلیانی که درباره جریان تحقیقات ادبی گفته شد فهرست اهم آثاری را که در مباحث مختلف میان سال‌های ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ انتشار یافته است مکمل این تاریخچه می‌سازد.

متون ادبی و تاریخی

اقبال آشتیانی، عباس:

- تتمه البتیمه ثعالبی نیشابوری، ۲ جلد، ۱۳۵۳ ق.
- معالم العلمای ابن شهر آشوب، ۱۳۵۳ ق.
- تجارب السلف هندوشاه، ۱۳۱۳ ش.
- حدائق السحر فی دقائق الشعر رشید وطواط.
- شاهنامه (جلدهای ۲ - ۶)، ۱۳۱۳/۱۵ ش.
- طبقات الشعراء فی مذایح الخلفاء و الوزراء ابن معتز، ۱۹۳۹ م.

- دیوان امیر معزی، ۱۳۱۸ ش.
- بیان‌الادیان حسینی علوی، ۱۳۱۲ ش.
- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام حسنی رازی، ۱۳۱۲ ش.
- لغات فرس اسدی، طوسی، ۱۳۱۹ ش.
- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ۱۳۲۰ ش.

بهار، محمد تقی:

- مجمل التواریخ و البقاص، ۱۳۱۸ ش.
- تاریخ سیستان، ۱۳۱۴/۱۵ ش.

بهمنیار، احمد:

- التوسل الی الترسل از بهاء‌الدین مزید بغدادی ۱۳۱۵
- تاریخ بیهق از ابن فندق، ۱۳۱۷ ش.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ۱۳۱۴ ش.

تقوی، سید نصرالله:

- درة الشاج لغرة الدباج قطب‌الدین محمود شیرازی (جلد دوم)، ۱۳۱۷/۲۰ ش.
- دیوان ناصر خسرو (با مقدمه تقی‌زاده و تعلیقات دهخدا و همکاران مجتبی مینوی)، ۱۳۰۴/۷ ش.

- جاودان‌نامه از بابا افضل مرقی، ۱۳۱۱/۱۲ ش.
- المفید للمستفید از بابا افضل مرقی، ۱۳۱۰ ش.

خلخالی، عبدالرحیم:

- دیوان حافظ، ۱۳۰۶ ش.

رشید یاسمی، غلامرضا:

- دیوان مسعود سعد سلمان، ۱۳۱۸ ش.

طهرانی، سید جلال‌الدین:

- تاریخ قم، از حسن بن محمد قمی، ۱۳۱۳ ش.

- محاسن اصفهان مافروخی، ۱۳۱۲ ش.

- لب التواریخ، ۱۳۵۲ ق.

عبدالرسولی، علی:

- دیوان فروخی سیستانی، ۱۳۱۱ ش.

- دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۱۷ ش.

فروغی، محمدعلی:

- کلیات سعدی با همکاری حبیب یغمایی ۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش.

- خلاصه شاهنامه، ۱۳۱۳ ش.

- رباعیات خیام با همکاری دکتر قاسم غنی، ۱۳۲۰ ش.

قریب، عبدالعظیم:

- کلبه و دمنه بهرامشاهی، (چاپهای متعدد دارد) ۱۳۱۰ ش.

- گلستان سعدی، ۱۳۱۰ ش.

- اخبار برامکه، ۱۳۱۳ ش.

قزوینی، محمد:

- دیوان حافظ با همکاری دکتر قاسم غنی، ۱۳۲۰ ش.

- تاریخ جهانگشای جوینی (جلد سوم) ۱۳۱۶ ش.

مدرس رضوی، محمدتقی:

- المعجم فی معاییر اشعار العجم قیس رازی، ۱۳۱۴ ش.

- تاریخ بخارا نرسخی، ۱۳۱۹ ش.

- مجمل التواریخ گلستانه، ۱۳۱۹ ش.

- آثار علوم یا کائنات جو ابوحاتم مظفر اسفزاری، ۱۳۱۹ ش.

- دیوان حکیم سنائی، ۱۳۲۰ ش.

مشکوة، سید محمد:

- درة التاج لغرة الدباج قطب الدین محمود شیرازی (جلد اول)، ۱۳۲۰ ش.
- درة الاخبار

مشکان طبسی، حسن:

- درة التاج لغرة الدباج قطب الدین محمود شیرازی ۱۳۱۷/۲۰ ش.
- اشارات (ترجمه فارسی)، ۱۳۱۶ ش.

مینوی، مجتبی:

- نامه تنسره، ۱۳۱۱ ش.
- شاهنامه، جلد اول، ۱۳۱۳ ش.
- ویس و رامین فخرالدین گرجانی، ۱۳۱۴ ش.
- نوروزنامه خیام، ۱۳۱۲ ش.

نقیسی، سعید:

- رباعیات باباافضل مرقی، ۱۳۱۱ ش.
- سامنامه خواجهوی کرمانی، ۱۳۱۹ ش.
- قابوسنامه عنصرالمعالی، ۱۳۱۲ ش.
- شاهنامه (جلدهای ۷-۹)، ۱۳۱۳/۱۵ ش.
- رساله فریدون بن احمد سهپسالار (بی تاریخ)
- دیوان عطار، ۱۳۱۹ ش.
- دیوان قطعات ابن یمین، ۱۳۱۸ ش.
- تاریخ گیتی گشا، ۱۳۱۷ ش.
- دستورالوزرای خواندمیر، ۱۳۱۷ ش.
- دیوان لامعی گرجانی، ۱۳۱۹ ش.
- دیوان جنید شیرازی، ۱۳۲۰ ش.

وحید دستگردی، حسن:

- تحفه سامی سام میرزا صفوی، ۱۳۱۴ ش.
- تذکره نصرآبادی، ۱۳۱۷ ش.
- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ۱۳۲۰ ش.
- گنجینه نظامی ۱۳۱۶-۱۳۱۸ ش.
- بختیارنامه دقایقی مرزوی ۱۳۱۰ ش.
- دیوان قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۰۸/۹ ش.
- دیوان باباطاهر عریان، ۱۳۰۶ ش.

همانی، جلال‌الدین:

- نصیحة الملوک غزالی، ۱۳۱۵/۱۷ ش.
- التفهیم فی اوایل صناعة التنجیم بیرونی، ۱۳۱۶/۱۸ ش.
- ولدنامه سلطان ولد، ۱۳۱۵ ش.

یغمایی، حبیب:

- گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، ۱۳۱۷ ش.

تحقیقات تاریخی

اقبال، عباس:

- خاندان نویختی، ۱۳۱۱ ش.
- تاریخ مفصل ایران (مغول)، ۱۳۱۲ ش.

پیرنیا، حسن:

- ایران باستان، ۳ جلد ۱۳۱۱-۱۳۱۷ ش.

تربیت، محمدعلی:

- دانشمند آذربایجان، ۱۳۱۴ ش.

تقی زاده، سید حسن:

- گاه شماری در ایران قدیم، ۱۳۱۶ ش. (رساله‌ای هم به انگلیسی در همین زمینه در ۱۹۳۸ از تقی زاده در لندن نشر شد)

- از پرویز تا چنگیز، ۱۳۰۹ ش.

- مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل‌های تمدن، ۱۳۰۷ ش.

- شرح احوال ناصر خسرو ۱۳۰۶ ش.

رشید یاسمی، غلامرضا:

- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ۱۳۱۹ ش.

طهرانی، سید جلال:

- اصفهان نصف جهان (در گاهنامه)، ۱۳۱۲ ش.

- آثار قدیمه فارس (در گاهنامه)، ۱۳۱۳ ش.

غنی، قاسم:

- ابن سینا، ۱۳۱۵ ش.

فلسفی، نصرالله:

- تاریخ روابط سیاسی ایران و اروپا در عهد صفویه، ۱۳۱۶ ش.

- شرح حال بزرگان (داریوش و انوشیروان)، ۱۳۱۸ ش.

کسروی، سید احمد:

- شهریاران گمنام (۳ جلد)، ۱۳۰۷-۱۳۰۸ ش.

- تاریخچه پانصد ساله خوزستان، ۱۳۱۲ ش.

مینوی، مجتبی:

- مازیار، تاریخ زندگانی و اعمال او، ۱۳۱۲ ش.

نفیسی، سعید:

- مدرسه نظامیه بغداد، ۱۳۱۳ ش.

- یزدگرد سوم، ۱۳۱۲ ش.
- شیخ زاهد گیلانی، ۱۳۰۷ ش.
- همایی، جلال‌الدین:
- غزالی نامه، ۱۳۱۵ ش.
- شعوبیه، ۱۳۱۵ ش. (در مجله مهر)

تحقیقات ادبی و شرح احوال

- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا):
- سبک‌شناسی یا تطور نشر فارسی (۳ جلد)، ۱۳۲۰ ش.
- رساله در احوال فردوسی، ۱۳۱۳ ش. (در مجله باختر)
- خلخالی، سید ابراهیم:
- حافظ‌نامه، ۱۳۲۰ ش.
- رشید یاسمی، غلامرضا:
- تتبع و انتقاد در احوال و آثار سلمان ساوجی، ۱۳۰۵ ش.
- احوال ابن یمین، ۱۳۰۳ ش.
- ادبیات معاصر، ۱۳۱۶ ش.

رضازاده شفق، صادق:

- تاریخ ادبیات ایران (چاپهای متعدد دارد)، نخستین چاپ ۱۳۱۳ ش.

فروزانفر، بدیع‌الزمان:

- سخن و سخنوران (۲ جلد)، ۱۳۰۸-۱۳۱۲
- رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولوی رومی، ۱۳۱۵ ش.
- تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۱۷ ش.

قزوینی، محمد:

- رساله شرح حال ابوالفتح رازی در انتهای جلد پنجم تفسیر ابوالفتح رازی، ۱۳۱۵ ش.

- مقاله تاریخی و انتقادی درباره نفثة المصدور، ۱۳۰۸ ش.
- شرح حال ابوسلیمان منطقی سجستانی چاپ پاریس، ۱۳۵۲ ق.
- بیست مقاله، ۲ جلد به اهتمام ابراهیم پورداود و عباس اقبال ۱۳۱۷ ش.

نقیسی، سعید:

- نخلبند شعراء احوال و منتخب اشعار خلداجو، ۱۳۰۷ ش.
- احوال و اشعار رودکی (۳ جلد)، ۱۳۰۹-۱۳۱۹ ش.
- احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ۱۳۱۶ ش.
- جستجو در احوال و آثار اشعار شیخ عطار، ۱۳۲۰ ش.
- احوال و اشعار حافظ، ۱۳۲۰ ش.
- آثار گمشده ابوالفضل بیهقی (مندرج در مجله مهر)
- مجدالدین همگر شیرازی (مندرج در مجله مهر)
- تاریخچه ادبیات ایران (مندرج در سالنامه پارس)

همائی، جلال الدین:

- تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۰۸-۱۳۰۹ ش.

زبان و لغت و علوم ادبی

تقوی، سید نصرالله:

- هنجار گفتار، ۱۳۱۷ ش.

تقی زاده، حسن:

- جنبش ملی ادبی (در مجله تعلیم و تربیت) ۱۳۱۴ ش.
- مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل های تمدن، ۱۳۰۷ ش.

داعی الاسلام، محمد علی:

- فرهنگ نظام، (چهار جلد)، ۱۳۱۰-۱۳۱۸ ش.

دهخدا، علی اکبر:

- امثال و حکم (۴ جلد) ۱۳۱۰-۱۳۱۶ ش.

رضازاده شفق، صادق:

- فرهنگ شاهنامه و ملاحظات و درباره فردوسی، ۱۳۲۰ ش.

فروزانفر، بدیع الزمان:

- فرهنگ تازی به پارسی، جلد اول (الف-ر) ۱۳۱۹ ش.

فروغی، محمد علی:

- پیام به فرهنگستان، ۱۳۱۶ ش.

قریب، عبدالعظیم:

- دستور زبان فارسی (طبع های متعدد دارد). نخستین چاپ ۱۳۰۵ ش.

کسروی، احمد:

- آذری یا زبان باستان آذربایگان، ۱۳۰۴ ش.

- نام های شهرها و دیه ها، ۱۳۰۸-۱۳۰۹ ش.

- تاریخچه شیروخورشید ایران، ۱۳۰۹ ش.

نفیسی، علی اکبر:

- فنود ساریار، فرهنگ نفیسی، به اهتمام سعید نفیسی (۵ جلد)،

۱۳۱۷ ش.

فرهنگ ایران باستان

پیرنیا، حسن:

- داستان های ایران قدیم، ۱۳۰۷ ش.

پورداود، ابراهیم:

- گاتها، ۱۳۰۵ ش.

- ایرانشاه، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶ ش.

- خرمشاه، ۱۳۰۵ ش.

- پشتها (دو جلد)، ۱۳۰۷-۱۳۱۰ ش.

- خورده اوستا، ۱۳۱۰ ش.

- یسنا (جلد اول): ۱۳۱۷ ش.

کسروی، احمد:

- کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۰۹ ش.

فهرست‌های نسخه‌های خطی

کتابخانه آستان قدس رضوی:

- تألیف اوکتائی (۵ جلد)، ۱۳۰۵ ش.

کتابخانه عمومی معارف:

- عبدالعزیز جواهر کلام (۲ جلد)، ۱۳۱۳-۱۳۱۴ ش.

کتابخانه مجلس شورای ملی:

- تألیف اعتصام‌الملک آشتیانی، ۱۳۰۵-۱۳۱۲ ش. (۳ جلد)

کتابخانه مدرسه سپهسالار:

- ابن یوسف حدائق شمیرازی (۲ جلد) ۱۳۱۳-۱۳۱۸ ش.

تبرستان
به یاد سعید نفیسی*

از پیشروان پژوهش‌های ایران‌شناسی

به ایرانم. به ایران گرامیم. به ایران جاودانیم^۱

با علی دهباشی پیمان چنین گذشته است که یادکرد بزرگان درگذشته در بخارا دنبال شود. در این شماره نامه‌های نفیسی چاپ می‌شود.

او را از دوران کودکی دیده بودم زیرا با پدرم دوست و بسیار مانوس بود. با هم سفرهای متعدد کرده بودند و در اغلب جلسات عصرانه سه‌شنبه‌های مجله آینده (۱۳۰۴-۱۳۰۶) که تا حدود سال ۱۳۱۵ دوام گرفته بود حضور می‌یافت.

در سال ۱۳۲۸ که به گردآوری شاهکارهای نثر فارسی معاصر آغاز کرد و مجموعه‌ای از چرند پرند و نوشته‌های طالب‌اوف و جمال‌زاده و صادق هدایت را گرد می‌آورد دو کار را به من دستور فرمود. یکی این که سرگذشت کوتاهی از آن چهارتن فراهم سازم تا در پیوست آن چاپ شود. چنان کردم و در پایان آن مجموعه با عکس چاپ شد و چون یادگاری است از آن عهد و در دسترس همگان نیست امیدوارم آقای دهباشی آن را عکسی به چاپ نو بسپارد. این مجموعه را کانون معرفت در سال ۱۳۳۰ منتشر کرد.

دیگر آن که فرمود تو هم مجموعه‌ای از نثرنویسی محققان فراهم بنما. من

*. بخارا، شماره ۴ (اسفند ۱۳۷۷)، عرص ۱۳۵-۱۵۹.

۱. از سعید نفیسی در صدر داستان «ماه نخشب» (تهران، ۱۳۲۸).

کتابی تهیه کردم که به نام نثر فارسی معاصر منتخباتی از بهترین آثار مورخین و محققین نامی ایران از صدر مشروطیت تا دوره معاصر چاپ و در فروردین ۱۳۳۰ بخش شد. مرحوم نفیسی بر آن مقدمه‌ای نوشت با عنوان «سبب نامه» که توضیح مطلب را در بردارد.

به یادبود نفیسی، مجلسی در دی ۱۳۵۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزار شد که در آنجا نمایشگاه کتابهای او و عکس‌هایی ازو ترتیب داده شده بود. نیز فهرستی از آثارش و عکسش چاپ شد که چون نسل جدید آن را ندیده است در اینجا عیناً تجدید چاپ می‌شود.

هیچ نیازی نیست درباره اوصاف اخلاقی و علمی او نکته‌ای اضافه شود که او از برجستگان و نخبگان ایران بود و تا زبان فارسی هست تاملش در اوراق ادبی ایران پایدارست. هر دوره و زمانی که باشد قدر خدمات او مشخص و زیانزد خواهد بود. این نامه‌ها هم گویای صداقت و علاقه‌مندی او به علم و دانش و یادگار صفا و محبت او به دوستانش می‌باشد و هم در حقیقت گویای مقداری از مشکلات زندگی نفیسی میان سال‌های ۱۳۲۷ تا سال مرگ او (۱۳۴۵). ایرج افشار

۱

هزیم

نسخه ماشین شده را تصحیح کردم و فرستادم. اما از شماره ۵۵ به بعد را ماشین نکرده یا کرده و فرستاده است. به همین جهت اصل را دوباره فرستادم که اگر ماشین نکرده است هر وقت ماشین کرد برگرداند که این قسمت را هم تصحیح کنم.^۱ در چاپ به مانعی برخوردیم. اصل نسخه عربی را برای تهیه غلطانمه تقدیم کردم. فراموش کردید پس بفرستید. تمنی دارم آن را هم بفرستید. دیگر آن که خواهشمندم اگر در کتابخانه دانشکده کتاب معروف پلوتارک Plutarque را که عنوان

۱. مراد ترجمه سرگذشت ابن سیناست که از عربی به درخواست دکتر محسن صبا و برای چاپ در کتاب سرگذشت ابن سینا ترجمه کرد و در سلسله انتشارات انجمن دوستداران کتاب به چاپ رسانیده شد (تهران، ۱۳۳۲).

آن به فرانسه «Vie des hommes illustres» است دارد آن جلدی را که در آن شرح حال کراسوس Cirassus سردار معروف رومی هست امانت برای مخلص بفرستید یک روز بیشتر نگاه نمی دارم، زیرا که کتاب خود بنده هنوز از خانه شوهر برگشته است. درباره کتاب این سینا هر چه تأکید بیشتر بکنید به صواب نزدیک تر خواهد بود. مخلص، سعید نفیسی

عصر یکشنبه

عزیزم

نامه سرکار تازه امروز رسید. متأسفانه نتوانستم در میان رباعیات خیام چیزی که شبیه به این دو رباعی باشد پیدا کنم و گمان هم ندارم پیدا شود، زیرا اساساً فیتزجرالد مترجم خیام به انگلیسی مقید نبوده است عین الفاظ خیام را نقل کند و چیزی نزدیک به آنها از پیش خود ساخته و بعد آنها را به زبان های دیگر اروپایی ترجمه کرده اند، از آن جمله این دو رباعی است که سرکار خواسته بودید و تنها در متن ترجمه فرانس توسن به فرانسه و مقدمه ای که علی نوروز (حسن مقدم) بر آن نوشته است یافتیم و یقین دارم به قدری فیتزجرالد در ترجمه تصرف کرده که هیچ شباهتی با اصل شعر خیام باقی نمانده است و بیهوده نگردید، زیرا که جز این چیزی نخواهید یافت. وانگهی بیشتر رباعیاتی که فیتزجرالد به اسم خیام به انگلیسی انتشار داده همین است و در حقیقت خیام بهانه ای به دست فیتزجرالد بوده و او افکار خود را به نام خیام منتشر کرده است. در هر صورت هر وقت باز خدمتی داشته باشم^۱ از...^۲ آن شاد خواهم بود و دست شما را دوستانه می فشارم. مخلص، سعید نفیسی

تهران - ۹ شهریور ماه ۱۳۲۷

عزیزم

از این که تاریخچه ادبیات ایران پسند شما واقع شده است بسیار ممنوع شدم و اما مطالبی که پرسیده بودید:

۱- از تاریخ کبیر جعفر بن محمد بن حسن جعفری اطلاعی جز این ندارم که خود در مقدمه تاریخ یزد خویش ذکر می‌کند از آن کرده است و به جز تاریخ یزد او کتاب دیگری که از وی سراغ دارم کتابی است در تاریخ عمومی شامل ۲۲۰ ورق که در ۸۲۰ تألیف کرده و نسخه‌ای که فعلاً هست در ۹۸۸ برداشته شده و این نسخه در کتابخانه انجمن آسیایی بنگاله در کلکته است و ایوانف (Waldimir Ivanow) در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه

Concise descriptive, catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal

چاپ کلکته ۱۹۴۲، ص ۴، شرح این نسخه را داده و احتمال بسیار می‌رود همان کتابی باشد که جعفری در مقدمه تاریخ یزد خود بدان اشاره کرده است.

۲- از دیوان شرف‌الدین علی یزدی یگانه نسخه‌ای که سراغ دارم در کتابخانه حاج حسن آقاملک در مجموعه‌ای است شامل سه نسخه یکی دیوان سید حسن غزنوی و دیگر دیوان شرف‌الدین علی یزدی و نسخه سوم یادم نیست. در هر صورت مجموعه‌ای است به قطع خشتی بزرگ و اگر از سهیلی کتابدار آن کتابخانه بپرسید لابد می‌داند.

۳- فردوس التواریخ تألیف خسرو بن عابد معروف به ابن معین ابرقوهی است که در ۸۰۸ تألیف کرده است و یگانه نسخه‌ای که از آن به دست است در کتابخانه فرهنگستان علوم شوروی در لنین‌گراد است و مرحوم پرفسور بارتولد در کتاب ترکستان خود Turkestan down to the Mongol Invasion چاپ اوقاف گیب، ص ۵۴-۵۵ ذکر می‌کند.

۴- شرح حال میرزا حبیب اصفهانی به قلم آقای خان ملک ساسانی در

شماره ۲-۳ سال دهم مجله ارمنان، ص ۱۱۰-۱۲۰ چاپ شده است. هر وقت فرمایش دیگری داشته باشید با کمال میل حاضر خواهم بود.

مخلص، سعید نفیسی

۴

عزیزم

نامه ۲۵ شهریور الان که صبح ۲۹ اسفند رسید. از معجزات پست طهران یکی هم این است، درباره طالبوف متأسفانه اطلاع خاصی ندارم و هر چه هست همان است که در کتاب های معمولی است. گویا این مرد بسیار ساده و آزادمنش و بی ادعا بوده و به همین جهت هیچ تظاهر نمی کرده است و حتی شاید شنیده باشید که در مشروطیت دوم اهالی تبریز خواستند او را به نمایندگی مجلس بفرستند نپذیرفت و از مسکن خود در شهر تمرخان شوره پایتخت داغستان بیرون نیامد. از مکاتیب او هم چیزی جایی سراغ ندارم. شاید آقای تقی زاده بتوانند راهنمایی بیشتر کنند. خیلی خوب است سرکار که چیزی درباره او می نویسد مخصوصاً درباره انشای فارسی او که بسیار ساده و روان و با صمیمیت مخصوصی چیز می نوشته و حتماً شواهدی از کتاب های او بیاورند و به عقیده من هنر عمده این مرد همین است و من انشای او را برتر از همه معاصرانش می دانم.

مخلص، سعید نفیسی

۵

صبح یکشنبه

عزیزم

مقدمه ای را که فرستاده بودید تصحیح کردم. اما شرحی را که خودتان در پایان آن افزوده اید چون اصل نسخه همراه نبود گذاشتم خودتان تصحیح کنید. دیروز دکتر [عیسی] سپهبدی تلفن می کرد و نسخه دیانساوون را می خواست. گفتم یک نسخه متعلق به کتابخانه دانشکده حقوق در کتابخانه مجلس سنا هست که به آقای افشار تلفن می کنم بفرستید بگیرند و بعد در اختیار شما خواهد بود. بیش از

این لازم نبود به او توضیح بدهم. خواستم از مقدمه مسبق باشید که به او چه گفته‌ام و هر چه زودتر آن نسخه را از آقای خوبی بگیرند بهتر خواهد بود. عجباً تا فهرست کتاب‌ها تهیه شود و چند کتاب مکرری که در میان کتابها پیدا کرده‌ام کنار گذاشته‌ام. گمان می‌کنم همه آنها را نداشته باشید زیرا که کتابهای کمیاب است که به بازار طهران نیامده. در این دو روز هروقت مجال کردید تلفن بکنید خدمت برسم آنها را ملاحظه کنید. که بردن و برگشتن به کتابخانه دانشکده نداشته باشد.^۱ منتظر تلفن شما خواهم بود.

مخلص، سعید نفیسی

۶

عزیزم

از همان روزی که نامه سرکار به من رسید هر چه خواستم با تلفن منزل شما ۵۵۳۱ حرف بزنم ممکن نشد و مضحک‌تر از همه این بود که امروز آخرین بار صدای بسیار ابلهی که پیدا بود منتهی درجه کردن است جواب داد که از اینجا پا شده‌اند. این است که مأیوس شدم با تلفن مطلب را بگویم.

اما مخمسی که من در تاریخ ایران ساختم مخمسی درازی است که شاید پنجاه بند داشته باشد و یگانه نسخه‌ای که از آن داشتم برای مرحوم دینشاه ایرانی فرستادم و او در کتاب خود سخنان دوران پهلوی چاپ کرده اما مثل همه کارهای زردشتیان یک نسخه برای من هم نفرستاده و پیش این و آن دیده‌ام. شاید سرکار این کتاب را داشته باشید یا جایی پیدا کنید و گرنه باز به بنده اشاره کنید برخی از آشنایان گویا دارند.

مخلص قدیم سعید نفیسی

۷

کوپنهاگ - پنجم مرداد ۱۳۳۱

عزیزم

این کارت را از کوپنهاگ پایتخت دانمارک می‌نویسم. از پراگ برای یک هفته

۱. اشاره است به کتابهای مکرری که داشت و ما برای کتابخانه دانشکده حقوق از او می‌خریدیم.

مرا به اینجا دعوت کردند و دو روز دیگر از اینجا به پراگ و بعد به وین و پاریس و رم و بیروت و طهران بر می‌گردم. تاکنون سفر بسیار جالب گوارایی کرده‌ام. جای شما را در مراحل مختلف خالی دیدم. امیدوارم در این مدت به شما بد نگذشته باشد. سفر من اندکی بیش از آنچه پیش‌بینی می‌کردم خواهد کشید. ناچار قدری دیگر می‌مانم و دیرتر به زیارت شما نایل می‌شوم. حیف است که انسان به اروپا بیاید و زود برگردد. تمنی دارم در کار کتاب ابن سینا^۱ تأکید بفرمایید که آقای موقر از عقیده خود برنگردد در هر صورت به محض رجعت تمام خواهد شد.

مخلص، سعید نفیسی

۸

عزیزم

بقیه مقاله دومناس^۲ را فرستادم و دیگر تمام شد. تنها فهرست مراجع را حذف کردم زیرا اگر ترجمه بکنم کسی سر در نمی‌برد و اگر عیناً به همان زبان‌های اصلی باشد باز همین حال را خواهد داشت. فرهنگ ایران‌زمین را چنان که قرار بود برای فرستادن به مسکو مرحمت کنید حامل بیاورد و هر کتابی که در عوض می‌خواهید بنویسید با پست همین هفته اقدام می‌کنم در ضمن سه جلد تاریخ گرجستان بروسه را هم که وعده فرمودید به حامل لطف کنید برای مخلص بیاورد.

سعید نفیسی

۱. مراد کتابی است که در احوال ابن سینا نوشت و به نام زندگی و کار و اندیشه و روزگار پورسینا توسط کتابفروشو. دانش در سال ۱۳۳۳ انتشار یافت و من مباشر کار غلط‌گیری از جانب مرحوم سعید نفیسی بودم. ابتدا قرار بود مجید موقر ناشر آن باشد ولی بر عهد خود باقی نماند و ناچار به ترتیبی در عهده نورالله ایرانپرست قرار گرفت. بر پیشانی نسخه‌ای از آن که به من داد نوشته است: «این اوراق ناچیز را که دوست عزیزم آقای ایرج افشار بیش از همه و پیش از همه سرنوشت آن را در دست داشته‌اند به یادگار تقدیمشان می‌کنم. تهران فروردین ۱۳۳۳. سعید نفیسی.»

۲. کذا، معمولاً دومناش می‌نویسند.

۹

عزیزم

سفر اروپا بالأخره سرگرفت. پیش از رفتن مجال نشد خدمت برسم یا تلفن بکنم. تمنی دارم الطاف سابق خود را در باب کتاب ابن سینا تکمیل کنید. در چاپخانه نقش جهان کارگران حاضرند بقیه کتاب را چاپ کنند اما کاغذ نیست. یقین دارم منتهای جد را خواهید فرمود که این کتاب بالأخره پس از این همه مدت تمام شود و سهم مرا هم چنان که معهود بود وصول کنید و در جای امنی بگذارید. از آنجا هم باز مزاحم خواهم شد و امیدوارم در غیابم از هر حیث به شما خوش بگذرد به دیدار نائل شوم.

۲۸ تیرماه ۱۳۳۲

سعید نفیسی

۱۰

بوخارست - ۲۷ آبان ماه ۱۳۳۲

دوست عزیزم

امیدوارم در این چهار ماهی که از دیدن شما محرومم به شما خوش گذشته باشد. در این مدت سفرهای جالبی در بلغارستان و رومانی کرده‌ام و فردا به بوداپست و وین می‌روم و مدتی هم در آنجا خواهم ماند و در هر صورت شاید به این زودی‌ها زیارت دوستان نصیب نشود. به دوستان مشترک مخصوصاً آقایان دانش‌پژوه و خویی سلام مرا برسانید. امیدوارم کار کتاب ابن سینا سرانجام تمام شده باشد و انتشار داده باشند. سهم مرا زیر نظر خودتان در جای مطمئنی بگذارید یا به منزل بسپارید.

آدرس موقتی من به توسط Syndical dea Enseignants در بوداپست.

تهران - دانشگاه - کتابخانه دانشکده حقوق - آقای ایرج افشار

سعید نفیسی

بیروت - ۲۵ دی ماه ۱۳۳۲

عزیزم

نامه بسیار مهربان شما را دخترم از تهران فرستاده بود و پریروز رسید. حاجت به گفتن نیست که از دیدن شما چنان شاد می شوم و چه خاطرات دلنوازی در ذهنم جای می گیرد. در این سفر هر جا که بودم چه در اروپا و چه در آسیا کرا را به یاد شما بوده ام. اگر دیرادیر چیزی نوشته ام به واسطه این است که در سفر آدمی زاده سراز پا نمی شناسد و بسیاری از فرائض را ترک می کند. ولی شما در دل من جای خاص دارید. صفا و نزهت خاطری که در شما هست در پیر و جوان دیار ما بسیار کم است و حتی من شک دارم که در روزگاران گذشته هم بسیار بوده باشد.

در این سیر آفاق و انفس به من بد نگذشته است و باز چیزهایی دیده و شنیده و فهمیده و خوانده و نوشته ام که در این چند روز عمر از هر غنیمت مادی ارزنده تر و شایسته ترست. چند روز پیش آقای وزیر مختار ایران می گفت چند لیره ای پول کتابخانه دانشکده در اینجا مانده و می پرسید چه بخرم بفرستم. گفتم کتاب اللع ابو الحسن اشعری را که تازه چاپ خوبی در این جا کرده اند و گمان ندارم به طهران رفته باشد و من به پانزده لیره خریده ام بخرد و برای شما بفرستند. دستور داد این کار را بکنند و شاید به این زودی برسد. در این سفر باز کتاب های تازه بسیار تهیه کرده ام که در طهران خواهید دید. عجالتاً در دانشگاه بیروت مشغول کارم و تا اواخر اسفند می کشد، وانگهی چه شتابی هست که دوباره به طهران برگردم به جز دوری از دو سه تن معدود که شما در میان آنها هستید ندارم. شماره های ۲ و ۳ و ۴ امسال مجله مهر را دیدم. دلم سوخت که این کاغذ و چاپخانه چگونه باید حرام شود. پیدا بود که دست شما دیگر در این کار نیست. درباره کتاب ابن سینا خوب شد مرا از امید رهایی دادید. تا من باشم کتابی به امثال موقر ندهم. در هر صورت اگر توانستید با این خرس خوزستانی به جوال بروید و این کتاب را از انبان حرص و طمع این مرد بیرون بکشید که تا من این جا هستم نسخه ای از طهران بفرستند مزید بر متن سابق خواهد بود تا من در اینجا هستم برای خود یا کتابخانه اگر خدمتی

هست رجوع کنید. کاتالگ کتابخانه یسوعیان را فردا که به دانشگاه رفتم برای شما می‌گیرم و می‌فرستم. یکی از بهترین کتابخانه‌های عربی مکتبه الدهلیه در این جا است. دستور می‌دهم او هم فهرست کتاب‌های خود را برای شما بفرستد. در اینجا از هر جای دیگر کشورهای عربی کتاب آسان‌تر و فراوان‌تر و ارزان‌تر است. هر وقت آقای خویی را دیدید سلام خاص مرا به او برسانید و بفرمایید در همان رأی سابق برای کتابخانه سنا باقی هستم.^۱ نگذارد زمینه نیست شود تا من برگردم و در هر صورت در حدود اواخر اسفند یا اوایل فروردین از دیدار دوستان در طهران بهره برمی‌گیرم و عجلتاً شما را به خدا می‌سپارم و منتظر وصول خط شریف و اخبار جنگ به دل زن طهران هستم. عنوان بنده در بیروت:

Prot said NAFICY. HOTEL METROPOLE BEYROUTH (LTBAN

مخلص صمیمی، سعید نفیسی

۱۲

بیروت - ۱۳ بهمن ۱۳۳۲

عزیزم

نامه نیمه چاپی و نیمه خطی شما دیروز رسید. هر چند که حال روحی من دیگر رخصت رو به رو شدن با مطبوعات طهران را نمی‌دهد تنها برای این که خرق عادت کرده باشم و برخلاف عرف رفته باشم و از پاریس و لندن و نیویورک و برلن سخنی نرانده باشم و در ضمن خواهش شما را که برآوردن آن بر من ضرورست رد نکرده باشم چند سطری عجولانه و قلم‌انداز نوشتم و فرستادم و یقین دارم از خواندن چشم‌ها خیره و دریده خواهد شد.^۲ سلام مرا به آقای دکتر خانلری برسانید. نامه‌ای برای دانشگاه نوشته‌ام که می‌خواهم مؤثر افتد و تمنا دارم به ایشان بدهید که دنبال کنند به نتیجه برسد. آقای دکتر یارشاطر را ناچار مرتباً می‌بینید،

۱. مقصودش فروش مقداری از کتاب‌های خود به آنجاست.

۲. در آن وقت من سردبیری مجله سخن را به لطف خانلری عهده‌دار شده بودم. نوشته مرحوم نفیسی ناظر بدان است که مقاله‌ای از او برای درج در سخن برای اقتراح «کدام شهرها را می‌پسندید» خواسته بودم.

سلام مشفقانه مرا هم به او برسانید. امیدوارم پشتکار و دلسوزی خاص شما کتاب را از چاه ویل موقربیرون بکشد و تا یک ماه چهل روز دیگر که به تهران برمی‌گردم به راه افتاده باشد. حال روحی من در این سفر همواره خوب بود. دوری از آتش‌های سوزان طهران و خاکسترهای دیده‌آزار آنجا برایم باز غنیمتی و فرصتی بود. باز کتاب خواندم و باز با دانشمندان نشستم و سخن راندم و عقل ناقص خود را ناقص‌تر کردم. دریغ است که تکالیف جان‌زدای مرا باز به طهران برمی‌گرداند و بار دیگر در کشاکش آن زندگی خواهم افتاد. اما این بار مصمم هستم که از سادگی و زودباوری خود بکاهم و درس عملی از دیگران بگیرم و شاید یزدان دانا و توانا یاری کند و ماده این فساد را در من برانگیزد و مرا مانند بندگان مقرب خود به تباهی عادت دهد. دوستان معدودی هم که در طهران دارم و شما در عداد آنها هستید اگر در این تحول و انقلاب با من یاری کنید جای شکر و امتنان خواهد بود. عجله مطلبی که بیرزد بنویسم ندارم و شما را به خدای متعال می‌سپارم و امیدوارم همیشه کامیاب و برخوردار باشید.

مخلص، سعید نفیسی

از الطافی که سه چهار بار آقای خانلری اظهار کرده‌اند به من رسیده است بسیار ممنونم. دوستی من با ایشان به همان حال هست و خللی در آن راه نخواهد یافت.

۱۳

بیروت - ۲۰ بهمن ماه ۱۳۳۲

عزیزم

آخرین نامه ارزنمند شما را که این جا رسیده بود هفته پیش شتابان پاسخی دادم، ناچار تاکنون رسیده است. اینکه به این زودی باز زحمت‌افزای خاطر شما می‌شوم بدین جهت است که در آخرین روزنامه‌هایی که از طهران امروز رسیده بود خواندم می‌خواهند از عطایای شاهانه برای بهترین کتاب‌های سال جایزه‌ای بدهند به مصالحی که قوه دراکه تیزیاب خداداد شما حدس تواند زد درصدم در این کار وارد شوم و بیشتر مقصود من از این کار فواید معنوی آن است که در هنگام دیدار

شرح خواهم داد. گمان دارم کتاب ابن سینای من درخور آن باشد که بدین جوایز عرضه کنند. اگر تا این نامه می‌رسد از عهده موقر برآمده‌اید که چه بهتر و لطف خواهید کرد یک نسخه از کتاب با نامه‌ای که لفا نوشته‌ام و تقدیم کرده‌ام به دربار برسانید. اگر این کار نشده است و موقر در همان اهمال و زبان بازی دروغین خود باقی است اگر از اوراق چاپ شده از مطبعه منظمأ به خدمت شما داده‌اند همان اوراق خودتان را ضمیمه کنید. البته با ریح مضاعف و بلکه اضعاف تقدیم خواهم کرد. اگر این راه هم بسته است هر طور شده امانت به هر زبان چربی که می‌دانید از ایران پرست به عنوان امانت هم شده است یک دوره اوراق چاپ شده را بگیرید و آن را بفرستید. به آنچه من خود از چاپخانه گرفته بودم دسترسی ندارم و اگر تباه نشده باشد هم چنان که هر بار از طهران گریخته‌ام این حال پیش آمده است، این بار هم باید ریخته و پاشیده باشند و نتوانند جمع کنند و تقدیم کنند. وانگهی یک دوره را حاشیه رفته‌ام و غلطهای چاپی و ملاحظات دیگر در گوشه و کنار آن یادداشت کرده‌ام و درخور نمایش به بیگانگان نیست. به هر صورت تمنا دارم منتهای جد را که در این کارها دارید و هزاران شواهد از آن دارم یک نسخه را با این نامه ضمیمه کنید هرچه زودتر به مقصد برسانید تا من خود بیست و دو سه روز دیگر به طهران برسم و دنبال بکنم. شاید این بار برخلاف رسم معهود ایران ما به جایی برسید. اگر هیچ یک از این راهها باز نشد لطف کنید به بنده منزل به خانم تلفن کنید و موضوع را به او بگویید و از او بخواهید اوراق کتاب‌های ناتمام مرا که در گنجۀ دیوار کتابخانه هست و در صف آخر روی زمین گنجه چپ و راست روی هم چیده‌ام به حضور عالی ارائه دهند، گویا یک دوره تمام یا نیمه تمام از این کتاب در آنجا هست، آن را با این نامه توأم کنید. در هر صورت باز متوسل به لطف شما می‌شوم و منتظر از نتیجه هر چه زودتر مخلص را بی‌خبر نگذارید.

مخلص واقعی شما، سعید نفیسی

عزیزم با همین پست به پسر م بابک هم شرحی نوشتم در خانه بگردد و اوراق کتاب را پیدا کند، خودتان لطف کنید و به او تلفن کنید و قراری بگذارید.

باز هم مخلص شما، سعید نفیسی

علیگره - ۲۳ دی ماه ۱۳۳۵

دوست عزیزم

دو نامه شما هر دو رسید، این اواخر برای سخنرانی و شرکت در کنفرانس نویسندگان آسیا در دهلی اغلب در علیگره نبودم و این است که در پاسخ دادن تأخیری رفته است امید عفو دارم. تاریخ سند تألیف معصومی در حیدرآباد دکن چاپ شده. به محض وصول نامه شریف به کتابفروشی که در آنجا با من مربوط است نوشتم که هر طور شده است نسخه‌ای فراهم کند که برای شما بفرستم. اما این اواخر این گونه کتاب‌های فارسی که در تاریخ سند نوشته شده در هندوستان بسیار کمیاب است و همه نسخه‌ها را به پاکستان برده‌اند و در کراچی آسان‌تر می‌توان به دست آورد. اتفاقاً من خود نسخه مکرری داشتم که پیش از عزیمت به کتابخانه دانش‌سرای عالی یا حیدرآباد دکن و یا کراچی برای شما تدارک کنم. درباره اشتراک فرهنگ ایران زمین اینجا اقدام کرده‌ام، مشکلی که در پیش است این است که دولت هندوستان به واسطه تعهداتی که دارد ارز خارجی به جز لیره انگلستان به جای دیگر نمی‌فرستد. راه این است که قیمت کتاب و مجلات را از هند به لیره برای یک کتابفروشی انگلستان بفرستند و او از آنجا به طهران روانه کند، یا کتاب در مقابل آن بفرستد. تاکنون این معامله را با آقای ایران‌پرست و کتابفروشی دانش می‌کردند و او تا می‌توانست دوسره بار می‌کرد، یعنی کتاب‌های ایرانی را به اینها گران می‌فروخت و کتاب‌های انگلیسی را در طهران چند برابر به مردم می‌داد. من به طهران نوشتم و به او راهنمایی کردم طرفی در انگلستان پیدا بکند که همین معامله را با او بکند و وقتی که این کار شد طهوری می‌تواند وجه اشتراک مجلات را هم به این وسیله به طهران بفرستد. با او مذاکره بفرمایید این کار را زودتر عملی بکند. زیرا ابن سینا و امثال او گمان ندارم حوصله و پشت‌کار و دقتی را که برای این کار لازم است داشته باشند و ممکن است ما را بی‌آبرو بکنند. در هر صورت شماره‌ای را که برای مخلص تخصیص داده‌اید با پست سفارشی مطبوعات (هوایی) به عنوان مخلص بفرستید بسیار ممنون می‌شوم. همچنین اقدام بفرمایید مجله سخن و ارمغان را هم به همین

وسیله برای من بفرستند. گمان نمی‌کنم از فرستادن ضرر بکنند، زیرا که دیگران هم می‌بینند و مشترک می‌شوند. در ضمن تمنا دارم مقاله‌ای را که سابقاً دربارهٔ چند زن شاعره برای فرهنگ ایران زمین نوشته بودم و گویا به حبیب یغمایی داده‌اید از او دریافت بفرمایید و برای مخلص بفرستید. زیرا اینجا کتابی دربارهٔ زنان شاعر از من خواسته‌اند و آن مقاله برای این کتاب بسیار مناسب است. دربارهٔ تأسیس بنگاه ایران‌شناسی در اینجا اقدامات اول را کرده‌ام. اما مصادف شده است با اتمام مأموریت آقای مشایخ فریدنی که به زودی به ایران برمی‌گردد و مدت مأموریت سیاسی آقای حکمت هم چندی دیگر سر می‌رسد و این آقایان چون ماندنی نیستند به این کار توجه نمی‌کنند. عجلهٔ دولت هند در حدّ خود کاملاً مهیاست و تنها منتظر اندک مساعدت‌هایی از طهران هستم. مطمئن باشید به محض این که این کار عملی شد فوراً آنچه را که وعده کرده‌ام انجام خواهم داد و قطعاً شما بر همه مقدم خواهید بود. تمنا دارم سلام مخصوص مرا به آقای دانش‌پژوه برسانید و بفرمایید به محض ورود به هند دربارهٔ کاری که به من سپرده بودند اقدام کردم. آقای ایوانف در نامه‌ای که به من نوشته است می‌گوید میکروفیلم کتاب دماغ الباطل رد بر کتاب المستظهری امام غزالی را که از ایشان خواسته بودند تهیه کرده و برای کتابخانهٔ دانشگاه فرستاده است، اگر تاکنون نرسیده است بفرمایید تا هر اقدام دیگری لازم است بکنم. اما دربارهٔ مقدمه برای ترجمهٔ پل و ویرژینی اگر در طهران به من گفته بودند وسیلهٔ بهتر در آنجا داشتم. در اینجا دسترسی به کتاب‌های لازم ادبیات فرانسه نیست. شرحی مختصر که به یادم آمد نوشتم و فرستادم. بفرمایید در مقدمهٔ کتاب چاپ کنند.^۱ در ضمن خواهشمندم منتهای تأکید را بفرمایید کتاب مرا بی غلط و پاکیزه چاپ بکنند و کاملاً رعایت نسخهٔ خطی مخلص را بکنند. اگر از هر چند فرمی که چاپ می‌شد یک نسخه با پست هوایی مطبوعات سفارشی برای من می‌فرستادند خیلی بهتر می‌شد، تا اگر غلط چاپی روی داده باشد اصلاح بکنیم. نمی‌دانم آقای دکتر یارشاطر کی بر می‌گردد. ترجمهٔ ادیسه را دست گرفته‌ام و تا پایان سال حتماً تمام

۱. من در آن اوقات در غیاب دکتر یارشاطر قائم مقامی امور بنگاه و ترجمه نشر کتاب را داشتم و کتاب مذکور در آن مؤسسه چاپ می‌شد.

خواهم کرد. قرار بود پس از ادیسه ترجمه کتاب ویرژیل شاعر معروف لاتین که حماسه زبان لاتینی است شروع بکنم و از ایشان خواستم نسخه‌ای از بهترین ترجمه فرانسه آن از پاریس بخواهند و برای من بفرستند که همین جا به آن کار هم شروع بکنم. تمنا دارم وادارید از بنگاه در این زمینه اقدام بکنند. کار فهرست نسخه خطی فارسی برای یونسکو به کجا کشید؟^۱ اینجا خیلی کتاب‌های خطی هم فارسی هست که در فهرست‌ها نیست. اگر یونسکو مختصر خرجی را که این کار دارد به عهده بگیرد من حاضرم این خدمت را انجام بدهم. خوب است در این زمینه اقدامی بکنید. کار چاپ فهرست آقای مشار چه شد؟ تکمله بسیار خوبی برای کتاب‌های فارسی چاپ هند می‌توان برای کار ایشان تهیه کرد و بد نیست این را هم در جلسات انجمن فلسفه و علوم انسانی طرح بکنید و من حاضرم این کار را به عهده بگیرم. تاکنون من ده کتابخانه مهم هندوستان را که هنوز فهرستشان چاپ نشده دیده‌ام و باز ده دوازده کتابخانه دیگر مانده که در سر فرصت باید آنها را هم ببینم و در هر کدام از آنها بسیار چیزهای تازه هست. پارسال در تهران دو مجموعه کوچک قطع جیبی شامل اشعار زنان چاپ شده است تمنا دارم هر دو را برای مخلص تهیه بکنید و بفرستید. گویا دیگر مطلبی نداشته باشم و عجلتاً در انتظار نامه‌های بعد خوشی و کامرانی آن دوست عزیز را خواهانم. مخلص، سعید نفیسی

۱۵

علی‌گره - ۱۸ ژویه ۱۹۵۷

عزیزم

نامه‌ای که در ۳۱ ژانویه از پاریس نوشته بودید در اسفندماه که به تهران رفته بودم به من رسید. از همان جا جوابی نوشتم چون دیگر خبری از شما ندارم حدس زدم که نامه من نرسیده باشد و از پست ایران تعجب نمی‌کنم. پارسال چهل روزی

۱. مقصودش تعهدی است که من به لطف دکتر محسن صبا به یونسکو (پاریس) کرده بودم که کتابشناسی فهرست‌های نسخه‌های خطی فارسی را تهیه و چاپ کنیم. این کتاب در سال ۱۳۳۷ نشر شد (دانشگاه تهران).

در بهمن و اسفند در طهران بودم و شب نوروز برخلاف دیگران فرار کردم. امسال باز در ۱۷ ماه اوت سفری به طهران می‌کنم زیرا که دولت آلمان غربی مرا برای سخنرانی در دانشگاه‌های آنجا دعوت کرده و در ضمن دعوتی هم از ۲۴ کنگره خاورشناسان در مونیخ دارم و باید به طهران بروم که سفارت آلمان از طهران مرا روانه بکند. اگر شما هم سری به این کنگره که از ۲۷ اوت تشکیل می‌شود بزنید هم فال خواهد بود و هم تماشا. گویا از تهران آقای تقی‌زاده هم به کنگره خواهد رفت. آقای حکمت اخیراً در سمیلا ییلاق دهلی سکنه کرده ولی گویا خطری ندارد و احتمال می‌رود به جای او تقی‌زاده به سفارت کبرای هندوستان بیاید. در نامه خودتان وعده کرده بودید فرم‌های فهرست مشار را تدریجاً برای من بفرستید اما تاکنون چیزی نرسیده است. به که باید رجوع کرد؟ از فرهنگ ایران‌زمین به جز همان شماره‌ای که از طهران خودتان برای من فرستاده بودید دیگر چیزی نرسیده است. مگر در غیاب شما چاپ نمی‌شود؟ برای فهرست کتاب‌های فارسی یونسکو بد نیست حالا که شما به آنها نزدیک‌تر هستید پیشنهاد بکنید مأمور بکنند فهرست کاملی از کتاب‌های فارسی فهرست نشده کتابخانه‌های هندوستان برایشان تهیه بکنم و نیز در سفر افغانستان فهرست کاملی از همه کتاب‌های فارسی که در آنجا بود تهیه کرده‌ام و در طهران دارم. اگر یونسکو بخواهد آن را جداگانه چاپ بکند به فرانسه می‌نویسم و حاضر می‌کنم. این پیشنهاد را هم به آنها بکنید زیرا از این کتاب‌ها جز من هیچ‌کس در جهان خبر ندارد. در کتابخانه ملی پاریس دو نسخه از دیوان جهان ملک خاتون زن خواجه امین‌الدین شیرازی معاصر حافظ هست. در کاتالوگ بلوشه ملاحظه بکنید. این کتاب برای من خیلی اهمیت دارد. اگر ممکن است هر دو نسخه را که گویا هر دو در جزو مجموعه‌هاست تهیه بکنید خیلی ممنون می‌شوم.^۱ بلوشه در فهرست خود ذکری از یک کتاب طب منظوم^۲ هم کرده است که به دوره سامانیان نسبت می‌دهد. ملاحظه بکنید که آن چیست، تا به حال کسی از این کتاب خبری نداده است، در این زمینه هم هر اقدامی بکنید خیلی به جا

۱. این عکس‌ها تهیه شد و مرحوم نفیسی بر سر آن به استنساخ و کار پرداخته بود.

۲. مراد دانشنامه میسری است که بعدها توسط آقای برات زنجانی به چاپ رسید. (تهران، ۱۳۶۶)

خواهد بود. تا کی در پاریس خواهید ماند؟ شاید در سفر اروپا در اواسط سپتامبر سری به پاریس بزنم، آیا تا آن موقع در آنجا خواهید بود؟ در هر صورت از حال خود مخلص را بی خبر نگذارید. مخلص، سعید نفیسی

۱۶

برن ۱۹ - اکتبر ۱۹۵۷

عزیزم

این کارت را از برن می نویسم، امروز بعد از ظهر به طرف نوشاتل حرکت می کنم و فردا که روز پنجشنبه دهم اکتبر خواهد بود با قطار ساعت شانزده و دوازده دقیقه عازم لوزان خواهم بود و ساعت هفده و نه دقیقه به لوزان خواهم رسید. چون منزل شما را در لوزان نمی دانم و خیلی میل دارم نزدیک شما باشم خواهشمندم در همان نزدیکی های خودتان در مهمانخانه ای که چندان گران نباشد در حدود دوازده فرانک یک اتاق برای من بگیرید. در حدود دو سه روز در خدمت شما باشم و برای راهنمایی تمنا دارم در ایستگاه راه آهن مخلص را به دیدار خود شاد کنید و از حالا مسروم که دو سه روز در لوزان از مصاحبت آن دوست عزیز برخوردار خواهم بود و جبران این چند روزه حرمان از مونیخ به بعد را خواهم کرد.

مخلص، سعید نفیسی

۱۷

علیگه - ۸ خرداد ماه ۱۳۳۷

عزیزم

من بارها کرامت از شما دیده ام و این بار دیگر هیچ جای شک نماند. از امروز صبح فهرستی از کتاب های فارسی چاپ هند تهیه می کنم که ضمیمه کتاب آقای مشار بکنم و قطعاً در تمام این مراحل بارها به یاد شما افتادم و ساعت پنج که شد در میان این گرمای جان و تن فرسای این روزها فراش پست آمد و نامه شما را داد. از بس امروز قلم زده بودم دستم خسته شده بود. همین گرفتن کاغذ از او و کنار

گذاشتن قلم و خواندن نامه شما دوباره رمقی به من داد و دیدم برای رفع خستگی هیچ چیز به از این نیست که جواب شما را بنویسم. از نیتی که با دکتر یارشاطر کرده‌اید هر چه بگویم کم گفته‌ام^۱. حالا که این کار را می‌کنید اگر می‌توانستید قدری کار را بیشتر وسعت می‌دادید بهتر می‌شد. به این معنی که برخی از کتاب‌های مهم نظم و نثر را به تدریج در این مجله چاپ بکنید، مثلاً در هر شماره دو فرم یا چهار فرم. وقتی که تمام شد کتاب دیگری را شروع بکنید و فرم‌های این کتاب‌ها شماره جداگانه به جز شماره صحایف مجله داشته باشند تا بتوانند در پیاوردن و جلد بکنند و به همین جهت می‌توان از هر فرمی سیصد چهارصد نسخه علاوه هم چاپ کرد که در بازار به مصرف برسد. این کار به نظرم خیلی مهم و بسیار مفید خواهد بود و هر سال مجله می‌تواند دو کتاب تازه به مردم بدهد و در ضمن باعث رونق مجله و آوردن مشترک بیشتری خواهد شد. خودتان و دکتر اهل فن هستید و می‌دانید چه می‌خواهم بگویم. البته با کمال میل حاضر اسم مرا هم هر جا می‌خواهید بگذارید و هر چه از دستم برآید در این کار شرکت خواهم کرد.^۲ اتفاقاً چیز گفتنی در این زمینه بسیار دارم و در این دو سال اخیر خیلی یادداشت کرده‌ام و چیزهای جالب با خودم به ایران خواهم آورد.

اینجا مشغول هستم دست و پای خودم را جمع بکنم و آخرین کارهایی را که دارم هر چه زودتر به پایان برسانم و دو سه روز دیگر که تمام شد سفری به رامپور و پتنه و لکهنو و حیدرآباد دکن خواهم کرد. در آنجا کتاب‌های فارسی بسیار مهم هست که هنوز مجال نکرده‌ام ببینم و کارم که در هند تمام شد یک هفته هم در لاهور و پاکستان برای همین‌گونه کارها می‌مانم و گمان می‌کنم چهل پنجاه روز دیگر در اواسط تابستان در طهران باشم و گرمای طهران هر چه باشد در مقابل هندوستان برای من بی‌لاق خواهد بود.

از خبر مراجعت آقای تقی‌زاده خیلی ممنون شدم زیرا که اگر این مرد هم در طهران نباشد کلاه ما همه پس معرکه است. تمنا دارم هر چه زودتر ایشان را ببینید و

۱. اشاره است به قصد انتشار مجله راهنمای کتاب.

۲. دعوت از او بود که نامش جزو شورای راهنمایان مجله آورده شود.

تفصیل کار مرا به جزئیات برای ایشان حکایت بکنید. می دانید که تنها سبب آمدن من به هند این بود که با این نهصد و پنجاه و چهار تومان حقوق بازنشستگی نمی توانستم در طهران زندگی بکنم و هرچند که دانشگاه علیگره هم آلف و الوف به من نمی دهد اما باز از خرس مویی بود. پارسال زمستان که در طهران بودم با دکتر فرهاد و دکتر سیاسی قرار گذاشتیم که من هندوستان را ترک بکنم و در طهران بمانم. در دانشگاه طهران دروسی را به عهده بگیرم و حق التدریس بدهند. اخیراً قانونی گذرانیده اند که حقوق بازنشستگی مرا مطابق شاغلین خدمت و میزان امروزی بدهند، باید کاری کرد که هرچه زودتر حقوق بازنشستگی مرا مطابق حقوق رتبه ده استادی که حالا می دهند مقرر بکنند و در این صورت می توانم در طهران لک و لکی بکنم و دیگر حاجتی به هند و سند نیست. تمنا دارم از قول من به آقای تقی زاده بفرمایید که فلانی همیشه یگانه پشتیبان خود شما را دانسته است و اینک هم توقع دارد با نخست وزیر و وزیر فرهنگ جداً گفتگو کنند که هر چه زودتر این کار را درباره من بکنند و حقوق بازنشستگی مرا بالا ببرند. به همین امید است که من دارم به ایران برمی گردم و خودتان می دانید به جز آقای تقی زاده هیچ کس در این کار خالصاً وارد نخواهد شد^۱ و دیگران خیلی که هنر بکنند از آن وعده های عرقوبی هزار تا یک غاز می دهد و عجب تر آن که گوینده و شنونده هر دو می دانند دروغست، ولی این تحویل می دهد و آن هم تحویل می گیرد.

به هر حال امید دارم به زودی دوستان را در طهران ببینم. در این دو سال همیشه مهجور بودم و چند بار که به طهران رفتم در میان دو سفر بود و امیدوارم پس از این دیگر این سرگردانی ها به پایان برسد و تا هستم در طهران باشم. خدمت آقای دانش پژوه سلام بی ریای مرا برسانید.

به امید دیدار شما، سعید نفیسی

۱. نامه شماره ۲۰ دیده شود که نسبت به مجری شدن دریافت تفاوت حقوق بازنشستگی خود اشاره کرده است.

۱۸

پاریس - ۱۱ آذرماه ۱۳۴۰

دوست عزیزم

نامه ۴۰/۸/۲۹ شما تازه دیروز به من رسید. امیدوارم در سفر سیلان به شما خوش گذشته باشد و به سلامتی به طهران برگشته باشید و خانواده همه تن درست باشند. درباره شرکت در کتابی که برای پرفسور ماسه در نظر داریم کاملاً موافقم و هیچ مانعی نمی بینم. بنده تا آخر فوریه در پاریس می مانم و کار چاپ کتاب زودتر از آن شروع نخواهد شد. هر وقت مقاله تان حاضر شد یا به آقای دکتر صفا و یا به باستانی پاریزی در اداره مجله دانشکده بسپارید تا من برگردم. فعلاً در پاریس خیلی راحت تر از طهرانم و یک آپارتمان خوب به اقساط در اینجا خریده ام و خیالم این است که در پاییز آینده اینجا برگردم و ماندنی بشوم. تا اینجا هستم هر کاری دارید بی رودربایستی رجوع کنید با کمال میل انجام خواهم داد. پریشب با آقای اوین مدتی ذکر خیر شما بود، می گفت تاریخ یزد را برایش فرستاده اید و خیلی ممنون است و نمی دانست که آن قسمت از جامع التواریخ را هم بنگاه چاپ کرده است، وعده کردم از شما خواهش کنم یک نسخه برایش بفرستید. عنوان من در پاریس از این قرار خواهد بود:

Prof. Said Naficy

53-53. Avenue du Marechai Joffie.

Bourg la Reine. Seine (France)

مخلص همیشگی شما، سعید نفیسی

۱۹

پاریس - ۸ بهمن ۱۳۴۰

دوست بسیار عزیزم

بی خبری از طهران سخت مرا آزار می دهد. آنچه می شنوم شترگریه و یک کلاغ چهل کلاغ است. به همین جهت بهترین وسیله اطلاع درست از اوضاع آنجا

استخبار از آن دوست عزیزست. تمنا دارم جزئیات پیش آمد دانشگاه را به تفصیل برایم بنویسید. چه بود و چه شد و اکنون در چه حال است؟^۱ پریروز آقای دکتر نصر را دیدم فردا یک سخنرانی در پاریس خواهد کرد و به زودی به امریکا خواهد رفت. می گفت هنگام عزیمت از طهران از شما خواهش کرده است از کتاب های من سرپرستی بکنید تا برگردم.^۲ خیال داشتم واسطه اسفند به طهران برگردم. دعوتی از دانشگاه ورشو کرده اند که دو هفته برای سخن رانی به لهستان بروم. از دربار و نخست وزیری اجازه خواستم که این دعوت را بپذیرم. تاکنون جوابی نداده اند. می خواستم از ورشو که برمی گردم بی درنگ به طهران حرکت کنم. اما با این وضع نمی دانم چه خواهم کرد. اگر دانشگاهی نباشد برگشتن من به طهران با این خستگی مفراطی که دارم جز مذلت نتیجه ای نخواهد داشت. منتظرم عقیده خودتان را در این زمینه بنویسید. کتاب های من در دانشکده ادبیات در چه حال است؟ می گویند کتابخانه ها را غارت کرده اند آیا به آنها هم دست بردی رسیده است یا نه؟ آنها را از آن زیرزمین به بالا در اطاق بالای کتابخانه بردند یا نه؟ آیا اعتباری در بودجه برای خرید آنها دارند؟ از همه اینها گذشته امیدوارم حال خود و خانواده تان در کمال خوبی باشد. آیا در دانشسرای عالی هم هستید یا تنها در دانشکده ادبیات هستید؟ اگر در اینجا ماندنی شدم باید لطف بکنید شماره های اخیر راهنمای کتاب و فرهنگ ایران زمین را برایم بفرستید. از دکتر یارشاطر مرتباً خبر دارم و چهار نامه در میان من و ایشان رد و بدل شده است. اما از دوستان و همکاران دیگر به کلی بی خبرم. در اینجا گفتند که کسی از خانواده دکتر سیاسی اخیراً فوت کرده است راست است یا نه؟ باز شنیدم بیچاره هانیبال^۳ هم مرده است. آیا این هم راست است؟ در اینجا چندین بار با پرفسور ماسه ذکر خیر شما بود. خیلی به شما دلبستگی دارد. با این وضع گمان نمی کنم کتابی که می خواستیم برای او چاپ بکنیم به این زودی ها تمام بشود.^۴ در این زمینه هم اطلاعی به مخلص بدهید. چون با این وضع لابد دکتر

۱. اشاره است به واقعه حمله قوای نظامی به دانشگاه.

۲. نفیسی در آن وقت کتابخانه خود را به کتابخانه دانشکده ادبیات فرستاده بود که مگر به آنجا بفروشد.

۳. مراد علی هانیبال است.

۴. مراد مجموعه مقالاتی است که به افتخار هانری ماسه به چاپ رسیده است.

سیاسی مجال نخواهند کرد اطلاعات مفصلی به من بدهد. دیگر بیش از این مزاحم خاطر عزیزتان نمی شوم و منتظر وصول خط شریف و رجوع هرگونه کاری هستم. مقاله ای که می خواستید برای کتاب ماسه بنویسید به کجا رسید؟

مخلص، سعید نفیسی

۲۰

مسکو - ۲۸ بهمن ماه ۱۳۴۳

دوست بسیار عزیزم

این نامه را از یک آسایشگاه (سناتاتوریم) بیماری های سینه در ۷۰ کیلومتری مسکو برای آن دوست بسیار عزیز می فرستم. در این مدت بیشتر اوقات به یاد دوستان طهران و بیش از حد شما بوده ام. اما تا لهستان برنامه های خیلی سنگین داشتم و بیشتر خسته و فرسوده بودم. در ورشو تلگرافی به من رسید که برای شرکت در مراسم ۵۵۰ سالگی جامی و دریافت دکتری و استادی دولتی دوشنبه به تاجیکستان بروم. پس از برگزار شدن آن مراسم که به مسکو آمدم چون از مدتی پیش قرار بود برای معالجه جدی در یکی از بیمارستان های شوروی بستری بشوم و آن سفرهای رومانی و بلغارستان و یوگسلاوی و مجارستان و چکوسلواکی و لهستان به کلی مرا خسته و درمانده کرده بود مصمم شدم این دعوت فرهنگستان علوم شوروی را بپذیرم و مرا به اینجا آوردند. اینجا معلوم شد که وضع من بسیار وخیم تر از آنچه تصور می کردم بوده است. از یک طرف زخم معده، از طرف دیگر تصلب شرائین و از همه جاها بدتر معیوب بودن ریه چپ که معلوم نیست کی در جوانی مقدمات سل در من پیدا شده و به قوه جوانی رفع کرده ام. حالا تاکنون سل خاموش شده و ترشحات ندارد و میکربی در میان نیست اما تنفس مشکل شده و باید جداً معالجه کرد وگرنه خطر رفتن در میان هست. حالا بیش از یک ماه است که معالجه می کنند و چون سه مرض دست به دست هم داده اند باید با کمال احتیاط پیش بروند که دواي این مزاحم دواي آن دیگری نباشد و به همین جهت اطبا معتقدند که شاید دو ماه دیگر یا قدری بیشتر باید اینجا بمانم و وقتی که به کلی خوب شدم به

ایران برگردم. این شانس بود که به اینجا آمدم و از نتیجه معاینه‌های دقیق‌تر سر تا پا و در حدود بیست امتحان و تجزیه این نتیجه به دست آمد. به همین جهت متأسفانه تا دو ماه دیگر یا بیشتر از دیدار دوستان محروم خواهم ماند. در اولین جلسه دوستانه منتهای اخلاص و محرومی مرا به آقایان انتظام و دکتر رعدی و فلسفی و به اخوان مهدوی و دکتر بیانی و دکتر شادمان برسانید.

همیشه به یاد آن روزهای گذشته هستم. شنیدم که آقای دکتر بیانی می‌بایست برای شرکت در جشن جامی بیاید اما باز بیمار شده است. اگر این خبر درست باشد منتهای تأسف و ناراحتی مرا از بیماری ایشان بگویید و امیدوارم که تاکنون به کلی رفع شده باشد.

خانم در نامه‌ای که چندی پیش فرستاده بود منتهای لطف شما را درباره کتاب‌های خطی نوشته بود. جز این انتظاری از بزرگواری‌های خاص شما نداشتم و ندارم. چون ممکن است برخی آن قانون منع خرید از کارمندان را برای کار بهانه بیاورند و خرید کتاب را از من قانونی ندانند. بهتر این بود که شرحی در این زمینه ننویسم و در پرونده منعکس نشود که این کتاب‌ها از من است. ولی شما محرمانه به دکتر صالح بگویید که فلانی در بیمارستان مسلولین بستری است و همه انتظارش این است که شما با آن مردانگی که دارید این کار را همان طور که تقویم کرده و پیشنهاد کرده‌اند بگذارید، اگر دکتر شیانی هم در این کار مؤثر است همین مطلب را محرمانه به او هم بگویید. در هر صورت حذر از کی‌نیا، حذر از کی‌نیا، حذر از کی‌نیا! دیگر هر طور صلاح می‌دانید شما و آقای دانش‌پژوه یقین دارم اقدام خواهید کرد.^۱ مطلب دیگر این است که در مهرماه پیش از حرکت حق‌التدریس دانشکده ادبیات را که در آن قانون مخصوص درباره من تصویب کرده‌اند از صندوق دانشگاه گرفتم و چون درخواست صادر شده بود و به خزانه رفته بود به خود رئیس صندوق وکالت دادم که هر وقت اجازه پرداخت رسید در مقابل وجهی که دستی به من داده است دریافت کند. اخیراً خانم نوشته است که در این زمینه اشکالی پیش آمده. تمنا دارم از بهبهانیان پرسید که اشکال چیست و اگر دکتر پاد یا کی‌نیا اشکال کرده‌اند به

۱. شاره است به خریدن مجموعه نسخه‌های خطی او برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

توسط دکتر صالح رفع اشکال را بکنید. در این باب رئیس حسابداری و شاکری هم اطلاع کامل دارند و با موافقت ایشان این کار شده بود. در هر صورت تمنا دارم اقدامی بفرمایید که رفع اشکال رئیس صندوق بشود و حقوق بازنشستگی مرا برای این کار گرو نکشد و خرج خانه به چاه ویل نرود.

جناب آقای دکتر کی نیا^۱ همیشه درباره من دکتر «کینه نیا» بوده اند. باید متوجه باشید که هر کاری درباره من می کنید این امام زین العابدین دانشگاه خبر نشود. خود دکتر از همه شان نجیب تر و خوش جنس تر است. همه این کارها را وادار کنید دستور صریح بدهد و چون آدم جسوری هست حتماً خواهد داد و صریحاً به او بگوید فلانی به جز شما و شخص شما از کس دیگری انتظاری ندارد تا خودش برگردد. این نوع مطالب او را تحریک می کند و از این کدخداهنشی ها خوشش می آید. این ساناتوریمی که من در آن هستم از شهر دورست. نامه خود را به توسط انستیتو آسیا در آکادمی علوم به این عنوان بفرستید:

Prof. Naficy

c/o Institut of Asia

2, Armianski Pr. Moscou

پشت پاکت همین عنوان را به فرانسه یا انگلیسی بنویسید می رسد چون من در تمام این مراحل مهمان آکادمی علوم هستم. در این صورت خیلی دلم می خواهد خط عزیز شما را زودتر ببینم.

مخلص دیرین، سعید نفیسی

۲۱

مسکو - ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴

دوست بسیار عزیزم

دیشب را در مسکو بودم و دیروز ظهر از آسایشگاه بیرون آمدم. حالم روی هم رفته خوب است و معالجه بسیار خوبی کردند و تخفیف کامل حاصل شده است و از این سفر بسیار سود بردم. عجله دعوتی از دانشگاه عشق آباد و دعوتی

۱. او رئیس کارگزینی دانشگاه بود.

هم از دانشگاه تاشکند کرده‌اند و پزشکان عقیده دارند که این دعوتها مضر نخواهد بود. اگر این دعوتها را بپذیریم از حدود سه هفته دیگر به دیدار دوستان در طهران نایل خواهیم شد.

خانم از منتهای مرحمتی که درباره کتابها کرده بودید کاملاً مرا آگاه ساخته است و دوش ناتوان مرا برای بردن بار سنگین این منت که گذشته از هزاران منت دیگر دارم آماده کرده است. اجازه بدهید به همین جا قناعت کنم. زیرا خودتان بهتر از همه می‌دانید چه می‌خواهم بگویم و چه ممکن است بگویم و به ارادت خلل ناپذیر من سالیان دراز است که پی برده‌اید همان‌طور که خانم خدمتتان عرض کرده معامله را با جناب آقای ابوالحسن نورافشار قطع کنید* و اگر لازم است شماره حساب من خدمتتان باشد. حساب من به شماره ۲۴۶۸ در شعبه شاه‌رضای بانک ملی ایران است. در هر صورت خودتان بهتر از همه در این کار واردید و بیش از این مزاحم نمی‌شوم.

ارادتمند، سعید نفیسی

۲۲

بورالان - پاریس ۶ تیرماه ۱۳۴۵

دوست بسیار عزیزم

پریروز نامه‌ای از آقای دکتر نصر داشتم که از میان کتاب‌ها سه هزار جلد را برای دانشکده ادبیات انتخاب کرده‌اند و بقیه را تحویل کتابخانه مرکزی می‌دهند. در ضمن منتظرند کمیسیون تقویم به دانشکده برود و کار کتابهای دانشکده را تمام کند. ارادتمند شما برای اول شهریور در طهران خواهد بود تا در کنگره ایران‌شناسان شرکت کند. تمنا دارم اقدام جدی (مثل همیشه) بفرمایید که در این مدت هم کار کتابخانه دانشکده و هم کار کتابخانه مرکزی تمام شده باشد، زیرا پزشک معالج من پرفسور ولفروم تأکید فراوان دارد که از خشکی هوا و ارتفاع و گرمای طهران حتماً حذر کنم و بیش از دو هفته در طهران نمانم. وگرنه دوباره به خانه اول و وضع آخر

*. هیچ به یادمانده است که موضوع چه بوده است.

سال گذشته برمی‌گردم. مرحله اول این سفر به لطف خاص آن دوست عزیز سرگرفت و یقین دارم در مرحله دوم نیز مرهون همان الطاف خواهم بود. به دوستان روز چهارشنبه فرداً فرد منتهای اخلاص مرا برسانید. عنوان مرا در بورلارن به دوستان عزیز آقایان فلسفی و دکتر یحیی مهدوی و دکتر محمدعلی حکمت بدهید که هر وقت گذارشان به اینجا افتاد یادی از این دور افتاده بکنند. تلفن مخلص شماره ۲۲/۸۵ و ۳، 58-22-350 است. برای زیارت خط شما و خبر خوش و سلامتی شوق فراوان دارم.

سعید نفیسی

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۳

بورلارن - ۲۴ تیرماه ۱۳۴۵

دوست بسیار عزیزم

نامه مورخ ۱۳ تیرماه چهار روز پیش رسید. از اقدامی که درباره کتاب‌ها فرموده‌اید بسیار متشکرم. آنچه نوشته بودید کاملاً درست است و مخصوصاً از این حیث که دانشکده در تابستان بسته است و در این مدت این کار تمام نخواهد شد. در ورقه جداگانه نامه‌ای به رئیس دانشکده نوشته‌ام که کتاب‌ها را به کتابخانه مرکزی تحویل بدهند، تمنا دارم خودتان آن را به دست دکتر صفا بدهید و اقدامی بفرمایید که تا شهریور ماه تقویم به پایان برسد که در موقع وصول به طهران پول آنها را دریافت کنم و باز به اینجا برگردم، زیرا پزشک معالج اکیداً اصرار دارد که باز به اینجا برگردم و معالجه را دنبال کنم. آن پول اول ته کشید و می‌دانید که با حقوق بازنشستگی هم نمی‌شود در اروپا زندگی کرد. از تجدید انتشار راهنمای کتاب شاد شدم. البته به محض این که رسید در اقتراح شرکت خواهم کرد. شنیدم آقای فلسفی هم به اروپا آمده است. اگر در اینجا است و آدرس او را دارید برای مخلص بنویسید. همیشه منتظر وصول خط شریف خواهم بود.

مخلص، سعید نفیسی

۲۴

بورلان - پاریس ۴ فروردین ۱۳۴۵

دوست بسیار عزیزم

چنان که ملاحظه فرمودید هنگام عزیمت از طهران حالم بد بود و در شدت سرمای پاریس که بی سابقه بود وارد شدم. به همین جهت تا دو سه روز پیش باز در حالی بودم که نوشتن برایم دشوار بود زیرا که گاهی ضعف به جایی می رسد که دستم می لرزد و نمی توانم قلم بردارم. گویا معجز بهار و قدم نوروز در مزاجم مؤثر افتاده و اینک می توانم از راه دور با دوستان افاضه کنم (!). در هر حال امیدوارم حال شما و خاندان جلیل خوب بوده باشد و سال نور را به خوشی به پایان برسانید. به دوستان روز چهارشنبه^۱ فرد فرد سلام بسیار گرم مرا برسانید. تمنا دارم هر چه می توانید در کار تقویم کتاب های چاپی چه برای دانشکده ادبیات و چه برای کتابخانه مرکزی تسریع بفرمایید تا آن که در اواخر خرداد که در طهران به زیارت دوستان نایل می شوم پول آن حاضر شده باشد. در ضمن تمنا دارم شماره های فرهنگ ایران زمین و کتاب هایی را که در دست داشتید هر وقت انتشار یافت به همین آدرس بورلان برای مخلص بفرستید، زیرا در غربت هیچ چیز بهتر از کتاب دلداری نمی دهد.

حاجت به یادآوری نیست که هر خدمتی در اینجا داشته باشید به جان و دل در انجام آن خواهم کوشید.

ارادتمند، سعید نفیسی

۱. مرادش جلسات دوستانه ادبی است که به تناوب و مرور چنین بوده است: دکتر محمدحسین ادیب - عبدالله انتظام - دکتر مهدی بیانی - رسول پورناکی - دکتر محمدعلی حکمت - دکتر عباس زریاب - دکتر علی اکبر سیاسی - دکتر فخرالدین شادمان - دکتر احمد فرهاد - نصرالله فلسفی - علی مؤید ثابتی - دکتر نصرالله باستان - مهندس رضا گنجهای (گاهی) - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - مجتبی مینوی - مهندس ناصح ناطق - سعید نفیسی - احساس یارشاطر - محمود فرخ.

سخنی از گذشته دور

گرد آمدن ادیبان و شاعران فارسی‌زبان در مجالس ادبی سرگذشتی دراز دارد و گزاف نخواهد بود اگر بگوییم هم سابقه است با تاریخ شعر فارسی دری. این گونه از گرد آمدن ادیبان و شاعران همیشه مایه گسترش ادبیات و جلوه‌گری ذوق شعری و بالیدن نهال‌های جوشان و رویان هنر و اندیشه بوده و هست.

در منابع تاریخی و ادبی، قصه‌ها و نکته‌های زیاد و خواندنی در همین زمینه می‌بینیم که هنوز کسی به گرد آوردن و سنجش تاریخی آنها نپرداخته. همین گوشه‌ها و نکته‌هاست که اگر گردآوری شود ما را بر چگونگی همنشینی مردمان فاضل و «نخبه» مخصوصاً شاعران قرون پیش آشنا می‌سازد و در حقیقت محیط فرهنگی و «روشنفکری» زمان‌های گذشته دور را به ما نزدیک می‌سازد. مانند داستان مشهوری که زکریای قزوینی در آثارالبلاغ (به زبان عربی) درباره سخنسرای ایران‌دوست ما فردوسی آورده و ظاهراً دولت‌شاه سمرقندی از آنجاست که آن قصه را در تذکره خویش گنجانیده است. دولت‌شاه می‌نویسد:

«در سر او (فردوسی) آرزوی صحبت استاد عنصری بود... تا روزی به حيله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری بودند حاضر بودند... استاد عنصری فردوسی را چون مرد

روستایی شکل دیده از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعر نمی‌گنجد. فردوسی گفت بنده را در این فن اندک مایه‌ای هست. استاد عنصری جهت آزمون طبع او گفت ما هر یک مصرعی می‌گوییم. اگر تو مصرع دیگر گویی تو را شاعری مسلم داریم:

عنصری گفت: چون عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی گفت: مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی گفت: مژگان‌ت گذر همی‌کند از جوشن

فردوسی گفت: مانند سنان گیو در جنگ پشن

(تذکره دولتشاه طبع ادوارد براون، ص ۵)

منظور از آوردن این داستان که محققان احوال فردوسی آن را به حق بی‌پایه و از تیره افسانه دانسته‌اند تصویری است که از صحنه و مجلس انس ادبی شاعران در قرون قدیم پیدا می‌شود و می‌توان دریافت که شاعران بزرگ با هم‌ترازان و هم‌سخنان خویش مجمع می‌ساخته‌اند و هرکسی را آزادانه و به آسانی به آن گونه مجالس راه نبوده است. مگر آن که طبعی بلند در شعرسرایی و مایه‌ای برجسته در زمینه‌های ادبی می‌داشته است.

انجمن‌ها و محفل‌های ادبی که در روزگاران هزار ساله در شهرهای قلمرو زبان فارسی و هرکناری از پهنه ایران تاریخی وجود می‌داشت، همیشه مرکز تجمع مردم سخندان، شاعر و همه صاحبان تفکر و بینش برتر (به اصطلاح امروز روشنفکر)^۱ بود و همواره از آن همنشینی‌ها فایده‌های آشکار در نشر ادب فارسی حاصل شده و یکی از راههای آسان پرورش فکری و گسترش هنر و ذوق والا بوده است. بی‌گمان بسیاری از پیشرفت‌هایی که در جریان‌های ادبی به دست آمده مرتبط می‌شود به همین گوشه از همسخنی و هم‌آوردی ادبا در یک محفل انس و ادب و بی‌گمان این مجامع از خصایص و حیثیت‌های دراز دامنه‌ای است که تاریخ فرهنگی ایران یادگارهای خوبی از آنها دارد.

تجمع ادبی شاعران و ادیبان را به دو شکل می‌بینیم: یکی دوستانه و

۱. در هر دوره برای این گروه از جامعه اصطلاحی خاص بوده است: عالم، فاضل، باسواد، منور، روشنفکر، «خواص» هم اصطلاح دیگری در همین زمینه است.

خصوصی به صورت حلقه و محفل انس و دیگر رسمی و دیوانی. دسته اول همنشینانی بودند که آزادوار، بنا بر هماهنگی مشرب و سلیقه و به تناسب سن و سال و حدود و قیود دیگر با یکدیگر نشست و خاست می کردند. دسته دوم بنا بر تکلیف دیوان و به اقتضای رعایت روزگار و طبعاً برای کسب معاش و معمولاً به صورت گروه های ناهماهنگ و غیرمتجانس در یک محفل جمع می شدند... شاید از همین نوع بوده است تجمع آن چهارصد شاعری که گفته اند در دربار سلطان محمود غزنوی بوده اند:

در میان گروهی که به دستگاه شاهزادگان تیموری و بعضی از امرای شیبانی ماوراءالنهر به مناسبات ادبی و هنری و به اقتضای مشاغل خود (خوشنویسی، نقاشی، کتابداری، تذهیب کاری) راه داشتند، مناظره ها، مشاجره ها، مباحثه ها و چشم و هم چشمی های زیاد وجود داشت و همیشه برخوردهای میان ادبا و شعرا بر همین منوال بوده است.

آشکار است که همواره تجمعات دور از تشریفات، به شکل حلقه های خصوصی ادبی بیشتر بر رونق و رواج ادبیات می افزود. و اگر هم این جمع شدن ها حالت وقت گذرانی داشته باشد باز فایده بخش تر است از هر گونه تجمعی که دستوری بشود و جنبه دولتی داشته باشد. در همه روزگاران، هم مشربی و هم دندانی شاعران ایران در دامنه یافتن قلمرو سخن فارسی تأثیری عمیق تر داشته است تا آنچه باشکوه و جلال دستوری در جریان های ادبی دربارها و دستگاه های دیوانی دیده شده است.

با وجود این دربارهای پادشاهان و دستگاه های امیران و وزیران از جاهایی بود که شاعران و ادیبان را مجال ورود به آنها پیدا می شد و از رفت و آمد آنان بدان درگاه ها بود که نیازمندی زندگی را (از قبیل اسب و جو و کاه و کاغذ) برآورده می کردند. دیوان کمتر شاعری است که از قطعه شعر در این موارد خالی باشد. به گواهی نوشته های پیشینیان بسیاری از پادشاهان ایران مقام شاعران را گرامی می داشتند و در نگاه داشت آنها می کوشیدند. اینک چند گواه از یک تذکره نامدار (دولتشاه سمرقندی) آورده می شود.

* (بهرام شاه):... «پادشاه فاضل و دانشمند دوست و شاعر پرور و عالم نواز بوده است. دارالملک غزنین به روزگار او مرکز فضل شده...» (ص ۷۵)

* (ارسلان بن طوسی):... «شعر را دوست داشتی و همواره مجلس او از حضور شعرا و ندما خالی نبود.» (۸۲)

* (ملک منوچهر اخستان پادشاه شروان): «شعر را دوست داشتی و علما و فضلا در مجلس او محترم بودند و شعرای اطراف به خدمتش مایل شدند.»

* (خوارزمشاه اتسز): «روزی در خوارزم علما مناظره و بحث می کردند در مجلس خوارزمشاه اتسز و رشید (طواط) در این مجلس ناظر بود. مناظره و بحث و تیززبانی آغاز کرد.» (۸۷)

در بدایع الوقایع واصفی حکایات زیادی هست که ما را با وضع انجمن ها و نشست های ادیبان در شهرهای ادب خیز چون هرات بخارا آشنا می کند، به طور مثال این موارد است که از آن نقل می شود:

* «مولانا بنائی و خواجه آصفی و... و غیرهم مجمعی می ساختند و سخن شعر و شعرا در میان می انداختند...» (چاپ تهران، جلد اول صفحه ۹۷)

از همین قبیل است آنچه عبدالکریم بخاری در سفرنامه خود می نویسد که تیمورشاه افغان هفته ای یک شب بعد از نماز شام مجلس علماء داشت. با علما طعام می خورد و بعد از طعام به مباحثه می پرداختند. (چاپ پاریس، صفحه ۴۳)

در کتاب های مجالس النفاث و تحفه سامی و تذکره نصرآبادی از این نوع مطلب زیاد است و چون نمی خواهیم که دامنه سخن به درازا بکشد آوردن مطلبی از آنها مورد ندارد^۱.

علاقه درباری ها به شعر و ادب یکسان نبود. شاید بیش از همه سلسله ها شاهزادگان تیموری و بعد از آنها شاهزادگان قاجاری بودند که از شاعران و ادیبان محفل ها می آراستند.

ناصرالدین شاه قاجار هم توجهی خاص به مجالس ادبی داشت.

۱. اگر در همه تذکره ها و متون تاریخی پژوهش شود نمونه های بسیار زیاد از این گونه مجلس ها به دست خواهد آمد.

معبرالممالک در پرده‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه نوشته است:

«در روز شرفیابی شعرا و بذله‌گویان: شمس‌الشعرا سروش، مایل افشار، مشتری، خلوتی و غیره که بالغ بر سی تن می‌شدند به حضور می‌آمدند و هر یک مدیحه و شعری مناسب حال خوانده مورد مرحمت و انعام واقع می‌شدند. گاه به اشاره شاه دو یا چند تن بداهه‌وار به هجو یکدیگر می‌پرداختند و مجلسی بس دیدنی تشکیل می‌یافت.» (چاپ دوم، صفحه ۷۳)

قاسم غنی در جلد سوم یادداشت‌های خود ذکر روشنی از چند باری که محققان و ادیبان درجه اول ایران در چهل سال پیش به راهنمایی ذکاءالملک فروغی مجمع رسمی ادبی ساخته بودند، کرده است. (چاپ تهران، جلد سوم، صفحه ۱). از میان صدور و وزرای فاضل و ادب‌دوست گذشته، آنها که «تشخص طلب» بودند مجالس ادبی و محاضرات داشتند و ادیبان و شاعران به آن محافل آمد و شد می‌کردند. شاید مجالسی که در محضر دو وزیر دانشمند و دانش‌دوست: رشیدالدین فضل‌الله طبیب و امیرعلی شیرنوازی تشکیل می‌شد مهم‌تر بوده است از آن دیگران.

در حبیب‌السیر آمده است که خواجه مجدالدین محمد وزیر (در دوره نوادگان تیمور) پس از رسیدگی به امور دیوانی «تا نزدیک نیمه شب با طایفه‌ای از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت می‌داشت و هرکس بیشتر به هزل می‌پرداخت بیشتر پسندیده می‌افتاد.» (۱۸۲:۴)

یادگار این روش سنتی در دوره قاجاری پایدار بوده و مخصوصاً در خانه عده‌ای از شاهزادگان درجه اول چون محسن میرزا میرآخور، فرهاد میرزا معتمدالدوله، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه از این مجلس‌ها وجود داشته است. حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی در خاطرات خود به یکی از مجالس ادبی زمان خود اشارتی کرده و نوشته است:

«از حسن اتفاق در منزل شاهزاده حسام‌السلطنه حکیم‌الاهی و ملک‌الشعرا و قاسم خان عموی ملک‌الشعرا و میرزا سید علی تفرشی مجدالاشراف و میرزا تقی سپهر که همگی از ادبای محفل و دارای خط بودند حضور داشتند.» (۴:۱)

امین السلطان از صدوری بود که به چنین کاری می پرداخت. وثوق الدوله و برادرش قوام السلطنه از کسانی بودند که همین سنت را نگاه داشتند و شاعران هم به مجالس آنها راه داشتند. ملک الشعراء بهار شاعر توانای نامدار این عصر به مجلس آن دو برادر راه داشت و دوست و همکار سیاسی آنها در جریان های مملکتی بود.

یکی از «پاتوق های» وقت گذرانی شاعران و نشستگاه های دلپذیر برای آنان، از عهد صفوی به بعد قهوه خانه بود. در همه شهرها، مخصوصاً اصفهان شاعران و فاضلان از صدرنشینان قهوه خانه ها بودند. این گروه به قهوه خانه ها می آمدند و اوقات فراغت خود را در آنجا می گذرانیدند و خود موضوعی است که باید به طور مجزا بدان پرداخت.^۱

در تذکره نصرآبادی، ضمن احوال شاعران به مواردی برمی خوریم که نحوه آمد و شد آنان به قهوه خانه ها برگفته شده و مخصوصاً آنچه مؤلف در شرح احوال خود نوشته به خوبی ما را با آن محیطی که مطلوب شاعران آن روزگار بود آشنا می کند. نوشته است:

«... تبارک الله از آن مجمع، جمعی باقر علوم نظری و یقینی و گروهی حاوی موسیقی و ترجمان اصول و فروع دین از تجلی طبع شان ساحت قهوه خانه وادی موسی و معنی در خاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا. بعضی به نظم اشعار گوش جان را به گوشوار لثالی آبدار مزین می ساختند و قومی در ترتیب معما زلف خویان را در پیچ و تاب می انداختند. سرعت نظم شان به مرتبه ای که تا نام بیست پرده بودی معمار خاطرشان به دستیاری ستون خامه به عمارت آن می پرداخت... از فیض صحبت شان که کیمیای سعادت است مس قلب کمینه همسنگ طلا گردید... به سبب مراعات آداب در مجالس اصحاب مانند جدول حاشیه نشین بودم...» (ص ۴۵۸-۴۵۹)

۱. نصرالله فلسفی در مقاله «تاریخ قهوه و قهوه خانه در ایران» (چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۲۷۱-۲۸۳) تفصیلی در این مبحث دارد.

در عصر صفوی قهوه‌خانه به طور کلی از جایگاه‌های نشست و خاست «مردم فرهنگی» بود. مجمعی بود که نفال و سخنور و درویش و قصه‌خوان و شاهنامه‌خوان و مناقب‌خوان و مدایح‌خان، هنر خود را به حاضران عرضه می‌کردند. آنجا، میان شاعران شعر رد و بدل می‌شد و در حقیقت انجمن و محفل میاخسته و مشاعره زمان خود بود.

در تذکره نصرآبادی مواردی چند هست که نحوه ورود شاعران تازه‌کار و نوجوان به محفل شاعرانی که در قهوه‌خانه‌ها انجمن می‌کردن بیان شده است. شاعران تازه‌کار از دوره حاشیه‌نشینی در قهوه‌خانه فرصتی می‌یافتند که آرام آرام خود را به رسته موزونان بکشانند.^۱ «موزونان» اصطلاحی بود برای شاعرانی که شعرشان به درجه قبول می‌رسید و اجازه آن می‌یافتند که در مجالس شاعران خودی بنمایند.

از هنگامی که مظاهر تمدن اروپایی در جامعه رسوخ پیدا کرد، تجمع ادبا و شعرا از قهوه‌خانه‌ها به هتل‌ها و کافه‌ها کشیده شد. فریدالملک قراگوزلو همدانی در خاطرات خود نوشته است که در سال ۱۳۲۵ قمری «هتل دو فرانس» (تهران) محل آمد و شد این گروه از مردم بود. سی چهل سال پیش هم «کافه فردوسی» چنان حالتی یافته بود و مخصوصاً چون صادق هدایت در آنجا می‌نشست جمع زیادی از روشنفکران آن روزگار به دور او گرد می‌شدند.

انجمن‌های شناخته شده عصر قاجار

نخستین مجمع‌های ادبی شناخته شده که دارای هدف و نوعی سازمان بودند مربوط است به دوره مشهور به عصر بازگشت، یعنی اوایل قرن سیزدهم هجری. در این دوره سید علی مشتاق اصفهانی گروهی از شاعران اصفهان را به دور خود گرد آورد و با همنشینی و همسخنی آنان در نقد و نظر نسبت به دوره سبک هندی بود که یکی از جریان‌های بااهمیت ادبی زبان فارسی به وجود آمد.^۲ از

۱. نگاه کنید به مقاله‌ای که به نام «موزونان» در «ارمغان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب» (تهران، ۱۳۵۰) نوشته‌ام.
۲. جلال‌الدین همایی در مقدمه دیوان طرب (تهران، ۱۳۴۲) و ابراهیم صفایی در رساله نهضت ادبی ایران در عصر قاجار و عده‌ای دیگر به تفصیل در این پاره نوشته‌هایی دارند.

انجمن‌هایی که در دوره ناصری وجود داشت چند محفل شناخته شده است: یکی انجمنی بود از شعرا که مورد توجه میرزا علی اصغر خان امین السلطان واقع شده و خود او اغلب در جلساتش شرکت می‌کرد و شاعران معروف وقت مانند محمدحسین فروغی، ادیب الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، قدسی، عنقا، سرائی در آن شرکت می‌کرده‌اند. (مقدمه همایی بر دیوان طرب، ص ۳۲)

دیگر محفلی بود که در خانه شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم که خود از دانشمندان و شاعران بود (متخلص به بیانی) تشکیل می‌شد. و ظاهراً همان مجمعی است که میرزا عبدالرزاق خان بغایری معلم مدرسه دارالفنون درباره آن گفته بوده است که «زمان ناصرالدین شاه بزرگترین انجمن ادبی در منزل شاهزاده اعتضاد السلطنه هر شب تشکیل می‌شد.» (مقدمه کیوان سمیعی بر دیوان صابر همدانی، ص ۱۹).

افضل الملک (غلامحسین) هم در افضل التواریخ (ص ۴۲۳) اشاره‌ای به انجمنی کرده است از گروهی از شاعران.

«در دوره ناصری و مظفری، در ایران از شاه و گدا و رجال و نساء و شهری و رستاقی صدهزار نفر هستند که شعر می‌سرایند. اغلبی شاعر و اکثری متشاعر و قلیلی «شویعر» هستند و من اشعار غالب این شعرا را شنیده یا خودشان را دیده‌ام، بهتر از جمیع آنها مرحوم حسینقلی خان سلطانی «کلهر» و مرحوم فتح‌الله خان شیبانی بودند و این دو نفر با جناب شرف‌المعالی آقای میرزا سید محمد بقا تخلص که بعد از مرحوم میرزا آقاخان پرتو اصفهانی... مأنوس بودند و غالباً انجمن داشتند و گاهی به بنده منزل تشریف می‌آوردند.»

طرب شیرازی که خود به انجمن‌های ادبی رفت و آمد می‌کرد در قصیده «انجمنیه» درباره انجمن شعرای تهران - که میان سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۱۳ قمری سروده - نام بیست و سه شاعری را که بدان انجمن پیوسته بوده‌اند آورده است. مقارن همین دوران است که شاعرانی دیگر در اصفهان (مسکین و پرتو و آشفته و ساغر و عمان سامانی) در آن شهر انجمن شعرا داشتند. (مقدمه همایی بر دیوان طرب، ص ۲۹)

متعاقب این روزگار انجمن‌های دیگری در اصفهان به وجود آمد که یکی از آنها «انجمن عنقا» نام داشت و آن را عنقا ملک الشعرای اصفهان بنیاد گذارده بود (دیوان طرب، ص ۳۲) و دیگری نامبردار شده بود به انجمن ملا محمد ابوالفقرا. (حاشیه، همان، ص ۳۲)

چند تن از شاعران اصفهان (طرب، رشحه، عمان سامانی، مسکین، چاووش) قصاید «انجمنیه» دارند و مرحوم استاد جلال همایی به تفصیل به ذکر آنها و نقل اشعارشان پرداخته است (برگزیده دیوان شاعر اصفهان، صفحات ۱۱۱-۱۵۵ از مقدمه) و در اینجا چند بیت از هر یک از آنها را به طور نمونه می‌آوریم.

از قصیده طرب که به خواهش اتابک میرزا علی اصفرخان سروده شده:

دوش در انجمنی بودم و جمع شعرا جمع بودند همه مجمع خوبی و صفا
(دیوان، ص ۳۱-۳۵)

درباره انجمن شعرای تهران از قصیده همای شیرازی:

امشب به مجلس شعرای بزرگوار ناهید پرده‌زن بود و ماه پرده‌دار
مجلس چو آسمان و ز خیل سخنوران خورشید و ماه و کوکب رخشنده آشکار
(ص ۱۲۱-۱۲۳، مقدمه)

عمان سامانی سروده است:

دیگران را شور بستان بر سر و شوق چمن
ما و رندان غزلخوان و فضای انجمن
ما هنر را اخترانیم انجمن ما را سپهر
ما سخن را بلبلانیم انجمن ما را چمن
محفلی آماده در وی هم محبت هم صفا
مجمعی آواره از وی هم تکلف هم محن
صاحب این انجمن پیری که از بس روشنی
آفتاب اندر بر رایش نیارد دم زدن
(ص ۱۳۴-۱۳۹)

مسکین اصفهانی در این زمینه سروده است:

گرچه ایشان دوسه سال است که آراسته‌اند
 محفلی انجمنش نام و به هر هفته به پاست
 صاحبی دارد آن مجلس کز پاک‌دلی
 در سرپایش تا می‌نگری نور خداست
 (ص ۱۴۱-۱۴۲)

در همه این قصاید نام شاعران معروف وقت آورده شده است. «رشحه» و «چاووش» هم در قصاید خود به آوردن نام شاعران پرداخته‌اند. فرصت شیرازی (شاعر) که در سال‌های ۱۲۶۶-۱۲۶۷ به اصفهان سفر کرده بود در دیوان خود نوشته است: «روزهای جمعه انجمنی در اصفهان تشکیل می‌شد که جمعی از شاعران در آنجا طرح غزل^۱ می‌کردند.» (دیوان فرصت، ص ۱۴۱)
 از انجمن‌هایی که شاعران و فرهنگ‌خواهان شیرازی در شهر شیراز داشتند یکی آن انجمن بود که یادگار خوبی از آن بر جای مانده و آن عکس دسته جمعی است از دوازده شاعری که در سال ۱۳۱۵ قمری مجلس شعر و ادب داشته‌اند.^۲
 فرصت‌الدوله در دیوانش (ص ۱۷۲) از «انجمن معارف» یاد می‌کند که خود بنیادگذار آن بود. این انجمن در سال ۱۳۲۶ قمری آغاز به کار کرد. فرصت می‌نویسد: «هفته‌ای دو روز انجمنی به اسم معارف تشکیل داده با اعضای که در آن انجمن بودند در امر معارف مشاوری می‌نمودیم.»
 انجمن ادبی مشهد به همت میرزا محمدخان ملک‌زاده (برادر ملک‌الشعرا که سمت ریاست معارف را داشت) تأسیس شد و مهد حسن مشکان طبسی رئیس آن انجمن شد و هموست که مجله دبستان را نشر کرد و آثار اعضای انجمن را در آن مجله به چاپ می‌رسانید این مجله در ۱۳۰۶ تعطیل شد.
 نخستین مجمع ادبی شهر تبریز که یادش در خاطره‌ها ماند و ذکرش در مراجع آمده انجمن مدرسه لقمانیه است که در سال ۱۳۱۸ قمری به سرپرستی

۱. طرح غزل کمی بعدتر تعریف شده است.

۲. در این عکس دیدنی که در صفحه ۳۸۶ جلد چهارم از کتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس» تألیف محمدحسین رکن‌زاده آدمیت چاپ شده است چهره دوازده شاعر فارس (نثار، قدسی، ایزدی، آسوده، فرصت، صادق، شعاع، بدیع، شیفته، فصیحی) با لباس‌های مرسوم آن روزگار دیده می‌شود.

ادیب‌الممالک فراهانی تشکیل می‌شد و سید حسن تقی‌زاده و محمدعلی تربیت و قاسم خان والی از کسانی بودند که در این انجمن کار می‌کردند (تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد دوم، تبریز ۱۳۳۴، ص ۶۸)

کمی بعد از آن، در آغاز پیشامد مشروطیت مجمع تازه‌ای به نام «هیئت معارف» به همت سید حسین خان مستشاری به وجود آمد. (همان مأخذ، ص ۶۹)

پس از آن «جمعیت نشر معارف» در سال ۱۲۹۷ تشکیل شد در سال ۱۳۰۱ در موقعی که محمدعلی تربیت به ریاست معارف آذربایجان رسید «انجمن ادبی اداره معارف» را تأسیس کرد. و بالأخره ادیب‌السلطنه سمعی که در سال ۱۳۱۲ حاکم آذربایجان شد «انجمن ادبی» تازه‌ای را به وجود آورد. (همان مأخذ ص ۷۹-۷۱. نیز نگاه کنید به کتاب داستان دوستان تألیف محمدعلی صفوت، چاپ قم، ۱۳۲۸)

در رشت و کاشان و قزوین و همدان و کرمانشاه و یزد هر چند به چند انجمن‌هایی بوده است که ذکر آنها را در کتاب‌ها و مقاله‌ها و مقدمه‌های دواوین شاعران می‌بینیم.

از عصر مشروطیت به بعد

تجمعات و حلقات ادبی که پیش از حوادث مشروطیت وجود داشت، معمولاً نام مشخصی نداشت. زیرا ادبا و شعرا غالباً در خانه‌های اشخاص گرد می‌آمدند پس حاجت به نام و عنوان نبود. از وقتی که جریان فکری مشروطیت پیش آمد و انجمن‌های سیاسی و صنفی برای مقاصد اجتماعی و سیاسی و... تشکیل شد و هر یک نامی برای خود انتخاب کرد رسم نامگذاری به انجمن‌ها و مجمع‌های ادبی هم سرایت کرد. از این عهد است که گروه‌های ادبی با نام مشخص و معینی اعلام موجودیت می‌کرد. نمونه‌اش «مجمع ادبیات شرقیه» است که در سال ۱۳۲۵ قمری به همت ادیب‌الملک کرمانی به وجود آمد.

این گونه از مجامع ادبی در طول هفتاد سال اخیر با عناوین مختلف انجمن، مرکز، کانون، محفل، مجلس، مجمع، حوزه، حلقه، دوره، باشگاه، کلوپ، سازمان،

شورا، جامعه، جمعیت، اتحادیه، گروه، دسته، و جز اینها فعالیت کرده‌اند.^۱ محیط انجمن‌های ادبی معمولاً دوستانه و کم‌تشریفات بود و اگر جلسات آن در خانه‌های افراد برگزار می‌شد طبعاً نشست‌هایی بود خصوصی ناگزیر آزادی ورود بدانجا برای همگان نبود. البته مواقعی که جلسات انجمن‌های ادبی در محل‌های عمومی برگزار می‌شد (معمولاً در مدرسه‌ها) وارد شدن عامه افراد آزاد بوده است.

همیشه پیش آمدن دوره‌های خفقان اجتماعی و فشار استبدادی موجب آن بوده است که مذاکرات انجمن‌های ادبی کاملاً محتاطانه بشود و در این دوره‌هاست که تبادل افکار میان اعضاء انجمن در محیطی سرد و کسل‌کننده انجام می‌شد. ناچار افراد شرکت‌کننده مراقب آن بودند که سخنی از مجلس به خارج برده نشود و غالباً وحشت آن در میان بود که «خبرچینی» در مجلس حضور داشته باشد. «پلیس خفیه» معمولاً از این نوع اجتماعات و سخن‌هایی که در آنجا گفته می‌شد به سازمان‌های انتظامی مملکت گزارش می‌داد. ناچار هرکسی به هنگام سخن گفتن با دیگری، تا می‌توانست سخن را «پوشیده» می‌گفت تا در دسری پیش نیاید و سخنی در میان نیاید که به تریج (طراز) قбай کسی بر بخورد.

بسیاری بودند که خاموشی می‌گزیدند و سراسر گوش می‌شدند و آنها که از هر حادثه‌ای کناره می‌رفتند از شرکت در این گونه جلسات پرهیز می‌کردند و آرام‌آرام از عضویت دوری می‌گرفتند. این همه احتیاط برای آن بود که از شعر و سخن ادبی تعبیر و توجیه خاص و ناموجه می‌کردند و همه خوب می‌دانیم که در

۱. اغلب این اصطلاحات برابر کلمات فرنگی Centre, cercle, societe association, club وضع شده. در فرانسه Salon داشتن از سنت‌های مهمی بوده است که موجب جمع شدن ادبا و شعرا بدان نوع از مجامع بود و پرداختن به تفصیل آن مناسب این مقاله نیست.

Congres, seminars, voyages de stimulation par R. Lanquar, G. Fighiera et G. Vetunic. Paris [1978?]

ضمناً باید گفت که نوع تجمعات ادبی و علمی که به صورت کنگره، سمینار، سمپوزیوم، کلویوم، در قرن اخیر دیده می‌شود در ایران هم از حدود چهل سال به این سوی رواج تامی یافته است و در کتاب کارنامه بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران تألیف رحمت‌الله ابریشمی (مشهد، ۱۳۵۵) اطلاعات مفیدی در این زمینه هست.

شعر فارسی آن کیفیتی هست که می‌توان هر گوشه‌اش را متناسب با زمانه تأویل کرد و موضوع کهنه هزار سال پیش را به مسائل روز چسبانید.

هر زمان که محیط اجتماعی از پنجه خفقان و فشار استبدادی رهایی می‌یافت سخنسرایان در انجمن‌های ادبی سخنانی انتقادی به زبان شعر و گفتار ادبی در مباحث فرهنگی و کم و بیش نکات مرتبط با مسائل روز به میان می‌آوردند و زبان شعر بی‌پرده‌تر می‌شد. از این قبیل بوده است «حلقه ادبیه» که شیخ محمد خیابانی رهبر قیام تبریز به وجود آورده بود و می‌دانیم که افراد آن مجمع همه به فعالیت سیاسی علاقه داشتند. (رساله کاظم‌زاده ایرانشهر، در احوال خیابانی، ص ۲۷).

فعالیت فرهنگی و ادبی کسانی که به پیشکسوتی تقی رفعت و با نام «آزادستان» در آن قیام مشارکت داشتند نمونه‌ای است دیگر و بر همین منوال بوده است فعالیت فرهنگی همه حزب‌های سیاسی.

علل متعدد دیرنپایدن انجمن‌ها و زود پاشیده شدن حلقه‌های ادبی ایران را باید در نکات زیر جستجو کرد:

- کنار رفتن یا مردن شاعران و ادیبان سرشناس و برجسته انجمن،
- ناهماهنگی میان افراد که خصوصاً از حسادت‌ها و نقارهای شخصی برمی‌خیزد و به پاشیدگی انجمن می‌کشد و گاه به دودستگی و انشعاب،
- مشکلات مالی، در حالی که لازمه برسر پا نگاه داشتن هر انجمن داشتن امکانات مالی است،

- کم بودن وسایلی که پدیدآورنده ارتباط فرهنگی میان افراد است،
- مقید بودن به ثبت انجمن در مراجع قانونی و مورد قبول بودن آن نزد مقامات مختلف مملکتی،

- حفظ کردن روش و روحیه سنتی انجمن‌های ادبی، با همه افکار و آداب قدیمی آن، چون این شیوه در چشم تازه‌جویان کهنگی دارد موجب دور شدن از انجمن می‌شود.

- دیر میدان دادن به جوانان برای وارد شدن در انجمن و مشارکت جدی در فعالیت‌ها و ارائه نظریات تازه خود.



پس از این که از اواخر دوره جنگ جهانی دوم، طبقه جوان ایران به امور سیاسی و اداری ایران راه پیدا کرد و احزاب چپ مشرب به فعالیت اجتماعی و فرهنگی آغاز کردند، آرام آرام افکار ادبی جدید و تجددطلبی شاعران نوگرا رواج یافت. هر قدر این جریان تازه دامنه می‌گرفت از رونق بازار انجمن‌های ادبی سنتی کاسته می‌شد و اینان ناچار به انزواجویی می‌شدند.

در روزگار رضاشاه، چون کانون‌ها و انجمن‌های آزاد خاموش شد دولت برای دست داشتن در امور فرهنگی و ادبی «سازمان پرورش افکار» را به وجود آورد. این سازمان در شهرستان‌ها دارای شعبه‌هایی بود و معمولاً در مدارس متوسطه جلسه‌های ادبی ترتیب می‌داد و در آنجا سخنرانی می‌شد. سرایندگان شعر می‌خواندند و مسابقه و مناظره انجام می‌یافت. در حقیقت دولت می‌خواست کمبود فرهنگی روشنفکران را به همت خود جبران کند. این سازمان همانند برف که به تابش آفتاب آب می‌شود با پیشامد شهریور ۲۰ از هم پاشید.

از سوی دیگر شوق نوجویی و پیشتازی و تازه‌گویی پیروان شعر نو، از راه مجله‌هایی که ناشر افکار تازه‌جویان و حاوی اشعار نوسرود بود (مخصوصاً مجله سخن) موجب دیگری در رکود فعالیت دیرین و تنزل مقام و احترام پیشین انجمن‌های ادبی می‌بود. تا آنجا که این انجمن‌ها به «پاتوق» جای‌نوشی تنی چند از شاعران سالخورده و یا آنها که پیروی کامل از اصول سنتی شعر را لازم می‌دانستند منحصر شد. در حالی که کانون «دانشکده» و «انجمن ادبی ایران» در آغاز بنیادگذاری پایگاه دلنشین و تجددخواهی بود برای شاعران و نویسندگان جوان روزگار خود. رشید یاسمی و سعید نفیسی و حبیب یغمایی و همسخنان و یاران آنها زمانی که بیست و چند سال بیش نداشتند دلبسته انجمن ادبی و فیض بری از آن حلقه بودند. اما پس از شهریور بیست جوان‌هایی که روزگار بیست سالگی را می‌گذراندند انجمن‌های ادبی را جایگاه برازنده مرتجعان و اخوردگان می‌دانستند و بیشتر به سوی احزاب و کانون‌های سیاسی کشیده می‌شدند.

شاعران جوان پراکندن شعرهای آزاد و سپید را روزنه‌ای به فضای تابناک و

خوش‌منظر اندیشه‌های نو و وسیله بیان افکار خویش ساختند و در لابلای آنها، به آوردن نکته‌های سیاسی و «رمزی» پرداختند. طبعاً این گونه شعر در برابر شعر سنتی بیشتر پسند خاطر جوان‌ها و تازه‌خواهان بود. لاجرم شعر سنتی و انجمن‌های ادبی که محل آن گونه شعر خواندن بود خواستاران محدودتر می‌یافت و عاقبت از زمانی که «شب شعر» برای عرضه کردن شعرهای سپید و آزاد درست شد آن شب‌ها انجمن و جلوه‌گاهی در مقابل انجمن‌های ادبی سنتی^۱ و خسته‌کننده پیشین بود. جزین یکی از سیاست‌های نادرست فرهنگی که وزارت فرهنگ و هنر در ده ساله آخر فعالیت خود پیش گرفت آن بود که انجمن‌های ادبی سنتی را به زیر بال دولتی کشانید و برای آن که آن انجمن‌های از «طراوت» افتاده ماندگاری بیابند به آنها کمک مالی کرد. اعتبارات خاصی در بودجه برای این منظور اختصاص یافت و وسایل شرکت دادن اعضای آن انجمن‌ها را در جلسات شعر و جشن‌های فرهنگ که کاملاً دولتی بود فراهم کردند و غافل بودند از این که این گونه حرکات برای تازگی بخشیدن به انجمن‌ها راه چاره نیست بالعکس و حتماً انگیزه تازه‌ای بود تا آزادگان و تازه‌جویان را از انجمن‌های ادبی گریزان کند. در چنین روزگار شاعرانی که از سر آزادگی و مناعت طبع خود را از این جریان‌ها دور نگاه می‌داشتند آن گروه از شاعران انجمن‌های ادبی را که در مجامع تشکیل یافته توسط دولت شرکت می‌کردند در حکم مداحان عصر غزنویان می‌دانستند. بی‌گمان آن سیاست نامناسب از علت‌های مؤثری بود که حشمت و اعتبار انجمن‌ها را از میان برد و هیچ‌گاه جز این نخواهد بود.

اشاره‌ای به فعالیت زنان در مجامع ادبی ضروری است. نخستین گرد آمدن آنها مربوط به زمانی می‌شود که در مدرسه دخترانه آمریکایی درس می‌خوانده‌اند و جمعیتی را به وجود آورده بودند. پس از آن «کانون بانوان» مهم‌ترین مجمع مستقلی بود که زنان برای فعالیت‌های فرهنگی و ادبی ایجاد کردند.

۱. احمد شاملو و شاعران همبازوی او در سنوات مختلف چند «شب شعر» درست کردند. آخرین آنها شب شعر در انجمن فرهنگی گوته در سال ۱۳۵۶ بود.

کارهای انجمن‌های ادبی

آنچه در انجمن‌های ادبی و محافل ادیبان و شاعران می‌گذشت، به طور کلی عبارت بود از:

- شعرخوانی، که همواره شعر عمده‌ترین جلوه هنر ایرانی است.
- طرح غزل، و آن روشی بود که از اواخر عهد تیموری آغاز شده بود و مخصوصاً در دوره صفوی رواج عمده یافت و عبارت بود از این که شاعری مضمونی یا مطلع غزلی برمی‌گرفت و دیگران معمولاً با رعایت وحدت قافیه و وزن غزلی می‌سرودند و می‌خواندند. اجرای مسابقه‌های شعری واقتفائی و تضمین کردن اشعار دیگران و نیز ترجمه کردن شعرهای خارجی به شعر فارسی از همین قبیل فعالیت‌ها بود.

- چشم و همچشمی‌های شاعرانه که مایه‌ای از حسادت و رقابت در آن بود. ابیات زیر که شاید از صائب باشد گویای همین نکته است:

خوش آن گروه که مست بیان یکدیگرند ز جوش فکر می‌ارغوان یکدگرند
نمی‌زنند به سنگ شکست گوهر هم پی رواج متاع گران یکدگرند
زنند بر سر هم گل ز مصرع رنگین ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند
- سرودن «اخوانیات» از مباحث دلکش و سابقه‌داری است که در ادبیات

فارسی جای والایی دارد و نمونه‌هایش در دیوان اکثر شاعران هست.^۱
- مطایبات شاعرانه (هزل و طنز و هجو)، زمینه دیگری بود که در انجمن‌های ادبی پیش می‌آمد و نمونه‌های زیاد آن در شعر هزار ساله فارسی هست. آنچه میان خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و یا میان خواجه نصیر طوسی و سیف‌الدین باخرزی گذشته نمونه‌ای روشن است.^۲

۱. فصلی که محمود فرخ در «سفینه فرخ» به این گونه شعر اختصاص داده است نمونه و اهمیت آن را کاملاً بازگو می‌کند.

۲. مقداری از این نوع شعر در کتاب «لطیفه‌ها» از علی باقرزاده بقا و تذکرها آمده است. در اینجا اشاره به این موضوع بیجا نیست که گفته شود که نمونه‌هایی از «پارودی» نسبت به شاعران و ادیبان در زبان فارسی هست؛ یکی تذکره‌مانندی است خیالی و ساختگی به نام «یخچالیه» که مؤلفش آن را مطایبه‌آمیز و در جوابگویی به تذکره‌های جدی و رایج پرداخته و در آن با مسخرگی افرادی را که مورد نظرش بوده است به

شاعران و ادیبان در مسافرت از شهری به شهری، دیدار همسخنان و هم‌وردان خود را غنیمت می‌دانستند و به هر دیاری فرود می‌آمدند می‌کوشیدند که با شاعران و ادیبان آنجا آشنا شوند و اگر از روزگار پیش آشنایی می‌داشتند بر آنها وارد می‌شدند. نمونه زیانزدیادی است که ناصر خسرو در سفرنامه از دیدار با قطران کرده است. هنوز این رسم زیبا میان ایرانیان پایدار است و شاعران و ادیبان در سفرها به خانه اقران خود می‌روند و از لطف محضر آنان بهره‌ور می‌شوند و در نشست‌های انجمن ادبی محلی مشارکت می‌کنند. آنچه حبیب یغمایی به پراکندگی در دوره سی و یک ساله مجله یغما نوشته کم و بیش محیط ادبی شهرها را نشان می‌دهد.

غالب شاعران و ادیبان بیاض و سفینه‌ای همراه داشتند که آن را در شهرهای مختلف برای یادگارنویسی و نگارش اشعار به شاعران و ادیبان می‌دادند. هم‌اکنون بیاض‌ها و جنگ‌ها و سفینه‌هایی زیاد از این دست هست که ما را با جریان‌های فرهنگی و مناسبات معنوی میان شاعران و ادیبان گذشته آگاه می‌سازد. بیاض تاج‌الدین احمد وزیر^۱، مشیخه حمویی^۲، جنگ قرن یازدهمی که می‌گویند از آن صائب بوده است^۳ نمونه‌هایی است از این گونه آثار ادبی پر از ظرائف.

→

باد انتقاد گرفته.

دیگر «ذخراالسفاهه» یا «الزخاریف» (نسخه خطی ۴۷۲۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است) که در مجله ارمغان (سال‌های پیش) طبع شده است. در دوره رضاشاه «وغوغ‌سأهاب» نگارش صادق هدایت و مسعود فرزند نمونه‌ای بود از دهن‌کجی به ادبای سنتی.

از نمونه‌های جدید سلسله مقالات «چگونه حکیم و نویسنده نشدم» از ابراهیم صهبا است که در روزنامه فکاهی «باباشمل» (سال‌های ۱۳۲۲ - ۱۳۲۶) طبع می‌شد. آنها «پارودی» و مقابله با مقالاتی بود که فضلا و ادبای مشهور تحت عنوان «چگونه شاعر و نویسنده شدم» در روزنامه «امید» (به مدیریت نصرالله فلسفی) در همان ایام می‌نوشتند. فریدون توللی هم در «التفاصيل» قطعه‌ای به نام «تذکره‌السفاهه» دارد. آن قدر که به یاد دارم صادق هدایت و یارانش نوشته‌هایی در روزنامه رهبر یا مردم (شماره‌های ادبی) قطعه‌های منظوری در طعنه بر ادیبان منتشر می‌کردند.

۱. بازمانده سال ۷۸۲ هجری که به طور عکسی از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری توسط دانشگاه اصفهان منتشر شد (اصفهان، ۱۳۵۳).

۲. بازمانده از سال ۸۴۵ هجری نسخه خطی شماره ۲۱۴۳ موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست محمدتقی دانش‌پژوه). جلد ۹ صفحات ۷۸۵-۸۵۳.

۳. نگاه کنید به مقاله محمدتقی دانش‌پژوه در مجله «کتابداری»، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

کنگره‌ها و مجمع‌های علمی

در بیست سی سال اخیر که تشکیل شدن مجامع علمی اعم از ملی و جهانی به صورت «کنگره» و «سمینار» و «مجمع» در شهرهای مختلف مرسوم شد فرصتی بود که محققان و شاعران و ادیبان به طور رسمی تر و تشریفاتی تر از هم دیدار کنند.^۱ نخستین مجمع علمی دولتی که برای بحث در امور فرهنگی تشکیل شد ظاهراً «مجلس مشورت معارفی» است که در سال ۱۳۱۴ در وزارت معارف به ابتکار علی اصغر حکمت و فعالیت دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی برگزار شد و مشروح مذاکراتش در مجله تعلیم و تربیت ۶ (۱۳۱۵) شماره اول مندرج است.

از زمانی که کنگره تحقیقات ایرانی به طور سالانه و مرتب از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ هر سال در یک شهر برگزار شد ارتباط شاعران و ادبای شهرهای مختلف با یکدیگر به صورت رایج تر و آسان تر پیش آمد. چون شرکت در این کنگره به طور آزاد و بی دعوت بود و هر کس به خرج خویش در آن اشتراک می جست مجمعی بود که افراد با سلیقه‌های متفاوت شرکت می کردند و در کنار جلسات رسمی و عمومی کنگره حلقه‌های ادبی و شعرخوانی میان همزبانان و همترازان برقرار می شد. این حلقه‌ها که در کنگره‌ها و مجمع‌های دولتی دیده نمی شد موجب آن شده بود که کنگره تحقیقات ایرانی کیفیتی ایرانی تر و مانوس تر بیابد.

برنامه‌های فرهنگی در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران هم به همین منظور ایجاد شد تا ادیبان و شاعران در فرصت‌های مناسب به دیدار یکدیگر برسند و تبادل افکار بنمایند و از این راه دانشجویان دانشگاه با عقاید و افکار آنان

→

دانشگاه تهران (دفتر ۷) این جنگ سال‌هایی چند از آن امیری فیروزکوهی شاعر معاصر بود.
 ۱. نخستین کنگره علمی که در ایران تشکیل شد برای هزاره فردوسی بود (سال ۱۳۱۳) در این کنگره عده‌ای محدود از شاعران و ادیبان شرکت داشتند. دومین کنگره که تا حدودی وجهه سیاسی داشت (چون انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی آن را به وجود آورد). به نام نخستین کنگره نویسندگان (تهران، ۱۳۲۵) تشکیل شد و گزارش آن به صورت کتابی انتشار یافت و طبعاً یکی از منابع مطالعه در مورد ادبیات معاصر بود. پس از آن، کنگره‌هایی برای ابن سینا، خواجه نصیر، مولوی، حافظ، سعدی، ابوریحان، فارابی، دقیقی و... به وجود آمد. نگاه کنید به «کارنامه بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران» تألیف رحمت‌الله ابریشمی، مشهد، ۱۳۵۵.

(جز از راه کتاب) آشنایی بیابند.

آثار و افکار اعضای انجمن‌ها و حلقه‌های دوستانه ادبی ایران خواستار و خواننده داشت و معمولاً به وسیله مجله‌ها و روزنامه‌های ادبی نشر می‌شد. به طور نمونه آنکه، آثار گروه دانشکده در مجله دانشکده و آثار اعضای انجمن ادبی ایران و شعب آن در شهرها معمولاً در مجله ارمغان (تا سال ۱۳۱۹) انتشار یافت. پس از آن که وحید دستگردی (مدیر آن مجله) انجمن حکیم نظامی را بنیاد نهاد آثار انجمن تازه ساخته خود را در مجله‌اش به چاپ می‌رسانید. آثار انجمن‌های دیگر را در رساله‌ها و جزوات و مجموعه‌های مستقلی چون باغ صائب، نامه سخنوران سپاهان می‌توان دید.

گروه‌بندی انجمن‌های ادبی

شاید بتوان هم‌نشینی‌های ادبی در این شصت هفتاد سال اخیر را چنین گروه‌بندی کرد:

✱ انجمن‌های ادبی و کانون‌های نویسندگان که در شهرها تشکیل می‌شد و گاه در یک شهر به طور هم‌زمان دو یا چند انجمن وجود داشت.

✱ انجمن‌های ادبی دانشکده‌ها و مدارس متوسطه.^۱ اگر مدیران و گردانندگان مدرسه ادیب و شاعر و ادب‌پرور بودند از انجمن‌های ادبی بهره خوبی به دست می‌آمد و افراد مستعد پرورش می‌یافتند. مانند آن که اسمعیل امیرخیزی در زمان تصدی مدرسه متوسطه فردوسی تبریز (۱۳۵۲) انجمن ادبی به وجود آورد و تنی چند از شاگردان که در آن انجمن عضو بودند دارای ذوق ادبی والایی بوده‌اند و در شعر و ادب مقامی ارجمند یافتند (غلامعلی رعدی آذرخشی، محمدحسین شهریار، علی‌اصغر حریری، یحیی آرین‌پور، ناصح ناطق، رضا گنج‌های، حبیب ساهر...).

۱. علی‌اصغر حکمت در خطابه خود که در نخستین کنگره نویسندگان و شاعران ایران ایراد کرد به اهمیت انجمن‌های ادبی مدارس اشاره کرد.

در مقدمه دیوان حسین مسرور اصفهانی^۱ می‌بینیم که دهقان سامانی از شعرای مشهور برای تشویق و تحسین جوانان در انجمن ادبی مدرسه حقایق شرکت می‌کرده است. این انجمن عصرهای جمعه به ریاست سید محمد حقایق شیرازی تشکیل می‌شد.^۲

* اتحادیه‌های، جامعه‌ها، کانون‌های مختلف گاهی انجمن‌های فرهنگی و ادبی به وجود می‌آورند.

* حوزه‌های هنری و فرهنگی احزاب و نظایر آنها.

* انجمن‌های فرهنگی یا دوستی ایران با ممالک دیگر.

* باشگاه‌های اجتماعی و فرهنگی: مثل کانون فرهنگی ایران جوان.^۳

* حوزه‌های علمی و مدارس قدیمه که معمولاً دارای حلقه‌های مباحثه و

مذاکره علمی و ادبی بودند.

* خانقاه‌های صوفیه.

کتابخانه‌ها و مؤسسات علمی

جلوه همنشینی‌های ادبی در ایران، به صورت‌های دیگر هم دیده می‌شود. یکی از جالب توجه‌ترین آنها گرد آمدن دانشمندان رشته‌های شعری و ادبی در دفتر کار مدیران کتابخانه‌ها بود. این سنت کهن در چند کتابخانه ایران دامنه یافت. آن چنان که مدیر کتابخانه، آزاد گذاردن ورود به دفتر کار خود را یکی از وظیفه‌های فرهنگی دوستی و کتاب‌خوانی می‌دانست. همواره دفتر مدیران کتابخانه‌ها از این لحاظ حکم یکی کانون فرهنگی داشت. بعضی از ادیبان و شاعران معتبر و سالخورده را رسم بر این بود که به دفتر کار مدیران کتابخانه‌ها می‌آمدند و

۱. به کوشش دکتر محمد سیاسی (شاعر مشهور) چاپ اصفهان ۱۳۴۷، صفحه ۱۴.

۲. مقدمه جلال همایی بر دیوان طرب.

۳. در ابتدای تشکیل، حزبی بود سیاسی و بعد که فعالیت احزاب در دوره رضاشاه محدود شد حزب ایران جوان به کانون فرهنگی تبدیل وضع یافت. نگاه کنید به نوشته دکتر علی‌اکبر سیاسی در جلد اول سخنرانی‌های این کانون. (تهران، ۱۳۴۷) کانون به رواج تمدن و تجدد در ایران معتقد بود و نخستین بار توانست نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» را به نمایش بگذارد.

می‌نشستند و چای می‌خوردند و کتاب می‌دیدند و سخن می‌گفتند. دفترهای کار یوسف اعتصام‌الملک و جانشیان بعدی او در کتابخانه مجلس، دکتر مهدی بیانی مدیر کتابخانه ملی، ذبیح بهروز مدیر کتابخانه باشگاه افسران نمونه‌هایی از این ترتیب در تهران بود، و در ولایات دفتر کار مکرم اصفهانی و معلم حبیب‌آبادی (مدیران کتابخانه بلدیه اصفهان)؛ میرودود سیدنویسی مدیر کتابخانه ملی تبریز، علینقی بهروزی مدیر کتابخانه ملی شیراز، کتابخانه عمومی رشت، کتابخانه آستان قدس رضوی به مدیریت قآن میرزا اوکتنائی. بجز این، گاهی هم شخصیت و مرتبه علمی و فرهنگی مدیران اداره‌ها و مؤسسات دیگر موجب گرد آمدن ادیبان و شاعران می‌شد.

در بسیاری از انجمن‌ها و کانون‌ها و مؤسسات علمی ایران قسمتی از وقت به صحبت‌ها و مذاکرات ادبی و تاریخی که جزو کار رسمی و اداری نیست می‌گذرد. در حقیقت محفل‌هایی ادبی است که به طور تصادفی و موقتی در این مراکز تشکیل می‌شود. مثلاً زمانی که مجتبی مینوی مدیریت بنیاد شاهنامه را پذیرفت دفترش از جاهایی بود که جمعی به دور او حلقه می‌زدند و دفتر کار رسمی دولتی او همان حالت و حکم را داشت که کتابخانه شخصی او در خانه و این رسم برای گسترش تحقیقات و تبادل اطلاعات ضروری و مفید بود. این وضع در جلسات هیئت مؤسس انجمن آثار ملی، انجمن فلسفه و علوم انسانی، انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه تهران هم دیده می‌شد و همواره از تعاطی افکار و تبادل اطلاعات یادگارهای خوبی از همنشینی با دانایان و دانشوران عاید افراد می‌شد. در فرهنگستان ایران، بنیاد فرهنگ ایران و دیگر مجامع این ترتیب وجود داشت.

کتابفروشی‌ها

کتابفروشی‌ها از کانون‌های دیگر گرد آمدن شاعران و ادیبان بود و آن سنتی است که از دوران‌های قدیم در فرهنگ ما سابقه دارد. قفطی و شهرزوری که سرگذشت حکیمان و عالمان را نوشته‌اند چند جا ذکر کرده‌اند که بازار وراقان و دکه کتابفروشان دیدارگاه فلان دانشمندان بود. کتابفروشی‌ها در شصت هفتاد سال اخیر

همیشه یکی از پاتوق‌های اهل فضل و شعر بود. شاید به همین علت بود که اغلب کتابفروشی‌های مهم و سرشناس عنوان «کتابخانه» برای خود اختیار می‌کردند نه «کتابفروشی». در اینجا نام چند کتابفروشی که مرکز مهم‌تر و معتبرتر برای تجمع شاعران و ادیبان بود بنا بر تقدم تاریخی تأسیس آنها آورده شده است.

- کتابخانه تربیت (در تبریز) که قبل از سال ۱۳۲۴ قمری محل گرد آمدن ادبای جوان تبریز بود. این کتابخانه را سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت و سید حسین عدالت و یوسف اعتصام‌الملک اداره می‌کردند.

- کتابفروشی خلخالی در تهران که سید عبدالرحیم خلخالی تأسیس کرد ولی مدت درازی دایر نبود.

- کتابخانه تهران که سید حسن تقی‌زاده و احمد سیگاری و حسین پرویز آن را بنیاد کردند. غالب ادبا و سیاسیون مشهور ایران در سنوات ۱۳۵۲ تا ۱۳۲۱ در آن کتابفروشی آمد و رفت می‌کردند.

- کتابخانه دانشکده که ملک‌الشعراى بهار در خیابان شاه‌آباد سابق دایر کرده بود.

- کلاله خاور تأسیس محمد رضائی که تا سال ۱۳۴۰ دایر بود. این مؤسسه چون انتشار جزوه‌های «افسانه» را آغاز کرد موجب شده بود که نویسندگان و ادبای جوان هم به آنجا رفت و آمد می‌کردند.

- کتابخانه ابن سینا به مدیریت ابراهیم رضائی که بجز ادیبان و شاعران رجال سیاسی ادبی مانند وثوق‌الدوله و ادیب‌السلطنه، علی‌دشتی و بسیاری دیگر آنجا را پاتوق خویش کرده بودند.

- کتابخانه دانش به مدیریت نورالله ایران‌پرست در سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۰ - همچنین باید گفت که کتابفروشی‌های گنج دانش، مظفری، ادب، کانون کتاب، شرکت مرکزی هم چنان وضعی داشته‌اند.

در سال‌هایی که بزرگان ادب و شاعران سنتی در کتابخانه‌های ابن سینا و دانش می‌آمدند و می‌نشستند شاعران نوگرا و نویسندگان جوان در کتابفروشی‌های «نیل» رفت و آمد می‌کردند.

هنوز هم کتابفروشی‌های قدیمی فروش از جاهایی است که شاعران و ادیبان به یکدیگر می‌رسند و مجال نشست و صحبت کردن دارند (کتابفروشی‌های تاریخ، شمس، منوچهری، مستوفی).

خانه‌های شخصی

جلسات بسیاری از انجمن‌های ادبی در خانه‌های شاعران برگزار می‌شد، از جمله انجمن ادبی ایران که در آغاز در منزل شاهزاده هاشم میرزا افسر رئیس انجمن تشکیل می‌شد تا این که در زمان وزارت یحیی خان اعتمادالدوله امکان تشکیل جلسات انجمن در ساختمانی دولتی به آنان داده شد.

عده‌ای از فضلا و ادبای پنجاه سال اخیر یک روز از هفته در خانه خود روز پذیرایی عمومی و آزاد داشتند مانند ملک‌العشرای بهار، احمد کسروی، دکتر محمود افشار، سید حسن تقی‌زاده، عباس اقبال، نصرالله فلسفی، رشید یاسمی، سعید نفیسی، ابراهیم پور داود، مجتبی مینوی، علی دشتی، علی اصغر حکمت، علی پاشا صالح، مترجم‌الممالک فرهنگ، جواد کمالیان، دکتر پرویز ناتل خانلری.

در خانه سعید نفیسی و ابراهیم پورداود بیشتر دانشجویان و جوانان حضور می‌یافتند. زیرا سعید نفیسی رفتاری آمیزشکار و دلپذیر با جوان‌ها داشت و سخنانش بیشتر در دل آنها می‌نشست. ابراهیم پورداود چون عاشقانه از ملیت ایرانی و گرایش‌های وطنی داد سخن می‌داد دوستان تازه‌جو و جوان زیاد داشت. افرادی که گرد محمد قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، محمدعلی فروغی، سید نصرالله تقوی، حسن مشیرالدوله پیرنیا جمع می‌شدند گروه محدود خاص و مسن‌تر بودند. خانه محمود فرخ، در مشهد، سال‌های طولانی میعادگاه شاعران و ادیبان شهر بود (روزهای جمعه). همه ادبا و شعرائی هم که از شهرهای دیگر به مشهد می‌آمدند رفتن به آن محفل انس و ادب را واجب می‌دانستند و از دلپذیری حضور یکدیگر لذت می‌بردند. محفلی بود که جوان و پیر یکسان در آن شرکت می‌کرد.

در این پنجاه شصت سال اخیر هر شهری که دارای ادیبان و شاعرانی بود مجمع و انجمن ادبی در آن تشکیل می‌شد و در آنها معمولاً در تذکره‌های آن شهر

آمده و در کتاب‌های معرفی جغرافیایی اشاراتی به انجمن‌های ادبی شده است. اگر شهری انجمن خاص نداشت، خانه شاعر و دانشمند و ادیب شهر جایگاه تشکیل محفل ادبی بود. همچنان که خانه سدیدالسلطنه کبابی (بندرعباس)، طاهری شهاب (ساری)، امیر توکل کامبوزیا (زاهدان)، ابراهیم دهگان (اراک)، محمود فرخ (مشهد)، محمود فرساد (یزد).

ایجاد حلقه ادبی در ایران کار آسانی بود. هر کس در خانه را باز می‌گذاشت می‌توانست حلقه‌ای از ادبا و فضلا را به گرد خویش درآورد. خانه بعضی از رجال سیاست و دولت هم محل گرد آمدن شعرا و ادبا بود، از آن جمله است: خانه وثوق‌الدوله، ادیب‌السلطنه سمیعی، بهاء‌الملک قراگوزلو، یحیی اعتمادالدوله قراگوزلو، تیمورتاش. مخصوصاً خانه محتشم‌السلطنه اسفندیاری به مناسبت آن که ادیب نیشابوری در آنجا مهمان همیشگی بود بر روی ارباب فضل و شاعران و ادیبان نامدار باز بود.

رجال و اعیان و اشراف قدیم را رسم بود تا موقعی که به تفرج و گردش به باغ‌های دور شهر یا به بیلاق می‌رفتند گروهی از شاعران و ادیبان و ظریفان را با خود می‌بردند. طبعاً آنجا فرصتی بود که مجلس شاعرانه در کنار محفل قمار و طرب برپا باشد.

از حلقه‌هایی که به «دوره» تشکیل می‌شد و سی و چند سال دوام یافت گروه «انجمن بهمن» است، مرکب از محمد دبیر سیاقی، محمد جواد مشکور، اسمعیل دولت‌شاهی، احمد افشار شیرازی و سعید نفیسی و ولادیمیر ایوانف و حسن نبوی از درگذشتگان این گروهند. ایوانف این جمع را «یارستان» می‌خواند.^۱

دوره دیگر بسیار دوستانه‌ای که سال‌های دراز ادامه داشت و از میان رفت مرکب بود از دکتر منوچهر ستوده، محمد تقی دانش‌پژوه، احمد افشار شیرازی، مصطفی مقربی، دکتر تقی تفضلی، دکتر عباس زریاب خویی، احمد اقتداری، علیقلی جوانشیر، مهندس احمد خردیار، مهندس فروتن و من و دو سه تن دیگر که

۱. محمد دبیر سیاقی در مقدمه «سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر» تألیف سعید نفیسی (تهران، چاپ دوم) یادداشت خوبی از تاریخچه این انجمن و مقاصدی که دوستان از تشکیل آن داشتند نوشته است.

گاهی می‌آمدند. تقریباً از این نشست و برخاست بود که مجله فرهنگ ایران زمین به وجود آمد.

یکی از دوره‌های بادوام ادبی تهران دوره چلوکباب اصحاب^۱ چهارشنبه بود که دوستان در مدرسه سپهسالار جمع می‌شدند و چلوکباب می‌خوردند و هر کس سهم خود را می‌داد و تا ساعت سه و چهار بعد از ظهر همان جا در دفتر مرحوم احمد راد می‌ماندند و وقت را به گفت‌وگوهای ادبی می‌گذراندند.

آنها که تشکیل حلقه در خانه‌های شخصی‌شان مقدور نبود پاتوق خود را به کافه‌ها می‌کشیدند. نمونه مشهور دوره‌های گروه «ربعه» بود (صادق هدایت، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، بزرگ علوی) که در یکی از کافه‌های تهران می‌نشستند و عده دیگری هم به آنها می‌پیوستند و با آنها نشست و برخاست و مخالطه می‌کردند (عبدالحسین نوشین، دکتر پرویز ناتل خانلری، علی شیرازپور پرتو).^۲

دفتر روزنامه و مجله‌های ادبی

اداره روزنامه‌ها همیشه یکی از جاهای دلپذیر و مناسب برای تجمع شاعران و ادیبان بود. این رسم از روزگار مشروطیت پیش آمده بود. در آن موقع اداره روزنامه‌های صوراسرافیل، مساوات، ندای وطن چنین حالی داشت. بعدها دفتر روزنامه‌های نوبهار (از ملک الشعرای بهار)، طوفان (از فرخی یزدی)، شفق سرخ (از علی دشتی)، ستاره ایران (از حسین صبا) و چند روزنامه دیگر.

بی‌گمان دفتر مجله‌های ادبی و تاریخی جایی دلپذیرتر و مناسب‌تر برای جلسات کاملاً ادبی بود و از آن جمله است دفترهای مجله بهار (از اعتصام‌الملک)، دانشکده (از ملک الشعرای بهار)، ارمغان (از وحید دستگردی)، آینده (از دکتر

۱. نگاه کنید به خاطرات حبیب یغمایی در مجله آینده.

۲. بزرگ علوی در مقاله خود که در سوگ مسعود فرزاد نوشت اشارات خوبی به جمع ربعه کرده است. مسعود فرزاد و مجتبی مینوی هم در مقالات احتجاجی علیه یکدیگر درباره این گروه مطالب زیادی گفته‌اند (مجله سپید و سیاه و مجله یغما) نام «ربعه» را به طور شوخی و مسخرگی برای خود ساخته بودند همان طور نام «سبعه» را به طعنه و شوخی بر جمعی از ادبای مشهور وقت بی‌آن که حتماً هفت نفر باشند نهاده بودند. عباس اقبال، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، بدیع الزمان فروزانفر، ملک الشعرای بهار، رشید یاسمی، محمود عرفان و...

محمود افشار)، فرهنگ (در رشت)، پیمان (از احمد کسروی)، مهر (از نصرالله فلسفی)، یادگار (از عباس اقبال)، سخن (از پرویز خانلری)، یغما (از حبیب یغمایی) وحید (از سیف‌الله وحیدنیا) و راهنمای کتاب.^۱

دو سه مجله، بجز جلسه‌های ادبی هفتگی، دارای مجلس‌های فرهنگی فصلی یا ماهانه بودند. نخستین بار مجله سخن این کار سودمند ادبی را آغاز کرد و جمعیتی به نام «دوستانان سخن» تشکیل داد که هر چند یک بار مجلسی معمولاً در باشگاه دانشگاه تهران برپا می‌کرد. در این جلسات شعر خوانده می‌شد، سخنرانی داده می‌شد، نقالی و سخنوری سنتی و مباحثه‌های ادبی و هنری اجرا می‌شد،^۲ پس از آن «انجمن کتاب» که مجله راهنمای کتاب را منتشر می‌کرد نوعی دیگر از این مجالس را که همراه بود با نمایشگاه‌های کتاب، اعلام کتاب‌های برگزیده سال و جلسات سخنرانی به وجود آورد.^۳

سابقه انجمن‌های ایرانی در کشورهای دیگر

انجمن ادبی ساختن توسط ایرانیان در کشورهای دیگر در شصت سال گذشته سابقه پیدا کرده است. شاید نخستین آنها «مجمع ادب» باشد که در سال ۱۹۱۱ در استانبول ایجاد شد و سید حسن تقی‌زاده بانی آن بود.

یکی از قدیمی‌ترین انجمن‌های دانشجویی ایرانی در اروپا انجمن دانشگر بود که در شهر لوزان (سوئیس) در سال‌های ۱۹۱۰ به بعد تأسیس شد و سعدالله خان درویش، نصرالله خان جهانگیر، ابوالفتح فدایی علوی، سید محمدعلی جمال‌زاده به سرپرستی احمدخان ملک ساسانی عضو آن بودند. بعد از آن دکتر محمود افشار و حسن مقدم (علی نوروز) در راه ادامه حیات آن کوشیدند. اعضای

۱. مجلات زیاد دیگری بوده‌اند که طبعاً در دفترشان شعرا و ادبا جمع می‌شده‌اند. برای نام آنها به مقاله من «جریان‌ها؛ ادبی در مجله‌های فارسی» در مجله راهنمای کتاب سال بیستم (۱۳۵۶) مراجعه شود. اسامی مجلات ادبی را در فهرست مقالات فارسی (۳ جلد) نیز می‌توان دید.

۲. نگاه کنید به دوره‌های مجله سخن.

۳. تفصیل فعالیت و تاریخچه انجمن کتاب جداگانه خواهد آمد. برای اخبار آن به دوره مجله راهنمای کتاب مراجعه شود.

این انجمن لباس خود را به حمایل و نشان ایرانی می‌آراستند و بیرق ایران را برای مراسم جشن از پارچه اطلس دوخته بودند.^۱

در دوره جنگ بین‌المللی اول دفتر مجله کاوه که در برلین تأسیس شده بود و چاپ می‌شد مرکز تجمع ادبی ایرانیان فاضل بود. در همین اوقات انجمن صحبت‌های علمی و ادبی که سابقاً در پاریس (۱۹۱۲) بود تجدید فعالیت کرد و سخنرانی‌های ادبی و تحقیقی خوب در آنجا ایراد می‌شد.^۲ بنیادگذار آن حسین کاظم‌زاده ایرانشهر بود.

شاید بتوان اقدام حسن مقدم (علی نوروز) و ابوالقاسم لاهوتی را در دایر کردن مجله پارس که به سال ۱۹۲۰/۱ در استانبول منتشر می‌شد از همین گونه کارها در شمار آورد.

۱. نگاه کنید به نوشته خان ملک ساسانی و همچنین شرح و عکس چاپ شده از آن انجمن در کتاب گفتار ادبی تألیف دکتر محمود افشار، جلد دوم، (تهران، ۱۳۵۳).

۲. نگاه کنید به صورت مجلس مذاکرات انجمن که در مجله یغما چاپ کرده‌ام (در سال ۲۵: ۲۲۵ و ۲۸۷). همچنین نگاه کنید به مقدمه من بر چاپ جدید روزنامه کاوه (تهران ۱۳۵) که در آنجا عکس دعوتنامه چند سخنرانی آن انجمن را چاپ کرده‌ام. یکی از سخنرانی‌ها از میرزا فضلعلی تیریزی (مولوی) درباره حرف دال و ذال در زبان فارسی بود که متنش به دستم افتاد و در فرهنگ ایران زمین چاپ شد. سید محمدعلی جمال‌زاده هم در مجله راهنمای کتاب (۱۷: ۶۴۶) از این انجمن یاد کرده است.

بخش شرق‌شناسی دانشگاه رم در نخستین روزهای آذر امسال کنفرانسی بین‌المللی به نام «مشرق زمین و معنای تاریخ» ترتیب داد. مرا هم دعوت کردند که دربارهٔ تاریخ‌نگاری در زبان فارسی و میان ایرانیان مقاله‌ای بخوانم.

جلسهٔ افتتاحی مجمع علمی کوتاه بود. دانشمندی که از سوی آکادمی لنینچی ریاست داشت چند دقیقه‌ای دربارهٔ اعتبار این گونهٔ مجامع و اهمیت خاص این همنشینی صحبت کرد و رشتهٔ کلام را به دست خانم ب. اسکارچیا آمورتی - که عهده‌دار امور اجرایی این مجمع است - سپرد. ایشان هم دراز سخنی نکرد. پنج شش دقیقه بیش سخن نگفت. آنچه گفت در زمینهٔ مناسبت تشکیل این اجتماع و طرز تقسیم سخنرانی‌ها و مناسبات آنها بود.

در نخستین جلسهٔ علمی که به خاورمیانهٔ کهن اختصاص داشت چهار سخنرانی بود. دو تا به زبان ایتالیایی با عنوانین:

- سفر در مشرق یا کشفیات باستان‌شناسی در خاورمیانه برای پژوهش‌های تاریخی و مقاصد اقتصادی (M.Liversani دانشمند ایتالیایی)

- تاریخ و تاریخ‌نگاری اقوام سامی (G.Garbini دانشمند ایتالیایی)
دو سخنرانی بعدی به زبان انگلیسی بود از دو دانشمند دانمارکی و آمریکایی
با عناوین:

- تفکرات غربیان و بازتاب شرقی با آن (M.T.Lansen از دانمارک)
- اثرات کتاب مقدس در تحقیقات خاورشناسی و خاورمیانه کهن. نفوذ
تاریخ‌نگاری در مطالعات مربوط به کتاب مقدس (P.Machinist از دانشگاه هاروارد).
دومین جلسه دنباله جلسه نخست بود. این بار چهار سخنرانی بر خواننده
شد:

- باستان‌شناسی غربی و تاریخ حفاریات باستان‌شناسی (H.Seeden خانمی
باستان‌شناس از بیروت).

- مقام مصرشناسی در جریان‌های تاریخ‌نگاری خاورمیانه کهن
(S.Donadoni دانشمند ایتالیایی)

- تاریخ و تاریخ‌نگاری در فرهنگ سنتی حبشه (Y.Beyene دانشمند حبشی
استاد دانشگاه ناپل)

- اروپا روبه‌روی مشرق، مخالفت از روزگار ماقبل تاریخ یا استمرار فرهنگ
(خانم F.Ippolit Oni.Strika از ایتالیا)

سومین جلسه قلمرو ایرانی نام داشت و دو سخنرانی در آن گنجانیده شده
بود.

- مسائل تاریخ‌نگاری ارمنیان (N.Garsoian از نیویورک). این زن فاضل از
ارامنه فرانسه است که به آمریکا رفته و استاد دانشگاه می‌باشد و به ارمنی، فرانسه،
انگلیسی و ترکی متکلم است.

- هویت ایرانی یک مبحث تاریخی (G.Gnoli ایران‌شناس ایتالیایی)

چهارمین جلسه جهان اسلام نام داشت با دو سخنرانی.

- مطالعات اسلامی (Amoretti B.M.Scarcia خانم ایران‌شناس استاد

دانشگاه رم و همسر ج. اسکار چیا ایران‌شناس برجسته)

- هنر و باستان‌شناسی در جهان اسلام (U.Scerrato دانشمند ایتالیایی)

- پنجمین جلسه باز دنباله جهان اسلام بود و خطابه‌های زیر خوانده شد:
- بعضی ملاحظات جدید درباره حضرت محمد (ص) و فجر اسلام (هشام جعيط استادى از تونس)
 - تاريخ جهانى، تاريخ محلى، تاريخ ملى: نظريه و روش كنونى درباره تاريخ نگارى اسلام (خانم G.Calasso دانشمند ايتاليائى)
 - تحولات تاريخ نگارى فارسى با توجه خاص به دوره قاجار (ايرج افشار)
 - تاريخ اسطوره و دين: وضع آن در تركيه (از ابراهيم اور تاىلى استاد دانشكده علوم سياسى آنكارا)
 - در ششمين جلسه كه مربوط به شبه قاره هندوستان بود اين گفتارها خوانده شد:
 - تاريخ ملى و تواريخ منطقه‌اى (د. روتر موند دانشمندى از هايديبرگ آلمان)
 - نظرى به سهم سنت در راه تجددطلبى در دوره استعمارى هند (ك.ن. پانيكار استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلى)
 - رضايت و مقاومت: عكس العمل مسلمانان هند شمالى نسبت به نخستين حكام استعمارى (مشيرالحسن استاد دانشگاه جامعه مليه اسلاميه. دهلى)
 - تاريخ نگارى و هويت ملى در پاكستان (D.Bredi دانشمند ايتاليائى)
 - دوره و هويت عشيرتى هندوستان (F.Sciolpi دانشمند ايتاليائى)
 - وحدت هند تاريخى و انقلاب ملى: ملاحظه تاريخ نگارى (V.Ferretti دانشمند ايتاليائى)
 - هفتمين جلسه درباره آسياى جنوب شرقى بود:
 - تاريخ نگارى، تاريخ ملى و هويت ملى در اندونزى (S. Kartodirdjo استادى پيرمرد از جاكارتا)
 - كنفوسوس خواهى و هويت ملى در ويتنام (E.Colloti Pischel دانشمندى ايتاليائى)
 - هشتمين جلسه آسياى مركزى نام داشت و اين گفتارها شنيده شد:
 - مغولان به تاريخ قديم خود فكر مى‌كنند (از I.de Rachewiltz استاد دانشگاه كنبرا - استراليا)

- تصور تاریخ در افغانستان (از G.Vercellin از دانشگاه ونیز)

نهمین جلسه ادامه جلسه پیشین بود:

- گذشته باستان‌شناسی و وضع کنونی آن در آسیای میانه (از عصام‌الدین اف

دانشمند از یک)

- تصور تاریخ در میان بوداییان تبت (از E.de Rossi Filibeck دانشمندی از

ایتالیا)

- اسطوره آسیای مرکزی و افسانه‌ها و برخورد با زمانه کنونی (از S.Partato)

در جلسه دهم شش سخنرانی درباره چین و در جلسه یازدهم که بنیاد ژاپن

به تشکیل آن کمک کرده بود پنج سخنرانی درباره ژاپن ایراد شد.

از چین دانشمند جوانی آمده بود به نام Liu Ying Sheng که متخصص تاریخ

مغولستان است و کمی فارسی می‌داند. در دانشگاه پکن درس خوانده و اکنون در

دانشگاه نانجینگ است. نسل‌رهایی یافته از انقلاب فرهنگی چین است. می‌گفت

قرار شده است که گروهی با همکاری مظفر بختیار که حالا در پکن است بخش

تاریخ مغول جامع‌التواریخ را به انگلیسی و چینی ترجمه کنند. نظرش را درباره

ترجمه‌های روسی (دوتا) همان بخش پرسیدم. گفت در تشخیص نام‌های مغولی

اشتباه‌های زیادی شده است و اسم‌ها قابل اعتماد نیست. تا کسی مغولی نداند

نمی‌تواند آن نام‌ها را به درستی تشخیص بدهد که چه صورتی داشته است.

رئیسان جلسه‌ها همواره از ایتالیایی‌ها بودند ولی ایتالیایی‌های معمر، کسانی

که از ارکان شرق‌شناسی ایتالیا اند مانند روسی Gabrielli, Rossi و اسکارچیا.

جیوانا اسکارچیا چهل و چند سال پیش که برای تحصیل در تهران بود جوان

بود و پرتوان و افسوس پس از دوازده سال دوری که او را دیدم عصا به دست دیدم.

بیماری، آرتروز، او را عصا به دست کرده است و درد می‌آزاردش. جلسه‌ای که من

صحبت می‌کردم ریاست جلسه با او بود. بیخ گوش من گفت هیچ می‌دانی که حالا

چهل سال است با هم پیر شده‌ایم!

اسکارچیا استاد تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه ونیز بود و حالا چند سالی

است که فقط به تدریس تاریخ مذاهب ایران و تصوف می‌پردازد. نوشته‌های او همه

در موضوع‌های جذاب و ابتکاری است. متن فارسی «صفت‌نامه درویش محمدخان غازی» را سالها پیش با ترجمه ایتالیایی و تعلیقات مفصل چاپ کرد و شمار دیگر کارهایش که فهرست آنها در کتابشناسی ایتالیایی ایران آمد تا سال ۱۹۸۲ درست صدتاست.

همسر اسکارچیا خانم ب. اسکارچیا آمورتی استاد زبان و ادبیات و تاریخ ایران در دانشگاه رم است. برگذارکننده عمده کنفرانس کنونی بود. او که روزگار را با همسر خویش در راه ایرانشناسی به سر آورده هنوز شور جوانی او را به این گونه کارهایی که مستلزم دوندگی و پراکندگی است نمی‌انگیزد. هنوز سالی نگذشته است که یادنامه النسدرو بوزانی به گردآوری و مباشرت او در دو جلد در سلسله انتشارات دانشگاه رم انتشار یافته است.

این را هم بنویسم که خانم آمورتی در آغاز کار دانشگاهی و پژوهش در زمینه ایرانشناسی گرایش به ادبیات معاصر داشت و نمونه‌هایی از اشعار نوربا به ایتالیایی ترجمه کرده بود، ولی پس از چندی دست از آن رشته کشید و به تتبع در تاریخ و فرهنگ گذشته ایران روی آورد. امروز یکی از برکشیده‌ترین محققان ایتالیایی در رشته ایرانشناسی است.

حال که صحبت از یادنامه شد مناسب است دارد مقاله‌هایی از آن را که مرتبط با فرهنگ ایران است به خوانندگان مجله بشناسانم.

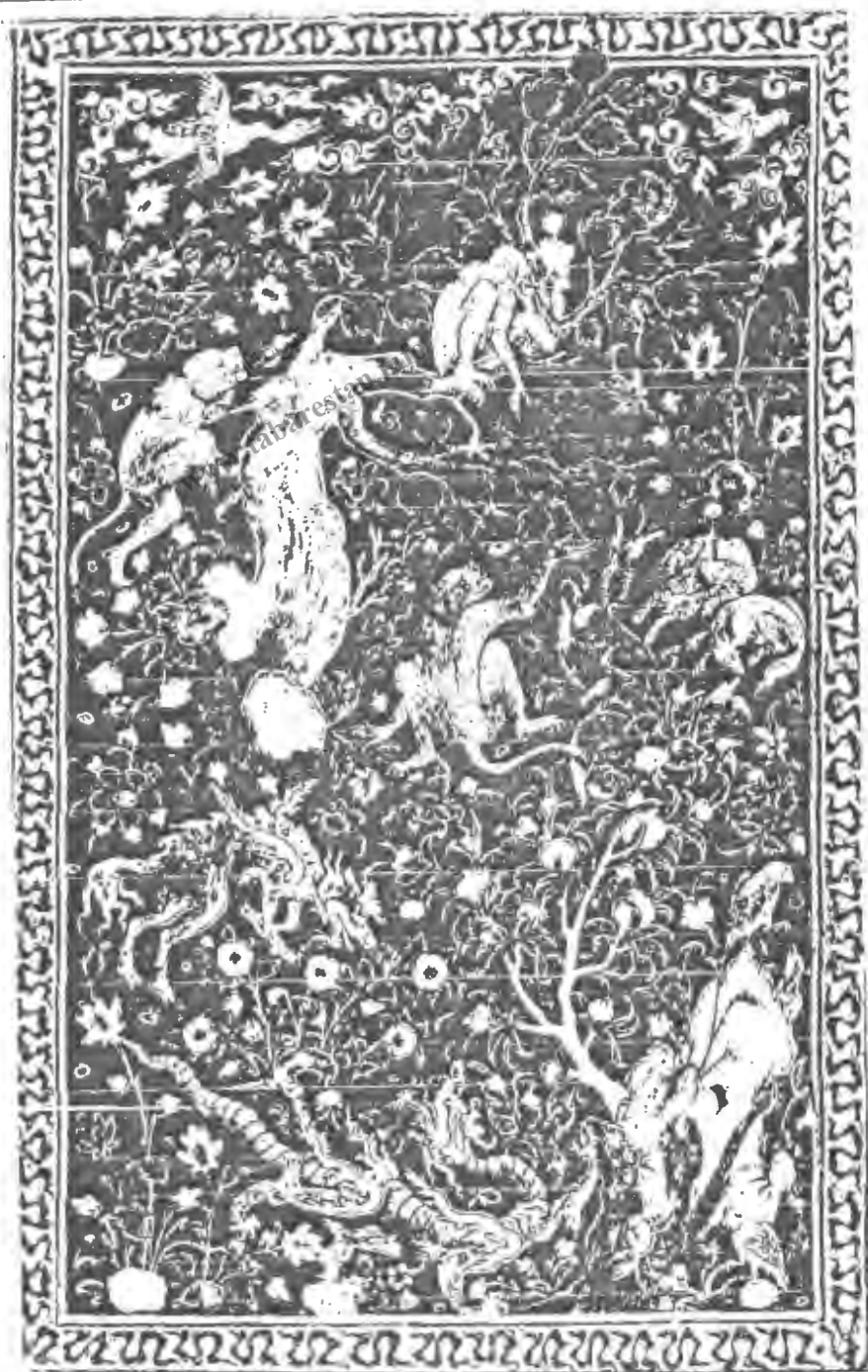
مقالاتی که در دو جلد یادنامه بوزانی (۱۹۸۸-۱۹۲۱) چاپ شده در چهار رشته است. اسلام‌شناسی - تاریخ علوم - زبان‌شناسی - ادبیات در هفتاد و چهار مقاله. نام آن را «یادنامه» گذاشته‌اند و لوچیا روستاینو (L. Rostagno) با خانم اسکارچیا در چاپ کتاب همکاری کرده است. چون بوزانی به فرهنگ‌های اندونزی و مسلمانان هند و آفریقا دلبستگی داشت چندین مقاله از آن میان به ادبیات و زبان آن سرزمین‌ها مرتبط است. درین معرفی از مقاله‌هایی نام می‌بریم که با ایران پیوند دارد.

مقاله اول نوروز در «آزانی» (آفریقا) نام دارد. این مقاله به مناسبت مقاله‌ای است که بوزانی درباره نوروز در ایران نوشته بود. کلمه نوروز در سومالی و آزانیا به

صورت‌های نیروس، نوریس، نوریش تلفظ می‌شود. این مقاله نوشته R. Ajello است.

- J.Ch. Borgel حکمیات دو فیلسوف در دو مثنوی اول و آخر نظامی
- G. Curatola یادداشتی دربارهٔ کلیم
- V.F. Piacentini حدود مرزی هندوستان مستعمرهٔ انگلیس، سیستان و بلوچستان
- K.S. Ann Lambton تواریخ محلی ایران
- P.Orsatti قصهٔ آدم در ترجمه‌ای فارسی از قرآن
- A. Popovic درویشان بالکان، شاذلی‌ها
- J. Bečka تاریخ مدنی یهودیان بخارا
- Živa Vesel زمرد و زیرجد در نوشته‌های ایرانیان
- F. Gernet فرضی دربارهٔ نقوش ظروف سفدی و ساسانی براساس مقالهٔ قبلی
- G. Bolognesi مشکلی در واژه‌شناسی ایرانی (پرده - پرتک)
- W. Filers گفتار مادر
- M. Bernardini بهرام گور در روایات عبدالله هاتفی در منظومهٔ هفت منظر
- A. Destrée پیل، ژنده پیل، پیل گردنکش، پیل مست، پیل دژم در شاهنامه
- J. Giunashvili دربارهٔ یک شعر رودکی: بوی جوی مولیان...
- G. Lazard چگونه رباعی را باید ترجمه کرد
- B. Lewis ترجمهٔ چند شعر فارسی
- R. Zipoli حساس بودن ترجمهٔ یک شعر حافظ

سال‌ها پیش که زیپولی از دانشجویی به تدریس در دانشگاه ونیز رسیده بود هیچ در اندیشه‌ام نمی‌گنجید که چنین زود به مدارج عالی علمی برسد. امروز از ایران‌شناسان شاخص در رشتهٔ ادبیات است. طرح‌های وسیعی را با وسایل کمپیوتری برای شناخت کلمات مورد استعمال شعرای قدیم و عصر صفوی پی‌ریزی کرده است که تاکنون نتیجهٔ ده تا از آنها به چاپ رسیده است و به تدریج که به دستم رسیده است در مجلهٔ آینده معرفی شده است. دیشب که از راه محبت از



CITTÀ DEL VATICANO, BIBLIOTECNA APOSTOLICA VATICANA - MS. BARBERINI OR. 104
 PARTICOLARE DELLA LEGATURA (METÀ DEL SECOLO XVI)

و نیز تلفن می‌کرد و جوابی حال‌م بود دست از پرسش برنداشت. پرسید چه کتابی یا تحقیقی دربارهٔ جواب‌های شاعرانه شده است. پاسخی درست نداشتیم بگویم. هر چه از محاضرات و اخوانیات و افتضا و تضمین گفتم همه را می‌دانست. گفت مرادم نظیره‌گویی و تقلید نیست. می‌خواهم بباهم که شعرا چگونه مطلبی را به شعر پاسخ می‌گفته‌اند. گفتم از بدایع الوقایع و اصفی و جسته‌گریخته‌هایی که در تذکرها هست غافل مباش و به یادش باشد پاسخ کذائی عبدالرزاق اصفهانی به خاقانی شروانی. گفت همه را می‌دانم.

در و نیز رشتهٔ ایرانشناسی اهمیت یافته است. پیش از این شاید اهمیت این رشته در ناپل بیش بود. درست نمی‌دانم. کانون‌های ایرانشناسی ایتالیا در رم و ناپل و ونیز است. در تورین هم درسی داده می‌شود.

از میان ایرانشناسان جوان که درین چندساله بالیده شده‌اند از سه تن یاد می‌کنم که فرصت دیدار و صحبت پیش آمد.

یکی میشل برناردینی (M. Bernardini) است. جوان است و خوش برخورد. به فارسی سخن می‌گوید و در آرزوست که بتواند سفری دیگر به ایران داشته باشد و چند ماهی بماند تا صحبت کردنش روان‌تر شود. به تاریخ ایران در روزگاران تیموریان و صفویان دلبستگی دارد. او متنهای ادبی و شاعرانی را که در سروده‌هاشان نکته‌های تاریخی دیده می‌شود می‌شناسد. آنچه به قلم او دیدم این نوشته است:

- معرفی نسخهٔ نفیس هندی منظومه‌های هاتفی (تیمورنامه، هفت منظر و لیلی و مجنون) خط محسن بن لطف‌الله سبزواری از سال ۹۶۷ با جلد سخت طلاپوش نقشدار در مجلهٔ Bollettino d'Arte (سال ۱۹۸۹). چون نقش‌های روی جلد آن زیباست تصویر یک طرفش را چاپ می‌کنیم. این نسخه در واتیکان نگاه‌داری می‌شود.

- مقاله دربارهٔ ارتقیان (سلسلهٔ امرای ترکمن در دیار بکر) در جلد دوم دائرةالمعارف هنر دورهٔ قرون وسطی (۱۹۹۱).

- مقاله دربارهٔ ارباب حرف و اصناف در ممالک اسلامی در همان

دائرة المعارف.

- جنبه‌های ادبی و فکری در پیوندهای میان تجمل پرستی و معماری در روزگار تیموریان

- قصه بهرام‌گور در روایت هفت منظر سروده عبدالله هاتمی.

- تیمور و بایزید سلطان روم.

برناردینی بر کتاب‌های تازه ایرانشناسی انتقاد هم می‌نویسد. از این گونه است:

- نقدی بر کتاب معماری روزگار تیموری در ایران و توران، تألیف لیزا گولومبیک و دونالد ویلسن (معرفی این کتاب در مجله آینده آمده است).

- نظری به فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های ایتالیا تألیف شایسته آ. پیه مونتسه (که هم معرفی آن در مجله آینده آمده است). پیه مونتسه سمت استادی بر برناردینی داشته است.

- معرفی و نقد یادگارهایی از ایران عصر صفوی و جاهای دیگری از شرق (۱۶۶۴-۱۶۷۸) که برگرفته شده است از نوشته‌های مقاله گونه دائرة المعارفی درباره ایران اثر آنژدوسن ژوزف (یا ژرف لایروس طونوری) از مردم فرانسه که مدت چهارده سال در ایران و عثمانی بود (۱۶۶۴ تا ۱۶۷۸) و اواخر دوره پادشاهی شاه عباس دوم و روزگار شاه سلیمان را مخصوصاً درک کرده است. سن ژرف که عربی می‌دانست و در ایران فارسی یادگرفت کتابی فرهنگواره برای آموزش زبان فارسی تألیف کرد به نام *Gazophylacium Linguae Persasum* برای به دست دادن معادل‌های فارسی کلمات لاتینی، ایتالیایی، فرانسوی که در سال ۱۶۸۴ به چاپ رسید. کار باستیانس بلژیکی از این حیث با ارزش است که از کتابی کهنه سفرنامه‌ای خواندنی پرداخته و اوضاع و احوال ایران را از زبان سن ژرف به دو روایت (ترجمه متن فارسی و متن اروپایی) نقل کرده است. (آقای دکتر کریم مجتهدی درباره همین کتاب مقاله‌ای در مجله آینده سال ۱۱ نوشته‌اند).

جوان ایرانشناس دیگر خانمی است به نام پائولا اورساتی P. Orsatti پژوهش‌های او بیشتر در زمینه نسخه‌های خطی، سندشناسی و خطشناسی است. در این سال‌ها این سه مقاله را نشر کرده و جستجوگری است که آینده روشنی را پیش روی دارد آن هم در رشته‌ای که مطلع‌ان آن در اروپا زیاد نیستند.

اکنون آقای ویتکام W. Witkam در هلند، فرانسیس ریشارد در فرانسه، خانم Y. Potter در فرانسه از برجستگان این رشته‌اند. البته نام آقای پیه مونتسه را که درین باره مقاله‌های متعدد و تجربه طولانی دارد نباید از یاد برد که استاد همین خانم اورساتی بوده است. باری از نوشته‌های خانم اورساتی آنچه دیدم اینهاست:

- لسان الشعرا و بیان الفضلا از فرهنگ نامه‌ای فارسی هندوستان.

- قصه آدم در تفسیر سورآبادی.

- روش و مشکلات شناخت پالئوگرافی نوشته‌های عربی.

دانشمند دیگری که سالی چند پیش ازین او را در ایران دیدم ج. ورچلین (G. Verçellin) است. او در دانشگاه ونیز تدریس تاریخ ایران و افغانستان را برعهده دارد و اکنون دلبستگی پژوهشی‌اش بیشتر به تاریخ معاصر افغانستان است. با او یاد کوشش‌های چنگیز پهلوان در میان آمد و مشتاقانه خواستار آن شد که بتواند نوشته‌های پهلوان را بیابد و بخواند. در جلسه کنگره هم مقاله‌اش درباره هویت ملی و فرهنگ افغانستان بود.

یکی از جوانان اسلام‌شناس مارکوسالاتی M. Salati است. عربی‌دان و عربی‌خوان است و رساله محققانه‌ای درباره چند وقفنامه حلب از آن سال‌های ۷۴۶ و ۸۱۰ و ۹۴۰ و ۱۰۵۸ و ۱۰۹۰ و ۱۰۱۷ و ۱۰۸۳ و ۱۰۶۴ را به چاپ و ترجمه رسانیده است. مشخصات آن نقل می‌شود که اگر صاحب همتی در ایران خواست درباره موقوفات سرزمین‌های عربی شامات بر مشهد کربلا (بنابر ضبط بعضی از وقفنامه‌ها) تحقیق کند بدان دسترسی بیابد.

Documenti, giuridici Aleppini dei Secoli XIV-XVII in Materia di Waqf. Roma. Istituto per L'Oriente C.A. Nallino. 1991. 74p.

یکی از محققان رشته عربی که تحصیلات خود را با زبان فارسی آغاز کرد خانم Giovannra Calassa است. اکنون مدرس است و محقق و هنوز هم به زبان فارسی علاقه‌مندی نشان می‌دهد. یادگار روزگاری که بیشتر با فارسی انس داشت تحقیق مفصل او درباره‌ی خاورنامه‌ی ابن حسام خوشنوی از شعرای بنام دوره‌ی تیموری است. رساله‌ی او که چنین نام دارد:

Un' "Eopea Musulmana" di Epoca Timuride: Il "Xame di Ebn Hosam". Roma. Accademia Nazionale dei Lincei. 1979. (Atti della Accademia Nazionale dei Lincei, Serie VIII, Volume XXIII, Fascicolo 5, pp. 383-539).

درین تحقیق از خاورنامه که یک حماسه‌ی دینی ایرانی است یاد شد و نسخه‌ای که در کتابخانه‌ی دیوان هند (لندن) است معرفی و خلاصه‌ای از مضمون سراسر منظومه به ایتالیایی نقل شده و در ضمائم رساله فهرست اشخاص مذکور در منظومه و معرفی هر یک آمده است.

این محقق در کار خود تقریباً همه منابع ایرانی اعم از تواریخ ادبی و فهرست‌های نسخه‌های خطی را دیده و به نظم و ترتیب اروپایی هر جا که استفاده‌ای برده نشانی از آنچه دیده داده است.

در ایتالیا خانم‌ها به مطالعات خاوری علاقه‌مندی بسیار دارند و همین کنگره گویای آن است که شیفگی زنان کم از مردان نیست. با خانمی به نام Maria Vittoria Fontana آشنا شدم که مؤلف پژوهشی ابتکاری درباره‌ی بهرام گور و آزاده است.

La Leggenda di Bahram Gur e Azada. Materiale per la storia di una tipologia figurative dalle origini al XIV Secolo. Napoli. 1986. 151 p. T 46 Figs.

مطالب این کتاب هنری و تمدنی چنین است: فهرست و معرفی ۵۳ نقش صورت بهرام گور بر روی مهرهای ساسانی و آثار دوران اسلامی از قبیل نقش‌های

دیواری، ظروف فلزی (ایران و بین‌النهرین، اناتولی)، سفال یا ذکر این که نقش بهرام در آن شی به چه وضعی تصویر شده است و آن نقش اکنون کجا نگاه‌داری می‌شود و در چه پژوهش‌هایی از آن ذکر به میان آمده.

پیوست نخستین این تحقیق به شناساندن مهمترین مجالس مینیاتور نقش بهرام‌گور در بعضی از نسخه‌های خطی اختصاص دارد (شاهنامه - خمسه نظامی - سبعة امیر خسرو - منظومه‌های امیرعلی شیرنوائی).

موضوع دومین پیوست نقش بهرام‌گور در روزگاران صفوی تا پایان عمر قاجار است و تحلیلی از آنچه در منابع ایرانی (فارسی و عربی) هست به آن همراه شده است.

سومین پیوست ترجمه ایتالیایی نوشته‌هایی از ابن قتیبه، ابن فقیه، فردوسی، ثعالبی، مجمل التواریخ و القصص، نظامی، یاقوت، زکریای قزوینی، امیرخسرو، دمشقی، دمیری، امیر علیشیر نوائی، ابن ایاس است.

کتاب با کتابشناسی مفصل و عکس‌چهل و شش نقش بهرام که مؤلف در شرق و غرب یافته پایان می‌گیرد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

این کتاب در سلسله انتشارات مؤسسه شرقی دانشگاهی ناپل Istituto Universitario Orientale چاپ شده است.

تعداد انتشارات این رشته اکنون به سی و دو رسیده است و مناسب می‌بینم نام و مشخصات آنها را که درباره افغانستان و ایران است نقل کنم:

- III M. Schinasi, Afghanistan at the Begining of the Twentich Century. 1979. افغانستان در آغاز قرن بیستم
- V J. Becka. Sadriddin Ayni, Father of Modern Tajik Culture. 1980. صدرالدین عینی پدر فرهنگ جدید تاجیک
- VII G. Gnoli. Zoroaster's Time and Homeland. 1980.

زمان و سرزمین زردشت

- VIII. A. V. Rossi. Iranian I. exical Elements in Brāhui 1979.

عناصر لغوی فارسی در لهجه براهویی

IX G. M. D'Emme-Grammatica del Neopersiano. 1979. دستور زبان فارسی

X G. Gnoli and A.V. Rassi, (eds). Iranica. 1979

مجموعه چند مقاله در زمینه مطالعات ایرانی

XVIII A.M. Piemontese. Bibliografia italiana dell' Iran (1462-1982). 2 vols. 1982. کتاب‌شناسی ایران در زبان ایتالیایی

XXIV M.V. Fontana

پیش از این معرفی شد

XXXIII C. Salzman and I.G. Galaty (eds). Nomads in a Changing world. 1990.

XXXVI The Journals of Edward Stirling in Persia and Afghanistan 1828-1829. Edited and with an introduction by Jonathan I. Lee. 1991.

این کتاب آخری سفرنامه ادوارد استرلینگ انگلیسی است که تاکنون به چاپ نرسیده بود و نسخه خطی آن در انجمن پادشاهی جغرافیایی انگلیس محفوظ بوده است. قسمت ایران به شرح مسافرت از بندر بوشهر به کازرون و سپس شیراز و پس از آن تهران به سبزوار و مشهد و بالامرغاب است. متأسفانه شرح مربوط به سفر شیراز به اصفهان - تهران مفقود شده است. نمونه خصوصیت جهان علمی این است که انجمنی در ایتالیا خود را محق می‌داند که با پول مردم ایتالیا کتابی را که به زبان انگلیسی و نوشته یک عامل انگلیسی و مربوط به ایران است به چاپ برساند. درین سفر از قدمای دانشمندان ایران‌شناس ایتالیایی که می‌شناختم باگ. نیولی، ج. اسکارچیا، روسی، شراتو، ج.م. تجدید دیدار شد. اما درمه و فلیپانی رونکونی را ندیدم. درمه زبان‌شناس است و برای ایرانیان سرشناس.

فلیپانی رونکونی در کلام و تصوف اسلامی شهره ایتالیا و آفاق است و هموست که کتاب الام اسمعیلی را چاپ کرده است و تألیفات متعددی دارد. در آغاز جوانی حدود سال ۱۳۳۲ چندی در تهران بود و در دانشگاه تهران درس خواند و با زریاب و من محشور بود. چون از زریاب و من شنیده بود جمعه‌ها به کوه نوردی می‌رویم اظهار تمایل کرد یکی از جمعه‌ها با ما بیاید. اتفاقاً روزی که قصد آمدن کرد با منوچهر ستوده و مصطفی مقربی و علیقلی جوانشیر و احمد اقتداری و جمال شهیدی قصدمان آن بود که عصر پنج‌شنبه خود را به قهوه خانه‌ای نزدیک کردان (در

راه قزوین) برسانیم تا صبح زود از آنجا به سوی کوه‌های اطراف فشند و ولیان برویم. اواسط آذر بود و هوا بسیار سرد. قهوه‌خانه‌ای که ابتدای شب در آنجا بیتوته کردیم کثیف بود و پراز دود و دم. جز آن چون شوفرهای کامیون‌ها در دل شب وارد می‌شدند و همه می‌کردند خواب بر ما حرام شده بود. در پی چاره‌جویی نیمه شب از قهوه‌خانه بیرون آمدیم. هیچ مفری نبود و چاره‌ای جز این نیافتیم به بالای کامیونی که پرازگاه بود رفتیم و خود را برای حفظ از سرما تا کمر درگاه فرو بردیم و شولا‌های خود را بر سر کشیدیم تا مگر کمی به خواب برویم. فلیپانی رونکونی ایتالیایی هم ناچار به همین بی‌قیدی تن در داد و لابه‌لای بارگاه به جای بارگاه خوابید و یادگاری دلپذیر از سفر در ایران چهل سال پیش با خویش به ایتالیا برد. بعدها هر بار که او را چه در ایران چه در ایتالیا دیدم به یاد این واقعه می‌افتاد و بازگو می‌کرد. این بار هم اگر تجدید دیدار اتفاق افتاده بود قطعاً به تعریف می‌پرداخت و می‌خندید. هر کجا هست خدایا به سلامت دارش. مردی است دانشمند و در مسیحیت صاحب اعتبار.

ایتالیایی‌ها در ایران‌شناسی اگر از پیشگامان نبوده‌اند از برجستگان بوده‌اند. در قرن گذشته چند تن از آنها با اقران خویش گوی هم‌ترازی می‌زدند. از آنها که من در جوانی خود دیدم انریکو چرولی (البته ایران‌شناس تمام عیار نبود ولی در شرق‌شناسی مقامی والا داشت)، آلفونسو گابریلی، گ. مسینا (محقق زبان پهلوی) - اتوره روسی، النسدرو بوزانی.



دنیای علم آگاهی از سابقه ایران‌شناسی ایتالیا را مدیون آنجلولوم. پیه مونته‌سه است. او اکنون رایزن فرهنگی ایتالیاست، ولی عمرش را در کارهای دانشگاهی و در رشته ایران‌شناسی گذرانیده و دارای چندین کتاب اساسی و پنجاه شصت مقاله ممتاز و ابتکاری در آن زمینه است. کارهای عمده او اینهاست:

- شناختن و شناساندن شاهنامه خطی مورخ ۶۱۴ که قرن‌هایی در کتابخانه دیری بود و اکنون در کتابخانه ملی فلورنس است. این نسخه اکنون از پایه‌های چاپ

علمی جلال خالقی مطلق است.

- تاریخ ادبیات ایران به زبان ایتالیایی در دو جلد.

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی که در کتابخانه‌های مختلف ایتالیا

نگاه‌داری می‌شود و معرفی آن در مجله آینده (شماره پیش) آمده است.

- کتاب‌شناسی ایران در زبان ایتالیایی در دو جلد و قریب به هزار صفحه.

درین کتابشناسی نام و مشخصات ۶۸۸۵ کتاب و مقاله آمده است. همین اثر بزرگ گواه کوشش‌های ایران‌شناسی ایتالیاست و طبعاً ما هم سپاسگزار زحمات سالهای دراز پیه مونته‌سیم که می‌توانیم به وسیله کتاب او بر کارهای ایتالیایی‌ها در زمینه تاریخ و ادبیات خودمان دست بیابیم.

از نوشته‌های ابتکاری او که انگیزه من در نگارش مقاله تاریخیچه عکاسی ایران شد مقاله‌ای است درباره نخستین عکس‌هایی از ایران که توسط یک عکاس ایتالیایی در اوایل اختراع دوربین عکاسی برداشته شده و یک نسخه آلبوم آن عکس‌ها در یکی از گنجینه‌های ایتالیا موجود بوده است و نسخه دیگری از آن آلبوم که به ناصرالدین شاه تقدیم شده بود و در بیوتات سلطنتی ایران نگاه‌داری شده و هست.

سخن از پیه مونته‌سیم ما را به نسخه شاهنامه فردوسی مورخ ۶۱۴ می‌کشد. نسخه‌ای که آوازه‌مند شد. و دو سه تنی هم درباره آن سخن‌های مخالف گفتند و نوشتند. به همین ملاحظه آهنگ آن کردم درین سفر به فلورانس (فیرنزه در زبان ایتالیایی) بروم و نسخه را ببینم و دیده‌های خود را برای دوستداران نقل کنم. به لطف خانم اسکارچیا آمورتی راهی شدم. پیه مونته‌سیم هم برایم سفارشنامه‌ای به کتابخانه نوشته بود که این گنج‌نامور را نشانم بدهند و تصور نشود که «توریستم». پیه مونته‌سیم زمانی که این نسخه را در کتابخانه فلورانس جست فوراً مقاله‌ای مفصل در معرفی آن نوشت که در مجله Annali (ناپل) چاپ شد. و بخشی کوتاه از آن در مجله آینده چند سال پیش به چاپ رسید. سبب این که پیه مونته‌سیم از بودن این نسخه در فلورانس آگاه شد این بود که او سالها بود در همه کتابخانه‌های ایتالیا در پی یافتن و فهرست کردن نسخه‌های فارسی بود و با کنجکاوی توانست نه تنها این نسخه، بلکه

ده‌ها نسخه مهم دیگر را بشناساند. از آن زمره است منطق الطیر مصور مورخ ۸۵۷ که از نسخه‌های مصور کم نظیر است و شاید یگانه منطق الطیر مصور. همچنین است مجموعه‌ای از قرن هفتم هجری که در آن مقداری از اشعار فارسی امام فخر رازی (به زودی در نامواره دکتر محمود افشار به چاپ می‌رسد) و شمس الدین بیلقانی و شمس الدین جوزجانی و شهاب اطلسی مندرج است.

با کاروانی شوق به فلورانس رفتم که شاهنامه مورخ ۶۱۴ را زیارت کنم اما دریغا بخش نسخه‌های خطی شرقی بسته بود. نسخه‌ها را در جعبه‌ها و صندوق‌ها کرده بودند که مخزن را به منظور ایمنی سیم‌کشی تازه بکنند. گناه بخت من است این گناه دریا نیست.

متن فارسی این گفتار پیشکش می‌شود به دوست
عزیز جناب آقای استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، به یاد
سال‌های ۳ - ۱۳۲۱ که در دبیرستان فیروز بهرام
علوم ادبی و تاریخ ادبیات تدریس می‌فرمودند
ومن هم از شاگردان بودم.

سفرنامه‌های فارسی تا روزگار استقرار مشروطیت* گونه‌ها و کتاب‌شناسی گزیده

میان سال‌های ۴۳۷ تا ۱۱۰۰

سفرنامه‌نویسی در زبان فارسی تاریخچه‌ای هزار ساله دارد. حتی درباره
آداب سفر نوشته‌ها و رساله‌هایی نوشته شده است. این نوشته‌ها گواه کهن سالگی و
دیرینگی این گونه ادبیات در زبان ماست. از جمله در بسیاری از متون عقاید صوفیه
و کتاب‌های سیاست و اخلاق *Mirrors of Princes* به سفر و آداب آن اشاره شده
است. مناسبت دارد گفته شود که در قرن گذشته مؤلفی که نامش را نمی‌دانیم کتابی
به نام معشوق السفارة در آداب سفر نوشته است.

نخستین سفرنامه پرارزش در زبان فارسی نوشته ناصر خسرو حکیم و شاعر
نامورست که در سال ۴۸۱ درگذشت و در سال ۴۳۷ که سفر دراز و دیدنی خود را
آغاز کرد به نگارش آن پرداخت.

پس از او خاقانی شاعر بزرگ دیگر ما (در گذشته ۵۹۵) حدود یک صد و سی
سال بعد، مثنوی تحفة العواقین را سرود. این منظومه مشهور وصف شهرهایی از دیار
عرب و چگونگی سفر حج او را در بردارد. حتی می‌توان قصیده دلاویز شاعر را که
درباره طاق کسرای مدائن نزدیک بغداد است گوشه‌ای از سفرنامه او دانست.

*. جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، به کوشش محمد ترابی، تهران (۱۳۷۷)، صص ۴۵-۸۲.

از شاعر دیگری که نزدیک یک قرن بعد سفرنامه برجای مانده نزاری قهستانی اسماعیلی مذهب است. سفر این شاعر دو سال دوام گرفت. (۶۷۸ - ۶۷۹). سفرنامه‌اش حاوی آگاهی‌های خوبی درباره مسیر سفر او از قهستان به اصفهان و سپس آذربایجان و اران است.

جلال‌الدین محمد ملتانی از عرفای هندوستان (۷۰۷ - ۷۸۵) کتابی دارد به نام سفرنامه مخدوم جهانیان که جنبه‌های عرفانی آن بر وجوه دیگر مطالب می‌چربد و طبعاً متضمن مقداری خوارق و غرایب عادات است. ولی در هر حال محتوی اطلاعاتی درباره محل‌هایی است که آن عارف بدانجاها سفر کرده بوده است. او خود را درین تألیف «جهان‌گشت» نام داده است.

چهارمین سفرنامه‌ای که از حیث تقدم تاریخی قابل ذکرست حجازیه تألیف ابوالاشرف محمدبن علی حسین یزدی است که در سال ۷۵۷ به هنگام سلطنت سلطان اویس جلایر در شرح مسافرت خود به حجاز و تشرّف به مکه نوشت و در آن مطالب خواندنی تاریخی و مشکلات سفر خود را آورد.

سفرنامه مهم بعدی از آن غیاث‌الدین نقاش سمرقندی است. او از افرادی بود که به دستور شاهرخ تیموری در سال ۸۲۵ به مأموریت چین رفت و در مراجعت گزارشی از شرح مسافرت هیأت اعزامی نوشت که از قدیم‌ترین منابع اطلاعات به زبان فارسی درباره چین در شمارست. این متن در دو کتاب زبده-التواریخ حافظ ابرو و مطلع سعدین و مجمع بحرین عبدالرزاق سمرقندی مندرج است. البته سفرنامه هندوستان مندرج در همین کتاب اخیر نیز متنی از قرن نهم هجری است.

سفرنامه با اهمیت دیگری که از قرن نهم مانده منظومه‌ای به نام چهار تخت از ادیب و شاعری به نام میرسید حسین ابیوردی که با جامی شاعر نامور دوستی و مکاتبه داشته است. درین سفرنامه عمده مطالب چگونگی چهار «متروپولیتن» اسلامی در آن روزگار است یعنی استانبول (عثمانی)، قاهره (مصر)، تبریز (آذربایجان و جبال)، هرات (خراسان). شاعر در خلال مطالب مربوط به سفر و مسیر خود وصف شهرهای قدس، حلب، مکه، مدینه، اخسقه (در گرجستان)

و بعضی شهرهای دیگر را هم آورده است.

فتوح الحرمین سفرنامه منظومی است که شاعری به نام محی الدین لاری در سال ۹۱۱ هجری در وصف حرمین مکه و مدینه سروده است.

در همین قرن علی اکبر خطائی که ظاهراً از مردم ماوراءالنهر بود و به تجارت به چین رفته بود گزارشی مهم از مسافرت خود به چین و آداب و رسوم مردم آنجا نوشت که به خطای نامه شهرت گرفته. این متن با ارزش که در سال ۹۲۲ به تألیف درآمد دومین سفرنامه فارسی است برای شناخت احوال چین، خوشبختانه سال‌های درازی است که خاوشناسان به اهمیت آن توجه داشته‌اند، این کتاب به ترکی و چینی و فرانسوی ترجمه شده و چنانکه شنیده‌ام به ژاپنی هم منتشر خواهد شد. متن فارسی آن هم چاپ شده است.

از روزگار صفوی چند سفرنامه می‌شناسیم. شاید قدیمی‌ترین همه نورالمشرقین تألیف عبدالله بهشتی هروی باشد که به اسلوب تحفةالعراقین تألیف شده و به نام شاه عباس صفوی (درگذشته ۱۰۳۸) و در توصیف شهرهای مشهد و سبزوار و قم و اصفهان و سپس سفر هندوستان است.

در همین ایام محمودبن امیر ولی بلخی که سفری به هندوستان رفته بود کتاب بحرالاسرار فی مناقب الاخیار را در شرح مسافرت به سیلان و هندوستان تألیف کرده است. می‌دانیم سفر هند در دوره صفوی رواج و عمومیت داشت و از ایران بسیار شاعران و طبیبان و ادیبان بدان صوب مسافرت می‌کرده‌اند و هر یک شمه‌ای از تأثرات و مشاهدات خود را از مضمون‌های تازه در شعر قرار می‌داده‌اند و این مضامین گوشه‌ای از سفرنامه آنهاست.

سفرنامه کوتاهی به نظم و نثر از ساعی شروانی چاپ شده است که مبین ذوق عمومی در مسافرت هند است. شاعر درین سفرنامه گفته است از گنج به تبریز و سپس اصفهان آمد و چون در اصفهان آگاه شد که هیأت سفارتی از جانب شاه جهان پادشاه هندوستان به ایران آمده و عازم بازگشت است به همراه آنان سفر هند اختیار می‌کند (۱۰۵۰ - ۱۰۵۸).

به سفرنامه صفی بن ولی قزوینی هم که شرح مسافرت او به مکه است باید

اشاره کرد زیرا از عصر صفوی و نگارش سال ۱۰۸۷ هجری است. سفرنامه با اهمیتی که از روزگار صفوی می‌شناسیم سفینه سلیمانی تألیف محمد ربیع بن محمد ابراهیم است. این سفرنامه شرح مسافرت او در سال‌های ۱۰۹۲ تا ۱۰۹۴ به سیام است. اوبه سمت سفارت به آنجا رفته بود. سفینه سلیمانی گنجینه‌ای از اطلاعات دست اول و تازه یاب درباره سرزمینی است که هنوز پای سیاحان و مکتشفین اروپایی چندان به آنجا باز نشده بود. جزین حاوی آگهی‌های خوبی درباره چین و ژاپون است. بنابراین از منابع جهانی درباره آن منطقه تواند بود. نباید فراموش کرد که در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و ادبی (حتی اغلب دواوین شاعران) اطلاعات و اشارات جسته گریخته مفید و سفرنامه‌وار مندرج است. مانند آنچه مسعود سعد سلمان درباره سفرها و حبس‌های خود در هندوستان گفته (از جمله لاهور را مدح کرده)، یا انوری ابیوردی درباره بغداد قصیده‌ای سروده. از همین زمره است نوشته‌های ارزشمند پرمطلب زین الدین واصفی هروی (متولد ۸۹۰) در بدایع الوقایع و فضل الله روزبهان خنجی در مهمان نامه بخارا (نگارش ۹۱۵) و محمد علی حزین لاهیجی (در گذشته ۱۱۲۷) در کتاب سوانح احوال و خواجه عبدالکریم کشمیری در کتاب بیان واقع و محمد کاظم مروی در کتاب عالم‌آرای نادری (نگارش ۱۱۵۷ - ۱۱۶۶) که این هر دو به شرح جنگ‌های نادرشاه و سفرهای او پرداخته‌اند. عبدالکریم مدتی با او همسفری کرده.

سفرنامه‌نویسی در قرن دوازدهم و سیزدهم

دوره «سنتی» سفرنامه‌نویسی را می‌توان به فرا رسیدن پادشاهی به سلسله قاجار محدود کرد و سفرنامه‌هایی را که از قرن دوازدهم به رشته نگارش درآمده است به کیفیتی گسترده‌تر به بررسی درآورد تا موضوع این گفتار روشن‌تر و مرتبط‌تر باشد. به همین منظور سفرنامه‌های این دوره را تا استقرار عصر مشروطیت جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهم.

باید دانست که درین دوره تنها ایرانیان نبودند که سفرنامه‌های خود را به زبان فارسی می‌نوشته‌اند. بلکه هنوز فارسی نویسی در هندوستان رواج داشت. و اهالی

ماوراءالنهر یک سره به فارسی می نوشتند و در قفقاز هم تألیفات به زبان فارسی انجام می شد. بنابراین چون سفرنامه هایی از مردمان این صفحات به زبان فارسی در دست است نگرش کتاب شناسیانه و مطالعاتی باید شمول بر همه این مناطق داشته باشد. مخصوصاً از این نظر که بتوان میان آراء و عقاید منعکس شده در سفرنامه ها به تطبیق پرداخت و نگرش و سنجش های گوناگونی را که نسبت به ممالک مورد سیاحت ارائه شده است، بازشناخت.

ضمناً گفتنی است که تعدادی از سفرنامه های نگارش یافته در هندوستان به دستور یا تشویق مأموران انگلیسی در آن سرزمین صورت تألیف پذیرفته، مانند سفرنامه هایی که فرستادگان یا معاشران *Elperton, R. Leech, W. Moorcraft, Lockhart* نوشته اند و در کتاب *Persian Literature* تألیف *C.A. Sttorey* به نام آنها اشارت رفته است.

این نکته را هم باید نوشت که در این دوره یک دسته کتاب های جغرافیائی درباره شهرها تألیف شد که اگر چه مستقیماً کیفیت سفرنامه ندارد ولی چون نتیجه و حاصل سفرهای مؤلفان آنهاست همسان با سفرنامه ها دارای منزلت و جایگاه روشن است؛ مانند کتابچه هایی که به نام شرح منازل یا آنچه به نام «راپرت» نوشته شده است. نگاهی به فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی (بخش جغرافیا) کفایت می کند به اینکه بدانیم تعداد این گونه مراجع کم نیست. مثلاً کتابچه جغرافیای سیستان که ذوالفقارخان مهندس کرمانی در حین سفر به آن سرزمین به قلم تألیف نوشت و یا چندین گزارش از حاجی محمد میرزا مهندس.

اگر بخواهید بدانید که در طول این مدت چند سفرنامه نوشته شده است عددی نزدیک به پانصد را براساس ملاحظه و مراجعه به مأخذ اصلی مانند *C.A. Storey*، احمد منزوی، رساله دکتری محمد اسدیان درباره سفرنامه نویسی، خانابا مشار و یادداشت های شخصی چهل ساله خود پیشنهاد می کنم.

اهمیت سفرنامه ها تنها به خصائص جغرافیایی و مدنی و قوم شناسی یا طرح مطالب تاریخی و احوال شخصی نیست. بسیاری از سفرنامه ها واسطه و وسیله انتقال مفاهیم جدید علمی و فرهنگی و حتی سیاسی بوده اند. مانند تحفة العالم

تألیف عبداللطیف شوشتری، حیرت‌نامه سفر، سفرنامه حاجی سیاح محلاتی و سفرنامه حاجی پیرزاده نائینی. سفرنامه‌های شاهانه ناصرالدین شاه نیز تا حدودی چنین وسیله‌ای بوده است. جز این، سفرنامه‌ها یکی از راه‌های عملی وارد شدن و رواج واژه‌های خارجی به زبان فارسی بود. مسافر فارسی زبان به هر سرزمین که می‌رسید، ناچار واژه‌هایی را که مربوط به زندگی روزانه و آداب مدنی و اجتماعی آنجا بود فرا می‌گرفت و در بیان و توصیف مطالب مرتبط به آن سرزمین آنها را در رشته کلام مندرج می‌کرد. به همین ملاحظه در سفرنامه‌های هندوستان کلمات هندی و انگلیسی و فرانسه و احیاناً آلمانی وجود دارد. بسیاری از کلمات رایج در عثمانی هم به وسیله مسافرانی که به آن شهر رفته بودند به زبان فارسی آمده است. ذوق ادبی و بینش جغرافیایی و آگاهی‌های تاریخی سفرنامه نویس در نگارش سفرنامه‌ها تأثیر زیاد داشت. سفرنامه نویسی که شاعر بود یا کسی که شعرهای زیاد به خاطر داشت متن نوشته خود را به چاشنی دلپذیر شعر می‌آراست تا بیشتر مطلوب باشد.

پیش از این که به مبحث مربوط به نوع سفرنامه‌ها و کتاب‌شناسی بپردازم یادآور می‌شوم که میان خاطرات و سفرنامه نمی‌توان مرزی مشخص قائل شد. هر سفرنامه‌ای معمولاً گوشه‌ای از خاطرات است. در هر کتاب خاطرات هم اگر مؤلفی سفرهایی کرده بوده است ممکن است بخش‌هایی جنبه سفرنامه داشته باشد. در هر حال در بسیاری از کتاب‌های مهم خاطرات رجال ایرانی این کیفیت وجود دارد. مطالبی که درباره سفرها و کتاب‌های خاطرات عباس میرزا ملک آرا، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، میرزا طاهر بصیرالملک شیبانی، قهرمان میرزا عین‌السلطنه، محمدعلی خان مصدق‌الدوله غفاری، حسین قلی نظام‌السلطنه مافی، محمدعلی خان فریدالملک قراگوزلو، زندگانی من عبدالله مستوفی و خاطرات و خطرات مهدی قلی خان هدایت مندرج است؛ هر یک همان اهمیتی را دارد که یک سفرنامه مستقل در چشم مورخ و محقق دارد. چون در مطالعه اجمالی خود راجع به سفرنامه‌ها مجالی نبوده است که به این دست از نوشته‌های سفرنامه‌ای بپردازم با این توضیح توجه علاقه‌مندان را به دیدن و تجسس کتب خاطرات جلب می‌کنم و

کتاب‌شناسی سفرنامه‌ها بدون اعتنا به آنها صورت کمال به خود نمی‌گیرد. برای آنکه گفتارم دراز نشود جدولی انتخابی از اهم سفرنامه‌های میان سال‌های ۱۱۰۰ - ۱۳۲۴ ق. فراهم کردم (۲۳۴ تا) و می‌کوشم از میان آنها مهمترین را نمونه‌وار برای معرفی کتاب‌شناسیانه ارائه کنم. البته از این میان نزدیک به دویست تألیف مربوط به سال ۱۲۰۰ به بعد می‌شود که در حقیقت دوره رواج سفرنامه‌نویسی در فارسی بوده است.

طبقه‌بندی جغرافیائی

مقصود بازشناختن مناطقی است که در قرن سیزدهم سفر بدان نواحی بیشتر مرسوم بود. چون نویسندگان تمام سرزمین‌های متکلم به زبان فارسی مسلمان بوده‌اند طبعاً سفرنامه‌نویسی مربوط به سفر مکه و مناسک حج بیشتر بوده است. سفر حج فریضه شرعی و آرزوی هر مسلمان مستطیع بود. با اینکه سفر در آن روزگاران بسیار سخت بود و مدتی دراز وقت می‌گرفت معمولاً قافله‌های بزرگ در هر سال به سوی مکه (حجاز) به حرکت می‌آمد.

زیارت مشاهد متبرکه، یعنی عتبات عالیات (کربلا و نجف...) که گاه پیش از سفر حج و یا پس از آن انجام می‌شد بسیار معمول بود. شیعیان بلاد مختلف هند و ایران بدان صفحات می‌رفتند و سفرنامه‌های متعددی از خود به جای گذاشته‌اند. معمولاً مسافران مناطق شمالی ایران از راه روسیه به استانبول سفر می‌کردند و از آنجا از طریق شامات و مصر یا عتبات به مکه می‌رسیدند و امکان داشت که در مراجعت راه بغداد و کرمانشاه را در پیش بگیرند. البته مسافران بخش جنوبی ایران از سواحل خلیج فارس و معمولاً بندر بوشهر راه دریائی هند را انتخاب می‌کردند. مسافران در میان شهرهای میان راه پیش از هر جای استانبول را که مرکزی برای تفریح و تفرج بود می‌پسندیدند و آنجا اقامت می‌کردند. غالب سفرنامه‌نویسان معرفی جاهای تفریحی و خوشگذرانی این شهر را فراموش نکرده‌اند. البته بیروت و قاهره هم مورد توجه و وصف قرار گرفته است.

نمونه خوب از سفرنامه مکه که کیفیات مختلف مربوط به چنین سفری را

عرضه کرده سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی است که خوشبختانه ترجمه انگلیسی آن اکنون به همت آقایان دکتر حافظ فرمانفرمائیان و جان دانیل در دسترس علاقه‌مندان است. از همین قبیل است سفرنامه‌های فرهاد میرزا معتمدالدوله (شاهزاده و از رجال حکومتی)، عبدالعلی ادیب‌الملک (منشی و ادیب)، معصوم علی شاه نایب‌الصدر (درویش و صوفی)، علی‌خان امین‌الدوله (رجل دیوانی منور و اصلاح طلب)، سلطان محمد سیف‌الدوله (پس‌رفت‌حلی شاه و حاکم) و دیگران.

سفر هندوستان، چه به منظور تجارت، چه سیاحت و چه مسافرت فرنگ از راه دریا در مرتبت دوم اهمیت می‌بوده است. نخستین سفرنامه ایرانی در دوره مورد نظر تحفة‌العالم تألیف عبداللطیف شوشتری است که مردی طلبه و فاضل بود و مدتی دراز در هندوستان بار اقامت انداخت. او بجز اطلاعات جغرافیایی شهری و انسانی که از هندوستان در کتاب درج ساخته آگاهی‌هایی را که درباره فرنگستان شنیده بود و نیز مقداری از طرز سلوک و رفتار انگلیسی‌ها را که دیده بود در کتاب آورده است. البته پیش از او ملافیروز زردشتی و میرزا مهدی خراسانی فرستاده شاه‌رخ میرزا افشار هم سفرنامه هند نوشته بودند ولی بی‌گمان تحفة‌العالم از آنها با اهمیت‌تر است. پس از آن مرآت‌الاحوال جهان‌نما نگارش احمد بهبهانی را باید معرفی کرد که خوشبختانه نسخ متعددی از آن باقی است که اخیراً دو چاپ از آن همزمان انتشار یافته. در اوایل قرن بعد وقارالملک تبریزی کتابی به نام جام جم هندوستان نوشت که محصول سفرها و دیده‌های مؤلف آن از هندوستان است و از حیث محتوی و نظم و استحکام قابلیت آن دارد که دوباره تجدید چاپ شود. یکی دیگر از سفرنامه‌های با اهمیت ایرانی درباره هندوستان آن است که میرزا فضل‌الله حسینی شیرازی کارگزار وقت ایران در بمبئی تألیف کرد. آن کتاب ثمره سفرهایی است که مؤلف در شهرهای مختلف در سال ۱۲۹۶ برای دیدن وضع ایرانیان کرده بود. همچنین سفرنامه سلطان‌الواعظین به هند که به نام تحفة‌الخاقانیه نیز معروف است منعکس‌کننده احوال و اوضاع هندوستان در قرن سیزدهم می‌باشد. این کتاب را یکی از دانشجویان هندی دانشگاه تهران رساله دکتری خود قرار داده است.

جا دارد از سفرنامه‌های فارسی زبانان هندوستان که به سوی ایران یا ماوراءالنهر و بلاد عثمانی مسافرت کرده‌اند یادی به میان آید. از این رشته است کتاب وقایع منازل روم نوشته خواجه عبدالقادر که از هندوستان به بنادر خلیج فارس سفر کرد و سپس از راه بصره خود را به استانبول رسانید (سال ۱۱۹۹). دیگر کتاب احوال سفر بخارا نوشته میر عزت‌الله فرستاده W. Moorcraft به کاشغر و خوقند و بخارا و کابل است. حاجی علی میرزا دهلوی کسی است که در فارس سفر کرد و سفرنامه مطلوبی به نام زبدة الاخبار فی سوانح الاسفار از خویش به یادگار گذارد.

مسافرت به شهرهای بخارا و سمرقند هم دلپسند ایرانیان بوده است، ولی بیشتر کسانی که خود را تا خیوه و خوارزم می‌رسانیده‌اند مأموران دولتی بوده‌اند مانند رضاقلی خان هدایت معروف به لله‌باشی که شاعر و ادیب بود و به سفارت به خوارزم رفت. اما گزارش سفر اسماعیل خان میرپنجه نگارشی است از سال‌های درازی که او به دست ترکمن اسیر شد و در خوارزم محبوس بود. از قهرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده ناصرالدین شاه) سفرنامه‌ای درباره صفحات ماوراءالنهر هست که ناشی از میل شخصی او به گردش و تفرج بوده است و در دست چاپ است.

غالب کسانی که از راه قفقاز به روسیه و فرنگ و استانبول رفته‌اند، در سفرنامه خود وصف شهرهای باکو و گنجه و تفلیس و ایروان و جز اینها را آورده‌اند. به همین ملاحظه تعداد سفرنامه‌های قفقاز که دروازه ورود به روسیه و فرنگ بود متعدد است.

نخستین سفرنامه فرنگستان تا آنجا که مدارک کنونی گواه است از آن فارسی - نویسان هندوستان است و آن کتاب شگرف‌نامه ولایت نوشته میرزا اعتصام‌الدین بن تاج‌الدین تاج‌پوری است که در سال ۱۱۹۹ به انگلستان رفت و درین کتاب به وصف دیدنی‌های مدنی و تفریحاتی و غذائی و تماشایی و طبیعی آنجا پرداخت. سفرنامه‌اش برای انگلیسی‌ها هم خواندنی بود. زیرا این نویسنده شرقی فارسی زبان از عادات و آداب سخنی گفته است که به چشم او غریب می‌نمود و ضمناً فریفته زیبایی و طنازی زنان و رفاه و خوشگذرانی مردم انگلیس در آن قرن شده بود.

مخصوصاً سر و وضع زنان و آرایش‌های دلفریب آنان در چشم او تازگی داشت و می‌توانست مضمونی باشد در شعر.

اعتصام‌الدین که طبع شعر متوسطی داشت ولی با فرهنگ و ذوق شعرپسندی بار آمده بود و به مرسوم شاعران ایران و هندوستان، برای هر یک از بزرگان انگلیس که با آنها آشنایی پیدا می‌کرد، قصیده یا قطعه‌ای به مدح و ستایش می‌سرود. مخصوصاً قطعاتی که درباره زنان متشخص و همسران بزرگان انگلیسی سروده خواندنی است. همین کیفیات موجب آن شده بود که سفرنامه‌اش در میان انگلیسی‌ها مخصوصاً در هندوستان آوازه‌ای درافکند. گزیده آن به انگلیسی هم درآمده است.

پس از ابو طالب اصفهانی که پدران‌ش از ایران به هند رفته بودند سفرنامه ممتاز و خواندنی و پر اطلاعاتی از وضع دول و ملل اروپایی نوشت که همیشه در درجه اول اهمیت خواهد بود. نام آن مسیر طالبی فی بلاد افرنجی است. به انگلیسی و فرانسه و آلمانی هم ترجمه شده است.

نخستین سفر نوشته ایرانی از فرنگستان حیرت‌نامه سفر است و آن گزارش سفر مأموریت سیاسی میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی است. همان‌طور که نام کتاب خود را حیرت‌نامه گذارده از مطاوی مندرجات آن هم به خوبی مشهود می‌شود که ایلچی شیرازی از دیدن فرنگستان و پیشرفت‌های تمدنی آنجا حیرت زده شده بود. در این سفرنامه هم، مشاهدات مؤلف درباره زنان و وضع اجتماعی انگلستان و ممالک اروپایی خواندنی است. میرزا ابوالحسن پنج سال بعد به مأموریت روسیه رفت. از آن سفر او هم سفرنامه‌ای به نام دلیل السفر در دست است. ولی این یکی تحریر منشی اوست.

سه سال پس از او میرزا صالح که همشهری میرزا ابوالحسن خان بود برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. سفرنامه میرزا صالح از نوعی دیگر است. میرزا صالح چون مدتی دراز در انگلستان ماند و به تحصیل اشتغال داشت به دیده عمیق‌تر به تمدن فرنگ نگریست. او توانست تمدن و فرهنگ آن سرزمین‌ها را آگاهانه‌تر معرفی کند.

سفرنامه هایی که در این قرن دربارهٔ فرنگ نوشته شده متعدد است. از زمرهٔ آنها سفرنامه‌های دو پادشاه ایران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه است که هر یک از آنها سه بار به فرنگستان سفر کردند و برای هر سفرنامه‌ای نوشته‌اند. چون سفرها شاهانه بود و سفرنامه‌ها (چهارتای آنها) در زمان خودشان به چاپ رسید شهرت گرفت.

ولی تردیدی نیست که هیچ یک از این سفرنامه‌ها اهمیت و اعتبار سفرنامه‌های میرزا ابوالحسن ایلچی و میرزا صالح شیرازی و رضاقلی میرزا رموز السیاحه و مخزن الوقایع حسین سرابی و حاجی پیرزادهٔ نائینی و دیگران را ندارد. شاه بوده‌اند و آنچه نوشته‌اند در حدی بوده است که در خود مقام سلطنت می‌بوده است، از آنها به اشارات و کنایات می‌توان به مطلبی تازه و پراهمیت دست یافت. به همین ملاحظه سفرنامهٔ سومین سفر ناصرالدین شاه که به نگارش شخص اوست و اخیراً به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی چاپ شده است از لونی دیگر است. سفرهای پادشاهان طبعاً موجب تشویق شاهزادگان و رجال مملکتی به سفر می‌بود. سفر فرنگ در آن روزگاران برای ایرانیان پرخرج بود و هر کسی نمی‌توانست بدان صفحات برود، مگر مسافری باشد مانند حاج سیاح محلاتی و حاجی پیرزادهٔ نائینی که در لباس درویشی و «خوش‌نشینی» می‌توانستند سفرهای دراز و به آسودگی خیال داشته باشند. خوش‌گذرانانی مانند دوستعلی خان معیرالممالک طبعاً مدتی کوتاه می‌رفتند و با صرف مبالغ عظیم بی‌نتیجه باز می‌گشتند.

چون سخن از ناصرالدین شاه به میان آمد باید گفت که او، هم دوستدار سفر و گردش بود و هم خواستار و دوستار سفرنامه‌های دیگران. مخصوصاً علاقهٔ بسیاری به سفرنامه‌های خارجیانی داشت که به صورت سیاح و مکتشف به ممالک بعیده و اقطار غریبهٔ عالم سفر کرده بودند، مانند استانلی در افریقا و کسانی که دره‌های آمازون و بیابان‌های تبت و چین و مناطق قطبی را درنوردیده بودند. گواه راستین مقدار زیادی سفرنامه است که به دستور آن پادشاه از زبان‌های انگلیسی و فرانسه و روسی و آلمانی و حتی ترکی به فارسی ترجمه شده و نسخه‌های خطی آنها در کتابخانهٔ سلطنتی موجود بود. طبعاً او با چنین روحیه سفرنامه‌های مأموریت

کسانی مانند فرخ امین‌الدوله مخزن‌الوقایع و حسین‌خان آجودانباشی چهار فصل را خوانده بود و مقداری از طریق اطلاعاتی که مأموران او در آن کتاب‌ها آورده بودند با فرنگستان آشنایی یافته بود.

دیدار فرنگستان پرآوازه‌ای که آوازه‌اش از حیث پیشرفت‌های صنعتی و علمی و قدرت سیاسی بلامنازع بود، مورد علاقه خواص ایران اعم از درباریان، دیوانیان و بازرگانان بود.

البته منوران معدود که شوق سفر فرنگ داشتند جای خود دارد. ولی اینان بیشتر دروازه‌های فرنگستان را برای اخذ اخبار و اقامت برمی‌گزیدند و استانبول و بمبئی و باکو پایگاه اقامتشان بود. مطرودان سیاسی ایران مانند رضاقلی میرزا و برادرش نجفقلی میرزا، فرزندان شجاع‌السلطنه، که سفرنامه بسیار خوبی درباره فرنگستان نوشته‌اند، و نیز عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناصرالدین شاه که به بغداد تبعید بود و سرگذشت خود را نوشته است، هر یک گوشه چشمی به روش سیاسی و آزادی‌خواهی و اصول حکومتی فرنگستان (انگلستان و فرانسه) انداخته بودند و در دل تصور می‌کرده‌اند که باید نظام حکومت ایران تغییراتی بیابد. این‌گونه معانی در سفرنامه‌های آنها هست و تجلی دارد. از جمله در همین خاطرات بغداد عباس میرزا می‌بینیم که ظاهراً نخستین بار کلمه مشروطه را (سال‌هایی چند پیش از زمزمه مشروطیت) در همین مفهوم سیاسی آورده است.

سفرنامه‌نویسی در دوره ناصرالدین شاه دامنه گرفت. پس از آن بود که نویسندگان این نوع شیوه ادبی را وسیله بیان و قالب خوبی برای اظهار عقاید وطنی و سیاسی قرار دادند.

از جمله طالب‌اف تبریزی مسالک‌المحسنین و زین‌العابدین مراغه‌ای سفرنامه ابراهیم‌بیگ را به‌طور خیالی در نقد مباحث اجتماعی و سیاسی به رشته تحریر درآوردند. سفرنامه قم حسین پیاده‌نظام (۱۳۱۵) نیز از این قبیل است. وقتی ایرانیان «فرنگستان» می‌گفتند منظورشان بیشتر ممالک اروپایی غربی بود. به همین ملاحظه غالباً روسیه را به نام خودش مستقلاً یاد می‌کردند. سفرنامه‌های کسانی که به روسیه رفته‌اند نیز متعدد است. اما سفرنامه‌های مهم درباره این سرزمین آنهاست که به

مناسبت مأموریت سیاسی یا سفارت فوق العاده و اعزام هیأت‌های تهنیت یا تعزیت تهیه و نوشته شده و عموماً کتاب‌های مفصلی است مانند سفرنامه‌های ابوالحسن خان ایلچی شیرازی (۱۲۲۹)، میرزا مسعود گرمودی به همراهی خسرو میرزا و به قلم مصطفی بهاءالملک افشار (۱۲۲۴)، میرزا محمد حسین صدر (۱۲۶۸)، حبیب‌الله سیف‌الملک افشار (۱۲۷۱) و مصطفی قلی خان میرپنجه (۱۳۰۰).

در اغلب سفرنامه‌های فرنگستان فصلی به کیفیات احوال فرانسه اختصاص دارد. ولی یک رساله منفرد (*monographe*) به زبان فارسی درین باره هست که در سال‌های آغازین ارتباط سیاسی با آن کشور به قلم کسی که مقام بالیوزی یعنی نمایندگان قنصلی ایران را یافت نوشته شده است و شایسته است مختصری معرفی شود.

این رساله مختصری است «در باب چگونگی دولت فرانسه و ملت و پایتخت ایشان که شهر فاریز است.» مؤلف آن داود بن ضادور از نسل شاه نظر شاپور نام دارد. مردی بود ارمنی که به جز این رساله فارسی دو رساله هم به زبان فرانسه درباره وضع ایران آن عصر نوشت و در پاریس چاپ کرد (۱۸۱۸)، در پی آن رساله‌ها، در صدد برآمد که برای معرفی فرانسه به ایرانیان رساله‌ای بنویسد تا در ایران انتشار بیابد و به قول خودش «شاید بسی انسب و اولی باشد.» پس با معرفی نامه «دوکطور روشلو» (ریشلیو) که او را «مین ایسטר» *ministre* معرفی کرده است، به کمک دو ترجمان به مراکز دیدنی و ادارات مدنی مراجعه می‌کند و اطلاعاتی را جمع می‌آورد که در رساله خود مندرج ساخته است و من آن را اینک در دست چاپ دارم. این رساله را او در سال ۱۲۳۵ نگاشت و حاوی اطلاعاتی از این قبیل است: نظام و ظوابط سلطنت - باغ‌ها (ژاردن دیپلان) *jardin des plantes* - شصت باب مدرسه سلطانی *ecoles royales* - کیفیت منازل - در خصوص زنان - حمام‌ها - آشپزخانه سیصد باب (منظور رستوران است) - سیصد و بیست و دو باب کاروانسرا که در آن *ولا* «حوطیل» *Hotel* می‌گویند - چهارصد و دوازده قهوه خانه - سه باب عمارت برای کودکان مجهول‌الاب (بی پدر) - تعلیم خانه به جهت سگ‌ها...

اطلاعات مندرج در سفرنامه‌ها درباره انگلستان بیش از ممالک دیگر است، و طبیعی است که چون اعمال نفوذ سیاسی انگلستان از زمان فتحعلی شاه شروع شد و موضوع رقابت میان سیاست آنها و سیاست روس همیشگی بوده، شناخت انگلستان همیشه مورد نظر ایرانیان می‌بوده است.

شناخت امریکا (ینگى دنیا) برای رجال ایرانیان از روزگار امیرکبیر آغاز شد و پس از اینکه سفارت امریکا در ایران تأسیس شد دولت ایران در امریکا به تشکیل سفارت اقدام کرد، آرام آرام سفر به امریکا هم باب شد. نخستین ایرانی که سفرنامه درباره امریکا نوشت میرزا محمدعلی خان معین السلطنه رشتی است. او که در سال ۱۳۰۹ به آنجا سفر کرد پس از دو سال مسافرت سفرنامه‌ای نوشت که آن را در پاریس به چاپ رسانید. پس از او میرزا ابراهیم صحاف‌باشی را می‌شناسیم که در سال ۱۳۱۴ به امریکا رفت. بالأخره مخبرالسلطنه هدایت که در سال ۱۳۲۱ به هنگام سفر دور دنیا به همراه علی‌اصغرخان اتابک موفق به دیدن امریکا شد. گفته‌اند که حاجی سیاح هم به امریکا مسافرت کرده است ولی در سفرنامه‌ای که از او موجود است نشانی از آن بخش نیست.

اینک نوبت سخن به سفرنامه‌هائی رسیده است که درباره ایالات و ولایات ایران است. شاید بتوان سفرنامه‌های داخلی را به دو نوع کلی تقسیم کرد. یک دسته آنهاست که شرح و وصف سفر شخصی را در برگرفته است. دسته دیگر آنهاست که مأموران دولت می‌نوشته‌اند و جنبه راپورت و گزارش داشته است و برخلاف آنچه در زمان ما مرسوم است که مأمور دولت فقط در موضوع خدمت احاله شده گزارش بنویسد در گذشته مأموران در سفرنامه‌های خود به موضوع‌های مختلف جغرافیایی و تاریخی و اجتماعی توجه می‌کرده‌اند، و نوشته‌های آنان برای ما منبعی اساسی و با ارزش در مطالعات تاریخی و جغرافیای تاریخ است.

خوشبختانه برای هر چهار ایالت ایران و تقریباً برای اغلب ولایات مهم گزارش سفر موجود است. مطالعه و اعزام مأمور به ولایات دور دست در مدت پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه بسیار معمول بود. بنابر متون نسخ خطی موجود، می‌توان گفت که درباره بلوچستان هفت متن سفرنامه در دست است و یا درباره

مرزهای صفحات خراسان، از جمله سرخس و کلات و عشق‌آباد چندین گزارش و سفرنامه‌چۀ با اهمیت وجود دارد. این سفرنامه یا به وسیلۀ مأموران اعزامی از جانب والی خراسان تهیه شده است و یا توسط مأمورانی که از جانب شاه از تهران گسیل می‌شده‌اند.

سفرنامۀ تهران به خراسان متعددست، زیرا بسیاری از افرادی که به نیّت زیارت می‌رفتند سفرنامه نوشته‌اند. از جمله خود ناصرالدین شاه که دو سفر به خراسان رفت و دو سفرنامه از او در دست است. جز این یکی از دیوانیان همسفر او (میرزا قهرمان امین لشکر) هم سفرنامه‌ای نوشت که می‌توان مضامینش را با مطالب سفرنامۀ شاه تطبیق کرد.

سفرنامه‌های خراسان غالباً متضمن احوال و اخبار شهرهای سمنان و دامغان و شاهرود و نیشابور است و گاهی در برگیرندۀ اطلاعات درباره‌ی قوچان و بجنورد. زیرا مسافر تغییر مسیر اختیار می‌کرد و از راه شمال به جنوب تهران باز می‌گشت. بجنورد به مناسبت همجواری با روسیه از مناطق مرزداری و سرحدی بود. جز این به واسطۀ اغتشاشاتی که ترکمن‌های مهاجم آن سوی مرز پیش می‌آوردند، اهمیت خاص داشت. حکام آنجا همیشه مورد احترام شاه بودند و از اهمیت آن همین بس است که گفته شود هر چند یکبار حاکم آنجا به تهران می‌آمد تا شاه از وضع منطقه آگاه شود. از جمله دو سفرنامه از سهام‌الدولۀ شادلو ایلخانی و مرزدار آن محل در دست داریم.

دربارۀ فارس، هم سفرنامه‌های گزارشی دولتی هست و هم سه سفرنامۀ ممتاز علمی که توسط سه ادیب توانا به رشته تالیف درآمده. این سه ادیب دانشمند چون قصد داشتند کتابهایی در تاریخ و جغرافیای فارس بنویسند ناگزیر سفرهایی به اطراف و اکناف فارس کرده‌اند و کتابهایشان نتیجه و حاصل آن سفرهای دور و دراز است. نام ادبای مذکور عبارت است از میرزا حسین فسائی مؤلف فارسنامه ناصری، میرزا جعفر خورموجی مؤلف دو کتاب آثار جعفری و نزهة الحقائق که هر دو در جغرافیای فارس است. بالآخره فرصۀ الدوله شیرازی مؤلف آثار عجم. فرصۀ الدوله چون در متن آثار عجم مسافرت‌نامۀ خویش را مندرج ساخته، جنبۀ سفرنامه‌ای

بودن کتابش روشن‌تر و ملموس‌ترست.

آذربایجان به مناسبت آنکه کرسی‌نشین ولیعهد بود اهمیت خاص داشت. سفرنامه‌های متعدد درباره آن هست و چون بر سر راه قفقاز بود مسافرانی که از آن راه به سوی فرنگ می‌رفتند یا از آنجا به ایران می‌آمدند به شرح و وصف شهرهای بین راه می‌پرداختند. مظفرالدین میرزا ولیعهد که اهل شکار و تفرج بود شرح مسافرت‌های خود به مراغه، اردبیل و مغان را نوشته است. میرزا قهرمان امین لشکر که مدتی متصدی امور مالی آذربایجان بود شرح توقف و سفر خود را در آذربایجان میان سال‌های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲ به رشته تحریر در آورده است. شاید بهترین گزارش سفر که متضمن اطلاعات دست اول اجتماعی و تاریخی درباره آذربایجان است سفرنامه عبدالعلی ادیب‌الملک باشد که دافع‌الغرور نام دارد.

سفرنامه‌های نجم‌الملک درباره اهواز و شوشتر و از جمله پیش‌بینی طریق سد بستن بر روی رودخانه از یادگارهای علمی روزگار ناصری است. سفرنامه‌های مربوط به لرستان و کردستان و عراق عجم و نواحی جبال (به اصطلاح جغرافیایی قدیم) همه نمونه‌های خوبی است که در عصر قاجاری برای تحقیق و تتبع احوال ولایات انجام می‌شد.

مخصوصاً می‌دانیم که اعتمادالسلطنه چون قصد نگارش کتاب مرآت‌البلدان را داشت، مأمورانی به ولایات می‌فرستاد یا از ادبا و فضیلاي آن صفحات می‌خواست که رساله‌ای منفرد درباره شهر و ولایت خود بنویسند. خوشبختانه قسمتهای زیادی از این مجموعه اطلاعات نفیس و بیش‌بها در هشت مجلد باقی مانده است. شش جلدش در کتابخانه سلطنتی قدیم ایران و دو جلدش در کتابخانه ملی ملک است. طبعاً قسمتهای زیادی از اطلاعات مندرج در این کتابچه‌ها و رساله‌ها نتیجه مسافرت‌های محلی نویسندگان آنهاست. فهرست تفصیلی آن را می‌توان در فرهنگ ایران زمین دید.

طبقات سفرنامه نویسان

از پادشاهان ایران، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه سفرنامه نوشته‌اند. از

ناصرالدین شاه هفت سفرنامه مفصل (دو سفر خراسان، سه سفر فرنگستان، سفر عتبات و عراق عجم، مازندران) و سفرنامه‌های کوتاه هست. از مظفرالدین شاه سفرنامه‌های فرنگ و سفرنامه‌های ولایات آذربایجان.

از شاهزادگان سفرنامه‌های زیادی موجود است مانند سلطان محمد میرزاسیف الله پسر فتحعلی شاه، فرهاد میرزا معتمدالدوله، عباس میرزا ملک‌آرا، خسرو میرزا، نجفقلی میرزا و رضاقلی میرزا فرزندان شجاع‌السلطنه، ظل‌السلطان، نایب‌السلطنه، محمود میرزا، محمدولی میرزا، سلام میرزا، اعتضادالسلطنه و دیگران.

امراء نظامی و افراد قشونی گروهی اند که چون مأمور قشون‌کشی یا تعیین راههای مناسب برای سوق لشکر و توپ می‌شدند گزارش سفر می‌نوشتند، و طبعاً کیفیات قلعه‌ها و راهها را بیان می‌کردند. مأموران خط تلگراف و راه‌سازی هم کارشان شباهتی به آنها داشته است.

از سفرا و رجال دولتی و حکام و ولات سفرنامه‌های متعدد برجای مانده. ارزشمندی نوشته‌ها و گزارش‌های سفری آنها مسلم است از این حیث که ناگزیر بودند کیفیات واقعی را برای اطلاع شاه بنویسند. البته اگر سفرنامه را برای ارضای خاطر شخصی می‌نوشتند عمق مطالب در نوشته‌های آنان بیش بود از آنچه در سفرنامه‌های عادی آنها به دست می‌آید.

از ادبا و شعرا و متصوفه و بازرگانان هم نمونه‌های سفرنامه‌ای هست. اغلب سفرنامه‌هایی که به قلم ادبا و شعرای متصوفه است و چون آراسته به اشعار و فوائد تاریخی و ادبی می‌باشد ذوق و حالی دیگر دارد. به طور مثال از سفرنامه حاجی پیرزاده نائینی یاد می‌کنم که متضمن بسیاری لطایف و دقایق ادبی و تاریخ است. تنها در این سفرنامه است که به احوال علمی و شخصی دانشمندی مانند ادوارد براون و معلم فارسی او، محمد باقر بواناتی برمی‌خوریم و از مفاوضات میان آنها آگاه می‌شویم.

یکی از طبقاتی که سفرنامه‌های زیاد از آنان نمی‌شناسیم زنان اند. من تاکنون سه سفرنامه شناختم که نویسنده آنها زن بوده است؛ قدیم‌ترین آنها سفرنامه

منظوم مکه از زوجه میرزا خلیل رقم‌نویس است که چون نسخه خطی آن مورخ ۱۱۰۴ هجری است پس سالهایی پیش از آن سروده شده است و یک هزار و سیصد بیت دارد. دیگر سفرنامه عتبات و مکه دختر معتمدالدوله و زن نصیرالدوله شیرازی است که در سال ۱۲۹۷ شرح مسافرت خود را نوشته است.

دیگر سفرنامه کوتاه بی‌بی خاور خواهر سهام الدوله شادلو بجنوردی است که حدود سال ۱۳۱۷ از بجنورد به تهران سفر کرد و پیش از این به آن اشارتی شده است. توصیف‌های این زن که دارای روحیه ایلکی بود از خانه و زندگی رجال تهران خواندنی و آینه‌ای از وضع تهران در قرن پیش می‌باشد.

نوع سفرنامه‌ها و محتویات آنها

سفرنامه‌های فارسی را در گروه‌هایی چنین می‌توان تقسیم کرد:

زیارتی: حاوی اطلاعات مربوط به عتبات (کربلا و نجف و سامره و شام) - مکه و مدینه - قم - مشهد - امامزاده‌های دیگر در ولایات ایران مانند شاه‌چراغ شیراز و آستانه سهل بن علی (ع) نزدیک سلطان آباد اراک.

سیاحتی: بیشتر ناظر به سفرنامه‌های فرنگستان و هندوستان و قفقاز و روسیه و ماوراءالنهر است.

مأموریت دولتی: نظامی، سفارت در خارجه، نقشه‌کشی، تلگراف، راه سازی، مالیات‌گیری، مطالعه جغرافیایی و خانه شمار و آمار جمعیت، قرنطینه. شکار و تفرج: بیان‌کننده وضع کوه‌ها و گردنه‌ها و رودها و انواع شکارها (از جمله در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، عین السلطنه، ظل السلطان، معیرالممالک و...)

تحصیل علمی: در در فرنگستان (مانند میرزا صالح شیرازی، میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی)، در عتبات (میرزا محمد حسن نجفی قوچانی). اسارت و تبعید سیاسی: مانند سفرنامه‌ها و خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، نجفقلی میرزا و رضاقلی میرزا فرزندان شجاع السلطنه، اسمعیل میرپنجه که در اسارت ترکمن‌ها چند سالی در خوارزم بود.

در غالب سفرنامه‌ها طبیعت - آب و هوا - مسافات راهها - شرح کاروانسراها - طرز زندگی - قیمت اجناس - ابنیه و آثار مهم - طبقات مردم - اعیان و اعلام ادبا و علما - آداب مهمان‌نوازی - محصولات و تولیدات محلی - اخبار شهرها - عجائب و غرائب طبیعی مورد سخن است. به همین ملاحظه اگر دانشجوی علاقه‌مندی موضوع رساله خود را طبقه‌بندی اطلاعات مندرج در سفرنامه‌های فارسی تعیین سازد شناخت دقیق‌تر و روشن‌تری از محتویات این گنجینه بی‌بدیل ایران‌شناسی به دست خواهد داد.

فهرست نامه انتخابی از مهم‌ترین سفرنامه‌های شناخته شده به زبان فارسی از قرن دوازدهم تا آغاز مشروطه

- | | |
|--|-------------|
| سفرنامه چین و روسیه و مشهد: محمد عبدالله از اهالی هند. | قرن ۱۲ |
| سفرنامه مکه: ضیاءالدین قاری | ۱۱۲۹ |
| سفرنامه منظوم مشهد: محمد داود اصفهانی متخلص به عشق. | قبل از ۱۱۳۳ |
| دوره فتحعلی شاه سفرنامه بخارا نوشته کسی که از تهران همراه خواجه خلیل بود. | |
| سفرنامه منظوم هند از بندر سورت: ملافیروز زردشتی | ۱۱۵۳ |
| سفرنامه: محمد علی حزین لاهیجی | ۱۱۵۴ |
| وقایع البدایع در سوانح دهلی: درگاه قلی خان | قبل از ۱۱۸۰ |
| مجموعه جعفری، سفرنامه هند: ثواب میرزا مهدی خراسانی حشمت جنگ (رسول شاهرخ میرزا افشار بود. شرح بازگشت به تهران هم دارد). | ۱۱۹۳ |
| شگرف نامه ولایت (انگلستان و اروپا): میرزا اعتصام‌الدین فرزند تاج‌الدین از اهالی هندوستان. | ۱۱۹۹ |
| وقایع منازل روم (از هندوستان به خلیج فارس و بصره و استانبول): خواجه عبدالقادر. | ۱۱۹۹ |
| مسیرالحرمین: مولوی رفیع‌الدین مراد آبادی هندی | ۱۲۰۲ |

- ۱۲۰۵ مسیرالبلاد (از هند به پشاور و کابل و کاشغر....): میرزا مغول بگ.
- ۱۲۱۴ منازل الحج: بندعلی فرزند میرزا خیرات علی (هندی) (مطالب را از زیان حاج عبدالوهاب بغدادی که سی و سه بار حج کرده نقل کرده).
- ۱۲۱۶ تحفة العالم و ذیل آن (سفر ۱۲۰۳ تا ۱۲۱۹ هندوستان): عبداللطیف شوشتری.
- ۱۲۱۷ عجائب الدیار (سفر از شاهجهان آباد تا حبشه). تبرستان.
- ۱۲۱۹ مسرطالبی فی بلاد افرنجی: ابوطالب اصفهانی.
- ۱۲۲۰-۵ مرآت الاحوال جهان‌نما (سفرنامه هندوستان): آقا محمد بهبهانی.
- ۱۲۲۱ تحفة الخاقانیة (اصفهان به هندوستان): سلطان الواعظین.
- ۱۲۲۴-۵ حیرت‌نامه سفر (سفرنامه فرنگستان مخصوصاً انگلستان): میرزا ابوالحسن ایلچی شیرازی.
- ۱۲۲۷ سفرنامه اصفهان به طهران: میرزا صالح شیرازی.
- ۱۲۲۷ احوال سفر بخارا (از دهلی به کاشغر و خوقند و بخارا و کابل و....): میر عزت‌الله، فرستاده W. Moorcraft.
- ۱۲۲۹ دلیل السفرا (سفرنامه روسیه میرزا ابوالحسن ایلچی شیرازی): محمد هادی علوی شیرازی.
- ۱۲۳۰ تذکرة الطريق فی مصائب حجاج بیت العتیق (موجود در برلین).
- ۱۲۳۰-۵ سفرنامه فرنگستان (انگلستان): میرزا صالح شیرازی.
- ۱۲۳۴ چگونگی دولت فرانسه و ملت و پای تخت ایشان فاریز: داود بن ضادور ارمنی.
- ۱۲۳۴-۶ سفرنامه کربلا به خراسان: سید محمد حسین بن جعفر موسوی
- ۱۲۳۷-۴۸ بستان‌السیاحه، ریاض‌السیاحه و حدائق‌السیاحه: زین‌العابدین شروانی. (سه کتاب)

هفتاد گفتار از ایرج افشار	۱۱۰
زیدة الاخبار فی سوانح الاسفار (سفرنامه هند به ایران): حاجی علی میرزا دهلوی	۱۲۴۱/۲
سفرنامه ایران: محمد حکیم خان خوقندی	۱۲۴۲
مقصود جهان (سفرنامه لرستان): محمود میرزا قاجار	۱۲۴۲
سفرنامه مأموریت روسیه خسرو میرزا: مصطفی بن نصرالله بهاءالملک افشار منشی میرزا مسعود گرمودی.	۱۲۴۴/۵
میزان الاخلاق (سفرنامه): محمد علی یزدی برای سرجان ملکم.	۱۲۴۴
سفرنامه بخارا (نویسنده ظاهراً از مأمورین دولتی دربار فتحعلی شاه بوده).	قبل از ۱۲۵۰
احوال اشنویه و ارومیه: عبدالرزاق اصفهانی.	۱۲۵۰
حقیقة البیان الشامیة (سفرهای مختلف): محمد علی بن اسکندر شروانی.	۱۲۵۰
رموز السیاحه (سفرنامه عتبات و فرنگستان): رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا.	۱۲۵۱/۲
سفرنامه بنادر جنوب از محمره تا میناب: محمد ابراهیم کازرونی (نادری)	۱۲۵۳
سفرنامه هرات مأموری در زمان آصف الدوله قاجار.	۱۲۵۴
چهارفصل: سفرنامه مأموریت میرزا حسن خان نظام الدوله آجودانباشی: عبدالفتاح گرمودی.	۱۲۵۴/۵
نوازش شاهی یا سیاحت افغانستان: شاهنوازخان افغان.	۱۲۵۵
سفرنامه اصفهان به بنادر خلیج فارس: از مهندسی مأمور دولت.	۱۲۵۶
سفرنامه هند: فضل الله خاور حسینی شیرازی.	۱۲۵۷
سفرنامه مأموریت ارزنة الروم.	۱۲۵۸
سفرنامه مأموریت مرو و بخارا از مشهد. روزنامه وادی زرافشان و یغناپ: عبدالرحمن سمرقندی به خواهش A.L.Kun	۱۲۵۸
سفرنامه عتبات و مکه: محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه.	حدود ۱۲۶۰

سفرنامه مأموریت ممسنی و کهگیلویه: میرزا عبدالفتاح گرمردی.	۱۲۶۰/۱
سفرنامه مکه: یکی از همراهان ضیاء السلطنه	۱۲۶۱
سفرنامه مأموریت استرآباد	۱۲۶۳
سفرنامه مکه: علی خان حاجب الدوله (اعتمادالسلطنه)	۱۲۶۳
سفرنامه مکه: میرزا محمد علی فراهانی.	۱۲۶۳
سفرنامه هندوستان: نیاز.	۱۲۶۳
مرآة الارض (سفرنامه سفارت روسیه): حاج میرزا محمدخان لواسانی.	حدود ۱۲۶۴
تحقیقات سرحدیه: میرزا جعفرخان مشیرالدوله.	۱۲۶۵
سفرنامه تبریز: ارکلی خان پسر سهراب خان مشهور به والی به دستور ناصرالدین شاه.	۱۲۶۶
سفرنامه کردستان و خوزستان برای حمل خلعت: حسینعلی خان افشار.	۱۲۶۶
سفرنامه کرمان: عبدالعلی ادیب الملک.	۱۲۶۶
سفرنامه کن و سولقان: ملک قاسم قاجار.	۱۲۶۶
سفرنامه قزوین: مأموری از جانب ناصرالدین شاه.	۱۲۶۶
سفرنامه اصفهان: از ناشناس.	۱۲۶۷
سفرنامه بخارا به هندوستان: سید محمد حسین شاه.	۱۲۶۷
سفرنامه مأموریت خوارزم: رضاقلی خان هدایت لله‌باشی.	۱۲۶۷
سفرنامه هرات: از مأموری دولتی.	۱۲۶۷
سفرنامه دوره اسارت خوارزم: اسماعیل خان میرپنج	۱۲۶۸
روزنامه مأموریت خراسان: از مأموری دولتی.	۱۲۶۸
تبصرة المسافرين (قفقاز، عثمانی)، میرزا حسن طباطبائی تبریزی (منشی اسرار) که غالباً همراه میرزا حسین خان سپهسالار بود.	۱۲۷۰-۹۶

- ۱۲۷۰ سفرنامه مانکجی لیمجی هاتریا
- ۱۲۷۱ سفرنامه مأموریت روسیه سیف‌الملک (عباسقلی خان میرپنج): حبیب‌الله افشار قزوینی.
- ۱۲۷۲/۳ سفرنامه فرنگستان: علی امین‌الملک.
- ۱۲۷۲/۳ دلیل‌الزائرین (سفرنامه عتبات): عبدالعلی ادیب‌الملک.
- ۱۲۷۳ سفرنامه خراسان: فتح‌الله خان شیبانی.
- ۱۲۷۳-۴ مخزن‌الوقایع (سفرنامه مأموریت فرخ‌خان امین‌الدوله به فرنگستان): حسین سرابی.
- ۱۲۷۳ سفرنامه مأموریت خسرومیرزا در رودبار گیلان: محمدعلی رشوند.
- ۱۲۷۵ دافع‌الغرور (سفرنامه مأموریت آذربایجان): عبدالعلی ادیب‌الملک.
- ۱۲۷۵ وقایع سواری تهران به زنجان (سفرنامه چمن سلطانیه): سام میرزا رضوان فرزند ملک آرا.
- ۱۲۷۶ به بعد سفرنامه فرنگستان: حاج محمدعلی سیاح محلاتی.
- ۱۲۷۶ روزنامه اسامی منازل راه شیراز - کازرون: همراه حسام‌السلطنه.
- ۱۲۷۶/۷ سفرنامه شهرهای کرانه بحر خزر: میرزا ابراهیم.
- ۱۲۷۷ کتابچه مأموریت مرو: سید محمد لشکرنویس.
- ۱۲۷۷ سفرنامه خراسان و گرگان و مازندران: حمزه میرزا.
- ۱۲۷۸ سفرنامه مأموریت آذربایجان: از میرزا علی سررشته‌دار.
- ۱۲۷۹ حکایات نادره سفر اگره (هندوستان).
- ۱۲۷۹ سفرنامه قم: عبدالعلی ادیب‌الملک.
- ۱۲۷۹ سفرنامه عتبات و مکه: سلطان محمد سیف‌الدوله (ضمناً حاوی خاطرات سفرهای پیشین او به گرگان - هرات - آذربایجان - اصفهان است).

سفرنامه مأموریت لندن: خانلرخان اعتصام الملک.	۱۲۸۰
سیاحتنامه بلوچستان: میرزا مهدی خان سرتیپ قائنی.	۱۲۸۲
سفرنامه حیدرآباد به بمبئی: مختارالملک شجاع‌الدوله.	۱۲۸۲
سفرنامه اردبیل و سیلان: ناشناس.	قبل از ۱۲۸۳
سفرنامه مأموریت عتبات: علیرضا خان عضدالملک.	۱۲۸۳
سفرنامه مأموریت اردبیل و مغان.	۱۲۸۳
سفرنامه خراسان ناصرالدین شاه: علینقی حکیم الممالک.	۱۲۸۳/۴
عبرة الناظرین: سفرنامه خراسان یکی از همراهان شاه.	۱۲۸۳/۴
سفرنامه عتبات: خانلرخان اعتصام الملک.	۱۲۸۴
سفرنامه قفقاز: محمد علی بارفروشی متخلص به پنهانی.	۱۲۸۴
حجة المنصور (سفرنامه آذربایجان و روسیه و مکه): یعقوب بن یوسف.	۱۲۸۵
سفرنامه مکه: حاجی علی خان حاجب الدوله (اعتمادالسلطنه).	۱۲۸۵
سفرنامه و جغرافیای مازندران: علیقلی اعتضادالسلطنه.	۱۲۸۵
وقایع روزگار (سفرنامه فارس): وفا کشمیری.	۱۲۸۵
سفرنامه مأموریت کابل: سیدابوالحسن قندهاری.	۱۲۸۶
سفرنامه گیلان: ناصرالدین شاه.	۱۲۸۶
سفرنامه عتبات: ناصرالدین شاه.	۱۲۸۷
روزنامه سفر عتبات به همراه شاه: میرزا حسین رئیس‌الکتاب.	۱۲۸۷
سفرنامه منظوم شیراز به هند: کاظم الفت اصفهانی.	۱۲۸۷
سفرنامه مأموریت محمد میرزا مهندس قاجار.	۱۲۸۷

- ۱۲۸۸ سفرنامه کرمان: از مأموری دولتی.
- ۱۲۸۸ سفرنامه مأموریت سیستان (جغرافیای نیمروز): ذوالفقار خان مهندس کرمانی.
- ۱۲۸۸ سفرنامه کرمان: مأموری که نقشه برای وکیل الملک برده.
- ۱۲۸۹ اشراق السیاحه (سفرنامه خراسان): جواد بن موسی خراسانی.
- ۱۲۸۹ چهارفصل - سفرنامه و جغرافیای بلوچستان: احمد بن علی بن محمد.
- ۱۲۹۰ سفرنامه رودبار قصران: محمد میرزا مهندس قاجار.
- ۱۲۹۰ سفرنامه هندوستان: فضل الله عضدالملک.
- ۱۲۹۰ سفرنامه قفقاز: محمد حسن صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه).
- ۱۲۹۰ سفرنامه عیوق به نظم، از همسفران ناصرالدین شاه.
- ۱۲۹۲ هدایة السبیل و کفایة الدلیل یا سفرنامه مکه: فرهاد میرزامعتمدالدوله.
- ۱۲۹۲ بدایع السمر و وقایع السفر (سفرنامه مشهد به قوچان): شیخ الرئیس قاجار.
- ۱۲۹۲ سفرنامه مغان و قراجه داغ و اردبیل: مظفرالدین میرزا ولیعهد.
- ۱۲۹۲ سفرنامه مازندران: ناصرالدین شاه.
- ۱۲۹۳ سفرنامه شاهرود و مشهد: مأموری از جانب مخبرالدوله.
- ۱۲۹۳/۴ سفرنامه آذربایجان به مأموریت از طرف اعتضادالسلطنه: سلیمان خان مهندس احتساب الملک.
- ۱۲۹۳-۶ روزنامه سفر قائنات: خانلرخان اعتصام الملک.
- ۱۲۹۴ سفرنامه مکه و مدینه: محمد میرزا مهندس قاجار.
- حدود ۱۲۹۴ سفرنامه منظوم خراسان: میرزا ابراهیم مشتری.
- ۱۲۹۴ سفرنامه هندوستان: میرزا فضل الله حسینی کارگزار ایران در بمبئی.

- ۱۲۹۶-۶ سفرنامه مأموریت مرزهای خراسان (سرخس): عبدالله خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو.
- ۱۲۹۴-۹ سفرنامه شهرهای ایران و مکه: حاج محمد علی سیاح محلاتی.
- ۱۲۹۵ سفرنامه فرنگستان (دوم): ناصرالدین شاه قاجار.
- حدود ۱۲۹۵ سفرنامه شهرهای ایران و عربستان و مصر: میرزای سنگلاخ (در تذکرة الخطاطین او مندرج است).
- ۱۲۹۶ سیر محمدیه. سفرنامه هندوستان: محمد احمد سیاح.
- ۱۲۹۶ سفرنامه مکه (از راه روسیه): محمدرضا حسینی طباطبائی یزدی.
- ۱۲۹۶ سفرنامه مکه آذربایجان: صاحب نسق قمی.
- ۱۲۹۶ منازل مشهد به سرخس: عبدالله خان مهندس.
- ۱۲۹۷ سفرنامه عتبات و مکه: دختر معتمدالدوله زن نصیرالدوله.
- ۱۲۹۷ دلیل الانام فی سبیل زیارة بیت‌الله الحرام (سفرنامه مکه): سلطان مراد میرزا حسام السلطنه.
- ۱۲۹۷ سفرنامه لاریجان: علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه.
- ۱۲۹۷ سفرنامه بلوچستان: فیروز میرزا نصره‌الدوله.
- ۱۲۹۷ سفرنامه کلات نادری: شرح مسافرت میرزا حسین خان سپهسالار.
- ۱۲۹۸ سفرنامه مأموریت قشونی عشق‌آباد: از مأموری دولتی.
- ۱۲۹۸ کتابچه سیاحت لار: محمد حسن خان اعتماد السلطنه.
- ۱۲۹۸ سفرنامه کلات: از مأموری دولت.
- ۱۲۹۸ سفرنامه مأموریت قزوین و گیلان برای انتخاب راه شوسه: سلیمان مهندس (ظاهراً احتساب الملک).
- ۱۲۹۸ سفرنامه خوزستان: عبدالغفار نجم‌الملک.

- ۱۲۹۸ سفرنامه مکه: عبدالحسین خان افشار ارومی میرپنجه.
- ۱۲۹۹ سفرنامه مأموریت سرخس به دستور رکن الدوله: محمدعلی منشی.
- ۱۲۹۹ سفرنامه ساری و میانکاله: محمد میرزا مهندس قاجار.
- ۱۳۰۰ سفرنامه آذربایجان: محمد علی پیشخدمت.
- حدود ۱۳۰۰ سفرنامه راه‌های کرمان به سیستان و قندهار.
- ۱۳۰۰ سفرنامه قم: ناصرالدین شاه.
- ۱۳۰۰ سفرنامه مکه: میرزا ابراهیم مشتری.
- ۱۳۰۰ سفرنامه خراسان (دوم): ناصرالدین شاه.
- ۱۳۰۰ سفرنامه خراسان به همراه شاه: امین لشکر (میرزا قهرمان).
- حدود ۱۳۰۰ سفرنامه تبریز به نجف: ابراهیم سر رشته‌دار.
- ۱۳۰۰ سفرنامه کامل: میرزا محمد ابراهیم گوهری.
- ۱۳۰۰ سفرنامه مأموریت روسیه: مصطفی قلی میرپنجه.
- ۱۳۰۰ تحفة الفقراء: سفرنامه خراسان - کویر - یزد - تهران: علی صفاءالسلطنه نائینی.
- ۱۳۰۰ سفرنامه حرمین شریفین: محمد صدیق بن غلام مصطفی حقانی.
- ۱۳۰۱ سفرنامه مأموریت کابل به دستور رکن الدوله: میرمعصوم خان ایشیک آقاسی.
- ۱۳۰۱ سفرنامه رضوی: محمد رفیع نظام‌العلمای طباطبائی تبریزی (او سفرنامه غروی هم دارد که ظاهراً قبل از این سال نوشته است).
- ۱۳۰۱ سفرنامه آذربایجان: محمد میرزا مهندس قاجار.
- ۱۳۰۱ سفرنامه بروجرد برای حمل خلعت: از مأمور دولتی.

سفرنامه بلوچستان: عبدالحمید میراز ناصرالدوله.	۱۳۰۲
سفرنامه عتبات و مکه: محمد حسین فراهانی.	۱۳۰۲
ظفرنامه عضدی یا سفرنامه مشهد به همراه عضدالدوله: افضل الملک کرمانی.	۱۳۰۲
سفرنامه زنجان و آذربایجان: عبدالحسین سر رشته‌دار.	۱۳۰۳
سفرنامه منظوم نور و کجور و مازندران: طاهر اصفهانی (جزو بهجت نامه)	۱۳۰۳
سفرنامه فرنگستان: حاجی محمدعلی پیرزاده نائینی.	۱۳۰۳
علی آباد نامه: سفرنامه قم: از همراهان امین السلطان.	۱۳۰۳
سوانح الممالک و فراسخ المسالک یا عجائب البحر فی غرائب السفر (سفرنامه مکه از راه ایران): رحمت‌الله بخارانی.	۱۳۰۴
سفرنامه عتبات: ابوالحسن فخرالملک اردلان.	۱۳۰۴
سفرنامه خراسان و مازندران: عبدالعلی ادیب الملک.	۱۳۰۵
سفرنامه محال جرمی (کردستان): ابوالحسن بن علینقی افشار.	۱۳۰۵
سفرنامه مراغه: مظفرالدین میرزا ولیعهد.	۱۳۰۵
تحفة الحرمین. سفرنامه مکه و هندوستان و ایران: معصوم‌علی شاه نایب‌الصدر.	۱۳۰۵
سفرنامه عتبات از تبریز: اعتماد نظام.	۱۳۰۵
قبل از وقایع مسافرت فرنگستان: لایق علی خان عمادالسلطنه سالار جنگ.	۱۳۰۵
سفرنامه طهران: مظفرالدین میرزا ولیعهد.	۱۳۰۶
سفرنامه قواجه‌داغ: مظفرالدین میرزا ولیعهد.	۱۳۰۶
سفرنامه خوزستان (دوم): عبدالغفار نجم الملک.	۱۳۰۶

هفتاد گفتار از ایرج افشار	۱۱۸
روزنامه اقامت تبریز: میرزا قهرمان امین لشکر.	۱۳۰۶
سفرنامه فرنگستان (سوم): ناصرالدین شاه.	۱۳۰۶
سفرنامه فرنگستان به همراه شاه: مهدی خان وزیر همایون.	۱۳۰۶
سفرنامه مکه: محمد حسین رضوی همدانی.	۱۳۰۶/۷
سفرنامه آبگرم قفقاز: عبدالرحیم طالباف تبریزی.	۱۳۰۶/۷
سفرنامه طهران: سهام الدوله بجنوردی	۱۳۰۷
سفرنامه خوی: مظفرالدین میرزا ولیعهد	۱۳۰۷
سفرنامه طهران به شیراز: محمد حسن میرزا مهندس قاجار و علی خان مهندس.	۱۳۰۷
سفرنامه مأموریت دو سال و نیمه لرستان و خوزستان.	۱۳۰۸
سفرنامه طوالش: ابوالنصر میرزا حسام السلطنه.	۱۳۰۸
سفرنامه سروسنجان به شیراز: محمد حسن قاجار مهندس.	۱۳۰۸
سفرنامه خلیج فارس: احمدخان کبابی سرتیپ.	۱۳۰۹
سفرنامه مأموریت کلات: از ناشناس.	۱۳۰۹
سفرنامه عراق عجم: ناصرالدین شاه.	۱۳۰۹
سفرنامه عتبات و مکه: از ناشناس.	۱۳۰۹/۱۰
سفرنامه روسیه و فرنگستان و آمریکا (سفرنامه شیکاگو): محمدعلی رشتی معین السلطنه.	۱۳۰۹-۱۱
سفرنامه طهران به شیراز: رکن الدوله.	۱۳۱۰
سفرنامه فارس: فرصت الدوله شیرازی (در آثار عجم).	۱۳۱۰
سفرنامه منظوم خواف و باخرز: حاتم بن حسن خوئی.	۱۳۱۱

سفرنامه تلگرافچی در خرم‌آباد لرستان: میرزا اصغرخان.	۱۳۱۱
سفرنامه قوچان: ابراهیم بن محمد عسکر رضوی.	۱۳۱۱
سفرنامه طهران: سهام الدوله شادلو.	۱۳۱۲
سفرنامه قفقاز: مجدالسلطنه امیر سلیمانی.	۱۳۱۲
سفرنامه بیجار (کردستان): علیرضا تیبیان‌الملک.	۱۳۱۳
سفرنامه فرنگ و آمریکا و آسیا: ابراهیم صحاف‌باشی.	۱۳۱۳
التدقیق فی سیرالطریق (سفرنامه بوشهر به طهران و خراسان و عتبات) محمد علی سدیدالسلطنه کبابی.	۱۳۱۴
بعد از آن سیاحت شرق: محمد حسین نجفی قوچانی.	۱۳۱۴
سفرنامه حجاز: محمد حسین بن محمد علی مرعشی شهرستانی.	قبل از ۱۳۱۵
سفرنامه خراسان: علیرضا تیبیان‌الملک.	۱۳۱۵
سفرنامه نجف به هرات: محمد عظیم خان منشی دارالسلطنه هرات.	۱۳۱۵
سفرنامه فارس و مأموریت نظام‌الملک: از افخم‌الملک (فرزند او).	۱۳۱۶
جام جم (سفرنامه هندوستان): سید علی حجازی تبریزی و قارالملک.	۱۳۱۶
سفرنامه مکه: علی امین الدوله.	۱۳۱۶
سفرنامه طهران: بی‌بی خاور خواهر سهام الدوله شادلو.	۱۳۱۶
سفرنامه بوشهر: میرزا عبدالله رکن‌التجار.	۱۳۱۶
سفرنامه مصر: محمود نعمت فسائی.	۱۳۱۷
سفرنامه فرنگستان (اول): مظفرالدین شاه.	۱۳۱۷
سفرنامه فرنگستان به همراه شاه: علی خان ظهیرالدوله.	۱۳۱۷
الهدایة الصدريّة فی الهدایة البشریة: سفرنامه هندوستان.	۱۳۱۷

- ۱۳۱۸ سفرنامه هندوستان و فرنگ: علیقلی خان سردار اسعد بختیاری.
- ۱۳۱۹ الرحلة الانسیة فی الآثار القدسیة. سفرنامه بیت المقدس و مکه: ابوالقاسم بن احمد قندهاری.
- ۱۳۱۹ سفرنامه بلوچستان: محمودخان علاءالملک.
- ۱۳۱۹ سفرنامه فرنگستان: سهام الدوله شادلو.
- ۱۳۱۹ سفرنامه عشق آباد: ناشناس.
- ۱۳۲۰ سفرنامه قم: کامران میرزا نایب السلطنه.
- ۱۳۲۰ سفرنامه خراسان و سیستان: افضل الملک کرمانی.
- ۱۳۲۱ سفرنامه روسیه و فرنگستان و مکه و آمریکا و ژاپن و چین و هند: مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت.
- ۱۳۲۱ نخبه سیفیه. سفرنامه محمد علی صولت نظام قورخانچی (که آن را به نام نخبه کامراتیه هم تحریر کرده است).
- ۱۳۲۱/۲ سفرنامه عتبات: حسین مهاجرانی همدانی.
- ۱۳۲۲ سفرنامه کرمان مأمور امیرخان سردار: رضاخان سرباز مهندس.
- ۱۳۲۲ سفرنامه مکه: مدیرالدوله.
- ۱۳۲۲ سفرنامه تهران به اصفهان به همراه صمصام السلطنه: ملک المورخین سپهر.
- ۱۳۲۳ سفرنامه خراسان و سیستان: ملک الحکمای صبا.
- ۱۳۲۳ سفرنامه فرنگستان: مسعود میرزا ظل السلطان.
- ۱۳۲۳ سفرنامه منظوم مشهد به همراهی عین الدوله: شفیع مجرم تفرشی (مدیر لشکر)
- ۱۳۲۳ تحفة السالکین (سفرنامه منظوم خراسان): فتح الله خان مقدم مراغه ای ظفرالدوله (سفرنامه ظفری)

۱۳۲۴ سفرنامهٔ مکه: داودبن علیتنقی وزیر وظایف.

۱۳۲۳ سفرنامهٔ همدان: علی‌خان ظهیرالدوله.

فعلاً در این فهرست انتخابی نام عده‌ای از سفرنامه‌هایی که تا آغاز عصر مشروطیت نوشته شده است برای تبیین مطالب مقاله آورده شد. ورنه تعداد همه سفرنامه‌های تألیف شده به زبان فارسی از رقم پانصد هم نمی‌گذرد. آن صورت با ذکر منازل سفر در کتاب جدایی عرضه خواهد شد.

فهرستنامهٔ اهم متون کشاورزی در زبان فارسی*

متن کهن کشاورزی سنتی در زبان فارسی چندان متعدد نیست و چون [مجله] «مسائل کشاورزی ایران» قصد دارد منابع و مدارک گذشته را بازشناسی کند پس مناسب دیده شد که فهرستنامه‌ای از اهم متون فارسی در کشاورزی به دست داده شود. در این معرفی نظر بر کتبی است که تا قبل از مشروطیت و رواج یافتن کشاورزی جدید و نگارش کتب به اسلوب نوین شده است. این نوشته برای کهنه-نمائی نیست. کهنه‌شناسی است، که هرگز بدون توجه عمیق به گذشته و شناخت واقعی و علمی آن، ساختن آینده امکان ندارد.

متون منفرد ایرانی

۱- قدیمی‌ترین متن بازمانده در کشاورزی کتابی است گرانقدر به نام ورزنامه که مؤلفش شناخته نیست ولی اسلوب نثر کهنه‌اش و سبک سامانی وارش گواه است بر قدمت آن. نسخه‌ای از آن که ظاهراً منحصر به فردست و به هر حال تا این زمان نشیانه دیگری از نسخه دیگرش به دست نیامده است متعلق است به دوست نازنینم حسن عاطفی دبیرگرمی و فاضل کاشان. ایشان مقاله‌ای ممتع و گویا دربارهٔ کیفیت این متن و استدلال در خصوص قدمت آن (که به زعم ایشان از قرون چهارم و پنجم هجری است) به خواهش من نوشت و به مجلهٔ راهنمای کتاب لطف کرد و در آن

*. آینده، ۸ (۱۳۶۱)، صص ۶۸۶-۶۹۴.

مجله به سال ۱۳۵۰ (سال چهاردهم صفحات ۷۶۷ به بعد) طبع شد. آقای عاطفی از آن پس به استنساخ و تصحیح متن پرداخت و توانست آن را برای چاپ انتقادی آماده کند و اینکه که این سطور نوشته می شود متن دست نویس ایشان در اختیار من است تا به وسیلهٔ بانی علاقه مندی به طبع آن اقدام کند و متقبل شده ام که این وظیفهٔ علمی را با آن دوست به همکاری به سرانجام برسانم. ورزنامه در ۱۲ جزو است و هر دو جزو به ابواب متعدد تقسیم شده و خوشبختانه ترجمهٔ عربی آن نیز در دست است به دو صورت یکی ترجمهٔ مستقیم است از متن اصلی و دیگر ترجمه از ترجمهٔ پهلوی آن. پس میان ترجمهٔ عربی دوم با متن موجود ورزنامهٔ فارسی رابطه ای محکم موجود است. در پایان ترجمهٔ عربی آمده است: «کتاب قسطویس بن اسکورد سینکه عالم الروم. فیما وصف ممالا یستغنی عنه المزارعون و غیرهم من الناس و علم ما ینفعهم الله عزوجل به فی معایشهم و یسمى هذا الکتاب بالفارسیه ورزنامه و معناه کتاب الزرع و هوائی عشر جزءاً».

نام این مؤلف چنان که فؤاد سزگین ضبط کرده Cassianus Bassus Scholasticus است و صورت عربی آن ابن اسکوراسکینه و نه بدان وجهی که در نسخهٔ خطی عربی آمده است. (نسخهٔ سرای، امانت ۱۷۰۰، فهرست ۷۹۰۳). نسخه ای که ارزی برایم فرستاده معلوم نیست از کدام کتابخانه است. از دوستم پروفیسور عدنان ارزی متشکرم که عکس آن را برایم فرستاده. از این کتاب شش نسخه را فؤاد سزگین شناسانده است.

متن کتاب در قاهره به سال ۱۲۹۳ قمری طبع شده و هنوز نتوانسته ام آن را به دست بیاورم. (الذریعه ۱: ۱۸).

۲- رشیدالدین فضل الله همدانی طبیب و وزیر عهد ایلخانان و مورخ و دانشمند مشهور که بانی اوقاف ربع رشیدی و آبادان کردن بسیاری باغات و دیه ها در اکناف ایران بود (در ۷۱۸ کشته شد) صاحب تصنیفی بوده است که نامش ضمن صورت تصنیفات او مندرج در وقفنامهٔ ربع رشیدی (تهران، ۱۳۵۵) آثار و احیاء آمده و مرحوم مجتبی مینوی در یاد کرد از تألیفات آن دانشمند آن را آثار و اخبار نام برده

است (همان، وقفنامه ربع رشیدی، ص ۳۲۷) و علی الظاهر ضبط او مبتنی است بر اطلاعاتی که از نسخ خطی آثار رشیدالدین در ترکیه به دست آورده بوده است. اما اکنون از این تصنیف نسخه‌ای به دست نیست و مرحوم مینوی نوشته است: «نسخه‌ای از آن ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق به این کتاب بوده است مثل رساله معرفت اشجار و نباتات که جزء مجموعه چهار کتاب مربوط به فلاح به اهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله (۱) چاپ شده است» (وقفنامه ربع رشیدی، ص ۳۶ مقدمه) و بر همین اساس است که مرحوم مینوی احتمال داده است که این رساله باید جزئی از همان تألیف رشیدالدین باشد. یعنی نسخه‌ای از کتاب مذکور در اختیار مؤلف ارشادالزراعه بوده است و اینکه او در مقدمه (خطبه) خود می‌گوید: «و در آثار آمده که روزی حضرت امیرالمؤمنین...» (ص ۱۲) اشاره است به کتاب آثار و احواء یا آثار و اخبار رشیدالدین فضل‌الله همدانی ولاغیر.

خوشبختانه با انتشار فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه‌الله العظمی مرعشی در قم معلوم شد نسخه‌ای از همین متنی که نجم‌الدوله به طبع رسانیده در آنجا محفوظ است و من به لطف دانشمند محترم آقای رضا استادی عکسی از آن تهیه کردم و چون تفاوتهای نسخه بدلی میان آن و چاپ نجم‌الدوله دیده می‌شود نمی‌توان آن را نسخه‌ای دانست که در دست او بوده است.

در کتابخانه ملی (شماره ۷/۱۵۵۳) نسخه‌ای به نام آثار و اخبار یاد شده است که من ندیده‌ام و ممکن است همان باشد که نجم‌الدوله استفاده کرده.

اما اگر هم انتساب رساله مذکور به رشیدالدین درست نباشد باید آن را کتاب خاصی در رشته کشاورزی سنتی دانست که از اهمیت علمی و عملی خالی نیست و سزاوار آن است که دوباره به چاپ برسد.

افسوس که نشانی از نسخه خطی مورد استفاده نجم‌الدوله به دست نیست تا حکمی قاطع درباره کتاب کرد. کاغذ و خط و تملکات نسخه می‌توانست کمکی به شناسائی بیشتر آن بکند. به هر تقدیر موضوع کتاب رشیدالدین از مطالبی است که باید تحقیق بیشتر درباره آن بشود و امیدوارم در مقاله مستقلی بدان بپردازم. ناگفته نماند که رشیدالدین در صورت تألیفات خود نوشته است که به مانند اکثر تألیفات نو

از این کتاب تحریر عربی هم وجود داشته است. (ربع رشیدی، ص ۲۳۷). در مقدمهٔ لطائف الحقایق (چاپ غلامرضا طاهر جلد دوم صفحه ۱۱) هم نام آثار و احیاء را آورده است. نیز ناگفته نگذرم که رشیدالدین علاقه‌ای وافر به آبادانی و زراعت داشت و ضمن تأسیسات وقفی خود در تبریز باغ رشیدیه و نزهت‌آباد را ایجاد کرد و برای عمران آنها تعدادی کشاورز از یزد آورد. (نگاه کنید به مقالهٔ من تحت عنوان رشید الدین فضل‌الله و یزد مندرج در مجله ایرانشناسی، شمارهٔ اول سال ۱۳۴۹ از صفحات ۲۳-۳۳).

چون متنی که نجم‌الدوله به چاپ رسانیدهٔ نسخش بسیار کمیاب شده است و شایستگی دارد که بهتر شناخته شود، تفصیلی را در معرفی آن مناسب می‌داند. نجم‌الدوله آن را تألیف شخص عالم و عامل و سیاحی در عهد غازان خان حدود هفتصد هجری معرفی می‌کند.

نثر متن و طرز بیان مطلب نشان آن است که کسی روایتی جدید از کتاب اصلی به وجود آورده چه پس از کلمه در حمد می‌نویسد:

«اما بعد این فواید بر سبیل استعجال از کتاب آثار و اخبار نقل کرده می‌شود تا خلائق را باشد که از این بهره حاصل گردد و فی الجمله از فایدهٔ دنیائی و آخرتی خالی نخواهد بود و الله المستعان و منه التوفیق».

این کتاب که در ۱۱۶ صفحه به خط نسخ است تبویبی ندارد و مطالب با عناوین از هم جدا می‌شود. از این قبیل: در کیفیت محافظت تخمها و دانه‌ها، در بیان آنکه از درختها کدام یک از تخم بروید، در کیفیت و بیان نشانیدن انواع درختها و میوه‌ها و غیره، در کیفیت معرفت انگور، پیوند تاک کردن، در معرفت درخت انجیر، در معرفت و بیان درخت انگور... الخ. در ابتدا بحث از درختان است و سپس متعلقات آن مانند پیوند زدن، سپس معرفت کشت حبوبات و سبزیها و بالأخره گلها. اینک اقتضا دارد نکته‌هایی را که در لابه‌لای مطالب کتاب کمک‌کننده در شناختن متن است بیرون بکشیم تا بهتر بتوان بدان نگرست.

- مؤلف کتاب آثار و اخبار گوید که چون من به درخت نشانیدن بسیار احتیاج داشتم این تخمها بکشتم. (ص ۳).

- در ولایت همدان در شهر اسدآباد چاه سی‌گز و چهل‌گز می‌کنند. (ص ۴)

- مؤلف کتاب آثار و اخبار گوید که در تبریز که سردسیر است از ولایات دیگر چوب انجیر آوردم و در تبریز که هرگز انجیر نبوده نشاندم و آن زمان انجیرهای خوب پیدا شد. (ص ۷)

- و چون این معنی در یزد درست مشاهده کردم تتبع نمودم که چون آنجا آب و زمین عظیم تنگ و عزیز است (ذیل توت)... (ص ۲۳)

- (ذیل کندس) این ضعیف آن را به تبریز آورده و پیوند کرده... (ص ۳۲)

- (ذیل ترنج) از این نوع درخت در سنجار دیدم و تفحص کردم که چه گونه است گفتند که در کهریزها که آب گرم بیرون می آید در جوئی که آب حمام در آن می رود در آنجا می نشانند (ص ۳۳)... و این ضعیف در تبریز سالهاست که نشانیده ام و آن را در زمستان پوشیده... (ص ۳۵)

- بعضی مواضع بود که ریگ بوم بود و از آن به ریگ زبل بیامیزند... و در بعضی ولایات دیده ام مانند یزد و ابرقو که تمامت کوجهای ایشان اندرونی و بیرونی گودها کنده اند. پرسیدم که این گودها چیست؟ تقریر کردند که چون مردم اینجا آب تاختن می کنند و رنگ آن زرد است باغبانان به باغات می برند... (ص ۷۶) (ذیل ذرت) و این ضعیف در تبریز و همدان و سلطانیه به کرات زرع کرده ام. (ص ۸۸)

- (ذیل رویناس) و این ضعیف به کرات تخم آن را از یزد و نائین آورده و در باغات تبریز در مواضع و زمینی که شوره زار بود کشته. (ص ۹۴)
- (ذیل زعفران) و این ضعیف بیخ زعفران به تبریز برده و از آنجا به سلطانیه و کشته اند بسیار بهتر از همدان شده. (ص ۱۱۳)

اطلاعات بسیطی که از زبان مؤلف آثار و اخبار درباره کاغذ (ذیل توت در صفحه ۲۶) و عنب (ص ۲۸)، چای (ص ۶۳) و فورگنجشک (ص ۸۶) در چین و خطا می دهد قرینه قوی است بر آنکه کتاب مأخوذ از تألیف رشیدالدین است. زیرا او بود که عده ای از متخصصان و علمای چینی در رشته طب و فنون دیگر به ایران آورد و به کارها گماشت و استفاده از علم چینی را برای پیشرفت علمی مملکت لازم می دانست. قرینه روشن تر دیگر دو نکته ای است که درباره کاشتن درخت

نارنج در مناطق سردسیر (ص ۳۳) و طرز حفاظت گندم (ص ۸۲)، در آن مندرج است و این هر دو مطلب را رشیدالدین فضل‌الله با عبارتی دیگر در وقفنامهٔ ربع رشیدی هم متذکر شده است. - به طبع انتقادی آن توسط مجتبی مینوی و ایرج افشار (تهران ۱۳۵۶) مراجعه شود. بهار در سبک‌شناسی اشاراتی به این موضوع دارد.

اطلاعات جغرافیائی مربوط به گیاهان در این تألیف بسیار است و برخی تازگی دارد. از قبیل اینکه در باغهای کاشان زرشک می‌کاشته‌اند (ص ۳۱) و در خور آن است که همه مواد از این قبیل از کتاب مذکور استخراج و نه‌یافته شود.

آنچه مؤلف از تجربه‌های خود در مورد کشتن درختان مختلف (ترنج، تابلقوا، زیتون، کتان، رویناس و... می‌آورد و در بسیاری از موارد متذکر به کشتن آنها در تبریز شده است همه گواه است بر عشق و علاقهٔ رشیدالدین بر زراعت و آنچه از این قبیل موارد با تصریح به «این ضعیف» در کتاب دیده می‌شود قسمتهائی است از کتابی که اصل متن را در دست نداریم و صورت دستکاری شده‌اش همان که نجم‌الدوله چاپ کرده و باید وجود آن را مغتنم شماریم.

۳- معروفترین کتاب کشاورزی سنتی که در دست است و سه بار طبع شده است ارشاد الزراعه نام دارد. نخستین بار نجم‌الدوله آن را جزء مجموعهٔ علوم ایرانی در سال ۱۳۳۳ قمری چاپ کرد و نام مؤلف آن را «فاضل هروی» نوشت. ولی نه آنکه نام مؤلف آن «فاضل» بوده باشد، بلکه مرادش آن بود که کتاب تألیف دانشمندی از مردم هرات بوده است و طبعاً علت امر آن بود که نام مؤلف در نسخهٔ در دسترس نجم‌الدوله نبوده است و ذکر فاضل هروی در آن بوده است. نام مؤلف به استناد نسخ دیگر قاسم بن یوسف ابونصری هروی است و استوری در کتاب *Persian Literature* قسمت کشاورزی نسبت دیگر او را «انصاری طبیبی» دانسته است و ولادیمیر ایوانف در فهرست کلکنه (کرزن) آن را «طیبی» آوده. من در مجلهٔ راهنمای کتاب (۲۸۱:۱۰) یادداشتی دربارهٔ نام مؤلف ارشاد الزراعه بر اساس نسخهٔ خطی مجلس شورا منتشر کردم (تهران ۱۳۴۶).

ارشاد الزراعه در یک مقدمه و هشت روضه تألیف سال ۹۲۱ هجری است و دومین بار به همت دوستم محمد مشیری به طبع رسید (تهران ۱۳۴۶). موقعی که

ایشان قصد خود را بر طبع آن به من گفت و من سعادت یافتم که مقدمات کارش را برای طبع در سلسله انتشارات دانشگاه تهران فراهم کنم به ایشان یادآور شدم که نسخه‌ای مورخ سال ۹۲۷ به خط محمد مشهور به انباردار که از مرحوم سید محمد مشکوة برای کتابخانه مجلس شورای ملی خریداری شده است از نسخه‌هایی است که نام مؤلف مصرحاً در آن آمده است. ایشان آن نسخه را در کار گرفت و توانست متن را به صورت قابل استفاده‌ای در دسترس قرار دهد. این نسخه خطی مجلس همراه است با «طریق قسمت آب قلب در هرات» که من نخستین بار آن را در فرهنگ ایران زمین (جلد ۱۳) چاپ کردم و بعد دوستم آقای غلامرضا مایل هروی (افغانی) به صورت بهتری آن را در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانید (تهران، ۱۳۴۷).

نسخ دیگر ارشاد الزراعه که در خارج از ایران شناخته شده عبارت است از دو نسخه در کتابخانه اصفیه حیدرآباد هندوستان - یکی مورخ ۹۸۶ و نوشته شده در هرات و دیگری مورخ ۱۰۱۳، نسخه کتابخانه فرهنگستان تاشکند مورخ ۱۱۹۷ و نسخه مجموعه کرزن کلکته (فهرست ایوانف) مورخ ۱۲۰۵ و نسخه قرن سیزدهم هجری کتابخانه ملی پاریس که بلوشه آن را معرفی کرده است. اطلاعات مربوط به نسخ مأخوذ است از کتاب تألیفات فارسی (*Persian Literature*) تألیف کارل استوری (C.A. Storey) در کتابخانه اصغر مهدوی در تهران هم نسخه‌ای هست.

آقای محمد مشیری در مقدمه ارشاد الزراعه (تهران ۱۳۴۶) گفته است که نسخه‌های مورخ ۱۱۸۲ و ۱۰۸۱ و نیز نسخه‌ای از قرن سیزدهم هجری را در دست مقابله داشته است. ضمناً نسخه‌های کتابخانه‌های سپهسالار و مرکزی دانشگاه و ملی تبریز را هم معرفی کرده است.

۴- علم فلاحت دوازده بابی و آن متن خوب مختصر و قابل استفاده‌ای است در کشاورزی سنتی که نسخش نسبتاً زیاد است. کتاب در دوازده باب و یک خاتمه است و پس از نیایشهای مرسوم چنین آغاز می‌شود... اما بعد این مختصری است در معرفت بعضی امور که فلاحت و دومین رساله است که در مجموعه علوم ایرانی خود در شصت و دو صفحه به طبع رسانید.

من نخستین بار یک نسخهٔ خطی از آن را در کتابخانهٔ مرحوم محمد شفیع عالم شهیر لاهوری در لاهور دیدم و به لطف دوستم محمد بشیر عکسی از آن به دست آوردم و به استنساخ آن برای چاپ در فرهنگ ایران زمین پرداختم. در آن موقع و در آن سفر تصور می‌کردم که نسخه‌ای نایاب است. اما پس از تجسس‌ها دریافتم که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دوست گرامی آقای فخرالدین نصیری امینی موجود است. پس آن را از ایشان برای مقابله با کتابت خود به امانت گرفتم. این نسخه مورخ سال ۱۲۱۹ قمری است و از نسخ کتابخانهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله شاهزادهٔ کتابدوست و کتابشناس بوده است. نخستین فایده‌ای که از این نسخه بردم اطلاعی بود دربارهٔ مؤلف رساله که در نسخ دیگری چنان اطلاعی مندرج نیست و کسی هم متذکر این مطلب در فهرس نشده است. نکته‌ای که مفید است و تازگی دارد آنست که یکی از مالکان نسخه آن را تألیف «فاضل بیرجندی» دانسته و در جای دیگر از یادداشت‌های تملک آمده است: «مصنف رساله ملا عبدالعلی بیرجندی است صاحب متن بیست باب، چنان که شارح بیست باب در اواخر باب دهم ذکر کرده است» و فرهاد میرزا مطلب را بدین عبارت تکرار کرده است که: «رساله در علم فلاحت از ملا عبدالعلی بیرجندی». اکنون که این سطور را می‌نویسم شرح بیست باب را زیر دست خود ندارم که بدان بنگرم و نسبت به آن نوشتهٔ مالک اظهار نظر کنم. علی‌الظاهر نباید خلاف باشد.

در متن کتاب ذکر از مؤلف نیست و نام مؤلف از همه نسخ موجود ساقط است و استوری هم متذکر نام مؤلف نشده است. نسخه‌های این متن که در فلاحت زیانزد و رایج بوده متعدد است. از جمله نسخه‌ای است در کتابخانهٔ ملی تبریز که تاریخ کتابت ندارد. نسخه‌ای است که متأخر از قرن سیزدهم هجری نیست. این نسخه را آقای حسن عاطفی به هنگام تصحیح متن ورزنامه مورد استفاده قرار داده و به این نتیجه رسیده است که مؤلف آن را از روی ورزنامه استخراج و به زبان عصری خود پرداخته است. بدین معنی که هم آن را بسیار مختصر کرده و هم کلمات و اصطلاحات قدیم را به مصطلحات زمان خود درآورده است. آقای عاطفی نتیجهٔ مطالعات خود را در این خصوص به صورت مقاله‌ای تحریر کرده است. و هم اکنون

در اختیار من است. طبع این رساله فایده‌بخش است و شایستگی دارد که مورد مطالعه دقیق قرار گیرد چون نسخه چاپ مرحوم نجم‌الدوله بسیار کمیاب است شایسته است که متن مذکور با مقابله نسخ قدیم به صورت امروزی و انتقادی تجدید طبع شود در یک کتاب مستقل.

ضمناً گفته شود که آقای یآوری از تحصیل‌کردگان رشته کشاورزی در فرانسه از روی نسخه تازه‌نویس به دستور شفر مستشرق در کتابخانه ملی پاریس آن را به سلک استنساخ آورده است و چون ضمن صحبتی دلاویز قصد خود را بر چاپ آن عنوان کرد به ایشان یادآور شدم نسخ خوبتر از آن موجود است و از آن جمله است نسخه‌هایی که استوری معرفی می‌کند. از این شمار کتابخانه بودلیان (اکسفورد) که قبل از سال ۱۷۵۴ میلادی کتابت شده، فرهنگستان علوم تاشکند مورخ ۱۱۹۷، موزه بریتانیا که بخشی از آن مورخ ۱۲۵۱ قمری است و بخشی دیگر مورخ ۱۲۵۶، نسخه‌ای دیگر متعلق به آنجا حدود سال ۱۸۵۰ میلادی، مجموعه کرزن کلکته مورخ ۱۲۵۵، دو نسخه در دانشگاه پنجاب (لاهور). نسخه‌ای هم از این متن در کتابخانه مجلس شورای ملی هست. و همچنین در کتابخانه مدرسه سپهسالار (نسخه‌های ۲۸۵۸ و ۲۹۲۵). ایشان کتاب استنساخی خود را، با مقدمه‌ای به نام «مقدمه‌ای بر شناخت کشاورزی سنتی ایران در معرفت بعض امور که اهل فلاح را به کار آید» (تهران ۱۳۵۹) در سلسله مجموعه معارف عمومی، ۱۳۷۰ بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسانیده.

۵- کتاب مفصل و مهم و کم‌مانندی که در زمینه زراعت و کلیه امور مرتبط بدان از قبیل شناخت هوا و زمین و قواعد دیوانی و سیاقی محاسبات زراعی و مقیاس‌ها و تقسیم ارث و بنیچه (و بسیاری مطالب دیگر) و سراسر آمیخته با موازین و مباحث شرعی و روایات و احادیث و قصص و حکایات متناسب در دست است. مفتاح الارزاق است تألیف حاجی محمد یوسف نوری مقیم شیراز که به نام ناصرالدین شاه قاجار تألیف شده. مؤلف از مستوفیان قابل و زبردست و مطلع عصر خویش بود که در امور دیوانی نزد حکام فارس خدمت می‌کرد و آنچه در تألیف کتاب در مسائل زراعی آورده هم مبتنی بر تجربیات و مشاهدات و مأخوذ از زارعین

محلی و هم بر اساس تألیفات و کتب قدماست.

نسخه‌ای بسیار ممتاز و مصور و رنگی از این کتاب در سه جلد بزرگ به قطع رحلی متعلق به آقای رضا هنری را برای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد در دانشگاه تهران خریداری کردم و نیز میکروفیلم از آن تهیه شد که بتواند آسانتر در دسترس استفاده قرار گیرد و موقع خواندن صدمه‌ای به تصاویر نسخه وارد نیاید. این نسخه دارای این امتیاز است که برای هر مسئله‌ای از قبیل تهیه کود و بذور و شخم کردن و شیار زدن و برداشت محصول و خرم‌ن کوبی و پیوند زدن و وزن کردن محصول و غیر آنها تصویری بسیار دلپسند و استادانه به آب و رنگ نقش شده است. همچنین برای یک یک درختان و گیاهان و سبزی‌ها بر همان اسلوب نقش آفرینی کرده‌اند. از این حیث نسخه‌ای واقعاً دیدنی و بی مثل است و در حفاظت آن باید دقت کامل داشت.

نسخه دیگری از این متن که کامل نیست و از تصویر هم عاری است از آن کتابخانه موزه بریتانیا (لندن) است که ذکرش در فهرست تکمیلی مردیت اونس (ص ۹۷) بر نسخ آنجا آمده است و برای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه از آن میکروفیلم تهیه شد. (شماره OR. 12192 موزه بریتانیا و میکروفیلم ۵۸۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

چون این کتاب اهمیتی بسیار دارد و معرفی آن در چند سطر موجب اتلاف حق مؤلف و بازنمایی ناقصی از کتاب خواهد بود تفصیلی مجزا درباره‌اش نوشته‌ام که در شماره دیگر به چاپ رسانیده می‌شود.

اما گفته شود که دوست و همکار دیرینه‌ام در کتابخانه مرکزی و دانشگاه تهران آقای رسول دریاگشت به درخواست بنگاه ترجمه و نشر کتاب به استنساخ آن اشتغال یافت و جلد اول را برای چاپ آماده کرد و به آنها تسلیم داشت.

۶- حاج محمد کریم خان از رؤسای شیخیه رساله‌ای در علم فلاحه دارد که

به چاپ رسیده است و حاوی ابواب زیر است:

مقدمه در تحریر و ترغیب به زراعت،

باب اول پاره‌ای از مسائل در چهار فصل،

باب دوم در شروط قبل از زراعت در چهار فصل،
 باب سوم در آداب زراعت کردن در سه فصل،
 باب چهارم در آبیاری کردن در سه فصل،
 باب پنجم در زوذهایی که به زمین دهند در پنج فصل،
 باب ششم در زراعت شتوی و صیفی و غرس درخت و جلوگیری کرم،
 باب هفتم در حصار کردن،
 باب هشتم در آداب انبار کردن در دو فصل.

در اینجا نکته‌ای را باید متذکر شد که رسیدگی عملی و دیوانی به امور کشاورزی و مسائل آن در گذشته، گوشه‌ای و بابی از علم سیاق بود و اغلب کسانی که تألیفهای مهم درین زمینه دارند خود در علم سیاق و مبانی قواعد دیوانی دست داشته‌اند. رشیدالدین فضل‌الله اقدم آنان است و این منشی نوری مقیم شیراز از آخرین آنها. مؤلف ارشاد الزراعه هم خود در خطبه تألیف صریحاً می‌نویسد

«... و در خاطر چنان گذشته که مدتی به تحصیل علم سیاق مشغول بوده و جمع ابواب آن را کمابینگی دانسته به عمل آورد. اکنون باز وقت آن است که در سهمی از امور سیاق مداخله نماید...»

و مرادش تألیف کردن ارشاد الزراعه است و مؤلف مذکور رسالاتی در علم سیاق و متعلقات آن داشته است که بعضی از آنها به ضمیمه نسخه مورخ ۹۲۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی باقی است.

فصول در باب زراعت در میان متون کهن

به ملاحظه ارتباطی که زراعت با احکام نجوم و آثار علوی (کائنات جو) دارد در کتب مربوط به آن علوم اطلاعات متفرق استطرادی و جسته گریخته آمده است و حق آنست که یکی از محققان رشته کشاورزی به استخراج و تلفیق و تنظیم و تبویب آنها بپردازد.

همچنین در جنگها و مجموعه‌ها قطعات و پاره‌ها و فصولی دربارهٔ زارعت و مباحث مرتبط بدان دیده می‌شود که محتاج تهیهٔ فهرست است. از قبیل رسالهٔ مانندی در یک مقدمه و دو باب راجع به معرفت هوا و احکام طلوع شعری یمانی (نسخهٔ شماره ۱۳۶۵ کتابخانهٔ مجلس سنای سابق).

قسم دیگر از اطلاعات کشاورزی ابوابی است که در کتب «چند علمی» و دائرةالمعارفی یا در تواریخ محلی مندرج است و اهم آنها که فعلاً برشمردنی است به ترتیب تقدم تاریخ تألیف عبارت است از:

۱- علم الفلاحة از ابواب کتاب ستینی تألیف امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶). نام این کتاب جامع العلوم یا حقائق الانوار فی دقایق الاسرار و «ستینی» شهرت آن است. به مناسبت آنکه مباحث شصت علم را در بر دارد. آن باب در نه اصل است. شناختن زمین نیک - وقت پاشیدن تخم - آمیختن سرگین طیور یا تخم - دفع آفات - نگهداری گندم - نگهداری انار - نگهداری انگور - رستن کدو در مو - خواص داروئی انگور. این کتاب دفعهٔ اول در هندوستان طبع شده و از روی آن تجدید طبعی در سال ۱۳۴۶ با فهارس (تهیه شده توسط محمد حسین تسبیحی) انجام شده است.

دربارهٔ رساله‌ای که آقای سید محمد باقر سبزواری به نام امام فخر طبع کرد در مادهٔ بعد صحبت می‌شود. در کتابخانهٔ ملی هم نسخه‌ای هست به نام فلاحت امام فخر (شماره ۱۵۵۳/۵).

۲- فن ۲۶ در علم فلاحت از کتاب یواقیت العلوم و دراری النجوم که از تألیفات قرن هشتم هجری و از قدیمی‌ترین کتب دائرةالمعارفی فارسی است. مؤلفش شناخته نیست و آقای محمد تقی دانش‌پژوه آن را به طبع رسانیده‌اند (تهران، ۱۳۴۵). این قسمت فلاحت کتاب مذکور جزء مجموعهٔ خطی شمارهٔ ۱۰۵۳ کتابخانهٔ ملی ملک موجود است و نخستین بار آقای سید محمد باقر سبزواری آن را در ضمن چهارده رساله (تهران، ۱۳۴۰) به نام تألیفی از امام فخر رازی طبع کرده‌اند. علت آنست که در نسخهٔ خطی مذکور «در علم فلاحت من تألیفات فخر رازی» قید شده است و سبب این انتساب شاید از این باب است که میان مطالب مندرج در این باب از کتاب یواقیت العلوم با مطالب باب کشاورزی ستینی بعضی مشابهت‌ها وجود دارد با این

تفاوت که طرز بیان در یو اقیات العلوم صورت سؤال و جواب است و عبارت است از این موارد: نشان زمینهای نیک برای کشت، ایجاد خوشه‌های رنگارنگ در انگور، حیل‌ت برای نبودن تکج در انگور، غرایب ترکیب‌های درختان.

۳- فن یازدهم اندر فلاحت از کتاب نوادر التبادر لتحفة البهادر تألیف شمس‌الدین محمد دنیسری در سال ۶۶۹ هجری. این فن در شش مقاله است. کتاب به توسط محمدتقی دانش‌پژوه و نویسنده این کلمات در سال ۱۳۵۰ طبع شده است.

۴- فصل چهارم از فن هشتم از مقاله چهارم از قسم دوم اندر فلاحت از کتاب نفایس الفنون تألیف شمس‌الدین محمد آملی در میانه قرن هشتم هجری که کتابی است دائرةالمعارفی و بسیار معروف، تاکنون دوبار طبع شده و نسخ خطی آن متعدد است.

۵- مرآة القاسان (تاریخ کاشان) تألیف عبدالرحیم کلانتر ضرابی در ۱۲۸۸ قمری از حیث آنکه چهل صفحه‌اش اختصاص به «عمل زراعت و وضع فلاحت و تصنیع و ترتیب باغات و تبدیل اشجار به اغصان مختلفه و اوراق متفاوته و اثمار متغایره» دارد. کتابی است کم‌نظیر و اطلاعات بسیار مفید محلی را در بر دارد. مطالبش جز کلیاتی در خصوص آماده کردن زمین و کود دادن عبارت است از اقسام زراعت صیفی، اقسام زراعت شتوی، عمل باغات، و بوستان (صفحات ۱۵۸-۱۹۸).

۶- در عجائب المخلوقات زکریای قزوینی (متن و ترجمه) بابی بسیار مختصر به فلاحت اختصاص دارد (باب اول از نظر ثانی).

نوشته‌هایی ایرانی بر اساس زراعت اروپائی در عهد قاجار

۱- فلاحیه (در پیوند اشجار) تألیف حسن فلاح، چاپ تهران در ۱۳۲۳ قمری (فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف خاناباا مشار، ستون ۲۴۵۴). تاکنون من این کتاب را ندیده‌ام و نمی‌دانم مرحوم مشار آن را در کدام کتابخانه دیده بوده است. چون سال طبعش همان سال طبع رساله پیوند جزء مجموعه علوم ایرانی نجم-الدوله است احتمال می‌دهم همان کتاب باشد.

۲- فلاحت و باغبانی از محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، تهران ۱۳۲۸ قمری (همان مرجع و همان ستون). من ندیده‌ام.

- ۳- قواعد پیوند و اعمال آن به طریق اهل فرنگ که سنوات قبل شخص فلاح ایرانی که در فرنگستان عملیات فلاح را آموخته تحت اللفظ ترجمه ساده بوده با اغلاط املائی بی حساب، که نجم الدوله بعد از اصلاح و تصرف جزئی جزء مجموعه علوم ایرانی طبع کرد و بالغ بر سی صفحه مصور است. به شماره (۱) مراجعه شود.
- ۴- فلاح تألیف دکتر احمدخان عمادالملک (محسنی) رئیس دارالترجمه و تألیف وزارت معارف که نسخه اش در کتابخانه ملی است. عمادالملک از بالیدگان دوره مشروطه است که در انگلیس و فرانسه تحصیل طب کرد و درسیاست هم وارد شد. شماره ۱۰۳۵ ملی (فهرست ۳: ۳۰).
- ۵- رساله مختصر در فلاح بر اساس کتب مختلفه اروپائی، در کتابخانه ملی (معارف) فهرست قدیم آنجا، جلد دوم صفحه ۱۴۱.
- ۶- رساله در زراعت ترجمه خلیل خان ثقفی پسراعتضادالاطباء که خود مقیم پاریس بوده است از روی روزنامه فیگارو راجع به کشت نباتات به طریق علمی در سال ۱۳۰۹ قمری. نسخه ای به شماره ۱۰۲۹/۱ در کتابخانه ملی موجود است.
- ۷- فلاح از ملیان دونه (ترجمه) به شماره ۱۵۵۳/۲ در کتابخانه ملی و در کتابخانه مدرسه سپهسالار به نام «مکیان دوفه» (شماره ۲۸۵۸).
- ۸- رساله در کشاورزی در کتابخانه ملی به شماره ۴۱۸ (فهرست ۱: ۴۰۱).
- ۹- فلاح در سه صفحه در کتابخانه ملی به شماره ۱۵۵۳/۴.
- ۱۰- فلاح به شماره ۱۵۵۳/۶ کتابخانه ملی.
- ۱۱- فلاح به شماره ۱۵۵۳/۸ کتابخانه ملی.
- ۱۲- فلاح ترجمه شده از فرانسه به شماره ۱۰۹۹ کتابخانه ملی (فهرست ۳: ۱۱۹).
- ۱۳- رساله ای در کتابخانه مدرسه سپهسالار جزء شماره ۲۸۵۸.
- ۱۴- رساله ای دیگر در کتابخانه مدرسه سپهسالار جزء شماره ۲۸۵۶.

ضمناً یادآوری دو نکته ضرورت دارد:

یکی آنکه در کتاب المآثر والآثار تألیف اعتمادالسلطنه حاوی وقایع و اخبار و

اطلاعات مربوط به چهل سال اول سلطنت ناصرالدین شاه (تهران ۱۳۰۳ ق) اطلاعات مفیدی درباره گیاهان و میوه‌های تازه که به ایران وارد کرده بوده‌اند از قبیل توت فرنگی و نیز عملیات فلاحتی مندرج است. دیگر آنکه امیرنظام گروسی در مکتوبی مورخ ۱۶ محرم ۱۲۸۰ از پاریس (زمان سفارت خود) در گزارش احوال محصلین اعزامی ایران چنین نوشته است:

«از جمله عالیجنابان... میرزا حسن و مصطفی قلی خان در علم زراعت و فلاحت به درجه کمال رسیده... و برای مخارج عوض راه و قیمت اسباب لازمه آنها کتب بدین تفصیل... وجه نقد لازم است: قیمت و اسباب و آلات و کتب متعلقه به زراعت.» (امیرنظام در سفارت فرانسه و انگلستان ص ۵۹ چاپ احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۵۹)

رساله‌های منفرد از نوشته‌های هندیان به فارسی

- ۱- گنج بادآورد تألیف امان‌الله حسنی خان زاد خان، متوفی در ۱۰۴۶، نسخه آن در کتابخانه اصفیه حیدرآباد (هندوستان) است.
- ۲- نخلبنده تألیف احمدعلی بن خلیل جونپوری در طرز کاشت درختان میوه، گلها و سبزیها و دانه‌ها که تلخیص همان گنج بادآورد است در سال ۱۲۰۵ به نام «شجره نخل» هم شهرت دارد. دو نسخه از آن یکی در موزه بریتانیا (موزه ۱۲۰۵) و دیگری در مجموعه کرزن (کلکته) مورخ ۱۲۶۱ موجود است.
- ۳- آئین معاش در شصت فصل که نام مؤلفش معلوم نیست. اکثر مطالبش در زراعت است و برای شخصی به نام J. Murray انگلیسی تألیف شده است. نسخه‌اش در کتابخانه دولتی برلین است. نخستین فصلش فضیلت زراعت و آخرین فصلش تقسیم مال بین فرزندان نام دارد.
- ۴- ذخیره الفوائد (یا فوائد) که رساله‌ای تألیف سال ۱۲۶۰ توسط محمد صادق در کشت انواع ذرت و دانه‌ها در بنگال هندوستان، نسخه‌اش در کتابخانه دولتی برلین است و این رساله هم برای همان مورای انگلیسی تألیف شده است.
- ۵- مجمع الفوائد در دامپروری و کشاورزی و ورزش تألیف آقا علی در سال

۱۲۰۹ در شصت و هفت صحیفه که برای همان مورای انگلیسی تألیف شده و نسخه‌اش در کتابخانهٔ برلین است.

۶- فصلی از زراعت نوشته شدهٔ سال ۱۸۵۰ میلادی. نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا.

۷- کسب نامهٔ باغبانی، ظاهراً تألیف رحیم بخش. نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور مورخ ۱۸۶۸ میلادی.

۸- زراعت، رسالهٔ مختصر در کشاورزی هندی که در آن نامهای انگلیسی و تواریخ مسیحی آمده و سه نسخه از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، کرزن در کلکته، و پروفیسور ادوارد براون در کمبریج هست.

۹- رساله در باب زراعت که در هندوستان به سال ۱۲۰۳ تألیف شده و نسخه‌اش در فهرست Rehatsek معرفی شده است.

۱۰- رساله در فلاح در هفده عمل که از کتاب بزرگتری تلخیص و در فهرست‌های آنها (دیوان هند)، ایوانف (کلکته)، پرچ (کتابخانهٔ دولتی برلین) معرفی شده است.

۱۱- رسالهٔ باغبانی در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد (جلد دوم).

۱۲- رساله در ترغیب باغ و اشجار (ظاهراً هندی)، نسخهٔ مورخ ۱۲۲۱ در لندزیانا.

۱۳- رسالهٔ زراعت با توجه خاص به ناحیهٔ بنگال هندوستان که نسخه‌ای از آن در ادینبورگ (انگلستان) است و مهر جیمز گراهام مورخ ۱۲۰۰ قمری دارد. شاید همان شمارهٔ ۴.

۱۴- ترجمهٔ انگلیسی رساله‌ای از فارسی به انگلیسی توسط Baboo Radhakant که در سال ۱۸۳۴ در لندن جزء جلد اول *Miscellaneous translation from Oriental Languages* طبع شده است.

۱۵- رسالهٔ کشت تألیف محمد فضل لاهوری در سال ۱۲۵۱ و معرفی شده در

R.A.S.

۱۶- زینة البساتین تألیف صدرالدین محمد زبردست خان در یک مقدمه و دو روضه و یک خاتمه که نسخه‌اش در دانشگاه پنجاب و مورخ ۱۰۳۲ هجری است.

اما اگر این شخص همان کسی باشد که مؤلف ارشاد الوزراء باشد در قرن دوازدهم می زیسته است.

۱۷- زراعت نامه رساله کوچکی است مورخ ۱۲۲۳ قمری بگفته استوری معرفی شده است.

۱۸- رساله مزدوعات نسخه قرن یازدهم که در لندزیانا موجود است. استوری.

تبرستان ***
www.tbqrestan.info

نکته ای که در پایان باید اشاره کرد، وجود اطلاعات دیوانی و شرعی و اجتماعی مربوط به کشاورزی و زارعات و اصول و ترتیب کار آنان است. در کتابهای اخلاق و سیاست (به مانند سیاست نامه، سلوک الملوک، قابوسنامه، اخلاق ناصری و غیر آنها) و در کتابهای آداب و فقه (به مانند کیمیای سعادت، مرصادالعباد، ترجمه شرایع الاسلام و غیر آنها) و در مجموعه های منشآت و ترسلات (مانند سوانح الافکار) و در کتابهای احکام نجوم و تقویمها و آثار علوی و کائنات جواز حیث احتوا بر مواقع کاشت و برداشت که در افکار عامه مبتنی بر سعد و نحس ایام و مرتبط با حوادث طبیعی بوده است.

تذکره نصرآبادی تألیف میرزا محمد نصرآبادی (متولد ۱۰۲۷) در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی و به روزگاری که مؤلف به حدود شصت سالگی رسید، به رشته تألیف کشیده شد و یگانه چاپ آن همان است که وحید دستگردی، در سال ۱۳۱۷ شمسی منتشر ساخته است.^۱ چون در آن اطلاعات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اصطلاحات زیاد دیوانی و زندگی مدنی هست که در متون رایج تاریخ آن دوره نیست، از چند سال پیش در صدد شده‌ام که فهرستی موضوعی (کاته‌گوریک) از آن تهیه کنم. این فهرست در مرحله مقدماتی حاوی ابواب زیر است و مآلاً به هنگام تنظیم اصلی و قطعی ابواب دیگری را هم شامل خواهد شد. — اصطلاحات دیوانی و مالیاتی: نزدیک به هفتاد مورد است که بعضی از

*. یاد بهار، تهران، ۱۳۷۶، صص ۴۴۷-۴۵۹.

۱. مطالعات دیگران درباره این کتاب منحصر است به:

۱۹۳۴/۵، محمدشفیع لاهوری: خط و خطاطان (منقولاتی از تذکره نصرآبادی)، اورینتل کالج میگزین، جلد ۱۱، ش ۴: ۱۵۴-۱۵۹ یادگار، سال ۲، شماره ۲، مهر ۱۳۲۴، صص ۴۲-۳۱.
 ۱۳۱۶، سهیلی خوانساری، احمد، تذکره میرزا طاهر نصرآبادی، ارمغان، جلد ۱۸، صص ۶۹-۷۴.
 ۱۳۳۲، برهان آزاد، «تذکره نصرآبادی در چه زمان تألیف شده»، آموزش و پرورش، جلد ۲۶، صص ۵۶۴-۵۶۰.

۱۳۵۸، دامادی محمد، برخی از فوائد ادبی و اجتماعی تذکره نصرآبادی هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد دوم، صص ۳۱۷-۳۴۳.

۱۳۶۷، گلچین معانی، احمد، نظری به تذکره نصرآبادی، نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم، صص ۱۹۵۸-۱۹۳۷.

آنها در تذکرة الملوك چاپ مینورسکی و دستورالملوک چاپ دانش پژوه نیست؛ و از آن جمله است احتساب ممالک، استیفای خاصه و استیفای ممالک خاصه، الوس خاصه، تشخیص جمع محل، جایزه، جمع اربابی، حساب دفتر، دفتر توجیه، دفتر مجموعه قورچیان، دلالی زغال و هیمه، دفترخانه تجهیز، دفتر غلامان خاصه، رقم معانی، سجلات، سرکار پادشاه، صیغه وظیفه، محکمه شیخ الاسلام، وجوهات خاصه، هوایی (بنا به فهرست تنظیمی دبیر سیاقی برای تذکرة الملوك که هنوز در بروجرد رایج است).

— اسامی حرفه‌ها و اصناف: نزدیک به یکصد مورد که بعضی از آنها در کتاب مجمع الاصناف نیست و می‌دانیم که این کتاب توسط مهدی کیوانی به طور خلاصه به انگلیسی شرح و ترجمه شده است. حرفه‌هایی مانند شبکه‌سازی، خبیک‌دوزی، کننده‌کاری، لندره‌دوزی (نوعی کفش)، کاسه‌گری، اره‌کشی، قمچی‌بافی، جدول‌کشی، زرکشی، شانه رنگ‌کنی، اسطرلاب‌سازی، چیت‌سازی، چوب‌تراشی، نخ‌کوبی از آنهاست، که ذکرشان را در منابع و متون دیگر ندیده‌ام و هر یک از آنها در عهد خود وجهه و ویژگی داشته است.

— مناصب دولتی: نزدیک به یکصد مورد که عده‌ای از آنها در تذکرة الملوك و دستورالملوک نیست.

— طبقات اجتماعی و مباحث مرتبط با چنان زمینه‌ها (خوانین، سادات، ایلات و عشایر، میرزایان، دراویش، اربابان و... که نزدیک هفتاد مورد است.

— تصنیف و ترانه و موسیقی و تفنن‌های رایج (از قبیل معرکه‌گیری، جنگ خروس، مکئیفات، تنباکو و تریاک و صرف وقت در قهوه‌خانه‌ها، شاهنامه و قصه‌خوانی).

— آلات و ابزار زندگی روزانه و اسباب‌هایی که در آن روزگار شیوع یافته بوده است و نشانه‌ای از آنها را معمولاً در کتابهای دیگر نداریم: مانند لنگری، اره دو سر، ساعت خاکی، قلیان‌چینی، قبله‌نما، عینک، فانوس نقش‌دار، زاغال اخته (میوه چیت، عباسی (پول) و نوادر دیگری که تعداد آنها از پنجاه در می‌گذرد.

— مطالب تاریخی و اجتماعی که احتمالاً نزدیک به دویست و پنجاه مورد

می شود و بعد از این مقداری و نمونه هایی را از آنها برخوادم شمرد.

— در زمینه جغرافیای تاریخی و جغرافیای شهری اطلاعاتی در این کتاب هست که در متون دیگر نیست. از جمله، برای اصفهان و تبریز و شیراز و قزوین و یزد نکته هایی دارد که به بعضی از آنها پس از این اشارت خواهد رفت.

— کتابداری و نقاشی و خوشنویسی: نزدیک به یکصد مورد را استخراج کرده ام و آنچه را که مربوط به فن کتابداری بوده است چند سال پیش به صورت مقاله ای در جشن نامه مدرس رضوی چاپ کرده ام.

— اصطلاحات ادبی و شعری و امثال و تعبیرات و لغات مهجور که طبعاً تعداد آنها زیاد است و من، به طور مثال، درباره اصطلاح «موزونان» که به معنی شاعران بوده است مقاله ای نوشته ام و در جشن نامه دکتر عبدالحسین زرین کوب به چاپ رسانیده ام.

— عقاید و آداب رسوم مخصوصاً در مورد قهوه خانه ها، تکیه ها، درویش خانه ها، حیدری خانه ها، شاهنامه خوانی و جز اینها.

چون در اینجا مجال آن نیست که به شرح یک یک این موارد بپردازم، سعی کرده ام که به طور مثال تعدادی از موارد را مطرح کنم تا اهمیت کتاب در مطالعات عصر صفوی بهتر نموده شود. شاید اشاره به این مطلب جایز باشد که درباره یک موضوع مهم اقتصادی عصر صفوی که متون آن دوره ذکری از آن ندارند و تنها در همین کتاب است که به آن اشاره ای در منظومه ای شده است گفته شود و آن مسئله سکه زدن سکه های مسی است که موجب نارضایتی مردم و بحران مالی شد و من طی مقاله ای تحت عنوان «انقلاب درم» در مجله تاریخ دانشگاه تهران (۱۳۵۶) از آن صحبت کرده ام.

طبع وحید دستگردی از این کتاب صورت انتقادی ندارد و مطالب مخدوش و اشتباهی در آن هست. ناچار باید در فهرست نویسی به نسخه های خطی هم توجه داشت.

قسمتی از اطلاعاتی که در این تذکره به دست می افتد، مأخوذ خواهد بود از شعرهای مندرج در آن. باید توجه داشت که در شعر دوره صفوی، پیش از هر دوره

دیگر، اطلاعات تاریخی و مدنی هست و نمونه‌های مشهور و بارز آن مثنوی‌های عبدی بیگ، رمزالریاحین رمزی کاشانی و منظومه‌های جلال اسیر است. شعرای این دوره ابتکاری کرده و بسیاری از مضامین اشعار خود را از متن زندگی عادی و روزمره و مشهود گرفته و با ایهامات و سبک تازه خود پروریده‌اند. مثلاً:

بر دهانش خط ندانم کار را چون تنگ ساخت

اینقدر دانم برات بوسه را تنخواه نیست
مراد شاعر آن است که همانند براتی که اعتبار ندارد، از لبان معشوق بوسه نمی‌توان انتظار داشت. یا:

گویند مخور می که «خداگیر» شوی حق را مگر این قوم عسس می‌دانند
یا این بیت سلیم که پس از عزل از مقام شیخ الاسلامی طهران و صدمه‌های ناشی از آن، به هند رفت و در آنجا غزلی گفت:

شب را برای راحت تن آفریده‌اند

در هند می‌توان دو سه روزی نفس کشید
یعنی همانطور که شب سیاه برای راحت آدمی است در هندوستان
سیه‌چردگان هم می‌توان به راحتی زندگی کرد.
اشارت این نوع اشعار به وضع اجتماعی و سیاسی آن روزگار است و مطالب و اخبار منثوری که مؤلف تذکره، ضمن شرح حال شاعران به دست می‌دهد مکمل اطلاعات مندرج در اشعار است. و در اینجا تحت چند عنوان مقداری از آنها عرضه می‌شود.

درباره منصب‌های حکومتی و دیوانی

منصب فروشی رسم رایج زمان بود و هر کس مبلغ بیشتری می‌داد، منصبی را می‌گرفت و شخص قبلی معزول می‌شد. از جمله شمس‌الدین محمد شهرستانی، با خرج و سعی بسیار توانست تصدی موقوفات آذربایجان را بگیرد. اما هنوز به سوی مأموریت نرفته بود که دیگری مبلغی زیاده‌تر داد و آن سمت را به دست آورد. ناچار شهرستانی را معزول کردند. (ص ۹۶).

مردم حاضر بودند برای افراد حکومتی که از ظلم پرهیز داشتند و رفتارشان آدمی وار بود، مبلغی به حکومت مرکزی پرداختند که آن شخص مأمور در مقام خود تثبیت شود. از جمله، اهالی شیروان، به مناسبت رفتار علیرضاییگ که در آن ولایت مستوفی بود، حاضر شدند مبلغی بدهند که او عوض نشود. ولی شخص او نپذیرفت (ص ۱۸۹).

گاه حکومت مرکزی اشخاص عادل و درست را نمی گذاشت در منصب باقی بمانند. از جمله، میرزا شاه تقی واحد اصفهانی را که شیخ الاسلام مشهد بود و به گفته مؤلف، مردی کم طمع، بیگلریگی آنجا معزول کرد و کار او را به سید تاج الدین قاضی داد و او هم، چون خود «راست و درست بود» برکنار شد (ص ۱۷۷).
گاهی مأموران دولتی از تقاضاها و رفتار مردم به تنگ می آمدند و ناچار به کناره گیری می شدند. از آن جمله، میرزا علی شیخ الاسلام گلپایگان که مرد «خداشناسی» بود به سبب فشارهایی که بر او وارد می شد، از سمت خود استعفا کرد (ص ۱۸۵).

توجه شاه نسبت به طبقات خاصه

شاه و به تبع او، بیگلریگیان، رعایت حال چند گروه در طبقات اجتماعی را می کردند از جمله این طبقات وزرا و اعیان دولت، روحانیون، دراویش و مداحان و شاعران بودند.

مواردی چند که می تواند نوع علاقه ها و توجه شاه و بیگلریگیان را آشکار سازد در اینجا بازگو می کنیم.

— شاه عباس دختری را از سراپرده شاهی، با کجاوه و کنیز و خدمتکار و اسباب به سارو خواجه، وزیر کل آذربایجان بخشید. بنا به تخمین مؤلف و یا بنابر آنچه شهرت داشته است، بهای آنها کمتر از هزار تومان نبوده است (ص ۷۴).

شاه عباس به میرزا بوالحسن نقیب و کلانتر نیشابور رقمی (حکمی) داد که هرزمین بایری که در آن ولایت باشد و او آبادان کند، از آن او خواهد بود و این امر به جایی رسید که شصت و دو تومان «جمع اربابی»، به سیورغال مقرر شد (ص ۱۰۰).

— شاه عباس ثانی برای مولانا رجبعلی تبریزی (م ۱۰۷۰) خانه‌ای در شمس آباد که محله بیرون حصار اصفهان بود، خرید (۱۵۴). این مولانا رجبعلی تبریزی از علمایی است که در مدرسه شیخ لطف الله تدریس می‌کرد.

— شاه سلیمان برای مولانا میرزا شیروانی (م ۱۰۹۹) داماد مجلسی، در محله احمدآباد خانه‌ای خرید (ص ۱۵۷). این مولانای شیروانی با آقا حسین خوانساری مجلس مباحثه داشت. مدتی در نجف می‌زیست، تا اینکه شاه سلیمان او را به اصفهان خواست و در احمدآباد مقیمش کرد. در مورد توجه نسبت به درویش که اکثراً مداح ائمه، و مناقب خوان و قصه گو بودند و قصه‌های عامه پسند را در گذرها و قهوه خانه‌ها برای مردم می‌خواندند و همگان هم، علی‌الخصوص تجار و اعیان، جانب آنها را می‌داشتند، این چند فقره را نقل می‌کنم.

— شاه عباس حکم کرد که بابا سلطان قلندر، سمت «بابایی» تکیه حیدر چارباغ اصفهان را داشته باشد (ص ۲۸۴) و پس از او این سمت به بابا صفی، پسر او، و بالاخره به بابا رضی، پسر دیگر او رسید.

— شاه عباس ثانی، قطعه زمینی را که درویش محمد صالح در کنار شهر طاق‌نمای اصفهان پسندیده بود، به جبر از صاحب آنکه رئیس اویس لبنانی بود، خرید و تکیه‌ای برای آن درویش ساخت (ص ۲۰۹). درویش، پیش از آن در تکیه‌ای در مسجد لبنان زندگی می‌کرد و آن تکیه را حاجی صفی قلی بیک مروارید فروش برای همان درویش ساخته بود.

— میرزا مهدی قمی که از تجار معتبر بود، به درویش مخلص دست ارادت داده بود. (ص ۱۱۹).

— بابا حسینی قزوینی مدتی سمت بابائی حیدری خانه (ظ: قزوین) را برعهده داشت (ص ۱۴۰).

— محمد زمان خان، حاکم شیراز، تکیه‌ای برای عامل بلخی که به لباس فقر و درویشی از بلخ به شیراز آمده بود، ساخت (ص ۴۱۰).

— درباره درویشان دیگر، درویش مخلص، مستعلی اصفهانی، درویش

هَلْهَلَب، درویش بهشتی قلندر قمی، مَلالوَحی اصفهانی، درویش قزوینی، درویش طفیل یزدی و چند تن دیگر هم اطلاعاتی در این تذکره هست که برای احتراز از صرف زیاد وقت، ذکری از آنها نمی‌کنم.

در مورد توجهی که نسبت به شعرا مرعی می‌شده است، منحصرأ به مواردی می‌پردازم که رفتار امامقلی خان بیگلربیگی لار و فارس را می‌نمایاند.

— امامقلی خان با وجودی که از شوخی شعری محمدقلی سلیم رنجیده بود، پنج تومان نقد به او انعام داد و سرپایش را خلعت پوشانید (ص ۲۲۷).

— به فضلعلی گلپایگانی وظیفه می‌داد (ص ۲۶۳).

— مَلأ ملهمی، پس از اینکه از تبریز فرار کرد، به دستگاه امامقلی خان روی آورد (ص ۲۶۵).

— مَلأ سیری گلپایگانی مدتی را در خدمت امامقلی خان بود (ص ۲۶۹).

— میرزا ابوالحسن حسینی فراهانی نیز، در خدمت امامقلی خان کسب اعتبار کرد (ص ۲۷۶).

— مخفی رشتی از قدمای مجلس امامقلی خان بود (ص ۲۷۹).

— خضری لاری مدتی در خدمت امامقلی خان بود (ص ۲۸۲).

— نعیمی شیرازی خیاط در کا رخانه امامقلی خان سمت خیاطی داشت و

شعر هم می‌سرود (ص ۲۹۴).

جغرافیای تاریخی و شهری

تا آنجا که در فیش‌های مقدماتی من آمده است، نام چهارده مدرسه، شش مسجد، هشت تکیه درویش، چهار محله، سه بازار و دو بیمارستان در این تذکره هست و جز این، نام دو قبرستان و سه محل مربوط به زاینده‌رود (سد زاینده‌رود، ص ۴۸۴؛ پل حسن آباد، ص ۴۲۶؛ نهر طاق‌نما، ۲۰۹) و نام ساختمان هشت بهشت، ص ۴۶۱، ۴۸۷ و چارباغ مکرر در آن دیده می‌شود.

مدرسه‌ها عبارت است از: ساروتقی (۱۴۷)، حاجی طاهر شیرازی (ص ۱۶۲)،

قطبیه (۱۷۵)، جده (مکرر)، نواب والده (۱۹۵، ۵۳۷، ۵۳۸)، خواجه محبت (ص ۲۰۱)،

۳۵۲)، خواجه صدرالدین علی حوالی مجسد جامع قدیم (ص ۴۵۷)، خواجه صدرالدین علی در محله بابا قاسم (ص ۴۵۷)، خواجه صدرالدین علی در نصرآباد (۴۵۷).

مسجدها عبارت است از: محمد حسین چلبی (ص ۱۱۸)، جامع کبیر (ص ۱۳۸)، حکیم داود (ص ۱۷۳)، شیخ لطف الله (ص ۲۰۷)، جامع عباسی (۴۰۷).
نام محله‌ها عبارت است از: بابا قاسم (ص ۴۵۷)، سعادت آباد (ص ۱۰)، شمس آباد (ص ۱۵۴، ۱۹۸)، جمالیه کله (۴۰۴)، درکوشک (۴۲۳).
نام بازارها عبارت است: خفکان و حلاجان (ص ۲۰۷)، خان کاشیان (۳۷۲)، قیصریه (ص ۴۲۶).

بیمارستان‌ها یکی از آبادی ورنوسفادران (۳۲۳) و دیگری در قیصریه، موسوم به دارالشفاء (ص ۳۲۶).

تکایایی که نامشان آمده است عبارت است از: چارباغ (ص ۹)، تکیه ساخته حاجی صفی بیک مراورید فروش در مسجد لبنان (ص ۲۰۹)، تکیه درویش محمد صالح (ص ۲۰۹)، تکیه حیدر (۲۸۴۷، ۳۴۴)، تکیه درویش صادق (۲۱۱)، تکیه فیض (۴۸۶)، بابا رکن الدین (۲۱۰)، بابا بیات (۲۱۰).

تختگاه هارون ولایت (۲۰۴، ۲۱۲، ۲۴۰، ۴۳۲)، و شهیدیه دردشت (۲۰۰) نام دو قبرستان است و درباره شهیدیه یادآور شده است مکانی بوده است که چون صفی میرزا به دستور شاه عباس کشته شد، پادشاه موقوفات برای آنجا تعیین کرد.

از نظر جغرافیای انسانی اصفهان در عهد صفوی اطلاعاتی که راجع به «تبارزه» (تبریزیان) در تذکره هست، قابل توجه است. تبریزیان بیشتر در عباس آباد و عده‌ای هم در جلغا ساکن بوده‌اند و شغل عده‌ای از آنها راکه معین کرده، بیشتر به هنرهای زیبا، چون نقاشی، کتابت و زرگری اشتغال داشته‌اند از جمله مبدع تبریزی (۳۹۲)، میرزا شریف خازن خوشنویس (۹۲)، رشید زرگر و میناکار (۳۸۸)، محمدقلی بیک که زرگر و نقاش بود (۳۹۲)، عارفا که کاتب دیوان صائب بود (ص ۳۰۳)، محمدرضا راضی زرگر (۳۹۳).

از آنچه درباره ملا عصری تبریزی، مقیم عباس آباد می نویسد معلوم می شود

که به تبارزه، سالی بیست من گندم، به طور «وظیفه» می داده‌اند و سالی که گندم نداده‌اند ملاً عصری شعری سروده و به شاه ابوتراب گلستانه نایب‌الصداره وقت می فرستد. شعر این است:

از دولت شاه ابوتراب قاضی، آن بحر علوم
مستقبل ما رشک برد بر ماضی، از طالع شوم
هر سال سری و بیست من گندم بود، از دولت شاه
صد سر شده امسال به یک من راضی، آن هم معدود
از جای دیگر، ذیل شرح حال میرزا باقر تبریزی، نواده قاضی زین‌العابدین
تبریزی برمی آید که این هر دو، مسئول تقسیم گندم و گوسفند میان تبارزه بوده‌اند.
میرزا باقر، در عین حال، مدرس در مدرسه قطبیه بوده است (ص ۱۷۵).
گروهی از تبارزه به شغل تجارت اشتغال داشتند و از آن جمله‌اند میرزا عرب
تاجر (۱۲۵)، میرزا مقیم جوهری تاجر (۱۳۵)، مطیعا (۳۹۱).
درباره تبریز ماده تاریخ زلزله سال ۱۰۶۰ از مثنوی میربقای بدخشی تبریزی
نقل شده است (ص ۳۹۳، ۴۸۱).
درباره قم و کاشان، از بزازخانه‌های آنها یاد می شود (ص ۳۶۶ و ۳۷۲). درباره
قلعه الموت زندان بودن آنجا (ص ۲۶).
درباره ورنو سفادران (از روستاهای اصفهان) گفته شده است که دارای
دویست دکان پنبه پاک‌کنی (کذا) بود و این امر نشان می دهد که پنبه از نظر اقتصادی
در آن منطقه، رکن مهم بوده است (۲۰۵).
همچنین در آن آبادی بیمارستانی بوده است که مرضا را برای معالجه بدانجا
می برده‌اند (ص ۳۲۳) و آن خود نشانی است از اهمیت اجتماعی - اقتصادی آن آبادی
در آن روزگار.
نکته‌هایی هم جسته گریخته درباره معماری ساختمان، از میان اشعار به
دست می آید، از این قبیل:
- برای ایجاد ساختمان طرح آن را با خاکستر بر روی زمین می ریخته‌اند. طاهر
عطار مشهدی در بیتی، کنایه‌ای به این معنی اشاره دارد و گفته است:

سالها خاکستر مجنون و خاک کوهکن جمع می‌کردند تا رنگ دل ما ریختند
(ص ۳۰۵)
یعنی در رنگ ریختن برای ساختمان دل ما از خاکستر مجنون و خاک کوهکن
(فرهاد) استفاده شده است.

و این ابیات هم از شاعران دیگر مؤید همین مطلب است:
طرح دنیای نوی می‌ریختم گر کف خاکستری می‌داشتم
میرزا ملک مشرفی
آرزو توده خاکستر و آن طفل مزاج هر نفس در دل من رنگ دگر می‌ریزد
حکیم عبدالله کاشانی، ۳۶۴
سوخت تا آتش سودای غمت در سر ما رنگ دنیای نوی ریخت ز خاکستر ما
فارغا فروشانی، ص ۳۳۱

نظامای شیرازی در بیتی گفته است:
به سقفش نه تصویر کار فرنگ است مسیحا ز حیرت تهی کرده قالب
ص ۳۸۴

و این البته، اشاره‌ای هم هست به حضور نقاشان فرنگی (هلندی) در اصفهان
در زمان شاه عباس و کارهایی که در عالی‌قاپو و چهل ستون و غیره بجا گذاشتند.
مرادش آن است که در سقف خانه مورد نظر از تصویرهای باسمة کار فرنگ به
کار نبرده‌اند. در آن نقشی گذارده‌اند که حضرت مسیح از تعجب قالب تهی می‌کند و
از بیت دیگری که در همین تذکره از میرزا صدرا، نوۀ میرداماد، نقل شده است
معلوم می‌شود که در آن روزگار نقش‌های چاپی (باسمه) حضرت مسیح را که برای
مسیحیان به اصفهان می‌آورده‌اند، ایرانیان دیده بوده‌اند. آن بیت این است:
به ظاهر می‌کشند ارباب صورت اهل معنی را

به قالب می‌زند دام فرنگی نقش عیسی را
(ص ۱۱۱)

منظور از قالب، آلتی است که پارچه را باسمة (قلمکار) می‌کرده‌اند.
- به کار بردن «آینه» در ساختمان از مضمون‌هایی است که در شعر شاعران

این دوره هست. فایضای ابهری اصفهانی گفته است:

حاصل ز دل اوج گزین، بخت زبون است

آینه چو بر سقف بود عکس نگون است

و از آن چنین برمی آید که سقف خانه‌ها را آینه کاری می‌کرده‌اند.

شاعر دیگر، حسن بیگ گرامی، لفظ «جام» را که مراد از آن یک قطعه آینه

است، در بیتی چنین آورده است:

خانه دل را گرامی جام کاری می‌کند هر که جامی می‌دهد امروز یاری می‌کند

که باز حکایت از آینه کاری در خانه‌های می‌نمایند.

روابط با همسایگان ایران

این تذکره احصائیه خوبی است برای شناختن تعداد مردم فرهنگی که از ایران به هندوستان سفر می‌کرده‌اند و البته عده‌ای از آنها تجارت پیشه بودند و ضمناً شعر هم می‌گفته‌اند و می‌توانسته‌اند ثروتی بیندوزند و به ایران بیاورند. به طور مثال از دو مورد یاد می‌کنم:

— مؤمن گُلُو از مردم تبریز فارس به هند رفت و آنجا مُرد. اسبابش را که قریب هزار تومان بود، به اصفهان آوردند و تقسیم کردند (ص ۳۸۷) و این مبلغ رقم قابل اعتنائی بوده است که مؤلف اشاره بدان را ضروری دانسته است.

— میرزا صابر زواره‌ای که به هند رفت، خانه‌اش محل تجمع بود و «زر بسیار

به ایران می‌فرستاد» (ص ۶۵).

هندوستان در آن روزگار، هم پناهگاه کسانی بود که به لحاظ سیاسی و مذهبی نمی‌توانستند در ایران زندگی کنند و هم محل خوبی برای تجارت و کاسبی بود و مخصوصاً شعرا و ادیبانی که خود را به دربارهای محلی پادشاهان و ملوک هند می‌رسانیدند، مورد توجه بودند. ضمناً مسافرت به هندوستان در آن روزگار وسیله‌ای بود که ایرانیان از احوال فرنگ و مردم آن (اروپا) آگاهی کمی پیدا کنند. نصرآبادی، ضمن شرح حال محمد صالح بیک تبریزی، متذکر شده است که او از راه هندوستان به «دیار فرنگ» رفت و چون بازگشت، «نقل‌های غریب» (Merveitle) از

او مسموع شد (ص ۱۳۳). طبیعی است که گفته‌های یک مسافر فرنگ رفته در آن ایام، برای نصرآبادی خالی از غرابت نبوده است.

از ملا واثق نیشابوری بیتی نقل شده است و از آن برمی‌آید که شاعر به فحوای آن، از نوع قبله‌نماهای ساخت فرنگ در عجب بوده است. آن بیت که مصرع نخستین‌اش صورت نادرستی دارد این است:

از عالم عاری ز عمل، راهنمایی چون قبله‌نما ساختن اهل فرنگ است
(ص ۳۱۵)

از همین قبیل است ذکر و توصیف قید فرنگ (Press):

دلتنگی مردم همه از دیده تنگ است

مشتی که به زر خورده دگر قید فرنگ است
مضامین و اشاراتی که در اشعار شاعران این دوره درباره فرنگ هست، اغلب نکته‌ای تاریخی و آشنایی ما را با فرنگ روشن می‌سازد و یکی از آنها، همان شعری است که از میرزا صدرا، درباره قالب زدن نقش عیسی توسط فرنگی‌ها (یعنی چاپ کردن آن) نقل شد و از آن مستفاد می‌شود که ایرانیان، از قرن شانزدهم تصویرهای چاپ فرنگ را می‌شناخته‌اند. دیگر این شعر است که اسمعیل ذبیحی، رفتار فرنگی را همسان با رفتار زندان و عاشقان می‌دانسته و گفته است:

یا به ما یار مشو یا چو شدی چون ما شو

ما چو رسوای جهانیم تو هم رسوا شو

عاشق و رند و غزلخوان و فرنگی مشرب

رند و لاقید و ملامت‌کش و بی‌پروا شو

(ص ۳۰۰)

همین سراینده با ردیف فرنگی، غزلی دارد که چند بیت از آن را نقل می‌کنم:

دارند سر کشتنم از همسری هم بخت من و وارونه کلاه تو فرنگی
خورشید فلک رنگ چو مهتاب ببازد از شرم بر و روی چو ماه تو فرنگی
از قتل ذبیحی مکن اندیشه که عیسی خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی
جلال اسیر درباره رنگ چشم معشوق فرنگی که سبز بوده، گفته است:

از فرنگی نرگسی تیر نگاهی خورده‌ایم شمع سبزی بر سر لوح مزار ما زدی
(ص ۹۶)
ملا علی نقی (شایسته قمی) به کنایه درباره کم‌مویی یا ریش تراشی فرنگی‌ها
گفته است:

تا رخت ساده ز خط بود فرنگی بودی

کافری گشته‌ای اکنون که مسلمان شده‌ای
(ص ۳۶۸)

و شاعر دیگر، مومناى تبریزی، در همین موضوع گفته است:

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بُود

ترک ما چیزی که کم دارد مسلمانی بود
(ص ۳۸۷)

از سرزمین‌های همجوار ایران اطلاعات خوبی هم درباره ماوراءالنهر و آمدن
افرادی که از پادشاهان آن نواحی صدمه می‌دیدند، دارد و می‌نویسد که ملا آثار
بخارایی چون اموالش را پادشاه بخارا غارت کرد، به اصفهان آمد (ص ۴۳۴). در جایی
اهمیت خواجگان جویبار بخارا (یعنی سادات) را نشان داده و در باب صدمات
ازبکان بر صفحات خراسان اطلاعاتی می‌دهد.

نوع اطلاعات تاریخی اجتماعی

- ذکر بیماری‌های سخت آن روزگار از جمله آتشک که تازه به ایران رسیده
بود از جمله در شعر ملا افسری و انشانی است و توصیف مرض خود (ص ۳۸۴) و یا
این بیت محمدسعید مازندرانی:

با قحبه دنیا مکنید آمیزش از آتشک جهنم اندیشه کنید

(ص ۱۸۲)

- قبای باسمه که ظاهراً مراد چیت یا قلمکار است (ص ۱۴۵): متن خبر این
است که ملا مؤمن یک سوار کاشانی قبای باسمه با حاشیه به رنگ‌های مختلف
می‌پوشید و به قهوه‌خانه می‌آمد و شاهنامه می‌خواند.

– میزان مواجب دولتی: از جمله مقيمای مقصود که از ملازمان پادشاه بود دوازده تومان مواجب داشت (ص ۳۵۵).

– به جای مواجب / وظیفه دلالی زغالی و هیمة میدان را به ملا وارسته داده بودند (ص ۴۲۴).

– قمارخانه مشهد مقدس به میرمعصوم نسلی استرآبادی اجاره داده شده بود (۴۰۱).

– قیمت یک شمع ده دینار و نیم بود (ص ۲۹۵).
– در شیراز برف را اجاره می دادند و مردم در تعب بودند و وقتی وزیری آن را اجاره برداشت، وضع بدتر شد و پیدا نمی شد (ص ۳۵۴).
– مردم از چراغانی و آیین بندی طولانی و مکرر برای شاه عباس در عذاب بودند تا اینکه روزی سگ لوند (شاعر) به حضور شاه می رسد و شاه به او می گوید سگ مکرر شد. سگ لوند هم می گوید نه آن قدر که آیین بندی شما. شاه دستور داد آیین را برداشتند (ص ۴۳۱).

– تحصن در عالی قاپو، به مناسب است باقی آوردن در وزارت هرات (ص ۷۷).

ذکر بعضی مجازات ها در این کتاب هست که چند مورد را نمونه وار می آورم:
– شاه عباس لب ملا طاهری نائینی را، به تلافی این که نسبت به یکی از خانه زاده های شاه عباس تعشقی پیدا کرده بود با آتشکش بخاری سوزانید (۲۹۶).
– تخته کلاه کردن نوعی مجازات بود که سر کسی را در تخته می گرفتند، ملا محمد شریف ورنوسفاد رانی در ذم کلاه بدی که یکی از اعیان برایش فرستاده بود سروده است:

چون به پیش آمد و دانست منم گفت آخوند

که ترا تخته کلاه کرده به این رسوایی

(ص ۴۱۶)

از مجازات هایی که در عصر صفوی بسیار مرسوم بود چشم کندن و چشم کور کردن بود و این موارد از آن جمله است:

چشم‌کندن و کور کردن چشم:

چشم میرزا قاسم تونی که جهت تنقیح محاسبه تون به اصفهان آمده بود، به علت آنکه از خانه او مقداری آلات سحر و جادو به دست آمد، کنده شد (ص ۱۰۴).
- چشم هاشم بیگ طهرانی، مستوفی خاصه، به دستور شاه صفی به تقصیری کور شد (ص ۹۰).

- اغورلویک، فرزند امامقلی خان و چند برادرش را در عهد شاه صفی کور کردند (ص ۳۵).

- چشم مظفرحسین میرزا و پدرش سنجر میرزا که از سویی نوّه شاه طهماسب و از سویی نوّه شاه نعمت‌الله ولی بود، به دستور شاه صفی کور شد (ص ۱۱).

- چشم ابوالقاسم میرزا، پسر میرزا محسن رضی متولی و دخترزاده شاه عباس، به دستور شاه صفی کور شد.

- چشم میرزا علاءالدین محمد، نوّه شاه عباس و برادرانش، به دستور شاه صفی کور شد.

تصورم بر آن است که همین مقدار مثال و شاهد، گویای اهمیت این مأخذ عصر صفوی تواند بود و ضرورت فهرست‌نویسی تحلیلی آن را تأیید می‌کند و تردید نباید کرد که همین جزئیات و موارد شاذ و نادر است که ما را، بیش از پیش، بر وضع زندگی و جامعه آن روزگار آشنا می‌سازد.

ترجمه هفتصد ساله انجیل‌های چهارگانه*

Diatessaron Persiano

یکی از ایران‌شناسان ایتالیایی به نام مسینا (Giuseppe Messina S. J) که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ میلادی به شهر «مسین» (Messine - شهری است در جزیره سیسیل) درگذشت در همین سال به چاپ کتابی کامیاب گردید که از نفایس پارسی زبانان و درخور تعظیم است.

مسینا از دست‌پروردگان خاورشناس نامدار و دانشمند آلمانی، مارکوارت Markwart (متوفی به سال ۱۹۳۰) بود. وی پاره‌ای از آثار مارکوارت را به چاپ رسانید که از آن جمله است کتاب‌های:

1- Das erste Kapitel der Gapa ushtavati (Jasna 34). Romae 1950.

2- Aeatologue of the provuieial of E anshahr. Pomae, 1930.

از آثار خود مسینا آنچه چاپ شده این است:

1- I Magie a Betlemme e una predizionie di Zotoastro, P. 104. Romae. 1900.

2- Indzi di Iirica ascetica e mistica Persiana, P. 53. Romae, 1938

3- Libro apocalittico Persiano Ayatakar. i Zamaspi, P. 156. Romae, 1939.

4- Notizia su un Diatessaron ersiano tradotto dal siriaco. P. 128. (Tav. 1-11).

Romae, 1943.

5- Diatessaron ersiavno. I. Intraduzione. II. Testo e Traduzione. Romae, 1951.

این پنجمین کتاب گرانقدر که از زیر دست او بیرون آمده و اینک به دست ما پارسی زبانان افتاده است ترجمه فارسی کهنی است از انجیل های آمیخته چهارگانه (Diatessaron) که آنها را به نام های متی، مرقس، لوقا و یوحنا می شناسیم.

«انجیل» که به معنای نوید است از رایج ترین کتاب هاست و کتابی است که به زبان های مختلف جهان بارها ترجمه شده و از جمله چندین بار به زبان فارسی در آمده است. اکنون نسخه های خطی از ترجمه های گوناگون آن در کتابخانه های نامداری چون کتابخانه های دانشگاه کمبریج، دانشگاه ادنبرگ^۱، بریتیش موزیم، ملی پاریس و بودلیان و جز اینها^۲ باز مانده است.

انجیل در زبان فارسی گاه به سبب علاقه یا پیوندی که پادشاه ایران به آن داشتند ترجمه می شد، چنان که نادرشاه چون از هند بازگشت خواست تا انجیل را به فارسی برگردانند. چند تن از ارمنی ها به دستیاری و همکاری میرزا مهدی خان استرآبادی دبیر این کار را به پایان بردند. چون آن ترجمه آماده شد به نادر تقدیم داشتند و آن را با حضور کشیشان مسیحی از بهر وی می خواندند. بیشتر تاریخ نویسان این گوشه از تاریخ را یاد آور شده اند.^۳ اکنون نسخه این ترجمه با گذشتن سه سده در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می شود و ادگار بلوشه (Edgare Blochet ۱۸۷۰-۱۹۳۷ میلادی)^۴ در فهرست نسخ خطی کتابخانه مزبور از آن یاد کرده است.^۵ این نسخه تنها ترجمه پنج کتاب نخست از عهد جدید را که در نزد اروپائیان

۱. در کتابخانه ادنبرگ ترجمه ای از انجیل که مورخ ۸۰۴ است و چهار انجیل را در بر دارد موجود می باشد، نگاه کنید به ص ۱۴۷ از کتاب A Descriptiv catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in Edinburgh university library.

۲. از جمله انجیل فارسی کتابخانه سلطنتی تهران بسیار گرانبها و واجد اهمیت است.

۳. نگاه کنید به تواریخی که درباره زندگانی و جنگ های نادر نوشته شده است. عبدالکریم نامی که همراه سپاه نادر از هند به ایران آمد، در یادداشت های خود می نویسد: «نادر، میرزا مهدی اصفهانی را (که استرآبادی درست است) امر داد که به جهودان و نصرانیان مراجعه کرده ترجمه فارسی این کتب (توراة و انجیل) را به دست آورد. میرزا مهدی فوراً به کار پرداخته روز و شب مشغول انجام مأموریت مزبور گشت. بالنتیجه دیدم با هفت نفر عالم متجر در این کتب به قزوین باز آمد و ترجمه کاملی از کتب مزبوره تهیه کرده شخصاً به شاه تقدیم داشت.» یادداشت های عبدالکریم از فارسی به فرانسه ترجمه شده است. آقای محمود هدایت آن را از فرانسه به فارسی درآورد. چاپ تهران. ۱۳۲۲ شمسی.

۴. مرحوم محمد قزوینی سرگذشت زندگانی او را در مجله یادگار، سال دوم، شماره ۱۰ نوشته است.

۵. نگاه کنید به: Catalogue des Manuscrits persans, vol. IV, Paris 1934, p. 166.

به prutateuque مشهور است شامل می‌باشد.

از مطلب خود دور ماندم. کتاب مورد سخن در نگاه نخست برای خواننده کتابی به جز انجیل می‌نماید. زیرا آن را همسان با ترجمه معمولی انجیل نمی‌یابد. اما این کتاب همان چهار انجیل است. با این تفاوت محسوس که در هم آمیخته شده است. این آمیختگی برای نخستین بار به وسیله مردی به نام تاسیان^۱ (در انگلیسی Tation، در فرانسوی Tatien و در لاتین Tatianus و در عربی طاطیانوس) پدید آمد. او که از مردم بین‌النهرین بود و در حدود سال ۱۲۰ میلادی متولد شد چهار انجیل را به یکدیگر در آمیخت و از مجموع آنها سرگذشتی برای مسیح پدید آورد و نام آن را «دیاتسارون» نهاد.

دیاتسارون کلمه‌ای مرکب و یونانی است و از دو کلمه «دیا» و «تسارون» ترکیب شده است. معنای جزء اول کلمه «با» و «در» می‌باشد. جزء دوم هم شماره چهار است. مرکب را در دارو سازی اصطلاحاً به داروهای مرکب چهارتایی گفته‌اند مانند تریاک دیاتسارون (Theriac Diatessaron). در لغت «النجاری‌بک» به معجون چهارگانه ترجمه شده است.^۲

تاسیان هم چون چهار انجیل را در هم ریخت و مواضع آنها را طبق تقدم و تأخر تاریخی سرگذشت‌ها و سخنان مرتب ساخت برای کتاب خود عنوان دیاتسارون را اختیار کرد.

این کار به اساس انجیل‌های چهارگانه خدشه‌ای وارد نیاورد. تاسیان تنها آیه‌ها و فصل‌ها را بر وجهی ترتیب داد که کتاب حاصل از آن چون یک کتاب گردید. تاسیان از لحاظ عقیده فلسفی در ابتدا پیروی از افلاطون می‌کرد. همیشه آرزو داشت که به اصول عقاید و مبانی ادیان مختلف جهان آشنا شود. از این روی به جهان گشتن آغاز کرد. چندی در شهر رم زیست و دیری نپایید که به سوی شرق سفری شد. وی در پایان عمر افکار خاصی ابراز می‌داشت که نیمی از آنها مبتنی بر

1. Webster's Biographical Dictionary

۲. قاموس فرانسوی و عربی، تألیف محمد النجاری بک، اسکندریه، ۱۹۰۳، جلد اول - برای معنی لغوی این واژه به فرهنگ‌های بزرگ اروپایی نگاه شود. در عربی دیاتسارون نویسند.

اصول آیین مسیحیت و نیمی متخذ از عقاید فلسفی افلاطون بود. او به دو پروردگار (خدای نیکی ها و خدای بدی ها) قائل بود. از این نکته شاید بتوانیم گفت که مذهب زردشت را هم پژوهش کرده بود. به پیروان او در تاریخ مسیحیت Encratites گفته اند.^۱

تاسیان «دیاتسارون» را به زبان سریانی گرد آورد و افسوس که اینک اصل آن به دست نیست. این کتاب بعدها به زبان عربی هم ترجمه شد.^۲ مترجم عربی آن دانشمند و طبیب بزرگ ابوالفرج ابن الطیب (معاصر ابن سینا) است. نویسندگان عرب چون ابن ابی اصیبه تنها نوشته اند که وی انجیل را شرح کرد، در حالی که ابن الطیب گردآورنده تاسیان را هم به عربی درآورد.^۳ شاید این اشتباه از اینجا ناشی است که تاسیان در برخی از جاها تفسیری بر مطالب انجیل می آورد.

ترجمه فارسی «دیاتسارون» که به وسیله مسینا به چاپ رسید، به سبک منشآت دوران مغول و بازمانده همان هنگام است. از این روی و از جهات دیگر این کتاب واجد مزایای بسیار و یادآور گذشته مسیحیت در ایران می باشد.

نسخه خطی این ترجمه در کتابخانه Bibliotheca Mediceae Laurentinanae et Palatinae در شهر فلورانس (از شهرهای ایتالیا) محفوظ است. این نسخه به قطع ۱۸×۲۵ سانتیمتر است و صفحات آن با شماره «ب» ۲ آغاز می گردد و به «قسط» ۱۲۹ پایان می پذیرد.

مسینا از آن پس که به وجود این نسخه آگاه شد به مطالعه دقیق آن پرداخت و حاصل مطالعات خود را به صورت کتابی در سال ۱۹۴۳ در شهر رم به چاپ

۱. نگاه کنید به:

Histoire du christianisme par Dom Charles Poulet. Paris, 1932, vol. I. p. 80.

Grand Dictionnaire universel por P. Larousse vol. 14

و به :

۲. نگاه کنید به کلمه Syrian Christians در:

Encyclopedia of Religion and Ethics-Hastings, vol XII, p. 171.

۳. درباره ابن الطیب نگاه کنید به عیون الانباء فی طبقات الاطباء، جزء اول. در لغت نامه دهخدا هم شرحی در چگونگی حال او هست. آقای دهخدا وی را تنها مترجم تورات شمرده اند و او را کتابهایی چند درباره مسیحیت هست. نگاه کنید به المخطوطات العربیه لکینه النصرايه تألیف الاب لويس شينغ. اليسوعی، بیروت ۱۹۲۴ ص ۲۲-۲۳.

رسانید.^۱ سپس به چاپ متن فارسی و ترجمه ایتالیایی آن اهتمام کرد و گمانم این است که پیش از پایان یافتن چاپ کتاب از جهان درگذشت.

این کتاب به جز سرآغاز کوتاهی که دارد مشتمل بر دو بخش است: ۱- مقدمه ۲- متن فارسی و ترجمه ایتالیایی.

مسینا در مقدمه به مسائل مختلفی می پردازد که هر یک از آنها در حد خود از برای روشن شدن موضوع کتاب و علت ترجمه و زمان آن و متن سریانی و مطابقه ترجمه فارسی با متن سریانی و عبری انجیل و نکات دیگر بسیار سودمند و درخور توجه تواند بود. کتاب در شهر «رم» با زیبایی تمام به چاپ رسیده و اگر از اغلاط چاپی که گاه به گاه در متن فارسی دیده می شود. (و همه آنها بسیار ناچیز است) چشم ببوشیم از جمله کتاب های خوش چاپی است که به زبان فارسی در اروپا به چاپ رسیده است. مسینا عکس یک صفحه از نسخه خطی و مینیاتوری از فراهم آورندگان چهار انجیل را که در نسخه خطی موجود است بر ابتدای کتاب افزوده است. مقدمه مسینا در ۶۴ صفحه و متن ترجمه چهار انجیل در ۳۸۹ صفحه می باشد و در پایان جدول راهنمایی برای پیدا کردن آیه ها اضافه گردیده که بسیار مفید واقع است.

دیاتسارون پارسی از روی نسخه ای چاپ رسیده که کاتب بدین عبارت آن را پایان داده است.

«تمام شد انجیل مقدس مطهر معظم روز دوشنبه بیست و یکم تشرین الاخر
از تاریخ ابونا آدم بر شش هزار و نه صد و هفتاد و پنج صد و پنجاه سال و از بالا
رفتن مسیح بر آسمان سال بر یک هزار و پانصد و هجده سال و از تاریخ هجرة
روز دوشنبه هشتم ماه شوال المبارک سنه تسعمائه اربع و خمسون بر دست
کمترین بنده بندگان و گناهکار و حقیر و عاجزترین خلائق عالم و عالمیان قس
ابرهیم بن شماس عبدالله الحصنکیفی المسیحی السریانی الیعقوبی بحصنکیف
محروسه.»^۲

1. Notizia su un Diatessaron persiano tradotto dal siracio.

۲. حصن کیف یا حصن کیفا (= کیبا) جایی است با دری بلند و نامدار در سوی خاوری دجله، میان آمد و

دیاتسارون در هنگام پادشاهی مغول ها در ایران از سربانی به فارسی ترجمه شد. سبب ترجمه دیاتسارون و رواج آن در بخشی از ایران بدین مناسبت بود که مسیحیان در دوره ای از پادشاهی مغول ها به آسودگی و آسایش می زیستند و مذهب آنان مورد احترام و علاقه پاره ای از سلاطین مغولی بود.

چنان که هلاکو که همسرش زنی ترسا بود با مسیحیان بسیار خوشرفتاری می کرد. گذشته از این سلاطین مغول ایران با دربار پاپ ارتباط داشتند و تحت تأثیر مسیحیت واقع گردیدند.^۱ از این روی روز به روز بر اهمیت کلیسای شرق افزوده می گشت و مسیحیت در ایران بیشتر بسط می یافت و در همه جا دیرها و نمازگاه های بلند بسیار برپا می شد. چنان که دیرهای سرجوس (سوکس) و باکوس در نیشابور و دیرهای سناباد (مشهد فعلی) و طوس نموداری از آنهاست.^۲

دوران گسترش و بسط مسیحیت در شمال و شمال خاوری ایران که از هنگام پادشاهی مغول ها آغاز شده بود دیری نپایید، چه از هنگامی که غازان خان از مسیحیت روی گرداند و به اسلام گرایید شادی و آسایش هم از مسیحیان روی نهفت. تعصب غازان خان به جایی رسید که کلیساها و کنیسه های مسیحیان و یهودیان را بسوزانید. آخرین اثری که از مسیحیت در خراسان می توانیم یافت وجود اسقفی در شهر طوس به سال ۱۲۷۹ میلادی است.^۳

باز منطقه ای که ترجمه دیاتسارون در آنجا رواج یافت سرزمین های مازنداران و بخشی از خراسان بود. مناطق مذکور سرزمین هایی است که بسیاری از مسیحیان (نسطوری ها و ارامنه) به رهنمایی و رغبت مغول ها به آنجا کوچ کردند.

→

میافارقین (المسالک و الممالک اصطخری - لیدن، ۱۹۲۷ ص ۷۶). در آنجا نمازگاه های چندی از مسیحیان بود (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی - لیدن، ص ۱۹۶). منسوبین به آنجا را حصنکیفی یا حصکفی می گویند. به معجم البلدان یا قوت جلد دوم چاپ لایپزیک ۱۹۲۴ نیز نگاه شود.

۱. درباره آغاز ارتباط پادشاهان مغولی ایران با دربار پاپ نگاه کنید به:

J. Richard: Le debut des relations entre le Pape et les mongols de Perse. Journal Asiatique, 1949, p. 291-297.

و نیز نگاه کنید به تاریخ مغول (عباس اقبال). تاریخ کلیسای قدیم در روم و ایران و تواریخ مربوط به مغول.

۲. نگاه کنید به مقدمه مسینا در کتاب مورد سخن ما ص ۱۹.

۳. همانجا.

چون این کوچ کردگان به زبان پارسی آشنا شدند و در ضمن به خواندن کتاب دینی خود مشتاق بودند مردی که نامش بر ما معلوم نیست به ترجمه دیاتسارون همت گماشت و این ترجمه فارسی به وجود آمد و در میان آنها رایج گشت.

مسیحا با تحقیقاتی که درباره زمان ترجمه دیاتسارون کرده این نتیجه برایش حاصل آمده است که ترجمه کتاب دیاتسارون بازمانده از سال‌های میان ۱۲۲۳ میلادی و پیش از به پایان رسیدن قرن سیزدهم است.

متن دیاتسارون با این چند سطر آغاز می‌شود: «آغاز - کتاب الانجیل المعظم مجموع از چهار سرانجیل علی التوالی بی تکریر، چنانک یک لفظ فرو گذاشته نشد از چهار انجیلی الا همه در این عاجز ضبط شده، معین و مهین نبشته شد. خدایش بیامرزاد آن خواننده را چون بخواند، نویسنده عاجز مسکین را به خدا بیامرزی یاد آرد. آمین، آمین، آمین.»

فراهم آورنده دیاتسارون کتاب را در چهار باب گردآوری کرده است. این چهار باب به ترتیب به هفتاد و یک فصل (ص ۴-۶۹)، شصت و یک فصل (ص ۶۹-۱۹۰)، شصت فصل (ص ۱۹۰-۲۸۲) و پنجاه و هشت فصل (۲۸۲-۳۷۹) بخش می‌شود و هر یک از بخش‌ها با عنوانی مشخص است و از این راه خواننده می‌تواند موضوع هر یک از بخش‌ها را پیش از خواندن دریابد. ضمناً برای اینکه بتوان دریافت که هر یک از آیه‌ها از کدام انجیل گرفته شده است با یکی از حروف س - ی - م - ل (که نشانه از برای مرقس، یوحنا، متی و لوقاست) آغاز می‌گردد. شماره آیه‌ها شماره‌هایی است که در انجیل‌های چهارگانه به کار رفته است.

من از آغاز تا پایان دیاتسارون را خواندم و از میان آن پاره‌ای لغات و اصطلاحات اصیل و کهن یافتم که اینک به کلی مهجور افتاده است. سپس ترجمه برخی از جملات را با ترجمه فارسی رایج انجیل (چاپ ۱۹۲۰ لندن) تطبیق دادم و موارد دوگونگی و اختلافی که حاصل آمد در اینجا می‌آورم.

۱- واژه‌های دور افتاده با موارد استعمال آنها:

گوشتمند = جسد، پیکر، بدن، جسم، ص ۶-۳۲ - ۱۳۲ (وکلمه گوشتمند شد)

- جان پاک = روح القدس، در بسیاری از صفحه ها.
- کوچک = طفل ص ۱۴-۱۰۰ (و شد هشتم روز که کوچک را ختنه کنند)
- آغاریدن = خبس کردن ص ۲۱۶
- رگوی = پارچه کهنه و پاره. ص ۵۲-۱۸
- خسبیدن آتش = خاموش شدن و پایان گرفتن آتش ص ۳۴
- شادناک = شادمان، ص ۸-۱۲-۱۴-۶۰-۲۰۸
- تندیدن = تندى کردن. ص ۱۴۸-۱۵۶
- کشتگر = کشاورز - برزگر. ص ۲۱۲
- چاشتگاه = ظهر.
- شله = خاکروبه دان.
- رز = مطلق باغ. ص ۲۵۶ و غیره.
- رزیان = باغبان
- نشستگاه = جایگاه نشستن، نشیمن. ص ۲۹۴
- شستگاه = جایگاه شستشو، مغسل. ۸۴
- پروازی بازی کردن = رقص کردن. ص ۹۶
- دلمانده = غذا زده. ص ۱۰: (چون دست ناشسته درخوان نهاد همه یهودان و معتزله و زنادقه بدین سبب دلمانده شدند).
- شفنین = فاخته (مرغی است)، به برهان قاطع رجوع شود.
- خواندگان = مدعوین، دعوت شدگان. ص ۲۶۰
- تسبائیدن = له کردن. ص ۲۱۲ (چیزی افتاد میان تلو و خار آن را بتسبائید. ل ۸، ۷)
- مرغ هوايي = مرغ پرنده ص ۲۱۸
- درکاویدن = مباحثه کردن ص ۱۲۴
- گرفت گرفتن = ایراد و بهانه گرفتن. ص ۱۱۴ (و بروی گرفت گیرند).
- دژمناک = خشمگین ص ۱۳۲-۱۹۴
- سایگاه = سایبان ص ۱۳۴-۳۰۲

- خراسیا = آسیایی که با ستور گردد. ص ۱۴۰
- درونده = دروگر ص ۱۶۰
- چوب ایمد = وسیله شخم زدن ص ۱۶۲ (بر زون ابجد، رجوع کنید به برهان قاطع)
- خندنده = خندان، کسی که می خندد.
- درخت ستون = درخت قطور. ص ۷۶
- نمازگاه = کنیسه. ص ۸۶
- شگفت = معجزه ص ۸۸ و موارد دیگر.
- تب گرفتن = تب کردن ص ۸۸
- برداشتگان = کسانی که حامل چیزی باشند. ص ۹۰ (در اینجا برداشته اسم فاعل به کار آمده است)
- شورنده = تعمید دهنده ص ۹۰
- ماکی = مرغ ص ۲۷۰
- لخشنده = کنده شده، سست شده. ص ۲۷۲-۲۷۴
- سیلگاه = معبر سیل. ص ۳۳۴
- سنگ پرتاو = مسافتی که سنگ پرتاب می شود. (ل ۲۲، ۴۱)
- دوختمان = مانند ساختمان. ص ۳۵۴ (جبه او بود تا دوخته همچنان جبه بافته بی دوختمان)
- دولبند = سرپوش (کلاه) ص ۳۶۶، مرحوم ذکاءالملک فروغی معتقد بوده که چون «دل» معنی سر نمی دهد باید این کلمه دور بند باشد.
- تاریکان = به هنگام تاریکی. ص ۳۶۴ مانند بامدادان و جز این.
- داورستان = مرکز قضا. (در ترجمه جدید دارالوکاله آمده است. مرقس ۱۵-۱۶)

پاره‌ای ملاحظات

واژه‌های زبان، گنجشک، سفارش، پرتاب، دربان، خفه و جز اینها در این کتاب به صورت، زفان، بنجشک، سپارش، پرتاو، دروان و خبه دیده می شود که

رایج زمان بوده است و سپس واو و ب و ف و پ به هم تبدیل شده اند.

جمع نادرستی چون معجزات ها (ص ۲۰۴) که در سده های نخستین در زبان فارسی رایج بوده در این کتاب هست و این خود دلیلی دیگر است بر کهن بودن نثر آن و نزدیک بودن سبک نگارش آن به متن های کهن.

بهره بسیار سودمندی که از این متن چهار انجیل حاصل است طرز استعمال نام های خاص و پاره ای از اصطلاحات مربوط به مذهب مسیح است مانند:

صفا = بطرس در ترجمه کنونی.

نویسندگان = فقها و این کلمه در بسیاری از صفحات دیده می شود.

حنیفی = خارجی

معتزله = فریسیان در ترجمه کنونی (فرقه ای از یهودیان که کناره گیر بوده اند.) در بسیاری از جاها

سودخور = باجگیر

تومان = ص ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۲۶ و در ترجمه کنونی در موارد مختلف دینار و قنطار آمده است و نمی دانیم که در اصل سریانی آنچه بوده است.

مسینا تا جایی که من به آن برخوردم پاره ای از کلمات را نخوانده، و بعضی را هم نادرست خوانده است مانند: «موسی گفت عزیز بدار مادرت و پدرت را و هر که پدر و مادر بر بخلد (?)» ص ۱۱۲ و مسینا ناگزیر آنها را به صورت مکتوب باز گذارده است.

مترجم دیاتسارون از واژه های مهجور عربی در این ترجمه گاه به گاه می آورد، مانند کلمه زوان که گیاهی است تلخ و گاه کشنده و همانند گندم که در کشتزار گندم می روید و آن را دو سر یا کرکاس گویند (در نسخه به غلط زیوان است).^۱

۱. برای اطلاع به واژه «زروان» نگاه کنید به قاموس کتاب مقدس. بیروت، ۱۹۲۸ زیر واژه کرکاس و نیز به فرهنگ های فارسی مانند برهان قاطع و رشیدی.

تطبیق ترجمه کهن با ترجمه کنونی^۱

ترجمه نو کتاب مقدس (چاپ ۱۹۲۵ لندن) و روح من برهاننده من - خدا - به وجد آمد. تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد و پای‌های ما را به طریق سلامتی هدایت نماید. ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده (ترجمه انگلیسی هم همین سان است) و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید. سپاهیان نیز از او پرسیده گفت، ما چه کنیم، به ایشان گفت بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ کس افترا نزنید و به موجب خود اکتفا کنید. من آمدم تا آتشی در زمین افروزم. پس چه می‌خواهم اگر الان در گرفته است اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم تا وقتی که آن به سر آید. آنگاه پیرزنی فقیر آمد دو فلس که یک ربع باشد انداخت. و هیچ کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورآور آمده اسباب او را غارت نماید. عیسی وی را گفت کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.	ترجمه کهن دیاتسارون (چاپ مسینا) و شادناک شد جان من به خدای زندگانی‌دهنده من ص ۱۲ (ل ۱-۲۷) تا روشنایی دهد تاریک نشستگان را و آنان که در ستمگاه مرگند نشسته، تا استوار سازی پایهای ما در راه. ص ۱۶ (ل ۱-۷۹) ملک ملکان مجوس آمده‌اند از مشرق یعنی زمین پارس و از آوه و ساوه تا بیت المقدس ص ۲۲ (م ۱-۲) و هر گوشتمندی بنگرد عظمت خدا. ص ۳۲ (م ۳-۴) سرهنگان او را می‌پرسیدند ما نیز چه کنیم، با ایشان گفت با کسی مکاوید و بر کسی بهانه و زحمت منهید، روزی شما می‌رسد بدان خرسند باشید. ص ۳۴ (ل ۳-۱۴) آدم که آتش اندازم در زمین و می‌خواستم که از اول در پیچد و شستگاه دارم که بشورم ولیکن بسیار می‌شکیم در درد، تا تمام شود. ص ۸۴ (ل ۱۲-۴۹ و ۵۰) آمد یک بیوه زن مسکینی درویش و دو گروهه ریسمان انداخت (س ۱۲-۴۲) نتواند کسی اندر رود در خانهٔ پهلوان و رخت خانه او تاراج کند. ص ۲۰۰ (س ۳-۲۷) عیسی بدو گفت کسی نتواند دست خود بر چوب ایملد بنهد و از پس خود نگاه کند و ملکوت خدا را نشاید. ص ۱۶۲ (ل ۹-۶۲)
---	--

۱. نشانه‌ها، ل = لوقا، س = مرقس، ی = یوحنا م = متی، شمارهٔ نخست اشاره به باب و شمارهٔ دوم اشاره به آیه است.

اینک مقاله را با سه آیه دلپذیر و پندآموز از این ترجمه کهن به پایان می‌آورم.

وای بر شما ای توانگران که مزد خود ستدید،
وای بر شما ای سیران که گرسنه خواهید شدن،
وای بر شما ای خندندگان که بگریید و اندوهناک شوید.

تبرستان
www.tabarestan.info

کهنه کتاب‌ها دربارهٔ ایران*

فرنگی‌ها از هنگامی که با مشرق ارتباط یافتند همواره کتاب‌هایی در توصیف جغرافیایی مشرق و بیان اوضاع و احوال مشرقیان و چگونگی حکومت درین قسمت عالم و دیگر مباحث اجتماعی و تاریخی نوشتند که همواره مورد توجه مردان سرزمین خودشان بود و علم و اطلاع آنان را وسعت می‌بخشود.

همین نوع کتاب‌ها اساس و پایه و بهترین مایه برای خاورشناسان بعد بود و سالیان دراز کتاب‌هایی چون سفرنامه‌ها و بیان احوال ممالک شرق از منابع و مآخذ مهم شرقی‌شناسی شمرده می‌شد.

سفرنامه‌ها غالباً جنبهٔ جغرافیایی دارد، اما اگر نویسندهٔ آن مایه‌ای از هنر داشته باشد و اثرش به شیوه‌ای ادیبانه پرداخته شود جلوه‌ای دیگر می‌گیرد و جایی بهتر در میان کتاب‌ها باز می‌کند.

سفرنامه‌هایی که از قرون شانزدهم و هفدهم شهرت یافته است تنها به سبب فواید جغرافیایی و تاریخی آنها نیست. هنر نویسندگان آنها بی تردید در نامدار شدن سفرنامه تأثیر داشته است.

کتبی که فرنگی‌ها در قرون شانزدهم و هفدهم و حتی هجدهم دربارهٔ ایران نوشته‌اند و علی‌الخصوص سفرنامه‌ها یا نوشته‌هایی که در بیان اوضاع و احوال ایران در عصر مؤلفین آن آثارست، برای ما واجد اهمیت بسیار و جالب‌تر و گیراتر از دیگر

کتبی است که در آن ایام در مباحث تحقیقی تألیف شده است. علت هم واضح است.

کتب تحقیقی باگذشت زمان کهنگی می‌پذیرد، تازگی تحقیق و تتبع از آنها می‌رود و اصول تحقیقی آن کتاب‌ها غالباً دگرگونی می‌گیرد و بسا که پس از ده بیست سال از درجه اهمیت و اعتبار علمی می‌افتد. اما سفرنامه یا کتابی که در بیان احوال دوره خاصی باشد و مؤلف آن اثر هم در تألیف دقت و بصیرت تام به کار برده باشد، هیچ‌گاه تازگی و اعتبار و فایده خود را از دست نمی‌دهد و همواره مرجع و مأخذ اهل تحقیق به اعتبار بدیع بودن خواهد بود.

پس این نوع از کتب که فرنگی‌ها درباره ایران نوشته‌اند همواره خواندنی و روایت کردنی است. به خصوص که در میان خود ما مرسوم نبوده است که مؤلفانمان احوال اجتماعی و عرف و عادت و دیگر بدایع زندگانی ملی را مورد نظر قرار بدهند و در آثار خویش صحنه‌هایی را که گذرنده است و با پیشامدها رنگ تأثر می‌پذیرد، ضبط و تدوین کنند.

در این سفری که به فرنگ رفته بودم و چندین کتابخانه و کتابفروشی را دیدم به پاره‌ای کتاب‌ها برخوردم که در طهران نشانی و اثری از آنها ندیده بودم و شاید که برای اهل تحقیق ایرانی هم آن کتابها ناشناخته مانده باشد.

در این سی چهل سال اخیر که ترجمه کتابهای فرنگی رواج یافته تنها چند کتاب فرنگی است که نامدار شده است و آنها را به فارسی نقل کرده‌اند، مانند سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه. اما چه بسیار کتاب‌های خواندنی و پرسود دیگرست که باید به فارسی برگرداند و آنها را مورد تدقیق و تفسیر قرار داد مانند سفرنامه‌های «اولثاریوس» و «هربرت» و «هنوی» و «دوگوا» و «فیگورا» و «ماندلسو» ما «واله» و تألیفات «رافائل دومان» و «تسرا» و «بدیک» و دیگران که متأسفانه تاکنون التفات و عنایتی نسبت به آنها نشده است.

با توجه به همین نکته‌ها که یادآوری شد درین رشته مقالات که در مجله یغما درج خواهد شد عده‌ای از این‌گونه کتاب‌ها را به خوانندگان می‌شناسانم.

۱- داستان مسیح *Historiia Christi Persice*

قطع رقعی، ۱۲ برگ + ۶۴۰ ص

این کتاب در سال ۱۶۳۹ میلادی (۱۰۴۹ هجری) یعنی یازده سال پس از مرگ شاه عباس اول و در دوره پادشاهی شاه صفی در شهر لیدن (Leiden) از شهرهای هلند چاپ شده است. چاپ و کاغذ آن زیبا و خوب است. تا آنجا که من جستجو کرده‌ام داستان مسیح کهنه‌ترین کتاب مستقل فارسی است که به چاپ رسیده است.^۱

نام کامل این کتاب را مؤلف داستان مسیح اما آلوده می‌نویسد. برای شناساندن این کتاب و مؤلف و مترجم و سبب تألیف آن بهتر آنست که قسمت‌هایی از خود کتاب نقل کنم که هم شیوه تحریر آن نموده می‌شود و هم اطلاعات کتابی لازم درباره آن به دست می‌آید.

... اکنون این قصه از جهت آن آوردم که چون پادشاه جهان پناه (یعنی اکبرشاه) داستان کمالات حضرت ایشوع و سز بزرگی او به اختلاف روایات شنوده آرزو فرمودند که پاره [ای]^۲ از خجسته احوال او چنانچه هست به گوش همایون رسد. از حق جویی و دانش دوستی به این کمترین دعاگویان پادری^۳ ژیر و تیمو شوی^۴ که به آستان بوسی روشن پیشانی است اشارت شود که هر آنچه از گفتار و کردار آن حضرت در کتب خود داریم به فارسی گزارش دهیم. به گمان آنکه شاید همچون کسی که چهل سال درین شغل به سر برده و هفت یا هشت سال در آموختن فارسی صرف کرده این خدمت را به جا آرم ... کمر همت بر میان بستم ... اگر در آوردن این کتاب و شبیه آن دیر کردم به راستی ازین بود که

۱. صنعت چاپ در سال ۱۴۶۹ میلادی پدید آمد. نخستین کتاب که به خط عربی به چاپ رسید کتاب الشفای ابن سیناست که در شهر رم (ایتالیا) به زیور طبع آراسته شد. تاریخ نخستین چاپخانه ایران را که به طبع کتاب فارسی موفق شد در عهد عباس میرزا و در تبریز دانسته‌اند.

۲. میان [] افزوده نویسنده این سطور است.

۳. پادری: این کلمه از عهد سلاطین صفوی در ایران و پادشاهان تیموری در هند رواج یافت و خطابی بود برای کشیشان. در لغت‌نامه می‌نویسند که ظاهراً از لفظ لاتینی «پاتر» آمده است. آندراج می‌نویسد: «به زبان فرنگ عالم و فاضل».

۴. این نام به خط فرنگی چنین است Hieronymo Xavier.

چند دفعه^۱ ترتیب دادم و به طور خود تمام ساختم. لیکن هر بار که تمام کرده از مسوده به پاکیزگی آوردم چون فارسی را به کتاب‌های لطین^۲ مقابل کردم دل را تسلی نشد و آنچه کامل بود ناقص نمود تا آنکه خود را از کار خود خجل یافتم و از کم مایگی و نارسایی ناامید شدم. پس از دعای فراوان و نیاز بسیار عنایت الهی^۳ و اقبال حضرت ظل‌اللهی^۴ یاور شد و درین مرتبه پسین تسلی شدم و دل قرار گرفت. بنابراین دلیری [کردم] و به دین آستان راستان آوردم، خواست حضرت ایشوع باشد که حضرت را و دیگر مسامعان را خوش وقت سازد.

می‌توانم که بگویم که ازین همه چیزها که در زمان حضرت به فارسی ترجمه شده‌اند اینست سزاوار آنکه بدان نازش فرمایند چون معلوم نیست که در دیگر زمان به فارسی آمده باشد یا از آنک فارسی دان از زبان لطین^۵ بی‌خبر بود یا لطین^۶ می‌دانست فارسی را نمی‌فهمید.

پوشیده نماند که این کتاب بر چهار باب ترتیب یافت. در باب نخستین از گاه ولادت حضرت ایشوع تا آغاز تعلیم حال او بیان و در باب دوم معجزه[ها] و عجایبات او که نمود پاره‌ای از آنچه آموخت و در باب سیوم مرگ او و جفاها و محتتها که به جهت سلامتی مردم و محنت ایشان کشید و در باب چهارم کیفیت برخاستن او از قبر و رفتن او بر آسمان نوشتم^۷ آنچه می‌توانستم که نویسم... و به جهت افزونی اعتقاد این چیزها واجب شد که آگاه سازم که بیشتری ازین چیزها از انجیل مقدس نوشتم و تا به آسانی یافته شود خلاصه متن نیز در حاشیه مرقوم گردید و بعضی ازین سخنان مسیح بدان پایه هستند که عقل بشری در ادراک آن عاجز و مدهوش می‌شود، لیکن این و امثال این چیزها کم در کتاب «آئینه حق نما» که اکثر آن شده و نزدیک است که انشاءالله تعالی تمام شود بیان روشن یافته‌اند... در دارالخلافت اگره به تاریخ پانزدهم اردی بهشت سنه^۸ هزار و شصت و دوازده ولادت حضرت خداوند ما اختتام [پذیرفت].

متن کتاب در صفحه ۵۳۵ پایان می‌گیرد و پشت هر یک برگ به متن فارسی و روی هر برگ به متن لاتینی اختصاص دارد. در پایان متن، سطور ذیل افزوده شده

۲. مقصود «لاتین» است.

۴. اصل: الاهی

۶. مقصود «لاتین» است.

۸. اصل: سن.

۱. اصل: دفع

۳. اصل: الاهی

۵. مقصود «لاتین» است.

۷. اصل: نوشتم.

است:

این نامه گرامی و دیباچه سعادت بنده پادری زیرونیمو شویرفرنگی از طایفه صحبت حضرت عیسی به حکم شاهنشاه دوران خدیو روشن جان دارای روزگار اکبر پادشاهان خلدالله ملکه و سلطانه از انجیل مقدس و دیگر کتب پیغمبران دارالخلافت اگره فراهم آورده مولانا عبدالسنارین (کذا) قاسم لاهوری به اتفاق این بنده در همان دارالخلافت اگره ترجمه کرد و در سنه هزار و ششصد و دو [ازده] از ولادت حضرت ایشوع و چهل و هفت الهی^۱ از جلوس مقدس شاهنشاهی انجام یافت. تحریر^۲ فی تاریخ هشتم ماه رمضان المبارک در روز چهارشنبه سنه هزار و بیست و هفت^۳.

پس معلوم شد که این کتاب را پادری زیرونیمو شویر به دستور اکبرشاه ابتدا به زبان لاتینی می‌پردازد و سپس با همراهی عبدالسنارین قاسم لاهوری در سال ۱۰۲۷ هجری (۱۶۱۲ میلادی) به فارسی نقل می‌کند. بعد در سال ۱۶۳۹ میلادی مرد فاضلی به نام Ludovico Dieu دو متن را با یکصد صفحه تعلیقات و یادداشت‌های توضیحی به چاپ می‌رساند.

نکته‌ای که باید یادآوری شود موضوع نام کتاب است و درباره اینکه چرا آن را داستان مسیح اما آلوده نام نهاده‌اند باز از خود کتاب عین شرحی را که مؤلف، پیش از مقدمه کتاب می‌نویسد نقل می‌کنم:

«راهنمونی و هدایت صاحب ترجمه برای خوانندگان ای عزیزان و محبوبان من این داستان مسیح را پادری زیرونیمو شویر به پاکیزگی ننوشت زیرا که از حدود کتب انجیل برآمده بسیار چیزها [ی] بیگانه افزود آنکه یا نایقین‌اند یا دروغ‌اند یا به بزرگواری خدا و به اخلاص دین انجیل مقدس مخالفت می‌نمایند، بلکه همان چیزها را آنکه از کتاب‌های انجیل مقدس آورده است آن‌طور پلید ساخت که پاکیزگی و اثر خود را تلف کردند. بنابراین در اعلی هر روی کاغذ این داستان را آلوده خواندیم تا هیچکس از راه برده نشود. پس خوانندگان را خوب تمیز کردن باید که از اینها چه چیزها را قبول خواهند کرد یعنی هر چه به کتب انجیل مقدس موافقت می‌دارد این را یاد بکنید و در حفظ خدا بشوید.»

۱. تاریخ «الهی» را اکبرشاه وضع کرد و مبدأ آن جلوس او بر تخت پادشاهی است.

۳. یعنی ۱۰۲۷ هجری.

۲. اصل: تحریرین

۲- داستان سن پیدرو *Historia S. Petri Persice*

قطع رقعی، ۴ برگ + ۱۴۴ ص.

این کتاب هم به توسط چاپ‌کننده داستان مسیح در سال ۱۶۳۹ میلادی در شهر لیدن چاپ شد. موضوع آن سرگذشت پطرس از حواریان مسیح است. این کتاب نیز بمانند داستان مسیح «آلوده» خوانده شده است و مؤلف در سبب آن می‌نویسد:

«ای دوستان من آنچه پند کردم بر سبب داستان مسیح همان اکنون پند می‌کنم بر سبب این داستان سن پیدرو، یعنی که صاحبش قانع نداشت که از حوادث مقدس حواریان بیارد آنچه در سن پیدرو آنجا نوشته شد. لیکن فراوان نقل‌ها آورد آنچه به راستی موافقت ندارند و از کاتبان ناسزاوار اعتقاد گرفته شدند. مقصود او آنست که وانماید آنکه پیدرو بر همه حواریان سرداری یافت و در شهر رومه خلافت حضرت عیسی کرد آنچه یا از کتب انجیل یا از رسالات حواریون گواهی و اثبات نیابد و همان سن پیدرو هرگز آن را به خود خاص نکرد و هر آینه این است آنچه ما را باعث شد تا در اعلی هر روی کاغذ این داستان را آلوده گفتم. بنابراین یا آنطور این داستان را بخوانید که شما را صاحبش بازی ندهد چرا که هر چه او چون کتب انجیل می‌خواند و چون کتاب احوال رسولان که آن را خجسته لوقا نوشت این همه البته یقین و راست است اما همه سره^۱ یا ناسره یا دروغ یا از ناپایدار ایمان است و در حفظ خدا باشید.»

آسیبهای طبیعی و سنتی نسخه‌های خطی^۱

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
(کلیم کاشانی)

کتابخانه‌ها - خصوصی یا عمومی - در طول تاریخ گذشته راه پراکندگی یا نیستی را سپرده‌اند. کدام کتابخانه است که بی هیچ‌گونه دگرگونی از قرون پیشین، حتی از صد سال گذشته بی هیچ پس و پیشی برجای مانده باشد و بتوان گفت این همان کتابخانه‌ای است که مالکش، واقفش، مؤسّسش به وجود آورده بوده است و هیچ‌گونه تصرّفی در آن نشده باشد. من که نمی‌شناسم. خودم از دوران آشنایی با کتابخانه‌های افراد، شاهد بوده‌ام که چگونه بسیاری از آنها دچار فروش و تقسیم و تفریط و پراکندگی شده است و به چهارگوشه جهان رفته است، که گفته‌اند:

می‌رود این کتاب البته تا به بغداد و روم و کلکته
حتی شاهد بودم دکتر منوچهر گنجی - رئیس دانشکده حقوق و علوم

۱. مقاله حاضر را محقق و ایران‌شناس بزرگ معاصر، دانشمند گرامی جناب آقای ایرج افشار، به مناسبت آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطی در تقدیم به والد بزرگوارم علامه محقق سیداحمد حسینی اشکوری دام ظلّه ارسال داشتند. بنا بود این نیکو مقال در حدیث عشق چاپ شود که فرصت از کف رفت ولی توفیق شد کتاب حاضر را بدان آراسته نماییم.

این مقال هنگامی به دست ما رسید که مقارن آن، خبر تأسف بار فوت والدّه گرامی استاد افشار را شنیدیم. جا دارد مراتب همدردی خود را در همین جا اعلام داشته از خداوند مّنان بقای عمر، نشاط و شادابی را برای استاد افشار آرزو نماییم. (نقل از رنج و گنج، یادمان میراث‌شناسی... سید احمد حسینی اشکوری، به اهتمام سید صادق حسینی اشکوری، تهران، ۱۳۸۴، صص ۸۵-۹۵).

سیاسی دانشگاه تهران - کتابدار کتابخانه آنجا را وادار کرد مجموعه گران‌بهای کم‌مانند آن کتابخانه را که حاوی کتابخانه‌های وقفی دکتر محمد مصدق و خریداری از ورثه محمد علی فروغی، دکتر صادق رضا زاده شفق و مجید موقر و دیگران بود «وجین» کند. درین شیوه کتابداری آنچه را متناسب با مباحث حقوق و اقتصاد و علوم سیاسی ندانستند بی‌هیچ تعلّلی به زیرزمین آن دانشکده ریختند و به دست رطوبت و حشرات سپرده شد.

در تواریخ، بعضی از حوادثی که بر سر کتاب‌ها آمده است جسته‌گریخته ضبط شده است. من یادداشت‌هایی به تفاریق از متون دارم که بعضی را در این گفتار نمونه وار در چند دسته برایتان نقل می‌کنم.

مقدمه بنویسم که کتاب‌های بسیاری در مدت چند قرن که به کتب خطی اختصاص داشته است به وسیله انتقال این دست آن دست شده است. گاهی از یادداشت‌های کتاب‌های خطی کتابخانه‌ها می‌توان پی‌برد که فلان کتاب در چه عهدی به فروش رسیده و متعلق به کی بوده و یا به سبب بخشش وارث به کی رسیده و یا از کی خریده شده و یا به همت کی به وقف درآمده است. فروش و هبه و توارث و وقف از نحوه‌های انتقال و تملک شرعی کتاب بوده است. اما این کتاب‌ها هم در حوادث و حالات زمانه مورد تصرّفات و تغییراتی قرار گرفته‌اند که اصطلاح «آسیب» را بر آنها اطلاق می‌کنم و در دسته‌بندی‌های ذیل آنها را می‌شناسانم.

آسیب‌های آب

آب به سه گونه کتاب‌ها را فاسد و امحاء می‌کند:

(۱) یکی رطوبت (آبدیدگی) است که صفحات را ضایع می‌سازد و گاه اوراق به هم می‌چسباند به طوری که موجب می‌شود کتاب از حیز انتفاع بیفتند. آبدیدگی‌های کمتر، سطر نوشته‌ها را کمرنگ و ناخوانا می‌سازد. نمونه‌ای که می‌توانم مثال بیاورم نسخه جواهرنامه نظامی قرن هفتم هجری متعلّق به کتابخانه ملی ملک است که چون نوشته‌های آن به مناسبت آبدیدگی کمرنگ شده بود شخص کم‌مایه‌ای چون خواسته با قلم، سطور قدیمی را پررنگ و خوانا سازد توفیق نیافته و

بسیاری از کلمات را به نادرستی خوانده و سیاه کرده است.
 هوای شهرهای بسیار مرطوب کنار دریا طبعاً موجب آسیب به کتاب می شده
 است. کلیم کاشانی در بیتی اشاره به اوراق آب دیده گفته است:
 خوشم که دفتر دل نم کشیده بود ز خون

به تیغ، هر ورقش را ز هم جدا کردی^۱
 (۲) دیگر سیل است که چون به آبادی می رسید آن را ویران می کرد و کتابها
 را مانند سایر اسباب خانه به خود می برد، دیگر نشانی از آنها باز نمی ماند.
 (۳) نوع دیگر به سبب غرق کشتی است. از جمله مصلح الدین لاری (د: ۹۸۰
 ق) چون از هند متوجه زیارت حرمین شد کشتی شکست و کتابهایش در دریا غرق
 شد:

و هم در این سال [۹۵۰]... مولانا سطح الدین لاری... وفات یافت. وی بعد از
 تحصیل به بلاد هند رفته صدر پادشاه مرحوم همایون گشت. بعد از فوت آن
 پادشاه عالیجاه متوجه زیارت حرمین شریفین گردید در اثنای راه کشتی وی
 شکسته قرب چهارصد جلد کتابش به آب رفت.^۲

آسیب های آتش

آتش به دو صورت کتابها را امحاء می کند:
 (۱) آتش سوزی (حریق) غیر عمد که چون به خانه ای در می گرفت کتابهای
 موجود در آن خانه را می سوزاند. مانند سوختن کتابخانه نوح بن منصور سامانی، اگر
 چه معاندینی گفتند ابن سینا آن را آتش زده است.
 - درباره کتابخانه قاضی عمر بن سهلان ساوجی، دانشمند مشهور قرن ششم
 آمده است:

او را تصانیف بسیار بود که با کتابخانه ای که در ساوه داشت آتش افتاد و
 سوخت^۳

۱. کلیم کاشانی، دیوان، به کوشش حسین پرتو بیضائی (تهران: خیام، ۱۳۳۶)، ص ۳۲۱.

۲. قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، به تصحیح اشراقی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹)، ۱: ۵۸۰.

۳. شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء)، ترجمه

- بنا بر نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی:

[زمان آباقاخان] لشکر در بخارا رفت در... اول رجب سنه احدى و سبعين و ستمائة هجرى، و دست به قتل و نهب و سبى دراز کردند... و مدرسه مسعود بيك را كه معظم‌ترين و معمورترين مدارس آنجا بود آتش در زدند و آن را با نفایس كتب بسوختند.^۱

(۲) آتش زدن دستی. خبر این نوع آتش سوزی در عده‌ای از منابع قدیم مندرج است. به طور نمونه چند مورد یاد می‌شود:
- سوزاندن کتابخانه ابوالقاسم عمر خرقی، از دانشمندان قرن چهارم مقیم بغداد، به نقل از سمعانی:

قال القاضي ابویعلی بن الفراء كانت له [= الخرقی] مصنفات كثيرة و تخريجات على المذهب لم تظهر لانه خرج عن مدينة السلام لما ظهر سب الصحابة. وأودع كتبه، قال فحكى لى عن ابى الحسن التميمى أنه قال: كانت كتبه مودعة فى درب سليمان. و احترقت الكتب أيضاً، ولم تكن قد انتشرت لبعده عن البلد...^۲

- یا سوزاندن کتاب‌های اسمعیلی در ری به دستور سلطان محمود:

سلطان محمد بن سبکتکین... به ری آمد با سپاه و روز دوشنبه تاسع جمادى الاولى سنه عشرين و اربعمائة ایشان را جمله قبض کرد... و بسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند... و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه، از سراهای ایشان بیرون آورد و زیر درخت‌های آویختگان بفرمود سوختن...^۳

→

- مقصود علی تبریزی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، محمد سرور مولائی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۹۹.
۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، مصطفی موسوی (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳)، ۱۴۳:۳.
 ۲. ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، اعتنی بتصحيحه و التعليق عليه عبدالرحمن بن يحيى اليماني (حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۵/۱۹۶۶)، ۵: ۱۰۰.
 ۳. مُجمل التواریخ و القصص، تألیف ۵۲۰ هجری، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار (طهران: کلاله خاور،

- سوزاندن کتاب‌های کتابخانه ابن سینا در اصفهان:

بعد از آن شیخ عمید ابوسهل حمدونی و لشکر گرد بر خانه شیخ هجوم کردند و امتعه و کتبش را غارت نمودند و اما کتاب حکمت (قدسیه) در کتب خانه سلطان مسعود ابن محمود در غزنین بود تا لشکر غز در سنه ست و اربعین و خمسائه به اشارت ملک حسین غوری بسوختند.^۱

- و یا به نوشته شهرزوری (د: ۶۸۷) در تاریخ الحکماء:

ابوسهل حمدونی امتعه و اسباب و کتب شیخ را همه تاراج نمود... اما حکمت مشرقیه و حکمت قدسیه، ابواسماعیل باخرزی می‌گوید که این هر دو کتابخانه سلطان مسعود بن محمود بود و در غزنی. تا آنکه آنها را ملک کوه‌نشین و لشکر غور سوختند.^۲

- کتابخانه ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵ ق) را در میان غرناطه آتش زدند.

- قطب‌الدین اشکوری (سده ۱۲ ق) در محبوب القلوب نوشته است:

حدود سال یکهزار و پنجاه و هشت از هجرت، آتش در شهر لاهیجان افتاد و قریب ششصد مجلد کتاب من با خانه و اسباب خانه تمام سوخت، و آن کتب بعضی به خط خواجه نصیرالدین و علامه حلّی بود و بسیاری از مکتوبات پدر و برادر و خودم در آن میان بود...^۳

آسیب‌های خاک

خاک از دوراه موجب اتلاف کتاب بوده است:

→

(۱۳۱۸)، صص ۴۰۴ - ۴۰۵.

۱. علی بن زید بیهقی، درة الاخبار و لمعة الانوار (ترجمه متن عربی تمة صوان الحکمه)، ترجمه منتجب‌الدین منشی یزدی، [به کوشش محمد مشکوة]. تهران: شرکت سهامی چاپ خودکار ایران، ۱۳۱۸، (ضمیمه سال پنجم مجله مهر)، ص ۴۲.

۲. شهرزوری، همان، ص ۴۵۱.

۳. قطب‌الدین اشکوری، محبوب القلوب، ترجمه احمد اردکانی. تصحیح و تحقیق علی اوجیبی (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۱۳۱؛ و نیز یادداشت‌های قزوینی به کوشش ایرج افشار (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵)، ۹۹:۸.

(۱) چون کتاب را در خاک دفن می‌کردند طبعاً نابود می‌شد.
 - مؤلف فضائل بلخ (تألیف قرن ششم) از قول ابراهیم ادهم نوشته است:
 هیچ ریاضتی از ترک وطن و دفن کتب دشوارتر نیست.^۱
 - جز آن فرو ریختن خانه‌ها از جمله صدماتی بود که به کتاب وارد می‌شد. در تاریخ قم (تألیف: ۳۷۸ ق) آمده است:

چنین رسانیدند به من که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم به نزدیک مردی از عرب که به شهر قم متوطن بود نام او علی بن حسین بن محمد بن عامر بوده است در سنه ثمان و عشرین و ثلثمائة پرسید به شهر قم و آن کتاب در خانه نهاده بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب در آن میان تلف شد.^۲

(۲) البته بسیاری از کتاب‌ها در طول تاریخ بر اثر زلزله‌های سخت از میان رفته است.

آسیب‌های آدمی

(۱) ربودن کتاب از کتابخانه‌های شخصی یا عمومی، حتی اگر کتابخانه وقفی بود. به همین مناسبت بر قرآن خطی وقفی مورخ ۲۲۱ ق آستان قدس رضوی مشهد این بیت را نوشته‌اند:

ای هر که بدزدد این کراسه ایزدش بدهد مرگ به تاسه^۳

(۲) غارت کردن کتاب در راه‌ها توسط قطاع الطريق. به‌طور مثال بخوانید از قول فراهم آورنده تجارب السلف در مورد سخنان سید نصیرالدین بن مهدی وزیر:
 در آن وقت که از بلاد عجم به بغداد می‌آمدیم حرامیان راه را قطع کردند و

۱. ابوبکر عبدالله بن عمر واعظ بلخی، ترجمه عبدالله بن محمد بلخی. به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۱۰۱.

۲. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به تصحیح و تحشیه جلال‌الدین تهرانی (تهران: توس، ۱۳۶۱)، ص ۱۲.

۳. محمدجعفر یاحقی، نامه آستان قدس رضوی، س ۹ (۱۳۵۱)، ش ۳۵: ۱۹-۳۵.

تمامت آن کتب بردند. اکنون حسرت می خورم که کاش آن کتب در ترکه من مانده بودی...^۱

حتی کتابداری مانند لسان الدوله عده ای از کتاب های نفیس را به خانه برده و به فروش رسانیده بود. اسناد آن بی صفتی اخیراً در شماره ۹ و ۱۰ مجله نامه بهارستان چاپ شده است.

در واقعات اتفاقیه در روزگار، تألیف محمد مهدی شریف کاشانی ذکر شده است:

بعضی کتاب های خطی قدیمه که آلف و الوف قیمت داشته به قیمت سهل از کتابداری های خریدار با کمال سهولت گرفته... و جلدهای کتاب اعلی... و کتب قدیمه مصور به خط خوشنویس به خط یاقوت که قابل در خزانه سلطنت بود.^۲

(۳) پاره کردن کتاب از سرخسونت و در جنگ و ستیزها از جمله است:

چون امیر چوپان به خراسان رسید... در مزار سلطان غازی محمود سبکتکین... به غزنین بی رسمی ها کردند و گور او بشکافتند و مصاحف پاره کردند.^۳

(۴) پاره و آشفته شدن کتاب به مناسبت ورق زدن بد. صائب گفته است:

- دل پریشان از پریشان گردی نظاره شد
از ورق گردانی آخر مصحفم سی پاره شد
- از ورق گردانی بال هما غافل مشو
ای که مغروری به تاج زرفشان اعتبار

۱. هندوشاه نخبجوانی، تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال (طهران: مطبعة فردین، ۱۳۱۳)، ص ۳۳۲.

۲. محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدونیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ۲: ۴۳۳.

۳. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹)، ص ۶۱۷.

(۵) تبدیل کتاب به مقوا و مصرف کردنش در جلد سازی و کلاه دوزی و به طور ورق پاره برای پیچیدن متاع عطاری. مثال:

پیش ازین جهال این علم بر کتب مشایخ همین کردند. چون آن خزانه‌های اسرار خداوند به دست ایشان افتاد معنی آن ندانستند و به دست کلاه دوزان جاهل فکندند و به مجلدان ناپاک دادند تا آن را آستر کلاه و جلد دواوین شعر ابونواس و غزل جاحظ گردانیدند.^۱

- مثال دیگر اوراقی است از منظومه و امن و عذرای غنصری که نسخه‌ای از آن شناخته نبود تا اینکه پروفیسور محمد شفیع لاهوری از لای جلدی فرسوده مقداری از اوراق نسخه قدیمی آن متن نامدار را به دست آورد و چاپ کرد. به خط کهنه و فرسوده و بازیافته‌ای حیرت‌آور است.

(۶) تاراج و غارت کردن بر اثر دشمنی فکری یا در مواقع هجوم‌های جنگی که امری عادی و مرسوم بود و موارد بسیار زیاد اتفاق افتاده است. مانند:

کتابی چند به نیشابور که مانده بود در مدرسه صندلی نهاده بودم که آن موضع به سلامت تر دانستم. درین ماهی دو آن نیز در تعصب فریقین در نهب و غارت افتاد و فراغتی به یکبارگی پدید آمد.^۲

- ابن فندق (قرن ششم) درباره مفسری از ده دلقند به نام ابوالعباس احمد بن محمد دلقندی می‌نویسد:

من تفسیری داشتم از تفسیر وی به خط وی سه مجلد، در فترت نیشابور به تاراج مبتلی شد.^۳

- راوندی می‌نویسد که در عهد طغرل بن ارسلان اتابک پهلوان را دیدم که گفت:

۱. علی بن عثمانی هجویری، کشف‌المحجوب، به تصحیح والتین ژوکوفسکی (لنینگراد، ۱۹۲۶)، افست کتابفروشی امیرکبیر، تهران، ۱۲۲۶، یا مقدمه و فهارس محمدلوی عباسی، ص ۸.
 ۲. منتجب‌الدین جوینی، عتبة‌الکعبه، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹)، ص ۱۶۰.
 ۳. علی بن زید بیهقی، ابن فندق، تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار (تهران: بنگاه دانش، ۱۳۱۷)، ص ۱۲۹.

مصحف و کتب وقفی که از مدارس و دارالکتبها غارت کرده بودند در همدان به نقاشان می‌فرستادند و ذکر وقف محو می‌کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می‌زدند و به یکدیگر تحفه می‌ساختند.^۱

- نظام الدین یحیی، وزیر خراسان که در سال ۶۹۹ برای جمع‌آوری مال به روم رفت کتاب‌هایی را به غارت تصرف کرد:

در توقات عورات قاضی صدرالدین مقتول را به دست عوانان ظلمه... باز داد. بعد از آن که دویست مجلد کتب نفیسی او را به غارت برد.^۲

- در مواقع هجوم و دست زدن به غارت مقداری از کتاب‌ها زیر دست و پا لگد می‌شده است. عظاملک جوینی (د: ۶۸۱ ق) می‌نویسد:

چنگیز... به نفس خویش به ابتدا قاصد بخارا شد... و در اوایل محرم سنه سبع عشرة و ستمایه به دروازه قلعه نزول فرمود... و ائمه و معارف شهر بخارا به نزدیک چنگیزخان رفتند... و در مسجد جامع راند... و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوق‌ها را آخور اسبان می‌ساخت... بعد از یکی دو ساعت چنگیزخان بر عزیمت مراجعه یا بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند روان می‌شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب اقدام و قوایم گشته...^۳

همین موضوع را حافظ ابرو (د: ۸۳۴ ق) بدین عبارت نقل کرده است:

اوراق و مصاحف و کتب در زیر دست و پای آوردند.^۴

۱. محمدبن علی راوندی، راحة الصدور و رواية السرور، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با تصحیحات لازم مجتبی مینوی (اصفهان: کتابفروشی تأیید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳)، ص ۳۳۶.

۲. محمودین محمد، کریم آقسرائی، مسامرة الاخبار و مسارة الاخبار، با مقدمه و تصحیح و حواشی عثمان توران (آن قره: انجمن تاریخ ترک، ۱۹۴۴)، ص ۲۵۹.

۳. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی (لیدن: مطبعة بریل، ۱۹۶۶/۶۳۲۹)، ۱: ۸۰-۸۱.

۴. حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات خانابا بیانی، بخش نخستین (تهران: شرکت تضامنی علمی: ۱۳۱۷)، ص ۱۲۲.

در مورد غارت کتاب‌های ربع رشیدی پس از قتل خواجه غیاث‌الدین محمدوزیر در سال ۷۳۶ ق این گواه را داریم:

مرا با دو امیر به تحصیل اموال وزیر - طاب‌ثراه - و اقربا و اتباع او به تبریز فرستادند. رنود و اوباش چنین حالتی را از خداوند می‌خواستند. به بهانه ایشان به تاراج برخاستند و زیادت از هزار خانه که بدیشان منسوب بودند نیز غارت کردند و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیران چندان مرصعات و نقود و اقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند. که شرح آن را مدتی مدید باید...^۱

در سال ۸۷۵ ق کتب نفیسه‌ای که در باغ غازان هرات بود غارت شد.

باغ غازان که مشحون بود به نقره... و کتب نفیسه... واسپان راهوار و بدویهای شاهوار و زین‌های زرنگار غارت تمام یافت و آن همه نفایس به صرصر تاراج رفت.^۲

حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ ق) شاعر در تاریخ زندگی خود نوشته است که در واقعه اصفهان کتاب‌هایش به غارت می‌رود:

در بین مطالعه کتب... به خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه... می‌رسید خواستم که مجموع مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد... پس شروع در تحریر آن کردم... در سفر فارس مقداری از آن نوشته شد و همچنین تا ابتدای سال خمس و ثلثین و مائه بعد الف تخمیناً به هفت هزار رسیده بود که در آن سال سانه اصفهان روی داد و کتابخانه فقیر و آنچه بود به غارت رفت و مرا بر تلف شدن آن نسخه تأسف است.^۳

و در جای دیگر به همین موضوع اشارتی دارد و نوشته است:

بر من در آن احوال روزگاری گذشت که در عالم السرایر بدان آگاه است و بر آنچه دست قدرتم می‌رسید صرف می‌کردم و به غیر از کتابخانه چنان چیزی در

۱. همان، ص ۷۹.

۲. عبدالرازق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیع (لاهور، ۱۳۶۸ / ۱۹۳۹)، ج ۲، جزء ۲ و ۳: ۵۳۸ (ص. پیاپی ۱۴۲۸).

۳. حزین لاهیجی، تاریخ حزین (اصفهان: کتابفروشی تأیید، چاپ سوم، ۱۳۳۲)، ص ۴۲.

منزل من باقی نمانده بود و با وجود بی مصرفی قریب به دوهزار مجلد کتاب را نیز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه به غارت رفت.^۱

(۸) برنگرداندن کتاب امانتی به همین مناسبت به طعنه مثل شده است که «هر کس کتابش را به امانت بدهد یک دستش را باید برید و آن که کتاب را برمی گرداند دو دستش را»، یا گفته اند:

ناکس بود آن کس که کتابش بدهد کس ناکس تر از آن کس که کتابش بدهد پس (۹) بی مبالاتی در نگاه داری کتاب، مانند آنکه بر روی کتاب غذا خورده شود، یا آن را پرتاب کنند و... به همین مناسبت گفته اند: دوستی از دوستی کتابی به امانت خواست و آن دوست اکراه از آن داشت که درخواست دوست خود را اجابت کند. بالأخره پس از تکرار درخواست کتاب را همراه نامه ای به دوست خود فرستاد به همراه یک چماق، یک بالش و یک سفره و در آن نامه نوشت اگر با دوست خود خواستید دعوا کنید کتاب را بر سر او زنید؛ چماق را برای آن فرستادم که از آن استفاده کنید. اگر خواستید بخوابید از بالشی که فرستادم استفاده کنید. اگر خواستید خوراک بخورید کتاب را سفره نکنید؛ سفره ای برایتان فرستادم.

از همین گونه آسیب ها است ورق نسخه با ترک کردن انگشت به دهان برای تسهیل کار.

(۱۰) شستن اوراق نسخه ها یکی از وجوهی است که کتاب قدیمی امحاء می شده است. البته گاهی این عمل برای استفاده کردن از کاغذ کتاب بوده است و گاهی از سر تعصب و حمق فکری، مانند اطلاعی که شادروان محمد تقی دانش پژوه درباره شستن متون فلسفی به دست آورد و در مجله راهنمای کتاب به چاپ رسانیده است. باید دانست که در مورد اخیر پاره کردن و آتش زدن کتاب هم مرسوم می بوده است.

(۱۱) اوراق شدن تدریجی و صحافی نکردن کتاب موجب پریشانی اجزاء نسخه ها می شده.

۱. حزین لاهیجی، تاریخ حزین (اصفهان: کتابفروشی تأیید، چاپ سوم، ۱۳۳۲)، ص ۵۵.

آسیب‌های جانوری

موش خوردگی، کرم خوردگی، خانه سازی حشرات از جمله موریانه که در درون اوراق لعاب گلینی از دهان او بر سطح کتاب‌ها ماسیده می‌شود و این خطر بیشتر متوجه مجموعه‌هایی بوده است که به آنها مراجعه‌ای نمی‌شد و معمولاً کتاب‌ها را در جاهای تاریک و انبارهای متروکه روی هم تلنبار می‌کرده‌اند. در عجائب المخلوقات طوسی آمده است: «موش پلید است... دفترها و قبالة‌ها درد^۱».

بعضی از قدما بر بعضی از نسخه‌ها کلمه «یا کبیکج» را می‌نوشته و معتقد بودند که با توسل بدان، حشرات وهوام از کتاب دور می‌شوند زیرا کبیکج را ملک موریانه‌ها می‌دانسته‌اند. در این باره آدام گاجک (A.Gacok) مقاله‌ای مبسوط نوشته و خانم نوش آفرین انصاری آن را ترجمه و نشر کرده است. این موارد برای تکمیل مقاله گاجک ذکر می‌شود:

- عکسی خوب در این باره از نسخه شماره ۱۲۹۰ در جلد چهارم فهرست کتابخانه گهرشاد (مشهد) چاپ شده است.

- در نسخه ظفرنامه یزدی شماره ۵۲۹۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر «یا حفیظ یا کبیکج» به صورتی قابل دیدن نوشته شده است.

- مرحوم محمد قزوینی هم در یادداشت‌های خود اشارتی به کبیکج کرده است.^۲

- در فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی (قم) عکس خوبی از طرز نوشتن کبیکج چاپ شده است.^۳

۱. محمد بن محمود طوسی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴)، ص ۵۹۸.

۲. محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)، ج ۶: ۱۹۲.

۳. فهرست، ۳۱: ۶۵۴.

چون این مجموعه به دوستی پیشکش می شود که خدمت فرهنگی خود را از کار در کتابخانه آغاز کرد و پس از چندی مدیریت کتابخانه ای را عهده دار شد که می بایست آن را تجهیز و ایجاد کند و در کتابشناسی از برجستگان و کم ماندان است مناسب دید چند نکته ای از کار کتابداری پیشینیان در امانت دادن کتاب موضوع گفتار پیشکشی باشد، اگر چه چیزی جز زیره به کرمان بردن نیست.

کتاب به امانت دادن میان پیشینیان مسئله ای غامض بوده است. به همین ملاحظات گفته اند و مثل سایر شده است که هر کس کتابی به قرض دهد باید یک دستش را برید و آنکه کتاب را باز پس دهد هر دو دستش را. در کتابخانه های عمومی قدیم که عموماً صورت وقفی داشت، مانند کتابخانه های مدارس، خانقاه ها، مساجد و جز آنها اگر وقفنامه ای برای آن کتابخانه و یا کتاب ها بود کتابدار از آن اصول و ضوابطی را که برای قرض دادن کتاب در وقفنامه ها بود به ناچار می بایست رعایت کند.

*. یکی قطره باران، جشن نامه دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۳۵ -

شرایط وفق را گاه در نسخه‌ها (صفحه اول یا آخر کتاب) می‌نوشته‌اند و به مهر واقف یا متولی می‌رسیده است. از این قبیل است وفقنامه نسبتاً مبسوط و مفصل شاه سلطان حسین صفوی که پس از این بدان اشارت خواهد رفت.

ضمناً در کتابهایی نظیر تذکرة السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم بازمانده از قرن هشتم، هماره توصیه شده است از «حبس کتاب» پرهیز شود و البته در برگرداندن کتاب به عاریت گرفته تسریع و از حاشیه‌نویسی کنار صفحات و پلشت کردن جلد و اوراق خودداری شود.^۱ برای امانت دادن قید حدود و شرایطی واجب دانسته شده است. شهید ثانی هم در منیة المرید فی آداب المفید و المستفید به تفصیل و بسط همین شرایط و قیود را متذکر است.^۲

یکی از نمونه‌های معتبر در این موضوع شروط خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر مشهور دوره ایلخانان مغول، بانی و واقف تأسیسات عظیم ربع رشیدی در شهر تبریز است. او در چند جای خطبه تألیفات خود روش امانت دادن کتاب را مشخص می‌سازد. از جمله در مقدمه لطائف الحقایق درباره نسخه‌هایی که از روی تألیفات او می‌نوشته‌اند و به شهرهای مختلف می‌فرستاده‌اند متذکر شده است که اگر کسی نسخه‌ای برای کتابت و استنساخ می‌خواست و یا کسی کتابی را برای مطالعه درخواست می‌کرد کتابدار مجاز بوده است آن را به امانت به خواستار بدهد و واپس بگیرد اما کتابدار می‌بایست در قبال امانت دادن کتاب مبلغی به رهن از خواستار کتاب بستاند تا گیرنده مکلف به بازگرداندن کتاب باشد حیف و میل نشود و این است نص عبارت خواجه:

دیگر شرط آن است که بعد از این متولی این اوقاف نسخه‌ها را که هر سال تمام شود به شهری از شهرهای اسلام، عربی به بلاد عرب و پارسی به بلاد عجم و ابتدا به معظم‌ترین شهرها کند، پس به معظم بر وجهی که مقتضی رأی او یا واقف باشد بر اهل آن شهر به موجب مذکور، و در آن شهر در مدرسه‌ای که آن را

۱. فی‌الآداب مع الکتب الی‌هی آله العلم و یتعلق به تصحیحها و ضبطها و حملها و وضعها و شرائها و عاریتها و نسخها و غیرذلک و فیه احد عشر نوعاً، تألیف بدرالدین کتانی حموی، متوفی در ۷۳۳ ق. چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۳ ق، مخصوصاً باب چهارم آن (صفحات ۱۶۲-۱۹۳).

۲. ترجمه گزارشگونه آن از دکتر محمدباقر حجتی (ص ۴۷۹-۵۱۸) دیده شود. چاپ تهران، ۱۳۵۹.

مدرسی باشد به فنون علوم مشارالیه و قضات و ائمه و علما اختیار کند بنهند تا متعلمانی که رغبت می نمایند پیش آن مدرس آن را می خوانند و اگر کس خواهد استنساخ کند که این مدرس رهنی که مناسب داند بستاند و آن را بدهد تا از آن نسخت گیرد و بازسپارد و اگر از بهر مطالعه خواهند هم همچنین رهن بستاند و بدهد... و باید که بر ظهر هر نسخه های که به شهری می فرستد این شرایط که ذکر رفت بدین موجب بنویسد...^۱

آنچه او در متن وقفنامه خود مندرج ساخته است به مطالعه و استفاده و استنساخ نسخه اصل مؤلفات او که محل نگاه داری آن در گنبد ربع رشیدی معین و نسبت به حراست آن تأکید شده است. قسمتی از عبارات تقریباً همسان است با عبارتی که در لطائف الحقایق است. اما عبارتی دیگر دارد که در مضمونش مختصر تفاوت هست، به این صورت:

و با وجود آنکه اجازت و رخصت داده ایم که از نسخه اصل که در گنبد نهاده باشد هر کس که خواهد استنساخ کند به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، همچنین اجازت و رخصت داده ایم که از این نسخه نیز که پیش مدرس باشد هر کس که به استنساخ آن رغبت نماید مدرس بدو دهد به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، و فقهای آنجا که استنساخ کنند مقدم باشند بر دیگران.^۲

همانند شرایط و نظر رشیدالدین را در وقفنامه موسوم به جامع الخیرات از آن سید رکن الدین حسینی و فرزندانش سید شمس الدین محمد (که این اخیر داماد رشیدالدین بود) می بینیم. پدر و پسر از اعیان ملاک یزد و دارای موقوفات متعدد در یزد و کاشان و کازرون و بعضی از بلاد دیگر بودند و از جمله رقبات آن موقوفه عظیم مدرسه رکنیه بود در یزد و آن مدرسه کتابخانه ای داشت. در وقفنامه قید رهن برای امانت دادن کتاب شده خازن مکلف شده است که از دادن کتاب پرهیز کند مگر از کسی که می خواهد کتابی را برای مطالعه و یا استنساخ عاریه کند، مبلغی گروی معادل بهای کتاب بگیرد و برای آنکه خازن تخلفی در این شرط نکند دریافت وظیفه

۱. لطائف الحقایق، تصحیح غلامرضا طاهر، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۷. ص ۱۸-۱۹. (مقدمه).

۲. وقفنامه ربع رشیدی، تصحیح مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۴۰-۲۴۱.

و ادرار او موکول است به اینکه رعایت به این شرط کرده باشد.^۱
 سعدی هم دو بیتی دارد که دارنده کتاب را از امانت دادن کتاب بدون گرفتن
 «گرو» بر حذر می دارد و حتی ضامن دادن و قسم خوردن را هم بی فایده می داند.
 گفته است:

کتاب از دست دادن سست رایی است که اغلب خوی مردم بی وفایی است
 گرو بستان، نه پایندان و سوگند که پایندان نباشد همچو پابند

میان شرایطی که قدما برای امانت دادن کتاب می کرده اند تقریباً شباهت
 مضمون هست و نظر عمده و اساسی همه بدان بوده است که از اتلاف کتاب
 پیشگیری شود.

در وقفنامه شاه سلطان حسین مورخ ربیع الثانی ۱۱۲۰ که پشت نسخه خطی
 شفاء الأوام در فقه زیدی تألیف حسین بی داعی الی الله محمد مورخ ۱۰۶۲ آمده
 است پس از خطبه ای مفصل شرایط استفاده از کتاب چنین معین شده است:

... حبس صریح جازم مخلد می نمودند... به این نهج که همیشه در ضبط و
 تحویل کتابداری که به جهت مدرسه مبارکه مزبوره^۲ تعیین می شود، بوده هر
 یک از طلبه عظام سکنه مذکوره که محتاج به آنها باشند به تجویز مدرس مدرسه
 مزبوره بگیرند و به قدر احتیاج نگاه داشته از آن منتفع شوند و زیاده از قدر
 احتیاج نگاه ندارند. و اگر کسی از شیعیان غیر ساکنین آن مدرسه محتاج به آنها
 باشد و خواه بعد از تجویز مدرس قبض به مهر مدرس به کتابدار مذکور بسپارد و
 کتاب را گرفته به قدر احتیاج نزد خود نگاه داشته از دارالسلطنه اصفهان بیرون
 نبرد و اگر مدرس خاطر به او جمع ننماید و مناسب داند رهن از او گرفته کتاب را
 به او بدهد.

و هر یک از کتب مزبوره که بردن آن به مشاهد مشرفه به جهت زیارت و
 سایر اعمال و عبادات مناسب باشد اگر کسی خواهد و محل اعتماد مدرس باشد
 یا رهن دهد بعد از تجویز مدرس و قبض به مهر او جایز است که آن کتاب را به

۱. متن عربی جامع الخیرات در یادگارهای یزد (جلد ۲) درج است. برای موضوع نگاه شود به صفحه ۴۰۷ آن
 و به ترجمه فارسی (چاپ یزد، ۱۳۶۵)، صفحه ۲۶.
 ۲. یعنی مدرسه مشهور چهار باغ در اصفهان.

موعد معین به نحو مزبور از اصفهان بیرون برد و بعد از انتفاع و رفع رجوع باز آورده و به کتابدار سپارد.

و به هر تقدیر در محافظت آن از تضییع و تلف کمال اهتمام و سعی نمایند و مادام که در اصفهان باشد هر شش ماه یک مرتبه به نظر مدرس رسانند تا خاطر خود را از وجود و ضایع نشدن آن جمع نماید.

و هرگاه باز خواهند و مدرس اذن جدید دهد باز برده به نحو مسطور از آن بهره یاب گردند.

و مدرس مدرسه مبارکه مزبوره در باب منتفع شدن ارباب احتیاج بل کافه طلبه علوم و شیعیان از آنها و ضبط از تلف و ضایع شدن نهایت سعی و اهتمام و در هر یک از مراتب مزبوره فوق به لوازم آن قیام نماید.

و اعلی حضرت واقف حرسه الله تعالی من جمیع المخاوف شرط شرعی فرمودند که کتب مزبوره را نخرند و نفروشد و نبخشند و رهن ننمایند و در عرض زوال و انتقاد در نیاورند و جمعی که به جهت انتفاع آنها را نگاه می دارند معطل نگذارند.

و هرگاه اهل علم از آن منتفع شوند در اوقاف شریقه آن ولی نعمت عالمیان و قبله گاه جهانیان را به دعای خیر یاد نمایند.^۱

از این وقفنامه نکته تازه ای که عاید می شود این است که با ترتیباتی و شرایطی خاص اجازه داده شده است که کتاب را از شهر اصفهان به شهرهای دیگر ببرند. ولی به هر حال باید کتاب پس از رفع احتیاج به محل خود بازگردانیده شود. در وقفنامه مدرسه شاهزاده یزد (ساخته محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه) هم قید شده است که:

... و محل کتب موقوفه مدرسه حجرات محقره جوف آن دو مدرس می باشد و یکی از طلاب مدرسه که صاحب دیانت و محل اعتماد بوده باشد و متولی صلاح بداند متوجه حفظ کتب موقوفه بشود و هر قدری که متولی صلاح داند به ازای آن خدمت به او برساند و باید کتب موقوفه را از مدرسه بیرون

۱. این نسخه متعلق است به کتابخانه مجلس سنا که مرحوم سید حسن تقی زاده مؤسس و زریاب خویی برآورنده آن بود. نام نسخه شفاء الأوام فی التمییز بین الحلال و الحرام است و به شماره ۱۰۷۶ در آن کتابخانه محفوظ. (قهرست نسخه های خطی آنجا، تألیف محمد تقی دانش پژوه، جلد دوم، ص ۱۱۴).

نبرند.^۱

راجع به اینکه کتابی را که از کتابخانه شهری به کتابخانه شهر دیگر ببرند تا در این شهر اخیر مورد استفاده قرار گیرد در سرگذشت مولانا قطب الدین میرحسینی کاتب و ادیب می خوانیم که:

... به جهت کتابخانه سرپل بازارچه تهذیب ازهری به خط مصنف از دارالکتب مرو آورده اند و کاتبی به جمال فضل می طلبند. چون هیچ کس را آن قوت نبود که او را، چه اگر فضلا بودند که او را نیکو بدانستند از خط ایشان وافر نبودی و اگر خط نیکو بودی اهلیت آن نداشتند بدو ارسال کردند و صدر اجل مجیرالدین او را به خدمت خود خواند و از فضل و هنر او معلوم کرد و دانست که ذات او جهان علم و کان فضل است... کتاب بدو دادند و او را مراتب نیکی مهیا گردانیدند و به تدریج محل او عالی و رتبت او سامی شد... کتابخانه سرپل بازارچه او را دادند.^۲

کتابخانه سرپل بازارچه بنابر مطالب بعدی ذیل شرح حال قطب الدین، از آن شهر بخارا بوده است.

دارندگان کتاب گاهی برای آنکه مسئول خواستاری را برآورند و ضمناً کتاب خود را از دست نداده باشند ناچار از آن می شدند که از روی نسخه خود نسخه ای بنویسند و آن را به درخواست کننده بدهند. نمونه را از مطلع سعدین و مجمع بحرین نقل می کنم در قضیه آمدن ایلچی مصر به هرات در سال ۸۴۳:

ایلچی در آن زمان که به پایه سریر اعلی رسید به وسیله امرا به موقف عرض رسانید که سلطان چقماق (یعنی ایلچی) از کتابخانه سلطان آفاق پنج کتاب التماس می نماید و امیدوار است که آن حضرت عنایت فرماید... آن حضرت ملتمس ایلچی مبذول فرمود و با آنکه مجموع این کتب موجود بود همه را

۱. جامع جعفری، تألیف جعفر طرب نائینی، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۲، صفحه ۶۱۲.

۲. لباب الالباب عوفی، چاپ لیدن (اوقاف گیب)، ۱۹۵۶، جلد اول، صفحه ۲۱۱.

استکتاب نموده و به جلد و جدول مکمل شد... و پنج کتاب که طلبیده بود در خدمت مولوی ارسال نمود.^۱

رسم بعضی از مالکان نسخه‌ها بر آن بود که نام کتاب به امانت داده شده را بر پشت کتب دیگری که می‌داشتند می‌نوشتند تا فراموششان نشود. گاهی چنین نسخه‌هایی در مجموعه‌های کتابخانه‌ها دیده شده و معمولاً آن یادداشت به همان صورت اصلی مانده و یا خط خورده (ترقین) است. درباره کتاب قرض کردن و واپس ندادن شوخی‌ها و ظریفه‌هایی گفته و نوشته‌اند. از آن زمره است این که گفته‌اند کسی از دوستی کتابی خواست. آن دوست رفیقش را به امتناع و طفره برگذار می‌کرد. ولی چون اصرار از حد گذشت کتاب را با یک سینی و یک متکا و یک چماق نزد دوست خود فرستاد و در نامه‌ای نوشت کتاب را فرستادم مشروط بر آنکه اگر خواستی غذا بخوری نان خورشت را در سینی بنهی و اگر خواستی بخوابی متکای ارسالی را زیر سر بگذاری و بالأخره اگر خواستی هم مباحثه خود را کتک بزنی با چماق بزنی نه با پرتاب کردن کتاب من به سوی او.

انوری قطعه‌ای در «وضع کتاب خواستن» دارد که ابیات بی‌فحاشی نامستهجن آن چنین است:

هرکه از من بخواهد این دفتر	یا بدزد به عادت منکر
یا ز من عاریت طلب کندش	جز به رهنی ز دفتر افزوتر
.....	
.....	گشته ویران به پای پنجم خر
مانده در ششدر بلا شب و روز	همچو مهره به زیر هفت اختر
هشت نه ماه مادرش خورده	هر شبی ده پیاز و ده بستر
شرط در بردن کتاب این است	هر که را آرزوست گو: می‌بر ^۲

۱. مطلع سعدین و مجمع البحرين تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، تصحیح محمدشفیع لاهوری، لاهور، ۱۹۴۹، جلد دوم، ص ۷۲۵-۷۲۷.

۲. دیوان انوری، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۴۰۶.



گاه در پایان نسخه‌های خطی کاتبان بیتی در قبح کتاب به امانت گرفتن و پس ندادن به طرز یادآوری نوشته‌اند، نمونه این شعرست اگرچه سست است:

در کتاب دوستان کردن طمع، سردی بود

گر بخوانی، باز ندهی ناجوانمردی بود^۱

جز این مالکانی بوده‌اند که در کتاب خود عاریت ندادن نسخه را قید می‌کرده‌اند. نمونه جمله‌ای است که در نسخه کلیات امیر خسرو دهلوی مورخ ۸۱۱ در کتابخانه فرهنگستان تاشکند دیده‌ام مالک نسخه نوشته است:

«صاحب و مالک... (پاک شده) نفروشد و نبخشد و ندهد به عاریت در دست [هر که] این قصب (کذا) شاهد این بود.»



چهل سال می‌گذرد که با زریاب نشست و خاست داشته‌ام و بارها انیس و جلیس روز و شب بوده‌ایم. کوه و بیابان ایران و کشورهای دیگر را با هم گشته‌ایم اما هر چه فکر کردم به یادم نیامد که کتابی از یکدیگر به امانت گرفته باشیم. شاید از این روی که هر دو «کتابدار» بودیم و می‌دانستیم چه بر سر کتاب‌های عاریتی رفته است و می‌رود.

۱. نسخه عجایب المخلوقات Oct 265 مورخ ۹۳۳ به خط مقصور که در کتابخانه برلین دیده‌ام. همین بیت را در پایان نسخه تذکرة الاولیا به خط محیی‌الدین بن محمود در همان کتابخانه هم خوانده‌ام.

سرگذشت و سرنوشت نسخه‌های خطی*

چند نکته مقدماتی

بانیان این مجمع گرامی از من خواسته‌اند شمه‌ای درباره نسخه‌های خطی فارسی به آگاهی برسانم. اما به مناسبت آن که ایرانیم تصورم بر آن است که می‌توانم به طور کلی درباره وضع نسخه‌های خطی در ایران، بدون تفکیکی زبانی، گزارشی بدهم. ناچار حد و مرزی را در برخی از بخش‌های این گزارش نتوانسته‌ام رعایت کنم. مخصوصاً به مناسبت آن که هرکاری درباره نسخه‌های خطی در ایران به انجام رسیده، اعم از جمع‌آوری و مجموعه‌سازی نسخه‌ها، تنظیم آنها در قفسه کتابخانه‌ها که نسخه‌های زبان‌های فارسی و عربی و ترکی لابلای هم چیده می‌شود، و بالاخره فهرست‌نویسی و معرفی آنها از این حیث که اغلب فهرست‌های تنظیمی در ایران ممزوج است.

جز این مسلم است که در مطالعه و تحقیق ادبیات ایران و نوشته‌های ایرانیان و بررسی عقاید آنان، ناچار به همه نوشته‌هایی می‌نگریم که به هر یک از این سه

*. گزارشی است که متن انگلیسی آن در جلسه افتتاحیه مؤسسه «الفرقان» (لندن - ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱) خوانده شد. مؤسسه الفرقان برای نگاهبانی خطی سرزمین‌های اسلامی تأسیس شده و چهار هدف عمده آن عبارت است از: شناسایی و بررسی وضع و آمار نسخه‌های خطی در سراسر جهان، فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی زبان‌های ممالک اسلامی، آنها که فهرست نشده است، اتخاذ راه‌های مختلف به منظور مرمت و نگاهبانی نسخه‌هایی که در معرض انهدام است، چاپ متونی که باید به صورت انتقادی و فاکس‌فیلد انجام شود. ایران‌شناسی، سال ۴ (۱۳۷۱): ۳۱-۴۷.

زبان مهم نگارش یافته است. به همین ملاحظات است که کتابداران و فهرست‌نگاران ایران معمولاً نمی‌توانسته‌اند به تفکیک و تقسیم‌زبانی قائل بشوند و چنان‌که اشاره شد غالب فهرست‌های نسخ خطی که در ایران نگارش یافته براساس موضوع است و یا شماره ترتیب نسخه‌ها در قفسه (call number) نه برحسب زبان، مگر به ندرت (مثل فهرست کتابخانه ملک). ولی فهرست‌نگاران همین کتابخانه هم فهرست بخش مجموعه‌ها Collection of miscelanous را به ترتیب شماره‌ای منتشر کرده‌اند و درست ندانسته‌اند که اجزاء یک مجموعه را از هم جدا کرده در دو یا سه فهرست برحسب زبان معرفی می‌کنند.

به هر تقدیر برای آشنا شدن با وضع نسخ خطی فارسی، از حیث این که چه کارها درباره آنها شده است و این نسخ در کجاها نگهداری می‌شود از دو جنبه می‌تواند مورد توجه باشد.

نخست قلمرو کتابت نسخه‌های خطی است و چون به عبارت پایانی colophon نسخه‌هایی که محل کتابت در آنها قید شده است بنگریم و در موردی شیوه خط را بتوانیم تشخیص دهیم در می‌یابیم که نسخ فارسی در مدت شش هفت قرن در همه سرزمین‌هایی که مردمش فارسی تکلم می‌کرده و یا با ادب فارسی آشنایی داشته‌اند نوشته شده است. چه بسیار نسخه‌هاست که در بلاد و ممالک عربی زبان مانند شامات و بغداد و مصر و متصرفات اروپایی عثمانی (بالکان) به رشته کتابت درآمده و هنوز مقداری از آنها در همان سرزمین‌ها باقی مانده است. سابقه وجود تعدادی زیاد از نسخه‌های فارسی در کتابخانه‌های عمومی و در مجموعه‌های خصوصی در هندوستان و پاکستان (شبه‌قاره) و ترکیه (عثمانی) از مقوله رایج بودن زبان فارسی در دربار و در محافل ادبی آن سرزمین‌هاست و طبعاً در چنان جاها کتابت نسخه‌های فارسی به کثرت رواج داشته است. حتی نگارش و آرایش آنها به شیوه خاص خود آن نواحی بوده است و با یک نگاه می‌توان هر یک را از دیگری تمیز داد.

قلمرو دیگر نسخه‌های فارسی، قلمرو موجودی آنها در زمان حاضر است. این قلمرو از مرز سرزمین‌های مورد تکلم فارسی (یعنی ایران و افغانستان و

تاجیکستان) و حتی ممالک همسایه با آنها (یعنی هند و پاکستان و ترکیه) گذر کرده و اکنون بسیاری از نسخه‌های فارسی به طرق مختلف به کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی ممالک دیگر جهان رسیده، یعنی در سراسر عالم پراکنده است و متأسفانه آمار درستی هم در دست نداریم. حتی بخش زیادی از آنها فهرست نشده مانده است.

نسخه‌های خطی اعم از فارسی و جز آن در طول یازده قرن بوسیله تجارت، غارت، هدیه و ارمغان جابه جایی بسیار یافته و به چهارگوشه جهان پراکنده شده و درست یادآور این بیت کم مایه عوامانه است:

می‌رود این کتاب البته تا به بغداد و مصر و کلکته

از میان نسخه‌های فارسی قسمتی مهم هنوز در منطقه‌هایی که آن کتاب در آن جاها تألیف یا کتابت یافته است بر جای خود مانده و در حقیقت اینها نسخه‌هایی‌اند با هویت محلی، مانند تألیفات بسیاری که دانشمندان و نویسندگان فارسی زبان هند و پاکستان، مخصوصاً از قرن یازدهم تا سیزدهم هجری در شهرهای متعدد آن سرزمین پهناور نوشته‌اند و بسیاری از آنها هنوز در هند و پاکستان موجود است و طبیعی‌ست که به‌طور مثال محققان و متن شناسان علاقه‌مند به تواریخ هندوستان و آن قسمت از معارف هندویی که به زبان فارسی‌ست و همچنین متون مربوط به سرگذشت و سخنان (ملفوظات) صوفیه شبه قاره مانند چشتیه و قادریه و نوربخشیه و سهروردیه و جز اینها باید توجهی خاص به گنجینه کتابخانه‌های هند و پاکستان داشته باشند. همان‌طور که برای علاقه‌مندان به فرهنگ صوفیان ماوراءالنهر همچون طبقات خواجگان و نقشبندیان دیدار از کتابخانه‌های جمهوری‌های تاجیکستان و اوزبیکستان ضرورت تام دارد و برای دستیابی به نسخه‌های کتابت شده در شهرهای میان سیحون و جیحون و بلاد ماوراءالنهر بیشتر باید به کتب‌خانه‌های تاشکند و دوشنبه و سمرقند و بخارا مراجعه کرد. البته مقداری هم از این سنخ نسخ در طول دویست سال اخیر به کشورهای اروپایی راه یافته است و مقدار کمی هم به تفاریق به ایران رسیده. خوشبختانه اکثریت نسخه‌های محلی ایران نگارش یافته در طول دویست

سال اخیر در کتابخانه‌های ایران و در مجموعه‌های خصوصی کشور است و مخصوصاً برای نسخه‌هایی که از تألیفات عصر قاجاری باشد حتماً باید بیش از هر جا به مجموعه‌های کتابخانه‌های مهم ایران (ملی، گلستان، دانشگاه، مجلس، ملک، مشهد، تبریز، شیراز، اصفهان) نگریست.

نگاهی اجمالی (از حیث کم و کیف بر رویهم) به موجودی نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه‌های جهان تا حدودی این تقسیم‌بندی را پیش می‌آورد که برای «جهت‌گیری» و اخذ تصمیم در هر زمینه‌ای احتمالاً مفید است:

الف - ایران، هند و پاکستان، ترکیه، شوروی.

ب - انگلستان، آلمانی، مصر، افغانستان، اطریش، فرانسه.

ج - امریکا، یوگوسلاوی، ایتالیا.

د - سوئد، رومانی، دانمارک، هلند، سویس، ژاپن و...

همین پراکندگی جغرافیایی است که دستیابی به استفاده از نسخ خطی را دشوار ساخته و حتی آگاهی متخصصان را از کم و کیف آنها محدود کرده است. طبعاً برای به دست آوردن اطلاع کافی نسبت به موجودی و شناسایی نسخه‌های پراکنده در جهان و کارهایی که ضرورت دارد در مورد آنها پیش‌بینی شود محتاج به همین گونه مجالس تعاطی افکار و مراکز ایجاد کننده روابط بین‌المللی هستیم و خوشبختانه با برگزاری مجمع قاعده‌گذاری نسخه‌ها و خط‌شناسی قدیم در استانبول:

Colloque de codicologie et de paleographie des manuscrits du Moyen

Orient (Istanbul, 1986)

که انستیتوی فرانسوی مطالعات آناتولی مبتکر تشکیل آن بود، و اینک هم در این مجمع که اصحاب تخصص در آن شرکت دارند، امکانات همفکری بیشتر و یافتن راه‌های همکاری پیش آمده است. بنابراین بهترین فرصت است که به رؤوس مسائل مورد نظر پردازم.

۱- آموزش تخصصی نسخه شناسی

تردید نباید داشت که نخستین نیاز همه کتابخانه‌ها در نسخه‌شناسی شرقی و حتی شناخت ماهوی کتاب‌هایی که هنوز به صورت نسخه خطی ست داشتن کسانی ست که مقدمات و کیفیات کار را به خوبی آموخته و در آموزش دیدن تجربه یافته شده باشند.

تاکنون متخصص این رشته از راه ممارست و تجربه یابی در سالیان چند، بنا به سائقه ذوق و تمایل شخصی، و با دیدن نسخه‌های خطی بسیار زیاد و متنوع و کسب اطلاع از گنجینه مالامال سینه‌های متخصصان و صاحبان بصیرت محدود و محدود، تربیت می‌شد. یعنی آنچه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت به طور شفاهی بود کتابدار و کتابشناس را کتاب و دستک و دفتری نبود که از روی آنها آموزش ببیند.

اگر چه تعداد کسانی که در این رشته صاحب اطلاع بودند در هر دوره‌ای کم بوده است ولی آنچه می‌دانستند عمیق و قابل اعتماد بود و هر سرزمینی برای خود دارای میزان و معیار و ضابطه سنتی و طبعاً اصطلاحات خاص در کتابداری بود. این گونه افراد در میان ادبای ایران به «کتابشناس» *connaissanceur de livre* معروف بودند نه *bibliographe*. او آن چنان کسی بود که اطلاعات مبسوطی در شناخت کتاب داشت. مؤلف و موضوع کتاب و نوع کاغذ و خط و جلد و آرایش‌های مختلف آن را می‌شناخت و ارزشیابی می‌کرد. اگر نسخه فاقد نام و نشان بود و یا افتادگی و پراکندگی داشت با نگرش به ابواب فصول آن می‌توانست هویت کتاب را به درستی معین کند و زمان تألیف و تحریر آن را مشخص سازد.

در حال حاضر هم هر جا که نسخه خطی هست به این گونه افراد احتیاج قطعی وجود دارد.

طبعاً رایج شدن و آسان‌یابی کتاب‌های چاپی و اقبال عمومی به آنها و ضرورت دستیابی به آنها، تمرکز فعالیت کتابداری متوجه به فهرست‌نگاری کتاب‌های چاپی و قاعده‌یابی در آن زمینه شد و آرام آرام استفاده کردن از نسخه‌های خطی دامنه‌ای بسیار محدود یافت و ناگزیر علاقه‌مندی به هنر «کتاب‌شناسی

سنتی» در ایران کاستی گرفت و چندان که می‌باید کوشش شایسته‌ای برای یافتن قواعد و ضوابط یکنواخت در فهرست‌نویسی، نسخ خطی انجام نشد. در شصت هفتاد سال اخیر چند تن بودند که اطلاعات سنتی کتابداری را نگاهبانی کرده و از نسل پیش از خود دریافته به دوستداران امروزمین این رشته سپرده‌اند و من سزاوار می‌دانم برای حق‌گزاری نام شریف‌شان را در این مجلس بیاورم: محمد قزوینی، محمدعلی تربیت، محمد نخجوانی، حسین نخجوانی، محمد مشکوة، مجتبی مینوی، مدرس رضوی، جعفر سلطان‌القرائی، و مهدی بیانی.

در نخستین دوره فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی ایران کوشش‌های قان میرزا اوکتایی (فهرست مشهد)، ابوالقاسم اعتصام‌الملک (فهرست مجلس)، حدائق شیرازی (فهرست سپهسالار)، و عبدالعزیز جواهرکلام (معارف) فراموش نشدنی است. آنها کوشیدند اطلاعات شخصی و ضوابط سنتی و معیارهای تازه‌یاب در فهرست‌های نگارش یافته توسط شرق‌شناسان را جمع سازند و از این راه فهرست‌های اولیه ایران انتشار یافت و رهگشای آیندگان شد.

در دومین دوره فهرست‌نگاری ایران سر سلسله دانشمند و توانمند و با پشتکار و خستگی‌ناپذیر محمدتقی دانش‌پژوه است و در پی او علینقی منزوی، احمد منزوی، مهدی ولائی، احمد گلچین معانی، عبدالحسین حائری و عبدالله انوار. این چند متخصص‌اند که حقاً این رشته را گسترش دادند.

در سومین دوره فهرست‌نگاری که بیست سال اخیر را در بر می‌گیرد تعداد فهرست‌نگاران به علت پراکندگی نسخه‌ها و ذوق و شوقی که به شناساندن نسخ خطی مخصوصاً توسط دانش‌پژوه باب شد متعدد بوده است و بجز فهرست‌نگاران حرفه‌ای عده‌ای از ادبا هم استطراداً به این زمینه پرداخته‌اند.

اینک آینده نسخه‌شناسی ایران ایجاب می‌کند که قواعد و ضوابط روشن برای آن گردآوری و حتی المقدور هماهنگ و در حد امکان یکنواخت شود و به‌صورت مدوئی درآید و در دسترس هر فهرست‌نگاری باشد.

این کار نیاز به تدریس علمی و تخصصی (شاید در درجه فوق لیسانس

دانشگاهی) دارد. گاهی در دوره‌های موقتی کتابداری جدید و حتی در دوره‌های کتابداری فوق لیسانس در دانشگاهی به تناوب درسهایی دربارهٔ نسخه‌های خطی گفته شده ولی چون گرایش کلی به آموختن کتابدار جدید برای قبول کار در کتابخانه‌ها بود و هست دانشجویان رشتهٔ کتابدای رغبتی شایسته به درس نسخه‌های خطی نداشته شاید به‌طور کلی ضرورتی به زنده ساختن اطلاعات سنتی احساس نکرده‌اند.

خوشبختانه در سال جاری بر اساس پیشنهاد مستدل و مجاهدت محمدتقی دانش‌پژوه کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران پذیرفت با همکاری گروه کتابداری همان دانشگاه، ولی با استفاده از متخصصان و آگاهان بر احوال نسخ خطی دوره‌ای مستقل برای تربیت ده متخصص نسخه‌شناسی ایجاد کند و هم‌اکنون این دوره به‌طور علمی و عملی دایر است (صورت موادی که در این دوره تدریس می‌شود ضمیمه است).

۲- قواعد و ضوابط

در فهرستهایی که برای نسخه‌های خطی ایران تهیه شده قواعد یکنواخت در معرفی آنها وجود ندارد و مخصوصاً اغلب از حیث اصطلاحات تفاوتی مشخص میان آنها دیده می‌شود. زیرا هر فهرست‌نگار بنا بر اطلاعات اکتسابی و گاهی بنا بر ذوق شخصی و اجتهاد فردی و در مواردی به استناد مشخصات مکتوب در یادداشت‌های «عَرْض» registre و تملک نسخه‌ها به شناساندن آنها پرداخته است. نبودن اصول و قواعد ثابت و مضبوط و گوناگونی اصطلاحات طبعاً موجب بروز اشکالاتی در نسخه‌شناسی است.

فهرست‌نگاران اروپایی هم در آوردن مشخصات نسخه‌های شرقی اغلب تابع قواعد مرسوم در میان خود بوده و وقوف نازک‌کارانه‌ای نسبت به همه گوشه‌های خاص نسخه‌شناسی سنتی شرق نداشته‌اند. مخصوصاً در ترجمهٔ اصطلاحات و تطبیق دادن آنها با مصادیق موجود توفیق کامل به دست نیاورده‌اند. به‌طور مثال اصطلاح فارسی «رکابک»، «بند رومی» و «دندان موشی» را که نوعی از

طلا اندازی بین سطور است چه باید گفت؟

رساله دکتر مهدی بیانی به نام کتابشناسی کتابهای خطی (تهران، ۱۳۵۲) که متن رساله درس گفتن او بود و پس از درگذشتش به چاپ رسید^۱، و رساله رضا مایل هروی به نام لغات و اصطلاحات فن کتابسازی همراه با اصطلاحات جلدسازی، تذهیب، نقاشی (تهران، ۱۳۵۳) گره اساسی از کار فهرست‌نگاری برنمی‌گیرد و متأسفانه جامع و دربرگیرنده همه اطلاعات و اصطلاحات ضروری برای تعلیم نیست.

پس ضرورت تهیه و تألیف کتابی جامع‌الاطراف مسلم است و باید همه قواعد و ضوابط و اصطلاحات مصطلح و مرسوم در کتابداری سنتی ایران جدا از آنچه در دیگر ممالک اسلامی رایج است گردآوری شود، و با معادلهای انگلیسی درست منتشر شود.

این که پیشنهاد جدا بودن چنین مجموعه‌ای از مشابهات آن در دیگر ممالک اسلامی می‌شود از لحاظ آن است که اصطلاحات متنوع و مترادفی در ممالک عربی، هندوستان و افغانستان و ترکیه رایج است که باهم شدن آنها موجب تداخل و تخلیط تازه‌ای خواهد بود. اما جدا جدا بودن هر یک سبب آن می‌شود که فهرست‌نگاران هر زبانی مصطلحات رایج در میان خود و در کار برده شده سنتی را به کار گیرند.

مشکل تنها این نیست که قواعد و مصطلحات مربوط به کتابت و تذهیب و صحافی مضبوط نیست، مشکل اصلی این است که امروزه مصادیق بسیاری از مصطلحات قدیم را از یاد برده، نمی‌شناسیم. به‌طور مثال من نام سی و یک گونه کاغذ را از میان «عرض»های مکتوب بر اول نسخه‌ها و متون کلاسیک فارسی استخراج کرده‌ام ولی هیچ نمی‌دانم که چگونه می‌توان این اصطلاحات را با کاغذ نسخه‌ها تطبیق داد و به دقت گفت که کاغذ فلان نسخه دقیقاً از فلان نوع است.

۱. همین جا یک اختلاف بین وجود دارد. ایشان کلمه کتابشناسی را با گرفتن از مفهوم سنتی و قدیمی کتاب شناسی برای معرفی و شناخت «مشخصات خطی» (*description*) به کار برده است در حالی که دیگران کتاب‌شناسی را به جای *bibliographie* مصطلح ساخته‌اند.

برای رسیدن به این هدف مهمترین کاری که ضرورت دارد به انجام برسد مجموعه‌ای از همه نوشته‌ها و رساله‌هایی است که در زمینه‌هایی مربوط به خوشنویسی و رنگ کردن کاغذ و جلد سازی به زبان فارسی نگارش یافته و اگرچه به طور پراکنده بعضی چاپ و بعضی هم ترجمه شده است (مانند گلستان هنر توسط ولادیمیر مینورسکی و رساله رنگ کاغذ سیمی نیشابوری توسط Louise Marlow و اشارات Yves porter) باز ضرورت آن هست که به صورت کرپوسی corpus در اختیار باشد و از این طریق اصطلاحات پیشین و قواعد محتمل و تعریفهای مبنی بر متون استخراج و پیشنهاد شود و ضوابط مربوط به تاریخ تحول و شیوه‌های خط و بالمآل سیر فرهنگی نسخه‌نویسی فارسی در دسترس فهرست‌نویس و نسخه‌شناس قرار گیرد. تردید ندارم که اگرچه ترجمه گلستان هنر مفید بود ولی از وقتی که پس از آن ترجمه، متن کتاب توسط سهیلی خوانساری انتشار یافت استفاده بردن از مطالب و مضامین آن کتاب با صحت و دقت بهتری انجام شدنی است.

پیشنهاد دیگر برای دست یافتن به ضبط اصیل اصطلاحات و راهیابی به استخراج درست قواعد شناخت دقائق هنری مربوط به نسخه‌ها آن است که «عرض»های فارسی مندرج در پشت نسخه‌ها (به هرزبانی شرقی) گردآوری شود و به چاپ برسد. از همین زمره و سنخ تواند بود کتابچه‌ها و صورتهایی List که احياناً از فهرست بسیار ارزشمندی که در سال ۱۱۷۲ از نسخه‌های آستان صافی در اردبیل تهیه شده بوده و خوشبختانه به نام گنجینه صافی توسط سید یونسی (تبریز، ۱۳۴۸) به چاپ رسیده است و نمونه‌ای است بسیار خوب برای آگاه شدن بر اصطلاحات قدیم رایج میان گنجینه‌داران نسخه.

۳- آمار تقریبی نسخه‌ها

طبعاً تعداد واقعی نسخه‌های خطی موجود در ایران را نمی‌توان معین کرد، دیگر چه رسد به این که بخواهیم عدد نسخه‌های خطی فارسی را معین کنیم. پراکنده بودن نسخه‌ها در کتابخانه‌های عمومی، دانشگاهی، مؤسسات دولتی و مسجدها و بقعه‌های مذهبی و بی‌خبری محض از بسیاری از آنها، فهرست نشدن

همه نسخه‌ها، مخفی بودن نسخه‌ها در مجموعه‌های خصوصی مشکل اساسی در راه تهیه آمار دقیق و واقعی است.

به‌طور تخمین و تقریب تعداد نسخه‌های خطی موجود در ایران از دویست هزار کمتر نیست و احتمالاً نیمی عربی است و به‌طور تقریب می‌توان گفت نزدیک به شصت هزار از نسخه‌ها در فهرست‌های چاپی و نشریه‌ها و به تفاریق در مجله‌ها و مقدمه متون چاپی معرفی شده است. بنابراین نزدیک به یک‌صد و چهل هزار نسخه فهرست نشده در ایران هست، فی‌المثل هفت هزار نسخه در کتابخانه ملی و به همین قیاس در چند کتابخانه دیگر. نکته مهم این است که نسخه‌های مجموعه خصوصی به احتمال نیمی از فهرست نشده‌ها را دربر می‌گیرد. اکنون بعضی از کتابخانه‌های ایران (مجلس، مرکزی دانشگاه تهران، مرعشی قم، ملی، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی) بر مجموعه‌های خطی خود می‌افزایند و نسخه‌های خطی را که در بازار عرضه می‌شود می‌خرند. گاهی هم مجموعه‌های اهدایی به این کتابخانه می‌رسد. پس این نسخه‌ها هم باید فهرست بشود.

۴- فهرست‌نگاری انتخابی و انتقادی

با توجه به کثرت نسخه‌های ناشناخته و فهرست نشده و لزوم معرفی شدن نسخه‌هایی که برای پیشرفت تحقیقات و جوب دارد ناچار باید راههایی را در پیش گرفت که برآورنده اولویت‌ها باشد و اگرچه هر کتابخانه‌ای باید فهرست همه نسخه‌های خطی خود را منتشر کند به ملاحظه آن که چنین کاری برای همه کتابخانه‌های جهان مستلزم سالهای دراز صرف وقت و داشتن نیروی کارآمد و اعتبار مالی شایسته است ناچار یگانه راه، آگاه شدن بر نسخه‌های مورد ضرورت فهرست‌نگاری انتخابی - انتقادی به اقتضای احتیاجات شناخته شده محققان و ضرورت‌های فرهنگی است و بدین منظور می‌توان با مشورت کردن با متخصصان متن‌شناسی و نسخه‌شناسی فهرست‌هایی از نسخه‌های مهم‌تر را با ارزش‌یابی متنی و نسخه‌ای تهیه و نشر کرد. برای آن که مطلب بیشتر شکافته شده باشد من به‌طور مثال درباره رشته تاریخ چند کلمه‌ای عرض می‌کنم و مقدمه باید بگویم نظرم به‌طور

اخص به نسخ فارسی متون تواریخی ست که برای تاریخ عمومی مفید خواهند بود. از میان تواریخ مهم عمومی به فارسی چند تا ست که همه نسخه‌های آنها شناخته نشده و هریک هم که جزء یا کلاً چاپ شده است از لحاظ صحت متن قابل اعتماد نیست.

بنابراین باید متون مصححی از آنها در دسترس محققان قرار گیرد و برای این که چاپ درستی انجام شود از هریک باید نسخه‌های معتبرتر و مضبوط‌تر را شناخت. در حالی که از هریک نسخه‌های زیادی هست که در تصحیح متن نمی‌توان به آنها اتکاء کرد. ناچار باید نسخ معتبر به طور محدود معرفی شود. از این رسته است جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، زبدة‌التواریخ حافظ ابرو، حبیب السیر خواندمیر، روضة‌الصفای میرخواند، خلد برین محمدصفی قزوینی و از تواریخ سلسله‌ای که برای وقایع جهانی و تاریخ منطقه باید نسخه‌های معتبر قابل اعتماد شناسانده شود ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی، عالم‌آرای عباسی اسکندربیک منشی را به طور مثال نام می‌برم.

در زمینه تاریخ‌های مرتبط با ممالک همجوار تاج‌المآثر تاج‌الدین حسن نظامی نیشابوری برای تاریخ هندوستان و هشت بهشت برای تاریخ عثمانی و روم و دهها کتاب هم‌تراز آنها را می‌توان به یاد آورد.

در زمینه احوال و عقاید بزرگان تاریخ هم باید مثالی بیاورم و بهترین شخص رشیدالدین فضل‌الله وزیر همدانی است که هنوز اکثر نوشته‌های او به چاپ نرسیده و نسخه‌های تألیفاتش ارزشیابی نشده مانند کتاب‌های تقریظات، اسثله و اجوبه و مجموعه‌الرشیدیه که خوشبختانه نسخ ممتاز قابل فاکسیمیله شدن از آنها موجود است (در ترکیه و در ایران).

در زمینه رجال‌شناسی (بیوگرافی دینی شیعی) کتابی نظیر احسن‌الکبار فی معرفة الائمة‌الاطهار تألیف محمدبن ابی‌زید عربشاه علوی ورامینی (قرن هشتم)، اگرچه نسخه‌هایش متعدد است هنوز به چاپ نرسیده و از مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که بهترین کتاب سرگذشت علمای شیعه تا قرن یازدهم هجری است هنوز چاپی که مبتنی بر نسخه‌ای درست و حسابی باشد انتشار نیافته. حتی

کتاب روضه‌الشهدای ملاحسین کاشفی همیشه بدون مراجعه به نسخه خطی تجدید چاپ می‌شود.

همان‌طور که اشارت رفت، تعداد زیاد این‌گونه کتابها که همیشه کتاب مرجع بوده‌اند موجب دشواری ارزشیابی انتقادی و برتری نهادن نسخه‌ای بر نسخه دیگر است و ناچار ضرورت دارد که فهرست سالشماری (*Chronologique*) از متون مهم زبان فارسی به اعتبار قدمت سال کتابت تنظیم کرد تا از مشکلاتی که فی‌المثل تاکنون در تصحیح دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی و کلیات سعدی موجود بوده است، کاسته شود.

هماره تحقیقات ادبی و شناخت متون ما را ملزم به اتکاء به نسخه‌های معتبر و قدیم که نزدیک به زمان مؤلف باشد می‌کند و بنابراین مکلف به آن می‌باشیم که نسخه‌های قدیمی را بشناسیم.

فهرست‌نگاری انتخابی و انتقادی در همه رشته‌ها باید اجرا شود تا هر چه زودتر متون اساسی آن شعب علمی مانند جواهرنامه نظامی (قرن ششم) در سنگ‌شناسی و گوهرهای آرایشی که خواجه نصیر تمام کتاب تنسوخ نامه را از آن برداشته و نامی از آن نبرده است و سعادت نامه علاء طبری از قرن هفتم در علم دیوان و سیاق شناسانیده شود.

۵- دو نکته در فهرست‌نویسی نسخه‌های فارسی

در فهرست‌نگاری نسخه‌های فارسی، توجه به دو ویژگی و خصوصیت که تاکنون یا مورد توجه نبوده و یا به اجمال و اشاره از آن گذشته‌اند باید مورد نظر قرار گیرد (شاید تا حدودی به‌مانند نسخه‌های دیگر):

الف - جنبه مادی و ظاهری و به‌طور کلی هنری است (کاغذ، جلد، آرایش، خط، تصویر). اگر چه متخصصانی در این زمینه‌ها به تقسیم‌بندی‌ها و سبک‌شناسی‌ها پرداخته‌اند اما با عنایت کامل به زمان نسخه و منطقه تهیه آن باید گروهی متخصص با هماهنگی به بازنگری و تجسس دامنه‌دارتری به قصد مشخص و منضبط ساختن سبک‌ها پردازند و استانداردهای مورد قبول را پیشنهاد کنند تا

تشت آراء به حد مقدور از میان برداشته شود.

تردید نیست که تکنگاری‌های باذیل گرای و ب. و. رابینسون (Robinson) و B.W. Ernest Grube) و فهرست نسخ خطی فارسی مصور دارالکتب المصریه نگارش نصرالله مبشر الطرازی مقداری این رشته را به سوی گسترش برده است ولی هنوز هنر کتاب‌سازی فولکوریک، مذهبی و شاهانه ایران چنان که باید شناخته شده نیست. در زمینه تجلید و صحافی هم باید تحقیقی تازه‌تر، مخصوصاً درباره صحافی ایرانی عرضه شود.

ب - رسم الخط نسخه‌ها از نظر ضبط کلمات و دقائق زبانی (نه از لحاظ خوشنویسی و هنری) به دو ملاحظه باید در نسخه‌های قدیم (تا اواخر قرن هشتم) معین و مشخص شود:

(۱) طرز تلفظ کلمات بر مبنای اعراب‌گذاری و مشکول بودن آنهاست که طبعاً دلالت بر گویش کاتب نسخه دارد و محققان را از تغییرات زبانشناسانه و گویش‌های دیرینه فارسی آگاه می‌سازد و بحثی دقیق را می‌تواند طرح‌ریزی کند.

(۲) طرز ضبط کلمات از حیث پیوستگی و گسستگی در مرکبات و مفردات است و می‌شود گفت که در هر دوره، و هر منطقه، و حتی هرکتاب ضوابط و رسم‌های گوناگونی رواج داشته است و هنوز هم مبتلا به عمومی ست و ناچار باید ضبط‌های نسخه‌های قدیم را شناخت تا بر آن اساس و به اتکای منطق خط و زبان مشکلات رسم الخط را بتوان رفع کرد.

بنابراین نسخه‌هایی که به هر کدام از این دو جنبه کمکی باشد باید به دقت معرفی شود و آنها را که شایسته چاپ فاکسیمیله است معین ساخت.

۶- نظری به تاریخچه فهرست‌نگاری عمومی

از سال ۱۳۰۵ که نخستین نسخ خطی ایران مربوط به آستان قدس (مشهد) و مجلس (تهران) انتشار یافت تا اکنون به طور کلی وقفه‌ای در فهرست‌نگاری پیش نیامده ولی هرچند یک بار به مناسبت وقایع عمومی و وضع مالی کتابخانه‌ها کندی روی آورده است.

در حال حاضر برای کتابخانه‌های کوچک و پراکنده و آنها که دارای نسخ معدود هستند طرحی عمومی در دست نیست که از تعداد آنها آگاهی به دست آید و فهرست‌نویسی آنها به‌طور اطمینان‌بخشی سرانجام گیرد.

اما در کتابخانه‌های بزرگ مانند ملی (علی‌نقی منزوی) و مجلس (عبدالحسین حائری) و مرعشی قم (احمد حسینی اشکوری) و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (محمدتقی دانش‌پژوه) و کتابخانه بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (احمد منزوی) به‌طور منظم به فهرست‌نگاری اشتغال دارند. فهرست‌نگاری کتابخانه ملی ملک (تهران) با انتشار جلد نهم که در سال کنونی منتشر می‌شود، به پایان رسیده است.

تعداد فهرست‌های نسخ خطی فارسی که در جهان انتشار یافته است به تخمین من به نزدیک هزار عنوان رسیده است لذا «کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخ خطی فارسی در کتابخانه‌های دنیا» که به توصیه یونسکو تهیه کردم و در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) چاپ شده، کهنه شده است و می‌باید با طرح جدیدی به انتشار چنین کتاب‌شناسی پرداخت و کوشش‌های انجام شده را شناسانید.

می‌دانیم که J.D. Paerson در کتاب *Oriental Manuscripts in Europe and*

North Amerca (ZUG 1961) که به معاضدت یونسکو تهیه شده است، ذیل نام هر یک از کشورهای اروپایی و آمریکایی شمالی فهرست‌های مربوط به نسخه‌های خطی فارسی را به ترتیب الفبایی نام هر شهر و هر کتابخانه معرفی کرده است. با وجود این اکنون ضرورت دارد بر مجموعه کار افشار و پیرسن فهرست مقاله‌هایی هم که معرفی نسخه‌های خطی، حتی آنها که به معرفی یک نسخه مختص است در کتاب‌شناسی جامع آورد شود و کاری یکباره و یک‌سره عرضه گردد.

در ایران دو نشریه هم در معرفی نسخه‌های خطی هر چند یک بار نشر می‌شد و کمک مؤثری در معرفی نسخه‌های پراکنده، دورافتاده و تک‌مانده و مخصوصاً مجموعه‌های خصوصی که امکان شخصی به نشر فهرست نداشته‌اند بود. یکی از این دو مجموعه نشریه نسخه‌های خطی از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز استاد دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۳۹ نخستین دفترش انتشار یافت و

تاکنون دوازده دفتر آن نشر شده است. دیگری که آشنایی با چند نسخه خطی نام دارد که در سال ۱۳۵۵ به اهتمام دو تن از فضلاء حوزه علمیه قم (حسین مدرسی طباطبائی و رضا استادی) انتشار یافت و متأسفانه متوقف مانده است.

۷- فهرست‌نگاری گروهی

با توجه به آنچه از وضع نسخ‌ها و فهرست‌نویسی آنها گفته شد برای این که زودتر فهرست‌نویسی نسخه‌های موجود در کتابخانه‌های ایران پایان گیرد، فهرست‌نگاری کتابخانه‌ها را که طبق سنت متکی به کار یک نفره است باید به کار گروهی درآورد و برای این کار تصورم بر این است که باید سمپوزیومی خاص در ایران با شرکت مدیران کتابخانه‌های مهم و فهرست‌نگاران متخصص نسخ خطی و مسؤولان ارگانیزاسیون‌هایی که دارای کتابخانه‌های حاوی نسخ خطی هستند (اوقاف، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی) تشکیل شود و درباره روش مربوط به حصول این مقصود اتخاذ تصمیم مشترک کرد.

در ایران چند بار کوشش دسته‌جمعی برای فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی شد و ثمربخش بود و به اشاره بد نیست یادآور شوم:

الف - کتابخانه سپهسالار با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه و علی‌نقی منزوی.

ب - کتابخانه‌های شهرستان‌ها که انجمن آثار ملی طرح محمدتقی دانش‌پژوه و این جانب را پذیرفت تا توسط متخصصان و ادبای هر شهر فهرست‌نویسی نسخ خطی آنجا انجام شود. برای شش کتابخانه مشهد (توسط کاظم مدیر شانه‌چی، عبدالله نورانی، و تقی بینش) و کتابخانه عمومی رشت (محمد روشن) فهرست‌هایی تهیه و در سه جلد چاپ شد.

ج - کتابخانه مجلس شورای ملی که مجلد یازدهم تا شانزدهم آن حاصل کار گروهی چند فهرست‌نویس با هم است.

د - کتابخانه ملی ملک در نه جلد که نتیجه کار مشترک ده فهرست‌نگار است.

۸- فهرست مشترک

پس از تألیف مهم و ابتکاری C.A.Storey، احمد منزوی که سال‌هایی چند در نگارش فهرست نسخ خطی تجربه عملی و ممارست یافته بود و جز این در تهیه و چاپ چند جلد از کتاب الذریعه تألیف پدرش به او کمک کرده بود درصدد تهیه فهرست مشترک از نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایران برآمد (از سال ۱۳۴۸) و توانست قسمتی از آن را در شش جلد به چاپ برساند. او نه تنها همه فهرست‌های چاپ شده ایران را دیده و استخراج کرده بود بلکه نام نسخه‌هایی را که شخصاً در کتابخانه‌های مختلف دیده بود و فهرست چاپی از آنها در دست نبود در این فهرست مندرج کرد. گاهی هم نام نسخه‌های موجود در کشورهای دیگر را بر اساس منابع و مراجعی که به فارسی ترجمه شده و یا اصل آن فهرست‌ها را خود به تفاریق دیده بود وارد کرده است.

منزوی پس از این که ششمین جلد کتابش منتشر شد چون فعالیت مؤسسه ناشر متوقف شد به پاکستان سفر کرد و موفق شد در آن جا طرح نوی را به «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» (راولپندی) بپذیراند و به چاپ فهرست مشترک تازه‌ای بپردازد و آن فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان است که یازده جلد آن نشر شده است (۱۹۸۳-۱۹۹۰).

کار ابتکاری او در مجلدات اخیر این فهرست افزودن فهرست‌واره‌هایی است به ترتیب موضوعی حاوی نام و نشان کتاب‌های خطی و چاپی فارسی مربوط به هر موضوع و براساس ترتیب اسم کتاب، با ارجاع به مآخذ و منابع این قسمت منحصر به معرفی نسخ پاکستان نیست.

اکنون که این گزارش نگارش می‌یابد احمد منزوی در تهران مذاکره درباره فعالیت دیگری را در همین زمینه فهرست مشترک با «بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی» آغاز کرده است که به طور خلاصه عبارت است از این که فهرستواره‌ای را که در جلد ۱۱ فهرست مشترک پاکستان آغاز کرده است ادامه دهد.

در زمینه مربوط به فهرست مشترک یادی هم باید از سه طرح دیگر بشود: یکی فهرست موضوعی نسخه‌های عربی ایران است که محمد باقر حجتی،

فهرست‌نویس نسخ خطی دانشکده الهیات از چند سال پیش به تهیه آن دست برده و آن را بر اساس فهرست‌های چاپ شده کتابخانه‌های عمومی (نه مجموعه‌های خصوصی) به ترتیب موضوعی و تاریخ نگارش و اسم کتاب فراهم کرده و مرکز اسناد و مدارک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ جلد اول آن پرداخته است. دیگر فهرست مشترک کتاب‌های فقه و حدیث است اعم از فارسی و عربی که مؤسسه بنیاد انقلاب اسلامی بانی تألیف آن شده است. آخرین همه فکری است که محمدتقی دانش‌پژوه برای اجراء به دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران القاء کرد. نظر او بر این بود که برای پیشرفت تحقیقات ایرانی اطلاعات مندرج در کتاب‌های کارل بروکلمن و فؤاد سزگین و کارل استوری و هوفمان و فهرست‌های چاپ ایران درهم کرده شود و یونیون لیستی باشد که فی‌المثل اطلاعات مربوط به ابن سینا اعم از فارسی و عربی در یک جا و با هم به دانشمندان عرضه شود و مقام فرهنگ ایرانی مشخص باشد. تهیه فهرست‌های مشترک از مجموعه‌های فارسی یک کشور هم از کارهای مهم و با ارزش است و به همین ملاحظه باید از فهرستی که اخیراً آقای م. پیه مونتسه منتشر ساخته و طبق آن معلوم شده است که ۴۳۶ نسخه خطی فارسی در کتابخانه‌های شهرهای مختلف ایتالیا موجود است یاد کرد و آن را الگویی برای کارهای مشابه قرار داد.

۹- عکس و میکروفیلم

نخستین اقدام برای عکسبرداری از نسخ خطی را محمد قزوینی حدود سال ۱۹۲۵ م. به دولت ایران پیشنهاد کرد و خود مأمور شد در اروپا از نسخه‌های مهم و معتبر که در درجه اول اهمیت برای تصحیح و چاپ و موجب پیشرفت تحقیق در زمینه تاریخ و ادبیات ایران بود عکس تهیه کند. آنچه به وسیله او عکس تهیه شد اینک در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود.

اما تهیه میکروفیلم از نسخه‌های خطی در ایران را پروفیسور هانری کربن در مدتی که مدیر انستیتو ایران‌شناسی فرانسوی در تهران بود آغاز کرد و از تعدادی نسخه‌های خطی فلسفی و عرفانی و تاریخی که بعضی از آنها متعلق به

مجموعه‌های خصوصی بود میکروفیلم تهیه کرد.

پس از آن مجتبی مینوی از سوی دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ مأموریت یافت که در کتابخانه‌های ترکیه به تجسس بپردازد و از نسخه‌هایی که مناسب می‌یابد میکروفیلم بگیرد. او این کار را با دلبندی و پشتکار ستایش‌انگیز در مدت قریب به شش سال انجام داد و میکروفیلم‌هایی را به ره‌آورد آورد که مایه اصلی تشکیل بخش میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود.

پس از او دکتر ذبیح‌الله صفا از نسخه‌های فارسی مهم کتابخانه‌های موزه بریتانیا و ملی فرانسه به میکروفیلم‌برداری پرداخت که همه برای نگاهداری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود. جز این خود کتابخانه هم از مجموعه‌های خصوصی و عمومی ایران و خارج منظمأ میکروفیلم درخواست کرده و اینک مجموعه‌ای که تعداد آن به حدود ۷۵۰۰ رسیده و سه جلد فهرست برای آن توسط محمدتقی دانش‌پژوه چاپ شده است.

این نکته را باید در نظر داشت که اهمیت مجموعه میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بر این است که مقدار زیادی از آنها از نسخه‌های متعلق به مجموعه‌های خصوصی میکروفیلم شده است.

کتابخانه‌های آستان قدس (مشهد) و مرعشی (قم) و ملی هم دارای میکروفیلم هستند. کتابخانه ملی ملک فقط از مجموعه خود میکروفیلم تهیه کرده تا خوانندگان به جای مراجعه به اصل نسخ از میکروفیلم استفاده کنند. کتابخانه مرعشی (قم) اخیراً جلد اول نسخه‌های عکسی خود را منتشر ساخته و در آن ۵۰۰ نسخه از ۲۰۰۰ تا معرفی شده است.

۱۰- فاکسیمیل نسخه‌های خطی

در احیای متون کهن فارسی خوشبختانه دو گونه اقدام می‌شود: یکی تصحیح انتقادی متون از روی نسخ خطی است که در این پنجاه و چندساله اخیر نزدیک به دو هزار متن کلاسیک در ایران به چاپ رسیده. دیگر طبع فاکسیمیل (عکسی) است که سابقه آن به حدود بیست سال

می‌رسد و دانشگاه تهران و انجمن آثار ملی در این کار پیشگام بوده‌اند. اخیراً مؤسسه خاصی به نام «مرکز انتشار نسخ خطی» وابسته به بنیاد دایرةالمعارف اسلامی به منظور چاپ عکسی نسخ منحصر به فرد و ممتاز و معتبر قدیمی، هنری و خط مؤلف تأسیس شده است و در ظرف دو سال که از آغاز کارش می‌گذرد پنج کتاب از جمله نسخه مورخ ۶۶۷ مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار تألیف تاج‌الدین محمد شهرستانی (به زبان عربی) را به چاپ رسانیده.

پنجاه و پنج سال پیش محمد قزوینی به درخواست دولت ایران نوزده متن مهم را برای چاپ شدن معرفی کرد و نسخه‌های مهم آن را برشمرد. اما از آن میان هنوز متن‌های هفت اقلیم امین احمد رازی و مجمل فصیح خوافی و تاریخ جهان‌آرا و زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی و زبدة التواریخ حافظ ابرو و تاریخ راقم میر شریف سمرقندی و کیهان شناخت حسن قطان مروزی یا چاپ نشده است و یا چاپ انتقادی ندارد.

اینک هم ضرورت فرهنگی اقتضا دارد از میان فهرست‌های نسخ خطی و فهرست‌های مشترک فهرستی انتخابی در هر رشته توسط گروه متخصص معین شود تا براساس آن فهرست نسخه‌های خوب و اصیل و با اساس مشخص گردد و هرچه زودتر به یکی از صور نشر انتقادی - نشر فوری مضبوط - نشر فاکسیمیل در مدتی مثلاً ده سال این برنامه به اجرا درآید و مجدداً فهرست دیگری تهیه و نسبت به اجرای آن اقدام شود.

چون از من خواسته‌اند گفتارم درباره نسخه‌های خطی فارسی باشد اگر چه این گزارش ممزوجی بود از تاریخچه و اطلاعات مربوط به نسخه‌های خطی فارسی و عربی و ترکی موجود در ایران، پیشنهادهای خود را که ناظر به نسخه‌های هر سه زبان است به شرح زیر خلاصه می‌کنم:

الف - برای هر سه زبان

- تأسیس مرکز تربیت نسخه‌شناس و فهرست‌نگار عربی و فارسی و ترکی در یکی از دانشگاه‌ها با عنایت مخصوص به ضوابط و اصول و اصطلاحات سنتی.

- تدوین قواعد نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری و چاپ آن به زبان اصلی و زبان انگلیسی.
- تهیه آمار نسبتاً دقیق از موجودی نسخ خطی ایران و تعیین مقدار فهرست شده و ناشده.

ب - برای زبان فارسی

- تهیه فهرست مشترک الفبایی به صورت *Union List*
- نسخ فارسی فهرست شده در جهان
- تهیه کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخ خطی فارسی به طوری که معرفی‌های تک‌نسخه‌ای مندرج در مجلات را نیز دربرگیرد.
- تهیه فهرست انتخابی فوری از نسخه‌های فهرست نشده فارسی هر کشور بر اساس زمینه‌ای که گروه متخصص، شناساندن آنها را در رشته‌های مختلف ضرور می‌دانند.
- تهیه فهرست سالشماری *Chronologique* نسخ معتبر قدیم برای تعیین ضابطه‌های مربوط به خط و تلفظ زبان فارسی تا سال هشتصد هجری.
- گردآوری یادداشت «عرض»‌هایی فارسی و فهرست‌های قدیمی که مشخصات نسخه‌ها در آنها مضبوط مانده و این دوکار برای تشخیص مصطلحات و استخراج قواعد فهرست‌نگاری ضرورت دارد.
- تهیه فهرست انتخابی از متون ارزنده فارسی و شناساندن نسخ آنها که برای چاپ و نشر اولویت دارد.

سی و اند سال پیش که در مدارس (هند) بودم در میان نسخه‌های خطی کتابخانه حکومتی آنجا رساله منظوم صحافی سروده سید یوسف حسینی را یافتم و از روی رثوس معلومی که از آن به دستم رسید توانستم آن را به هرروی چاپ کنم تا در دسترس باشد. متن در فرهنگ ایران زمین^۱ جلد شانزده - هفده (۱۳۴۷) به چاپ رسید. پس از آن آقای نجیب مایل هروی طبع دیگری از آن در کتاب خویش انتشار داد. آقای پورتر فرانسوی هم نظری علمی بدین متن کرده است. چون تاریخ صحافی و دست یافتن بر منابع آن در دورانی که با نسخ خطی کار می‌کردم همواره مدنظر بود، آنچه را توانستم از متون و مصادر به دست آورم در مقاله «صحافی از نگاه فرهنگ و تاریخ» گنجانیده و چاپ کردم. همچنین گفتاری براساس اسناد پرمطلبی که دوست دانشمند آقای دکتر محمدامین ریاحی لطف کرد با نام «اسنادی درباره اجرت کتابت و صحافی در قرن سیزدهم» نوشتم و به چاپ رساندم که حاوی اطلاعات تازه‌ای در موضوع صحافی است. کتاب صحافی سستی به مناسبت نمایشگاهی که در نظر بود خاص ارائه صحافی‌های قدیمی در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران تنظیم شود، تهیه و چاپ شد. برای آن نمایشگاه به ابتکار

*. به برادر خسرو (باشنده ونکوور) که در صحافی فرنگی‌سازی و کاغذبری استادی زبردست شده است.

[نقل از: فصلنامه کتاب، شماره ۳۷، بهار ۱۳۷۸، صص ۷-۱۴].

۱. تجدید چاپی از همان متن را بعداً در کتاب صحافی سستی (تهران، ۱۳۵۷) منتشر کردم.

مرتضی ممیز از چهارصد پانصد جلد نسخه خطی که از میان مجموعه کتابخانه مرکزی جدا کرده بودم عکس‌های بلندقامتی فراهم شد که هر یک گویای گوشه‌ای و زمینه‌ای از مباحث مربوط به صحافی بود. آن نمایشگاه انجام نشد ولی گفتند که: چندی بعد مقداری از عکس‌ها را در فرهنگسرای نیاوران چند روزی به نمایش گذارده بوده‌اند. صحافی سنتی و قدیمی که در حقیقت مرتبط و مخصوص نسخه‌های خطی بود با ایجاد چاپخانه‌ها از رونق افتاد، و انتشار تعدادی زیاد از یک کتاب، لامحاله ضرورت رواج صحافی یکنواخت (سری‌سازی) را پیش می‌آورد و روز به روز نیاز بر تعداد زیادتر صحاف احساس می‌شد. جلدسازی کتاب‌ها و رساله‌هایی را که از آغاز صنعت چاپ در ایران صحافی شده به سه نوع می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱- تجلید با چرم ساده یا ضربی به همان اسلوبی که کتب خطی را جلد می‌کردند.

۲- تجلید با مخمل و پارچه‌های ممتاز دیگر که این کار برای شاه و شاهزادگان و اعیان انجام می‌شد.

۳- تجلید با مقوایی که ورقه چاپی نقش دار را بر آن می‌چسبانیدند. درباره تاریخ ورود صحافی فرنگی اطلاعی دقیق نداشتم تا این که اخیراً سندی نزد دوست عزیزم آقای مسعود سالور دیدم که چگونگی سابقه را در بر دارد و مناسبت دارد متن آن به چاپ برسد و توضیحاتی درباره آن گفته شود.

این سند کتابچه‌ای است از سال ۱۲۷۸ به قطع رقعی و به خط شکسته در چهار برگ (هفت صفحه) و بر بالای آن ناصرالدین شاه چند کلمه‌ای نوشته است. آقای مسعود سالور آن را میان اوراق و اسناد پدر خود (قهرمان میرزا عین السلطنه) و جدش (عبدالصمد میرزای عزالدوله - برادر ناصرالدین شاه) یافته است. اما این که چرا این گزارش در این خانواده بوده است شاید به ملاحظه آن باشد که ناصرالدین شاه اجرای قرار و مدار کار صحافان را به عزالدوله که شاهزاده‌ای فاضل و کتابخوان بوده است واگذار کرده بود.

ناصرالدین شاه هنرشناس و هنردوست بود. ذوق نقاشی و طبع شعر داشت.

کتابخوان بود و کتاب دوست. مجموعه‌ای از کتاب‌های خطی که گردآورد نمونه‌ای از سلیقه اوست.

همچنین کتاب‌هایی که در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا و سفرنامه که دستور داد از زبان‌های خارجی به فارسی ترجمه کردند گواهی دیگرست بر علاقه‌مندی‌های او به مباحث فرهنگی.

صحافی به اسلوب روغنی (لاکی) در دوره پادشاهی او ترقی والایی کرد و استادان زیردستی در تهران و شیراز و اصفهان و دیگر شهرها بودند که شاهکارهای ماندگار از آنها برجا است. صحافی‌اشی مشهد هم از مهره آنهاست.

علاقه‌مندی شاه به هنرها و پیشه‌های دستی موجب شد که مؤسسه «مجمع الصنائع» در تهران ایجاد شود (سال ۱۲۹۶)، یعنی حدود سی سال پس از این که دارالفنون تأسیس شده بود.^۱ چه ناصرالدین شاه دریافته بود که برای پیشرفت صنایع دستی و پیشه‌ها باید کارگاه آموزشی وجود داشته باشد. بسیاری از جلدهایی که در کتابخانه آندرون شاهی بوده و سپس به کتابخانه سلطنتی منتقل شده کارهایی است که ظاهراً در همین مجمع‌الصنائع درست شده بود. از جمله سند مصرح داریم که کتاب هزار و یک شب را در آنجا «تذهیب و تصحیف» می‌کرده‌اند.

در میان کتاب‌های ناصرالدین شاه جلدهایی دیده می‌شود که به اسلوب فرنگی تهیه شده، اعم از این که چرمی باشد و یا پارچه‌ای (بیشتر مخمل) و گاهی بر روی آنها به جای لچک و ترنج نقش شیر و خورشید را ضرب می‌کرده‌اند تا کاملاً حالت کارهای فرنگ بدان‌ها داده شده باشد. قسمتی از این‌گونه جلدها را در کتابخانه سلطنتی پیشین و قسمتی دیگر را در کتابخانه ملی می‌توان دید.

۱. عباس اقبال درباره مجمع‌الصنائع مقاله‌ای دارد که آن را براساس سندی نویافته نوشته بود. این مقاله در مجله یادگار، سال چهارم (۱۳۲۷) ص ۵۹-۶۰ چاپ شده است. اقبال نوشته است که فکر ایجاد دارالصنائع از زمان امیرکبیر وجود داشت. در المآثر و الآثار (ص ۹۳) آمده است که در آنجا نقاشی می‌کرده‌اند. در سندی که عباس اقبال چاپ کرده صورت کارکنان مجمع‌الصنائع مذکور است و از جمله ذکر صحافان به این ترتیب شده است: «حجیرة میرزا، عبدالوهاب و میرزا عی محمد. این دو استاد و میرزاعی صحاف با چهار شاگرد مشغول تذهیب و تصحیف کتاب الف لبه می‌باشند - اسناد ۳ - شاگرد ۴»

آری اکنون غرض، چاپ سندی است که از آقای مسعود سالور به دستم رسیده و در آن اطلاعات و نکته‌های تازه‌ای دربارهٔ صحافی فرنگی در روزگار ناصرالدین شاه مندرج است. عمده اطلاعاتی را که در این سند مربوط به سال ۱۲۷۸ قمری آمده است چنین می‌توان خلاصه کرد.

۱- جمع کردن همهٔ صحافان که در جاهای مختلف شهر تهران دکان داشته‌اند در بازار جدیدی که حاجی علی تاجر اصفهانی ساخته بود.

۲- منحصر کردن کار صحافان به تجلید. چه پیش از آن صحاف به فانوس‌سازی و کارهای دیگر نیز دخالت می‌کرد و پیشرفت صحافی فرنگی ساز را به همین انحصار، پیشه می‌دانسته‌اند. پس بیست و هشت نفر را انتخاب کردند که عده‌ای فانوس ساز باشند و بقیه در کارهای تذهیب و...

۳- نمونه ساختن و ارائه کردن آن به مشتری به منظور پیشگیری از اجحاف. بنابراین، بیست و چهار نمونه جلد، به طرح‌ها و قیمت‌های مختلف تهیه و به صحافان داده شده بود.

۴- قرض دادن به صحافان برای توسعهٔ کارشان.

۵- دقت کردن در اوراق چاپی کتاب به هنگام سنگ کردن و چاپ کردن که نوشته‌ها کج نباشد تا صحافان در زحمت نیفتند.

۶- جدا بودن کار کاغذفروش از صحاف.

۷- تعلیم دادن صحافی به قاعدهٔ فرنگستان، پنج نفر پنج نفر.

۸- اخراجات دادن (بورس) به اطفالی (تازه کاران) که دلبسته به کار صحافی

بشوند.

اینک متن کتابچه که به یادداشت و قبول ناصرالدین شاه موشح است آورده

می‌شود.

متن کتابچه قرارهای صحافی

هو

ملاحظه شد بسیار خوب است از همین قرار معمول دارند سنه ۷۸

صورت قرار و مداری است که غره شهر جمادی الثانی اکنون در عمل صنف صحافی داده شده. بعد از این نیز هر قرار داده شود در ضمن کتابچه علیحده به عرض خواهد رسید.

قرار اول

جماعت صحاف که در شهر دارالخلافه متفرق بودند و هر کدام در گوشه و کنار و محله و بازار بی نظم و بی قاعده صحافی می کردند چون منظور و مقصود کلی رواج این صنعت و نظم این صنف بود و منظور و مقصود وقتی صورت پذیر بود که جماعت صحاف جمعاً در یک بازار مجتمع شوند و مشغول صنعت خود گردند، لهذا در این ماه اوقات صرف این کار شده، آنچه از جماعت مزبوره در این شهر متفرق شده بودند همه را بطورهای خوب و شایسته بدون این که نسبت به احدی جور و تعدی بشود در محل سابق خود کوچانده، در بازار جدید که حاجی علی تاجر اصفهانی بنا کرده است آورده نشاندند و از برای آنها / حجرات تحتانی و فوقانی به شراکت هر کدام که با یکدیگر مانوس تر و مایل تر بودند مشخص شد که هر دو سه نفر در حجره نشسته مشغول صنعت خود باشند و اکنون با کمال نظم و قاعده جمیع این صنف در بازارچه مزبوره اسباب صحافی خود را چیده به امر صنعت خود اقدام خواهند داشت.

قرار دوم

ساقاً چون نظمی در عمل جماعت صحاف نبود هر یک نفر به شغل های مختلف از فانوس سازی و تصحیف (کذا) و تذهیب و غیره اقدام می کردند و همه کارها را داخل یکدیگر کرده بودند و اگر باز به همان حالت سابقه خود باقی می ماندند تکمیل و رواج صنعت صحافی به قاعده فرهنگستان صورت پذیر نبود،

لهذا بیست و هشت نفر از استادان آنها انتخاب شده عمل آنها تجربه شد که هر کدام به کار مخصوص اقدام نمایند که هم رجوع مردم به آن کاری که اختصاص به هم رساند باعث ازدیاد نفع او خواهد شد، و هم ضمناً صنعت مختص خود را می تواند به طوری که مقصود و منظور است تکمیل نماید. عجالتاً از این قرار مشخص شده است.

جهت فانوس سازی جهت تذهیب و متن حاشیه سازی و شیرازه بندی و غیره

قرار سیم

نظر به این که جلد سازی درجات و مراتب دارد که هر کتابی را به هر درجه که صاحبش خواسته باشد و بتواند جلد کرد و چنانکه درجات آن مختلف است، قیمت و خرج آن هم به همان طور تفاوت و اختلاف داشت، لهذا بیست و چهار فقره نمونه ساخته شده به جماعت صحاف داده شد و قیمت آنها هم از پنج شاهی الی پنج تومان در هر نمونه مشخص شده است که هر کس خواسته باشد کتابی جلد کند از هر نمونه که میل داشته باشد به شخص صحاف کتاب خود را داده بدون این که در قیمت آن سؤال و جوابی بشود موافق همان نمونه کتاب خود را جلد شده و ساخته و پرداخته از صحاف گرفته قیمت و اجرت آن را تسلیم نماید و قیمت درجات جلد سازی طوری معین شده است که هم نسبت به کسی که کتاب خود را می دهد جلد نماید، گران و گزاف نباشد و هم از برای جماعت صحاف در آن نمونه که می سازد نفعی ملاحظه شده که باعث پیشرفت کسب او باشد.

قرار چهارم

نظر به این که بعضی از جماعت صحاف که در بازارچه جدید آمده نشسته اند بضاعت و مایه درستی از خود ندارد که بتوانند شغل و کسب خود را به نحوی که مقصود و منظور است رواج بدهند و آن بی بضاعتی مایه تعطیل و پریشانی حواس آنها بود، لهذا قرار شده است وجه معینی به عنوان قرض به هر یک از آنها که مایه و بضاعتی ندارند داده شود که اسباب کار خود را به طور شایسته فراهم آورده با شوق و امیدواری مشغول صنعت خود باشند.

قرار پنجم

سابقاً در کارخانه‌های چاپ که کتاب و ادعیه انطباع می‌شد مباشران کارخانه در انداختن کاغذ بر روی سنگ چندان اهتمام نمی‌کردند. بسا بود خطوط صفحه کتاب معوج و کج و از اندازه متن و حاشیه خارج می‌افتاد و در وقت جلدسازی بعضی حواشی کتاب با یکدیگر تفاوت به هم می‌رساند و این فقره باعث زحمت صحاف بود، بلکه احتمال داشت این عیب را بعضی راجع به صحاف نمایند که او در جلدسازی حاشیه صفحه را کم و زیاد کرده است، لهذا به جمیع مباشران کارخانه‌های چاپ غدغن شده است که من بعد صفحات کاغذ را راست و به یک اندازه بر روی سنگ بیندازند که در جلدسازی بی نقص و بی عیب باشد و هر کتابی که از دست صحاف بیرون می‌آید پاکیزه و منقح باشد.

قرار ششم

سابقاً کاغذفروش‌ها و کتابفروش‌ها نیز قناعت به کسب خود ننموده، مداخله در امر صحافی می‌نمودند. اکنون که جماعت صحاف در یک جا و در یک بازار جمع شده‌اند، از کاغذ فروش‌ها و کتابفروش‌ها التزام گرفته شده است که مداخله به امر صحافی نکنند، ولیکن در آن طرف به ملاحظه این که نقصانی در امر کاسبی آنها حاصل نشود، قرار شده است که جماعت صحاف پاکت و جزو و قاب عینک و قاب جواهر آلات و دفتر که مردم غالباً به خریدن آنها محتاج هستند ساخته به کاغذفروش‌ها بدهند که آنها به مردم بفروشند و (از) فروختن آنها صحاف و کاغذفروش هر دو متنفع گردد.

قرار هفتم

چون منظور کلی این است که صنعت صحافی به همان قاعده و قانونی که در فرنگستان متداول است رواج گرفته، این صنعت در اینجا نیز تکمیل شود و بعد از این صحافان به قاعده فرنگستان جلدسازی نمایند، لهذا قرار شده است که از غره ماه رجب از جماعت پنج نفره به کارخانه صحافی مخصوص آمده صنعت جلدسازی فرنگی را آموخته و تکمیل نمایند.

قرار هشتم

نظر به این که لازم بود در کارخانه صحافی مخصوص چند نفر اطفال با استعداد که زود تربیت شوند در صنعت صحافی تعلیم شوند که انشاء الله تعالی این صنعت را آموخته در داخله مملکت در همه جا رواج به هم رسانند، لهذا ده نفر شاگرد از ده سال پانزده سال مشخص و در کارخانه مخصوص هر دو نفر را به یک کار مخصوص گماشته که انشاء الله تعالی بعد از یک سال دیگر تمامی در فن مخصوص خود کامل شوند، چون کار این ها تا یک سال تعلیم و آموختن قواعد صحافی است، لازم است اخراجاتی در کارخانه به آنها داده شود که همه روزه آمده مشغول اخذ قواعد باشند. بعد از یک سال که قواعد را آموختند دیگر اخراجات لازم ندارند.

مأخذ

- ۱- افشار، ایرج. صحافی سنتی. تهران: دانشگاه تهران. کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، ۱۳۵۷.
 - ۲- مایل هروی، نجیب. کتاب آرایه در تمدن اسلامی. مشهد. آستان قدس رضوی ۱۳۷۲
 3. Y. Porter: Peinaure es arts du paris, 1992
- این کتاب به انگلیسی ترجمه شده است و چنین نام دارد.
- Painter, pairutings and Books. delhi, 1994.
- ۴- مجله هنر و مردم، ش ۱۸۲ (آذر ۱۳۵۶): ۱۷-۲۵.

صورت فروردیه است در خزانه مهر شاهنشاهی
در مکتب صفای داده شده به نورانی تر بر فروردیه شود
در ضمن کتب عهدیه عرض خواهد شد

در مکتب صفای
در مکتب صفای

قرار آتیه

جهت صفای که در شهر دارالخلافه مشرف بود و در کمال
در کمال که از رکنه دارالخلافه به نامده به نامده به نامده
مطرح مقصود که روح این صفت و نظم این صفت بود مقصود
و فی مکتب پذیر بود به جهت صفای و به جهت صفای
صفت خود کردند لهذا در اینجا دو کتاب صرف یک شده که در اینجا
مربوبه در این شهر مشرق شده به جهت صفای و به جهت صفای
اگر نسبت به هر چه در نظر شود در هر مکتبی خود که بخواهد در نظر
که مکتب تا آخر مکتب به کار آید آورده شد و در نظر آید

نمونه‌ای از قرارهای صحافی زمان ناصرالدین شاه

حجرت تختای و ققائ بر گشت هر کدام را باید کرد تا کسیر و پسر بزرگ
 معشوق در بر سر نیزه نفر در چرخ نیزه مثل صفت باشد و اکنون
 بالمال نظم و قاعده جمع این صفت در این صفت در این صفت
 خود را چیده به صفت خود اقدام خواهد کرد

قرار دوم
 به جا چو نظر در هر صفت صفت بود که کفر نشد به صفت
 نادین از صفت و در باب خبره تمام کرد و در هر کار
 و خبر هر کار کرده بودند و اگر از بهان صفت خود
 بهمانه کسیر و در راج صفت صفت به هر کس صورت پذیر بود
 لهذا بهشت نفر از نهادن آنها است به هر آنها
 که هر کدام به هر صفت اقدام به جمع مردم این کار
 حشام به هر صفت رز و نفع او خواهد شد به هر صفت

صندوق، که در زبان فارسی کنونی به فتح صاد و در زبان عربی به ضم آن تلفظ می‌شود، محفظه‌ای چوبی یا آهنی و گاه چرمی است برای نگاه‌داری هر چیز اعم از جواهر و سکه و نفایس و بافته و پوشاک و خوارک تا کاغذ و سند و کتاب. حتی در روزگار کنونی میوه و یخ هم در آن نگاه‌داری می‌شود. در بسیاری از ولایات به صندوق‌های زیبای چرمینه‌پوشی که در شمار جهیزیه عروس است یخدان می‌گویند و در آن پارچه و لباس معمولاً گذاشته می‌شود و منطقی آن است که بدان رختدان گفته شده بود و شاید، در آغاز، همین نام راداشته و به تحریف یخدان شده است.

صندوق در بعض موارد در متون فارسی به صورت صندوق آمده است^۱ از جمله در تفسیر فارسی کمبریج که عبارت آن بعدتر به مناسبتی نقل خواهد شد. کلمه صندوق یادآور کلمه چننه می‌باشد. و چننه در زبان ما ظاهر هندی‌نما دارد.^۲

*. نامه فرهنگستان، شماره ۳۶ (زمستان ۱۳۸۶)، صص ۳۴-۴۷.

۱. ناصر خسرو (قرن پنجم) دارد:

دخْتِ ظُهورِ غیبِ اَحدِ اَحمَد ناموسِ حقِّ و صندوقِ اسرارش
(لغت‌نامه دهخدا، ذیل صندوق)

۲. دکتر محمد حمیدالله چننه را ترکی یاد کرده است. (ابن‌الزبیر، ص ۳۳۳)
اخیراً که با دکتر شَبَّوح تونسلی، متخصص شناخت کاغذ و تجلید، دیداری داشتم و عقیده‌اش را پرسیدم

به هر حال واژه‌ای است که در زبان‌های عربی و ترکی و اردو روزانه مستعمل است. در لغت‌نامه‌های قدیم عربی به فارسی مانند السامی، المرقاة، البلغة، قانون الادب، معمولاً، به جای توصیف و معنی کردن، آن را «معروف» معرفی کرده‌اند؛ زیرا در وسیله کار عمومی و تداول افواه کاملاً رایج بوده است.

صندوق حاوی نفایس و ظرایف را در اتاقی جا می‌دادند که راه ورود بدان دشوار و از دسترس برکنار و دور از چشم باشد. به این اتاق صندوقخانه گفته می‌شد. هنوز در بعضی از ولایات این گونه اتاقک را به‌طور می‌نامند که معمولاً در پشت و پسله جای نشیمن روزانه قرار داشت.

نه تنها گذاردن نفایس و اشیای دیگر در صندوق کاری بود رایج و مرسوم بلکه تحفه و خلعت و تنسوق و سوغات را که از پادشاهی یا بزرگی برای دیگری فرستاده می‌شد عادتاً در درون صندوق می‌گذارده‌اند. در کتاب عربی الذخار و التّحف تألیف قاضی رشیدبن زبیر از قرن پنجم هجری، بیست و چند بار کلمه صندوق و صنادیق (ابن الزبیر، ص ۴۹، ۵۱-۵۳، ۷۳، ۷۹، ۸۲-۸۵، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲) آمده است و اغلب آن موارد مربوط است به هدایای مهمی که بزرگی به بزرگی فرستاده بوده است.

کلمه صندوق بیش از هزار سال است که در زبان فارسی رواج دارد و به جز آنکه جعبه‌ای بوده است برای حفظ اشیاء اختصاصاً به معنی تابوت و شبکه‌های چوبین (ضریح) سر قبر و همچنین سنگ قبرهای مکعب درون خالی که بر قبر می‌گذاشته‌اند اطلاق می‌شده است و هنوز هم می‌شود و در اصطلاح سنگ قبر صندوقی رایج بوده است. این مثال از فردوسی (قرن چهارم) درباره تابوت گویای مدّعاست:

نهیفتند صندوق او را به خاک ندارد جهان از چنین کار باک

(فردوسی، ج ۴، بیت ۱۹۹۳)

→

گفت محتمل می‌داند که از کلمه‌ای چینی اقتباس شده باشد. Dorler (1967-1975, vol. 3, pp. 33-35) گفت محتمل می‌داند که از کلمه‌ای چینی اقتباس شده باشد. تفصیلی درباره استعمال و تسمیه آن و نظریاتی که ابراز شده است در کتاب خود آورده.

قطران تبریزی (وفات: ۴۶۵) هم در بیتی گفته است:

نه از تابوت مُرسل گشت و از صندوق خسرو شد

یکی موسی بن عمران و یکی دارای بن دارا

(قطران، ص ۳)

همچنین این بیت از نظامی (قرن ششم):

ز عشوه گرچه بر عیوق رفتند ز تخت امروز بر صندوق رفتند

(لغت نامه دهخدا، ذیل صندوق)

در تفسیر فارسی کمبریج، که احتمالاً نثر قرن پنجم / ششم هجری است، مصرّحاً صندوق در جای تابوت استعمال و معنی شده است و این است عین عبارت آن:

که بینداز موسی را در تابوت که او را در صندوق (کذا) کن که نام او تابوت

است. (متینی، ج ۱، ص ۵۳)

این عبارت هم از گلستان سعدی (قرن هفتم)، که صندوق به جای سنگ قبر

مکعبی در آن آمده است، نقل می شود:

یکی را از بزرگان ائمه پسری وفات یافت. پرسیدند که بر صندوق گورش چه

نویسیم. (سعدی، ص ۱۶۰، ۱۶۲)

عبید زاکانی (وفات: ۷۷۲) صندوق روی قبر را با عنوان صندوقه یاد کرده و

نوشته است:

و اکثر رباعی در صندوقه گور پدران می نویسند. (عبید زاکانی، ص ۱۴)

اما موارد دیگری که فردوسی صندوق را در شعر آورده اینهاست، در نبرد

اسفندیار با اژدها:

به سر بر یکی کرد صندوق نغز

به صندوق در مرد دیهیم جوی

بیاراست آن دُرگر^۱ پاک مغز

دو اسب گرانمایه بست اندروی

بیاورد گردون و صندوق شیر نشست اندرو شهریار دلیر
برآمد ز صندوق مردِ دلیر یکی تیز شمشیر در جنگ شیر
(فردوسی، ج ۶، ابیات ۱۷۷۱، ۱۷۸۰، ۱۷۹۲)

صندوق چنان که اشاره شد جای نگاه‌داری اشیای قیمتی و اسناد مهم بوده است. قطران تبریزی در مصداق مورد اولیه سروده است:

زائرانش را دُرّ است به صندوق و به دُرّج
سائلانش را میم است به تنگ و به جوال
(قطران، ص ۲۱۹)

محلی که در عهد ناصرالدین شاه اسناد دولتی در آن نگاه داشته می‌شد صندوقخانه نام داشت. در این مورد، در سندی می‌خوانیم که نوشته‌اند: اصل سند این حجت در صندوقخانه مبارکه همایونی ضبط است. (کاووسی عراقی، ص ۸۹). جز این، سابقه استعمال ترکیبات لفظ صندوق (یا جمع آن، صنادیق) در زبان فارسی برای مفاهیم گوناگون است، مانند صندوق (صندوقه) سینه^۱، صندوق سر^۲، صندوق ساعت^۳ صندوقه (نوعی از دیوار با خشت یا آجر)، صندوقک (نوعی حشره)، صندوق ساز، صندوق دار.

صندوق انواع متعدد داشته است. معمولاً مستطیل شکل است و از چوب ساخته می‌شد و می‌شود. صندوق‌های ظریف و گران‌قیمت هم می‌ساخته‌اند که در دست ملوک و بزرگان می‌بوده است. صاحب الذخائر و التحف از صندوق کوچکی نام می‌برد که از نقره و هشت ضلعی بود (ابن الزبیر، ص ۶۲). صندوق‌ها معمولاً چوبی

۱. از جمله عطار نیشابوری (وفات: ۶۲۷) گفته است:

چنان در جوش آید خشم و کینه‌ت که بر گردون رسد صندوق سینه‌ت
(عطار، ص ۲۴۵)

۲. از صندوق سر و صندوق اسرار شاید مراد حفظ اسرار از غیر است.

۳. مرا این چرخ چون صندوق ساعت ز بازچه رها نکند به طاعت
(همان، ص ۲۱۵)

و کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (وفات: ۶۳۵) نیز آن را به همین معنی استعمال کرده است. (کمال‌الدین اصفهانی، ص ۶۵۷)

بود ولی، برای زیبایی و به تناسب مصرف و بها، آنها را با روکش‌های آرایشی از چرم و مخمل دیگر صندوق ساختن آن به طور گره‌بندی یا مثبت (کنده کاری) از انواع چوب و عاج و جز آن بود. از عصر صفوی به این سوی، صندوقچه‌های لاک‌پ (رنگ و روغنی) نقش‌دار نیز دیده شده است. (همانند قلمدان‌ها).

برای مثال، از صندوق منصوریه قیروان باید نام برد که احمد الخراسانی آن را طراحی کرد و ساخت و بر آن به خط کوفی تزئینی کتابه‌ای نوشته شده بود (سخنان ابراهیم شُبوح).

در تاریخ‌الوزرای نجم‌الدین قمی (تألیف: ۵۸۴) می‌خوانیم که

صندوق مطبخ او را از جهت آرایش بردندی [یعنی به ملاحظه آن که زیبا و هنرمندانه بوده است.] [ابوالرجاء قمی، ص ۱۵]

صندوق بر هودجی نیز اطلاق می‌شد که به پشت پیل می‌گذاشته‌اند. در خزائن الفتوح امیر خسرو دهلوی (وفات: ۷۲۸) دو بار (دهلوی، ص ۱۰۵، ۱۶۲) ذکر آن شده است.

به محفظه‌ای که ساعت‌های آفتابی قدیمی در آنها قرار داشت نیز صندوق گفته می‌شد. کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (وفات: ۶۳۵) آن را چنین توصیف کرده است.

طرفه معشوق و گونه عاشق از درون صامت از برون ناطق

(کمال‌الدین اصفهانی، ص ۵۵۲)

در گیلان هنوز هم نوعی از صندوق‌هایی ساخته می‌شود که جزو صنایع دستی آن منطقه است و آنها به صندوق پول‌اکی شهرت دارد. (الطافی، ص ۱۵-۱۸) در کتاب دستورالوزاره تألیف محمود بن محمد اصفهانی (وفات: احتمالاً ۶۱۲) می‌خوانیم:

مع الحدیث سر صندوق واقعه بگشای از شعبده‌بازی‌های زمانه بلعجب
لختی باز نمای. (اصفهانی، ص ۲۳)

صندوق نه فقط جای نگاه‌داری کتاب بود و آن را گوشه اتاق و پستو قرار

می دادند بلکه به هنگام حمل و نقل بهترین وسیله بود که کتاب از آسیب برکنار بماند و جلدش نشکند و اوراقش پریشیده نشود. معمولاً دو لنگه صندوق باریک استر یا شتر می شد.

در متون قدیم از حمل مال و منال در صندوق یاد شده، از جمله در شاهنامه آمده است:

برفتند و صندوق‌ها را به پشت کشیدند و ماهارِ اشتر به مشت
(لغت‌نامه دهخدا، ذیل صندوق)

ابوالفضل بیهقی (وفات: ۴۷۰) نوشته است:

خلعت‌های خلیفه را بر استران در صندوق‌ها بار کرده‌اند. (همان‌جا)

صندوق را اگر کوچک باشد صندوقچه (در عربی صندوقه) می‌گویند. صندوقچه خیلی کوچک را که معمولاً جواهر در آن می‌گذارده‌اند دُرَج می‌خوانده‌اند. شواهد مناسب این موارد است که نقل می‌شود. ناصر خسرو در بیت‌ی گفته است:

صندوقچه عدلِ تو مانده‌ست به طرطوش

دستورچه جورِ تو در پیشِ کبارست

(همان‌جا)

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (وفات: ۶۳۵) شعر مطوّل‌ی دارد «فی صفة صندوقچه» (کمال‌الدین اصفهانی، ص ۵۵۴) و باز در قطعۀ مفصّلی صندوق ساعت را چنین توصیف کرده است:

طرفه معشوق و گونه عاشق از درون صامت از برون ناطق

حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده (تألیف: سال ۷۴۰) نوشته است:
در خزانه فضل سهل صندوقچه‌ای یافتند به مَهر. تصوّر کردند جواهر است. چون بگشودند... پاره‌ای در او بود. بر آنجا نوشته بود... (حمدالله مستوفی، ص ۳۱۲)

برای دُرَج عبارتی از تاریخ بیهقی می‌آوریم که حکایت از استفاده از آن نزد

دبیران و منشیان برای گذاردن کاغذ و وسایل تحریر می‌کند:

پس بیرون از صدر بنشست و دوات خواست. بنهادند و دسته‌ای کاغذ و دُرَج سبک، چنان که وزیران را برند و نهند. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل دُرَج)

نوعی از صندوق کوچک، که معمولاً فولادی یا آهنی بود و در آن کاغذ و سند و کتاب کوچک و دفتر و مهر گذاشته می‌شد مجری نام داشت (اعم از چوبی یا فلزی). کلمه مجری ظاهراً برگرفته از کلمه مجاز است که نام قوم و مملکت است و تسمیه آن به مناسبت آوردن آن گونه جعبه و صندوق از آن ناحیت بوده است. صندوقی که بزرگ و محکم و دشوار شکن و جادار باشد گاو صندوق نام دارد. قاضی احمد قمی (اوایل قرن ۱۱) در خلاصة التواریخ نوشته است:

فرموده‌ایم... آن ملحد را با دو نفر مرید صاحب وقوف در گاو صندوق نهند.
(منشی قمی، ج ۱، ص ۵۸۳)

باید دانست که از محفظه‌های دیگر هم برای نگاه‌داری کتاب و نفایس و نامه و حمل و نقل آنها بر پشت مرکب استفاده می‌شده است؛ از آن زمره است خریطه. خریطه کیسه‌مانندی چرمین بود که اغلب آن را از بافته‌های درشت و کلفت درست می‌کرده‌اند.

در تاریخ بیهقی آمده است:

امیر خواجه بونصر را آواز داد. پیش تخت شد و نامه بستد و باز پس آمد و...
بایستاد و خریطه بگشاد و نامه بخواند. (بیهقی، ص ۳۸۳)
نیز در داراب‌نامه بیغمی (قرن هشتم و نهم) می‌خوانیم:

پسر آن خریطه و آن دفترها در بست. (بیغمی، ج ۱، ص ۳۹۹)

هر ورق کاو فتاد در دستم همه را در خریطه‌ای بستم
(لغت‌نامه دهخدا، ذیل خریطه)

سعدی هم در بیتی آورده است:

به کدام روسپیدی طمع بهشت بندی
تو که در خریطه چندین ورق سیاه داری

(همانجا)

رشیدالدین فضل الله همدانی (وفات: ۷۱۸)، در وقفنامه خود جایی که از
فهرست کتب ربع رشیدی یاد کرده است، می نویسد:

و پیش هر یک از این جماعت نسختی از فهرست کتب باشد مقابل و منقح و
یک نسخت از آن فهرست در هر کتابخانه‌ای در خریطه به مهر ایشان نهاده باشد.
(رشیدالدین فضل الله ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸).

خورجین و مفرش و جعبه و کیف و چننه و توبره و کیسه و جوال و بغچه و
مخصوصاً قمطر از محفظه‌هایی بود که کتاب را به هنگام سفر و حمل و نقل در آن
می گذاشته‌اند. در مورد خورجین، عبارت ناصر خسرو را نقل می‌کنم. او در سفرنامه
نوشته است:

خُرَجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم. بفروختم و از بهای آن دَرَمَکی چند
سیاه در کاغذی کردم. (ناصر خسرو، ص ۲۳۳).

قمطر به معنی «شتر درشت اندام» و معانی دیگر است اما به وسیله‌ای هم که
در آن کتاب می‌گذاشته‌اند (و حتی شکر و نبات می‌ریخته‌اند) اطلاق می‌شده است.
محمد بن اسحاق الندیم در الفهرست کلمه قمطر را چند بار می‌آورد؛ از جمله
ذیل اطلاعات مربوط به خزانه کتب محمد بن حسینی معروف به ابن بعره نوشته
شده است:

ثم لما مات هذا الرجل فقدنا القمطر و ما كان فيه فما سمعنا له خبراً و لا
رأيت منه غير المصحف هذا على كثرة بحثي عنه. (الندیم، ص ۴۶)

همو، همان‌جا از قمطر بزرگی یاد کرده است که در آن پوست گورخر و صک
و کاغذهای مصری و چین و تهامی و پوست شتر و ورق خراسانی نهاده بوده‌اند که
متضمن مطالبی در نحو و حکایات و قصاید و انساب بود.

نیز ذیل کتاب اخبارالواقعی یادی از ششصد قمطر او می‌کند که پُر از کتاب بود

و هر قمطر را دو مرد می‌بایست این سو و آن سو می‌کردند. (همان، ص ۱۱۱). آن را قمطره هم گفته‌اند. خاقانی (۵۲۰-۵۹۵) دارد:

قطره کوثر و قمطره قند از شکرهای لفظ او اثرست

(خاقانی، ص ۸۵)

صندوق برای حفظ کتاب از موش خوردگی و دیگر آسیب‌ها و همچنین حمل و نقل آنها از شهری به شهر دیگر بهترین وسیله بود و حتماً بیش از هزار سال سابقه دارد، چه محمد بن اسحاق نوشته است در سال سیصد و چهل و اندی ابوالفضل بن عمید کتاب‌های پاره پاره‌ای از اصفهان فرستاد که در صندوق‌هایی از باروی آن شهر به دست آمده بود.

عبارتش این است:

«کتاباً منقطعة اصیبت باصفهان فی سورالمدينة فی صنادیق».

(الندیم، ص ۳۰۲)

ابن سینا در سرگذشت خود نبشته‌اش، از صندوق کتب چنین یاد کرده است:

«و ادخلت الی دار ذات بیوت کثیرة کل بیت صنادیق کتب منضدة بعضها علی بعض».

(Goltzman 1974, p. 36)

در یادداشت‌های مربوط به کتاب‌های وقفی کتابخانه آستانه قدس چند جا ذکر مصاحفی شده است که در صندوق نگاه‌داری می‌کرده‌اند و از آن جمله قرآن وقفی سال ۵۷۴ است.

(دانش‌پژوه ۱، ص ۵۰-۵۱، ۶۵، ۹۱)

عطار، چون صندوق جای کتاب می‌بود، آن را تلویحاً و مجازاً در مفهوم صندوق کتاب به کار برده است:

عهد پیشین را یکی استاد بود چارصد صندوق علمش یاد بود

(عطار، ص ۱۴۶)

مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق) هم گفته:

تا بداند مؤمن و گبر و یهود کاندرا این صندوق جز لعنت نبود

(لغت‌نامه دهخدا، ذیل صندوق)

رشیدالدین فضل‌الله طبیب (وفات: ۷۱۸) در جامع‌التواریخ راجع به فتح بخارا نوشته است:

در انبارهای شهر بگشادند و غله‌ها می‌کشیدند و صنادیق مصاحف را آخر اسبان ساختند.

(رشیدالدین فضل‌الله ۱، ج ۱، ص ۴۹۸-۴۹۹)

همچنین در وقفیه ربع رشیدی ذکر صندوقی را کرده است که وجه نقد و نسخه مخارج را در آن می‌گذارده‌اند، این است نص نوشته او:

و شرط رفته که هر وجهی که نقد باشد و به خراب آونده در صندوقی نهند که ما اختراع کرده آن را صندوق ضبط نام نهاده‌ایم و هر سه به اتفاق، از آنجا بیرون آورده صرف می‌کنند و نسخه اصل و خرج آن در آن صندوق نیز می‌نهند. (همو ۲، ص ۱۹۷)

کتاب‌شناس معاصر، شادروان کرامت رعناحسینی، سال‌ها پیش حکایت می‌کرد:

چندی پیش یک صندوق قدیمی چوبی به دست عتیقه‌فروشی رسید که وقفنامه‌ای پارچه‌ای بر داخل در آن چسبیده بود. صندوق به اندازه یخدان‌های لباس بود و بنا بر آنچه از وقفنامه مستفاد می‌شد از آن خانقاه و مزار روزیهان بقلی (در شیراز) بوده است. مضمون وقفنامه به طوری و تا اندازه‌ای که به یادداشت در این زمینه بود: کتاب‌های این صندوق و صندوق‌های دیگری که وقف خانقاه است، اگر چه بعضی از آنها ممکن است به نظر جماعتی ضالّه باشد، لعنت خدای بر آن کس که آنها را امحاء یا ضایع کند. اگر مطالبی از کتب ناوَرست، باید ردود بر آنها نوشت و جوف صندوق گذارد. لعنت خدای بر آن کسی که شمع به نزدیک صندوق ببرد و یا در کنار شمع کتاب بخواند. مقیمان خانقاه نباید کتاب به ناشناسان بدهند و باید در حفظ کتب بکوشند و به هیچ وجه کتاب‌ها را از زیر سقف خانقاه بیرون نبرند. کسانی که کتاب‌ها را وصالی و تجلید کنند و در استکتاب و استنساخ کتاب پردازند از برکات و نعم الهی اجر اخروی بهره گیرند. (افشار، ص ۲۱۵-۲۱۶)

در صورت ترکیه نامه برهان الدین ناصری، که زمانی هرمان^۱ آلمانی (متخصص اسناد دوره مغولی تا صفوی) به تصحیح آن پرداخته بود، دیدم که ذکر کتاب‌هایی شده است که از او در دو صندوق خشب (چوبی) بر جای مانده بود.

حسن بیگ روملو (قرن دهم) در احسن التواریخ صندوق را جای نگاه داشتن تمغا دانسته یعنی وسیله‌ای مَهر مانند که پس از اخذ خراج و مالیات بر امتعه می‌زده‌اند و عوارض را بر آن اساس می‌گرفته‌اند. او ذیل اخبار سال ۸۵۳ مربوط به طغیان میرزا عبداللطیف تیموری نوشته است.

پس صندوق تمغا را شکست و منادی کرد که تمغا را برانداختیم. (روملو، ص ۲۹۲)

شاعری ادیب به نام امیرسید حسین ابیوردی (قرن نهم) در منظومه انیس العاشقین تکیه زدن بر صندوق را با مثل الحمار یحمل اسفارا قرین ساخته و گفته است:

آن دلبر شوخ طبع شیرین گفتار خوش گفت به شیخ کای شیخ کبار
زنهار مکن تکیه به صندوق کتاب سودی نکند کتاب بر پشت حمار

(ابیوردی، ج ۱۵، ص ۱۴۳)

نظام دستغیب شاعر شیرازی (وفات: ۱۰۲۹) اصطلاح صندوق کتاب را مضمون شعری طعنه‌آمیز در دو بیتی خود قرار داده است:

گر از کتاب دعوی دانش کنی بسی صندوق را رسد که زند تخته بر سرت
دود چراغ خوردن اگر دانش آورد باید چراغدان بنشیند برابرت

(دستغیب شیرازی، ص ۶۵۹، پاورقی)

طغرای مشهدی (قرن یازدهم)، که بی‌تابانه به بازی الفاظ علاقه‌مندی داشت، در منشئات خود، کلمات صندوق و جزودان را به تناسب آورده و نوشته است:

در کتابخانه خیالم صندوق‌های الفاظ آسمان پایه و در جزودان حافظ‌ام

اوراق معانی کهکشان پیرایه. (طغرای مشهدی، ورق ۱۰۴ ب)

فوق‌الدین احمد یزدی (قرن یازدهم)، که از شاعران هزل‌پرداز است، در هجو صاحب ادعایی سروده است:

کتاب فضل ز صندوق سینه بیرون کن

از این چه سود که داری کتاب در صندوق

(فوقی یزدی، ص ۸۶)

در کتاب مشهور به نسخه زیبای جهانگیر تألیف مطربی سمرقندی (قرن یازدهم)، ضمن احوال عبدالکریم سلطان از ملوک کاشغر که داماد امامقلی بهادرخان بود، گفته شده است که:

صندوق‌ها مملو از کتاب‌های خوب از هر جنس به هم رسانیده‌اند، (مطربی سمرقندی ۲، ص ۲۳۱).

شیخ ابوالفضل مبارک (وفات: ۱۰۱۱) در کتاب آیین اکبری، راجع به نسخه مصور قصه امیر حمزه که به گفته آن کتاب در شانزده مجلد بود، آورده است:

میرعلی به حکم اکبر پادشاه «قصه امیر حمزه» [را] در شانزده مجلد مصور ساخته، هر جلدی [در] صندوقی و هر ورقی یک ذرع در یک ذرع و در هر صفحه صورتی... (حبیبی، ص ۱۷۲)

در اکبرنامه همو می‌خوانیم:

دو شتر صندوق بار بی‌ساریان در جنگ‌گاه پدید آمد... فرمودند شتران را بنشانند بار گشایند و ببینند که در این صندوق‌ها چیست. از اتفاقات حسنه آن که کتب خاصه پادشاهی که در جنگ قباچاق از دست رفته بود به تمام و کمال در این چند صندوق بود (ابوالفضل مبارک، ج ۱، ص ۴۴۸)

یکی از موارد خاص استفاده از صندوق نگاه‌داری مصاحف قرآن کریم در آن بوده است. مخصوصاً قرآن‌هایی که سی پاره (جزو) نوشته می‌شد معمولاً در صندوق نگاهبانی می‌شد تا از متفرق شدن و پاره شدن محفوظ بماند. این چند

نمونه گواه است. حبیب زیات، محقق لبنانی، در الوراثة و الوراقون از تاریخ بغداد نقل کرده است:

شهدت مسجدالجامع بالرصافة وقد اجتمع الناس و جلس قتيبة بن زياد المناس و اقيم بشر على صندوق من الصناديق المصاحف عند باب الخدم. (خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۶۴)

این عبارت عظام‌لک جوینی در تاریخ جهانگشایادآور حفظ قرآن در صندوق است، می‌نویسد:

[چنگیز] فرمود که صحرا از علف خالی است. اسبان را شکم پر کنند. انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوق‌ها را آخر اسبان می‌ساخت. (جوینی، ج ۱، ص ۸۰)

چهار نمونه از قدیمی‌ترین قرآن‌های وقتی که در صندوق نگاه‌داری می‌شد عبارت است از:

مجلد سوم قرآن آستانه قم وقف تاج‌الوزراء ابو عیسی احمد بن ابوشجاع.. فرامرز نازویه در رمضان ۵۹۴ که در وقفنامه مسطور بر صفحه اول آن ذکر «مع الصندوق» شده است. (دانش‌پژوه ۲، ص ۳۵)

دیگر قرآن وقف مسجد جامع منیعی نیشابور در سال ۶۱۱ است که بعدها به آستانه رضوی مشهد انتقال یافته و سالهایی دراز در محفظه‌ای کنار گنبد که تیغه کرده بودند مخفی بوده است. در وقفنامه آن مذکور است که:

«وقف هذا الجزء مع سائر اجزائه الى تمام الثلثین مع صندوقه، العبد کافی الدولة والذین خالصة الوزراء عمرین ابی بکر النائب». (عرفانیان، ج ۱۹، ص ۱۲۱)

دیگر قرآن به خط ثلث از قرن نهم متعلق به آستانه قم است که با صندوقش وقف بر خانقاه رشیدالحق بوده است. (دانش‌پژوه ۱، ۵۰، ش، ۴۴)

دیگر قرآن سی‌پاره به خط نسخ از قرن هشتم متعلق به همان‌جا که ۲۰

رمضان ۸۴۲ وقف شده و اکنون پنج جزوش بیش نمانده است و بر پشت هر جزوش وقفنامه‌ای مسطور است که از نوشته آن بر می آید که امیر غیاث الدین یوسف خواجه بهادر آن را بر مسجد جامع عتیق قم خارج درب ساده وقف کرده و در وقفنامه‌ها کلمه صندوق ذکر شده است.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، در جایی که تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف و کتب الحدیث ربع رشیدی را در وقفیه خود بر شمرده است، دوبار ذکر صندوق کرده است. نخست گفته است:

و از حاصل این یک نیمه از اوقاف مسجد جلد‌های این دو نسخه و تذهیب مصحف و صندوق آن با حلی مذهب بدهد ساختن. (رشیدالدین فضل‌الله ۲، ص ۱۳۳)

سپس گفته است بر پشت قرآن‌ها و کتاب جامع‌الاصول که باید هر سال نویسانیده شود، بنویسند:

استکتب هذا المصحف من حاصل ما وقفته من املاک... لیتخذ من حاصلها کل سنة جامع مصحف متکوباً فی ثلاثین مجلداً مصححاً محرراً موضوعاً فی صندوق متکلف محلّی بحلّی حدیدیه مذهبه لیكون وفقاً علی المسلمین من اهالی بلد کذا. (همان، ص ۱۳۳-۱۳۴)

شاه داعی، شاعر شیرازی (وفات: ۸۷۰)، به مناسبت آنکه گاهی صندوق‌های قرآن از مجلدات مصاحف جدا می‌مانده است، بیتی دارد که جای آوردنش اینجاست:

جدا گر ز صندوق مصحف شود ز تو حرز قرآن جدا کی شود

(شاه‌داعی شیرازی، ج ۲، ص ۳۰۱)

کلمه صندوق در نام کتاب هم دیده می‌شود از جمله جُنگی است از قرن نهم / دهم هجری به نام مجموعه اللطائف و صندوق‌المعارف متعلّق به کتابخانه مرحوم مجتبی مینوی، (دانش‌پژوه و افشار، ۵۰، ش ۶۶)، دیگر صندوق‌الحکمة که نام کتابی بوده است در علم کیمیا و ذکرش در نزهت‌نامه علائی (قرن ششم) آمده است (شهردان

رازی، ص ۵۰۶). دیگر صندوق‌المعارف تألیف احمد بن کمال اسحق خواجه (وفات: ۱۱۲۰). (سبحانی، ص ۶۹۲)

اگرچه این گفتار درباره صندوق کتاب بود ولی باید نوشت که در تمدن گذشته ما کتاب را در گنج، قفسه دولایی، طاقچه، رف و اشکاف هم نگاه‌داری می‌کرده‌اند.

منابع تبرستان

ابن الزبیر، الرشید، الذخائر و التحف، تحقیق محمد حمیدالله، مقدمة صلاح الدین المنجد، وزارة الاعلام فی الكويت، کویت ۱۹۵۹.

ابن سینا، السيرة الذاتية، (Goldtman 1974)
ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین، تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۳.

ابوالفضل مبارک ناگوری، اکبرنامه، به اهتمام مولوی آغا احمدعلی، مولوی عبدالرحیم، ج ۳ در ۴ مجلد، کلکته ۱۸۷۷.

ایبوردی، امیرسید حسین، انیس العاشقین، تصحیح و تعلیق رضا انزابی‌نژاد، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

افشار، ایرج، «اطلال پارس» (۲)، یغما، س ۲۹ (۱۳۵۹)، ش ۴، ص ۲۰۴-۲۱۶.
الطافی، محمد «صندوق بولاکی»، گیلان‌نامه، س ۲، ص ۱۵-۱۸.
بیغمی، محمدبن احمد، داراب‌نامه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۱.

جویی، عطاملک، تاریخ جهانگشا، به سعی و اهتمام محمد قزوینی، ج ۳، بریل، لیدن ۱۹۱۲-۱۹۳۷.

حبیبی، عبدالحی، هنر عهد تیموریان و متفرعات آن، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹.
خاقانی شروانی، بدیل بن علی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران ۱۳۳۸.
خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، مطبعة السعادة، قاهره ۱۹۳۱.
دانش‌پژوه (۱)، محمدتقی، فهرست نسخ خطی بغدادی، کتابخانه آستان مقدسه قم، قم ۱۳۵۵.
— (۲)، نمونه‌هایی از چند نسخه بالارزش آستانه قم، کتابداری، ۳۵:۹.

دانش پژوه، محمد تقی و ایرج افشار، فهرستواره کتابخانه مینوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.

دستغیب شیرازی، نظام، دیوان فخرالزمان قزوینی.

دهلوی، امیر خسرو، خزائن الفتوح، لاهور، ۱۳۴۵ ق.

رشیدالدین فضل الله همدانی (۱)، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ۴ ج، نشر البرز، تهران ۱۳۷۳.

— (۲)، وقفنامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶.

روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹.

زبّات، حبیب، الودّاعة و الوراقون فی الاسلام، المطبعة الکاتولیکية، بیروت ۱۹۴۷.

سبحانی، توفیق، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.

سعدی، مصلح الدین، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران ۱۳۵۹.

شاه داعی شیرازی، نظام الدین محمود، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ۲ ج، کانون معرفت، تهران ۱۳۳۹.

شهمردان رازی، ابن ابی الخیر، نزهت نامه علائی، به تصحیح فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

طغرای مشهدی (قرن ۱۱)، منشآت، نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی بادلیان (آکسفورد) - ش ۷۶۷.

عبید زاکانی، نظام الدین، اخلاق الاشراف، به کوشش هـ فرته، قسطنطنیه ۱۳۰۳ ق.

عرفانیان، غلامرضا، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۹، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۰.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، مصیبت نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، زوّار، تهران ۱۳۴۰.

علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد ۱۳۵۰.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، بروجیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵.

فوقی یزدی، فوق الدین احمد، هزلیات فوقی، به تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران ۱۳۴۲.

قطران تبریزی، دیوان، به سعی و اهتمام محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تبریز ۱۳۳۳.

کاووسی عراقی، محمدحسن (گردآورنده)، اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی،

- وزارت امور خارجه، اداره انتشار اسناد، تهران ۱۳۷۳.
- کمال‌الدین اصفهانی، اسماعیل، دیوان، به اهتمام حسین بحرالعلوم، دهخدا، تهران ۱۳۴۸.
- متینی، جلال (مصحح)، تفسیر فارسی کمریج، ۲ ج، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- مطربى سمرقندى (۱)، سلطان محمد، تذکرة الشعراء، مقدمه و تصحیح اصغر جانفدا، میراث مکتوب؛ مرکز مرعشی نجفی، قم ۱۳۷۷.
- منشی قمی (قاضی احمد)، احمد بن حسین، خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، ۲ ج، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹-۱۳۶۳.
- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران ۱۳۵۵.
- الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، چاپخانه مروی، تهران ۱۹۷۳.
- Dorfer, Gerhard (1967-1975). *Türkische und mongolische Elementre im Neupersischen*, wiesbaden.
 - Goltzman, William E (1974). *The Life Ibn sina: A Critical Edition and Annotated Translation*. State University of New Press, Albany, New York.

«عرض» در نسخه‌های خطی*

www.tabarestan.info

بر روی برگ نخستین و گاه برگ پایانی بعضی از نسخه‌های خطی یادداشت‌هایی دیده می‌شود که دلالت بر تعلق آن نسخه به یکی از کتابخانه‌های پادشاهی، دستگاهی و یا آستانه‌های خانقاهی و یا مذهبی معتبر در زمان نگارش آن یادداشت دارد. مطلب این یادداشت‌ها نشان‌دهنده آن است که در تاریخ نگارش یادداشت، نسخه مذکور مورد تفتیش و بازدید و ثبت و ضبط و تحویل و تحوّل قرار گرفته است. این گونه یادداشت را که در حقیقت نوعی از "description" و "registration" است و اگر نام کتابخانه در آن آمده باشد می‌تواند نوعی "Ex-libris" در شمار آید، در اصطلاح «عرض» باید خواند چه همین کلمه یا کلماتی که همان مفهوم را به ذهن متبادر می‌سازد در عبارت مربوط به «عرض» مندرج کرده‌اند. معمولاً جملات «عرض گرفته شد»، «به عرض رسید»، «عرض دیده شد»، «داخل عرض شد» در آن نوع عبارات دیده می‌شود. البته کلمات دیگری در همین مفهوم به کار می‌رفت، مانند «دیده شد»، «بازدید شد» یا «ملاحظه شد» که مصطلحاتی

*. این گفتار به زبان فرانسه در مجمع نسخه‌شناسی که به اهتمام کتابخانه ملی پاریس در سال ۱۹۹۴ تشکیل شد خوانده شد. از آقای ع. روحبخشان سپاسگزارم که آن را به فرانسه ترجمانی کرد. متن مذکور در مجموعه سخنرانی‌های آن مجمع اخیراً نشر شده است.

Secrètes et manuscrits du Moyen-Orient Sous la direction de F.Deroche et F. Richard. Paris Bibliotheque National, 1997.

نقل از معارف، سال ۱۴ (۱۳۷۶): صص ۱۵۱-۱۷۹.

جدید‌ترند و مخصوصاً در عرض‌های متعدد نسخه‌های کتاب‌های آستان قدس (مشهد) که نامش در قرون پیشین «سرکار فیض آثار» بود و کتابخانه سلطنتی (تهران) و آستانه حضرت معصومه (ع) در قم به وفور دیده می‌شود.

در بعضی از نسخه‌های قرآن شریف، به مناسبت احترام خاص و جنبه تقدّسی آن، بینندگان عرض عبارت «زیارت شد» را قید می‌کرده‌اند. نگاه کنید به فهرست قرآن‌های آستان قدس (مشهد) که این گونه اصطلاح در آنجا زیاد دیده می‌شود.

کلمه «عرض» در تمدن ایرانی سابقه‌ای دارد. هنوز هم عرض کردن و به عرض رسانیدن کاملاً مصطلح است و «عرض اندام» و «عرض حال» و «عرضی ندارم» از اصطلاحات رایج در تداول عمومی است. استعمال این اصطلاح در متون کهن فارسی اغلب به معنی نشان دادن و شمارش کردن سپاهیان به کار رفته و عمل «دفیله» و سان قشون را در عهود مختلف از عصر غزنویان تا روزگار نزدیک به عصر قاجار «عرض لشکر» و «عرض سپاه» می‌گفته‌اند. در شاهنامه آمده است:

بدو داد دیوان عرض سپاه بفرمود تا پیش درگاه شاه

فردوسی کسی را که متصدی عمل دیوان عرض بوده یعنی شمارنده و عرض‌دهنده لشکر، به نام عَرَض (ariz) چند بار در شاهنامه یاد کرده است، از جمله عَرَض را بخوان تا بیارد شمار که چندست مردم، که آید به کار
همین منصب در عصر مغول عارض نامیده می‌شد (تاریخ غزانی، رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۰۷).

عرض کردن بعدها توسّع معنی پیدا کرد تا جایی که حافظ در بیتی گفته است:

اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پُر از عربی است

اصطلاح عرض، دیوان عرض در متونی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ و صّاف و در اشعار خاقانی شروانی، فرخی سیستانی و سوزنی سمرقندی و دیگران به کرات آمده و همه موارد حکایت از نشان دادن و

نمودن و عرضه داشتن و ارائه کردن است. اصطلاح عرض سپاه در نام رساله‌ای که جلال‌الدین دوانی (قرن نهم) درباره سپاه اوزون حسن نوشت نیز دیده می‌شود.



استعمال این کلمه تشریفاتی و احترام‌آمیز به تدریج دامنه گرفت و اصطلاحات عرضه داشت و عرض همایون و از شرف عرض و عرضه و نظایر آن به وجود آمد و در مراسلات و فرامین و احکام به کار رفت و بالاخره عمل بازدید و تفتیش موجودی کتب و نفایس و اشیاء قیمتی را که دستگاهی مالک می‌بود به «عرض دیدن» مصطلح کردند.

از جمله مؤیدالدوله منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی دبیر منشی دیوان سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲) در نامه مربوط به تفویض تدریس در مدارس بلخ نوشته است: «و رخصت ندهند که از هیچ جانب در آن بی‌رضای ظهیرالدین امام‌الشرق شروعی باشد تا خزانه کتب را به حضور ائمه و معتبران دیوان برادری اعزّی ادام‌الله تمکینهم عرض دهند و تفصیل مهذب منقح کنند و به خازنی امین بسدید شایسته سپارند تا تیمار آن می‌دارد و اثر جمیل می‌نماید.» (ص ۳۷، چاپ عباس اقبال).

همچنین رشیدالدین فضل‌الله همدانی (کشته در ۷۱۸) در وقفنامه ریع رشیدی خود در مورد نسخی از قرآن و جامع‌الاصول فی احادیث الرسول که هر سال می‌بایست کتابت شود مقرر داشته بود: «بعد از آن هر سال این دو نسخه را عرض کنند بر قضات تبریز تا صورت حال را در مکتوبی ثبت کنند و به توقیع خود مشرف گردانند و آن مکتوب را به متولی تسلیم کنند...»

فضل‌الله بن روزبهان خنجی هم جریان بازدید محمد شیبانی خان از نسخه‌های کتاب موجود در خراسان را- به سال ۹۱۴- با اصطلاح عرض در کتاب مهمان‌نامه بخارا یاد کرده و نوشته است: «در بلده فاخر بخارا عرض کتب خراسان دیده نسخه مشهوره به جامع رشیدی به عزّ عرض همایون رسانیدند.» (ص ۲۹). اصطلاح عرض در طومار صورت کتب و اشیاء نفیسه بقعه صفویه در اردبیل که به سال ۱۱۷۲ تهیه شده بود آمده و عین عبارت آن چنین است: «عرض

موجودی اجناس و اسباب و متروکات آستانه مقدسه منوره متبرکه از قرار بازدید... محمد قاسم بیگ متوکی...» (چاپ میرودود سید یونسی، جزء انتشارات کتابخانه ملی تبریز، ۱۳۴۸).

باری عرض بیان‌کننده مالکیت و نام مالک نسخه یا شیء نفیس و وضع موجود آن در زمان بازدید بوده است. این گونه ثبت و ضبط معمولاً و طبعاً در مورد کتابخانه‌های پادشاهان و سلاطین و امرا و شاهزادگان و بقعه‌ها و آستانه‌های امامزادگان و خانقاه‌های صوفیان که اموال و اثاثشان دارای تحویلدار، خزانه‌دار، صاحب جمع می‌بود اجرا می‌شده است.

در قبال اصطلاح عرض که خاص ثبت و ضبط در کتابخانه‌ها می‌بود برای مالکیت که نسخه‌هایی که به افراد و اشخاص تعلق داشت عباراتی از قبیل هوالمالک، من مملکت، دخل فی نوبتی، صار هذا الكتاب فی نوبتی، انتقل...، من جملة كتب، صاحبه و مالک، مالک هذا الكتاب، استصحبه، و نظایر آنها بر روی کتاب‌ها دیده می‌شود. بحث مفیدی درباره مالکیت در نسخه‌های عربی را در مقاله زیر می‌یابیم:

Adam Gacek, "Ownership statements and seals in Arabic manuscripts",

Manuscripts of the Middle East. Vol. 2 (1987), pp. 88-95.

فهرست‌نگاران عصر جدید ندرتاً مشخصاتی را که در عبارات عرض کتب بوده است در فهرست‌ها آورده‌اند. ظاهراً بیش از همه محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست‌های خود به صورت عرض‌های موجود اشاره کرده است. ایشان در فهرست نسخه‌های خطی متعلق به آستانه سنی فاطمه (ع) (حضرت معصومه قم) متذکر اهمیت عرض‌های مندرج در نسخه‌های خطی آن بقعه شده و نشان داده است که میان سال‌های ۱۱۰۲ تا ۱۲۹۷ بیست و هفت بار کتاب‌های موجود در آنجا بازدید شده بوده است و بر بعضی از نسخه‌های آنجا نشانه هفت هشت عرض و بیشتر دیده می‌شود.

اینک دو مثال از عرض‌ها را، برای آن که مصداق اساسی و مشخصی از آنها شناخته شود، می‌آورم و سپس به طبقه‌بندی مطالب می‌پردازم.

خمسه نوائی مسمی به حیره الابرار قطع وسط، کاغذ سمرقندی، مجدول، مذهب، جلد ساغری مشکى، کنج و ترنجدار طلاپوش، به تاریخ ۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۱۰۵ تخاقوی‌ئیل داخل عرض شد.

(نسخه ۴۶۹۲ ملک - تهران)

دیوان واعظ قطع کوچک، کاغذ دولت‌آبادی، جدولی، جلد تیماج ترنجدار طلاپوش، از بابت اموال حق وردی حاکم سابق کوه گیلویه به تاریخ شهر جمادی‌الاولی ۱۰۹۰ ضبط و به تاریخ ۱۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۱۰۵ داخل عرض شد.

(نسخه ۸۸۰۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

با این مقدمه کلی به مشخصات و ممیزات عرض می‌پردازم و می‌کوشم که برای هر موضوع دو سه مثال از عرض‌هایی که دیده‌ام بیاورم تا دامنه گفتار چندان دراز نشود.

۱. قدمت و سابقه عرض

چنان که یاد شد، سنت عرض کتاب در زمان رشیدالدین معمول بوده، اما قدیمی‌ترین عرض که من دیده‌ام مورّخ سال ۹۲۱ است در نسخه نهایی الادراک شماره ۳۷۵۸ تاشکند. درین نسخه عرض‌های دیگر مورّخ ۹۲۳ و ۹۲۸ و ۹۳۳ و سال‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۲۶ (که ظاهراً باید پس از هزار باشد) وجود دارد.

پس از آن نسخه شمایل‌النّبی شماره ۹۴۸۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است با عرض‌های مورّخ ۹۲۴ و ۹۳۴ و ۹۴۴ و ۹۵۴ و چون دقت شود معلوم می‌شود که هر ده سال یک‌بار نسخه مذکور عرض دیده شده است.

عمل عرض دیدن (با تأکید برین اصطلاح) تا سال ۱۳۴۳ قمری (یعنی هفتاد سال پیش) در کتابخانه آستان قدس (مشهد) مرسوم بود و کتاب‌ها به مهری با عبارت «از طرف کمیسیون اصلاحات آستان قدس عرض دیده شد» رسیده است.

۲. مواقع عرض دیدن

تعداد سنوات عرض بر روی نسخه دلالت دارد بر دفعاتی که آن کتاب به

عرض دیده شده است و حتی گاه به مناسبت‌های مختلف بوده است که تجدید عرض انجام شده است. از آن جمله است به سبب تبدیل مالک (وراثت و نظایر آن)، تبدیل حکومت و اوضاع سیاسی و جنگ‌ها و غارت‌ها، تبدیل صاحب جمعی و تحویداری و کتابداری و نظایر آن.

فاصله عرض‌ها متفاوت است. گاه کوتاه‌مدت است از جمله دو سال یا پنج سال، مانند سال‌هایی که در نسخه نه‌ای‌الادراک دیده می‌شود و گاه به ده سال، مانند سال‌های نسخه شمایل‌النبی، و گاه بیست و سی و پنجاه سال فاصله زمانی اتفاق افتاده بوده است. فی‌المثل مجموعه شماره ۳۸۳ آستانه قم که عرض سال‌های ۱۱۲۵ و ۱۱۷۲ دارد.

بعضی از تواریخ عرض که در نسخه‌های متعدّد دیده می‌شود احتمال دارد که به مناسبت واقعه‌ای باشد، مثلاً عرض سال ۱۱۰۵ بیش از هر سینه دیگر در نسخه‌ها دیده می‌شود و این سال مصادف با سال جلوس شاه سلطان حسین صفوی است.

۳. تاریخ‌گذاری عرض

به تفاوت سه گونه تاریخ در عرض‌هاست.

- سال هجری قمری
- سال ترکی (تخاقوی‌ئیل، بارس‌ئیل و غیره)
- سال جلوس که مرسوم کتاب‌های عرض دیده کتابخانه‌های هندوستان است. در این گونه نسخه‌ها گاهی سال الاهی (مبدأ تاریخ اختراعی اکبر) و گاهی سال جلوس آمده است. متأسفانه در مورد سال جلوس نمی‌توان گفت که مربوط به کدام پادشاه است، مگر به قرینه. از نسخه‌هایی که سال جلوس در آنها ذکر شده است این چند تا را برمی‌شمارد:
- ضیاء‌العلوم شماره ۴۰۹۵ ملک (تهران) که به سال‌های ۷ و ۱۳ و ۱۴ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ جلوس عرض دیده شده است.
- فتح‌الباری در شرح صحیح بخاری شماره ۷۹۲۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران که به تواریخ جلوس دارد.

- جهانگیرنامه کتابخانه سلطنتی (تهران) خط عبدالرحیم هروی عنبرین قلم، مورخ ۱۰۳۴ که تواریخ جلوس سال‌های ۲۲ و ۲۳ و ۲۸ با ذکر قیمت نسخه در هر یک از آن سال‌ها دارد.

۴. ابواب جمع و عرض

باید توجه داشت که یادداشت‌های مبین عرض متضمن دو گونه مطلب است و نباید میان آنها خلط کرد و هر دو را از یک قماش دانست. در بعضی از این یادداشت‌ها به جای «داخل عرض شد»، عبارات «تحويل شد»، «ضبط شد»، «ابواب جمع شد» آمده. منظور آن است که در فلان سال نسخه به تصرف و ملکیت درآمده است. به طور مثال در یادداشت ترجمه طرائف ابن طاووس نسخه کتابخانه ملی ملک (تهران) آمده است که «به تاریخ ربیع الثانی ۱۱۲۳ در کتابخانه مبارکه ابواب جمع شد» و «به تاریخ جمادی الاولی ۱۱۳۰ ابواب جمع صاحب صندوقخانه سرکار عالی شد». یا نسخه بیان بدیع به شماره ۱۶۸۵ کتابخانه ملی ملک (تهران) در شوال ۱۰۹۹ جمع و در تاریخ ۱۱۰۵ داخل عرض شده است.

۵. منطقه جغرافیایی عرض

«عرض» در نسخه‌هایی که در کتابخانه‌های معتبر ایران، هند، ماوراءالنهر، افغانستان، مصر، شامات و قلمرو عثمانی وجود داشته با عبارات مختلف نوشته شده است و آنچه در سرزمین‌های ایران و هند و ماوراءالنهر و افغانستان به فارسی آمده و در نسخه‌های عثمانی به ترکی یا عربی.

۶. نام تحویل‌گیرنده و محل نگاه‌داری نسخه

در عرض‌ها ندرتاً نام خاص محلی که نسخه در آنجا نگاه‌داری می‌شده یعنی کتابخانه یا مالک ذکر شده است. در بعضی از عرض‌ها هم نام شخص تحویل‌گیرنده

هست. به طور کلی در جدول زیر می‌توان مشخصات آنها را شناخت:

سال	کتابخانه یا محل ضبط نسخه	نام کتاب	مرجع کنونی
۱۰۰۳	تحويل محافظ خانه	اسئله و اجوبه رشیدی	کتابخانه آزاد، علیگره
۱۰۰۴	تحويل خواجه عنبر	نهایة الادراک	تاشکند، شماره ۳۷۵۸
۱۰۲۷	جمع کتابخانه	دیوان قاسم انوار	محمد شفیع، لاهور، ش ۱۴۷
۱۰۳۴	از خواجه عنبر تحويل منصور	مجموعه ۱۸۳	کتابخانه دولتی مدارس
۱۰۶۹	تحويل عبدالسلام - تحويل حراست	شرح دیوان (میبدی)	ملی ملک ۴۷۲۶
۱۰۶۹	از بابت دولتخانه مبارکه	نورالمشرقین	ملی ملک ۵۱۵۳
۱۰۷۳	تحويل خزانه عامره	دیوان جامی	خصوصی
۱۰۹۰	کتابخانه	حبیب السیر	مجلس سنای سابق
۱۰۹۷	در کتابخانه ابواب جمع شد	نفحة الزروح	مرکزی دانشگاه ۲۳۹۳
۱۱۱۴	کتابخانه جدید	عنوان الشرف	مرکزی دانشگاه ۹۲۵۷
۱۱۳۰	کتابخانه مبارکه - ابواب جمع	ترجمه طرایف	ملی ملک ۱۲۹۴
۱۱۳۲	از بابت دولتخانه مبارکه در خزانه عامره	جامع حسینی	خصوصی
۱۱۳۳	در روزنامه چه خزانه عامره ابواب جمع شد	تفسیر فارسی	مرکزی دانشگاه ۴۲۱۱

۷. قدمت مجموعه

نسخه‌هایی که در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، آستانه قم، حضرت عبدالعظیم، کتابخانه سلطنتی محفوظ است عرض‌های مذکور بر آنها معمولاً دلالت دارد بر آن که از چه سالی آن نسخه‌ها در آن مجموعه‌ها نگاه‌داری می‌شده است.

اما نسخه‌هایی که در کتابخانه‌های دیگر جهان متفرق است و دارای عرض باشد نمی‌توان به طور مشخص معین کرد مربوط به کدام کتابخانه قدیمی است. در عرض‌های نسخه‌های کتابخانه‌های ایران معمولاً نام دارندگان نسخه معلوم نیست، ولی در عرض‌های نسخه‌های هندوستان گاهی نام مالک نسخه مشخص است - مثلاً نسخه ریاض الانشاء که «جمع کتابخانه عامره... شجاعت خان» برده است (دانشگاه بمبئی، صفحه ۲۹ فهرست آن).

۸. نحوه مالکیت نسخه

در بعضی از عرض‌ها نحوه مالک شدن نسخه قید شده است. به طور کلی نسخه‌ها به یکی از ترتیب‌های مذکور در ذیل به مرحله عرض می‌رسیده است: انتقالی از مجموعه‌های قدیم؛ وراثت؛ مصادره؛ پیشکش؛ خریداری. در جدول زیر کوشیده‌ام تا مثال‌هایی از مواردی را که در عرض‌ها دیده شده است برای تبیین مطلب بیاورم.

سال	نوع	نام مشخصات	نام کتاب	محل کتاب
۱۱۱۱	مصادره	اموال میرزا ابراهیم مستوفی الممالک	ترجمه تاریخ الحکماء	۳۸۹۵ منک
۲۳		از وجوه عبدالغفور	ضیاء العلوم	۴۰۹۵ منک
جلوس				
۱۱۰۵	مصادره	نام را پاک کرده اند	دیوان عرفی	۲۶۷۸ منک
۱۱۰۵	مصادره	اموال میرزا تقی	مراهض العلویه	۲۸۰۷ منک
۱۰۶۹	انتقالی	از دولتخانه مبارکه	نورالمشرقیین	۵۱۵۳ منک
۱۰۹۷	مصادره	شاهوردی خان بیگلریگی سابق لرستان	نفعه الزوج	۲۳۹۳ مرکزی
۱۱۱۱	مصادره	اموال میرزا ابراهیم مستوفی الممالک	نوادرا لاشراف	۲۴۶۲ مرکزی
-	مصادره	اموال اغورنو بیگ دیوان بیگی	ورقه و گلشاه	۳۲۲۱
۱۱۰۵	مصادره	اموال حق وردی حاکم سابق کوه گیلویه	دیوان واعظ قزوینی	۸۸۰۶
۱۱۱۴	پیشکش	والی والاحاء	عنوان الشرف	۹۲۵۷ مرکزی
۱۱۹۰	مصادره	اموال مرئضی قلی وزیر سابق فارس	حبیب السیر	مجلس سنا
۱۱۱۲	پیشکش	والی والاحاء	سیره النبی	مجلس سنا
۱۱۰۵	مصادره	اموال صفی قلی بیگ حاکم سابق ایروان	اختیارات بدیعی	دانشگاه اصفهان ۲۶۶

سال	نوع	نام مشخصات	نام کتاب	محل کتاب
۱۰۳۴	مصادره	اموال خان عالم	مجموعه	مدارس
۱۱۰۵	مصادره	اموال میرزا معصوم	صحاح اللغه	خصوصی
۱۰۷۳	پیشکش	میرزا رفیع صدر سابق	دیوان جامی	خصوصی
۱۱۲۳	وقف	شاه سلطان حسین	شرح قواعد شیخ علی	مجلس شورا
—	پیشکش	عزیزالله	الشفاء بتعریف حقوق المصطفی	خصوصی
۱۱۰۵	مصادره	اموال آقا محرم	بهجة المباحج	خصوصی
۱۱۰۵	پیشکش	مهدی خان (محمد خان) حاکم کهدم	گوی و چوگان	دانشگاه
۱۱۸۱	پیشکش	ضیاءالدین خان	قرآن / علاءالدین تبریزی	بمبئی خصوصی

۹. تعداد و تعدّد عرض

یک نسخه امکان دارد که چند بار عرض دیده شده باشد، خواه در یک مجموعه مشخص و خواه به صورت انتقالی از یک مجموعه به مجموعه دیگر. از نسخه‌هایی که دارای عرض‌های متعدّد است تعداد زیادی در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی و آستانه قم می‌توان دید. از جمله در نسخه قرآن مجید یا قوت شماره ۲۷ آستانه قم تعداد نه عرض میان سال‌های ۱۱۰۲ تا ۱۲۵۲ دیده می‌شود.

در نسخه‌ای از بهارستان جامی که اینک به کتابخانه دانشگاه منچستر تعلق دارد و پیش از آن در مجموعه لندزیانا بوده و اصولاً کتابخانه‌های هندوستان مالک آن بوده‌اند نزدیک به سی «عرض» دیده می‌شود که فهرست آنها را تا آنجا که خطوط خوانده‌شدنی بود به صورت پیوست در پایان این گفتار به دست داده‌ام و عکس آن را نیز آورده‌ام.

۱۰. مندرجات عرض

عرض‌ها دو گونه است. گروهی منحصراً متضمن سال عرض است، ولی در

گروهی از عرض‌ها اطلاعاتی مندرج است که برای نسخه‌شناسی *codicologie* و شناخت ظرایف هنری نسخه مفید است. مشخصاتی را که در عرض‌ها دیده شده است به ترتیب زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

- نام کتاب که گاهی نام مؤلف را همراه دارد.

- نوع کاغذ. اگر فاصله تاریخی میان کتابت نسخه و زمان عرض هم‌زمان یا نزدیک باشد، نامی که برای کاغذ در عرض قید شده است دلالت دارد بر این که آن نوع کاغذ در آن زمان رایج می‌بوده است و قلم‌بند منطقی و خوبی است برای شناختن کاغذهای از آن نوع در نسخه‌های خطی دیگر.

ابواب جمع یا سال عرض	نام کتاب	نام کتابخانه	نوع کاغذ
-	حاشیه ملّا صدرا بر شفا	۳۳۴۸	ابری
-	ورقه و گلشاه	۳۲۲۱ مرکزی	استبولی
۱۰۳۴ (صفر)	مجموعه اشعار	۱۸۳ مدراس (هند)	متن خطائی
۱۰۴۶	شرح عهدنامه مالک اشتر	=	عادلشاهی
۱۰۶۴	دیوان فیضی دکنی	۴۷۳۷ ملک	سمرقندی
۱۰۶۹ (۲۱ ذی الحجه)	نورالمشرقیین	۵۱۵۳ ملک	اکلیری زرافشان
۱۰۷۳	دیوان جامی	=	دولت‌آبادی
۱۰۹۰ (جمادی‌الاولی)	دیوان واعظ قزوینی	مجلس سنا	دولت‌آبادی
۱۰۹۰ (شعبان)	حبیب‌السیر	مجلس سنا	سمرقندی
۱۰۹۷ (شعبان) و ۱۱۰۵	نفحة الروح	۲۳۹۳ مرکزی	دولت‌آبادی
۱۱۰۰ (ربیع‌الاول)	دیوان عرفی شیرازی	۴۶۷۸ ملک	کشمیری
۱۱۰۵	صاحح اللغة	=	سمرقندی
۱۱۰۵ (۲۵ ربیع‌الاول)	روضة الصفا	=	کشمیری
۱۱۰۵ (ربیع‌الثانی)	اختیارات بدیعی	۲۶۶ دانشگاه اصفهان	دولت‌آبادی
۱۱۰۵ (ربیع‌الثانی)	خمسه نوائی (حیره‌الابرار)	۴۶۹۲ ملک	سمرقندی
۱۱۰۵ (۲۶ ربیع‌الثانی)	بهجة المباهج	=	دولت‌آبادی
۱۱۰۵ (۲۱ جمادی‌الاولی)	شرفنامه فتوحی (منشآت)	۳۹۰۸ ملک	دولت‌آبادی
۱۱۰۵ (۲ جمادی‌الثانی)	دیوان شاپور تهرانی	مجلس سنا	دولت‌آبادی

ابواب جمع یا سال عرض	نام کتاب	نام کتابخانه	نوع کاغذ
۱۱۰۵ (۵ جمادی الثانی)	بیان بدیع	۱۶۵۸ ملک	سمرقندی
۱۱۰۵	مراهص العلویة	۴۸۰۷ ملک	دولت آبادی
(۲۱ جمادی الثانی)			
۱۱۱۱	ترجمه تاریخ الحکما	۳۸۹۵ ملک	سمرقندی
۱۱۱۱ (رمضان)	نوادرا لاشراق	۲۴۶۲	دولت آبادی
۱۱۱۴ و صفر ۱۱۴۳	سيرة النبی	مجلس سنا	دفتری
۱۱۳۰	ترجمه طرایف ابن طاووس	۱۲۹۴	سمرقندی
۱۱۳۲	لغت جامع حسینی	مشیروی یزدی	سمرقندی
۱۱۳۳ (ربیع الاولی)	تفسیر فارسی	۴۲۱۱ مرکزی	اکلیبری
۱۱۳۳ (جمادی الاولی)	فتوحات شاه اسمعیل	۴۷۶۹ ملک	سمرقندی
۱۱۴۴ (صفر)	شرح قواعد علامه، مورخ ۹۳۷	مجلس شوری	سمرقندی
۱۱۸۱ (سنه ۵۱)	مصحف مجید	=	ختائی
۱۱۱۴ (شوال)	عنوان الشرف	۹۲۵۷ مرکزی	اشلقی

- قطع با اصطلاحات میانه، بزرگ، کلان، کوچک، چهار مصراعی، وسط و

غیره

- تعداد ورق

- شماره مجلد

- نوع جلد (رویه - آستر) و آرایش آن

- آرایش های اوراق (جدول)

- نوع خطوط و احتمالاً نام کاتب

- تعداد سطور یا بیت شمار

- رنگ سر سخن

- قیمت (نمونه جهانگیرنامه که پیش از این یادش آمد)

۱۱. مشخصات صوری عرض

- عرض معمولاً به خط تعلیق است و گاهی نستعلیق و در اواخر شکسته نستعلیق
- در عرض معمولاً قید تاریخ شده است.
- عرض‌های جدیدتر به مهر تحویل‌گیرنده رسیده است.

۱۲. عرض و فهرست

طبیعی است که هم‌زمان با عرض دیدن نسخه‌ها، فهرستی از آنها در دفتر یا طومار تهیه می‌شده و مشخصات مندرج در عرض را در آن فهرست‌ها مندرج می‌کرده‌اند. نمونه‌ای که اکنون در دست است طومار اردبیل است مورخ به سال ۱۱۷۲ که مشخصات نسخه‌های بقعه آنجا در آن آورده شده. قاعده همین مشخصات می‌بایست بر روی اصل نسخه‌ها نیز قید شده باشد. در کتابخانه سلطنتی مشخصات نسخه‌ها را بر روی فردهایی می‌نوشته‌اند که مقداری از آنها تا سال‌ها پیش بر جای بود.

با توجه به اهمیتی که عرض‌ها از حیث فرهنگی و تاریخی دارد پیشنهاد می‌کنم که یکی از محققان جوان در زمینه نسخه‌های خطی، تحقیقی جامع را پیش گیرد و با دیدن عرض در نسخه‌های کتاب‌های مهم این رشته از مباحث مربوط به نسخ خطی را گسترش دهد و من آمادگی دارم فیش‌هایی را که جمع‌آوری کرده‌ام در اختیار او قرار دهم.

۱۳. پیوست

تصویر شماره ۱

- بهارستان قطع وزیری میانه کاغذ سفید حاشیه ابری داغدار کرم‌خورده
- خط نستعلیق مجدول و جلد سختیانی کهنه از بابت نواب مغفرت‌مآب روشن‌آرا
- بیگم ۲ رمضان سنه ۱۵ تحویل نورالله شد.

قیمت

- بهارستان به تاریخ ۸ شهر شعبان سنه ۱۰۶۹ به تحویل لطف الله مقرر شد... از مال... شکوه به قیمت...

- ۱۵ محرم سنه ۵ از وجوه عزیزالله تحویل عنایت الله شد. قیمت

- ۱۸ جمادی الاخری سنه ۳ از وجوه عنایت الله تحویل محمدامین شد.

قیمت...

- ۱۴ جمادی الاول سنه ۲۶، عرض دیده شد.

- ۱۹ ربیع الثانی سنه ۲ از وجوه محمدامین تحویل نظر علی...

- بهارستان به خط نستعلیق... سفید افشان جاشیه ابری کرم خورده... سرلوح

نصف طلا

- جلوس تحویل محمد مشکور شد وجوه لطف الله. قیمت

تصویر شماره ۲

- جلد دورویه خط زنجیره بهارستان... ترنج

- به تاریخ ۲۲ ذی قعدة سنه ۲۳ عرض دیده شد.

- وجوه تحویل لطف الله

- تاریخ ۱۲ شهر محرم الحرام... جلوس تحویل محمد شکور شد.

- تاریخ ۱۰ صفر

- به تاریخ ۱۹ شهر... عرض دیده شد.

تصویر شماره ۳

- به تاریخ ۸ ماه دی سنه احد از وجوه خواجه نفیس تحویل خواجه عنبر

شد.

تصویر شماره ۴

- به تاریخ ۱۲ شهر شوال سنه ۲۹ تحویل خواجه... شد.

- به تاریخ ۱۹ شهر جمادی الاول سنه ۲۲ عرض دیده شد.

- به تاریخ هفتم ربیع‌الثانی سنه ۲۴ تحویل خواجه سلامت شد.
محمد حسن

- به تاریخ ۱۱ شوال سنه ۲۵ تحویل محب‌الله شد وجوه تحویل خواجه
سلامت

- تاریخ ۲۴ صفر سنه ۲۹ تحویل خشنود

- ۴ ربیع‌الثانی سنه ۴۱ عرض دیده شد العبد عبدالله چلبی
هو- به تاریخ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۹ عرض دیده شد پنده داراشکوه محمد
جمیل

- به تاریخ ۲۴ شهر صفر سنه ۲۹ عرض دیده شد.

- هفتم ذی‌قعدة سنه ۳۱ عرض دیده شد (مهر)

- به تاریخ ۲۴ ماه... (بریده) عرض دیده شد

تصویر شماره ۵

- به تاریخ ۱۳ ماه صفر سنه ۶ از تحویل شیخ فرید به تحویل (بریده)

- به تاریخ نوزدهم ذی‌قعدة هزار و نوزده به طریقه لطیفه شرای شرعیه

مصطفویه در پرکنه دلوه‌ری کلان سرکار چند یری داخل کتب این مخلص گردید.

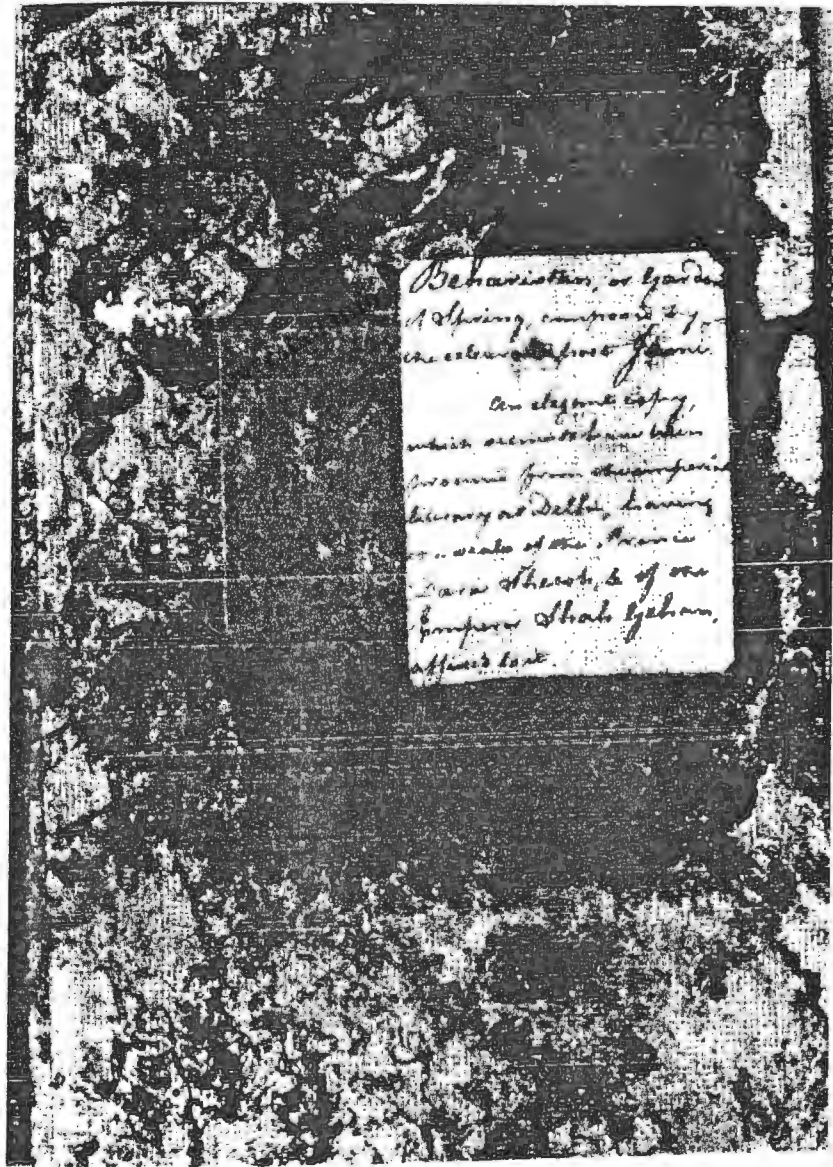
- به تاریخ ۹ ماه آذرالاهی ۲۰ تحویل خواجه نفیس شد قیمت...

- قیمت پنجاه روپیه

- به تاریخ ۲۲ سنه ۷ تحویل مولا... وجوه...



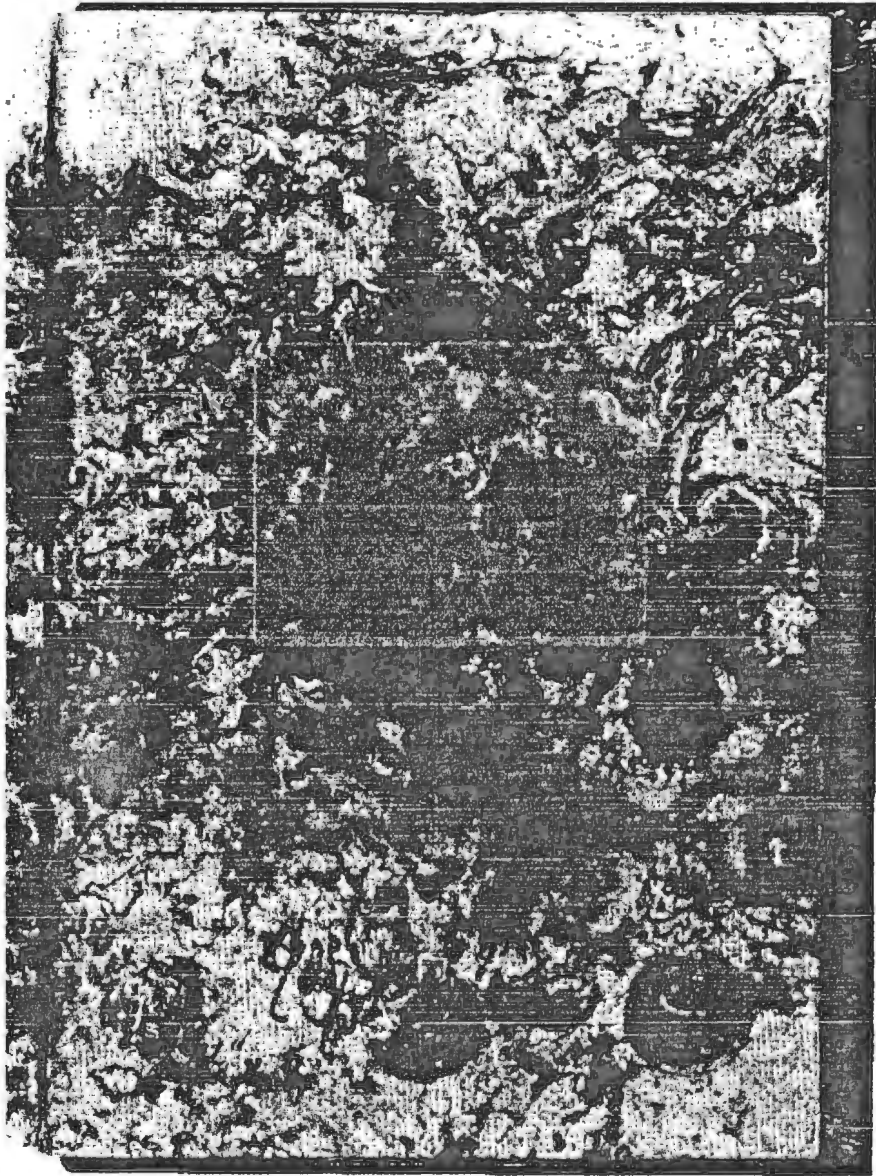
تصویر ۱. چهارستان منچستر



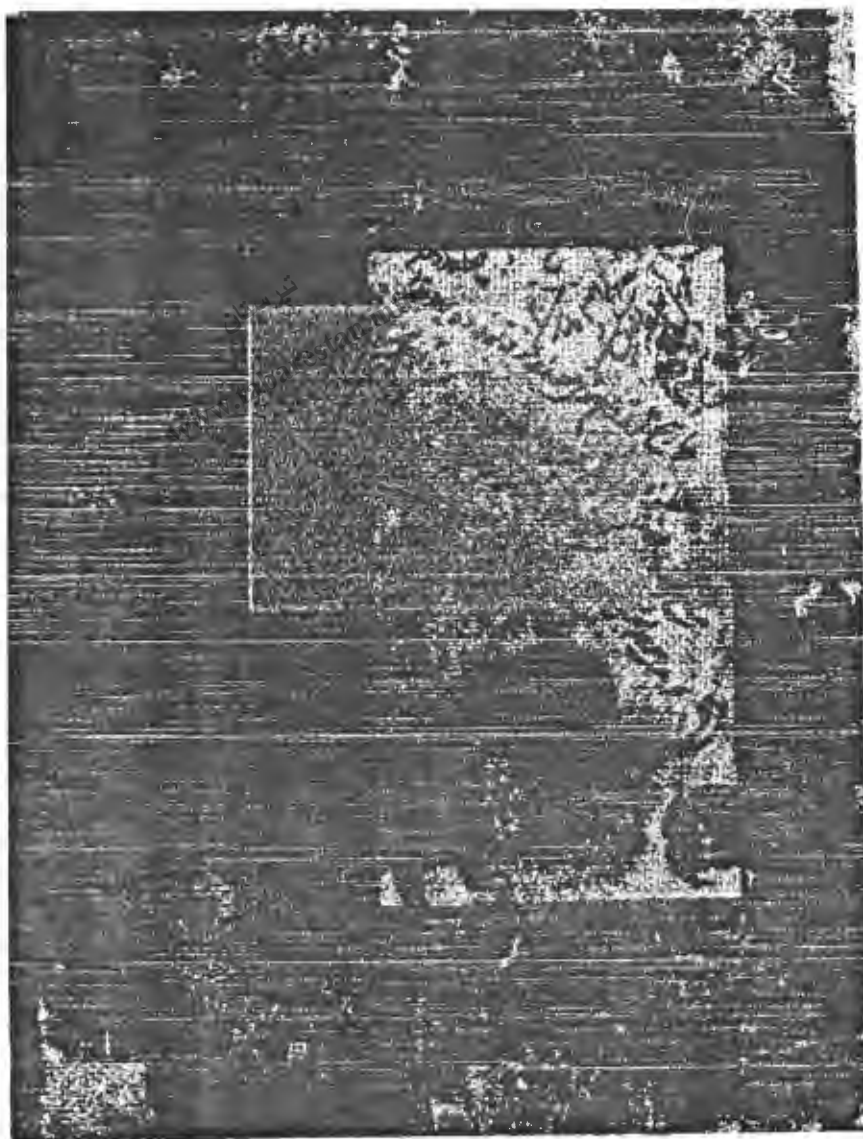
تصویر ۲. بهارستان منچستر



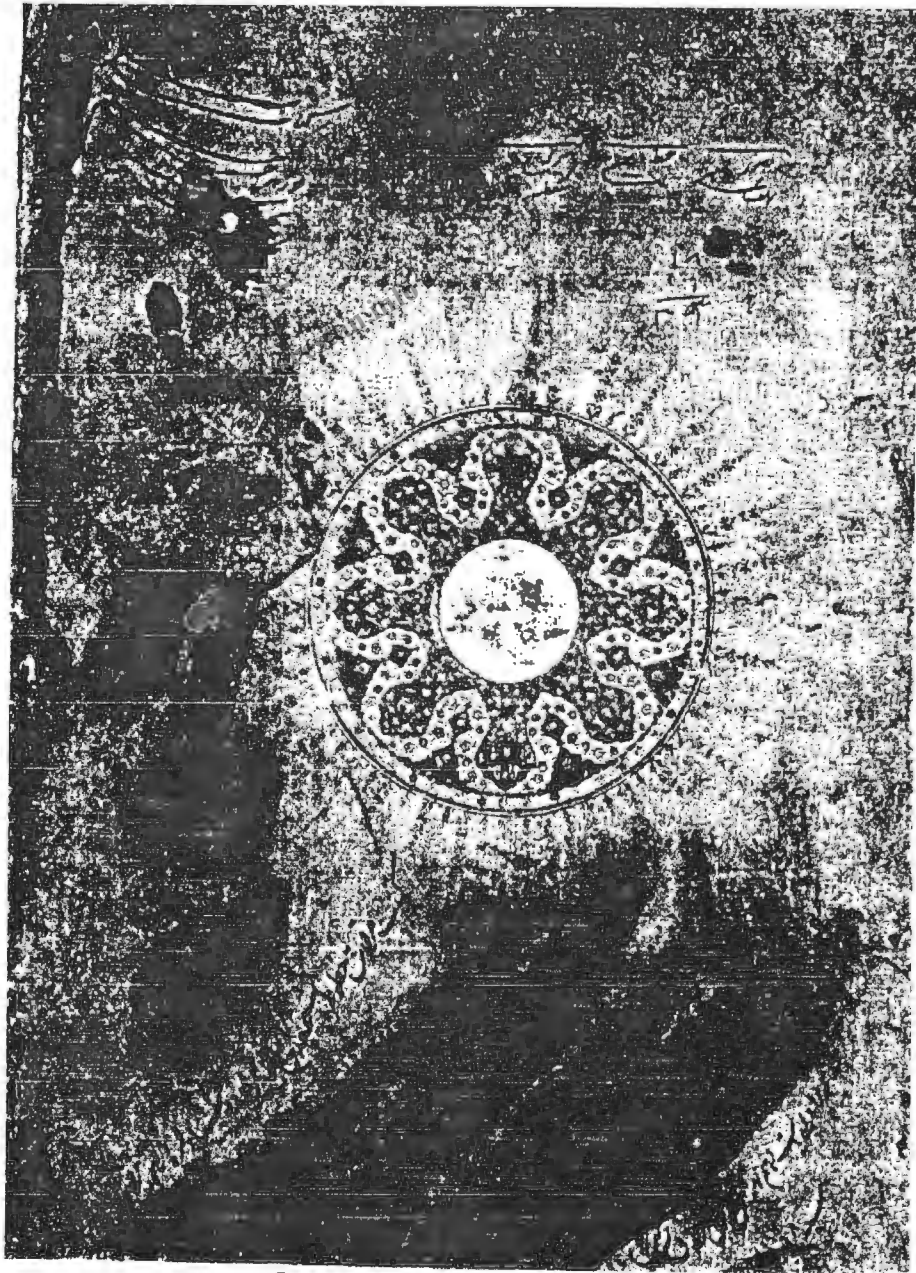
تصویر ۳. بهارستان منچستر



تصویر ۴. چهارستان منچستر



تصویر ۵. بهارستان منجستر



تصویر ۶. عرض پاک شده - مجموعه صدرالدین آقاخان



تصویر ۷. قتلک و عرض هندی، از کتاب ابوالعلاء سودآور (ص ۱۲۰)



تصویر ۸. نسخه الفصول المهمة، شماره ۲۱۷۵۹ کتابخانه دانشکده الهیات مشهد



تصویر ۹. شاهنامه، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



تصویر ۱۱. التبیان، نسخه ۱۳۷۸۰ آستان قدس رضوی



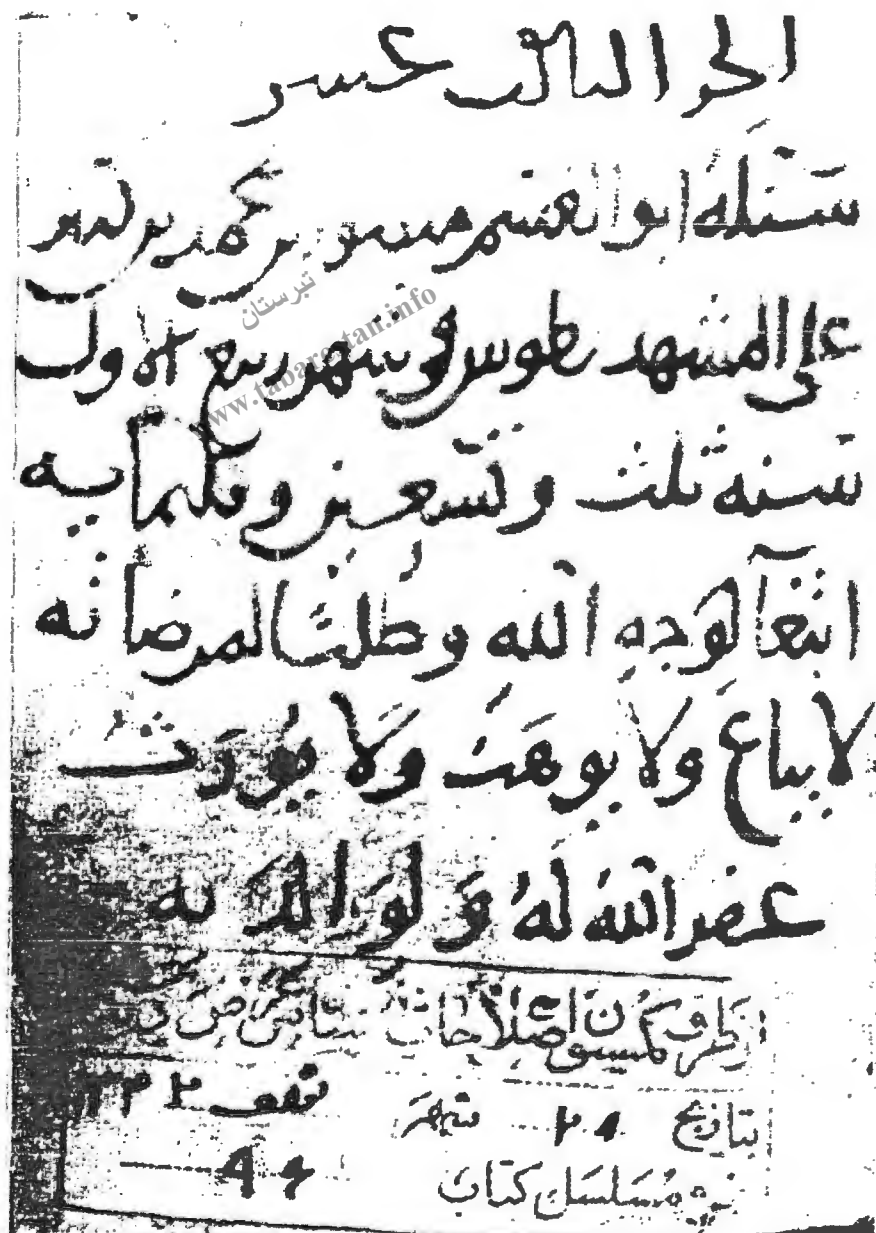
تصویر ۱۲. علامت وقف و عرض، آستان قدس رضوی



تصویر ۱۳. دیوان واعظ قزوینی، عرضه شده به مجلس سنای سابق



تصویر ۱۴. قرآن مجید، شماره ۸۲، آستانه قم



بسم الله الرحمن الرحيم ربنا يسر ولا تعسر
فولسه تبارك وتعالى وتفضل اليك بحذيق الفضة تساقط
 عليك رطباً حقيقاً ^{ابوحنيفة عداوتها} من حجر رحمة الله صمد المنة في سره ^{في ملكه دحي تبارك وتعالى}
 ومن ادل النعمه الي حمى اربع وعشرون آه وفي خبر ان من قرأ هذه الصوره
 اعطى بعد كل مره حديق كل يوم ^{في هذه الصوره} وبعده من
 كدهم ذرايكل ذره منها حقيقاً ^{در رجب كل رجب من ايامه} والحمد لله
 والمخلص اليك الفخره ^{وذكره في خبره في الخبر} والحمد لله
 القابض المستبين ^{الاول زمنه} والحمد لله
 رضي الله عنه ان يقرأ صوره ^{لا يمحى ولا يبرح} والحمد لله
 نصيب الغنيه ^{ب نفسه وملكه وولده} والحمد لله
 نعيم عليها السلام ^{واعطى اخر تلك سلمان} وود عليها السلام
 رحمه الله ملكه حتى على بن نصره ^{من محمد السويدي عن علي بن ابي طالب} والحمد لله
 انما ناس رضي الله عنه ^{ب فولسه} تبارك وتعالى وحرك اليك ^{ابو حذيق} الفضة
 الفضة باصل الفضة حركه ^{ب تساقط عليك رطباً حقيقاً} والحمد لله
 فكل من رطب واشترى من الفضة ^{وطيبي نفسه} بولاد عيسى فاما توت من
 المشرق ^{معدن} من هذا اليوم ^{معدن} الى توت من هذا اليوم ^{معدن} والحمد لله
 كملت بلن اكلت اليوم ^{انبتا ادميا} ثم اسكني بعد ذلك حمى
 بعد ذلك عيسى ^{واما} **فولسه** البساط قبل ان يبعده
 بسطه اربعه بغير اربعه ^{اداهم بسط} بنامين مع يوسف والآن عيسى
 مع الحضا والمالك عيسى مع ^{منهم} والواحد المعبر مع ^{ملكه} والحمد لله
 والحمد لله ^{واما} بسطه مع يوسف حتى لم ينفذ منه ^{حشره}
 لخوانه بسطه الصاب ^{فقال} بنمايه فخرج البضا عده ^{رحمهم} والحمد لله

حکایت
 در نسخه
 شماره ۱۵۰
 در کتاب
 تاریخ
 شماره ۲۶۹
 در کتاب
 تاریخ
 شماره ۱۵۰

ختم الغرائب = تحفه العراقین*

نسخه مورخ ۵۹۳ (وین)

تاکنون کهن ترین نسخه منظومه مشهور خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵)^۱ - یعنی آنچه به تحفه العراقین شهرت گرفته است - نسخه مورخ ربیع الاول ۷۹۱ کتابخانه ایاصوفیا در استانبول (شماره ۱۷۶۲/۲) بوده است. این نسخه را نخستین بار احمد آتش شناسانید.^۲ کاتب این نسخه مسعود بن منصور المتطّیب نام دارد.^۳

*. معارف، سال ۱۶ (۱۳۷۸)، ش ۲، صص ۳-۳۸.

۱. درباره سال تولد و وفات او در منابع قدیم اختلاف است و معاصران ما به تحقیق و تجسس در آنها پرداخته‌اند. در اینجا دو تاریخی ذکر شد که اتفاق نظر نسبت به آنها اکثریت دارد. منابع احوال خاقانی را به چند دسته باید تفکیک کرد:
الف. تذکره‌ها و مآخذ پیشینه

ب. تحقیقات اروپاییان که ظاهراً پیش از همه خانیکوف به او پرداخت (۱۸۶۳).
پس از او در همه تاریخ ادبیات‌هایی که به زبان‌های اروپایی نوشته شده و از اهم آنها اته، براون، ریپکا، آربری، بوزانی، پیه‌مونتسه، برتلس است) ذکر خاقانی آمده. جز این پژوهش‌های منفرد درباره او انجام شده است، مانند مقاله مفصل ولادیمیر مینورسکی درباره خاقانی و آندره نیکوس کمنه نوس (۱۹۴۵). این مقاله را عبدالحسین زرین‌کوب به فارسی ترجمه کرده است. برای پرهیز از تفصیل، علاقه‌مندان به اطلاع از سایر مقاله‌ها را به A Bibliography of Iran تألیف یحیی ماهیار نوابی، جلد دوم (۱۹۷۱)، صص ۲۸۲-۲۸۵ و جلد هفتم (۱۹۸۷) ۹۳۹-۹۴۰ مراجعه می‌دهد. اما باید به دو تحقیق اخیر که درباره خاقانی شده است اشاره کنم: یکی رساله بندیکت رینرت (Benedikt Reiner) است به عنوان Haqani als Dichter. Poetische Logik und Phantasie (برلین ۱۹۷۲) و دیگر رساله دکترای خانم هلندی A.L.F.A. Beelaert درباره تحفه العراقین خاقانی است که ظاهراً صورت طبع پذیرفته است.

ج. پژوهش‌های ایرانیان معاصر که فهرست اهم آنها را در فهرست مآخذ خاقانی یاد کرده‌ام.

2. Atcs, A- Istanbul Kutuphanelerinole, Farsca Manzum Eserler. I. Istanbul, 1968. p. 57 - 58.

3. De Blois, F, Persian Literature. London, 1994 vol 5- part 2. p. 395.

نسخه‌های پس از آن - از قرون هشتم و نهم به بعد - چه تاریخدار مانند نسخه آستان قدس (مشهد) مورخ^۱ ۸۴۷ و چه بی تاریخ مانند یکی از نسخه‌های پاریس که عکس آن در کتابخانه ملی تهران هست و غیر آنها متعدد است. احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی نود و چهار نسخه^۲ و در فهرست مشترک شصت و یک نسخه^۳ و دوبلوا در پژوهش خود مندرج در نوشته‌های فارسی یکصد و سیزده نسخه را معرفی کرده‌اند.

تحفه العراقین براساس رسیدگی دوبلوا پنج چاپ دارد:

(۱) آگره در ۱۸۵۵ (با شرح)

(۲) کانپور در ۱۸۶۷ (تلخیص شده با شرح عبدالسلام)

(۳) لاهور در ۱۸۶۷ (همراه با شرح عبدالسلام)

(۴) لکهنو در ۱۸۷۶

(۵) لکهنو در ۱۹۳۰ (همراه با شرح اردو)

(۶) تهران در ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) به اهتمام دکتر یحیی قریب

بر تحفه العراقین چند شرح نوشته شده است که چون موضوع این گفتار محدود به معرفی یک نسخه خطی است از پرداختن به آن مطلب می‌پرهیزد. علاقه‌مندان را به کار دوبلوا رجوع می‌دهد.^۴

اساس کار چاپ‌کنندگان هندی بر چه نسخه‌هایی مبتنی بوده است مشخص نیست، یعنی من نمی‌شناسم چون نسخه‌ها را ندیده‌ام. شاید نمونه‌های آن پنج چاپ همه در ایران نباشد. امیدوارم که به تدریج، اگر به آنها دست یافتم، اطلاعی از کیفیت نشرشان پیدا کنم و این مبحث روشن‌تر شود. اما آقای دکتر قریب، بنا بر مقدمه خود، نه نسخه را مورد نظر و مقابله قرار داده‌اند. نسخه بدل‌های مذکور در حواشی هم دلالت بر دیدن آنها دارد. هشت نسخه از آن جمله نوشته شده از قرن

۱. فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، تألیف احمد گلچین معانی، مشهد، ۱۳۲۶، جلد هفتم، ص ۴۰۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، تهران ۱۳۵۱، جلد چهارم، ص ۲۷۱۴-۲۷۱۸.

۳. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، تألیف احمد منزوی، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵، جلد هفتم، ص

یازدهم به این سوی است (تا سال ۱۳۴۲). یکی که کهنه تر است کتابت حدود قرن نهم تشخیص داده شده است.

قدیم ترین نسخه این منظومه مورخ به سال ۵۹۳ متعلق است به کتابخانه ملی اتریش (وین). این نسخه جز نسخی است که کتابخانه مزبور به تفاریق میان سال های ۱۸۶۸ تا ۱۹۴۴ تهیه کرده^۱ (بخششی یا خریداری) و همه ناشناخته و فهرست نشده در انبار کتابخانه نگاه داری می شد. نسخه تحفة العراقین را، که به مشخصه Mixt 845 شناخته می شود، در سال ۱۹۱۳ خریداری کرده اند از ظواهر نسخه چنین می توان گفت که از زمان کتابت تا انتقال آن به اتریش در بلاد عثمانی می بوده است. این نسخه تاکنون معرفی نشده و نشانی از آن در تحقیقات نیامده است.^۲

تاکنون در مجموعه نسخه های خطی فارسی موجود در کتابخانه ملی اتریش نسخه الأبنیه عن حقایق الأدویه به مناسبت قدمت کتابت، یعنی نخستین نسخه خطی فارسی کهن تاریخدار، و به خط اسدی طوسی شاعر بودن، و یگانه بودن نسخه آن تألیف - البته تا چندی پیش - در درجه اول اهمیت بود و هست. اما از این پس کتابخانه مذکور می تواند تحفة العراقین را پس از آن شمارگیرد، زیرا:

این نسخه کهن ترین نسخه منظومه مشهور به تحفة العراقین است، جز آن

۱. نامه خانم Dr. Eva Irbllich مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۹.

۲. در سال ۱۳۷۴ به پیشنهاد دوست عزیزم دکتر نصرت الله رستگار، مدیر بخش ایرانشناسی (Iranistic) فرهنگستان علوم وین و ایجاد امکانات مالی از جانب آن بخش و موافقت کتابخانه ملی اتریش، از این جانب دعوت شد که برای نسخ فارسی و قطعات خطوط و تصاویر فهرست نشده آنجا فهرست تهیه کند. این خدمت را ماهی از زمستان ۱۳۷۵ انجام دادم و پاییز سال ۱۳۷۶ را به تجدیدنظر و رفع نقایص کار پرداختم. فهرست مذکور با اجازه ای که کتابخانه داده است نخست به زبان فارسی در تهران (به وسیله نشر فهرستگان) منتشر خواهد شد و سپس ترجمه آلمانی آن از جانب کتابخانه ملی اتریش و شعبه «ایرانیستیک آکادمی» در وین به چاپ خواهد رسید.

برای نسخه های فارسی خطی موجود در کتابخانه مذکور تاکنون سه فهرست انتشار یافته است:

یکی تألیف گوستاو فلوگل در سه مجلد (عربی و فارسی و ترکی)، وین ۱۸۶۵ - ۱۸۶۷.

دیگر فهرست نسخه های فارسی مصور است در دو مجلد تألیف D.Duda وین ۱۹۸۳.

دیگر فهرستی است از یکصد و یک نسخه خطی فارسی مصور نگارش Kurt Holter که در دفتر ۲۴/۲۳ مجله Codices Manuscripti (چاپ اتریش) در شصت و پنج صفحه چاپ شده است. عنوان این مقاله چنین است:

"Hundert und eine, vorwiegend persische illuminierte Handschriften"

چون در زمان شاعر کتابت شده مزیتی است برای کهنگی آن.

این نسخه از حیث رسم الخط و آداب نگارش و طرز کتابت من حیث - المجموع، همچنین برای مطالعه نسخه‌های مضبوط کهن، نمونه برجسته‌ای است. مزایا و دقایقی دارد که تفصیل آنها پس از این به تفکیک خواهد آمد.

این نسخه در مقابله و سنجش‌ها و تصحیح متن، چون بر همه نسخه‌های دیگر تقدّم زمانی دارد، طبعاً باید اساس قرار گیرد و نسخه بدل‌های نسخ دیگر وسیله تطبیق باشد.

این نسخه مقدمه منشور چند صفحه‌ای را که غالب نسخه‌ها دارند ندارد. جز این نام منظومه در این نسخه ختم الغرایب است به صراحت (حتی دوبار) نه تحفه العراقین. تفصیل نسبت به این مطلب مهم مستقلاً خواهد آمد.

این نسخه برای خزانه یکی از ملوک مقتدر ناحیه روم نوشته شده و اگرچه مزین و مذهب نیست جنبه تاریخی دارد. نشانی است گویا از رواج زبان فارسی در اناطولی و در دربارهای ملوک آن صفحات.

بالآخره چون از آثار هیچ یک از شاعران فارسی‌سرای قرون پنجم ششم نسخه‌ای نداریم که زمان حیات آنان کتابت شده باشد و این سعادت و بخت با خاقانی یار بوده است که نسخه یکی از آثارش از زمان زندگی او باز مانده باشد و تصاریف روزگار خللی بدان وارد نکرده است، پس نسخه نفیسی برای ما سالم و غانم بر جای مانده است.

مشخصات این نسخه

نسخه به قطع ۲۳×۱۶ است و اندازه نوشته متن ۱۷×۱۱ سانتی‌متر. عدد اوراق آن یکصد و ده است. رنگ کاغذ آن نخودی سیر مایل به ارده‌ای است. جدول و ستون‌بندی آن به شنگرف است. عناوینش هم به شنگرف است. متن به خط نسخ مقدّماتی است. خطّ عناوین در بعضی موارد به جانب تعلیق تمایل گرفته است. میان این خطوط و خط رقم پایانی همسانی وجود دارد.

در صفحه اول (صفحه عنوان) به شنگرف، نام ملّیکی (پادشاهی) آمده است

که نسخه برای خزانه او کتابت شده است. این است متن آن نوشته:

«ختم الغرایب من مقالت الامیر الامام الحبر الهمام افضل الدین / اوحد الاسلام حسان العجم بدیل علی الخاقانی الحقایقی / لخزانة الملك المعظم پادشاه اعظم خسرو گیتی / عزالدولة و الدین قطب الاسلام و المسلمین ملک الروم و الارمن / سید ملوک الشرقی و الغرب المؤید من السماء المنصور علی الاعدا / دریادل فرخنده سایه ابوالفتح ملکشاه بن الملك ناصرالدین محمد / بن سلدق معین امیرالمؤمنین مدالله ضلال ملکه / علی سایر الخلق و زاد علاه فی حب انصاره و قمع اعداءه.»

این عزالدین ابوالفتح ملکشاه از امرای بنی سلدق است که از جانب سلجوقیان در ارزروم می بود و بر خطّه ارمنستان و روم حکمروایی داشت. از بنی سلدجوق، چهار تن را زماور یاد کرده و گفته است که ملکشاه مذکور نزدیک به سال ۵۸۰ به امارت رسید و تا حوالی ۵۹۰ در آن سمت می بود. اما بنابر همین نسخه که به رسم خزانه ملکشاه نوشته شده و تاریخ کتابت آن بی خدشه ۵۹۳ است، تاریخ زندگی و فرمانروایی او به سال ۵۹۳ کشیده می شود. از این حیث هم این نسخه نکته ای دربردارد که منبع دیگری متضمن آن نیست.

عبارت پایانی (کلفون) نسخه چنین است: «تم کتاب ختم الغرایب بحمدالله و منه و حسن توفیقه / فی ثانی عشر جمادی الاول سنه ثلث و تسعین و خمس مائة.» در خطّ عبارت پایانی با خط ماقبل در متن دوگونگی دیده می شود ولی رقم مذکور شبیه است به دیگر خطوط کاتب به این شیوه که در عناوین مقاله ها آن را معمول داشته است. چون نسخه برای امیری از امرای بنی سلدق از روم نوشته شده است ظاهراً می باید که نسخه در یکی از بلاد اناطولی به کتابت درآمده باشد.

یادداشتی هم از سال ۷۷۲ بر ورق آستر بدرقه دست راست جلد نوشته بوده است که آن را بعدها خط خطی و سیاه کرده اند، به طوری که درست خواندنی نیست. بنابر محتویات این نوشته، نسخه تا نیمه دوم قرن هشتم در ارزنجان بوده است. کلماتی که از آن خوانده شد اینهاست:

«این کتاب... / از خدمت... / به حضور مولانا... ولد مولانا... مرحوم... /

کمال الدین... القاضی / بارزنجان / و... / ولد مولانا... چقماق /... کرد... و مذکور /
رد کرد و بنده... / تراضی... /... کتاب... مطالعه کرده... / فی (؟) قریه و املاک
مکرمه (؟) /... حرره عبدالقادر... ذی الحجہ اثنی و سبعین و سبعمائه»

از عوارض ظاهری دیگر نسخه یادداشتی است توضیحی در آستر بدرقه
چسبیده به جلد (در اول نسخه) به این عبارت: «کتاب ختم الغرائب المشهور
بتحفه العراقین للخالقانی الشروانی». این نوشته محتملاً از قرن یازدهم هجری است.
از عوارض ظاهری دیگر نسخه پس و پیشی و نابه جا صحافی شدن چند
ورق است به این صورت:

- دو ورق (چهار صفحه) پس از بیت یازدهم به چهار ورق بعد رفته است
(میان برگ‌ها ۴ و ۷).

- دو ورق (چهار صفحه) مربوط به ادامه دو ورق مذکور در فوق که اکنون در
نسخه ورق ۱۰۳ و ۱۰۴ است.

- یک ورق (دو صفحه) یعنی ورق ۱۰۹ که مربوط به دنباله صفحه ۱۰۲ ب
می‌شود.

سالشمار زندگی خاقانی^۱

۵۲۰	تولد او بنا به استدالات فروزانفر
۵۴۰	پیوستن به ابوالعلاء گنجوی
۵۴۵	درگذشت عمویش کافی الدین عمر که پرورش دهنده او بود.
۵۴۹ یا ۵۵۰	سفر نافر جام خراسان - بیماری او در ری و بازگشت به شروان
۵۵۱	سفر نخست به حج و دیدار با جمال الدین محمد اصفهانی
	وزیر موصل - از همین سفر بود که به اصفهان آمد و نظم سفرنامه
	(ختم الغرائب مشتهر به تحفه العراقین) در این دوره انجام شد (یا ۵۵۲).

۱. این سنوات از مجموعه اطلاعات مندرج در تحقیقات بدیع الزمان فروزانفر - یحیی قریب - حسین
آموزگار - ضیاء الدین سجادی - غفار کندلی اخذ شده است.

۵۶۴	زندانی شدن به دستور شروان شاه، محتملاً حدود یک سال زندانی بود.
۵۶۵	آمدن آندرونیکوس به شروان (خاقانی در حبس بود).
۵۶۷	سفر دوم حج پس از شفاعت کردن عصمت الدین نزد شروان شاه (فروزانفر این سال را پیشنهاد کرده است، دیگران ۵۶۹ محاسبه کرده اند).
۵۷۱	فوت پسرش
۵۷۳	قصیده او به ردیف صفاهان
۵۸۰	خیال رفتن به سفر خراسان از راه مازندران به قصد رسیدن به خوارزم و دیدن تکش
۵۹۵	درگذشت در تبریز و به خاک رفتن در سرخاب

نام منظومه

چنان که دیده شد، و در عکس نسخه هم ملاحظه می کنید، نام منظومه دوبار مصرحاً و مشخصاً در صفحه اول و در رقم پایانی کاتب ختم الغرایب است. بیت آغاز آن همان بیتی است که در همه نسخه های تحفة العراقرین آمده است و تحفة العراقرین به آن بیت آغازین شناخته می شود، یعنی

ماثیم نظارگان غمناک زین حقّه سبز و مهره خاک

باید توجه کرد که این تنها جایی است که متن منظومه سفر خاقانی به دو عراق ختم الغرائب نامیده شده است. ظاهر این است که شاعر خود آن را تحفة العراقرین ننماید بوده است. اغلب محققان هم متذکر این معنی شده اند.^۱ خاقانی در متن منظومه نامی به تألیف خود نداده است. فقط دوبار کلمه «تحفه» را در مفهوم عام آن می آورد و آن در پایان کتاب است به مدح جمال الدین محمد موصلی (اصفهانی) و وزیر موصل.^۲ گفته است:

۱. مخصوصاً به تحقیقات حسین آموزگار و غفار کندلی مراجعه شود.

۲. ابوجعفر محمد بن علی بن ابی منصور اصفهانی وزیر صاحب موصل بود و پدرش نگامبان یوزهای

مدحش به از این نگسترد کس این تحفه عراق و شام را بس
 گر خاطر پاک را کند حث این تحفه کراسه‌ای است محدث
 گر آنچه در این کراسه گفتم کس گفت، خدای را سه گفتم

از طرفی، در آغاز مقدمه منشوری که در بعضی نسخه‌ها هست (و نسخه مورخ ۵۹۳ فاقد آن است) گفته شده است که نوشته خود خاقانی است، چه آمده است: «اما بعد این تحفه تذکره‌ای است بل تبصره‌ای عقلاء عهد را» و باز جای دیگر می‌نویسد: «مگر ناظم این تحفه حسان العجم الخاقانی الحقایقی وقتی خدمت این سلطان دریافت...» تا اینکه مقدمه پایان می‌گیرد به: «... و هذه تحفة الخواطر وزبدة الضمائر»^۱

حسین آموزگار از این مقدمه منشور و خاتمه منظوم تحفه العراقین دو استنباط کرده است. یکی این که «تحفه الخواطر وزبدة الضمائر» را نام خود منظومه دانسته^۲ و دیگر این که آمدن کلمه تحفه و عراق و شام در مصراع دوم بیت اول موجب آن شده است که بعدها دیگران نام تحفه العراقین را مناسب مضامین و مندرجات کتابت دانسته و بر آن نهاده‌اند.^۳

بنده تصوّر این است که «تحفه الخواطر وزبدة الضمائر» فقط عنوانی برای خطبه (مقدمه) بوده است و تجانس دارد این تسمیه با نام‌هایی که خاقانی به هریک از اجزاء شش‌گانه تحفه العراقین داده است، یعنی عوانس الفکر لمجالس الذکر، معراج العقول و منهاج الفحول، سبحة الاوتاد و نخبة الاوراد، موارد الاوتاد و فرايد الافراد، اصدق الکلام فی مناقب الشام. حتی مرسوم خاقانی بوده است که بر بعضی از قصاید خود همین گونه عناوین را بگذارد مانند «نهضة الارواح و نزهة الاشباح»

→

ملکشاه بوده است. جمال‌الدین هم پس از کسب معلومات و تربیت لازم به خدمت در دیوان سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه وارد شد و ترقی کرد. سرگذشت او در منابع قدیم مانند ابن خلکان و ابن اثیر آمده و در تحقیقات قریب و کندلی نقل شده است. وفات جمال‌الدین در ۵۵۹ اتفاق افتاده است.

۱. تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحیی قریب، تهران، ۱۳۳۳، ص ۱۱.
۲. مقدمه تحفه الخواطر و زبدة النواظر (تحفه العراقین خاقانی)، نگارش حسین آموزگار، تهران: (۱۳۳۴)، ص ۵۴ - سجادی و کندلی هم متذکر شده‌اند طبعاً براساس آموزگار، ولی قریب توجهی به این نکته ندارد.
۳. همان، ص ۵۵.

برای قصیده مشهور «شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده‌اند...» که هم مربوط به سفر اوست به حج، یا «با کورة الاسفار و مذکورة الاسحار» (صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش) و «تحفة الحرمين و تفاحة الثقلین» (صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده...).

عنوان ختم‌الغرائب غریب نیست و در چند مورد و مناسبت ذکر آن شده است:

۱. نخستین جا در بیتی است از خود خاقانی در قصیده معروفش به ردیف صفاهان^۱

آنک ختم‌الغرائب آخر دیدند تا چه ثنا رانده‌ام برای صفاهان

اشاره‌اش مشخص است بر آنچه خود در ختم‌الغرائب نسبت به ثنای صفاهان گفته است. از ثنای صفاهان مرادش رجال آنجاست که مورد مدحش شده بودن و آنان عبارت‌اند از: صدرالدین محمد خجندی رئیس شافعیان شهر و جمال‌الدین محمود برادر او و برادر دیگرشان هارون علی.

در آن قصیده راجع به دو تا از این برادرها گفته است:

مدح دو فاروق دین چگونه نبشتم صدر و جمال آن دو مقتدای صفاهان

۲) دوبار در صفحه عنوان و خاتمه کاتب نسخه مورخ ۵۹۳.

۳) یک بار در یادداشت توضیحی از قرن یازدهم بر همان نسخه.

۴) در نسخه خطی شماره ۶۰۰/۱ به خط عبدالباری نطنزی مورخ ۱۰۳۵ تا ۱۰۳۷ دیباچه‌ای است همانند دیباچه مصدر بر بعضی از نسخ تحفة العراقین با عنوان «دیباچه ختم‌الغرائب» به جای «تحفة العراقین».^۲

۵) در نسخه خطی شماره ۲۷۲/۲ مجموعه سپهسالار (خط قرن سیزدهم) ۶۴۴ بیت مثنوی به وزن تحفة العراقین با نام ختم‌الغرائب و طبعاً منسوب به خاقانی به

۱. دیوان، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران ۱۳۳۸، ص ۳۵۵.

۲. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تألیف ابن یوسف شیرازی، تهران، ۱۳۱۸، جلد دوم، ص ۵۰۲ - ۵۰۳. ضیاءالدین سجادی متن ختم‌الغرائب مذکور را به طبع رسانیده است.

دنبال تحفه العراقین درج است.^۱

(۶) در ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون فقط مذکور است: «ختم

الغرائب فارسی منظوم».^۲

(۷) ضیاءالدین ابن یوسف حدائق مؤلف فهرست نسخه‌های خطی مدرسه عالی

سپهسالار با توجه به دو نسخه خطی آن کتابخانه که در یکی منظومه ششصد و چهل

و چهار بیتی به نام ختم الغرائب مکتوب است و در دیگری دیباچه منشور تحفه

العراقین به نام دیباچه ختم الغرائب به کتابت درآمده این طور نوشته است:

«حکیم خاقانی شروانی... بنابر نسبت دادن نویسنده نسخه زیرین منظومه‌ای

به وزن مثنوی به نام ختم الغرائب انشاء نموده و جز نسخه زیرین و نسبت دادن

نویسنده آن با جستجوی زیاد در کتب سیر و تذکره‌ها و فهرست‌ها چنین نسبت و

آثاری از نسخه‌ای از آن نیافتم، جز این که مجموعه‌ای که به سال ۱۰۳۵ نگارش

یافته در این کتابخانه زیر شماره ۶۰۰ موجود است و به مناسبت این که در ابتدا

آن دیباچه تحفه العراقین را کتابت به نام دیباچه ختم الغرائب معرفی نمود در دفاتر

مدرسه به نام ختم الغرائب ثبت و به همین نام وقف گردیده است و مسلماً این

نام به غلط بر این نسخه گذارده شد و با تتبعی که در این موضوع نگارنده نموده

تحفه العراقین بدین نام «ختم الغرائب» نامیده نشده و این جمله غلط احتمال را

قوی می‌کند که خاقانی بدین نام اثری داشته و گذشته از این راه طرز فکر و انشاء

این منظومه که در تقلید حدیقه سنایی می‌باشد صحت انتساب آن را به خاقانی

تأیید می‌کند. بدبختانه فقط قسمتی از این مثنوی به نسخه‌ای از تحفه العراقین...

پیوسته و ۶۴۴ بیت بیشتر نیست.

آغاز: بسمله - بر کرّه خاک تنگ میدان کم باش چو گوی اسیر چوگان

انجام: آب از تشنگی روان است و ر گرسنه‌ای شفات نان است».^۳

بعد از مرحوم ابن یوسف دکتر یحیی قریب (۱۳۳۳)، حسین آموزگار

(۱۳۳۴)، دکتر ضیاءالدین سجادی (۱۳۳۸ و ۱۳۴۴)، دکتر غفار کندلی هریسچی

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه و علینقی منزوی، تهران، ۱۳۴۰، جلد سوم، ص ۳۷۰ - ۳۷۲.

۲. ایضاح المکنون، تألیف اسماعیل پاشا، استانبول، ۱۹۴۵، ص ۴۲۷.

۳. حاشیه شماره ۱۶ دیده شود.

(۱۳۴۶)، دکتر محمد روشن (۱۳۴۹)، دکتر جلال‌الدین کزازی (۱۳۶۸) اشاراتی به ختم‌الغرائب کرده‌اند و همه آن موارد مبتنی بر دو نسخه‌ای است که مورد معرفی ابن یوسف حدائق بوده است. محمد روشن در مقدمه خود بر منشآت خاقانی از نسخه شماره ۶۰۰ کتابخانه سپهسالار یاد کرده و نوشته است: «... با مقدمه ختم‌الغرائب که در حقیقت مقدمه تحفة‌العراقین است آغاز می‌شود. پس از پایان این مقدمه در ورق ۴ نامه‌های خاقانی می‌آید که عنوان تحفة‌الخواطر و زبدة‌الضمایر به خود گرفته است. یعنی نامی که پیشتر گفتیم می‌تواند عنوانی برای مقدمه تحفة‌العراقین باشد. ایشان نام عده‌ای از منشآت خاقانی دانسته‌اند.^۱ شاید «تحفة‌الخواطر» ناظر باشد به دوبار آمدن لفظ «تحفه» در مقدمه تحفة‌العراقین و دوبار در پایان خود منظومه و گفتیم که به ملاحظه وجود مناسبت میان کلمات تحفه و عراق در یکی از مصاریع بوده است که کسی نام تحفة‌العراقین را بر این منظومه معنون کرده است و درست هم جا افتاده است.^۲ چه بسا خاقانی خود پس از این که نام اول ختم‌الغرائب را به کتاب داده بود نام دوم را برای آن برگزیده است. به قول مؤلفان و کاتبان قدیم واللہ اعلم.»

باری، این نسخه قدیم با نام ختم‌الغرائب حجّت است. برای این که تحفة‌العراقین در آغاز با این نام در جریان نسخه‌برداری شناخته می‌بوده است و یکی از آن نسخه‌ها که نام ختم‌الغرائب داشته است از قضای روزگار در امان مانده و رازی را بر ما مکشوف ساخته است. نام ختم‌الغرائب مانع از آن نیست که خاقانی خود نام متن را بعدها عوض گردانیده باشد یا دیگران به این تعویض نام پرداخته باشند. با پیدا شدن نسخه‌ای قدیم از تحفة‌العراقین (از عهد مؤلف) به نام ختم‌الغرائب جای تردید نمی‌ماند که ذکر ختم‌الغرائب مذکور در آن قصیده اصفهان ناظر به نام همین کتاب است. علت این که ذهن عموم محققان در مورد ختم‌الغرائب مذکور در آن قصیده یافتن تألیفی دیگر از خاقانی بوده است ناشی از آن است که منظومه مورد بحث قرن‌ها منحصراً به نام تحفة‌العراقین شهرت گرفته بود و نسخه‌ای از آن با نام ختم‌الغرائب به دست نبوده است تا ذهن جوینده متوجه و منصرف شود به این که

۱. منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، تهران ۱۳۴۹، ص ۱۸.

۲. تحفة‌العراقین، صفحات ۱، ۵، ۲۵۰ (نیز ص ۸۰).

ختم الغرائب مذکور قصیده جز همین منظومه‌ای که به تحفة العراقین مشهور شده است نمی‌تواند بود.

به تکرار گفته می‌شود که علاوه بر وجود نسخه حاضر، قرینه‌هایی که مؤید نام‌گذاری ختم الغرائب بر سفرنامه خاقانی است آمدن این نام است در قصیده اصفهان و آوردن نام صدرالدین محمد و جمال‌الدین محمود در آن قصیده، یعنی دو برادری که در تحفة العراقین ممدوح قرار گرفته‌اند. دیگر بودن عنوان دیباچه ختم الغرائب است در نسخه خطی مدرسه سپهسالار بر متن همان دیباچه‌ای که در بعضی نسخه‌های تحفة العراقین هست. بالآخره به کار رفتن کلمه «تحفه» دوباره در دیباچه و دوبار در پایان تحفة العراقین به مفهوم لغوی آن نه به طور علمیت^۱.

می‌ماند یک نکته و آن این که آیا ممکن است که ۶۶۴ بیت موجود در نسخه خطی، به همان وزن تحفة العراقین و با همان مضمون‌های مرتبط و مناسب با آن کتاب و مخصوصاً وضع بی‌آغاز و انجام بودن آن (یعنی ظاهراً مقداری است از میان متنی) بخشی مفقود از تحفة العراقین (= ختم الغرائب) و سروده خاقانی باشد. ضبط آن در نسخه خطی با نام ختم الغرائب این احتمال را تأیید می‌کند و موجب آن می‌شود که دو منظومه را یکی به نام ختم الغرائب و یکی به نام تحفة العراقین از سروده‌های خاقانی ندانیم.

آنچه گفته شد نتیجه رسیدگی یک فهرست‌نگار است نه برازندگانی که متخصصان متن‌شناسی باشند. این نوشته را به صورت پیشنهاد عرضه می‌دارد تا مورد نقد واقع شود. پیشنهاد دیگر بنده این است: هر کس که به چاپ انتقادی تحفة العراقین می‌پردازد می‌باید ۶۶۴ بیت را هم به عنوان پیوست به همراه آن چاپ کند. چه بسا که بتواند مواضع رابطه دو متن را به هم بیابد.

در پایان این مبحث ضرورت دارد عرض کنم که نام تحفة العراقین جز بر بعضی از نسخه‌های خطی منظومه، در کشف‌الظنون آمده و نوشته شده است: «تحفة العراقین فارسی منظوم لافضل الدین ابراهیم بن علی الخاقانی الشّاعر

۱. حاشیه پیشین دیده شود، همچنین خاقانی شروانی از غفار کنتدلی هریسچی ترجمه میر هدایت حصاری، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۹.

المتوفى سنة اثنين و ثمانين و خمسمائه. وزنه من مزاحفات السدس.^۱
 حسین آموزگار تاریخ سرایش تحفة العراقین را میان ۵۴۹-۵۵۰ می نویسد.^۲
 قریب اشاره‌ای به تاریخ نظم تحفة العراقین ندارد، ولی سال ۵۵۱ را سال سفر خاقانی
 و رسیدن او به خدمت جمال الدین محمد موصلی ضبط کرده است.^۳

دیباچه منثور

دیباچه منثور در همه نسخه‌های خطی تحفة العراقین نیست. نخستین بار
 بدیع الزمان فروزانفر متوجه و متذکر این مطلب شد و در سخن و سخنوران نوشت:
 «در آغاز تحفة العراقین مقدمه‌ای است منثور از انشای خاقانی که در همه نسخه‌ها
 دیده نمی‌شود...»^۴ حسین آموزگار در تحقیق خود بر این اساس می‌رود که خاقانی
 تحفة العراقین را در شروان سرود و آن متن عاری از مقدمه منثور می‌بود. چون بعدها
 به موصل رفت و می‌خواست که تحفة العراقین را تحفه سفر خود به محضر
 جمال الدین محمد موصلی گرداند مقدمه منثور را بر آن افزود و در آن نوشت:
 «دوش بر لب دجله این تحیت تحریر می‌افتاد...»^۵ با مقدمه و بی مقدمه بودن
 نسخه‌ها را آموزگار ناشی از این جریان می‌داند، یعنی نسخه‌هایی که مقدمه ندارد از
 روی آن اصولی نوشته شده است که در شروان پخش و نشر شده بود و نسخه‌هایی
 که مقدمه ندارد از روی آن اصولی نوشته شده است که در شروان پخش و نشر شده
 بود و نسخه‌هایی که دارای مقدمه است آنهاست که از روی نسخه منتشر شده در
 موصل نویسانیده شده است. آموزگار در پی این نکته نوشته است از سی و اند نسخه
 خطی که دیده است فقط دوازده نسخه حاوی دیباچه بوده‌اند.
 نسخه وین مقدمه ندارد.

۱. کشف الظنون ۱: ۳۷۰.

۲. مقدمه تحفة الخواطر و زیدة النواظر، ص ۵۵.

۳. تحفة العراقین، مقدمه یحیی قریب، ص «ی».

۴. سخن و سخنوران، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۵۰، (چاپ دوم)، ص ۶۲۶.

۵. تحفة العراقین، ص ۱.

تقسیمات و عناوین

تحفه المراقین در نسخه چاپی قریب که گفته شده بر اساس نه نسخه است به هفت مقاله تبویب شده است، ولی نسخه وین در شش مقاله است. نسخه پاریس هم در شش مقاله است. قریب در مقاله چهارم که موضع الحاق این عنوان با عنوان فرعی است نگفته است و نشان نداده است که وضع هشت نسخه دیگر چگونه است. آیا همه بدین تقسیم بندی یا بعضی از آنها چنان بوده اند.

حسین آموزگار متذکر آن نشده است که نسخه ای بویده باشد که در هفت مقاله باشد. اسامی شش مقاله چنین است:

مقاله اول: عوانس الفكر المجالس الذکر (در قریب: عزایس الفكر...)

مقاله دوم: معراج العقول فی منهاج الفحول

مقاله سوم: سبحة الاوتاد و نخبة الاوراد (در قریب ابیاتی از این مقاله که به

کوفه و صفت بادیه و کعبه مرتبط است مقاله چهارم قرار گرفته است)

مقاله چهارم: موارد الاوتاد و فرائد الافراد (در قریب مقاله پنجم)

مقاله پنجم: هدية المهتدی الی الهادی (در قریب مقاله ششم)

مقاله ششم: اصدق الکلام فی مناقب الشّام (در قریب مقاله هفتم)

تفاوت دیگر در بعضی عناوین فرعی هر مقاله است. برای نشان دادن این

اختلافات فهرست عناوین نسخه وین استخراج و با فهرست عناوین مندرج در

چاپ قریب به صورت جدولی درآمد و پیوست مقاله قرار گرفت. بی گمان اگر این

جدول عناوین نسخه های دیگر سنجیده شود اختلافات نوینی به دست خواهد

آمد که اغلب نتیجه اعمال سلیقه کتاب نسخه هاست.

تعداد، تفاوت ها و جابه جایی ابیات

تعداد ابیات در نسخه مورخ ۵۹۲ وین سه هزار و هفتاد (۳۰۷۰) تا است.

تعداد ابیات در نسخه چاپی قریب ۳۱۵۸، یعنی نسخه کهن ۸۹ بیت کمتر است.

چون در این نسخه سی و دو بیت هست که در چاپ قریب نیست پس تعداد واقعی

ابیات کسری نسخه وین بالغ بر یکصد و یازده بیت می شود. حسین آموزگار تعداد

ابیات نسخه کتابخانه ملی پاریس (از اواسط قرن نهم) را ۳۱۶۷ برشمرده است.^۱
نکته دیگر این است که در نسخه وین ابیاتی هست که در چاپ قریب نیست
و آن موارد این ابیات است:

چون نمرود ای پشه مانند پرواز به پَر کرکسان چند

(بیت ۶۳۲)

رفت آنکه برین سرای مجبور جم سلطان بود و دیو مزدور

(بیت ۶۷۴)

معمور چو عرش ثانیس دان مقدس چو جهان ثانیس دان^۲

(بیت ۸۷۴)

[ذیل مدح حضرت مجدالدین]

سید کوهی است کان امکان	حضرت بحری است صاف احسان
کوهی و چه کوه ملجأ نوح	بحری و چه بحر مشرب روح
بحری ملکوت بر کرانش	عالم چو جزیره در میانش
هر هشت جنان دو خاشه بر وی	هر هفت بحار غرقه ^۳ در وی
گاو و صدف فلک بدو در	این زاده به عنبر آن به گوهر
در بحر گشاده روی، سر زیر	ماهی قلم، نهنگ شمشیر
مردان و مهان شده شناور	ماهی به کف و نهنگ در بر
ماهی دوران چو مار افعی	در شست بنان زبان معنی
وان پشت نهنگ اژدها خوار	همچون شکم صدف گهر خوار
آورده ز موج بحر والا	گوهر چو کف و حباب بالا
غواصان تا شده نگون سر	زان کف به کف آورند گوهر
کشتی طلب خطا نکرده	بر جودی جود باز خورده
هر کشتی حاصل یک اقلیم	از رخنه چو آفتاب بی‌بیم

۱. مقدمه تحفة الخواطر و زبدة النواظر، ص ۶۰-۶۲.

۲. قافیة به همین وضع است و معیوب.

۳. اصل: عرِفَه

کشتی فنا درو به پیکار
آن بحر، شکارگاه این باد
خاقانی را سحاب خاطر
ابر ارچه مُجَاهِزِ تواناست
چون قوس قزح^۱ شده نگوسار
تا محشر مشربش یقین باد
زان بحر کشیده فیض ظاهر
مایه اش هم از زکوت دریاست
(۹۵۶ - ۹۷۲)

پیداست به مهر او شب تار
عقل از پی وصف او سخن گشت
برده همه زنگ‌ها که دیده
این معجز بین که می‌نماید
عیدم ز جمال و قالت اوست
زیرا چو ازو حدیث رانم
از بس که ازین حدیث راندم
چون دولت بی‌بهرانه هر گاه
چون دل سر خاندان او داشت
صاحب گه عدل بی‌نظیرست
از صورت عدل ذات او باد
گر هر چه به کارگاه دینی است^۲
بر گردون صدهزار دینار (۱۱۶۰)
وصفش مدد ضمیر من گشت (۲۶۴۸)
ز آینه دل به آب دیده (۲۷۲۲)
آینه به آب می‌زداید (۲۷۲۳)
افطار به ذکر حالت اوست (۲۷۳۰)
پر آب خضر شود دهانم (۲۷۳۱)
امسال ز روزه بازماندم (۲۷۳۲)
زی غمکده من آورد راه (۲۷۳۳)
طبعم به ثنای او فرو داشت (۲۷۷۱)
با این همه حق دقیقه گیرست (۳۰۶۷)
عدلش مدد حیات او باد (۳۰۶۸)
از عدل دراز عمرتر نیست (۳۰۶۹)

نکته دیگر در تفاوت میان دو متن از حیث پس و پیشی ابیات است، خواه یک بیت و خواه سه چهار بیت پشت سر هم. تعداد این موارد به چهل و پنج می‌رسد. از موارد این گونه پس و پیشها ابیات مربوط به مدح امام رضی‌الدین خزاعی و جمال‌الدین محمد موصلی و شرف‌الدین علوی است. دریافتن نحوه پس و پیشها در این موارد فقط با مراجعه به نسخه‌ها مفهوم می‌شود. در مصراع‌ها هم به ندرت پس و پیشی وجود دارد.

۲. اصل: دنیااست

۱. اصل: قوس و قزح

رسم الخط نسخه و نکات زبانی

الف) ضبط حروف خاص فارسی

۱) آ - بدون مدّ (چه در کلمات عربی و چه فارسی مانند اثار - اخر - اخرت - آنجا)

۲) پ - با سه نقطه (مثال ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۹ و...) (۳) چ - به دو صورت گاه سه نقطه بر بالای آن مانند (= چه، ۲۱۳)، (= چو، ۲۸۴)، (= هیچ، ۱۳۳). - گاه سه نقطه به مثل نگارش کنونی در زیر آن (چون در بیت ۱۷۷۳). عجب است که در یک بیت به دو گونه آمده است: (به سه نقطه بالا) و پیچ به رسم امروزی.

۴) ذال فارسی - در کلماتی مانند دیدار - دیزه - کشیده - آلود - اندوذ - آرمیده. ۵) ژ - همیشه به مانند امروز با سه نقطه بر بالای حرف.

۶) گ - با سه نقطه گاه بر بالای کاف و گاه بر زیر آن و گاه بر بالای آن. حتی در یک کلمه گاه با سه نقطه بر بالا و گاه بر سه نقطه بر زیر آن هم در دو بیت متعاقب یکدیگر آمده و در کلمه نهنگ (ابیات ۹۶۰ و ۹۶۱) و ندرتاً بی نقطه.

۷) «س» معمولاً با سه نقطه در زیر «ی» دو نقطه در درون آن نوشته شده.

ب) ابدال حروف: وش همیشه «فش» ضبط شده است. مانند ارغوان فش - طفل فش - کودک فش - سامری فش.

ج) گسستگی در کلمات: مانند بازی‌گه - ره‌رو - دست‌انبو - لعبت‌گر - شه‌ره (= شاه‌راه) - غم‌کده

د) پیوستگی: «به» اضافه به کلمه چسبیده است.

ه) اعراب در کلمات فارسی که نماینده تلفّظ کاتب و موطن اوست مانند

آبستن (۸۱۸) - ژبانی (۹۰۸) - پُشت (= پُشت، ۹۶۴) - بُس (= بس، ۱۹۳۲).

و) فواید دیگر: خانگاه (= خانقاه، ۵۰۳) - صرخاب (= سرخاب، ۸۴۰)^۱

۱. نوشتن سرخ به صورت صرخ در نسخه تا قرون ششم و هفتم غیر معمول نبود. از جمله در نسخه‌ای از جواهرنامه نظامی متعلق به مجموعه ایاصوفیا که از قرون هفتم است نزدیک به پنجاه بار این کلمه به «ص» نوشته شده است.

«نوک» با سه نقطه در زیر کاف برای آن که خواننده آن را نوگ بخواند (۸۸۳).

غلط در نسخه

چند گونه غلط کتابتی در نسخه هست.

- ۱) اغلاط مسلم مانند زنبق به جای زیبق (۱۳۴) - داندانه به جای دندانه - زند سازند به جای زند سازد (۶۰) - جهان پاره به جای چهارپاره (۹۴) - قوس و قزح به جای قوس و قزح (۱۰۹۱) - خطا به جای خط (۴۰۰۷) ^{استان}
- ۲) سهوالقلم مانند آفاق به جای آفات (۴۵۱۷)
- ۳) بی نقطگی گاهی معتاد کاتب است.
- ۴) افتادگی کلمات یا حروف زیاد نیست مانند (۴۸۳، ۵۴۳).

نسخه بدل با چاپ قریب

بعضی از اهم اختلاف کلمات که میان نسخه وین و چاپ قریب هست (در پانصد بیت اول) نمونه وار در اینجا آورده می شود. ضمناً باید گفت مقداری از ضبط های نسخه وین در نسخه هایی که مورد مقابله دکتر قریب بوده آمده است.

دلبر سر عذر جان فشان است	جان از پی خرده در میان است (۱۳۵)
دل از	
صبح است سر تو عذر خواهم	صبح است شفیع این گناهم (۱۳۷)
سوی تو	
صبح از سر صدق تازه روی است	صبح آینه وار راستگوی است (۱۳۸)
	آینه دار
درعی به هزار حلقه موزون	یک حلقه درو چه کم چه افزون (۱۵۰)
محکم	بیش و چه کم
هر پرده ظلم کاسمان ساخت	خاص از پی جان خاصگان ساخت (۱۰۲)
هر شربت	

- کودک فشی و تراست در بر
وشی
گه در خفقان چو شاه عرعر
شاخ
نوروز رسید بست آذین
نوروز ز نار و سیب زرین
سوسن ز تو شد مبارز آثار
قمری ز تو پارسی زبان گشت
شد فاخته از تو پارسا روی
پارس
در روزنش افکنی همه روز
من ز آفت زاد بود غمناک
زاد و رود
مرزش نه گیاستان، گلستان
بر خاک رهش همه خزان گل
آبستن و مست نخل آزاد
آبستن نخل و سرو آزاد
جاسوس و عسس همیشه هر یک
صباغانش
بلاذری‌وار
بر لوح زبرجد ابجد از زر (۱۱۷)
ابجد زر
گه در یرقان چو شکل عبهر (۱۲۰)
چشم
بگشاد ز تو فقاع مشکین (۷۴)
هم پيله نماي و هم سنان‌دار (۸۳)
نيره
کار راستی کارنامه خوان گشت (۹۲)
طوطی ز تو
صوفیچه نمای ماجری گوی (۹۳)
موسیچه
بازیچه نمای و مجلس افروز (۱۵۸)
سجاده چهارسوی زردوز
دل در تب گرم و دیده نمناک (۱۶۴)
شکرزار و قرنفلستان (۱۷۷)
نرگس زار
بر آب تکش به هر کران پل (۱۷۹)
کاهش
بی‌جرعه ابر و نطفه باد (۱۸۱)
صد دست و هزار پیشه هر یک
یک‌دست
بر چهره نشانِ نیل، دیدار (۱۹۵)
نیلِ ادبار

گفتند ندیم خاص سلطان	اینجاست به شحنگی کهستان (۲۰۵) نگهبان
چون ریم آهن به زخم آهن	صد چشمه کننده چشم دشمن (۲۵۱) جسم
از بار بهشت سر کشیده	دوزخ به دو جرعه درکشیده (۲۵۸)
باب از نزل و نوا در آن اماکن بذل	دریایستی نبود لکن (۲۷۴)
صدری متفرد از خلایق	عدلش به نظام ملک لایق (۲۸۶) زمان
کلک تو ثبات ملک جسته است	عدل تو برات عزل شسته است (۳۰۸) ظلم
گفتم متعلمی سخنران سخندان	میلاد من از بلاد شروان (۳۲۰)
بس شمسه لطف بر گذشته شمه	آن دوزخ من بهشت گشته (۳۲۷)
واخر ز برای قرب یزدان	فرزند دماغ کرده قربان (۳۲۸) ضمیر
گفتم که در آن دیار پرشور	نان شیرین است و آبها شور (۳۳۱) بود
چون باشد مرد غم رسیده دیده	از کنعان رسته مصر دیده (۳۳۸)
پروانه خویش کن پناهم	تا بار دهد به بارگاهم (۳۴۰) راه
هر حقه که لعل در میان است حلقه	اندک مومیش پاسبان است (۳۴۵)

آن شربه که عدل او چشاند شهد	هر حوصله قدر آن نداند (۳۵۸)
بگذر هم ازین قدم که هستی	در بند زبان گفت و رستی (۳۷۰)
کامروز نگین خاتم ماست	بکوش رستی این رمز دین که پیداست (۳۸۱)
این مهرشناس مهره توش هوش	وقف ابدی است بر تو، مفروش (۳۹۰)
تا ایمنی به قوت اوی	از ضعف زوال و زردی روی (۴۲۰)
گاهی چو گوزن وقت نُزْهت	دل وز افعی خواران نان شبّهت (۴۳۱)
گفتند کجاست این سخندان	افعی خواری زنان گفتم که به فرضه گاه شروان (۵۴۲)
او در قَرِ عشق و چاریارش از دفتر	عرضه یک بود و ده و صد و هزارش (۷۴۷)
این پیر زیافه چرخ گردان زنانه	هست آفت جان زاد مردان (۸۲۴)
سر لرزه و صرع آسمان دید تب لرزه	از تعویذش بساخت تعویذ (۸۷۰)
در موقع قدسیان جریده مرتع جریده	بر مرتبط سدره آرمیده (۷۱۲)
با جانش گرفت وحی پیوند	تا شد سخنانش وحی مانند (۱۰۳۷)
با وحی به جان گرفته پیوند	این سنت فعل دشمنان است (۲۸۹۹)
این شیوه نه شرط روشنان است دوستان	

ما، بنده حلقه درم، بس مانده	نالنده ز دست کوب هر خس (۲۹۰۳)
گویای خموش ^۱ بی دل و رای گویا و خموش	جنبانِ جمادِ بی سرو پای (۲۹۰۴)
پس چون بجهد شود غسل حال علی الحال	در ساق بنات نعش، خلخال (۲۹۱۰) پای
بر روزن من تنابی از خشم	نه در دل من غره چشم (۲۹۱۲) روزن چشم
زر در بُن سفره آن نهادست صرّه	کو سفره زیر سر گشادست (۲۹۱۷) صرّه
غریبال زمانه ظلم بیزست عمر	انصاف بده که رستخیزست (۲۹۲۰)
شد مردمی از نهاد عالم مزاج	از عالم چه، ز روشنان هم (۲۹۲۱)

ختم الغرائب دیگر

در پایان باید نوشت از طرفه های روزگار یکی هم این است که یکی از شروح مشکلات قصاید خاقانی نامش «ختم الغرائب» است، تألیف محمد بن خواجگی گیلانی که نسخه مورخ ۱۰۲۳ آن در کتابخانه ملی تبریز نگاه داری می شود. (از مجموعه محمد نخجوانی). آقای عزیز دولت آبادی آن را معرفی کرده است.

۱. ناصر خسرو دارد: بشنو سخن خوب ز گوینده خاموش.

جدول تطبیق عناوین میان نسخه وین و چاپ قریب

بیت در وین		
المقالة الاولى	المقالة الاولى	قبل از ۱
و هي المسماة بعرائس الفكر و مجالس الذكر	و تعرف بعوانس الفكر المجالس الذكر	
- در خطاب به آفتاب به وجه محمّدت گوید	- خطاب به آفتاب	قبل از ۱۰۶
- در ملائمت زر در اثنای خطابی که به آفتاب می‌کند	- نکوهش زر	۲۸۷۴
- خطاب به آفتاب به وجه نکوهش	- خطاب با آفتاب به وجه عتاب	۲۸۹۵
- خطاب به آفتاب به وجه معذرت	- خطاب با آفتاب به وجه عذر	۱۲۷
- از خطاب به آفتاب در نعت حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه و آله و سلم	- نعمت محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم	۱۴۸
المقالة الثانية	المقالة الثانية	
الموسومة بمعراج العقول و منهاج الفحول	و هي بمعراج العقول و منهاج الفحول	
- در مذمت خود گوید	- (ندارد)	۴۴
- تمثيل	- (ندارد)	۵۳
- در خطاب به آفتاب وقتی که به حمل آید	- خطاب با آفتاب	۶۲
- باز آمدن به خطاب آفتاب و تقرير شکایت خویش	- (ندارد)	۹۶
- ذکر سفر خویش به وقتی که از شروان عزیمت کرده بود	- حسب حال خلاص	۱۷۰
- در صفت نعمت الوان قهستان	- اشارة خُفَيَّه	۱۷۴
- در مذمت قطاع الطريق اهل قهستان	- اشارة خُفَيَّه	۱۸۴
- در مذمت اهل صنعت و حرفت آن بلاد گوید	- اشارة خُفَيَّه	۱۹۵
- در تعريف قلعه‌ای که در داغ قهستان بوده گوید	- اشارة خُفَيَّه	۲۰۲
- در تعريف رودخانه گوید	- اشارة خُفَيَّه	۲۰۴

- رسیدن به شکارگاه سلطان و صفت مرغزار و دشت	- اشاره خُفیه	۲۲۶
(ندارد)	- فصل	۲۳۱
- در صفت سراپرده پادشاه گوید	- فصل	۲۳۷
(ندارد)	- فصل فی ملائکه	۲۴۱
- در صفت لشکر و سپاه پادشاه گوید	- صفت انبیاء	۲۴۴
- در صفت اولیا علیهم الرحمة	- صفت اولیا	۲۵۵
- در حسب نفس خود گوید	- فی حسب نفسه	۲۶۷
- در رسیدن به خواجه بزرگ	- ستایش خواجه بزرگ	۲۸۴
- در مدح خواجه جمال الدین محمد موصلی گوید	(ندارد)	۲۸۷
- در مدح گفتن بر سبیل مخاطبه به خدمت ملک الوزراء	- خطاب با خواجه بزرگ	۲۹۶
- مکالمت نمودن و پرسیدن ملک الوزراء	(ندارد)	۳۱۴
- خاقانی را از مولد و منشأ و کیفیت و حرفه	- اشاره خُفیه	۳۲۰
- در جواب سؤال خواجه بزرگ گوید	- سؤال خواجه بزرگ	۳۳۰
- سؤال کردن ملک الوزراء	- جواب دادن او را	۳۳۶
- جواب دادن ملک الوزراء را	- فصل	۳۴۶
- نصیحت ملک الوزراء خاقانی را	- فصل	۳۵۳
(ندارد)	- فصل	۳۵۵
- ملک الوزراء در دقیقه شناسی پادشاه گوید	- فصل	۳۶۰
- در مذمت حاجیان ملک گوید	- فصل	۳۷۵
- جواب دادن ملک الوزراء را	- صفت خاتم دادن خواجه بزرگ	۳۸۰
- جواب دادن ملک الوزراء خاقانی را و انگشتی خویش بدو دادن		
- مراجعت کردن به شروان و طلب کردن شاه انگشتی را	- فصل	۳۹۳
(ندارد)	- فصل -	۳۹۸
- جواب دادن پادشاه شروان را	- فصل	۴۰۷
- غلو کردن شاه شروان در طلب انگشتی	(ندارد)	۴۱۴

۴۱۷	- فصل	- در صفت خاتم گوید
۴۲۵	- فصل	- ظهور حوادث و وقایع به سبب نزاع خاتم
۴۳۸	- صفت کمال یافتن از عقل	- در معنی کمال یافتن از عقل
۴۴۷	- صفت صبح	- در تعریف صبح گوید
۴۵۴	- صفت برآمدن صبح و درآمدن خضر علیه السلام	- کیفیت دیدن حضرت خضر علیه السلام
۴۷۶	- عیادت کردن خضر	تفقد و ملاطفت نمودن خضر علیه السلام
۴۹۴	- فصل	پرسیدن خضر علیه السلام که این خاتم را از کجا آوردی
۴۹۷	- فصل	- خاتم دادن خضر علیه السلام
۵۰۳	- خطاب با خضر علیه السلام	- در مدح خضر علیه السلام و مکالمه نمودن با او
۵۰۹	- فصل	- جواب دادن خضر علیه السلام را
۵۱۵	- صفت ارباب حقیقت و اصحاب طریقه	- حکایت کردن حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام
۵۳۶	- فصل	- ذکر کردن شعر در مجلس خضر علیه السلام
۵۴۸	- ابتدای مواعظ خضر علیه السلام	- نصیحت خواجه خضر مرو را
۵۵۸	- مواعظ خضر	- موعظه دیگر خضر علیه السلام
۵۷۱	- سؤال کردن از خضر علیه السلام	- سؤال از حضرت خضر علیه السلام
۵۸۶	- فصل	- جواب دادن خضر علیه السلام را
۶۲۷	- فصل	(ندارد)
۶۳۶	- فصل	- هم حضرت خضر علیه السلام فرماید
۶۵۰	- فصل	- در مذمت جمعی که بر داشته دنیا اند گوید
۶۹۱	- نعت مصطفی صلوات الله علیه	- در خطاب به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
۷۰۶	- صفت معراج است	- در ذکر معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
۷۱۰	- صفت براق	- در صفت براق
۷۳۳	- فصل	- در صفت راه معراج گوید

المقالة الثالثة	المقالة الثالثة	
فی وصف بلاد العراق و مدينة الاسلام بغداد و مدايح اصحاب هذه و البلاد و شی بسببة اولاً	سبحة ^۱ الاوتاد و نخبة ^۲ الاوراد	
- مخاطباً بالشمس اولاً	- خطاب با آفتاب	۷۵۴
- در صفت عالم کل یعنی دل فرماید	- فصل: عالم کل	۷۶۴
- باز آمدن به سر خطابی که با آفتاب کرده بود.	- خطاب با آفتاب	۷۸۲
- تحریر نمودن آفتاب را بر سفر و محامد حرکت گوید	- (جای عنوان سفید گذارده شده)	۸۰۲
- در فضیلت زمین و مساکین آن فرماید	- ستایش سفر	۸۰۷
- در فضیلت انسان بر افلاک گوید	(ندارد)	۸۲۵
- باز آمدن از سفر شروان و عزیمت سفر دوباره به عراق و ستایش اصحاب آن بلاد	- ستایش عراق	۸۳۵
- در صفت لشکرگاه سلطان گوید	- صفت لشکرگاه و مدح سلطان غیاث الدّین و الدّین محمد بن محمود	۸۵۴
- در مهاجرت از معسکر سلطان و صفت راه همدان گوید	- ستایش کوه ارونند و شهر همدان	۹۱۰
- در تعریف شهر همدان گوید	- فصل	۹۱۸
- در ستایش سادات همدان	- صفت درگاه مهم رئیس همدان و مدح او	۹۳۲
- در مدح مجدالدّین خلیل و برادران وی	(ندارد)	۹۴۶
(ندارد) (هفده بیت را ندارد)	فخرالدّین و عمادالدّین مدح حضرت مجدالدّین (هفده بیت)	۹۵۶
در مدح حافظان و مدرسان گوید	ستایش ائمه دین	۹۷۷
در مدح قاضی القضاة کافی الدّین احمد گوید	فصل	۹۵۳
در مدح امام عالم مجدالدّین ابوالقاسم بن جعفر قزوینی گوید	فصل	۱۰۱۴

۱. آن را سبحة (۲) هم توان خواند.

۲. در اصل بی نقطه است.

در مدح مجدالدین ابوجعفر	فصل	۱۰۲۳
در مدح قدوة المفسرين امام الدین واعظ	فصل	۱۰۲۹
در مدح امام عالم علاءالدین رازی فرماید	فصل	۱۰۳۹
در صفت بغداد خطاب به آفتاب نموده	فصل	۱۰۴۹
در صفت دجله گوید	(ندارد)	۱۰۷۲
در صفت زورق گوید	فصل	۱۰۸۸
در تعریف دارالخلافه	فصل	۱۱۰۲
در مدح خلفای بنی عباس	(ندارد)	۱۱۰۵
در صفت حرم خلیفه المقتضی بالله فرماید	(ندارد)	۱۱۱۸
در صفت شهر بغداد	(ندارد)	۱۱۷۰
در صفت علمای بغداد گوید	فصل	۱۱۷۶
باز هم در صفت اهل بغداد گوید	(ندارد)	۱۱۸۸
در مدح امام عالم شهاب الدین ابونصر یوسف دمشقی و برادر او فخرالدین	فصل	۱۱۹۵
در مدح امام ابوالحسن ابن الخل	(ندارد)	۱۲۰۰
در مدح فخرالدین احمد ذوالمناقب و ضیاءالدین امام ابونجیب	فصل	۱۲۰۳
در مدح امام عزالدین ابوالفضل محمد سعید اشعری	فصل	۱۲۱۳
المقالة الرابعة		
فی اوصاف الکوفه و المدينه		
و یسمى سواد الاوراد و خزانه الاوتاد		
- و مخاطباً للشمس اولاً	- ستایش کوفه و روضه مرتضی رضوان الله علیه	۱۲۲۰
- در ستایش مشهد مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علی النبی و علیه الصلوٰة و السلام	- ستایش روضه مرتضی رضوان الله	۱۲۳۱
- در صفت بادیه گوید	- صفت بادیه	۱۲۵۷
- در صفت مصنع و مشرب گوید	- فصل	۱۲۷۶

- در صفت بطحا و شتران اهل حاج فرماید	- فصل	۱۲۸۷
- در تفضیل بانگ درای بر دیگر آوازا	- تفضیل بانگ درای	۱۲۹۴
- در صفت احرامگاه گوید	- صفت احرام گاه	۱۳۰۹
- در صفت عرفات و تراکم خلایق	- صفت دشت عرفات	۱۳۲۷
- در صفت فقرای آن حدود فرماید	و تراحم خلایق	
- در صفت علا و فضلا گوید	- صفت صوفیان	۱۳۳۶
- در صفت غازیان	- صفت صف عالمان	۱۳۵۰
- در صفت جبل الرحمة گوید	- صفت صف غازیان	۱۳۵۸
- در صفت مزدلفه گوید	- صفت جبل الرحمة	۱۳۶۸
- در صفت مشعرالحرام	- صفت مزدلفه	۱۳۷۴
- در صفت جمره	- صفت مشعرالحرام	۱۳۷۸
- در صفت منی	- صفت جمره العقبة	۱۳۸۳
- در تعریف مکه معظمه	- صفت منی	۱۳۸۸
- فصل هم در این معنی	- صفت مکه	۱۳۹۴
- ایضاً در تعریف مکه معظمه	- فصل	۱۴۰۲
- در تعریف کعبه معظمه	- فصل	۱۴۰۹
- در صفت حجرالاسود	- فصل	۱۴۱۴
- در صفت زمزم	- صفت حجرالاسود	۱۴۲۶
- در صفت ناودان زرین	- صفت زمزم	۱۴۳۵
- در صفت مروه و صفا گوید	- صفت ناودان	۱۴۴۴
- در صفت عمره	- صفت صفا و مروه	۱۴۴۸
- خطاب به آفتاب در صفت کعبه معظمه	- صفت عمره	۱۴۴۳
	- (ندارد)	۱۴۵۵

المقالة الخامسة

الموسومة بموارد الاوراد و فرائد الافراد
- به عنوان الخطاب الى مکه
- در اشتیاق کعبه معظمه گوید
- فصل هم در این معنی گوید

المقالة الرابعة

موارد الاوراد و فرائد الافراد	
- خطاب با کعبه	۱۴۶۵
- فصل	۱۴۹۶
- فصل	۱۵۲۲

۱۵۳۳	- فصل	- در صفت کعبه معظمه
۱۵۵۱	- در ردّ برگروهي که اقوال مزخرف گفته‌اند و احکام ممّوه کرده و گفته که بعد سی سال دیگر چنین و چنین خواهد بود	- در طعنه گروهي که گفته بودند بعد از سی سال طوفان خواهد شد
۱۵۶۷	- شرح مقالات ایشان	(ندارد)
۱۵۷۷	- خطاب با کعبه دام معظما	ایضاً خطاب به کعبه معظمه
۱۵۸۸	المقالة الخامسة هدية المهتدي الى الهادي	المقالة السادسة فی وصف المدينة و نعت النبی صلعم مخاطباً للشمس و هی تسمى بهدي المهتدي الى الهادي
۱۵۸۸	- خطاب با آفتاب	- (ندارد) در عنوان منظور شده است
۱۵۹۷	- صفت نخلستان و ستایش مدینه دامت معمورا	- در صفت مدینه منوره و نخلستان او گوید
۱۶۰۷	- ستایش مدینه دامت معمورا	- ایضاً در تعریف مدینه منوره و روضه مطهره
۱۶۱۹	- صفت حرم مصطفی علیه الصلوة و السلام و اکرمه	- در ستایش مرقد معظم و تربت مکرم حضرت رسول و شیخین صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین
۱۶۲۴	- فصل فيه	(ندارد)
۱۶۳۶	(ندارد)	- در خطاب به آفتاب و ستایش حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم
۱۶۶۲	فصل	- فصل در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم و این فصل را صیانة الوحي گوید
۱۶۷۹	فصل فيه	- در خطاب به حضرت رسالت پناه صلی الله
۱۷۴۵	فصل: فضالة العنب	- خطاب و عرض به حضرت رسول صلی الله
۱۷۸۹	فصل فی الکواکب	(ندارد)
۱۷۹۱	فصل	(ندارد)

فصل	۱۷۹۳	(ندارد)
فصل	۱۷۹۶	(ندارد)
فصل	۱۷۹۸	(ندارد)
فصل	۱۸۰۰	(ندارد)
فصل	۱۸۰۲	(ندارد)
الفصل مستمسک الخواص	۱۸۲۱	در ثنای حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و صحیحہ و سلم
فی مدرک الخلاص		
در عبودیت و خضوع	۱۸۴۷	فصل در عبودیت و خضوع گوید
در انابت و ترک مهلکات	۱۸۷۰	در استغاثه و انايه گوید
در استعانت	۱۸۸۳	فصل در استغاثه گوید و استعانت نماید به
		حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در قناعت و استغنا	۱۸۹۴	در قناعت و استعانت و شرح دادن احوال به
		حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
(ندارد)	۱۹۰۰	ایضاً در همان معنی
حَسَب	۱۹۱۰	در حسب حال خود گوید
حَسَب	۱۹۲۰	ایضاً در حسب حال خود گوید
فصل	۱۹۳۴	فصل هم در آن باب
فصل	۱۹۴۸	فصل نسبت به خود گوید
قَسَم	۱۹۶۳	فصل فی القسم
فصل	۱۹۸۶	(ندارد)
فصل	۱۹۹۷	در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
المقالة السادسة	۲۰۱۵	المقالة السابعة
اصدق الکلام فی مناقب الشام		فی وصف الشام و الموصل و اصحاب
بمدح فیها الصاحب العالم الصدر		هذه البلاد خصوصاً فی مدح صاحب الاجل
الاجل العادل الكبير جمال الدین		صدرالوزرا و معمار بیت الله
نظام الاسلام صدرالوزراء ذی المجد		جمال الدین محمد الموصلی
و العلا قدس الله روحه العزيز		- و مخاطباً بالشمس اولاً
(ندارد)		

- در صفت شام و موصل و خطاب به آفتاب	مدحت شام	۲۰۴۹
- فصل در نکوهش مصر	نکوهش شهر مصر	۲۰۷۲
- در ستایش شام	(ندارد)	۲۰۷۸
- در مدح جمال الدین محمد موصلی که تعمیر بیت الله کرده	مدح صدر کبیر جمال الدین رحمة الله	۲۰۸۸
- خطاب به آفتاب	(ندارد)	۲۱۱۹
- در صفت قلم جمال الدین محمد موصلی	(ندارد)	۲۱۷۷
- (ندارد) - چهار سطر قبل به عنوان دیگر آمده	صفت قلم	۲۱۸۱
- در مدح صدالوزراء جمال الدین محمد موصلی و شهر او	(ندارد)	۲۱۹۵
- در بیان صعود ستاره شعری و مدح جمال الدین محمد موصلی	فصل	۲۲۲۹
- ایضاً در مدح جمال الدین محمد موصلی	- فصل	۲۲۹۴
- در مدح شیخ الشیوخ عمرالنسائی گوید	- مدح شیخ الشیوخ ضیاء الدین عمر ^۱	۲۳۰۹
- در معنی تصوف	- فی معانی التصوف	۲۳۵۷
- در مدح امام رضی الدین خزاعی	(این مبحث رفته به بیت پس از ۲۷۱۷)	
- در ترجیح و تفضیل خود گوید	- در مباهات بر دیگران	۲۴۱۱
- در مدح جد خود که جولاه است گوید	- ذکر کند	۲۴۱۷
- در نسب پدر خویش علی نجار گوید	- فصل	۲۴۴۱
- در نسب مادر خویش که طباح بوده گوید	- فصل	۲۴۵۱
- در مدح عم خویش که طبیب بوده گوید	- فصل	۲۴۷۳
- در سکالش و حسب حال خود گوید	- نهاية الشکوی فی حسب حاله	۲۴۸۸
- در ستایش پدر خود علی نجار شروانی فرماید	- شکر علی نجار گوید	۲۵۳۵
- در ستایش مادر خود فرماید	- شکر مادر خویش کند	۲۵۴۸
- در ستایش کافی الدین عمر عم خود گوید	- ستایش عم خویش کافی الدین سید الحکماء عمر بن عثمان گوید	۲۵۸۸

۲۶۰۸	- اشاره خفیه	- در ذکر الطاف عمر که در حق وی نموده (ص ۲۱۹)
۲۶۴۴	- ستایش وحیدالدین فریدالاسلام عثمان بن عمر رحمه الله (در قریب ۳۶ بیت بعد آمده)	- در ستایش پسرعم خود وحیدالدین عثمان (ص ۲۲۴)
۲۶۹۵	- مدح شیخ امام نجم الدین حجة السلام حمد بن علی سیمگر	- در مدح نجم الدین احمد بن علی گوید (ص ۲۲۶)
۲۷۴۵	- مدح سید شرف الدین العلوی الهروی رحمه الله (پیش از مدح وحیدالدین عثمان آمده)	- در ستایش امام شرف الدین محمد مطهر العلوی (ص ۲۲۳)
۲۷۷۳	- ستایش خواجه عالم محقق عزالدین محمد القصار	- در مدح عزالدین محمد قصار (ص ۲۴۲)
۲۷۹۰	- فصل	- در مدح ملک المشایخ تاج الدین شیبانی (ص ۲۴۳)
۲۸۰۵	- (پنج بیت را در مدح رشیدالدین ابوبکر ندارد)	- در مدح قدوة المشایخ رشیدالدین ابوبکر (ص ۲۴۴)
۲۸۰۷	- در مرثیت امام مقدس عمادالدین ابوالمواهبین رئیس الدین الابهری	- در مرثیه عمادالدین ابوالمواهب ابهری (ص ۲۳۰)
۲۸۳۵	- نکوهش اعدا کند از شاعران و غیرایشان	- در نکوهش دشمنان گوید (۲۳۲)
۲۹۲۷	- مدح سیدالانبياء محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم و مدح امام کبیر صدرالدین محمد الخجندی رحمه الله	- باز آمدن به سر سخن و تخلص به نعت نبی صلعم و مدح محمد خجندی (ص ۲۳۷)
۲۹۴۱	- بمدح الامام الکبیر صدرالدین محمد الخجندی رحمه الله	- ایضاً در مدح محمد خجندی فرماید (ص ۲۳۸)
۲۹۷۳	- مدح امام کبیر جمال الدین محمود برادر صدرالدین الخجندی	- در ستایش دو برادر صدرالدین که ایشان را جمال الدین محمود و هارون علی گویند (۲۴۱)

۲۹۸۵	- فصل	- بازآمدن در مدح صدرالاسلام جمال‌الدین محمد موصلی (ص ۲۴۵)
۳۰۰۰	- فصل	- در مدح جمال‌الدین الموصلی که به صدرالاسلام معروف بوده (ص ۲۴۶)
	(ندارد)	- ایضاً در مدح صدرالاسلام جمال‌الدین محمد الموصلی (ص ۲۴۷)
۳۰۱۲	- فصل	- در خاتمت کتاب گوید (ص ۲۴۸)
۳۰۳۶	- فصل (یک ورق جابجا شده مربوط به پس از ۲۸۶۳ است)	- در هجو ابوالعلائی گنجه‌ای گوید (ص ۲۳۵)

سالشمار اہم پژوهش‌ها درباره خاقانی

۱۸۶۳. خانیکوف "Memories sur Khakani" در Journal Asiatique
۱۹۲۸. براون (ادوارد) A Literary History of Persia
۱۳۱۷. عبدالرسولی (علی): تصحیح و چاپ دیوان
۱۹۴۵. مینورسکی (ولادیمیر): "Khaqani and Andronicus Comnenus"، در مجله مدرسه مطالعات شرقی لندن.
۱۹۵۰. آتش (احمد): مقاله در دایرةالمعارف اسلامی (ترکی)
۱۳۳۳. قریب (یحیی): تصحیح و چاپ تحفة العراقین.
۱۳۳۴. آموزگار (حسین): مقدمه تحفة الخواطر و زبدة النواظر (تحفة العراقین).
۱۹۵۶. ریپکا (یان) History of Iranian Literature
۱۳۳۶. صفا (ذبیح‌الله): تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم).
۱۳۳۸. سجادی (ضیاء‌الدین): تصحیح و چاپ دیوان.
۱۳۴۰. دشتی (علی): شاعری دیرآشنا (نقد ادبی).
۱۳۴۲. سجادی (ضیاء‌الدین): چاپ چند نامه خاقانی (فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۲).

۱۳۴۳. کندلی (غفار): درباره نامه‌های خاقانی (فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۴).
۱۳۴۴. سجادی (ضیاء‌الدین): چاپ ختم الغرائب (فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۴).

۱۳۴۶. کندلی (غفار): رساله دکتری در احوال و آثار خاقانی به روسی (ولی در ۱۳۶۷ در باکو چاپ شد و ترجمه آن در ۱۳۷۴ در تهران منتشر گردید).
۱۳۴۶. سجادی (ضیاء الدین): تصحیح و چاپ «مجموعه نامه‌های خاقانی...»
۱۳۴۹. روشن (محمد): تصحیح و چاپ «منشآت خاقانی»
۱۹۷۲. رینرت (بندیکت): Haqani als Dichter. Poetische Logik und Phantasie. Berlin
۱۹۷۸. رینرت (بندیکت): مقاله در دایرة المعارف اسلامی (چاپ هلند)
۱۹۸۲. بیلرت (ا.): تهیه رساله دکتری در مورد تحفه العراقین در دانشگاه لیدن (نامه سوم ژوئن ۱۹۸۲).
۱۳۶۸. کزازی (جلال الدین): رخسار صبح (درباره یکی از قصاید خاقانی با سرگذشت او).
۱۹۹۴. دبلوا (فرانسوا): Persian Literature Begun by the Late C.A. Storey
۱۳۷۵. معدن کن (معصومه): نگاهی به دنیای خاقانی در دو جلد (جستجو در مفاهیم و مضامین)
۱۳۷۵. کزازی (جلال الدین): تصحیح و چاپ دیوان در دو جلد.

کتاب ختم الفرائب المجلد
تحفه العراقین
الشراف

تصویر یادداشتی ترمیمی در آستر پرتقه نسخه «ختم الفرائب»
(در اول نسخه، چسبیده به جلد)

درباره «ختم الغرائب»^۱

پس از نشر «معارف» که حاوی مقاله‌ام درباره نسخه مورخ ۵۹۲ تحفة العراقین (با نام اصلی ختم الغرائب) بود، نسخه‌ای از آن را برای خاقانی شناس هلندی خانم بلارث Anna Livia Beelaert استاد زبان فارسی دانشگاه لندن فرستادم، از باب اینکه برایم محقق بود ایشان به موضوع علاقه‌مند است و چون از آقای دکتر پورجوادی شنیده بود من قصد دارم نسخه مذکور را به صورت عکسی چاپ کنم، پس مایل بودم از نظرش نسبت به استنباط و نتیجه‌گیری‌های خود آگاه شوم. ایشان رساله دکتری خود را درباره خاقانی نوشته است و من در مقاله‌ام اشاره بدان کرده بودم.

مدت درازی نگذشت که از ایشان ملطفه‌ای دریافت کردم. شرمنده شدم از این که او در شگفت مانده است چرا من به مقاله معتبری که در کتاب «پند و سخن» (جشن‌نامه شارل فوشه‌کور) چاپ تهران ۱۹۹۵ انتشار داده است اشاره نکرده‌ام و نظر احتمالی ولی صائبش درباره ختم الغرائب واگو نشده است. دیدم حق با اوست که گلایه کند.

ضرورت می‌دانست به کار ایشان ارجاع داده می‌شد. من «پند و سخن» را طبعاً دیده بودم و توروک هم کرده بودم ولی چون آن وقت به نسخه تحفة العراقین وین دست نیافته بودم ضبط موضوع مقاله خانم دانشمند در خاطرم مطرح نمی‌توانست باشد. پس آن مقاله را گذرا دیده بودم و یادداشتی نکرده بودم که روزگاری به کار آید. غفلت همین می‌کند که بر این مقاله کرد.

موضوع مقاله خانم بلارث قصیده مشهور خاقانی (در مدح اصفهان) است و چون در آن قصیده ذکر «ختم الغرائب» شده است، ایشان نظریاتی را که درباره این عنوان بیان شده است نقل کرده (از خانیکف تا سجادی) و به این نتیجه رسیده است که ختم الغرائب می‌تواند نام جانشینی (محتمل) برای تحفة العراقین باشد. این نکته بامزه را که ایشان از محشی تحفة العراقین چاپ لکهنو (۱۹۰۸) نقل کرده است در اینجا بیاورم چه آن چاپ در دسترس همگانی نیست. نکته این است که آن محشی

۱. معارف، سال ۱۷ (۱۳۷۹)، ش ۱، صص ۲۱-۲۲.

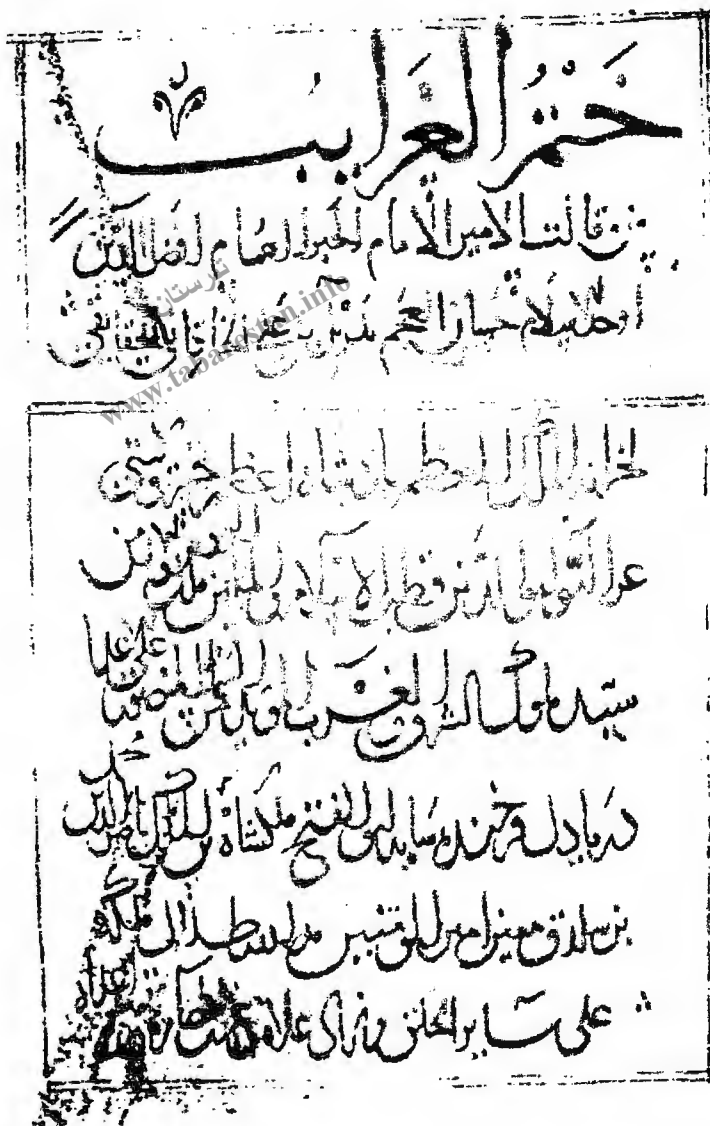
گفته است ختم الغرائب نام طایفه‌ای بوده است از مردم اصفهان که تجارت می‌کرده‌اند و با خاقانی دیدار داشته‌اند!

من در مقاله خود چون اتکاء و استنادم به نسخه‌ای کهن بود که نام ختم الغرائب در آن مصرحاً و مضبوطاً و به خطی درست و بی‌خدشه مندرج است خواستم بگویم تحفه العراقین نام برساخته‌ای است که بعدها بدان داده شده و ذکر آن در متن مثنوی نیست (خانم بلارت هم متذکر این مطلب شده است).

نتیجه اینکه خانم بلارت، بدون اینکه نسخه‌ای با نام ختم الغرائب از مثنوی مشهور به تحفه العراقین در دست داشته باشد به این نتیجه رسیده بود که عنوان ختم الغرائب مذکور در قصیده مدح اصفهان اشاره به مثنوی موسوم به تحفه العراقین است. و این فرض خود را مطابق دانسته است با مطالبی که خاقانی مربوط به اصفهان ابراز داشته است. علاقه‌مندان به این مبحث مقاله ایشان را در صفحات ۵۱ - ۶۳ از کتاب «پند و سخن» خواهند دید.

به هر تقدیر از خانم بلارت سپاسگزارم که مرا متوجه به پژوهش خود کرده‌اند و وعده فرموده‌اند که نسخه‌ای از رساله چاپ شده خود را بفرستد، گفته‌اند که در صفحه ۱۴ و یادداشت شماره ۷۱ آن کتاب به همین موضوع پرداخته‌اند. رساله ایشان در سال ۱۹۹۶ در لندن انتشار یافته است با عنوان زیر و می‌باید به سالشمار پژوهش‌ها درباره خاقانی در گفتار من افزوده شود.

A Cure for the Gneovs Studies on the poetry of the 12th Cenvury Persian.



تصویر صفحه اول «ختم الغرائب»

او کینت که ابروان تارین	او کینت که ابروان تارین
او چنان که چون بزمین	او چنان که چون بزمین
او شد دین معجل اردل	او شد دین معجل اردل
ازم شک افتاء تن از دست	ازم شک افتاء تن از دست
و بل یکجوشم هست از نا	و بل یکجوشم هست از نا
دارد نسب از حیم خندان	دارد نسب از حیم خندان
با این بجل شعل نیست	با این بجل شعل نیست
از قتل حمار اسرار	از قتل حمار اسرار
چو از درین ستون کوزن	چو از درین ستون کوزن
میاج را در این جوین	میاج را در این جوین
گوید که چه سب برید بود	گوید که چه سب برید بود
اویذ که محمد ای برادر	اویذ که محمد ای برادر
او بازن بداین و ان شود	او بازن بداین و ان شود
از محدث کاف و نون که میانیست	از محدث کاف و نون که میانیست
وز روضه مصطفی که منیبت	وز روضه مصطفی که منیبت
از این بختات حوید	از این بختات حوید
از از این بختات حوید	از از این بختات حوید
هم مشرت بخت از معطل	هم مشرت بخت از معطل
شمار و ددان درین جوینست	شمار و ددان درین جوینست
خو کرده بشمعهای سرکار	خو کرده بشمعهای سرکار
هم با حیم اردستان	هم با حیم اردستان
خی بخت وقت بکوسا	خی بخت وقت بکوسا
هم بر سر این باب براین	هم بر سر این باب براین
از در شمع کوه کوزن	از در شمع کوه کوزن
چون آفت نعم میاج گوید	چون آفت نعم میاج گوید
لیال بخت معتری بود	لیال بخت معتری بود
مردیست حکیم کیمیاگر	مردیست حکیم کیمیاگر
نگاه و رانج دین کرد	نگاه و رانج دین کرد
مجموعم ازین حدیث او نیست	مجموعم ازین حدیث او نیست
بیزارم ازین شکفته اوست	بیزارم ازین شکفته اوست

خدش به ازین کسر تو دس
 پر خا بر پاک را کند خشت
 کراخ درین صرانه افتم
 در طاعت عین من آمد خند
 در فیت من عین استغفار
 پس را سخن بلند ازین صفت
 غله همه حاجب القوا خواند
 در کمال عدا که خطبت
 از صورت خیل ذرات او باز
 کرمج بکار که دنیا است
 و بالا نوار در برش باز
 خدش عیان و تمام راس
 از خنده کراپه پت گذشت
 چه گفتند به منه ایستم
 با طاز سخن من و داند
 در دین من و داند
 بر کمال عین من ایست
 بجان مار و صاحب حمار خواند
 از هر چه در بقعه ایست
 خدش عیان و تمام راس
 ایست در دین من و داند
 از دین ایست و داند

ختم الفایده
 در شام جماعتی
 تعلیمها لیسوا لکتم

چاپ نسخه برگردان^۱ مخطوطات

(طرح مقدماتی)^۲

برستان
www.tabarestan.info

دوستم محمود امید سالار، فاضل مقیم لس آنجلس، در صدد برآمده است با سرمایه‌گذاری چند فرهنگ‌دوست ایرانی باشند در آمریکا با چاپ سلسله‌ای از نسخه‌های خطی مهم زبان فارسی که هر یک به نوعی برای قملرو پژوهش‌های ایرانی سودمند خواهد افتاد، به طور عکسی (= فاکسیمیله) اقدام کند. پاسخم این بود: نیت خیر مگردان که مبارک فالی است.

دوبار، هر یک ساعتی بیش در این باره با هم گفت‌وگو و هم‌سخنی داشتیم. پس بنا به پیشنهاد ایشان بر آن شدم با توجه به ضرورت‌هایی که در میان هست و کیفیات متنوعی که در نسخ وجود دارد و با عنایت به تجربه‌های گذشته (بیشتر در ایران) که در همین زمینه انجام شده است، چند نکته اصلی و اساسی را در مورد نوع نسخه‌ها و خصوصیتی که هر گروهی دارد، در این سطور یادآوری کنم. چون فرموده است که آنها را به ذیل یادداشت درآوردم این گزارش قلمی شد.

در انتخاب نسخه‌هایی که بایستگی و شایستگی نسخه‌برگردانی چاپی توانند

۱. این ترکیب را به جای «فاکسیمیله» (= چاپ عکسی) آورده‌ام. آن را به قیاس با «عکس برگردان» پیشنهاد می‌کنم؛ کلمه‌ای که جا افتاده است، اگرچه شاید ساخته پرداخته کاغذفروشی‌های بازار بین‌الحرمین باشد، چه عیب دارد.

۲. تحریری از نامه‌ای است به محمود امیدسالار، مندرج در مجله بخارا، ش ۲، آذر و دی ۱۳۷۷، صص ۲۲۸ - ۲۳۴. نقل از آینه میراث، شماره ۲۹ (تابستان ۱۳۸۴)، صص ۴۲-۶۲.

داشت می‌باید درست سنجید که چنین کار پرهزینه و کم‌فروش براساس کدام معیار و میزان انجام شدنی است، بدین معنی که در قبال هزینه گزافی که صرف خواهد شد و طبعاً شمار معدودی از کتاب عکسی به طور معمول فروش خواهد داشت، دست‌کم حاصل کار آن چنان باشد که از لحاظ معنوی و بهره علمی - یعنی گسترش ایران‌شناسی - نتیجه‌بخش باشد. بدین نیت مناسبت دارد نخست فهرستی از حدود یکصد نسخه‌ای که در مرحله اول می‌تواند به طور مسابقه در این میدان قرار گیرد و البته همه جوانب و جهات کار و سودبخشی علمی به رسیدگی درآمده باشد تنظیم و این چنین فهرست را به چند دسته بخش کرد. البته مراد فقط نسخه‌های زبان فارسی است؛ عربی‌های تألیف ایرانیان فعلاً در این جدول و مقصود در شماره نمی‌آیند.

* نخستین گونه از نسخه‌های خطی واجد امتیاز برای چاپ، آنها خواهد بود که به خط مؤلف باشد (اتوگراف). فرض کنید از شاهنامه و رباعیات خیام و مثنوی مولانا و کلیات سعدی و دیوان حافظ نسخه‌هایی به دست آید که به خط سرایندگان آنها باشد. پس طبیعی خواهد بود که با چاپ کردن عکسی آنها دیگر هیچ‌گونه نیازی به تصحیح و مقابله و آوردن نسخه بدل و پیش کشیدن نظریات و احتمالات به جا و بیجا و روده‌درازی‌های معمولی و معتاد درباره آن متون نخواهد بود و راه بر هر گونه استنباط و اجتهادی بسته می‌شود. بنابراین اگر نسخه‌های به خط صاحبان تألیف متون اساسی مهم معتبر شناخته شود، چاپ آنها در مجموعه مورد نظر از شایستگی خاص برخوردار تواند بود. به طور مثال آن پاره‌هایی از دیوان صائب که به خط شاعر شناخته شده و به چاپ رسیده در این رده است. هم‌اره اقران و مشابهاً آن گونه آثار را چاپ‌کردنی باید دانست. البته وقف‌نامه ربع رشیدی هم که بخش اعظم آن به خط مؤلف یعنی رشیدالدین فضل‌الله همدانی است در همین شمار است. این متن، هم از حیث منحصر بودن و هم از حیث خط مؤلف بودن خصوصیت چاپ نسخه‌برگردان داشته است.^۱

۱. اخیراً دیده شد خانم مریم تفضلی فهرستی از نسخه‌های خطی که به خط مؤلف است یا مؤلف

* دومین گونه از نسخه‌های خطی فارسی که ضرورت تاریخی و فرهنگی ایجاد می‌کند در چنین سلسله‌ای به چاپ برسد، مربوط به قدمت نسخه‌هاست. یعنی نسخه‌هایی که در کتابت آنها نسبت به زمان تألیف متن نزدیک باشد. بنابراین نسخه هفتم شاهنامه (مورخ ۶۱۴ ق/ فلورانس) اقدام نسخ آن کتاب است،^۱ همان طور که نسخه مورخ ۸۰۵ حافظ نسبت به دیگر نسخ آن دیوان هنوز اقدم است. نسخه شاهنامه ۲۱۴ سال نسبت به زمان تألیف آن فاصله دارد، در حالی که نسخه ۸۰۵ حافظ فقط چند سالی از زمان درگذشت حافظ،^۲ اگرچه تاکنون با مقاله علی آل داود در مجله نامه فرهنگستان^۳ خبر از نسخه مورخ ۸۰۳ به دست آمده است).

قدیمی‌ترین نسخه زبان فارسی نسخه‌ای است از کتاب الأبنیه عن حقایق الأدویه که اسدی طوسی شاعر (د: ۴۶۵ ق) آن را به سال ۴۴۷ ق کتابت کرده.^۳ بنابراین آن نسخه کهن‌ترین نسخه موجود زبان فارسی است و قدمتی نزدیک به هزار سال دارد و تاکنون آن را اقدم نسخ خطی فارسی می‌دانیم و احتمال داده می‌شود متن موجود در چنین نسخه‌ای نزدیک‌تر به سخن و نوشته مؤلف باشد و در آن تصرف کمتر روی آور شده باشد.

تردید نیست چاپ این گروه از نسخه‌ها به طور طبیعی و در نظر اول فایده‌بخش‌تر از نسخ دیگر است و از نسخ پر جلوه‌ای که جنبه هنری، متنی، رسم الخطی خواهند داشت برای محقق و مصحح کارآمدتر تواند بود.

* سومین گونه از نسخه‌های خطی فارسی، آنها تواند بود که از روی خط

→

یادداشتی یا اجازه‌ای در آن نوشته است تا آخر قرن هشتم را (که در ایران شناخته شده) در جلد اول نسخه پژوهی به کوشش آقای ابوالفضل حافظیان (قم، ۱۳۸۳) با عنوان «نسخه‌های اصل سده چهارم تا هشتم هجری» چاپ کرده‌اند. در نظر ایشان نسخه «اصل» آن است که به خط مؤلف باشد یا نشانی از خط او در آن دیده شود. دیگران ظاهراً گاهی «اصل» را به جای «اساس» هم در متون تصحیحی ذکر کرده‌اند.

1. A. M. Piemontese: "Nuova buce su Firdowsi uno shahnama datato 614 H". Annali, 40 (1980), 1-38, 189-242.

۲. «کهن‌ترین نسخه دیوان حافظ مورخ ۸۰۳ هجری»، نامه فرهنگستان، ۳۰ (۱۳۷۶) ش ۱: ص ۴۱-۵۰.

۳. مقاله محمد قزوینی: «قدیمی‌ترین کتاب در زبان فارسی حالیه»، بیست مقاله قزوینی، جلد اول، به اهتمام ابراهیم پورداود. بمبئی، ۱۳۰۷، ص ۴۸-۵۴.

مؤلف کتابت شده باشد. در صورتی که نسخه خط مؤلف در دست نباشد و قرائن و دلایل روشن سازد که ادعای کاتب درست است، این نسخه اعتبار خاص می‌یابد. البته هر چه فاصله میان تاریخ تألیف و تاریخ کتابت کمتر باشد اعتبار نسخه بیش می‌شود. همچنین است نسخه‌هایی که برای مؤلف قرائت شده باشد، مانند معیار الأشعار مورخ ۷۰۲ ق که اظهار شده خواجه آن را مقابله کرده است.

* چهارمین گونه از نسخه‌های خطی فارسی که می‌باید چاپ عکسی آنها مورد توجه قرار گیرد منحصر به فرد بودن آنهاست. این جنبه البته ممکن است به مرور ایام و با پیدا شدن نسخه‌های تازه یاب خدشه پذیر شود. بدین معنی نسخه‌ای که امروز منحصر به فرد در شمار می‌آید، فردا که نسخه‌های دیگر از آن متن در گوشه‌ای به دست آمد، دیگر آن نسخه پیشین نسخه یگانه نیست. گما این که ال‌بینه عن حقایق الادویه خطّ اسدی طوسی تا موقعی که محمدتقی دانش‌پژوه نسخه دیگری از آن را نیافته بود (یعنی حدود بیست و پنج سال پیش) نسخه منحصر بود.^۱ البته نسخه تازه یاب نتوانست ال‌بینه خطّ اسدی را از اهمیت بپندازد، زیرا نسخه تازه یافته نسبتاً جدید نویس است. به علاوه نسخه خطّ اسدی به ملاحظه آن که به خطّ یکی از اشهر و اولین شعرای زبان فارسی است، واجد خصوصیت به تمام معنی است و هم این که از نظر رسم الخط قدیم و شیوه نگارش دقایقی را دربردارد که همیشه ماندنی است. اگر نسخه‌های دیگری از آن دستیاب شود، بسیار بعید می‌نماید که نسخه خطّ اسدی از اعتبار بیفتد، مگر آن که ال‌بینه به خطّ مؤلفش از گوشه‌ای به درآید. چون خطّ رودکی و فردوسی و شاعران نخستین را در دست نداریم این نسخه برای ما نموداری است و نشانه‌ای روشن از اسلوب خطوطی که میان شاعران آن عصور متداول بوده.^۲

نسخه یگانه تاریخ سیستان هم همان سرنوشت را یافت؛ یعنی نسخه دومی

۱. محمدتقی دانش‌پژوه: «ال‌بینه عن حقایق الادویه». راهنمای کتاب، ۹ (۱۳۴۵): ص ۴۹۱-۴۹۳.

۲. از خطوط اهمّ بزرگان آن اعصار چند کلمه به خطّ ابن سینا پشت نسخه‌ای خطی به عربی باقی است که یادگار مالکیت او بر آن نسخه است. مرحوم محمد قزوینی آن را ضمن مقاله‌ای معرفی کرده است. بیست مقاله او، جلد دوم، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳، ص ۲۷۷-۲۸۲ دیده می‌شود.

پیدا شد اگرچه بسیار تازه‌نویس است به هر حال دارای اختلافاتی است.^۱
نسخه جغرافیای حدودالعالم من المشرق الى المغرب تألیف ۳۷۲ ق و کتابت ۶۵۶ ق که یک بار چاپ نسخه‌برگردان از آن شده است (در مسکو) و چند بار چاپ حروفی، هنوز نسخه منحصر است.

اوراقی از نسخه ناقص وامق و عذرای عنصری که به تصادف از لای جلد چرمین مندرس نسخه کتابی به درآمد، فعلاً خصوصیت منحصر بودن را دارد. چون چاپ نسخه‌برگردان از آن شده، می‌توان در کم و کیف آن درست دقیق شد و بر خصایص رسم الخطی آن دست یافت.

به هر تقدیر، نسخه‌های یگانه ارزشی بیش بها دارند، مانند مجمل التواریخ و القصص (تا چندی پیش)، وقف‌نامه ربع رشیدی،^۲ دفتر دلگشا و آنهایی که تاکنون به چاپ عکسی نرسیده‌اند می‌توانند در اولویت قرار گیرند. بعضی هم که چاپ عکسی شده است و امروز نسخه‌های آنها بسیار کمیاب است باز باید چاپ نسخه‌برگردان بشود مانند حدودالعالم.

* پنجمین گونه، نسخه‌هایی است که کتابت آنها توسط دانشمندی انجام شده باشد. چاپ چنین نسخه‌ها از لحاظ نشان دادن اسلوب رسم الخط دانشمندان و یادگار ماندن خط آنان در روزگار، خالی از اهمیت نیست. به طور مثال چاپ نسخه‌برگردان ترجمه صورالکواکب (تألیف عبدالرحمان صوفی) که ترجمه و کتابت آن به خواجه نصیرالدین منسوب شده است برای چنین منظوری مفید بوده است. چاپ نسخه معراج‌نامه ابن سینا به خط مجعول و منسوب به امام فخر رازی هم از این مقوله در شمار آمده.^۳ همچنین است نسخه اشجار و اثمار بخاری به خط عبید

۱. مقاله‌ای درباره آن به زبان روسی انتشار یافت.

۲. البته باید گفت نسخه بسیار تازه‌نویسی که از روی نسخه منحصر به فرد نوشته شده، در کتابخانه ملی ملک موجود است که به هیچ وجه از اهمیت نسخه اصلی کاسته نمی‌شود. هنوز هم به اعتباری باید آن نسخه را در حکم منحصر دانست.

۳. نسخه‌ای هم از دیوان قطران به خط انوری حدود چهل سال پیش توسط دکتر مهدی بیانی در مجله یغما ۳ (۱۳۲۹)، صص ۴۶۵-۴۷۴ معرفی شد که بعد مجعول بودن آن مسلم شد. مجتبی مینوی در مقاله «کاپوسنامه فرای» مندرج در مجله یغما ۹ (۱۳۳۵)، صص ۴۴۹-۴۶۵، ۴۸۱-۴۹۵ شجره این رشته از نسخه‌ها را شناسانده است.

زاکانی مورّخ ۷۶۷ ق. متعلق به کتابخانه ملی ملک (تهران) که هنوز چاپ نشده است.

✽ ششمین گونه، نسخه‌های «مضبوط» است، یعنی آنهایی که از حیث ضبط و ربط و اسلوب کتابت و منظم بودن عناوین و ابواب و خوانا بودن کلمات من حیث المجموع و به طور کلی واجد همه مشخصات لازم برای معتبر بودن نسخه باشد و از وجنات این گونه نسخه‌ها برآید که می‌توان به طور اطمینان بخشی به آنها اتکا داشت. از این قبیل است الاغراض الطبیّه، ذخیره خوارزمشاهی، دیوان ذوالفقار شروانی که اگرچه نسخه‌های دیگری از آنها هست، اما نسخه‌های چاپ برگردان‌شان از جلال و کمال خاصی برخوردارند و ارزش نسخه‌برگردانی را داشته‌اند.

✽ هفتمین گونه، نسخه‌هایی است که از حیث کیفیت مربوط به ضوابط عارضی و جسمانی نسخه (Codicologie) و خصوصیات خط‌شناسی مرتبط به قلمروهای مختلف فرهنگی، واجد دقایق و فوایدی است. به طور مثال از نسخه مثنوی معنوی (چاپ شده در مونیخ آلمان به سال ۱۹۳۲ م) باید نام آورد که به خط عبدالکریم بن میر ملکی است و از حیث نمودن نوع خط نستعلیق مرسوم کتابت هندوستان و طرز تنظیم و آراستگی مغتنم است ولی اهمیت متنی ندارد.

✽ هشتمین گونه، نسخه‌هایی است که به ملاحظه دقایق رسم الخطی یعنی اسلوب ضبط کلمات (مخصوصاً پیوستگی و گسستگی آنها) و مشکول بودن کلماتی نظیر سوار، جوان، چنان، بُرید و هم‌چنین نحوه آوردن حروف فارسی (پ، چ، ژ، گ) و تحولاتی که کاتبان در نوع و شکل ضبط این حروف داده‌اند، و نیز ضبط کلماتی که به ذال فارسی تا حدود قرن نهم مرسوم بود، چاپ کردن‌شان وسیله مطلوبی برای مطالعه و تحقیق تحولات زبان تواند بود.^۱

✽ نهمین گونه، نسخه‌های خوش‌نوشته است. یعنی آنها که به خط کاتبان مشهور به کتابت درآمده و ممکن است از حیث متن‌شناسی بی‌ارزش باشند و بسا

۱. دکتر جلال متینی چند مقاله در همین زمینه در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، سال سوم (۱۳۴۶)، صص ۱۵۹-۲۰۶ و سال چهارم (۱۳۴۷)، صص ۱۳۵-۱۶۲ و سال هفتم (۱۳۵۰)، صص ۲۴۹-۲۸۳ و سال دوازدهم (۱۳۵۵)، صص ۱-۱۸ نوشته است. بعضی از چاپ‌کنندگان متون هم در مقدمه‌های خود به ذکر خصوصیات رسم الخطی نسخه‌ها پرداخته‌اند.

که چنین است، ولی به مناسبت زیبایی خط و سرمشق قرار گرفتن آن چاپ شدنی است. مانند نسخه رباعیات خیام به خط میرعماد و کلیات سعدی به خط حجاب شیرازی، یا گلستان سعدی متعلق به کتابخانه سلطنتی که آن را به خط یاقوت منسوب کرده‌اند.

* دهمین گونه، نسخه‌های آرایشی است از حیث به کار گرفتن تذهیب و ترصیع و تشعیر ممتاز در آنها و سرلوحه و شمسه و ترنج داشتن و جدول بندی و دندان موشی بودن میان سطور و دیگر کارهای تزئینی - گاه این گونه نسخه‌ها تصویر هم دارند. دو نمونه ممتاز از این دست نسخه‌های شاهنامه بایسنغری و شاهنامه طهماسبی است که اولی در تهران و دومی در آمریکا طبع شده است.^۱

در چاپ نسخه‌های خطی که به طور عکسی (لوحی) - نسخه برگردان - انجام می‌شود دو منظور ممکن است وجود داشته باشد: یکی نشر آنها به اعتبار یکی از خصوصیات ده گانه است. در این مورد متن مورد نظر نیست که در چه باب و مطلب است، کیفیات و اعتبارات نسخه مد نظر قرار گرفته است.

دیگر نشر آنها به مناسبت خود متن است. در این مورد باید دقت خاص در انتخاب نسخه به کار برد که متن اصیل تر، کامل تر و درست تر و طبعاً در این موارد دقت در شجره نقل نسخه‌ها وجوب پیدا می‌کند. اگر نسخه خط مؤلف به دست نباشد، باید آن نسخه‌ای را که نزدیک تر به عصر مؤلف و مضبوط است، برای این گونه کار انتخاب کرد.

نکته پایانی سنجش نسخه‌ها از بابت موضوع‌هایی است که امروزه برای رشته ایران‌شناسی در درجه اهمیت بالاتری است و می‌باید در هر یک از موضوع‌های تاریخ و جغرافیای تاریخی، ادبیات منظوم و منثور و علوم ادبی، فلسفه

۱. این توضیح را اینک که مقاله گذشته‌ام تجدید چاپ می‌شود بیفزایم که دانشمند مشهور مصری آقای رشدی راشد در مقاله محققانه‌ای که راجع به خصائص متون در مؤسسه الفرقان (۱۹۹۹) قرائت کرد، متون را در هفت گونه شناساند به این ترتیب: متن غایب - متن مستتر - متن ناقص - متن ملخص یا مختصر - متن کامل در یک دستنویس منحصر به فرد - متن کامل در دستنویس‌های متعدد - نسخه مادر یا دستنویس مؤلف - ترجمه مقاله ایشان به قلم سوسن سلیم‌زاده در نسخه‌پژوهی دفتر اول (قم ۱۳۸۳)، ص ۱۹۱-۲۲۳ درج شده است.

و معارف اسلامی، علوم (محض و عملی و خرافی) و عجایب و غرایب، فهرستی با توجه به مواد ده گانه از نسخه‌ها فراهم ساخت و از میان آنها نسخه‌های واقعاً مهم را برگزید.

مطلب دیگری که ضرورت دارد گفته شود این است که همه نسخه‌های چاپ شده به طور چاپ سنگی (lithography) و نسخه‌هایی که به خط کاتبان کتابت شده ولی به طور گراوری به طبع رسیده، در حکم چاپ‌های نسخه‌برگردان است. البته فرقی باید قایل شد میان آنچه از قدیم مانده است و امروز عکسی چاپ می‌شود تا آنچه به قصد چاپ شدن توسط کاتب به نوشته درمی‌آید و به فاصله کمی به چاپ می‌رسد. و اکنون هم از خوشنویسان معاصر چنین کتاب‌هایی چاپ می‌شود. برای آن که معلوم باشد که پیش از این چه کتاب‌هایی به طور عکسی چاپ شده و مقصود و منظور از چاپ هر یک چه بوده است، سعی شده است از حافظه فهرستی تنظیم و ارائه کنم و امید است کتابدان علاقه‌مندی مشخصات کتاب‌شناختی آنها را تهیه و الحاق کند.

آنچه فعلاً به یاد می‌آید که از متون زبان فارسی به طور نسخه‌برگردان چاپ شده اینهاست که فهرست‌شان را می‌آورم. ضمناً می‌باید این جدول را یک بار به ترتیب سنواتی کتابت و یک بار به ترتیب سنواتی چاپ به تنظیم درآورد تا معلوم شود پسی و پیشی هر یک به چه زمانی برمی‌گردد. البته نسخه‌برگردان‌های متون عربی که در جهان انجام شده بسیار است و بدانها اشاراتی نمی‌رود، زیرا مورد نظر ما نسخه‌های فارسی است.

آلمان

۱. اوصاف‌الاشراف مؤلف: نصیرالدین طوسی، به اهتمام نصرالله تقوی، برلن، ۱۳۰۶
(خط میرزا حسین خان سیفی عماد الکتاب، قرن چهاردهم).
۲. خطای‌نامه مؤلف، علی‌اکبر خطایی، به اهتمام فؤاد سزگین (F. Sezgin) و اکهارد نویباور (E. Neubauer)، فرانکفورت، ۱۹۹۴ (قرن دهم).

۳. شرف نامه مؤلف: عبدالله مروارید، به اهتمام هانس روبرت رویمر (H.R. Roemer)، ویسبادن، ۱۹۵۱ (مورخ ۹۵۸).
۴. شمس الحسن مؤلف: تاج سلمانی، به اهتمام هانس روبرت رویمر، ویسبادن، ۱۹۵۶ (خط محمد بروسوی، مورخ ۸۸۱).
۵. مثنوی معنوی مؤلف: جلال الدین رومی، به اهتمام غلام یزدانی، مونیخ، ۱۹۳۲ (خط عبدالکریم بن میرملکی - قرن دوازدهم).

اتریش

۶. الأبنیه عن حقایق الأودیة مؤلف: ابومنصور موفق بن علی هروی، به اهتمام تالبوت (Ch.H. Talbot)، گراتس، ۱۹۷۲ (خط علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر، مورخ ۴۴۷).
۷. جامع التواریخ (بخش اوغوز) مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام کارل یان (Karl Jahn)، وین، ۱۹۶۹ (قرن هشتم).
۸. جامع التواریخ (بخش چین) مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام کارل یان (Karl Jahn)، وین، ۱۹۷۱ (قرن هشتم).
۹. جامع التواریخ (بخش افرنج) مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام کارل یان (Karl Jahn)، وین، ۱۹۷۷ (قرن هشتم).

افغانستان

۱۰. بوستان مؤلف: سعدی شیرازی، کابل (مطبعة ماشین خانه)، بی تاریخ، در زمان امیر حبیب الله خان (خط میرعماد؟).
۱۱. چند برگ تفسیر قرآن عظیم با مقدمه غلامرضا مایل هروی، کابل، ۱۳۵۱ (قرن ششم؟).
۱۲. کلیات اشعار حکیم سنایی غزنوی (حدیقه، سیرالعباد، کارنامه، تحریم القلم، غزلیات)، به کوشش علی اصغر بشیر، کابل، ۱۳۵۶ (خط قرن هفتم).

امریکا

۱۳. شاهنامه فردوسی به اهتمام مارتین دیکسن (M. Dickson) و ولش (S. C. Welch)، کیمریج، ۱۹۸۱، معروف به شاهنامه هوتون (The Houghton Shahnama)، میان ۹۳۷ - ۹۲۷.

انگلستان

۱۴. اسناد و فرامین منتشر به اهتمام محمدعلی کریمزاده تبریزی، لندن، ۱۳۶۸ (خط قرن نشده قاجاری سیزدهم).
۱۵. بوستان مؤلف: سعدی شیرازی، به کوشش پلاتس (J. T. Platts)، لندن، ۱۸۹۱ (آن را ندیده‌ام، به نقل هانری ماسه (H. Masse) ص XII در بخش بیلوگرافی کتاب احوال سعدی).
۱۶. تاریخ جهانگشا مؤلف: عطا ملک جوینی، با مقدمه دنیسن راس (D. Ross)، لندن، ۱۹۳۱ (مورخ ۶۹۰). (بخشی از آن)
۱۷. تاریخ گزیده مؤلف حمدالله مستوفی، به اهتمام ادوارد براون، لندن، ۱۹۱۰ (خط زین العابدین بن محمد کاتب شیرازی، مورخ ۸۵۷).
۱۸. دستورالملوک مؤلف: ناشناخته، به اهتمام ولادیمیر مینورسکی، لندن، ۱۹۴۳ (قرن دوازدهم).
۱۹. دیوان ذوالفقار با مقدمه ادوارد ادواردز (E. Edwards)، لندن، ۱۹۲۴، (خط علی بن موسی بن حسن بن علی يعرف بمامیری (?)، مورخ ۷۴۵).
۲۰. سنگلاخ مؤلف: محمد مهدی خان استرآبادی، به اهتمام و مقدمه کلاوسن (G. Clauson)، لندن، ۱۹۶۰ (مورخ ۱۱۸۸).
۲۱. لوائح مؤلف: عبدالرحمن جامی به کوشش و مقدمه وینفیلد (E. H. Whinifield) و میرزا محمد خان قزوینی، لندن، ۱۹۲۸ (قرون یازدهم).
۲۲. مکارم اخلاق مؤلف: غیاث الدین بن هماد الدین محمد خواندمیر، به اهتمام تورخان گنجه‌ای، لندن، ۱۹۷۹ (مورخ ۹۶۵).

ایران

۲۳. آتشکده مؤلف: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به اهتمام جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۳۷ (خط علی متخلص به: شیدا تو یسرکائی، مورخ ۱۲۴۷).
۲۴. الأبنیه عن حقایق الأدویه مؤلف: ابومنصور موفق بن علی هروی، با مقدمه مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۴ (خط اسدی طوسی شاعر، مورخ ۴۴۷).
۲۵. الأغراض الطیبة و المباحث العلائیة مؤلف: زین الدین اسماعیل بن حسن ابرجانی، با مقدمه پرویز ناتل خانلری، تهران، ۱۳۴۵ (مورخ ۷۸۹).
۲۶. انجمن خاقان مؤلف: فاضل خان گروسی، با مقدمه توفیق سبحانی، تهران، ۱۳۷۶ (خط کاتب الحضرة السلطانی متخلص به عشرت، محمد مهدی فراهانی ملک الکتاب، نورخ ۱۲۳۷).
۲۷. بوستان سعدی خط احمد قوام السلطنه، زیر نظر ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۰.
۲۸. بیاض تاج الدین احمد وزیر مؤلف: مقدمه های ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان، ۱۳۵۳ (مورخ ۷۸۲).
۲۹. بیاض فرامین و احکام صفوی مؤلف: مقدمه ایرج افشار، مندرج در فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (قرن دوازدهم).
۳۰. پندنامه (یحیویه) مؤلف: حسنعلی گروسی امیرنظام، به اهتمام نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۱۶، و به اهتمام م. سعید وزیری، تهران، ۱۳۶۶ (خط امیرنظام، قرن چهاردهم).
۳۱. تجارب السلف مؤلف: هندوشاه صاحبی نخجوانی، به مقدمه و اهتمام امیر سید حسن روضاتی، اصفهان، ۱۳۶۱ (نوشته در هرات، مورخ ۸۴۶).
۳۲. تحفة الملوك بی مؤلف. با مقدمه علیرضا انیسی. تهران، ۱۳۷۷ (خط میرعماد، مورخ ۱۰۱۹) (گنجینه کتب و نفائس خطی کاخ گلستان، ش ۳). این متن همان تحفه الوزراء چهل بابی است که پس از این می آید.

۳۳. تفحه الوزراء بی مؤلف، به اهتمام نصرالله تقوی. تهران ۱۳۱۴ (خط میرعماد)
۳۴. ترجمه تاریخ طبری مؤلف، ابوعلی محمد بلعمی، با مقدمه مجتبی مینوی، تهران، (تا سال ۱۳۲۲) ۱۳۴۵ (خط اسحق بن محمد بن عمر بن محمد شروانی، مورخ ۵۸۶).
۳۵. ترجمه صورالکواکب مؤلف: عبدالرحمن صوفی، ترجمه نصیرالدین طوسی، با مقدمه پرویز ناتل خانلری، تهران، ۱۳۴۸ (منسوب به خط نصیرالدین طوسی، مورخ ۶۴۷).
۳۶. ترجمه قانون مؤلف: ابن سینا، ترجمه ملا فلاح فتح الله ابن فخرالدین، تهران، بی تا (از روی چاپ ۱۳۰۶ لکهنو).
۳۷. ترجمه کتاب الايضاح مؤلف: ابو منصور عبدالقاهر تمیمی، ترجمه ابو الفتح منتجب الدین اسعد بن محمود اصفهانی، با مقدمه احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۷ (متن عربی به خط علی بن خلیل تاجر، مورخ ۷۲۸. ظاهراً ترجمه فارسی هم به خط اوست).
۳۸. ترجیع بند مؤلف: هاتف اصفهانی، خط حسین سیفی عمادالکتاب، به اهتمام محسن صبا، تهران، ۱۳۳۹ (قرن چهاردهم).
۳۹. تفسیر قرآن (جلد اول) مؤلف: ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، تهران، ۱۳۵۳ (شاید قرن هشتم).
۴۰. تفسیر قرآن پاک با مقدمه مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۵ (حدود ۴۵۰).
- (جزوی)
۴۱. تفسیر قرآن کریم مؤلف: ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، با مقدمه مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۵ (خط محمود بن گرگین بن گرگسار ترکی، مورخ ۵۲۳).
۴۲. تنکسوق نامه یا طب اهل خطا مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۰ (خط محمد بن احمد معروف به قوام کرمانی در ۷۱۳).
۴۳. تنکلو شا (یا) با مقدمه رکن الدین همایونفرخ، تهران، ۱۳۵۷ (خط محمد تقی بن حاجی محمد مشهدی در ۱۰۷۴).
- صور درج

۴۴. جُنْگ مرتضی قلی با مقدمه ایرج افشار و احمد منزوی، تهران، ۱۳۸۲ (به خط مؤلف، شاملو مورخ ۱۰۶۹).
۴۵. جوامع الحکایات مؤلف: سدیدالدین محمد عوفی، به سعی محمد رمضانی، تهران، ۱۳۳۵ (مورخ ۷۱۵).
- و لوامع الروایات (پانزده باب)
۴۶. جهانگشای نادری مؤلف: مهدی خان استرآبادی، با مقدمه عبدالعلی ادیب برومند، تهران، ۱۳۷۱.
۴۷. چراغان مؤلف: محمدرضا بن جعفر و صاف، مندرج در فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۴، تهران، ۱۳۵۸ (قرن سیزدهم).
- (جغرافیای بیدگل)
۴۸. چند رباعی خیام به اهتمام محسن صبا، تهران، ۱۳۳۱ (خط میرعماد).
۴۹. چند غزل از به اهتمام محسن صبا، تهران، ۱۳۴۰ (خط محمدحسین شیرازی)
- دیوان حافظ کاتب السلطان، قرن سیزدهم.
۵۰. چند غزل اصیل به اهتمام بدری آتابای، تهران، ۱۳۴۴ (قرن نهم).
- از دیوان حافظ
۵۱. حل مشکلات معینیه مؤلف: نصیرالدین طوسی، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۳۵ (مورخ ۶۵۸، ولی دست خوردگی دارد و مؤخرتر است).
۵۲. خمسه نظامی با مقدمه های جمال الدین شیرازیان و محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۶۸، (مورخ ۷۱۸).
۵۳. دیوان اشراق آصفی زیر نظر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۴۷ (قرن دوازدهم).
۵۴. دیوان حافظ به اهتمام رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۶۷ (چاپ کننده که مالک نسخه است آن را مورخ ۸۰۵ معرفی کرده است، ولی غالباً آن را مؤخر می دانند).
۵۵. دیوان حافظ به اهتمام شمس الدین خلخالی، تهران، ۱۳۶۹ (مورخ ۸۲۷).
۵۶. دیوان حافظ به اهتمام عبدالعلی ادیب برومند، تهران، (خط میرعماد معرفی شده است).

۵۷. دیوان شرفشاه دولائی به اهتمام دکتر محمدعلی صوتی، تهران، ۱۳۵۸ (قرن نهم).
۵۸. دیوان صائب با حواشی و تصحیح شاعر، به اهتمام کریم امیری فیروزکوهی، تهران، ۱۳۴۵ (قرن یازدهم).
۵۹. دیوان صائب با مقدمه‌های منوچهر مرتضوی و میر ودود سید یونسی، تبریز، ۱۳۵۷ (گفته شده به خط شاعریست. تاریخ ۱۰۸۱ دارد).
۶۰. دیوان صائب با مقدمه‌های منوچهر مرتضوی و میر ودود سید یونسی، تبریز، ۱۳۵۶ (قرن یازدهم).
۶۱. دیوان وثوق مؤلف، حسن وثوق، با مقدمه ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ (به خط شاعر، قرن چهاردهم).
۶۲. ذخیره خوارزمشاهی مؤلف: زین‌الدین اسمعیل بن حسن جرجانی، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۵ (مورخ ۶۰۳).
۶۳. رباعیات حکیم به کوشش غلامحسین مراقبی، تهران، ۱۳۷۸ (خط سیف‌الله عمر خیام صاحب قلم افشار، ۱۳۱۵ شمسی).
۶۴. رحله حجازیه یا مؤلف: میرزا علی خان امین‌الدوله، با مقدمه نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۲۸ (خط مؤلف).
۶۵. رساله در موسیقی مؤلف: علی بن محمد بنائی معمار، با مقدمه تقی بینش، تهران، ۱۳۶۸ (خط مؤلف، مورخ ۸۸۸).
۶۶. الرساله المعینیه ر.ک: حلّ مشکلات معینیه.
۶۷. رصدخانه مراغه مؤلف: علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶ (مورخ ۱۲۷۶ ظ).
۶۸. رضوان‌المعارف مجموعه رسائل شاه نعمت‌الله ولی، تهران، بی‌تاریخ، حدود ۱۳۴۰ (خط محمد مظفر بن حکیم در سال ۱۰۶۶ تا ۱۰۸۷).
۶۹. روضه‌المنجمین مؤلف: شهردان ابی‌الخیر رازی، به اهتمام جلیل اخوان زنجانی، تهران، ۱۳۶۸ (مورخ ۶۱۰ قسمتی از آن به خط دیگر و تکمیل شده).

۷۰. زال و رودابه خط محمود حکیم بن وصال شیرازی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، با همکاری انجمن خوشنویسان، ۱۳۸۳.
۷۱. السامی فی الأسامی مؤلف: ابوالفتح احمد بن محمد میدانی، با مقدمه جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۴۵ (مورخ ۶۰۱).
۷۲. سفرنامه تبریز مؤلف: میرزا علی سررشته‌دار، مندرج در فرهنگ ایران زمین، مجلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (مورخ ۱۲۸۸).
۷۳. سفینه تبریز گردآوری و خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ (تاریخ کتابت: ۷۲۳-۷۲۱ ه. ق.).
۷۴. سوره مائده از قرآن کوفی کهن با به اهتمام علی رجایی، مشهد، ۱۳۵۰ (محملاً قرن پنجم)، بار دیگر به اهتمام علی رواقی ضمیمه آینه میراث.
- ترجمه استوار پارسی
۷۵. شاهنامه فردوسی معروف به فلورانس، با مقدمه علی رواقی، تهران، ۱۳۶۹ (مورخ ۶۱۴).
۷۶. شاهنامه فردوسی همراه ظفرنامه حمدالله مستوفی، به اهتمام نصرت‌الله رستگار، تهران، ۱۳۷۸ (خط محمود بن سعید بن عبدالله الحسینی).
۷۷. شاهنامه فردوسی معروف به بایسنقری، با مقدمه مهدی بیانی، تهران، ۱۳۵۰ (خط جعفر بایسنقری، مورخ ۸۳۳).
۷۸. شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی، از روی نسخه سده ۸ ق. با مقدمه دکتر فتح‌اله مجتبیایی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹ ش. ۱۰۷۷ ص.
۷۹. شجره طیبه مؤلف: حسین رضوی کاشانی، مندرج در فرهنگ ایران زمین، مجلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (مورخ ۱۳۳۲).
۸۰. صد کلمه از حضرت امیر (ع)؛ با ترجمه منظوم فارسی در بین سطور. به اهتمام علیرضا انیسی. تهران، ۱۳۷۵ (خط عبدالجبار اصفهانی، مورخ ۱۰۲۹) (گنجینه کتب و نفائس خطی کاخ گلستان، ش ۱).

۸۱. صراط‌السطور مؤلف: سلطانعلی مشهدی، با ترجمه مقدمه کاستیگوا، به اهتمام کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۶ (قرن دهم).
۸۲. ظفرنامه مؤلف: حمدالله مستوفی قزوینی، به اهتمام نصرت‌الله رستگار، تهران، ۱۳۷۸ (مورخ ۸۰۷)
۸۳. قرآن قدس به اهتمام علی رواقی، دو مجلد، تهران، ۱۳۶۴، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
۸۴. عدة العقول و عمدة المعقول فی ایضاح مبانی الاصول مؤلف: فضل بن احمد خلیف بخاری، به اهتمام نجیب مایل هروی، مشهد، ۱۳۷۱ (قرن هفتم).
۸۵. عشره کامله مؤلف: وقار شیرازی، به کوشش محمود طاووسی، شیراز، ۱۳۶۰ (خط حکیم و فرهنگ، پسران وصال شیرازی قرن چهاردهم).
۸۶. فایده زیارت مؤلف: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، چاپ شده در کتاب گلزار تألیف عبدالحجة بلاغی، تهران، ۱۳۵۰، (خط قرن هشتم)
۸۷. قلعه کرفتو تألیف و خط عبدالمجید ملک‌الکلامی، با یادداشت ایرج افشار، مندرج در فرهنگ ایران زمین، مجلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (مورخ ۱۳۲۳ قمری).
۸۸. قواعد دفاتر و سیاق تألیف و خط سلمان فراهانی بیانی، با یادداشت ایرج افشار، مندرج در فرهنگ ایران زمین، مجلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (قرن سیزدهم).
۸۹. کتابچه عرض کلام - با یادداشت محمود مرعشی، مندرج در میراث اسلامی ایران، مجلد الله و کتب کتابخانه هشتم، قم، ۱۳۷۷ (قرن سیزدهم).
- مبارکه سرکار فیض آثار
۹۰. کتاب‌های درسی تألیف و خط فضلعلی مولوی، با یادداشت ایرج افشار، مندرج در فرهنگ ایران زمین، مجلد ۲۳، تهران، ۱۳۵۷ (قرن چهاردهم).
۹۱. کلیات سعدی تهران، ۱۳۷۳ (خط حجاب شیرازی).

۹۲. گزاره‌ای از بخشی از به اهتمام محمد جعفر یاحقی، تهران، ۱۳۵۵ (خط قرن ششم).
قرآن کریم (تفسیر
شنتشی، قسمتی از
سوره بقره)
۹۳. گلستان سعدی به اهتمام بدری آتابای، تهران، ۱۳۴۶ (منسوب به خط یاقوت
مستعصمی، با تاریخ ۶۶۸).
۹۴. لب الحساب مؤلف: علی بن یوسف علی منشی (قرن ششم)، با مقدمه
جمال‌الدین شیرازیان، تهران، ۱۳۶۸ (قرن هشتم)
۹۵. مثنوی معنوی با مقدمه نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۷۱ (خط محمد بن عبدالله
قونوی ولدی، مورخ ۶۷۷).
۹۶. مجمل الأقوال مؤلف: احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی، به کوشش ایرج
افشار و محمود امیدسالار، تهران، ۱۳۸۱ (به خط مؤلف، مورخ
۶۹۳ هـ).
۹۷. مجمل التواریخ و القصص به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران، ۱۳۷۹ (به خط
محمد بن طایکوی، مورخ ۷۵۱).
۹۸. المختارات من الرسائل شاید گردآوری کاتب، به اهتمام و مقدمه ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۵
من انشاء الصدور (خط محمود بن بختیار اتابکی، مورخ ۶۹۳).
- و الافاضل
۹۹. مدینه الأدب مؤلف: عبرت نائینی (محمد علی مصاحبی)، تهران، ۱۳۷۶ (قرن
چهاردهم، خط مؤلف).
۱۰۰. مرقع خطوط با مقدمه علیرضا انیسی، تهران، ۱۳۷۷ (خط میرعماد، گنجینه کتب
و نفایس خطی کاخ گلستان، شماره ۴).
۱۰۱. معراج‌نامه مؤلف: ابن سینا، به اهتمام محسن صبا، تهران، ۱۳۳۱ (خط محمد
بن عمر رازی، مورخ ۵۸۴).
۱۰۲. معراج‌نامه مؤلف: ابن سینا، همراه دو رساله عربی دیگر او، المبدأ و المعاد و
الادویه القلبیه، مشهد، ۱۳۷۵ (خط قرن هفتم).

۱۰۳. معیار الاشعار مؤلف: نصیرالدین طوسی، با مقدمه محمد فشارکی، اصفهان ۱۳۶۳ (خط ابن متویه یوسف، مورخ ۷۰۲).
۱۰۴. المناجات الالهیات از حضرت امیر (ع). با زیرنویس فارسی، به اهتمام فخرالدین نصیری امینی - تهران، (بی تا). (خط عبدالحق بن محمد سبزواری، مورخ ۹۰۸).
۱۰۵. مناجات انصاری مؤلف: خواجه عبدالله انصاری، به کوشش محسن صبا، تهران، ۱۳۴۴ (خط میرعماد).
۱۰۶. مناجات حضرت امیر با ترجمه فارسی زیر سطور، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۲۶ (خط احمد بن معتمد السلطنه، مورخ ۱۳۱۱ ق. - کاتب قوام السلطنه است که بعدها رئیس الوزراء شد).
۱۰۷. مناجات با مقدمه علیرضا انیسی. تهران، ۱۳۷۷ (خط میرعماد، مورخ ۱۰۱۰) (گنجینه کتب و نقایس خطی کاخ گلستان، ش ۲).
۱۰۸. منطق الطیر مؤلف: فریدالدین عطار نیشابوری، با مقدمه نصرالله پورجوادی و پیه مونتسه (A. M. Piemontese)، تهران، ۱۳۷۳ (خط نصیر بن حسن المکی، مورخ ۸۵۷).
۱۰۹. نامه تألیف و خط حسین سمیعی ادیب السلطنه، با مقدمه ابراهیم نبیل سمیعی، تهران، ۱۳۴۵ (قرن چهاردهم).
۱۱۰. نامه فرهنگیان مؤلف: عبرت نائینی (محمدعلی مصاحبی)، تهران، ۱۳۷۷ (خط مؤلف، قرن چهاردهم).
۱۱۱. نمونه‌ای از قرآن مجید به خط ثلث و ترجمه پارسی با مقدمه احمدعلی رجایی، مشهد، ۱۳۴۹ (قرن ششم؟).
۱۱۲. وقف نامه ربع رشیدی مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، با مقدمه مجتبی مینوی و (الوقفیه الرشیدیة ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ (به خط واقف، مورخ ۷۰۹ و با یادداشت های مورخ ۷۱۵).
- بیان شرائط امور الوقف و المصارف

۱۱۳. هزار حکایت به کوشش ایرج افشار و محمود امید سالار، تهران، ۱۳۸۲ (مورخ صوفیان و...) ۸۸۳ هـ.

پاکستان

۱۱۴. اسؤله و اجوبه مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام دکتر رضا شعبانی، رشیدی اسلام آباد، ۱۳۷۱ (کتابت نیمه اول قرن هشتم).
۱۱۵. تکملة الاصناف مؤلف: علی بن محمد ادیب کریمینی مستوفی، اسلام آباد، ۱۳۶۳ (لغت عربی به (خط قرن هفتم). فارسی)
۱۱۶. جهانگشای خاقان تألیف میان ۹۵۵ - ۹۴۸، با مقدمه الله دتا مضطر، اسلام آباد، ۱۳۶۴ (تاریخ شاه اسماعیل) (خط قرن دوازدهم).
۱۱۷. دیوان حزین لاهیجی نسخه تصحیح کرده شاعر، با مقدمه ممتاز حسن، کراچی، ۱۹۷۱ (خط محمد رضا در قرن دوازدهم).
۱۱۸. دیوان حافظ با مقدمه ممتاز حسن، کراچی، ۱۹۷۱ (خط محمود بن حسن نیشابوری، مورخ ۸۹۴).
۱۱۹. دیوان صائب با بعضی غزلیات به خط منسوب به صائب در حاشیه، با مقدمه ممتاز حسن، کراچی، ۱۹۷۱ (خط قرن یازدهم).
۱۲۰. دیوان صائب با مقدمه ممتاز حسن، لاهور، ۱۹۷۱ (قرن یازدهم، گفته شده به خط شاعر است).
۱۲۱. رساله (خط) مؤلف: میرعلی تبریزی، با مقدمه محمد عبدالله جغتایی، لاهور، ۱۹۶۹ (خط رضاقلی ادیب، قرن سیزدهم).
۱۲۲. قران السعدین مؤلف: امیر خسرو دهلوی، با مقدمه احمد حسن دانی، کراچی، ۱۳۵۵ (ناقص - قرن یازدهم).
۱۲۳. لمحات من نفعات مؤلف: شیخ محمد عالم صدیقی علوی، با مقدمه محمد محمد القدس نذیر رانجها، کراچی، ۱۳۶۵ (مورخ ۱۲۵۱).

۱۲۴. مثنوی واله و سلطان مؤلف: شمس الدین فقیر دهلوی، با مقدمه ممتاز حسن، کراچی، ۱۹۷۱ (خط محمد رفیع، مورخ ۱۱۶۲).
۱۲۵. مثنوی وامق و عذرا مؤلف: عنصری، با مقدمه محمد شفیع لاهوری، لاهور، ۱۹۶۶ (قرن پنجم هجری).
۱۲۶. منشآت مؤلف: حسن خان شاملو، با مقدمه ریاض الاسلام، کراچی، ۱۹۷۱ (قرن یازدهم).

ترکیه

۱۲۷. الاوامر العلائیه مؤلف: حسین بن محمد المنشی الجعفری روغدی (ابن بی بی)، به اهتمام عدنان صادق ارزی، انقره، ۱۹۵۶ (قرن هفتم).
۱۲۸. تاریخ آل سلجوق به اهتمام فریدون نافذ اوزلوق، استانبول، ۱۹۵۲ (قرن هشتم).
۱۲۹. ترجمان البلاغه مؤلف: محمد بن عمر الرادویانی، به اهتمام احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۹ (خط ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار النجمی القطبی الشاعر، مورخ ۵۰۷).
۱۳۰. رسائل سیاق ۱. قانون السعاده از فلک علاء تبریزی، ۲. سعادت نامه از همو، ۳. رساله فلکیه از عبدالله بن محمد بن کیا مازندرانی، ۴. شمس الحساب از علی شیرازی. (بنا به گفته والتر هینتس در مقدمه صفحه ۲ Die Resale-ye Falakayye، به تصحیح والتر هینتس، ویسبادن، ۱۹۵۲، این چهار رساله در استانبول به اهتمام احمد زکی ولیدی طوغان چاپ شده است، ۱۹۳۷).
۱۳۱. کلیات دیوان مولانا به اهتمام ارتایلن (I. H. Ertaylan)، استانبول، ۱۹۴۹ (مورخ ۸۸۴).
۱۳۲. کلیات دیوان قبولی به اهتمام ارتایلن، استانبول، ۱۹۴۸ (مورخ ۸۸۰).
۱۳۳. مثنوی معنوی مؤلف: جلال الدین محمد بلخی، چاپ استانبول (خط محمد بن عبدالله قونوی ولدی، مورخ ۶۷۷).

روسیه و شوروی سابق

۱۳۴. بدایع الافکار فی صنایع الاشعار مؤلف: کمال الدین حسین واعظ کاشفی، به اهتمام رحیم مسلمانقلف، مسکو، ۱۹۷۷ (مورخ ۹۸۷).
۱۳۵. بدایع اللغه مؤلف: طالع ایمانی (?)، مسکو، ۱۹۶۱ (تألیف و خط ۱۱۱۷).
۱۳۶. تاریخ احمدشاهی مؤلف: محمود الحسینی المنشی بن ابراهیم جامی، به اهتمام دوست مراد سید مرادوف، دو جلد، مسکو، ۱۹۷۴ (قرن سیزدهم).
۱۳۷. تاریخ بدخشان مؤلف: به اهتمام آ. بولدیرف، ۱۹۵۹، (خط میرزا فضل علی بیک سرخ افسر در ۱۳۲۵).
۱۳۸. تاریخ سلاطین منغیتیه مؤلف: میرزا عظیم دبیر معروف به سامی، به اهتمام ل. م. پیفانوا، مسکو، ۱۹۶۲ (به خط مؤلف، قرن سیزدهم).
۱۳۹. جهان نامه مؤلف: محمد بن نجیب بکران، به اهتمام برشچفسکی، مسکو، ۱۹۶۰ (خط مسعود بن محمد بن مسعود کرمینی، مورخ ۶۶۳).
۱۴۰. حدود العالم من المشرق الى المغرب مؤلف: ناشناخته، به اهتمام و. بارتلد، لنین گراد، ۱۹۳۰ (خط عبدالقیوم بن حسین بن علی فارسی، مورخ ۶۵۶).
۱۴۱. دستورالملوک مؤلف: خواجه سمندر ترمذی، مسکو، ۱۹۷۱ (خط محمد خانقاهی، مورخ ۱۱۰۷).
۱۴۲. دفتر دلگشا مؤلف: صاحب، به اهتمام رسول هادی زاده، مسکو، ۱۹۶۵ (قرن دهم).
۱۴۳. رباعیات خیام مؤلف: به اهتمام رستمی علی یف و محمد نوری عثمانف، مسکو، ۱۹۵۹ (ظاهراً مجعول - خط غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی، منسوب به سال ۶۰۴).
۱۴۴. رساله موسیقی مؤلف: عبدالرحمن جامی، زیر نظر بولدیرف، تاشکند، ۱۹۶۰ (قرن یازدهم).
۱۴۵. رساله وجود مؤلف: عمر خیام، به اهتمام بوریس روزنفیلد، مسکو، ۱۹۶۲ (در مجموعه رسائل خیام آمده).

۱۴۶. شرف‌نامه شاهی مؤلف: حافظ تنیش ابن میر محمد بخاری، مسکو، ۱۹۸۳ (قرن یازدهم).
۱۴۷. صراط‌السطور مؤلف: سلطانعلی مشهدی، به اهتمام گ. ای. کاستیگوا، مسکو، ۱۹۵۷، چاپ شده در مجموعه «شرقیه» (۷) II. در تهران هم تجدید چاپ شده است (خط مؤلف، قرن دهم).
۱۴۸. ظفرنامه تیموری مؤلف: شرف‌الدین علی یزدی، به اهتمام عصام‌الدین اورنبایف، تاشکند، ۱۹۷۲ (قرن یازدهم).
۱۴۹. ظفرنامه خسروی مؤلف: ناشناخته، با مقدمه اسماعیل رحمت اف (خط مؤلف، قرن سیزدهم).
۱۵۰. فرهنگ زفان‌گویا و جهان‌پویا مؤلف: بدر ابراهیم، به اهتمام س. ا. بایفسکی، مسکو، ۱۹۷۴ (خط عرب نسفی، مورخ ۱۰۲۳).
۱۵۱. مجموع‌التواریخ مؤلف: ملا سیف‌الدین ابن شاه عباس اخسی کندی، به اهتمام ع. طاهر جان‌زاده، لنین‌گراد، ۱۹۶۰ (قرن دوازدهم).
۱۵۲. منتخب‌التواریخ مؤلف: محمد حکیم خان، به اهتمام احرار مختار اف، دوشنبه، ۱۹۸۵ (مورخ ۱۲۶۰).
۱۵۳. نامه عالم‌آرای نادری مؤلف: محمدکاظم، به کوشش البیوا، سه جلد، مسکو، ۱۹۶۶ (مورخ ۱۲۱۶).
۱۵۴. نامه‌های دست‌نویس از مرقع علی شیرنویسی، به اهتمام عصام‌الدین اورنبایف، تاشکند، ۱۹۸۲ (خط مؤلف، قرن نهم).
۱۵۵. نوروزنامه مؤلف: عمر خیام (منسوب به او)، به اهتمام بوریس روزنفیلد، مسکو، ۱۹۶۲ (جزو رسایل چاپ شده است).

سوئیس

۱۵۶. دیوان امیرشاهی با مقدمه امیر مهدی بدیع، سوئیس (شاید: لوزان)، ۱۳۴۰ (مورخ ۹۹۰).

لهستان

۱۵۷. آداب الحرب و الشجاعة
مؤلف: محمد بن منصور (مبارک شاه فخر مدبر)، به اهتمام
A. Zajackowski، ورشو، ۱۹۶۹ (ناقص، قرن دهم).

هلند

۱۵۸. تاریخ شیخ اویس
مؤلف: ابوبکر القطبی الاهری، به اهتمام وان لون
(J. B. van Loon)، لاهه، ۱۹۵۴، (قرن هشتم).
۱۵۹. تاریخ نیشابور
مؤلف: حاکم نیشابوری، ترجمه محمد بن حسین نیشابوری، به
اهتمام ریچارد فرای (R. N. Frye)، لاهه، ۱۹۶۵ (قرن نهم).
۱۶۰. جامع التواریخ (بخش هند)
مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام کارل یان
(K. Jahn)، لاهه، ۱۹۶۵، (مورخ ۷۱۷).
۱۶۱. جامع التواریخ (بخش هند)
مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام کارل یان
(K. Jahn)، لاهه، ۱۹۶۵، (مورخ ۸۸۳).

هندوستان

۱۶۲. دیوان حافظ
به اهتمام نذیر احمد، دهلی نو، ۱۳۶۷ (مورخ ۸۱۳).
۱۶۳. دیوان حافظ
نسخه شاهان مغلیه، با مقدمه عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲ (قرن
دهم).

یادداشت کوتاهی که در شمارهٔ پیش دربارهٔ نبودن کتاب‌های فارسی در مهم‌ترین کتاب‌فروشی کتاب‌های شرقی در آلمان نوشته شده بود زمانی منتشر شد که پست‌خانه‌ها از پذیرفتن بسته‌های کتاب برای فرستادن به خارج ممنوع شده بودند. این جریان موجب شد که در محافل انتشاراتی و ادبی، در چون و چرای آن رویه صحبت‌ها پیش آید و آگاه و ناآگاه به حق در آن باره نظری ابراز کنند.

ظاهراً پیش آمدن این قضیه - که امیدواریم هر چه زودتر^۱ در رفع آن راهی یافته شود - به مناسبت آن است که جمعی عقیده دارند کتاب هم به مانند هر متاعی جنبهٔ مالی دارد. پس وقتی کسی می‌خواهد آن را از کشور خارج سازد باید ارزی را که ممکن است از آن عاید شود به دولت بدهد - مثل قالی، پسته، خاویار، روده....، و شاید بگویند اگر امکان بازیافت ارز آن نیست بهترست کتابی فرستاده نشود تا لااقل کاغذ آن به ارز دولتی وارد شده و با ماشین‌های چاپی که باز به ارز مملکتی به ایران آمده است در مملکت بماند و در همین سرزمین به صرف برسد. منطقی است آراسته به دلیل اقتصادی و خوشایند هر کس که خواستار تزاید درآمد عمومی و ارزی کشورست.

در قبال این نظریه و تفکر اقتصادی باید دید که از فرستادن کتاب یا دشوار

* آینده، سال ۱۳، شمارهٔ ۶ و ۷ (شهریور و مهر ۱۳۶۶)، صص ۳۸۲-۳۸۷.

۱. به یادداشت تازه مندرج در پایان همین نوشته مراجعه شود.

ساختن راه‌های ارسال آنچه زیان‌های اساسی (فرهنگی، علمی و عاطفی) نصیب خواهد شد.



تا سال ۱۳۵۸، خواستاران کتاب فارسی در خارج از مرزهای ایران چنین افرادی بودند:

- (۱) ایرانیان معدودی که در چند کشور معروف می‌زیستند و گاهی توسط خویشان و دوستان کتاب‌هایی از ایران می‌خواستند
- (۲) دانشجویان ایرانی رشته‌هایی که کتاب‌های فارسی آن رشته برای تحصیل و تحقیق آنان مفید بود. تعداد این رشته از کتاب‌ها زیاد نبود. بیشتر در زمینه‌های ادبی و تاریخی و رمان بود که دانشجویان از ایران کتاب می‌خواستند و می‌خواندند.
- (۳) کتابخانه‌ها و مؤسسه‌های علمی و دانشگاهی خارجی که زبان و ادبیات فارسی و مطالعه در تاریخ ایران زمینه پژوهش مراجعه کنندگان آنهاست. تصور می‌کنم تعداد آن‌گونه مراکز هیچ‌گاه از یک صد در گذشته است. باید در نظر داشت که این کتابخانه‌ها و مؤسسه‌ها، همه، خواستار خرید همه کتاب‌های فارسی نبوده‌اند (و نخواهند بود). چون معمولاً اعتبارات مالی آنها اکثر محدود است و کمتر کتابخانه‌ای بود و هست که در سال پیش از پنجاه شصت کتاب فارسی بخرد.^۱ حتی کتابخانه‌های مهم مانند موزه بریتانیا، کنگره آمریکا، دانشگاه توپینگن (آلمان)، مدرسه زبان‌های شرقی لندن و بعضی از دانشگاه‌های بزرگ و متمول آمریکا (همچون هاروارد، پرینستون، لوس‌آنجلس، تکزاس) هم بیش از دویست سیصد عنوان کتاب در سال نمی‌خریدند. زیرا همه این گونه مراکز منحصرأ به کتابهای تحقیقی، متون، نوشته‌های ابداعی و اصیل ایرانیان (مانند داستان و شعر) علاقه‌مند می‌بودند و خواهند بود، ناچار از خریدن هر گونه کتاب ترجمه شده و کتاب‌های عادی و باب روز دوری می‌جویند (و می‌جستند). اینان اعتبار مختصری را که برای کتب فارسی در قبال کتاب‌های هندی، عربی، ژاپنی در اختیار دارند

۱. چون نزدیک به شصت هفتاد تا از آنها را دیده‌ام و چون و چند کارشان از سال‌ها پیش آشنایی دارم سعی می‌کنم گزافه‌ای ننویسم.

همواره صرف خریدن کتاب‌هایی (می‌کردند) و می‌کنند که دامنه دانش بشری را به طور اعم و میدان پژوهش‌های ایرانی را به طور اخص گسترش دهد. هر کتابی به درد کار آنها نمی‌خورد.

مدیر مؤسسه هاراسووتیز که مهم‌ترین پخش‌کننده و فروشنده کتاب‌های کشورهای شرقی در اروپاست با اکثر مراکز علمی و دانشگاهی رابطه تجاری اساسی دارد. سال‌ها پیش می‌گفت از چنان کتاب‌های فارسی (که ذکرشان رفت و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های ممالک ثروتمند بدان‌ها نیاز داشتند) به تفاوت میان ده تا سی نسخه خریداری می‌کرد. البته کتاب‌های لغت و خودآموز و بعضی کتاب‌های درسی از شمول این آمار خارج بود.

(۴) ایران‌شناسان و دانشجویان خارجی رشته‌های مربوط به ایران‌شناسی، این گروه اصولاً بنابر روشی و نحوه آموزشی که مرسوم ممالک غربی است، سعی می‌کنند که کتاب را حتی المقدور از کتابخانه‌ای که بدان دسترسی دارند به امانت بگیرند و استفاده کنند. اعتبار خرید کتاب در زندگی آنان محدودست و منوط است به ضرورت. ناتوانی مالی دانشجویی، نداشتن جا در خانه‌های کوچک از موجبات آن بوده و هست. جزین ناگفته نباید گذشت که خرید کتاب فارسی بدین کیفیت مخصوص است به ایران‌شناسان بعضی از کشورهای غربی و ژاپن و امریکا که توانایی مالی دارند. ورنه ایران‌شناسان کشورهای چین و شوروی و اروپای شرقی نمی‌توانند به طور شخصی کتاب خریداری تهیه کنند. ناچار مؤسسات و کتابخانه‌ها و دانشگاه برآورنده احتیاجات آنانند.

به هر حال تعداد کتاب‌های فارسی که این گروه می‌خریدند در سال به هزار جلد هم نمی‌رسید. اگر در هر یک از رشته‌های پژوهشی ایران‌شناسی (تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، باستان‌شناسی، فرهنگ مردم، جغرافیا...) سی چهل علاقمند و متخصص بود هر یک از آنها بیش از سی چهل کتاب نمی‌خرید و اصولاً در بعضی از رشته‌ها کتاب به این میزان هم وجود نداشت.

(۵) مردم سرزمین‌های قلمرو زبان فارسی (افغانستان و تاجیکستان) و نیز کشورهایی که زبان فارسی در آن صفحات جای پای تاریخی و سابقه فرهنگی دارد

(پاکستان، هندوستان و ترکیه و قفقاز). شاید گزافه نباشد اگر گفته شود که متأسفانه مقدار بسیار کمی از کتاب‌های چاپ ایران در افغانستان، و بسیار کمتر از آن در پاکستان فروخته می‌شد.

مردم افغانستان به خواندن کتاب‌های فارسی دلبستگی داشتند و با علاقه‌مندی در پی آن بودند که در حد توانایی مالی خود بعضی از نوشته‌ها و چاپ شده‌های ایران را بخرند و بخوانند^۱ البته هم‌زمان ما در افغانستان دوستدار خواندن و داشتن نشریات ایرانی بودند اما رواج نشریات و مطبوعات فارسی چاپ ایران دلپسند دولت افغانستان نبود. دولتشان مخالف هم بود تا آن‌جا که راه را بر کاروان کتاب ایران می‌بست، و اکنون که جای خود دارد!

کتاب فارسی در هند و پاکستان هیچ‌گاه فروش قابل ملاحظه نداشت. در حالی که مصرف کتاب فارسی در آن دو کشور زیاد بود. آن مقدار کتابی را که دولت ایران برای ترویج زبان فارسی می‌فرستاد آرزومندان «می‌قاپیدند». اگر چند ده برابر آن هم درین راه سرمایه مصروف می‌شد جا داشت و بیگمان طالب داشت.



این نمایی بود در چند سطر از وضع فروش و مصرف کتاب‌های فارسی در گذشته.

اما پس از انقلاب وضع دگرگون شد. قلمرو کتاب فارسی وسعتی و دامنه‌ای جهانی دریافت. یگانه سبب آن مهاجرت جمعی کثیر از ایرانیان به کشورهای امریکا، کانادا، استرالیا، ژاپن و اروپای غربی است، حتی به ترکیه و پاکستان و هندوستان و کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس.

از سویی بر رفته‌گان دور شده از وطن فرض است که علائق فرهنگی و ملی خود را از راه زبان فارسی که مهم‌ترین پیوند آنان با تاریخ و فرهنگ است حفظ کنند

۱. به یاد می‌آورم سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۴۹ را که امیدوار هراتی با چه امید و شوری راه‌های خاکی و دراز را درمی‌نوردید و پس از چندین روز سفر مردافکن در جاده‌های ابتدایی آن روزگاران خود را از کابل به تهران می‌رسانید و مقداری کتاب می‌خرید و با دشواری آنها را به مشتاقان افغانی می‌رسانید تا قند پارسای را به بنگاله نزدیک‌تر سازد.

و نه تنها حافظ این زبان در آن سرزمین‌ها بلکه آموزنده آن به فرزندان‌شان باشند. و از سویی برماست بکوشیم تا چنین حسی و رغبتی در آنان بیدار بماند. نمونه بارز ملتی که هجرت کرده و با فرهنگ خود پایدار مانده است چینی‌ها را می‌توان نام برد که توانسته‌اند در کشوری مثل امریکا زبان و خط خود را نگاه دارند و در کوچه و بازار به رخ مردم هفت کشور بکشند.

درست یا نادرست شاید دو میلیون ایرانی در جهان پراکنده شده است. اینان اگر راه‌های فرهنگی هموار و مصلحت‌آمیزی پیش پایشان باشد بهترین مبشران و معرفان زبان و فرهنگ ایران در چهار گوشه جهان خواهند بود. مگر نه آن است که دامنه تفکر اسلامی همراه زبان فارسی به فراخنای چین و کرانه‌های سیام کشانیده شد.^۱

پس امید است راهی در پیش گرفته شود که این دو میلیون نفر بتوانند از حق طبیعی و مادری و عاطفی - که استفاده از منابع فکری و فرهنگی نویسندگان هم‌زبان‌شان است - به آسانی بهره‌ور شوند و بتوانند وظیفه‌ای را که بر گردن دارند و آن حفظ و نشر زبان فارسی است انجام دهند.

شاید مهمترین وسیله و اساسی‌ترین راه، برای گزند نیافتن کاخی که فردوسی بنا کرد و به صورت ودیعه ملی بر جای گذاشت، در قبال همه سیاست‌های مودیان استعماری و مقاصد فرهنگی نامبارک آنها - که از جمله مخالفت با نشر زبان فارسی است - همانا انتشار کتاب‌های فارسی به میزان وسیع در سراسر جهان باشد تا تخم سخن فارسی بیش از پیش پراکنده شود.^۲

برای پایداری نگاه داشتن چنین کاخی هرگونه هزینه‌ای را باید درست دانست. این‌گونه خرج‌ها فایده بخش است و اسراف نیست. پذیرفتن زیان مادی در

۱. به یاد می‌آورم سخنان نغز و حکمت‌آمیز حجة الاسلام دانشمند آقای شیخ عبدالله نورانی را در مجلس یادبود دکتر افشار (دی ۱۳۶۲)، که در زمینه اهمیت زبان فارسی برای ایران تذکرات دقیق و مبتنی بر حقایق تاریخی داد.

۲. جز این به ملاحظات عمومی فرهنگی است که همیشه بهای پست برای نشریات چاپی ارزان‌تر است از هرگونه بسته و کالای دیگر. جز این کتاب و مطبوعات را دولت‌ها از عوارض گمرکی معاف داشته و با امضای مقررات و منشورهای جهانی آن (مثل اصول یونسکو) چنین اصلی را پذیرفته‌اند و ما هم از آن زمره‌ایم.

راه گسترش و نگاهبانی زبان ایرانیان - که در قانون اساسی زبان رسمی است - دور از صواب نیست و چون قانون آن را رسمی دانسته است باید هزینه‌های نگاهبانی آن را تحمل کرد. فارسی و کتاب فارسی پیوند بی چون و چرای ما و آیندگان با گذشته و بی گمان یکی از نمودهای شاخص و قائمه محکم ایرانی بودن است.

اگر شمشیر و تانک در گذشته و حال حافظ مرزهای کشور و مدافع تهاجمات دشمنان همه رنگ بوده و هست، زبان فارسی نگاهبان بی چون و چرای هویت ایرانی در آن سوی مرزها بوده است و خواهد بود. در پهنه فرهنگ جهانی همه ایرانیان، به هر گویش و سخنی متکلم باشند بی گمان سرایندگان و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان را نمودار فرهنگ والای خود معرفی می کنند و اگر در مقام این پرسش قرار گیرند که شاعران طراز اول شما کیستند و آثارشان چیست می گویند فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و... شاهنامه و گلستان و دیوان لسان الغیب و مثنوی و... بنابراین همانگونه که وطن پرستانه می کوشیم تا مرزهای خاکی و آبی کشور را استوار سازیم مسؤولیت تاریخی، ملی و طبعاً قانونی نگاهداری و گسترش زبان فارسی را - که قلمرو و سامان فرهنگی و معنوی ماست - نیز بر عهده داریم. در حفظ حقوق و حیثیات مملکت قبول و رعایت دو اصل ضروری است: یکی ازدیاد عواید مالی است و دیگر حفظ مصالح فرهنگی. لامحاله در هر مورد هر کدام که برای حفظ قومیت ایرانی مفیدتر است بر دیگری مقدم و مرجح خواهد بود.

مصالح فرهنگی و تاریخی ایران اقتضا دارد که اگر عواید مالی حاصل از خروج و صدور کتاب‌های تازه و جاری صدمه‌ای عظیم و اساسی ندارد باگذشت و چشم‌پوشی اجازه داده شود که کتاب‌های مجاز^۱ به آسانی و بدون رسوم و ضوابط «دست و پاگیر» به خارج فرستاده شود و فرزندان و پروردگان زبان فارسی از این نعمت وطنی بهره‌ور شوند و از فکر و فرهنگ ایرانی دور نمانند و چاره تنها کتاب فارسی خواندن است.

۱. همه دولت‌ها خروج بخشی و نوعی از کتاب‌ها (مانند کتاب‌های خطی، چاپهای گران‌بها، نایاب‌های پیشین (incunable) را طبق قاعده‌ای از کشور خود ممنوع می کنند. این کار هم برای رعایت مصالح فرهنگی است. این گونه آثار جزو آثار ملی است و باید در خزانه‌های کشور بماند.

همان‌گونه که برای بهداشت و درمان مردم در ایران، مقادیری از درآمد ارزی صرف تهیه دارو و لوازم پزشکی می‌شود، برای زنده نگاه داشتن زبان فارسی در خارج هم باید اعتباراتی تخصیص یابد و از درآمدهایی هم چشم‌پوشی کرد. دولت همیشه مخارج مدرسه‌های ایرانیان در خارج را عهده‌دار بوده است و هم اکنون با کمال علاقه و به حق هزینه‌های دو مرکز تحقیقات فارسی در پاکستان و هندوستان را می‌پردازد و کار بسیار مهمی را که برای پایداری زبان فارسی ضرورت دارد دنبال می‌کند.

آن تعداد از ایرانیان خارج که سنشان پانزده سال بیشتر است اگر کتابخوان باشند تا وقتی که زنده باشند خواننده زبان مادری خواهند بود و برای خواندن نیاز به کتاب فارسی دارند^۱ و هر قدر فرستادن کتاب برای آنان که به وسیله خویشان و دوستان خود از ایران کتاب می‌طلبند دشوار شود موجب آن خواهد بود که جمعی سوداگر، آن کتاب‌هایی را که خریدار دارد از روی کتاب‌های ایران که به خون دل خوردن‌ها و استخوان سوزاندن‌ها چاپ شده است با نادیده گرفتن هرگونه حقوق تألیف و طبع و نشر - که تضییع یکی از حقوق بشری است - به چاپ‌های لوحه‌ای و تکثیری (افستی و زراکسی) برسانند و در کشورهای خارج ناگفته پیداست که به دست آوردن یک نسخه از کتاب مورد نظر برای چنان افراد کار دشواری نیست.



۱. از میان کتاب‌های جاری عادی که سالانه در ایران چاپ می‌شود شاید میان پانصد ششصد عنوان کتاب باشد که در خارج خواستار و خریدار دارد. اگر روی هم رفته از هر یک از آنها صد نسخه هم از ایران خارج شود (بعضی از کتاب‌ها ده خواستار هم ندارد)، تعداد این نسخه‌ها چیزی میان پنجاه تا شصت هزار جلد خواهد بود و دست بالا از یک صد هزار جلد فراتر نمی‌رود. و اگر به طور کلی بهای هر یک از آنها را یک صد تومان بگیریم مبلغی میان پنج شش میلیون تومان است. حتی اگر این رقم به دو سه برابر افزایش یابد و آن را بیست میلیون تومان (یا معادل ارزی آن) فرض کنیم و بگوییم که مملکت در سال چنین مبلغی را برای زنده نگاه داشتن زبان فارسی صرف می‌کند ضرر و زیان عمده‌ای نیست. بیش از هشتاد درصد از خریداران اتباع ایرانی‌اند و کتاب‌ها میان آنها دست به دست می‌گردد (امانت یا فروش). مقدار کتاب‌هایی که به دست خارجی‌ها می‌افتد در همان حدودی است که در قسمت اول مقاله بدان اشاره شد و آن هم رقمی است بسیار ناچیز. زبان فارسی ارزشی بی‌بها دارد و سرمایه‌ها در مقام حفظ آن باید تلف شدنی تواند بود.

یادداشت تازه

مقاله حروفچینی و آماده چاپ شده بود که آزادی محدود نسبت به خروج کتاب اعلام شد. پست خانه‌ها مجاز شدند که بسته کتاب هر صاحب دفترچه ستاد بسیج اقتصادی را تا مبلغ یک هزار تومان به مقصد کشورهای خارج بپذیرند^۱ یعنی یک خانواده می‌تواند با بهای کنونی کتاب، هفت هشت کتاب برای خویشان و دوستانش در سال بفرستد. این اقدام تا حدودی رافع مشکل آتی و فردی کسانی شد که می‌خواستند چند کتاب به خارج بفرستند و نمی‌توانستند. ولی مشکل به صورت فرهنگی و از نگاهی عمومی‌تر، بر جای است.

چون ضرور دانستیم که مطالب این مقاله به اطلاع متصدیان علاقه‌مند به فرهنگ برسد آن را با این یادداشت توضیحی به چاپ می‌رسانیم تا تصمیم گیرندگان نسبت به این موضوع و واضعان گرامی مقررات - که خواه ناخواه چشمشان به جنبه‌های گمرکی، بازرگانی، پستی و بالأخره مالی معطوف شده - با توجه به همه نکاتی که درین نوشته صرفاً از نگاه فرهنگی مورد بحث قرار گرفته است راه‌های سهل و آسان را بیابند و این معضل را به سود فرهنگ و زبان فارسی از میان بردارند. در آن صورت است که به فحوای این شعر عامیانه:

می‌رود این کتاب البته تا به بغداد و مصر و کلکته

و اندیشه و هنر و ذوق ایرانی به همراه زبان حافظ و سعدی در چهارگوشه جهان و در کنار کتاب‌هایی که به زبان‌های دیگرست جا می‌گیرد.

۱. عجب اینجاست که در یکی از باجه‌های پستی صحبت از این می‌شد که اگر صاحب دفترچه بسیج یک کتاب پنجاه تومانی هم بفرستد چون دفترش یک بار به مهر برسد دیگر حق نخواهد داشت که در طول سال کتابی بفرستد! می‌گفتند هر دفترچه بسیج باید یک بار مهر بشود. خواه بسته کتاب صد تومان ببرد و خواه هزار تومان! امیدست تا انتشار این مقاله دستورالعمل روشن و گویایی صادر شود و مانع بروز سوءتعبیر و برخورد میان کتاب فرستنده و کارمند گرامی پست‌خانه باشد.

کتابداری در کتابخانه‌های قدیم ایران*

الف - طرز نگاهداری کتاب

درباره طرز نگاهداری کتاب در کتابخانه‌های قدیم ایران، به استناد مشاهدات عینی و منابع تاریخی می‌توان ادعا کرد که در کتابها را اغلب در صندوق نگاهداری می‌کرده‌اند. اطلاعات و مشاهدات عینی عبارت است از اینکه در مزارات و امامزاده‌ها و بقاع متبرکه‌ای که وضع قدیمی و سنتی در آنها محفوظ مانده است قرآن‌ها و کتاب‌ها در «صندوق» نگاهداری می‌شود. حتی برای قرآن‌ها سی‌پاره صندوق خاصی که فقط اجراء سی‌گانه قرآن در آن جای می‌گیرد وجود دارد. دسته دیگر از مآخذ عبارت است از منابع تاریخی، از جمله روایات معتبر آن است که ابن سینا در سرگذشت خود گفته است بدین عبارت (از ترجمه سعید نفیسی نقل می‌شود):

«شاه بخارا در این هنگام نوح بن منصور بود. سپس روزی ازو دستوری خواستم که به کتابخانه شان بروم و آنچه از کتاب‌های پزشکی در آنجا هست بخوانم و مطالعه کنم. پس مرا دستوری داد و به سرایي اندر شدم که خانه‌ها و اطاق‌های بسیاری داشت و در هر خانه‌ای صندوق‌های کتاب بود که روی هم انباشته بودند. در یک خانه کتاب‌های تازی، شعر، در دیگری فقه و بدین‌گونه در

*. بررسی‌های تاریخی، سال ۹ (۱۳۵۳)، ش ۲، صص ۱۵۱-۱۷۰.

هر خانه‌ای کتاب‌های دانشی»^۱

اصطلاح دیگری که برای جای نگاه داری کتاب به کار می‌رفت «قمطر» است. این اصطلاح دوبار در الفهرست ذکر شده است، بدین صورت: یک مورد آن است که در مورد کتابخانه واقدی گوید که کتابهای او در ششصد قمطر قرار می‌گرفت و هر قمطری چندان سنگین بود که دو نفر آن را می‌توانستند جابه‌جا کنند.^۲ به این حساب می‌توان گفت که در هر قمطری حدود دویست کتاب جای گرفته است. بار دیگر در صفحه ۶۱ این اصطلاح به کار رفته است. در خصوص کتابخانه واقدی، در انساب سمعانی^۳ هم به ششصد قمطر او اشاره شده و گفته شده است که قمطر کتاب‌های او از جانب شرقی بغداد به جانب غربی در ۱۲۰ بار (شتر، خر؟) حمل شد.^۴ باید گفت که استفاده از صندوق مانع آن نبوده است که کتب را در «رفهای» اطاق‌ها نیز قرار دهند. همچنان که مسعود سعد سلمان به مناسبت تعهد تصدی کتابداری دربار سلطان مسعود گفته است:

کند مشحون همه طاق و رف او به تفسیر و به اخبار و به اشعار
مورد دیگر استعمال لفظ صندوق ذکر جهانگشای جوینی است در مورد غارت و تخریب بخارا، بدین نص:

«بفرمود (یعنی چنگیز) که صحرا از علف خالی است. اسبان را شکم پرکنند. انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوق‌ها را آخر اسبان می‌ساخت.»^۵

چندی قبل از میان پوشش گنبد آستان قدس رضوی مقداری کتب خطی قدیم به دست آمد. در میان آنها جزیی از قرآن وجود داشت که در سال ۶۱۱ هجری

۲. فهرست ابن الندیم (ترجمه فارسی)، ص ۱۴۴

۴. یادداشت‌های قزوینی، ۶: ۱۹۴

۱. سعید نفیسی: پورسینا، ص ۶۵

۳. انساب سمعانی، ورق ۵۷۷

۵. جهانگشای جوینی، ۱: ۱۸۰

بر جامع منیعی نیشابور وقف شده بوده است و از آن معلوم می‌شود که پس از غارت نیشابور کتاب وقفی مذکور از آن جامع خارج شده و بالأخره به مشهد رسیده است. باری، این قرآن وقف‌نامه‌ای دارد که در آن لفظ صندوق استعمال شده است، و این است عبارت وقف مذکور:

«وقف هذا الجزء مع سائر اجزائه الى تمام الثلثین مع صندوقه، العبد کافی الدولة والذین خالصة الوزراء، عمر بن ابی بکر التائب.»

یک مورد دیگر را هم که در شعر فارسی استعمال شده است مثال می‌آورم و به این بحث خاتمه می‌دهم و آن در رساله انیس العاشقین حسین ابیوردی از ادبای قرن نهم هجری است که من نسخه‌ای از کتاب او را در کتابخانه دانشگاه اوپسالا به دست آوردم و در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیدم^۱ و آن بیت چنین است:

آن دلبر شوخ طبع شیرین گفتار

خوش گفت به شیخ خویش کای شیخ کبار

زنهار مکن تکیه به صندوق کتاب

سودی نکند کتاب بر پشت حمار

ب - چیدن کتاب و نام‌نویسی

کتاب‌ها را در کتابخانه‌های قدیم اغلب به طور افقی به روی هم می‌چیدند. این ترتیب هنوز در کتاب‌فروشی‌های قدیمی و بساط فروشی‌هایی که به اسلوب دوران کهن چیده می‌شود، دیده می‌شود.

برای آنکه بتوانند کتاب‌هایی را که به روی هم چیده می‌شده است تشخیص بدهند معمولاً نام آن را بر لبه کتاب با مرکب می‌نوشته‌اند. بعضی از اسم‌های کتاب‌ها هنوز بر لبه کتاب‌های خطی قرون قدیم باقی است و شاید نام‌های بعضی از کتب چنان باشد که نزدیک به هزار سال از عصر نوشتن آنها گذشته باشد. ولی هنوز آثار آن بر لبه کتاب به صورت کامل یا نیمه محو باقی است.

۱. فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۵.

علت اینکه نام کتاب را بر لبه کاغذین آن می‌نوشتند نه بر عطف چرمین آن، علی‌الظاهر به مناسبت آن است که مرکب به مرور ایام از روی چرم محو می‌شود. در حالی که مرکب بر اثر آن که در لبه کتاب به‌طور مؤثر اثر می‌گذارد و در جسم کاغذ فرو می‌رفته ماندگار می‌شده است.

کاغذ چسباندن بر عطف کتاب، به منظور نوشتن نام کتاب بر آن، از روش‌هایی است که در قرن گذشته از غرب به شرق رسیده است.

ج - فهرست

بدون تردید کتابخانه‌های معتبر روزگاران قدیم دارای فهرست بوده است. اقوی دلیل ذکر مواردی چند است در متون قدیم، از قبیل گفته ابن سینا در سرگذشت خود در دنبال مطلبی که در باب استفاده از کتابخانه نوح بن منصور گفته و مضمون عبارت او به ترجمه سعید نفیسی چنین است:

«پس بر فهرست کتاب‌های اوایل نگریستم و هر چه از آنها را که بدان نیاز داشتم خواستم و کتاب‌هایی یافتم که نام آنها به بسیاری از مردم نرسیده بود و من هم بیش از آن ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم.»^۱

یاقوت در معجم‌الادبا در خصوص کتابخانه شهری گفته است که فهرست آنجا در ده مجلد بود.^۲ این همان کتابخانه‌ای است که سلطان محمود غزنوی کتب کلامی آن را آتش زد.

ابن الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم‌الالقباب (جزء چهارم - قسم سوم) ذیل احوال ادیب فخرالدین ابواسحاق ابراهیم بن حسن بغدادی گوید که:

«و هو الذی تولى كتابة فهرست المدرسة البشيرية على طريقة حسنة و ذلك فى سنة اربع عشرة و سبع مائة»^۳

۱. سعید نفیسی: پورسینا، ص ۶۳

۲. یادداشت‌های قزوینی، ۶: ۱۹۴ (که از معجم‌الادبا ۲: ۳۱۵ نقل کرده است).

۳. تلخیص مجمع‌الآداب، چاپ مصطفی جواد، جزء ۴، قسم ۳، بغداد ۱۹۶۵، ص ۵۷.

البته این فهرست‌ها از دقایق فهرست‌نویسی به روش کنونی نمی‌توانست عاری نباشد. آنچه در فهرست‌های قدیم ذکر می‌شد طبعاً از همان نوع است که در فهرست ابن‌الندیم و یا در فهرست ابوریحان بر آثار محمدبن زکریای رازی می‌بینیم. یا از نوعی است که در صورت عرض‌های قرون یازدهم به بعد در پشت کتاب‌های عرض دیده می‌شود و ما بعداً در جای خود به تفصیل به آنها اشاره خواهیم کرد. در فهرست ابن‌الندیم در موارد متعدد دیده می‌شود که تعداد اوراق کتاب ذکر شده است. در صورتی که کتاب دارای مجلدات متعدد بود، تعداد جلدهای کتاب گفته شده است. ابوریحان بیرونی هم در بیان مشخصات آثار محمدبن زکریای رازی برای شناساندن میزان حجم کتاب تعداد اوراق اغلب آنها را بر شمرده است.^۱ بعضی از دانشمندان و اهل علم، پشت بعضی از کتاب‌هایشان فهرست کتاب‌های خود را ثبت می‌کردند. یکی از قدیم‌ترین این نوع فهرست صورت کتبی است از آن کتابخانه یکی از دانشمندان که در سال ۶۶۵ هجری تحریر شده است. این فهرست در سه صفحه در نسخه شماره ۴۲۶۳ کتابخانه ملک مسطور است. در نوشتن این نوع فهرست‌ها اغلب از سبک مخصوص فردنویسی به روش محاسبات سیاقی استفاده می‌کردند.

نیز معمول بوده است که صاحبان کتاب هرگاه کتابی به کسی قرض می‌دادند نام آن را بر پشت یکی از دیگر کتاب‌های ملکی خود یادداشت می‌کردند و دیده شده است که اگر کتابی از مجموعه آنها کم یا گم شده بعدها بر روی نام آن کتاب گم‌شده خط ابطال (ترقین) کشیده‌اند.

د- کتابداران

کسانی را که در کتاب‌خانه‌های قدیم کار می‌کردند، به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- خازن (کتابدار)

۲- وِزّاق (کتاب‌ساز). (که موضوع بخش جداگانه‌ای است از این رشته مقالات).

۱. مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال پنجم (۱۳۵۲) شماره چهارم.

در دوران قدیم کتابخانه را «خزانه» نیز می‌گفتند. در بخش پیش دیدیم که بسیاری از کتب را با رقم «به رسم خزانه» یعنی «برای کتابخانه»، نویسانیده بوده‌اند. با توجه به اینکه معمولاً «به رسم خزانه» را در جدول یا ترنج یا پیشانی، کتیبه می‌کرده‌اند باید گفت که این اسلوب شباهتی تام به الصاق اوراق موسوم به *Ex-Libris* دارد - که در کتب اروپایی دیده می‌شود.

نام کتابخانه در مراجع عربی به صورت دارالکتب و بیت‌الکتب نیز آمده است و باید دانست که در قرون اولی اسلامی بدان بیت‌الحکمة نیز گفته شده است.

خازن یا کتابدار در اکثر دوره‌ها سمت حفاظت و نگهداری کتاب را داشته است.

مسعود سعد سلمان شاعر بزرگ فارسی زبان به مناسبت آنکه تصدی امور کتابداری کتابخانه سلطان مسعود غزنوی را یافت، گفته است:

احوال او به کام دل دوستدار شد کایام تو به کام دل دوستدار باد
او را به خازنی کتب کردی اختیار کت رأی خسروانه قوی اختیار باد
همیشه، کتابداری از مشاغل محترم بوده. کما اینکه همین مسعود سعد سلمان را در وقتی که می‌خواستند پس از نوزده سال حبس به شغلی محترم بگمارند در اواخر سال ۵۰۰ هجری به سمت کتابداری دربار معین می‌کردند. خود او چند جا به منصب خود اشاره کرده است، از جمله:

دارالکتب امروز به بنده است مفوض این عزّ و شرف گشت مرا رتبت والا
پس زود چو آراسته گنجی کنمش من گر تازه «مثالی» شود از حضرت اعلا^۱
جای دیگر ضمن اشاره به مدایح «راشدی» شاعر همعصر خود، باز از کتابخانه یاد می‌کند. از این بیت بر می‌آید که راشدی هم در کتابخانه سمتی داشته است:

تمام کرد یکی مدحتی چو بستان ز وزن و معنی لاله ز لفظ عبر
چنانکه راشدی استاد این صنعت کند فضایل آن پیش شه مفسر

بدیهه گفته است اندر کتابخانه به فر دولت شاهنشاه مظفر^۱ در قصیده‌ای دیگر اطلاعاتی مفید در خصوص کتابخانه به دست می‌دهد، بدینسان:

بیاراید کنون دارالکتب را به توفیق خدای فرد و جبار
 زهر دارالکتب کاندلر جهان است چنان سازد که بیش آید به مقدار
 به شادی برجهد هر بامدادی بروید خاک هر حجره به رخسار
 به جان آن را عمارت پیش گیرد که چون بنده نباشد هیچ معمار
 دهد هر علم را نظمی که هر کس بود از علم نوعی را خریدار
 کند مشحون هم طاق و رف آن به تفسیر و به اخبار و به اشعار
 گر این گفتار او باور نیاید ترا ظاهر شود زین پس به کردار
 چه مرد است آنکه همچون هم نباشد مر او را در جهان گفتار و کردار
 قوی دل گردد آن کس کاندلرین باب بود توقیع سلطان جهاندار^۲
 و بالأخره در یک قصیده دیگر گوید:

بس زود کتابخانه را یابی از گفته من پر از گهر کرده^۳
 اطلاع نسبتاً روشنی که از عصر مغول به دست داریم مطالبی است که
 رشیدالدین فضل‌الله طبیب در وقفنامه ربع رشیدی موسوم به الوقفیه الرشیدیّه درباره
 کتابخانه ربع رشیدی که از تأسیسات و بنیادهای خیر اوست آورده است و در فصل
 دهم آن^۴ اطلاعات مفیدی در خصوص افرادی که در کتابخانه خدمت می‌کردند و
 میزان مرسوم می‌که به آنها پرداخت می‌شده است به دست می‌دهد بدین شرح:
 «فصل دهم - در شرایط امور بیت‌الکتب که در سرای متولی مبنی است و
 کتب که در آنجا نهاده و تفصیل آن پیش متولی محفوظ و مضبوط و مرا علم به کمیت
 و کیفیت مجموع و افراد آن حاصل است.

شرط کرده آمد جهت مذکورین بدین وجه:

خازن کتب که درین بیت‌الکتب باشد هر سال مشاھرہ نقد رایج تبریز سی

۲. ایضاً، ص ۲۲۴

۴. وقفنامه ربع رشیدی، چاپ عکسی، ص ۱۸۹

۱. ایضاً ص ۲۳۷

۳. ایضاً، ص ۴۸۴

دینار و هر روز میاومه نان گندمین سه من.

مناول این کتب، از یک نفر هر سال مشاھرہ نقد رایج تبریز سی دینار و هر روز میاومه نان گندمین دو من.

به نحوی که ملاحظه می‌شود در کتابخانه بزرگ ربع رشیدی که تعداد کتب آنجا را رشیدالدین در مکاتبات خود شصت هزار گفته است دو نفر خدمت می‌کرده‌اند: یکی خازن و دیگری مناول. مراد از مناول کتاب دهنده است. در مورد خازن شرط شده بوده است که باید ساکن کتابخانه باشد.

در باب کتابداری عصر ایلخانان اطلاع دیگری هم از نوشته‌های رشیدالدین فضل‌الله عاید می‌شود و آن از مطاوی نامه‌ای که ازو «بر طریقه منشور به اهالی بغداد و فرزند خود امیرعلی حاکم بغداد و نایب خود در کتاب مکاتبات رشیدی^۱ مندرج است. رشیدالدین ذیل عنوان «موجب مرتزقه خانقاه غازانی و سایر اخراجات» از «خازن کتب» و «مناول» نام می‌برد و ازینجا معلوم می‌شود که در کتابخانه خانقاه غازانی نیز همچون ربع رشیدی دو شخص کار می‌کرده‌اند. رشیدالدین میزان مقرری آنها را به شرح زیر در آن مکتب دستور داده بوده است.

«خازن کتب نفر - نان مناً - آش قطعات - صابون واجب شهر مناً - نقداً واجب یوم دینارین.

مناول نفر - نان مناً - آش قطعه - صابون واجب شهر مناً - نقداً واجب یوم دینار».^۲

رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ (در قسمت تاریخ مبارک غازانی) در حکایت سیزدهم که صورت ابواب‌البر غازان در تبریز و همدان را برمی‌شمارد در خصوص بیت‌الکتب احدائی غازان از اطلاعاتی اجمالی که به دست می‌دهد برمی‌آید که اعضای خدمت‌کننده در آنجا سه نفر (خازن و مناول و فراش) بوده‌اند.

۲. ایضاً، ص ۳۸.

۱. مکاتبات رشیدی، ص ۳۴ به بعد.

در دوره تیموریان کتابخانه‌های متعدد، علی‌الخصوص از آن شاهزادگان وجود داشت و افراد متعددی کارهای مختلف آن کتابخانه را عهده‌دار بودند. مانند اینکه در کتابخانه بایسنغر میرزا چهل نفر به مشاغل کتابت، مصوری، مذهبی، قطاعی، وصالی، مجلدی صرف وقت می‌کرده‌اند.

مرحوم مهدی بیانی به نقل از مآخذ قدیم نام بیست و پنج نفر آنها را نقل کرده است. از آن صورت مستفاد می‌شود که افراد مذکور اغلب شاعر و ادیب بوده‌اند. جزء منشآت شرف‌الدین علی یزدی متن منشوری ضبط است که برای خواجه نصیرالدین محمد مذهب نوشته و در آن گفته شده است که:

مذهب چون خواجه نصیرالدین محمد مذهب از فضیلت حسن خط و لطف تحریر به خطی کامل و نصیبی موفور بهره‌ور و محظوظ است و در صنعت تذهیب و نقاشی سرآمد دوران... تقدیم و پیشوایی طوایف مذکوره به تخصیص مذهبان و نقاشان و مزوقیان و تقویم کارهای کتابخانه عامره و غیر از آن از کتابت و تذهیب و تصویر و تجلید و نقاشی عمارت و تعیین اجرت عمله و برآورد مصالح آن... به او رجوع فرمودیم... و چنانچه از تدین و کاردانی او سزد شرایط تیقظ و تحفظ مرعی داشته از مداهنه و میل و محابا احتراز و اجتناب واجب و لازم داند و از کارکنان کتبخانه و تزریق عمارات بر خبر بود. هر روزه کارهای ایشان باز بیند و نگذارد که خبط و تقصیری واقع شود... و کارکنان کتبخانه همایون و نقاشان عمارت خاصه و غیرهم تقویم او را معول علیه شناسند.

از این بیان برمی‌آید که سمت نصیرالدین مذکور چیزی شبیه به «حسابداری» و رسیدگی به امور مالی کتابخانه بوده است.^۱

در رساله عرض سپاه اوزون حسن تألیف جلال‌الدین دوانی (در بیان عرض سپاهی که در محوطه تخت جمشید به وقوع پیوسته بود)، ضمن برشمردن اصناف و طبقاتی که در روز دوم عرض حضور داشته‌اند از عمله کتبخانه نام می‌رود و چنین می‌گوید:

بعد از آن رأی جهان‌آرای بندگی حضرت سلیمان مکانی پرتو التفات بر

۱. منشآت شرف‌الدین به انضمام دیوان او، نسخه خطی ایاصوفیه، ورق ۱۴۳.

استعراض نوکران خاصه انداخت و از نوکران سه هزار و دویست و سی نفر در نظر آمد، از آن جمله... و عمله کتبخانه همایون پنجاه و هشت...^۱. البته این رقم بسیار قابل توجه و اعتناست و دلالت بر توسعه امور کتابخانه می‌کند.

در آن دوره کتابداران با دریافت نشان یا منشوری به منصب کتابداری برقرار می‌شدند. نمونه مهم آن «نشان کلانتری کتابخانه همیون به اسم استاد کمال‌الدین بهزاد» می‌باشد که متن آن را خوندمیر در کتاب نامه نامی آورده و مرحوم محمد قزوینی نخستین بار آن را طی مقاله‌ای کوتاه در مجله *Revue du Monde Musulman* (چاپ پاریس، ۱۹۱۴) منتشر کرده است. چون متن محتوی بر اطلاعات مهم در خصوص تاریخ کتابداری و کتابت است به نقل آن (از متن نقل شده توسط مرحوم محمد قزوینی) مبادرت می‌شود:

نشان کلانتری کتابخانه همیون

به اسم استاد کمال‌الدین بهزاد نوشت

چون ارادت مصور کارخانه ایجاد و تکوین و مشیت محرر نگارخانه آسمان و زمین که بر طبق کلمه و صور کم نقش وجود غرامت نمود بنی نوع بشر در احسن صور بر صفحه امکان پرداخته قلم قدرت اوست، و تصویر صورت تفضیل (ن: تفضل) افراد انسان بر سایر مخلوقات ربانی به مقتضای «و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا» تحریر کرده انامل حکمت او منشور «انا جعلناک خلیفه فی الارض» را بر صحیفه حل کاری خورشید به خامه عطارد به نام همایون اتسام ما امضاء نموده و اوراق سپهر لاجوردی را جهت کتابت روزنامه آثار فتح و نصرت ما به افشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرف گون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب چنان می نماید که لوح ضمیر الهام‌پذیر همایون که مطرح اشعه انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدین صورت مصور باشد که هر مهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی و هر امر از عظیم امور کتابخانه

۱. غرض سپاه اوزون حسن، چاپ ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات تهران.

جهانبانی بهرمند [ی] دانا و کاردانی فضیلت انتما که به طراحی ذهن باریک‌بین و رنگ‌آمیزی طبع ظرافت آیین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تخته وجود تظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از چهره مطلوب و مقصود تواند گشود مفوض و متعلق باشد، بناء علی هذا در این ولا نادر العصر المصورین و اسوة المذهبین استاد کمال‌الدین بهزاد را که از قلم چهره‌گشایش جان مانی خجل شده و از کلک صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته و پیوسته قلم‌وار سر بر خط فرمان واجب‌الادعای نهاده و پرگار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبیان و جدول‌کشان و حل‌کاران و زرکوبان و لاجوردشویان و سایر جماعتی که به امور مذکوره منسوب باشند در ممالک محروسه مفوض و متعلق بدو باشد، سبیل امراء روشن ضمیر و وزرای بی‌شبهه و نظیر و نواب درگاه عالم‌پناه و ایلجیان (ن - اپحکیان) بارگاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی و متصدیان مهمام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه را به استیفا و برآورد او رسانند و آنچه برآورد کند به مهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانه همایون گوید عدول و تجاوز ننمایند و آنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند و مشارالیه نیز باید که صورت امانت و چهره دیانت بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منیر مصور و مرتسم گردانیده به طریقه راستی در این امر شروع نماید و از میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده از جاده و صواب انحراف و اجتناب نکند، از جوانب برین جمله بروند و چون این حکم همان به نقش توقع وقیع^۱ (کذا؟) اشرف‌اعلی منقش و مشرف و محلی گردد اعتماد نمایند.

تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنة ۹۲۸^۲

۱. ظاهراً: رفیع

۲. بیست مقاله محمد قزوینی، جلد دوم، ص ۲۰۸-۲۰۹.

چنان‌که دیده شد طبق این نشان بهزاد در منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه خدمت می‌کرد، یعنی بر تمام افراد کتابخانه سمت تقدم داشت. از عبارت بعدی آن معلوم می‌شود که اجزاء کتابخانه که تحت حکم او بودند عبارت بوده‌اند از: «کاتبان و نقاشان و مذهبیان و جدول‌کشان و حل‌کاران و زرکوبان و لاجوردشویان و سایر جماعتی که به امور مذکوره منسوب باشند.» در بدایع الوقایع واصفی هروی که از معاصران شاه اسماعیل صفوی بوده است منشوری به نام خواجه نصیر خطاط برای تصدی کتابداری کتابخانه فریدون حسین میرزا ضبط شده است که بعضی از عبارات آن چنین است:

«چون دانستن قواعد و ضوابط تقلید و پیروی از ایشان (سلاطین قدیم) به تتبع و تصفح قصص و تواریخ... منوط و مربوط بود همگی همت عالی نهمت بر جمع و احراز آن کتب مقصور و محصور گردید. بعد از فصول آن مطلوب و وصول آن نفایس... چون یوماً فیوماً این تحف و هدایا... در تزیید و تضاعف بود... واجب و لازم نبود تعهد و محافظت آن را بر عهده امینی گذاریم که صحایف کتاب احوالش از رقوم خیانت و تصرف مانند کتب صحیحه و رسایل مصححه از وصمت نقص و خلل مصون و محروس باشد تا شیرازه داران کتب را در جلد محافظت درآورده ضبط نماید و عندالاحتیاج و اشارت و ایمای آنچه متصور و مطلوب باشد به مطالعه عالی رسانند و چون جناب فضایل مآب قدوة الکتاب خواجه نصیر خطاط بدین صفات حمیده و خصال پسندیده موصوف و موافق بود مدت مدید و عهد بعید است که مانند قلم سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و خود را به انامل اختیار و اقتدار ما... باز داده کتابداری کتابخانه همایون را به وی تفویض نمودیم و من حیث الاستقلال او را متصدی این امر گردانیدیم. سبیل برادران نامدار نصرت شعار و فرزندان کامگار سعادت آثار و امرای دولت فرجام و صدور ذوی الاحترام و وزرای عالی مقام و ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت و جمهور انام و قاطبه خواص و عوام ممالک محروسه آنکه مولانای مشارالیه را متقلد و متصدی امر شناسند و آنچه را در مراسم و لوازم این امر است برای ری مفوض شناسند و هیچ کس را بر وی شریک و سهم ندانند و چون به توقیع اشرف اعلی مزین گردد اعتماد نمایند.^۱

از این منشور دو نکته دقیق مستفاد می‌شود: نخست اینکه وظیفه کتابدار عبارت بوده است از حفاظت و اصلاح و مرمت کتب (از لحاظ تجلید و صحافی) و بالأخره در اختیار گذاردن کتاب‌ها برای مطالعه. نکته دیگر آنکه این سمت بسیار مورد احترام و منصبی مستقل و مستقیماً زیر نظر صاحب دستگاه بوده است.

حفاظت کتابخانه همیشه از کارهای مهم و مورد توجه و عنایت دربارها بوده و به همین ملاحظه است که شاه طهماسب صفوی قسمتی از عواید حاصله از نهري از آب فرات را که خود ایجاد و وقف کرده بود خاص «حافظ خزانة کتب» قرار داده بود.^۱

اطلاع دیگر، درباره کتابداران عصر صفوی عبارت است از مبلغ مقرری دیوانی که در حق آنها پرداخت می‌شده است. در دستورالملوک از حقوق کتابدارباشی که مراد رئیس بر اعضای کتابخانه است بدین عبارت یاد شده است: «چهارم مقرب الحضرة العلية کتابدار باشی که مبلغ پنجاه تومان در وجه او مقرر بوده.»^۲

در تذکرةالملوک که اثر دیگری است درباره اصول تشکیلات حکومت در عصر صفوی، از مقرری دو شخص دیگر که در کتابخانه شاهی صاحب سمت بوده‌اند نام رفته است. یک مورد در باب صاحب جمع کتابخانه است بدین عبارت: «صاحب جمع کتابخانه پنجاه تومان مواجب، و از باسمة چي و زرکوب و کاغذگر و مقراض‌گر و مذهب، بلا تشخیص مبلغ، رسوم داشته.»^۳

باسمة چي درین مورد کسی بوده است که نقوش قالبی بر روی کاغذ و جلد ایجاد می‌کرده است. کلمه «باسمة» بعدها در مورد چاپ به کار رفته است. مورد دیگر در باب مشرف کتابخانه است بدین عبارت: «مشرف کتابخانه به شرح آبدارخانه رسوم داشته.»^۴

برای آنکه میزان مواجب آبدارباشی را بدانید به نقل مواجب او از همان

۱. وقنامة آب فرات در عهد شاه طهماسب، به کوشش ایرج افشار. فرهنگ ایران زمین. جلد ۱۴، صفحه ۳۱۷.

۲. دستورالملوک، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۰۷.

۳. تذکرةالملوک، چاپ محمد دبیرصیاقی، ص ۷۱.

۴. ایضاً، ص ۶۳.

کتاب می‌پردازم: «از انفاد صد یک و از ده نیم ابتیاع یک تومان که جمع شود از آن جمله یک صد و سی و سه دینار و دو دانگ در وجه او مقرر است.»

نام کتابخانه‌ها اغلب با القاب و اوصاف همراه بوده است. از قبیل کتابخانه عامره که در منشور خواجه نصیرالدین مذهب^۱ علی یزدی از اعضای کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا تیموری به قلم شرف الدین علی یزدی^۲ مذکور شده است و قسمتی از آن را پیش از این نقل کردیم.

کتابخانه همایون به شرحی که در رساله عرض سپاه اوزون حسن به قلم جلال الدین دوانی دیده می‌شود.^۳

کتابخانه معموره که در عالم‌آرای عباسی ذیل احوال شاه طهماسب گفته شده است.

کتابخانه مبارکه که اغلب در مورد کتابخانه سلطنتی عصر قاجار استعمال می‌شده است.

ناگفته نباید گذاشت که در دربار سلاطین مغولی هند، نیز کتابخانه‌های مفصل، وجود داشته و کتابداران فاضل و صاحب اعتبار که بسیاری از آنها ایرانی بودند خدمت می‌کرده‌اند.^۴

مثلاً در مجالس النفاث (ص ۱۶۷) آمده است که مولانا شاه محمد از ملازمان بابر سمت کتابداری او را داشت.

در کتابخانه اکبرشاه از فردی به عنوان صاحب جمع یاد شده است.^۵ چون تفصیل در باب کتابخانه‌های دربار مغول هند، در خور بحث ما نیست

۱. منشآت شرف الدین علی یزدی، ورق ۱۴۳ نسخه خطی.

۲. عرض سپاه اوزون حسن، ص ۳۴.

۳. استاد دانش پژوه اسامی عده‌ای از آنها را در مقاله خود نقل کرده‌اند و بسیار مفیدست.

۴. نامه آستان قدس، ش ۲۱، ص ۷۹.

لذا علاقمندان را به کتاب *The Imperial of the Mughuls* (1967) تألیف SH. Abdul Aziz که به اهتمام عبدالشکور احسن طبع شده است (چاپ دانشگاه لاهور) مراجعه می‌دهیم.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. این مقاله بخشی است از کتابی که درباره فهرست نویسی نسخ خطی و کتابداری در کتابخانه‌های قدیم فراهم شده است.

موج نو در کتابداری و آبروی سنت

انجمن کتابداری ایران که با پایمردی ذوق و شوق عده‌ای از خادمان کتابخانه‌های ایران، بدین پایه از گسترش و خدمتگزاری رسیده و با برگزاری سالروز تأسیس خود به مصداق آیه شریفه «تلك اشارة كاملة» دهمین سال زندگی را پشت سر گذارده، یادگاری است از همکاری و هم‌آوازی جمعی که خدمات مربوط به یکی از مهم‌ترین حرفه‌های فنی را در جامعه علمی و فرهنگی ما بر عهده دارند. تشکیل انجمن کتابداری ایران در ده سال پیش، گویای تازگی و شکفتگی نیروی جوان و نیز بیداری آن عده از کتابداران بوده که متوجه لزوم داشتن مجمع مشترکی برای حفظ حقوق صنفی و توسعه فعالیت‌های فنی و تخصصی خود شدند، به این امید که به وسیله تعاطی افکار و وضع اصول و قواعد لازم و نشر فکر کتابداری فنی موجبات پیشرفت و مفید واقع شدن کتابخانه‌های موجود در مملکت را فراهم سازند.

بی‌تردید تشکیل این انجمن و بالیدن آن تا به این مرحله از حیات نشانی است از آن که تعداد کتابخانه‌ها و کتابداران افزایش یافته است و خدمت کردن به مردمی که خواستار کتاب و دریافت آن از کتابخانه‌ها می‌باشند بیش از زمان‌های پیش رواج پذیرفته است.

اما نباید تصور کرد که از تاریخ کتابداری ایران فقط ده سال می‌گذرد. کتابداری

ایران پشتوانه‌ای گرانسنگ و سرگذشتی دراز و طلایی دارد. خدماتی که وزّاقان و خازنان ایرانی در گذشته به پیشرفت معارف بشری کرده‌اند طبعاً در مقام سنجش با آنچه امروز می‌شود موجب سنگینی کفه ترازو به سوی گذشته است. به همین جهات همه کتابداران باید آنچه را که گذشتگان ما به صورت سنتی انجام داده‌اند مایه فخر و مباهات بدانند و تاریخ صنف خود را از همان دورانی بدانند که ابن‌الدیم در بغداد به نوشتن الفهرست همت گمارد. نیز از روزگاری یاد کنند که پنجاه و هشت نفر از «عمله کتابخانه همایون» به هنگام عرض سپاه اوزون حسن در تخت جمشید با عاملان و کارکنان دیگر همراه بودند. کتابدار، در هر یک از دوره‌ها از خصوصیتی و فرهنگی برخوردار و از دانشهای مرسوم زمان خود ناگزیر آگاه بود.

در دورانی که بیت‌الحکمه‌ها و کتبخانه‌ها در سراسر سرزمین‌های اسلامی و مخصوصاً در قلمرو حکومت‌های ایرانی دائر بود معمولاً کتابدار دانشمندی بود محیط و جامع نسبت به معارف زمان خود. اکثر آنها «دانش‌شناس» بودند، یعنی از آن صفتی برخوردار بودند که امروز سعی می‌شود تحصیلات تخصصی کتابداری بدان جانب کشانیده شود.

کتابدار عصر تیموری و صفوی بیشتر هنرشناس و شعر دوست و خوشنویس و تذهیب‌پرداز بود و در هنر پرداختن کتاب خطی چیره دست و استاد.

طبعاً کتابدارانی که از دانش‌های زمان خود با نصیب بودند و ذوق و هنر را جمع داشتند به خوبی می‌توانستند نیازهای مخاطبیم و مراجعان خود را برآورند. احترام حرفه و مقامشان کاملاً محفوظ بود. بی‌دلیل نیست که مسعود سعد سلمان در مقام تفاخر از تصدی کتابخانه سلطان مسعود سوم غزنوی سروده است:

دارالکتب امروز به بنده است مفضّض این عز و شرف گشت مرا رتبت والا
شاعری به بلندسخنی مسعود سعد که حرفه کتابداری را بی‌اغراق شاعرانه
موجب عزت و شرف خود می‌داند از هنر کتابداری هم بی‌بهره نبود. چه در تنظیم
کتابخانه مسعود تقسیم‌بندی علوم را رعایت کرد، چنان که خود گفته است:
دهد هر علم را نظمی که هرکس بود از علم نوعی را خریدار

یعنی همان کاری را کرد که ابن سینا هم در سرگذشت خود آورده و از تقسیم‌بندی کتب به ترتیب علوم یاد کرده است و چون مکرراً این مطلب بازگویی شده است بدان نمی‌پردازم.

ولی شاید نشنیده باشید که آثار رعایت اصول ترتیب کتابخانه براساس تقسیم علوم را در عهد ایلخانان نیز می‌توان عرضه کرد و گفت که رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی، مورخ و وزیر در عصر غازان و اولجایتو در وقفنامه ربع رشیدی تبریز چنین شرط کرده است: «جهت خزانه کتب در دو کتابخانه یمین و یسار گنبد ساخته شده و ترتیب آن چنان است که... کتب معقولات و مصنفات خاصه (یعنی تألیفات خودش) در کتابخانه ایمن نهند و کتب معقولات در کتابخانه ایسر...» رشیدالدین فضل‌الله نسبت به مقام کتابدار احترامی و شأنی همانند مدرس تفسیر و حدیث قائل بود و در جایی که مرسوم و حقوق خازن (یعنی کتابدار) و مناول (یعنی کتاب‌دهنده) را به تفصیل معین کرده، مشاھر کتابدار را یکصد و پنجاه دینار قرار داده است و این مبلغ مساوی و معادل بوده است با مرسوم «مدرس فاضل تفسیر و حدیث» در همان ربع رشیدی. جز آن برای کتابدار محل سکونت نیز تخصیص داده بوده است.

لاجرم کتابداری که در دستگاه رشیدالدین فضل‌الله خدمت می‌کرد از هنر کتابداری بهره‌ور بود و از همه نوع اعتبار برخوردار داشت و در سواد و علم بدان حد بود که می‌توانست کتب معقول را از منقول بازشناسد یعنی همان وظیفه و تخصصی را داشت که امروز کتابدار متخصص انجام می‌دهد و در طبقه‌بندی کتب رعایت می‌کند.

باید مقرر بود که کتابدار قدیم به همین مفهوم امروزی، کتابدار متخصص بود اما به اقتضای احتیاجات زمانه و بنیانی که خدمت آنجا را بر عهده گرفته بود انجام وظیفه می‌کرد.

چنین کتابدارانی که درخواه‌ها و نیاز علمی تمام بزرگان فکر و دانش ایران را در طی قرون جوابگویی می‌کردند مردمی بودند که بی‌هیچ شبهه با جامعه عصر خود و فرهنگ آن بستگی روحی و معنوی داشتند. میان مردم و آنها از حیث موازین

فکری دوگانگی مشهود نبود. کتابی که آن کتابدار می‌شناخت و در اختیار دیگران می‌گذاشت همان فرهنگ و مضامینی را دربرداشت که مردم عادی هم محله او از زبان خطیب شهر استماع می‌کردند و در حلقه‌های صوفیان و زاویه‌های درویشان نیز به همان اصول و اسلوب به ذکر و سماع پرداخته می‌شد. همه در یک فضای فکری مشترک، از معارف رایج جامعه آن روزگاران مستفید می‌شدند.

چون زمانه از تغییر پذیرفتن باز نمی‌ایستد و تحول و پیشرفت کتابداری از دگرگونی‌ها و گسترش‌های دانش بشری جدا نیست کوشش کتابدار امروزی باید بر این مدار باشد که مطابق با وضع و محیط علمی جدید به کار پردازد و با همکاران هم‌زمان خود در نقاط مختلف جهان هم افق باشد و با تازه‌ترین روش‌های «دانش‌شناسی» آشنایی پیدا کند.

اما از سویی قدمت سنت پای می‌فشارد و در مواردی از پذیرفتن تازه‌ها تن می‌زند. آن چنان که کتابدار صاحب فرهنگ قومی نمی‌تواند به آسانی به هر تازگی تن بدهد. او نمی‌خواهد که تمام سنن و موارث فرهنگ قدیم خود را رها سازد. این تضاد هر جا که فرهنگ قومی زنده و پایدار و ریشه در خاک است جان می‌گیرد و اظهار حیات می‌کند.

از همین برخوردار است که مسائل اساسی و بنیانی مربوط به سرگشتگی کتابداری در جوامعی چون محیط ما طرح شده است و نادیده گرفتنی نیست. تردید نیست که یکی از اهمّ این مسائل نحوه بینش کتابدار و احترامی است که باید جامعه و دولت به او بگذارد. اگر در دنیای قدیم کتابدار خادم فرهنگ جامعه بسته خویش بود، کتابدار امروزی ناگزیر است که از دیدی جهانی برخوردار باشد و با توجه به آنچه در سراسر دنیای علم می‌گذرد به خدمتگزاری پردازد تا خادم راستین جامعه‌ای باشد که در بالیدن آن کتابدار سرمایه‌گذاری کرده است.

بی‌تردید در عصری که دولت‌ها امکان سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دارند، کتابدار باید چشمش به سوی اعتبارات رسمی دوخته باشد و آنچه می‌تواند طلب کند تا بتواند بر غنای کتابخانه بیفزاید.

تا وقتی که توجه دولت‌ها به چنین سرمایه‌گذاری علمی و بنیانی معطوف

نشود و مدیران بخش‌های خصوصی و عمومی به وجوب حیات کتابخانه توجه کافی نداشته باشند و خواندن، جزئی از زندگی همگان و بالخصوص مدیران امور از عالی تا دانی نشود جوهر بینش و دانایی نضج نمی‌گیرد.

مثالی گویا آنکه یکی از اهمّ احتیاجات هر جامعه علمی در جهان امروز دسترسی به نشریات ادواری جاری و گذشته است. در حالی که مسلماً برای دریافت آن دسته از نشریات ادواری معتبر که تعداد آنها از هفت هزار در زبان‌های مهم کمتر نیست مبالغی کلان مورد حاجت است. فقط اعتبارات دولتی است که می‌تواند چنین مجموعه‌ای را همیشه همگام با جریان روز زنده نگاه دارد.

مثال دیگر آن که یک قسمت از سرمایه ملی و میراث فرهنگی ایران ذخایری است که به صورت نسخ خطی و اسناد باقی مانده است اما به علت کافی نبودن اعتبارات مؤسسات رسمی مملکت غالباً به توسط عتیقه‌بازها و مجموعه‌پردازها از دسترس عموم خارج می‌شود. در حالی که وظیفه‌ای است حتمی تا همان طور که حفاظت ابنیه باستانی لازم شمرده شده است جمع‌آوری نسخه خطی و اسناد هم از راه خریداری آنها جزء اصول نگاهبانی تاریخ قوم ایرانی قرار بگیرد و اعتبارات شایسته‌ای به این منظور تخصیص داده شود.

بی‌تردید یکی از اهمّ مسائل بنیانی برخوردی است که میان کتابخانه با بعضی دیگر از وسایل ارتباط جمعی (مخصوصاً با تلویزیون) پیدا شده است. ناچار باید دقیقاً سنجید که در قبال وفور چنین وسایل تا چه حد کتابدار نسبت به صرف اوقات فراغت افراد جامعه وظیفه‌مند می‌شود. باید دید چرا هنر خواندن کتاب آن چنان که مورد انتظار است تقویت نمی‌شود و چه مشکلاتی سد راه شده است. آیا کتاب‌ها مناسب و دلپذیر نیست یا کتابداران مورد حمایت و احترام نیستند. بالأخره باید دید چرا کتاب و کتابخانه در جامعه ما ضعیف‌ترین عامل نشر فکر و هنر است. گفتیم که کتابدار در هر جا و هر دوره‌ای باید شایستگی پاسخگویی دقیق به خواسته‌های خواستاران کتاب را داشته باشد و چنان که اشاره شد باید میان او و مراجعه‌کننده رابطه معنوی و روحی استوار دایر باشد. پس در برآوردن چنین نیتی باید در بالیدن کتابدارانی کوشش شود که با فرهنگ ملی مردم هموطن آشنایی تام

داشته باشند و از دید جهانی محروم نباشند. میان آنها و مراجعه کنندگان توافق و همترازی معنوی برقرار باشد. یعنی کاری کرد که بزرگان کتابداران جهان کرده‌اند و موجد نهضت‌های جدید کتابداری شده‌اند و نحوه خدمت کتابداری را خاص جامعه خود به وجود آورده‌اند. به هند بنگرید، به ژاپون بنگرید...*

یکی دیگر از مسائل عمده که در کتابداری ایران، روز به روز، جنبه عمیق‌تر به خود می‌گیرد ناهماهنگ بودن برنامه‌های مربوط به امور کتاب و کتابخانه است. چه تمام کوشش‌های دلبذیر و تقدیرشدنی که برای ایجاد کتابخانه‌های کودکان به کار می‌رود باید همگام باشد با ایجاد کتابخانه‌های متعدد مدرسه‌ای و عمومی در سراسر ایران به این صورت که هنر خواندن در دوره‌های کودکی و نوجوانی همچون سلسله‌ای پیوسته باشد تا به آنجا که به رشته کتابخانه‌های دانشگاهی و اختصاصی و ملی پیوندد و از این راه پیوستگی فرهنگی افراد جامعه در سنین مختلف به وجود آید.

به همین منظور بود که در نخستین مجمع بحث درباره مسائل کتابخانه‌های دانشگاهی که دو ماه قبل برگزار شد پیشنهاد شد که یکی از مهم‌ترین کارها که موجد هماهنگی در برنامه‌ریزی مربوط به کتابداری ایران می‌شود تشکیل کمیته ملی و قانونی کتابخانه‌هاست.

مسلم است تنی چند کتابدار که در انجمن کتابداران ایران عضویت دارند به تنهایی نمی‌توانند موجبات قانونی برنامه هماهنگ‌کننده‌ای را به وجود آورند و برای آن ضمانت اجرا ایجاد کنند. اما انجمن کتابداران ایران در صورتی که کمیته ملی کتابخانه‌های ایران با تصمیم قانونی و خلل‌ناپذیری به وجود آمد باید آماده باشد که در ایجاد ضوابط و اصول همکاری و تهیه طرح‌های لازم مشارکت کند و قابلیت علمی خود را عملاً به اثبات برساند.

در صورتی که لزوم چنین کمیته‌ای قطعی باشد و آن کمیته به وجود آید نخستین نخته‌ای که باید هدف آن باشد پیروی از «تفکر ملی» در زمینه کتابداری است و آن حاصل و عاید نخواهد شد مگر از راه شناخت جوانب مختلف فرهنگی

*. یک جمله ناخوانا ماند. (م.ع)

و نیازهای جامعه کنونی و توجه دادن سریع به برطرف کردن تمام مشکلات مربوط به نشر و تهیه کتاب.

از راه ایجاد تفکر ملی است که می‌توان همپایه مللی که قواعد کتابداری را به وجود آورده‌اند و از میان آنها امثال دیوئی برخاسته است و کتابداری در خدمت همه مردم آن قوم قرار گرفته است، وضع کتابداری ملی را ترقی داد. البته منظور از تفکر ملی چیزی جز تلفیق مظاهر مفید و دیرپای فرهنگ ملی و فنون علمی کتابداری جدید نیست.

برخوردی که بدان اشاره شد باید به چنین همبستگی منتهی شود. نکته اساسی دیگری که وظیفه کمیته ملی خواهد بود بررسی کمبودهایی است که هم‌اکنون کتابخانه‌های موجود ایران با آنها مواجه است، هم از لحاظ نیروی انسانی و هم از جهت کتاب. بدین معنی که باید با بررسی دقیق معلوم کرد تناسب سرمایه‌گذاری در کار کتابخانه‌ها با سایر امور فرهنگی و آموزشی و علمی چیست و چه باید باشد. با برنامه‌های منضبط پیوسته به گسترش کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهی واقعی پرداخت و پیشرفت صنعتی و علمی کشور را به طور عمیق متکی بر پشتوانه زوال‌ناپذیر کتاب قرار داد.

البته کتابداری جدید ایران پیشرفت‌های نمایان داشته است و تأسیس انجمن کتابداران ایران یکی از مظاهر برجسته آن است. همچنین تصویب قانون تأسیس کتابخانه‌های عمومی و هیئت‌های امنای آنها، مقررات تشویق مؤلفان، تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و کتابخانه‌های آن، ایجاد گروه‌های آموزش کتابداری در چند دانشگاه و مدرسه عالی، تأسیس مراکز خدمات کتابداری و مدارک علمی و سازمان اسناد ملی ایران و بنیان‌گذاری کتابخانه پهلوی هر یک تأثیری و سهمی خاص داشته و موجبات پیشرفت را فراهم آورده است.

اما کتابداری جدید وقتی می‌تواند به طور واقعی در حیات علمی کشور مؤثر واقع شود که از خطراتی چون قطب‌گرایی، فردیت، محلی شدن، و بالاخره آنچه مهم‌تر است بی‌اعتنا بودن به فرهنگ ملی کاملاً پرهیز کند و در به وجود آوردن قواعد و ضوابط کتابداری از اخذ اصول جدید و صحیح، نه تنها با فکر و سنجش

بلکه با همفکری پیش رود. بی شک چنین کارها همان امیدی است که نخستین گام آن با ایجاد انجمن کتابداران برداشته شده است. این انجمن است که باید وسایل همفکری و همکاری را در کتابداری نوین ایران فراهم سازد.

سخن خود را با بیتی از شمس الدین کیشی از دانشمندان گران قدر قرن هفتم به پایان می برم که وقتی در مورد شعر نو به کار بردم و تصور می کنم که درباره کتابداری نوین ایران هم دور از واقعیت نیست.

هر نقش که بر تخته هستی پیداست
آن صورت آن کس است که آن نقش آراست

دریای کهن چو بر زند موجی نو
موجش خوانند و در حقیقت دریاست

نسخه برگردان «سفینه تبریز»* جزستان

کتابخانه مجلس یکی از نفایس نسخه‌های خطی ایرانی را در سال ۱۳۷۴ خریداری کرد. این نسخه مجموعه‌ای است از دویست و نه رساله نوشته و گروهی اشعار که در جامع نسخه موسوم به محمد بن مسعود بن مظفر تبریزی از خاندان مشتهر به «ملکان» در آن کتابت کرده است. ناگفته نماند که کاتب در انجامه‌های متعدد نسخه هیچ بار خود را به ملکان منسوب نکرده ولی نوشته‌اند که در مراجع مربوط به آذربایجان این نسبت در مورد افرادی از آن خاندان دیده شده است و دوست فاضل آقای عبدالحسین حائری معرفی کننده نسخه در گفتار ارزشمند خود به آن موارد اشارت فرموده‌اند.

آن‌طور که شنیدم معرف این نسخه گرانقدر برای فروش نسخه شناس علاقه‌مند آقای رحیم رحیمی شیرازی است که خود زمانی مقام کتابداری آن کتابخانه را در عهده داشت و آقای عبدالحسین حائری به تشخیص صحیح، بی‌درنگ صحنه بر خریداری آن گذاشته است.

این نسخه نفیس و عجیب را مرکز نشر دانشگاهی به عنایت آقای دکتر نصرالله پورجوادی تقریباً به اندازه اصلی و رنگین (برای آن که شباهتی به اصل نسخه داشته باشد) به‌طور نسخه برگردان (فاکسیمیل) به چاپ رسانیده و حقایق ارجمند و سزاوار حق شناسی انجام شده است.

مقدمه علمی کتاب از عبدالحسین حائری است در معرفی مندرجات نسخه ایشان دویست و نه مطلب مجموعه را با ذکر نام مؤلف و موضوع و تاریخ تحریر هر یک در این فهرست قید کرده و در موارد ضروری به مراجع دیگر حواله داده. نیز مشخص ساخته است که اجزاء نسخه میان سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۳ کتابت شده مگر سه رساله آن که به فاصله در سال‌های ۷۲۴ و ۷۳۶ توسط صاحب و کاتب نسخه بر آن الحاق گردیده است.

ترکیب این نسخه که به قطع رحلی است و در ۷۳۴ صفحه به خطی میان تعلیق و نسخ و نسبتاً ریز، حکایت از آن می‌کند که فضیلتی پیشین برای در دسترس داشتن نسخه از کتاب‌هایی که به خواندنش علاقه‌مندی داشته‌اند، چه رنج‌ها که در کتابت آنها بر خود هموار می‌کرده‌اند. سر و وضع این نسخه‌گویای آن است که کاتب آن را برای مراجعات و خواندن گاه به گاه خود نوشته بوده است. کاتبی نبوده است که نسخه‌نویسی برای فروش و امرار معاش می‌کرده یا به دستور دیگری نسخه را به تحریر کشیده باشد. نسخه از زمره نسخه‌های دست‌نویس شده توسط فاضلی متوغل در مباحث عرفانی و اشراقی و آشنا به ادب فارسی و دلبسته و شیفته اشعار مایه‌ور مغزدار بوده و بدین مناسبات یکی از مجموعه‌های استثنایی را فراهم آورده است. او آن را عمده در مدت دو سال (۱۴ ذی‌القعدة ۷۲۰ تا ۲۲ رجب ۷۲۲) نوشته بوده است.

کاتب فاضل، این مجموعه را به آوردن منقولات و رسالاتی در زمینه‌های گوناگون طبی، جغرافیایی، رمل، فقه، حدیث، اصول فقه، فرائض، اوراد و ادعیه، تاریخ اسلام، لغت، نحو، صناعات ادبی، مقامات، مناظرات، منطق، حکمت، کلام، ملل و نحل، تفسیر، اخلاق، هیأت و نجوم، تقویم، حساب اعداد وفق، منشآت و ترسل، تاریخ سلاطین، پندنامه و وصایای بزرگان، موسیقی، احجار، فراست و مباحث متنوع دیگر، همچون دائرةالمعارفی پرداخته است و چنان که از این فهرست اجمالی برمی‌آید اهم معارف آن عصر را در این دفتر حجیم پیش هم گرد آورده است تا از نسخه‌های جدا جدای دویست و چند مرجع مورد احتیاج خود بی‌نیاز باشد.

اهمیت خاص و دیگر این مجموعه به مناسبت آن است که کاتب، متن نه رساله و مدونه از تألیفات خود را در آن گنجانیده و نام خود را که در مآخذ دیده نشده، به ادبیات شناسان زبان فارسی شناسانده است. جز آن سیزده رساله و تألیف از دانشمندی به نام امین الدین ابوالقاسم الحاج بله و یک رساله از فرزند این شخص موسوم به شرف الدین عثمان را در این مجموعه دست یاب کرده است که از هیچ یک نشانی و اثری حتی در منابع و مآخذ ظاهراً مندرج نیست. طبق بررسی آقای حائری سیزده رساله و نوشته هم از مؤلفان دیگری در این مجموعه گرد آمده است که هر یک به مناسبت تازه یابی شان، بابتی تازه را بر روی دوست داران نیایی ها می گشاید.

بنابراین، از میان این مجموعه که دویست و نه رساله را دربر دارد، سی و پنج رساله اش برای ادب فارسی کاملاً تازگی دارد. جز این در جزو اشعار نقل شده مقدار زیادی ابیات و دو بیت و مفردات به گویشهای فهلوی و اورامانی و شروینانی و تبریزی و گرجی و شاید زبانواره هایی جز آنها باشد که متخصصان باید مجموعه آنها را یک کاسه کنند و با بررسی روشنی بشناسانند که هر یک از کدام مناطق است. هنوز پس از بارها که درباره فهلویات نظریاتی ارایه شده است جای این گفتگو هست که چرا فهلوی گفته اند و قلمرو فهلوی سرایی از کجا بوده است تا به کجا. دیگر از چراها این است که مرز فهلوی و دیگر گویش های نام برده شده با اسامی جغرافیایی را چگونه باید شناخت. از جمله در صفحه ۶۷۹ مصرحاً به خط جلی سرخ ذکر زبان تبریزی شده است. آقای دکتر علی اشرف صادقی نخست بار این ابیات دشوارخوان را که بدان زبان بود، در مجله زبان شناسی آورد تا در دسترس برای رسیدگی باشد.^۱

درباره فواید متنی این مجموعه و دقت در خصایص نسخه ای آن، از این لحاظ که آیا منقولات این مجموعه برای استفاده در تصحیح متون به چه مایه و پایه است، سخن زیادی را می طلبد، کما این که آقای دکتر پورجوادی مبحثی تازه را با

۱. نک: چند شعر به زبان کرجی، تبریزی و غیره. مجله زبان شناسی (سال پانزدهم، شماره ۲ پاییز - زمستان ۱۳۷۹) ص ۱۴-۱۷.

عنوان «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز» مطرح کرده‌اند^۱ و آقای علی میرافضلی بصیرانه رباعیاتی از خیام را که در آن مندرج است ضمن مقاله‌ای با عنوان: «رباعیات خیام در سفینه تبریز» شناسانیده‌اند.^۲

از لحاظ جمع‌آوری مطالب عصری جای عجب است که گردآورنده هیچ نوشته‌ای را از خواجه رشیدالدین فضل‌الله طیب که هم روزگار بوده‌اند، نیاورده است. حتی شعری یا نکته‌ای درباره او نقل نکرده در حالی که دوسه جا ابیاتی را در هجو و ذم تاج‌الدین علی‌شاه (حاجی بدل^۳) آورده است. شاید سببش منحصرأ به مناسبت آن باشد که چون خواجه در سال ۷۱۸ هـ کشته شد کسی را از ترس حکومت وقت یارای آن نبوده است که حتی نوشته‌ای علمی از او را در دفتری نقل بکند در حالی که این سفینه دو سال پس از قتل آن وزیر به نوشتنش آغاز شده است.

نوشته آقای عبدالحسین حائری دربرگیرنده معرفی گویای خاندان کاتب و تألیفات او و ارائه اطلاعات ممتعی درباره امین‌الدوله ابوالقاسم الحاج بله از ادبا و علمای تبریز در آن عصر است که سیزده اثر او را در این سفینه می‌یابیم. به دنبال آن مباحث یادداشت‌های ایشان را در شناخت دویست و نه نوشته سفینه می‌خوانیم. فهرست ترتیبی سفینه تنظیم آقای علی میرافضلی است. حاوی عناوین رسمی رساله‌ها یا موضوع نوشته‌ها با نام نویسنده آن و ذکر صفحات چاپ شده. چون مندرجات به مناسبت آشفستگی اوراق در صحافی به هم ریختگی و پس و پیشی یافته است، ایشان آوردن فهرست دیگری از مندرجات سفینه را به ترتیب تاریخ کتابت اجزاء نسخه لازم دانسته است، یعنی آنچه از ۱۴ ذی‌القعدة ۷۲۰ آغاز می‌شود و به ۱۹ رمضان ۷۳۶ پایان می‌گیرد.

چون کیفیات نسخه شناسی (کدیکولوژی) این سفینه برای مطالعات تطبیقی مخصوصاً نسبت به رویه کاتبان مجموعه‌هایی از این دست خالی از اهمیت نیست

۱. نک: نامه بهارستان (سال اول شماره ۲ پاییز زمستان ۱۳۷۹) ص ۵۹-۶۴.

۲. نک: نشر دانش (سال نوزدهم شماره ۴ زمستان ۱۳۸۱) ص ۳۲-۳۵.

و می‌باید خوانندگان و دارندگان این چاپ اطلاعاتی را در اختیار داشته باشند، مناسب دانست به تفصیل بیشتر به چند نکته پردازد. یکی از اهم موارد این است که چه مقدار از این مجموعه کم و گم و نسخه به وضع کنونی آشفته گون تجلید شده است.

کُراسه شماره‌ها و قسمت گم شده

نسخه دارای کراسه شمار بالای صفحات سمت چپ و روبرو سمت چپ آن صفحات در اول هر کراسه (جزو) بوده است. اما همان‌طور که آقای حائری یاد کرده‌اند عده‌ای از کراسه شماره‌ها سائیده و محو شده است. نکته اساسی و با ارزشی که از وجود این کراسه شماره‌ها عاید می‌شود اطلاع بایی ما بر مقدار افتادگی نسخه است. چون اشاره‌ای بدان نشده است مناسب دید محاسبه‌ای را در این زمینه عرضه کند. در وضع کنونی، شماره‌هایی که در کراسه‌ها دیده می‌شود اینهاست:

- السادس (صفحه ۶۳ چاپی) ولی می‌بایست در صفحه ۸۰ آمده بود.

- السابع (صفحه ۷۹)

- السادس عشر (صفحه ۱۵۷)

- السابع عشر (صفحه ۱۷۳)

- الثالث والعشرون (صفحه ۲۰۳)

- الرابع والعشرون (صفحه ۲۱۹) هفت ورق است به جای هشت ورق و

قسمتی از کلمه العشرون در چاپ نیامده.

- الثالث والخمسون (صفحه ۲۳۳)

- السادس والخمسون (صفحه ۲۴۵)

- الثامن... (برگ ۱۳۱) افتادگی در نسخه برگردان

- الثانی والثلاثون (صفحه ۲۸۱)

- الثالث و الثلاثون (صفحه ۲۹۷)

- الرابع و الثلاثون (صفحه ۳۱۳)

- الخامس و الثلاثون (صفحه ۳۲۹)

- السادس و الثلاثون (افتادگی در نسخه برگردان)
- السابع و الثلاثون (صفحه ۳۶۱)
- الثامن و الثلاثون (صفحه ۳۷۷)
- التاسع و الثلاثون (صفحه ۳۹۳)
- الأربعون (افتادگی در نسخه برگردان)
- الثانی والأربعون بسیار کم رنگ چاپ شده است
- الثالث والأربعون (صفحه ۴۴۱) کم رنگ
- الرابع و الأربعون (صفحه ۴۷۳)
- السادس و الأربعون (صفحه ۵۰۳) یک ورق از کراسه های قبلی افتاده است.

- السابع و الأربعون (صفحه ۵۲۱)
- الخامس به السابع عوض شده است؟
- السادس والعشرون (صفحه ۵۳۷)
- الثامن والأربعون (صفحه ۵۵۱)
- التاسع والأربعون (صفحه ۵۶۷)
- الخمسون (صفحه ۵۸۳)
- الحادی والخمسون (صفحه ۵۹۹)
- الثانی والخمسون (صفحه ۶۱۵)
- الرابع والخمسون (= صفحه ۶۳۱) بشش زلاروق است یعنی دو ورق کسر دارد و مطلبی را از آن جا کننده اند.
- الخامس والخمسون (صفحه ۶۲۳)
- السادس والخمسون (صفحه ۶۹۱) شماره ناخوانا در چاپ که قاعده الستون (صفحه ۷۰۷) است و شش ورق پس از آن نسخه از پایان افتادگی ندارد.

چون نسخه با شماره گذاری کنونی دارای ۷۳۴ صفحه یعنی ۳۶۷ ورق است (نه ۳۶۸ برگ آن گونه که در مقدمه آمده است) پس تعداد کراسه های موجود چاپ شده ۴۶ می باشد با کسر یک ورق. در حالی که تعداد کراسه ها چنان که کراسه

شماره‌ها گواه‌اند شصت بوده است به انضمام شش ورق. چون هر کراسه هشت ورق است پس نسخه اصل حاوی چهارصد و هشتاد و شش ورق بوده است. لذا یکصد و نوزده ورق از نسخه افتاده است. یعنی اگر نسخه به طور کامل بر جای مانده بود می‌بایست در نهصد و هفتاد و دو صفحه به چاپ رسیده باشد.

جز کراسه شمار، قسمتی از این مجموعه دارای «صفحه شمار» بوده است و هنوز مقداری از عددها بر بالای صفحه سمت راست باقی است. ضمناً باید گفت که این روش شماره گذاری غیر مرسوم است زیرا معمولاً نسخه‌هایی که صفحه شمار عددی (رقمی) یا حرفی داشته باشد، آن ارقام بر صفحه سمت چپ نسخه‌ها نوشته می‌شده.

ص ۱۰ چاپی	- هفت
ص ۱۲ چاپی	- هشت
ص ۱۶ چاپی	- ده
ص ۱۸ چاپی	- یازده
ص ۲۰ چاپی	- دوازده
ص ۲۱ چاپی	- سیزده
ص ۲۸ چاپی	- شانزده

از صفحه ۳۲ چاپی عددها به رقم تبدیل می‌شود و در این صفحه باز ۵ قلم آمده.

ص ۷۴ چاپی	- ۳۲
ص ۷۸ چاپی	- ۳۳ (لب بریده شده)
ص ۸۸ چاپی	- (بریده شده)
ص ۹۸ چاپی	- (بریده شده)
ص ۱۱۲ چاپی	- ۵۴

نسخه آن طور که بعضی از اوراق نسخه برگردان گویاست دارای پاورق (رکابه) بوده است، ولی در چاپ مقدار کمی از آنها منعکس شده بعضی از رکابه‌ها به‌طور نیمه آمده (مثلاً ۳۲، ۵۴، ۵۶) که حکایت از بی‌دقتی لیتوگراف در فیلم-

بررداری می‌کند. اکثریت پاورق‌ها فعلاً در چاپ دیده نمی‌شود. البته سایدگی کلمات در مدت هفتصد سال هم مزید بر علت است. شاید حق آن بود کنار پاورق‌هایی که با کلمات آغاز صفحه بعدی نمی‌خواند و دلالت دارد بر افتادگی اوراقی از آن محل، ذکر «افتادگی» بر کنار پاورق شده بود تا کار مراجعه کننده آسان می‌شد. شاید ارجح آن بود که پس از فیلم‌برداری در موقع تنظیم اوراق (مونتاژ) برای آماده شدن چاپ، صفحات جا به جا شده را در جای خود گذاشته بودند و با توضیحات مناسب در مقدمه به آن تغییر اشاره شده بود. در چاپ بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (اصفهان ۱۳۵۳) هم این قصور از جانب من پیش آمده است.^۱

جز این چند صفحه‌ای، چنان که می‌باید دقیق فیلم‌برداری نشده و تکان- خوردگی یا نامیزانی عدسی به هنگام عکس‌برداری، موجب سایه دار شدن کلمات و دشوارخوانی آنها شده است. (صص ۲۶-۲۷ و ۲۷۱). ظاهر نسخه برگردان حکم می‌کند بر این که به منظور همسانی و یکنواختی صفحات آنها را در فیلم‌برداری از چهار طرف لب‌برکرده‌اند و در نتیجه بعضی از حواشی بریدگی پیدا کرده است. (صص ۳۷، ۸۸، ۲۳۹ و ۵۹۳ به طور مثال).

فهرست قدیم نسخه و اغتشاش اوراق

نکته دیگری که از نظر نسخه شناسی (کدیکولوژی) ضرورت داشت که مورد رسیدگی قرار می‌گرفت، تطبیق دادن عناوین مندرج در صفحه بازمانده از فهرست قدیم نسخه است با آنچه از اوراق نسخه در جال حاضر باقی است.

این فهرست جدولی که ظاهراً به خط کاتب نسخه است دربرگیرنده مندرجات کتاب از صفحه ۴۳۵ (شماره ۱۰۸ از فهرست مندرجات تنظیمی) است تا اواخر بی‌گمان نقل آن برای تطبیق با آنچه از نسخه بر جای مانده فایده بخش است. مخصوصاً از این لحاظ که بعضی از عنوان نویسی‌ها در فهرست با عناوین متن و فهرست تنظیمی تفاوت‌هایی دارد و این است برگردان فهرست مذکور. اعدادی

۱. در چاپ آن کتاب می‌بایست که شکل بیاضی را حفظ می‌کردیم تا وضع «پاورق»ها محفوظ می‌ماند و این هم قصوری دیگر.

که طرف سمت راست گذاشته‌ام شماره‌ای است که در چاپ به فهرست تنظیمی داده شده.

۱۰۸. شرح سور و اعشار و آیات و کلمات و حروف قرآن..... (ص ۴۳۵)
۱۰۹. موجز در اعداد وفق..... (ص ۴۳۶-۴۳۵)
۱۱۰. حواس اعداد وفق..... (ص ۴۳۷-۴۳۶)
۱۱۱. جدول اختلاج اعضا..... (ص ۴۳۷)
۱۱۲. جدول تواریخ..... (ص ۴۳۸)
۱۱۳. جدول تواریخ..... (ص ۴۳۸)
۱۱۴. تاریخ تبریز..... (ص ۴۳۹)
۱۱۵. تاریخ خوارزمشاهیان..... (ص ۴۳۹)
۱۱۶. نسخه نامه خواجه نصرالدین به شام..... (ص ۴۴۰-۴۳۹)
۱۱۶. جواب اهل شام..... (ص ۴۴۴۰)
۱۱۷. غزلیات در توحید از گفتار مخدوم مولانا جلال‌الدین عتیقی مدظله.... (ص ۴۴۱-۴۴۰)
۱۱۸. دیوان ظهیرالدین فاریابی^۱..... (ص ۴۴۲-۴۴۱)
۱۱۹. دیوان مخدوم سعید مجدالدین ملک محمود..... (ص ۴۸۹-۵۰۰)
۱۲۰. دیوان مخدوم مجدالدین امین محمد..... (ص ۵۰۰-۵۰۴)
۱۲۱. قصه آهو به نظم از گفتار مخدوم مولانا اعظم... عبدالحمید..... (ص ۵۰۵-۵۰۴)
۱۲۲. صحبت نامه مولانا همادالدین..... (ص ۵۰۹-۵۰۶)
۱۲۳. عشق نامه عطایی..... (ص ۵۱۸-۵۰۹)
۱۲۴. فصل شیخ صنعان (عنوان با مطلب کنونی نمی خواند)..... (ص ۵۳۸-۵۱۹)
۱۲۵. انتخاب حدیقه سنایی..... (ص ۵۵۳-۵۳۹)
۱۲۶. از ویس و رامین، ده نامه و غیر آن..... (ص ۵۵۹-۵۵۴)
۱۲۷. از کتاب خسرو و شیرین..... (ص ۵۶۰-۵۶۴)
۱۲۸. از لیلی و مجنون..... (ص ۵۶۵)

۱. آقای علی میرافضلی مقاله‌ای سودمند در مقایسه منتخب دیوان مندرج در سفینه با متن چاپی تصحیح شادروان دکتر امیرحسن یزدگردی نوشته‌اند. نک: نشر دانش، سال نوزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱.

۱۲۹. از هفت پیکر..... (ص ۵۶۶-۵۶۷)
۱۳۰. از شاهنامه..... (ص ۵۶۸-۵۷۸)
۱۳۱. نصاب الصبیان در لغه..... (ص ۵۷۸-۵۸۱)
۱۳۲. رباعیات از گفتار شیخ اوحدالدین کرمانی..... (ص ۵۸۱-۵۹۲)
۱۳۳. رباعیات خلاصه الاشعار..... (ص ۵۹۳-۶۱۲)
۱۳۴. لغت فرس..... (ص ۶۱۳-۶۲۲)
- ۱۳۵ و ۱۳۶. کلمات شیخ عبدالله انصاری ۱ و ۲..... (ص ۶۲۲-۶۲۴)
۱۳۷. پندنامه انوشروان..... (ص ۶۲۴-۶۲۶)
۱۳۸. کلمات بزرجمهر..... (ص ۶۲۶)
۱۳۹. کلمات بزرجمهر..... (ص ۶۲۶)
۱۴۰. وصایای تیاذق حکیم کسری را..... (ص ۶۲۶)
۱۴۱. کتاب در اخبار و حکایات..... (ص ۶۲۷-۶۳۰)
۱۴۲. رساله غیر منقوطة..... (ص ۶۳۰)
۴۳. رساله در [کتاب فی المحبة الحقیقة]..... (ص ۲۳۳)
۴۴. اسماء اباها به اصطلاح صوفیان^۱..... (ص ۲۳۳)
۴۵. مناظره گل و مل..... (ص ۲۳۴-۲۳۹)
۴۶. مناظره سرو آب..... (ص ۲۳۹)
۴۷. مناظره شراب و حشیش..... (ص ۲۴۰)
۴۸. مناظره شراب و حشیش عثمان..... (ص ۲۴۰)
۴۹. مناظره تیغ و قلم..... (ص ۲۴۰)

۱. دکتر نصرالله پورجوادی این رساله را همراه متن شبیه به آن که در نسخه خطی دیوان عبید و متعلق به کتابخانه ملی پاریس مندرج است، به عنوان «دو فرهنگ طنز آمیز از اصطلاحات صوفیان» در نامه فرهنگستان (دوره پنجم شماره اول اردیبهشت ۱۳۸۰ ص ۴۳-۳۵) به چاپ رسانید. متن مندرج در دیوان عبید را دکتر احسان یار شاطر نیز در مجله ایران شناسی (سال نهم ۱۳۷۶ ص ۷۲۶-۷۲۷) منتشر کرده است. در نقل این متن اختلاف قرائت میان ضبطهای دو مقاله وجود دارد. نیز نگاه کنید به نامه ایرج افشار در مجله ایران شناسی سال دهم ۱۳۷۷: ص ۶۶۶ ناظر بر چند پیشنهاد نسبت به خواندن نام بعضی از اغذیه من نیز پیش تر آن را بر اساس نسخه‌ای از سده نهم و دهم و متعلق به کتابخانه دولتی (ملی) آلمان به شماره در بیاض سفر (تهران، ۱۳۵۴)، صفحه ۴۵۳ به چاپ رسانیده‌ام.

- مناظره آتش و آب..... (ص ۲۴۱)

- مناظره السمع والبصر

۵۰. مناظره آسمان و زمین..... (ص ۲۴۱)

۵۱. مناظره آتش و خاک..... (ص ۲۴۱)

۵۲. مناظره چشم و گوش..... (ص ۲۴۵-۲۴۱)

۵۳. مناظره نظم و نثر..... (ص ۲۴۵)

۵۴. دعوات..... (ص ۲۴۶)

۵۵. دعوات و افسون‌ها..... (ص ۲۴۶)

۱۴۳. ضرب و قسمت..... (ص ۶۳۱)

۱۴۴. ضرب و قسمت دیگر..... (ص ۶۳۱-۶۳۲)

۱۴۵. کتاب فی علم الموسيقى از فهرست نسخه افتاده..... (ص ۶۳۳-۶۳۲)

۱۴۶. رساله در کیمیا..... (ص ۶۳۳)

- رساله در علم حساب (در فهرست ناخوانا و در متن موجود نیست).

۱۴۷. رساله در علم طب..... (ص ۶۳۳-۶۳۴)

۱۴۸. خواص سنگ‌ها (در این جا افتادگی دارد ۶۳۸)..... (ص ۳۴-۶۳۸)

- منافع حیوانات (موجود نیست)

- خواص (موجود نیست)

۱۴۹. رساله در ملل النحل (از اوایلش افتادگی دارد)..... (ص ۶۳۹-۶۴۴)

۱۵۰. رساله در امور (الطایف التوحید فی غرایب التفرید)..... (ص ۶۴۵-۶۶۶)

۱۵۱. واردات کعب الاخبار از توریت اخبار کرد..... (ص ۶۴۵)

۱۵۲. کتاب (اوصی لعلی رضی الله عنه)..... (ص ۶۴۵-۶۴۶)

۱۵۳. وصایای علی مر حسن را رضی الله عنه..... (ص ۶۴۶-۶۴۷)

۱۵۴. وصایای علی مر حسین را رضی الله عنه..... (ص ۶۴۸)

۱۵۵. حکومات علی رضه الله عنه [ظاهراً پس از این افتادگی است]..... (ص ۶۴۸)

۱۵۶. (محو شده) کتاب فی المبدأ والمعاد..... (ص ۶۴۹-۶۵۰)

۱۵۷. رساله المتمرق..... (ص ۶۵۲-۶۵۰)

۱۵۸. زبان مرغان..... (ص ۶۵۲-۶۵۳)
۱۵۹. سؤال اسکندر از ارسطا طاليس و جواب..... (ص ۶۵۳-۶۵۴)
۱۶۰. کتاب در دلائل اعضا..... (ص ۶۵۴-۶۵۵)
۱۶۱. کتاب در علم فراست..... (ص ۶۵۶)
۱۶۲. (محو شده) کتاب خواص معاون کانی..... (ص ۶۵۶)
۱۶۳. خواص معطرات..... (ص ۶۵۷)
۱۶۴. خواص غلات..... (ص ۶۵۷)
۱۶۵. کتاب در دلائل برف و باران و غیرهما..... (ص ۶۵۷-۶۶۰)
۱۶۶. کتاب در اقالیم و بلاد..... (ص ۶۵۷-۶۶۰)
۱۶۷. و عظیات..... (ص ۶۶۱-۶۷۶)
۱۶۸. (محو شده) رساله در رضا..... (ص ۶۷۶)
۱۶۹. رساله در صبر..... (ص ۶۷۶)
۱۷۰. رساله در عبودیت..... (ص ۶۷۶)
۱۷۱. رساله در اراده..... (ص ۶۷۷)
۱۷۲. رساله در استقامه..... (ص ۶۷۷)
۱۷۳. رساله در اخلاص..... (ص ۶۷۷)
۱۷۴. (محو شده) رساله در حیا..... (ص ۶۷۷)
۱۷۵. (محو شده) رساله در ذکر..... (ص ۶۷۷)
۱۷۶. (محو شده) رساله در قنوت..... (ص ۶۷۷)
- رساله در عشق در متن نیست..... (ص ۶۷۷)
۱۷۷. رساله در صدق..... (ص ۶۷۷)
۱۷۸. رساله در مراقبه..... (ص ۶۷۷)
۱۷۹. رساله در محبت..... (ص ۶۷۷)
۱۸۰. (محو شده) رساله شوق..... (ص ۶۷۷)
۱۸۱. رساله در سماع..... (ص ۶۷۷)
۱۸۲. رساله در راه آخرت (پس از صفحه سوم افتادگی دارد)..... (ص ۶۷۸-۶۸۰)

۱۸۳. عشق نامه... العاشقین (از آغاز افتادگی دارد).

۱۸۴. عشق نامه دیگر... العاشقین

- (عنوان در فهرست محو شده)

- (عنوان در فهرست محو شده)

۱۸۵. کتاب (کتیبه) الشیخ... الغزالی الی عین القضاة

- (عنوان در فهرست محو شده)

۱۸۶. مونس العشاق از ... شیخ شهاب الدین... (وضع چاپی هم گویاست که روی ۲۳ سطر آن

خط سرخ کشیده شده است).

۱۸۷. رساله (الصوفیه)

۱۸۸. (کتاب آواز پر جبرئیل)

- (عنوان در فهرست محو شده)

به طوری که این فهرست نشان می دهد شماره های ۴۳ تا ۵ میان ۱۴۲ و ۱۴۳ قرار داشته اند. یعنی صفحات ۲۳۳ تا ۲۴۶ کاملاً در صحافی نابه جا قرار گرفته است. آقای عبدالحسین حائری هم به حق توجه داده اند که «ترتیب موجود در میان مندرجات بر خلاف ترتیب طبیعی تاریخی است» و به همین ملاحظه آن موارد را بر اساس ترتیب تاریخ کتابت نسخه یاد کرده اند. آقای میرافضلی هم فهرستی جداگانه بر اساس تاریخ کتابت بر مجموعه افزوده و ترتیب واقعی و اصلی را به خواننده شناسانده اند.

نام کاتب و پدراننش

یکی دیگر از نکته های مفید برای نسخه شناسی تعدد انجامه های این مجموعه است. کاتب اگر به رسیدگی من بشود اعتماد کرد، پنجاه و دو بار در پایان متن ها نام خود را آورده البته معدودی از آنها در خطبه است نه در انجامه و گاهی هم انجامه خود را با تاریخ نگارش همراه ساخته است. در کمتر مجموعه ای دیده شده است که تا این مقدار انجامه از یک کاتب وجود داشته باشد. این کاتب به چندگونه نام خود را آورده.

۱- نام خود و پدرش

- محمد بن المسعود (یا محمد بن مسعود) ده بار (۱۷۲، ۲۴۵، ۳۸۶، ۳۸۹، دوبار ۵۱۸، ۶۲۱، ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۳۳).

- ابوالمجد محمد بن المسعود - سه بار (۱۸۱، ۴۸۵، ۷۲۸)
 - ابی المجد محمد بن ابی الفتح مسعود - یک بار (۲۴۱)
 - الحاج محمد بن المسعود - چهار بار (۲۲۰، ۳۸۱، ۷۱۰، ۷۳۳)

۲- نام خود و پدر و نیايش

- محمد بن مسعود بن المظفر - سیزده بار (۱۴۶، ۱۷۳، ۲۴۶، ۳۲۳، ۳۴۳، ۴۳۴، ۵۰۴، ۵۵۳، ۵۹۳، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۴۸، ۷۲۷)

- الحاج محمد بن مسعود بن الظفر - دوبار (۲۳۲، ۷۱۲)
 - الحاج ابی المجد محمد بن ابی الفتح مسعود بن المظفر - چهار بار (۹۰، ۳۹۹، ۶۷۶، ۶۹۷)

- محمد بن مسعود بن المظفر القرشی^۱ - یک بار (۷۳۴)، (در این مورد نسب اجدادش را آورده).

۳- نام خود و پدر با دو نیا

- المجد محمد بن مسعود بن ظفر بن محمد - یک بار ۱۱۷
 - الحاج محمد بن مسعود بن مظفر بن محمد - یک بار ۷۲۸
 - الحاج ابولمجد محمد بن ابوالفتح مسعود بن المظفر بن محمد - دوبار ۳۴۴، ۳۴۸

- نام خودش سائیده شده ابی الفتح مسعود بن مظفر بن محمد - یک بار ۴۱۰

۴- نام خود و پدر با سه نیا

- الحاج ابولمجد محمد بن ابی الفتح مسعود بن المظفر بن ابی المعالی محمد بن عبدالمجید - یک بار ۳۰۵

۱. ظاهراً این نسبت را همین یک بار ذکر کرده است

- الحاج ابی‌المجد محمد بن مسعود بن المظفر بن ابی‌المعالی محمد بن عبدالمجید التبریزی - یک بار ۳۰

- الحاج ابی‌المجد محمد بن ابی‌الفتح مسعود بن المظفر بن ابی‌المعالی محمد بن عبدالمجید التبریزی مولداً المکی محتداً - یک بار ۷۲۳

۵- نام خود و پدر با چهار نیا

- محمد بن مسعود بن المظفر بن محمد بن عبدالمجید المظفر - یک بار ۶۵۶

۶- نام خود و پدر با شش نیا

- الحاج ابی‌المجد محمد بن ابی‌الفتح مسعود بن المظفر بن ابی‌المعالی محمد بن عبدالمجید بن المظفر بن ابی - محمد بن ابی‌القسم مظفر - یک بار ۲۷۵

۷- نام سائیده شده

- یک بار ۴۱۵

مهر - پاورق

نکته دیگر درباره مهر گلابی شکلی است که بر عده‌ای از اوراق به رنگ سرخ زده شده. در این باره آقای حائری یادآوری کرده‌اند: «در نسخه مهرهایی دیده می‌شود به شکل گلابی که پیداست نوشته‌ای بر آن نقش بوده و امحاء شده است و با هیچ دقتی قابل خواندن نیست.

این مهرها در برخی از برگ‌ها وجود دارد و در یک یا دو مورد تعداد زیادی است که یک سوم صفحه را فرا گرفته است».

شاید گاهی این مهرها را شخص کاتب بر صفحه زده و منظورش در آن موارد پرکردن مواضع خالی نسخه بوده است تا بر خواننده معلوم باشد که آنجا مطلبی پایان گرفته و مطلب تازه‌ای آغاز شده است. دقت در صفحات ۲۰۵، ۵۱۸، ۶۴۵، ۶۵۲، ۶۵۳ می‌تواند گواه بر این مدعا باشد. البته در بسیاری از فواصل هم اثر این مهر دیده نمی‌شود. به هر حال احتمالی است که گفتن آن ضرورت داشت.

در باره علائم و نشانه‌هایی که کاتب در نوشته‌های این مجموعه آورده پیش از

این آقای احسان الله شکراللهی طالقانی موارد مهمی را در پنج گروه یادآوری کرده‌اند.^۱

نکته‌ای که برای من تازگی داشت آوردن «پاورق» (رکابه) در موردی است که اشعار به طور چهار مصراعی یا شش مصراعی در صفحه کتابت شده است و کاتب ذیل ستون اول کلمه اول نوشته شده در آغاز ستون بعدی را به طور پاورق برای مراجعه دادن خواننده به ستون بعدی قید کرده است (صفحات ۴۸۰، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۲ دیده شود اگر چه هر دو پاورق به علت مسامحه لیتوگراف نصفه شده است). البته در ستون دوم هم از آوردن پاورق خودداری نشده. نکته دیگری هم باید مورد توجه باشد و آن به دست دادن همین‌گونه پاورق در صفحه سمت راست است فقط در مورد ستون اول اشعار (مثلاً صفحات ۴۸۱، ۵۶۳، ۵۱۵، ۵۹۱).

رسم الخط

بررسی رسم الخط نسخه از مواردی است که می‌تواند نکته‌های مفیدی را فرایاد آورد.

«ب» در «بجم» مصرحاً به سه نقطه است. (ص ۶۴۹، ۶۵۰) همچنین است پالاک و پوپک (ص ۶۱۹).

«ج» را اغلب بی نقطه و گاهی به یک نقطه و گاه به سه نقطه نوشته مانند: چگلی (ص ۶۰۸) و چشماغیل و پچکم (ص ۶۱۹)

«ژ» ظاهراً در این مجموعه در واژه‌های فارسی همه جا با سه نقطه آمده است. این موارد گواه تواند بود تا جایی که به چشم من آمد: بوژ (ص ۵۳۳) روژ (ص ۵۳۳)، ژاله (ص ۴۹۵)، ژر (ص ۵۳۰)، ژرف (ص ۵۳۲)، ژنگ (ص ۵۲۳)، نوروژ (ص ۵۳۳)، البته در گویش محلی است در مورد (نوروز)، اژدها (ص ۶۱۳) ژاژ و ناژ و نوژ (ص ۶۱۷)، مژه (ص ۶۵۵).

«گ» در این مورد ظاهراً رسمش بر نوشتن آن به صورت کاف است. اما در جایی که نام کندا (فیلسوف) را آورده زیر کاف سه نقطه گذاشته است: کندا.

۱. نک: نامه بهارستان (سال سوم، شماره ۲ بهار - تابستان ۱۳۸۱) دفتر ۵، ۲۲۷-۲۲۸.

کاتب با ضبط حرف ق (به تلفظی میان فا و واو) آشنا بوده و افرنک را به نقطه کتابت کرده است (ص ۶۱۹)

در اتصال و انفصال کلمات، کاتب ضابطه معینی را رعایت نکرده است). در مورد نقطه گذاری حروف پای بندی به آوردن همه نقطه ها ندارد. دیدن هر صفحه ای گویای این مطلب تواند بود. از تفننات ماشین به طور موازی است نه آن که یک نقطه بر بالای دو نقطه قرار گیرد (ص ۲۴۳)

در بعضی از صفحات آثار مسطر پردازی قدیم حکایت از آن دارد که آن اوراق بدو برای کتابت شعر آماده شده ولی عملاً بر آنها متون نثری به ضبط درآمده است (ص ۲۱۵، ۳۷۹) اما در بخش مربوط به اشعار مشخص است که کاتب آنها را اغلب بر جدول بندی مسطری شده نوشته است. (ص ۵۸۹، ۶۰۵)

مواقع کتابت

درباره توالی تاریخی مربوط به انجامه رساله ها توجه شده ولی گفته اند در رقم های کاتب ماههای رجب و شعبان و رمضان دیده نمی شود؛ یعنی کاتب در آن ماهها از کتابت دست می کشیده. اما مطابق فهرست استخراج شده توسط آقای میرافضلی ذکر رمضان سه بار (ص ۲۲۰، ۶۲۶، ۷۲۶) و نیز رجب یک بار ۷۳۳ دیده می شود. بنابراین به احتمال می توان گفت که اوراق افتاده و گم شده در آن ماهها نوشته شده بوده است. مانند ماه شعبان که ذکری از آن در سفینه نیست. به هر حال چون نسخه افتادگی دارد حکمی قاطع نسبت به نبودن ذکر ماههای مذکور نمی توان کرد.

نکته دیگری که تذکارش بی فایده نیست درباره طرز آوردن نام محرم در تواریخی است که کتابت نسخه در آن ماه انجام شده است. در این مجموعه جمعاً سی و پنج بار ذکر محرم شده: دوبار به صورت محرم الحرام ولی ده بار به اشکال محرم المکرم (هفت بار) شهر الله الحرام محرم المکرم (یک بار) شهر المبارک محرم (یک بار) ماه مبارک محرم (یک بار) و مابقی تنها به ذکر محرم اکتفا شده است.

فهلویات و اشعار گویشی

حضرت آقای حائری ضمن ارائه اطلاعات مربوط به گویش‌ها متذکر اهمیت واژه‌هایی شده‌اند که یک بار به صورت «ناد و کیل» (صفحه هشت) و بار دیگر به شکل «سرو و کیل» (صفحه هفده) نقل شده است.

متن آنچه در صفحه ۵۲۴ متن آمده به این صورت است:

«جمیع بلاد عراق عجم را فهلوه می‌گویند و سخنان ایشان را فهلوی و قبیله‌ای بودند در همدان که ایشان را اورامنان گفتندی که همیشه دو بیتی گفتندی. دو بیت فهلوی را به حسب آن اورامنان می‌گویند و از سه بیت تا شش بیت شروینان می‌گویند هم منسوب به قومی که ایشان این نمط گفته‌اند و از همدان بوده، و هر چه بالای شش هفت است آن را شبستان گویند جهت آن که در شب آن را خواندندی.»

اونان(؟) و نادان(؟) و ناد(؟) و کیل محبوب زنان را گویند به زبان فهلوی و شرو و شروین محبوب مردان را گویند.

گویند سرو (کذا، ظ = شرو، چنان که در عبارت پیش آمده) و کیل برادر و خواهر بوده‌اند در همدان و عظیم صاحب جمال بوده‌اند و این شرویان^۱ که این زمان سلطانیه است منسوب است بدان شرو. (ص ۵۲۴ تصویر ۲)

کلمه «کیل» چند بار در ادبیات فهلوی دیگری که در صفحات ۵۲۸ و ۵۳۰ نقل شده مندرج است و شاید این احتمال را بتوان عرضه داشت که آن را باید «گیل» خواند.

در مورد کیل یا گیل باید گفت این همان کلمه است که در ادبیات منقول آقای دکتر علی اشرف صادقی از یک متن عرفانی کتابخانه دکتر اصغر مهدوی در یادنامه دکتر احمد تفضلی دیده می‌شود.^۲ (ص ۲۴۱)

به هر تقدیر مطالب گویشی این مجموعه (ص ۵۱۹، ۵۲۵ و ۶۸۰، ۶۷۸) نشانه آن است که هم حاج بله واقف گویش‌های نقل شده بوده است و هم کاتب

۱. کذا به همین ضبط.

۲. نک: «شروینان با عشق نامه شروین دشتی و شروه سرایی» یادنامه دکتر احمد تفضلی (تهران: سخن ۱۳۷۹)، ص ۲۴۴-۲۳۳.

لطافت گفته‌های محلی را درک می‌کرده و به همین مناسبت به نقل آنها پرداخته است. این استدلال بیشتر در مورد منقولات قسمت اول صدق می‌کند که حالت پراکنده دارد، ورنه در قسمت دوم چون کاتب متن نوشته‌ای از حاج بله را آورده مکلف به نقل سراسر متن بوده است ولو آن که متوجه بر معنی شعری نبوده باشد. از صفحاتی که شعرهای محلی و نص اقوالی از بزرگان در آنها نقل شده است نکته‌های نسخه شناسانه هم به دست آمدنی است زیرا کاتب خود را مقید به رعایت درج مطالب به طور سراسر است و در عرض معمولی سطور ندانسته و معمولاً آنها را به تناسب کمی و زیادی عبارت (شعر یا نثر) در اندازه‌ها و قواره‌های مختلف کتابت کرده و حالت درهم برهمی به خود گرفته است (ص ۵۱۹ تا ۵۳۴). کوشش او بر آن بوده است که در هر فضای خالی مطلبی را بگنجاند.

فهلوی‌های مندرج در مجموعه به تفحص سردستی من عبارت است از:

- ص ۵۲۰ ستون اول: دوبیتی با ردیف: کمن‌وند
- ص ۵۲۰ ستون دوم: یک قطعه پنج بیتی (شاید غزل) با قافیه: نزانم
- ص ۵۲۰ ستون دوم: سه بیت با ردیف: نامه و خشم
- ص ۵۲۰ ستون دوم: دو بیتی با قافیه: سوژ... هاپوز
- ص ۵۲۱ سطر بیستم: دو بیتی با قیافه: سوژم ادبی
- ص ۵۲۳ ستون دوم: دو بیتی با قیافه: ژنک
- ص ۵۲۴ ستون اول: دو بیتی با ردیف: نهاره
- ص ۵۲۵ ستون اول: سه بیت با ردیف: بوینند
- ص ۵۲۵ ستون اول: دو بیتی با قیافه: میتن توانم
- ص ۵۲۵ ستون اول: سه بیت با قیافه: د بازی
- ص ۵۲۵ ستون سوم: سه بیت با ردیف: موینا
- ص ۵۲۵ ستون سوم: دو بیت با قیافه و ردیف: هوس بی
- ص ۵۲۵ ستون سوم: دو بیت دیگر با همان قیافه و ردیف
- ص ۵۲۶ سطر ۸: (گویند در شهر تبریز دیهون روز نامی بوده است که شعر فهلوی خوب گفتی و از مریدان سلطان المحققین زاهد - رحمه الله علیه - بوده است.

چون فقیه متوفا شد، مرقدش را از دروازه سرد بیرون آوردند. او بیامد و نمازش بگذارد و آنجا به قدیم بر دروازه بیرونی دروازه سرد دیواری بوده است. بر آن دیوار رفت و چرخ می زد و مرقد فقیه را بزدند تا فقیه را دفن کنند. چون جماعت از دفن بازگشتند و بعضی نیز از شهر بیرون آمدند او را بر آن دیوار دیدند که چرخ می زد. همه در زیر آن جمع شدند، ناگاه از آن سان چرخ این فهلوی بر بدیهه بگفت و بخواند:

چو شهر مرد و زن ببیا^۱ بجو بشست که آن دریا چوی سامان بخو شست
چما در با^۲ حوی سامان وری مرز بردار و لم و بخاشا ببو شست
چون این فهلوی بخواند خود را از دیوار به زیر انداخت. مردم چنان انبوه بودند که او را بر دست ها بگرفتند چنان که هیچ ضرری بدو و به هیچ کس نرسید.
(تصویر ۳)

- ص ۵۲۷ ستون دوم: دو بیتی با قیافه: هرایی.
- ص ۵۲۷ ستون دوم: دو بیتی با ردیف و قافیه: روان وات
- ص ۵۲۷ ستون سوم: دو بیت با قیافه: اهرو... شو
- ص ۵۲۷ ستون سوم: دو بیتی با قیافه: رو... بو (در این دو بیتی کلمه کیل و کیلان وجود دارد).

- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: آورد... کرد
- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: ورد... سپرد
- ص ۵۲۸ حاشیه: یک بیت
- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: خورد... کرد
- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: برد... درد
- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: خورد... کرد
- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه: خورد... زرد
- ص ۵۲۸ ستون اول: غزل نه بیتی با قافیه و ردیف: ویر کرد... کمر کرد (در این غزل

۲. بی نقطه

۱. دو حرف اول بی نقطه

کلمه «جکسته» آمده و مرا به یاد مقاله دکتر ماهیار نوایی^۱ انداخت).

- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه و ردیف: ناذبان - شش
- ص ۵۲۸ ستون اول: چهار بیت با قافیه: خست... دست (در این قطعه دو بار کلمه
کیل دیده می شود).

- ص ۵۲۸ ستون اول: دو بیتی با قافیه و ردیف: خواری... هیژی
- ص ۵۲۸ ستون اول: سه بیت با قافیه و ردیف: آن حی... هنری
- ص ۵۲۹ ستون کنار سمت چپ: قطعه پنج بیت با قافیه: خور... بر
- ص ۵۳۰ ستون اول: «این فهلوی قطب الاولیا خواجه محمد کحولی طاب ثراه
فرماید» (نام او را آقای حائری کججی ضبط فرموده اند که آن عرفای مشهور
بوده). دو بیتی است با قافیه کاهان... ماهان.

- ص ۵۳۰ ستون اول: دو بیتی از همو با قافیه و ردیف: کام خوش بی
- ص ۵۳۰ ستون اول: دو بیتی از مولانا امین الدواہ (شاید حاجی بله) با قافیه:
دامی (در این دو بیتی کلمه کیل دیده می شود)

- ص ۵۳۰ ستون اول: از دیگری چهار بیت با قافیه و ردیف: جویباران وی ته خوش
بی (در آن چهار بار کلمه کیل آمده است)

- ص ۵۳۰ ستون اول: دو بیتی با قافیه: نورزست

- ص ۵۳۳ ستون اول: دو بیتی با قافیه: نویند

- ص ۵۳۳ ستون اول: چهار بیت از مولانا امین الدین با قافیه: ژاران

- ص ۵۳۳ ستون اول: دو بیتی با قافیه: پا بست

- ص ۵۳۳ ستون دوم: قطعه پنج بیت با قافیه: زخم چنگ

- ص ۵۳۳ ستون سوم: دو بیتی با قافیه: او میر... انومیر

- ص ۵۳۳ ستون سوم: دو بیتی با قافیه: نوروژ... بوژ

- ص ۵۳۳ ستون سوم: دو بیتی با قیافه: درد... نکرد

بنا بر این در این قسمت، دست کم یکصد و شانزده بیت با عنوان فهلوی
کتابت شده است. آقای حائری نام فهلوی سرایان را در تحقیق خود ذکر کرده اند:

۱. چکستانی مپسندیم نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفتم (۱۳۳۴) ص ۴۷- ۴۱

دیهون روز، خواجه محمد کججی، پهلوان احمد کوهران، پیرعلی فخار، پیر حامد (صفحه هشت). از پهلوان احمد کوهران رباعی کاملاً فارسی در صفحه ۶۰۲ نقل شده است.

در میان ابیاتی که به گویش‌های محلی است و در این مجموعه نقل شده است آنها که با عنوان فهلوی آمده معلوم نیست دقیقاً از کدام منطقه تواند بود. در مورد اورامنان و شروینان و کرجی آقای دکتر صادقی در دو مقاله خود آنچه را دریاست بوده است، گفته‌اند.

مهم‌تر از همه این‌ها به نظر من قطعه‌ای است که حاجی بله تبریزی (دانشمندی که خود تبریزی بوده) آن را ذیل عنوان «زبان تبریزی» یاد می‌کند (ص ۶۷۹) و چه بسا که سروده خود اوست. ما از آن قطعه آگاه می‌شویم که زبان مردم تبریز در اوایل قرن هشتم نه تنها پیراسته از ترکی بوده است بلکه به یکی از گویش‌های اصیل فارسی تکلم می‌کرده‌اند به ترتیبی که ما نمی‌توانیم آن را بشناسیم و نشانه آن که در آن روزگار مردم تبریز به آن زبان‌واره سخن می‌گفته و شعر همه فهم می‌سراییده‌اند.

شناخت شاعران

خلاصة الاشعار فی الرباعیات

یکی از تألیفات محمد بن مسعود کاتب مجموعه خلاصة الاشعار فی الرباعیات است در پنجاه باب. (۵۹۳-۶۱۲) و هر یک از ابواب به موضوعی درباره عشق و عاشق و معشوق اختصاص دارد. رباعیات به مناسبت از شاعرانی متعدد نقل شده است. تعداد رباعی‌ها در ابواب متساوی نیست. جمعاً پانصد رباعی در آن دیده می‌شود و برای بعضی از آنها نام سراینده آورده شده. بالای رباعیاتی که نام سراینده‌اش بر مؤلف شناخته نبوده: لغیره، لا اعرف، لا اعرف قائله، لا ادري، لا ادري قائله، و سه بار «ندانم کراست»^۱ (ص ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۱۲) قید شده است.

۱. معلوم می‌شود که این عبارت فارسی به جای «لا ادري» و نظایر آن مصطلح بوده است زیرا در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر هم آمده است. (ص ۳۷۳)

چون از اسامی شاعرانی که رباعیات از آنها نقل شده فهرستی عرضه نشده است اینجا فهرست نام آنان برای آگاهی علاقه‌مندان آورده می‌شود. ضمناً برای شناخت آنها که به شهرت شعرای مشهوری نیستند (در فهرست خود کنار نام آنها گذاشته شده) به نزهة المجالس (طبع پژوهشگرانۀ دکتر محمد امین ریاحی) نگریسته‌ام و گفته شده است که نامشان در آن کتاب هست یا نیست. زیرا نزهة المجالس از نظر زمانی با سفینه تبریز هم‌روزگار است و چه بسا که یکی در تألیف خود به دیگری نظر داشته است. در این مقابله نشان داده شد که نام عده‌ای از شاعران گمنام منطقه اران و آذربایجان در هر دو مآخذ آمده و ظاهراً حکایت از آن دارد که میان بعضی از این شاعران و مؤلفان هر دو مآخذ روابط فرهنگی وجود داشته است.

۱. ابوسعید ابی‌الخیر (ص ۵۹۴)
۲. ابوالمعالی نحاس (رازی) ص ۶۰۶، ۶۱۱ (نزهة) جمعاً دو رباعی
۳. اثیرالدین ابهری (ص ۵۹۶، ۶۰۳) ظ: مفضل بن عمر مذکور در تاریخ گزیده - نقل

ریاحی

۴. اثیرالدین اخسیکتی (ص ۶۰۹، ۶۱۱) جمعاً دو رباعی
۵. اثیرالدین اومانی (ص ۶۰۶)
۶. احمد ححی؟ (ص ۶۰۱) نزهة ندارد
۷. احمد عبار^۱ (ص ۶۰۷) نزهة ندارد
۸. احمد کوهران (پهلوان) (ص ۶۰۲) نزهة ندارد
۹. ادیب صابر (ص ۵۹۵، ۵۹۷) جمعاً دو رباعی
۱۰. اسعد صفا (ص ۶۰۳) نزهة ندارد
۱۱. ادیب حمای؟ (ص ۵۹۴) نزهة ندارد
۱۲. اسعد گنجه (شمس اسعد گنجه دیده شود)
۱۳. افضل الدین کاشی (ص ۵۹۵)
۱۴. امامی هروی (ص ۶۰۷)

۱۵. امین الدین حاجی (مخدوم مولانا) (ص ۶۰۴، ۶۰۸) جمعاً دو رباعی (از سفینه شناخته می شود)
۱۶. انوری (اوحدالدین) (ص ۵۹۷، ۶۰۱) دو رباعی
۱۷. اوحدالدین کرمانی (ص ۴۹۴ - چهار رباعی ۵۹۵، ۵۹۶ - سه رباعی ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰) جمعاً سیزده رباعی
۱۸. بدرالدین تفلیسی (ص ۶۰۵) نزهة
۱۹. بوالحسن طلحه (ص ۶۰۷) نزهة: ابولحسن
۲۰. بهاء الدین کاشی (مولانا) (ص ۶۰۰) نزهة ندارد
۲۱. تاج الدین طرحی (ص ۵۹۶) نزهة ندارد
۲۲. تاج الدین نصرالله بن حاجی (شیخ) (ص ۶۱۲) نزهة ندارد
۲۳. جلال خاتون سمرقندیه (ص ۶۰۳ - دو رباعی) نزهة ندارد
۲۴. جلال الدین عتیقی (مخدوم حقیقی مولانا) (ص ۵۹۷، ۶۰۲ - سه رباعی، ۶۰۷، ۶۰۹) جمعاً شش رباعی
۲۵. جمال (ص ۶۰۱) شاید جمال شروانی. نزهة
۲۶. جمال حاجی شروانی (ص ۵۹۴، ۶۱۰، ۶۱۱) جمعاً سه رباعی نیز شماره های ۲۵ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۶ نزهة
۲۷. جمال خلیل (ص ۶۰۷) (ظاهراً همان ۲۶) نزهة
۲۸. جمال الدین اشهری نیشابوری (ص ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۲ - دو رباعی، ۶۰۳ - دو رباعی ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱) جمعاً دوازده رباعی نزهة
۲۹. جمال الدین سرخسی (ص ۶۰۳) نزهة: جمال
۳۰. جمال الدین سرگردان (ص ۶۰۳)
۳۱. جمال الدین شروانی (ص ۶۰۴) شاید همان شماره ۲۶ نزهة
۳۲. جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی (ص ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۱۰) جمعاً پنج رباعی
۳۳. جمال الدین مهد بمی^۱ (خواجه) (ص ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۱۲) جمعاً سه رباعی نزهة ندارد

۳۴. حمید گنجه (ص ۶۰۴) نزهة
۳۵. خاقانی شروانی (ص ۵۹۵(۲)، ۵۹۸) جمعاً سه رباعی
۳۶. خلیل شروانی (ص ۶۰۸) (ظاهراً همان ۲۶) نزهة
۳۷. دختر حسام سالار (ص ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۰۵) جمعاً چهار رباعی نزهة
۳۸. دختر خطیب گنجه (ص ۶۰۴) نزهة
۳۹. رشیدالدین و طواط (ص ۵۹۵)
۴۰. رضی الدین نیشابوری (ص ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۰) جمعاً چهار رباعی
۴۱. رکن الدین امامزاده (ص ۶۰۰) نزهة ندارد
۴۲. رکن الدین دعوی دار (ص ۵۹۶، ۶۰۷، ۶۱۱) جمعاً سه رباعی
۴۳. سراج الدین قمری (ص ۵۹۹)
۴۴. سعید تبریزی (حاجی) (ص ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۴) جمعاً سه رباعی نزهة ندارد
۴۵. سعید وراومی؟ (ص ۶۰۴) (شاید همان شماره ۴۷ باشد) نزهة ندارد
۴۶. سعدالدین لحافی (بی نقطه) (ص ۵۹۶) نزهة: سعد
۴۷. سعدالدین دراویچی^۱ (ص ۶۱۲) (شاید همان شماره ۴۵ باشد) نزهة ندارد
۴۸. سعدی شیرازی (ص ۵۹۷)
۴۹. سنایی غزنوی (ص ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۰۹) جمعاً سه رباعی
۵۰. سوزنی سمرقندی (ص ۶۱۰)
۵۱. سید اشرف (سید حسن غزنوی) (ص ۵۹۴، ۵۹۵ - دو رباعی، ۵۹۹، ۶۰۱) -
دو رباعی، ۶۰۹ جمعاً هفت رباعی
۵۲. سیف الدین باخرزی (ص ۵۹۴، ۶۰۲۰، ۶۰۶) جمعاً سه رباعی
۵۳. سیفی (ص ۶۰۶) نزهة
۵۴. شرف الدین شفروه اصفهانی (ص ۶۰۵)
۵۵. شرف الدین مرتضی (سید) (ص ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۱۰، ۶۱۲ - دو رباعی) جمعاً
پنج رباعی نزهة
۵۶. شمس اسعد گنجه (ص ۵۹۹) (بی گنجه) (ص ۶۰۲) (بی اسعد)، ص ۶۰۳،

- ۶۰۴ (بی شمس) ۶۰۷ - سه رباعی، ۶۱۰) جمعاً چهار رباعی نزهة
۵۷. شمس طبس (ص ۶۰۴) نزهة طبسی
۵۸. شمس‌الدین الیاس گنجه (شیخ) (ص ۶۰۴ - دو رباعی یکی بدون الیاس) (ص ۶۰۷) الدین ندارد جمعاً سه رباعی نزهة: میدانی گنجه‌ای
۵۹. شمس‌الدین سبجاسی (ص ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳ - دو رباعی چهار رباعی نزهة
۶۰. شمس‌الدین هروی (ص ۶۰۳) (بی‌الدین) (ص ۶۰۵، ۶۰۶) جمعاً سه رباعی نزهة شمس هروی
۶۱. شهاب‌الدین تفلیسی (ص ۶۰۵) نزهة ندارد
۶۲. شهاب‌الدین سادہ (؟ ساوه) (ص ۶۰۱) نزهة ندارد
۶۳. شهاب‌الدین سهروردی (ص ۵۹۴)
۶۴. صاحب دیوان، شمس‌الدین (مخدوم شهید) (ص ۵۹۵)
۶۵. صاحب دیوان بهاء‌الدین (مخدوم خواجه) (ص ۶۰۷) رباعی را به مخدوم خواجه مجدالدین از ملکان‌ها فرستاده
۶۶. صائن‌الدین (قطب اولیاء خواجه) (ص ۵۹۵ - دو رباعی ۵۹۸، ۶۰۰) جمعاً چهار رباعی نزهة ندارد، شاید صائن مراغی
۶۷. صدرالدین خجندی (ص ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۳ - دو رباعی ۶۰۶) جمعاً پنج رباعی نزهة
۶۸. صدرالدین زنگانی (ص ۵۹۴) نزهة: صدر
۶۹. طغرل (سلطان) (ص ۵۹۸)
۷۰. ظهیرالدین سروہ (کذا، باید سروہ باشد) (ص ۶۱۱) نزهة: سروہ
۷۱. ظهیرالدین فاریابی (ص ۵۹۵ - سه رباعی، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۰) جمعاً ده رباعی
۷۲. ظهیرالدین قراجه (امیر) (ص ۵۹۹) این شاعر باید همان قراجه باشد که بدون لقب نامش در نزهة آمده
۷۳. عایشه سمرقندیہ (ص ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۸) جمعاً دو رباعی نزهة
۷۴. عایشه مقریہ (ص ۵۹۸) نزهة ندارد

۷۵. عبدالله (ص ۵۹۹) شاید عبدالله قسری یا قمری، یا عبده^۱ مذکور در نزهة که می تواند عبدالله باشد.
۷۶. عبدالواسع جبلی (ص ۶۰۲)
۷۷. عزالدین سمنانی (ص ۵۹۸) نزهة ندارد
۷۸. عزالدین شروانی (ص ۶۱۱) نزهة: عز شاید همان شماره ۸۱
۷۹. عزالدین شروه (ص ۶۱۰) نزهة: عزیزالدین شفروه
۸۰. عزالدین کحال (ص ۶۱۰) نزهة: عزیز
۸۱. عزیزالدین سروانی (کذا) (ص ۶۰۵) ظاهراً همان ۷۸
۸۲. عطار نیشابوری، فریدالدین (ص ۵۹۴)
۸۳. علاءالدین غوری (ص ۶۰۵ - دو رباعی) کنارش نوشته انوری فرماید نزهة
۸۴. علی بن الحسن باخرزی (ص ۶۰۱) نزهة
۸۵. عمادالدین (ناخوانا) (ص ۶۰۳) نزهة ندارد
۸۶. عمادالدین خلیل (ص ۶۰۶) شاید خلیل شروانی
۸۷. عمادی شهریار (ص ۶۰۳)
۸۸. عمر خیام نیشابوری (ص ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۱۱) جمعاً سه رباعی
۸۹. عمر عمادی سوزنی (ص ۵۹۸) نزهة ندارد
۹۰. عنصری (ص ۶۰۱)
۹۱. غزالی احمد (ص ۵۹۶)

۱. ممکن است «عبدا» همان «عبدالله» باشد زیرا در نسخه ها گاهی برای پرهیز از آوردن «الله» به نوشتن «اه» اکتفا می کرده اند. نمونه در بیاض تاج الدین احمد وزیر از سال ۷۸۲ هـ. (اصفهان، ۱۳۵۴) آمده است: «نصرالدین محمد طوسی رحمه اه» (ص ۶۳۵) به جای رحمه الله، همچنین شیخ عبده بلیانی (ص ۹۱۴) که شیخ عبدالله بلیانی منظور است. نیز بر سنگ قبری در سیستان مورخ ۸۵۰ هـ. از آن ملک غیاث الدین و پسرش جلال الدین شیخ محمد چنین نقل شده است: «غیاث الدوله والدین تغمده و ولده... شیخ محمد غفراه ذنوبه». عکس این سنگ را یکی از اعضای انگلیسی هیأت حکمیت مرزی در سال ۱۹۰۴ م. برداشته و در کتاب Tate. G.p به چاپ رسیده و دکتر منوچهر ستوده آن را در احیاء الملوک (تهران، ۱۳۴۴) تجدید چاپ کرده است، ولی روشن و خوانا نیست. من عکس آن را از کالج سن آنتونی (آکسفورد) گرفتم و خواندم و چنان است که نقل کردم. اکنون در ایران به جای «الله» سه نقطه می گذارند ولی در روزنامه اختر چاپ استامبول در دوره ناصرالدین به همان ترتیب قدیم می نوشته اند. مثلاً همه جا عبیدالله را عبیده آورده است.

۹۲. فخرالدین خالد (ص ۵۹۹) نزهة
۹۳. فخرالدین رازی (ص ۵۹۴- دو رباعی، ۵۹۵)
۹۴. فخرالدین مبارک شاه غوری (ملک) (ص ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۲) جمعاً چهار رباعی نزهة
۹۵. فخرالدین محمد (مخدوم امیر) (ص ۶۱۲) نزهة
۹۶. فخر علی کی شبستری (ص ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۹) جمعاً سه رباعی نزهة ندارد
۹۷. قاضی ابوالمجد (۶۰۴) نزهة
۹۸. قاضی شمس الدین بستری؟ (ص ۶۰۹) نزهة ندارد
۹۹. قاضی کمال (ص ۵۹۹) شاید بعدی (نزهة)
۱۰۰. قاضی کمال الدین مراغه ۶۱۰ (نیز کمال الدین مراغی دیده شود) نزهة
۱۰۱. قطب الدین عتیقی (مولانا) (ص ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۹ دو رباعی ۶۰۲- چهار رباعی چهار رباعی، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲)
- جمعاً شانزده رباعی
۱۰۲. کمال اسعد زیاد [اصفهانی] (ص ۶۱۰) نزهة
۱۰۳. کمال کوه پای (ص ۶۰۵) نزهة ندارد
۱۰۴. کمالی لبنانی (ص ۶۰۳) نزهة ندارد
۱۰۵. کمال الدین اسمعیل اصفهانی (ص ۵۹۵، ۵۹۸، ۵۹۹- دو رباعی، ۶۰۰- شش رباعی، ۶۰۱- دو رباعی، ۶۰۲، ۶۰۴، دو رباعی، ۶۰۴، ۶۰۵- سه رباعی، ۶۰۶- دو رباعی، ۶۰۷- دو رباعی، ۶۰۸، ۶۱۰- دو رباعی، ۶۱۱، ۶۱۲- دو رباعی جمعاً بیست و نه رباعی دوبار او را کمال الدین عبدالرزاق ذکر کرده (ص ۶۰۲ و ۶۰۴)
۱۰۶. کمال الدین مراغی (ص ۶۰۷) (همان شماره ۹۹ و ۱۰۰) نزهة
۱۰۷. مجدالدین محمد (مخدوم) (ص ۶۰۲) نزهة ندارد
۱۰۸. مجدالدین محمود (مخدوم ملک) (۵۹۶-۵۹۸- دو رباعی، ۶۰۲- سه رباعی) جمعاً شش رباعی نزهة ندارد
۱۰۹. مجدالدین هبة الله همگر (ص ۶۰۰- دو رباعی، ۶۱۲) جمعاً سه رباعی

۱۱۰. مجیرالدین بیلقانی (ص ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۹) جمعاً سه رباعی
 ۱۱۱. محیی؟ (ص ۵۹۵) شاید همان بعدی باشد نزهة ندارد
 ۱۱۲. محیی الدین کاشی (مولانا) (ص ۳-۶۰۶) جمعاً دو رباعی نزهة ندارد
 ۱۱۳. مسعود (پدر مؤلف - مخدوم به حق پدرم) (ص ۶۰۸)
 ۱۱۴. معین الدین بختیار (ص ۵۹۴، ۶۱۱) جمعاً دو رباعی
 ۱۱۵. مؤلف (محمد بن مسعود) (ص ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۱ - شاهد در رثای صاحب دیوان، ص ۶۱۲) جمعاً چهار رباعی
 ۱۱۶. مذهب الدین نیشابوری (ص ۵۹۹) نزهة مذهب
 ۱۱۷. مهستی (ص ۵۹۸ - دو رباعی، ۵۵۹، ۶۰۰ - دو رباعی، ۶۰۴ - دو رباعی، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷ - چهار رباعی، ۶۰۸ - چهار رباعی، ۶۰۹ - دو رباعی، ۶۱۲) جمعاً بیست رباعی
 ۱۱۸. نجم دایه (رازی) (ص ۶۱۰)
 ۱۱۹. نجم الدین زرکوب (شیخ) (ص ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۱۰) جمعاً سه رباعی
 ۱۲۰. نصرالدین طوسی (خواجه) (ص ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۹ - دو رباعی) جمعاً شش رباعی
 ۱۲۱. نظامی گنجه (ص ۵۹۷)
 ۱۲۲. نورالدین حاجی (مخدوم مولانا) (ص ۵۹۶) نزهة ندارد
 ۱۲۳. ولی خراسانی (ص ۶۰۵) نزهة ندارد
 ۱۲۴. همام الدین (مولانا) تبریزی (ص ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷ - چهار رباعی ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۱) جمعاً دو رباعی نزهة

در این مجموعه تعداد سیصد و نود و هشت رباعی از اوحدالدین کرمانی وجود دارد که امین الدین حاجی بله آنها را اختیار کرده و کاتب عنوان کتاب الرباعیات به آن داده است (ص ۵۸۱-۵۹۲). حاجی بله این رباعیات را ذیل دوازده باب به طور موضوعی که هر یک عنوانی خاص دارد: توحید، شریعت،

تصوف، طهارت نفس، حسن عمل، عشق، عقل و علم، حقد^۱، سفر، بهاریات، طامات، این باب در دو فصل است: اقاویل مختلفه و وصیت... ابواب پیشین هم هر یک تقسیمات و عناوین فرعی دارد.

شاید بسیار مفید می بود اگر برای سفینه^۲ فهرست اعلامی سردستی از نام مؤلفان رساله ها و سرایندگان اشعاری که خارج از متون رساله ها، شعری از آنها نقل شده است تنظیم و ارائه شده بود. فعلاً این فهرست برای قسمت رباعیات تقدیم دوست داران شد.

این بررسی نسخه شناسانه دامنه ای بیش گرفت از آنچه حوصله خوانندگان دریاست بود. گفتنی درباره این سفینه بسیار است و دیگران به تدریج خواهند نوشت.

آفرین باد بر کاتب نسخه و همه نگاه دارندگان آن در تصاریف روزگار و آنان که در معرفی و خرید و چاپ آن کوشیده اند.

۱. عنوان این دو باب باب التاسع و باب العشر است ولی پس از آن هم شماره ابواب را مجدداً تاسع و عاشر آورده است، و در حقیقت تعداد ابواب سیزده است.

۲. بیاض تاج الدین احمد وزیر (گرد آمده در سال ۷۸۲ هـ) را هم یکی از یادگاری نویسان آن نسخه (ص ۴۲۱) «سفینه» خوانده است. می دانیم سفینه برای مجموعه اشعار نیز استعمال شده و گویا تر از همه اشاره حافظ به «سفینه غزل» است. اما این که مجموعه تاج الدین احمد به عنوان «بیاض» انتشار یافت، به مناسبت شهرت آن مجموعه میان ادبا از نظر شکل ظاهری باز شدن اوراق آن بوده است ولی در مقدمه، به عنوان «جنگ» معرفی شده است.

بخارای من ایل من*

چهل سال بیش می‌گذرد که محمد بهمن بیگی آشنای من است و سال‌های دراز دوست من. چهل سال پیش از محمد مشیری مدیر «بنگاه آذر» کتاب عرف و عادت عشایر فارس (تهران، ۱۳۲۴) را که تازه چاپ شده بود خریدم و خواندم و از تازگی مطالب آن چشم و گوشم باز شد. دریافتم که ایلات و عشایر چه گونه زندگی می‌کنند و چه حال و روزگاری دارند.

بیست سال بیشتر از آن روزگار می‌گذشت که با همسرم و دکتر اصغر مهدوی و بچه‌ها، حین عبور از بیابانهای فارس، زیر گردنه‌ای نزدیک قیر و کارزین به سیاه‌چادری فرود آمدیم که بهمن بیگی در آن نشسته بود. او آن زمان مؤسس و همه‌کاره اداره آموزش عشایری بود. به آنجا آمده بود که از مدرسه‌های عشایری (چادری) دیدن کند، (به قول علامه حلی مدرسه سیاره). دانش‌آموزها آمدند و آنچه بهمن بیگی «بالا داد» (درگوش یزدی به معنی دیکته کردن است) بر تخته سیاه چوبی نوشتند و شعرهایی هم از شاهنامه خواندند. خوب معلوم بود که شعرها را با روحیه‌ای دیگر غیر از حالتی که شهری‌ها می‌خوانند، در ذهن سپرده‌اند. شاهنامه برایشان نمودی از پهلوانی بود. دانش‌آموز کوچولو غروری سرفرازانه داشت از این‌که آن اشعار به خون و جاننش درآمیخته است.

باز نزدیک بیست سال گذشت، این بار محمد بهمن بیگی را نویسنده‌ای

زبردست و شیرین قلم و خوش بیان و تازه پرداز یافتم. شبی گفت فلانی در این دوران بیکاری و دورافتادگی چیزهایی از ایل خود، از یادمانهای خود، از دانسته‌های خود، از دیده‌های خود نوشته‌ام. بگذار یکی را برایت بخوانم. «آل» را خواند و دلم را ربود، گفتم بده در آینده چاپ کنم. کمی اکراه و اجتناب داشت. چه نمی دانست که تکلیفش چیست، نگران بود که همگان و غیر همگان آن را چه گونه تلقی می‌کنند: «آل» را گرفتم و چاپ کردم. آفرین و ستایش خوش ذوقان به گوشش رسید. آوای نادلپذیری از هیچ گوشه برنخاست. دلیر شد و نوشته‌های دیگری فرستاد که همه چاپ شد مگر «قلی». آن هم به زیر چاپ فرستاده شد و چون کتابش را چاپ شده دیدم، «قلی» را از زیر چاپ درآوردم زیرا کتاب زودتر از مقاله چاپ شده بود.

«بخارای من ایل من» مجموعی نوزده تا. از نوشته‌های قصه‌ای، گزارشی، دیداری بهمن‌بیگی است. همه شیرین و دلپذیر و خوش‌زبان و نمونه نثرنویسی ساده و زیبا و استوار است. در نوشته بهمن‌بیگی سه خصوصیت ناب هست: یکی آنکه گاهی «رمانتیک» است. اما نه مهوع. کلمات سوزناک و عاشقانه، از آنها که برای دوستان دوره نوجوانی از قلمش ریخته می‌شد در همین نوشته‌ها هست اما زننده نیست. خوشایند است. دیگر آنکه طبیعت‌شناس است. به خوبی توانسته است با کلمات ساده و بی‌پیرایه مرغزارها، کوهسارها، لاله‌زارها، گوسفندسراها، آوای پرندگان را به خواننده بشناساند که چه حالتی و صورتی داشته‌اند.

سومین خصوصیت بهمن‌بیگی در قدرت بیان مفاهیمی است که در ذهن دارد و می‌تواند آنچه را می‌داند و دیده است به روشنی و پاکیزگی به صورت کلمات بی‌جان عرضه کند.

نوشته‌های بهمن‌بیگی شاهنامه منثور ایل قشقایی و بویر احمدی و ممسنی و کهگیلویه است. هر کس بخواند می‌خواهد ایلی بشود و از زندگی سرسام‌آور شهری ببرد و در دامان آن محیط سرشار از طبیعت (همه گونه) آرام بگیرد و لذت سادگی و بی‌پیرایگی را دریابد. بخارای بهمن‌بیگی چنان هوائی دارد. ریگ رودخانه «ماربر» همانند «ریگ آمو» و گردنه‌های «بیژن» و «سنگ سنگ» همه کشنده است.

اما افسوس که بهمن‌بیگی خود «اسکان یافته» و دیگر ایلی نیست. سالهاست

که نیست. آن بخت بلند امیر سامانی را ندارد که به بخارای خود باز گردد. از وقتی که پایش به دانشکده حقوق رسید و اداری شد و ریاست یافت معلوم بود که دیگر به ایل باز نمی‌گردد.

آفرین باد بر چنین قلمها و فراموش مبادا همت بلند بهمن بیگی برای آنچه در راه آموزش فرزندان عشایر ایران انجام داد.

بامداد نیشابور و شامگاه تاریخ*

تاریخ نیشابور ابو عبدالله حاکم نیشابوری. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیشابوری. تهران: آگه، ۱۳۷۵. ۴۱۰ ص.

به راهنمای شفیعی کدکنی سفری دلپذیر و تاریخ آموز به نیشابور قرن چهارم گزیدم. چاووش عربی پرداز ما در این راه دراز و تار، ابو عبدالله حاکم نیشابوری بود که هزار سال پیش از ما پیرتر بود. ترجمان چاووشمان مردی دیگر بود از نیشابور که محمد پسر حسین خلیفه نیشابوری امام داشت. او سیصد سال جوان تر از حاکم بود زیرا که از زلزله سال ۸۰۸ سخن می گفت. تیزروی و دنیا دیده که در روزگار ایلخانان از خراسان به آذربایجان افتاده و مدتی در تبریز زیسته بود.

سفر ما زمینی نبود. دریایی و هوایی هم نبود. سفری بود کلماتی، در درازنای تاریخ ره می سپردیم و بر برگهای کتاب کهنه نیم مرده خاک خورده ای سیر آفاق و انفس می کردیم. بیشتر کسانی را که شناختیم و بر سرگذشتشان آگاهی های پاره پاره یافتیم محدث و فقیه و مردان کلامی و رجالی بودند. اینها به حسابی که شفیعی کدکنی داشت ۲۸ تن بودند. از صحابه و ۷۱ تن از اشراف تابعین و ۸۳ تن از اتباع تابعین و ۶۱۴ از اتباع آنها و ۵۱۲ تن از طبقه پنجم علمای نیشابور و کسانی که قرونی چند پیش از ما بدان شهر رفته بوده اند و ۳۳۳ تن از طبقه ششم دانشمندان ساکن

*. جهان کتاب، شماره ۵۳ و ۵۴ (اسفند ۱۳۷۶)، صص ۱۰-۱۱.

نیشابور و ۹۵۰ تن از مشایخی که حاکم از آنها سماع حدیث کرده است و بعدها نام ۹۹ تن دیگر از همین رسته را نیز آورده است. به حساب روشن به هدایت حاکم با دو هزار و ششصد و هشتاد آدمی که در عهد خود هریک معرفتی و عنوانی داشتند دیدار معنوی کردیم.

جز آن، به رهنمایی حاکم به کنانه مسجدها، کهندژ، شارستان، کوی‌ها و مدرسه‌ها و زاویه‌ها و باغ‌ها و قلعه‌ها و دروازه‌ها و خانه‌ها و قنات‌ها و میدان‌های نیشابور که برای ما دیدنی و تاریخ پرداز و سفر در گذشته بود، تشریف بردیم. این همه سراسر درس بود و چون پرده سینمای مستندی در ذهن جایگیر شونده.

من همراه شفیع که آشنای بومی و تاریخی آن سرزمین بود به هر جا که راه می‌پیمودیم و به ویرانه‌ای که می‌رسیدم زبان شفیع را گویاتر از چاووش و ترجمان او می‌یافتم. شفیع تا نکته‌ای می‌شنید که برای امروزان مبهم یا پوشیده بود به سخن می‌آمد و به کمال علمی می‌گفت دنباله مطلب چنین است که در فلان کتاب چنان دیده‌ام و در بهمان سند چنین خوانده‌ام. پوشیده‌ها، تارک مانده و تاریک شده‌ها را بر من روشن می‌کرد و تیرگی را از گفته آنان می‌زدود. او باستان‌شناس کندوکاوگر نیست اما جستجوگر ریزه کار خرده بین زوایای تاریخ است. به طور مثال من نمی‌دانستم که شاهنبر در کدام محله نیشابور است. اما او که خود از آن پهنه تاریخ است می‌دانست زیرا کتاب‌های بسیار را گشوده و خوانده بود. دانسته بود که می‌باید الانساب و اللباب و معجم البلدان و تذکرة الاولیاء را دید تا از نظر و اطلاع آنان درباره این نام آگاه شد و دانست که نام آنجا در آغاز «شهید انبار» بوده است. او این گونه دریافته‌ها را از سیصد و چهل سرچشمه اساسی بیرون کشیده است و نام همه آنها را گفته است.



تاریخ نیشابور (نیشابور طبق نسخه خطی آن) را حاکم شیخ ابو عبد الله نیشابوری در ۳۸۸ تألیف کرد و «مقصود اعظم و مقصد اهم از آن کتابت ذکر اسامی کرام صحابه و عظام تابعین و اولیاء است و اصفیاء ملت که به آن بلده نفیسه وارد و

صادر شده‌اند و در آن شهر نشو و ظهور یافته داشته. و ترجمان آن توسط خلیفه نیشابوری (محمد بن حسین) به فارسی درآمده. این خلیفه نیشابوری بنابر تحقیق شفیع کدکنی براساس اطلاعاتی که از اجازه دانشمندی به نام نجاتی نیشابوری به همین خلیفه نیشابوری در سال ۷۱۷ که در تبریز بر نسخه‌ای از تاریخ یمینی نوشته شده به دست آورده است تا حوالی ۷۵۰ زنده می‌بوده. پس زمان ترجمه متن پیش از سال ۷۵۰ خواهد بود. اما چون در مواضعی از آن اطلاعات از قرن نهم مندرج شده است پس مشخص است که بعدها تصرفاتی در ترجمه خلیفه به دست دارندگان بعدی نسخه‌ها وارد شده است.

به هر تقدیر اساس کتاب جنبه رجالی دارد. از صفحه ۶۷ تا ۱۹۶ یکسره نام صحابه و تابعین و محدثان است بدون تفصیلی درباره آنها (مگر به ندرت). شفیع کدکنی به همین ملاحظه کتب رجالی را کاویده و محل و مرجع تحصیل اطلاعات به آنان را که یافت‌شدنی بوده است در تعلیقات خود مشخص کرده است. در همین تعلیقات کوشیده است اشکال‌ها و ابهام‌های لغوی و نسبتی و تصحیفی مربوط به اشخاص را برطرف کند.

بخش کوچک ولی بسیار مهم کتاب (صفحه ۱۹۶ تا ۲۳۲) نوشته‌ای است در تاریخ و جغرافیای نیشابور به معنی اخص. این بخش دربرگیرنده سرگذشت نیشابور کهن، خندق قهنده، بنای شهر قدیم، قری و قنوات حوالی شهر، محلات شهر، فتح نیشابور، اجمالی درباره علی بن موسی الرضا (ع)، میوه نیشابور، وادیهای نیشابور، ارباع نیشابور، ولایت‌های آن، مسجدهای شهر قدیم، زلزله‌های نیشابور است. و چون در همین بخش است که مطالبی درباره زلزله سال‌های پس از ترجمه کتاب به آن وارد کرده‌اند شاید بتوان احتمال داد که بندهایی از مطالب دیگر این بخش هم برافزوده همان کسی باشد که سخن از بنای نهادن سومین شهر نیشابور و ویران شدن آن در ۸۰۸ کرده است (ص ۲۲۳) البته این نوع تصرفات کاتبان اصالت متن را مخدوش می‌کند، ولی مسلم است که مطالب برافزوده آنان خود «متنی» است از قرنی که اطلاع از آن مغتنم و مفید است و همه جا نیست.

شصت صفحه از کتاب مقدمه شفیع کدکنی است درباره تواریخ نیشابور

پیش از حاکم و بعد از او و در عصر ما، زندگی و سفرها و مقام عالی حاکم، معرفی مترجم کتاب و سبک ترجمه او و بالاخره ارزش های متن.

دوستم ریچارد فرای که از روزگار جوانی خود را «ایران دوست» می نامید و استاد دانشگاه هاروارد بود نخستین بار بخش جغرافیای تاریخی این کتاب را در سال ۱۳۳۲ به من داد و در مجله فرهنگ ایران زمین منتشر شد. سپس چاپ عکسی آن را همراه متون دیگر عربی به نام The Histories of Nishabur در هلند (۱۹۶۵) به چاپ رسانید و پایه های استواری را برای شناخت تاریخی نیشابور آماده کرد.

از صفحه ۳۴ تا ۶۱ متن کتاب است و پس از آن تعلیقات شفیع کدکنی که عبارت است از ترجمه عبارات عربی متن و تعلیقات عام او و تعلیقات مربوط به رجال مذکور در متن و موارد اصطلاحات متن. فهرست های نه گانه کتاب پایان دهنده آن است. این متن مجموعه ای است از فواید رجالی، مدنی و جغرافیایی تاریخی.

دکتر شفیع کدکنی کوشیده است «حتی المقدور» (۵۷) رسم الخط نسخه را حفظ کند اما در بسیاری از موارد ناچار شده است برای آسان خوانی رسم الخط مناسب تر امروزینه را داشته باشد. «حکمت» و «تحیت» و «ولایت» و «خلقت» (صفحه ۶۱) در نسخه «حکمه» و «تحیه» و «ولایه» و «خلقه» است و البته آوردن بدین شکل برای کتاب امروز نامناسب است. از همین قبیل است تبدیل «اسلم» به «اسلام» (ص ۶۳، س ۲) اما «چنانک» و «آنک» و «کی» (... که) را نگاه داشته است. ولی در همان صفحه «نشابور» مضبوط در چاپ عکسی فرای به «نیشابور» تبدیل شده است. «حیوة» که در موارد دیگر به «حیات» (یا نظایرش) اصلاح شده است به شکل مضبوط در نسخه بر جای مانده. در همین صفحه، سطر ۱۳ «بعدها» در نسخه «بعدها» است و صورت اصلاح شده در بخش موارد اصلاحات متن نیامده است. همانند «فسطاط» و جای «قسطاط» در سطر ماقبل آخر «یا» به حق افزوده شده در میان [] نیست. «ب» به رسم امروزه از چسبندگی به کلمه بعدی رهایی یافته و جدانویسی شده است. ولی جای بر جای مانده (مثلاً بتبزک؛ ص ۲۱۷) بجاشت؛ ص ۲۲۲ و بنسابور ص ۷۶).

نیشابور به اشکال مختلف نسابور، نیسابور، نشابور، نیشابور، در این نسخه آمده و به چندین صورت ضبط شده است. شفیع‌ی کدکنی هم چاره‌ای نداشته است هر جا همان صورت را که در نسخه بوده است نگاه دارد و تصرّفی را روا ندارد. همچنین شفیع‌ی موارد نادر را که غلط املائی بر کاتب دست داده مانند نوشتن «سعود» به جای «صعود» (ص ۶۱) درست کرده است و در جدول اصلاحات خود متذکر شده است.

در نقل متن، مطلب مربوط به هر یک از رجال را به سر سطر آورده و شماره‌ای برای آن موارد قائل شده و کار را آسان کرده به طوری که توانسته است همه ارجاعات خود را به این شماره‌ها بدهد نه به صفحات کتاب، کاش در صفحات ۶۴ و ۶۶ همه عباراتی را که با «و به درستی که» آغاز می‌شود به سر سطر آورده بود. در میان نام‌های اشخاص عده‌ای نام‌های زیبای ایرانی دیده می‌شود مانند ماناهیه را (که حدس زده است صورتی دیگر از ماهویه باشد)، راهویه، مهران، وردان، فیروز، خشنام، زنجویه، اشکاب (که در صفحه ۱۶۴ به صورت اسکاب آمده است، اگر نادرستی چایی نباشد)، مازیار، سختویه، شادان، خرشید، شهریار، دادویه، مهرجان، امادوار (آیا مصحف امیدوار نیست؟) بالویه، شبرویه، شیرک، شور، رستم، کوشاد، مرداس، مشکان، مهرویه، شنجویه (آیا سختویه نبوده) رامک، شاه، بختیار، کهمس (?) شه‌مرد، فورک، متک، ماهان، سادل (شاید شاددل)، شاپور، شنویه (آیا همان شبویه نیست؟)، قوهیار (کوهیار)، سیرویه، یزدجرد، دوست (به جز درست)، مهرستان، مهیمن، جوانمرد.

از نام‌های جغرافیایی قلمرو نیشابور هم نباید ناگفته گذشت. خراسان از سرزمین‌هایی است همچون گنجینه کم‌مانند برای دستیابی به چنین نام‌ها، اما افسوس که عده‌ای از نام‌های مندرج در قبالة تاریخ نیشابور نامشخص است و بعضی‌ها در چاپ بر اساس متن طبعاً دو صورت دارد (مانند بشتنقان / ۱۰۸ که همان جا در ۱۶۰ بشتنقان آمده است (نیز تعلیقات / ۱۲۸)، اسکاپ / ۱۶۴ به شکل اشکاپ دیده می‌شود و البته این دوگانگی‌ها از چشم او فرو نیفتاده است. فواید جغرافیایی متن بسیار است اما مشکل و مبهم در آنها کم نیست. در

نام‌های مذکور در صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱ کلماتی هست کاملاً ناشناخته که گذشت ایام، ویران شدن نیشابور و دور ماندن ما از متون و اسناد موجب فراموشی و دگرگشتگی آنها شده اما شفیهی کدکنی دست‌بردار از دست یافتن بر صورت صحیح و مشخص آنها نبوده. دیدن تعلیقات ریزه‌کارانه او (صفحات ۲۵۶ تا ۲۷۶) نشان‌دهنده آن است که چه دقت عملی، حوصله بی‌مانند، ممارست فنی در راه شناختن و شناساندن نامهای تاریخی و جغرافیایی قرن سوم و چهارم به کار بسته است. هرچا هم که نتوانسته است به ضبط صحیحی دست بیابد نوشته است: «این نام را به این صورت در جایی نیافتم» و آنجا که خواسته است اجتهادی بکند نوشته است. «حدس می‌زنم»، «شاید» و «احتمال» و «احتمال قوی» و «ظاهراً» و «آیا» و اینگونه الفاظ اصطلاحاتی است که برای موارد غیر مشخص و در پرده مانده و رسیدن به آن نتیجه‌ای که بتواند پذیرفتنی جلوه کند، در استنتاجات و استقصاهای خود جای جای آورده است. حتی در مورد نام محلی که در ضبط و شکل مفهوم آن جای اشکالی نیست، مثل محله جولاهگان / ۲۶۵، نوشته است: «در باب این محله در اسناد دیگر اطلاعی به دست نیامد». اما در موردی هم که ضبطی را مغلوط می‌داند می‌نویسد: «تردید ندارم که...» (ص ۲۸۱) مرادم این است که برای یک نامها به اینجا و آنجا نگریسته و کتابها و کتابهایی را زیر و رو کرده است تا اگر نکته‌ای درباره آن نام هست که می‌توانسته است در شناسایی محل کمک کند آن را از دست نگذارد. تعلیقات او هم به همین سیاق است، نه تنها درباره اسمی جغرافیایی که هم درباره نامهای تاریخی و هم نص اشعار و اشارات ادبی و نکات تاریخی و دقایق دیگر.

می‌دانیم که بسیاری از محدثان منصب و یا پیشه و کاری داشته و در زمره اصناف در شمار می‌بودند. در این کتاب هم گاه شغل محدث ذکر شده است. علاقه‌مندان می‌توانند حصیری، دقاق، وبری، سراج، صفار، دهقان، خفاف، دهان، صیدلانی، بزاز، وراق، تاجر، سمسار، خیاط، جوهری، صیرفی، نجار، کاتب، جلاب، صایغ، کاغذی، کرابیسی، و مانند آنها را در این متن معتبر بیابند. کاش فهرستی مجزا از این رشته فراهم شده بود. اگر چه در جدول نامها، مشاغل ایشان

لابه‌لای انواع نسبت‌های موجود آورده شده است.

در جدول نامها و نسبت‌ها بعضی از کسانی که دارای دو نسبت بوده‌اند نامشان ذیل یکی از نسبت‌ها دیده می‌شود. مثل ابراهیم ابن اسحاق، بنانی طالقانی، که دیگر طالقانی نیست. کلمه عطریف (فهرست ص ۳۷۲) که در تعلیقات (ص ۲۸۳) صورت درست آن غطریف ذکر شده است، ذیل عطریف هم آوردنی بود خصوصاً که در شماره ۱۷۷۸ هم در نام شخص دیگری آمده است.

از نکته‌های اجتماعی و تاریخی در قرون دور (مانند قرن سوم و چهارم است) ذکر ماه ایرانی است با سال هجری. در این متن هم موردی است که نقل می‌کنم: وفات زکیه بن زکی العاشر من آذر ماه سنة سبع عشرة و ثلثمائة (ص ۱۱۱). کلمات کهنه ناشناخته و بومی جای جای در متن هست. مانند کنانه / ۶۶، ختکل (؟) (که شماره صفحه‌اش را از یاد برده‌ام). دنیش / ۲۷۶ و کهن ریز ۲۲۶. شفیع کدکنی در مورد دنیش حدس زده است: «ظاهراً یکی از حشرات گزنده مقصود است.» حدسش به قرینه این که در یزد به رتیل «چار نشک» گفته می‌شود، درست و اساسی است. «نشک» همان معنی نیش دارد.

فهرست‌ها عبارت است از آیات، احادیث، مأثورات، شعرهای عربی، شعرهای فارسی، نامها و نسبت‌ها (با توجه به توضیح ذیل آنها). ولی همان‌طور که اشاره شد حق بود اسامی افرادی که دارای دو یا سه نسبت‌اند در دو یا سه جا ذکر می‌شد. مانند الصبغی الجنجرودی در دو جا (۲۲۷۷) و الصایغ النیشابوری. نام جای‌ها (که نام‌های مذکور در نسبت‌ها را دربر نمی‌گیرد. برای نامهای جغرافیای مذکور در نسبت‌ها باید در فهرست نام‌ها و نسبت‌ها رجوع کرد)، تلاجارد در شماره ۲۷۷۵ هست و در فهرست نیست. به طور پیشنهاد یادآور می‌شود. که آباغانجی - در متن بدون نقطه - و بغانجی در فهرست جغرافیای آیا تصحیفی از بغانخد مذکور در نسبت‌ها نیست. عدد ۲۷۲۲ از الزیق مانده است. (همچنین تصور می‌شود ورقاب نام آبادی از فارس باشد.)، فهرست خاندان‌ها و قبایل و جماعات، فهرست کتاب‌ها در متن. این فهرست‌ها تنها کلید دست یافتن بر موضوعی در این متن نیست، بلکه نمونه‌ای است آموزشی از طریقه تهیه فهرست برای چنین متون کهن

ارزشمند که در نهایت حوصله و سابقه و کفایت علمی تخریب شده است. شفیع کدکنی مواردی که به حق ناچار از اصلاح ضبط نسخه از شکلی مغشوش و مخدوش و یا غلط مصرح به صورتی درست و مقبول شده است با ذکر صفحه و بند یک یک را در صفحات ۳۳۳ تا ۳۳۶ به ضبط درآورده است تا اگر کسی مانند من میان نسخه عکس چاپ فرای و این چاپ منقح مصحح مضبوط به مقابله پرداخت حتماً به جدول موارد اصلاحات متن، مراجعه کند تا داند که متاع شفیع کدکنی کجایی است. مریزاد دستی که انگور چید.

جریان‌های ادبی در مجلات فارسی*

انتشار روزنامه و مجلات در ایران یکی از مظاهر آشنایی جامعه ما با تمدن مغرب زمین است. از وقتی که میرزا صالح شیرازی روزنامه یک ورقی خود را به نام «ورقه اخبار» در حدود سال ۱۲۵۳ قمری منتشر ساخت تا روزی که مجله «ورقه اخبار» در حدود سال ۱۲۵۳ قمری منتشر ساخت تا روزی که مجله «گنجینه فنون» در تبریز به سال ۱۳۲۱ قمری منتشر شد تمام مطالب سیاسی و تاریخی و ادبی و تربیتی و رشته‌های دیگر، به وسیله روزنامه در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گرفت، تا بدانجا که تاریخ سیستان از متون قدیم زبان فارسی به صورت پاورقی در جریده ایران به چاپ رسیده است.

روزنامه مدت هفتاد و پنج سال یگانه وسیله مکتوب ارتباط علمی و فکری افراد جامعه ایرانی بود، مگر آنکه گاه به گاه رساله‌ای و نوشته‌ای مستقل چاپ می‌شد و از این طریق مطالبی تازه در اختیار خواننده گذاشته می‌شد، نظیر رساله‌ها و جزوه‌هایی که بیشتر در زمینه مسائل اجتماعی و نشر عقاید مربوط به مشروطه خواهی به چاپ رسیده است.

می‌دانیم که جریان‌های فکری و ادبی اصلی و اساسی، در دنیای کنونی،

*. متن گفتاری است که برای دانشگاه فردوسی (مشهد)، به اشاره و دعوت غلامحسین یوسفی تهیه شد و قسمتی از آن در جلسه‌ای که ترتیب یافت خوانده شد. از آن دوست عزیز و دانشگاه مشهد پژوهش می‌خواهم که متن را درین مجله به چاپ می‌رسانم. [نقل از: راهنمای کتاب، سال ۲۰ (۱۳۵۶): ص ۳۸۳ - ۳۹۱ و ۵۵۵-۵۵۶ و ۷۷۰-۷۸۱ و سال ۲۱ (۱۳۵۷): صص ۳۷-۵۰].

بیشتر به وسیله نشریات ادواری یعنی مجله‌هایی که هر چند یک بار نشر می‌شود بروز می‌کند و در حوزه‌های مستعد و مساعد نشر می‌شود. در ممالکی که روزنامه‌های جدی ادبی وجود دارد و جراید عمومی آنها، دارای وزن و اعتبار است هر یک از آن جراید به حد خود وسیله بسیار مؤثر و حقیقی و فوری‌تر در انتشار جریان‌های ادبی و تحولات مربوط بدان و توزیع آثار تازه تواند بود. کما اینکه یک نقد و معرفی استوار که از یک اثر ادبی در روزنامه‌های معتبر جهانی نشر می‌شود موجب تعیین سرنوشت آن اثر برای همیشه است. یعنی آن اثر ارزشی را که باید بیابد از این راه به دست می‌آورد.

در زبان فارسی هم کم و بیش نشریات ادواری (که در این گفتار مراد فقط آن دسته از نشریاتی است که نام مجله بر آنها اطلاق می‌شود) در تغییرات مربوط به جریان‌های ادبی مؤثر بوده‌اند. یا لاقلاً به وجود آورنده و طرح‌کننده مسائل فکری و ادبی بوده‌اند. به عبارتی دیگر اگر هم چنان که باید در عرصه حیات ادبی و فکری موجد تحولات اساسی نشده باشند ضبط‌کننده و نشان‌دهنده وضع اجتماعی و ادبی دوران انتشار خود خواهند بود. بی‌مجامله می‌تواند گفت که اغلب مجله‌های زبان فارسی پا را از این مرتبه فراتر نگذاشته‌اند.

اما یک نکته مسلم است که در زمینه تحولات ادبی و زبانی، لامحاله تأثیر مجلات بیش از اثر زودگذر و سطحی روزنامه‌ها بوده است. روزنامه‌ها در تاریخ مطبوعات ایران نتوانسته‌اند به جز مؤثر افتادن در امور اجتماعی و احتمالاً سیاسی و نیز وسیله بودن در نشر اخبار، آن حیثیتی را به دست بیاورند که فی‌المثل روزنامه تایمز ادبی با ضمیمه نیویورک تایمز، از باب مؤثر شدن در افکار مردم خواستار ادبیات و هنر همیشه دارا بوده است.

گواه روشن بر این مدعا بررسی روزنامه‌های با ارزش و پرولوله و محرک و زنده‌ای است که در عصر مشروطیت انتشار می‌یافت و هر یک دوستدار و خریدار زیاد و حکم «ورق زر» داشت. اما به جز برانگیختن احساسات وطن‌خواهی و طلب کردن هوای آزادگی و سخن گفتن از معایب عادی زندگی اجتماعی «سخن مایه» دیگری در آنها دیده نمی‌شود.

علت این امر آن است که نویسندگان جراید در آن عصر مجبور بودند مردمی را که از مسائل و زمینه‌های اجتماعی جدید به کلی بیگانه بودند با انتشار مقالات سیاسی بیدار کنند و با زمانه تازه آنها را هم‌آواز سازند. ناچار و متأسفانه مدیران و نویسندگان جراید توجهی به مبانی مربوط به فرهنگ و ادبیات که موجب قوام فکری و ذوقی ملت است نداشتند. اگر احیاناً یکی از آنها وارد معقولات می‌شد و به مباحث ادبی می‌پرداخت آرائی بوده از این قبیل که در جریده علمیّه «نوروز» (ش ۳۲ در ۱۳۲۱ قمری = ۱۹۰۳ میلادی) به مدیریت ناظم الاسلام و میرزا کاظم خان طبیب کرمانی دیده می‌شود:

«قاعده مأخوذه از تازی. تاکنون الف و تاء در لسان عرب علامت جمع بوده است. بلغاء و فصحاء فارسی زبان در عبارات فارسی اگر اراده جمع می‌نمودند آن لفظ را معرب می‌نمودند و الحاق جیم به آخرش و بعد از آن جمع می‌بستند به الف و تاء مثلاً نوشته را نوشتجات... لکن این ایام الف و تاء در فارسی نیز علامت جمع شده است مثل فرمایشات و گزارشات و جنبشات و غلیانات و کنارات و غیرها. پس بعد از این نمی‌توان این گونه الفاظ را که متجاوز از صد لفظ آن مستعمل بلغاء و فصحاء فارسی زبان است گویم غلط است و آوردن این الفاظ را در تحت این قاعده اولی و انطباق است. ولی اعلام و اعلان می‌دهیم به فضلاء فارسی زبان که بعد از این الف و تاء را علامت جمع دانند هم در عربی و هم در فارسی. هرگاه احدی نقضی دارد ابلاغ نماید تا درج گردد».

در میان روزنامه‌های آن دوران، منحصرراً روزنامه «صور اسرافیل» مستثنی شدنی است. آن هم به علت آنکه علی اکبر دهخدا که یکی از نویسندگان با قریحه آن بود دارای مایه ادبی و طبع ادیبانه بود. او با نگارش ستونی به عنوان «چرند و پرند» مسائل اجتماعی و سیاسی مورد نظر و بحث را به اسلوبی شیرین و تازه که از خمیر مایه ادب هنر نویسندگی و کمال ذوق چاشنی گرفته بود مطرح می‌کرد. به همین سبب جوهر اندیشه اش بیشتر و عمیق‌تر در اذهان مردم اعم از عارف و عامی نقش پذیر می‌شد.

البته نباید حق بعضی از روزنامه‌های مهم نظیر «ادب» و «تریت» و «فرهنگ» را که به وسیله ادیب کمال‌الممالک و ذکاء‌الملک و میرزا تقی خان کاشانی نشر می‌شد

و هر یک از لحاظ ادبی واجد اهمیت بود فراموش کرد.

به هر حال پیش از اینکه به سیر و تحول جریان‌های ادبی در مجله‌ها بپردازیم کیفیت و نحوه توجه آنان به جریان‌ها را بسنجیم چند نکته مقدماتی گفتنی است. (۱) اغلب از مجلات جدی و اساسی که در وضع ادبی و مسائل مربوط به زبان فارسی مقام ارجمند یافته‌اند، قسمت‌هایی از مجله را به نشر مباحث و مقالات مربوط به علوم و فنون و حفظ الصحة و ورزش و هر نوع نوشته دیگری که خوانندگان ایرانی در جای دیگر بدان مطلب نمی‌توانسته‌اند دست بیابند، مصروف می‌کرده‌اند. چندان که در مجله‌ای مثل «دانشکده» مقالات کوتاه در مطالب علمی مندرج است. «فرنگستان»، «مهر»، «کاوه» همین حال را دارد. حتی شخصی چون عباس اقبال آشتیانی مقاله‌ای درباره کاشف میکرب سل دارد که در مجله «آینده» درج شده است.

عجب آنجاست که بسیاری از مجلات تخصصی فارسی هم به انتشار مقالات ادبی و ترجمه داستان‌های اروپایی و حتی شعر پرداخته‌اند. نمونه این وضع در مجله‌های پست و تلگراف، شیر و خورشید سرخ، فلاحت و تجارت، علوم مالیه و اقتصاد دیده می‌شود.

(۲) چون در این بررسی چگونگی جریان‌های ادبی در مجلات مورد نظرست به مجله‌هایی که جنبه ادبی داشته است و نیز مجله‌های عمومی که جنبه ادبی آنها بر دیگر جهاتش غالب بوده است می‌نگریم و از بحث در مجله‌های تخصصی چون باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، فرهنگ ایران زمین، فرهنگ ایران باستان، بررسی‌های تاریخی و نظایر آنها پرهیز می‌شود، به خصوص که انتشار این نوع از مجلات سابقه طولانی ندارد. در این بررسی مجله‌های فارسی چاپ افغانستان مورد مطالعه قرار نگرفته است.

(۳) اغلب مجلات ایران از انتشار دوره طولانی بازمانده‌اند. یعنی پس از چند شماره یا حداکثر یکی دو سال تعطیل شده‌اند، مثل ندای قدس، خورشید، آفتاب، اصول تعلیم، فروغ تربیت، سپیده دم، عرفان، دبستان...

طبعاً سبب نداشتن خواننده کافی بوده است. بی توجهی عمومی به مجلات

جدی هنوز هم ادامه دارد. بعضی از مجلات با فترت هایی که آنها را از نشر متوقف ساخت منتشر شد. مانند آینده (۱۳۰۴ و ۱۳۲۳ و ۱۳۳۸) و مهر (۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۸).

۴) مجله های اساسی اغلب فاقد هیأت تحریریه است. سرمایه مادی مجله ها به وسیله مدیران آنها تأمین می شده است و شاید مجله «شرق» یگانه مجله ای است که برای اولین بار به وسیله ناشر (یعنی کتابفروشی کلاله خاور) در ایران انتشار یافت.

در سال های اخیر بعضی از ناشران به انتشار نشریات ادواری به عنوان دفتر و جنگ و کتاب آغاز کرده اند ولی متأسفانه هیچ یک ادامه نیافت. باید گفت از میان آنها نشریه «الفبا» که که مؤسسه انتشارات امیرکبیر ناشر آن بوده است مرتبتهی والا تقسیم کرد:

۵) مجله ها را به چند گروه می توان تقسیم کرد:
الف) مجله ای عمومی که با سرمایه شخصی نشر شده است (در دو دسته - تهران، شهرستان).

ب) مجله های دولتی و مؤسسات وابسته به دولت.
ج) مجله هایی که با کمک مراکز خارجی نشر شده مثل «ایران و آمریکا»، پیام نو (پیام نوین)، روزگار نو.
ه) مجله های دانشگاهها و مراکز علمی

تأثیر مجله های جدی و اساسی را در جریان های ادبی در چند بند می توان خلاصه کرد:

۱) توجه دادن مردم ایران به اهمیت زبان فارسی مخصوصاً از حیث لزوم ایجاد وحدت ملی و تکوین ملیت در این باب مجله های کاوه، ایرانشهر، آینده، یادگار، یغما، سخن، ارمغان، مهر بیش از مجله های دیگر اهتمام کرده اند.
۲) عرضه کردن تحقیقات ادبی و تاریخی و لغوی به شیوه مرسوم علمی و

مبتنی بر طریقه مستشرقین که محمد قزوینی و سید حسن تقی زاده بانی این طریقه در ایران بوده‌اند. انتشار ترجمه مقالات مستشرقین خود کمکی بوده است به استقرار و توسعه این نوع از تحقیقات.

۳) انتشار نمونه‌هایی از ترجمه «ادبیات» به معنی اخص آن یعنی داستان و نمایشنامه از زبان‌های خارجی. در اغلب مجله‌های زبان فارسی این نوع ترجمه دیده می‌شود. ولی مجله‌ای که سهم مؤثرتری دارد مجله «سخن» است. این مجله به صورتی وسیع چنین خدمتی را انجام داد و توانست نمونه‌هایی از ادبیات ملل مختلف عالم را در دوره‌های بیست و چند ساله خود نشر کند. برخورد با ادبیات غربی حدود شصت سال است که در مجلات فارسی سابقه دارد. مجله «بهار» نخستین مجله‌ای است که به این رشته پرداخت.

۴) طرح اقتراحات ادبی به منظور برانگیختن طبایع ارباب ادب و ذوق از ابداعات مجلات است. کاوه، آینده، آرمان، ایرانشهر، سخن از مجله‌هایی است که اقتراحات دلپسند و بحث‌انگیز داشته‌اند.

۵) تجدد ادبی موضوعی است که در بسیاری از مجلات مورد بحث و سنجش قرار گرفته است. یکی از مطالبی که سالیان دراز در زمینه تجدد ادبی مطرح مذاکره مانده است موضوع شعر فارسی و لزوم تجدد در آن است. چندین مجله بدین موضوع پرداخته‌اند ولی مجله «سخن» دامنه‌دارتر از دیگران در این مبحث به نشر مقالات اقدام کرده است. نمونه‌هایی از اشعار به اصطلاح آزاد، سپید، نو و موج نو در اغلب مجله‌هایی که در چهل ساله اخیر انتشار یافته‌اند رواج داشته است.

۶) استفاده از زبان عامه در نگارش ادبیات به معنی اخص، یعنی داستان و نمایشنامه از آثار توجه به لزوم حفظ فرهنگ عامه و لامحاله تقلید از ادبیات اروپایی است. نمونه‌های این نوع از آثار در بسیاری از مجله‌هایی که پس از شهریور ۱۳۲۰ انتشار یافته است به وفور دیده می‌شود.

۷) نقد ادبی یکی از زمینه‌هایی است که طرح آن در مجله‌های ادبی سی چهل سال اخیر باب شد. این کار تازه به محاذات شرح احوال نویسی شاعران و

ادیبان و دانشمندان (که در حقیقت دنباله سنت تذکره نویسی و رویه معمولی عده‌ای از محققان و ادیبان در مقاله نویسی برای مجله‌های ادبی است) به تدریج در مجلات رسوخ یافت. به طور مثال از مقاله‌هایی می‌توان نام برد که علی دشتی تحت عنوان «میان پیغمبرها جرجیس» در نقد مقاله حیدرعلی کمالی راجع به احوال قآنی در مجله آینده (۱۳۰۵) نوشت، یا مقاله‌ای که از محمدعلی فروغی با امضای رمزی «مع‌ف» در نقد اشعار عرفی در مجله ارمغان (۱۳۱۸) انتشار یافت. ۸) مبحث انتقاد کتاب از سال ۱۳۳۳ جای «تفریط» را گرفت. در حقیقت مجله «سخن» به پیروی مجله‌های ادبی فرانسه پایه گذار این رشته ادبی است. بعد از آن مجله‌های خاص نقد و بررسی کتب به وجود آمد.

۹) در مجلات، مسائل فکری و حیاتی جامعه مورد توجه ادبای متفکر واقع شد. ادبا با توجه به مبانی فکری و تکیه بر مسائل تاریخی و با ملاحظه جهات سیاسی و اجتماعی توانستند مطالب را عمیق‌تر و دقیق‌تر از روزنامه نویسان مورد موشکافی و بررسی قرار دهند.

۱۰) مجلات در نشر افکار اجتماعی و فلسفی غربی و تحلیل مسلک‌های جدید (که از موضوع خاص مورد بحث ما خارج است) سهم اساسی دارند. انتشار این نوع افکار خود به خود، در خلق آثار ادبی محض و نحوه برداشتی که نویسندگان ما پیدا کرده‌اند مؤثر بوده است.

۱۱) شناساندن نسخ خطی، در معرفی متون و آثار ناشناس قدیم بسیار مفید بوده و طبعاً موجب وسعت یافتن ادبیات فارسی و دامنه یافتن تجسس در تاریخ ادبیات فارسی شده است.

۱۲) تغییر اسلوب فارسی نویسی، و دور شدن آن از تعقیدات لفظی و استعمالات غریب و بالأخره توجه بیشتر به درست نویسی از نتایج انتشار مجلات ادبی است. در اینجا باید اشاره کرد که گاهی مجله‌ها به موضوع «فارسی نویسی سره» و نیز «تغییر خط» فارسی پرداخته‌اند. ولی هیچ یک از این دو نظر هیچ گاه مورد التفات قرار نگرفته است. حتی احمد کسروی که در مجله پیمان اهتمامی خاص به رواج «زبان پاک» مولد خود داشت توفیقی نیافت. فقط معدودی از لغات

وضع شده توسط او در زبان فارسی مورد استعمال و قبول عام یافته است. نکته دیگری که در این مقام قابل گفتن است اشاره به تأثیری است که مجلات در رواج رسم الخط نسبتاً واحد و صحیح‌تر داشته‌اند. اگر چه هنوز هم موارد ناصحیح و ناهماهنگ در رسم الخط در مجلات وجود دارد، تردید نیست که نسبت به گذشته صورت بهتری به وجود آمده است.

(۱۳) گاهی تأثیر استثنایی بعضی از مقالات که ناشی از اهمیت و حیثیت نویسندگان آن مقالات بوده است موجب به وجود آمدن جنجال‌هایی شده است. فی المثل دو مقاله تقی زاده، یکی به عنوان «جنبش ملی ادبی» مندرج در مجله تعلیم و تربیت (سال ۱۳۱۴) و دیگری «حفظ زبان فصیح فارسی» در مجله یادگار (۱۳۲۷) چنین مقام و موقعی یافت.

(۱۴) مجلات دولتی و رسمی معمولاً در جریان‌های فکری و ادبی تأثیری نداشته‌اند.



تاریخ انتشار مجله استوار و اساسی در ایران سال ۱۳۲۸ قمری است. در این سال مجله بهار به مدیریت ادیب و مترجم مشهور یوسف اعتصام‌الملک آغاز و هر ماه یک شماره نشر شد. اما بیش از یک سال دوام نیافت. ناگفته نماند که اعتصام‌الملک در دوران اقامت در تبریز توانسته بوده که با همکاری سید حسن تقی زاده و محمد علی تربیت و سید حسین عدالت که از روشنفکران زمان خود در تبریز بودند و جراید و مجلات مصر و عثمانی و قفقاز را که به زبان‌های ترکی و عربی انتشار می‌یافت منتشر کند. آن مجموعه بیشتر حاوی ترجمه مطالب علمی و تربیتی بود. مطالب گنجینه فنون در چهار قسمت بود: اول گنجینه فنون در مطالب علمی، دوم به عنوان هنرآموز، سوم ترجمه اثری از گوستاولوبون به عنوان تمدنات قدیمه به قلم تقی زاده و بالأخره سفینه غواص که ترجمه رمانی است از ژول ورن توسط اعتصام‌الملک. چون «گنجینه فنون» از فوائد ادبی تقریباً عاری بود ناگزیر مجله بهار را باید آغاز کار مجله نویسی عمومی و ادبی در ایران محسوب کرد.

اعتصام الملک در سبب تأسیس مجله «بهار» نوشت:

«مقصود از تأسیس مجموعه بهار این است که مطالب سودمند علمی و ادبی و اخلاقی و تاریخی و اقتصادی و فنون متنوعه از... به طرزی نیکو و اسلوبی مرغوب به انظار ارباب دانش عرض بدارد... در این موقع که روح حیات بخش آزادی به کالبد بی توش و توان مملکت بازگشته، در این دوره تجدد که هر ایرانی ایران دوست می خواهد به یک وسیله و تدبیری اذهان هموطنان خود را به سوی علم و آگاهی دعوت کرده چگونگی مسافرت در جاده تمدن حقیقی را به آنها بیاموزد مجله بهار قدم به ساحت انتشار می گذارد. در صورتی که تاکنون هیچ مجله، مجموعه... بر آن سبقت ننموده است. امروز که دوره مطبوعات ما به وجود روزنامه های ایران نو، شرق، مجلس، وقت، تمدن افتخار می کند گویا بی مناسبت نباشد که مجله بهار نیز جامه انتشار بپوشد.»

باید گفت مراد اعتصام الملک از اینکه هیچ مجله و مجموعه بر «بهار» سبقت ننموده است ظاهراً از این لحاظ است که مجله گونه های قبل از بهار از آن جامعیت و اسلوب استواری کار که مجله بهار در پیش گرفت و مخصوصاً توجهی که متوالیاً به نشر ادبیات اروپایی داشت به دور بوده اند، و نه قبل از بهار چند «مجله» در ایران انتشار یافته بود.

ظاهراً نخستین مجله هایی که در ایران ایجاد شد عبارت است از گنجینه فنون (چاپ تبریز) الاسلام (چاپ اصفهان) و این هر دو در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۱) انتشار می یافت. پس از آنها دعوة الحق (چاپ تهران) در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۲) شمسی) و مجموعه «اخلاق» از انتشارات انجمن اخوت (چاپ تهران در ۱۲۸۳) زیر نظر ظهیرالدوله و مجله استبداد در ۱۲۸۵ و «گنجینه انصار» در اصفهان توسط حاج حسن انصاری در سال ۱۲۸۶ بوده است.

در اینجا مناسب است که چند کلمه ای درباره مجله استبداد گفته شود. این مجله در سال ۱۳۲۵ یعنی در زمان وجود مشروطیت انتشار می یافت که مجلس اول در کمال قدرت بود ولی به سبب وجود آزادی چنین مجله ای می توانست در نهایت آزادی ناشر عقاید طرف داران استبداد باشد. روی مجله نوشته بود «مجله استبداد حاصل افکار مستبدین در انجمن های سری». برای آنکه نمونه ای از مطالب آن در

دست باشد عبارتی را می‌آورم که اداره مجله در طی جواب مبسوط خود به مکتوب یکی از هواخواهان مشروطیت نوشته است:

«ای گورخران صحرای وحشت و ای احمقان وادی جهالت! شما هنوز مثل اطفال نابالغ و زن‌های بی‌خبر از امور عالم مطلع بر تکالیف خود نیستید... اول بروید قدری درس بخوانید... معنی مشروطیت را بفهمید.»

«بهار» در زمان خود با نشر مطالب تازه، خواه در زمینه علمی و خواه در مباحث ادبی، مقام والائی یافت. طبعاً انتشار مقالات در باب عقیده ژول سیمون، افکار تولستوی موجب آن بود که جوانان طالب ادبیات و افکار غرب بدان توجه پیدا کنند. در این مجله بخشی به «ادبیات» به معنی اخص اختصاص داشت و آن عبارت بود از قطعات ادبی منثور از قبیل «همشیره» یا «مصاحبه ادبی» که چند کلمه از آن بازگفتنی و شنیدنی است:

«ای گل! ای آرایش صحرا و گلستان! ای محبوب شعر و معشوق طبیعت! حال تو بر چگونه است؟ هر روز صبح تو را تماشا می‌کنم. در حجله‌گاه چمن بر خود می‌بالی. غالیه می‌سای و نافه گشایی می‌کنی.»

ملاحظه می‌فرمایید که نویسندگان نتوانسته است فقط به نوعی رمانتیسیم اروپایی بسنده کند یعنی از قید تعبیرات سنتی و الفاظ کهنه شده فارغ نمانده است. غالبه سایی و نافه گشایی را از لوازم بیان مطلب خود دانسته تا خواننده آشنا به شعر منوچهری و معزی و سعدی از عبارات نویسندگان بیشتر لذت ببرد. دوره دوم بهار پس از ده سال فترت انتشار یافت و جنبه ادبی آن قوی‌تر بود و این دوره حاوی ترجمه‌های زیاد از ادبیات اروپایی بود.

بعد از «بهار» مجله‌ای ماهانه به نام «آفتاب» در اصفهان نشر شد (۱۳۲۹ قمری = ۱۲۸۹). این مجله از ابتکارات انجمنی بود که به وسیله شیخ محمد باقر الفت پسر آقا نجفی تأسیس شده بود. هر شماره از مجله ضمایمی داشت که عبارت بود از قسمت‌هایی از کتاب‌های «وسائل رستگاری» و «پرورش استقلال»، «آفتاب» جنبه سیاسی و اجتماعی داشت و به گفته ناشرش:

«مسلکی را اختیار کرده که منتهی نقطه ترقیات بشر و منطبق بر مستقبل اجتماع است. از تقویت و تأیید هر امری که موجب اتفراق افراد بشر است پرهیز می‌کند. اجراء مساوات و برادری انسانی و احیاء رسوم عدل و احسان عام را جدا مد نظر دارد».

یک قسمت از مجله را هم به «مقالات ادبیه و رمان‌های مفیده مختصره و بالخصوص فلسفه تاریخ ملل و ادیان» اختصاص داده بود: مانند حیات تولستوی شرح احوال لوتر. می‌بینید که شصت و چند سال قبل در شهری چون اصفهان انتشار «رمان‌های مختصره» مورد نظر روشنفکران زمان بوده است. اما این مجله بیش از هشت شماره انتشار نیافت.

در سال ۱۲۳۹ دو مجله یکی به نام «عهد ترقی» و دیگری «علمی» به انتشار شروع کرد. مجله «عهد ترقی» به وسیله چند نفر از فارغ التحصیلان مدارس دارالفنون و صنعتی آلمان که خود را «جمعی از معارف پروران» می‌نامیدند اداره می‌شد و شش شماره از آن بیشتر نشر نشد. مقصود ناشران مجله آشنا ساختن مردم با ترقیات جدید بشری بود. به همین ملاحظه بر روی جلد آن تصویر طیاره و تلفن و راه آهن دیده می‌شد. در مقاله افتتاحی آن گفته شده بود که:

«اوراق فقط منحصر به روزنامه‌های پلتیکی و اخباری نیست، بلکه مجلات علمی هم لازم است... مجله‌ای است علمی ادبی، صنعتی، تاریخی، جغرافیایی، پندی، اخلاقی و مصور که برادران را از این معلومات می‌آگاهاند... چون در این اوان نسوان محترم پا به دایره معارف نهاده‌اند قسمتی را راجع به خانه داری و نگاه داری اطفال و سایر امور زنانگی نموده است».

این مجله در هر شماره قطعه‌ای شعر چاپ می‌کرد ولی سعی بر آن بود که مضامین اشعار دارای تازگی و ذات تجددخواهانه باشد مانند قطعه «زارع» یا «نعم الانقلاب ولو علینا».

مجله دیگر به نام «علمی» به وسیله «هیأت مدیره» نشر می‌شد. افراد این هیأت عده‌ای از رجال و منورین زمان بودند که بعضی از آنها هم در بلاد اروپایی تحصیل کرده بودند. از این مجله فقط ده شماره نشر شد. مقالات مندرج در این

مجله در مسائل تاریخی، حقوقی، مالی، بهداشتی، سیاسی و اجتماعی بود و گاهی هم به مباحث ادبی می‌پرداخت. از جمله مقاله‌ای است به قلم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی به عنوان «زبان ما» و من تصور می‌کنم که این اولین بار است که در یک مجله به موضوع زبان فارسی و مسائل آن در آینده توجه شده است.

تصور می‌کنم که می‌توانیم دوره اول مجله نویسی زبان فارسی را به همین جا ختم کنیم، زیرا با طلوع «کاوه» در سال ۱۲۹۳ (یعنی ربیع الاول ۱۳۳۴ = ۱۹۱۶ میلادی) حقیقت دوره جدیدی در تاریخ مطبوعات ایران آغاز شد. پایان یافتن جنگ جهانی و هیجان سیاسی بزرگی که سراسر ایران را در خود گرفته بود موجب پیدا شدن روزنامه‌ها و مجله‌های متعددی شد. ولی بدون تردید کاوه مجله‌ای بود که تأثیر عمیق‌تر داشت و توانست که تا سال‌های دراز در اذهان مردم با فرهنگ مقام خاص خود را حفظ کند. علت اینکه کاوه بدین منزلت رسید بدان سبب بود که این روزنامه در آغاز جنبه سیاسی داشت و بر ضد ظلم و ستم انگلیس و روس فکری برخاسته بود. کاوه سیاسی سی و پنج شماره نشر شد. پس از این که آلمان شکست خورد اسلوب انتشار کاوه از ژانویه سال ۱۹۲۰ عوض شد و مجله به صورت ادبی و تحقیقی انتشار یافت و به عنوان «دوره جدید» موسوم شد. از این دوره ۲۴ شماره در مدت دو سال منتشر شد. بی تردید علت واقعی شهرت و نفوذ کاوه به سبب پشتوانه استوار و علمی آن بود. چه سید حسن تقی‌زاده و میرزا محمدخان قزوینی و سید محمدعلی جمال‌زاده و چند تن دیگر از مهاجرین فاضل ایرانی مدیران و نویسندگان آن بودند. حتی شخصی چون قزوینی به تصریح شماره ۳۲ آن مجله در نوشتن مقالات سیاسی آن نیز شریک بوده است.

تقی زاده در نخستین شماره دوره جدید نوشت:

«روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود... و لهذا اساس و خط روش تازه‌ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی... کاوه جدید پیش می‌گیرد نسبتی به کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه‌ای می‌شود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران، جهاد بر

ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن.»

و در پی آن به طور توضیح و برای بازشکافتن مرام خود می نویسد:

«... نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و منابع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (بخش از زبان) ... بوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن.»

تندروی تقی زاده تا بدانجا رسید که گفت «ایران ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً باید فرنگی مآب شود و بس» چنین بیانی موجب جنجال‌ها و پرخاش‌های بسیار نسبت بدو شد. تقی زاده پس از اینکه به ایران بازگشت و پس از سال‌ها دوری توانست که از نزدیک با افکار و عقاید و قدرت تغییر و تحمل هموطنان آشنایی بیابد از چنان نظر قاطع و تند عدول کرد. باید گفت که «کاوه» با وجود اینکه تا بدین حد فرنگی مآب شده بود (و شخص تقی زاده قبل از آن هم در مظان تکفیر قرار گرفته بود) بسیار مورد توجه قرار گرفت. زیرا مقالات و مطالبی که در آن طرح شده بود به کلی با آنچه تا قبل از آن در مجلات ایران دیده شده بود از دستی دیگر بود. مقالات تاریخی و ادبی کاوه دقیق و عالمانه و متین و مبتنی بر روش متقن اروپایی بود. همین مزایا بود که ایرانیان را بدان علاقه مند کرد.

بحث از مجله کاوه فرصتی دراز می خواهد و در چنین گفتاری مجال پرداختن به تمام جوانب مربوط بدان نیست. چون در این مقاله توجه ما بیشتر به جریان‌های ادبی معطوف است پس باید مقالاتی را که بدون تردید در مباحث ادب فارسی آن زمان مؤثر افتاده است معرفی کرد.

یکی از نخستین مسائلی که در کاوه مطرح شد و پیش از آن کمتر بدان توجه می شد موضوع رسم الخط فارسی است. در شماره ۴۴ کاوه (دوره قدیم) نامه‌ای از قزوینی انتشار یافت. قزوینی در این نامه نویسندگان مجله را به لزوم رعایت صحت

رسم الخط متوجه کرد. مجله کاوه هم نظرات او را پذیرفته است. همان طور که دیدیم تقی زاده در سر مقاله نخستین شماره دوره جدید گفته بود مجله کاوه نسبت به «حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن» اهتمام بلیغ خواهد داشت و در دنبال مرام خود در هر یک از شماره‌ها به نحوی موضوع را دنبال کرده است. فی‌المثل در شماره تحت عنوان «ترقی زبان فارسی در یک قرن!» نوشت:

«مندرجات ستون دست راست نگارش قرن سیزدهم هجری است که به زبان فارسی نوشته شده و اهل لسان آن را به آسانی می‌فهمند. در آن وقت نه تلگراف بود نه پست و نه چراغ برق. اینها را بعدها خوشبختانه فرنگی‌ها به ایران آوردند. ولی دستی به زبان ما برای اصلاح با اقلاً جلوگیری از افساد نزدند و آن را به خود ما بازگذاشته و ستون دست چپ تصرفات ایرانیان را در آن نشان می‌هد.»

در دنبال آن مقداری از کتب و منشآت قرن سیزدهم نقل کرد و مقابل آنها قطعاتی از مقالات روزنامه‌های سال ۱۳۳۳ قمری را به چاپ رسانید تا نشان بدهد که زبان فارسی از اواخر قرن سیزدهم به بعد دچار چه نوع سقوطی شده است تا مردم به معایب و مفاسدی که در زبان راه یافته بود وقوف پیدا کنند و از «بدنویسی» بپرهیزند.

باز در شماره ۵/۴ به سخره تحت عنوان کلی «ترقی زبان فارسی» دو شعر نقل کرد. یکی شعری است از غنی زاده که متین و روشن و زیباست و آن را «شعر فارسی» نامیده است و دیگری شعری است به عنوان «ادبیات خان والده» به نقل از یک روزنامه که از سنت‌ها و قواعد شعری خارج است و در ذیل آن گفته است این نوع شعر از اشعار «تجدد کارانه» است. چون شعر مورد تخطئه منقول از روزنامه «آزادستان» و از تقی رفعت بود در روزنامه مذکور به کاوه جواب گفته شد و همان بحث است که یحیی آرین‌پور به تفصیل از آن سخن گفته است.

همین نوع مقایسه در شماره ۷ تحت عنوان «محک ذائقه» میان شعرهایی از ملک‌الشعراى بهار و ادیب‌الممالک فراهانی با اشعار سستی به عنوان (شعر کربلایی) شده است و درباره شعر کربلایی چنین گفته است:

«این منظومه لوس را که نمونه‌ای از اشعار وطنی مقدسین است لابد یکی از طلاب وطن چی... به قصد تحصیل اجر اخروی و قدری هم اجر دنیوی در زمان جنگ نظم فرموده‌اند.»

باز در شماره ۸ ذیل ستون «چهار دوره زبان فارسی» بندهایی از متون زبان فارسی دوره‌های قدیم و نوشته‌های همدوره باکاوه نقل شده است و دوره هم عصر خود را به «فارسی منطق الطیر مسخ شده عهد مشروطیت» موسوم ساخته است. باز در شماره ۱۲ تحت عنوان «مأخذ فارسی فصیح» فارسی خان والده به تجدید مطلع پرداخته و گفته است:

«علاوه بر اینها یک سجاوندی بازی غریبی نیز در این گونه منشآت هذیانی و برت رایج شده که از عجیب‌ترین مضحکات است. مثلاً علامات سجاوندی فرنگی مختلف را متصل باجا و بی جا تکرار می‌کند. مثلاً به جای این عبارت «امروزها هوای تهران سرد شده و فقرا در زحمتند» می‌نویسد «امروزها بارقه برودت! باصولت استیلای کارانه خود طهران را، اشغال کرد!!! و زحمت مرارت کارانه آن، در میان صنف فقیر - عرض اندام نموده و با مشکلات فوق البشری، - امرار حیات مفلوکانه می‌کنند؟؟...»

این نوع ایرادها که بر مفاسد و معایب مبطوط به زمان و طرز نگارش گرفته شده است همیشه ذهن تقی زاده را به خود مشغول می‌داشت. او در اغلب مقالاتی که بعدها نوشت بدان‌ها پرداخت و همواره تجدید مطلع می‌کرد. کما اینکه در مقاله جنبش ملی ادبی که در سال ۱۳۱۴ منتشر شد و در مقاله «لزوم حفظ زبان فصیح فارسی» که در سال ۱۳۲۸ به چاپ رسید و هر یک موجب جنجال و هیاهو شد همین مباحث را مورد تکرار قرار داد. و البته نباید کتمان کرد که فی‌المثل در مورد نقطه گذاری هنوز که هنوز است قسمتی از ایرادات تقی زاده به جای خود باقی مانده است و هنوز هم استعمال بی‌رویه علائم نقطه گذاری فرنگی در نوشته‌های فارسی دوام دارد. پس مسأله به همان صورت پنجاه و چند سال پیش می‌تواند «مطرح» باشد.

در شماره اول سال دوم از دوره جدید کاوه یکی از داستان‌های کوتاه

جمال‌زاده به نام «فارسی شکر است» انتشار یافت. همان داستانی که به حق از شهرت کافی بهره‌ور شد. این داستان هم اثربخش واقع شد و هم نویسنده آن را به نامی که سزاوار بود نائل کرد.

انتشار «فارسی شکر است» گویای آن است که مجله کاوه نسبت به رواج اسلوب اروپایی داستان نویسی مشروط بدان که به زبان فصیح فارسی باشد پیش قدم و معتقد بود، به خصوص که در مقدسه آن نوشته‌اند «مقدمه‌ای است راجع به خرابی و فقدان نسبی نثر فارسی و لزوم ترقی دادن آن و بعضی نظریات دیگر در این خصوص». و خواسته‌اند که با انتشار «فارسی شکر است» مردم ایران را نسبت به اهمیت زبان ملی خود متوجه سازند. تردید نمی‌توان کرد که داستان‌های کوتاه جمال‌زاده از عوامل مؤثر در تغییر روش نویسندگی بوده است.

کاوه در شماره ۱۰ سال دوم ذیل عنوان «استفتاء از عموم علما و فضلاء ایران» از اصحاب فضل و ادب دعوت کرده که برای ترجمه کلمات فرنگی رویه‌ای پیشنهاد کنند و نگذارند که زبان فارسی از راه امتزاج با کلمات فرنگی دچار آشفته‌گی شود. کلماتی که به طور مثال مورد استفتاء قرار گرفت عبارت است از ژنی، ارگان، دیالکت، انرژی و چند لغت دیگر.

همین استفتاءست که مرحوم محمدعلی فروغی را برانگیخت تا از فراز کشتی مسافری در بحر احمر نظر معتدل و مستدل خود را پس از این که سال‌ها در کار ترجمه ممارست کرده بود در چنین موضوع مهمی بنویسد. همچنان که لیکن از سیاستمداران و شرق شناسان آلمان هم طی نامه‌ای به فارسی عقیده خود را بدان مجله ارسال کرد. فروغی در انتهای نامه شیرین خود نوشته است:

«اگر ترقی و تجدد زبان فارسی به این وسیله صورت می‌گیرد که کلمات «محافظه کار» و «موقعیت» و «وضعیت» اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و باذوق باشد، نفهمد علناً می‌گوییم که من منکر ترقی و تجدد هستم.»

یکی از کارهای مهمی که مجله کاوه آغاز کرد بدون تردید در جریان‌های ادبی ایران مؤثر افتاد انتشار سلسله مقالات «مشاهیر شعرای ایران» است. این رشته

مقالات با امضای قلمی «محصل» نشر می شد و محصل «امضای قلمی» سید حسن تقی زاده بود. در این رشته مقاله که به احوال دقیقی و... فردوسی پرداخته شده بود نویسنده نه تنها به مراجع و مآخذ قدیم و اصیل عربی و فارسی مراجعه کرده بود بلکه برای نخستین بار انعکاسی بود از آنچه مستشرقان درباره این شاعران در آثار خود به دست آورده بوده اند. برتر از این همه، اهمیت و تأثیر این مقالات در آن بود که نویسنده در تحقیقات خود روش علمی موسوم اروپا و میان مستشرقان را به کار برده بود و به تحقیق می توان گفت که رویه اتخاذی تقی زاده موجب آن شد که فضایی مقیم ایران نیز آن روش را در تحقیقات دیگر مورد اقتباس قرار دهند. به همین ملاحظه باید انتشار سلسله مقالات مشاهیر شعرای ایران را سر فصلی دانست در تحقیقات مربوط به ادبیات کهن فارسی.

در همان سال ۱۳۳۴ قمری (= ۱۲۹۴) که روزنامه کاوه در برلین با سبک متین خود شروع به انتشار کرد و شاید تمام آحاد درس خوانده ایرانی با ذوق و شوق آن را می خواندند، مجله ای به نام «نامه پارسی» در تهران به چاپ می رسید که از عجائب نشریه های آن زمان بود. نویسنده این مجله ابوالقاسم آزاد مراغه ای بود. او سعیش بر آن بود که مقالات خود را به زبان فراسی سره (یعنی ساختگی) بنویسد و چون روشی از علاقه ملی و باطنی مردم به دور بود و حمل بر عقاید عجیب غریب می شد مورد توجه قرار نگرفت و پس از یک سال موجب تعطیل مجله شد. نویسنده در سر آغاز مجله نوشت:

«... زبان شیوا و شیرین تو را به زبان های تلخ بیگانگان آمیخته تیشه به ریشه خود زدند. بدتر از همه اینکه هنوز هم چشم باز نکرده و هشیار نشده اند نمی بینند که دیگران برای روایش و پیشرفت زبان خود چه جانفشانی ها می کنند و خونها می ریزند. ای ایران! ای مادر مهربان! می دانم که دلت از دست این فرزندان ناهنجارت خون است.»

در سال ۱۲۹۶ مجله ای به نام «ادبی» به مدیریت مهدی سعدالملک مافی که از طبقه اعیان و رجال بود انتشار یافت. نویسنده اش در مقدمه آن نوشت:

«در این اوان به علت کثرت اخبار و توجه سیاست مملکت و علاج مرض و دفع غرض جراید محترمه پایتخت را مجال نظر به جانب ادبیات و طن سعدی و مدفن فردوسی نیست و شهدالله که با شجاعتی تام در حفظ استقلال و نام آن می‌کوشند و از سر انصاف بعیدست که درین اوقات گرانها آن اوراق مفیده را به خود مشغول داریم. این نکته را باید اقرار نمود که قبل از ما همین مقصود را مجله علمی (به مناسبت آنکه سعدالممالک خود یکی از اعضای هیئت مدیره آن بود) که به همت جمعی از دانشمندان اشاعت می‌یافت شروع و یک دنیا تأسف... پریشان و هر یک از دایره جمع به جایی رفتند... و ما معاقب آن... و می‌توان مجله ادبی را رضیع مجله علمی پنداشت».

این مجله که مدت چهار سال انتشار یافت جنبه «ادبی، علمی، اخلاقی، تاریخی» داشت. از مسائل ادبی مهم که در این مجله منظم‌اً مورد طرح و بحث بود موضوع استعمال کلمات اجنبی است. مدیر مجله با سماجت غریبی در اغلب شماره‌های آن بدین موضوع اساسی می‌پرداخت. نخستین بار در شماره اول ذیل عنوان «لغت اجنبی بدتر از قشون اجنبی است» این طور بیان مطلب کرده است:

... اگر مخبر جریده‌ای درب مزار میرزاتقی خان امیرکبیر را کوبیده و اظهار دارد که برای انترویو آمده‌ام بیچاره روح آن وزیر بی نظیر آزرده نخواهد گشت و نخواهد گفت که گرچه ایادی خائنه و رئوس دانیه مرا مجالی ندادند لکن در همان مدت قلیل که من جمع و خرج مملکت را مطابق و قشون را منظم نمودم ابداً لغت مینوت، آرشیو، اندیکاتور، بودجه، بلانس، امیر تاسین، اکسپر تاسین در قاموس فارسی یافت نمی‌شد؟ پس چه شد که آن تطبیق و آن نظم از میان رفت و در عوض درهم و دینار و اردوهای سایر فوج فوج لغات اجنبیه از سر حد گذشته مملکتی را که می‌خواستم رشک جنان و محسود عالمیان نمایم به گورستانی غمناک و محبسی ترسناک تبدیل نمودند».

در شماره دوم ذیل عنوان «تحریم لغت اجنبی» می‌نویسد:

«ای بقای داریوش، ای بازماندگان ابو مسلم گذشتیم از آنکه قند و چای و نفط و ماهوت را ترک گویند. آیا آن قدر حس دارید که علامت قومیت و یگانه آثار ایرانیت یعنی زبان فارسی را از اجزاء فاسده اجنبیه تزکیه نمایید؟ واللّه واللّه

والله که اگر آقایان مفکل به جای شورش رولوسیون، به جای تغییر حکومت کودتا، به جای شورای مملکتی کنسی دنا و به جای تشکر مرسی نگویید رنگ آفتاب تیره و حسود چیره نخواهد گشت و ما به خواست خداوندی و به پاس ایرانیت در این شماره اعلان تحریم استعمال لغات اجنبیه را داده چنانچه سودی نبخشید در شماره آتیه صلاهی جنگ در داده می‌گوییم اول دلیل آن وقت مشت.

از همین نوشته‌ها بر می‌آید که در آن ایام به مانند امروز استعمال لغات خارجی اداری و دیوانی به حد وفور رایج شده بود و مخصوصاً اعضای ادارات و تازه به دوران رسیده‌ها در به کار بردن این گونه لغات واهمه‌ای نداشته‌اند. مدیر این مجله در شماره چهارم تحت عنوان «عجز ادبی» به موضوع بودن فرهنگستان در ممالک مترقی اشاره می‌کند و آن را به عنوان «انجمن معارف» می‌شناساند. شاید این تذکار از اولین مواردی باشد که به لزوم ایجاد فرهنگستان در ایران اشاره شده است. می‌نویسد:

«ملل حیه آن قدر بدین مسأله که هر یک در مرکز مملکت خود تأسیس انجمن معارف نموده و به صرف مال و اعطاء جایزه علما و فضلا را گرد آورده و با قلم معجز نما چهره زیبای زبان ملی را مشاطه‌گی می‌نمایند و چنانچه یک لغت اجنبی به لباس میدل و سیمای عاریت خویشتن را در عداد لغات ملیه به شمار آورده باشد فوراً جامه جاسوسی را از تنش به در کرده عریان و رسوا به دست مستحفظین لایقش سپرده و از سر حد خارجش می‌نمایند.»

سعدالممالک در اعتراض به استعمال لغات خارجی بدان پایه مقید بود که نام‌گذاری «کمدی ایران» را هم نمی‌پسندید، بدان حد که نوشت اجرا باید نام نمایشگاه را «کمدی ایران» گذاشت و باز در شماره ۶ تحت عنوان «داد از لغت اجنبی» نوشته است:

«این محصل بی زبان که فکل را قشنگ و دستمال گردن را تنگ بسته و سبلت نوروئیده را نیکو تابیده است در یکی از دوائر دولتی داخل و در پس میزی قرار گرفته همه ماهه مبلغ قابلی از مالیه مملکت را به عنوان مواجب دریافت و به علت نداشتن زبان خود تضییع عمر گران‌بها و تعطیل امور

می‌نماید. هر قدر بگویی که یک قران معادل با هزار دینار است جواب خواهد داد که هرگز هرگز! یک فرانک معادل با صد سانتیم است و اگر از وی سؤال کنند که املاء ماست کدام است فوراً کتفین را بالا زده متکبرانه و مغیرانه می‌گوید وقت ندارم و دست‌ها را در جیب شلوار فرو برده صفیر زنان دور می‌شود. همین شخص که از نعمت وطن متنعم و از دسترنج بیوه‌زنان موظف است چون از نعمت دانستن زبان ملی محروم و از مفاخر ملک عجم بی اطلاع است در همان حین که بر سر خوان ملت نهسته است ایرانی بدبخت را وحشی و مملکت را قابل رقیب اجانب می‌داند چرا برای اینکه آداب و لغت اجنبی در قلبش رسوخ یافته و از مغزش بیرون نمی‌شود. داد از لغت اجنبی! فریاد از لغت اجنبی!»

این نوع گفته‌ها درست مشابه است با آنچه در طی سال‌های اخیر نسبت به عده‌ای از مدیران و مسئولان ناآشنا به زبان مادری گفته می‌شود و نشانه آن است که همیشه این نوع بلیه متوجه زبان فارسی بوده است. مجله «ادبی» بالآخره پس از چهار سال که فریادش به جایی نمی‌رسد در نخستین شماره سال چهارم تحت عنوان «لغت اجنبی در مجلس شورای ملی» می‌نویسد:

اکنون از پیشگاه مجلس مقدس شورای ملی و وکلای محترم خصوصاً آنان که ادارات و دوائر را پیموده و بدبختانه یا خوشبختانه قاره اروپا را سیاحت فرموده‌اند تقاضا داریم که لااقل در آن چند ساعتی که بر فراز کرسی وکالت جلوس کرده‌اند از استعمال لغت بیگانه خودداری و در فضایی که باید همه چیزش ایرانی باشد الفاظ غریبه پلتیک، تربون، بودنجه، ماژرته.. و امثال اینها را استعمال نفرمایند.»

علت اینکه تا بدین حد به نقل مطالب مجله «ادبی» پرداختیم از باب آن نیست که آن مجله در تاریخ مجله نویسی ایران مقام و مرتبت بسیار والایی دارد. طبعاً مجله‌ای است عادی و در آن هیچ نوع ابتکار و تازگی که ماندگار باشد نیست یعنی هیچ گاه نمی‌توان همسان و همتراز کاوه و نظایر آن باشد. اما چون به یک مسأله ملی توجه بیش از حد نشان داده است و هنوز هم آن موضوع که در آن مجله مطرح بوده است از مسائل عمومی و مورد گفتگوست آوردن آن قطعات مفید فایده تشخیص داده شد تا معلوم شود که اندر خم یک کوچه ایم و پس از پنجاه سال چنین

مسائل ادبی به صورت قدیم پابرجاست!

سال ۱۲۹۷ برای تاریخ مجله نویسی در ایران سالی است با برکت. در این سال مجله دانشکده منتشر شد. مجله‌ای که بدون تردید از حیث تأثیرگذاری در تاریخ ادبیات معاصر ایران جای مشخص و قابل اعتنایی دارد. و به مناسبت ارزش مقالات و شخصیت ادبی اغلب نویسندگان آن و نیز کارگروهی که گروه نویسندگان پیش گرفته بودند در نوع خود کم نظیر مانده است.

محمد تقی بهار، نویسنده روزنامه «نوبهار»، و «تازه بهار» که از زعمای سیاسی مجلس شورای ملی و «پادشاه شعر» در عصر خویش بود مدیریت آن را بر عهده داشت و جمعی از فضلاء جوان و رجال صاحب فضل زمان با او همکاری می‌کردند، مانند عباس اقبال، رشید یاسمی، سعید نفیسی، عبدالله انتظام، تیمور تاش.

ملک الشعرا در نخستین شماره مجله درباره هدف‌های هکاران و نیت مجله

نوشت:

«... ما پیش از آنکه خط فارسی به همین حال ناقص فعلی و دامنه لغات عجم به این تنگی برقرار و اصول فنی و علمی تا این درجه در کشور ما مفقودست، تا وقتی که احساسات عمومیه و اخلاق ملیه و افکار هیأت اجتماعیه ما به حال حاضر مستقر و باران ترقی و تجدد به قدر یک قطره در زمین دماغ‌های اکثریت افراد این آب و خاک نباریده است بی فایده می‌بینیم که مثلاً مجله خود را با خطوط مقطعه به طبع رسانیده و اشعار خود را با سیلاب‌های ناموزون اروپایی وفق داده و مقاصد خودمان را در لباس‌های خیلی تازه که هنوز مفهوم آنها در کشور ما نامیین است به جلوه درآوریم... قدری زود می‌بینیم که دیوان سعدی و حافظ را در آب بی‌قدری و انتقاد شسته و یک جریان معین را مسدود نموده و آب را به طرف بالا بدون ضرورت جریان دهیم.»

«و بالاخره کسانی را که در تجدد ادبی به حد افراط قدم زده و یا فقط خیالات پراکنده غیر عملی برای گشتن انتشار می‌دهند ملامت و یا تخطئه نکرده و هر

عقیده‌ای را مقدس می‌دانیم... ولی فقط این را می‌گوییم که مقدس تر خواهد بود که بلافاصله پس از گفتن به موقع عمل درآمده و در محیط خود عامل یک نوع تأثیرات نوینی واقع گردند...

مجله ما دارای یک روح جوان و فکر آزاد متجددی است که در ضمن مقالات تاریخی و تمثیلی و سرگذشتی و آثار ادبی شعری و نثری خود و در تلو نمونه‌های ادبیات ملل متنوعه و تجدد آثار اساتید قدیم ایرانی و غیره مقاصد خود را بدون چکش و سوزنی در میان افکار و پرده‌های دماغ متذوقین و جوانان و کلیه هوشمندان وطن فرو برده و تزریق می‌نماید.

ملاحظه می‌کنید که مدتی قبل از انتشار منظومه افسانه نیما و دو سال پیش از نشر مجله «آزادیستان» به وسیله تقی رفعت که بعد از آن یاد می‌کنم همکاران جوان و تازه جوی «دانشکده» که عده‌ای از آنها با ادبیات اروپایی آشنایی خوبی داشتند و آنان را باید از گروه مروجان ادبیات غربی دانست، شعر ناموزون اروپایی را نمی‌پسندیده‌اند و اگر چه در خطر فارسی نقص می‌دیده‌اند تلویحاً رواج خط لاتین (مقطعه) را مضر می‌دانسته‌اند و زمان را بری نقد ادبی از سعدی و شعرای قدیم زود می‌دیده‌اند. اما در عین حال هر عقیده‌ای را مقدس و خود را دارای روح جوان و فکر آزاد می‌دانسته‌اند. مقصودشان آن بوده است که روش ادبی مختار خود را بدون توسل به «انزکسیون» و اعمال تزریق در جامعه رواج دهند.

مجله دانشکده که نامی بلند یافت و مجله‌ای بسیار مؤثر بود و در عین حال تازه جوی هم بود، معتقد به حفظ ادب سنتی و تلفیق تدریجی آن با تحولات ادبی نو بود. به همین ملاحظات در همان سر مقابله نوشته‌اند:

«مجله دانشکده برای ترویج روح ادبی و تعیین خط مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد می‌شود... در غره ماه ربیع الاول سنه ۱۳۳۴ یک جلسه کوچکی از یک عده جوانان ادیب خوش طبع در تهران تشکیل شد که آن جلسه را جز یک انجمن کوچک ادبی نمی‌توانستیم نامید. در آن انجمن فقط غزل‌هایی به روال متغزلین قدیم ایران طرح شد و اعضاء در روی آن اقتراحات غزل می‌گفتند. رفته رفته اعضای آن زیادت شده در اوایل سال ۱۳۳۵ انجمن کوچک شعری ما خود را قادر دید که در روی اصول تازه‌تری که شامل تدقیقات نظمیه و نثریه و ترجمه

ادبیات خارجی باشد ورزش نماید.»

این عبارات تلویحاً نقد گونه‌ای است نسبت به نحوه مرسوم و عادی برگذاری انجمن‌های ادبی. می‌دانیم در این نوع مجالس که مخصوصاً از زمان باب شده است عزلی طرح می‌شد و هریک از ادبای خوش طبع غزلی می‌ساخت و این تسلسل وضع حالت خستگی‌آوری ایجاد کرده بود.

مقدمه «دانشکده» بازگوکننده آن است که در آن زمان «تدقیقات» (یعنی تحقیقات ادبی) و ترجمه ادبیات خارجی مورد توجه و احتیاج جامعه بود و انجمن دانشکده در آن ایام اعضای خود را به «ورزش» در آن موضوعات بر می‌انگیخت. حاصلش آن بود که ترجمه‌های متعدد آثار منظوم و منثور ادبا و شعرای اروپا در هر شماره از این مجله مشهور به چاپ می‌رسید و حقاً دانشکده را باید یکی از پیشقدمان انتشار چنان آثاری دانست. اما «ورزش» اعضای دانشکده در نشر قطعات ادبی منثور فارسی دلپذیر و به اصطلاح نامعقول امروزی‌ها «موفق» نبود.

به طور مثال قطعه‌ای که از ملک الشعرا به عنوان «چهار دختر» در دانشکده به چاپ رسیده قطعه‌ای کم مایه و در قبال اشعار بلند صاحب نثر حقیقتاً لوس و خنک است و نمونه‌ای است تقلیدی از ترجمه‌های آثار نویسندگان رومانتیک اروپا که ترجمه کردن آنها در آن عهد بسیار مرسوم شده بود. این است عباراتی از آن نوشته:

«گل سفید من! اندیشه مکن که نقاش طبیعت در روی عارض ملکوتی تو
زحمات بیهوده تجملات و پیرایه‌ها و رنگ‌آمیزیهای نالایق را متحمل نشده
است. رنگ‌آمیزیهای پرتکلف انتهایی ندارند. فقط سادگی است که همه جا به
خودش انحصار دارد. تو ساده‌ای، تو به رنگ عشق هستی.»

باید بی‌تعصب گفت که نه موضوع نوشته مهم است و نه آنکه لغات مورد استعمال و طرز نگارش آن زیبا. از این قبیل است قطعات ادبی دیگر مثل «اشک و خون». «خدنگ خون آلود» از نویسنده‌های دیگر مجله.

انجمن دانشکده در بند اول «مرام عملی» به اجمال رویه خود را چنین توضیح کرده است: «تجدید نظر در رویه ادبیات ایران بر روی احترام اسلوب لغوی

و طرز ادای عبارات اساتید متقدم با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی حال حاضر». اما به قدرت و بی هراس می‌توان گفت که اگر «تجدید نظر» دانشکده حاصلش آن گونه قطعات ادبی است که نمونه‌ای از آنها بر خواننده شده اعضای دانشکده و احتیاجات عمومی، را بر نیاوردند. به نظر من مهمترین توفیق دانشکده انتشار مقالات تحقیقی و نقدهای ادبی آن است که به قلم ملک‌الشعرا تحت عنوان «تأثیر محیط در ادبیات»، «شعر خوب»، «الفاظ و معانی» منتشر شد. سلسله مقالات عباس اقبال درباره «تاریخ ادبی ایران» که برای نخستین بار موجب عرضه کردن گوشه‌هایی از ادبیات گذشته به طرز و اسلوب جدید بود نیز چنان تأثیری داشت. مسائلی که اقبال برای شناخت ادبیات مطرح ساخت، از قبیل رابطه ادبیات و نژاد، قضایای عمومی در ادبیات، همگی تازگی داشت و قطعاً موجب تجدیدی در نحوه سنجش و نقد ادبیات قدیم شد.

مقالات رشید یاسمی درباره انقلاب ادبی قرن شانزدهم در فرانسه نشانی است از آنچه جامعه منور آن روزگار را راهنمای خود در تجدید ادبی قرار می‌داده است.

پس از دانشکده، مجله معتبری دیگر که به فاصله‌ای کوتاه یعنی در سال ۱۲۹۸ آغاز به نشر کرد مجله «ارمغان» است. مجله ارمغان که هم اکنون نیز انتشار می‌یابد مجله‌ای است که در طول انتشار پناه و چند ساله هدف و روش بانی آن را ادامه داده است. این مجله از نخستین شماره الی حال، مجموعه‌ای جنگ مانند بوده است که مقالات مفید و ماندگارش تحقیقات ادبی و تاریخی آن است و البته مجموعه‌ای است که برای مطالعه در تاریخ غزل‌سرایی به سبک سنتی در شصت سال اخیر مأخذ و مرجع تواند بود.

مجله «پارس» که در استانبول به مدیریت ابوالقاسم لاهوتی با همکاری حسن مقدم (معروف به علی نوروز) از سال ۱۲۹۸ انتشار یافت یکی دیگر از واسطه‌های زودگذر تازه جویی در ادبیات فارسی است. رگه‌هایی باریک که از آثار تجدید ادبی در آن دیده می‌شد ناگزیر ناشی از جهش و بینشی بود که در اروپا عاید حسن مقدم شده بود.

حسن مقدم که ایرانیان تا حدودی او را به مناسبت نمایشنامه «جعفر خان از فرنگ آمده است» می‌شناسد یکی از جوانانی بود که عمیقاً با ادبیات اروپایی آن روزگار آشنایی یافته بود و به علت زیستن مدتی دراز در اروپا با حوزه‌های ادبی فرانسه و نویسندگان سرشناسی چون آندره ژید مراوده داشت و مدتی هم در قاهره در نشر مجله *Message d' orient* اهتمام می‌کرد. او طبعاً سخنور شایسته‌ای بود که می‌توانست در انتشار مجله ادبی به سبک جدید مؤثر باشد و همکاریش با لاهوتی در انتشار مجله ادبی می‌بایست مایه امید باشد. اما این مجله دوامی نداشت و شش هفت شماره بیشتر انتشار نیافت. نیمی از مجله به زبان فرانسه بود و در سر آغاز شماره نخستین آن نوشته شده بود: «برای اینکه ملل غرب از آثار ادبی زبان پارسی و ملل شرق از افکار ادبی مغربیان بهره‌مند شوند نخستین بار مجله‌ای به زبان پارسی فرانسه در اسلامبول که چهار راه شرق و غرب است منتشر می‌شود».

یک سال پس از آن (سال ۱۲۹۹) مجله آزادستان به مدیریت تقی رفعت در تبریز شروع به انتشار کرد. از این مجله که خود را «خواخواه تجدد در ادبیات» می‌دانست بیش از چهار شماره نشر نشد و به نحوی که یحیی آرین‌پور در «از صبا تا نیما» گفته است به علت از هم گسیختن قیام خیابانی از میان رفت و مدیرش هم خودکشی کرد. خواخواهی رفعت از تجدد ادبی ناشی از آشنایی او با ادبیات فرانسه و عثمانی بود.

نوشته‌های او اعم از آنچه در روزنامه «تجدد» در مباحث ادبی عنوان کرد و آنچه بعداً در چهار شماره آزادستان آورد در سراسر قلمرو فارسی آن عهد رواج نیافت و افکار رفعت تا حدودی در میان جوانان و منورین آن روزگار تبریز رایج شد ولی البته امروز به مناسبت روح تجدد طلبی که در رفعت وجود داشت و پیشگامی بی‌پروای او که به بهترین وجه توسط یحیی آرین‌پور در «از صبا تا نیما» عنوان شده است نامش را در میان کسانی که جریان‌های ادبی را به وجود آورده‌اند نمی‌توان فراموش کرد.

در همین سال ۱۲۹۹ در رشت، مجله‌ای به نام «فرهنگ» منتشر شد و مدت چهار سال انتشار آن دوام یافت. قسمتی زیاد از مطالب این مجله به تحقیقات و

بحث‌های مختلف در زمینه مسائل ادبی اختصاص داشت. نویسندگان آن سعی داشتند که در تجدد ادبی ایران سهمی و مقامی بیابند. از بازگویی بعضی عقاید عجیب خودداری نداشتند. فی‌المثل تحت عنوان «جامعه نو زبان نو لازم دارد» (به امضای ذره) نوشته شده است:

«برخلاف عقیده بعضی که تصور می‌کنند زبان پارسی قدیم را ممکن است از نو در ایران معمول نمود... موافق اصول علم السنه هر زبانی که قواعد صرف و نحو خود را حفظ کرده باشد یک زبان مستقل شناخته خواهد شد اگر چه هزاران لغت اجنبی عاریه کرده باشد.»

یا آنکه تحت عنوان «یک درس ادبی» با امضای «م.ح.ص. آموخته» و با عبارات غیر سلیس آمده است:

«و چون از اشکالات این زبان‌های مادری صرف نظر کنیم و زبان فارسی را زبان افصح فرس سعدی بشماریم در عین حال دچار مشکلات لاینحل الفبا و معایب خط نسخ و نستعلیق و از همه بی‌اختیارتر و از هر کتک خورده اجتماعات پارسال ایمری و حادثه دیروزی شکسته‌تر خط شکسته تحریری ماست.»

نویسنده با این تعریض و استدلال سست می‌خواسته است خواننده را به تغییر خط معتقد کند. کما اینکه در سال چهارم مجله صراحتاً مقاله‌ای در آن باب دارد. می‌دانیم تغییر خط موضوعی بوده است که هر چند یک بار در مجلات طرح می‌شد. اما همیشه در قبال قدرت و سنت و سابقه هنری خط فارسی و میراث علمی بسیار گرانقدر و گرانباری که به وسیله آن از یک هزار سال پیش به جا مانده است مسکوت و مغلوب می‌ماند.

از عقاید عجیب و تجددطلبانه فرهنگ یکی هم آن بود که در همان مقاله «یک درس ادبی» پیشنهاد شده بود که باید به آسان‌سازی عبارات گلستان کوشید. یعنی گلستانی از نو پرداخت. از بدیهات است که چنین نیتی تا چه حد عبث و دور از منطق و مضر به حال ادبیات فارسی است.

در سال ۱۳۰۰ یکی از مجله‌های مشهور زبان فارسی آغاز به انتشار کرد. این مجله که در شهر برلین به چاپ می‌رسید «ایران‌شهر» نام داشت. در حقیقت نشریه‌ای بود که یاد فعالیت‌های نویسندگان کاوه را در اذهان تجدید کرد، به خصوص از این جهت که چند تن از همکاران ایران‌شهر همان کسانی بودند که در جریان جنگ بین‌المللی و کمیته ایرانی برلین با تقی‌زاده کار می‌کردند.

مدیر مجله حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر بود که بی‌تردید یکی از وطن‌پرستان و مردم‌ایده‌آلیست عصر خود بود. اهتمامش در آن بود که موجبات اعتقاد به «وحدت ملی» را در میان ایرانیان به وجود آورد. همچنین سعی تام و تمامی در معرفی فرهنگ و هنر معماری دوران پیش از اسلام - که تا آن زمان در مطبوعات ایران به طور چندان وسیع عنوان نمی‌شد - مبذول می‌کرد. یکی دیگر از مباحث مورد توجه ایران‌شهر که مقالات متعددی، در آن زمینه‌ها دیده می‌شود مواضع تربیتی، اخلاقی و اجتماعی و قسمت‌های خاص زنان و طرح مسائل مربوط به معنویات است. این مطالب، بعدها به طور راسخ‌تری ذهن کاظم‌زاده ایران‌شهر را به خود معطوف کرد تا بدانجا که موجبات مسلک‌لی و رویه‌ای خاص را برای او به وجود آورد.

باری ایران‌شهر در نخستین شماره هدف مجله را چنین نوشت:

«مسلک ما عشق، و معشوق ما ایران جوان و آزادست... مجله ایران‌شهر
کوشش خواهد نمود که یک محیط پاک و آزاد برای نشو و نمای قوای معنوی
نژاد تازه ایران به وجود بیاورد... مجله ایران‌شهر هرگونه مقاله را که موافق مسلک
و شیوه مجله است قبول می‌کند...»

همیشه مباحث ادبی و تحقیقات مربوط به ادبیات فارسی و نیز نشر شعر معاصران صفحاتی چند از مجله را در بر می‌گرفت. در شماره اول آن تحت سؤال‌های علمی و ادبی این دو سؤال دیده می‌شود «بهترین غزلیات حافظ کدام است؟» که تا حدود زیادی سؤال عجیبی به نظر می‌آید و دیگر بهترین کتاب‌های خارجه برای ترجمه کردن به فارسی کدام است». اگر چه پیش از این «ایران‌شهر» در مجله «کاوه» بحثی به معرفی بهترین کتاب‌های خارجی درباره ایران اختصاص یافته

بود، سؤال مجلهٔ ایرانشهر جنبهٔ کلی‌تر و اساسی‌تر داشت. تقریباً می‌توان گفت که برای اولین بار بود که در مجله‌ای فارسی مسئلهٔ مهم ترجمه و اینکه چه نوع آثاری برای ترجمه ضرورت دارد مورد توجه قرار می‌گرفت.

موضوع مهم دیگری که در شمارهٔ اول ایرانشهر توجه را به خود جلب می‌کند مقاله‌ای است کوتاه تحت عنوان «شرق‌شناسی و غرب‌شناسی» و گواه اینکه دسته‌ای از منورین ایران که با تمدن اروپایی به طور عملی و کافی آشنا بودند در قبال وجود «شرق‌شناسی» به لزوم «غرب‌شناسی» اعتقاد داشتند و در این مورد باید ذهن کاظم‌زادهٔ ایرانشهر را بیدار شمرد که بیش از پنجاه سال پیش به چنین مطلب مهمی اشاره کرده است. پس می‌توان گفت که توجه عده‌ای از متفکران امروز به مسئلهٔ غرب و غرب‌زدگی تازگی ندارد. پیشنهاد کاظم‌زاده چنین بوده:

«امروزه که ممالک شرقی محتاج به اخذ تمدن غرب است و شرایط و عناصر این تمدن نیز زیاد و مختلف است به نظر ما چنین می‌رسد که لازم است اشخاصی که از اوضاع ممالک غربی و تمدن آنها اطلاعی داشته و یا در ضمن مباحث سیاحت معلوماتی کسب نموده و یا تحصیلات خود را در آن ممالک کرده و یا در خود ممالک شرقی به وسیلهٔ مطالعه و تحقیق معلومات کافی در احوال سیاسی و اجتماعی و حیات ادبی و اقتصادی و ترقیات صنعتی و فنی ملت‌های غرب تحصیل کرده‌اند هیأتی به نام انجمن غرب‌شناسان تشکیل و نتیجهٔ افکار و زحمات و ثمرهٔ تحصیلات و اطلاعات و تجربیات خودشان را بدان وسیله به نظر هموطنان خود برسانند.

فایدهٔ چنین هیأت‌های غرب شناس برای ممالک شرقی بیشتر از فایده‌ای خواهد بود که ملت‌های فرنگ از شرق‌شناسان خود می‌برند، زیرا که شرق احتیاج فوری به شناختن و کسب کردن تمدن غربی دارد.»

در شمارهٔ سوم ایرانشهر تحت عنوان «ادبیات چیست؟» نوشته شده است:

«در قلمرو ادبیات نیز مانند امور سیاسی و اقتصادی ایران یک افراط و تفریط و یک تضاد همواره مشهود و عقاید مختلف در جریان است...

در ایران ادبیات را عبارات از اشعار می‌دانند و هرکسی که شعر و غزلی نگفته باشد او را ادیب و شاعر نمی‌شمارند. ادبا و شعرای ایران هم به استثنای کمی

آثار خود را منحصر به شعر و غزل کرده‌اند و این مسئله طوری در ذهن مردم ایران رسوخ و نفوذ پیدا کرده است که شعر و غزل منشور در ذهن ایرانی مفهومی ندارد و بدین سبب قسمت منشور ادبیات در زبان فارسی کم و بلکه حکم معدوم را دارد. ادبیات منشور در قرن‌های اخیر در ممالک فرنگ خیلی رواج و رونق پیدا کرده است و در صدی نود از شعرا و ادبا آثار قلمی خود را در شکل حکایت و افسانه و تئاتر و مخصوصاً به شکل رمان انتشار می‌دهند.

اگر چه در ادبیات منظوم نیز بسیاری از قیود دوره کلاسیک را به کنار گذاشته و شعر را از دایره تنگ قافیه تا یک درجه بیرون و آزاد کرده‌اند با وجود این میزان جولان فکر در قلمرو نظم به قدر مساحت نثر واسع نیست....»

ملاحظه می‌کنید که کاظم زاده در این نوشته چند مطلب تازه را به ایرانیان عرضه می‌دارد. مانند «شعر و غزل منشور» که نمونه‌های آن در مجلات آن زمان ایران به عنوان «نثر شاعرانه» و نظایر آن دیده می‌شود، و یا آزاد شدن اروپاییان از قید قافیه.

کاظم زاده در مجله خود به بسیاری از مسائل مربوط به فرهنگ جدید هم پرداخته است. فی‌المثل مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مقاله نویسی چیست؟» (سال اول) و یا مقاله‌ای در سال چهارم به عنوان «انجمن اصطلاحات». نوشته در این مقاله است:

«از آنجا که نفوذ تمدن غرب در ایران روز به روز بیشتر می‌شود و احتیاج ایران به اطلاعات علمی و فنی و به اجناس و امتعه خارجی زیادتر می‌گردد به ناچار این احتیاجات استعمال لغات جدید و اصطلاحات تازه را ضرور می‌سازد... ولی بدبختی در اینجاست که در موضوع زبان ما اولاً مردمانی که این کلمات و لغات را وارد می‌کنند از مبادی قواعد لسانی بی‌اطلاع هستند و ثانیاً این کلمات و لغات فقط از یک زبان مشخص معینی وارد نمی‌شود... سختی این مسئله فقط منحصر بدین ترتیب و ورود این لغات بیگانه نیست که بدون تذکره مرور وارد حدود زبان ما شده و در تمام قلمرو آن آزادانه سیاحت می‌کنند و مسکن می‌گزینند بلکه بیشتر سختی کار در ترجمه لغات و اصطلاحات علمی و فنی است از کتب اروپا...»

افسوس که کاظم زاده زنده نیست تا بداند که آنچه مردم عادی و عاری از رموز «مبادی قواعد لسانی» ساخته‌اند همه خوش‌آهنگ و ظریف و مطلوب واقع شده و رواج یافته است. اما آنچه به دست آشنایان به مبادی قواعد لسانی کارخانه‌وار فرهنگستان پرداخته می‌شود سست و ناخوشایندست و به کار مسخرگان می‌آید. یک سال پس از انتشار ایرانشهر در برلین انتشار سیزده مجله در ایران آغاز شد که سه تا از آنها از جهت آنکه مدیرانشان شاعر و ادیب و دانشمند بودند واجد اهمیت بیشتر بوده است. گنجینه معارف به مدیریت محمدعلی تربیت در تبریز که یک سال بیشتر دوام نیافت. سپیده دم به مدیریت لطفعلی صورتگر که در شیراز به مدت دو سال منتشر شد. دبستان به مدیریت مشکان طبسی که در مشهد به مدت یک سال به چاپ رسید.

مشکان طبسی که ابتدا طلبه بود و به طور عمیق بر معارف اسلامی و علوم قدیم تسلط داشت، توفیق یافت که سفری به اروپا برود. چون بازگشت به انتشار مجله دبستان پرداخت. و از سراپای دبستان برمی‌آمد که مدیر مجله تحت تأثیر مجلات اروپایی و مصری آن را تنظیم و نشر می‌کرده. لذا نخستین مجله باارزشی بود که در شهر مشهد به چاپ می‌رسید. در شماره اول آن نوشته شده است:

«مجله‌ای است علمی و ادبی که نظر نویسندگان به ترویج زبان فارسی امروزی است و بحث در چگونگی تکمیل و تهذیب آن... دبستان بر ضد این عقیده است که باید در زبان فارسی تصرفی شود و به فرس قدیم مثلاً رجوع شود. بلکه اصرار می‌کند که همین زبان ادبی امروزی با تمام الفاظ و ترکیباتش ضبط و تدوین شود و همین سبک از انشاء که نویسندگان فاضل این عصر پیش گرفته‌اند تعقیب و تکمیل گردد.»

و در باب نحوه انقلابی که باید در شعر و ادب فارسی به وجود آید چنین نوشته است:

«ایران محتاج است به انقلابی ادبی... و لکن انقلاب ادبی این نیست که در اوزان اشعار تغییری بدهند و بحور شعری را با بحور فرانسوی و انگلیسی مثلاً مطابق کنند یا آنکه قوافی را بر طبق قوافی اشعار اروپایی بسازند یا در مقررات و

تراکیب لغت تصرفی کنند.

انقلاب ادبی عبارت از هیچ یک از اینها نیست، بلکه مثل سایر انقلابات عبارت است از رفع نواقص و تطبیق با مقتضیات عصر و خروج از مضایق تقلید سابقین نه به آنکه مقید باشند که هر چه پیشینیان گفته‌اند خراب کنند، بلکه آنچه خوب و مطابق مقتضای عصر حاضرست اخذ کنند و آنچه رکیک و نحیف است و برخلاف مقتضای وقت است ترک نمایند یعنی از آنها تقلید نکنند.»

پس عمده و لب عقیده مشکان طبیبی آن است که آنچه تجدد ادبی را متوقف می‌کند تقلید از گذشتگان است، تقلیدی که در زمان او میان اکثر ادبا و شعرای ایران رایج و در مجمع ادبی مشهد سیره مرسوم و مطاع بود. در مجله دبستان سرمقاله‌های خواندنی و مهم دیگری که به مسائل ادبی و جریان‌های مربوط بدان اختصاص داشت، مانند «زبان‌های محلی»، «زبان فارسی امروزی»، «نویسندگی»، «ادبیان فارسی»، «سخن‌شناسی»، «انقلاب ادبی»، «فضل و ادب»، «علوم و خرافات» وجود دارد که به راستی هر یک از آنها در محیط مشهد آن روزگار از تازگی تمام برخوردار بود و گویای آن است که ذهن مشکان طبیبی مسائل تجدد ادبی را کاملاً پذیرفته و جذب کرده بود.

این مجله دارای هیأت تحریریه بوده و در نخستین شماره آن آمده است که: «قسمت‌های اجتماعی و اخلاقی رکن اعظم مجله ما خواهد بود... در همان حین هم قائل هستیم که مراتب ادبی و علمی از نقطه نظر حیاتی به منزله رکن ثانوی هستند و مخصوصاً در مملکتی که سابقاً بیش از همه مهد ادب بوده است صرف نظر کردن از ادبیات یک تصور مهم شمرده می‌شود.»

علی دشتی، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، محمدضیاء هشرودی، رشید یاسمی، نویسندگان نخستین شماره آنند. احوال شاعران اروپایی و ترجمه نمونه آثار آنها مباحث مندرج در مجله است. در قسمتی تحت عنوان کلی «انتقادات ادبی» گفته شده است: «خیال داریم در آثار ادبی متقدمین نظر افکنده و مجازیات آنها را انتقاد نماییم.» بدان مناسبت نظریات محمدضیاء هشرودی درباره «استعاره» به نقل از کتابی از تألیفات او در باب معانی و بیان و بدیع نقل شده است. در همین

شماره محمد ضیاء هشرودی مقاله‌ای دارد به عنوان «مقصد و مقصود ادبیات و حدود آزادی آن» که مقتبس از نوشته‌های فرانسوی است. می‌نویسد ادبا و حکما به دو دسته تقسیم گردیده‌اند: یک قسمت در تحت ریاست ارسطو و قسمت دیگر در زیر لواء مخالفت افلاطون قرار گرفته‌اند. اولی دستور «صنعت برای صنعت است» و دومی نظریه «صنعت برای فائده است» را قبول و التزام می‌کنند.

در این مجله ضمن مقالات کوتاهی از فلسفه لوتر و روسو و لاک صحبت به میان آمده است و همه مطالبی است که برای آن موقع تازگی داشته است.

روزنامه هفتگی نو بهار به مدیریت ملک الشعراء که در سال ۱۳۰۱ آغاز شده از نشریاتی است که در جریان‌های ادبی بسیار مؤثر واقع شد.

در سال ۱۳۰۲ چند مجله در ایران و خارج از ایران به وجود آمد همچون صنایع آلمان و شرق در برلین، نسیم صبا در تهران، رستاخیز در قاهره، علوم مالیه و اقتصاد در تهران که در هر یک از آنها مباحث و مقالات ادبی نیز چاپ می‌شد. ولی هیچ‌کدام نتوانست که بیش از یک یا دو سال انتشار یابد و در حرکات و جهش ادبیات مؤثر واقع شود.

مجله‌هایی که در سال ۱۳۰۳ آغاز شد مانند دانشکده (اصفهان)، خاور (استانبول)، عرفان (اصفهان)، هر یک مجموعه‌ای بود هم شکل و هم طراز با اغلب مجله‌هایی که آن زمان در ایران انتشار می‌یافت و حاوی مقالات در رشته‌ها و زمینه‌های مختلف بود. گویی که مجله‌نویسی قالبی دارد که پا از آن فرا گذاشتنی نیست. تقلید و دنباله روی در همه آنها دیده می‌شد. در این میان اشاره تفصیلی به دو مجله فرنگستان و شرق که در این سال آغاز شد لازم است.

گویی تقدیر بر آن بود که شهر برلین، از میان شهرهای اروپایی، چندین سال محل انتشار چند نمونه از بهترین مجله‌های زبان فارسی باشد. چه از وقتی که تقی‌زاده انتشار کاوه را در برلین شروع کرد تا روزگاری که علم و هنر در سال ۱۳۰۶ در آن شهر از انتشار بازماند. برلین مدت دوازده سال پیاپی محل انتشار چند مجله از بهترین و زیباترین مجله‌های زبان فارسی بود. به ترتیب کاوه، ایرانشهر، صنایع ایران و آلمان، رهنمای دهقان، فرنگستان و علم و هنر در آنجا به چاپ می‌رسید.



فرنگستان یکی از مجلاتی است که قدر آن مجهول و تا حدود زیادی ناشناخته مانده است. نویسندگان مجله تنی چند از جوانان ایرانی آن روزگار بودند که در شهرهای آلمان کار یا تحصیل می‌کردند: جمال‌زاده، مشفق کاظمی، پرویز کاظمی، احمد فرهاد، مرتضی یزدی، تقی ارانی. البته بعدها به شهرت رسیدند و بعضی هم به مقامات عالی مملکتی. همه در روزگاری که فرنگستان را نشر می‌کردند سری پرشور داشتند: ایران را آباد می‌خواستند و ترقی ایران را موکول به تغییر ظاهری و باطنی آن می‌دانستند. جداً معتقد بودند که ایرانی باید فرهنگی شود (شاید تندتر از تقی‌زاده). نام مجله را به همین ملاحظه فرنگستان گذاشته بودند تا ضمن بیان حالات ایران، ایرانیان را به پیشرفته‌ها و ترقیات علمی و درجات و اوضاع اجتماعی اروپا مطلع کنند. یکی از نکات مهم که در این مجله عنوان می‌شد و حتی در مجله کاوه دیده شده بود انتقادهای تصویری و نوشتنی و به لحنی تند از خرافات و ارتجاع فکری بود و طبعاً نویسندگان آن مجله به علت دور بودن و وجود محیط آزاد در اروپا می‌توانستند بدان مطالب بپردازند.

فرنگستان در سرمقاله نخستین شماره‌اش به عقیده تقی‌زاده (بدون نام بردن از او) در باب فرنگی شدن ظاهری و باطنی ایرانی اتکا کرده بود و بی هیچ قیدی مدافع آن عقیده بود.

نویسندگان فرنگستان در نخستین شماره تحت عنوان «ما چه می‌خواهیم» نوشته‌اند:

«خوشبختانه یا بدبختانه ما امروز در محیط آزادی زندگانی می‌نماییم که در آنجا خرافات سلطنت ندارد. مردمان جاهل پیشوا و قائد جمعیت نیستند... ما همه جوانیم، ما همه امید زندگانی داریم... و همه به طرف یک مقصود می‌رویم، سلطنت فکر جوان بر فکر پیر...»

ایران باید زندگی از سرگیرد، همه چیز باید نو گردد؛ ما ایران نو، فکر نو، مرد نو می‌خواهیم. می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم.
می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. می‌خواهیم با

حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را به کار بندیم:
ایران باید روحاً جسماً ظاهراً باطناً فرهنگی مآب شود.»

نمایشنامه گونه‌ای که تحت عنوان «ایرانی بازی» از علی نوروز (حسن مقدم) در این مجله چاپ شده تلویحاً گویای آن است که بسیاری از آداب و عادات ایرانیان به نظر آن جوانان مناسب نمی‌آمده است.

باید گفت که نویسندگان فرنگستان با وجود تجددطلبی و اعتقاد به تمدن فرنگی در زمینه ادبیات و زبان فارسی تابع و هم عقیده با کسانی چون محمد قزوینی بودند. به همین لحاظ است که قزوینی سخت پسند معتقد و حتی متعصب در حفظ زبان فارسی با آن مجله همکاری داشت و مقاله‌ای نظیر «طرز نگارش فارسی» را در آنجا به طبع رسانید. این مقاله در حقیقت «بیان نامه» قزوینی بود در بیان آراء پابرجایش در خصوص آنچه درباره زبان فارسی می‌خواست. با وجود این می‌بینیم که این مجله یکی از نخستین نشریه‌هایی است که قصه‌ای از علی نوروز را که به زبان محاوره و عامیانه است به چاپ رسانید.

نویسندگان فرنگستان در یادداشت کوتاهی که تحت عنوان «زبان فارسی» در شماره پنجم خود به مناسبت مقاله‌ای که در مجله سودمند چاپ قاهره و مقاله دیگری که در مجله ایرانشهر به نام «تدقیقات لسانی» انتشار یافته بود تحت تأثیر افکار فرنگی پسندی خود اما با ذوقی مطلوب چنین نوشته‌اند:

«از ماده پنجم که به نظر ما خیلی غریب آمد چنین مستفاد می‌شد که در موقع جستن لغات ابتدا باید به عربی رجوع کرد و حال آنکه خود زبان عربی هم محتاج لغت است، وانگهی اگر هم نباشد چرا اصطلاحات لاتینی را که میان تمام ملل متمدن دنیا قبولیت عامه دارند نگرفته به اصطلاحات عربی که اغلب به طور مسامحه وضع شده و به نظر ما ایرانی‌ها مشکل‌تر و غریب‌تر از الفاظ لاتینی و یونانی هستند متوسل گردیم و ما تصور می‌کنیم که اگر کسی با علوم اروپایی آشنا باشد بالاترین لزوم ادخال اصطلاحات علمی لاتینی و یونانی را قبول خواهد کرد. مثلاً هر کسی تصدیق می‌کند که کلمه «فسیل» برای کودک ایرانی به مراتب آسانتر از کلمه ثقیل «مستحاث» است... به علاوه موافق این عقیده به جای اکسیژن و هیدروژن که در آنجا زده شده باید مولد الحموضه و

مولدالماء به کار برده شود.

اما در جواب ماده آخر که وضع لغات جدید را قدغن فرموده‌اند لازم است خاطر نشان کنیم که احتیاج ما رابه وضع لغات جدید مجبور خواهد کرد. این مسئله هم عملاً ثابت شده و عده‌ای از کلمات معموله امروزی که سابقاً وجود نداشته‌اند مثلاً کلمات دوچرخه و هواپیما، بعدها وضع و مصطلح شده‌اند و چنان که می‌بینیم با حفظ حیثیات ملی دارای لغات مستقله شده‌ایم. پس با این حال وضع و پیشنهاد لغات نه تنها خالی از عیب بوده بلکه دایره زبان را هم وسیع‌تر خواهد کرد.»

یکی از نویسندگان فرنگستان (حسن نفیسی) مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مقاله نویسی تقی خان با اصول محافظه‌کاری». نویسنده در این نوشته تقی خان را که در فرنگ تحصیل می‌کند و ذوق نویسندگی دارد و از دخیل بودن عوامل ارتجاعی در کارهای ایران و مؤثر بودنشان در افکار عامه رنج می‌برد، در نظر دارد. این تقی خان مقاله‌ای می‌نویسد که عباراتی از آن چنین است:

«دنیای امروز با دنیای ماباقر مجلسی خدا بی‌امرز فرق کرده. امروز در سرتاسر عالم، تمدن رونق فوق‌العاده یافته، اروپایی‌ها که خوشبختانه برای نوع بشر کتاب نحو زمخشری و جامع‌المقدمات نخواندند و از جنگ بدون انتهای زید و عمرو ایمن نشستند. اروپایی‌ها که خوشبختانه بیست سال عمر خود را تلف نکردند تا بدانند گنجایش دایره نون سه یا دو نقطه و نیم است... به واسطه اختراعات علمی خود دنیا را دیگرگون کردند.»

اما تقی خان از ترس آن که انتشار چنین مقاله‌ای موجب شود که پس از بازگشت به وطن در معرض انتقاد و شماتت خویشان قرار بگیرد جبهه عبوس افرادی را در خیال مجسم کرد که با لهجه تازی خواهند گفت «عینها همه علاعم عاخر الضمان» است مقاله را از هم می‌درد و به نوشتن مقاله‌ای مبادرت می‌کند که ملایم است و سرپای آن مجامله و کلی‌بافی!

برای آنکه بر نظریه نویسندگان فرنگستان بیشتر واقف شویم مناسب است تکه‌ای را که به طور طنز و مسخره از جراید آن وقت طهران تحت عنوان «مشتی

شاهکار» نقل کرده‌اند بیاورم. فرنگستان می‌نویسد:

«اینک مقاله ادبی به قلم ف. ک. ص. فاخته که با وجود اختصار آئینه سرتا پا نمای جریان ادبی امروزه ایران است و شاهکار بی نظیری است از شیوه نگارش پارسی «مدارس»^۱ ادبی کنونی مملکت سعدی و حافظ درست بخوانید و به دقت تمام مطالعه فرمایید که چنین سلسبیل لذتی کمتر در جام می‌آید:

قطره نوحه بینوا

آه ای ستم‌دیده و محنت‌زده راز نهان غنچه اسرار بهاری که سراچه لوحه وجود و استارگان دل خموش با پرتو افق واهی و فروغ شفق لایتناهی قطره قطره فام از روزنه جفا دیده قلب و وفانچشیده مژگان خونین به بستر بی‌آستر سوگواری جبهه حسرت و ماتم‌زدگی سرشک نیلگون خراشیده‌ای! آوخ از تو و افسوس از راز و نیاز فلک بوقلمون!!... الخ»

فرنگستان فقط دوازده شماره به چاپ رسید.

گفتیم یکی دیگر از مجلات با ارزش که در سال ۱۳۰۳ به انتشار پرداخت مجله شرق بود. همان‌طور که اشاره شد نخستین نشریه‌ای که به همت یک ناشر (محمد رمضانی) به چاپ رسید، ولی در این سال بیش از یک شماره انتشار نیافت و تعطیل شد. در سر مقاله آن که به امضای علی دشتی است^۲ و گواه بر آنکه مجله زیر نظر او منتشر می‌شد آمده است:

«مجله شرق برای این تأسیس و منتشر می‌شود که مطبوعات ایران به یک مجله علمی و ادبی و فلسفی مزین باشد. مؤسسين و نویسندگان آن می‌خواهند و تصمیم دارند به قدری که محیط علمی و ادبی و مادی تهران اجازه می‌دهد یک مجله خوبی که حاوی اطلاعات عمیق و معلومات جدید و قدیمه باشد نشر دهند و به تنویر اذهان هموطنان خود کمک نمایند.»

۱. مراد مکتب ادبی است.

۲. اما روی امضا و چند سطر پیش از آن را سیاه کرده‌اند. در این قسمت ذکر شده است که هیأت مؤسس مجله عبارت است از محمود عرفان، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، رشید یاسمی یعنی همان نویسندگانی که صفحات مجلات و جراید در طول نزدیک به سی سال مشحون از آثار آنان بوده است.

نکته تازه‌ای که در مرام مجله شرق دیده می‌شود این است که نویسندگان شرق خواسته‌اند مجله از مباحث فلسفی عاری نباشد. ذیل عنوان «قسمت‌های فلسفی» گفته شده است:

«در سطور این قسمت ما سعی می‌کنیم آراء و عقاید مختلفه فلاسفه را در تکوین و اجتماع و حیات ذکر کنیم و حتی الامکان فلسفه‌هایی را ترویج نماییم که به عمل و حس بیشتر تکیه داشته باشد و قدری از خیال و وهم که متأسفانه مرکز آن اول هند و بعد ایران شده است دور شویم.»

در همین یک شماره مقالات «عقیده و برهان» از دشتی، «ارسطو و فلسفه او» از رشید یاسمی، «تاریخ فلسفه» از محمود عرفان، از مباحث فلسفی و عمده مطالب مجله است.

در سال ۱۳۰۴ نه مجله تازه پیدا شد که از میان آنها مجله تعلیم و تربیت از طرف وزارت معارف و صنایع مستظرفه به چاپ می‌رسید و طبعاً مجله‌ای بود رسمی. همین جا مناسب است گفته شود که مجله‌های رسمی طبعاً به مناسبت آنکه تابع مقررات و مقید به رعایت احتیاط بوده‌اند هیچ یک از آنها نتوانسته است ناشر آنگونه از مسائل و مباحث ادبی و نظری باشد که احیاناً ممکن بود به علت تضاد عقیده در باب آن گفتگویی برخیزد مگر به ندرت. مجله تعلیم و تربیت هم که بعداً نامش به آموزش و پرورش بدل شد و تقریباً از زمان تأسیس الی حال در اغلب سالها نشر شده است از این اصل مستثنی نیست. فقط یک بار، در سال ۱۳۱۳ بود که انتشار مقاله «جنبش ملی ادبی» به قلم تقی‌زاده (که در آن تغییرات اجباری در زبان را ناستوده دانسته بود) موجب برانگیختن ارباب دولت و اصحاب قلم نسبت بدان مقاله شد.

مجله دیگری که در این سال آغاز به کار کرد آینده است به مدیریت دکتر محمود افشار که تحصیلات خود را در رشته علوم سیاسی در سوئیس به پایان برده بود.

این مجله اصولاً مجله سیاسی بود و به منظور ترویج فکر وحدت ملی در ایران به وجود آمد و لامحاله توجه به زبان و ادبیات فارسی یکی از اصول مرام آن

بود و تقویت و توسعه زبان فارسی در سراسر کشور را برای رسیدن به وحدت ملی از شروط اساسی برمی‌شمرد. نویسندگان این مجله مرکب از دو گروه بود. یک دسته همان نویسندگانی بودند که آثارشان در مجلات ادبی دیگر دیده می‌شد:

سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، حیدرعلی کمالی، علی اکبر سیاسی، رشید یاسمی، احمد کسروی، محمد سعیدی، مجتبی مینوی، عباس اقبال.

دسته دیگر رجال سیاست درجه اول آن روز چون ذکاءالملک فروغی، سید حسن تقی‌زاده، علی اکبر داور، صمصام‌الملک بیات، دکتر محمد مصدق السلطنه، و...

سر مقاله نخستین شماره آینده اختصاص دارد به بیان علل پراکندگی‌ها و نابسامانی‌های قومی و دلایل لزوم وحدت ملی. چنان که دیدیم وحدت ملی موضوعی است که در آن دهه در اغلب مجلات مورد بحث واقع شده است و جملگی بر آن بوده‌اند که هم دولت باید به این مسئله متوجه باشد. آینده ضمن سرمقاله خود توجه عموم را نسبت به مظاهر و عناصر فرهنگ ملی که در حالت بدی قرار داشت جلب می‌کند و می‌نویسد:

«بسیاری از کتاب‌های نفیس به واسطه بی توجهی از میان رفته، تمام ابنیه قدیم خراب گردیده و اگر چیزی از آنها باقی مانده در کار نابود شدن است. باید کتب خطی قدیم را جمع‌آوری و چاپ کرد. کتابخانه بزرگی تأسیس نمود. از مانند آقای میرزا محمدخان قزوینی که عمر خود را صرف احیاء کتب قدیمه ایران می‌نمایند بهتر از این تشویق و نگاهداری کرد و از امثال پرفسور براون و مستشرقینی که زندگانی خود را به خدمت زنده کردن ادبیات ما وقف کرده نیکوتر قدردانی نمود. همه باید یک دل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند... تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چاره اصلی و قطعی است...»

در این مجله ترجمه آثار ادبی اروپایی به چاپ می‌رسید. اقتراحات آن که در زمینه ادبی بود از این قبیل بود که «برای نشر افکار نظم بهتر است یا نثر و دلیل آن

چیست؟» یا «برای برانگیختن احساسات شعر مؤثرتر است یا موسیقی».

مجله آینده که به علت مقالات سیاسی مندرج در آن اعتبار و شهرت تامی پیدا کرده بود نتوانست در اوضاع سیاسی وقت پایدار بماند و در آن دوره بیست و چهار شماره در مدت دو سال انتشار یافت و تعطیل شد و مجدداً در سال ۱۳۲۳ تجدید شد که در جای خود بدان می‌پردازیم.

در سال ۱۳۰۴ مجله ندای قدس که مجله‌ای خاص نشر ترجمه‌های داستان بود به مدت یک سال نیز نشر شد.

در سال ۱۳۰۵ دوازده مجله ادبی - اجتماعی به وجود آمد ولی هیچ یک مقام والایی نیافت، مگر روزنامه مجله مانند ایران جوان که ناشر افکار اعضای «حزب ایران جوان» بود و در آن مباحث و آثار ادبی هم چاپ می‌شد. چون نویسندگانش جوانان تحصیل کرده اروپا بودند در میان طبقه منور خواستارانی داشت.

ناگفته نگذاریم که مجله شرق مجدداً در این سال شروع به انتشار کرد ولی فقط یک شماره از آن نشر شد. این بار سردبیری آن رانصرالله فلسفی بر عهده داشت. او در سرمقاله خود نوشت:

«مجله شرق به ترجمه بیشتر اهمیت می‌دهد و از آن میان ترجمه تأثرهای یونانی و اروپایی را برعکس آنچه تا به حال معمول جراید و مجلات ما بوده است بیشتر ترویج خواهد کرد. امروزه در دنیای متمدن تأثر یکی از مهمترین وسایل تهذیب اخلاقی ملی است و نمایشگاه (تماشاخانه.ا.ا.) بهترین مدرسه اخلاقی به شمار می‌رود. ولی مع التأسف ما در این قسمت نیز از مرحله تمدن دوریم... نویسندگان ما هم به اقتضای محیط از ترجمه تأثرهای مفید و سودمند فرهنگی یا تنظیم و نگارش تأثرهایی بر طبق عقاید و آداب ملی خودداری می‌کنند. اینک ما مصمم شده‌ایم که به یاری دوستان هر شماره مجله را به ترجمه یکی از تأثرهای معروف عالم از قدیم و جدید یا درج پیس‌هایی که به قلم نویسندگان فارسی زبان نگارش یافته است زینت دهیم.»

اگر بدانیم که سابقه واقعی نمایشنامه نویسی و فن نمایش بر اساس روش اروپایی آن در همان سنوات آغاز شده بود و از نمایش جعفرخان از فرنگ آمده اثر علی نوروز و پخش آن مدتی بیش از چهار سال نمی‌گذشت می‌توان به اهمیت

هدفی که شرق در پیش گرفت واقف شد. اما مجله شرق در این سال بیش از یک شماره نشر نشد و در همان شماره هم اثری از نمایشنامه نیست. همچنین شرق متذکر شده:

«ملل متمدنه عالم در علوم و فنون از هر جهت بر ما سبقت جسته‌اند... از همین لحاظ است که ما بیشتر به ترجمه آثار ملل متمدنه دنیا اهمیت خواهیم گذاشت.»

شرق در دنباله مرام خود نوشت:

«مجله شرق مخصوصاً به یک موضوع نیز علاقه مند است و آن عبارت است از انتقاد آثار نویسندگان از متقدم و متأخر و معاصر. جراید و مجلات کنونی و آثار نویسندگان را عموماً با نظر انتقاد نگریسته با نهایت احترام موارد انتقاد آن را گوشزد خواهیم کرد... چون انتقاد بهترین راهی است برای تربیت افکار خوانندگان، تفکیک خوب از زشت و برای سنجش و معرفی قریحه و فکر و معلومات اشخاص.»

در سال ۱۳۰۶ نه مجله دیگر به وجود آمد. یک روزنامه هفتگی ادبی هم در این سال به انتشار پرداخت که ذکر آن واجب است و آن طوفان هفتگی است از شاعر مشهور فرخی یزدی. مدیریت ادبی این روزنامه بر عهده عبدالحسین هژیر و سید فخرالدین شادمان بود.

از میان مجلاتی که در این سال آغاز به کار کرد یکی مجله فروغ است که در رشت به چاپ می‌رسید. فروغ مجله ادبی و اجتماعی مفیدی بود که روش و سبکش تا حدود زیادی همان بود که در مجله فرهنگ چاپ رشت دیده شده بود. مجله مهم دیگری که در این سال انتشار یافت تقدم نام داشت. این مجله را برادران فرامرزی، احمد و عبدالرحمن بنیاد نهادند و جنبه مدنی و اجتماعی آن بر زمینه ادبیش می‌چربید. نویسندگان مهمش چون سیدحسن تقی‌زاده و محمود محمود (به امضای قلمی رسول نخشی) در این مجله مقالاتی در مباحث و مسائل اجتماعی و تربیتی انتشار دادند. این مجله در زمینه نشر مباحث ادبی به مقام بلندی نرسید. مطالب ادبی آن از همان قبیل است که در مجلات دیگر دیده می‌شود.

مع هذا مدیران مجله دقیقاً توجه داشته‌اند که توجه به زبان فارسی وظیفه اصلی هر نشریه‌ای است و گفته‌اند:

«ما در این نامه گذشته از تنویر افکار وظیفه مهم دیگری را به عهده خواهیم گرفت و آن عبارت از تحری انشاء صحیح و فصیح فارسی است که در بین دو طبقه در کار معدوم شدن است. یک طبقه که از قواعد لغت بی اطلاع و از اسلوب ادبی فارسی بی خبرند... طبقه دیگر که در مقابل لجام گسیختگی طبقه اولی به وجود آمده‌اند اصرار دارند که امروز هم به سبک نویسندگان قرن ششم هجری چیز بنویسند و به کلی از استعمال اصطلاحات و تعبیرات و الفاظ جدید خودداری نمایند.

مسئله دیگری را که ما به آن اهمیت می‌دهیم اطلاع از ممالک همسایه شرقی مخصوصاً اسلامی است که به عقیده ما نباید ایرانیان از آن بی اطلاع باشند. نیز باید دانست که ما به ترجمه خیلی بیشتر از تحریر اهمیت می‌دهیم زیرا ما هیچ نداریم و دیگران همه چیز دارند.»

عقیده مجله تقدم در موضوع زبان فارسی و تقسیم روش نویسندگی آن عهد به دو گروه تقریباً دنباله عقاید سید حسن تقی‌زاده و دنباله همان انتقاداتی است که مجله کاوه در دوره جدید انتشار خود مطرح کرده بود. باید دانست که احمد فرامرزی در مسائل اجتماعی و مدنی از هم مشربان تقی‌زاده و هم فکر کامل با او بود.

نکته تازه و مهمی که ظاهراً برای اولین بار در اصول عقاید مدیران تقدم دیده می‌شود لزوم اطلاع از ممالک همسایه شرقی است. می‌دانیم مقارن ایامی که تقدم نشر می‌شد و چند ده سال پیش از آن نظر منورین و نویسندگان ایران منحصرأ به جانب اروپا معطوف و خیره شده بود تا بدان حد که کاوه و فرنگستان و بسیاری از نشریات خود ایران هم به فرنگی شدن ایرانیان اصرار داشتند. آنچه ترجمه می‌شد بیشتر از آثار اروپایی بود. نویسندگان سعی می‌کردند که در بیان مباحث ادبی اگر چه به قدر خردلی باشد از ادبیات اروپایی و سبک های رایج در ممالک مغرب به نوشته‌های خود چاشنی بزنند! البته خوانندگان هم طالب چنین «پخته واره‌ها» بودند.

پس توجهی که نویسندگان تقدم به لزوم شناخت ممالک شرقی ایران مبذول کردند قابل دقت نظر است. تردید نیست که افکار و ادبیات دیرپا و عالی هندی و چینی که در قرون قدیم امتزاج و رابطه‌ای با افکار ایرانیان یافته بود می‌بایست که در میان ما مقام و جای شایسته خود را به دست آورد.

مجله معتبر دیگری که در سال ۱۳۰۶ آغاز شد علم و هنر است که شماره اول آن با نام صنایع آلمان و شرق منتشر شد. این مجله به مدیریت سید محمدعلی جمال‌زاده در برلین به چاپ می‌رسید و فقط هشت شماره انتشار یافت. جمال‌زاده که هنر و شیوه نویسندگی و ذوق تحقیق خود را در مجله‌های کاوه و فرنگستان نشان داده بود در این مجله جدید همان اسلوب را دنبال کرد. به جز آنکه چون در انتشار مجله مهندس ابوالقاسم وثوق مشارکت داشت اصولاً مجله به نشر و توجیه مسائل تجاری و اقتصادی و علمی و نشر علوم اروپایی اختصاص یافت. مع هذا می‌بینیم که نام مجله در پیشانی تذهیب شده زیبایی که یادآور معارف و هنر اصیل ایرانی است قرار دارد.

جمال‌زاده در مقاله مفصل «مقصود ما» مندرج در شماره اول تقریباً برای اولین بار مسئله تعارض میان افکار شرق و غرب و روش متعادل را که می‌بایست در اخذ علوم و فنون اروپایی پیش گرفت مطرح می‌کند. او به راستی متوجه ضررهای غرب‌زدگی است. می‌توان گفت آرام آرام، به مانند تقی‌زاده که از عقاید تند خود تدریجاً عدول کرده بود، از پیروی آنچه در کاوه و فرنگستان عنوان شده بود تن زده است. جمال‌زاده در این مقاله از زبان فرنگی دلایل و مظاهر رجحان علوم فرنگی و لزوم اخذ آنها را توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

«فرنگی با این بیانات در ظاهر خوش و در باطن ترش خود در محکمه بسی‌بدایت و بسی‌نهایت دنیا هیاهویی راه انداخته داد فصاحت می‌دهد و تماشاچیان و اطرافیان نیز برای گرمی بازار پاکوبان و غلغله کنان آواز احسنت و آفرین را به فلک می‌رسانند و در این صورت آنچه البته به جایی نرسد فریاد و فغان بیچارگانی است که از دست بیداد فرنگی به جان آمده از دنیای بیدادگر داوری می‌جویند.

شکی نیست که ما نیز در مقابل سخنان اروپاییان حرف‌های زدنی بسیار

داریم. ولی چه فایده که فریاد ما درد دل زندانیان خواهد بود و آنهایی که کلید آزادی ما را روبروده‌اند نه گوش شنوا و نه مجال استماعی دارند. پس چاره چیست؟ با نظری به اوضاع کنونی دنیا و صفحات تاریخ چاره ظاهراً جز اختیار یکی از شقوق سه گانه ذیل نخواهد بود:

۱- خیره سری و نبرد و مبارزه با فرنگی‌ها.

۲- تسلیم صرف به فرنگی‌ها.

۳- کار و عمل و رفع و دفع تدریجی فرنگی‌ها.

جمال‌زاده پس از تحلیل نظر خود در باب هر یک از این سه شق می‌نویسد:

«کارکنان مجله علم و هنر... تصمیم قطعی گرفته‌اند که حتی المقدور از جاده مدارا خارج نشده و در میان انواع مداراها مدارای عقلی و عملی را که فرنگی‌ها راسیونل می‌نامند اختیار نموده‌اند، یعنی هر کاری می‌کنند و هر چیزی می‌نویسند موافق با علم و تجربه باشد...»

از خلال بعضی نوشته‌های مندرج در آن مجله می‌توان بر عقاید نویسندگان علم و هنر در باب ادبیات فارسی دست یافت. در تفریظی که برای بیست مقاله [قزوینی] چاپ ابراهیم‌پور داود نوشته شده است می‌نویسند:

«بر ما فرض است که از جانب خود و از طرف تمام ایرانیانی که به ادبیات فارسی تعلق خاطر دارند وجود و ترویج این گونه تألیفات را برای حفظ و حراست زبان فارسی که حکم شیرازه ملیت ما را پیدا نموده... تشکر نماییم... کسانی که به طرز تحریر و شیوه انتقادات آقا میرزا محمدخان آشنا هستند و می‌دانند که هر سطری از تحریرات ایشان حاوی نکات پربهایی راجع به انشاء و املاء فارسی است در این زمان که انشاء فارسی دستخوش هجوم فوج بی‌مایه و پر مدعای پاره‌ای سردیران شرب الیهودپروور گردیده کتاب مذکور را گنج شایگانی دانسته حرز جان و خضر راه خود خواهند ساخت... بر ما جوانانی که با خامه و نامه سر و کار داریم لازم است... اینک که مقالات ایشان در یک جا جمع و طبع شده در پهلوی نثر سعدی و شعر حافظ در کتابخانه‌های خود جای داده...» (ش. مرداد - بهمن ۱۳۰۷).

گفتنی است که مجله علم و هنر پس از انتشار ترجمه گاتها به وسیله پورداود، به

مناسبت آن که آن کتاب سرودهای آیین ایرانیان زردشتی بود به صورت مسابقه ادبی، پیشنهاد کرده است «چه خوب است که هر یک از شعرای فاضل ایران به اندازه قوه خویش طبع آزمایی نموده مندرجات آن را به رشته نظم کشد...»

باز در اینجا آن رگه شوق به ایران پیش از اسلام مشاهده می‌شود. در علم و هنر چند داستان از جمال‌زاده چاپ شده است.

یکی از کوشش‌های بارزش این مجله که در تمام شماره‌های آن دنبال شد انتشار فرهنگ صنایع و فنون بود بدین معنی که در قبال الفاظ و اصطلاحات علمی به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه معادل‌های فارسی «پیشنهاد» شده بود و عکس ابزار آلات را هم چاپ کرده بودند تا مطلب بهتر مفهوم شود. این فرهنگ به طور موضوعی و به هشت قسمت منقسم شده است.

مجله علم و هنر در زمینه طبع آزمایی ادبی، دو قطعه شعر فرنگی را به طور تحت‌اللفظ به نثر ترجمه کرد و منظوم ساختن آن را به صاحبان قریحه ادبی پیشنهاد کرد و البته این نوع تجددطلبی ادبی تازگی نداشت و مجلات دیگر هم آن را باب کرده بودند. شعرایی نظیر یحیی دولت‌آبادی و ایرج میرزا در این کار پیشگام شده بودند.

ارزش مجلاتی که در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ نشر شد و تعداد آنها بالغ بر هفت تاست بدان میزان نیست که حاجت به معرفی تفصیلی آنها باشد.

در سال ۱۳۰۹ مجله‌های آرمان و شرق انتشار یافت و هر یک از آنها بیش از یک سال دوام نکرد. اما هر دو از مجله‌هایی بود که مورد توجه طبقه فاضل و ادب دوست قرار گرفت.

شرق که قبلاً هم دو بار منتشر شده بود ولی هیچ بار بیش از یک شماره انتشار نیافت (۱۳۰۳ و ۱۳۰۵) در دوره جدید نشریه‌ای بود که بیشتر به تحقیقات ادبی و ترجمه ادبیات اروپایی توجه می‌کرد؛ مانند ترجمه ماری استوارت اثر شیلر، آثاری از تنیسون شاعر قرن نوزدهم انگلیس و رابرت برنینگ.

این بار مدیر شرق سعید نفیسی بود. او در نخستین شماره آن نوشت:

«به تصویب ایشان (یعنی محمدرمضانی مدیر کتابفروشی خاور و ناشر

مجله) رسیده است که این مجله نماینده حال کنونی ادبیات ایران خواهد بود. به این معنی که تحقیقات و تتبعات ادبی و تاریخی ادبای متجدد ایران را انتشار خواهد داد و سعی خواهد کرد به دنیای معاصر ثابت کند که در زمان حاضر ادبیات تمام فروع مصداق جدید را پذیرفته و ایرانی امروز در ادبیات خود همان شور و شوقی را دارد که ملل متمدن در ادبیات خود دارند و آن عصری که محققین در ادبیات و تاریخ ایران فقط عده معدودی از مستشرقین بودند سپری شده و امروز ایران بدان مرحله رسیده است که مستشرقین هم باید از تحقیقات ایرانیان بهره‌مند شوند....

وظیفه سوم شرق آن است که ارکان زبان فارسی را مطابق اصول قیاسی و سماعی و سوابق ادبی این زبان مخصوصاً در نشر «استوار سازد».

اما آرمان. این مجله در سال ۱۳۰۹ به مدیریت علی شیرازپور آغاز به انتشار کرد. شیرازپور که از دوستان و هم‌نشینان صادق هدایت بود بعدها نام قلمی «شین پرتو» را انتخاب کرد و بدین نام مشهورتر شد از نامی که در مجله آرمان داشت. بعدها همه تألیفات و نوشته‌های خود را به نام شین پرتو نشر کرد. او درباره تاریخ ایران و زبان فارسی عقایدی دارد که خاص خود اوست و قسمتی را در کتابی که تحت عنوان Parashina به انگلیسی در تهران نشر کرده است (حدود سال ۱۳۳۸) انتشار داده است.

مجله آرمان در زمانی نشر شد که مجله معتبر دیگری نشر نمی‌شد. طبعاً محل و مقام خوبی بود برای انتشار مقالات ادبای درجه اول مانند ملک‌الشعرا، کسروی، بدیع‌الزمان و اقبال آشتیانی و...

مدیر مجله در نخستین شماره آن سرمقاله‌ای دارد و در آن نوشته است:

«اما گذشته از دولت، جوانان و علاقه‌مندان به ترقی و سربلندی ایران به نوبه آن طوری که بایسته است ادای وظیفه نمی‌کنند. جنبش احساسات ملی، تبلیغ وطن‌پرستی، وحدت ملی، ترویج و تجدید غرور ملی، حفظ و تکمیل زبان فارسی و اصلاح اخلاق جامعه وظیفه نویسندگان شعرا و متفکرین ماست».

می‌بینیم که در این مجله، به مانند اغلب مجله‌هایی که پیش از آن انتشار

می‌یافت موضوع زبان فارسی، وحدت ملی و تجدید غرور ملی مطرح است و تلویحاً جوانان را موظف به حل و فصل این گونه مباحث می‌داند. نویسنده در باب زبان فارسی مطلب را بیشتر می‌شکافد و می‌نویسد:

«... زبان فارسی از دست آخوندهای آب فروات خورده به زحمت نجات یافته، به دست فرنگی مآبهای آب سن دیده افتاده. به جای آن کلمات عربی که دسته اولی بی باکانه داخل زبان فارسی نمودند بدبختانه دسته دومی بدتر می‌کنند. هیچ سرحدی برای گرفتن و به کار بردن لغت‌های بیگانه نبوده و کسی نیز فکر و اقدامی نمی‌کند. پس هنگامی که زبان ادبیات فارسی مدافع و رونقی نداشته حتی یک مجله آبرومندی که معرف کار و ناشر افکار معاصرین باشد وجود ندارد، آرمان را برای خدمت به ایران به زبان فارسی و ادبیات معاصر ایجاد می‌کنیم. می‌خواهیم با نشر مهمترین آثار ادبی معاصر گزیده و نیکو تا آنجایی که برایمان ممکن است سرمشق نو و راهبر ترقی ایران و جوانان بشویم... نشر کتابهای خوب، ترجمه‌های منتخب، مطالب سودمند، فکرهای نویسندگان و متفکرین معاصر، مقالات مفید، حقایق تمدن غرب در این ماهانه آرمان پیش‌بینی شده است. داستان‌های کوچک، نمایش‌های اخلاقی، مطالعات ادبی و اجتماعی، تحقیقات تاریخی و موضوعات علمی چیزهایی هستند که این مجله پذیرفته و انتشار خواهد داد.»

می‌بینیم آرمان مسئله زبان فارسی را به همان نحو مطرح می‌کند که هم اکنون نیز مورد بحث است. همان عیبی را بزرگ کرده است که هنوز به صورت عیب بزرگی باقی است و آن بی‌باکی و بی‌اعتنایی و بی‌فرهنگی دسته‌ای است که به آوردن و استعمال کلمات خارجی کمک می‌کنند.

آرمان، اگرچه می‌خواست ناشر مهمترین آثار ادبی معاصر قرار گیرد بیشتر به طرف تحقیقات تاریخی و ادبی کشیده شد. مقالاتش از حیث کیفیت و ماهیت به مانند مقالاتی بود که پیش از آن در شرق و کمی بعدتر در مهر دیده شد. آنچه در این مجله بیشتر جلب توجه کرد مجادلات قلمی میان کسروی و بهار و همچنین میان بدیع‌الزمان فروزانفر و عباس اقبال آشتیانی بود.

آرمان، نشر «حقایق تمدن غرب» را هم از زمره هدف‌های خود شمرده است

و این نکته‌ای است که در مجلات دیگر تا آن زمان کمتر دیده می‌شد. در آرمان اقتراح‌ی تحت عنوان «شاهکار ادبیات معاصر کدام است؟» طرح گردید. ولی جوابی درباره آن در مجله به چاپ نرسید. زیرا مجله بیش از یک سال دوام نیافت. اما طرح همین مطلب خود دلالت دارد بر اینکه مدیر مجله و حوزه مجله‌خوان، طرح چنین مطلبی را ضروری می‌دانسته‌اند. هیأت داوری این اقتراح تیمورتاش، وثوق‌الدوله، مشیرالدوله، دکتر مصدق (مصدق السلطنه)، سید حسن تقی‌زاده، ملک‌الشعراء بهار، شیخ‌الرئیس افسر، محمده قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، سید نصرالله تقوی معین شده بود، که بعضی از آنها در سیاست مشهورتر بودند تا در ادب.

در آرمان نوشته‌ای از ذبیح بهروز در طعن و طنز شرق‌شناسی چاپ شد؛ نوشته‌ای که خوشمزه و شیرین است و طنز ظریفی است در باب شرق‌شناسان مشهور، اما آیا می‌توان گفت که در آن عهد ایرانیان از شرق‌شناسی فرنگ بی‌نیاز بودند؟

صوراسرافیل*

روزنامه صوراسرافیل در دو دوره و جمعاً سی و پنج شماره نشر شده است. دوره اول آن در سی و دو شماره به هنگامی منتشر شد که مجلس اول تشکیل شده بود و لوای آزادی و حریت برافراخته بود. اما به تدریج میان آزادگان و علی‌الخصوص مجلسیان و محمدعلی شاه باب مخاصمه مفتوح شده بود و محمدعلی شاه سختگیری‌های بسیار زیاد نسبت به مبارزین اعمال می‌کرد. هیچ نوع نظر مساعد و حتی معتدلی نسبت به مشروطه موجود نبود. مطبوعات روزهای سختی را می‌گذرانیدند. طبعاً نویسندگان صوراسرافیل هم دچار صدمات زیاد بودند. مخصوصاً علی‌اکبر دهخدا مشهور به «دخو» (که روح واقعی آن روزنامه بود) بسیار آزار می‌دید.

برای دانستن علاقه و شوقی که گردانندگان این روزنامه نسبت به کار خود و آزادی و حریت مملکت داشتند نقل سطوری را مناسب می‌داند که یحیی دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی آورده است و مخصوصاً توجه خوانندگان را به اهتمام و شوقی که اسدالله خان همشیره‌زاده میرزا جهانگیر خان در این راه داشته است معطوف می‌نماید. این مطالب در انتهای حاشیه‌ها نقل شده است.

روزنامه صوراسرافیل - به طوری که در شماره اول آن مندرج است - به مدیریت میرزا جهانگیرخان شیرازی^۱ و میرزا قاسم خان تبریزی^۲ آغاز به کار کرد. نام میرزا علی اکبرخان قزوینی دهخدا (دخو)^۳ از شماره ۱۵ در روزنامه به عنوان «دبیر و نگارنده» وارد شده است. ولی به نحوی که از نوشته تقی زاده در شرح احوال دهخدا برمی آید (و پس از این نقل خواهد شد) دهخدا از ابتدای کار در نگارش روزنامه دخیل بوده است. جز این امضای او در شماره اول ذیل مقاله «دو کلمه خیانت» و نیز امضای مستعار او به عنوان «دخو» ذیل اولین «چرند پزند» دیده می شود.

ترتیب ضبط نام گردانندگان روزنامه در دوره سی و دو شماره چاپ تهران بدین شرح است:

۱. میرزا جهانگیر شیرازی (شهید در ۴۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶) در سال ۱۲۹۲ قمری در شیراز در خانواده کم درآمدی متولد شد. پدرش آقا رجبعلی نام داشت. میرزا جهانگیر خان از زمره احرار بود و چون مجلس به توپ بسته شد و آزادگان گرفتار شدند او را نیز گرفته و به باغشاه بردند و در همان جا به طناب انداخته خفه کردند. برای تفضیل قتل او به کتاب شرح حال ملک المتکلمین (ص ۲۶۲ به بعد) و کتاب حیات یحیی، تألیف یحیی دولت آبادی (ص ۳۲۶ جلد دوم) و تاریخ مشروطه از احمد کسروی (ص ۶۵۸ به بعد) مراجعه شود. نوشته کسروی که نقل اقوالی است از میرزا علی اکبر خان ارداقی از همه مسبوط تر و ظاهراً دقیق تر است. مزارش که در پشت باغشاه قرار داشت سال هایی چند مطاف مردم بود (تاریخ جراید و مجلات ایران، تألیف صدر هاشمی، جلد دوم، ص ۱۴۳). او اول بار با عمه و جده خود در ۱۲۹۷ قمری به تهران آمد و به درس خواندن پرداخت و در سال ۱۳۰۶ به شیراز مراجعت کردند. سپس در سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل خود مداومت داد (شرح حال رجال ایران، از مهدی بامداد، جلد اول، ص ۲۸۳).
۲. میرزا قاسم خان تبریزی که بعدها نام خانوادگی «صوراسرافیل» را بر خود نهاد نواده شیخ محمدباقر مجتهد تبریزی بود (طبق نوشته خودش در نامه ای که به سید محمد طباطبایی نوشته و در شماره ۶ صوراسرافیل صفحه ۶۶ چاپ حاضر چاپ شده است). او در فعالیت انتشار روزنامه در سوئیس نیز همکاری داشت. بعدها به وکالت و وزارت و استانداری و مقامات دیگر رسید. نام پدرش میرزا حسن خان تبریزی بود و سمت پیشکاری میرزا اسدالله خان امین حضرت تبریزی را داشت (شرح حال رجال ایران از مهدی بامداد، جلد ۵، ص ۱۷۸). این امین حضرت که وزیر بنایی مظفرالدین شاه بود همان است که مکتوبی از وزارت عدلیه به تقی زاده راجع به او نقل کرده ایم.
۳. شرح حال میرزا علی اکبرخان دهخدا مکرر بر مکرر در مراجع آمده است. مخصوصاً در مجلد خاص لنتنامه به نام «مقدمه» مطالب مفیدی مندرج است. شرح حالی که تقی زاده از او نوشته است کاملاً نازگی دارد. نیز نگاه کنید به شرح احوالی که مرحوم دکتر محمد معین به طور مقدمه بر دیوان آن مرحوم نوشته است.

ضمناً گفته شود که عبدالله مستوفی در چند جای کتاب شرح زندگانی من به مناسبت همشاگردی بودن با دهخدا در مدرسه علوم سیاسی اطلاعات خوبی به دست داده است.

شماره ۱-۶، عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی.

شماره ۷-۱۴، مدیر: میرزا قاسم خان تبریزی.

شماره ۱۵-۳۲، عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی، دبیر و نگارنده: میرزا علی اکبر خان قزوینی. مهدی بامداد نوشته است سرمایه روزنامه میرزا قاسم خان داده بود و مدیریت آن بر عهده میرزا جهانگیرخان بود.^۱

دوره اول «صوراسرافیل»

نخستین شماره روزنامه صوراسرافیل روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری (مطابق ۱۴ دی ۱۲۷۶ یزدگردی - ۳۰ ماه مه ۱۹۰۷ میلادی) منتشر شد و شماره سی و دوم دوره اول در تاریخ شنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶، یعنی سه روز قبل از به توپ بسته شدن مجلس که مصادف است با اسارت منجر به قتل میرزا جهانگیرخان شیرازی، و تحصن میرزا علی اکبرخان دهخدا به همگامی سید حسن تقی زاده و جمعی از منورین و روزنامه نویسان در سفارت انگلیس. قرار اصلی روزنامه بر این بوده است که به طور هفتگی هر پنجشنبه انتشار یابد. ولی روزنامه در پنج نوبت، به مناسبت توقیف شدن و علل دیگر با تعویق نشر شده است.

اولین توقیف روزنامه

اولین بار پس از نشر شماره ۶ (مورخ ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵)، روزنامه درست به مدت یک ماه از انتشار باز ایستاد. تا این که شماره ۸/۷ در تاریخ ۲۱ جمادی الاخره ۱۳۲۵ منتشر شد. سبب توقیف روزنامه بی تردید بیشتر مرتبط بوده است به فشاری که از ناحیه روحانیون وارد شده بود و احتمالاً مرحوم شیخ فضل الله نوری در این قضیه مؤثرتر از مرحوم سید علی آقا یزدی بوده است. اگرچه

۱. شرح حال رجال ایران از مهدی بامداد، ج ۵ ص ۱۷۸.

در آخرین صفحه شماره ۸/۷ ذیل عنوان توضیح گفته شده است: «آقا سید علی آقا یزدی از اسناداتی که در نمره پنج داده شده بود وجود مبارکشان مبرا و منزه است» (ص ۶۶). در همین شماره ۷/۸ مقاله مفصلی تحت عنوان «دفاع» هست و آن جواب‌هایی است به اتهاماتی که از ناحیه عده‌ای از روحانیون به نوشته‌های صوراسرافیل اسناد داده شده بود و نویسندگان روزنامه تقریباً تکفیرگونه‌ای شده بودند. سید حسن تقی‌زاده در شرح حالی که از علی‌اکبر دهخدا نوشته و در مجلد «مقدمه» لغتنامه دهخدا چاپ شده است می‌نویسد:

در اوایل سال ۱۳۲۵ مرحوم میرزا قاسم‌خان تبریزی (که بعدها به صوراسرافیل معروف شد) که در دستگاه دربار مظفرالدین‌شاه در جزو اداره امین حضرت بود چون در حوزه مشروطه‌طلبان درآمده بود به خیال تأسیس یک روزنامه با سرمایه خود برآمد. مشارالیه که اینجانب او را از ایام صبی می‌شناختم و همدرس بودیم روزی پیش من آمد و اظهار میل به نشر روزنامه نموده با من مشورت کرد و گفت یک جوانی هست که چیز نويس است ولی نمی‌دانم نویسندگی او تا چه اندازه است و می‌خواهم چیزی به طور نمونه بنویسد و به شما نشان بدهم و اگر پسندیدید خود او را پیش شما بیاورم تا ببینید و گفت خیال دارم که اگر مطابق مطلوب شد ماهی چهل تومان به او بدهم که از کار فعلی خود صرف‌نظر نموده به اداره روزنامه بیايد.

من پس از دیدن نمونه تحریر خیلی پسندیدم و میرزا قاسم‌خان که به معیت مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی عازم نشر روزنامه بود به استخدام میرزا علی‌اکبرخان تشویق نمودم و بدین ترتیب روزنامه صوراسرافیل به مدیریت و صاحب امتیازی مرحوم میرزا جهانگیرخان و مدیریت مشترک میرزا قاسم خان و منشیگری میرزا علی‌اکبرخان انتشار یافت.

میرزا جهانگیرخان از مال دنیا چیزی نداشت و در مقابل زحمت راه انداختن و اداره روزنامه و گردانیدن تمام امور کار از جزئی و کلی بر عهده او بود که پشتکار فوق‌العاده داشت.

خود اینجانب در شماره اول روزنامه مقاله‌ای نوشتم^۱ و بعدها هم همیشه در

۱. این مقاله ظاهراً مقاله «مسئولیت قلم» است که از حیث سبک نگارش و اسلوب فکر با نوشته‌های آن ایام تقی‌زاده تطبیق و تناسب دارد.

نظارت و راهنمایی مشارکت داشتم و وقتی که مدیر و منشی جریده مورد حملات بسیار شدید روحانیون شده و روزنامه یکی دو ماهی توقیف شد و عاقبت به مساعی آزادی‌طلبان باز انتشار یافت اینجانب برای رفع شبهات و مدافعه از عقاید روزنامه در اولین شماره پس از تعطیل مقاله مفصلی به عنوان «دفاع» نوشتم، و آن به خواش و اصرار مرحوم دهخدا بود.^۱

دلیلی که از متن روزنامه صوراسرافیل دایر بر ارتباط تقی‌زاده با گروه گردانندگان صوراسرافیل داریم این است که محل اداره روزنامه در آغاز کار کتابخانه^۲ تربیت (خیابان ناصری) بود، تا این که از شماره ششم به بعد به «محاذی مهمانخانه مرکزی» در خیابان علاءالدوله و از شماره بیستم به کوچه مسجد فاضل خلخالی در محله امامزاده یحیی انتقال یافت. «کتابخانه تربیت» را که پایه تأسیس اولی و اصلی آن در سال ۱۳۱۶ قمری در تبریز گذاشته شده بود، سید حسن تقی‌زاده و سید حسین عدالت و سید محمد شبستری (ابوالضیاء) و میرزا محمدعلی خان (تربیت) ایجاد کرده بودند و تا سال ۱۳۲۶ قمری دایر بود.

پس از این که مشروطیت استقرار یافت و مجلس تشکیل گردید و آزادیخواهان به تهران روی آور شدند، در این شهر هم کتابخانه تربیت به وجود آمد. این کتابخانه هم بنا بر سنت، مرکزی برای تجمع آزادی‌خواهان و نشر اخبار بود. اما درست نمی‌دانیم که کدام یک از دایرکنندگان کتابخانه تربیت تبریز در اینجا هم

۱. مقالات تقی‌زاده، جلد دوم، ص ۱۱۲. یحیی آرین‌پور در کتاب از صبا تا نیما به این مقاله «دفاع» اشاره کرده است و متوجه شده است که سبک نگارش آن به کلی با سایر نوشته‌های دهخدا تفاوت دارد. شرحی که آرین‌پور در کتاب مذکور راجع به صوراسرافیل نوشته است از معرفی‌های خوب و منصفانه است (جلد اول ص ۷۷ به بعد). شک فاضل محترم آقای باقر مؤمنی در این که تقی‌زاده نویسنده «دفاع» نیست پذیرفتنی نیست.

۲. مرادشان از کتابخانه، کتابفروشی بود. ضمناً باید گفت این محل مرکز و حوزه و «پاتوق» روشنفکران و آزادیخواهان وقت بود که در آنجا تجمع می‌کردند و از راه همنشینی و همسخنی و دیدن نشریات جدید خارج مخصوصاً مصر و عثمانی و قفقاز به دایره همفکری و هم‌آوازی یکدیگر در راه نشر عقاید جدید وسعت می‌بخشیدند. مدیران کتابخانه تربیت در تبریز موفق به نشر مجله‌ای به نام «گنجینه فنون» شدند. این مجله مدت یک سال منتشر شده است. برای تفصیل راجع به آن به کتاب تألیف سید محمدصدر هاشمی مراجعه شود. سید حسن تقی‌زاده، هم در حسب حال خود و هم در شرح حال محمدعلی تربیت از آن صحبت کرده است (به مجلدات مقالات تقی‌زاده مراجعه شود).

سهیم بوده‌اند. آنچه مسلم است تقی‌زاده و میرزا علی محمدخان (برادر محمدعلی‌خان) از شرکاء بوده‌اند.^۱

در میان اوراق و اسنادی که از تقی‌زاده دیده‌ام نامه‌ای از میرزا قاسم‌خان تبریزی بر روی کاغذ صوراسرافیل وجود دارد (مورخ ۲۴ شهر جمادی‌الآخره ۱۳۲۵، یعنی چند روز قبل از نشر شماره ۹) خطاب به میرزا علی محمدخان (یعنی برادر میرزا محمدعلی‌خان تربیت که در جنگ مجاهدین گیلان شرکت داشت و بعدها کشته شد) و چون مضمون این نامه مربوط به روزنامه صوراسرافیل و طرز پرداخت مخارج و دریافت عواید آن است و لامحاله مرتبط با کتابخانه تربیت بهترین نشانه است از این که علی محمدخان، یکی از گردانندگان کتابخانه مذکور بوده است. متن نامه مذکور از این قرار است:

فدایت شوم، مبلغ یکصد و چهل تومان به مطبعه حواله داده شده. چون مبلغی به ایشان مقروضیم و تا تنخواه نرسد این نمره را طبع نخواهند کرد. خواهش دارم حواله را قبول فرمایید و این طور وعده بدهید که نصف عصر روز پنجشنبه و نصف عصر روز شنبه داده خواهد شد. در این ضمن هر چه از بابت آبونه‌ها و قیمت روزنامه وصول شد فیها، والا خودم می‌رسانم. به هر صورت حواله را قبول فرمایید. زیاده زحمت ندارم، قاسم.

این نامه، بی‌تردید نشانه‌ای است از رابطه قدیم و مستقیم، میان گردانندگان روزنامه صوراسرافیل و صاحبان کتابخانه تربیت، و روشن است که میرزا قاسم‌خان مخارج مطبعه را بر عهده میرزا علی محمدخان حواله کرده بود تا بپردازد و معادل آن را از محل دریافت آبونه و فروش روزنامه که توسط کتابخانه انجام می‌شد برداشت کند. میرزا علی محمدخان مکتوب حواله را به تقی‌زاده که از شرکای کتابخانه بوده است داده و اکنون پس از هفتاد و دو سال از میان اوراق او به دست ما افتاده است.

از جمله دلایلی متقن که دلالت بر ارتباط تقی‌زاده با روزنامه صوراسرافیل دارد

۱. کتابخانه در حمله اردوی محمدعلی شاه به تبریز به آتش کشیده شد. برای تفصیل به شرح حال میرزا محمدعلی‌خان تربیت نوشته سید حسن تقی‌زاده در جلد نهم مقالات تقی‌زاده (ص ۲۰۵) مراجعه شود.

اشاره‌ای است در شماره سوم آن - در موضوع نشر لایحه‌ای که آقا میرزا ابوالحسن خان وکیل فارس به تقی‌زاده فرستاده بود، تقی‌زاده آن را در روزنامه به طبع رسانیده است (ص ۲۱). نشانه دیگر نامه‌ای است از افضل‌الملک کرمانی بر ضد فرمانفرما (حاکم کرمان) که در شماره ششم (ص ۴۵) چاپ کرده‌اند و آن مکتوبی بوده است که افضل‌الملک به تقی‌زاده نوشته بود و تقی‌زاده آن را در صوراسرافیل به چاپ رسانیده است.

در اوراق تقی‌زاده نامه‌ای هم مربوط به نرسیدن روزنامه قانون و صوراسرافیل برای صدیق‌الدوله دیده‌ام. این نامه که قطعاً به مدیران کتابفروشی تربیت نوشته شده است نیز یادگاری است از ارتباط فعالیت‌های مشترک میان گردانندگان صوراسرافیل و مدیران کتابفروشی تربیت.

در اوراق تقی‌زاده باز دو مکتوب است مربوط به وکالت میرزا قاسم خان مدیر روزنامه صوراسرافیل از طرف ورثه امین حضرت. معلوم شود به علت آن که میرزا قاسم خان از تقی‌زاده حرف‌شنوایی داشته است مخبرالسلطنه (وزیر عدلیه اعظم) از او خواسته بوده است که میرزا قاسم خان را به رفتن به عدلیه وادار کند. دیگر می‌دانیم که میرزا علی‌اکبرخان دهخدا در روز توپ بستن مجلس در منزل تقی‌زاده بود و از آنجا متفقاً به قصد تحصن به سفارت انگلیس رفته‌اند. بالاخره با هم از ایران تبعید شدند و به سفر اروپا رفتند.

دومین توقیف روزنامه

دومین بار که روزنامه صوراسرافیل موقوف‌الانتشار ماند مربوط است به توقیف شدن شماره ۱۴ (مورخ ۱۰ شعبان ۱۳۲۵) آن. تا این که شماره ۱۵ در تاریخ ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ منتشر و پخش شد. در این شماره ضمن شرحی تحت عنوان «تشکر» نوشته‌اند:

«... همان طور که کتباً و تلگرافاً خدمت همه معروض داشته‌ایم چون حکم از مجلس مقدس شورا صادر شده بود و امر مجلس عجلتاً در حکم قانون است مخالفت با آن با تقوای دوره آزادی مباینت دارد و حب قانون و وطن راهی برای

تشبثات مخالفانه نمی‌گذارد... هر چند در پیش وجدان خود و به شهادت کمیسیون مخصوص مجلس مقدس دامن خویش را از لوث هر گناهی پاک می‌دانستیم ولی سرپیچی از اوامر مطاعه دارالشوری را باز به حکم وجدان نمی‌توانستیم و امیدواریم که برادران وطنی ما همواره پیروی حکیم مزبور (یعنی سقراط) را از فرایض خود شمرده و وکلای محترم معظم هم در تفکیک قوه مقننه از مجریه سعی فرمایند، آمین.

در عبارت نهایی نکته ظریفی نهفته است و آن ایرادی است ضمنی و تلویحی نسبت به حکم بر توقیف روزنامه از طرف مجلس یعنی قوه مقننه. چه اگر روزنامه تخلفی کرده بوده است توقیف آن با رأی قوه قضائیه و اجرای قوه مجریه مربوط می‌شده است. به هر تقدیر، توقیف روزنامه در این بار نیز ظاهراً به مناسبت نشر مقاله‌ای است که در شماره ۱۲ نوشته بوده‌اند، و اگرچه در شماره ۱۳ از نشر آن مقاله عذرخواهی شده است بانگ اعتراضات خاموش نشد و به توقیف روزنامه منجر شد.

ضمناً درباره شماره چهاردهم صوراسرافیل، مرحوم عباس اقبال اطلاعی را ضمن مقاله‌ای مربوط به قتل امین‌السلطان مندرج ساخته است که من مطلع شدن بر آن را مرهون لطف رحیم رضازاده ملک هستم. آنچه اقبال نوشته از این قرار است:

«در یک عده به خصوص از نسخه‌های شماره ۱۴ روزنامه صوراسرافیل مورخ پنجشنبه ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ قمری صفحه ۸ آخر ستون دوم این عبارت را بعد از انتشار روزنامه به جای هشت سطر که از آن ستون برداشته و در نسخه‌های دیگر همان شماره هست این عبارت را مجدداً چاپ کرده‌اند.

«اعلان - از طرف مجاهدین اسلامی اعلان می‌شود. قرعه برای کشتن میرزا علی‌اصغر خان خائن سلطان با اسم عباس آقا درآمد و آقا حسن برادرش به واسطه وطن‌پرستی گمان کرد که او به تنهایی از عهده بر نمی‌آید، لهذا در همان شب آن دو برادر غیور اقدام به کار و رفع شر آن خائن ملک و ملت را نمودند.»

این عبارت چنان که گفتیم در تمام نسخه‌های شماره ۱۴ صوراسرافیل نیست و معلوم است که آن را ناشرین روزنامه محرمانه به بعضی از نسخ آن افزوده و آنها را برای یک عده معین از خوانندگان خود فرستاده‌اند. (مجله یادگار سال سوم شماره ۷/۶ - اسفند ۱۳۲۵ صفحه ۱۲۲).

سومین توقیف انتشار

سومین بار که روزنامه موقوف انتشار ماند مربوط می شود به شماره ۱۹ (۲۸) شوال ۱۳۲۵). در شماره ۲۰ که در تاریخ ۱۱ ذی الحجه نشر شده است علت را چنین نوشته اند:

«... به واسطه هیجان و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یک ماه قاطبه ملت را در ساحت مقدس مجلس شورا شب و روز به خدمت لازمه مشغول داشت. علت دیگر تاراج شدن و شکستن در و پنجره اداره و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود...» (ص ۱۵۵).

چهارمین تعویق انتشار

چهارمین باری که روزنامه با تعویق منتشر شد پس از نشر شماره ۲۵ (مورخ ۹ سفر ۱۳۲۶) بود. میرزا قاسم خان در اعلانی که در شماره ۲۶ (مورخ ۲۱ ربیع الاول) چاپ شده است علت را چنین یادآور شده است:

«اعلان - خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم، گذشته از این که نگارنده محترم جناب آقا میرزا علی اکبر خان ناخوش سخت بودند، نظر به پاره ای از مصالح راجع به دوام جریده تعطیل موقتی نیز مقتضی بود. ان شاء الله از همین هفته مرتباً توزیع خواهد شد و جبر کسرهای گذشته نیز به عمل می آید. قاسم» (ص ۲۰۱)

پنجمین توقیف

پنجمین بار (پس از این که شماره ۳۲ در تاریخ ۲۰ جمادی الاول نشر شد) حادثه کودتای محمد علی شاه در تاریخ جمادی الاول روی داد و طبعاً روزنامه از انتشار بازماند. میرزا جهانگیر خان گرفتار شد و به شهادت رسید. میرزا علی اکبر خان که در خانه تقی زاده بود با تقی زاده به سفارت انگلیس پناهنده و پس از چندی به اروپا تبعید شد. میرزا قاسم خان در آب انباری مخفی و بعد از آن متواری شد تا این که خود را به اروپا رسانید.

ده خدا شب روزی که از تهران حرکت داده شد دو نامه یکی به سید نصرالله

تقوی و دیگری به توسط همو به سید محمد صراف نوشت. این دو نامه گویای وضع و حالی است که دهخدا در آن وقت داشت. نامه‌ها جداگانه در این شماره به طبع رسیده است.



روزنامه صوراسرافیل در شماره اول خود نوشت: «این جریده ناقابل برای هیچ کس و به در خانه احدی فرستاده نمی‌شود و به توسط اطفال در مجامع عمومی و کوچه و بازار به فروش می‌رسد.» (ص ۸)

عبدالله مستوفی در جلد دوم کتاب شرح زندگانی من (ص ۲۴۹) گفته است که «شماره چاپ شده آن به بیست و چهار هزار هم بالغ گردید.» و ظاهراً این مطلب را مستوفی خود از دهخدا شنیده. آن دو در مدرسه سیاسی همدرس و دوست بودند. ضمناً گفته شود این که ناظم الاسلام در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم، صفحه ۱۹۴) نوشته است: «آقا میرزا محمود گفت نمره سی و سه صوراسرافیل را میرزا علی اکبرخان دخو از بادکوبه فرستاده است از شایعات زمانه بوده است و صحت ندارد.

نکته دیگری که در مورد چاپ دوره اول صوراسرافیل باید گفت این است که شماره اول صوراسرافیل دارای یک ورقه ضمیمه بوده است که معمولاً همراه دوره‌های جلد شده آن دیده نمی‌شود.



دوره دوم «روزنامه صوراسرافیل»

این دوره از روزنامه در شهر ایوردون Yverdon از بلاد سوئیس چاپ شده است و ظاهراً بیش از سه شماره چاپ نشده است، به قرینه آن که هم در مجموعه روزنامه‌های پروفیسور ادوارد براون (که در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود) و هم در مجموعه‌ای که پدرم - دکتر محمود افشار - داشت (و آن را به آقای دکتر حسن مینوچهر داده است) و هم در مجموعه آقای رحیم رضازاده ملک

فقط سه شماره موجود است. پس این که گاهی نوشته‌اند که چهار شماره از صوراسرافیل در سوئیس نشر شده است درست نیست. مدارک تازه‌یاب مربوط به نشر صوراسرافیل در سوئیس هم که اینک به تفصیل آنها می‌پردازم گواه است بر آن که نویسندگان مطالب شماره چهارم را تهیه کرده بودند ولی به چاپ نرسیده است.

خوشبختانه در باب انتشار دوره دوم روزنامه، اسناد و مدارک اصلی زیادی از تصرفات روزگار برکنار مانده است و آن اسناد و مدارک عبارت است از مقداری نامه‌ها که میان گردانندگان روزنامه و رجال سیاسی مقیم اروپا و مشترکین روزنامه مبادله می‌شده است، و پس از این که اداره آنها در شهر مذکور برچیده می‌شود قسمتی از آنها را معاضد السلطنه (ابوالحسن پیرنیا) که از پایه‌گذاران و سرمایه‌گذار تجدید انتشار صوراسرافیل بود با خود به ایران آورد و اینک آن اسناد در اختیار آقای دکتر حسین پیرنیا است و در نظر است که در مجموعه مستقلی به چاپ رسانیده شود.

دهخدا به محض ورود به پاریس به میرزا آقا فرشچی وکیل دوره اول مجلس از تبریز اظهار کرده بود میل دارد صوراسرافیل را منتشر کند و این نظر را به جمعی از هموطنانم هم در ایران نوشته بود و بعضی ندای او را لبیک گفته و مشتاقانه شماره‌های زیادی از روزنامه را خواسته بودند. جزو بقایای نامه‌هایی که از اداره صوراسرافیل باقی مانده است (و به هر نامه‌ای یک شماره ورودی داده بودند) نامه‌ای است مورخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۶ از میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض منطبعه تبریز که به پاریس ارسال شده و شماره ورودی ۲ یافته است. میرزا آقا که به نسبت «بلوری» شهرت داشت پس از بیان تسلیت نسبت به قتل میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین در مکتوب خود نوشته است:

«فقط چشم آلمان را به امداد قلمی و استعانت فکری جنابعالی در آتیه وطن عزیزمان می‌سپاریم... در روزنامه تازه حیات عنوانی ثبت بود. گویا حضرت عالی خیال دارید جریده صوراسرافیل را در پاریس نشر فرمایید. بنده میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض ایصال یکصد نسخه را استدعا می‌کنم...»

دهخدا خود در نامه مفصلی که از پاریس به لندن به معاضد السلطنه نوشت

جزئیاتی را درباره نشر مجدد صوراسرافیل یادآور می‌شود،
این چنین:

«از عشق آباد و ایروان امروز دو کاغذ داشتم که قریب چهل نمره روزنامه خواسته بودند. عجب حکایتی است. مردم تصور می‌کنند که من همان کسم که در تهران در میان لذاذید تام و تمام زندگی محاط به دوستان یک‌دل و برادران و اقوام با محبت با اطمینان از معیشت (اگرچه با سختی) به امید مرگ در راه دوستان، وطن، و پیروی مردمان راستگو خودم را معرض مهالک کرده و می‌نوشتم آنچه را که خوب می‌دیدم و هیچ نمی‌دانند که الآن یأس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است. وطن من مرا به خود راه نمی‌دهد. دوستان به واسطه فقر من از من متنفر و فراری شده‌اند. سراب‌هایی که به نظر من چشمه‌های زلال می‌آمدند الآن حقایق خودشان را ظاهر کرده‌اند... در هر حال روده‌درازی نمی‌خواستم بکنم. پیش آمد. مطلب همان است که گفته‌ام. اگر واقعاً حضرت‌عالی در صدد خدمت باشید باید به هر سرعت که هست به پاریس تشریف آورده و اقلاً هزار تومان فوری برای خریدن حروف فقط (اگرچه می‌دانم شما هم آنقدرها از من مستغنی‌تر نیستید) حاضر کنید و بنده و شما و اگر خواست آقا میرزا قاسم خان دست به کار بشویم. حروف‌چین لایق هم در اینجا از خود ایرانی‌ها ترتیب داده‌ام که با کمال خوبی حروف می‌چیند و مخارجش هم ارزان است.»

در نامه دیگر شرحی می‌نویسد که قلمرو انتشار و میزان موقت نشر آن را معین می‌کند:

«روزنامه صوراسرافیل هنوز نوشته نشده تقریباً هزار مشتری پیدا کرده. حتی از بخارا هم نوشته‌اند و روزنامه خواسته‌اند... همه کاغذهایی که از اطراف رسیده است خیلی مضحک است. جمع کرده‌ام که بیایید و بخوانید. از جمله کاغذی از تبریز رسیده که یکصد نمره برسم علی‌الحساب با اولین پست روزنامه می‌خواهند.» (مرادش همان نامه میرزا آقا بلوری است).

در این نامه اشاره‌ای هم دارد به این که جناب آقا یوسف خیال دهخدا را بر انتشار صوراسرافیل میان علاقه‌مندان انتشار داده بوده است و می‌نویسد:

«من فقط به او نوشته بودم که شاید پس از تحصیل سرمایه به احیاء صور موفق شوم. داده است که در تمام روزنامه‌ها آدرس مرا درج کرده‌اند و ظهور صور را اعلان نموده‌اند.»

احمد آقایوف از روزنامه‌نویسان باکو بود و بعدها در روزنامه سروش دهخدا هم مقاله منتشر کرد. دهخدا شوق عجیبی برای تجدید حیات صوراسرافیل داشت، و مخصوصاً از این که در اروپا بیکار بود و اشتغال فکری نداشت آزار می‌دید. از نامه‌هایش برمی‌آید در طول همین اقامت کوتاه در پاریس با بعضی نویسندگان و مجامع آشنایی پیدا کرده بود. با وجود این به معاضد السلطنه می‌نویسد:

«این بنده بدون هیچ پرده باید عرض کنم که از کثرت بیکاری دیگر نزدیک است دیوانه شوم و هنوز هم مطمئن نیستم که آیا بعد از اینها هم کار منظمی پیدا خواهم کرد یا نه؟»

با این مقدمات و مذاکرات خیال نشر صوراسرافیل در میان دهخدا و معاضد السلطنه تقویت می‌شود. تا این که معاضد السلطنه از لندن به پاریس می‌آید و قاطعانه ضمن مذاکرات حضوری مطلب را شسته و رفته می‌کنند و عزمشان بر آن می‌شود که به سوئیس بروند و در آنجا به تجدید حیات صوراسرافیل بپردازند. پس از این که از ژنو به ایوردون می‌روند، و مرکز را تشکیل می‌دهند^۱ در صدد نشر صوراسرافیل برمی‌آیند. نخستین مشکل‌شان تهیه حروف مطبوعه و حروف چینی فارسی بود. برای حروف مکاتباتی با استانبول و بادکوبه و لایپزیک کرده‌اند. بعضی نامه‌هایی که در این خصوص دریافت کرده‌اند موجود است و نیز اشاراتی به تهیه حروف در نامه‌های متبادله میان خودشان هست که وضع کارشان را روشن می‌کند. وقتی می‌خواهند شماره اول را به چاپ برسانند وسایل و حروف و حروف چین نداشتند. پس مجبور بودند مطالب تهیه شده را از ایوردون به پاریس

۱. تفصیلی از طرز تشکیل مرکز سیاسی ایوردون را ضمن مقاله «مبارزه دهخدا و یارانش علیه محمدعلی‌شاه» که بنابر تمایل دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه تهران تهیه شد در مجله نگین (شماره‌های ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ - خرداد تا مرداد ۱۳۵۸) به چاپ رسانیده‌ام. مرکز ایوردون در هتلی به نام La Prairie تأسیس و مستقر شد. این هتل هنوز در شهرک مذکور دایر است.

بفرستند و در آنجا چاپ کنند. در پاریس میرزا محمد خان قزوینی، همشهری و دوست دهخدا زحمت غلط‌گیری و تنظیم مطالب را بر عهده می‌گیرد. هر سه شماره که از دوره دوم در اروپا به طبع رسیده در شهر پاریس چاپ شده است. ولی چون مرکز دفتر و بخش روزنامه شهر ایوردون بود اکثراً آن را طبع ایوردون نوشته‌اند. ضمناً باید گفته شود که شماره اول صوراسرافیل چاپ اروپا عیناً در تبریز تجدید چاپ شده (بنا بر نامه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ میرزا آقا به مرکز ایوردون). در اوراق تقی‌زاده هم یک نسخه از این چاپ موجود است.

در مدتی که مطالب روزنامه در ایوردون، به وسیله دهخدا نوشته و به پاریس ارسال می‌شد میان دهخدا و معاضد السلطنه و قزوینی نامه‌های متعددی رد و بدل شده است. از جمله نکته‌هایی که اهمیت دارد این است که در مضامین و مطالب نوشته‌ها میان طرفین اظهار رأی می‌شده است. حتی در یک مورد که ظهیرالسلطان از دوستان مقیم پاریس آنان نسبت به یکی از نوشته‌های دهخدا اظهار ملال می‌کند، دهخدا برآشفته جواب تندی می‌دهد. خواندن متن هر دو نوشته در اینجا واجب است. معاضد السلطنه در نامه اول ژانویه ۱۹۰۹ نوشت:

«نمره اول و دوم را انشاءالله اینجا چاپ می‌کنم و می‌آیم. فقط چیزی که هست جناب آقای ظهیرالسلطان قدری در باب سه فقره چرند پرند اصرار دارند که نوشته نشود و من همچو فهمیدم که به ایشان بر خورده است: یکی فقره مادر ناصرالدین شاه که جده اوست، یکی هم خاله‌اش تاج السلطنه و یک فقره دیگر که حالا نظرم نیست. جناب آقای شیخ محمدخان هم حاضر بودند که صحبت می‌کردیم. جناب شیخ محمد خان اول نمی‌دانستند که آن دو نفر جده و خاله جناب ظهیرالسلطان هستند. بعد که از منزل آمدیم از بنده پرسیدند که چرا جناب ظهیرالسلطان این طور امتناع دارند. گفتم خاله و جده ایشان هستند. آن وقت گفتند حق دارند. خیلی تعجب است که شما اینها را نوشته و به خود او داده‌اید که بیاورد چاپ نماید و بی‌اندازه اظهار تعجب کردند... حال محض خاطر جناب ظهیرالسلطان اگر اجازه بدهید که این سه فقره را برداریم و باقی را بدیم چاپ نمایند... چندان تفاوتی نمی‌کند یعنی مطلب را می‌رساند»

اما نویسنده حساس نوشته، جواب مستحکمی به آن نامه می‌نویسد و زیر بار

چنان تغییری نمی‌رود. این نامه در ۳ یا ۴ ژانویه ۱۹۰۹ به معاضد السلطنه ارسال شده است، دهخدا می‌نویسد:

«بنده در عین مشروطه‌طلبی عرض می‌کنم در اعمال شخصی باید مستبد بود و به قول جناب آقا حسین آقا به آن که هنوز بستگی به خانواده دارد باید به او گفت عزیزم! ترک نام و ترک دین و ترک جان - در ره معشوق اول منزل است. من مشروطه‌طلبم، اما به شرط اینکه چیزی به من برنخورد. حکایت امیربهادر است که می‌گفت من مشروطه‌طلبم به شرطی که تمام شئون اقتدار، چپاول و یغمای سابقم بر جایش بماند. خوب، فرضاً (و حال آن که هیچ وقت تن به این کار نخواهم داد) در این نمره جناب ظهیر السلطان با تمام مساعی خود از درج این چند کلمه ممانعت کردند. فردا که ایشان به لندن رفتند یا حروف ما وارد شد آن وقت که باز قلم در کف دشمن است و دیگر آن که به قول مشهور باید دعا کرد پدر بمیرد و گرنه معلم بسیار است. دخو نباشد، ملانصرالدین ملانصرالدین نشد دیگران که هنوز در شکم مادر و پشت پدرند. محاسن آل قاجار دیگر شرق و غرب را گرفته... در هر حال واقعاً می‌گویم اگر این نمره آن طور که من نوشته‌ام چاپ نشود به کلی از من صرف‌نظر کنید. این برای تهدید نیست. برای این است که حقیقتاً من در تملک نفس خودم قدری عاجزم. تا دوباره به خانه اولی برگردم خیلی باید تحمل کنم.»

معاضد السلطنه به آراء دهخدا و تشخیص قاطع او در روزنامه‌نویسی معتقد بود. ناچار بدون مصلحت دید او کاری نمی‌کرد. فی‌المثل ضمن نامه هفتم ژانویه خود از پاریس به ایوردون شعری را که کسی خطاب به شاه سروده بوده است می‌فرستد و می‌نویسد:

«این اشعار را هم فرستادم ملاحظه (کنید). اگر لازم است آن اشعار که خطاب به شاه است چاپ بشود.»

در حالی که خودش با مشورت قزوینی (که هر دو در پاریس و دست‌اندرکار چاپ روزنامه بودند) و حتی رأساً و مستقیماً می‌توانست آن را به چاپ برساند. در قبال این نوع رفتار، از دهخدا هم انتظار داشت که از آنچه می‌نویسد او را مطلع کند. در نامه هشتم مارس از لندن می‌نویسد:

«خواهش دارم نمره چهارم را اگر مرقوم فرموده‌اید جناب آقا حسین آقا یا جناب آقای میرزا قاسم خان مختصری از آن را مرقوم فرمایند که بنده مطلع باشم.»

قزوینی هم در رابطه با دهخدا، نسبت به چاپ مطالب مجله همین رویه را ملحوظ می‌کرد، چنان که در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ خود به او می‌نویسد:

«قربانت شوم، امروز می‌روم مطبعه برای تربیت جای مقالات نمره سوم. ولی عکس^۱ را در صفحه اول گویا نتوان جای داد و اگر در صفحه دوم جای بدهیم در صفحه اول قبل از عکس و آن اشعار چه بنویسیم؟ تکلیف را زود معین فرمایید.»

گفتیم مطالب صوراسرافیل را که در ایوردون نوشته می‌شد به پاریس می‌فرستادند. اما در آنجا، از روی خطوط دهخدا که خطش به اسلوب شکسته بود حروف چینی دشوار بود. حروف چین فرنگی عادت به خواندن خطوط نسخ داشت. پس آنها که در پاریس بودند مجبور بودند نوشته‌های دهخدا را به خط نسخ برگردانند. معاضد السلطنه در نامه مورخ سوم ژانویه نوشته است:

«نسخ نوشتن کار سختی شد. بنده سی سال است بلکه زیادتر که نسخ ننوشته‌ام و به کلی فراموش کرده‌ام و حالا مجبور شدم به جناب آقای شیخ محمدخان کمک نمایم. ولی نمره‌های بعد را باید در همان جا بنویسم بفرستیم، زیرا در پاریس ممکن نیست.»

باز در نامه پنجم ژانویه به همین موضوع می‌پردازد:

«نمره دوم را هم دادم به چاپ ولی خط آنها را باید عوض کرد. زیرا یهودی درست نمی‌تواند بخواند و باید درست نوشت.»

زحمت‌های عمده چاپ روزنامه در پاریس، بر عهده میرزا محمدخان قزوینی بود و تعجب است که او در شرح حالی که از خود نوشت و در مقدمه بیست

۱. مقصود عکس میرزا جهانگیرخان است.

مقاله به چاپ رسیده است هیچ گونه اشاره‌ای به این کار نکرده است. اما درباره عوالم ارتباط خود با دهخدا نوشته است:

«در این مدت توقف در پاریس با آقای میرزا علی اکبرخان دهخدا نویسنده مشهور که در آن اوقات در اوایل استبداد صغیر در جزو مهاجرین ملی بود به پاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم. در تمام مدت اقامت معظم‌له در پاریس من اغلب اوقات را در خدمت ایشان به سر می‌بردم و از مؤانست با آن طبع الطف از ماء زلال و ارق از نسیم صبا و شمال به غایت درجه محظوظ می‌شدم و فی الواقع تمتعی که من از عمر در جهان بردم یکی همان ایام بود و آرزو می‌کنم که باز قبل از مرگ یک بار دیگر این سعادت نصیب من گردد.»

دهخدا هم ضمن نامه‌های خود به معاضد السلطنه که در کتاب مورد بحث درج خواهد شد به دوران اقامت در پاریس و هم منزل بودن با قزوینی تفصیلی خواندنی داده است که جای آوردن آنها در این محل نیست.^۱

معاضد السلطنه در نامه نهم ژانویه خود نوشته است: «بیچاره جناب شیخ محمدخان خیلی زحمت کشید و می‌کشد که انشاءالله این روزنامه چاپ شود.» پس بد نیست ببینیم میرزا محمدخان خود درباره امور روزنامه چه نوشته است. در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ او به دهخدا (پس از تفصیلی که درباره نحوه چاپ قبض اشتراک روزنامه داده است) می‌خوانیم:

«دیگر هیچ می‌دانید یک هفته است منتظر آن دو سه سطر مرحمتی هستم و همه کارم را به واسطه آن در بوته تعویق انداخته‌ام. چرا فوراً نفرستادید. هی تنبلی کن و خودت را به رندی بزنی و مرا شیخ کن و بگو چه بنویسم که لایق دقت خیال جنابعالی و علوشان پروف‌سور برون باشد. نگو رنده لر بود و نفهمید.»

در باب گشادی و وسعت... ذیل روزنامه امروز به مطبعه خواهم گفت. ولی گویا ایشان بعینه از روی صو‌راسرافیل تهران اندازه گرفته‌اند و شاید کاغذ درازتر است... محمد.»

۱. فعلاً برای اطلاع به مقالات مندرج در نگین مراجعه شود. مقداری از نامه‌های دهخدا را نقل کرده‌ام.

قضیه چاپ روزنامه در مطبعه پاریس شنیدنی است و آن مطبعه‌ای بود که حروف مناسب داشت و حروف چینش یهودی عربی خوان بود. ولی مطبعه طبق قراردادی که با دکتر جلیل خان ثقفی منعقد کرده بود به کارهای دکتر مذکور اختصاص یافته بود. ناچار نمی‌توانست بدون موافقت جلیل خان به کار دیگری بپردازد و چون دکتر جلیل خان در آنجا به چاپ کتابی از فریدون ملکم مشغول بود^۱ معاضد السلطنه و میرزا محمدخان او را راضی می‌کنند که روزنامه را هم گوشه‌ای از کار خودش بداند و بنمایاند و بدین عنوان چاپ شود. اما مقدار حروف مطبعه چندان کافی برای آنها نبود.

در چند نامه از معاضد السلطنه و میرزا محمدخان خطاب به اعضای هیئت ایوردون مشکلاتی که در این موضوع وجود داشت گفته شده است و از جمله مشکلاتی بود که ناشی از عملیات همان دکتر جلیل خان بود. در نامه ۹ ژانویه معاضد السلطنه آمده است:

«بعد از این که مطبعه مدتی ما را معطل کرد و با جناب شیخ محمد خان رفتیم به چاپخانه و پول دادیم و قبض گرفتیم و قرار بود روز شنبه برویم برای غلط‌گیری دیروز روز جمعه بود کاغذی نوشته بود بیایید کار دارم. رفتیم. گفت من حروف کم دارم و نمی‌توانم این روزنامه پر کنم. باید اقلاً دوست فرانک هم علاوه بر پول روزنامه بدهید که من حروف بخرم و این دو نمره را دریاورم. بنده هم دیدم این دو نمره روزنامه تقریباً هزار فرانک تمام می‌شود. این بود که گفتم رد نماید که باز چهار روز دیرتر در خود ایوردون به طبع برسانیم. نمی‌دانم حروف وارد شده است یا خیر؟»

دهخدا در جواب این نامه به معاضد السلطنه می‌نویسد:

«حروفات را چنان که دو دفعه نوشته‌ام فقط سی کیلو آورده‌اند. مابقی در بیست و سیم ژانویه می‌رسد. تا آن روز ما چقدر خرج خواهیم داشت...؟
بر فرض انتظار رسیدن حروف جناب آقا حسین آقا عقیده‌شان بر این است

۱. مقصود کتاب «تاریخ گزیده» (مربوط به سلطنت شارل پادشاه انگلستان) است که فریدون ملکم (پسر میرزا ملکم خان) تألیف کرده و توسط دکتر جلیل خان ثقفی چاپ شده است. پاریس ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) در ۳۰۴ صفحه به قطع وزیری.

که یکصد کیلو حروف محال است کار این روزنامه را بکنید. در هر حال من به کلی از حیث صدمات وارده بر شخص جنابعالی نزدیک است به کلی دق کنم. این همه زحمت، این همه مخارج، نتیجه هم این شده است. رفقا چنین صلاح می‌دانند که این دو یست فرانک زیادی را هم بدهید و اقلأً دو سه نمره طبع کنید تا پول روزنامه‌ها برسد و قدری گشایش در کارها پیدا شود. اما این بنده به کلی از لا و نعم چیزی نمی‌گویم. برای این که واقعاً بیش از این خجالت می‌کشم بر شما تحمیل کنم. مقدماتی را که عرض کردم خودتان بسنجید ببینید چه باید کرد. اگر صلاح است به هر قیمت شده این دو سه نمره اول (را) در پاریس طبع کنید...».

حالا می‌رسیم به آنچه معاضد السلطنه درباره مساعدت جلیل خان در نامه دوازدهم ژانویه خود نوشته است:

«باید از دکتر جلیل خان ممنون و متشکر بود، زیرا مطبعه در اجاره ایشان بود و می‌بایست کار ایشان را قبول کند و از دیگری حق نداشت کار قبول کند. ولی این را دکتر به اسم کار خود دادند...»

میرزا محمد خان در دو نامه ۶ و ۱۰ مارس اطلاعاتی به هیئت ایوردون می‌دهد از این دست که چاپ روزنامه معلق به چاپ اجزاء کتاب تاریخ انگلستان^۱ جلیل خان ثقفی شده است. قزوینی با آن تعبیرات خاص و قلم نکته‌آمیز خود می‌نویسد:

«در باب نمره سوم صوراسرافیل نمی‌دانید چه گیری افتادیم، جناب ارسطو الزمان لقمان الدوران دکتر جلیل خان (که از همان ظهور نمره اول عرق خبث حسدشان به حرکت آمده مبلغی بدگویی به خود بنده و در حضور سردار اسعد و در سایر مجالس از روزنامه فرمودند) حالا موقع را غنیمت دیده چون دم مطبعه زیر تله ایشان است گویا به مطبعه رفته و گفته بیشتر از دو نمره من اجازه نداده بودم که روزنامه چاپ کنید و شما با من کترات طبع کتاب مرا دارید. حتماً و بلافاصله باید کتاب مرا طبع نمایید. آنها هم لابد شده... بقیه حروف خودشان را صرف چیدن یک جزوه از کتاب ارسطو مقامی کردند... دو سه دفعه رفتم منزل

دکتر جلیل خان خدمت‌شان نرسیدم و هر دفعه کاغذ نوشته و در منزل‌شان گذاردم و التماس کردم که... راضی نشوید که مطبعه و بنده و جماعتی در ایوردون و جمع کثیری از مشترکین همه در انتظار نمره سوم بمانند و شما به خیال خودتان با شیخ کرنا (که حالا در پاریس است و به واسطه سنخیت و اتحاد مشرب در منزل جناب دکتر منزل کرده است و با هم گردش می‌روند و نهار و شام می‌خورند) متصل تملق‌آمیز و چرب و نرمی به دکتر جلیل بنویسید و از او خواهش کنید که در راه وطن‌پرستی جمعی کثیر را دهان باز و منتظر نگذارید. شاید این بدجنس چدن نرم شده، آن وقت در چرند بزنند بعدها اگر خواستید و قابل دیدید یک کمکی سر و کیسه‌اش بکنید. اگر چه همین هم باعث شهرت و اعتبار او خواهد شد. باید به هیچ وجه اعتنا به او نکرد. ولی الان به نقد را باید تملق از او کرد تا این نمره را اقل از چاپ درآریم. واقعاً انسان قابل چه درجات از سعادت و شقاوت می‌باشد و حسد چه کارها می‌کند و بی‌چاره نمی‌داند با کی طرف است و نمی‌توان با شاعر و روزنامه‌نویس طرف شد.»

انتشار صوراسرافیل هم برای دهخدا مهم بود و هم برای معاضدالسلطنه و هر دو این کار را از اهم کارهای خود می‌دانستند. معاضدالسلطنه در نامه هفتم ژانویه به دهخدا در قیاس میان نشر روزنامه و فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی می‌نویسد: «این مذاکرات فرع آن کار است. نه روزنامه فرع کارهای دیگر است.» دهخدا موقعی که خبر چاپ شماره اول را از معاضدالسلطنه می‌گیرد در نامه ۱۵ ژانویه می‌نویسد: «از مژده طبع روزنامه از کثرت فرح نمی‌دانم چه بکنم.»

روزنامه صوراسرافیل سه شماره بیشتر در پاریس طبع نشد. از گوشه و کنار بعضی از نامه‌های هیئت ایوردون برمی‌آید مطالب شماره چهارم را هم تهیه کرده بودند، ولی امکان چاپ آن پیش نیامد.^۱ اعضای هیئت به تدریج پراکنده شدند و معاضدالسلطنه و دهخدا هم به استانبول عزیمت کردند. یکی از علل کار مشکل

۱. نگاه کنید به رساله «صوراسرافیل» نوشته آقای باقر مؤمنی (تهران ۱۳۵۷) صفحه... و نیز به «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت» تألیف ادوارد براون، ترجمه محمد عباسی (تهران، بی‌تاریخ) جلد اول، صفحه ۵۰۱ و نیز به اصل انگلیسی کتاب مذکور. براون در این کتاب متذکر شده است که خود فقط سه شماره را در اختیار دارد. در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران، تألیف صدر هاشمی نیز از سه شماره ذکر شده است.

مطبعه بود و فراهم نشدن حروف در ایوردون. معاضد السلطنه در نامه ۲۱ مارس از لندن نوشته است:

«جناب شیخ محمدخان دیروز کارت پستالی نوشته بودند که گویا دکتر جلیل مانع شده روزنامه نوشته شود. همین طور نصفه کاره مانده است... برای نمره چهارم باید منتظر حروف چین از بادکوبه شد».

دو هفته قبل از این کارت پستال میرزا محمد خان به معاضد السلطنه، میرزا قاسم خان از ایوردون طی نامه‌ای به لندن پیشنهادی به معاضد السلطنه درباره شماره چهارم کرده بود و از آن برمی‌آید که میرزا قاسم خان می‌خواسته است خود را از ایوردون به پاریس بکشانند. قسمت‌هایی از آن نامه چنین است:

«اخبار نمره چهارم در این دو روزه به پاریس فرستاده می‌شود. ولی حضرتعالی باید ترتیب کاملی بدهید، اگر همه جهت در پاریس طبع خواهد شد و اسباب زحمت جناب آقای شیخ محمد خان است و بدان واسطه دیر به دیر منتشر و اسباب نکستی اداره می‌شود. بنده حاضرم که با همین مخارجی که در اینجا به من التفات می‌کنید می‌روم در یک گوشه از پاریس می‌مانم و روزنامه را زود زود می‌فرستم. اگر باید حروف چین تهیه فرمایید باز هم هرچه زودتر باید در فکر آن باشید، زیرا که روزنامه از اشاعه به ترتیب ترقی می‌کند و این طوری که معلوم می‌شود و قرائن نشان می‌دهد اگر قدری در قیمت تخفیف بدهید و قدری در نظم آن سعی فرمایید گمانم این است که پیشرفت نماید... با این سستی کار از پیش نمی‌رود و اسباب خسارت حضرتعالی خواهد شد»

معاضد السلطنه در جزئیات مربوط به توزیع روزنامه در قبال سختگیری و مراقبتی که دولت نسبت به ورود آن به ایران داشت طی نامه ۲۳ مارس ۱۹۰۹ از لندن به دوستان خود متذکر می‌شود:

«به توسط چهار سفارت باید روزنامه به تهران فرستاد: یکی ایتالی، دویم بلجیک، سیم اتریش، چهارم آلمان. به توسط سفارت عثمانی ممکن است برای پناهندگان فرستاد. به هر کدام شش هفت نسخه باید فرستاد. به رشت خیلی باید فرستاد که به قزوین و تهران هم بفرستند. از طرف بوشهر و بندرعباس به اصفهان

و شیراز می تواند فرستاد.^۱

عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من (جلد دوم) راجع به نحوه رساندن روزنامه به ایران نکته‌ای ظریف نوشته است:
«در هر حال اگر به تخت کفش مسافری هم بود از این روزنامه به ایران می‌رفت. منتهی یک نسخه آن بیست سی دست می‌گشت.» (ص ۲۶۳)

نگاهی به مندرجات دوره اول

اهمیت صوراسرافیل در زمان انتشار، به مناسبت مقالات سیاسی و اجتماعی و رشته نوشته‌های دهخدا به عنوان «چرند پرند» بود. «چرند پرند» چون در زمان انتشار نوعی تازه از نقد و بیان مطالب اجتماعی و سیاسی به زبان طنز و نیشخند بود طبعاً خواستار زیاد داشت. حقیقتاً این رشته از نوشته‌های مندرج در صوراسرافیل بود که موجب رواج آن روزنامه در میان طبقات بازاری و کاسب و مردم عادی و عامی شد و آن را سریعاً مشهور و زبانزد کرد.^۲

مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه از سنخ دیگری بود و بی‌تردید در طبقه سیاست‌باز و منورین و تحصیل‌کرده‌های واقعی مؤثر می‌بود. زبان و مطالب آن مقالات طوری نبود که در اذهان همگان اثرگذار باشد. فی‌المثل سلسله مقالاتی که دهخدا در سرمقاله‌های صوراسرافیل براساس تأثر از تحصیلات جدید خود در مدرسه علوم سیاسی و مبتنی بر عقاید سیاسی و اقتصادی مأخوذ از کتب اروپایی در مسائل مملکتی و بیشتر در توجیه اصول عقاید خود نوشت^۳ و یا مقاله میرزا

۱. فقط چهار نامه از مجموعه اسناد ایوردون یک بار پیش از این توسط آقای دکتر عبدالحسین نوایی در نگارش مقاله مندرج در مجله اطلاعات ماهانه (شماره ۱۱، سال اول، مورخ ۱۳۳۳) مورد استفاده قرار گرفته است و همان مقاله در کتاب فتح تهران (تهران، ۱۳۵۶) تجدید چاپ شده است.

۲. «چرند پرند» بعدها به تفاریق در بسیاری از کتاب‌های منتخبات نشر چاپ شده است. مرحوم سعید نفیسی تمام «چرند پرند» را نخستین بار ضمن کتاب شاهکارهای نثر فارسی معاصر در سال ۱۳۳۰ منتشر کرد. پس از آن چاپ مستقلی از «چرند پرند» توسط سازمان کتاب‌های جیبی (تهران، ۱۳۴۳) در دسترس قرار گرفت.

۳. فریدون آدمیت در کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران تحلیل و توصیفی ممتاز از سلسله مقالات دهخدا مربوط به مسائل اجتماعی و مدنی کرده است (ص ۲۷۳-۲۸۱).

ابوالحسن خان فروغی که از طرف «انجمن حقوق» تحریر شده بود نمی توانست مردم کوچه و بازار را به حرکت فکری تازه برانگیزد. البته آن مقالات، نشان دهنده امیدها و آرزوهایی است که طبقه تحصیل کرده و منور آن روزگار داشته اند. مرحوم دهخدا خود به آقای دکتر عبدالحسین نوایی گفته بوده است:

«در اداره روزنامه که دو اتاق بیشتر نبود روزی نشسته بودم که پیرمرد پارچه فروشی برای خرید روزنامه آمد و یک عباسی روی میز میرزا جهانگیرخان گذاشت و یک شماره روزنامه خرید. من چون می دانستم این پیرمرد هر روز با بار سنگین خود از پله های بالاخانه بالا می آید دلم سوخت و گفتم شما زحمت نکشید. خود من روزنامه را پایین آورده به شما می دهم. پیرمرد با قیافه متأثری گفت: «پس ثوابش چطور می شود؟» آقای دهخدا می گویند من هنوز نمی دانم آن پیرمرد چگونه فکر می کرد و شاید می پنداشت که خرید صوراسرافیل از فرایض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد.»^۱

باز باید به تأکید گفت که اساس و عمده شهرت صوراسرافیل به مناسبت «چرند پرند» بود. همه کسانی که به بیان شیوه های نثر فارسی در قرن اخیر پرداخته اند مانند ادوارد براون، یان ریپکا، سعید نفیسی، بزرگ علوی، حسن کامشاد، کامیساروف و دیگران اهمیت «چرند و پرند» را توضیح داده اند. بی تردید در بحث و معرفی از صوراسرافیل نوشته هایی که شاخص است و سبک خاصی را در ادبیات جدید ما نشان می دهد همانا «چرند پرند» است. اگر به دقت میان «چرند پرند» و هر یک از نوشته های دیگری که از دهخدا در صوراسرافیل درج شده ست سنجیده شود مسلماً به این عقیده می رسیم که «چرند پرند» سبکی ابداعی دارد و نوشته های دیگر دهخدا از حیث سبک نگارش، همسان و همتراز است با مقالات مشابهی که در دیگر جراید آن زمان مانند ندای وطن و مساوات و... درج می شد. نویسندگان صوراسرافیل، در اولین شماره روزنامه ضمن توجیه هدف خود امید ورزیده اند که:

۱. اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱ سال اول (۱۳۲۷).

«در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستاییان و ضعفا و فقرا و مظلومین... تا آخرین نفس ثابت قدم باشند.» (شماره ۱، ص ۱)

ملاحظه می‌کنید که هدف‌شان بر سه پایه اصلی متمرکز است: تکمیل معنی مشروطیت، حمایت مجلس، معاونت روستاییان. و الحق در این مقصودها از راه قلم، کوتاه نیامده‌اند.

در زمینه تکمیل معنی مشروطیت مرادشان اجرای قانون اساسی بود تا حقوق ملت رعایت گردد و از راه اجرای اصل تفکیک قوا هر قوه‌ای در حدود وظایف و حقوق خود قدرت طلبی کند. مخصوصاً نظرشان بر آن بود که «سلطنت مشروطه» به معنی واقعی و حقیقی بر جای سلطنت مستبدانه بنشیند.

یکی از مباحث عمده‌ای که در شماره‌های نهایی دوره اول صوراسرافیل دیده می‌شود بحث از سلطنت است. مخصوصاً پس از این که واقعه بمب‌اندازی به کالسکه محمدعلی شاه روی داد مقاله مهمی در صوراسرافیل تحت عنوان «واقعه ناگوار» به چاپ رسید. این مقاله گویای آن است که نویسندگان صوراسرافیل متوجه وخامت اوضاع بوده‌اند. پس بی‌دلیل نیست که نویسندگان مذکور در موضوع تفکیک قوا نوشته‌اند:

«اقدامات ملل مختلفه دنیا در ممالک متعدده روی زمین برای برقراری اساس سلطنت حقه شوروی و این همه فداکاری‌ها و جانبازی‌ها که در کره ارض برای پیشرفت این مقصد اولیه عقلای دنیا شده است تمام برای این بوده است که دو قوه بزرگ اساس سیاست که قوه مقننه و قوه مجریه است از هم مجزی شده و برای هر یک دسته علی‌حده تعیین شده و دخالت در امور یکدیگر ننمایند. از زمان میرزا تقی‌خان الی حال اصلاح‌طلبان ایران به صدای واحد تجزیه این دو قوه را خواستگار و عدم اختلاط آن دو را به یکدیگر مطالبه می‌کنند و نتیجه قریب سه سال تمام فداکاری ملت ایران و این همه جانبازی مشروطه‌خواهان فقط یک فصل قانون اساسی بود...» (ش ۲۵)

ضمناً چندی پیش از انتشار مقاله مذکور در فوق، متوجه بوده‌اند که ضمن

لزوم تکیه بر احکام قرآنی و حفظ اصول حقه اسلامی اصطلاحات جدید سیاسی را اجباراً از خارجیان اخذ کنند، آنجا که می‌نویسند:

«سلطنت مشروطه چنان که خود بنفسها شخصیت جدا و علی‌حده دارد اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است و آن اصول و ترتیبات و علوم هر چند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است لیکن به واسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آن را از زبان‌های خارجه که مدتی است در تکمیلش کار می‌کنند بگیریم، زیرا چنان که گفتیم هر اساس مخصوصی معلومات مختصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه می‌خواهد. به واگنجی ساریان نمی‌توان گفت و تلگراف را پروانه و برید نمی‌توان نامید.» (ش ۱۴)

نویسندگان صو‌راسرافیل متوجه خطرات اطرافیان محمد علی شاه و سوء تأثیر معاشرت آنها در اعمال پادشاه نیز بوده‌اند و لامحاله معتقد شده بودند که با بودن این طبقه امیدی به اصلاح امور نباید داشت. عباراتی را در این موضوع نقل می‌کنم تا موضوع واضح‌تر باشد:

«و البته در این صورت که اعلیحضرت همایونی باب معاشرت را (که آن هم ناشی از اشتباه کاری همان چند نفر است) به روی خود بسته و با همان چند نفر خائن و حامیان آنها پیوسته‌اند نفوذ هر خیالی بی‌اصل و تغییر هر حقیقتی به مجاز در قلبشان کمال سهولت را دارد و با بقای حالت حاضره راه تمام امیدهای اصلاحی به روی ملت و دولت بسته است و هیچ وقت نمی‌توان امیدوار بود که این دو قوه با هم موافق شده و برای سد مخاطرات مملکت و جلوگیری از مفاسد و اصلاح خرابی‌ها کوشش کنند.» (ش ۳۱)

نویسندگان صو‌راسرافیل از نخستین شماره روزنامه افکار کسانی را که با شاه کار می‌کرده‌اند ناصواب و طبعاً مسخره‌پذیر می‌دانسته‌اند. نوشته‌اند:

«اولین حرفی که وزراء خائن برای سد راه حریت و آزادی و اغفال پادشاه در صحت رشد و بلوغ ملت با اولین هیجان ملی برای استرداد حقوق لاینفک خود

می‌گویند این دو کلمه است: این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست» (ش ۱ ص ۲)

آنها همین نوع معانی را مکرراً در مقاله «ملت و دربار» که چند روزی قبل از حدوث واقعه مجلس نوشته شده بود متذکر شده‌اند و تقریباً پیش‌بینی کرده بوده‌اند آنچه را که عاقبت بر سر محمدعلی شاه آمد. در مقاله‌ای که عنوانش «بلای ناگهانی» است نوشته‌اند:

«ولی در صورت استدامه بر اعمال میالغه و مخالفت با عهود و دستخطها ناچار هوای مملکت روز به روز مظلم‌تر و اسباب انقلابات حاضرتر و خرابی و اضمحلال ملک نزدیک‌تر خواهد شد و در آن صورت نمی‌دانیم و هیچ کس نمی‌تواند حدس بزند که حال شخص معظم پادشاه چه خواهد بود و چگونه در این ملک به فراغ بال سلطنت خواهد فرمود.» (ش ۳۱)

پس از این که محمدعلی شاه مجلس را از بین برد و آزادخواهان را منکوب کرد و روزنامه صوراسرافیل حیات تازه خود را در شهر ایوردون آغاز کرد نویسندگان آن توانستند در محیطی دور از اختناق و به طور آزاد با استبداد محمدعلی شاهی به مبارزه بپردازند و مقالات تندتری در ضدیت با محمدعلی شاه و ارائه دلایل بر منخلع بودن او از سلطنت ارائه کنند. مقاله «طبیعت سلطنت چیست؟» که در اولین شماره دوره جدید چاپ شده است حاوی مطالب و عقاید عمده‌ای است که در مقالات پیشین صوراسرافیل نبود. و ضمن بحث از مندرجات دوره دوم به این موضوع پرداخته شده است.

نویسندگان صوراسرافیل در هدف‌های سیاسی خود حمایت از مجلس شورای ملی را از وظایف خود می‌دانستند و همیشه در این باب تأکید داشتند. به طور مثال به این عبارت توجه کنید:

«خلل در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل نابالغ ایران مباینت دارد. این مطلب بی‌مأخذ و خالی از حقیقت نیست... و دیدند کروها ایرانی یک‌دل و یک‌زبان به جهت حفظ حقوق و آزادی خویش چگونه اقدامات غیورانه بروز دادند... و در نگاه‌داری شرف و افتخار خود و مخالفتی که با قانون اساسی شده

بود با حرارت‌های سوزان به چه اشتعال حاضر شده و سر از پا نشناختند.» (ش ۲۰)

نمونه تمایلات ملی، یعنی توجه به ایران باستان از قبیل ذکر مملکت شش هزار ساله (ش ۱، ص ۳) که در جراید دیگر عصر مشروطیت هم دیده می‌شد در صو سرافیل جای جای هست، به طور مثال نقل می‌شود:

«ایرانیان بودند که در ایام پادشاهان اشکانی و ساسانی با تجاوزات امپراطوری‌های بزرگ و ملت نامی قاهر «رم» را با کمان‌های بلند و شمشیرهای برنده گرفته و نگذاشتند آن دولت فاتح قدمی به خاک ایران بگذارد.» (ش ۲۰)

مباحثی که در صو سرافیل، موجب گفت‌وگوهایی از ناحیه روحانیون شد از این قبیل بود که:

«اما یک مشیت مردم بدبخت ایران برای این که آدم باشند و استعفای حقوق آدمیت کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود، فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید.» (ش ۲، ص ۱) «هفته‌ای نیست که یک کاتالگ ادنی کتابخانه فرنگ، یک روزنامه خیلی پست امریکا اعلان چندین کتاب در رد اسلام به تازگی ندهد. یک نفر از علمای ما نیست که نه برای ابطال مذهب غیرحقه بلکه برای دفاع از مذهب حنیف اسلام یک رساله دوورقی چاپ کند.» (ش ۴)

البته این نوع توجیهات موجب مشکلاتی برای روزنامه شد، تا به جایی که میرزا قاسم خان تبریزی به اتکای آن که خود نواده شیخ محمد باقر مجتهد است عریضه‌ای به آیت‌الله آقا سید محمد طباطبایی نوشت. در این عریضه که در شماره ششم روزنامه چاپ شده است می‌خوانیم:

«و اگر بقای روزنامه را به نحوی دیگر بخواهی آن را هم دستوری به خط شریف مرقوم فرما که ما و تمامی هم‌قلم‌های خود از روی آن رفتار کنیم. ولی به خدای اسلام قسم است که اسلام علمای سوء به حکم قرآن امروز واجب‌الاصلاح است و اصلاح آن هم بسته به میل نفس مطمئن و وجدان

حقیقت خواه تو می‌باشد.» (ش ۶)

به نحوی که پیش از این گفته شد تقی زاده هم که خود روحانی زاده و تحصیل کرده در رشته علوم دینی بود، در دفاع از روزنامه صوراسرافیل مقاله‌ای نوشت که در شماره ۸/۷ و در دنبال نامه میرزا قاسم خان چاپ شد. ضمناً نویسندگان روزنامه در شماره‌های بعد از آن، پابندی خود را نسبت به دین مبین اسلام متذکر شدند و تلویحاً نوشتند که انتقاداتشان متوجه جنبه‌های خرافی در امور عامه بوده است.

«البته خاطر مشرکین عظام ما به درستی مسبوق است که روزنامه صوراسرافیل تا نمره شش برحسب احکام شریعت مطهره الهی و اوامر حقه وجدانی بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظه احدی از خودی و بیگانه شروع به انتقاد اعمال سیئه و خرافات مضره مملکتی گذاشت. در خودی به چشم بیگانه دید و بزرگان روحانی را از این نقطه نظر با رؤسای ملکی فوقی نگذاشت...» (ش ۹)

و نیز در جای دیگر گفته‌اند:

«اخطار، بنا بر مذکور جمعی از برادران دینی و اخوان اسلامی ما در مندرجات مقاله اول نمره دوازدهم سوءظنی بوده و العیاذ بالله در مسطورات آن به واسطه ابهام و اغلاق پاره‌ای از کلمات و عبارات یا به علت تازگی مسلک انشاء حسن نیت خودشان را از ما سلب فرموده و نسبت خطای فکر یا عقیده به نگارنده داده‌اند. در صورتی که ما کزراً شرح عقاید حقه اسلامی خود را داده و تا آن حد که اسقاط تکالیف شرعیه اخوان ایمانی ما نسبت به ما بشود تصریح به معتقدات حقه خود کرده‌ایم...» (ش ۱۳ ص ۱)

و در جای دیگر نوشته‌اند:

«... مقاله اول نمره دوازدهم صوراسرافیل را چون پیراهن عثمان به دست گرفته به کوی و برزن افتادند و کلماتی را که به واسطه بی‌سوادی از فهم آن قاصرند از راه «الانسان عدو لما جهل» مورد طعن و ملامت ساختند...» (ش

«... بلی اوهام و خرافات این است که امروز بعد از هزار و سیصد سال پدر بر پدر مسلمان بودن، باز دویست و نود و نه هزار نفر از سیصد هزار جمعیت تهران از معرکه گیری شکرپنیر افسون کرده از روی اعتقاد می‌خرند و دعای زبان‌بند و شیرینی پیش ارباب‌ها و زن‌ها و شوهرهای خودشان از مسلمانان گذشته از یهودی‌های محله می‌گیرند... و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم...» (ش ۱۴)

اما نویسندگان صوراسرافیل که بحث درباره خرافات را در شماره ۱۵ نیز ادامه داده بودند پس از رفتن به فرنگ و نشر دوره جدید روزنامه متوجه شدند که تغییر اوضاع سیاسی ایران و مبارزه با استبداد محمدعلی شاه می‌مکن نیست مگر به کمک واقعی روحانیون و دریافتند بنیان دینی جامعه را به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت. به این عبارت مذکور در شماره اول دوره جدید توجه کنید:

«برای ترمیم خرابی‌های قلمرو داریوش و اردشیر صلا می‌زند و اعانت و کمک برادران ایمانی خود را (برخلاف سال اول) پس از آن همه خسارت‌های جانی و مالی امروز از روی کمال ناچاری طلب می‌کند.» (ش ۱ دوره جدید)

به همین ملاحظه است که در سه شماره صوراسرافیل منتشر شده در ایوردون می‌بینیم که صورت اکثر فتاوی و دستورهای حجج اسلام را با احترام تمام چاپ کرده و متوجه به قوت نهادی و قدرت بنیادی دین مبین اسلام شده‌اند و حقاً بقا و دوام حیثیت و جوهر اصول دینی را امری واجب برای ادامه حیات ملی یافته بوده‌اند.

یکی از نکته‌های مهمی که صوراسرافیل بدان توجه کرد، مسئله دهقانان و تقسیم اراضی و ایجاد بانک زراعی ملی است. پیشنهادی که در این زمینه داده‌اند از لحاظ تحقیق تاریخی توجه‌کردنی است:

«تشکیل یک بانک^۱ زراعی ملی با همین آب و خاک حالیه ایران پس از تصویب مجلس شورای ملی و امضای اعلیحضرت همایونی و بعد از تأمین مالکین از حسن اداره و ارگانیزاسیون صحیح به مدیریت چند نفر عالم فن

۱. درباره لزوم تشکیل بانک ملی لایحه‌ای هم از آقای میرزا ابوالحسن وکیل فارس در شماره سوم چاپ کرده‌اند.

(بانکیه) عجالتاً برای همه معجونات اصلاحیه ما اولین عنصر است. همان طور که سابقاً گفته‌ایم آن وزیر وطن‌پرست، آن شاهزاده محب ایران و آن خان دولتمخواه که فریاد و افلاسه می‌زند به هیچ وجه مالکیت خود را در پنج الی پانصد قریه نمی‌تواند انکار کند و واگذاشتن ده یک این املاک به بانک ملی یعنی فروختن آن به بانک به بیع نسبه یا تنزیل عادلانه و دریافت قیمت آن به طور استهلاک برای استغناء بانک و راه افتادن تمام چراغ‌های ماشین مملکت کافی است. بانک ملی ایران با این املاک چه خواهد کرد؟ بانک ملی هم این املاک را به اسهام کوچک تقسیم کرده و به همان بیع نسبه به قسط سنواتی به رعایای محل خواهد فروخت. ضامن وصول قیمت ملک از رعیت و ایصال آن به ارباب چه خواهد بود؟ ضامن این وصول و ایصال همان رأی عالم‌آرای پارلمان است یعنی نماینده بیست کرور ملت ایران، امضای با اعتبار سلطنت مشروطه، و از همه مهم‌تر اطمینان از حسن اداره است...» (ش ۲۱)

سپس در شماره ۲۹ درباره عکس العمل ناشی از پیشنهاد خود نوشته‌اند:

«یکی می‌گوید این نغمه که شما امروز در مسئله اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین بلند کرده‌اید بسیار خوش‌آهنگ و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همه آدم‌دوست‌های عالم با شما هماوازند. (ش ۲۹)

روزنامه صوراسرافیل از این حیث هم که مجموعه‌ای از نصوص نطق‌ها و تلگراف‌ها و نامه‌ها و تظلم‌های مردم را به چاپ می‌رسانید از منابع خوب و قابل استفاده برای تحقیق در تاریخ مشروطیت است. به طور مثال در صورت مجلس مذاکرات اهالی یزد برای انتخاب وکیل که در این روزنامه طبع شده است (و شاید در جای دیگر اثری نباشد) دیدم که جدم حاجی محمدصادق افشار به چه نوع درباره انتخاب وکیل اظهار نظر کرده بوده است. (ش ۱۷) و اطلاعی در این باب نداشتم.

متن تعهدنامه شیخ فضل‌الله نوری و صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی و دستخط‌های حضرت آیات‌الله و تلگراف‌های فرج‌الله وکیل سردار عشایر (صولت‌الدوله) قشقایی از آباده و متن نطقی از سید جمال‌الدین اصفهانی همه از

مطالبی است که همیشه به عنوان سند و مدرک مورد استفاده قرار خواهد گرفت.^۱ نویسندگان صوراسرافیل یک بار هم حمله‌ای به صوفیه کرده بودند، ولی ناچار از آن شدند که به رعایت نفوذ ظهیرالدوله عذرخواهی کنند.

«... از قرار مذکور جمعی از برادران عزیز انجمن محترم اخوت دامت تأییداتها تصور کرده‌اند که مقصود ما از این بیانات توهین به آن انجمن صفا و وفا بوده. در صورتی که ما خدمات جناب مستطاب ظهیرالدوله را نسبت به برقراری مجلس شوری در همدان و کرمانشاهان هیچ وقت فراموش نکرده و نخواهیم کرد...»

از این رو حالا از خواص اخوان دایره اخوت خودمان خواهشمندیم که به پاره‌ای برادران محبوب انجمن که هنوز در بدو مراتب سیر و سلوکند ما را معرفی کنند و بفهمانند که اگر ما در دنیا با کسی طرف باشیم آنها هستند که مخل آزادی و آسایش دنیا می‌باشند و اگر زنده ماندیم ناچار به طور تفصیل خدمت صاحبان آن عقاید مندرسه خواهیم رسید...» (ش ۱۲)



همیشه نویسندگان صوراسرافیل به متنفذین و اشراف و ملاکین حمله می‌بردند و از درج انتقادات نسبت به امثال فرمانفرما و حاجی آقا محسن عراقی ابا نمی‌کردند. ملاحظه کنید به انتقاد از حاجی آقا محسن عراقی (ش ۵ ص ۳۸) و مکتوب افضل‌الملک از کرمان درباره فرمانفرما و همچنین به اشاره‌ای که از عبارت زیر می‌توان دریافت:

«همان روز که ما توانستیم به رعایای چشم بسته خودمان حالی کنیم که مزارعه موافق قانون دین قیم اسلام در تحت عنوان معاملات است... همان روز هم بلافاصله باید یک شورش عمومی حق رعایای ایران را از شمال به جنوب و از مشرق تا مغرب منتظر بود...» (ش ۱۹)

۱. در تحلیل مطالب و معرفی صوراسرافیل مراجعه به رساله صوراسرافیل نوشته آقای باقر مؤمنی (تهران، ۱۳۵۷) لازم است. ایشان این مقاله را ابتدا در «نامه انجمن کتابداران» (سال هفتم) به طبع رسانیده‌اند.

نگاهی به مطالب دوره دوم

نشر شماره اول صوراسرافیل ولوله‌ای در میان ایرانیان افکند. صلابت نوشته‌های دهخدا با ارائه مطالب بسیار اساسی و مهم شماره اول آن ذیل عنوان «طبیعت سلطنت چیست؟» موجب شد که هم تحسین عده‌ای را که از فجایع دستگاه سلطنتی ستم‌ها دیده بودند برانگیزد، و هم زبان انتقاد جمعی را که از آن دستگاه انتظار و امید یا وحشت و ترس داشتند بگشاید. البته در این میان معدودی بودند که سختی و تندى بی‌ملاحظه صوراسرافیل را از لحاظ روش مبارزه نامناسب می‌دانستند. شاید می‌ترسیدند که با این ترتیب روزنامه افول کند و بهانه‌ای به دست مستبدین بیفتد که به قلع و قمع آزادگان بپردازند.

از میان دسته کسانی که از لحن صوراسرافیل ترسیده بودند، مشخص‌ترین نام، نام مخبرالسلطنه است. او قبلاً والی آذربایجان و همیشه از کسانی بود که در دستگاه دربار و حکومت منصبی داشت. پس به امید آن که راه مماشات و مصلحت‌جویی مسدود نشود در نامه‌ای نوشت:

«نمره اول صوراسرافیل رسید. ملاحظه گردید. سرور مخلص به حزن مبدل شد. درست سیاق کلام خلاف مصلحت امروزی است. می‌دانم نفس مرده من در سینه آتشین شما اثری نخواهد کرد.»

دکتر جلیل خان ثقفی مقیم پاریس هم در نامه خود، به مخالف بودن عقیده عده‌ای با مندرجات صوراسرافیل اشاره می‌کند ولی خود را علی‌الاصول موافق نشان می‌دهد. در حالی که دیدیم قزوینی در نامه خود متذکر شده بود که جلیل خان نسبت به روزنامه بدگویی می‌کرده است و در نامه خود نیز «زبان ملایم و معقول» را توصیه کرده است. معلوم می‌شود که اکثر رجال و سیاسیون ایرانی که در آنجا جمع شده بودند روش نویسندگان و دایرکنندگان صوراسرافیل را نمی‌پسندیده‌اند. سختی و تندى سرمقاله شماره اول آنها را ترسانیده بود. جلیل خان در نامه ۸ فوریه نوشته است:

«روزنامه گرامی صوراسرافیل را برای تمام آقایان ایرانی به غیر از این عبد ذلیل

ارسال فرموده‌اید. در صورتی که بدبختانه مشرب و مسلک تمام آنها به کلی مخالف با مقصود اصلی مقاله افتتاحیه... و بقیه مرقومات و مسائل آن است... به عکس بنده که فقط با بعضی کلمات و الفاظ و تصریح پاره‌ای عبارات و منظویات آن همراهی ندارد (آن هم اعتراض نمی‌نماید)، والا اصل تمام مطالب و معانی آن صحیح و در درستی و استحکام این عقیده به هیچ وجه جای شبهه و محل کلام نیست. باید همین مسلک را از دست نداد و پا از این طریقه حق نکشیده بیان واقع و حقایق را به زبان ملایم و معقول نوشته و منتشر نمود...»

نمونه‌ای هم از عقیده یکی از مؤلفان (از ایرانیان مقیم وطن) را که به روزنامه رسیده بوده است نقل می‌کنم و آن از شخصی است به نام شریف بن احمد رشتی در نامه ۲۰ صفر ۱۳۲۷:

«در تحقیق امر سلطنت و موهبتی بودن آن (که صوراسرافیل توجیه کرده بود که ذکر آن در قانون اساسی اعتباری منطقی ندارد) بیانی بهتر تصور نمی‌شود.»

یک عقیده دیگری که باید نقل کرد و نسبت به آن توجه داشت شرحی است که ادوارد براون به معاضد السلطنه درباره همین مقاله نوشته است و در حقیقت نمونه‌ای است از آراء دسته سوم: براون در مکتوب ۱۰ فوریه ۱۹۰۹ می‌نویسد:

«درباره صوراسرافیل رأی مخلص را جویا شده بودید، به نظر مخلص این طور سخت نوشتن در خصوص شاه در احوال حاضره فائده ندارد و شاید سبب مضرت باشد. هر چه می‌گویند راست است ولی گفتن هر حقیقت مصلحت نباشد و می‌ترسم این نسخه در دست بعضی از درباری‌ها بیفتد و آنها به شاه نشان بدهند و بگویند که مشروطه‌خواهان راضی نمی‌شوند الا به قلع و خلع شما. پس محال است با ایشان فکر مصالحه بکنید و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید. این است فکر مخلص به طریق اجمال. خدا کند که این نسخه صوراسرافیل با وجود حسن نیت مؤلف ثمره تلخ ندهد.»

در اینجا بد نیست نگاهی به مقاله «طبیعت سلطنت چیست» صوراسرافیل بیفکنیم و ببینیم چه عقیده‌ای در آن ابراز شده بود که هم مصلحت‌جویان و هم منتظران حکومت آن را نپسندیده بودند. این مقاله که سه صفحه از روزنامه را گرفته

است آنچه مهم تر است این که نوشته است:

«در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را گرفته است و سلطنت موهبتی است الهی، یعنی خداوند متعال حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه‌ای از زمین را به دست یک نفر از اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازلی خدا گذاشته است. اهمیت این امر ما را و گمان می‌کنم پس از طرح آن هر متدین عاقلی را نیز بر آن می‌دارد که با کمال دقت در حقانیت و بطلان آن غور کنیم.»

و پس از این که مقداری مطلب درباره مخالفت بودن عقل و شرع با سلطنت استدلال کرده است می‌گوید:

«پس در صورتی که عقل و شرع هر دو از آسمانی بودن سلطنت سلطان ابا می‌کنند منشأ حدوث این خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کدام است. منشأ ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی‌اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی وقایع است.»

نویسنده به نتایج ذیل می‌رسد:

«اما وقتی از همان آدم معتدل و عقل‌بی‌غش سؤال کنند که رابطه تو با شاه و رابطه او با تو چیست ابداً در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی‌تواند باور کند که رابطه او هم با شاه همان رابطه او با مستأجر، بایع، نوکر، عیال، بقال است و سلطنت او هم از جنس قراردادهای بین‌اثنینی و تخلف از شروط منتج خلع او از سلطنت می‌باشد.»

بالأخره می‌گوید که چون جهل برخاسته شود:

«همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیه خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان به عالم بالا، تأیید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد.»

این انتقادات سیاسی و فلسفی در حقیقت ایرادی است از نویسنده روشن‌بین و دلیر صوراسرافیل بر اصل بی‌معنی موهبت الهی در قانون اساسی. ولی

چون در آن هنگام همه حجاب‌ها از پیش چشمان مردم برداشته نشده بود
صو­راسرافیل انتخابی بودن پادشاه را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«پس از مرگ او باز سلطنت به اشجع و اعقل قوم یعنی کسی که دارای همان
صفات باشد و اگذار شود و در حیات نیز در صورت فقدان صفات مزبوره بالطبع
از سلطنت خلع گردد.»

او برای تأیید نظر خود، خلع طهماسب صفوی از سلطنت در عهد نادرشاه را
موردی دانسته است که ملت بدان عمل کرده بوده است و این عمل را ناشی از آن
دانسته است که نصب سلطان را براساس انتخابی قرار داده است و بالأخره در
نهایت می‌نویسد:

«سلطنت جز اجتماع اختیاری مردم بر اطاعت یک تن چیز دیگر نیست و هر
وقت باز بخواهید همان اراده آنها برای خلع او و نشانیدن شخص یا هیتی
(همیشه برق حقیقت از تصادم افکارشان برمی‌خیزد یعنی در حقیقت نوعی
اصول جمهوری را پیشنهاد می‌کرده‌اند تا از قید موروثی بودن ب‌رهند) به جای او
کافی است.



پیشنهادهایی هم درباره تنوع مطالب روزنامه شده بود. از جمله حاجی میرزا
یحیی دولت‌آبادی در نامه ۱۳ صفر ۱۳۲۷ نوشت:

«حالا که این روزنامه در خارج طبع می‌شود ان‌شاءالله اهتمام باید کرد که
بزرگ بشود و اقلاً یک قسمتی از حوایج ملیه را در مطبوعات اداره کند و در هر
نمره باید ترجمه از آرتیکل‌های جراید خارجه راجع به ایران هر کدام اهمیت دارد
درج باشد.»

و همان شریف رشتی در همان نامه متذکر شده:

«یک استوانه (مرادش ستون است) از جریده را اخبارات مفیده و یا
اکتشافات جدیده محتوی کنید، به نظر خیلی مرغوب می‌آید.»

ضمناً این شریف رشتی از نکته‌ای که صوراسرافیل در انتقاد از غیوران رشتی و تبریز گفته بود رنجیده است و می‌نویسد:

«پس از آن که هیچ ایالتی غیر از آذربایجان مانند اهالی گیلان حرکات غیورانه نکرده جنابعالی حق نداشتید نیزه مضمون را پهلوی آنها بلند کنید مگر نشنیده‌اید آقا بالاخان حاکم رشت و پسرش و چند نفر از بستگانش مقتول به ضرب نارنجک و ششلول (شده‌اند).»

صوراسرافیل فرنگ بیش از سه شماره نشر بشد. در شماره سوم آن شعر مشهور دهخدا در رثای میرزا جهانگیرخان با مطلع جاودانه

ای مرغ سحر چون این شب تار بگذاشت ز سیاه‌کاری

نشر شد. این شعر را همه ناقدان تازه سخن و حتی ادبای سبک کهن تمجید کرده‌اند، ولی هیچ وقت عقیده خود دهخدا را درباره آن نشنیده‌اید. پس در خور آن است که چند کلمه‌ای را که دهخدا ضمن نامه‌ای به معاضدالسلطنه درباره آن قطعه نوشته است نقل کنم:

«وصیت‌نامه مرحوم میرزا جهانگیرخان را که بنا بود به شعر بسازم تمام کرده‌ام حاضر است. به نظر خودم تقریباً در ردیف اول شعرهای اروپایی است. اگرچه دختری را که ننش تعریف کنند برای دائیش خوب است.»

نکته دیگری که درباره این شعر بلند و پایدار در این اسناد یافته‌ام یادداشتی است از دهخدا به قزوینی بر پشت پاکتی که دهخدا در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۱۹ از ایوردون به پاریس، به توسط قزوینی برای معاضدالسلطنه فرستاده بوده است، می‌نویسد:

«تصدقت بروم. جان من. این کاغذ را به هر سرعتی که ممکن است به جناب معاضدالسلطنه برسانید. برای این که وقت می‌گذرد. چند تا شعر ساختم برات می‌فرستم. تصحیح کن پس بفرست. می‌خوام بدم صله بگیرم.»

نقل از «حیات یحیی» درباره صوراسرافیل

از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند: ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی، سید جمال الدین واعظ اصفهانی.

راتق و فاتق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است، اجزای اداره صوراسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی و غیره هستند و اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبرخان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقای میرزا محسن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نایب مدیر انجمن آذربایجان و مدیرالصنائع جزو متوفقین در بهارستانی اند... روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد می شود. ما دوازده نفر یا کمتر جمع می شویم و تقی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس می آید وقایع را اطلاع می دهد و بعد از مشاوره نظر این حوزه را گرفته می رود. (حیات یحیی، جلد دوم، ص ۳۰۸)

میرزا اسدالله خان بعد از اصابت تیر مهلک آب می طلبد. شاهزاده محسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده به حلق او می ریزد و بیچاره جان می سپارد.

میرزا اسدالله خان در ایام تحصن بهارستان اغلب با نگارنده بود. روزها زحمت روزنامه صوراسرافیل را تحمل می کرد و شب ها تا نزدیک صبح به نوبت در بالای بام کشیک می کشید. شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاول که نگارنده در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد به اطاقی که متحصنین در آنند وارد می شود. در آن خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده. نگارنده استراحت می کند و آن جوان به بستن بسته های روزنامه می پردازد. تصور می شود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدایی مرا بیدار می کند. چشم را گشوده می بینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سر و قطار فشنگ را

که تازه از کمر باز کرده به روی آن می‌گذارد و می‌خواهد به روی آن گذارده دمی استراحت نماید می‌پرسم شما بید؟ بلی. مگر دیشب بعد از فراغت از کار روزنامه خوابیدید؟ خیر رفتم بالای بام. کشیک دادم. حالا خلاص شده می‌خواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت می‌کنم...

بالجمله در این حال که نقش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیرخان رسیده نعش خواهرزاده مهربان خود را که بی‌نهایت به او علاقه‌مند بود می‌بیند. در صورتی که تا این وقت از کشته شدن او خبر ندارد. بی‌آنکه اظهار تأسفی بنماید به جوانانی که اطراف نعش او هستند رد کرده می‌گوید این نعش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای او سوگواری کنم. بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است... (ص ۳۳۷)

سخن خوب ز گوینده خاموش

www.tabarestan.info

گردانندگان جهان کتاب از روز نخست، همواره بر این تصمیم خود استوار بوده‌اند که از درج و انتشار گفتارها و مطالب تأییدآمیز دربارهٔ این نشریه خودداری ورزند و خوانندگان ما خود بر این نکته گواه‌اند. اما آنچه در اینجا می‌خوانید مرتبتی دیگر دارد. نوشتهٔ زیر به قلم استاد ایرج افشار، کتاب‌شناس و پژوهشگر برجستهٔ ایران، در نشریه‌ای به چاپ رسیده که از طرف بنیاد پرنس کلاوس (هلند) در معرفی برگزیدگان سال ۲۰۰۱ این بنیاد منتشر شده است. با توجه به اهمیت نظر ایشان، هم برای اعضای تحریریهٔ جهان کتاب و هم برای خوانندگان، ترجمهٔ فارسی آن را منتشر می‌سازیم.

بی‌نیاز از توضیح است که استاد افشار پیش از هرکس دیگر در کشور ما سابقهٔ پرتوفیق در انتشار نشریهٔ تخصصی کتاب دارند و مرتبت استادی ایشان در این حوزه و نیز کتاب‌شناسی بر همگان آشکار است. امید است خوانندگان گرامی، این نوشته را نه به عنوان تعریف از محسنات جهان کتاب، بلکه در مقام توصیف ویژگی‌هایی بخوانند که هر نشریهٔ کتاب - و از جمله جهان کتاب - باید برای دستیابی به آنها کوشش ورزد.

ناصر خسرو متفکر آزادمنش و شاعر بزرگ زبان فارسی (۱۰۸۸-۱۰۰۴م) در

بیتی زیبا و ژرف نگرانه گفته است:

گویندهٔ خاموش به جز نامه نباشد بشنو سخن خوب ز گویندهٔ خاموش

مقصود از «گوینده خاموش» کتاب است. پس کتاب خوب برای آنکه مضامینش میان مردم ملل مختلف پراکنده شود و از سخنان خویش دوستانداران بهره‌ور شوند معرف لازم دارد.

در روزگار کنونی که تعداد کتاب‌ها بسیار زیاد است و به زبان‌های متنوع و چهارگوشه زبان منتشر می‌شود طبعاً مجله‌های نقد و معرفی کتاب بهترین وسیله در رسانیدن خبر انتشار کتاب‌ها و نشان دادن خوب و بدی آنها به همگان است. نشریه جهان کتاب که شش سال است به زبان فارسی در شهر تهران نشر می‌شود چنین خادمی است و چنین وظیفه‌ای را برای خود تعهد کرده است. این نشریه برای همه فارسی‌زبانان کتاب‌خوان، خواه آنها که در ایران و خواه آنها که در افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان زندگی بومی دارند و همچنین گروه‌هایی که در شهرهای امریکا و اروپا و استرالیا و دیگر بلاد عالم پراکنده شده‌اند پیام‌آور اخبار و اطلاعات دست اول مربوط به کتاب‌هایی است که کتابخوان حرفه‌ای بدان نیازمند است.

جهان کتاب نشریه‌ای است که به شکل و شمایل خوب و صفحه‌آرایی دلپذیر در زمینه کتاب‌شناسی، نقد کتاب، اطلاعات کتابخانه‌ای و صنعت نشر عمده‌ترین و تازه‌ترین نکته‌های مفید و به کارآمدنی را در اختیار کتابداران و جامعه متفکر می‌گذارد. هیچ کتابداری - در هر اقلیم که باشد - اگر مکلف به گردآوری کتاب‌های قلمرو زبان فارسی است، از این نشریه بی‌نیاز نیست.

این نشریه در یکصد و سی و دو شماره‌ای که در مدت شش سال منتشر کرده، کوشیده است منتشرکننده مقالات خواندنی، دقیق و اطلاع‌دهنده باشد و توانسته است واگوکننده سخن‌های خوبی باشد که از کتاب‌های چهارگوشه جهان به دست آمدنی است. این نشریه نه تنها معرف کتاب‌های برجسته‌ای است که از زبان‌های دیگر به زبان فارسی ترجمه و منتشر می‌شوند، بلکه گاه به گاه کتاب‌های مهم زبان‌های دیگر را مستقیماً به نقد و معرفی درمی‌آورد و اندیشه‌های متفکران ملل دیگر را به فارسی زبانان می‌شناساند.

این‌گونه نوشته‌ها برای آگاهی و هم‌سخنی کتاب‌خوانان در زبان فارسی با جریان‌های ادبی و فکری نوین جهان اهمیت دارد و گویای ارزشمندی نشریه جهان کتاب است.

جهان کتاب به چند زمینه اصلی منظمأ متوجه است و از اهم آنهاست تاریخ یکصد ساله اخیر و جریان‌های پیشرو در ادبیات معاصر زبان فارسی. به گونه‌ای دیگر باید گفت که نسل جوان مورد عنایت و در منظر اوست. نسل جوان برای این مجله هم نویسنده است و هم مخاطب.

نقدهایی که از کتاب‌های تاریخ معاصر می‌شود طبعأ به ملاحظه آن است که نسل جوان جوای دانستن راز تحولات و چگونگی درونی پیشامدهایی است که از قرن بیستم در ایران روی داده است. نهضت مشروطیت (۱۹۰۶)، ورود قوای متفقین (۱۹۴۱) و نهضت ملی شدن نفت (۱۹۵۱) سه نقطه اصلی حیات ملی ایران است. این نشریه اغلب کتاب‌هایی را که به این جریانات و مسائل پیوسته بدان‌ها یا برآمده از آنهاست، نقد و بررسی کرده است.

نقد شعر و داستان معاصر ایران و دیگر ژانرهای ادبی هم از موضوعاتی است که نویسندگان جهان کتاب خوانندگان خود را بانوشته‌های پرمعنی بهره‌مند می‌کند. بی‌گمان این مجله یکی از عوامل خوب برای آشنا شدن با جریان‌های عمده ادبی در میان ایرانیان است. توجه داشتن نشریه به این گونه زمینه‌ها حکایت از آن دارد که جهان کتاب مجله‌ای است زنده و تازه.

بخشی از صفحات این مجله گاه به گاه به مسائل مربوط به نشر اختصاص دارد و در این روزگار که بر تعداد ناشران ایران به صورت افسانه‌ای افزوده شده است، پرداختن به چنان مباحثی حکایت از وقوف و بینش روشن گردانندگان جهان کتاب نسبت به آینده این حرفه دارد. آنها می‌کوشند که ناشران را متوجه وظایف اساسی فرهنگی کنند. مقالاتی که درباره قوانین نشر و جنبه‌های متنوع آن در این مجله به طرح و شرح درمی‌آید هم آموزنده است و هم انتقادی.

این نشریه مجله‌ای خبری هم است. نه تنها خوانندگان را از انتشار کتاب‌های جدید اعم از خارجی و ایرانی (به چند صورت: نقد مفصل، معرفی‌های کوتاه، معرفی‌های کتاب‌شناسانه و معرفی‌های خبرگونه) آگاه می‌سازد بلکه وفیات نویسندگان و محققان و شاعران و ایران‌شناسان را در اوراق خود به ثبت می‌رساند. مطالعات ایرانی از بخش‌هایی است که جهان کتاب از آن غافل نیست. پردازندگان مجله می‌دانند که ایران و ایران‌شناسی در روزگار کنونی پیوستگی یافته

است. جامعه علمی ایران نیازمند است که از گذشته دراز حیات و جوانب متنوع زندگی فکری و مدنی خود آگاه باشد. این گونه مطلب را باید از تحقیقات ایران‌شناسی دریافت. ایران‌شناسی از میدان شرق‌شناسی راه خود را جدا ساخت و اکنون در ایران مؤسسات و افراد متعددی هستند که به مباحث متنوع در این رشته می‌پردازند.

این نشریه همواره از معرفان اهم آثار شایسته‌ای بوده است که در این رشته منتشر می‌شود خواه کتاب‌هایی که به زبان فارسی است و خواه به زبان‌های دیگر و این نوشته‌ها و نقدها برای ایران‌شناسان کشورهای دیگر هم نکته‌آموز است. تنوع مطالب نشریه یکی از شگردهایی است که مجله را جذاب و خواندنی ساخته و کتابدار و نویسنده و کتابخوان و جویندگان مطالب ایران‌شناسی و پژوهندگان مباحث فکری و عقلی را دلبسته به خود کرده است. من که نخستین نشریه موسوم به کتاب (۱۹۳۲) و چند نشریه معدود خاص و نقد و معرفی کتاب به زبان فارسی را می‌شناسم و همه به مدت‌های کوتاه منتشر شده‌اند و جز آن خود بیست و یک سال (۱۹۵۷-۱۹۷۸) گرداننده مجله راهنمای کتاب بودم، خوب می‌دانم که فایده تنوع در بخش‌های جهان کتاب چه تأثیری در پرورش ذوق نویسندگان جوان و چه اهمیتی برای گسترش فن نشر و دایره اطلاع‌رسانی دارد. خودم بی‌تابانه همه ماه منتظر آن هستم.

در جهان کتاب اعلان برای کتاب هم درج می‌شود. ولی فرق مدیران این نشریه در اعلان‌آرایی طوری است که خواننده مجله به آسانی از آنها نمی‌گذرد. اعلان‌ها را به دلپذیری می‌خواند، اعلان‌ها در این مجله فقط جنبه بازرگانی ندارند. پرتو فرهنگی از آنها می‌درخشد.

تصور می‌کنم جهان کتاب نخستین نشریه به زبان فارسی و چاپ ایران است که توانسته است در صحنه فرهنگی بین‌المللی به این افتخار برسد و از آن معرفی شایسته به عمل آید. بدین مناسبت من می‌بالم که خواننده اوراقی هستم که مورد تحسین و قدردانی قرار گرفته است. تشخیص تشویق‌آمیز این تشکیلات موجب معرفی بهتر و گسترده‌تر آن به فرهنگ دوستان جهان خواهد بود.

اشاراتی به تاریخ نگاری ایرانیان*

www.tabarestan.info

سابقه شناخت تاریخ نگاری فارسی زبانان

سابقه شناسایی و معرفی تاریخ نگاری های فارسی در مجامع علمی و نوشته های خاورشناسی و در میان ایرانیان چندان دراز نیست و چندان هم نیست که به مقاله ای جداگانه نیازمند باشد.

در تألیف مشهور و گرانقدر فرانتز روزنتال (F. Rosenthal) به نام *A History of Muslim Historiography* اشاراتی اجمالی به دو سه کتاب تاریخ نگاشته شده در زبان فارسی پیش نشده است. کوشش ژان سواژه (J. Sauvaget) و به دنبال او کلود کاهن (Cl. Cahen) که تکمیل کننده کتاب اوست در مرجع پرفایده *Introduction a l'histoire de l'Orient Musulman* منحصراً جنبه کتاب شناسی دارد. در حقیقت بخش ایران آن تلخیصی است از تفصیلی که کارل استوری (C. Storey) در کتاب ممتاز *Persian Literature* داده. استوری در جلد اول آن کتاب بی مانند کتاب های

*. کوشیده شده است که این گزارشواره با اطلاعات کتابشناسی ممزوج باشد، تا ضمناً علاقه مندان به تتبعات تاریخی ایران بر اهم منابع بیابند.

در این گزارشواره از پژوهشها و کتابهایی یاد می شود که دوره و زمان و موضوع سخن آنها تا پایان عهد قاجار یعنی حدود سال ۱۳۰۰ است. بنابراین کتابهایی که درباره سلسله پهلوی نوشته شده است موضوع این گفتار نیست.

این متن برای کنفرانس «معنی تاریخ در مشرق زمین» (آذر ۱۳۷۱) که در دانشگاه رم تشکیل شد، فراهم آمد. در یادنامه محمود پاینده به همت رضا رضازاده لنگرودی یک بار چاپ شد. [نقل از: پژوهشهای ایران شناسی (نامواره دکتر محمود افشار)، ج ۱۴ (۱۳۸۱)، صص ۵۴-۷۹].

تاریخی را در زبان فارسی معرفی کرده است و طبعاً بهترین مرجع در معرفی تاریخ‌های نوشته شده به زبان فارسی است. با بودن این تألیف علاقه‌مندان به شناخت کتابهای تاریخ فارسی نیاز به آن ندارند که با تاریخ‌های ادبیات نگارش هرمان اته (H. Etthe) و ادوارد براون (E.G Browne) و امثال آنها، یا فهرست‌های نسخه‌های خطی بنگیرند. یادآوری این نکته ضرورت دارد که احمد منزوی در دو کتاب فهرست نسخه‌های خطی و فهرستواره کتابهای فارسی هم به مبحث کتب تاریخ پرداخته است.

تا آنجا که آگاهم شاید نخستین نگرش اساسی درباره تاریخ‌نگاری ایرانی به فارسی گفتار برتولد اشپولر (B. Spuler) است که در سال ۱۹۸۵ در مجمع African Studies, University of London on Historical Writing on the Near and Middle East, School of Oriental and Conference ایراد شده و متن آن در کتاب *Historian Middle East* (1962) به چاپ رسیده است.^۱

گفتار اشپولر *The Evolution of Historiography* نام دارد. اشپولر پس از تشریح وضعی که تاریخ‌نویسی فارسی در طی قرون پیشین داشت این نتیجه کلی را عنوان می‌کند که آشنایی ایرانیان با تفکر علمی اروپا موجب تغییر وضع تاریخ‌نگاری شده است.

درباره جریان‌های تاریخ‌نگاری ایرانیان ولادیمیر مینورسکی (V. Minorsky) علاقه‌مندی بسیار داشت. مخصوصاً مترصد بود به طور مرتب از تألیفات و نوشته‌هایی که در ایران منتشر می‌شود آگاه باشد و دیگران را آگاه بسازد. در مجموعه پنج گفتار که تحت عنوان *Les etudes historiques et geographiques sur la Perse* در جلسات مجامع شرق‌شناسی برخواند (میان سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۳) و در مجله *Acta Orientalia* به چاپ رسانید مخاطبان شرق‌شناس خود را از جریان تألیف و

۱. در این کتاب گفتارهای متعددی هست که با موضوع این گزارشواره پیوند می‌یابد. از آن جمله است گفتارهای بویل (J. A. Boyle) درباره تاریخ‌نگاری عصر مغول و خانم لمبتون (A. K. S. Lambton) درباره شرح حال‌نویسی در فارسی. آقای دکتر یعقوب آژند چند مقاله از این کتاب و چند مقاله دیگری را که مستشرقان درباره تاریخ‌نگاری ایرانیان در جاهای دیگر نوشته‌اند ترجمه و به نام تاریخ‌نگاری در ایران (تهران، ۱۳۶۰) نشر کرده است.

نشر نوشته‌های تاریخی فارسی و ایران آگاه می‌ساخت.
 دیگر از نوشته‌هایی که در معرفی تاریخ‌نگاری فارسی می‌شناسیم نوشته‌ا. ج.
 آربری (A. Arberry) است که در کتاب تاریخ ادبیات خود راجع به متون تاریخی
 عصر تیموری نوشته است.
 دیگر مقاله‌ای است از حافظ فرمانفرمایان درباره تاریخ‌نگاری ایرانیان در
 قرن نوزدهم و بیستم با عنوان:

Observation on sources for the study of nineteenth and twentieth century of Iranina history. IJMES, 5 (1974), pp. 32-49.

در سال‌های اخیر برت فراگنر (B. Fragner) در گفتاری به نام *Research in Iranian History* که در نخستین مجمع ایران‌شناسی اروپا عرضه شد (۱۹۸۳) آگاهی‌های بیشتر و ژرفتر، از آنچه در زبان فارسی برای تاریخ ایران شده است، در اختیار خاورشناسان گذارد. او در پایان سخنان خود ده زمینه‌ای را که ایرانیان کمتر بدان‌ها پرداخته‌اند بر شمرد.

چکیده نکته‌های او آن است که تاریخ ایران نیازمند بررسی دقیق در زمینه زندگی خانوادگی و مسائل مرتبط با آن (دوران کودکی و نوجوانی و واقعیات شهوانی)، زندگی فرهنگی و مدنی، قدرت و ارتباط عشایر و طوایف در دوره‌های تاریخ، جغرافیای تاریخی، جمعیت‌شناسی تاریخی، تغذیه و خوراک، و بالأخره آشنایی با غرب است.

البته در این سی سال اخیر بعضی مطالعات، اگر چه کوتاه، پراکنده و کم‌مایه، در همه این زمینه‌ها در زبان فارسی انتشار یافته و کوشش‌هایی سودمند - اگر چه مقدماتی - انجام شده است. در میان نکته‌هایی که فراگنر برای توجه مورخان آورده است نکته‌ای که مهمتر است و حقاً تاریخ‌نگاران ایران عنایتی درست و ضروری بدان نکرده‌اند، تحقیق و تجسس در روابط ایران و عثمانی در دوران صفوی و قاجاری است. در حالی که مطالعات مربوط به تاریخ عثمانی، در ترکیه و در میان گروه‌های خاورشناسان ترک‌شناسی دامنه‌ای وسیع دارد و روشمندی روشنی یافته است. این مطلب کاملاً اساسی و درست و از نقایص تاریخ‌نگاری ما در زمان حاضر

است. مقاله فراگنر در مجموعه *The First European Colloquium of Iranology* (Rome, June 18th - 20th 1983). Roma, 1985. pp. 93-107. نشر شده است.

عباس امانت به تازگی در مقاله‌ای تحت عنوان:

The Study of History in Post-Revolutionary Iran: Nostalgia or Historical Awareness? Iranian Studies. 22 (1989) No. 4. pp. 3-18.

کوشش‌ها و فعالیت‌های سال‌های اخیر را که در زبان فارسی برای تاریخ ایران دوره قاجار و پس از آن شده است به ایران‌شناسان شناسانیده و عقاید خود را اظهار کرده است.

آقای امانت درباره گسترش دامنه تاریخ‌نگاری فارسی پس از انقلاب، هم به موضوع دلتنگی و دورافتادگی یا هوشیاری و آگاهی پرداخته و اشاره‌ای به عقیده معمولی مورخان پیشین ایران کرده است که غالباً نگارش تاریخ را برای «عبرت» می‌دانسته‌اند.^۱

در ظرف پنجاه سال اخیر چند مرجع انتشار یافته است که کتابشناسی تاریخ را در زبان فارسی در برمی‌گیرد. در اینجا ضرورت دارد به تألیفات خاص مربوط به این رشته از فلیکس تاؤر (F. Tauer) کارل استوری (C. Storey)، احمد منزوی، عبدالحی حبیبی (راهنمای تاریخ افغانستان، مشتمل بر ذکر و شرح ۵۸۵ جلد کتاب چاپی و خطی، چاپ کابل، ۱۳۴۸) اشاره شود.^۲

البته این نکته نباید از نظر دور بماند که در این گفتار نظر بر همه تاریخ‌هایی است که در قلمرو جغرافیایی زبان فارسی و در طول هزار سال بدان زبان تألیف شده است اعم از اینکه نویسندگان آنها ایرانی تبار بوده‌اند یا از فارسی‌نویسان هندوستان

۱. اکنون که این اوراق را غلط‌گیری می‌کنم باید بنویسم دوست فقیدم دکتر عباس زریاب خوبی که تاریخ‌شناس و تاریخ‌دان و تاریخ‌نگار و در تواریخ گذشته ژرف‌نگر بود چند روزی پیش از درگذشت سخنرانی بسیار مفیدی در زمینه تاریخ‌نگاری در ایران در «نشر فرزانه» ایراد کرد که در جریده‌ای و سپس در مجله تاریخ و فرهنگ معاصر (شماره ۱۲/۱۱) تجدید چاپ شد.

۲. جز آنها از کتابهای تاریخ ایران - شرح احوال و معرفی آثار، نگارش غلامحسین صدری افشار (تهران، ۱۳۴۵)، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از عزیزالله بیات (تهران، ۱۳۶۳) و کتابشناسی تاریخ ایران در دوران باستان از مریم میراحمدی (تهران، ۱۳۶۹) و منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی از غلامرضا وره‌رام (تهران، ۱۳۷۱)، کتابشناسی تاریخ ایران گردآوری مهین‌دخت حافظ قرآنی (تهران، ۱۳۷۵) باید یاد کرد.

و عثمانی و جز آنها. همه متون تاریخی مهم که از نویسندگان شهرهای کنونی افغانستان و ماوراءالنهر بازمانده به فارسی و در زمره تاریخ‌نگاری فارسی زبانان است.

نخستین جرقة انتقاد

توجه به فلسفه تاریخ و روش تاریخ‌نگاری و بالاخره نقد موازین آن در ایران از زمانی آغاز می‌شود که ترجمه کردن تواریخ اروپایی مرسوم شد. شاید نخستین جرقه‌ای که در این زمینه در زبان فارسی پیش آمد همان نوشته‌هایی است که فتحعلی آخوندزاده (متولد ۱۸۱۲) محقق و ادیب متجدد فارسی‌زبان مقیم قفقاز منتشر کرد. یکی از آنها که رساله ایراد نام دارد (سال ۱۸۶۶) نقدی است بر ذیل روضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت لله‌باشی، از این حیث که مؤلف لابه‌لای مطالب تاریخی به سنت گذشته سر هر بزنگاهی که جستارکننده پی یافتن جریانی است که باید واقعیت را دریابد ناگهان شعری از خویش می‌آورد و رشته سخن را می‌گسلاند. فتحعلی‌خان این روش را مباین اسلوب تاریخ‌نگاری دانسته، به این اعتبار که در این موارد هیچ لزومی به ارائه شعر نیست. او چنین سنتی را مذموم دانسته و به سخره گرفته است. می‌گوید:

«در تاریخ بدین نوع مطالب دست زدن جایز نیست خصوصاً که مضمون صحت ندارد. فقط بیان بر مورخ فرض است.»

فتحعلی‌خان خواننده را متوجه می‌کند که:

«این قاعده در یورپا متداول است و فواید عظیمه در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی که شخصی کتابی تصنیف می‌کند شخصی دیگر در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد به شرطی که دل‌آزار و خلاف ادب نسبت به مصنف در میان نباشد و هر چه گفته آید به طریق ظرافت گفته شود. این عمل را قریتقا می‌نامند.»

این نخستین جرقة انتقادی، نتیجه آن بود که آخوندزاده در بلاد قفقاز توانسته بود آن نوشته‌های تاریخی روس‌ها و عثمانی‌ها و انتقاد مرسوم میان علمای اروپا

بهره‌وری یابد و خوانندگان فارسی زبان و مؤلفان ایرانی را متوجه کند که باید روش تاریخ‌نگاری دگرگون شود. البته این گونه عقیده در آن زمان مغایر جریانی بود که سنت تاریخ‌نگاری ریشه این محکم در فرهنگ ایرانی داشت.

روش تاریخ‌نگاری حدود هزار سال، در زبان فارسی یکنواخت بود. هر تاریخ‌نویسی معمولاً بر همان گرده سنتی پیشینیان خود تاریخی را که مورد نظر داشت، بر اساس منابع معدودی که در دسترسش بود بدون نقد و سنجش به عبارات و اسلوب ادبی عصر خویش نقل می‌کرد. اگر تاریخ عصر خود را می‌نوشت باز در ترتیب و رفتار راه دیگری نمی‌پیمود. اگر تاریخ بی‌هقی را مستثنی کنیم و برای جهانگشای جویی، تاریخ و صاف، جامع‌التواریخ مقام خاص قائل باشیم تفاوتی محسوس و عمده در روش تألیف تواریخ دیگر نمی‌یابیم تا بتوان به تمایزی میان آنها اشاره کرد.

مشاهیر تواریخ عصری هر سلسله فرمایشی، دستوری و درباری است مثل عالم‌آرای عباسی، گلشن مراد، خلد برین، ناسخ‌التواریخ و جز اینها. مؤلفان آنها بنا به مرسوم زمانه و به مناسبت ترس یا میزان دستورپذیری کتاب را چنان می‌نوشتند که دستوردهنده خواستار بود. می‌توان گفت که تاریخ‌نگاری در ایران، قرن به قرن از این حیث بیشتر رو به تنزل و انحطاط رفت. تاریخ‌نگاری دوره قاجاری و قرن نوزدهم نسبت به آنچه در دوره وقت‌گذرانی مردمان خوش خیالی بود که تاریخ را تفنن می‌دانستند. البته گاهی هم این نوع تواریخ ذهن عمومی و حافظه تاریخی در جامعه ایجاد می‌کرد. شاید بی‌دلیل نیست که فیضی دکنی (قرن یازدهم) گفته است.

مدار حرف به تاریخ هم، نداد که آن فسانه‌های ملال دروغ‌گویان است
این شاعر تاریخ را فسانه‌های ملال‌آور و پردازندگان آن را دروغ‌گویان دانسته
است. او که از حواشی دربار اکبر پادشاه گورکانی بود معتقد بود تاریخ را نمی‌توان
«مدار» و میزان سخن دانست.

نمونه دیگر تفکر باستانی پاریزی استاد رشته تاریخ دانشگاه تهران درباره تاریخ است که در قصیده مفصلی چنین تجلی کرده است. که رسم دنیا بر تکرارست
و تاریخ ثبت و ضبط آن تکرارهاست. این تفکر مبتنی به سابقه‌ای درازست. اما

مسلم است آنچه را پیش می‌آید نمی‌توان تکرار دانست.

رسم دنیا جمله تکرارست اندر کارها

تا چه زاید عاقبت زین رسم و این تکرارها

بس حوادث چشم ما بیند که نو پنداردش

لیک چشم پیر دنیا دیده آن را بارها

پایه تاریخ را خشت وقایع کرده راست

وین بنای کهنه‌ای را منشیان معمارها

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست؟

چیست حاصل زین همه تکرارها، تذکارها

نظریه تاریخ برای عبرت

عیب تاریخ نویسی پیشینیان برخودشان هم مکتوم می‌بود. به طور نمونه به نوشته شرف‌الدین علی یزدی مبلغ و مورخ و مداح امیر تیمور گورگانی می‌پردازم که ظفرنامه تیموری را با عبارات و اشعار تملق آمیز نسبت به آن امیر تألیف کرده است. او برای تألیف خود سه گونه برتری نسبت به تواریخ گذشته قائل شده است:

«یکی آگاه گشتن از غرایب احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات... که هر آینه انتعاش الراح ضمائر به آن، اهل کیاست و دامن را مرآتی بود صواب‌نمای... و مزیتی دیگر تبیین جزویات قضایاست و باز نمودن نقیر و قطمیر آن... و مزیت سیم حیلۀ صدق است و راستی و درستی قصص و اخبار.»

طبعاً هیچ خواننده منصفی که دارای شمع انتقادی باشد نمی‌تواند آن کتاب را بخواند و سراسر آن را متصف به صفات صدق و راستی که خود مبشر آن است بیابد.

چهارصد سال پس از یزدی، جهانگیر میرزای پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۶۷ در خطبه تاریخ نو می‌نویسد:

«اثبات حوادث روزگار در دفاتر اخبار و آثار امری است مرغوب برای آنکه عبرتی از گذشته در آینده حاصل آید و بصیرتی برای مطالعه کنندگان فزاید.»

می‌بینیم این مورخ هم گذشته را وسیلهٔ عبرت می‌داند و نتوانسته خود را از تفکر پیشینهٔ تاریخ‌پردازان رها کند و حتی از لفاظی‌های عبارتی برهاند. خودش قاجار بود و از نزدیکان دستگاه. اگر هم قاجار نبود باز به مانند عبدالرزاق بیک دنبلی (هم عصر او) دست از مدح و ثنا نمی‌توانست کشید. شاید سلاطین خودشان ملتفت بوده‌اند که مورخان به ملاحظهٔ حفظ مقامات و کسب عواید دنیوی از زمرهٔ دروغ‌گویانند.

حقایق و تملق

محمد جعفر حقایق نگار خورموجی که در سال ۱۲۸۱ کتاب حقایق‌الخبار را به دستور ناصرالدین شاه قاجار در ثبت وقایع ایام سلطنت به رشته نگارش درآورد نوشته است:

«فرق مباهاتم بر فرق فرقدان برافراشت (یعنی شاه) و به ضبط تاریخ دولت ابد مدت خویش مأمورم داشت. ولی مقرر شد خالی از خرافات منشیانه و جزافات (گزافات) مترسلانه، طریق صدق و صواب‌پوی و جز از راستی و انصاف مگوی. خائن را خادم مدار و فرّار را کژار مشمار. حقایق‌نگاری کنی نه طریق تملق سپاری.»

البته این خورموجی نسبت به مورخ هم‌عصر خود لسان‌الملک سپهر منصف‌تر، دلیرتر و حقیقت‌جو تر بود تا جایی که توانست قضیهٔ کشتن میرزا تقی خان امیرکبیر را به عبارتی بیاورد که مفهومی به روشنی کشتن آن وزیر بی‌تقصیر است. خورموجی یادآور می‌شود که امیر پس از عزل درخواست باریابی کرد و پذیرفته شد. ولی چون «عرایض بی‌موقع ناهنجار در حضرت شهریار معروض داشت... بر حسب صوابدید امناء و امرا فنایش بر بقا مرجع گردید.» اشکالی که در این گفته هست این است که مورخ مذکور به اتکای کدام سند آگاه شده است که عرایض امیر بی‌موقع و ناهنجار بود. مگر کسی در آن باریابی حضور داشته است که ناقل صحبت‌های میان آن دو بوده است. دیگر، برای اینکه دستور قتل امیر را به شاه نسبت نداده باشد نوشته است امناء و امرا از میان بردن او را صوابدید کرده‌اند. به

هر حال این نوشته با آنچه لسان‌الملک سپهر پرداخته متفاوت است. لسان‌الملک مطلب را به نحوی نوشته است که گویی امیر را نکشته‌اند. می‌گوید به علت «اقتحام خون و ملال» درگذشت. لسان‌الملکی که واقعهٔ مسلم قتل امیرکبیر را به مرگ ناشی از بیماری، بدل ساخته است در خطبهٔ کتاب معروف خود نوشته است ناصرالدین شاه او را مأمور نگارش تاریخی کرد.

«...که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت و اگرچه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را نگماشته‌اند و فراوان کتابها نگاشته‌اند، اما در هیچ یک تحقیقی به سزا نرفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده. همانا بیشتر از مورخین کتابی از کتب متقدمین اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه به کردار کاتبی داستانی را نقل کرده‌اند. بحمدالله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند و مقدار هر کسی از مورخین و اندازهٔ کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند.»

سپهر دربارهٔ کتاب خودش چنین اغراقی نوشته است که:

«...کتاب ثانی را چنان پرداخته‌کنم که دوست و دشمن گواه دهد که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دولت جهانیان کتابی بدین سیاق و ذلاقت تحریر نشده...»

اینکه لسان‌الملک ناصرالدین را واقف بر «کلیات جهان» دانسته شاید بدین مناسبت بوده است که آن پادشاه به خواندن تاریخ علاقه داشت و مترجمان دستگاه خود را واداشته بود متن‌های تاریخی زیادی را برای آشنا شدن او بر اوضاع ممالک همجوار (همانند هندوستان و ترکستان و عثمانی) و احوال پادشاهان معروف اروپا از زبان‌های دیگر به فارسی درآورند و کتابخوانش به هنگام شب و یا در گردش و سفر اوراقی از آن ترجمه‌ها را بر او می‌خوانده‌اند.

نامهٔ مجعول

با پیشامد مشروطیت در ایران و شکستن مقداری از حشمت شاه و دربار و

کم شدن فشار استبداد تاریخی و انتشار روزنامه‌های سیاسی و ترجمه آثار ملل دیگر و نقل افکار متفکران اروپایی تغییری تدریجی در تاریخ نگاری فارسی پیش آمد. از جمله ناظم الاسلام کرمانی که نخستین مؤلف تاریخ مشروطیت است کوشید تا در این زمینه تحولی را رعایت کرده باشد. او درباره کیفیت بینش خویش نوشت: «قدری مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته می شدم تا آینده را از گذشته قیاس کنم و از حوادث ماضیه عبرت گیرم.» می گوید چون در آن تواریخ «عبارات متملقانه» یافتیم و برخی را با «تعصبات مذهبی» آمیخته دیدم «پیوسته در اندیشه بود که بر سبک مورخین اروپا کتابی در تاریخ ایران بنگارم». اما کتاب او که از اسناد اساسی همه مورخان بعدی در تاریخ مشروطیت است و مؤلف آن سرمشق خود را روش مورخان اروپا تصور می کرده است، در همه موارد نمی تواند محل وثوق و اعتنا و اعتبار باشد. مثلاً از مواردی که اعتبار آن سست می شود یکی در مورد نامه معروف ناصرالملک نایب السلطنه خطاب به سید محمد طباطبایی مجتهد است که نامه مذکور در آن کتاب به قاطعیت از ناصرالملک دانسته و از آنجا چند بار به نشریات دیگر نقل شده است. ولی اکنون که مقداری از اسناد ناصرالملک به دست آمده و چاپ شده است (در تاریخ معاصر ایران - جلد سوم به کوشش محمد ترکمان) معلوم می شود که آن نامه جعلی است و روح ناصرالملک از آن بی خبر بوده است. ناصرالملک در نامه خود نوشته است:

«... امروزه جزوه [ای] را که طبع شده و به اسم تاریخ بیداری انتشار می دهند ملاحظه کردم که بعد از مقدمات زیاد که همه خالی از صحت و نظیر مجعولات معموله است اوراق متعددی در تحت عنوان لایحه ناصرالملک به آقای طباطبایی درج کرده که هیچ وقت بنده چنین مکتوبی ننوشته‌ام. اگر چه معلوم است حضرتعالی منشأ این مجعولات را بهتر از همه می دانید ولی محض اینکه بی جهت و بی اصل مورد تهمت واقع نشوم مستدعیم در حاشیه این ذریعه مرقوم فرمایید که آیا از طرف بنده چنین معروضه خدمت با سعادت عالی تقدیم شده بود یا محض افترا و غرض اسباب توهین مخلص را فراهم می دارند. اگر چه این بنده کمال اطمینان را از مجعولیت این نشریات دارم و روح بنده از این اظهارات هم خبر ندارد ولی برای اینکه در ضمن صفحات تاریخی اکاذیب

اسباب اشتباه اذهان نشود مستدعیم معلومات خاطر محترم را ذیلاً مرقوم و مرحمت فرمایید....»

مرحوم طباطبایی در توضیح نوشته است:

عرض می‌شود ابداً والا حضرت چنین لایحه یا لایحه دیگری به داعی مرقوم نفرموده‌اند این نسبت کذب محض است... ناظم الاسلام بیچاره هم گول خورده و در تاریخش ثبت نموده و چنین گمان کرده است که خدمت به والا حضرت و مملکت نموده...

تعجب اینجاست چرا ناصرالملک پس از دریافت پاسخ طباطبایی در همان ایام آن متن را منعکس نساخت تا صفحات تاریخ از آن کذب عاری شده باشد. شاید در این کار هم ترس گریبان‌گیرش شده بود، صفتی که او به داشتن آن مشهور بود. ناظم الاسلام بدون تحقیق و بی‌آنکه اصل خط نامه را دیده باشد و اطمینان به صحت صدور آن یافته باشد، شاید منحصرأ برای مطلوب ساختن تاریخ خود بر اساس ذهنیات و پیشداوری‌های مشروطه‌خواهان آن نامه را در کتاب خویش وارد کرده است.

دربارۀ مؤلف رسالۀ تذکرۀ المغافل نیز همین گونه شبهات وجود دارد و تفصیلی را می‌طلب که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. سند مربوط به آن اشکال را در جلد اول اسناد و خاطرات مستشارالدوله چاپ کرده‌ام.

عوامل تغییر در تاریخ‌نویسی ما

بی‌گمان سابقۀ دگرگونی‌هایی که در روش تاریخ‌نگاری ایرانیان پیش آمده و آن را آرام آرام در مواردی چند به سوی روش علمی سوق داده است از دوره‌ای است که ایرانیان با مبانی تحقیق و روشمندی آن از طریق وقوف بر نوشته‌های اروپایی آگاه می‌شدند. اشاره ناظم الاسلام نشانه‌ای است از آن شوق بیداری.

■ عمده عواملی که ما را به این مرحله نزدیک کرده به ترتیب و نظم تاریخی

چنین است:

علاقه‌مندی ناصرالدین شاه به آگاهی یافتن از تاریخ ممالک دیگر و دستورهای او به ترجمه کردن بعضی از کتابهای اروپایی. خوشبختانه متن بسیاری از آن ترجمه‌ها باقی است (در کتابخانه‌های سلطنتی، ملی و ملک). به متابعت از شاه عده‌ای از شاهزادگان هم (مانند فرهاد میرزا معتمدالدوله و مخصوصاً ظل‌السلطان، احتشام‌الدوله...) همان‌گونه علاقه‌مندی را داشته‌اند.

■ اقدامات علمی و انتشاراتی اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات دوره ناصری که در فرانسه تحصیل کرده و با مجامع و مراکز علمی و شرق‌شناسی اروپا آشنایی یافته بود. او مخصوصاً به نشر مباحث تاریخی و جغرافیایی توجه مخصوص داشت.

■ سفرهای افرادی از ایرانیان به اروپا و تحصیل عده‌ای از آنها در دانشگاه‌های اروپایی مانند ناصرالملک (که بعدها تاریخ نادرشاه فریزر را به فارسی ترجمه کرد)، رحیم پسر حکیم‌الممالک (که بعدها بخشی از تاریخ ایران مارخام را به فارسی ترجمه کرد)، حسن پیرنیا مشیرالدوله (که بعدها تاریخ مشهور ایران باستان را نوشت)، مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت (که بعدها گزارش ایران و خاطرات و خطرات را به رشته نگارش درآورد). از نسل جوانتر محمود افشار که در دانشگاه لوزان تحصیل کرده بود، رساله دکترای خود را تحت عنوان سیاست اروپا در ایران نوشت و آن کتاب که در ۱۹۲۱ در برلن به فرانسه انتشار یافت بر اساس مآخذ و تحلیل دانشگاهی درباره تاریخ عصر قاجاری بود. او نخستین دانشجوی ایرانی بود که به موضوع تاریخ دیپلماسی پرداخت.

■ تأسیس مدرسه دارالفنون در عهد ناصری و تأسیس مدرسه علوم سیاسی در عصر مظفیری و تدریس تاریخ به روش کتب اروپایی در این دو مدرسه. بعضی از معلمان این مدارس مانند محمدحسین ذکاءالملک و محمدعلی فروغی (پدر و پسر) متون تاریخی چندی را بدین منظور در آن دوره تألیف کرده‌اند. و نیز ترجمه کردن و بعضی از تاریخ‌های اروپایی مانند سینیوس.

■ ترجمه چند متن تاریخ ایران نوشته تاریخ‌نگاران انگلیس مانند راولینسون (G. Rawlinson) و سر جان ملکم (sir. John Malcolm) و مارخام (Ch. R. Markham).

■ آشنا شدن با روش علمی از راه کارهایی که خاورشناسان اروپا انجام داده بودند. محمد قزوینی شاخص‌ترین دانشمندی است که مروج این شیوه در میان ایرانیان بوده است و پس از او سیدحسن تقی‌زاده.

■ تأسیس کمیسیون معارف برای ترجمه کردن کتب اروپایی در زمینه تاریخ (از جمله ترجمه شدن دوره کتاب مشهور به تاریخ آلبرماله) و تأسیس انجمن آثار ملی برای مطالعات باستان‌شناسی. در همین دوره کتاب *Cite Antique* تألیف (F. de Coulange) به توصیه و سرمایه دکتر محمد مصدق توسط نصرالله فلسفی ترجمه و نشر شد.

■ نشر مجله‌های کاوه، دانشکده، آینده که در آنها چاپ مقالات و اسناد تاریخی آغاز شد و جای مناسبی بود برای نشر مقالات عباس اقبال، احمد کسروی، سعید نفیسی، غلامرضا رشید یاسمی که هر چهار از پیشقدمان تاریخ‌نگاری جدید بوده‌اند.

■ طرح افکندن تألیف یک دوره کامل و متصل از تاریخ ایران برای مدارس که قرار بود مشیرالدوله دوره پیش از اسلام و سیدحسن تقی‌زاده دوره اسلامی تا عصر استیلای مغول را بنویسد و از عصر مغول تا روزگار اعلان مشروطیت را عباس اقبال به نگارش درآورد.

انتشار کتاب تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا که آغاز به اجرای آن طرح بود گام بلندی بود در ارائه تألیف درست به روش علمی. افسوس که دوره ساسانی آن به تألیف نرسید. تقی‌زاده فقط موفق به تألیف جزوه‌ای شد که تاریخ و جغرافیای عربستان را در برداشت و مقدمه‌ای بود بر کتابی که از پرویز تا چنگیز می‌بایست نام بگیرد. عباس اقبال قسمت تاریخ مغول را منتشر کرد و فرصت نیافت سه مجلد دیگر آن را تألیف کند.

■ اعزام محصل به اروپا در دوره رضاشاه که تنی چند از آنان در رشته تاریخ تحصیل کردند و در بازگشت به ایران به تدریس تاریخ در دانشگاه و مدارس پرداختند (خان‌بابا بیانی، علی‌اکبر بینا، احمد بهمنش، نظام‌الدین مجیر شیبانی، عباس فاروقی، عباس پرویز و...).

■ تأسیس دانشگاه تهران و تدریس تاریخ به روش علمی در آنجا توسط عبدالحسین وحیدالملک شیبانی، عباس اقبال، نصرالله فلسفی، غلامرضا رشید یاسمی و...

■ اقدام به حفريات علمی باستان‌شناسی توسط متصدیان رسمی دولتی و تأسیس موزه ایران باستان و گردآوری اشیاء پیشینیان مانند سکه‌ها و الواح و کتیبه‌ها.

■ ایجاد کمیسیون تاریخ جزو تشکیلات معروف به «سازمان پرورش افکار» که منظورش گسترش رشته تاریخ و ترویج عمومی آن در جامعه بود. ولی رویه اتخاذی مبنی بر جانبداری و تبلیغ منظوره‌ای دولتی بود توفیقی نیافت.

■ تألیف کتب درسی تاریخ برای مدارس متوسط توسط بعضی از استادان دانشگاه (اقبال، یاسمی و دیگران)، یا معلمانی برجسته مانند محمد محیط طباطبایی و علی اصغر شمیم.

■ نشر نوشته‌های شرق‌شناسان مورخ مانند بارتولد (W. Barthold) و لادیمیر مینورسکی (V. Minorsky)، کرزن (Curzon)، و بعدها اسپولر (B. Spuler)، لمبتون (Lambton) و پتروشفسکی (Petroshevoky)، و دیگران...

■ انتشار مجله یادگار به همت عباس اقبال که بسیاری از مندرجات آن خاصّ مباحث تاریخی بود.

■ ورود و سرایت افکار فلسفی و سیاسی چپ و نشر تفکر ماتریالیستم تاریخی در میان نویسندگان از راه نشریات و عملیات متمایل به حزب توده ایران. فرد مبرز و شاخص در این گروه احسان طبری بود.

■ ایجاد گروه تاریخ در دانشگاه تهران و متعاقب آن در بعضی دیگر از دانشگاه‌ها تأسیس گروه و مؤسسه باستان‌شناسی در دانشگاه تهران، نیز تأسیس انجمن تاریخ وابسته به فرهنگستان ادب و هنر.

■ نشر مجله مفید بررسی‌های تاریخی به ابتکار جهانگیر قائم مقامی در جزو تشکیلات سنا ارتش، و متعاقب آن تأسیس مجله تاریخ توسط گروه تاریخ دانشگاه تهران.

□ در زمان حاضر مجله‌های باستان‌شناسی و تاریخ (از سوی مرکز نشر دانشگاهی)، مطالعات تاریخی (از سوی آستان قدس رضوی مشهد)، تحقیقات تاریخی (از سوی مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی)، تاریخ معاصر ایران (از سوی مؤسسه پژوهش و مطالعات)، تاریخ و فرهنگ معاصر می‌کشند که به موضوع تاریخ بپردازند.

□ تأسیس سازمان اسناد ملی که طبق قانون مخصوص اسناد مملکتی از وزارتخانه‌ها بدانجا انتقال یافته. نیز تشکیل مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی وابسته به بنیاد مستضعفان که اسناد عده‌ای کثیر از رجال و خانواده‌ها و بعضی از دستگاه‌های مملکتی بدانجا رسیده، همچنین تأسیس دفتر مؤسسه سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه و مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی مربوط به همان وزارتخانه که همه آنها انتشارات خاص به خود ایجاد کرده‌اند.

□ برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی که شعبه‌ای از آن خاص تاریخ بود. نیز کنگره‌های مخصوص تاریخ مانند مجمع علمی درباره تشکیلات و سازمان‌های حکومتی و اداری در ایران از صدر اسلام تا حمله مغول (همدان) و مجمع علمی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی (تهران - تبریز). وزارت فرهنگ و هنر هم اجلاس‌های سالانه برای تاریخ و نیز باستان‌شناسی ترتیب می‌داد. در این سال‌های اخیر هم توسط وزارت امور خارجه و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی مجمع‌هایی تشکیل شده است.

□ ترجمه کتابهای تاریخی جدید مربوط به ایران از آثار ایران‌شناسان مانند بوسورث، لمبتون، بوسه، بوزانی، فاروق سومر و نیز تاریخ ایران کمبریج.

فروغی و حکمت تاریخ

در میان نخستین کسانی که از روش سنتی تاریخ‌نگاری دوری جستند نام‌های محمدعلی فروغی، مشیرالدوله پیرنیا، احمد کسروی، عباس اقبال، سعید نفیسی، غلامرضا رشید یاسمی شایان ذکر است.

کوشش فروغی به دگرگون ساختن اصول تألیف کتاب‌های درسی مصروف

شد. در مقدمه کوتاه تاریخ ایران که برای تدریس در مدارس تألیف کرد، آمده است:

«... در این تاریخ مطلب بی سند و محض قول اصلاً و مطلقاً نیست. آنچه نگاشته شده مأخذ صحیح دارد. دیگر به سبک مورخین قرون متوسط تاریخ را فقط قصه و حکایت نپنداشته‌ایم. در نقل مطالب غیر مهمه اصرار ننموده به وقایعی که دانستن آن لازم است پرداخته‌ایم و عمده سعی ما این بود که وضع تمدن و اخلاق و حالات و عادات مردم را در هر زمان با علت ترقی و تنزل و ظهور و زوال هر سلسله ظاهر سازیم. به عبارت اخیری به حکمت تاریخ می‌پردازیم.»

تصور می‌کنم عنایت داشتن به «حکمت تاریخ» در نوشته‌های ایرانی نخستین بار در همین سخن فروغی آمده است و اکنون یک صد سال از آن می‌گذرد. فروغی در مقدمه تاریخ مختصر دولت قدیم روم که هم برای تدریس در مدارس است اشاراتی دارد به تاریخ‌نویسی برای مدارس، نوشته است:

«در این ایام... آقای مؤتمن‌الملک وزیر معارف... برای مدارس و مکاتب امر به ترتیب پروگرام یعنی فهرست مواد تدریسیه نمودند. تدریس تاریخ روم هم بالضروره می‌بایست پروگرام قید شود و از آنجا که کتابی در این شعبه از تاریخ در زبان فارسی نوشته نشده بود... تألیف و طبع چنین کتابی را به این ناچیز... مرجوع فرمودند... نظر بنده در نگارش این تاریخ بر کتابی بوده است که مسیو سینوبس^۱ دانشمند فرانسوی در این موضوع تألیف نموده. الا اینکه به اقتضای حوائج مملکتی در بعضی از موارد از آن کاسته و برخی مطالب لازمه بر آن افزوده‌ام...»

فروغی اصول نظر خود را درباره تاریخ‌نویسی در ایران در نامه‌ای که در سال ۱۹۲۸ به محمد قزوینی نوشته بیان کرده است. این نامه مربوط به پیش از زمانی است که طرح تهیه تاریخ ایران توسط مشیرالدوله و تقی‌زاده و عباس اقبال پیش آمد. نوشته است:

«حاضر هر قدر ممکن شود در این کار شرکت کنم که کتابی در تاریخ ایران با

معلومات حالیه و موادی که سرکار جمع آوری نموده‌اید با روح و شیوه و سلیقه‌ای که امروزه دانشمندان دنیا در تاریخ‌نویسی دارند تألیف شود... به عقیده من قبل از آنکه کسی اقدام به چنان تألیفی بخواهد بکند باید مدت زمانی دوایر دولتی یا مجامع علمی مقدمات فراهم سازند. در همه ولایات گردش کنند و مواد تاریخ ایران را از نوشتجات و اسناد و آثار جمع‌آوری نمایند و در لغات و رسوم و آداب و عقاید و کیفیات جغرافیایی و نژادی و اخلاقی و مذهبی و غیره تحقیقات و مطالعات به عمل آورند، بلکه این تحقیقات و مطالعات را به ولایات مجاور ایران نیز بسط دهند و ضمناً کاوش‌های زیرزمینی هم تکمیل شود. چون این کارها تا یک اندازه صورت گرفت پس از پنجاه یا صد سال شاید یک نفر یا چند نفر بتوانند تاریخ ایران کامل مفصلی تألیف کنند...»

پیشگامان: مشیرالدوله و کسروی

مشیرالدوله در قرن نوزدهم در روسیه تحصیل دانشگاهی در زمینه علوم سیاسی کرده بود. اما توانست با تجسس و تحقیق در نوشته‌های خاورشناسان تاریخ ایران باستان را به رشته تألیف درآورد. آن کتاب نخستین تألیف اساسی است که به قلم ایرانی از تاریخ گذشته بر ما عرضه شده است. این کتاب برای ایرانیان از هر حیث تازگی داشت. چه روش نگارش آن متدیک و علمی بود. مهمتر آنکه چون بازشناسی هویت ملی را دربر داشت حس احترام خاص نسبت به مؤلف آن برانگیخت. ایرانیان، پیش از آن نام‌های تخت جمشید و زندان اسکندر و تخت سلیمان و مشهد مادر سلیمان و دخمه کیخسرو... و صدها نام مانند آن را شنیده بودند و تصورات واهی نسبت به هر یک داشتند. ولی کسی نمی‌دانست در تخت جمشید چه کسانی می‌زیسته‌اند و آنجا مربوط به چه دوره‌ای از تاریخ بوده است. مشیرالدوله حقاً توانست که مردم را با گذشته خودشان پیوند فرهنگی و پیوستگی بدهد.

کسروی همین گونه بازشناسی را در دوره اسلامی آغاز کرد. او در مقدمه شهریاران گمنام (۱۳۰۷) که شرح پادشاهی چند سلسله فراموش شده را در بر دارد ضمن عنوان کردن اینکه تاریخ‌نگاری قدیم نادرست بوده است می‌گوید:

«... اگر بخواهیم بدانیم که ایرانیان در صدر اسلام کی و چگونه گردن خود را از یوغ حکمرانی تازیکان آزاد ساختند راهی جز این نداریم که تاریخ و داستان فرمانروایان بومی را که در قرن‌های سوم و چهارم هجرت در این گوشه و آن گوشه ایران برخاسته‌اند تحقیق نماییم. یا اگر بخواهیم حال ایمنی و آرامش کشور را در نیمه قرن یازدهم مثلاً بدانیم ناچاریم تحقیق نماییم که شاه صفی پادشاه آن زمان تا چه اندازه توانا بوده. آیا کسی به نافرمانی او برخاسته بود یا نه...»

استادان دانشگاه: اقبال و یاسمی و فلسفی

چند سال پس از کسروی، عباس اقبال^۱ که از تحصیل و تحقیق علمی در فرانسه بازگشته بود در مقدمه تاریخ مغول (۱۳۱۲) یادآور شده است:

«... متأسفانه تاکنون کتابی جامع در تاریخ مملکت ما نوشته نشده است که نویسنده آن رعایت مفهوم امروزی کلمه تاریخ را چنان که مصطلح اهل علم کنونی است کرده باشد و از مطالعه کتاب او صرف نظر از وقایع عظیم لشکری و قتل و غارتها و عزل و نصب‌ها، خصوصیات زندگانی اجتماعی و اقتصادی و ادبی اجداد ما در هر یک از ادوار تاریخ به دست آید و علل ترقی و تنزل قوم ایرانی در مدارج کمالات معنوی و اخلاقی و مراحل تمدن و عوامل عمده این سیر در هر دوره مفهوم شود و این نیست مگر از آشنایی نداشتن به روش علمی مورخین جدید در بحث مسائل تاریخی و طرز تاریخ نگاری امروز که از یک قرن پیش به بعد به کلی شکل آن عوض شده. چه محققین فرنگی این فن را از مدتی پیش در خطی نو انداخته و بر مبانی علمی متین استوار کرده‌اند...»

چهار سال پس از آن غلامرضا رشید یاسمی نخستین رساله مربوط به اصول تاریخ نگاری را به زبان فارسی منتشر کرد و آن را آیین نگارش نام نهاد (۱۳۱۶). این رساله برای دریافت مجوز استادی دانشگاه تهران نوشته شده بود. اما نشر آن به خوبی ضرورت قضیه را نشان می‌دهد که برای نگارش و تدریس تاریخ جدید به

۱. آقای حسن شایگان‌نیک کتابی مبسوط در زمینه تاریخ نگاری عباس اقبال نوشته‌اند که توسط موقوفات دکتر محمود افشار در دست چاپ شدن است. (یادداشت حین چاپ این مقاله)

داشتن دستور نامه‌ای نیاز بوده است و این امر می‌بایست از راه دانشگاه و تحصیل در آنجا آغاز شود. پس مؤسسه و عظمی و خطابه دانشکده معقول و منقول نشر آن را برعهده می‌گیرد. یاسمی درباره تاریکی تاریخ می‌گوید:

«... جایی که علم تاریخ در میان ملل پیشرفته امروز که همه قسم وسایل کار دارند این حکم را داشته باشد (یعنی تاریک و مبهم باشد) بدیهی است در ایران تاریکی آن شدیدتر است. تقریباً در این کشور هنوز تاریخ تاریخ انتقادی کاملی دیده نمی‌شود که اخبار را از سرچشمه‌ها گرفته و به محک امتحان و انتقاد زده باشد تا محقق تاریخ بتواند قواعدی از آنها بیرون بیاورد و اسلوبی به دست بدهد
...»

تاریخ در ترازو

چهل سال پس از یاسمی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، کتاب تاریخ در ترازو را برای ارائه مبانی جدید و علمی تاریخ‌نگاری نوشت و در آن دانشجویان رشته تاریخ را متوجه کرد:

«... آشنایی با تاریخ انسان را از بسیاری فریب‌های حقارت‌آمیز، از بسیاری دلخوشی‌های بی‌حاصل نگه می‌دارد و نگاه انسان را آن مایه قدرت تعمق می‌بخشد که از ورای حوادث آنجا که چشم عادی چیزی نمی‌بیند نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را از طریق تاریخ با زندگی دراز گشته انسانیت پیوند دهد و آن را عمیق‌تر و پرمعنی‌تر کند...»

مباحث لذت‌بخش این کتاب عبارت است از فایده تاریخ. لذت یا شناخت، تاریخ و اسطوره، سنت‌های تاریخ‌نویسی، اروپا و تاریخ‌نگاری، بازجویی و بازآفرینی، تاریخ و شناخت نقد و ارزیابی، جستجوهای تازه، اندیشه تاریخ‌نگاری، افق‌های ناکجاآباد، کارنامه تاریخ.

از میان برداشتن فاصله عمیق میان سنت تاریخ‌نگاری و پدید آوردن روش علمی به منظور دگرگون ساختن آنچه مرسوم بوده است آسان نبود. آنچه را زرین‌کوب توانست در این کتاب با ارزش به خوانندگان تواریخ سنتی عرضه دارد

ناشی از ایجاد ارتباط علمی از طریق برگزاری کنگره‌ها و نشر مجله و کتاب و گسترش وسایل اطلاع‌رسانی (عمده کتابخانه‌ها) و بالأخره تحصیل در دانشگاه‌ها بوده است. بی‌گمان این وسایل موجب شدند که توجه به ایجاد رویحه علمی تاریخ‌نگاری در ایران پیش آید.^۱

نظر تقی‌زاده

ضرورت دوری جستن از تاریخ‌نگاری سنتی موجب شد که سید حسن تقی‌زاده در سال ۱۳۲۶ شمسی پس از آنکه ده‌ها کتاب تاریخ در ایران نگارش یافته بود طی مقاله‌ای به عنوان «بعضی علل ترقی و انحطاط ایران» ضمن اشاره به اهمیت و تأثیر کتاب عظمت و انحطاط رومی‌ها تألیف منتسکیو بنویسد:

«... اگر چنین کتابی برای جوهر تاریخ ایران داشتیم گمان می‌کنم شاید منشأ فایده تنبیه و اصلاحی برای ملت ما می‌شد... حالا که به تاریخ قدیم و جدید ایران بیشتر آشنا هستم بیشتر احساس می‌کنم که وجود چنین کتابی یا رساله یا مقالاتی بر اثر غور در تاریخ ضرورت دارد و چنین تألیفی اگر نقایص اجتماعی و فردی ما را آشکار می‌سازد باید از طرف خود ایرانیان نوشته شود...»

«جوهر تاریخ» تعبیر دیگری است برای فلسفه تاریخ و در قبال «حکمت تاریخ» که فروغی آن را مطرح کرده بود.

تأکید تقی‌زاده بر اینکه تاریخ تنبیه‌انگیز ایران باید به قلم خود ایرانیان باشد نکته‌ای اساسی است و تردید نیست با وجود کتاب‌های متعددی که در زبان‌های اروپایی برای تاریخ ایران نگارش یافته است تاریخ‌نگاری‌های تازه ایرانیان مانند نوشته‌های دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر فریدون آدمیت جذابیت و اهمیت دیگر دارد و ایجاد امید می‌کند که در آینده با دید ایرانی به تاریخ ایران بنگریم.

۱. مقاله دکتر ناصر تکمیل همایون به عنوان وقایع‌نگاری در مجموعه یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، از مورخان مسلم همعصر ما) به کوشش دکتر احمد تفضلی (تهران ۱۳۷۰) تفصیلی است درباره دوره سنتی تاریخ‌نگاری ایران.

نظر چپ

تاریخ‌نگاری ایرانیان تا حدود سال ۱۳۰۰ شمسی یکنواخت و بر همان اسلوب سنتی بود. از آن زمان که آغاز دگرگونی بود تا مدت بیست سال را باید دوره انتقالی و تحولی دانست. پس از آن با پیش آمد جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از جانب قوای روس و انگلیس و آمریکا حرکتی تازه اتفاق افتاد و آن وارد شدن تفکرات تند سیاسی و فکری چپ بود. این تحول ذهن غالب افراد طبقه درس‌خوانده را دربرگرفت و دید و بینش تازه‌ای در عرضه کردن تاریخ ایران با استفاده از مبانی و اصول پذیرفته میان مجامع سوسیالیستی پیدا شد. احسان طبری که محقق برجسته چپ و مورخی یکسره چپ‌نگر بود در کتاب ایران در دو سده پیشین (تهران، ۱۳۶۰) نوشته است:

«... عامل دیگری که گروه چپ ضرورت این کار را برجسته‌تر می‌کند انتشار روزافزون پژوهش‌های تاریخی و تحلیل‌های اجتماعی سیاسی درباره این دوران از طرف مؤلفانی است که یا به جامعه‌شناسی علمی باور ندارند و یا آن را به شکل نارسا و انحرافی درک می‌کنند و به همین نحو نیز انطباق می‌دهند. تاریخ برای کسی که با بسیج علمی به سراغ آن نرود پیوسته انبان درهمی از رخدادهاست که به سفسطه‌های تاریخی در آن است که با ایجاد منظره ناسره‌ای از تحقیق و تحلیل دامی فریبا می‌گسترد که افراد خالی‌الذهن آسان در آن می‌افتند...»

به میزانی که کاربرد و نگرش جامعه‌شناسی در تاریخ‌نگاری ایران روز به روز زیادتر می‌شود رشته‌های جنبی و سندی وابسته به تاریخ بیش از پیش مورد اعتناست. باستان‌شناسی، سکه‌شناسی، پالئوگرافی، علم خطوط و سندشناسی در تاریخ‌نگاری امروز ایران کاملاً مورد توجه کسانی است که روش علمی و نوین را در تاریخ به کار می‌بندند و می‌پسندند که نوشته‌های تاریخی از تازگی برخوردار و جامع‌الاطراف باشد.

اهمیت دوره قاجار

امری طبیعی است که عمده تاریخ‌نگاران نظرشان معطوف به پژوهش در دوره قاجار و پهلوی باشد، زیرا همیشه تاریخ معاصر یا نزدیک به عصر حاضر دلچسب‌تر ذهن و برای مردم جذاب‌تر و نزدیک‌تر به فلسفه تاریخی مذکور در ضمیر آنهاست.^۱ یکی از اهم وقایعی که در تاریخ ایران نقش اساسی یافت نهضت مشروطیت ایران و پیامدهای مربوط به آن تا کودتای سال ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سلسله پهلوی است. تقریباً در هر کتابی که مربوط به این دوره نوشته شده است اعم از خاطرات یا تحلیل و پژوهش، رگه‌ای از علاقه‌مندی و چاشنی روشنی از حسن نظر و دلبستگی نسبت به ضرورت وقوع نهضت مشروطه دیده می‌شود. نخستین کتاب در این زمینه تاریخ بیداری ایرانیان است که مؤلفش از دلبستگان به مشروطیت بود. البته بهترین کتاب تاریخ مشروطه ایران نگارش احمد کسروی است که با صمیمیت و علاقه‌مندی نوشته شده، اگرچه گاه از حیث ارائه مستقیم و روشن اسناد ضعیف است.

هر چه از دوره قاجار به آن سو دور می‌شویم آثار تألیفی و تاریخ‌نگاری کمتر می‌شود. شاید یک علت آن است که اسناد و مدارک دویست سال اخیر کمتر پراکنده و نابود شده. در حالی که برای قرون پیشین مدارک اندک است. به طور مثال از دوره غزنوی و سلجوقی نمی‌توانیم منشور و نشان و مثال و ملطفه‌ای به دست بیاوریم که اصل باشد. اگر در متون هم آمده باشد غالباً مورد تصرفات و تخیل و تغلیط واقع شده است. اصل چنان اسناد کاملاً دیرپاب شده است. گذشتگان به آنها اهمیتی نمی‌داند و چه بسا بنا به مصلحت خود یا زمانه آنها را از یاد برده‌اند.

اسناد

در سی سال اخیر همتی و شوقی عجیب در راه جمع‌آوری و نشر اسناد

۱. علت توجه عمومی به تاریخ معاصر چیست؟ در آغاز سال ۱۳۶۳ موضوع مصاحبه‌ای میان گردآورنده نشریه کتابهای ایران یعنی چنگیز پهلوان و منصوره اتحادیه، ایرج افشار، عباس زریاب خویی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و جواد شیخ‌الاسلامی بود. به کتاب مذکور (تهران، ۱۳۶۶)، صفحات ۲۳۳-۲۶۴ مراجعه شود.

مکتوب و منقور پیدا شده و کارهای باارزشی به انجام رسیده است و من در یادگان‌نامه هانس روبرت رویمر به آنها پرداخته‌ام. اغراق نیست گفته شود که به اندازه تمام دوره تاریخ‌نگاری پیشینیان در این دوره اخیر سند و مدرک معرفی و چاپ شده است. اکنون هم سازمان اسناد ملی ایران با چاپ کردن مجله گنجینه اسناد و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با انتشار مجله تاریخ معاصر ایران خدمت ارزشمندی را آغاز کرده‌اند. واحد اسناد وزارت امور خارجه هم اخیراً با نشر اسناد قدیم مربوط به دوره قاجاری از جمله اسناد مربوط به روابط ایران و عثمانی و اسناد مرتبط با جریان‌های تجاری و بحریه و سیاسی خلیج فارس امکان استفاده علمی از اسناد مضبوط در آنجا را فراهم و آسان کرده است.^۱

خاطرات‌نویسی ایرانیان

خاطره‌نویسی و مآخذ شدن آنها در پژوهش‌های تاریخی سابقه‌ای دراز ندارد. اگر چه از دوره ناصرالدین شاه خاطره‌نویسی توسط شاه و بعضی از شاهزادگان و بزرگان مرسوم شده بود اما به جز سفرنامه‌های شاهانه و چند سفرنامه دیگر کتابی که جنبه واقعی خاطرات داشته باشد به چاپ نمی‌رسید. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه و شرح حال عباس میرزا ملک آرا (برادر ناصرالدین شاه) نزدیک به صد سال که از نگارش آنها گذشته بود به چاپ رسید. حتی در دوره رضاشاه خاطرات اعتمادالسلطنه که مورد علاقه علی اکبر داور وزیر دانای وقت بود و مقداری از آن به چاپ رسیده بود امکان انتشار نیافت. چه محیط استبدادی موافق با انتشار آن نبود. شاید شاه نمی‌خواست این باب مفتوح شود که کسی دلیری کند و یادداشت‌هایی مربوط به روزگار او بر جای گذارد. کما اینکه اللهیار صالح از رجال قضایی دوره آن شاه و از رجال سیاسی روزگار محمدرضا شاه می‌گفت خاطرات روزانه‌ای را که دوره منشی‌گری خود در سفارت آمریکا قبل از ۱۳۰۴ نوشته بود در عهد سلطنت رضاشاه از ترس آنکه مبدا به دست کسی بیفتد به آتش سوزانید.

۱. درباره اسناد و نشر آنها مخصوصاً باید خدمات دکتر جهانگیر قائم مقامی، دکتر عبدالحسین نوایی، دکتر منوچهر ستوده، دکتر حسین مدرسی طباطبائی، ابراهیم صفایی را که پیشقدمی کرده‌اند به یاد داشت.

به هر تقدیر نشر خاطرات رجال در ایران، اعم از خاطرات بازمانده از گذشتگان و آنها که از سال‌های ۱۳۲۰ به بعد نوشته شده پس از پیش آمد شهربور ۱۳۲۰ و اشغال ایران که منجر به آزادی سیاسی و فکری در ایران گشت، میسر شد. نخستین کتاب خاطرات دلپسند و سودمند از حیث استحکام و روشمندی نوشته عبدالله مستوفی از مستوفی‌زادگان و از صاحب منصبان عالی رتبه دولت است. این کتاب ممزوجی است از تاریخ سیاسی و مخصوصاً اجتماعی و اداری ایران با سرگذشت شخصی و خانوادگی که مؤلف در ستین‌کهولت به رشته نگارش درآورد. هنر مستوفی در این کتاب به ویژه در مباحثی که مربوط به زندگی روزانه مدنی و اجتماعی از طبقات نیمه اعیان است خوب تجلی دارد. به حقیقت کاری کرده است که پیش از او مرسوم نشده بود. او در مقدمه سخنی دارد که قابل نقل است. می‌نویسد:

«... من سعی می‌کنم آنچه می‌نویسم مطابق فکر و حافظه امروز باشد و در واقعیات زندگانی خود که البته با وقایع و اشخاص تماس پیدا خواهد کرد از معتقداتی که امروز نسبت به آنها دارم دور نیفتم... البته انسان به حال خود واقفتر از دیگران است...» (تهران، ۱۳۲۱).

در همان سال مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) از رجال دوره مشروطیت و رئیس‌الوزرا روزگار رضاشاه که در آلمان درس خوانده بود و ادیب و شاعر و سخن‌شناس بود هم خاطرات خود را منتشر کرد. این کتاب هم بسیار اهمیت دارد و از مراجع اساسی تاریخ دوره قاجار و پهلوی است. مخبرالسلطنه که سرد و گرم روزگار را بسیار دیده بود و مدارج مختلف مملکتی را تصدی کرده بود در مقدمه سخن خود می‌نویسد:

«... غالب نصیحت کرده‌اند که در تاریخ تعصب نباید داشت و حقایق را باید نگاشت. اگر راست بنویسم گروهی بدشان می‌آید و اگر دروغ بنویسم خودم بدم می‌آید... میز صبح و سقیم کیست؟ اوراق بی حساب به چاپ رسیده است از روی بی‌اطلاعی یا غرض. حق و باطل هم بافته‌اند و افکار را آشفته‌اند. من آنچه را صحیح‌تر دانسته‌ام می‌نویسم... و انشاءالله از خط اعتدال تجاوز نخواهم کرد...»

مشکلات عمده خاطره‌نویسی

مشکل خاطرات‌نویسی تنها این نبوده است که نویسندۀ خاطرات خود مورد سخط و غضب یا انتقاد قرار می‌گرفت بلکه ممکن بود که دامنه نارضایی به فرزندان و افراد خانواده نویسنده بکشد. از دوستم علی فرزند وثوق‌الدوله شنیدم که نقل می‌کرد در سال‌های آخر عمر پدرش به پدر خود گفته بود چرا با این همه حملات که در مورد عقد قرارداد ۱۹۱۹ نسبت به شما شده است خاطرات و اطلاعات و نظریات خود را نمی‌نویسید. وثوق‌الدوله به فرزندش گفته بود برای آنکه شما فرزندانم بتوانید آسوده زندگی کنید.

تاکنون بیش از یک صد کتاب خاطره در پنجاه سال اخیر نشر شده است (مانند عباس میرزا ملک‌آرا، ظل‌السلطان، سردار اسعد، احتشام‌السلطنه، ملک‌الشعراى بهار، ظهیرالدوله، فریدالملک...). بهترین تحقیق که درباره خاطره‌نویسی ایرانیان شده کتاب باارزش ب. فراگنر (B. Fragner) است که ترجمۀ آن به قلم مجید جلیلونند به چاپ خواهد رسید.^۱

تردید نیست در بسیاری از خاطرات منتشر شده روحیه خودخواهی و خودبینی، کینه‌توزی، بددهنی، «لیچار»‌گویی، پیش‌داوری و تسویه حساب‌های شخصی وجود دارد و البته این گونه توجیهات نمی‌تواند منشأ و مأخذ مناسبی برای تاریخ‌نگاری باشد. عباس اقبال در مقاله «نوشتن تاریخ معاصر» (تهران، ۱۳۲۶ - مجله یادگار) خوب گفته است:

«... کسی می‌تواند بهتر به کشف حقایق موفق شود که برای اثبات و تأیید اغراض مخصوص در تاریخ در پی شاهد و مثال نگردد و به اصطلاحی نظر قبلی نداشته باشد و این کار در باب وقایع معاصرین ممکن نیست... شاید بعضی چنین می‌پندارند که با پیوستن اخبار جراید و خلاصه مذاکرات مجامع به هم و به ضبط مسموعات غرض‌آلود یا بی‌سروته این و آن و قطور کردن کتاب یا افزودن بر مجلدات آن تاریخ معاصر ما را می‌توان ضبط کرد...»^۲

۱. اکنون که این مقاله چاپ می‌شود آن کتاب منتشر شده است. (تهران، ۱۳۷۶).

۲. ظاهراً اشاره‌اش به کتاب حسین مکی است که در آن اوقات سه مجلدش نشر شده است.

متأسفانه آنچه عباس اقبال نزدیک به پنجاه سال پیش نوشت هنوز در مورد عده‌ای از کتب معاصر صدق می‌کند و نظریه‌ای است کاملاً درست.

زمینه‌های دیگر

در زمینه تاریخ اجتماعی توجه عمده مؤلفان معطوف بوده است بر نگارش‌های تک تحقیقی (منوگرافی). در مورد تاریخ اجتماعی نخستین گام را مرتضی راوندی برداشت و هفت جلد از آن انتشار یافته است. نظر ایشان در این کار بیشتر مجموع ساختن تمام جوانب بوده است.

در زمینه تاریخ ادبیات پیش از اسلام تحقیقات چندانی در زبان فارسی نیست و تقریباً اساس و اهم آنها مبتنی است بر مطالعات خاورشناسان. ولی درباره مباحث دینی اسلامی مخصوصاً رواج مذهب تشیع در ایران پژوهش‌های فارسی از اهمیت خاص برخوردار است و کتاب‌های متعدد زیادی در زمینه‌های مختلف مربوط به تاریخ تشیع در زبان فارسی هست که بعضی از آنها مانند نوشته‌های علامه محمدحسین طباطبایی، مرتضی مطهری به زبان‌های خارجی هم ترجمه شده است. حسین مدرسی طباطبایی و رسول جعفریان از پژوهندگانی اند که به جزئیات تاریخ تشیع در ایران پرداخته‌اند.

زمینه دیگر از تاریخ ایران پژوهش در سرگذشت رجال است. علاقه‌مندی عمومی ایرانیان به شخصیت و شرح حال رجال مهم همیشه بیش بوده است از تمایل به دانستن جریان‌ها و وقایع و کیفیات اجتماعی و حیات مدنی جامعه. به همین ملاحظه درباره سرگذشت داریوش، کوروش، بابک خرم‌دین، عضدالدوله، حسن صبا، عین‌القضاة همدانی، یعقوب لیث صفاری، شاه عباس، ناصرالدین شاه، امیرکبیر، اتابک، مصدق، قوام‌السلطنه، مدرس، میرزا کوچک خان و دهها تن دیگر از مشاهیر تاریخ ما نوشته‌های تحقیقی یا داستانی نوشته شده است. اصولاً باید دانست که در سیاق تألیفات گذشته یک سلسله تذکره و طبقات می‌بوده است که اگرچه به مقصود روشن ساختن شرح زندگی اشخاص تألیف می‌شده است ولی گوشه‌هایی از تاریخ گذشته هم در آن متون مندرج است. این عقیده را لمبتون

نخستین بار در مجمع منعقد در لندن ابراز کرد.

نگارش تاریخ سلسله‌های پادشاهی ایران و سلسله‌های محلی و همچنین تاریخ شهرها از روزگاران گذشته تاکنون قسمت عمده‌ای از فعالیت مؤلفان تاریخ بوده است.

تاریخ بیهقی و راحة الصدور راوندی و تاریخ جهانگشا و مواهب الهی و ظفرنامه شامی و ظفرنامه تیموری و عالم‌آرای عباسی و جهانگشای نادری و دهها کتاب دیگر از متونی است که برای سلسله‌های پادشاهی و شهرها نگارش یافته مانند تاریخ بیهق و تاریخ ابن اسفندیار و سه تاریخ شهرها تألیف شده. در هفتاد سال اخیر این دورشته بسیار مورد توجه و علاقه محققان بوده و پیش از دوپست کتاب درباره شهرها و بیش از بیست کتاب درباره سلسله‌های انتشار یافته. کتابهایی که در زمینه سلسله‌های تاریخ‌نگاری شده است محکمتر و اصولی‌تر است از آنچه درباره شهرها به نگارش درآمده است.

طبعاً کوشش محققان ما در چاپ متون کهن (کلاسیک) تاریخ بیش بوده است، از نگارش تاریخ در این هفتاد سال گذشته، همچنان که در گردآوری اسناد و نشر آنها نیز توفیق بیشتری داشته‌ایم تا تحلیل آنها.

در پایان این مبحث باید گفت که نگارش‌های تاریخی عده‌ای از فضلالی افغانستان مانند تواریخ نگاشته شده توسط خلیل الله خلیلی، عبدالحی حبیبی، احمدعلی کهزاد، م. غبار و محمدصدیق فرهنگ دربرگیرنده بسیاری فصول و مطالب مشترک میان ایران و افغانستان و در شمار تاریخ‌نگاری فارسی‌زبانان است.



فریدون آدمیت بیست و پنج سال پیش در دوره هفدهم مجله سخن مقاله‌ای نوشت به عنوان «انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران». البته منظورش آن نبود که تاریخ‌نگاری فارسی از اعتلاء رو به انحطاط افتاده بلکه ظاهراً مرادش آن بوده است که در مقایسه با تاریخ‌نگاری کنونی جهان از انحطاط برخورداریم. به قول او مورخی که کارش به ثبت وقایع و واقعه‌یابی محدود گردد اثر مرده‌ای می‌سازد که هیچ

نتیجه‌ای بر آن مترتب نیست. کلاً درست گفته است، اما در مورد که و کجا و به چه قصد و کدام نوشته.

آنچه مسلم است این است که تاریخ نگاری کنونی ایران دوره «انتقالی» را می‌گذراند و به خوبی روشن است که زمینه تلفیق میان جامعه‌شناسی و تاریخ آرام آرام پیش می‌آید. انتشار اسناد در زمان ما از قبیل وقفنامه‌ها، مبیعه نامه‌ها، نکاح نامه، کتابچه و بنیچه، دستورهای دولتی، معافیت‌های مالیاتی خود به خود به پیشرفت فن تاریخ نگاری و توجه علمی به کیفیت اجتماعی و مدنی آن کمک اساسی و مؤثر می‌کند و خواهد کرد.

نوشته‌ها درباره تاریخ نگاری

اینک که پس از ده سال متن فارسی این گفتار به چاپ می‌رسد مناسبت دارد برخی از آنچه به طور اهم و اعم در زمینه تاریخ نگاری ایرانیان البته از هر لونی نشر شده است در دو بخش (فارسی و خارجی) به طور ذیل گفته آید:

در زبان فارسی

- ۱۳۷۱ - ابوالفضل شکوری: جریان‌شناسی تاریخ نگاری‌ها در ایران معاصر، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- ۱۳۷۲ - سیمین فصیحی: جریان‌های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، مشهد، نشر نوید.
- ۱۳۷۳ - عباس زریاب خویی: «تاریخ نگاری در ایران»، تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۲/۱۱ (زمستان ۱۳۷۳): ۶۱-۵۰.
- ۱۳۷۳ - محمد توکلی طرقي: «تاریخ‌پردازی و ایران آرایي»، ایران نامه، ۱۲ (۱۳۷۳): ۵۸۳-۶۲۸.
- ۱۳۷۳ - عبدالحسین زرین‌کوب: «تاریخ نگاری در ایران معاصر»، کلک، ش ۵۲/۵۱ (خرداد ۱۳۷۳): ۲۳-۲۷ (متن کامل در سال ۱۳۷۳ نشر شد).
- ۱۳۷۴ - راجر سیوری: «تحلیل از تاریخ و تاریخ نگاری دوران صفویه»،

- ایران‌نامه، ۱۳ (۱۳۷۴) ۲۷۷-۳۰۰.
- ۱۳۷۵ - احمد اشرف: «تاریخ، خاطره، افسانه»، ایران‌نامه، ۱۴ (۱۳۷۵): ۵۴۸-۵۲۵.
- ۱۳۷۵ - علی قیصری: «حقیقت و روش در تاریخ‌نگاری و علوم انسانی ایران معاصر»، گفتگو، ش ۱۳ (پاییز ۱۳۷۵): ۹۵-۱۱۳.
- ۱۳۷۵ - احمد کریمی حکاک: «تاریخ شفاهی، آشنایی بایک مفهوم و کاربرد آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران»، مهرگان، ۵ (۱۳۷۵) ش ۲: ۱۲۷-۱۳۴.
- ۱۳۷۶ - صادق سجادی، «مکاتب تاریخ‌نگاری اسلامی، درخت معرفت»، تهران، نشر علمی، ص ۳۸۱-۳۹۹.

در زبان‌های اروپایی

- 1987 Calmark, Jean. Notes des historiographe de l'epoque safavie. *Studia Iranica*. 16 (1987): 123-35.
- 1992 Daftari, F. Hisoriography of the early Nizari Ismailis, *Iran*, 30 (1992): 91-94.
- 1993 Vaziri, Mostafa. Nationalistic Historiography. "*Ira as imagined nation, the constnional identity*", New york. 1993 pp. 99-130, 151-169.
- 1994 Afshar, Iraj, Iranean Historiography in Persian, *The East and Meaning of History, International Conference*, 23-27 November 1992, Roma 1994, pp. 214-242.

ترجمه فرانسه آن:

L'historiographie Persane, Traduit par A. Ruhbakhshan. *Luqman*, X (1994) No. 2, M. pp. 57-72

ترجمه آلمانی آن:

Iranische Geschichtsforschung in neueres Zeit. *Spektrum Iran*, 8 (1995): No. 1, M. 29-41.

- 1996 Quinn, Sholeh. The Historiography of Safavid Prefaces. *Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*, ed. by Ch. Melvill London, 1996, pp. 1-25

- 1998 Mattee, Rudi (Guest Editor). Historiography and Representation in Safavid and Afsharid. *Iranian Studies*, vol 3, No. 2 (spring 1998)
- 1998 Bosworth Edmund. The persian contribution to Islamic Historiography in the Per-Mongol Perion. *The Persian Presence in the Islamic World*. Edited by R. Hovannisian and G. Sahagh, Combridge. 1998. pp. 200 - 218.
- 1998 Lambton, Ann K Tarikh (en persan) Encyciopedie de l' Islam. Tome X, pp. 307-312.
- 1999 Meisami, Julie. Persian historiograghy, Edinbargh, 336 p.

سخنانی اجمالی دربارهٔ مشروطیتی که پا نگرفت*

مطلبی برای گفتن ننوشتیم. اما همان طور که به برگذارکنندگان گفتم، به طور گفتاری دو مطلب را طرح و عرض می‌کنم تا بتوانم بیشتر از نظرات کسانی که اینجا تشریف دارند و قطعاً علاقه‌مندی به پژوهش در مباحث مربوط به مشروطیت دارند، استفاده کنم.

در موضوع مشروطیت کتاب‌های زیاد نوشته شده است و مقداری هم خاطرات معاصرین عصر مشروطیت وجود دارد، ولی اغلب آنها بیشتر به مسائل آرمانی پرداخته‌اند. به هر حال از همین نوشته‌ها به کرات استفاده شده و خوانندگان بسیار یافته است.

من عده‌ای از پیران مشروطیت یا مشتاقان آن نهضت عالی را درک کرده‌ام. یا شخصاً از صحبت آنها بهره‌ور شدم یا در مجالسی که بوده‌اند و صحبت می‌کرده‌اند، عقاید و حرفهایشان را شنیده‌ام و هنوز مقداری را به یاد دارم. مثلاً مستشارالدوله را زمانی که محصل دورهٔ حقوق بودم ملاقات کردم و در مورد مسایل مورد نظرم دربارهٔ سرگذشت رؤسای مجلس که مقاله می‌نوشتم سؤال می‌کردم. به یاد دارم که در یک جلسه رفت و آلبوم عکس‌هایی را که از آن روزگاران داشت آورد و یکی یکی

*. متن سخنرانی در نشر و پژوهش فرزانه روز (۴ شنبه ۲۷ دی ماه ۱۳۸۴)؛ به لطف خانم سپیده اسماعیلی از نواز به کاغذ آمده و این جانب آن را دیده است. (ا.ا.) [نقل از: بخارا، شمارهٔ ۴۷ (بهمن و اسفند ۱۳۸۴)، صص ۱۷۹-۱۹۰].

را ورق می‌زد و برای من که چندان به چهره‌ها آشنا نبودم آنها را می‌شناساند. فردی که در آن زمان هفتاد ساله بود معلوم بود که از مشروطیت برایش یک تفکر آرمانی مانده است. او آن دوره‌ها را با دلپذیری گذرانده بود ولی نمی‌گفت و نمی‌دانست که آیا ما به مشروطیت رسیدیم یا نه. می‌خواهم بگویم که در ذهنش مشروطیت موجود زنده و ادامه یافته‌ای نبود. حکیم الملک همین طور، نصرالملک همین طور ولی همه هم رسوم و ترتیبات جاری مملکت را گردن می‌نهادند.

باری مطالبی را که می‌خواهم به استحضار برسانم در دو مبحث مطرح می‌کنم:

(۱) نخست این است که اگر در جریان و سیر ۷۵ سال از تاریخمان که در سیستمی به اسم مشروطیت گذشت به قانون اساسی (سند آن) بنگریم و زیر و رو کنیم روشن‌تر می‌توان دریافت که چه موانعی موجب شد تا با مشروطه گونه‌ای زندگی کنیم که نتوانست پا بگیرد. همیشه حالتی داشت نه مرده نه زنده. اگر آن موانع و حوادث را در ذهن نداشته باشید فکر می‌کنید مشروطه داشته‌اید و ناچار حاق نظر من برای شما روشن نخواهد بود. پس شمه‌ای از اهم حوادث مربوط به به هم خوردن استقرار مشروطیت در مدت ۷۵ سال را مرور می‌کنیم.

مجلس اول: با فرمان شاه و بدون خونریزی و اشکال عمده به وجود آمد ولی این مجلس دوران واقعی دو ساله خود را طی نکرده بود که توسط محمدعلی شاه به توپ بسته شد (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶) و با پیش آمد استبداد صغیر مدت ۱۲ ماه و ۲۰ روز تا فتح تهران فاصله افتاد. مطلبی راجع به مجلس اول از شخص تقی‌زاده که خودش عضو مؤثر و انقلابی آن مجلس بود چند بار شنیدم که باید نقل کنم. شاید حضار هم به تواتر این مطلب را شنیده باشند. یکی دو بار هم از مجتبی مینوی و عباس زریاب خویی شنیدم و معلوم بود تقی‌زاده به آنها هم گفته بوده است. تقی‌زاده بعد از چهل پنجاه سال که از آن قضایا گذشته بود می‌گفت: «اگر ما با محمدعلی شاه راه آمده بودیم و جوانی نکرده بودیم شاید مشروطه آن چنان که مطلوب بود می‌ماند». حرفی است که با تجربه و نگرش بر کل وقایع بعدی زده شده است.

به هر حال با عزل محمد علی شاه و گذشتن ۱۲ ماده و ۲۰ روز از مجلس اول مجلس دوم روی کار آمد. در زمان مجلس دوم که در ۲ ذی القعدة ۱۳۲۷ افتتاح شد، شاهی نداشتیم زیرا احمد شاه بچه بود و عضدالملک نایب السلطنه او هم چند ماهی بیشتر زنده نبود. او البته آدم سلیم النفسی بود بعد از مردن او دچار تحصیل کردهٔ دانشگاه آکسفورد شدیم به نام ناصرالملک که یکی از مستبدهای ترسوی دودلهٔ دورهٔ مشروطیت بود. می خواست نایب السلطنه ایران باشد اما در خارج زندگی کند. حرف های دو پهلوی زد و عاقبت با بختیاری ها ساخت و به طوری شد که چند سال بختیاری ها همه کارهٔ مملکت بودند.

باری، مجلس دوم به اولتیماتوم شدید روس برخورد کرد. اولتیماتوم روس به احتمال قوی نقشه ای بود که با توافق انگلیسی ها به بهانهٔ بردن شوستر از ایران پیش آمد. و به آنجا کشید که مجلس توسط ناصرالملک خلاف قانون منفصل شد. ناصرالملک به پیرم آزادی خواه (رئیس نظمیه) دستور داد که در مجلس قشون بگذارند و وکلا را راه ندهند و به همین آسانی مجلس دوم مختومه شد (۳ محرم ۱۳۳۰) و حدوداً سه سال دولت به طور بلامنازع هر چه خواست کرد تا تشکیل مجلس سوم.

مجلس سوم که از ۱۶ محرم ۱۳۳۳ افتتاح شد دچار مسائل جنگ بین الملل شد و قضیهٔ مهاجرت و حوادثی که به تبع آن پیش آمد و به قول تقی زاده به اضطراب پایان گرفت (۶ محرم ۱۳۳۴) زیرا عده ای از وکلا از ترس اشغال تهران توسط روس ها به قم رفتند و مآلاً به کرمانشاه و مجلس از اکثریت افتاد تا اینکه پس از پنج سال و نیمی مجلس معروف چهارم و به قول عشقی «محشر خر» در ۱۵ شوال ۱۳۳۹ دایر شد با عواقب ناگوار جنگ جهانی. بالأخره مجلس پنجم پس از فترت کوتاهی در ۵ رجب ۱۳۲۴ افتتاح شد و با تصویب قانون خلع سلسلهٔ قاجار اوضاع به رنگ و سامان دیگر آمد.

جمعاً در مدت هیجده سال که می توان آن را دورهٔ اول از تاریخ جدید ایران نامید بیش از ده سال مجلسی وجود نداشت، حکومتی داشتیم که قسمت عمده را ناصرالملک با بختیاری ها و سپس عمدتاً وثوق الدوله گرداننده بودند. از مجلس

ششم تا دوازدهم به بعد فترتی نبود زیرا در دوره رضا شاه مجلس‌های «ارشادی» دلخواه در جنگ بین‌الملل دوم شروع شد. قسمتی کوتاه از دوره مجلس دوازده در جنگ بین‌الملل دوم قرار گرفت. بعد از اتفاق سوم شهریور مصلحت‌بینانه مجلس سیزدهم با انتخاباتی که به رویه رضاشاه انجام شده بود به نام مجلس دوره سیزدهم در آبان ۱۳۲۰ به کار پرداخت و چهره عوض کرد. این اتفاق به دلیل وجود قشون خارجی و گرفتاری‌هایی اضطراری چنان پیش آمد. این هم گذشت و با فترتی مجلس پانزدهم با تمهیدات قوام السلطنه به صورت انتخابات حزبی (البته دولتی و نوعی ارشادی) پس از سرآمدن وقایع آذربایجان انجام شد. زیرا قانونی گذشته بود که تا وقتی که قوای خارجی در کشور هست انتخابات نداریم. بنابراین یک سال و نیم فترت پیش آمد. مجلس شانزدهم دوره خود را گذراند و مجلس هفدهم پس از آن در دوره حکومت مصدق با عده غیرکامل آغاز به کار کرد تا به مناسبت استعفا دادن عده‌ای از وکلا از کار افتاد و به تمهید دکتر مصدق با رفراندوم خاتمه گرفت. یادآور می‌شوم که با تغییراتی که در قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ پیش آمد مجلس مؤسسان حق انحلال مجلس را به شاه داد و یک ماده را هم متغیر ساخت ولی دکتر مصدق مقدمه انحلال را از شاه نخواست و به آراء عمومی مراجعه کرد و بر اساس آن آراء از شاه خواست فرمان صادر کند که نکرد. ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد در ۲۸ آبان ۳۲ فرمان انحلال مجلس صادر شد. از دکتر مصدق پرسیده بودند چرا چنان کردید، گفته بود که چون با تشکیل مؤسسان و واگذاری حق انحلال به شاه مخالف بودم. اگر از آن راه می‌رفتم تنفیذ قانون مجلس مؤسسان غیرآزاد می‌شد. مجلس بیستم هم پس از یک ماه و نیم به تقاضای دکتر امینی نخست وزیر و به فرمان شاه منحل شد برای مقاصدی که در نظرشان بود و پیش آمد.

این مقدار ماجراهای عمده مجلس‌هایی بود که هر کدام با یک جریان سیاسی روبه رو شدند و بعضی دچار تعطیلی.

عمر مجلس‌ها: شانزده سال دوره قاجارها (اما سه دوره مجلس داشتیم). بیست سال دوره رضاشاه از زمان کودتا (که سه دوره‌اش آزادگونه و از دوره هفتم تا دوازدهم مجلس حسب‌الامری بود). دوازده سال بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ آزادی

نسبی ولی دچار مسایل مختلف سیاسی بودیم (که یک دوره‌اش زادهٔ انتخابات حسب الامر بود (سیزدهم) و چهار دوره‌اش نیمه آزاد). بالأخره بیست و پنج سال دورهٔ مجلس‌های مطیع محمدرضا شاه.

اما در این فواصل در قانون اساسی چند بار تغییر داده شد و یک بار با کاری فرمایشی شبه قانون‌گذاری انجام شد به طور فرمان.

- (۱) متوقف گذاردن مادهٔ انتخاب مجلس سنا از ابتدا
- (۲) سلب فرماندهی کل قوا از احمدشاه و واگذار کردن به سردار سپه در بهمن ۱۳۰۴

(۳) تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی.

(۴) تفسیر مادهٔ استقلال قضاوت در وزارت علی اکبر داور.

(۵) تفسیر مادهٔ ایرانی الاصل بودن برای ازدواج با ولیعهد با بانویی از دربار مصر.

(۶) الحاق اصل واگذاری حق انحلال مجلس به شاه و تغییر یک ماده از قانون اساسی در ۱۳۲۸.

(۷) اعلام شش مادهٔ معروف شاه و اجرای آن.

شاید اجرای قانون مجازات عمومی با تصویب منحصر کمیسیون عدلیه اگر چه ضرورت بود، هم نوعی بدعت بود.

زمانی که آن بحران‌های سیاسی و این جریان‌های قانون‌گذاری را کنار هم قرار می‌دهیم به سؤال اصلی می‌رسیم که آیا اگر تاریخ هفتاد و پنج ساله را می‌نویسیم امکان دارد آن را ذیل عنوان مشروطیت قرار بدهیم، یا اینکه مشروطیت واقعی ایران دورهٔ کوتاهی داشت که جنبهٔ آرمان‌گرایی آن برای ما ارزش دارد و آن عبارت بود از دوره‌ای کوتاه که با استبداد شاهی مبارزه شد و بعد هم چون تهران را مشروطه خواهان گرفتند دورهٔ کوتاه بازگشت به مشروطیت بود. ولی چیزی از بازگشت نگذشت که سه قتل سیاسی مهم وضع را دگرگون کرد. یکی اتابک و دیگری بهبهانی و سومی صنیع الدوله. این قتل‌ها و بی‌نظمی‌های بعدی پایه‌های مشروطیت را متزلزل کرد. دیگر اینکه احزاب نتوانستند راه مشروطگی را بپیمایند.

حزب‌های دموکرات و اعتدال با مشروطیت به وجود آمدند و تمرین دموکراسی می‌کردند ولی از وقتی که نایب‌السلطنه به تقویت حزب اعتدالی پرداخت بساط دموکراسی را برهم زد. تعجب می‌کنم از این که بعضی افراد جریان مشروطیت را می‌کشاند به تمام دوره‌هایی که به ظاهر مجلس وجود داشت و کل این دوران را روزگار مشروطیت می‌خوانند. البته به صورت ظاهر ایران دارای دو مجلس بود ولی از اصول آزادی، دموکراسی و مفهوم فلسفی مشروطیت خبری نبود.

(۲) مسئله قابل بحث دیگر کتبی است که درباره مشروطیت داریم. ابتدا در دوره‌ای که وقایع صدور فرمان و تشکیل مجلس اول پیشی آمد افرادی که صلاحیت و علاقه داشتند برای خود به ضبط وقایع پرداختند یکی از آنها ناظم‌الاسلام کرمانی است و دیگری شریف کاشانی است - که به چاپ رسیده - اینها وقایع نگاری می‌کردند، از روی چیزهایی که دیده و شنیده بودند و یا احیاناً در شب نامه‌ها و جراید می‌خواندند و خوشبختانه آنها در اختیار ماست.

حدود سی سال بعد مرحوم احمد کسروی (شایسته‌ترین فردی که می‌توانست کتابی بر اساس منش تاریخ‌نگاری بنویسد) کتاب دو جلدی خود را منتشر کرد. این کتاب مرجع نسبتاً اساسی برای شصت سال اخیر بوده است. اما وقتی عمیقاً به کتاب او نگاه کنیم می‌بینیم منابع عمده‌ای (برای یک کتاب تاریخی شناختن منابع اش بسیار مهم است) در دست کسروی نبوده است، زیرا عمدتاً مطالبی به طور قوی اقتباسی بوده از بخشی از ناظم‌الاسلام. از دنباله آن هم که مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ کرد، شاید کسروی بی‌اطلاع بوده است. منبع دیگر او روزنامه‌ها است. در دوره مشروطیت روزنامه‌هایی که در خارج منتشر می‌شد مثل جبل‌المتین، تا مقاله‌ای به آنها می‌رسید و آماده و چاپ می‌کردند، چند ماه طول می‌کشید. عمده جرایدی که در تهران چاپ می‌شدند جنبه بحثی و مجادلاتی داشتند و متأسفانه تا حدی «ولنگارانه» از مسایل برداشت می‌کردند. مثلاً یکی از اشتباهات همگی شان اصطلاح و شعار ملت شش هزار ساله بود که هیچ معلوم نبود مبنای تاریخی آن چیست و مردم از آنچه می‌فهمیدند حتی مبنای افسانه‌ای آن از کجاست؟ مقصودم این است که مندرجات این روزنامه‌ها آن مطالبی نیست که یک

مورخ از آنها بتواند استفادهٔ اصولی کند. البته کسروی راهی نداشته است جز آنکه به شِم مورخانه خود همان‌ها را مرجع بدهد. تا جایی که من استنباط می‌کنم چندان اعتقادی به نقل از افراد بازمانده از روزگار مشروطیت نداشت.

مهدی ملک‌زاده هم که پسر ملک‌المتکلمین بود کتابی نوشت که به اهمیت کتاب کسروی نمی‌رسد. او بیشتر آگاهی‌های شخصی را آورده و به روزنامه توجه چندانی نداشته است. می‌ماند کتاب‌هایی که خارجیان نوشته‌اند: یکی کتاب ادوارد براون است که جنبهٔ وقایع‌نگاری دارد و جنبهٔ تحلیل عمومی آن برای آن ایام است با مقدار مرجع که در اختیار داشت. خانم ژانت آفاری کتابی نوشته است که برای آگاهی دانشجویان دانشگاه‌ها و عمومی خوانی استفاده می‌شود. مرادم این است که ما برای همان مشروطه‌ای که پا نگرفت کتاب‌های اساسی نداریم.

ماشاءالله آجودانی در لندن کتابی نوشت که به گوشه‌ای از این دوره اشاره و عمدتاً جریان روشنفکری ادیبانه را مطرح کرده ولی به مغز وقایع کمتر توجه داشته. در حالی که اگر رئوس وقایع را ندانیم که چه اتفاق‌هایی افتاده بود استنباط کاملی را نمی‌توان ارائه کرد. کتابش خوب و دلپسند است. البته منفردات دیگر هم هست. می‌رسیم به این موضوع که چه می‌توان کرد؟ آن هم با توجه به اینکه افراد روزگار مشروطیت همه رفته‌اند و کسی نیست که بتواند دربارهٔ آن دوران اظهارنظری بکند. پس آنچه مانده است تعدادی اوراق و اسناد است که یا در خانه‌ها بوده و یا در دستگاه‌های دولتی. تعدادی از آنها به دلیل علاقه‌ای که مانده است چاپ می‌شوند ولی محتویات این اسناد و مدارک هنوز آن‌طور که باید وارد کتب نشده یا ایجاد اشتباه کرده است.

بنده سه مورد را یادآور می‌شوم:

الف) نامهٔ منسوب به ناصرالملک به سید محمد طباطبایی که نامه‌ای است تقریباً با این مضمون که مشروطیت زود بود و ملت بیمار با فکر ضعیف توانایی هضم آن را ندارد. این نامه را ابتدا ناظم‌الاسلام چاپ کرد و بعد هم در کتاب کسروی نقل شده است و چند جای دیگر. اما بعد از هفتاد و چند سال از خانهٔ حسین علاء،

داماد ناصرالملک، که نوشته‌هایش را به چنگ آورده‌اند نامه‌ای درآمد که عکسش را چاپ کردند و آن نامه‌ای است که ناصرالملک نوشته به سید محمد طباطبایی، به این مضمون که آیا من نامه‌ای برای شما فرستادم که چاپ کرده‌اند. سید جواب داده است: «بین من و شما تاکنون نامه‌ای رد و بدل نشده.» ناصرالملک که به ترسویی معروف بود آن نامه را هیچ وقت منتشر نکرد و مانده بود در وسایل حسین علاء تا زمانی که در مجله تاریخ معاصر ایران چاپ شد. متأسفانه در کتاب پرخواننده همین سه چهار ساله هم باز آن سند مجعول سند قطعی دانسته شده است.

(ب) موردی که خودم را گرفتار کرد این بود که مرحوم حسین ثقفی پسر اعلم الدوله (طیب مظفرالدین شاه و ظاهراً مؤثر در امضای فرمان مشروطه) مقادیری کاغذ آورد و نشانم داد. میان آنها نامه‌ای بود از قوام السلطنه خطاب به سید عبدالله بهبهانی که از آن مستفاد می‌شد که قوام السلطنه در جریان قضایا قرار داشته است. من آن زمان جوان بودم و علاقه‌مند. فکر کردم این «سند» خیلی معتبر است. عکسش را در راهنمای کتاب چاپ کردم و منتشر شد. یادم نیست کی به من گفت که اگر در این عکسی که چاپ کردی دقت می‌کردی می‌دید که گمراه کننده است. ملتفت شدم حق با اوست. زیرا دیدم نوشته احمد قوام. گفت: خوب این آدمی که آن وقت دبیر حضور بوده و هنوز اسمش احمد قوام نشده بود، چه طور احمد قوام امضا می‌کند؟ امضا بود احمد قوام، بنده هم توجه نکردم. بعدها دنبالش رفتم که چه بوده. معلوم شد یک میرزا ابراهیم قمی بوده است که از هنرهایش همین بود که خطوط رجال را تقلید می‌کرد. این نامه را هم او نوشته بوده و به ثقفی فروخته بود. حالا یا به تمایل قوام نوشته یا اینکه خود نوشته تا به ثقفی بفروشد و ثقفی هم آن را خریده چون اسم پدرش در آن بوده.

(ج) سندی است که چاپ خواهد شد و راجع به اولتیماتوم روس‌ها است. اولتیماتوم سه ماده داشته و از جمله اینکه شوستر باید برود و ایران باید تعهد کند که اگر کارکنان خارجی استخدام می‌کند مورد تأیید روس و انگلیس باشد. و بالاخره راجع به املاک شعاع السلطنه که او تبعه ماست و چه و چه!

من در این موضوع سابقاً اسنادی از تقی‌زاده یافتم که چاپ شد و آنها خطاب

به وثوق الدوله و سران مملکت است که اولتیماتوم را بپذیرید و نگذارید ایران اشغال شود. نامه دیگری به دستم رسیده است که در اوراق تقی زاده بود. عبدالصمد ممتازالسلطنه که سفیر ایران در پاریس بوده به او نوشته است: روز پنج شنبه تلگراف رسید که با وزیر خارجه روس (که در آن وقت به پاریس رفته بود) ملاقات کنم. بعد شرحی از اتفاقات اخیر و رفتار مأموریت روس در ایران در تلگراف نوشته بودند که سعی کنید که دولت روس سر شرط دوم که لزوم مشاوره با سفرا قبل از استخدام مستشار خارجی است ایستادگی نکند. چون تعهد علنی آن برای دولت مشکل است ولی در عمل تخلفی از آن نخواهد کرد. در این صورت اگر بر حذف این مورد موفق شوند باقی را قبول خواهند کرد. (وزیر خارجه در آن وقت حسینقلی نواب از دموکرات ها بود).^۱

چون آن زمان تقی زاده به انگلستان رفته بود می نویسد: «شما با لینچ و براون صحبت کنید بلکه بتوانند وزیر خارجه انگلیس را متقاعد کنند که به فرانسه بپیوندند.»

اما در کتاب ها و نوشته های مربوط به اولتیماتوم اصلاً اشاره ای به اینکه چه مسئله ای بوده است که دولت ایران مجبور شده به فرانسه متوسل شود مجهول مانده است.

باری پس برای داشتن تاریخ نسبتاً درست این دوره هفتاد و پنج ساله ناچاریم که جریان را با اسناد تازه یاب تازه تر کنیم. اسناد جدید توانایی جدید به مورخ می دهد.

نکته پایانی عرایض بنده که ان شاء الله دوستان به این مسئله جواب می دهند این است که متأسفانه در نوشتن تواریخ مان به جنبه گزینشی می گراییم و اصولاً اغلب جنبه آرمانی را در نظر داریم. کاری چندان به بیان تاریخ اتفاق افتاده نداریم. بیشتر برآوردن هوس آرمانی مورد نظرمان است و می کوشیم آن را با وقایع تاریخی جمع و جور کنیم. نکته دیگر این است که تربیت و نظام استفاده از اسناد را نداریم.

۱. متن آن تلگراف در آنجا به خلاصگی خوانده شد. ولی چون اهمیت تاریخی بسیاری دارد اینک که آن گفته ها چاپ می شود مناسب دیده شد که اصل سند عیناً در پایان به چاپ رسانیده شود.

البته استفاده از اسناد به طور مقوله‌ای و موردی انجام می‌شود ولی اینکه بتوانیم آنها را در یک سلسله متوالی قرار دهیم هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

این است نامه ممتاز السلطنه به تقی‌زاده

۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ [= ۱۹ محرم ۱۳۳۰]

آقای عزیز و دوست محترم من رقیمة شریفه در موقع بسیار سخت زیارت شد. کلیتاً خیلی از حرکت جنابعالی از پاریس در این موقع متأسف بودم. رقیمة شریفه تا یک درجه اسباب تسلی شد. تعجب خواهید فرمود که جواب دیر عرض می‌شود. به سر عزیزتان قسم است که در این چند روز شبها به جز چهار ساعت آن هم به چه قسم نتوانسته راحت بکنم. چون محسوسات مرا تصور می‌فرمایید عقیده‌ام این است که لازم به تذکار نیست.

روز پنجشنبه از تهرآن تلگراف رسید که با وزیر امور خارجه روس ملاقات بکنم. بعد از شرحی از اتفاقات اخیر و رفتار مأمورین روس در ایران در این تلگراف نوشته بودند که سعی بکنید که دولت روس در سر شرط دویم (که لزوم مشاوره با سفرا قبل از استخدام خارجه است) ایستادگی نکنند، چون تعهد علنی آن برای دولت مشکل است. ولی در عمل تخلفی ایران نخواهد کرد. در این صورت اگر بر حذف آن موفق بشود باقی را قبول خواهد فرمود. معلوم است به هیچ قسم نشان دادن این تلگراف یا مذاکره آن صلاح نبود.

اجمالاً اینکه دولت فرانسه را خیلی با خود همراه کرده بودم، یعنی به دولت فرانسه بالأخره ثابت شده است که اعمال روس در ایران اسباب برودت انگلیسی‌ها و پیشرفت مقاصد آلمان در به هم زدن اتفاق ثلاثه خواهد شد. این است که حقیقت خیلی همراهیم کردند.

سپردم سواد تلگراف تهران و جواب هایی که داده‌ام حاضر بکنند که لفاً تقدیم نمایم. مقصود از این سواد فرستادن محرمانه نه فقط این است که خاطر شریف مسبوق باشد بلکه برای این است که بلکه یک تلگرافی به تهران بکنید که اگر چاره بهتر ندارند اقلأ آنچه را من کرده‌ام بی مصرف نفرمایند.

چون روز جمعه که این تلگراف‌ها رفته‌اند یعنی تلگراف، مفصل، روز یکشنبه تلگرافی رسید که هنوز قبل از وصول آن گویا مخابره کرده بوده‌اند و از این تلگراف معلوم می‌شود که در تهران مشغول هستند و در حقیقت هر سه شرط را دارند قبول می‌کنند.

شرط اول را که قبول کرده بوده‌اند. شرط دوم را حالا گویا دولت ایران تکلیف کرده است که این طور بنویسند که دولت ایران در استخدام مستشارها (و حال اینکه حرف مستشار نباید زد و مقصود مستخدمین اداره‌ای است و اقلأً مستشارها را نباید داخل کرد) طوری خواهد کرد که برخلاف منافع دول روس و انگلیس نشود. در این صورت هر روز گرفتار مذلت و هزار درد سر خواهیم بود.

چون از تلگراف‌ها که سواد می‌فرستم مطلب معلوم خواهد شد این است که دیگر تفصیل را عرض نمی‌کنم و می‌ترسم که کار را ضایع بکنند و فرصت را از دست بدهند و کم‌کم هر سه شرط را قبول نمایند. و اگر فوراً اقدام نکنند به کلی شکل ترتیبات من به هم خواهد خورد. این است که اصراراً در تلگراف‌ها گفته‌ام که اگر چاره بهتر ندارند اقلأً فوراً این اقدام را بکنند.

حالا چه باید کرد که بد بدتر نشود؟ دیروز به سفارت پترزبورغ و امروز به سفارت لندن از همین سوادها خواهم فرستاد.

اولاً عقیده خودتان را مرقوم بفرمایید. ثانیاً اگر می‌توانید خیلی زود دو کلمه به نواب یا به کس دیگر همین قدر زود تلگراف بفرمایید که تلگراف‌های نمرة فلان و فلان مرا خطاب به وزارت خارجه ملاحظه نمایند. اگر چاره بهتر ندارند بدون فوت فرصت از آن قرار اقدامات بکنند.

می‌ترسم، خیلی می‌ترسم که چند روز دیگر طول بکشد و اقدامات دولت فرانسه و زحمات من و وعده‌های وزیر امور خارجه روس که مکرر و صریحاً گرفته‌ام فراموش بشود. خصوصاً که سرعت را وزیر امور خارجه جداً خواهان بود و می‌دانم که اگر طول بکشد مطلب عوض خواهد شد. چون سرعت را وزیر امور خارجه روس یک satisfaction تصور می‌کند.

اجمالاً اینکه من نمی‌گویم این ترتیب خوب است اما اگر بهتر از آن را ندارند پس اقلأً این را قبول نمایند.

چون (مکرر عرض می‌کنم) از تلگراف آخری معلوم می‌شود که کار را باخته‌اند و همه شرط‌ها را قبول خواهند کرد و خسارت هم خواهند داد. تکرار می‌کنم که در باب شستر خودشان نوشته‌اند که عزل او را قبول دارند به من ربط ندارد.

از من حذف یک شرط آن هم به آن شکل که حذف نبود خواسته بودند و من حذف هر دو شرط را وعده گرفته‌ام. حال شب‌ها خوابم نمی‌برد، چون نمی‌دانم که در تهران مشغول خبط هستند و تمام شرایط را قبول خواهند کرد. درد این بود که گفتم. اگر کاری می‌توانید بکنید زود و خیلی زود بکنید که یقین فرصت می‌گذرد. این مطالب به کلی محرمانه است. فقط به سفارت خانه‌های پطرزبورغ و لندن سواد فرستاده‌ام که اقلاً مواظبت نمایند که بدتر نشود. این است که عرض کردم که محرمانه باشد. فقط حضرت‌عالی آنچه را مقتضی و لازم بدانید به مسیو براون یا مستر لنج یا دوستی که مطمئن باشد و بتواند کار بکند به طور اجمال بفرماید.

گاهی به خود می‌گویم شاید بهتر است علنی بکنم که تعهد وزیر امور خارجه به کار بیاید. بعد تصور می‌کنم که این فقره برخلاف شرایط دیپلماسی است که آنچه را همه وقت خودم محرمانه گفته‌ام هنوز نتیجه معلوم نشده علنی بکنم.

به هر صورت عقیده‌ام بر علنی کردن نیست و نباید کرد و اگر می‌دانستم کاری خواهند کرد که بهتر باشد هرگز این قدر دست و پا نمی‌افتادم.

آن تلگراف آخری که می‌گوید خسارت را هم قبول خواهند کرد چون مبلغ کم خواهد شد و غیره (که گویا به سفارت لندن هم رسانده است) به کلی مرا از تهران مأیوس کرده است. از طرف دیگر سه روز است جواب تلگراف‌های من نمی‌رسد. این است که این قدر دست‌پاچه شده‌ام و نمی‌دانم چه کنم.

وقتی که تلگراف را می‌کردم چون تصور می‌کنم که در تهران شاید بهتر کار را از پیش خواهند برد این است که آخر تلگراف خودم نوشته‌ام که من وعده به وزیر خارجه نداده‌ام و دولت در کار خود مختار است و آنچه صلاح است می‌تواند بکند. اما حالا می‌بینم که از تهران و homme d'etat های خودمان باید مأیوس شد.

منتظر رقیمات هستم. عبدالصمد

سؤال و جواب

□ خود آقای تقی زاده به شما گفتند که ما باید با شاه راه می آمدیم؟ منظورش

چه بود؟

بله او آدمی بود که به اشتباهاتش اعتراف می کرد. شاید این گفته بدان مناسبت بود که تندی اصلی انقلابی در آن دوران متوجه او بود. زمانی که بین شاه و مجلس برخورد شد، چند نفر را انتخاب کرده بودند که بروند به شاه اولتیماتوم بدهند که قانون اساسی باید اجرا بشود. یعنی ابتدا مجلس به سراغ محمدعلی شاه رفت. خوب محمدعلی شاه فهمید که اینها دست بردار نیستند. ناچار قضیه توپخانه و سپس باغ شاه را به وجود آورد. و بالاخره با توپ کلک را کند. شاید پس از وقوع اتفاقات و تجربه های تقی زاده به آن نتیجه رسیده بود.

□ کتاب آقای ملک زاده کتاب استنتاج است. ولی اگر به آن توجه نشود یک

منبع بیشتر نداریم. چون همه منابع به گونه ای اشتباه دارند و کامل نیستند.

ظاهراً ملک زاده پس از سی و چهار سال که از مشروطه گذشته بود کتابش را نوشته و البته اعتقاد به اصولی داشته که پدرش (ملک المتکلمین) در راه آن کشته شده است. چون کتابش را در زمان وقایع ننوشته است و عمدتاً اتکا به حافظه داشته باید با دقت به مطالب آن نگریست.

□ در اطراف انقلاب مشروطه رسالات بسیاری از موافق و مخالف انتشار

یافته که تعدادی از آنها هم معروف است نظر حضرت عالی در مورد ارزش و اثر این رسالات چیست؟ آیا می توان این رسالات را جزو اسناد قابل اعتماد به شمار آورد یا نه؟

البته تک نگاری های خوبی برای بعضی از مباحث داریم مثلاً کتاب مربوط به مجلس دوم از فریدون آدمیت که مورخ شایسته و موفقی بوده است. دیگر کتاب منصوره اتحادیه درباره حزب های دموکرات و اعتدال در همان مجلس دوم. اگر بخواهم نام کتاب های دیگر را ببرم نه حافظه یاری می کند نه وقت. ولی باید عرض

کنم که این گونه نوشته‌ها باید از اسناد معتبر استفاده کرده باشند تا بتوانند سند محکم برای دیگران باشند.

توضیح

در دوره مجله آینده (۱۳۵۸) اقتراح «چرا مشروطه پا نگرفت» به پرسش گذاشته شد و دو سه مقاله‌های رسیده ولی چاپ نشد. دوست فقید احمد توکلی (کرمانشاهی) به انگیزه آن اقتراح کتابی مفصل نوشت که در امریکا به نام «مشروطه‌ای که نبود» (۱۳۷۲) به چاپ رسید.

چون بنا است از تجربیات خود در زمینه منابع کتابی و سنگ‌نوشته سخن بگویم، از آنچه دیروز گرفتارش بودم شروع می‌کنم. بنده مشغول چاپ کتابی راجع به بلوچستان هستم. البته این، نه کار من است و نه اطلاعی از آنجا دارم اما چون مطالب، اسناد، مدارک و مآخذ فوق‌العاده کم است، ضرورت داشت چاپ شود. نام این کتاب مسافرت‌نامه بلوچستان و حدود ششصد صفحه است. عبدالحسین میرزای فرمانفرما - والی کرمان - در سفری که از کرمان به بلوچستان می‌رود این کتاب را سامان داده است. بخشی را خودش نوشته است و قسمت‌های بیشتری را که جنبه آماری دارد منشیانش جمع‌آوری کرده‌اند. در هر حال، کتاب به نام اوست. یک نسخه هم بیشتر از آن در دنیا وجود ندارد. شاید مفصل‌ترین کتابی باشد که راجع به بلوچستان به دست یک ایرانی آن هم یک حاکم در سال ۱۳۱۱ قمری نوشته شده است. بنده روی این کتاب مقداری کار کردم و شاید چند ماه دیگر منتشر بشود.

این کتاب شاید حاوی پانصد اسم قریه و آبادی است که بسیاری از آنها به طور یکنواخت و مطابق با نامهایی که در مراجع امروزی داریم و در حدود هفتاد سال اخیر راجع به آبادی‌ها و شهرها نوشته‌اند، تطبیق نمی‌کنند. همین طور نزدیک به سیصد طایفه اسم‌شان آمده است ولی این طوایف با کتاب‌هایی که معاصران در این موضوع نوشته‌اند، تطابق ندارد. به احتمال، منشی‌ها نام را بد شنیده و بد نوشته

باشند. کاتب هم که آن کتاب را تحریر کرده، از روی یادداشت‌های متفرقه درست نقل نکرده است. همه اینها وجوه مختلف گرفتاری در این کتاب است. بنابراین، بنده ناچار بودم به کتبی که نزدیک به عهد آن نوشته شده مراجعه و مشکلاتم را حل کنم. چند سفرنامه کوچک و گزارش، مانند نوشته‌های مأموران دولتی از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه تا سال ۱۳۲۶ قمری یعنی دو سال پس از مشروطیت وجود دارد.

از میان منابع گردآمده، مأخذی که مرد باسواد بی نوشته و حدود پنجاه صفحه است، به نام بلوچستان، در مجله یادگار مرحوم عباس اقبال چاپ شده است. نویسنده افضل‌الملک کرمانی برادرزاده میرزا آقاخان کرمانی اهل کرمان و باسواد بوده، اما کتابچه‌ای را که نوشته نوعی انتقال‌نامه از یک کتابچه قدیمی تر نوشته میرزا مهدی قاینی است ولی همه جا نشان می‌دهد که خودش نویسنده آن است. نسخه‌ای که مرحوم اقبال آشتیانی چاپ کرده، تاریخ ندارد، ولی مقدمه‌ای دارد به قلم عموزاده مؤلف، یعنی عطاءالملک روحی، و نسخه هم مال او بوده است. او شرح می‌دهد که این افضل‌الملک چه کسی بوده و در سال ۱۳۲۲ قمری وفات کرده است. مصراعی هم در ماده تاریخ وفات او نقل می‌کند. بنده آن را هم محاسبه کردم، ۱۳۲۲ در می‌آید.

تحریر دیگری از آن - که خطی است و به خط خود افضل‌الملک است - به دست من افتاد که نزد یکی از محترمین بود. این نسخه به خط اوست و حواشی هم بر آن افزوده مصرحاً با رقم افضل و آن را به صاحب اختیار غفاری حاکم کرمان در سال ۱۳۲۶ قمری اهدا کرده و اسم کتاب خود را کتابچه غفاریه گذاشته؛ زیرا صاحب اختیار از خانواده غفاری بوده است. در این رساله صریحاً رجب ۱۳۲۶ قمری را ذکر کرده و آن را در این سال به صاحب اختیار اهدا کرده است؛ یعنی تا این سال در حیات بوده است. پسرعموی او که عطاءالملک باشد، سال وفات عموزاده خود را ۱۳۲۲ نوشته؛ یعنی چهار سال اختلاف وجود دارد. بنده هر چه فکر کردم و به مراجع نگاه کردم چیزی درباره وفات او به دست نیاوردم. تنها راهی که به نظرم رسید این بود که قبرستان‌های کرمان را بگردم و ببینیم اگر سنگی روی قبر او هست

چه تاریخی بر آن نقر شده است؛ این نوعی گرفتاری است که در تحقیق متون وجود دارد و ناچار شما را گاهی از کتاب به سنگ قبر و سایر کتیبه‌ها می‌کشاند.

اگر می‌گوییم میان متون و کتابه‌ها ارتباطی وجود دارد، دلیل دیگری دارم و آن این است که مرحوم علی اصغر حکمت تفسیر معروف میبدی به نام کشف الاسرار را چاپ کرد و در مقدمه کتاب نتوانست بگوید که این میبدی اهل کجا است. به قرائنی که بعضی از ادبای افغانی برای او اظهار کرده بودند از جمله، چون نسخه‌ای از این کتاب در هرات به دست آمده بود و به علاوه خود میبدی، اخلاص تامی به خواجه عبدالله انصاری داشته است، می‌خواستند نشان بدهند که رشیدالدین اهل میبد افغانستان است. اما وقتی که مطالعه‌ای راجع به آثار باستانی یزد می‌کردم، در دو تا از آبادی‌های یزد - یکی در آبادی میبد و یکی در حواشی آنجا - به دو سنگ قبر برخوردم: یکی در محراب مسجد جامع میبد نصب بود و به علت این که به خط کوفی بود نتوانسته بودند بخوانند و ندانسته بودند که سنگ قبر است، لذا آن را در محراب آنجا نصب کرده‌اند. دیگری در بیابانی افتاده بود. این دو سنگ قبر که تفصیلاتش را نوشته‌ام، مربوط به خاندان میبدی مذکور است.

اینجا از باب این که کتیبه‌ها برای تاریخ چه ارزشی دارند عرض می‌کنم، سنگ قبری است به نام فاطمه دختر همین رشیدالدین که در آن امام رشیدالدین ابوالفضل... مهر ایزد ذکر شده است. قرینه‌ای که وسیله شد تا صاحب قبر را بشناسم، کلمه «مهر ایزد» بود که در کتاب کشف الاسرار هم وجود دارد. سنگ دیگر از برادر این شخص است که او هم در ناحیه خودش امامی بوده است و در سنگ قبرش باز دلایل کافی وجود دارد که برادر میبدی بوده است. پس دیگر جای شبهه باقی نمی‌گذارد که این رشیدالدین صاحب کشف الاسرار از میبد یزد بوده است. بعدها هم به یک کلمه در خود کشف الاسرار برخوردم که آن کلمه منحصرأ در کرمان و یزد رایج است نه در لهجه‌های دیگر و آن کلمه «ترده» است به معنای موریانه. اگر آن واژه زبان مادری رشیدالدین نبود، نمی‌توانست استعمال کرده باشد و در لغت‌ها هم ضبط نشده است که بگوییم یک لغت فارسی پیشین بوده و از آنجا گرفته است. بنابراین، اسناد کتبی، یعنی هرگونه سند کاغذی و اسنادی که روی فلز،

سنگ، چوب، کاشی و نظایر اینها است می‌توانند کامل‌کننده یکدیگر باشند. مورد دیگری که شاید ذکر آن بی‌تناسب نباشد، راجع به سنگی است که در آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و معروف است که سنگ مرقداً امام رضا (ع) است. سنگ کوچکی است که عکس آن را بارها چاپ کرده‌اند. نخست در مجله نامه آستان قدس حدود چهل سال پیش چاپ شده بود. باز در مطالعاتی که در ناحیه یزد می‌کردم به یک سلسله سنگ‌هایی در آن ناحیه برخورددم که با سنگ آستان قدس قرین است. یکی در خانقاهی است که به مسجدی به اسم فرار شاه تبدیل شده است. یکی از اتابکان یزد، یعنی از عمال آل بویه، در آن مسجد سنگ بسیار باحشمتی به خط کوفی نصب کرده و در آن اسم خودش را ذکر کرده و نوشته است: این را من به قدمگاه علی بن موسی‌الرضا (ع) تقدیم کردم. این سنگ برای ما حکایت می‌کند که معبر امام (ع) از آن ناحیه بوده است. از سوی دیگر، در روایات هست که ایشان از ری به طرف مشهد رفته‌اند. بعدها من در راه یزد به طبرس به سنگ دیگری برخورددم که آن هم در پانصد و چهل و چند در بنای خرابه‌ای به نام «مشهدوک» منصوب بود. متن آن سنگ سراسر به فارسی و در هفت هشت سطر بود.

مضمونش هم این است که من این سنگ را تراشیدم و در این محل نصب می‌کنم، چون گذرگاه امام (ع) است؛ پس اینجا جای مقدسی است و در آن نماز می‌خوانیم.

همچنین در مسجد فرط شهر یزد، اتفاق کوچکی است که به صومعه امام رضا (ع) معروف است و سنگی نسبتاً قدیمی در آن نصب است ولی ذکری ندارد. بعدها از وجود سنگی مطلع شدم که در موزه فریرگالری امریکا است و از نظر تراش و جنس سنگ به سنگ‌های یزد شبیه است و اسم نقار یا حکاک آن با نام حجاران یکی از سنگ‌های یزد همسانی دارد. پس معلوم می‌شود آن سنگ هم متعلق به همین نواحی بوده و از یزد به آنجا رفته است.

این گونه سنگ‌ها حدوداً دوازده تا به تدریج از نایین تا کرمان به دست آمده است. وقتی که این سنگ‌ها را با سنگی که در موزه آستان قدس است بسنجیم،

می‌بینیم سنگ مشهد از همین سنگ‌ها است نه از نوع سنگ‌هایی که مربوط به خود مشهد و ناحیه خراسان است. بر این اساس، شرحی نوشتم که اینها همه دلالت دارد بر این که سنگ مشهد از بقعه‌ای، جایی یا مسجدی از راه یزد به طبرستان و یا خود یزد برده شده و چون اسم علی بن موسی الرضا (ع) بر آن بوده در آنجا شهرت یافته و نگهداری شده و الآن هم موجود و متبرک است.

این نوع سنگ‌ها می‌تواند راجع به معبر علی بن موسی الرضا (ع) از راه ری یا راه کویر، همانند سندی به کمک بیاید. اخیراً نیز در محله مشکوة نویسنده‌ای همین مباحث را به خوبی طرح کرده است.

اسناد تک‌ورقی مثل فرمان، احکام دولتی، نامه‌های شخصی و نظایر اینها را - چون در قدیم رسانه‌هایی مانند رادیو، تلویزیون و روزنامه نبوده است - معمولاً برای این که بماند و همه اطلاع پیدا بکنند، روی سنگ می‌کنند و بر سردر مساجد و اماکن عمومی نصب می‌کردند. بنده در رسیدگی مقالات به فرمانی از شاه صفی برخورد کردم که در آن، تخفیف‌های مالیاتی و صنفی و بخشش عوارض به ولایات داده است. البته آن که چاپ شده، اصل نیست بلکه از روی سواد است. در بررسی‌هایم به سه عدد از این سنگ‌ها در سه ناحیه مختلف ایران برخورد کردم: یکی در خود یزد، یکی در اسدآباد همدان و یکی هم در لنگر جام؛ یعنی در خراسان (مرقد سید احمد جام). این سه سنگ از یک پادشاه هستند و تقریباً از یک زمان است با فاصله چند ماه. عبارات اصلی و فرمولی فرمان‌ها یکنواخت است، ولی به تفاوت وضع محل که خواسته تخفیف بدهد قسمت‌هایی کم و زیاد دارند. مثلاً فرض کنید در یزد نوشته است که نخود بریز - کسی که نخود را بو می‌دهد - را معاف کرد، ولی در اسدآباد قصاب را یا در لنگر خراسان چیز دیگر را. اینها با آن فرمانی که خطی است تفاوت‌های مختلف از نظر عبارت دارد.

اینجا مسئله تطبیق میان سند و سنگ پیش می‌آید. اساساً رسیدگی به این که در تحقیق‌های تاریخی چگونه باید از میان این اختلافات به نتیجه درست برسیم، جز تحقیق کلمه به کلمه و اصطلاح با اصطلاح، راه دیگری وجود ندارد.

سنگ‌ها هم مثل کاتبان و مثل کتاب‌های خطی اشتباه دارند و نباید تصور

بکنیم که اگر سنگی به دستمان افتاد در آن اشتباه نیست؛ زیرا اول با خط می نوشتند و از روی خط می آوردند روی سنگ، بعد برگردان نوشته را می تراشیدند.

اشکالات هم در بین سنگ و هم در سند کتاب هست. به همین ملاحظه‌ها است که روش نگهداری و مطالعه هر یک جداگانه است. برای نگهداری و نگهداری اینها، کتابخانه را جای نگهداری کتاب خطی و کتاب چاپی، و موزه را جای نگهداری سنگ و نظایر آن و آرشیو را جای نگهداری سند، فرمان و عین نوشته‌ها قرار داده‌اند.

یک کتاب خطی که به دستمان می‌رسد و لو این که خط خود نویسنده باشد، شامل مطالب نوشته و شنیده از دهه‌ها مرجعی است که در اختیار او بوده ولی آن مراجع در اختیار ما نیست و با این که نوشته و خط اوست، اقوالی در آن هست که آن اقوال را به عینه نداریم. اما نامه‌ای که از فلان کس به فلان کس نوشته شده یا فرمانی که از شاهی به مخدومی صادر شده، عین حرف و قولی است که به ذهن نویسنده یا صادرکننده القا شده است. به همین ملاحظه است که سند با کتاب در هر حال تفاوت‌هایی دارد و آن تفاوت‌ها ایجاب کرده که به دست دو سازمان جداگانه نگهداری شود.

مثالی در مورد کاغذ برایتان بزنم. در کاغذ و نوشته، احتمال افتادگی و سهو هست (که مثالش بسیار است). احتمال جعل هم هست. مثال نزدیک به زمان ما این که در تاریخ بیداری ایرانیان اثر ناظم الاسلام نامه مفصلی از ناصرالملک همدانی به حجت الاسلام سید محمد طباطبایی چاپ شده است. این نامه مستدل، ادبیانه و ضمناً محکم، متضمن این نکته است که مشروطیت برای ایرانیان نامساعد است. اما عین سخنان ناصرالملک نیست، سخنانی است از زبان ناصرالملک. این نامه در کتاب معتبری مثل تاریخ بیداری ایرانیان منتشر و بعدها در مجله آینده نقل می‌شود. احمد کسروی هم در کتاب خود - که از نظر تحقیقات مربوط به مشروطیت کتاب معتبری است - آن را به نام ناصرالملک نقل کرده است. براساس این نامه مجعول، اقوال و کتابها و نوشته‌هایی سامان می‌یابد که ناصرالملک این طور گفته و این طور نوشته است. پس از آن که بقایای نامه‌ها و اسناد ناصرالملک - که در خانه دامادش

حسین علاء بوده است - به دست می‌آید و آقای محمد ترکمان مقداری از اینها را در نشریه تاریخ معاصر ایران چاپ می‌کند، بنده حین مطالعه آنها دیدم نامه‌ای است از ناصرالملک به سید محمد طباطبایی و مضمونش این است که نوشته است: آقای طباطبایی، لطفاً به من بگویید تا به حال بین من و شما آیا مکاتبه‌ای انجام شده است یا نه و در حاشیه این نامه لطفاً مرقوم بفرمایید. ناصرالملک در این نامه اشاره کرده است: منظورم نامه‌ای است که اخیراً در جزواتی که راجع به مشروطه منتشر می‌شود، به نام من ضبط شده. سید در جواب نوشته است: نه تنها چنین نامه‌ای از شما نبوده، بلکه من خطی از شما تا حالا نداشته‌ام. بنابراین، این نامه جعلی است. خط و امضای ناصرالملک در نامه سؤال، مشخص و مصرح است. همچنین خط و امضای محمد طباطبایی که زیاد از او چاپ شده و تطبیق هم نشان می‌دهد جعل دومی انجام نشده است. پس این نکات در اسناد هست و آدمی خیلی زود می‌تواند گول بخورد؛ بنابراین، نوشته‌ای که ارائه می‌شود باید با مدارک دیگر تطبیق بشود. بیشتر کتاب‌هایی که اکنون انتشار می‌یابد، خوشبختانه دارای فهرست اعلام و به اصطلاح امروزی نمایه است. این ترتیب روشمند، روز به روز رواج بیشتر پیدا می‌کند و رو به کمال می‌رود. در کتاب‌های تاریخ، تهیه نمایه دشوارتر از نمایه‌سازی کتاب ادبی و رشته‌های دیگر است، برای این که در طول زمان نوع اسم‌گذاری، لقب، کنیه، شهرت، نسبت و سایر چیزها دگرگونی می‌یافته است. غالباً دیده می‌شود فهرست‌هایی که برای آثار تاریخی درست می‌کنند خیلی کارگشا نیست، برای این که حالت سرهم‌بندی و عجله در آن هست، یعنی اجزای تلفیقی یک نام را از هم تفکیک نمی‌کنند. اجزای مختلف اسم یک شخص را باید به چند نوع به هم ارجاع بدهند. وقتی شما اسمی را چنین شروع کنید «حاجی میرزا آقا محسن»، این حاجی و میرزا و آقا اصلاً مشکلی را حل نمی‌کند، بین صدها و هزاران نفر مشترک است. اسم واقعی فقط «محسن» است. فهرست‌هایی که تهیه می‌شود به خصوص برای تاریخ، این عیب اساسی را دارد.

یادم هست وقتی می‌خواستم برای عالم‌آرای عباسی فهرست تهیه کنم، به کتاب‌های فرنگی نگاه می‌کردم، ولی می‌دیدم یک ایندکس بیشتر ارائه نمی‌دهند،

یعنی نمایه حاوی اسم کتاب، اسم محل، کلمات موضوعی و... که معمولاً الفبایی است؛ یعنی همه در داخل هم است. اما اقتضای زبان و خط ما به خصوص این است که بتوانیم اینها را تفکیک کنیم. این مطلب را درست ملتفت نبودم. مینورسکی، استاد تاریخ ایران که مطلع شده بود من این کار را می‌کنم، خبر داد که خانمی (ادواردز) چندین سال قبل، این کار را شروع کرده اما ناتمام است. او را ناتمام او را به تقی‌زاده داده بود. تقی‌زاده هم برگه‌دان را به من داد. من دیدم اولاً آن کاری که او کرده ناقص است، تا یک مقدار از کتاب را بیشتر جلو نرفته، و بقیه‌اش مانده. بعد هم نحوه تفکر او با آن چیزی که برای محیط ما لازم است فرق می‌کند. به مینورسکی گفتم.

او راهنمایی کرد که فهرست‌ها را از هم تفکیک کن. فهرست را تهیه کردم و یک نسخه از کتاب را برایش فرستادم. وقتی فرستادم نامه‌ای برایم نوشت. در آن نوشته بود: «فهرست مثل برداشتن مار از روی گنج است، وقتی که مار را رد کردید، می‌توانید به گنج دست پیدا بکنید. تو هم مار را از روی عالم‌آرای عباسی رد کردی».

ارتباط وقف و تاریخ*

تبرستان

www.tabarestan.info

موضوع مورد بحث من این است که «وقف‌نامه‌ها چه اهمیتی برای تاریخ ما دارد؟». البته جنبه اقتصادی، حقوقی، معماری، هنری و سیاحتی موقوفات اموری است که در جای دیگر باید به آنها پرداخت. آنچه از نظر تاریخی در اساس وقف نهفته است به‌انگیزه واقفان برمی‌گردد. زیرا در طول زمان کسانی که مالی را وقف کرده‌اند، بیشتر دو نکته مورد نظرشان بوده است یعنی انگیزه واقفان دو چیز می‌تواند باشد؛ یکی توجه به وضع اجتماعی و احتیاجات عمومی در زمان‌های مختلف، و دیگری طلب مغفرت و دعای خیر برای خود. به هر حال آنچه بود نتیجه‌اش برای مردم بود.

امروزه ما در دوره‌ای هستیم که تشکیلات اداری و دیوانی مملکت آن قدر وسعت دارد که هر کار ضروری را یکی از دستگاه‌های دولتی انجام می‌دهد. ولی در دنیای قدیم احتیاجات عمومی سراسر به دست دولت‌ها انجام نمی‌شد بلکه بسیاری از این امور به وسیله نهاد وقف انجام می‌گرفت. در این زمینه اگر نگاهی به تاریخ ببندیم می‌بینیم کسانی مثل غازان خان، امرای کاکویی یزد، خاندان قراخانیان کرمان، علما و بزرگان ورجالی مثل رشیدالدین فضل‌الله، خاندان نظامی (سادات رکنی یزد) موقوفات مهمی را در زمان خودشان به یادگار گذاشتند. این موقوفات برای برآورده شدن آن گونه احتیاجات مردم بود که دستگاه‌های دولتی

*. میراث جاویدان، سال ۱۳، شماره ۵۰ (تابستان ۱۳۸۴)، صص ۶۴-۷۱.

توانایی یا تمایل به چنین کارهایی نداشتند یا جریان‌های عمومی از قبیل جنگ‌ها و ناامنی‌ها و سایر اموری که دست و پاگیرشان بود، اجازه نمی‌داد که به فکر چنین کارهایی باشند و بیشتر مردم خیر بودند که آن کارها را انجام می‌دادند. به عنوان نمونه مثالی می‌زنم: بهاء‌الدین جوینی یکی از وزرای مهم دوره ایلخانان است. او در دربار امرای مغول بود که در شهر یزد دارالشفایی از موقوفات ایجاد کرده بود. چرا؟ برای این که مسلماً مردم آنجا بیمارستانی نداشتند. بنابراین وزیری می‌آید و از مال خودش در شهری که اصلاً به او ارتباط خانوادگی نداشت، وقف می‌کند. (از نظر موطنی او اهل جوین است ولی یزد آن سوی کویر است و ارتباطی به او نداشته است.)

نوع این کارها نظیر ساختن بیمارستان، و ساختن کاروانسرا در راه‌ها برای رفع احتیاجاتی بود که عامه مردم داشتند. کاروانسراهای راه یزد به طیس همه ساخته شده توسط تجار و اعیان آن منطقه است. چنین وقایعی بارها در تاریخ افتاده است که ما فقط در متون تاریخ خبری از آنها داریم. موقوفات فلان جا، مدرسه فلان، کاروانسرای فلان این‌ها همه تأسیساتی بود که اشخاص ایجاد کردند. خودشان باقی نماندند و حتی وقف‌نامه‌های ایشان هم باقی نمانده است. متأسفانه هر چه به گذشته برمی‌گردیم، وقف‌نامه‌هایی که از قدام بوده بسیار کمتر است. یکی از دلایل از بین رفتن وقف‌نامه‌ها وضعیت عمومی و جریان‌های سیاسی بوده است. همچنین دلایل داخلی مانند اختلاف ورثه با متولیان و نظایر اینها موجب امحای از بین رفتن وقف‌نامه‌ها شده است. گمان دارم شما آقایان و خانم‌هایی که در اوقاف تشریف دارید اگر بخواهید اصل وقف‌نامه قدیمی پیدا کنید قدیمی‌ترینش به عهد تیموری هانرسد؟

شک دارم اداره اوقاف در دفاتر و بایگانی‌هایش بتواند نشان دهد که قدیم‌ترین وقف‌نامه‌ها کدام بوده است. موقعی که من در دانشگاه تهران تاریخ درس می‌دادم، درسی به عنوان تاریخ شهرها به عهده‌ام بود. بنده با توجه به این که یک قسمت عمده از تاریخ شهرها به تاریخ وقف‌ها و وقف‌نامه‌ها مربوط می‌شود برای این که بدانم در فلان شهر تشکیلات شهری به چه صورت بوده است، چون از جمله

اسناد وقف‌نامه‌هاست، به این فکر افتادم که با سازمان اسناد ملی آن وقت وارد مذاکره شوم. ولی آنها چیزی در اختیار نداشتند. پس به فکر افتادیم که به اداره اوقاف شهرها برویم و چند تا از شهرها را ببینیم شاید سندی به دست آید که جز جنبه خیرات و مبرات، نشان بدهد برای شهر از طریق وقف چه کاری انجام شده است. منطقه شاهرود تا گرگان را، میدان این کار قرار دادیم. با قراردادی که دانشگاه با سازمان اسناد بست و با موافقت اوقاف به شهرهای شاهرود و دامغان و سمنان و گرگان رفتیم. متأسفانه با آن همه آثار قدیمی مانند مسجد تاریخانه، گنبد چهل دختران (دامغان) که همه در تصرف اوقاف یا میراث فرهنگی است برای هیچ یک از آنها سندی که بشود گفت جنبه تاریخی دارد، از نظر وقفی، نتوانستیم پیدا کنیم. همین طور در گرگان و سمنان نیز چنین سندی نیافتیم. این در حالی است که مقداری از تاریخ یک شهر به وقف بستگی دارد، و تاریخ اجتماعی شهر را فقط از لابه‌لای این اسناد می‌توان به دست آورد. آنچه به صورت بنا باقی مانده اگر باقی مانده باشد، جنبه هنری و جنبه مطالعه‌ی ظاهری دارد و ارتباطی به این موضوع ندارد که بدانیم چه کسی این بنا را ساخته؟ و چرا ساخته؟ و برای چه مصرفی آن را وقف کرده است؟

با توجه به این نکته‌ها وقتی شما فراتر از یک شهر بنگرید و به تمام کشور نگاه کنید، خواهید دید که قسمتی از تاریخ مملکت ما از راه این وقف‌نامه‌ها قابل بازشناسی و تجدید نظر است. به عنوان مثال اگر وقف‌نامه ربع رشیدی پیدا نشده بود، تشکیلاتی که امروز در تبریز در این مورد فعالیت می‌کند، چه می‌توانست انجام دهد؟ دست‌اندرکاران این تشکیلات هیچ کاری نمی‌توانستند انجام دهند. چیزی در دست نبود تا بتوانند آن را بازسازی کنند نه تنها بازسازی فضایی، بل بازسازی فکری هم نمی‌توانستند بکنند تا بدانند این مرد چه کار ارزشمندی کرده است. همین وقف‌نامه ربع رشیدی که به صورت تصادفی پیدا شد از قدیمی‌ترین وقف‌نامه‌های موجود مملکت است. فایده دیگری هم دارد و آن این است که شما علاوه بر وقف، اطلاعاتی را درباره پادشاه زمان و وزیرش به دست می‌آورید. در جامع‌التواریخ فصولی هست که می‌گوید: غازان گفت که این کار را و آن کار

را بکنید. ولی هیچ چیز از متن وقف‌نامه غازان خان به صورت مکتوب برای ما وجود ندارد چون این وقف‌نامه هنوز پیدا نشده است. اما از راه وقف‌نامه ربع رشیدی که همزمان است با آنچه پادشاه زمان انجام داده شما می‌توانید مقداری از نیت غازان خان را بفهمید که از چه نوع بوده و برای چه بوده است. اگر به وقف‌نامه ربع رشیدی و آنچه در جامع‌التواریخ درباره موقوفات غازان خان نوشته شده دقت کنید خواهید دید که این وزیر نمی‌توانست کاری چشمگیرتر و بلندپروازانه‌تر از آن چیزی که خود پادشاه می‌کرد انجام دهد، بلکه کار او یک پله پایین‌تر بوده است. پس وقتی تشکیلات رشیدالدین فضل‌الله به این وسعت بوده است تشکیلات غازان خان بسیار وسیع‌تر بوده است که متأسفانه نه زمینی از آن باقی مانده و نه اثری به صورت وقف‌نامه.

وقف‌نامه‌هایی که به دست می‌آید برای ما از نظر تطبیقی و از نظر مطالعه تاریخی بسیار اهمیت دارد. باز در همین دوره می‌بینیم که داماد رشیدالدین فضل‌الله به نام سید شمس‌الدین و پدرش سید رکن‌الدین یزدی دارای موقوفات مهمی بوده‌اند که متن وقف‌نامه آنها باقی است. هنوز بنای مدرسه‌ای به نام شمسیه در یزد هست که بقعه بلندی است و مزار سید شمس‌الدین هم آنجاست. وقف‌نامه این پدر و پسر به نام جامع‌الخیرات توسط بنده و دوست مرحوم من محمدتقی دانش‌پژوه - که او هم به این وقف‌نامه‌ها خیلی علاقه‌مندی داشت و ذکر خیری هم از ایشان بشود - چاپ شد. در این وقف‌نامه می‌بینید خدماتی را علاوه بر آنچه پدرزنش یعنی رشیدالدین فضل‌الله انجام داده، اضافه کرده (بقیه نیاتش تقریباً همان است مانند: مدرسه، دارالشفاء، حظیره و نظیر اینها). آن نکته اضافی این است که چون خودش اکثر اوقات در سفر و در راه بود و می‌بایست گاه به گاه به طرفی برود، در وقف‌نامه دستور داده بود که برای بیتوته مسافران کاروانسرا بسازند. از این گرفتاری خودش و دیگر افراد به این فکر افتاد که این راه مسافرخانه و جایی می‌خواهد که مردم اطراق بکنند.

یک مطالعه تطبیقی بین اسناد هم دوره و حتی یک کمی بعد و پیش برای نشان دادن فواید وقف بسیار ضروری است و نکته‌ای است که به صورت پیشنهاد

عرض می‌کنم تا در مجله خیلی مفید میراث جاویدان اگر به این مبحث هم پرداخته شود بی‌فایده نخواهد بود.

وقف‌نامه‌های مربوط به دوره‌های گذشته، به خصوص ایلخانان تا اوایل دوره تیموری، دقیق خیلی مفیدی راجع به تاریخ اجتماعی ایران به دست می‌دهد. برای مثال، وقف‌نامه‌ای است راجع به موقوفات کججی؛ کججی یکی از عرفای معروف خطه آذربایجان بود و موقوفات خیلی مهمی برای رفاه طریقه خودش وقف کرده بود که خوشبختانه حالا وقف‌نامه‌اش پیدا شده و به صورت عکسی چاپ کرده‌اند. وقف‌نامه کججی این نکته را می‌رساند که در آن دوره در اوایل قرن نهم چه نیازهایی بوده و جامعه چه نوع گرایش‌هایی داشته است که قطب یک سلسله معروف اموال خودش را برای بقای طریقه خودش وقف می‌کند. در بخارا ورثه سیف‌الدین باخرزی موقوفات بسیار زیادی برای صوفیه ایجاد کرده بودند. متن وقف‌نامه‌ها باقی مانده و قسمت عظیمی از آن حدود چهل سال قبل در شهر دوشنبه به چاپ رسیده است. این دو وقف‌نامه به یک طریقه مربوط است، وقتی وقف‌نامه کججی را با وقف‌نامه سیف‌الدین و ورثه او مقایسه می‌کنیم می‌بینیم راجع به طرز تعلیم طلاب یا برای استفاده عوام از نظر اطراق غربا در تکیه‌ها و زوایا و اطعام آنها چه دستوراتی می‌دادند، اینها نکته‌های اجتماعی یعنی تاریخی است که امروز فرم و شکل دیگری پیدا کرده است. امروز برای کمک به افراد غریب راه‌های دیگری وجود دارد و معمولاً دستگاه‌ها و نهادهای عمومی باید به داد آنها برسند. در آن ایام نهادها به شکل وقف خودشان را جلوه می‌دادند.

در ممالک همجوار ما از ترکیه امروز تا عثمانی قدیم تا به شامات و مصر، مبادی وقف یا فرهنگ وقف توسعه داشته است. در عثمانی از زمان سلاجقه آناتولی و در مصر در عهد ممالیک کثرت موقوفات و وقف‌نامه‌ها بسیار چشمگیر است. قلاوون که یکی از ملوک مصر بود و پسرش ناصر بن قلاوون درست همان کارهایی را می‌کردند که اینجا غازان خان و نظایر او انجام می‌دادند. در وقف‌نامه‌هایی که مربوط به قلاوون هست دیدم که بسیار کلمات فارسی به کار رفته است. مثلاً یادم هست این کلمه را ذکر می‌کند که اتاق طلبه‌ها و جایی که مدرس

خواهد بود چه جوری باید باشد. آنجا به جای کلمه شبکه یا پنجره یا معادل عربی آن گفته است «خورستان» گذاشته شود. خور همان کلمه خورشید است و خورستان یعنی جایی که خورشید بتابد. این کلمه فارسی را در متن عربی وقف نامه و چند کلمه دیگر که حضور ذهن ندارم دیدم. بنابراین ما در مطالعاتمان درباره مسئله وقف از نظر ارتباطی هم باید به اطرافمان نگاه کنیم. به طور مثال در هندوستان و پاکستان این همه مزارات و ابنیه مربوط به صوفیه که هست غالباً وقف نامه هایشان به فارسی است.

نکته دیگری که بخش فرهنگی سازمان اوقاف باید بیشتر به آن توجه کند کارهای پژوهشی است. برای این که بتوانیم از کار پراکنده و تکه تکه در موضوع وقف کمی دور شویم، سه نمونه تحقیق را پیشنهاد می کنم: یکی این است که متون تاریخی ما مثل تاریخ بیهقی و روضة الصفا و صدها کتاب تاریخی دیگر به دقت خوانده شود و به ذکر موقوفاتی که در اینها هست توجه شود. البته فقط به دنبال کلمه وقف نباشید. زیرا لزومی ندارد صراحتاً گفته شود موقوفه فلان، زیرا شما وقتی نام کاروانسرا را می برید باید بدانید معمولاً وقف بوده است. هیچ کاروانسرای را در بیابان نمی توان نگه داشت بدون این که ممر درآمد برای بقا داشته باشد که همانا داشتن موقوفه است. کدام مدرسه می تواند در طی قرون شخصی اداره شده باشد، همین طور مریضخانه ها، پل ها و راه ها و زوایا و تکایا و نظایر اینها. پس برای فهم تاریخ وقف ایران و نشان دادن ارتباط وقف با تاریخ ایران باید مطالب مرتبط از متون استخراج شوند. این تحقیق دو چیز را نشان می دهد یکی موقوفات را می شناساند و دیگر این که کمک می کند تا تاریخ ایران و اوضاع تاریخ اجتماعی ایران بهتر فهمیده شود. نسبت به جمع آوری و نگهداری کتاب های وقفی باید توجه بیشتری شود. خیلی از آستانه ها، بقاع و مزارات مقداری کتاب دارند؛ مساجدی هستند که کتاب هایی دارند یا دیروز داشتند و امروز ندارند. یا امروز دارند خدای نکرده فردا ممکن است نداشته باشند. به هر حال در طول تاریخ وقف، کتاب یکی از اجناسی بوده است که به کرات وقف شده است. الآن قدیم ترین شیئی که در مشهد وقف شده و وقفیتش مسلم است یک تکه از کتاب عربی است در زمینه کلام که به سال

۳۷۱ هجری کسی آن را وقف کرده و پشتش هم بیتی در لعن نوشته است. اگر این کتاب از بین رفته بود چیزی از این ماجرا برای ما باقی نمی ماند. ولی خوشبختانه این کتاب همراه کتاب های دیگر لای دیواری پیدا شد که در زمان حمله از یک ها کتاب هایی را مخفی کرده بودند. چهل سال پیش موقع تعمیر، دیوار را که برداشتند این کتاب ها و کاغذها را یافتند.

پیشنهاد دیگر بنده این است که در صورت امکان فهرست مشترکی از کتبی که وقف بوده و الآن در جاهای مختلف موجود است تهیه شود. اغلب در پشت جلد این کتاب ها نوشته شده است که این کتاب برای فلان مکان یا بر شخص معینی وقف شده. تهیه یک فهرست کامل از کتاب هایی که وقف نامه در یکی از اوراق آن ثبت شده است ما را به شناخت رابطه وقف نامه ها با تاریخ نزدیک می کند و تأثیر این وقف نامه را در تاریخ نشان می دهد. اگر مقداری کتاب پیدا کردید که وقف شده بود به یک مدرسه ای که امروز وجود ندارد خود دلیلی است بر وجود فلان مدرسه در فلان شهر که امروز نه خودش وجود دارد و نه وقف نامه اش. این نکته ها برای تاریخ ما مهم است. وقف و وقف نامه را تنها برای درآمدزایی و استحصال منفعت نباید در نظر گرفت. باید موقوفات مملکت را در کل و در جریانی که با تاریخ ما داشته مورد توجه قرار داد. هر چه دیر بجنبیم بیشتر صدمه خواهیم دید و این اسناد فراموش تر و پراکنده تر خواهد شد.

موضوع سوم که می خواهم بیان کنم مسئله سنگ قبرهاست. الآن گورستان هایی در بیابان ها و شهرها وجود دارد که متروکه شده است. به هر حال چیزی که الآن از اینها باقی مانده معمولاً چند تا سنگ قبر است. بنده وقتی کتاب یادگارهای یزد را می نوشتم به سراغ توران پشت که جایی نزدیک یزد است رفتم، قبرستان متروکه ای در بیابان بود که سنگ قبرهایی داشت مربوط به علما و رجال با عناوین خیلی معتبر، که متعلق به تاریخ چهارصد هجری تا هفتصد هجری بود. زمانی آن آبادی بر اثر جنگ یا حوادث دیگر از بین رفته و قبرستان متروکه شده بود. حالا میراث فرهنگی متولی آن باشد یا اوقاف و یا نهاد دیگر، و حکم فقهی اش چه باشد بحث دیگری است. ولی هر چه باشد اینها جزء تاریخ این مملکت است. به

چیتاپ در یاسوج رفته بودم دیدم بقعه‌ای را طبق مرسوم خراب کرده‌اند تا نوسازی بکنند. یک مشت تیر آهن به هوا برده بودند و داشتند امام‌زاده می‌ساختند. دیدم تعدادی سنگ قبر را جمع کرده و یک گوشه‌ای ریخته‌اند. پرسیدم اینها را برای چه کار می‌خواهید؟ گفتند اینها را جمع کردیم تا سنگ تراش‌ها ببرند. سنگ‌ها را نگاه کردم، دیدم این سنگ‌ها بسیار بسیار از نظر این که عشایر چه بودند، مهم است. دیدم نکته‌های بسیار مهمی در این سنگ‌ها است. نه این که آدمش مهم بوده باشد مطالبی که روی این سنگ‌ها نوشته بود خبر از طوایفی می‌دهد که از بین رفتند. این طوایف جزء تاریخ ما بوده‌اند. اگر متعلق به وقف است به هر حال اوقاف باید حافظ تاریخ ما باشد و آن چیزی را که در حوزه واقعیت قرار می‌گیرد پاسداری کند. به هر حال این پیشنهادی است که باید ببینیم چه مرجعی آن را سرانجام می‌دهد.

فواید تاریخی وقف‌نامه‌ها

نکته دیگری که باز باید بر آن تأکید کنم این است که این وقف‌نامه‌ها متأسفانه اغلب «سواد» هستند. یعنی آن چیزی که ظاهر می‌شود و دست به دست می‌گردد، صورت سواد دارد. اصل وقف‌نامه‌ها در دست متولی که باید حافظ باشد می‌ماند و در خانواده به دست فرزندش می‌رسد. به هر حال دست به دست می‌گردد و معمولاً اصول معتبر در دست نیست. البته سوادهایی هم تهیه می‌شود و به امضای عده‌ای می‌رسانند و مهر می‌کنند. در هر حال چه سواد باشد و چه اصل باشد از نظر تاریخی، چه وقف‌نامه‌های خیلی مهم مثل وقف‌نامه رشیدالدین فضل‌الله چه وقف‌نامه‌های خیلی معمولی که در یک آبادی کوچکی نوشته می‌شود، به جهت تسجیلاتی که دارند و شناساندن افرادی که شخصیت‌های مملکتی یا محلی بودند، فوق‌العاده مهم هستند و تاریخ را هم اشخاص به وجود آورده‌اند. ما باید این اسامی را خیلی با دقت مطالعه کنیم.

باز به ربع رشیدی برمی‌گردم زیرا به هر حال مهم‌ترین وقف‌نامه‌ای است که در این مملکت پیدا شده است. خانواده‌ای به نام عتیقی بوده‌اند که در دوره ایلخان‌ها یعنی زمان غازان خان خیلی نفوذ داشتند و عده‌ای از آنها از علما و

شعرای وقت خودشان بودند. یکی از ایشان جلال‌الدین عتیقی است که پای این وقف‌نامه را امضا و تسجیل کرده است. اخیراً که کتاب معروف سفینه تبریز که ده سال بعد از وقف‌نامه ربیع رشیدی نوشته شده است به دست آمد و چاپ عکسی آن منتشر شد، در این کتاب، از دیوان این شخص نام برده شده است. جلال‌الدین عتیقی که از وی دیوانی وجود نداشت حالا معلوم می‌شود که این شخص صاحب دیوان بود. چنان شخصیتی داشته که رشیدالدین فضل‌الله برای تسجیل سند خودش به او مراجعه کرده است. یکی دیگر از کسانی که وقف‌نامه را تسجیل کرده، علامه حلی است که البته بعدها صحت وقف‌نامه را تأیید کرده است. اینها نکته‌هایی است که در مرحله اول از نظر فواید وقف یعنی تاریخ مملکت در وقف‌نامه‌ها باید مورد نظر کسانی باشد که این اوراق به دست‌شان می‌رسد و به صورت اجمالی به آنها نگاه نکنند که فقط مصرف وقف چیست یا موقوفه چیست؟ بلکه قسمت‌های تاریخی‌اش اهمیت بیشتری دارد.

نکته دوم در وقف‌نامه‌ها مسئله جغرافیای تاریخی است. یک رشته مهمی از جغرافیا که اکنون اهمیت دارد موضوع جغرافیای تاریخی است. جغرافیای تاریخی عبارت از همین است که شما ببینید در گذشته در یک منطقه یا یک شهر چه حوادثی رخ داده است. به عنوان مثال، تا دیروز «ابرقو» جزء شیراز بود الآن ابرقو جزء یزد است، جز آن طبق تواریخ یک روز ابرقو جزء اصفهان بوده. این دست به دست گشتن‌ها یا جابجا شدن‌ها گوشه‌ای از جغرافیای تاریخی یک شهر است. وقف‌نامه‌ها گوشه‌های مهمی از جغرافیای تاریخی را به ما نشان می‌دهد. مثلاً در یک وقف‌نامه‌ای ممکن است نوشته باشد این آبادی کوچک وابسته به چه شهر بزرگی است، در حالی که آن شهر بزرگ امروز به آنجا وابسته نباشد و تقسیمات کنونی استانی تفاوت کرده باشد. این نکته‌ها هم از نظر جغرافیای تاریخی باید ملحوظ باشد و اگر وقف‌نامه‌ای پیدا شد که چنین نکاتی در آن هست بدانید که به درد تاریخ ایران می‌خورد، یعنی یک سند شخصی و خصوصی و فقط در حوزه وقف نیست. وقف‌نامه، عبارت از سندی است برای نگرش بالاتر و مهم‌تر نسبت به علمی که اسمش را جغرافیای تاریخی گذاشته‌اند.

سومین فایده‌ای که باز به تاریخ مربوط می‌شود احوال شخصیه است. یعنی از طریق وقف‌نامه به مشخصات هویتی صادرکننده و واقف موقوفه پی می‌بریم. چون ممکن است که هیچ چیز دیگری از این شخص باقی نمانده باشد. طبعاً افرادی مانند رشیدالدین فضل‌الله که به علت تألیفاتش و کارهای بزرگ مملکتی که داشته اسمش باقی مانده است امری مستثنی است. ولی فرد دیگر ممکن است چنین حالتی نداشته باشد و تنها از طریق وقفش نشان بدهد که چه شخصیتی داشته است و چه مقدار از اموالش، از کجا تا کجا وقف بوده است. حتی شما همین رشیدالدین فضل‌الله را در نظر بگیرید اگر به وقف‌نامه‌اش مراجعه نکنید به هیچ وجه نمی‌فهمید که از لبنان تا فارس و یزد و همدان ایجاد موقوفات کرده بود. این اموال را از کجا آورده بود؟ چی شد؟ چرا به اینجاها علاقه پیدا کرده بود؟ مناسباتش با این شهرها چه بود؟ پس وقتی شما در وقف‌نامه به نکته‌هایی بر بخورید که حکایت از دقایقی داشته باشد می‌توانید به شخصیت واقف و حوزه قلمرو او پی ببرید. داماد رشیدالدین که در وقف‌نامه‌اش می‌گوید «کاروانسرا بسازید» بنده تصورم این است که شاید در قدیم راه‌ها را به اشخاص و مردم و رجال مهم منطقه و دولت واگذار می‌کردند. شاید راه یزد تا تبریز به همین داماد رشیدالدین واگذار شده بود تا مدیر چنین کاری باشد و بتواند راه را به صورتی درست نگاهبانی و کاروانسراهایی در راه ایجاد بکند که مردم راحت باشند. بنابراین نکته‌های بسیار مفید تاریخی را می‌شود از درون این وقف‌نامه‌ها استخراج کرد.

ضرورت تدوین واژه‌نامه اصطلاحات وقف

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد مسئله اصطلاحات وقف‌نامه‌هاست. وقف‌نامه‌ای که امروز نوشته می‌شود با اصطلاحات جدید است و با نصوصی که در پانصد سال یا هزار سال پیش بوده متفاوت است. فرهنگ وقف به معنی واژه‌نامه وقف باز به مقوله تاریخ بازمی‌گردد.

شما اصطلاحی را که همین امروز به کار می‌برید در موارد گوناگون متفاوت است. مثلاً در مورد وقف کتاب یک اصطلاحات خاصی به کار برده می‌شود که در

وقف نامه مربوط به حمام یا مدرسه آن مصطلحات نیست. بنده پیشنهاد می‌کنم واژه نامه‌ای از اصطلاحات ملکی، ساختمانی، زراعی، حقوقی که در وقف نامه‌ها هست به تدریج فراهم شود. این واژه نامه به فهم وقف نامه ها کمک خواهد کرد. شما اگر یک وقف نامه قرن هفتم داشته باشید و لغاتش را استخراج کنید اگر وقف نامه دیگری از همان زمان به دستتان افتاد فوراً می‌توانید مشکلات تان را به وسیله آن لغت نامه حل بکنید، هم در خواندن و هم در فهم آن. اینها کلیاتی در امر ارتباط تاریخ و وقف نامه‌ها بود. امیدوارم مورد استفاده قرار گیرد.

طبقه‌بندی نام‌ها در خاندان‌های یزد*

(مطالعه مقدماتی)

خاندان‌هایی که در شهر یزد زندگی می‌کنند از نظر منشأ تاریخی به شش گروه تعلق دارند که عبارت‌اند از: زردشتیان، سادات، طوایف و عشایر، طبیبان، خوانین و مهاجرین شهرهای دیگر.

این شش گروه ترکیب جمعیتی شهر یزد را تشکیل می‌دهند که بدون هیچ تمایزی در میان یکدیگر زندگی می‌کنند. به طوری که اختلاط مداوم این گروه‌ها منجر به پیدایش خاندان‌هایی با نام‌های دیگری شده است. این خاندان‌ها را می‌توان براساس نام خانوادگی به سه گروه تقسیم کرد. بسیاری از خاندان‌های شهر یزد منشأ اهدای موقوفات، ایجاد تأسیسات عمومی، واحدهای تولیدی و... بوده‌اند. بنابراین پیش از بررسی مصنوعات مربوط به تأسیسات عمومی و تولیدی، موقوفات و... لازم است که خاندان‌های شهر یزد را بشناسیم و درباره نام و نسب آنها تأملی داشته باشیم.

دانستن این که چه خاندان‌هایی در یزد موجبات گسترش اقتصادی و تحولات فرهنگی شده و منشأ ایجاد قنوات و ابواب‌البر و تأسیسات عمومی و بالاخره کارخانه‌ها و کارگاه‌های مهم بوده‌اند، از وسایل رهیابی به نحوه تأثیر فرهنگی و مدنی آنهاست.

*. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۱۵ (۱۳۷۹)، ش ۱ و ۲؛ صص ۴۱-۵۰.

در این مطالعه اجمالی اساس کار مبتنی بر اطلاعات شفاهی و افواهی و دفتر راهنمای تلفن شهری بوده است. بنده تصور می‌کنم که برای دیگر شهرهای ایران هم ضرورت دارد که تحلیلی در نام‌های خانوادگی و تعیین تیره‌های خاندانی انجام شود.

الف - تقسیم‌بندی تاریخی

نخستین گروه‌بندی طبقاتی باید متوجه قدمت خانواده‌ها باشد و بدانیم که هر یک از چه روزگاری در شهر یزد اقامت داشته‌اند و زاد و ولد کرده‌اند.

۱. طبعاً قدیمی‌ترین خانواده‌ها گروه‌های زردشتی‌اند که در دین خود باقی مانده‌اند. خانواده‌های کیامنش، کیخسروی، کشاورز و... از زمره کسانی‌اند که نسب سه، چهار یا پنج پشت خود را به یاد دارند.^۱

۲. سادات مانند خانواده‌های عریضی، طباطبایی و یا سید شمس‌الدینی و سید رکن‌الدینی. خانواده‌های منتسب به سید رکن‌الدین طبعاً هفتصد سال در یزد اقامت داشته‌اند. سید رکن‌الدین و فرزندش سید شمس‌الدین منشأ کارهای خیر بسیار بوده‌اند^۲ و وقف‌نامه آنها به نام جامع‌الخیرات دوباره چاپ شده است و به ترجمه فارسی هم درآمده است.^۳

۳. طوایف و تیره‌های قومی و عشیرتی مانند افشار، عرب، گرجی. سابقه وجود عشایر در اطراف یزد و مخصوصاً در منطقه بیابانک و ساغند و بهاباد به عصر ایلخانان می‌رسد، زیرا در وقف‌نامه ربع رشیدی از دو برادر نام رفته است که هم

۱. در کتاب «فرزانگان زردشتی»، تألیف رشید شهردان (تهران. ۱۳۳۰ یزدگردی)، نام عده‌ای از زردشتیان یزد آمده است.

۲. نگاه کنید به مقاله ژان اوین

Le patronage culturel en iran sous les ilkhans une grande lamine de yazd. Le Monde Iranien et Islam Tome III, 1973, pp. 107-118.

ترجمه فارسی این پژوهش به قلم ع. روحبخشان در یزدنامه گردآوری ایرج افشار چاپ شده است، تهران، ۱۳۷۱.

۳. محمدتقی دانش‌پژوه، ایرج افشار، تهران. ۱۳۴۱ و سپس در کتاب یادگارهای یزد (تهران، ۱۳۵۴) - ترجمه فارسی آن توسط جعفر غضبان به انجام رسیده و در یزد چاپ شده است. یزد، ۱۳۶۵.

خودشان و هم اجدادشان کنیه «ابوالعشایر» داشته‌اند و در مهرجرد صاحب املاک و باغات بوده‌اند.^۱

۴. طبیبان مانند خاندان‌هایی که از روزگار صفوی در یزد بوده‌اند و نام جد اعلای‌شان حکیم عبدالله در جامع مفیدی آمده است. خانواده کنونی ملکی از آن تیره‌اند و عده‌ای از افراد آنان در رشته طبابت بوده‌اند.^۲

۵. خوانین که بازماندگان محمدتقی خان بافقی‌اند و خانواده‌های متعددی در این سلسله مانند کامران، عسکری کامران و نواب پور و معزالدینی اکنون وجود دارند.^۳

۶. مهاجرین ولایات دیگر که اغلب برای تجارت و کسب به یزد می‌آمدند و خانواده‌هایی هستند که سابقه آنها در یزد به اوایل عصر ناصری می‌رسد. دلالت عمده بر آن، این است که خانه‌های قدیمی تاریخ‌دار که یادگاری از آنهاست هنوز در شهر یزد باقی است مانند رشتی، لاری، بمی، شیرازی، کرمانی، اصفهانی، کوراغلی^۴ و...

ب - تقسیم‌بندی نام‌های خانوادگی

این تقسیم‌بندی براساس نامگذاری خانوادگی است که از سال ۱۲۹۸

۱. کنیه، لقب، نسبت به عشایر و ذکر آنها در متون فارسی نوشته ایرج افشار، مندرج در «ایلات و عشایر» (کتاب آگاه). صفحات ۲۴۵-۲۴۱، تهران، ۱۳۶۳.

۲. جامع مفیدی، از محمد مفید مستوفی بافقی، تصحیح ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰، جلد سوم، ص ۴۱۰-۴۱۳.

۳. جامع جعفری تألیف محمدجعفر نائینی متخلص به طرب، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۳.

۴. درباره خانواده کوراغلی باید توجه داشت که از قزوین به یزد آمده‌اند و جد اعلای آنان به نام حاجی خلیل خان در سال ۱۲۱۵ به دستور فتحعلی شاه سمت سفارت یافت و همراه مالکم به هندوستان اعزام شد ولی در سال ۱۲۱۹ در آنجا بر اثر منازعه‌ای که میان قراولان هندی و ملازمان ایرانی او درگرفت کشته شد و محمد نبی خان خواهرزاده‌اش به جای او مقام سفارت یافت و مبالغی خونیها از جانب دولت هند به پسرش محمد اسماعیل خان داده شد. اولاد او بعدها در بمبئی و یزد تجارت می‌کردند و هنوز هم هستند (تاریخ منتظم ناصری، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، جلد سوم، صفحات ۴۵۸ و ۱۴۷۰ (تهران - ۱۳۶۷). تفصیل این قضیه در تواریخ عصر قاجاری مندرج است. اتفاقاً اسنادی که مربوط به پرداخت مبالغ مربوط به خونیها و نگاهبانی قبر میرزا خلیل در عهده مانکجی لیمجی صاحب صادر شده در اختیار آقای اکبر بهروز از منسوبین آنهاست و در یزدنامه (جلد دوم) چاپ شده است.

شمسی در ایران مرسوم شده است. معمولاً خانواده‌ها با توجه به پیشینه کسب و کار؛ نسبت و نسب، محل تولد، زندگی و... نام‌هایی را اختیار کرده‌اند و آنها را به این ترتیب می‌توان شناساند:

۱. نام‌هایی که جنبه سیادت دارد مانند طباطبایی، موسوی، عربی، حسینی، حسنی، علوی، جلیلی (منسوب به سید جلیل و...).
۲. نام‌هایی که جنبه روحانی و سابقه خدمات و تعلقات مذهبی دارد مانند آیت‌اللهی، علومی، مدرسی، اثنی‌عشری، حائری، امامیان، امامزاده، انتظاری، حایری‌زاده...
۳. نام‌هایی که برگرفته از نام اجداد و اسلاف است مانند طاهری (پاشنه‌طلا)، رسولیان (یا عبدالرسولی)، شفیع‌پور، حافظی (از حافظ الصحه)، مؤید (از مؤید الحکماء)، حفیظی، مشیری (از مشیر الممالک)، ملک (از ملک التجار)، صحت (از صحت السلطنه)...
۴. نام‌هایی که منسوب به محلات قدیمی شهر یزد یا آبادی‌های آنجاست مانند شازده فاضلی، وقت و ساعتی، لب خندقی، مالمیری، گازرگاهی، کوچه بیوکی، مصلائی، تفتی، هدشی (نام قدیم آبادی ده بالا)، زارع بیدکی، میبدی، اردکانی، گردفرامرزی، زارچی، مجومردی، فیروزآبادی، ندوشنی، بنادکی، دهشیری و مروستی، نیری، مَنگابادی، طرزجانی، منشادی، طامهری، بنادکی و...
۵. نام‌هایی که دلالت بر تیره و طایفه و عشیره‌ای دارد مانند پلنگ، خواجه، افشار،^۱ عرب، سالاری، عرب عجم، لوک‌زاده، کاشول‌خانی، پاپلی، گل‌مشکی، کلانتری، گرجی و... البته غالباً حسب و نسب و سبب تسمیه خانوادگی خود را نمی‌دانند. ولی نوع کلمات طبعاً قرینه‌ای است بر این موضوع.
۶. نام‌هایی که گویای پیشینه اجدادی و خاندانی آنهاست. چون این نام‌ها

۱. در مورد خانواده افشار مقیم یزد که نویسنده از آنهاست باید توجه داشت که در عصر صفوی عده‌ای از افشارهایی که در امور حکومتی بوده‌اند در یزد اقامت داشته‌اند. اما در مورد خانواده خودم طبق شجره‌نامه‌ای که پشت قرآن خانوادگی مندرج است از عهد فتحعلی‌شاه شناخته شده‌اند. کربلایی عاشور پدر حاج احمد افشار بود و این اخیر چندین پسر داشت. محمدباقر در شانگهای تجارت می‌کرد و محمدتقی در بمبئی و میرزا حسن در مشهد و محمدصادق و محمدجواد در یزد و بعضی در سبزوار و کرمان.

نشان‌دهنده حرفه‌هایی است که نوع صفت و پیشه‌های سنتی را نشان می‌دهد فهرستی از اسم آنها که از دفتر راهنمای تلفن یزد استخراج شد در اینجا آورده می‌شود:

آنتیک چی - آهن چی - آهنگر - ابریشمی - باروت کوب - بلورچی - بندساعتی - پالوده‌پز - پرده‌باف - پورمازار - پوست فروش - پوش دوز - ترمه‌باف - تریاک چی - جمّال (شتردار) - جواهرچی - جوکار - چاوشی - چای فروش - چتردوز - چراغی - چرخکار - چیتی - حبوباتی - حدادزاده - حریرفروش - خکاکی‌زاده - خارکن - خباز - خشتمال - خلیفه - دهقان - رُناسی - ریسمانی - زارع - سیمسار - سیاف - شاطر - شالچی - شعرباف - شکرریز - شمع‌ریز - صراف - صراف‌زاده - صفار - صوف‌باف - طاقه‌باف - طال‌ساز - عطار - علاقه‌بند - فرشی - قدکی - قناد - قنauیزی - قندریز - کاغذگران - کرباسی - کشمیرشکن - کلاهدوز - گلابگیر - گیوه‌چی - مازار - مسگر - مشکی‌باف - معمارزاده - نخ‌کش - نخودبریز - نشاسته‌گر - نیلچی - امیدوارم توصیف این پیشه‌ها را جداگانه تهیه و تقدیم کنم.

۷. نام‌هایی که منسوب به شهرهای دیگر ایران است خواه مردمی که اجدادشان از آن شهرها به یزد آمده‌اند مانند لاری‌ها، عرب‌ها، رشتی‌ها، اصفهانی، کرمانی، هراتی، شیرازی و خواه کسانی که به مناسبت تجارت با شهرهای دیگر نام آن شهر را بر خود گذارده‌اند مانند همدانی، طبسی و خراسانی که همه یزدی‌اند.

۸. نام‌هایی که جنبه فرهنگی دارد، مانند افصح‌زاده، شکوهی، آیتی، فرساد، لغوی، قلمسیاه.

۹. نام‌های زرتشتیان که اغلب کلمات فارسی و نام‌های اساطیری و حماسی و تاریخی پیش از اسلام است مانند بامسی، بهرامی، بهمردی، پشوتن، تیرانداز، جمشیدیان، خسروی، ده موبد، دینیاری، رستمی، سروشیان، شهزادی، کیامنش، کیخسروی، ماندگاری. در نام آنان نسبت به افلاطون و ارسطو هم دیده می‌شود.

ج - تقسیم‌بندی طبقاتی

مراد تقسیم‌بندی براساس طبقات اجتماعی است:

۱. اعیان به معنی متشخصین و معاریف شهر نه به معنای متمولین، البته ممکن است متمول نبوده ولی از اعیان در شمار بوده‌اند: تیره‌های خوانین و نواب‌ها را از این زمره می‌توان دانست.

۲. بازرگانان، ملک (منسوبین ملک‌التجار)، معین (منسوبین معین‌التجار)، افشار، عرب (فاتح)، لاری، فرهنگی، غضنفر، رسولیان، روهنی، زرکش، صراف‌زاده، کوراغلی، طاهری.
۳. ملاکین: اکرامی.

۴. علما و مدرسین: مدرسی، علمی، حائری، سعیدی، حائری‌زاده، مجدالفضلا.

۵. شعرا و فرهنگیان: آیتی، شکوهی، افصح‌زاده، ناصر، مشکیان.
۶. پزشکان: امین‌الاطباء، مسیح‌الممالک، سلطان‌الحکماء، حافظ‌الصحه، فیلسوف‌السلطنه، صحت‌السلطنه، شفاء‌الدوله.
۷. اصناف: قناد، خلیفه، مازار، شعریاف و...

۸. اجزاء حکومتی - در یزد معمولاً از خود یزدی‌ها کمتر در امور دیوانی وارد می‌شدند. فرد شاخص میرزا فتح‌الله مشیرالممالک بود. بعدها که دوایر دولتی تأسیس شد البته افراد یزدی مشاغلی اختیار کرده‌اند.
۹. کارخانه‌داران: هراتی، افشار، صراف‌زاده، بشارت.

در اینجا، توضیحی ضروری است و آن این که در یزد تجارت و ملک‌داری تقریباً توأمان بود. کسانی که مایه‌ای از راه کسب و کار به دست می‌آوردند آن را در زراعت و ایجاد آبادی و ملک‌داری مصرف می‌کردند. به اعتقاد یزدی‌ها زمین «میخ طلا» بود. لذا تهیه باغ در دوره شهر و حیات مباحات در بیابان و ایجاد مزارع در مناطق کویری و کوهستانی که همه مستلزم حفر قنوات بود از زمره سنت آن خطّه شمرده می‌شود. همیشه زارعان یزدی و مقنیان آنجا شهرت داشتند و به شهرهای دیگر برده می‌شدند. از جمله رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر دوره غازان خان و اولجایتو برای آبادانی مزارع ربع رشیدی در تبریز چند نفر «گاوبنده» یزدی را به تبریز

برده بود.^۱ طبقه ملاک که کارش منحصر به زمین داری باشد همیشه در یزد محدود بوده است. از راه ملک داری زندگی دشوار بوده است.

د - تقسیم‌بندی مهاجرتی

درباره یزدی‌هایی که از شهر یزد به ممالک دیگر یا به شهرهای ایران هجرت کرده‌اند نیز باید قائل به تقسیم‌بندی شد. البته می‌دانیم به‌جز زرتشتیان که به هندوستان هجرت کرده‌اند، در دوره صفویه بسیاری از یزدی‌ها به آن سرزمین رفته بودند و در مناصب دولتی و یا کارهای کسبی مشغول بوده‌اند.

۱. در عصر قاجار یزدی‌ها بیشتر برای تجارت و یا کسب‌های کوچک به شهرهای مختلف هند از جمله بمبئی و کلکته و حیدرآباد و مدرس می‌رفتند.^۲ همچنین عده‌ای به مصر رفته بودند. از جمله خانواده خان خلیلی معروف به مصری است یکی از برادرها پس از سالیان دراز از قاهره به تهران بازگشت و در تهران به تجارت پرداخت.^۳ یزدی‌ها به شانگهای و بعضی از شهرهای دیگر چین هم می‌رفته‌اند. عشق‌آباد هم از جمله شهرهایی بود که در قرن گذشته عده‌ای یزدی به آنجا رفته‌اند.

۲. مهاجرت به شهرهای دیگر به منظور تجارت مرسوم بود. از جمله به رشت، بندرعباس و بوشهر که از شهرهای تجاری و حمل و نقل کالا به هند و اروپا بود. در رشت مرد شاخصی مثل وکیل‌التجار تجارت می‌کرد که از آبادی محمدآباد یزد به آنجا رفته بود و به علت حسن شهرت و آزادیخواهی در دوره اول مجلس به وکالت از گیلان انتخاب شد. او پدر دکتر فریدون کشاورز از رهبران حزب توده و کریم کشاورز (نویسنده و مترجم) بود.

۳. مهاجرت به شهرهای دیگر به منظور معماری و ساختمان‌سازی و

۱. تاریخ اولجایتو، از ابوالقاسم کاشانی، تصحیح مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۱۶.

۲. عکسی از گروه تجار یزدی مقیم مصر در سال اول (۱۳۰۴) مجله آینده صفحه ۳۲۸، به چاپ رسیده است. اخبار اطلاعات مربوط به آنها در دوره مجله چهره‌نما چاپ قاهره نیز مندرج است.

۳. برای اطلاع بر اقدامات آنها و انجمن تجار آنجا به دوره روزنامه جل‌المتین چاپ کلکته و مجله ایران لیگ چاپ بمبئی باید مراجعه کرد.

زراعت، قنات‌کشی مخصوصاً به صفحات بلوچستان، خراسان، و اجرای امور نانوائی به شهرهای خوزستان و بلاد عربی و قنادی به اغلب شهرهای مرکز از خصوصیات شصت هفتاد سال اخیر است.

۵- خدمات و خیرات خاندان‌ها

خاندان‌ها و گروه‌هایی را که منشأ خدمات و خیرات در یزد بوده‌اند در این تقسیم‌بندی‌ها می‌توان شناساند:

۱. تجارت داخلی و خارجی - سابقه تجارت یزد قاعده درازست. زیرا شهری است در مرکز ایران. نزدیک‌ترین راه مشرق و شمال شرقی (خراسان و غیره) به جنوب ایران و بنادر خلیج فارس از این شهر می‌گذرد. در تاریخ یزد و تاریخ جدید یزد ذکر شده است که ابریشم از استرآباد به یزد آورده می‌شد.

۲. ملکداری و باغداری (زراعت): اغلب تجار و متمولین ثروت خود را به ملک تبدیل می‌کرده‌اند. باغداری در اطراف شهر و کوهستان‌ها برای تفریح و تفرج مرسوم بود. ولی در آبادی‌های ناحیه رستاق و با اندرون و نوقات و حوالی اردکان و میبد و عقدا معمولاً به قصد زراعت بوده است.

۳. صنعت و حرف: آنچه مهم‌تر از همه بود شعرافی (پارچه‌بافی) ابریشمی و نخی و کتان است. رنگرزی، زرگری، مسگری، کارهای آهنگری (مانند زنجیرسازی و طلاسازی) و صندوق‌سازی (مجری و هزارپیشه) نیز شهرت داشته است. سفال‌پزی و زیلوبافی میبد معروف بود. کارهای حصیری از الیاف و برگ خرما در بافق انجام می‌شد. حناسابی (مازاری) از صنایع اختصاصی یزد بود. حنا از بوم و سایر نقاط کرمان و مکران به یزد می‌آید و صادر می‌شود. قنادی و نبات‌ریزی یزد همیشه شهرت داشته است. معماران و مقنیان یزد از صاحبان حرفه‌ای بودند که در بسیاری از نقاط ایران آثار شاخص از خویش به جای گذاشته‌اند.

در پنجاه سال اخیر ایجاد کارخانه‌جات صنعتی بسیار رایج شد و اکنون شهر یزد یکی از مراکز مهم کارخانه‌جات است و مهاجر از هر نقطه‌ای دارد، بحث از آن مقاله‌ای دیگر لازم دارد.

۴. ساختمان‌های عمومی و موقوفات: آنها که جنبه فرهنگی دارد: مدرسه (مانند مشیریه ساخته فتح‌الله مشیرالممالک - مدرسه شاهزاده - مدرسه خان - کیخسروی (ساخته زرتشتیان) - کتابخانه (در مسجد جامع، وقفی سید علی محمد وزیر که بنایش ساخته محمد هراتی است - کتابخانه امامزاده جعفر ساخته عطاءالله افشار).

- آنها که جنبه دینی دارد: مسجد - حسینیه - سقاخانه - خانقاه - بقاع و مزارات (تعداد آنها بسیار است و در یادگارهای یزد همه آنها احصاء شده است).
- آنها که جنبه مدنی دارد: برج - کاروانسرا - آب‌انبار - قنات - مزرعه - آسیاب - حمام - بازار - بازارچه (تعداد آنها بسیار است و در یادگارهای یزد احصاء شده است).

- آنها که جنبه درمانی دارد (دارالشفا در عصر ایلخانان - مریضخانه مرسلین انگلیس‌ها در دوره قاجار، بیمارستان‌های جدید التأسيس اشخاص خیر مانند بیمارستان‌های دکتر مجیبیان، دکتر مرتاض، گودرز، محمدصادق افشار).

و - خاندان‌ها و حکومت‌ها

آخرین نکته‌ای که ضرورت دارد مورد اشاره قرار گیرد این است که اگرچه یزدی‌ها در قرون پیشین در دستگاه‌های حکومتی به عنوان مورخ و منجم و وزیر می‌بوده‌اند ولی از دوره ناصرالدین شاه است که بیشتر به سوی تهران آمده و به کارهای دولتی و خدمات عمومی مملکتی داخل شده‌اند.

۱. کارمندی در وزارتخانه‌ها، بیشتر در معارف و عدلیه و مالیه و بهداری؛ ۲. وکالت مجلس؛ ۳. تدریس در دانشگاه‌ها؛ ۴. روزنامه‌نگاری و سیاست.

ز - فهرستی از خانواده‌های مهم‌تر

آثاری زاده - آزما - آسایی - آقا - آگاه - آیت‌اللهی - احمدیه - ادیب رضوی - اصفهانی (از اصفهان) - افشار - افصح - اکرمی (سید) - امین - برخوردار - برکت - بزرگپور - بشارت (دو خانواده) - بقایی - بمی - بهروز (کریاسی) - بابلی -

پوست فروش (از خراسان) - پهلوان - پهلوان‌پور - پهلوان‌زاده - تقوی - توکلی - جلالیان - جلیلی (دو خانواده) - جلیلیان - حاتمی - حائری (اردکانی) - حائری یزدی - حاجی میراب - حافظی - حفیظی - حکیم‌زاده - خان بهادر (معین) - خان ملک - خجسته - خراسانی - خردمند - خوانین - راجی - رستگار - رسولیان (حاجی عبدالرسول) - رشتی - رضوی - رکن‌الدین - روهنی - ریاضی - ریسمانی - زرکش - سعیدا - سعیدی - سعیدی فیروزآبادی - سیحون - شعراف - شفیع‌پور - شکوهی - شمس‌الدین - شیرازی (ملک - عسکری و...) - شیرازی (تقوی غیره) - صحت - صدارت - صدرالفضلائی - صدر - صدری - صدریه - صراف، صراف‌زاده - صنعتی - ضیایی - طاهری (پاشنه‌طلا از احفاد پیر جمال اردستانی) - طباطبایی - طبسی - عبدالرسولی (رسولیان) - عرب (از بحرین) - عسکری (شیرازی) - عسکری کامران - علاقه‌بند - علائی - علائی اردکانی - علومی (دو خانواده) - علوی - غضنفر - فاتح - فاضلی - فرساد - فرهنگ - فرهنگی - فیروزآبادی - فیلسوفی - قریشی - کامران - کرباسی - کرمانی (علی) - کسمایی - کلاهدوزها - کوچک‌پور - کوراغلی - گرجی - گلستان - گلشن - گندلی - لاری - مازاد - مجد (مجدالفضلائی) - محبوبی اردکانی - مدرسی - مدیر (از سبزووار) - مرتاض - مرشد - مروج - مروستی، (علیم) مروستی - مسیح - مشیری - معتمد - معین (خان بهادر) - مقتدری - ملک (خان ملک) - ملکی (اطبا) - مؤید - مهدوی - میرعلائی - ناظم - ناظمی - نقیب (سید) - نواب - نوابی - نواب رضوی - نواب وکیلی - وزیری (وزیری وقت و ساعتی) - وکیلی - وکیلان - وکیل‌زاده - هراتی - هرندی - همدانی - یاسایی (صدرالادبا) - یزدی (شیخ حسین ندوشنی).

مقدماتی درباره تاریخ معماری در ایران براساس متون فارسی*

از متون کهن زبان فارسی، در تدوین و تنظیم تاریخی برای معماری ایران چند نوع اطلاع عاید می شود:

یک دسته مطالبی است که از جهت کسب اطلاع درباره محل وقوع ابنیه و عمارات (از قبیل قصور، مدارس، مساجد، خانقاه‌ها، بقاع، کاروان‌سراها، رباطها و جز آنها) و نام بانیان و زمان برپا شدن آن ساختمان‌ها به دست می آید. این قبیل اطلاعات بیشتر در کتب تاریخی و جغرافیائی شهرها مندرج است و طبعاً این نوع مواد در تهیه تاریخ ابنیه و آثار باستانی می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

دوم اصطلاحات و کلماتی است که در بسیاری از متون ادبی و تاریخی و حتی در میان اشعار درباره اجزا و زوایای ساختمان و گاهی هم درباره مصالح ساختمانی و به کار گرفتن آن مصالح و نحوه بنائی وجود دارد. مانند آن‌جا که در ترجمه تاریخ بخارای نرشخی اشاره به سقف مسجد فرب بر یک فرسنگی جیحون شده است، آن‌جا که می نویسد:

«و دیوارها و سقف‌های او از خشت پخته کرده‌اند چنان که در وی هیچ چوب

*. تحریر فارسی خطابه‌ای است که به انگلیسی در هفتمین کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران (مونبخ، شهریور ۱۳۵۵ (= ۲۵۳۵) خوانده شده است. (نقل از: هنر و مردم، ش ۱۷۳ (اسفند ۱۳۵۵)، صص ۴۱-۴۶.

نیست»^۱ و روشن است که چنین سقفی را به جز به طریق ضریبی (قوسی) نمی توان ساخت.

یا اینکه در وقفنامه ربع رشیدی از به کار بردن آجر در ساختمان به طور «یک دنده» ذکر شده است آن جا که در باب محل سکنای یکی از خدمه آمده است:

«و مسکن او سراچه نقاشی کرده که در دهلیز خانقاه برابر مطبخ است آسکوب زیرین غیر بالائین و چون آن سراچه به نقاشی کرده به زمستان که احتیاج باشد به آتش جهت گرم شده باید که قطعاً در آن جا آتش نکنند بلکه خانه ای که بر صغه دارد از جانب شرقی و در آن در صغه است از اندرون به آجر برآوردند تا دود در اندرون نیاید، و چو یک دیوار آن با باغچه است در پس آن و پس صغه است آن مقدار از آن باغچه که محاذی و متصل آن تا به خانه است اضافه آن تا به خانه کنند و به آجر یک دنده بر آورند، چه زیر آن زیر زمین است تا تحمل کند. چنان که جامات روشنائی صغه را نگیرد.»^۲

و این طریقه همان است که اکنون بدان «تیغه» گفته می شود.
از همین قبیل است اصطلاح فراموش شده «کاشی تراشیده» به جای کاشی معرق در عصر تیموری.

احمد بن حسین کاتب در تاریخ جدید یزد مکرر می نویسد که فلان گنبد یا کتابه را به «کاشی تراشیده» مزین کردند^۳ مانند این مورد: «و بر درگاه کتابه تاریخ به خط مولائی سعید محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده بنهادند.»^۴ (در باب مدرسه با وردیه) و یا این کتابه از مسجد جامع که هنوز برجاست:

«و در سال اثنین و ستین و ثمانمائیه حضرت معدلت شعاری امارت پناهی بفرمود که بر درگاه مسجد جمعه شهر القاب همایون پادشاه عالم پناه به خط مولانای اعظم شمس الدین محمد الحافظ به کاشی تراشیده تمام کردند.»^۵

۱. تاریخ بخارا، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی چاپ دوم، ص ۲۷.

۲. وقفنامه ربع رشیدی، چاپ شده زیر نظر مجتبی مینوی و ایرج افشار ص ۱۷۷.

۳. تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار ص ۹۵، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۹۳.

۴. تاریخ جدید یزد، ص ۱۴۷.

۵. تاریخ جدید یزد، ص ۱۹۵.

یا اینکه در تاریخ بیهق اطلاعاتی دربارهٔ سمتی که خانه باید ساخته شود مذکور است و ضمناً نکته‌ای دقیق راجع به نور و هوای مورد احتیاج در بر دارد. ابن فندق می‌نویسد:

«و اگر نهاد شهری بد افتاده باشد و کسی خواهد که نهاد سرای و بنای خویش بر نهاد نیکو نهد روی سوی مشرق کند و گذر شمال در وی گشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر از بناها افتد و سقف بناها بلند کند و درها همواره گشاده.»^۱

البته بسیاری از این نوع اصطلاحات به علت بعد زمان ناشناخته مانده و فراموش شده است و مفهوم آنها به سبب از دست رفته مصداق فراموش گردیده و به قرینه است که می‌توان تعبیری برای معنای آنها یافت. فی‌المثل در وقفنامه ربع رشیدی در آن‌جا که وصف خانقاه ربع رشیدی آمده است از موضعی به نام «شاهنشاهی خانقاه» که قسمتی بوده است از خانقاه ذکر می‌رود و گفته است که «شاهنشاهی خانقاه» در سه موضع است:

«از آن صنف و از آن طنبی و از آن تابخانه» و در یک جای دیگر باز از این موضع بدین صورت یاد کرده است: «حجره کوچک بر بالای خانقاه آن‌جا که شهنشاهی تا به خانه است و نام آن روزنة الحیاة است.»^۲

از این دو عبارت طبعاً ذهن فوراً متوجه می‌شود که این اصطلاح ممکن است با اصطلاح «شاه نشین» امروزی بی‌ارتباط نباشد. از همین قبیل است اصطلاح «فرجاب» مذکور در وقفنامه ربع رشیدی بدین عبارت:

«سراچه‌ها که بر سر درگاه بیرونی ربع رشیدی است و چهار صنفه‌ها که بر غلام گردش است متصل فرجاب که روی با مفتاح‌الابواب دارد.»^۳

۱. تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار ص ۲۷

۲. وقفنامه ربع رشیدی، ص ۱۹۶.

۳. وقفنامه ربع رشیدی، ص ۱۷۷.

این لغت هم در فرهنگ‌ها ضبط نشده است.^۱
 سوم نکاتی است مربوط به شکل ظاهری و وضع تزئینات ابنیه از این قبیل
 که قندیل همیشه در محراب مساجد نصب می‌شده و این ترتیب از زمان منوچهری
 در قرن چهارم مرسوم بوده است:
 این شاعر می‌گوید:

«چو از زلف شب باز شد، تابها فرو مرد قندیل محراب‌ها»
 و یا جمال‌الدین عبدالرزاق (قرن ششم) گفته است:
 دل معلق پر آتشی است در بر من بدان صفت که قنادیل در بر محراب
 رشته این تصور و تصویر تا عصر صفوی باقی بود و نه تنها در نقوش سنگ
 مزارها طرح محراب و قندیل نقش و نقر می‌شد. در شعر صائب (قرن یازدهم) هم
 بدین صورت ظهور کرده است:

به من این نکته چون قندیل از محراب روشن شد
 که از خود هر که خالی می‌شود مسجود می‌گردد
 نه در بت خانه‌ها ناقوس بی‌تاب است از آن کافر

دل قندیل هم در شیشه محراب می‌لرزد
 از این دقایق است رسمی که در نصب کله بز و میش کوهی بر سر در قلعه‌ها و
 خانه‌های اعیان و خوانین تا همین اواخر مرسوم بود و سنتی است که یادگارش را از
 عهد ازرقی (قرن پنجم) شاعر داریم. این شاعر در بیتی گفته است:
 هر برج و هر حصار که شاخ گوزن داشت

پنهان شد از نهیب خدنگ تو در حصار
 چهارم اسامی معماران و بنایان است، که در متون کهن آمده است. فی‌المثل

۱. در بدایع‌الوقایع از واصفی کلمه‌ای به صورت «پرخاب» آمده است (جلد دوم، ص ۲۲۸ چاپ تهران) و چون مصحح نتوانسته است در فرهنگ‌ها آن را بیابد در حاشیه گفته است: «چنین است در تمام نسخ»
 علی‌الظاهر این کلمه همان «فرجاب» مذکور در وقفنامه ربع رشیدی است که به علت ضبط نسخه به خط رشیدالدین باید صورت مذکور در وقفنامه را معتبر دانست.
 به هر تقدیر عبارت بدایع‌الوقایع این است: «مردک به گرم خانه (حمام) در آمد و از پیش ما گذشته متوجه پرخاب شد. چون سر در درون آب خور کرد...» گویا پرخاب چیزی حوض مانند بوده است.

در تذکره نصرآبادی به طور استطراد نام استاد حیدرعلی و پدرش استاد محمد علی معمار اصفهانی که هر دو در سلک معماران شاه عباس اول بودند و نیز آقا اسمعیل فرزند همان استاد حیدرعلی که در فن کاشی تراشی کمال قدرت داشت، یاد شده است.^۱

پنجم اطلاعاتی است اشاره گونه و البته بسیار مجمل در موضوع تهیه نقشه ساختمان که طبعاً نخستین اقدام اساسی و فنی در ایجاد ساختمان است و چون یکی از موضوع های کاملاً ناروشن در تاریخ معماری ایران این نکته است که آیا برای ساختمان، نقشه ای که بر روی کاغذ بکشند در کار بوده است یا نه؟ پس وجود هر نوع اطلاع مختصر در این زمینه مفید است و چون تصور می کنم که تاکنون در این باب تحقیقی نشده باشد در چند دقیقه سعی می کنم که اطلاعات محدودی را که از میان چند متن تاریخی و ادبی به دست آورده ام مبسوط تر از چهار مورد دیگر یادآور شوم.

قدیم ترین متنی که ما را از قاعده نقشه داشتن برای ایجاد ساختمان مطلع می کند ظاهراً تاریخ بخارای نرشخی است که در قرن چهارم به عربی تألیف شده و در ۵۲۲ ترجمه و در ۵۷۴ تلخیص شده است. آن جا که ذیل ذکر منازل های پادشاهان که به بخارا بوده است ضمن توصیف سرای جوی مولیان و زیبایی های آن گفته است:

«استادان نادرالعصر و معماران چنان طرح کشیده اند».^۲

این اصطلاح «طرح کشیدن» همان است که امروز به نقشه کشیدن عنوان می شود و موارد و شواهد متعدد دارد که مشهورتر از همه شعر حافظ است:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

دومین موضع تاریخ بیهقی است که در ذیل سوانح سال ۴۲۲ آمده است:

«محرم این سال غرتش سه شنبه بود. امیر مسعود رضی الله عنه این روز در

۱. تذکره نصرآبادی، چاپ وحید دستگردی، ص ۳۴۰.

۲. تاریخ بخارا، ص ۳۸.

کوشک در عبدالاعلی سوی باغ رفت تا آن جا مقام کند. دیوان‌ها آن جا راست کرده بودند و بسیار بناها زیادت کرده بودند آن جا، و یک سال که آن جا رفته دهلیز درگاه و دکان‌ها همه دیگر بودند که این پادشاه فرمود که چنان دانستی در بناها که هیچ مهندس را به کس نشمردی و اینک «سرای نو» که به غزنین می‌بینید مرا گواه بسته است و به نیشابور شادیاخ را درگاه و میدان نبود. هم او کشید به خط خویش، سرائی بدان نیکویی و چندین سرایچه‌ها و میدان‌ها تا چنان است که هست...»^۱

از عبارت «هم او کشید به خط خویش» صریحاً بر می‌آید که مسعود خود نقشه بنای شادیاخ نیشابور را بر کاغذ رسم کرده بوده است. پس از این می‌رسیم به اطلاعی که از وقفنامه رشیدالدین فضل‌الله تألیف شده میان سال‌های ۷۱۶-۷۰۹ درباره نقشه‌کشی به دست می‌آید و صراحت مطلب در آن روشن تر و نشانی است واضح از کشیدن نقشه بر کاغذ برای ایجاد سرای و ساختمان در این مورد هم اصطلاح «طرح» به کار رفته است:

«چه در عنفوان جوانی و زمان تحصیل علوم و اوقات عمارات، اتفاق چنان افتاد که به ملازمت بندگی حضرت مشغول بود و ملازمت آن بزرگان و کاملان نتوانست نمود و به نفس خود بر سر عمارات نتوانست بودن الا به نادر و همان مقدار نتوانست کردن که به هر وقت که آن جا رسد به اصناع به زبان تقریری کند و شرحی دهد یا رسمی و طرحی از آن عمارات بر کاغذی کشد و بدیشان نماید.»^۲

همین رشیدالدین فضل‌الله در وقف نامه ضمن تعیین وضع مربوط به مقاسم آب ربع رشیدی به نقشه‌ای که برای مجاری و ممر آب و به اصطلاح امروز «تأمینات آب‌رسانی» تهیه کرده بوده است اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«و شرط چنان است که این همه مقسم‌ها نهاده شد و آب به محلات و خانی‌ها و مواضع برده‌ها و ممرها به موجب عبطه و مصلحت ساخته و دقایق احتیاط در این باب به جای آورده و مرتب گردانیده دستوری روشن مشروح

۱. تاریخ بیهقی، چاپ اول، تصحیح قاسم غنی و علی اکبر فیاض ص ۱۴۹.

۲. وقفنامه ربع رشیدی، ص ۲۱.

مسمی مفصل بنویسد و پیش متولی باشد و طرح آن بر کاغذ کشیده مصور کرده و در مجلد کتاب جامع التصانیف رشیدی که به قطع بزرگ نوشته شده و آن مجلد مشتمل است بر صورالاقالیم و صورالبلدان ثبت کند تا همواره معین و مقرر باشد.^۱

اطلاع دیگری که مربوط به همین قرن است ولی در تاریخ جدید یزد تألیف شده در قرن نهم هجری مندرج است نکته‌ای است درباره مدرسه شمسیه که توسط میر شمس‌الدین محمد یزدی داماد رشیدالدین فضل‌الله طیب در یزد بنا شد و بعدها جسد میر شمس‌الدین زیر قبه آن دفن شد. شمس‌الدین موقعی که در تبریز بود (سال ۷۳۲) به ایجاد این مدرسه راغب شد. لذا طرح مدرسه را از تبریز به یزد فرستاد. پس طبعاً طرح بر روی کاغذ بوده است. این عبارت کتاب مذکور:

«در یک روز سی و سه بقعه طرح انداخته از بقاع و مساجد و خوانق و رباطات و حمامات و مصانع... و در تبریز طرح مدرسه چهار منار و دارالسیاره و خانقاه و بازار و حمام بینداخت و به یزد فرستاد و بنایان عمارت بنا کردند...»^۲

از همین تاریخ یزد اطلاعی درباره دارالشفای صاحبی یزد که به امر صاحب دیوان جوینی و به وسیله شمس‌الدین تازیکو در سال ۶۶۶ ساخته و به دست می‌آید و مؤید تهیه نقشه برای عمارات است. نص عبارت چنین است:

«این دارالشفای از مشاهیر عمارات یزدست و خواجه شمس‌الدین تازیکو جهت خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بساخت... چون طرح نزد صاحب دیوان بردند قهر کرد و گفت این چه عمارت است که این قدر حقیر است. به قدر همت خود ساخته و به قدر همت ما باید بسازد. خواجه شمس‌الدین طرح دارالشفای و چهار صفا آن و طنبی و بادگیر و بیت‌الادویه و حوض خانه و محبس مجانین و مرضی و خانه‌های نیکو ترتیب کرد و باغی مشجر در عقب آن بساخت و گنبد یخدان و در آستانه عمارت مسجد روح بساخت و بر درگاه

۱. وقفنامه ربع رشیدی

۲. تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، ص ۱۱۰.

چاهی منسوب به آب سرد حفر کرد به غایت عمارت عالی. تمام از آجر و گچ و کاشی تزئین کرد و چون این طرح را شمس الدین تازیکو نزد صاحب دیوان فرستاد تعجب کرد و بنوشت که در ساختن این عمارت گاهی افراط و گاهی تفریط کردی...»^۱

درباره دوره تیموری اطلاعاتی که داریم مرهون غیاث الدین جمشید کاشی هستیم که در مفتاح الحساب محاسبات طاقها و قوسها را گفته است و این مطلب را آقای ویلبر برای نخستین بار در کتاب خود تشریح کرده است. یک اطلاع هم درباره نقشه کشی از عهد صفوی داریم در آن شرحی است که ملا جلال منجم و مورخ در تاریخ خود به مناسبت آن که مأمور بازدید از رصدخانه مراغه شده بود به دست داده و گفته است:

«ملا جلال منجم و ملا علی رضای خوشنویس را به مراغه فرستادند که ملاحظه عمارت رصدخانه مراغه را نموده و طرح او را کشیده و به نظر اشرف رسانند»^۲

بنابراین از این چند نکته که مربوط به قرون سوم تا یازدهم هجری است نیک معلوم می شود که برای ساختمان های مشهور حتماً نقشه که در اصطلاح زمان به آن طرح می گفته اند کشیده می شده است. در پایان باید بگویم که برای اجرای نقشه و طرح بر روی زمین از خاکستر رنگ می ریخته اند نه از گچ آن طور که امروزه مرسوم است. این چند بیت گواه است بر آن:

آرزو توده خاکستر و آن طفل مزاج هر نفس در دل من رنگ دگر می ریزد
(حکیم عبدالله کاشانی)^۳
سالها خاکستر مجنون و خاک کوه کن جمع می کردند تا رنگ دل ما ریختند
(طاهر مشهدی)^۴

۱. تاریخ یزد، چاپ دوم، ص ۱۱۲.

۲. تاریخ ملا جلال، چاپ ابراهیم دهگان، ص ۶۳.

۳. تذکره نصرآبادی، ص ۳۶۴.

۴. تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۵.

طرح دنیای نوی می‌ریختم گر کف خاکستری می‌داشتم
(میرزا ملک مشرقی)^۱
و نصرآبادی در خطبه تذکره خود نوشته است: «آنکه در ظاهر رنگ بنای دوستی
می‌ریزد در باطن خشت عداوت روی کار می‌آورد»^۲

تبرستان
www.tabarestan.info

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۲۵

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۷.

نوشته‌های جغرافیایی در سفینه تبریز*

در سفینه تبریز که اصولاً میان سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۳ در تبریز به خط ابوالمجد محمد بن صدرالدین ابی‌الفتح مسعود بن مظفر تبریزی کتابت شده و مرکز نشر دانشگاهی آن را به اسلوب نسخه برگردان (عکسی) به چاپ رسانیده است (تهران، ۱۳۸۱) سه تکه نوشته جغرافیایی وجود دارد. ولی هیچ مشخص نیست که کاتب آنها را از کدام مأخذ برگرفته است. در بخش دوم نام «سلیمان» ذکر شده است. طبعاً مؤلفی است فعلاً ناشناخته و شاید از همروزگاران جامع مجموعه.

قسمت سوم توضیحاتی است که بر اطراف شکل جغرافیایی جهان نوشته و اطلاعاتی است درباره عرض و طول هفت اقلیم و وضع خط استوا.

باید گفت که بندهای سودبخش هم درباره خواص احجار (ص ۶۳۴-۶۳۸) و خواص مواد کانی (ص ۶۵۶) و دلائل برف و باران (ص ۶۵۷-۶۶۰) در آن آمده است که در این وقت بدان‌ها نمی‌پردازد.

وانویدی آنها را برای انتشار در «فصلنامه جغرافیایی» دور از مناسبت ندانست.

*. تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۰ (پاییز ۱۳۸۲)، صص ۱۶۵-۱۷۲.

I (ص ۶۶۰-۶۶۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب اقلیم و بلاد

فصل اندر اقلیم‌ها و نهاد ولایت‌ها

بدان که معلوم شده است که از عالم یکی ربع مسکون است باکوه‌ها و آب‌ها و نبات‌ها که مردم شناسند و بعضی دیده‌اند و بدو هفت اقلیم بخشیده‌اند برحسب درازی روز.

چنان که در اقلیم اول درازترین روزی سیزده ساعت باشد و کمتر یازده و هر اقلیمی در آن دیگر تفاوت نیم ساعت نهاده‌اند.

و اقلیم دوم را سیزده ساعت و نیم، همچنین تا اقلیم هفتم که درازترین روزها شانزده ساعت باشد.

و از همه، اقلیم هفتم کهنتر است که نزدیکی دایره کمترین است.

و اقلیم اول نزدیک‌تر و مهمتر که برآند دایره مهمترین است.

و پارسیان اقلیم را کشور خوانند و هر کشوری را نامی نهادند.

اول: ارزه - دوم، سوه - سیم فرددفش - چهارم: ویددفش - پنجم، وورپرشت -

ششم، روزجرشت - هفتم، خنیرث.^۱

باقی و به قسمتی دیگر اقلیم ایران شهر^۲ در میان است که «چهاره» خوانند و بر

گرد او اقلیم چین، دیگر ترک، دیگر روم. دیگر افریقیه، دیگر عرب، دیگر هند. و

چون از اقلیم هفتم که نزدیک‌تر دایره خردترست بگذری به جایگاهی رسد که شش

۱. مرحوم قزوینی به مناسبت ذکر این نام‌ها در مقدمه شاهنامه (مندرج در بیست مقاله قزوینی، جلد دوم به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳، ص ۳۱-۳۵) از منابع متعدد ضبط متنوع نام‌ها را آورده و آنچه را در متن مقدمه شاهنامه است چنین نقل کرده: ارزه - شبه - فرددفش - ویددفش - وورپرست - وورجرست - خترس بامی. (و البته نسخه بدل‌های مختلف برای هر یک نقل کرده و توضیحات ریزه کارانه برای هر یک آورده است).

در نقل متن حاضر آنچه نقل شد به همان صورتی است که در سفینه تبریز چنان خوانده می‌شود.

۲. اصل: انزان شهر

ماه همه روز باشد و شش ماه همه شب، و هیچ آبادانی و جانور آنجا نتواند بود و به سد سکندر نزدیک است که از بهر یاجوج و مأجوج ساخته است. سکندر دیواری نهاده است [تا] یاجوج و مأجوج از جای خویش پیشتر نیایند و تباهی نکنند. و بعضی از بازرگانان که سوی چین روند باشد که در آن نواحی ببینند.

و صورت ایشان مانند آدمی است و خوی و نهاد دد و دام دارند و هیچ صناعت نکنند و جز صید کردن تا بخورند. ایشان را کاری نباشد و بر یکدیگر غارت کنند و قوی ضعیف را همچون دیگر شکارها بخورد. و زنگشان سخت سپید باشد مانند برف، و بینی ندارند و چشم خرد، و موی جز بر سرشان نباشد، تا قدم برسد. قامت چند یک به دست دارند و عمرشان از عمر بنی آدم به بسیار درازتر است. و از سوی شمال است که سرما و برف بسیار باشد.

فصل

چون از سوی جنوب بگذری از آفت گرما و تلخی آب جوشان سکون نتواند بودن، و اندرو جانوران اند. مردم همانا روز با شکاف‌ها^۱ روند و شب بیرون آیند و طلب معاش کنند. و چهره و شکل آدمی دارند و درازشان^۲ از دوازده گز زیادت است و سیاهی باشند سخت سیاه، و بر تن هیچ قوتی ندارند و خداوند خرد نیستند و کارش به جز صید کردن و یا جفت خویش بودن هیچ نیست و عمرشان به دو سه چندان است که از آن بنی آدم.

فصل

ای خفته از خواب غفلت بیدار شو و به چشم اعتبار در قدرت‌های یزدانی نگاه کن و دام نجات سپار و ایمان آر به خدای که آفریدگار هر دو جهان است و بر آورنده مکین و مکان است.

۱. اصل چنین است و ممکن است که «به اشکاف‌ها» نیز خوانند.

۲. شاید: درازاشان یا درازیشان

فصل

بدان که ستبری فلک قمر صد هزار و سی و شش هزار و چهل میل است. هر میلی چهار هزار ارش و ستبری منطقه البروج پنجاه و شش بار هزار هزار و پانصد و پنجاه^۱ [و] چهار هزار هزار و چهار [صد] و بیست و پنج هزار و چهار صد و هشتاد و سه میل است. در کتب چنین یافته‌ام و حقیقت شناس که این حسابی است از کی ان و لعبت^۲ و زینه شناس. ایزد تعالی به توفیق حسن طاعت داری و راه راست یافتن روزی کناد تا بدان رستگار شویم. و مرکز و قرار و جای خویش بیابیم، ان شاء الله تعالی.

فصل

خاصیت چند شهر که در آن باشند - به دلیل هر چیزی را خاصیتی باشد بعضی ظاهر و بعضی مخفی. و این خاصیت شهری چندست که دیگر شهرها را نیست. هر که در بیت^۳ [۶۶۱] شود پیوسته خرم و خندان باشد. هر که در اهواز مقام کند در عقلش نقصان آید. عطرها به انطاکیه و اهواز در مدت سه ماه بگردد و بویش کم شود. هر که به یک سال در موصل مقام کند قوتش کم شود. هر که به بحرین نشیند طحالش بزرگ شود و به درد آید. به بحرین خرمایی است «سیاهی» خوانند هر که نبیذ آن بخورد از و عرقی آید که جامه سپید نارنجی شود. هر که در مرو مقام کند بیم آن باشد که او را رشته برآید همچنان که به دهستان سناقر برآید. و ازین سناقر^۴ به بلخ بسیار باشد و «ریش بلخی» خوانند.

۱. اصل: پنجاه

۲. رنگ مرکب محو شده و به احتمال چنین خوانده شد

۳. اصل: کذا، ظاهراً نوشتن «المقدس» فراموش شده است.

۴. طبق آنچه اسمعیل جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی نوشته است این بیماری در «رباط دهستان» مجاور گرگان و به آبادی آنجا موسوم به سناقر زیاد بوده است (ص ۵۹۳، چاپ عکسی به اهتمام سعیدی سیرجانی) نام آبادی مذکور در نقل به لغت نامه دهخدا سناقر آمده است و معلوم نیست از کدام مأخذ گرفته شده.

هر که در بصره مقام کند بیم آن باشد که به وقت جماع کردن لرزه برفتد.
هر که در مصیصه به تابستان روزه دارد سودا برو غالب شود و نزدیک آن
باشد که دیوانه گردد.

هر که به ترکستان رود طبع او کادیراز^۱ خواهد.

در روم گاو کوهی بنماند.^۲

در هندوستان خوک نباشد.

کر (؟) به چین هرگز بچه نکند.

پیل به جز هندوستان نباشد.

نهنگ را از آب نیل بر آرند و به آب دیگر فرو گذارند بمیرد.

در زمین حمص کژدم^۳ کار نکند.

هر که به تابستان به نودر (؟) باشد تبش بگیرد.

تب جهیر (؟) معروف است که از همه جایی صعب تر آید.

بیرون از هند در هیچ شهر چندان مگس نباشد که در واسط.

تم ضحوة الاربعاء رابع محرم سنة ۷۲۳

II (ص ۷۱۴-۷۱۵)

[اقالیم سبعة]

بسم الله....^۴ بعد از حمد و ثنای... فراوان بر آفریننده... و پرورنده جهانیان...
گوید مقرر این بیان... عبده سلیمان الاوحد... الله لل فوز السرمدي.... اساطین
سلاطین و ارباب.... یقین امدهم الله بالتوفیق و له.... الحقایق علی التحقيق.... فرمود
و بر آن ابرامی هر چه تمام تر نمود که فواید... داشتند در ذکر اقالیم سبعة و عرض و
طول شهر [ها]... درین اقالیم مذکورست در ملک تحریر و بیان تقریر... بر مقتضای

۲. اصل: فقط نقطه‌ای زیر حرف پنجم آمده است.

۱. کذا

۳. اصل: کردم

۴. موارد نقطه چین به مناسبت بریدگی و سائیدگی لبه ورق است و یا ناخوانائی‌های نوشته.

المأمور معذور همین داعی مخلص از هر جا شمه [ای]... باز نمود و عیبه عیب خویش را درویشانه باز گشود.

پیش از خوض... بیاید دانست که حکمای پیشین نورالله اسرارهم ربعی را از زمین که آن را ربع [مسکون] گویند اعتبار کرده‌اند و از مشرق اول ربع با مغرب خطی فرض کرده و آن را خط... نهاده و آن خط را به صد و هشتاد قسم کرده و هر یکی را درجه نام کرده و هریک را ازین.... بیست فرسنگ تقریباً گرفته و از کنکدر که اقصای جنوب است و آن را قبة الارض گویند [تا اول]... دیگر فرض کرده و آن را به نود قسم کرده و هریکی را همچنان درجه‌ای گرفته.

و بعد از خط استوا... و چهل دقیقه هفت قسم دیگر که آن را اقالیم سبعة گویند اعتبار کرده و شهرهایی که مشهورست بیشتر ازین اقالیم سبعة است و اکنون آن اقالیم که ایشان اعتبار کرده‌اند بعضی آب گرفته است، به سبب آن که.... هزار سال به قدر چهار درجه تقریباً از طرف جنوب آب دریا باز می‌نشیند. پس ناچار در هر دوست و پنجاه سال قرب بیست فرسنگ از طرف جنوب آب دریا باز نشیند و در طرف شمال به همین مقدار بیفزاید. لاجرم جزایر خالدا و غیرها اکنون ناپیدا شده‌اند به سبب زیادتى آب دریا و به تدریج سردسیر گرمسیر شود و مشرق مغرب گردد و جنوب شمال شود و زمین خشک دریا گردد.

و مثال خط استوا و اقالیم سبعة این است که درین نصف دایره بر سبیل تمثیل باز نموده می‌شود. و طول شهرها مغربیان از مغرب می‌گیرند و مشرقیان از مشرق و عرض شهرها را از خط استوا برین ترتیب.

و چنین گویند که فرض خط استوا در زمین از فرض قطع دایره معدّل النهار برخاسته است، چنان که فرض این خط که از اقصای جنوب به اقصای شمال در میانه اقالیم افتاده است از فرض خط دایره نصف النهار می‌گیرند.

اما اقالیم اول، بدان که مجموع عرض او... یب م^۱ گیرید تا ک کز،
و اما اقالیم دوم ابتدای عرضش از ک کز گیرند تا کزل،

۱. کوشیده شد که حروف ابجدی چنان که در نسخه آمده است نقل شود ولی باز دلالت بر آن ندارد که از نظر محاسبه دقیق و درست باشد.

و اما اقلیم سوم ابتدای عرضش از کزل گیرند تا لج لز،
و اما اقلیم چهارم تمامی عرض او از لج لز گیرند تا لج ند،
و اما اقلیم پنجم ابتدای عرض او از لج ند تا مح کب،
و اما اقلیم ششم عرض از مح کب گیرند تا مزیب،
و اما اقلیم هفتم ابتدای عرض او از مزیب گیرند تا ن ک.

و چون ذکر هر شهری درین نصف دایره چنان که می‌بایست شرح
نمی‌شایست داد لاجرم بر سبیل اجمال طول و عرض شهرها [ی] چند مشهور یاد
کرده شد تا هر که خواهد به طریق رقوم هر شهری از عرض و طول او استدلال کند.
والله اعلم بالصواب.

و باقی شهرهایی که مشهورست درین اقلیم و نشان آن درین جداول متعذر
است نخست طول و عرض هر شهری جداگانه خود استدلال کرده شود، و باشد که
شهری چند را نامی جداگانه گویند:

مثل فلسطین که اطلاق کنند بر بیت المقدس و عسقلان و رمله و طبریه،
و قومس: خوار و سمنان و بسطام و دامغان را گویند،
و دیار بکر: موصل و سنجار و ماردین و مفارقین و جزیره و رأس العین و
حدود آن شهرها را گویند،
و همچنان آذربایجان و عراق و فارس و دیلمان و طبرستان و مازندران و
مکران و زاولستان و هند و سند و چین و ماچین.

و عرض و طول این شهرها یکایک در زیج‌ها بیان کرده‌اند. اگر طبع وافق
است از هزار یکی و از بسیار اندکی کافی است، و اگر نه روزگار آنان عزیزتر است که
در امثال زواید چنین چیزها صرف کنند.

اما ناچار هر قصه لعل که عذر (؟)... این فواید در سلک تحریر درآمد، فی
تاریخ رجب سنة عشرين [و] سبعمائة هجرية.... والله اعلم. تمام شد کتاب اقلیم و
بلاد. نماز خفتن شب یکشنبه سادس صفر ختم بالخیر...^۱

۱. مشخص نیست که دو تاریخ چرا (؟)

III (ص ۷۳۳)

کتاب مختصر فی ذکر الاقالیم السبعة

بسم الله الرحمن الرحيم

الربع المعمور من الأرض سبعة اقالیم مقسومة على عدد الكواكب السبعة
فالأول منها ينسب الى زحل و هو بلاد الهند

و الثاني الى المشتري و هو بلاد الصين

و الثالث [الى المريخ و هو] بلاد الترك

و الرابع الى الشمس و هو بلاد خراسان

و الخامس الى الزهرة و هو بلاد ماوراءالنهر

و السادس الى عطارد و هو بلاد الروم

و السابع الى القمر و هو بلاد الثلج

و الله اعلم حرّره العبد الحاج محمد بن مسعود فى يوم الاحد الثامن و
العشرين من شهر ذى الحجة مختتم من شهور حجة اربع و عشرين و سبعمائة بمدينة
تبريز، حماها الله تعالى.

ضمناً مناسب دید مطلبی را که درباره زلزله‌های تبریز (ظاهراً نوشته کاتب)
درین مجموعه آمده است و جنبه جغرافیایی تاریخی دارد در پایان نقل کند:

IV (ص ۴۳۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ تبریز

بنیاد تبریز در زمان خلافت هرون الرشید زن او زییده خاتون فرمود نهادن در
تاریخ سنه خمس و سبعین و مائة هجرى و پنج سال از خلافت هرون الرشید
گذشته.

و در سنه اربع و اربعین و مأتین به زلزله خراب شد متوکل خلیفه باز عمارت
فرمود و به قرار اصل باز آورد.

باز از تقدیر ربانی و قضای آسمانی به تاریخ سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه به زلزله خراب شد. در روزگار القایم بامرالله و هسودان بن محمد الرّوادی به عمارت آن مشغول شد و در آن مدت ابوطاهر منجم به تبریز بود و در نجوم مهارتی داشت در خدمت امیر و هسودان حکم کرده بود که شب آدینه چهارم صفر میان شام و خفتن خراب شود. آن حکم راست آمد. روز پنجشنبه منادی کردند که مردم شهر بیرون روند. بیشتر بیرون رفتند به سرخاب و در شهر نظاره می‌کردند. آن حکم که کرده بود در آن وقت معین واقع شد و جماعتی که در شهر مانده بودند هلاک شدند و این معنی ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده است که درین تاریخ من به تبریز رسیدم به زلزله خراب شده بود و چهل هزار آدمی هلاک شده به قولی در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه آبادان کردند و به قولی در سنه خمس و ثلثین و اربعمائه.

و این عمارت که تا غایت باقی است آن عمارت امیر و هسودان است و این اصحّ است که در سنه خمس عمارت کردند به قول و اخبار ابوطاهر شیرازی و ابوطاهر شیرازی حکم کرد تا در وقتی بنیاد نهادند که زحل در عقرب بود و صاحبش مریخ در جدی که شرف اوست و مشتری در سرطان در شرف و آفتاب و زهره و عطارد در حوت و قمر در سنبله و ابوطاهر گفت که محال است که دیگر تبریز به زلزله خراب گردد. اما عهده سیل نتوانم کردن. دیگر منجمان گفته‌اند که از سیل نیز سلیم باشد که کواکب به غایت نیکو افتاده‌اند.

بعد از آن تا غایت اگر چه زلازل و سیول بسیار اتفاق افتاد خرابی نشد و سخت‌ترین زلازل آن بود که در شب چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاخر سنه احدی و سبعین و ستمائه شش ساعت از شب گذشته آفتاب در دلو و مردم همه در خواب حادث شده، به غیر آن که مناری چند را سر بیفتاد و خانه‌ای چند معدود به خلل آمد دیگر خرابی نشد اما زمانش ممتد گشت و مردم شهر همه مساکن و اوطاق بگذاشتند و به صحرا و باغ‌ها و مقابر موطن شدند در یک شبانروز هجده نوبت اتفاق افتاد. حق تعالی محافظت کرد.

درین تاریخ پادشاه اباقاخان بن هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بود. هشت سال از پادشاهی او گذشته، و این تاریخ درست است:

از زلزله اول تا دوم صد و هفتاد و نه سال، و از دوم تا سوم دویست و شصت و هشت سال، و از دوم تا سوم دویست و شصت و هشت سال، و از آن تاریخ که زبیده خاتون بنیاد نهاده است تا زلزله سیم چهارصد و نود و شش سال بود.^۱
والله اعلم بالصواب فی ضحوة يوم الاثنين السابع والعشرين ربیع الاول سنة ثلاث و عشرين [و] سبعمائة.

گویند به وقت آنکه وهسودان بن محمد الروادی پدر محلان بنیاد تبریز می کرد بعد از آن که به زلزله دوم خراب شده بود، چهار کس از اولیای خدا که در ولایت مشهور بودند بیاورد و بر چهار گوشه شهر بداشت. به وقت آنکه ابوطاهر شیرازی وقت اختیار کرد طاس بکوفت مشایخ چهارگانه هر یکی سنگی در بنیاد انداختند و بعد از آن عمارت اساس نهادند.

یکی باله خلیل بود از دیه صوفیان.

دوم شیخ ابونصر از النجف نخجوان.

سیم شیخ علی بن ایوب از اران.

چهارم شیخ سعید سمولی از موغان.

در آن مدت که تبریز به زلزله خراب شده بود شیخ ابوبکر تبریزی به بسطام بود در بندگی سلطان المحققین شیخ ابویزید بسطامی طاب ثراه. مرغکی بیامد و بر دیوار خانه نشست و چیزی می خواند. شیخ ابویزید از شیخ ابوبکر پرسید که می دانی که این مرغ چه می گوید. شیخ ابوبکر گفت نه. شیخ ابویزید گفت می گوید که تبریز به زلزله خراب شده است و هیچ چیز جز زاویه تو و مسجد خرابات^۲ آبادان نمانده است. شیخ ابوبکر گفت الحمد لله. شیخ گفت برو به پای ماچان. شیخ ابوبکر به پای ماچان رفت. شیخ ابویزید گفت اگر خانه تو خراب شده بودی و باقی آبادان می بود شکر راست بودی.

۱. محاسبه فواصل نادرست است فاصله میان زلزله اول تا دوم ۱۸۹ سال بوده و میان دوم و سوم ۳۳۸ سال
۲. کذا در اصل: شاید مسجد و خرابات

ویرانه‌های باستانی سیستان*

علل ویرانی سیستان

سیستان (= سجستان) در داستانهای اساطیری و پهلوانی و دینی و تاریخی ایران مقامی بس بلند دارد و چه بسیار مردان دلاور و نامدار و نام‌آور و دانا که از آنجا برخاسته‌اند و هر یک به سببی نام سیستان را در یادها زنده نگاه داشتند. مانند رستم دستان، ضحاک (= بیوراسف)، زردشت، پیامبر ایرانی که سالیانی از زندگی خود را در آنجا گذراندید، گشتاسب پادشاه ایران زمین که در آن سرزمین پادشاهی می‌کرد، یعقوب لیث و مازیار از مردان جنگجو و آزاده تاریخ ما، اسفندیار که از تیرگز سیستان درگذشت، شاعر پارسی‌گوی فرخی سیستانی، که با کاروان حله از سیستان برفت...

پس سیستان، سرزمین پادشاهان بزرگ و جایگاه مذهبی ایران، که چنین مردانی در آن می‌زیسته‌اند روزگاری سخت باشکوه بوده است و شهرهای آبادان و متعدد داشته است که نام آنها را در تاریخ‌ها و جغرافیاها به آسانی می‌توان جست و بی‌گمان بناهای رفیع و با جلال نیز در هر یک از آن شهرها جلوه می‌کرده است. اما اگر آثار باستانی سیستان آن چنان که باید درست و پابرجا نیست و از باد و باران و جنگ و ستیزها زیان دیده است چند علت بزرگ دارد، و باید گفت کمتر

سرزمینی هست که به این همه علل مختلف دچار بوده و بهتر از این به جای مانده باشد.

۱- دست به دست رفتن سرزمین سیستان از دستی به دستی دیگر که اغلب با جنگهای خانمان برانداز نیز همراه بوده است.

۲- خشکسالی یا برگشتن هیرمند از مسیر خود که موجب جابجا شدن و یا ویران شدن شهرها و آبادی‌ها بوده است. نویسنده تاریخ سیستان^۱ در کتاب خود برخی از خشکسالی‌های سیستان را با وصف دقیق بیان می‌دارد، آن چنان که بهای گندم به چند برابر می‌رسیده است (ص ۱۸۶، ۳۶۵، ۳۸۳).

۳- بالا آمدن رود هیرمند، آنچنان که شهرها را آب می‌گرفته است از یک مورد آن در تاریخ سیستان چنین یاد می‌شود: «آمدن سیلاب در ولایت سیستان چنانکه در کناره خندق و حوالی شهر یک نیزه بالا آب می‌رفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت، و طرف مشرق تا پای کوه دزدان، و در شمال تا پای کوه فراه و در جنوب تا حدود مکران، بدین منوال آب بود، و از شهر مدت سه ماه کشتی^۱ می‌باید شد، و درین مدت در خندق هشت مرد غرق شدند، و در حوالی ولایت درین سیلاب قرب سیصد آدمی از مرد و زن و بسیار چهار پای هلاک گشتند و اغلب سیستان را آب ببرد در آدینه نوزدهم شوال در سال ششصد و چهل و یکی، (ص ۳۹۷ و نیز نگاه کنید به ص ۳۶۵).

۴- سرمازدگی‌های سخت که برای آن سرزمین ناگهانی است و موجب پریشانی بسیار می‌شود. نگاه کنید به صفحات ۲۱۸ و ۳۶۰ و ۳۹۱ از کتاب تاریخ سیستان که از همین «یخ بست»ها درختان خرما از میان می‌رفته است. از اینجا روشن می‌شود که روزگاری سیستان هم نقطه‌ای خرما خیز بوده است و اکنون درخت خرما در آنجا بسیار کم دیده می‌شود. بجز این آفت، از عوامل دیگر طبیعی یکی هم بادهای خشک و گرم است که در مواقع معین می‌وزد و زندگی را سخت

۱. مقصود از کشتی باید همین زورق‌هایی باشد که هم اکنون در روی دریاچه هامون شناور است و از نی و جگن ساخته می‌شود و هر یک از آنها مدت دو ماه به کار می‌آید و سپس چون به علت اینکه نی‌ها خیس و سنگین می‌شود از کار می‌افتد.

می‌سازد. زلزله نیز چند بار به سیستان آسیب رسانیده است. (تاریخ سیستان ص ۱۶۰، ۱۷۴).

۵- ریگ روان، که هنگام برآمدن هر چه بر سر راه آن باشد در زیرش پنهان می‌شود و باید بسیاری از آبادیهای سیستان در زیر ریگ روان پنهان شده باشد^۱ اما خوشبختانه روزگاری که به دست آید درست و سالم خواهد بود.

۶- در این یکصد ساله اخیر، آن چنان که شهرت دارد، سبب ویرانی سیستان همجواری آن با هندوستان است که مستعمره دولت انگلیس بود و این دولت اخیر از لحاظ سیاسی، ویرانه بودن سیستان را مفید می‌دانسته است.

پس سرزمینی که این همه آفت به آن روی آورده است باید ویران باشد، و اگر اکنون خرابه‌هایی به جای مانده است باز برای ما سودمند و غنیمت است و با دقت و تحقیق در آن آثار باقی مانده نکته‌های مفید تاریخی به دست می‌آوریم.

ویرانه‌های سیستان

در سیستان کنونی، از سوی زاهدان (یعنی جنوب) که به طرف زابل^۲ می‌رویم، به ترتیب آثار زیر را می‌بینیم:

۱- قلعه رستم: در ده فرسخی زابل به فاصله یک فرسخ از سمت چپ راه^۳ این محل که اکنون به کلی ویرانه است باقیمانده شهری است که به صورت ظاهر و به حکم نوع عمارتها و کهنگی سفالهای آن (تصویر ۱ و ۳ که در صفحه ۴ چاپ شده است) باید میان چهارصد تا پانصد سال پیش از این به یکی از علل مذکور در فوق متروک شده باشد. وسعت خرابه‌های کنونی آن تخمیناً سه کیلومتر در سه کیلومتر هست و استخوان بندی بسیاری از بناهای آن هنوز پابرجاست. عکسی که در اینجا چاپ می‌شود نمای قسمتی است از یک بنای آن که علی‌الظاهر باید عمارت

۱. ریگ روان اگرچه ویران‌کننده و از میان برنده است اما این سود را دارد که آثار و اشیاء را به خوبی و درستی نگاه می‌دارد. در تاریخ سیستان می‌خوانیم که: «و آن ریگ ایشان را خزینه بزرگوار است که همه چیزی که بخواهند به ریگ اندر کنند هر چند سالیان بتواند نگاه دارد و بدان هیچ نقصان نیاید».

۲. زابل مرکزی کنونی سیستان است که نام آن پیش از سال ۱۳۱۵ ش نصرت‌آباد بوده است.

۳. سابق بر این، راه عمومی از کنار همین محل می‌گذشته است.

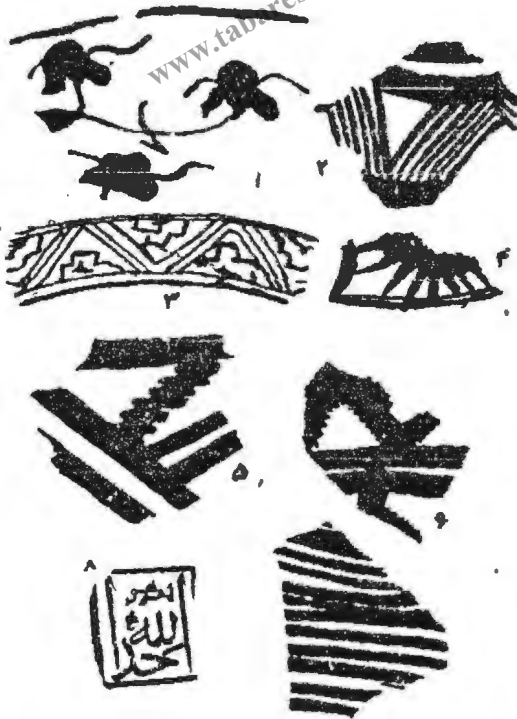
معتبری بوده باشد. هیچ روشن نیست نام این شهر با این وسعت و شکوه چه بوده است و از چه زمان چنین متروک مانده است. آنچه بیشتر می توان حدس زد آنست که تغییر مسیر هیرمند باید سبب ویرانی آن شده باشد، زیرا اکنون شعب رودخانه هیرمند از این شهر خرابه ده فرسخ فاصله دارد.



نمای طاق یکی از بناهای قلعه رستم

۲- شهر سوخته: پس از قلعه رستم به فاصله ۶ کیلومتر، در کنار جاده کنونی که به زابل می رسد (در سمت راست)، تپه هایی به چشم می خورد که بیش از پنجاه کیلومتر ارتفاع ندارد. بیننده تا بالای آن تپه ها نرود و در کنار آنها قرار نگیرد به هیچ وجه از آثار بسیار گرانبغری که بر روی آن تپه ها ریخته است و بی گمان در دل خاک آنها نهفته است آگاه نمی شود. این محل شهر سوخته نام دارد. و همه این شهر سوخته بر روی تپه هایی قرار دارد که شاید در حدود سه کیلومتر دراز داشته باشد. افسوس که این شهر را تنها به نام شهر سوخته می شناسند و در هیچ تاریخ و کتابی

یادی از آن نشده است که این کدام شهر بوده و در چه زمانی سوخته است، و قطعاً نام شهر سوخته از دوره‌های بسیار قدیم بر این ویرانه‌های از میان رفته اطلاق می‌شده است. آثاری که اکنون بر سطح این تپه‌ها به وفور دیده می‌شود شکسته سفالهایی است که شماره آنها از هزاران هزار می‌گذرد و تقریباً تمام سطح تپه‌ها را پوشیده است. اگر کمی خاک را بشکافیم به سوخته‌های چوب و آثار آتش‌سوزی برمی‌خوریم و فوراً در می‌یابیم نامی که به آن داده‌اند نام درستی است.



- ۱- پشت بشقاب لمبادار چینی
(زمینه سفید و نقش‌ها آبی) از قلعه
رستم
- ۳- روی همان بشقاب‌ها
- ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷- نمونه نقش
سفالهای شهر سوخته
- ۸- سنگ‌کنده کار، تپه شیخ علی

این سفال شکسته‌های بسیار که بر روی تنه و زیر خاک آن تپه‌ها دیده می‌شود بهترین نشانه و سند ماست که از روی آنها می‌توانیم تاریخ بنای شهر را بیابیم. در گردش کوتاهی که کردیم به دو نوع مشخص از ظرفهای شکسته برخوردیم، یکی از نوع سفالهایی که در تپه حصار دامغان و سیلک کاشان به دست آمده است و از ظروف متعلق به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌باشد و از نظر ماده و نوع جنس و

همچنین از نظر نقش‌ها و طرح‌ها (مانند نقش بزکوهی که بر روی سفالی دیده شد و اکنون در اختیار آقای حبیب الله صمدی است) ماندگی بسیار میان همه آنها دیده می‌شود. در همین جا تصویر چند نمونه از آنها را جهت ملاحظه خوانندگان به چاپ می‌رسانیم تا صحت این نظر بیشتر روشن باشد. (تصویر ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷)

نوع دیگر از ظروفی که در آنجا دیده شد ظرفهای سنگی از مرمر و از دیگر سنگهای زینتی است که با دقت تمام تراشیده شده است. اکنون از این نوع ظروف نمونه‌هایی که متعلق به دو هزار سال پیش از میلاد است در موزه‌ها به دست داریم. این نکته را هم باید گفت که هیچ‌گونه آجر یا کاشی و دیگر مصالحی که مربوط به دوره‌های بعد باشد در سراسر این تپه‌ها دیده نمی‌شود و حتی سنگ هم در بناهای آن که اکنون آثاری از آنها مشهود نیست به کار نرفته است. بی‌گمان یکی از کارهایی که باید از طرف اداره باستان‌شناسی بشود حفاری و خاک‌برداری مطالعه در این تپه‌ها می‌باشد که قطعاً کمک مهمی برای تاریخ سیستان خواهد بود.

۳- ویرانه‌های کوه خواجه: کوه خواجه که تنها بلندی در سرزمین سراسر هموار سیستان است از فاصله چهار فرسخی نمای ذوق‌نق‌ای را دارد، و چنان می‌نماید که سطح آن باید تخت و یکنواخت باشد. این کوه که اکنون خواجه نام دارد طبق تحقیقاتی که شده است و توسط استاد دانشمند آقای پورداد به چاپ خواهد رسید نامش در اوستا آمده است و همیشه جنبه ایزدی و مذهبی و تقدس داشته است. چون در این یادداشت مقصود بحث لغوی و تاریخی نیست مختصری از وضع جغرافیائی آن با وصف چگونگی کنونی خرابه‌های آن گفته می‌شود.

از شهر زابل تا کناره آب هامون میان چهل تا شصت کیلومتر فاصله است. اطراف کوه خواجه را آب و نیزار هامون فرا گرفته است و ناچار برای بر شدن به آن کوه باید از آب گذر کرد. وسیله‌ای که مردم محل برای گذشتن از آب استفاده می‌کنند قایق‌هایی است از نی و جگن به نام توتین که لبه ندارد و با چوبی که ته آب بر زمین فشار داده می‌شود بر روی آبهای آرام نیزار حرکت می‌کند^۱ آب نیزار هامون گاه کم و

۱. در تاریخ سیستان از کشتی زیاد یاد شده است و حتی در جایی می‌نویسد که دویست کشتی به کار برده

گاه زیاد می‌شود. فصل بهار آبش زیاد و هنگام پائیز کمترست، و مواقعی هست که آب قسمت زیادی از دشت‌های اطراف را به فاصله چهار پنج فرسخ بیشتر از وضع عادی فرا می‌گیرد. من در فاصله سه فرسخی از نیزار هامون گوش ماهیهای نازک سیاه رنگ بر سطح زمین که از آب خشک افتاده بود دیدم. همین گوش ماهیها نشانه آن بود که آب بهاره آنجا را در زیر داشته است.



نمونه یک توتین

آقای برقی از زابلیان محترم که سالیانی شهردار آن شهر بوده است می‌گفت در سال ۱۳۱۷ که هیرمند کم آب بود و آب هامون پائین نشست در سمت مغرب

→

می‌شده است. قطعاً مقصود از کشتی باید همین زورقها باشد که به مناسبت وضع محل ساخته می‌شود، از جهت اینکه نی وجگن آماده‌ترین وسیله این کارست. شاید در آن زمان قایق چوبی نیز مرسوم بوده است.

کوه خواجه ویرانه‌هایی پیدا شد که حکایت از آبادانی کنار کوه خواجه داشت.^۱ پس باید از آب گذشت تا بتوان بر کوه خواجه شد. چون به کوه نزدیک شویم مشاهده می‌شود که این کوه آنچنانکه از دور می‌نماید هموار و ساده نیست. کوهی است از سنگهای سیاه سخت با بدنه‌های بریده بریده و بدره‌ها و با شیب‌های تند که به آسانی از هر سوی آن نمی‌توان بالا رفت. ارتفاع کوه خواجه در همه سطح آن یکی نیست و بلندترین نقطه آن به حدود پانصد پا می‌رسد. سطح کوه یکسره از سنگ پوشیده شده است. راه ساخته شده معمولی که در قدیم هم از آن بالا می‌رفتند در سمت جنوب کوه است. هنوز زیرسازی‌های سنگی و سنگ چین‌های محکم و بلند چهار متری که برای راه‌سازی آنجا شده است بجاست و بهترین نشانه است از اینکه کوه خواجه در روزگاران پیش اهمیت بسیار داشته است.



نمای ویرانه «کوک کهزاد» که از بلندترین نقطه کوه عکس گرفته شده است

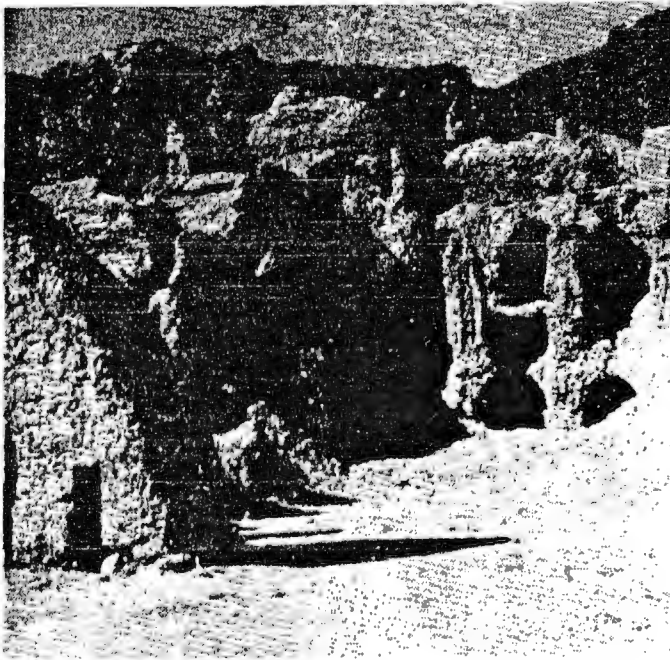
بر دامنه و بالای کوه خواجه چهار خرابه هست که یکی از آنها امروزه محل نذر و نیاز مردم سیستان است و به این صورت جنبه مذهبی و احترام گذشته خود را

۱. این مطالب یادداشت شد ولی باید توجه داشت که آب ویران‌کننده و از میان برنده گل و خاک است و می‌دانیم که سنگ و آجر هم عاده در بناهای سرزمین سیستان به کار نمی‌رفته است تا آثاری به آن صورت که گفته شد از زیر آب بیرون آمده باشد.

حفظ کرده است. نخستین خرابه آن که بزرگترین آنهاست و در سر راه به سمت جنوب شرقی قرار دارد پیش اهل «کوک کهزاد» نامیده می‌شود. این بنای خراب همان است که مورد بررسی و حفاری هر تسفلد آلمانی یهودی مذهب قرار گرفت و قسمتی از فرسک‌های آنجا را به طهران آورد و قسمتی را هم بی‌گمان به خارجه برد. این بنای کهنه سراسر از گل و خشت‌های نپخته بسیار بزرگ است و احیاناً و به ندرت سنگ‌های نتراشیده نیز در آن دیده می‌شود. برای سردرهای این بنا و هرجا که پوششی لازم داشته است به جای چوب دسته‌های نی و جگن به هم فشرده به کار رفته است و تا امروز سالم و از گزند پوسیدگی و گرم‌خوردگی در امان مانده است. در قسمت وسط این «قلعه» که حتماً روزگاری پناهگاه جنگی نیز بود میدانی هست که تصویر آن در صفحه بعد به چاپ می‌رسد و باید مرکز این قلعه بوده باشد. دومین بنای کهنه که در مرتفع‌ترین نقطه کوه و مسلط بر همین «کوک کهزاد» است به تخت رستم شهرت دارد و از ظاهر آن این طور برمی‌آید که قسمت مورد احترام کوه و شاید همان طور که حدس زده‌اند آتشگاه یا محلی نظیر آن بوده است. بنای سوم که در قسمت پائین کوه (سمت جنوب) است به نام «کوچک چل کنجه» (kochak chel kenja) کنجه دختر را گویند) از گل بنا شده و اهمیت سایر قسمت‌ها را ندارد.

اما بنای چهارم، به نام زیارت خواجه غلطان، که هم اکنون نیز محل مقدسی است از بناهای دوره اسلامی و گنبدی شکل و سفیدکاری شده از گچ است و در آن مرقدی هست که مردم بنا به عقیده خود برای آن هر ساله چندین صد گوسفند و گاو قربانی می‌کنند و از آن نیاز می‌طلبند.

مرسوم چنین است که صاحب نیاز نیت می‌کند و کس دیگری بر پای آن قبر بر پشت می‌خوابد، اگر حاجت آن نیت‌کننده روا شدنی باشد آن مرد خوابیده خود بخود از بالای آن محل به پائین در می‌غلطد و اگر حاجت روا شدنی نباشد حرکتی در او مشهود نخواهد شد این بنا در قسمت شمال غربی کوه واقع است و شاید نام خواجه که به کوه داده‌اند از نام همین زیارتگاه گرفته شده باشد.



قسمت مرکزی کوک کهزاد

بنای مخروبه دیگری نیز در وسط کوه هست که زیارت پیرگندم بریان نامیده می شود.

این بنا چهار طاقی کوچکی بوده که اکنون سقفش فرو ریخته است. در دو قسمت مشرق و مغرب آن دو سنگ مستطیل شکل تراشیده از جهت طول در خاک فرو کرده اند و مردم چون برای زیارت می آیند مقداری گندم بریان کرده با خود می آورند و در کف این محل می پاشند و نذر بر سنگ سمت مشرق می کنند و از آنجا سنگهای کوچکی را به دست می گیرند و بر سنگ سمت مغرب می زنند و سپس همین سنگ سمت مشرق را می پوشند. اکنون، وضع این دو سنگ دیدنی است. سنگی که سنگ بر آن می اندازند ضربت دیده و ناهموار و سنگی که بوسیده می شود سائیده شده و درخشنده و هموار است. این دو سنگ حکایت از آن می کند که دو منشأ ایزدی و اهریمنی هنوز در آن سرزمین نفوذ دارد.

سطح کوه خواجه سراسر پر است از قبرهایی که از سنگ پوشیده است و قطعاً قبرهای بسیار کهنه و قدیمی پیش از اسلام است. اکنون اغلب آنها به دست مردم کنجکاو و جویا باز شده مگر چیزی به دست آورده شود و بسا که چیزهایی هم به دست آمده باشد. این گورهای بسیار فراوان نشان دیگری است از اینکه کوه خواجه محلی مقدس و خدایی بوده و به همین مناسبت مرده‌های خود را در آنجا به خاک می‌سپرده‌اند.

مردی ساده‌دل و سیه‌چرده که برای زیارت به کوه آمده بود، حدیث خرابی سیستان را چنین حکایت کرد: در سمت شمال کوه خواجه خرابه‌های «سابور شاه» بزر آب قرار دارد که در همین زمان هم هرگاه آب بخشکد خشت‌های آن نمودار می‌شود؛ و در قصه گفته‌اند که داماد سابور در «شهرستان» (از آبادیهای سیستان) می‌زیسته است. دختر سابور شاه به بچه‌اش می‌گوید که وقتی به پیش بابا کلانت رفتی هر چه از رونما به تو داد نپذیر و درخواست کن که سهم ما را از آب هیرمند که یک نیمه خشت است دوچندان کند، و چون چنین درخواست شد سیستان به زیر آب رفت.

۴- ویرانه‌های دیگر:

تپه شیخ علی: در سمت مغرب زابل است. از این محل دو سنگ سفید تراشیده که یکی سر ستون و دیگری کتیبه‌ای است به خانه یکی از خوانین زابل آورده‌اند (تصویر این کتیبه بشماره ۸ در صفحات پیش چاپ شد). این دو سنگ نشانه ایست از اهمیت بناهای قدیمی آن تپه. شاید با حفاریهای دقیق آثار دیگری نیز از آنجا به دست آید.

تخت شاه: درده فرسخی زابل و در مرز افغانستان واقع است و مردم آنجا را پایتخت یعقوب می‌نامند.

در آبادیهای کوچک و تقریباً متروک «زاهدان خرابه» قاسم آباد (میلی در اینجا هست). شهرستان، کرکو، (ی)، سه کوهه، مچی (machchi) در کنار مرز افغانستان، نهپندان، خوشاره نیز آثار باستانی هست که باید رفت و دید و متأسفانه این آثار را ما نتوانستیم دیدن کنیم.

سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار*

اطلاعات ما در احوال رشیدالدین ابوالفضل میبدی مؤلف لطیف نویسنده تفسیر گرانقدر کشف الاسرار و عدة الابوار تصنیف سال ۵۲۰ و معروف به تفسیر انصاری^۱ بسیار ناچیز است و تنها مقاله محققانه سید محمد محیط طباطبائی^۲ و مقدمه های مجلدات اول و هفتم کتاب به قلم آقای علی اصغر حکمت پرتو تازه ای بر مسطورات تاریک شده حاجی خلیفه و استوری می افکند.

پس از انتشار مجلد هفتم تفسیر، نگارنده این سطور به مناسبت عبارتی که آقای حکمت بدین شرح در مقدمه خود مرقوم داشته اند: «در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف به تفصیل مذکور است و در اول و آخر این چنین مسطور - نسخه کُهِف: الشیخ الانام العبد الرشید فخر الاسلام معین السنة تاج الائمة الشریعة رکن الطائفة کُهِف الطریقه ابوالفضل احمد بن ابی سعد محمد بن احمد مهریزد. هر چند که با وجود استقصا و تفحص بسیار هنوز به ترجمه احوال رشیدالدین ظفر نیافته ایم ولی امیدواریم که این نسب نامه طالبان راهادی طریق و دلیل تحقیق گردد و به عون الهی بر تاریخ زندگانی مؤلف فاضل اطلاع و بصیرت کامل حاصل سازند.» (مقدمه جلد هفتم)

*. یغما، سال ۲۰ (تیر ۱۳۶۴)، صص ۱۹۰-۱۹۲.

۱. مجلدات ده گانه تفسیر به اهتمام دانشی مرد با همت جناب آقای علی اصغر حکمت در سلسله انتشارات دانشگاه انتشار یافت.

۲. مندرج در مجله دانش، سال اول، شماره های دوم و سوم (۱۳۲۸).

از نام «مهریزد» درین نسب، اینجانب متوجه شد که مؤلف کشف الاسرار از خاندان «شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد بن مهریزد» متوفی در ۴۸۰ و مذکور و در تواریخ سه گانه یزد است و در همین موضوع یادداشتی تحت عنوان «احتمالی در باب مؤلف کشف الاسرار» نوشت که هم در مجله یغما (سال چهاردهم، صفحه ۳۱۲) و هم در تعلیقات جلد سوم جامع مفیدی (تهران، ۱۳۴۰) درج شد و به این نتیجه ختم شد که استدلال آقای محیط طباطبائی درباره زادگاه مؤلف یعنی از میبد یزد بودن کاملاً درست و نسبت های «یزداوی» و «یزداوی» مندرج در بعضی مآخذ به کلی نادرست است.



سال گذشته انجمن آثار ملی امکانی فراهم آورد که برای تجسسات و تحقیقات تاریخی و مشاهده ابنیه قدیمی و آثار باستانی سفری دلپذیر به همگامی دکتر منوچهر ستوده به یزد رفتیم. ضمن تحقیقات مختلف دقتی هم مخصوص به سنگ های قبور مزارات قدیم می کردیم، شاید که سنگ مهمی کشف شود. در بعضی از مساجد، مخصوصاً مساجد آبادی های میبد و رستاق (مانند بشنیقان، مجومرد، بیدک) مشاهده شد که سنگ قبرهای خوش نقش را که به خطوط کوفی و ثلث مزین و اکثر مربوط به قرن ششم هجری است به جای لوحه محراب در دیوار نصب کرده اند و طبیعی است که بدین تمهید سنگ های نفیس تاریخ از نابودی در امان مانده است و یکی از آنها نکته ای تازه و مهم مربوط به مؤلف کشف الاسرار را به ما می نمایاند.

عکس سه نمونه از این سنگ ها که بسیار کم است توسط آرتور پوپ در کتاب بررسی هنر ایران (جلد ۹، ص ۵۱۹ - ۵۲۰) طبع شده است^۱، نویسنده این سطور نیز تصویر دو تخته سنگ از این دست را که در رباط پشت بادام (راه طبس) هست در

۱. این سه سنگ را چنین معرفی می کند. ۱- محراب قرن ششم یا هفتم که مالکش مجهول است (معلوم می شود که سنگ در اختیار عتیقه فروشان بوده است). ۲- سنگ قبر فاطمه بنت زید بن احمد بن علی فوت شده در ذی القعدة ۵۳۵ عمل احمد بن محمد (که در یزد دیده) ۳- سنگ قبر شخصی متوفی در محرم ۵۳۳ که نامش را محو کرده اند عمل ابوالقاسم الحرانی (؟) که در موزه هنر شهر بستن نگاهداری می شود.

مجله یغمای سال نوزدهم (۱۳۴۵) به طبع رسانید.
خوشبختانه چندین سنگ دیگر از این نوع و شکل هنوز در مساجد و مزارات اطراف یزد و کرمان موجود است که امیدوارم در مقالتی جداگانه به بحث و معرفی آنها بپردازم.^۱

نکته‌ای که بیان آن اینجا خالی از فایده نیست آن است که این نوع سنگ قبر را در قرون پنجم تا هفتم می‌تراشیده‌اند و سنگ‌های قبور مربوط به نیمه دوم قرن هفتم به بعد که در آن نواحی دیده می‌شود از جنس و به شکل و طرحی دیگر است و معلوم می‌شود که تراشندگان سنگ‌های مورد بحث ما صاحب مکتب و اسلوب خاصی بوده‌اند که در دوره‌های بعد آن شیوه و تربیت ترک شده است.

باری در میباید به مساعدت برادران فلسفی که فرهنگ‌دوست و مهمان‌نوازند ضمن پرسش و تحقیق راجع به سنگ‌های قبور و نوشته‌های قدیمی معلوم شد که سنگ شکسته‌ای در مسجد محله کوچک Kuchok (= کوچه + کاف تصغیر) هست که قبل از انتقال به مسجد در باغ مشهور به باغ حاجی آقابابا بر روی نهري قرار داشته است و از آن پل ساخته بوده‌اند و دو سوی پائین آن شکسته و نابود شده است.
این سنگ که به اندازه ۸۰×۶۰ سانتی مترست دارای سه دوره خط از آیات قرآنی در حاشیه (دو تا کوفی و یکی نسخ‌گونه) و چهار عبارت در زمینه است و آن عبارت که مربوط به نام صاحب قبر است چنین خوانده می‌شود:

«هذا قبر الشيخ الزاهد الامام السعيد العالم موفق الدين ابي جعفر بن ابي

سعد بن احمد بن مهریزد و رحمة الله عليه و نور قبره في صفر سنة سبعين و

خمسائة. عمل محمد[د].»

و این موفق‌الدین ابی جعفر بن ابی سعد بن احمد بن مهریزد به نظر من کسی

۱. در همین ایام فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران» که اولین نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران است به دستم رسید و معلوم شد که یک سنگ دیگر از این دست در قبر خواجه اتابک مربوط به قرن ششم در کرمان موجود است. (صفحه ۱۱۶ کتاب مذکور)

دیگر نمی‌تواند باشد جز برادر مؤلف کشف الاسرار که نسبت به نسبش و نامش در تعلیقات جامع مفیدی بحثی کرده‌ام و حاجت به تجدید مطلب نیست. شاید اگر بیش از این در خاک می‌بید و خاکجای بزرگان آن منطقه کاوش و رسیدگی شود، سنگ مزار رشیدالدین نیز به دست آید.

شنبه شانزدهم اسفند ۱۳۸۷ با ستوده و اسلام‌پناه به سوی مشرق حرکت کردیم، از نیاوران شمیران به سمنان و دامغان. در جابان مقداری سیب درختی خریدیم و بنزین زدیم و بی‌توقفی در فیروزکوه، دو آبادی سرانزا و کمند را گذراندیم و به سر بشم گورسفید به قهوه‌خانه سید مهدی افتری فرود آمدیم. این مرد سی سال است که رفیق ماست. آن وقت تازه دکه‌ای گلین ساخته بود و چای می‌داد. باز چای خوبی به ما داد و راه افتادیم به سمنان. نان و ماستی خریدیم و حرکت کردیم. بیست کیلومتری آهوان سرقناتی که شاش موشی آب دارد و خانه‌های رعیتی‌اش ویران شده است و کسی آنجا سکنی ندارد ایستادیم. ناهاری خوردیم و به راه افتادیم.

در راه آبادی قوشه دامغان است که بی‌شهرت نیست. آن قدر که می‌دانم لهجه آنجا را ستوده در مجموعه فرهنگ سمنانی خود نیاورده است. گفت کار او به سرخه و شهر سمنان و شهمیرزاد انحصار داشته. بیست کیلومتری که از آنجا می‌گذریم به آبادی می‌رسیم که دو سه کارخانه در آن مستقر است، از جمله ابزار مهدی. سال‌هاست که اسم این کارخانه را به درشتی و بدخطی، هر سفری که از سمنان گذشته‌ایم دیده‌ایم. امسال آن خط نابسامان بدقواره را کمی رنگ زده‌اند. طبعاً گذرندگان تعجب می‌کنند از این که محیط زیست، منابع طبیعی، راهداری و

انجمن کوهنوردی ایران به دارنده کارخانه اعتراضی نکرده‌اند، از این که بیابان را نابیا کرده است. تاکی باید این خط ناموزون بر بدنه کوهی که ملی است خار چشم باشد. شاید صاحبانش توقع دارند شهر دامغان و نهادهای آن کمکی به کارخانه برسانند تا کتیبه‌ای زیبا بر کوه بنویسند.

میان سمنان و دامغان بیش از صد و ده کیلومتر نیست. یک راست آمدیم و در هتل قرار گرفتیم. این هتل یادگار روزگاری است که سازمان جلب سیاحان به وجود آمد. یکی از نخستین هتل‌های زیبایی بود که به طرح بناهای بومی ساخته شد. هنوز هم هتل خوب زیبایی است. تر و تمیز هم شده است. اما با گلدان‌های بدقواره سیمانی و گل‌های مصنوعی پلاستیکی صحن نشیمن و سالن وقت‌انگیز شده است. از گل مصنوعی مخصوصاً از نوعی که فعلاً ازین ور و آن ور عالم به ایران آورده می‌شود باید پناه برد به همان گل‌های کاغذی دست‌سازی که از زمان صفوی مرسوم شد و شاعران حتی آنها را وصف کرده‌اند.

چندین سال گرفتار درخت‌های نخل پلاستیکی بودیم که شهرداری‌ها به طور یکنواخت در میدان‌های معروف مثل سر پل تجریش و هر شهر و آبادی می‌گذاشتند و تصور می‌کردند شهر را زیبا ساخته‌اند. الحمدلله مقداری از آنها به جای آن که بخشکند باد آنها را سرافکنده ساخت و از شدت کثافت و بدریختی برداشته شدند. حال برای کاکتوس‌های مصنوعی نارنجی و قرمز و سیاه که در میدان فیروزکوه دیده می‌شود باید فکری کرد! طبیعت اگر صنعت را نپذیرد باید طبیعت را زنده نگاه داشت.

در سرسرای هتل در جازنامه‌ای یک روزنامه ایران بود. آن را برداشتم که وقتی با آن بگذرد. روزنامه شنبه پیش از آن بود. آیا دلخوری نمی‌آورد. از دیدنی‌های اول صبح این عبارت بود که بر لوحه بلندبالای بیمارستان شهر توی میدانک نزدیک هتل دیدم. «غربال‌گری ناشی از فشار خونی»، می‌نویسم تا مگر طبیعی معنی آن را دریابد. طبعاً یاد دکتر هوشنگ دولت‌آبادی افتادم.

راه جندق

قصدمان نائین است پس آمدیم به راهی که شتررو قدیم بود و حالا آسفالتی است. آن راهی که سون هدین سوئدی وصف آن را به کمال کرده است و نیز ماک کروگر انگلیسی. صد کیلومتر تا سر کویر آبادی های کوچک گوشه به گوشه هست. علیان و رشم دو آبادی قبل از حسینیان و معلمان است. این دو تا هم درین بیست ساله اخیر ثروتمند و از زندگی گوسفندداری به شهرک های خدماتی بدل شده اند. سر کویر منظور کوهک هایی است که بدنه تپه هایش بوته و خار دیده می شود و چون از آنجا به درآییم و سرازیر شویم جز زمین بی آب و علف چیزی نیست. کویر جایی است که از هر گونه موجود زنده عاری باشد. نه پرند است، نه چرنده، نه بوته و نه گیاه، چه رسد به درخت.

سر کویر که شروع می شود دو سو هموار است با خاک سرخ مانند بی گیاه. پنجاه کیلومتر که رفتیم وضع عوض شد. در این فصل لکه لکه نمک از زمین سر زده بود. معلوم شد منطقه ای است که بارانکی به آن زده است. باران که بیاید نمک ها بهتر هویدا می شوند. بیست کیلومتری بعد پوشش نمک بیشتر شد. به بیابانی می مانست که پوشال برف سراسر آن را دربر گرفته باشد.

دو آب انبار در راه است. پس معلوم می شود میان جندق و حسینیان را شتردارها سه روزه می پیمودند. از بیست کیلومتری جندق بیابان بوته دار شروع می شود. در جندق سری به قلعه قدیمی زدیم. تابلویی برای آن نوشته اند و آن را ساسانی خوانده اند. کمی آثار تعمیر بر دیواره روبروی خیابان آن دیده شد. گفتند امسال میراث فرهنگی آمده و بزک کرده است. جوانکی رسید و در کوچه های قدیمی ما را گرداند. خانه یغما را نشان مان داد و دو خانه نزدیک آن. در این خانه ها آنچه دیدنی بود آسیاب های دستی (دستاس) بود که دو سنگ بر روی هم نصب است.

جوانک عباسعلی براتی نام داشت و درس می خواند. اکنون در مرحله پیش دانشگاهی است. با سن کمش گفت دیوان یغما را دارد و می خواند. از اینترنت هم یک صفحه عکس یغما را گرفته بود و بر آن غزلی را که بهترین و نامورترین شعر اوست، نوشته بود.

از جندق درآمدیم. در بیابان به پناه دیوار آب انباری که برای آب دادن گوسفندان ساخته‌اند و جدید است اتراق کردیم و بقایای «چاشته‌بند» دیروز را خوردیم با نان محلی یکی پانصد تومان که در جندق خریده بودیم. نان خوشمزه‌ای بود. گفته بودیم پنج تا بیاوردولی چون دیدیم گران است دو تا خریدیم که نفعه نشود.

راه نائین

یک سره آمدیم به دوراهی خور و نائین. راه نائین را پیش گرفتیم. در راه چوپانان است و بر دست راستمان تل و تپه‌های ریگ روان قرار داشت. چوپانان خوب بزرگ شده است. حدود پنجاه سال پیش که اول بار با ستوده آنجا اتراق کرده بودیم به قول فردوسی ویرانه‌دهی بود. از چوپانان تا انارک کوبیدیم تا رسیدیم به کاروانسرای انارک که آن را تروتمیز کرده‌اند و ساعات معینی در آن برای دیدن باز است. وقتی رسیدیم که درش بسته بود.

انارک تا نائین شصت و پنج کیلومتر و بی‌رونق است. در میدان نائین وارد بستنی‌فروشی شدیم که خستگی را از راه به در کنیم. موبایل ستوده به کار افتاد و رسول زمانی خود را رسانید. چون هنوز تاریک نشده بود رفتیم به دیدن مسجد جمعه که دومین مسجد تاریخی کشورمان است. در این دیدار تازه مسجد جامع به سنگ قبری برخوردیم که در بدنه ستونی جاسازی کرده‌اند. چون یادم نیست که در یادداشت‌های چاپ شده‌ام آمده است یا نه دوباره می‌نویسم که به خط نسخ است: «وفات مرحوم میرشاه کمال ولد میرعرب شاه تباتبائی (کذا) فی شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۰۸». زمانی گفت در «پنجاه یادگار نائین» چاپ کرده‌ام.

آمدیم خانه زمانی. پدرش سالم و مهربان بود مثل همیشه. اسلام‌پناه چون دانست که او در جوانی با قالی سروکار داشته است صحبت‌شان گل انداخت. پیرمرد را سؤال پیچ کرد و مخصوصاً درباره رنگ کردن خامه قالی. خانواده زمانی در قالی‌بافی هنرمندند. از جمله قالیچه‌هایی را برای موقوفه افشار بافته‌اند که به جایزه داده شده است. سابقه قالی‌بافی نائین را گفتند به سال ۱۳۰۲ شمسی مربوط

می‌شود و چند نفر این کار را از قالی‌بافان سلطان‌آباد اراک یاد گرفته‌اند. موضوع فرش بالا گرفت. اسلام‌پناه پرسید از ابزار کار چه دارید. زمانی رفت و چند پارچه از ابزارها را آورد و نام هر یک و طرز کار هر یک را برگفت. شنیدم اما حوصله نوشتن پیدا نکردم.

راستی از دیدنی‌های کوچه پس کوچه‌ها در چوبی خانه پدری علی محمد خان عامری - مترجم برجسته - را که روبه‌روی قلعه است، دیدیم. سپس به خانه مجلل فاطمی‌ها رفتیم که میراث فرهنگی خریده و به تعمیر آن مشغول شده است. خانه مشتمل بر اندرونی و بیرونی و خانه پیوسته به آن است. درهای آینه خانه و اتاق شاه‌نشین آن میان اندرونی و بیرونی بسیار مجلل است. افسوس مقداری از گره‌بندی‌های چوبی که میان آنها شیشه‌های کوچک رنگین می‌گذاشته‌اند ضایع و خراب شده است.

از پدر زمانی پرسیدم چه کسی بیش از همه برای نائین دل‌سوزی کرد. گفت دکتر عبدالحسین طبا و پدرش. جز آن برای خانواده‌های نامور پیرزاده و پیرنیا طلب رحمت کرد و به یاد آورد از مفاخر السلطنه و پسرش دکتر حسین خان که به قول او موجب نام‌آوری نائین بودند.

از کتاب‌های خوب در تاریخ نائین و از خاندان‌های آنجا، آن است که عبدالحججه بلاغی نوشت و چاپ کرد و به تازگی کسی آن را تلخیص و تجدید نشر کرده است. صحبت مهندس کریم پیرنیا هم پیش آمد. زمانی گفت پدرش یزدی بود و با خاندان پیرنیای نائین قوم و خویش بود و مادرش همدانی.

پدر زمانی از خدمات محمدعلی خان معصوم‌خانی هم یاد کرد که بزرگترین آب‌انبار شهر را ساخت و هنوز فیض آن کار نیک به همگان می‌رسد و برایش دعا می‌کنند. گفت پارسال اگر این آب‌انبار نبود تابستان از تشنگی صدمه دیده بودیم. بعد از شام نیم ساعتی از وقت‌مان به شنیدن شعرهای چاپ شده و چاپ نشده جلال بقایی نائینی گذشت. یغمایی معتقد بود که اگر ابن‌یمین در این عهد می‌بود شاید نمی‌توانست که با بقایی هم‌اوردی کند. قطعه معروف او درباره انتخابات یکی از دوره‌های محمدرضا شاه همان وقت شهرت عجیبی پیدا کرد. آن

قطعه هم سیاسی بود، هم نقدی بود به طنزی ماهرانه. صبحانه دلچسب و خوبی که گردوی خوب چرب و مربای آلبالو بود. خوردیم و راه افتادیم به سمت عقدا و ندوشن.

راه عقدا

نخستین توقف مان در نوگنبد بود. با این که دور از جاده افتاده است سرکی به آن کشیدیم. قدیم کنار جاده شُسه بود. گنبد آب انبارش از حیث معماری دیدنی است. قطر آب انبار باید بیش از دوازده متر باشد. عجیبی که دارد پوشش سنگی آن با سل های مدور به کلفتی خشت است. سل در لهجه آن صفحات به سنگ رودخانه ای گفته می شود. راه افتادیم و خودمان را به عقدا رسانیدیم و از آنجا به سوی زرجوع بالا شمس آباد کشانیدیم تا زیارتگاه زردشتیان موسوم به بانوپرس را دیده باشیم. این که زرجوع می نویسند به عین عربی از آیین های مستوفی ها و محضر نویس های متظاهر است. این نام باید از زر + جو ترکیب یافته باشد.

با چهل و چند سال پیش تفاوت کرده. گنبد آن را کاشی کرده و بر آن شکل اهورامزدا - گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک کشیده و نوشته شده است. پیرمردی اکنون نگاهبان است به نام «ویرابی». در داخل ساختمان که تازه ساز و از سال ۱۳۵۱ است دو لوح سنگی قدیمی را نگاه داشته اند:

«هو الله تعالی

به نام ایزد راستی پسند در عهد دولت ابد قدرت اعلی حضرت پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه تعمیر این مکان جدید که محل غیبت خاتون بانوی پارسا دختر شاه یزدگرد شهریار خاله امام سجاد صلوات الله علیه است به همت جناب مهرانجی بن فرامجی پاندی هندوستانی که همیشه معین طایفه ایرانیانند در هنگامی که این مسافر مانکجی بن جی ولد هوشنگ هاتریا ملقب به درویش فانی هندوستانی با فرزند دلبند خود هرمزجی به عزم به اینجا رسید اهتمام به عمل آورد. مطلب اصلی این است که چون سابق بر این ندانسته ذبح گاو می شد و به فتوای قاضیان دین مبین این عمل خلاف است، من بعد هر کس مرتکب این فعل

خلاف شود به لعنت خدا و نفرین انبیا گرفتار شود. به تاریخ یوم فروردین از سپندار ماه قدیم سنه ۱۲۲۵ یزدگردی، مطابق با سنه ۱۲۷۲ هجری مصطفوی».

سنگ دیگر ۴۰×۵۰ سانت به خط نسخ با نام... ولد اسفندیار سرخاب ترکابادی عمل ابن قیاس محمدحسین اردکانی یزدی (البته قیاس می‌باید به جای غیاث باشد - غلط مجازی).

نیم ساعتی در کوچه پس کوچه‌های عقدا چرخ زدیم و مخصوصاً قسمت‌هایی را که کاه گل مالی شده ولی به اصطلاح کنونی زیباترین‌ها را دیده‌اند دیدیم. بخش‌هایی از حصار را که کاه گل مالی ظریف سنتی کرده‌اند به آبادی طراوت و تازگی بخشیده و دیدنی شده است.

راه افتادیم به مزرعه نو و خلیل و از راه هفت‌ر وارد ندوشن شدیم. نان و پنیری خوردیم و به طرف ده شیر حرکت کردیم. سر اولین مزرعه کوچک مخروطی که استخری داشت ناهار را خوردیم و راه افتادیم به سوی ارنان. کوه منفرد ارنان از دور هیبتی و هیکلی دارد چشم‌گیر. ارنان و گاریزات منطقه‌ای است که یزدی‌ها آن را «پشت کوه» می‌گویند. رشته کوه شیرکوه به سه قسمت موسوم شده است. پیشکوه، میانکوه و پشتکوه. از ارنان راهمان به مروست است و هرات. تا یادم نرفته بنویسم که در ندوشن دو تابلو دیدم که حتماً برای مردم محلی نامفهوم است: یکی ایستگاه کلیماتولوژی است و دیگری هیدرومتری. این دو اداره دارای دو ساختمان جداست. هر کدام چند کارمند داشته باشد نمی‌دانم.

مروست و هرات

در مروست جایی که بمانیم نیافتیم. پس دم غروب به سوی هرات که مرکز بخش است حرکت کردیم. آنجا مهمانسرای خوبی داشت. از زمان شاه ولی چند سال است که چون صرف نمی‌کرده است به دانشگاه آزاد داده‌اند یا فروخته‌اند، کدام را نمی‌دانم. اما اداره آموزش و پرورش ساختمانی دارد به نام مرکز تحقیقات. سه اتاق دارند که کرایه می‌دهند. هر جور بود با همه سروصداهای همجواران شب را آنجا ماندیم. یک بار دیگر هم در همین جا اتراق کرده بودیم. تا نیمه‌های شب

همسایگان در راهروها راه می‌رفتند و درها را شدید به هم کوبیدند و بلند بلند حرف می‌زدند و شاید لذت می‌بردند که دیگران نمی‌خوانند. صبح برای صبحانه به ساندویچی نزدیک پناه بردیم. گفت نان بخريد بياوريد كره و پنير و چای دارم. برایتان درست می‌کنم. بد نشد. در هرات نان ممتازی می‌پزند. آرد هرات همیشه مشهور بود و قدیم‌ها در یزد آرد هرات مصرف داشت.

صد کیلومتر بی‌راهه

پس از آن به راه سیاهو رفتیم برای آن که مقداری از وقت را در بیابان بگذرانیم و زود به ارسنجان نرسیم. از روی نقشه فکر می‌کردیم که به چاکویه و چاهک برمی‌گردیم و سپس به خرمی خواهیم رسید. اما پس از سیاهو به راه بیابانی پر بوته‌ای افتادیم که راه شنی خوبی بود. ولی هر چه رفتیم به آبادی سر درنیاورديم. به گله‌ای شتر رسیدیم که شتربانی افغانی داشت. پرسیدم تا چاکو چقدر مانده. گفت همین راه را بروید، می‌رسید. بیش از پنجاه کیلومتر کوبیدیم و نرسیدیم. قطع کردیم که اشتباه شده است. بالأخره راه گردنه‌ای کوتاه شد و به میان دو رشته کوه. تخته‌گاهی بود و اطرافش سراسر مرتع. کمی که پیش رفتیم تابلویی بود به نام مرتع «قشلاق درزان». پرندۀ‌ای پر نمی‌زد. باز به راه ادامه دادیم تا رسیدیم به تابلویی دیگر به نام چاه مرتع گرسپید. باز نشانی از احدی نبود زیرا هنوز فصل آمدن حشم به این منطقه نبود.

راه را از دست ندادیم. در پیچ و خم دره‌ها و میان بوته‌ها حدود یک ساعت و نیم دیگر رانديم تا عاقبت از دور آبادی کوچکی به دیدار درآمد. رفتیم و رسیدیم. جایی تازه آباد بود. دوردست چند نفر درخت می‌کاشتند. بوقی زدم و جوانی آمد. معلوم شد افغان است. پرسیدیم اینجا چه نامی دارد. گفت گرسفید. معلوم شد این جلگه کرسفیدی است که سی‌چهل کیلومتر ما را از راه دور کرد. پرسیدیم راه رو برو به کجا می‌رود، گفت: به نیریز. کوبیدیم و آمدیم تا به نخستین آبادی منطقه رسیدیم به نام غوری. از آنجا چون به راه مشکان درافتادیم دیگر راه برایم شناخته و دیده شده بود. به هر حال دایره‌ای را طی کردیم که نمی‌تواند محیطش کمتر از صد

کیلومتر باشد. از مخمسه رهیدیم و با بنزین لیتری چهارصد تومان زیبایی های طبیعت ناشناخته را لمس کردیم.

به سوی ارسنجان

مشکان آبادی کوچکی است. حالا تابلوی «شهر مشکان» را برایش ساخته و نصب کرده اند. نشانه شهر شدنش دو میدان این ور و آن ور آبادی است و البته با بولواری خاکی بی درخت. آبادی های از مشکان تا ارسنجان، خوانسار، برازجان، توجردی، مروشکان، دوزیست، حسامی، محمودآباد نام دارد.

از پشت محمودآباد جنگل بنه شروع می شود و به منطقه چهارراه موسوم است. در این حدود اشکفت علا نرگس و چاه دوگوش معروف است.

در صحاری نزدیک به اسلام آباد (تازه آباد از سال ۱۳۵۶) که عشایرنشین بود و حالا آبادی شده است درختچه های بادام تلخ که در این منطقه تنگزر (tengez) گفته می شود به وفور دیده می شود. همه گل کرده بودند و زیبایی خاصی دم غروب داشت. رسیدیم به ارسنجان و یک سره به سرا کبر اسکندری هوار شدیم. پس از این تنگ اشکن است که رودخانه اش خشک بود. یاد باد آن سالی که با مجید مهران از این راه به ارسنجان آمده بودم. اسکندری همه را به یاد داشت. گفت یک بار هم با اصغر مهدوی از راه تنگ اشکن آمدید و باری با شفیع کدکنی از راه دیگر. نسخه خطی خوش خطی (از قرن سیزدهم) آورد. منظومه ای است با این آغاز:

الاهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای
بخندان از لب آن غنچه باغم و زان گل عطریور کن دماغم

خطاط نامور

بیاض علی عسکر ارسنجانی را هم دیدم که در آن چند گونه مطالب خواندنی مندرج است. منتظرم که اسکندری معرفی دلچسبی از آن بنویسد. خدا حافظی بالا بلندی کردیم و راهی کفه کریال شدیم.

به سوی کربال

کربال سوخته است از بی آبی. نهرها و کانالها و جویها و بیابانها خشک شده است. هم خشکسالی شاید موجب شده است و هم این که محلیها معتقدند با بستن دو سد بر رود کر و بند آوردن آبریزیهای آن حدود، این واقعه روی داده است. یاد باد سالهای نخستینی که کربال به دست توانای روستاییان صحرایی شده بود سرسبز. آبادیها رونق و زیبایی داشت. پنجاه شصت کیلومتری را در بیابانهای بی کشت آمدیم تا رسیدیم به خرامه که خود سرسبز و روپای بر همان سامان زندگی قدیم بود، زیرا قناتها دارد و آبها از هر سو روان بود.

از خرامه خود را کشیدیم به راه کنار دریاچه خشک بختگان. از علی آباد که رد شدیم راه نمکزار و باتلاقی شد. برکناره کرانه حدود سی کیلومتر رانديم تا خانه کت که بیچاره دهی است (فردوسی این اصطلاح زیبا را بر جای گذاشته است). این آبادی از محال خیر است. خیر سرزمینی ساسانی است. محمدرضا آل ابراهیم فاضل اصطهباناتی در مقدمه رساله‌ای به نام اردشیر بابکان زاده بختگان (شیراز، ۱۳۸۷) آبادیهای آنجا را یک یک شمرده و آثار تاریخی را نیک برگفته است. در آنجا بقایای کاروانسرا مانندی سنگی را دیدیم که احتمالاً می‌تواند تیموری باشد. به شکل مستطیل است، کنار آن تپه‌ای است که بقایایی از ساختمان قدیمی دارد و چندین حلقه چاه جای جای در اطراف آن دیده می‌شود.

انجیرستان و اصطهبانات

از آنجا که دیدیم و آمدیم به قشم قاوی. سراسر دامنه کوه‌ها این منطقه انجیرستان است از نوع آنچه به شیرازی معروف شده است. هفت هشت کیلومتری که گذشتیم بر دست راست بقایای تقریباً ویرانه چارطاقی سنگی را دیدیم. سنگ‌هایش را برده‌اند. عکسی گرفتم و ادامه دادیم. نام دو آبادی بزرگ و خرم که از قنات و چاه زندگی می‌کنند سهل آباد و ماه‌فروخان (مفرغون به گفته محلیها) است. باز به راهنمایی کتاب آل ابراهیم در مافروخان رفتیم کنار باغ دراز و چارطاقی ساسانی سالم کوتاهی را که وسط آن باغ است دیدیم. در این مناطق باغات

زیتون کاری هم که تازه آباد است مکرر دیده شد.

از مافروخان روانه اصطهبانات شدیم. برای من جای دلپذیری است زیرا پنجاه سال پیش که نخستین بار از راه های خاکی پر دست انداز با زن و بچه به آنجا رسیدیم مرحوم معینی به ما پناه داد و در خانه خود پذیرایی کرد. آن وقت خبری از خیابان و مسافرخانه در آن آبادی نبود. کوچه و بازارش محدود بود به دور و ور چناری که امسال نیم جسد آن را دیدم. آن را دم در ورودی شهر سرپا گذاشته اند. این بار در اصطهبانات، دیدار محمدرضا آل ابراهیم که به لطف اکبر اسکندری با او آشنایی پیدا کرده ام نصیب شد. با آل ابراهیم که صاحب چند کتاب است روانه مسجد شدیم برای دیدن سنگ قبر بانو کلاف از سال ۴۸۵. چون ندیده بودم و برایم بسیار دیدنی بود. حیف که با رنگ های سیاه و سفید خواسته اند آن سنگ را خوش نما و خوانا کنند. در این دیدار آقای سید حسن کشفی عکاس شهر هم بود و عکسی از آن کتابه را به من داد.

من در سفرنامه های پیشین اصطهبانات از سنگ قبری موسوم به پیرکوفی - یا - پسر سیبویه یاد کرده ام که امروز خبری از آن نیافتم. مرحوم معینی آن را برده و به کتابخانه عمومی سپرده بود. آن سنگ هم از قرن پنجم هجری بود.

به سوی ایگ و داراب

چون غروب نزدیک می شد و قصد داشتیم شب را در داراب بگذرانیم خدا حافظی کردیم و راهی ایج (ایگ) شدیم. قصبه ای که شبانکارگان معروف آنجا زندگی می کردند و کیا و بیایی داشتند. دو طرف راه تا چشم کار می کند انجیرهای کشتی دامنه کوه ها را فرا گرفته است. در این فصل چون برگ نکرده اند بدنه خاکستری رنگ شان به چشم می خورد. جلوه مخصوصی دارند، نمونه ای از زیبایی و عریانی.

از گردنه رد شدیم. عسل فروشی را دیدیم که به مانند قدیم بر جای خود هست. در شهر سراخ جمشید سمیع پور و محمد نظری از دبیران تاریخ را گرفتیم. آل ابراهیم نام آنها را برایمان گفته بود. ولی چون محترمی از آبادی در گذشته بود

ناچار اعیان شهر به پرسه او رفته بودند. برای آن که به تاریکی نخوریم از دیدار سنگ نبشته ته دره «بدر» نزدیک آتشگاه راه را کج کردیم و به راه رودبار عازم داراب شدیم. راه رودبار تا آنجا که سدسازی شروع شده است آسفalte و منظم بود. در نیمی از راه درخت باغ‌ها نوع ییلاقی است و از نیم دوم باغ‌های مرکبات با سرسبزی دلپذیر نوایی دیگر زدند. مساحت باغ‌ها نسبت به بارهای دیگری که از این راه گذشته بودم چند برابر شده است.

در داراب به سراغ کتابفروشی رهبری رفتیم. گفتند ممکن است کتاب تازه‌ای درباره داراب داشته باشد رفتیم و پسر صاحب کتابفروشی آقای رهبری را دیدیم. صحبت گل انداخت. پرسیدم چه داری؟ گفت: پس از کتاب حسین آزما دیگر کتابی برای داراب ننوشته‌اند. با حسین آزما، دوست بودم. در داراب او را دیده بودم. حدود بیست سال پیش وفات کرده است. همین امروز چون وارد شدم به خانه‌اش تلفن زدم. افسوس که گفتند درگذشته است و بی خبر بودم.

آنجا شنیدم حسین سرفراز از روزنامه‌نویسان نامور عهد خود اکنون در زادگاهش - داراب - ماندگار شده است. رهبری تلفن زد و گفت فلان کس اینجاست، و با او صحبت کردم معلوم شد پس از گشت و گذارها در بلاد فرنگ و ینگی دنیا به بومبار خویش بازگشته است. فرصتی نبود که دیدار کنیم. در تلفن گفت کتابش را که مجموعه‌ای از مقاله‌های درباره فرهنگ به قلم روشن‌بینان است آگاه نشر کرده است و برایم خواهد فرستاد. در هتل بودم که کتاب را آوردند. مجموعه مقاله‌هایی است از اصحاب فرهنگ و تاریخ مانند آغداشلو، زریاب و....

راستی بنویسم در خیابان تابلوی یک مؤسسه فلزکاری را دیدم که عنوان عجیبی داشت: «شرکت صدرا مروارید سفیر» معلوم شد ذوق نام‌گذاری هم خشکیده است. پس از صرف صبحانه راهی شدیم.

به سوی جویم

از داراب به راه نصروان که اول راه جویم است و آسفالت هم کرده‌اند درافتادیم و به بیزدان رسیدیم که اهل محل بیزون می‌گویند. آبادی رو به روی

قبرستان آنجا دو درخت تناور گنار و گز بود بسیار دیدنی و چشمگیر. من درخت گز بدین بلند بالایی و کلفتی به یاد ندارم که حتی در سیستان دیده باشم. محیطش را در یک متری از روی خاک و جب کردم سی و جب شد.

از آنجا پس از بیابان نوردی خاکی و گذشتن از چند کارگاه آجرپزی مفصل به خسویه رسیدیم. نزدیک به این آبادی سدی ساخته می شود خاکی به نام خسویه. اکنون یک قطره آب در رودخانه آن گذرگاه دیده نمی شود. خسویه خرما دارد و به تازگی زیتون کاری زیادی کرده اند. باغ های لیمو شیرین هم دیده شد.

آبادی بعدی دوبران است. جای بزرگی است و از آنجا راه دو تا می شود. یکی به لار می رود و یکی جویم. ما به جویم آمدیم برای دیدن فاضل تاریخ دادن منطقه برکت الله تقوی. تازگی دو کتاب کاریان و شعرای جویم را نشر کرده است. امروز هم که رسیدیم گفت دیروز نمایشگاه فرهنگی جویم داشتیم که عصر امروز در لار تجدید می شود. کتاب کاریانش را به ما داد و وعده شد که عصر او را در لار ببینیم.

آب انبار یا تابلوی دیواری

در این منطقه آب انبارهای بیابانی کوچک و بزرگ گنبدکی شروع می شوند. نمی دانم چرا میراث فرهنگی که اکنون عنوان گردشگری را به خود ملحق کرده است یا وزارت راه یا پلیس راه یا یک مرجع دولتی دیگر مانع اعلان نویسی سوداگران و متاع فروشان و کارسازها بر روی بدنه این آب انبارهای یادگار نیستند. هر پاچه ورمالیده ای که می خواهد جنس خود را آب کند یا برای مردم کارجویی بنماید بر این دیوارهای بی صاحب خوش طرح و یک دست، نام و تلفن موبایل و حرفه خود را می دهد می نویسند و ملتفت نیست یا هست که بر آثار فرهنگی نیاکان خود لجن مالی می کنند. چرا هیچ کس مانع نمی شود. ما که ایرانی هستیم به هیچ می گذریم. آیا از چند سیاحتگر خارجی که از این راه می گذرند خجالت نباید کشید. پس گردشگری کجاست.

درخت گزهای قدافراشته و پربرگ بخشی از زیبایی این منطقه است. گز از

درخت‌های زیبای جهان است. گورستان مدخل شهر محوطه وسیعی است و نشان هر قبری دو قطعه سنگ عمودی است که بر آن نهاده شده و مقداری قلوه سنگ در اطراف آنها. وادی خاموشان که گفته‌اند همین است.

لارستان

مقدار زیادی از راه میان گوده و اوز نمکزار است. گفتند هوا چند روز است که وطموس است. این اصطلاح در یزد موسوم است برای وقتی که هوا به هم خوردگی دارد و گرد و غبار موج در هوا مانع دیدن آسمان صاف و افق بی کران می‌شود. بناهای نکره و تجملی ساز کنونی لار بیشتر به سبک عربی و پاکستانی است. معلوم نیست چرا متصدیان شهرداری و میراث‌بان‌ها جواز معماری‌هایی از این گونه را که نمودی از فرهنگ ملی ندارد صادر کرده‌اند.

لار قدیم و جدید دارد. بخش جدید پس از زلزله سخت پنجاه سال پیش ایجاد شد. شهر قدیم و جدید را تا حدودی متصل می‌توان گفت. بازار و جنبش حقیقی حیات اقتصادی در شهر قدیم است. ولوله‌ای است در میدان قیصریه و خیابان‌های اطراف آن.

جمعه ۲۳ اسفند: همایش زبانشناسی و مردم‌شناسی لار امروز شروع شده است. احمد اقتداری دیشب رسید. شاید صد نفری دعوت شده‌اند، از عمده شهرهای ایران و چند کشور مانند اتریش، روسیه، انگلیس و امریکا. نیم روز اول به تشریفات و تفریحات گذشت. شعبه‌ها را سه بخش کردند: تحقیقات ایران‌شناسی، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی، و چند کارگاه جنبی در همان زمینه‌ها.

صحنه زیبای خواندن و نواختن سرودی که مضمون تشنگی منطقه را دربر داشت هیجان‌انگیز بود. لب مطلب این که شهر من تشنه است. در یک سوی صحنه نمای آب‌انبار قرار داشت. در این صحنه یک زن دستاس را حرکت می‌داد و گندم خرد می‌کرد. آن سو مردی کوزه‌گری می‌کرد. شش نفر در صحنه شاخه‌های نخل را به نوای ساز جنبش می‌دادند.

آن زن چون کار آسیابانش تمام شد به ریسندگی پرداخت. در همین صحنه

مردی که دو حلب خالی برای آوردن آب از انبار بر دوش داشت ظاهر شد. ولی چون دلو را به آب انبار انداخت آب نداشت تا جامی بنوشد.

سخنرانی کوتاه و گویای کارینا جهانی استاد مشهور زبان بلوچی در دانشگاه اوپسالا به نمایندگی شرکت کنندگان خارجی نمونه‌ای از نوع بیانی بود که می‌باید ایراد کرد. یک کلمه زیاد نگفت و یک کلمه هم کم نبود. فارسی را شیرین و آرام و روان حرف زد. خودش سوئدی است و همسرش از نواحی اراک. بعد خانم ماچانوا روس درباره مطالعات خود در زمینه لهجه لاری به اجمال سخن گفت و میزان آشنایی خود را با فرهنگ ما نمود.

پس از آن یک ایرانی لب به سخن گشود و چون کلیاتی را بافت موجب شد که این گفته بر زبانم جاری شود: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. در یک کلام حرفی نداشت که نکته باشد. جلسه عصر به شعبه ایران‌شناسی رفتیم. ستوده و اقتداری حرف زدند پخته و سنجیده.

ستوده در سخن خود دو مطلب را مطرح کرد. یکی این که نوشتن آوانویسی کلمات به لاتین برای گویش‌های فارسی نامناسب و از این که در فرهنگ‌های محلی گردآوری خود چنان کرده پشیمان است. گفت می‌باید صاحبان تفکر فکری بکنند. دیگر گفت که در کوه خواجه آنچه زیارت‌کنان انجام می‌دهند گونه‌ای توت‌پرستی است. این هر دو گفته موجب چند اظهار نظر شد.

اقتداری سخنش درباره فقه اللغة نام‌های جغرافیایی در صفحات خلیج فارس بود و کلماتی را مثال آورد که عربی نیست و فارسی است مثل جلفا و رأس مسندم و سیراف. پس از آنها باستانی پاریزی مجلس را گرم کرد. البته بیاناتش حدود مشخصی پیدانکرد. آن قدر خبر و قصه و شنیده و خوانده تاریخی در ذهنش انباشته است که خودش نمی‌تواند آنها را احصا کند. باز پرداخت به راه ادویه به تقابل با راه ابریشم. با اینکه می‌دانیم هیچ یک از این دو نام در متون تواریخ و جغرافیای هزار ساله عربی و فارسی نیست. در نوشته‌های یونانی و لاتینی تصور نمی‌کنم که وجود داشته باشد. اروپایی‌ها جاده ابریشم را مرسوم کردند و باستانی پاریزی برای سرکوفت دادن آنها راه ادویه را موضوع یکی از مقالات خود قرار داد. گاهی هم

دلش بر آن می‌رود که آن را راه فلفل بنویسد.

شنبه صبح باز به جلسه ایران‌شناسی آمدم. باستانی گوشه‌ای نشسته بود و چند نفری به گردش جمع شده بودند و خوب معرکه‌داری درست کرده بود. جلسه در تالار بزرگی بود ولی شنوندگان واقعی بیش از ده نفر نبودیم. جلال کزازی و ابوالفضل خطیبی صحبت کردند. سپس به بخش زبان‌شناسی رفتیم. پژوهنده‌ای به نام محرم رضایتی صحبت کرد در موضوع نکات دستوری در گویش لاری و تالشی. بعد از ظهر ما را در اتوبوسی گذاشتند و دور گردانیدند از جمله رفتیم به خور. شهرکی می‌خواهد بشود. مقداری تعمیرات کرده‌اند از جمله آب‌انبار بزرگ وسط آبادی را، همچنان حمام قدیم را و آن را موزه کرده‌اند. مردم مقداری اسباب و آلات منازل را که دیگر مصرفی ندارد به موزه داده‌اند. روی هم رفته بد نبود. اهمیت این نوع کارها همان آغاز کردن است به منظور آن که تفکر نسبت به تاریخ و فرهنگ محلی ایجاد بشود.

در بیابانی که برای چای خوردن نشستیم به جمع و جور کردن اوراقی که در جیب‌هایم تلمبار بود پرداختم. بر تکه کاغذی این یادداشت را یافتم که نمی‌دانم مربوط به مقبره کدام آبادی کوچک بود. پیری و فراموشی و بی‌دقتی این بلاها را پیش می‌آورد. کتابه آن را نقل می‌کنم تا مگر کسی روزی بگوید که این قبر در کدام آبادی بوده است.

«توفی المرحوم المغفور السعيد الشهيد جمال... فی تاریخ ماه مبارک ربیع‌الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه».

آنجا سنگ دیگری هم بود که تاریخ هشتصد و یازده داشت و کلمه شهاب‌الدین را بر آن خورده‌ام. چون سنگ‌ها را روی هم انداخته‌اند و توانایی این رو و آن رو کردن‌شان نبود گذشتم. برای دیگری که بخواند.

هم‌اکنون که این مطالب را نقل کردم به یاد آمد که آنها را در باغ نظر لار دیدم. باغ به حال خشک شدن افتاده. چون ساختمان خویش را تعمیر می‌کنند نظری به درخت‌هایش ندارند. آنها نظر کرده هم نیستند که کسی به دادشان برسد. وصف این باغ در نوشته‌های احمد اقتداری و محمدباقر وثوقی و دیگران قطعاً آمده است.

خوشبختانه همین هفت هشت سنگ قبر را که این ور و آن ور بوده است به داخل باغ آورده و بعضی را در گوشه‌های تالار آنجا قرار داده‌اند. امید است یکی از پژوهندگان لاری با زیرورو کردن سنگ‌ها کتابه‌های آنها را بنویسد و به چاپ رساند.

فداغ و قلاع سبعة

صبح یکشنبه ساعت هفت و نیم از لار به درآمدیم برای رسیدن به فداغ، هرمود، عماد ده، زرون (Zaraun)، دشتی، خلون، تل کشی، دیده‌بان. در فداغ تصادفی به آقای الیاس خرم‌زاده برخوردیم و وقتی که از ایشان سؤال کردم آیا فداغ همین جاست ما را به خانه خود دعوت کرد. رفتیم چای خوردیم و برادرش با جمعی از دودمان او دورمان را گرفتند. اقتداری به حرف افتاد و از تاریخچه فداغ و اقوام و خویشان او پرسید و صحبتشان گل انداخت. ناهارمان هم دادند.

یک و نیم راه افتادیم. به اول آبادی که رسیدیم بقایا چهار اطاقی آتشیگاهی و بنای منضم به آن وسط میدان به چشم آمد. عکس گرفتیم که اگر در کتاب و اندن برگ ذکرش نباشد عکسش را چاپ کنم.

تا بیرم بیست و پنج کیلومتر است. کوبیدیم و آمدیم. امامزاده عقیف‌الدین را که سابق بنای منفردی بود و اینک شبستان‌ها و ایوان‌ها در اطرافش ساخته‌اند دیدیم. در چوبی امامزاده گره کاری است و کتیبه‌ای دارد در قسمت بالای هر دو لنگه آن.

«بسم الله الرحمن الرحيم. وقف الباب لرب العزة ناصر الملة / ركن الدولة الأصف حضرة محمودا علی قبة السامی غریق الرحمة / شاه زند و عقیف‌الدین ذی الشرف العالی الرفیع الرتبة / فی جمادی الاول فی سنه السبع و التسعمائة عمل خاکسار اهل الله / چاکر شاه دین حبیب‌الله».

اگر در بنا آثار قدیم دیگری بوده است اکنون هیچ چیز دیده نمی‌شود. در لوحه‌ای نوشته‌اند که شاه زند و به بندر گنگ آمد و با مجوسان جنگید.

اسامی قلاع سبعة آنجا را نوشته‌اند: «قلعه کبیر - قلعه سزاورز - قلعه صیده (کذا) بانو - قلعه دختر - قلعه دبان (یا گل سرخ) - قلعه لیدو (لیث) - قلعه خواجگان».

اسامی امرای قلاع سبعة که زندو با آنها جنگید:

- الامیر المجوس بهرام والی دبان
- الامیر المجوس طهمورث والی شهرستان که از نژاد سلطان سلنقور بود
- الامیر کیفور: سزاورز
- الامیر لیدو: قلعه لیدو
- دختر کیومرث والی خواجگان.
- امیر بلهیز والی کُپیر

و نوشته‌اند سلطان العارفين شاه زين العباد در ویش در دیوان خود آورده است: خراج از هفت قلعه می ستادند و به شهرشان اعظم می رساندند».

در افواه هست که تذکره مقامات شاه زندو وجود دارد و گفته‌اند که او در ۳۴۴ فوت شده ست و گفته‌اند که تذکره‌ای عربی در مقامات او در قرن پنجم تألیف شده و بعد در قرن هفتم هجری توسط عابد شاه زندو که از نوادگان او بود به نظم درآمده است. آقای سید محمود زندوئی لطف کرد و آمد و ما را سرگرم کرد. آقای محمود زندوئی گفت از پدراناش شنیده است که چون ناصرالدین شاه به فارس سفر نکرد میرزا حسن فسایی کتاب فارسنامه خود را به تهران برد و تقاضای شرفیابی کرد. چون به دربار رفت به شاه گفت چون شما به دیدن فارس تشریف نیاوردید من فارس را پیش شما آوردم.

اما ناصرالدین شاه طبق نوشته موجودی که نزد من هست قصد سفر به فارس داشت. برنامه‌ای را که برای آن سفر نوشته بودند و او دید و یادداشت‌هایی کنار آن نوشته است و در دفتر تاریخ جلد سوم به چاپ رسیده. اما چه شده است که از آن سفر منصرف می‌شود در جایی ندیده‌ام که علت را نوشته باشند.

بیرم - نعمةجات - کریشکی

از بیرم راهی کریشکی شدیم. پنج کیلومتر آن ور بیرم است. به خانه خاندان دلیر از دوستان اقتداری وارد شدیم. از برادران غلامعلی، فتحعلی و دهباش بودند و حمید و فرشید و احمد نبودند. آنها از فرزندان غلامعلی‌اند. چون از بیابان‌های

خشک می آمدیم از این حضرات عزیز پرسیدم وضع کشاورزی چطور است. گفتند: خراب. باران نیامده. پارسال ابری می آمد و رعد و برقی می زد و باران نمی آمد. اما امسال صدای رعد و درخشش برق را هم ندیدیم. پرسیدم درآمد عمده محلی از چیست؟ گفتند: از خرما.

قلعه کریشکی در ۱۲۵۰ شمسی توسط حاجی علی مسیح دلیر ایجاد شد. اکنون آن را تعمیر می کنند تا موزه و مرکز فرهنگی شود. اینجا سنگ قبری شکسته مورخ ۱۰۸۳ دیدم. اشیایی که برای موزه جمع آوری کرده اند همه گویبی شیئی هست: از سفال های دوره هخامنشی تا تفنگ چقماقی و کتاب خطی و هرگونه پارچه و مس و اشیاء خانگی. همه نمودار فرهنگ و گذشته منطقه خواهد بود، اکنون کریشکی یکی از آبادی های بلوک نعمه جات است. بیرم جد است و به همین مناسبت این منطقه به عنوان بیرم و نعمه جات خوانده می شود. غروب به باغی آمدیم نزدیک به بیرم متعلق به خاندان دلیر. کنار استخر بزرگی که مسلط به نخلستان است نشستیم. مهتاب شبی بود دلاویز و تابناک و آسمان با ستاره هایش چشمگیر و رخشان، آن نعمتی که دیگر در تهران و شهرهای بزرگ به کسی دست نمی دهد.

لامرد - دهرم

صبح راه افتادیم به سوی لامرد. شهرکی نوساخته است اما منطقه ای گنانه است و ناشناخته، موقعی آن را با علی غفاری دیده بودم که تازه برقی پیدا کرده بود. پس گذشتیم و به مهر رسیدیم و گله دار و دارالمیزان (شهرکی در شمال جم). میان این آبادی ها سراسر بیابان و ماهور و اطرافشان کوه های خشن بی سبزی است. نرسیده به ده کیلومتری دارالمیزان به راه تازه سازی رسیدیم که از فیروزآباد به کنگان و بندر عسلویه می رسد. دو سال است که این راه گشوده شده است. از اینجا تا فیروزآباد صد و هفتاد و پنج کیلومتر است. در راه چیزی دیدنی نیست جز بیابان به معنی واقعی و بریدگی تازه در کوه ها که جاده سازی موجب آن شده است. حدود صد کیلومتری که آمدیم رسیدیم به احمدآباد و دهرم. اینجا بنزین لیتری پانصد تومان قیمت دارد زیرا در راه پمپ بنزین نیست ناچار مقداری خریدیم.

سپس آمدیم به محلی که «کنار سیاه» نام دارد و بر سرکوهش مشرف به جاده بقایای آتشگاه ساسانی به خوبی دیده می شود. سال ها پیش که به فیروزآباد آمده بودیم با اصغر مهدوی و امیر حشمتی به این موضع رسیده بودیم. در میان بیابان کاروانسرای سنگی در مجاورت آتشگاه قرار داشت که طبعاً بارانداز و جای سکونت زوار و آیندگان و روندگان بود.

فیروزآباد و فراشبند و گازرون

آمدیم به شهر فیروزآباد و رفتیم به سر وقت دوست دیرین امیر حشمتی. مهمانخانه اش موزه فرش قشقایی است. چشم به هر گوشه که می افتد نقشی نو می بینید و رنگ هایی زنده که به بیننده شادابی می دهد. دست های نازک دخترکان چه صنعت ها که برای چشم نوازی نیاورده است.

آقای رحمانی که روزنامه صدای شرق را منتشر کرد (در فیروزآباد) آنجا بود. خبری داد که یک صخره سنگی کتیبه دار قدیمی را که کنار پل مهر نزدیک کاخ اردشیر افتاده بود از میان رودخانه به درآورده و نزدیک تله کابین گذارده اند. با آقای رحمانی رفتیم به دیدن آن. بلندی سنگ یک متر و پهنای آن یک متر و نیم بود. بر یک گوشه آن آثار کتیبه ای در سه یا چهار سطر به خط کوفی هست ولی چنان ساب خورده است که درست خوانده شدن نیست. با زحمتی سال تاریخش را چهارصد و دوازده (به احتمال) تشخیص دادم. امید است مسؤولان میراث فرهنگی با صرف وقت بتوانند تاریخ دقیق را معین کنند.

به قول امروزی ها فیروزآباد را ترک کردیم. روبه راه فراشبند افتادیم. راه همان راهی است که بارها گذر کرده بودم. این بار بیابان ها سرسبز نیست و مرتع ها جایی ندارند ولی باز جای گل های گوسفند با چوپان های پیر و مفلوک دیده می شدند. بادام های کوهی گل کرده بود. چون باران نیامده صفای سال های پیشین که از این حوالی گذشته بودم احساس نشد.

وارد فراشبند شدیم و به سراغ منوچهرخان کاویانی رفتیم. نبود اما خسرو فرزند برومندش که فوق لیسانس ریاضی شده است بود. ما را شناخت و به خانه

وارد کرد. پدرش هم رسید و نشستیم به صحبت. از این ور و آن ور گفتیم و شنودیم. قصه‌های قدیم و مخصوصاً خاطرات چند سفر پیش را به میان کشید و از اصغر مهدوی به نیکی یاد کرد. با برادر معززش بهادرخان هم تجدید دیداری شد.

فردایش به سوی کازرون راه افتادیم. چون با فاضل عزیز حسن حاتمی فرهنگ‌شناس نام‌آشنا وعده تلفنی کرده بودیم و می‌بایست برسیم. پانزده کیلومتری که بیرون آمدیم رسیدیم به تپه بزرگ سفید رنگی بر دست راست جاده که بر لوحه دولتی آن را بازمانده از قرن ششم دوره اسلامی ثبت و یاد کرده‌اند. اما هیبت و تناوری تپه نشان می‌دهد که می‌تواند چند لایه از دوره‌های تمدنی پیشین را میان خود نهفته باشد.

حدود سی کیلومتری که از آن منطقه گذر کردیم یک پایه از ستون چارطاقی باستانی دیده شد. ناچار این صحبت از سوی ستوده پیش کشیده شد که هرگز نباید هر چارطاقی را آتشکده دانست. مخصوصاً آنها که از آبادانی به دور باشد. آتشکده ناگزیر باید جایی باشد که آب داشته باشد و به آبادانی نزدیک باشد. چارطاق برای مقاصد مختلف ساخته می‌شد. نوعی بوده است از معماری مثل چارصفه. سه کیلومتر پس از آن نزدیک باغ دشت در طرف دست چپ جاده، چارطاقی دیگر با منضعات آن بر سر تپه‌ای هویدا شد. چون وقتی نداشتیم و فرصت می‌خواست دورانه به آن نگاه می‌کردند.

رسیدیم به کازرون. به دیدار بازار و آثار نرفتیم چون بارها دیده‌ایم. یکسر وارد خانه حسن حاتمی شدیم بی‌رودربایستی. کارهای او در زمینه فرهنگ‌شناسی بومی کاملاً شناخته است. بحث دو ساعته‌ای میان او و دوستان درباره واژه‌های محلی پیش کشیده شد. اقتداری مخالف گردآوری آنها بود و واژه‌های محلی را مفید برای فرهنگ‌ها نمی‌دانست. حالا معتقد شده است که ضرورتی به گردآوری آنها نیست. شاید هم مخالف‌خوانی کرد. من گفتم باید گرد آورد مثل تیله شکسته‌هایی که بر سر تپه‌های تاریخی بازمانده است. این گفته‌های بومی از حیث فرهنگی ایرانی همانندی دارد با کتیبه‌های پهلوی و بناهای هخامنشی و ساسانی. به احتمال گاه‌گاه باشد که چند کلمه‌ای از واژه‌های بومی را بتوان در قبال واژه‌هایی که از فرنگی وارد می‌شود به کار گرفت.

از قضا مورد «آسال» به جای عصاخانه که درخور لار استعمال می شود به یادم آمد و مثال آوردم. پس از آن حاتمی «برشنگ» را گفت که درگوش کازرون به معنی محلی است که نور می تابد و گرما هم باشد ولی از خورشید خبری نیست. bor به معنی نور است. مثلاً می گویند در برشنج (آلو) آتش نشسته یا در برشنج آفتاب نشسته است. این دوبیتی هم نمونه عطف سخن حاتمی است.

تو چوپان بچه ای مو بچه میشم تو دنبال گله من پیش پیشم
تو نی می زنی قریون نیت شم موام بجمع کنم با نای ریشم

ممسنی و بویراحمد

راه افتادیم به سوی نورآباد یعنی مرکز ممسنی. در راه که می آمدیم قلعه سفید نزدیک تنگ چوگان و روبه روی بیشابور به قشنگی پدیدار شد پس تجدید دیداری کردیم. چه عظمتی، چه حشمتی و چه قدمتی. آفرین بر موجد بلند همت و معمار خوش طرح آن.

از بابا میدان که راه یاسوج از آن جدا می شود گذشتیم و راه به سوی داشت را گرفتیم و حرکت کردیم. رسیدیم به میدان داشت. در میدان مجسمه آریوبرزن نصب شده است. نمود خوبی است از پهلوانی و ایران دوستی و نمودار مردمانی که در همین دوران هنوز عده ای از آنها «کی» نامیده می شوند مانند دوست عزیزمان عطاخان طاهری که در فضیلت و اخلاق و نویسندگی خصائل خوبی دارد و امیدوارم هرچه زودتر کتاب خاطراتش به نام کوچ کوچ به چاپ برسد. دکتر هرمز همایون پور تقبل چاپ آن را کرده است.

در میدان شهر ایستادیم تا نادر عسکری رسید و ما را به خانه برد و به مادر و پدرش شناساند. پدر نادر آقای الله کرم (گوشه) از بازاریان و برزیگران توانمند است. هفت پسر تحصیل کرده دارد. یکی نادر ماست که فوق لیسانس تاریخ شده است و اکنون در دانشگاه های دوگنبدان درس می دهد و رساله تحصیلی خود را به نام «باوی، گوشه ای در سرای همایون» به چاپ رسانیده است (۱۳۸۵). این کتاب اطلاعات تاریخی محلی مربوط به طوایف آنجا را دربر دارد. درباره این منطقه

نخستین کتاب معتبر سندی ماندگار آن است که شادروان محمود یاور به نام کهگیلویه و ایلات آن نوشت و در ۱۳۲۴ چاپ شد. او نظامی بود و پیش از آن سال در این منطقه مأمور نظام وظیفه یا از آن قبیل بود. او وقت خود را هدر نداد و توانست یادداشت‌هایی درباره طوایف و خاندان‌های این مرز و بوم گرد آورد که اکنون پایه کار و بی‌نظیر است. نورمحمد مجیدی هم کتاب مفصلی نوشت که من بر آن مقدمه‌ای نوشتم و حوالی سال ۱۳۶۵ انتشار یافت. کتاب دیگر آن است که از نظر جامعه‌شناسی به قلم سیروس قشقایی تألیف شد. اینک «باوی، گوشه‌ای در سرای همایون» نادر عسکری مأخذ دیگری است. او در این نام‌گذاری نظر به اصطلاحات موسیقایی «باوی»، «گوشه» و «همایون» دارد. نادر عسکری گفت در راه دهدشت که می‌روید خرابه‌ای هست به نام لارند. بروید و ببینید. اما یادمان رفت. ساعت نه صبح از باشت به سوی چرام حرکت کردیم. نادر عسکری و پناهی (دبیر ادبیات عرب) هم همراهان شدند. در راه به گروه رقصندگان زن و مرد ایلایاتی رسیدیم با نوازندگان دهل و سرنا. گفتند از معروف‌ترین رسته در حرفه خودند. چهار زن و چهار مرد می‌رقصیدند. محوطه کوهستانی بود. کوهش خامی (خومی) نام دارد. درختان بلوط و بنه در اطراف محوطه و منظره‌ای بهشتی را به جلوه درآورده بودند. پیرمردی نشسته بود محور رقص بود و با شنیدن ساز یکنواخت دهل و نقاره عالم را سیر می‌کرد. پرسیدم چه خبر است و چه فهمیده‌ای. گفت زندگی به شادی‌هایش لذت‌بخش است نه دلگیری‌های آن. من از این ساز است که به شور می‌آیم و زنده می‌مانم. پدرانم هم همین را دوست داشتند. زندگی برای ما این است.

چرام و دهدشت

کوه پشت کوه را گذرانیدیم. چند گردنه در راهمان بود. رسیدیم به چرام و دهدشت دو آبادی که میان‌شان ده کیلومتر مسافت است. سرسبزی درخت‌های بلوط و مزارع گندم تا شادگان ادامه داشت. پس از شادگان کوه‌ها رنگی دیگر و صحنه‌های مغایر پیدا کرد. چند نفر از دوستان خاندان عسکری دم چشمه بلقیس

که مدخل آبادی دهدشت است منتظرمان بودند. آب زلال خوش‌نمای چشمه بلقیس از این کوه می‌جوشد. باغ آن دارای انواع درخت‌های معروف است مانند بید و خرما و لیمو و پرتقال و سرو و چنار و پالم و انار و انجیر و حتی تبریزی. عمال شهرداری به باغ‌سازی و جدول‌بندی مشغول بودند. آن مجمع سرسبزی و لطف را گذاشتیم آمدیم به چرام به خانه آقای نصیر هادی‌پور. با نام ایشان بیست سال بود که آشنا بودم چون مجله آینده را مشترک می‌بود. ایشان از مطلعین مفرد محلی است که به جغرافیای تاریخی سراسر منطقه آشنایی دارد. از خان چرام پرسیدیم نهال پالم‌های بلند را از کجا آورده‌اید؟ فرمود که یکی از دوستانم که در دهه بیست به بغداد رفته بود چند نهال برایم آورد. در این مناطق «خطیر» حرمتی دارد. کار او آرایشگری است. زن خطیر محرم عروس و تازه داماد است و آنان در مراسم رودخانه شورون آداب ازدواج را به عروس و داماد می‌آموزند. نزد هادی‌پور فتوکپی این سند را دیدم که مربوط به جدّ اوست با مهر چارگوش شاید زین‌الملک (۱۳۰۱)

عالیجاه عزت همراه هادی خان کلانتر طایفه چرام را مرقوم می‌شود چون عالیجاه ولی خان کلانتر طایفه بویراحمد سرحدی به موجب نوشته که سپرده است باید همه ساله مبلغ دویست تومان صیغه موجب در سه قسط ضمیمه اقساط دیوانی خود در وجه عالیجاه محمدجعفر خان عاید دارد چون مشارالیه نوکر رکابی است و از جهت مخارج موکل است محض رعایت حال او به موجب این دستخط مقرر است که آن عالیجاه مبلغ شصت و شش تومان و شش هزار و پانصد دینار از بابت قسط اول مالیات طایفه چرام به موجب قبض... به عالیجاه محمد جعفرخان عاید و کارسازی دارد و این دستخط را سند خود دانسته و دریافت در وقت محاسبه... او محسوب خواهد شد. تحریراً فی شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۳۰۹ مطابق لوی‌تیل. قبض مبلغ مزبور در متن از عالیجاه محمد جعفرخان دریافت شده است. آن عالیجاه همین دستخط را از مشارالیه دریافت نموده تنخواه را عاید دارد».

در دهدشت رستم عزیزی برادر عطاخان طاهری را رفتیم دیدیم. مهربانی کرد و به شهردار دیشموک - که می‌خواهیم از آن معبر سخت بگذریم - تلفن زد که راه از آنجا تا باغ ملک را به ما نشان بدهد.

قلعه رئیسی - دیشموک

از دهدشت ساعت چهار و نیم راهی قلعه رئیسی شدیم. راهش از پل دختر روی رود مارون می‌گذرد. بسیار راه پیچ و خم دار و با سربلندی‌های تیز است. هفتاد و پنج کیلومتر بیش نیست ولی چندان کند می‌توان رفت که ساعت هفت رسیدیم. راه قشنگ و از نگاه طبیعی دیدنی و عجب گفتنی است. کوه‌ها از بلوط پوشیده و زیر درخت‌ها جوکاری است. اسامی آبادی‌های راه قلعه رئیسی اینهاست: تنگ‌گل، قلعه گل، پل دختر، قلعه دختر، برآفتاب، گچی، گندک (مرز طلالیه بین، طیبی و دشمنزبانی)، زیرکل، پل طازب، کوشک (بلویری)، جاورده، دشت آزادی، پاتاوه، قلعه جلو، قلعه رئیسی (رئیس حاجب بختیاری مؤسس آن بود)، شوتاور، درغسک، مرز طیبی و بهمنی، رستم‌آباد، اسفندان، رود سمه، تنگ چوپل (نام گیاهی است)، حدود باغ ملک. گردنه اول که آمدیم مله گل نام دارد. مله به معنی گردنه است. آن همه آبادی را گذراندیم تا بالأخره رسیدیم به قلعه رئیسی. آبادی بزرگی نیست. جمعیت محدودی دارد. دم مغازه‌ای ایستادم و جویای فرامرز بابایی شدم که آقای عزیزی او را به عنوان دبیر معرفی کرده بود. ولی هیچ‌کس او را نشناخت. چون به نادر عسکری تلفن زدم که این بابایی کجاست گفت او در ایزده است. معلوم شد حواس من پرت بوده است.

در دیشموک قلعه جعفرخان را که بر تپه‌ای سنگی در کنار آبادی است دیدیم. قلعه مفصل است. دو طبقه است به قواره ساختمان‌های اعیانی قدیم بنادر جنوب. هنگام ورود به دیشموک چون سربازی راه را بر ما بست، ایستادیم. گفتم چه می‌فرمایید. گفت بروید آنجا عوارض بدهید. مأمور شهرداری آن سوی خیابان نشسته بود. مردی خندان بود پرسیدم چه عوارضی. گفت: اتومبیل. گفتم تا آخر ۱۳۸۷ داده‌ام و هنوز سال نو شروع نشده است. گفت این برچسب عوارض است و باید هفت هزار تومان بدهید. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که شهر نوساز است. چک و چانه زدم و قضیه با چهار هزار تومان خاتمه یافت که وارد شدیم. البته رسید هم داد که سر عنوان آن وزارت کشور بود و هر چه فکر کردیم عقل مان به جایی نرسید که یک شهرداری محلی براساس چه قانونی باج‌گیری می‌کند. به دروازه دیشموک

که رسیدیم این تابلو از نظر ادبی ذهنمان را متوجه معنی کردن آن کرد: «اکرام دستی برای فشردن چشمی برای محبت و دلی برای تپیدن.» جمعیت آبادی‌های این منطقه را سی و پنج هزار گفتند و در خود شهر پنج هزار بیش نیست.

در گفت‌وگوی این که چه کنیم و چه نکنیم و تلفن کردن‌ها به نادر عسکری و رستم عزیزی، اقتداری گفت آقای شرافت می‌گویند بیاید خانه ما. با آقای شرافت آغاز دوستی پیدا شد و به خانه ایشان وارد شدیم. به تدریج سه نفر از متشخصین محلی هم تشریف آوردند و صحبت‌مان گرم شد. شب را نزد شرافت گذرانیدیم. مردی شوخ و نازگو است. سرمان را به صحبت گرم کرد. راه دیشموک به سوی باغ ملک را از او پرسیدیم. گفت فلان و فلان. صبح به سوی دیشموک راه افتادیم. راه پریپچ و خمی است. سراسر دره پشت دره، یکی پس از دیگری سراسر پوشیده از درخت‌های بلوط، از کهگیلویه جز این انتظاری نیست.

این را از یاد نبرم که دهدشت برای تاریخ ایران به مناسبت تجاری که از این شهر برخاسته و به اصفهان و شیراز و بوشهر رفته بودند شهرت گرفت. تجارتخانه‌های دهدشتی‌ها در آن شهرها سال‌ها مرکز رفت و آمد کسانی بود که طرف مراجعه آنها بودند. دهدشتی‌ها در تهران هم صاحب تجارتخانه بوده‌اند.

باغ ملک برای رسیدن به بختیاری

آمدیم تا به آبادی اسفندان. از رونده‌ای به نام قیطار تارا پرسیدیم راه رفتن ما به سوی باغ ملک از کجاست. گفت اشتباه آمده‌اید. مقداری باید برگردید. از نزدیک گردنه باید به دست راست می‌رفتید. پس باید برگردید. قیطار تارا را با خود به راهنمایی برداشتیم. گفت پنج کلاس درس خوانده. با این که چهل سالی دارد به سختی فارسی حرف می‌زد و ما نمی‌فهمیدیم. بیشتر لری می‌گفت که البته چیزی مفهوم ما نمی‌شد. در این ضمن مأمور انتظامی که اتومبیل سوار بود رسید. پرسید چه می‌خواهید و که هستید. گفتیم فلان و فلان و فلان. گفت پشت سر من بیاید. ما را تا دوراهی رسانید و راه را نشان داد. سی چهل کیلومتری راه خاکی بدی را پشت سر گذاشتیم تا از بلندی تپه رودخانه سمه دیده شد. در میان این راه بر دست راست

جاده نزدیک برده ده، بر سر تپه دو بنای چشمگیر روبه روی هم بود که قطعاً قلعه خوانین قدیم بوده است. نوع ساختمان همانندی داشت با آنچه در قلعه دیشموک می بود. ولی خیلی کوچک تر.

در این راه تابلویی دیدم برای توجه کردن مردم بومی که نباید درخت های جنگلی را برید. نوشته اش این بود: «قطع درختان جنگلی طول عمر آدمی را کوتاه می کند».

از شیب بدی سرازیر شدیم تا به لب رود منته رسیدیم. آب طغیان داشت. وانتی با بار میان رودخانه معطل مانده بود. طبعاً راه رفتن برای ما بسته بود. ناچار به بازگشت شدیم. احتمال این که ما هم برویم و در آب بمانیم بسیار بود. پس مصلحت را به بازگشت دیدیم.

بر لب این رود جمعی دختر و پسر کوچک الاغ هایی را از آبادی های اطراف آورده بودند تا دبه های پلاستیکی را از آب رودخانه پر کنند و به آبادی های خود ببرند. به هر الاغ چهار دبه بیست لیتری آب می گذارند. بالاخره در این حین تراکتوری قوی آمد و وانت در آب مانده را بیرون کشید. ولی ما دل به دریا نزدیم و پهلوانی نکردیم و برگشتیم.

تعجب است شورای این ده هیچ گونه تمهیدی نکرده است که این بینوایان از رنج آب آوردن از لب رودخانه تا آبادی خود - که بر بلندای کوه است - راحت بشوند. مگر نمی شد که مقدار آب مورد نیاز آنان را پمپاژ کرد یا آن که وانتی را مخصوص آوردن آب قرار داد و این کمک را جزو خدمات همیاری قرار داد. پس چه می کنند جز اداری بازی.

بهبهان

راه رفته را برگشتیم و خود را رساندیم به دهدشت و سپس بهبهان. در بهبهان به خانه افسری رفتیم. خودش هنوز نیامده بود. اما به دوستم ویسی گفته بود آنجا بیاید که ما تنها نباشیم. بهمئی و ویسی (که از طایفه بهمئی است) گفتند میان گویش آنها و بختیاری ها همسانی ها هست.

از اتفاقات عجیب روزگار دیدن تأسیساتی بود که محمدجعفر بهبهانیان رئیس فعال املاک پهلوی و مشاغل درباری دیگر در زادگاه خود (در این سال‌هایی که به سن صد سالگی نزدیک می‌شود و مقیم سوئیس است) به سرانجام رسانیده، مانند دانشگاه منابع طبیعی، مدراس ابتدایی و متوسطه، مسجد، فرهنگ‌سرا، دروازه قرآن. محلی‌ها می‌گفتند خدا خیرش بدهد.

پدر افسری گفت طایفه قنواتی بهبهان مردمی بوده‌اند که از یزد برای مقنی‌گری آورده شده بودند. از مفتضحات بهبهان نام‌گذاری میدان خروجی شهر است به میدان «استیل». این نام به مناسبت آن است که بنای وسط میدان را از فلزی به نام «استیل» پوشش داده‌اند و البته اصلاً تماشایی و هنری نیست. صبح که راه افتادیم نخستین آبادی میان راهنمان لیکک نام داشت. وسط میدان دستگاه میراث فرهنگی و گردشگری را در خیمه‌ای مستقر کرده بودند و به مناسبت سال نو دفتر یادبودی گذاشته بودند. چون کسب اطلاعی از راه‌ها کردیم فوری خواستند که در دفترشان یادگاری بنویسیم.

از آنجا به تنگ ماغر رفتیم که «برم الوان» را دیده باشیم. تنگ پیش از آن، سروک (سلوک) است که نقوش قدیمی باستانی آنجا شهرت بسیار دارد و در اغلب کتاب‌های تاریخ ایران باستان ذکر آنها شده است و ضروری نیست تکرار شود. هنوز به تنگ نرسیده بودیم که این «پرده نبشت» دیده شد و مناسب آمد که مطلبش را برای تاریخ نقل کنم: «اکیپ جلوگیری از کوچ زودرس و محمولات جنگلی و گیاهان مرتعی».

تنگ ماغر آثار تاریخی ندارد. چون سی کیلومتر به درون آن رانده شود به منطقه سرآسیاب می‌رسد و در بیست کیلومتری برم الوان است، نامی که امروزه اداره‌چی‌ها به آن داده‌اند. آب تلخ و شوری است در تالابی به قطر دویست متر. راه کاملاً کوهستانی است و پیچ‌پیچ و گردنه دارد. پس از تنگ اول تنگ باریکتری پیش می‌آید که رودخانه‌اش قشنگ است و جاده‌سازی خوبی در آن کرده‌اند. راه با گذشتن از چند گذر فرعی می‌رسد به برم. نام این برم را محلی‌ها غالباً برم آلون تلفظ کردند. عجیب‌تر آن است که اداره منابع طبیعی نام را دگرگون کرده و آب الوان را

بهرتر از برم الوان دانسته است. از این سلیقه‌های کج و کوله که در تعویض نام‌ها اعمال می‌شود و معلوم نیست که به کدام دادگاه باید شکایت برد. آیا این تغییر نام طبق قانون به تصویب وزارت کشور رسیده است. خدا می‌داند.

از ماغر برگشتیم مقداری در راه لیکک رانیدیم و از مقابل پمپ بنزینی که در راه بود به سوی آبادی کلانتر رفتیم. در راه ماشین‌رانی به ما رسید و چون راه را پرسیدیم گفت آن طریق که گفتید راهتان را دور می‌کند. از این راه بروید. اما این راه را که پیش گرفتیم سراسر ماهور و تل و تپه و کوه و گردنه بود، بی آب و علف واقعی. راه آسفالته برای کارهای شرکت نفت بود. در آن رفت و آمدی نمی‌شد. مقداری هم از خلوتی هولناک بود. آمدیم و آمدیم تا بالاخره به آبادی کوچکی رسیدیم به نام برد خیمه (یعنی خیمه سنگی). چون پرسیدیم که چقدر به جاده عمومی مانده گفتند به زودی می‌رسید لب جاده و آبادی بزرگ سر راه سلطان‌آباد است.

چون به راه عمومی افتادیم به سوی رامهرمز رانیدیم و از آنجا در راه باغ ملک افتادیم و به می‌داود (میداود) رسیدیم. در می‌داود یادمان آمد که پارسال از نزدیکی آن به آبادی دالان رفتیم و مهمان چراغعلی خان بیگدلی بودیم. ایشان پدر بزرگ مهدی بیگدلی است که رساله فوق‌لیسانس خود را درباره طایفه خود نوشت و به چاپ رسانید و دیروز بود که از ویسی در بهبهان شنیدیم که دیروز در مراسم ختم چراغعلی خان شرکت کرده بود.

از باغ ملک یکسره کویدیم تا اینکه به ایذه رسیدیم خدمت آقای غضنفر. ایشان هفت دختر و دو پسر دارد، همه درس خوانده و دارای لیسانس و فوق‌لیسانس. یک دخترش که همسر اکبری است رساله‌اش را در تاریخچه پان‌ایران‌یسم نوشته است. مهمان غضنفر نوروزی شدیم در آبادی میانگران سفلی، بالای تالاب که قدما آن را «شط» می‌نامیده‌اند. نوروزی گفت در عمر خود دیده است که چند بار این تالاب خشک شده است. می‌گفت چون خشک شود بیغوله‌ها و غارهایی در آن هویدا می‌شود.

بختیاری

ایذه را «مال امیر» هم می‌گویند. من در شگفتم حافظ اگر از صحرای ایذج مرادش همین ایذه است از چه منشأ و منبعی خبر از طراوت و سرسبزی آن داشته است که فرموده اطراف مال‌امیر مانند شیوند و دشت سوسن از نقطه‌های دیدنی باطراوات این حوالی است. نقشی که بر صخره سنگی آنجاست از بازمانده‌های روزگار است. صبح تا سوسن رفتیم. سبز سبز بود. اکثر محل‌های عشایری که جای خیمه و خرگاه بود اکنون به خانه‌های سیمانی و «بلوکی» بدل شده است و غالباً سرهمبندی و بدقواره.

دو ساعتی کشید که رفتیم و برگشتیم. در راه پیمان و بر آفتاب را دیدیم. اقتداری گفت پیمان در زیان بومی یعنی مردها. در بازگشت سری زدیم به قلعه تویله (یا طویله نمی‌دانم) آن ویرانه‌ای که کنار شهر است و اتابکان لر آن را ساخته بوده‌اند. در راه رسیدن به دهدز بر سمت راست جاده حدود سی کیلومتری نزدیک چهارده مانده یعنی به دهدز، قلعه مدرسه دیده شد. این بنا به اندازه کاروانسرای است و چهار طرفش اطاق اطاق است. در این موضع که آبادی نبوده است مناسبتی ندارد که مدرسه ساخته باشند. بنا از سنگ و ملاط گچی است. در مقام مقایسه مصالح و نوع ساختمان شباهتی دارد به همان طاق تویله (یا طویله) در ایذه. این قلعه مدرسه باید از ساخته‌های همان اتابکان لر باشد. شاید موضعی ارتباطی و استحکاماتی بوده است، زیرا دو سه راه را به هم متصل می‌سازند. اصلاً چند متر زمین خاکدار ندارد که بتوان درختی در آن کاشت یا سبزی برای خوردن رویانند. بر سر تپه‌اش بقایای دو بنای استحقاظی قرون قاجاری نیز هست. در تابلویی که روی یکی از آنها نوشته‌اند پاسگاه راه‌یابی جاده لنج خود قرینه‌ای تواند بود بر نظامی بودن آن. از سویی چون در شش فرسخی دهدز است می‌تواند کاروانسرا هم بوده باشد. همه‌اش بستگی دارد به این که از زیر زمینش چه بیرون آورده شود.

کمی پایین‌تر از این محل سد سوم کارون آغاز می‌شود. پانزده کیلومتر از راه را بر کنار قسمتی از سد گذشتیم. شاید بتوان آنجا را «سدبار» گفت به قیاس رودبار. نزدیک به دهدز به چندین گله برخوردیم که از کنار جاده به مراتع خود

می رفتند. بعبع آنها از تشنگی و گرسنگی به فلک بلند بود. پیشاپیش یکی از گله‌ها زنی با لباس گلدار حرکت می‌کرد و مرد او در دم گله با لباس مخصوص بختیاری. پیش از این که به آبادی برسیم در کبابی به نام بنابی آذریایجان فرود آمدیم. بنابی‌ها خوب در همه شهرها کباب خود را معروف کرده و به کسب و کار پرداخته‌اند. دهنز جای بزرگی نیست. ولی چون در آغاز راه گردنه‌های پی‌درپی برای رسیدن به دوراهی ناغون قرار دارد عنوانی پیدا کرده است. از اینجا تا ناغون نزدیک سه ساعت کشید تا رسیدیم. ده‌ها کوه و دو سه تارودخانه را نباید گذشت. سپس رسیدیم به اردل که بیش از ده کیلومتر دور نیست.

جونقان

از اردل راهی جونقان شدیم که به قول محلی‌ها محل قلعه سردار اسعد (علیقلی خان) است. نسبت به ده سال پیش که آخرین سفرم به آنجا بود خیلی فرق کرده است. ساختمان قصر مانند سردار اسعد را دیدیم که میراث فرهنگی مشغول مرمت واقعی آن است، اگر بودجه ته نکشد. این بنا همسانی دارد با ساختمان دیگر سردار در تهران که نزدیک بانک ملی و اکنون قسمتی از بیمارستان آن بانک است. غروب شده بود و دنبال جا بودیم مثل مرغ‌ها که باید جا بروند. سرد هم بود. این در و آن در زدیم تا این که با دو جوان در پمپ بنزین سلام علیکی پیدا شد. آنها ما را به جلوی قلعه سردار اسعد آوردند به امید این که در آنجا محلی برای مسافرتین غریب معین شده باشد. ولی درها بسته بود. نگهبان جوان زبان ناآشنا، هیچ گونه مشکل‌گشایی نکرد. حتی گفت به رئیس هم نمی‌توانم خبر بدهم. ناامید شدیم. ناچار به مأمور شهرداری مراجعه کردیم. گفت بروید به آتش‌نشانی یا مدرسه‌ای که برای اسکان معین شده است. پس با جوان‌ها خدا حافظی کردیم.

یکی از آنها گفت منزل ما هم می‌توانید بیاوید. گفتم اگر جای مناسبی پیدا نشد زحمت می‌دهیم. اسمش را پرسیدیم. گفت عباس بختیاری. آنها به سویی رفتند و ما رفتیم به جانب مدرسه. هنوز به مدرسه نرسیده بودیم که دو جوان بازگشتند و گفتند بفرمایید منزل ما. معلوم شد عباس رفته و به

پدرش گفته بود سه مرد مسن دانشگاهی در این سرما بیجا مانده‌اند. پدرش آقای احمد خان بختیاری آنها را فرستاده بود که ما را پیدا کنند و به خانه بیاورند. هنوز در راه مدرسه بودیم که جوان‌ها رسیدند و ما را به خانه بردند. رسیدیم و آشنایی آغاز شد. آقای احمد خان گفت پدرش پیشکار سردار اسعد در این منطقه بوده است.

جمعیت جونقان به گفته آقای احمد خان بیست و یک هزار است. شب خوشی در میان خاندان بختیاری گذشت. هفت سین قشنگی در مهمانخانه آنها چیده شده بود و چند تن از اقوام‌شان سر شب آنجا آمده بودند.

راه فردامان به فارسان و چلگرد و داران است. جانقان محیط است میان چند کوه برف‌دار و ستیغ پربرف زردکوه هم به خوبی دیده می‌شد. شب سرد بود. دو بخاری گازی در اتاق آقای بختیاری روشن بود. از جانقان تا فارسان که بیست و پنج کیلومتر است کوه‌های بلند زردکوه پوشیده از برف بر دست راستمان دیواری طبیعی را حائل میان هفت لنگ و چهار لنگ قرار داده است.

از شهر دور شدیم و به پیر غار آمدیم که چهار آبشار موازی هم از بلندی به پایین می‌غلطید و چندین چشمه بزرگ از بن کوه با هم رودخانه‌ای را به وجود آورده. اکنون تفریح‌گاه عمومی شده است. کنار چشمه‌ها بر بدنه کوه سه کتیبه مطول مربوط به تاریخ مشروطیت از باب دخالت سران بختیاری در استقرار مشروطه کتیبه شده است. از جمله: چنین گوید حاجی خسرو خان سردار ظفر که در سال ۱۳۳۴ آزادیخواهان ایرانی از مقام سلطنت تقاضای مشروطه نمودند و به دنبالش در نه سطر جریان براندازی سلطنت محمدعلی شاه گفته شده است. دنباله این کتیبه می‌آید در کتیبه دوم و او سرگذشت خود را آورده تا جنگ بین‌المللی و نوشته: این بنده با سایر خوانین در چهارمحال منتظر حوادث روزگاری می‌باشم.

کتیبه دوم مورخ ۱۳۳۶ از فوت سردار اسعد خبر داده است. در کتیبه سوم نوشته‌اند لغو شدن القاب در سال هزار و سیصد و چهار شمسی در مجلس شورای ملی اتفاق افتاد. اطراف آن هم نوشته‌هایی است که فرصت خواندنش نبود. ضمناً درهم و محو بود. حتماً فضایی که تاریخ بختیاری را نوشته‌اند باید خوانده باشند. راه افتادیم به سمت چلگرد تا خودمان را به داران برسانیم. نخستین آبادی

محلی است به نام دیمه که آب زیادی دارد و محل کارخانه آب‌فروشی شده است. سپس مقدار زیادی به طرف زاینده‌رود رانديم. چهل چشمه و اورگان و کمیتک و عادگان و اسکندری در راهمان بود. چرا عادگان آن را با عین نوشته‌اند نفهمیدیم. آدگان چه عیب دارد که عادگان را به حلقوم مردم فرو می‌کنند.

داران

از این حدود راه تله تپه‌ای می‌شود تا خود داران. تابلو داران دم پل روی رودخانه کنار رودخانه به جای این که فلش به سوی چپ باشد به سوی راست زده شده. یکی از بلاهای همیشگی راه‌های ایران نبودن تابلو در اغلب جاهایی است که راه دوراهی می‌شود. سازمان گردشگری که این روزها دستگاهی دارد و با پرده‌های رنگارنگ سخن از خدماتشان می‌گوید آیا نباید فکر این کار را بکند. البته شاید این وظیفه اداره راه است اما آیا نباید که گردشگری و شوراهای محلی و شهرداری و دیگر نهادهای مکلف و مسؤول با هم بنشینند و فکری برای رفع این بلای عام انجام بدهند. به خدا قسم که در طول مدت شصت سال ایران‌گردی که اغلب در معیت دکتر منوچهر ستوده بوده‌ام بارها شده است که مجبور شدیم به راهی بی‌نشان برویم و سی و چهل کیلومتر برگردیم. بارها راه بر موتورسوار ببندیم و از آنها کمک بخواهیم. یا ماشین را در جاده ول کنیم و نیم کیلومتری به سوی مزرعه‌ای برویم تا از برزگری سراغ آبادی را که مقصدمان است بگیریم. امیدوارم رؤسای اداره راه اگر گذارشان به مناطق غیرمورد آشنایی خود افتاد به همین بلا دچار شوند تا بفهمند که چه دردی داریم. در همین سفر بارها مجبور به این در و آن در زدن شدیم که راهی را بیابیم.

این درد دل خودم نیست. من عادت کرده‌ام به این که سر دوراهی باید گمراه شد، هم این که انتظاری ندارم که اداره‌ای چاره‌گر باشد. اما حالا که غوغای گردشگری راه افتاده مردم که با زن و بچه راه می‌افتند دلپذیرشان در گردشگری این خواهد بود که راهنمای حلی در راه‌ها وجود داشته باشد. قدیم‌ها که با ستوده در بیابان‌ها می‌رانديم اغلب مجبور بودیم «راهنمای» محلی همراه برداریم. ولی این

کار باگرانی مزدها و ضرورت دادن انعام مناسب برای هر کس عملی نیست. امید است اگر از اولیای امور کسی این چند کلمه را بخواند راهی بجوید و وزارت راه را به راه راست هدایت کنند.

در همین راه چلگرد به داران دچار شدیم. وقتی رسیدیم به کنار پلی که از سوی به اصفهان می رود و از دست چپ به داران فلش تابلوی راهنما به جای این که رو به چپ باشد رو به راست بود. اگر جوانی آنجا نایستاده بود ما از پل می گذشتیم و پس از راندن مقداری راه می باید باز می گشتیم تا به راه داران می افتادیم. زیاده گویی کردم.

دهق و جوشقان

از داران رانندیم تا دوراهی نسیم آباد حدود شصت کیلومتر. از این دوراهی تا دهق چهل و دو کیلومتر است. در راه آبادی معروف علویجه است و هسنیجه (آنچه مردم برایش قصه ها دارند). در هسنیجه (طبق تابلو) کاروانسرای صفوی خوب آجری وجود دارد که مرمت شده است. راه از اصفهان می آمد به کاروانسرای چاله سیاه (شمال غربی) و بعد هسنیجه و بعد کاروانسرای آن ور خونداب (موسوم به جلوگیر) و بعد به راه گلپایگان می رفته است. مجموع این آبادی ها تا چندین سال قبل بخش عربستان نام داشت (از عجایب) و اکنون به نام مهردشت مشهور است. عاقبت رسیدیم به دهق برای دیدن حضرت راعی.

راعی ها شش برادرند، خسرو، بهروز، مهدی، جواد، تقی، عبدالله. بجز خسرو، دیگران کارشان قلمزنی است برای هر نوع اشیاء مسی و برنجی. در این سال های اخیر سفارش های زیاد برای شان می رسد برای ساختن الواح بزرگ به عرض یک متر و دو متر از نقوش تخت جمشید و امثال آنها. عکس های زیادی از کارهای جواد را دیدم که آنها را برای سفارش دهنده ای در لندن ایجاد کرده است. آن ایرانی که در لندن سفارش کرده این الواح را برای او بسازند قصدش نصب کردن آنها در تالار رستورانی ایرانی است.

آقای راعی گفت که مردم شهرشان از قدیم به کسب و کارهای هنری علاقه

داشتند. از جمله رنگ‌رزی، مسگری، ندافی، چیت‌گری، گیوه‌دوزی، درودگری، کاریافی که اغلب آنها فراموش شده است.

آقای محمد مرشدی که لیسانس تاریخ دارد آمد و صحبت‌هایی مفید از رساله تحصیلی خود که درباره گذشته ولایت خود نوشته است بیان کرد. به طور کلی معلوم شد از اسناد و مدارک کتبی جز نوشته‌های عصر ناصری چیزی در دست نیست. آخر شب بهروز هم از اصفهان رسید. مثل همیشه خندان و سخن‌آور مجلس بود. معلوم شده هفته‌ای دو روز به اصفهان می‌رود و هنر خود را تدریس می‌کند. در دهق هم تدریس خصوصی دارد. صبح که شد رفتیم کارگاه تازه بهروز را دیدیم.

از آنجا راه خاکی بیابانی چهل و چند کیلومتری تا میمه را پیش گرفتیم. در تمام راه اتومبیلی نیامد. خاک خوردیم و رسیدیم به وزوان و سپس میمه. از میمه به سمت جوشقان قالی روانه شدیم. قالی و قالیچه جوشقان قدیماً شهرت داشت. خوش‌رنگ و خوش‌نقش و به طرح بومی خاص خود بود. سپس رسیدیم به کاموکه عارف گوشه گیرش نام‌آوری یافته است. در وسط شهر گنبد بقعه عبدالسلام هارون چشمگیری دارد. خبر دیگری نیست.

به سوی کاشان

سپس راهی قهرود شدیم. چون از آنجا گذشتیم تابلوی سدّ شیخ بهایی پیش آمد. البته در همه کتب این سدّ به نام سدّ قهرود ذکر شده است. قمصر زیر و رو شده است. دیگر آن قمصری نیست که بود. «دیه قمصر نه همان است که من دیدم پار.» زرق و برق‌های گردشگری مقداری آبادی را «اجق و جق» کرده است. کارگاه‌های متعدد گلاب‌گیری درها را برای دیدن گردشگران بازگذاشته و به تمهید کاسبانه او را وارد می‌کنند و به تفاوت مقداری گلاب می‌فروشند. عیبی ندارد. سوداگری در قدیم فوت و فن‌های دیگر داشت و اکنون به آدابی دیگر درآمده است. ناهار ناپسندی در مهمانخانه انتهای بولوار قمصر که گفتند امسال افتتاح شده است خوردیم و آمدیم بیرون «شهر» در بیابان خوابیدیم. دو ساعتی گذشت برخاستیم و راهی کاشان شدیم.

تلفن زد م به ساطع که ما در قمصریم چه می فرمایید. گفت حتماً بیاید تا خانه ای قدیمی را که به فرهنگسرا بدل کرده ایم ببینید. از قمصر تا کاشان راهی نیست. به نیم ساعت رسیدیم. روبه روی مدرسه آقا که وعده کرده بودیم. ساطع منتظرمان بود. ما را از کوچه و دربندی گذرانید و به خانه قدیمی «احسان» وارد کرد. این خانه کانون فرهنگی غیردولتی است. فردی خیر به نام محمد مروج از اهالی شیراز لطف کرده و این خانه را به نام خود خریده و در اختیار گروهی گذاشته است که فعلاً ساطع پادوی واقعی و «موتور» این جنبش است.

ساطع گفت سال ۱۳۸۲ فعالیت خود را آغاز کرده اند و به اینجا رسانیده اند که اکنون پاتوقی دارند. ضمناً جای اقامت چند مسافر آماده کرده اند که مختصر درآمدی برای کارهای فرهنگی داشته باشد. کتیبه آجری خانه را به نام جواد احسان نوشته اند و زیر آن توجه داده اند که جایگاه اندیشه سپهری است. چند ماه پیش هم نمایشی داشته اند برای سهراب که پنج روز مدت گرفته بود.

از ساطع پرسیدم که هزینه مرمت این دستگاه تاکنون چه مبلغ شده است. گفت نود میلیون تومان. از دیدنی های برجسته در این بنای دیرینه مجموعه ای از تابلوهای آبرنگ و رنگ و روغن از منوچهر شیبانی است با وسایل زندگی او که خانواده اش برای ماندگار شدن به این مرکز سپرده اند. اینک به طرز خوبی در سه اتاق به نمایش گذاشته شده است. همه می دانند که منوچهر شیبانی شاعر و نقاش بود. به نوشتن من نیازی ندارد. یاد باد که چند سالی هم در دوران جوانی یکدیگر را می دیدیم.

گلگشت به پایان نزدیک می شود. صبح می خواهیم حرکت کنیم. آخر شب باز ساطع آمد و آبگوشت محلی کاشان خوردیم. صبح هم آمد و شمه ای از کار خود درباره جمع آوری مطالب سفرنامه های کاشان به قصد انتشار گفت. فهرست مندرجات آن را هم به من داد. مجموعه دلپذیری خواهد بود.

راه کاشان به تهران را به یکنواختی گذرانندیم. مخصوصاً که اتوبان است و دیدن روستاها و نشستن کنار جویبار یا در سایه درختان میسر نیست. غرغز اتومبیل هایی که تند می روند آدمی را پریشان و دلخسته می کند. هنوز درخت های

خشک شده از سرمای سال پیش بر سر پاست و کراحتی به راه روی آورده است. بیننده عجب دارد که چرا آنها را نمی‌برند. مگر آن که امید سبز شدن در میان باشد. سفرنامه‌چه را باید بست. پس به این گفته شفیعی کدکنی به پایان آورده شود به ملاحظه آن که نتوانست در این سفر همراه باشد و شعرش را نخواند: «آخرین برگ سفرنامه یاران این است که زمین خشک است.»* عادت او نیست که شعر خود را بخواند.

گویی آن را برای پارسال و امسال گفته است که خشکی و سوختگی زمین در هر گوشه وطن هویدا است.

*. شعر استاد شفیعی این است:

آخرین برگ سفرنامه یاران این است
که زمین چرکین است
(ع.م)

پروفسور هانس روبرت رویمر^۲ در نخستین سفر خود به ایران (۱۹۵۳)، برای اولین بار توجه مرا به اهمیت اسناد چاپ نشده از مدارک دیوانی برای پیشرفت تحقیقات تاریخی جلب کرد. او که خود نشرکننده مجموعه‌ای از سواد منشآت تاریخی تصنیف عبدالله مروارید و موسوم به شرف‌نامه است،^۳ می‌گفت نوشتن تاریخ دقیق ایران که حاوی مطالب اساسی در زمینه‌های اجتماعی و دربرگیرنده کلیه وقایع باشد امکان‌پذیر نخواهد بود مگر آنکه به جمع‌آوری اسناد ناشناخته و دور مانده بپردازیم و به نشر علمی و انتقادی آنها مبادرت کنیم.

مدتی دراز نکشید که او خطابه قابل توجهی در همین موضوع در کنگره شرق‌شناسان ایراد کرد و من توفیق یافتم ترجمه‌گونه‌ای از آن مقاله را به روایت دکتر هربرت هورست^۴ و به تحریر فارسی خود منتشر کنم.^۵ ضمناً در حواشی آن مقاله

*. نقل از: آینده، سال ۷، شماره ۸ (آبان ۱۳۶۰)، صص ۵۷۵-۵۸۷.

۱. اصل این مقاله به ترجمه آلمانی برت فرانگر در مجموعه جشن‌نامه شصت و پنج سالگی پروفسور رویمر (بیروت، ۱۹۷۹) طبع شده است. برای مشخصات آن به صفحه ۱۵۰ سال ۷ [آینده] مراجعه شود.

2. Hans R. Roemer

3. Staatsschreiben der Timuridenzeit, Wiesbaden 1952

در باره این کتاب شرحی نوشته‌ام که در مجله مهر سال هشتم (۱۳۳۱) صفحات ۶۴۴-۶۴۰ چاپ شده است.

4. Heribert Horst

۵. گردآوری مکاتبات تاریخی ایران، فرهنگ ایران زمین، ۴ (۱۳۳۵)، صص ۱۴۵-۱۵۸.

اطلاعاتی را که در آن سال‌ها از وضع بعضی از مجموعه‌های اسناد در ایران به دست آورده بودم درج کردم. آن مقاله به طور نسبی در میان بعضی از فضلاء ایران مورد توجه قرار گرفت. از آن وقت به بعد تجسس دامنه‌دار و بیشتری را در زمینه گردآوری اسناد آغاز کردم. هرچه بیشتر می‌آمدم بیشتر بر اهمیت و وسعت دامنه اسناد چاپ نشده ایران وقوف می‌یافتم و به این اعتقاد رسیدم که اورسیده بود. گواه روشن همین چند جلد کتابی است که در تاریخ ایران نوشته شده است و اکثراً نقل و جمعی است از چند کتاب شناخته.

پس نشر ترجمه مقاله پروفیسور رویمر به زبان فارسی آغاز مبارکی بود در جمع‌آوری و نشر علمی اسناد ایرانی. اینک مجموعه‌ای از طرف ارادتمندانش به نام او چاپ می‌شود بی‌مناسبت نیست وضع موجود اسناد در ایران برای محققان تاریخ گفته شود.^۱

در قرون پیش مجموعه‌های مستقلی که از اسناد تاریخی و شرعی و عرفی تهیه و کتابت می‌شد (حتی آن اسنادی که در مجموعه‌های مختلف و جنگهای خطی^۲ استنساخ می‌گردید). معمولاً و بیشتر به واسطه فواید ادبی آنها بمانند رسائل رشیدالدین و طواط و قائم مقام و نظایر آنها و به منظور ارائه نمونه‌های خوب از فن نویسندگی و اصول ترسل بود و بدین جهات بود که مورد علاقه اهل نظر و

۱. بنابراین در این مقاله از اسناد ایرانی که خارج از قلمرو فعلی ایران است بحثی نمی‌شود. از کتب و مقالاتی هم که مربوط به اسناد ایرانی در زبان‌ها و ممالک دیگر نشر شده است سخنی به میان نمی‌آید. فقط باید متذکر شوم که آقای برت فراگنر (B. fragner) فهرستی از فرامین سلاطین ایران را که تاکنون چاپ شده جمع‌آوری کرده است و در فرایبورگ آلمان (۱۳۵۸) چاپ شده است به این مشخصات:

Repertorium persischer Herrscherurkunden publizierte originalur kunden (bis 1848). Freiburg, 1980.

۲. مخصوصاً جنگ‌های متعدد از دوران صفوی موجود است که محتوی سواد اسناد تاریخی و احکام و منشورها و رقم‌های دولتی و عرفی است. به طور مثال مراجعه شود به فهرست‌های نسخ خطی تألیف محمدتقی دانش‌پژوه مربوط به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۱۶ جلد) که در مورد عده‌ای از جنگها، فهرست تحلیلی و تفصیلی تهیه شده است. مندرجات این نوع جنگ و مجموعه عبارت است از شعرهای پراکنده و رسالات و منظومات و ملتقطات کتب و همچنین فرامین و مکتوبات و آثار مختلف دیگر.

نمونه اصلی از مجموعه منشئات و ترسل عصر صفوی مجموعه‌ای است بیاضی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی که به صورت عکسی آن را در فرهنگ ایوان زمین جلد ۲۳ (۱۳۵۷) طبع کرده‌ام. در این بیاض متن بسیاری از منشئات رسمی آمده است.

ادب و مخصوصاً مترسلان و منشیان و ادیبان قرار می‌گرفت. آن مجموعه‌ها در آن روزگاران، نمونه‌هایی شایسته و برازنده برای تعلیم آداب فن ترسل و دبیری بود، در حالی که امروزه مجموعه‌ها از نظر احتواء بر اسناد تاریخی و دیوانی مورد استفاده خواهند بود. از میان مجموعه‌های مستقل قدیم عتبه‌الکتابه تألیف مؤیدالدوله علی جوینی (تهران، ۱۳۲۹)، التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمد بغدادی (تهران، ۱۳۱۵)، ریاض الانشاء تألیف عمادالدین محمود گاوآباد (حیدرآباد دکن، ۱۹۴۸)، مکاتبات رشیدی یا سوانح الافکار جمع مولانا محمد ابرقوهی (لاهور، ۱۹۴۷) را می‌توان برشمرد که هر یک واجد اطلاعات و دقایق خاص مربوط به یک دوره تاریخی یا ایام وسیع‌تری است و طبعاً مورخ را از تحقیق در آنها گزیر و گریزی نیست.^۱

اخیراً اینجانب موفق به چاپ عکس مجموعه‌ای به نام المختارات من الرسائل شدم که نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه وزیری (مسجد جامع یزد) به دست آمد و به سرمایه انجمن آثار ملی به چاپ رسید (تهران، ۱۳۵۵) این مجموعه یکی از نمونه‌های بسیار عالی از منشئات تاریخی تا قرن هفتم هجری است. اگر چه مؤلف را نظر بر آن بوده است که مجموعه‌اش سرمشق نویسندگی و مهارت یابی در فن ترسل باشد امروزه از جهت استنادات تاریخی مورد استفاده محققان خواهد بود.^۲

در این سال‌های اخیر جلد اول منشأ الانشاء اثر قلم نظام‌الدین عبدالواسع نظامی تألیف شده توسط ابوالقاسم شهاب‌الدین یزدی ملقب به منشی (تهران،

۱. مراجعه شود به سلسله مقالات محمدتقی دانش‌پژوه تحت عنوان دبیری و نویسندگی که در مجله هنر و مردم شماره‌های ۱۱۴ تا ۱۱۸ (۱۳۵۱) چاپ شده است. دانش‌پژوه در بین سلسله مقالات بیشتر مجموعه‌های منشئات و ترسل اعم از خطی و چاپی را که تاکنون شناخته شده معرفی کرده است.
۲. اسناد متعددی در این مجموعه مخصوصاً برای سلسله‌های اتابکان آذربایجان و سلاجقه اصفهان هست که در جای دیگر نشانی از آنها نیست. من به تفصیل در مقدمه خود آن فوائد را باز گفته‌ام و دو سندش را به‌طور جداگانه و نمونه چاپ کرده‌ام:

«ترتیب نظام و تربت بهائی در اصفهان»، یغما ۲۹ (۱۳۵۵)، صص ۶۷۰-۶۷۴ و «عهدنامه اتابک محمد ایلدگزی»، تاریخ، جلد اول، شماره دوم، (۱۳۵۶)، صص ۸۲-۹۰. در پی انتشار این عهدنامه مهم، عباس زریاب خطابه‌ای محققانه ایراد کرد که چاپ خواهد شد.

(۱۳۵۶) و همایون‌نامه، تألیف محمد بن جمال‌الاسلام یزدی (تهران، ۱۳۵۶) هر دو به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ و سوانح الافکار رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی (که قدیم‌اً به نام مکاتبات توسط محمد شفیع طبع شده بود) بر اساس نسخ تازه‌یاب به اهتمام محمدتقی دانش‌پروژه (تهران، ۱۳۵۸) انتشار یافته است و از همین زمره است مجموعه بزرگ و مهمی از منشئات که در قرن نهم توسط جلال‌الدین یوسف اهل، بالغ بر ششصد و پنجاه نامه دیوانی و اقسام دیگر به نام فرائد غیاثی جمع‌آوری شده و به اهتمام حشمت مؤید به صورتی منقح تصحیح و نیمی از آن در دو جلد به طبع رسیده است (تهران، ۱۳۵۸-۱۳۵۶). مجموعه‌هایی از این سنخ که در ممالک دیگر به طبع رسیده موضوع مقاله‌ای جداست و چون فعلاً این گفتار به اسناد طبع شده در ایران اختصاص دارد از معرفی آنها خودداری می‌شود.

از میان مجموعه‌های جدیدتر، منشئات میرزا مهدی‌خان استرآبادی از عصر نادرشاه افشار (چند چاپ دارد) و سفینه الانشاء میرزا محمد منشی نائینی (جمع‌آوری سال ۱۲۶۶ که چاپ نشده) و مخزن الانشاء (خط و چاپ میرزا رضا کلهر، تهران ۱۲۸۶ قمری) و مجموعه‌های منشئات قائم‌مقام فراهانی، معتمدالدوله نشاط اصفهانی، محمودخان ملک‌الشعراء صبا، فرهادمیرزا معتمدالدوله، محسن میرزا میرآخور، شیخ‌الرئیس حیرت قاجار موسوم به منتخب‌النفس من رسائل شیخ‌الرئیس همه از آثار مهم دوره قاجاری^۱ و قابل ذکر است و همه به طبع رسیده است.

یک دسته از منشئات هم داریم که نوشته شاعران و دانشمندان است. این آثار تنها از حیث سبک‌شناسی و مضامین حکمی و ادبی و وقوف بر احوال نویسندگان مفید نیست، بلکه از جهت اطلاع بر عصر و زمان صاحب منشئات و کیفیات اجتماعی دوران آنان محتوی اطلاعات دقیق و صحیح است و می‌توانیم مکاتیب سنایی (علی‌گره، ۱۹۶۲)، رشیدالدین وطواط (تهران، ۱۳۳۸) فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام غزالی (چاپ اقبال، تهران ۱۳۳۳ و چاپ مؤید ثابتی، تهران

۱. منشئات این افراد به چاپ رسیده است. نگاه کنید به فهرست کتاب‌های چاپی فارسی تألیف خان‌بابا مشار.

(۱۳۳۳)، منشآت خاقانی (تهران، ۱۳۴۹) را از این گروه بیاوریم.

متأسفانه در کتب تاریخی ما مرسوم نبوده است که متن دقیق و کامل اسناد نقل و درج شود. لذا مواردی که نص مناشیر و فرامین و اسناد و احکام در متون آورده شده باشد کم است، نظیر آنچه در جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی بافقی آمده است و عجب است که این مؤلف دو فقره «نشان» را در جلد سوم کتاب ضمن احوال خود مندرج ساخته است.^۱ در خلاصه التواریخ و احسن التواریخ هم چند متن سند دیده می شود.

در عصر قاجاری به طور اخص مرسوم شده بود که مکاتبات رجال خوش خط و صاحب سبک را همانند قطعات خطوط خوش به صورت قطعه و مرقع بر مقوا می چسبانیدند. بدین تمهید، خوشبختانه عده ای از نامه ها و فرامین آن عصر که جنبه تاریخی دارد محفوظ مانده است، مانند خطوطی از عباس میرزا، قائم مقام، محمدشاه قاجار، امیرنظام گروسی، میرزا علی خان امین الدوله و دیگران.

در ختام مقدمه باید گفت که در کتب ترسل یعنی اصول نامه نگاری نیز متونی به عنوان احکام و نامه ها و مناشیر و غیره مندرج است. ولی درست نمی توان بدانها برای تحقیقات تاریخی استناد جست. زیرا معمولاً این نوع نمونه ها را نویسندگان ترسل شخصاً می پرداخته اند تا خوانندگان و نوآموزان فن را سرمشق باشد. اگر این نمونه ها واقعاً بر اساس نصوص اصلی باشد باز بیم تصرفات در آنها می رود. هم ممکن است خلاصه شده باشد و هم تغییر و تبدیل در آنها اتفاق افتاده باشد. کما این که در مجموعه المختارات من الرسائل گاه نام مخاطبان رقعہ را حذف کرده اند.

اسناد دوره قاجار

در دوره قاجاری مرسوم بود شخصی که مسئولیت اصلی یکی از دستگاههای حکومتی را بر عهده داشت اسناد و اوراق را نزد خود، یعنی در خانه

۱. جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰، ص ۷۵۲-۷۵۴ و ۷۵۹-۷۶۰.

شخصی، نگاه می داشت و طبعاً اغلب اسناد دیوانی در خاندانها به ارث منتقل می شد و از دست می رفت. در مواردی که سلب منصب از شخص می شد مقدار زیادی از اوراق و اسناد که در دستگاه آن شخص می ماند با اوراق شخصی او مخلوط و تلف می شد و اگر نزد اخلاف آنان به جای می ماند در دسترس نمی بود. اینجا مناسب دارد قضیه ای را نقل کنیم که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود نوشته است و حکایتی است تام و تمام از وضعی که اسناد مملکتی در ایران می داشته است. تفصیل را ضمن مقاله ای در مجله سخن گفته ام.

نوشتجات را به ملک‌الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباجه ننویسد که چطور این کاغذها پیدا شده. شاه می‌فرمودند از قرار گفته همین پسر وزیر مرحوم غالب نوشتجات را خوانده به آب می‌انداخت. (ص ۵۶۷)

در یکی از این مجموعه‌های جلد شده موجود در وزارت خارجه، این عبارت بر پشت آن نوشته و چسبانیده شده است:



هنوز در عده‌ای از خانواده‌های مهم و قدیمی ایران مقادیر زیادی از اسناد عصر قاجاری موجود است. فی‌المثل تا چند سال قبل، اسناد خانواده مستوفی‌الممالک یعنی سه نسل (از عصر ناصرالدین شاه تا احمد شاه) در خانه میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک (۱۳۵۱- ۱۲۹۲ ق) باقی بود تا این که یکی از علاقه‌مندان فاضل آقای سید مهدی موسوی آن را خریداری کرد. این مجموعه در حقیقت آرشیو مالی ایران از عصر قاجاری است.

از همین قبیل است اسناد خاندان وجیه‌الله میرزا سپهسالار (۱۳۲۲- ۱۲۷۱ ق) که در چند فقره به فروش رسید. قسمتی از آن را کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و قسمتی را سازمان اسناد ملی خریداری کرد. مقداری هم به دست مجموعه داران افتاد. این اسناد به مناسبت آن که آقا وجیه سال‌ها در شهرهای مختلف حاکم بود و نیز در امور نظامی مملکت دخیل خالی از اهمیت نیست و مخصوصاً از این حیث که به مناسبت انتساب سببی او با خانواده میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۹- ۱۲۴۳ ق) قسمتی از اسناد خاندان سپهسالار هم در این مجموعه وارد شده است.

اما از طرفی اسناد بسیار قابل توجه فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری (متوفی ۱۲۸۸ ق) که مخصوصاً برای تحقیق در تاریخ وقایع هرات در عصر ناصری مفید است به وسیله مرحوم حسنعلی معاون‌الدوله غفاری (از اخلافش) به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران واگذار شد و تاکنون پنج مجلد از میان اسناد آن به چاپ رسیده است.

از زمان ایجاد تشکیلات نوین مملکتی در ایران، که حصول مشروطیت موجب تأسیس پارلمان و تشکیل وزارتخانه‌ها و سایر سازمان‌های جدید اداری شد (یعنی از ۱۳۲۵ قمری)، اسناد هر یک از وزارتخانه‌ها در همان وزارتخانه نگاه‌داری می‌شود. این وضع و اسلوب جهانی در دوره‌های بعد به تدریج استواری و قوت گرفت.

تأسیس سازمان اسناد

فکر تأسیس آرشیو ملی از بیست و چند سال پیش پیدا شد. مخصوصاً از آن زمان که یونسکوبه کمیسیون‌های ملی توصیه کرد کمیته‌ای خاص آرشیو ایجاد کنند تا فکر تأسیس آرشیو ملی و نگاهبانی اسناد ترویج شود. در ایران هم کمیته‌ای بدین منظور در شهریور سال ۱۳۳۸ به وجود آمد.^۱

این کمیته پس از دو سال بحث و فحص طرحی درباره ایجاد آرشیو ملی تهیه و برای تصویب قانونی به مراجع دولتی تسلیم کرد. نبودن آرشیو ملی در ایران، در آن ایام مرا برآن داشت که به مناسبت مراسم واگذاری مجموعه اسناد و کتب سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) به کتابخانه مجلس شورای از طرف خاندان مهدوی^۲ مقاله‌ای تحت عنوان «دیوان اسناد» بنویسم تا مگر که آن طرح به جریان بیفتد و با تصویب قانون جمع‌آوری اسناد شروع شود.^۳

از آن پس فکر تأسیس آرشیو ملی در مراکز دولتی توسعه بیشتری گرفت و روز به روز احتیاج به وجود چنین مرکزی بیشتر احساس می‌شد. بالأخره قانون

۱. مرکب از اللهیار صالح، سید حسین شهبهانی، عبدالحسین مفتاح از رجال سیاست و دولت، محمود فرهاد معتمد و اصغر مهدوی از دارندگان مجموعه اسناد. مهدی بیانی و ایرج افشار از کتابداران، دکتر محسن صبا متخصص امور بایگانی که مسؤول کمیته بود. اخیراً دکتر محسن صبا در مصاحبه‌ای، اطلاعات مفیدی درباره اسناد ایرانی و نگاهبانی آنها داده است. این مصاحبه به همت قاسم صافی انجام شده است نگاه کنید به: محسن صبا: «اسناد در خدمت تحقیقات تاریخی و نقش مهم کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران». کتابداری. ۷ (۱۳۵۸)، صص ۴۴-۵۹.

۲. سید جمال‌الدین در دو سفر سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ قمری به ایران کتابخانه و اوراق و اسناد شخصی خود را از طریق بوشهر به ایران وارد کرد و وقتی در منزل محمد حسن امین‌الضرب منزل گرفت آن کتب و اسناد را در آنجا مستقر کرد و چون از ایران تبعید شد، کتابها و اسناد نزد امین‌الضرب باقی ماند. این مجموعه نفیس بیش از هشتاد سال در خاندان امین‌الضرب باقی بود تا این که مورد بررسی دکتر اصغر مهدوی قرار گرفت. او تمام آنها را به مجلس شورای ملی واگذار کرد. برای تفصیل نگاه کنید به مقاله من: «اسناد جدید درباره سید جمال‌الدین»، مجله مهر ۱۳ (۱۳۴۳)، صص ۳۳۲-۳۳۷. همین مقاله در سواد و بیاض، (تهران ۱۳۳۴)، جلد اول، صفحه ۱۷۸-۱۹۵ تجدید چاپ شده است.

فهرست تحلیلی این مجموعه اسناد نشر گردیده است به نام: «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی». جمع‌آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ۲۱۷ ص + تصویر.

۳. مجله یغما، ۱۶ (۱۳۴۲)، صص ۵۲۹-۵۳۴. این مقاله بعداً در کتاب سواد و بیاض، جلد دوم، صفحه ۱۷۹-۱۸۶ (تهران ۱۳۴۹) تجدید چاپ شد.

آرشیو در سال ۱۳۵۱ به تصویب مجلس رسید و سازمان اسناد ملی ایران از ضمائم سازمان امور اداری و استخدامی (وابسته به نخست وزیری) به وجود آمد. در حال حاضر این سازمان موظف به جمع آوری اسناد و بازشناسی و دسته‌بندی آنهاست.^۱

مراکز کنونی نگاهداری اسناد

اسنادی که در حال حاضر در ایران موجود است به دو دسته تقسیم پذیر است. یک دسته آنها است که در مجموعه‌ها و مراکز عمومی مملکت نگاهداری می‌شود. دسته دیگر آنها است که نزد اشخاص است و از گروه مجموعه‌های خصوصی شمرده می‌شود.

نام مراکز عمومی که اسناد قدیمی در اختیار دارند (و البته اکثر آنها از اسناد دوره قاجاری است) به ترتیب اهمیت بدین شرح است:

۱. تاکنون اطلاعات خاص که درباره سازمان اسناد ملی ایران نشر شده است به شرح زیر می‌باشد:
- سیروس پرهام: «سازمان اسناد ملی ایران». راهنمای کتاب، ۱۳ (۱۳۴۹)، صص ۶۵۸-۶۶۳.
- سیروس پرهام: «سازمان اسناد ملی ایران». ماهنامه سازمان امور اداری و استخدامی کشور، شماره ۱۱ خرداد (۱۳۴۹)، صص ۱-۵.

S. Parham, Introduction and law of establishment of Iran National Archives, Archivm, 20 (1971:) 179.

Herbert E. Angel, Archives in developing Countries: Iran as a case study, The American Archivist, 35 (1972) No 2, pp. 173.

نام سیروس پرهام در بنیان‌گذاری این سازمان همیشه جاودان می‌ماند و اوست که توانست با اصول و ترتیب صحیح پایه کار را بگذارد و به جمع‌آوری اسناد دولتی و خریداری اسناد از مجموعه‌های خصوصی بپردازد. اسنادی که از خانواده‌ها خریداری کرده کار بزرگ اوست و من که در طول مدت کار او به علت مشارکت در جلسات کمیته تقویم (با همکاری اصغر مهدوی) و نیز در یک دوره از شورای اصلی سازمان شاهد خدمات دلسوزانه او بودم باید به چنین توضیحی می‌پرداختم.

از جمله طرح‌هایی که برای جمع‌آوری اسناد مملکتی به وجود آمد قرارداد مشترکی بود که بین سازمان مذکور و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به امضا رسید (البته به امضای رئیس دانشگاه تهران) به منظور آن که گروه‌هایی مشترکاً به ولایات اعزام شوند و از اسناد و مدارک موجود در ادارات اوقاف و مزارت و نزد خانواده‌ها عکس برداری کنند و یک نسخه در سازمان و یک نسخه در کتابخانه نگاهداری شود. گروه اول با عضویت دوستان عزیزم دکتر منوچهر ستوده از دانشگاه تهران و رضا ثقفی معاون وقت سازمان اسناد ملی و نویسنده این سطور در صفحات گریگان، استرآباد، شاهرود، دامغان، سمنان این خدمت را انجام داد. این سابقه قید شد تا مگر در آینده برای قسمت‌های دیگر نیز اقدام مذکور عملی شود. در این جا فرض است که نام مرحوم مسیح ذبیحی، دوست فاضل گرگانی را بیاورم که در این سفر نهایت همکاری و همراهی را به دوستان خود مبذول کرد.

۱- اطاق اسناد: که محل نگاه‌داری اسناد سلطنتی عصر قاجاری است. این مرکز جزئی از اداره بیوتات سلطنتی بود و تاکنون تنظیم و ترتیبی پیدا نکرده است و فهرست ندارد. ظاهراً بیشتر اسناد موجود در آن از دوران پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است.

۲- وزارت امور خارجه: دارای دو دسته از اسناد عصر قاجاری است. یک دسته آنهاست که از ابتدا در وزارت امور خارجه نگاه‌داری می‌شد و به بایگانی راکد شهرت گرفته است. دسته دیگر مجموعه‌های جلد شده و جلد نشده‌ای است که از آن دربار قاجاری بود و در دوره پهلوی اول به وزارت خارجه انتقال یافت و اکنون در کتابخانه وزارت امور خارجه نگاه‌داری می‌شود. قسمتی از این مجموعه‌ها به دستور ناصرالدین شاه قاجار تجلید شده است.^۱ برای فهرست‌نویسی اسناد وزارت امور خارجه نخستین بار علی اصغر حکمت در سال ۱۳۳۲ اقدامی کرد که نا تمام ماند تا این که در طول ده سال پیش از انقلاب نسبت به فهرست‌نویسی آنجا اقدام شد.^۲

۳- سازمان اسناد ملی ایران به طوری که گفته شد این سازمان طبق قانون برای نگاهبانی تمام اسناد مملکتی در سال ۱۳۵۱ به وجود آمد. سازمان توانسته است معدودی اسناد از دوران صفوی و افشار و زندیه از راه خریداری تهیه کند. ولی از اسناد دوره قاجاری مقادیر معتناهی جمع شده است. مهم ترین مجموعه‌های

۱. در مورد چند جلد از آنها قضیه‌ای اتفاق افتاده است که در صفحه ۵۷۷ گفته شد. برای تفصیل به مقاله‌های زیر نگاه کنید:

- غلامعلی وحید مازندرانی: «گنجینه‌ای گران بها»، مجله سخن ۲۴ (۱۳۵۴)، صص ۱۲۰۱-۱۲۰۵.

- ایرج افشار: «مؤتمن الملک انصاری و اسناد سیاسی»، مجله سخن ۲۵ (۱۳۵۵)، صص ۱۱۱-۱۱۳.

۲. فهرست‌هایی که تا حال برای اسناد وزارت خارجه نوشته شده است بدین شرح است:

- ایرج افشار: «فهرست اسناد قاجاری در کتابخانه وزارت خارجه»، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه‌های خطی، دفتر سوم (۱۳۴۲)، صص ۱۰۵-۱۱۷.

- «فهرست نامه‌های متبادل بین پادشاهان و سران کشورهای جهان با دربار ایران از تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۷ تا تاریخ ۴ مارچ ۱۹۲۶ میلادی»، تهران مرکز بررسی و تنظیم اسناد وزارت امور خارجه ۱۳۵۲، ۱۹۴ + ۳۰ تصویر (نشریه شماره ۱).

- «فهرست بخشی از اسناد و عهدنامه‌ها و سفرها و رساله‌های دوره قاجاریه»، تهران، مرکز بررسی و تنظیم اسناد وزارت امور خارجه، (۱۳۵۴)، صص ۳۴۴ (نشریه شماره ۲)

آن قدر که مطلع شده‌ام در تهیه مواد فهرست این دو جلد احمد منزوی کارکرده و تنظیم آنها از غلامعلی وحید مازندرانی و دکتر خانبابا بیانی و انتشار آنها مرهون زحمات دکتر بیانی است.

خریداری شده از آن علاءالدوله، احتشام‌الدوله ظل‌السلطان است.^۱

۴- کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران: در این کتابخانه مجموعه‌های متعددی از اسناد هست. شرح و معرفی هر یک ضمن فهرست نسخه‌های خطی آنجا در شانزده مجلد تألیف محمد تقی دانش‌پژوه (تهران ۱۳۴۵ - ۱۳۳۰) آمده است. ولی هنوز قسمت‌هایی از مجموعه فهرست نشده. این کتابخانه مقادیری هم میکروفیل و عکس از اسنادی که در کتابخانه‌های دیگر و مجموعه‌های خصوصی هست تهیه کرده است. ضمناً چنان که گفتیم طبق قراردادی که با سازمان اسناد ملی ایران منعقد کرد یکی از فعالیت‌های مشترکشان عکس‌برداری از اسناد ادارات اوقاف و فرمانداری‌های ولایات است.

۵- سازمان اوقاف که زمانی جزء وزارت معارف و بعد نخست وزیری بود و اکنون استقلال دارد در اکثر ولایات ایران شعبه دارد. در سازمان اوقاف و شعب آن اصل یا سواد وقف نامه‌ها موجود است.

۶- کتابخانه‌های دوگانه مجلس (یعنی مجلس شورای ملی و مجلس سنا) قدیم. در این دو کتابخانه مجموعه‌هایی از اسناد خواه به صورت مجلد و خواه به صورت اوراق موجود است. یکی از مجموعه‌های قابل توجه کتابخانه مجلس شورای ملی قدیم فردهای جزء جمع اهدایی خاندان امین‌الضرب و مجموعه دفاتر مالیاتی آذربایجان در دوران پیشکاری وثوق‌الدوله و فردهای اهدائی احمد متین دفتری است^۲ و نیز مجموعه اسناد سید جمال‌الدین افغانی در کتابخانه مجلس سنا

۱. فهرست‌هایی که تاکنون درباره بخش‌هایی از اسناد موجود در سازمان ملی ایران نشر شده است بدین شرح است:

- فهرست اسناد حشمة‌الدوله، دو گروه آبان ۱۳۵۲ و خرداد ۱۳۵۳ (پلی کپی).
 - فهرست اسناد نخست وزیری (۱۳۰۵-۱۲۹۰)، مهرماه ۱۳۵۰ (پلی کپی).
 در نگارش این فهراس رضا ثقفی (معاون وقت سازمان اسناد ملی) سهم اساسی بر عهده داشته است.
 - ایرج افشار: اسناد سازمان ملی ایران. راهنمای کتاب ۱۷ (۱۳۵۳)، صص ۴۰۹-۴۱۴.
 ۲. احمد متین دفتری از نواده‌های میرزا هدایت وزیر دفتر (پدر دکتر محمد مصدق) است. وزیر دفتر مدت‌های مدید تصدی امور مالیاتی مملکت را به سرپرستی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک بر عهده داشت. قسمتی از فردهای مالیاتی او که در خانواده‌اش باقی مانده بود توسط متین دفتری به مجلس شورای ملی واگذار می‌شد. متین دفتری خود در موقع واگذاری فردها درباره اصول فردنویسی و سابقه آن مقاله با اهمیتی

هم مجموعه‌های کتابچه‌های حکومت ظل‌السلطان در اصفهان بسیار با اهمیت است.

۷- وزارت دارائی، در این وزارت خانه مقداری از اسناد مالیاتی مملکت که بقایای عصر قاجار است باقی مانده است.

ناگفته نماند در محل وزارت مالیه یعنی عمارت خوابگاه ناصرالدین شاه تا چند سال پیش مقادیر زیادی اسناد قدیم وزارت مالیه موجود بود. چون در عهد وزارت سرلشکر ضرغام قصد تخریب این عمارت پیش آمد شبانه اسناد بسیار گرانبه‌ای آنجا را به زیرزمین و حمامی مخروبه منتقل کردند که آب و رطوبت موجب از میان رفتن اکثر اسناد شد.

۸- در کتابخانه‌های ملک (تهران)، وزیری (یزد)، ملی (تبریز) و بعضی کتابخانه‌های ولایات به تفاریق اسنادی هست.



مجموعه‌های خصوصی اسناد درست شناخته نیست، زیرا مالکان آنها معمولاً آمادگی و میل ندارند که اسناد خود را معرفی کنند. باید دانست که در خانواده‌های مهمی که در عصر قاجاری مسئولیت امور مملکتی را داشته‌اند اسناد قدیم موجود بوده و هست. معرفی این مجموعه‌ها به مقاله خاصی موکول می‌شود تا بتوان به‌طور کامل به وصف آنها پرداخت.

در طی سی سال اخیر، کسانی که پی به اهمیت اسناد تاریخی برده‌اند (خواه به علت آن که این نوع اسناد جنبه‌ی مادی و عتیقه‌ای پیدا کرده است و خواه از لحاظ این که خود به تحقیقات تاریخی علاقه داشته‌اند) توانسته‌اند به تدریج مجموعه‌هایی از اسناد قدیمی را گوشه و کنار خریداری و جمع‌آوری کنند و این موجب حفظ و ماندگاری بسیاری از اسناد شده است.^۱

→

نوشت: نگاه کنید به:

- احمد متین‌دفتری: «اسناد دیوانی عهد قاجار»، راهنمای کتاب، ۹ (۱۳۴۵)، صص ۳۱-۳۵.

۱. دکتر اصغر مهدوی خود مقاله‌ای درباره مجموعه اسنادش نوشته است:

انواع اسناد

- اهم اسنادی که در حال حاضر موجود است و یا آن که پراکنده مانده و باید جمع‌آوری شود بر چند نوع است:
- کتابچه‌های دستورالعمل مربوط به جمع و خرج مملکتی و ولایتی و جزء جمع آنها.
 - کتابچه‌های مالیاتی مملکتی و ولایتی (بنیچه‌ها).
 - کتابچه‌های احصاء نفوس.
 - اسناد دیوانی اعم از فرمان، دست خط، نشان، منشور، مثال، رقعہ، حکم، ابلاغ، تلگرافات و غیره.
 - وقف‌نامه
 - قباجات و بنچاق‌های ملکی و اسناد شرعی معاملاتی و قبالة‌های نکاح.^۱

→

Asghar Mahdavi, Les Archives Aminozarb. Source pour l'histoire 7: 195-222. Economique et sociale de l'Iran (fin de 19e- 20e siecle), Le Monde Iranien et Islam, IV, 1976.

دیگر اسنادی که از مجموعه‌های خصوصی انتشار یافته و یا فهرست آنها به چاپ رسیده چنین است: - تاریخ سیاسی دوره صدارت میرزا حسین مشیرالدوله (تهران ۱۳۲۵)، جلد دوم آن تحت عنوان: تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی چند سال بعدتر نشر شده است، تهران، بی‌تاریخ. - از جمله توسط ژان اوبن در سلسله Archives Persanes Commentees از اسناد مجموعه حسین شهبهانی.

- غلامرضا فرزانه‌پور: فهرست اسناد و مکاتبات تاریخی مجموعه آقای حسین شهبهانی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه‌های خطی ۱۰ (۱۳۴۰)، صص ۲۲۸-۲۷۰. - وصفی از مجموعه اسناد فرخ‌خان امین‌الدوله و معاون‌الدوله غفاری توسط اینجانب در مقدمه کتاب مخزن‌الوقایع (تهران، ۱۳۴۴) و در مجله یغما، ۱۸ (۱۳۴۴)، صص ۵۸۳-۵۹۱؛ و نیز در سواد و یاضی جلد دوم) صص ۲۵۹-۲۹۵ آمده است.

- تاکنون پنج مجلد از مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله به چاپ رسیده است (جلد اول به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی و جلد‌های ۲ تا ۴ به کوشش کریم اصفهانیان و جلد پنجم به کوشش آن دو نفر و حسن عمران) (تهران، ۱۳۵۸-۱۳۴۶). در چاپ سراسر مجلدات این مجموعه مرحوم حسین محبوبی اردکانی نظارت داشته است.

- فهرست اسناد تاریخی ایران در آرشیو صدارت عثمانی در استانبول. جلد اول. تهیه و تحقیق محمود غزنوی. تهران. انجمن تاریخ فرهنگستان ادب و هنر ایران ۱۳۵۷، صص ۵۳-۲۹۷. (انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران، ش ۱۰).

۱. نمایشگاهی جالب توجه از مقداری قبالة نکاحیه در سال ۱۳۵۵ در موزه نگارستان (تهران) تشکیل

- اسناد و مکاتبات تجاری، اعم از دفاتر کپیه و عین مکاتبات.
 - فردهای مالیاتی و جمع و خرج و حقوق‌ها.
 - دفاتر محاسباتی تجار و کسبه و دفاتر و خرج روزانه اشخاص که از لحاظ مطالعات مربوط به اوراق بسیار مهم است.
 - کتابچه‌های گزارش مأموریت و تفتیش در ولایات که آنها را روزنامه سفر و سفرنامه هم می‌نامند.
 - مکاتبات بین رجال و اشخاص مخصوصاً آن زمره آنچه از عصر ناصری و دوره انقلاب مشروطیت مرسوم بوده است.
 یک دسته از اسناد که از نظر تاریخی بسیار مهم است ولی به‌ر روی کاغذ نیست کتابه‌های سنگی و کاشی است که در افواه عمومی به لوح تاریخ مشهور است. قسمتی از این نوع کتابه‌ها عبارت است از فرمان‌های معافیت مالیاتی که اکثراً در مساجد جامع نصب است، دستور ایجاد ساختمان یا مرمت آن، وقف نامه‌ها و... ظاهراً نخستین فاضل ایرانی که در ایران به نقل و شرح این نوع کتابه‌ها پرداخت ذبیح بهروز است. او دو فرمان سنگی از عهد ناصرالدین شاه را که مربوط به الغای مالیات حمامی و سلمانی و نان و گوشت بود نشر کرد.^۱
 تردید نیست که عکس‌برداری و نقل مطلب کتابه‌ها برای تحقیقات لازم است و به همین ملاحظه بوده است که در پانزده سال اخیر ایرانیان به جمع‌آوری آنها توجه کرده‌اند و مخصوصاً متن یا مضمون این کتیبه‌ها را در کتبی که در وصف ابنیه تاریخی و آثار باستانی تألیف شده است آورده‌اند.^۲

→

گردید. نگاه کنید به آیدین آغداشلو: «قباله‌های نکاح»، راهنمای کتاب، ۲۰ (۲۵۴۶)، ص ۶۴۹.
 ۱. «دو فرمان سنگی»، مجموعه علوم عالیّه و اقتصاد، ج ۲ (۱۳۰۴)، ش ۲/۱، صص ۶۱-۷۱.
 ۲. فهرست اهم کتاب‌هایی که در آنها تعداد زیادی از کتیبه‌های موجود در ایران آورده شده بدین شرح است:

- محمد تقی مصطفوی: اقلیم پارس، تهران، ۱۳۴۳.
 - منوچهر ستوده: از آستارا تا استارباد، (تهران، ۱۳۵۶-۱۳۴۹) پنج جلد تاکنون نشر شده است.
 - احمد اقتداری: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، تهران، ۱۳۴۸.
 - احمد اقتداری: دیار شهرباران، تهران، ۱۳۵۳، (دو جلد).

←

سابقه نقل و ثبت و نشر نصوص اسناد چاپ نشده با رعایت اصول علمی و انتقادی دراز نیست.

شاید مرحوم محمد قزوینی که نامه امیر تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه را منتشر کرد، نخستین کسی است که قاعده علمی انتشار اسناد را به ایرانیان آموخت.^۱ پیش از آن گاهی نسبت به ثبت و ضبط اسناد توجه شده بود ولی چون احتمالاً رعایت ضوابط در آنها نمی شده است نمی توان کاملاً به آن نصوص اعتماد کرد.^۲

به هر تقدیر با عنایتی که مرحوم قزوینی به ثبت این نوع از مدارک تاریخی

→

- حسین مدرسی طباطبایی. تربت پاکان، قم، ۱۳۵۳، (دو جلد).
- لطف الله هنرفر: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، ۱۳۵۰، (چاپ دوم).
- ایرج افشار: یادگارهای یزد، تهران، ۱۳۵۴-۱۳۴۸، (دو جلد در سه مجلد).
- حمید ایزدپناه: آثار باستانی و تاریخی لرستان، تهران، ۱۳۵۵-۱۳۵۰، (دو جلد).
- پرویز ورجاوند: سرزمین قزوین، تهران، ۱۳۴۹، (جلد اول).
- حسین نراقی: آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نظنز، تهران، ۱۳۴۸.
- عبدالعلی کارنگ: آثار باستانی آذربایجان، جلد اول (تبریز)، تهران، ۱۳۵۱.
- سید جمال ترابی طباطبایی: آثار باستانی آذربایجان، جلد دوم (اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشکین شهر، مغان)، تهران، ۱۳۵۱.
- عبدالحمید مولوی: آثار باستانی خراسان، جلد اول (جام، نیشابور، سبزوار)، تهران، ۱۳۵۴.
- حسین کریمان: قصران (مباحث تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و طهران کنونی)، تهران، ۱۳۵۶، (دو جلد).
- حسین کریمان: تهران در گذشته و حال، تهران، ۱۳۵۵.
- مسعود گلزاری: کرمانشاه - کردستان (جلد اول شامل بناها و آثار تاریخی اسدآباد، کنگاور، صحنه)، تهران، ۱۳۵۹.

- احمد اقتداری: خوزستان و کهکیلویه و ممسنی (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی)، تهران، ۱۳۵۹.
- محمدابراهیم باستانی پاریزی: وادی هفت واد (بحثی تاریخی اجتماعی و آثار تاریخی کرمان)، جلد اول، تهران، ۱۳۵۵.
- ۱. «نامه امیر تیمور گورکان به شارل ششم (پادشاه فرانسه)»، کاوه، دوره جدید شماره ۲ (۱۳۳۹ق)، ص ۶-۳.

۲. از جمله متون وقفنامه‌های مربوط به مشهد رضوی است که قسمتی در مطلع الشمس اعتمادالسلطنه آمده و مجموعه‌ای از آنها به دستور میرزا محمدزضا صدیق‌الدوله توسط میرزا اسمعیل همدانی با همکاری آقا میرزا عبدالعلی در سال ۱۳۱۷ قمری به نام آثار الرضویه من متخبات الصدیقیه به چاپ رسیده است (نگاه کنید به فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه، جلد دهم، ص ۱۸۹۹-۱۹۱۳).

مبذول داشت، دانشمندان و فضلای ایرانی به جمع و نشر اسناد رغبت کردند و متن عده زیادی از فرامین و نامه‌ها و منشورهای چاپ نشده در مجله‌های ایران به چاپ رسید.^۱ مخصوصاً در مجله‌های آینده، ارمغان، مهر، یادگار، یغما، فرهنگ ایران زمین، راهنمای کتاب، وحید، خاطرات وحید، بررسی‌های تاریخی، فرامین و اسناد زیاد به چاپ رسیده است.

خوشبختانه در بیست ساله اخیر مرسوم شده است که محققان، مجموعه‌ای از اسناد به چاپ می‌رسانند. مخصوصاً انتشار مجموعه‌هایی که درباره یک واقعه یا یک شخص و موضوع خاص است موجب پیشرفت عمده در تحقیقات تاریخی است.^۲

۱. مشخصات این مقالات را تحت عنوان فرامین، مکاتب، اسناد در فهرست مقالات فارسی (جلد ۳- ۱، تهران، ۱۳۶۵ - ۱۳۴۰) ثبت کرده‌ام و جمعاً ۵۴۴ عنوان است.
۲. اهم مجموعه‌هایی که توسط ایرانیان به چاپ رسیده است به ترتیب تاریخ بدین شرح است:
 ۱۳۴۱. اسناد و مکاتبات سیاسی از تیمور تا شاه اسماعیل، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران ۷۵۱ ص.
 ۱۳۴۲. مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده درباره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، به کوشش اصغر مهدوی و ایرج افشار - تهران، ۱۶۵ ص و ۲۱۷ تصویر.
 ۱۳۴۳. اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، به کوشش ذ - ثابتیان، تهران، ۳۹۴ ص.
 ۱۳۴۴. آستانه ری مجموعه اسناد و فرامین، به کوشش دکتر محمدعلی هدایتی، تهران، ۱۲۳ ص.
 ۱۳۴۴. اسناد آستانه درویش تاج‌الدین حسن ولی دریاک، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۶۸ ص.
 ۱۳۴۶. اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی، به کوشش علی مؤید ثابتی، تهران، ۴۶۲ ص.
 - ۱۳۴۶ به بعد. مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله، با مقدمه ایرج افشار و حسنعلی غفاری به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی، تهران، ۵ جلد.
 ۱۳۴۶. مجموعه اوقاف اصفهان، به کوشش عبدالحسین سپنتا، اصفهان، ۴۳۸ ص.
 ۱۳۴۶. اسناد سیاسی دوران قاجاریه، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران. ۴۸۶ ص.
 ۱۳۴۷. شاه اسمعیل صفوی (اسناد مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۴۱۹ ص.
 ۱۳۴۷. گزارش‌های سیاسی علاءالملک، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران، ۱۸۸ ص.
 ۱۳۴۸. یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا بهلولی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ص ۵۱۱-۱۵۷.
 ۱۳۴۹. اسناد نو یافته به کوشش ابراهیم صفائی، تهران، ۲۵۶ ص.
 ۱۳۵۰. وقفنامه ربع رشیدی (الوقیة الرشیدیة)، زیر نظر مجتبی مینوی و ایرج افشار، چاپ عکسی، تهران، ۳۸۲ ص. (چاپ حروفی و انتقادی آن، تهران، ۱۳۵۶).
 ۱۳۵۰. پنجاه نامه تاریخی، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران ۱۸۵ ص.
 ۱۳۵۰. اسناد برگزیده از سه‌سالار، ظل‌السلطان دبیرالملک، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران، ۱۶۰ ص.

تأسیس مراکز تحقیقات و مجلات تاریخی

نخستین بار ستاد ارتش ایران به نشر مجله‌ای خاص و مستقل به نام بررسی‌های تاریخی اهتمام کرد. معمولاً در هر شماره از این مجله تعدادی اسناد چاپ نشده نشر شده است.^۱

پس از آن نشریه مستقل دیگری برای نشر اسناد و مقالات تاریخی به زبان فارسی و در ایران توسط ابراهیم صفائی به وجود آمد. او آن را نشریه انجمن تاریخ (تأسیس شده توسط خود) نام گذارده است.^۲

→

۱۳۵۰. برگ‌های تاریخ، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران، ۱۵۱ ص.
۱۳۵۰. شاه طهماسب صفوی (مجموعه ...)، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۵۲۳ ص.
۱۳۵۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۵۲۳ ص.
۱۳۵۲. فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۶۶ ص.
۱۳۵۲. یکصد سند تاریخی، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران ۲۲۵ ص.
۱۳۵۲. شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۴۹۳-۳۱۹-۲۸۶ ص (سه جلد).
۱۳۵۴. اسناد فارسی و عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال دربارهٔ هرموز و خلیج فارس، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، ۲ جلد.
۱۳۵۵. از آستارا تا استارباد (جلدهای ۶ و ۷)، به کوشش مسیح ذبیحی و منوچهر ستوده، تهران ۲ جلد.
۱۳۵۵. فهرست آرشیو کلیسای ونک اصفهان، ۵۵ ص.
۱۳۵۷. اسناد بنه‌ها. جلد اول اسناد بنه‌های شهری (غار و فشاویه) به اهتمام جواد صفی‌نژاد، تهران، ۳۴۱ ص.
۱۳۵۷. پاره‌ای از اسناد ساواک تهران، ۳۱۴ ص.
۱۳۵۷. نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، تهران، ۲۲۳ ص.
۱۳۵۷. مکاتبات مصدق (تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم)، تهران، ۲۱۵ ص (از روی چاپ ۱۳۵۴ که در اروپا شده).
۱۳۵۸. نامه‌های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۴۰ ص.
۱۳۵۹. اوراق تازه‌یاب مشروطیت به کوشش ایرج افشار، تهران، ۶۷۰ ص.
۱۳۵۹. مبارزه با محمدعلی شاه (اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۶ قمری)، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۴۶۳ - ۱۳۰ ص.
۱. این مجله در سال ۱۳۴۵ تأسیس شد و سالی شش شماره به مدت ۱۳ سال انتشار یافت و در اواسط سال ۱۳۵۷ تعطیل شد.
۲. این نشریه ابتدا با نام برگزیده تاریخ و بعدتر به نام پژوهش‌نامه انجمن تاریخ انتشار یافته و تاکنون دوازده جزوه از آن نشر شده است (مرداد ۱۳۴۹ اسفند ۱۳۵۲).

فرهنگستان ادب و هنر ایران در سال ۱۳۵۳ به تأسیس انجمن تاریخ مبادرت کرد. این انجمن که جنبه رسمی و مملکتی دارد یکی از وظایفش جمع‌آوری و نشر اسناد است.^۱

جدیدترین کاری که در زمینه تاریخی و نشر اسناد آغاز شده نشر مجله تاریخ است. این مجله از طرف گروه تاریخ دانشگاه تهران تهیه و طبع می‌شود.^۲ جهانگیر قائم مقامی کتابی تحت عنوان مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی نوشته است که برای آشنا شدن با اصول فرمان‌نویسی و اسناد ایرانی بسیار مفید است.^۳

از زمره کتاب‌هایی که در مطالعه اسناد تاریخی و حل مشکلات اصطلاحات آنها مفید خواهد بود. کتاب اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی تألیف حسن انوری است. این دو کتاب را باید از کوشش‌های ثمربخشی دانست که در زمینه مطالعه اسناد تاریخی تألیف شده است.^۴

در دوره‌های مجله‌های راهنمای کتاب و آینده قسمتی به اسناد و مدارک چاپ نشده اختصاص یافته است.

۱. اساسنامه انجمن در مجله راهنمای کتاب ۲ (۱۳۵۶)، صص ۶۸۰-۶۸۴ چاپ شده است.

۲. این مجله از سال ۱۳۵۵ شروع شد. تاکنون فقط دو شماره نشر شده است.

۳. مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تهران، ۱۳۵۰، ۴۹۸ ص.

۴. اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، ۱۳۵۳، ۳۲۱ ص.

در یکی از خبرنامه‌ها دیدم که به مناسبت تحویل اسناد مربوط به سید جمال‌الدین افغانی، توسط دکتر اصغر مهدوی به کتابخانه ملی مجلس شورای ملی، در مجلس گفته‌اند که باید «بایگانی ملی» تشکیل شود تا اسناد از نیستی و نابودی در امان بماند. این فکری است که هر چند یک بار به میان می‌آید و بدون این که کاری در این باب بشود فراموش می‌شود. چند سال پیش سازمان بین‌المللی یونسکو به کمیسیون ملی در ایران پیشنهاد کرد که کمیته بایگانی تشکیل شود تا این کمیته بتواند فکر ایجاد دیوان اسناد را در ایران پخته کند و در وضع قانون آن بکوشد. به همین ملاحظه کمیته تشکیل شد و دکتر حسن صبا با همکاری مردان بصیر و دلسوز چون اللهیار صالح و مرحوم سید حسین شهشهانی و عبدالحسین مفتاح مواد قانونی را تهیه کردند... نیز قریب دو سال پیش یکی از مؤسسات دولتی منتسب به نخست‌وزیری لایحه‌ای تهیه کرد که بی‌هیچ اثری در میان خروارها اوراق مدفون شد.

دکتر ایرج ایمن که در این باب علاقه و شوق بسیار دارد می‌گفت که جمیع اوراق و اسناد عهد قاجاری که در «اتاق اسناد» وزارت مالیه بود و در عمارت معروف به «خوابگاه» قرار داشت در شرف انهدام و گم شدن است، و از قول «مطلعین» یکی از دستگاه‌های وزارت مالیه نقل می‌کرد در چند گاه پیش که عمارت

خوابگاه را ویران کردند شبانه فعله‌ها را به مانند یغماگران بر آن داشتند تا جمیع اوراق و دفاتر گرانقدر و تاریخی اتاق اسناد را به صحن باغ بیرون ریختند و البته قفسه‌های قدیمی و زینتی را بردند (یعنی فعلاً از آنها خبری نیست). ضباط اتاق اسناد چون بر این واقعه آگاه می‌شود سراسیمه خود را به وزارتخانه می‌رسانند و موفق می‌شود که برای حفظ آن اوراق و اسناد که مأخذ تاریخ و تحقیق است آنها را به حمام کهنه و مرطوبی منتقل کند. این اسناد مدت‌ها در آن حمام دخمه‌گونه می‌ماند تا این که در این سال‌های اخیر مقداری از آنها از میان می‌رود و بقیه را به یکی از زیرزمین‌ها منتقل می‌کنند. ایرج ایمن که در این محل جدید به زیارت آنها نائل شده است، می‌گفت یکی از دفترچه‌ها را که برداشتم صورت رسمی جواهراتی بود که ناصرالدین شاه در یکی از اسفار خود در فرنگ بخشش کرده بوده است!

بی‌توجهی ما به سند حدیث قدیمی است، وگرنه امروز می‌بایستی خزینه‌های مالامال امثال و توقیع و منشور و دستخط و وقف‌نامه و فرمان و روزنامه (به معنی قدیمی آن) داشته باشیم که هر یک از آنها صحیح‌ترین و اصیل‌ترین اسناد تاریخی وقایع ایران و افکار پدران ما بود.

مقدار مختصری از اسناد قدیمی ما که به جای مانده است خود حکایت از اهمیت آنها دارد. و من باب مثال می‌توان گفت که التوسل الی التوسل و عتبة الکتبة و مکتوبات خواجه رشیدالدین فضل‌الله طیب و شرفنامه خواجه عبدالله مروارید و نامه‌های رشیدالدین و طواط چندان با اهمیت است که تاریخ یمنی و تاریخ بیهقی و عالم‌آرای عباسی و دیگر کتبی که در احوال و آثار سلاطین نوشته‌اند.

از اسناد قدیم آنها به دست ما رسیده است که به صورت مجموعه جمع‌آوری شده بوده است، مانند همین کتب مذکور در فوق و متأسفانه از اصل فرامین و منشیر عصر غزنوی و سلجوقی و پیش از آن چیزی باشد به جای نمانده است. عین اسناد و مدارکی که اکنون به طور پراکنده در دست است بیشتر از آن دوره‌های تیموری و آق‌قویونلو به بعد است و مجموعه‌هایی چند از اسناد مربوط به آق‌قویونلو و قره‌قویونلو و صفوی تاکنون توسط محققان به طبع رسیده است.

اما از عصر قاجاری اسناد نسبتاً زیادی در خانواده‌ها و مؤسسات دولتی باقی

است که باید هر چه زودتر در نگاهداشت آنها اقدام مؤثر بشود - در هر یک از این نوشته‌های عصر قاجاری (منظور سفرنامه^۱، کتابچه، راپرت، روزنامه) و علی‌الخصوص فرامین و مناشیر و دفاتر سواد و ضبط احکام چندان فواید تاریخی و نکات اجتماعی مندرج است که همه را باید از گنجینه‌های نامطمئن دولتی و صندوقخانه‌های فناپذیر شخصی به در آورد و در اختیار دیوان اسناد قرار داد تا محققان و مورخان بتوانند به نشر آنها و تحقیق در آنها بپردازند.

بسیاری از دوستان ما که از خانواده‌های قدیمی و دیوانی‌اند چنین اوراقی را به مرده ریگ به دست آورده‌اند. اما این اوراق برای آنها فقط ارزش مالی دارد و اغلب میل دارند که مشتری دست و دلباز و امریکایی مابی پیدا شود و این ورق پوسیده‌های کثیف را بخرد تا از شر نکبت و کثافتش رهایی یابد زیرا شنیده‌اند و پسر عمه آمریکارفته آنها برایشان حکایت کرده است که آمریکایی در بهای چنین نوشته‌های کج و کوله و درهم برهم مبلغی کلان می‌پردازد که می‌توان با آن پول اتاق پذیرایی را با طرائف چین و طرائف فرنگ و پرده‌های نقاشی پیکاسو آراست و می‌گویند که چون دانشگاه تهران یا کتابخانه مجلس نمی‌تواند چنان مبالغی را برای قیمت اوراقی که متعلق به ملت ایران است بپردازد ناگزیر (!) آن اوراق را در چمدان‌های خود می‌گذارند و به فرنگ می‌برند تا به دست اهلش برسد.

عده‌ای دیگر از دوستان خود عاشق، شیفته و بی‌تاب در جمع کردن اوراق قدیمی‌اند و از نان شب خود می‌کاهند و این ورق‌های عزیز را می‌خرند و در لای روزنامه و پاکت و مقوا می‌گذارند و در پارچه و کیسه می‌پیچند و چون مار خفته بر سر گنج از آنها حفاظت می‌کنند و با احتیاط و وسواس و گاه ظنّت یکی از آنها را به دوستی نشان می‌دهند و عاقبت به اقتضای طبیعی دنیا از این جهان خاکی کناره می‌کنند و دستشان از آن خزائن کوتاه می‌شود و این اوراق که به خون دل و مرارت و

۱. جای شادمانی است که مردی از طایفه قاجار بیدار است و بر اهمیت سفرنامه‌ها واقف و در احیای مآثر اجداد خود شائق و توانسته است تا آنجا که من شاهد و تا جلدی دست‌اندرکار بودم عکس بسیاری از سفرنامه‌ها و گزارش‌های رسمی (کتابچه) را از کتابخانه‌های ملی و وزارت امور خارجه و مجلس تهیه کند و خوشبختانه سفرنامه مظفرالدین شاه به خوی و سفرنامه فیروز میرزا به بلوچستان و سفرنامه حاجی پیرزاده و سفرنامه مهم میرزا محمد حسین فراهانی را طبع کرده است.

تخصّص و تجربه جمع شده است مدت‌ها از این گوشه بدان گوشه می‌افتد تا نصیب که باشد و در تقسیم ماترک به کدام یک از ورثه برسد. خدا رحمت کند مرحوم حسین شهشهرانی را که یکی از این زمره بوده و مقادیری از اسناد عصر آق‌قوینلو و صفوی و نادری و قاجاری را جمع کرد. اما هیچ معلوم نیست که در آینده این مجموعه چگونه پراکنده شود مگر آن که دلسوزی و علاقه شخصی الهیار صالح که وصی اوست این مجموعه دست‌چین را از پراکندگی نجات بخشید. نیز به یاد دارم که پس از کشته شدن عبدالحسین هزیر کتابخانه‌اش متفرق شد و چند مجموعه اسناد خطی قاجاری که جمع کرده بود به دست یکی از کتابفروشان افتاد و خداوند خواست که آنها برای کتابخانه دانشکده حقوق خریده شود.

مرحوم دکتر قاسم غنی عمری زحمت کشید و هر روز و هر شب به در خانه دوستان رفت و اسناد و مدارک و خطوط عصر قاجاری را جمع آورد و مجموعه‌ای تهیه کرد که نفیس و دیدنی بود. اما اینکه در اینجا از دکتر ریچارد فرای، مستشرق ایران‌دوست امریکایی، شنیدم که دانشگاه ییل آنها را خریده است. نیز دکتر فرای می‌گفت که دانشگاه مذکور قسمتی هم از اسناد و مدارکی را که محمود فرهاد معتمد داشت ابتیاع کرد و این امر البته مربوط به امروز نیست بیش از یک قرن است که کتب و اسناد قدیمی از ایران خارج می‌شود.

صالح بزرگوار که خدا یارش باد می‌گفت که قبل از جنگ اخیر (اگر اشتباه نکنم) اصل فرمان مشروطیت ایران را در یکی از شهرهای امریکا و در دست مردی امریکایی دیده است. اگر جز این است حق آن است که این سند ملی و تاریخی پرارزش برای یک بار در مجلس شورای ملی یا موزه ایران باستان به نمایش گذاشته شود تا آزادگان چشم‌شان به آن روشن شود.

البته دولت ایران سخت مقصر است و در این مسائل بی‌خیال و بی‌مبالا. به فکری که نیستند همین فکرها است. نمونه بارز و روشن این بی‌مبالائی وضع نابسامان و آشفته هر یک از بایگانی‌های راکد ادارات و مؤسسات دولتی است که اوراق مملکتی چون کود و سنگ بر روی هم تلنبار شده است و هر چندی یک بار در جراید می‌خوانیم که بایگانی اداره تریاک فلان استان یا سازمان ترویج منطقه

بهمان سوخت و نیز اگر گذارتان گاه به گاه به حوالی باب همایون و میدان ارگ افتاده باشد قطعاً دیده‌اید که کاغذ و دوسیه و کلاسورهای خاک‌گرفته را کنار خیابان کود کرده‌اند و چند عمه آنها را مثل آجر بی‌هیچ ترتیب و قاعده‌ای بر روی گاری می‌ریزد تا آنها را به محل مطمئن دولتی دیگری منتقل کنند. صدها ورقش را باد می‌برد و دیگر کسی رنگ آنها را نمی‌بیند مگر آن که پنیر و حلوا ارده از دکان بقالی سرگذر بخرد. قسمتی اعظم از کاغذ عطاری و بقالی شهر ما از اوراق مملکتی است. اما اگر دیوانه‌مانندی یا سرسام‌گرفته‌ای برای تحقیقات خود به یکی از این مراکز مراجعه کند (مثلاً به بایگانی راکد وزارت امور خارجه یا قسمت اسناد کتابخانه آن وزارتخانه و یا اداره بیوتات) با او آن چنان معامله‌ای می‌کنند که با دکتر محمدعلی موحد کرده‌اند و او شرح آن ماجرا را به شیوه شیرین خود در مجله راهنمای کتاب نوشته و ضمناً گفته است که در مراجعه به آرشیو شهر استانبول تمام درهای بسته را بر روی او گشودند و هر چه داشتند و مجاز بود در اختیار او گذاردند و کمال مهربانی و معاضدت را در حق او مرعی داشتند تا در تحقیقات خود کامیاب و موفق باشد.

اسناد مملکتی مربوط به ملت ایران است و مدتی که طبق عرف و مرسوم (یا قانون) بر آنها گذشت می‌توانند مورد استفاده و استناد واقع شود. کما این که در جمیع ممالک مترقی و پیشرفته که کارهاشان مطابق عقل و اصول است به همین ترتیب عمل می‌شود و هر چند یک بار اسناد قدیم‌تر را در اختیار عامه مردم قرار می‌دهند. هم‌اکنون دولت انگلیس اسناد تا سال ۱۹۱۲ میلادی را آزاد کرده است و فی‌المثل هر ایرانی مشتاق می‌تواند با مراجعه به مرکز اسناد، بر مدارک و اوراق مربوط به دوران مشروطه و پس از آن دست بیابد و به قول معروف «اسرار پشت پرده» را بر روی دایره بریزد و اسرار را هویدا کند و از یادگارهای مشروطه‌خواهی یاد کند.

هیچ نمی‌دانم که برای حصول مقصود چه پیشنهادی بدهم. اگر در مورد اسنادی که در دست اشخاص است استدعا کنم که صاحبان این اوراق و اسناد آنها را به مؤسسه‌ای مثل مجلس بدهند این روزها چنین سعه صدر و دست‌گشاده دیده

نمی‌شود و کم کسی است که چون دکتر اصغر مهدوی با شوق وافر و دل شائق اسناد و اوراق خانوادگی خود را در اختیار محققان قرار بدهد و یا قسمتی از آنها را تحویل کتابخانه مجلس نماید، ولی راه دیگری هم هست و آن این است که صاحبان اوراق و اسناد اجازه بدهند تا از روی آنها برای کتابخانه مرکزی دانشگاه عکس و فیلم تهیه شود چنان که حسین ثقفی اعزاز با مکرمت خاص و عنایت مخصوص این اجازه را داد و مقادیری زیاد از مجموعه اسناد گرانقدرش عکس برداری شد و امروز برای همگان مورد استفاده است.

اما ناگوار این است که غالب صاحبان اسناد تصور می‌کنند که پس از عکس برداری ارزش مادی اصل کم می‌شود و به همین ملاحظه است که بسیاری از آنها اجازه عکس برداری هم نمی‌دهند.

در مسائل فرهنگی تا مردان واقعاً دلسوز نباشند از این گونه کارها در ایران خبری نخواهد بود. جای آن است که از علی اصغر حکمت و کارهای او (مثل ایجاد کتابخانه ملی و موزه ایران باستان) یاد کنیم و از او گله کنیم که چرا در آن عهد دیوان اسناد ایجاد نکرد. اگر آن روز این قدم برداشته شده بود گام‌ها پیش بودیم.

دهم دی ماه - ۱۳۴۲ دانشگاه هاروارد

سندهایی چند برای کاربرد در تاریخ*

چون خوانندگان رشته مقالات محققانه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی را درباره روش به کار بردن اسناد در پژوهش تاریخی مطالعه کرده‌اند، در این شماره مقداری سند و نوشته که برای تحقیق در سرگذشت و روزگار دکتر محمد مصدق به کار می‌آید به چاپ می‌رسد. چنانچه محققان، بی‌هرگونه جانبداری و بی‌هرگونه غرض‌ورزی، بحث تاریخی درباره این نوشته‌ها نمایند و بفرستند به چاپ خواهد رسید.

در اسفند ۱۳۵۷ مقاله «مصدق در تاریخ» درباره راه‌های گردآوری اسناد و مدارک مربوط به دکتر مصدق در مجله راهنمای کتاب به چاپ رسید و پس از آن کوشش شد اسنادی که به دست می‌آید در آینده چاپ شود. کتاب‌های مصدق و مسائل حقوق و سیاست (تهران، انتشارات زمینه، ۱۳۵۹) و تقریرات مصدق در زندان که پرونده یادداشت‌های گردآوری شده توسط دوست گرامی سرهنگ جلیل بزرگمهر و شنیده‌های او از مصدق بود (تهران، سازمان کتاب، ۱۳۵۹) بدین مقصود انتشار یافت.

اینک چند سند و آگاهی دیگر به چاپ می‌رسد. این مطالب در سال ۱۳۶۰ تنظیم و برای چاپ آماده شده بود ولی امکان چاپ شدنش پیش نیامد.

- ۱ -

دو نامه از احمدآباد

دو نامه است از مرحوم دکتر مصدق که در احمدآباد نگارش یافته و ظاهراً تاکنون انتشار نیافته.

نخستین نامه که بر روی آن «نسخه دوم» قید شده خطاب به تیمسار مولوی رئیس سازمان امنیت استان مرکزی است و در موضوع خواستن طبیب. چون شاید عکس نامه برای همه کس خوانا نباشد متن آن را اینجا نقل می‌کنیم.

احمدآباد - ۲۷ شهریور ماه ۱۳۴۳

تیمسار مولوی رئیس سازمان امنیت استان مرکزی

سال‌ها است که این جانب با مختصر ورزش باد دچار سرماخوردگی و تب می‌شوم و مصرف قرص‌های آنتی‌بیوتیک هم چندان اثر ندارد و هیچ یک از اطبای معالج مرضم را تشخیص نداده‌اند تا این که اخیراً تجزیه خون این جانب به استحضار جناب آقای دکتر خوشنویس رسید. خواستم ایشان را که هیچ ندیده‌ام و حتی نام‌شان را هم غیر از ایام اخیر نشنیده بودم این جانب را معاینه کنند و دستور لازم صادر فرمایند. از روز ۲۱ شهریور که درخواست اجازه ملاقات نموده‌ام تا این وقت که هشت روز می‌گذرد در صدور اجازه خودداری فرموده‌اند. این است که عرض می‌کنم اگر هیچ دکتری نباید این جانب را معاینه کند مرقوم فرمایند که طبیب آخرین لحظه را به بالین خود بخواهم، و این عرض که می‌کنم تهدید نیست چون که می‌خواهم خود را از این زندگی رقت‌بار خلاص نمایم و چنانچه ترس از ملاقات این دکتر و یا هر دکتر دیگر دارید دو نفر شخص مورد اعتماد خود را در تهران معرفی فرمایید که هر وقت محتاج به دکتر شوم با هر یک از آنها که برای مسافرت حاضر باشند حرکت کنند و آنی این جانب را با دکتر تنها نگذارند.

دکتر محمد مصدق

نامه دوم که خطاب و امضاء ندارد مکتوبی است راجع به مذاکرات خود با مقامی امنیتی در موضوع نامه‌نویسی که با هموطنان می‌کرده و سازمان امنیت

احمد آباد ۲۷ شهریور ۱۳۴۳

شماره دوم

میتا رملوی رئیس هیئت نمایان مرکزی

سلامات به این جانب به حضور در این باره را خواهم که به شما
آقای برتینگ به جلدان ارائه دارد به یک نظر میسازم و غم را این
تجزیه مغل این جانب به شما میسازم و غم را این
نشان را هم غیر از این میسازم و غم را این
۲۱ شهریور در وقت نماز است که در وقت ۸ روز میگذرد و در وقت
خود را در وقت نماز است که در وقت ۸ روز میگذرد و در وقت
طیب آفرین الله را این خود بخوانم و این خود بخوانم و این خود بخوانم
نزد گیت با خلاص نام خوانم و این خود بخوانم و این خود بخوانم
بقدر خود را در وقت نماز است که در وقت ۸ روز میگذرد و در وقت
حک که رانده این جانب را اگر شما میسازم و غم را این

احمدآباد، ۱۰ تیرماه ۱۳۴۳

کاغذ شما رسید. شرح واقعه این است که می‌نگارم. سرکار سرهنگ مولوی یک دفعه با یک آب و تاب‌ی مثل این که یک بچه را بترساند آمدند و یک وراندازی از پشت عمارت از اتاق خواب من کردند تا اگر روزی لازم شود آن را بمباران کنند و بعد بدون این که دیداری دست دهد تشریف بردند. سپس سرکار سرهنگ خدیوی دو دفعه آمدند که یکی روز قبل ۱۰ تیرماه بود و من به طور صریح گفتم اگر از هموطنانم کاغذی برسد نمی‌توانم آن را بلاجواب گذارم و برای جلوگیری از این کار سه راه بیشتر نیست. ۱. شرحی رسماً به من مرقوم فرمایند که راجع به سیاست با کسی مکاتبه نکنم. ۲. یک دادگاهی مثل دادگاه سال ۱۳۳۲ دعوت فرمایید و تشکیل دهید که مرا محکوم کنند و این کار سبب شود که دیگر چیزی ننویسم. ۳. به مأمورینی که در احمدآباد گمارده‌اید دستور دهید دست‌های مرا دست‌بند بزنند و هر وقت قضاء حاجتی دارم باز کنند و بعد باز دو مرتبه دست‌بند بزنند تا قدرت نوشتن نامه را از من سلب کنند. من که حاضرم با یک نوشته رسمی این حق را که قانون در دنیا به هر فردی داده از خود سلب نکنم شما چرا مضایقه می‌کنید و می‌خواهید به حرف بگذرانید. غیر از این هم عملی که بشود موجب آسودگی من است، چون از این زندگی رقت‌بار که دیگر تاب و تحمل آن را ندارم خلاص می‌شوم. آقای سرهنگ خدیوی حرف‌های مرا شنیدند و رفتند. به هر کس هم اگر از شما پرسید می‌توانید شرح واقعه را بگویید.

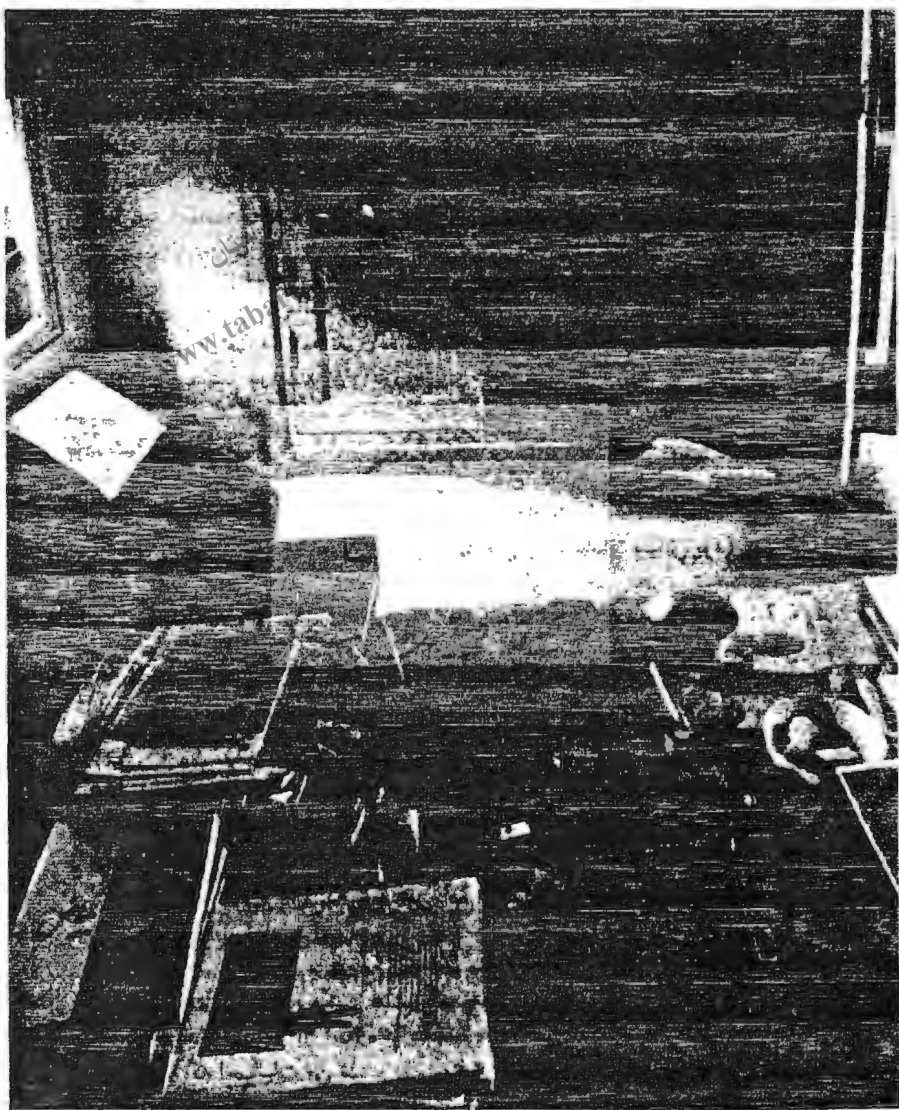
عکس این دو نامه را که آقای مهندس احمد مصدق در میان بازمانده اوراق مرحوم دکتر مصدق در احمدآباد یافته‌اند و از راه لطف دیرینه خود چندی پیش مرحمت کرده‌اند به چاپ می‌رسانیم.

-۲-

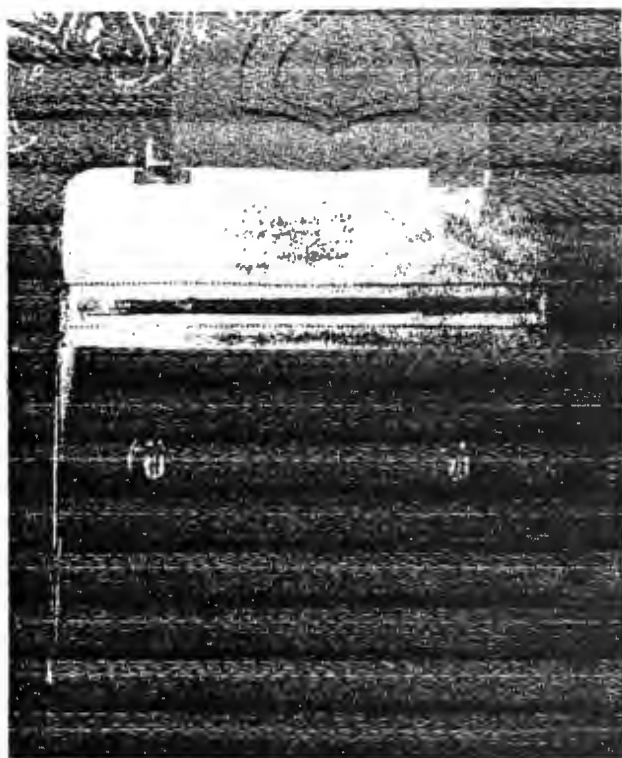
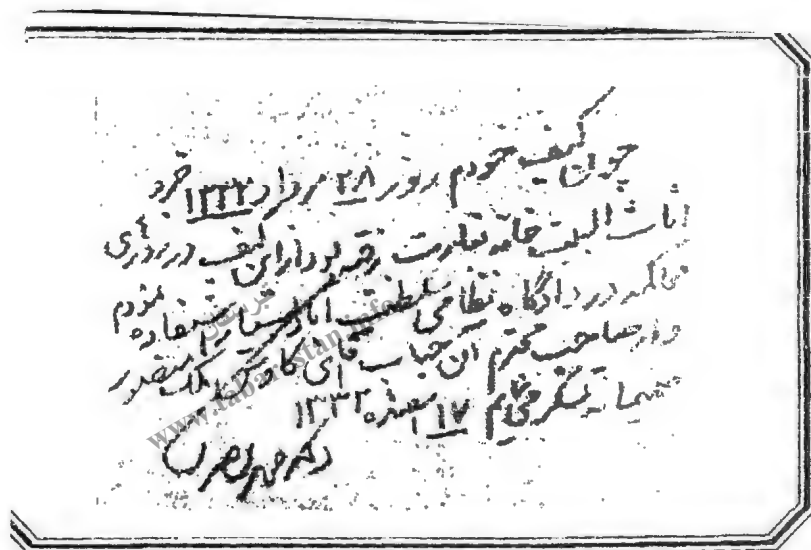
عکس از اتاق مصدق

قطعه عکسی است که دوست گرامی آقای کریم امامی تهیه و مرحمت کرده است و آن گوشه‌ای است از اتاق خواب و کار دکتر مصدق در احمدآباد که فرزندانش آنجا را پس از وفات مصدق به همان وضع روزگار زندگی تبعیدانه مصدق

نگاه داشته بودند. این عکس در سال ۱۳۵۹ گرفته شده.



اطاق خواب مصدق



-۳-

عکس از کیف قرضی

عکس دیگری مربوط است به نوشته‌ای که مصدق بر یک کیف دستی که به همراه خود به دادگاه می‌برده است نوشته بوده و متن آن چنین است:

چون کیف خودم روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جزو اثاث‌البیت خانه به غارت رفته بود از این کیف در روزهای محاکمه در دادگاه نظامی سلطنت‌آباد بسیار استفاده نمودم و از صاحب محترم آن جناب آقای کاوس ملک منصور صمیمانه تشکر می‌نمایم، ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق

این کیف را بعدها آقای مهندس احمد مصدق به آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر سپرد و من آن را نزد ایشان دیده‌ام. عکس را آقای مهندس احمد مصدق به من داده است.

-۳-

مصدق و تقی‌زاده

در میان اوراق بازمانده از تقی‌زاده که نزد خانمش دیدم (وقت بودن او در تهران) قسمتی از مسوده نامه تقی‌زاده به دکتر متین دفتری در اظهار تسلیت موجود بود و چون امکان پیدا شد در اسفند ۱۳۵۷ در راهنمای کتاب به چاپ رسید، ولی در آن موقع نتوانستم دریابم که آن مسوده به خط کیست و تقی‌زاده آن را بر چه کسی املاء کرده بوده است. تصور می‌کردم کتابت یکی از منشیان مجلس سنا باشد.

اما در زمستان ۱۳۵۹ که آقای دکتر فریدون تقی‌زاده پس از سیزده سال دوری از ایران، بازگشت و در تهران اتفاق ملاقات دست داد ضمن صحبت از مصدق (چون فریدون از آغاز جوانی هواخواه صادق جبهه ملی و دوستدار مصدق بود) به او گفتم آیا می‌دانی که تقی‌زاده پس از وفات مصدق درگذشت او را به متین دفتری تسلیت گفته بود و من آن نامه را یافته و چاپ کرده‌ام. دکتر فریدون تقی‌زاده گفت عجب! آن نامه به خط من است و قضیه این طور است که روزی که خبر وفات مصدق منتشر شد من پیش تقی‌زاده بودم (دکتر فریدون نوه برادر تقی‌زاده بود و

تقی زاده به او خیلی علاقه داشت) و چون خسته بود و دستش لرزش یافته بود متن نامه تعزیت را املا کرد و من نوشتم. پس آن را امضاء کرده و فرستاد.

وقتی آن قسمت باز مانده را به او نمودم گفت مضمون بقیه نامه که به یادم مانده تقریباً این طور بود «نوبت من بود که می رفتم و او (یعنی مصدق) می ماند. وطن پرستی و فعالیت او احتیاج به توصیف من ندارد.»

اینک متن قسمت بازمانده نامه تقی زاده به متین دفتری آورده می شود:

جناب آقای دکتر متین دفتری

دوست عزیزم، از واقعه مصیبت بار که واقع شد اینجانب به قدری متأثر و اندوهگین هستم که به بیانش قادر باشم. وفات مرحوم دکتر مصدق بیش از اندازه به اینجانب مؤثر گردید و می توانید تشخیص بدهید که احساسات من نسبت به این رفیق و دوست قدیم خود چه اندازه بوده و هست که به حقیقت از بیان احساسات خود قاصر عاجزم. آن مرحوم رفیق قدیم و دوست دیرین من بود و البته می دانید که بیش از پنجاه سال روابط دوستانه و همکاری ما به عالی درجه بوده و از زمان دوره اول مجلس شورای ملی^۱ دائماً با آن مرحوم نزدیک و همقدم و همکار بوده ایم و این واقعه ضربه عظیمی برای مخلص (دنباله نامه نیست).

از این فرصت استفاده می شود و شرحی را که تقی زاده در خاطرات خود^۲ راجع به مصدق برگرفته است نقل می کنیم. نقل قضاوت و عقیده تقی زاده راجع به مصدق - به مانند آوردن اسناد دیگر در مجله آینده - دلالت بر توافق با مطالب آن ندارد. عقیده یک مرد سیاسی است درباره مرد سیاسی دیگر و سندی است برای

۱. مصدق السلطنه در دوره اول از اصفهان به وکالت انتخاب شد ولی چون سنش کفایت نمی کرد به مجلس راه نیافت. ولی همان طور که تقی زاده نوشته در جریان های سیاسی با وکلای مجلس آمد و شد داشت. مخصوصاً فرمانفرما که آن اوقات به والیگری آذربایجان رفته بود کارهای آذربایجان را با تلگراف ها و نامه هایی که توسط و به وسیله مصدق می فرستاد به اطلاع مجلس می رسانید. چند فقره از آنها در اسناد مستشارالدوله به دست آمده و به چاپ رسیده است.

۲. در شماره دیگر شمه ای راجع به چگونگی آن گفته خواهد شد. تاکنون قسمت هایی از آن در مجله های یغما و آینده چاپ شده است.

استفاده محققان بی‌غرض. ضمناً گفته شود گاهی یکی دو کلمه برای مفهوم بودن عبارت (که نوار، حالت صحبت خصوصی داشته است) بدان اضافه و یا از آن کاسته شده است. ولی سعی شده در اساس مطلب و مضمون آن ادنی تصرفی نشود. نقطه‌چین‌های مواردی است که تلخیص شده است.

راجع به دکتر مصدق - او آدم یک‌دنده و لجبازی بود.^۱ من مخالف عقیده او نبودم و حالا هم نیستم. آن کارهایی که او کرد به نظر من عیبی نداشت، اما یک قدری افراط داشت.

یک کسی در امریکا از من در خصوص او پرسید (یعنی مجمعی بود) و از من خواستند صحبت بکنم (محصلین و غیرمحصلین). گفتم به نظر من (آنچه باید عین حقیقت بگویم) این است که خودش آدم درستکار و امین و وطن‌پرست است و گفتم این آدم کارهایی هم که بر ضد کمپانی نفت و فلان و فلان کرد اینها همه ناحق نبود. برای این که آنها خیلی ناحق رفتار می‌کردند. حق ایران را (آن که به معنی حق و حقیقت باشد) نمی‌دادند، نه این که مطابق امتیازنامه باشد، آن را می‌دادند ولی حق بنده نبود. ملاحظه بکنید که به ایران گویا یک میلیون و نیم یا دومیلیون (حداعلایش دومیلیون و نیم لیره می‌دادند) خوب الآن درآمد نفت از صد و پنجاه میلیون لیره تجاوز کرده و بیشتر عایدی دارد. این معنی‌اش این است که بقیه‌اش را خودشان می‌خوردند. آن وقت شاید این قدر نبود. ولی به هر حال چیز قابلی به ایران نمی‌خواستند بدهند. این بود که رضاشاه به جان آمد و امتیازنامه را فسخ و لغو کرد. بعد از این که امتیاز جدید درست کردند باز هم طوری کردند که ناحق بود. آن که حق بود آن را هم نمی‌دادند. گفتم دکتر مصدق در آن کار که ناحق نبود. عیب کار مصدق این بود که خیلی افراط می‌کرد، به اصطلاح ایران هوچیگری می‌کرد. جنجال برپا می‌کرد. مردم را بر ضد انگلیس به شدت تحریک می‌کرد به درجه‌ای که قطع روابط کرد. این مردم هم بدون یک تحریک افراطی به هیجان نمی‌آیند.

آخر مثل زدم گفتم شاه اسماعیل قدرت و قوتی نداشت. سفته می‌گفتند که صوفی‌ها جمع کردند. دولت عثمانی خیلی قوی و بزرگ بود. او مرتب بر ضد

۱. اینجا در اصل نقطه‌چین است و در بالای سطور قبلی عبارتی که دوباره گویی شده چنین است که «اگر یک وقت یک چیزی را شما علاقه فوق‌العاده دارید حتی الامکان سعی می‌کنند آن را بگذرانند، اغماض می‌کنند.»

سنی می‌گفت... با وجودی که جنگ رفتند در دشت چالدران شکست فاحش از دست ترک‌ها خوردند، به علت این که آنها توپ داشتند اینها نداشتند. ولی خوب دست‌بردار نبود. همه را به هیجان آورد، حتی با شیعه‌گری داخله عثمانی را شورانید.

نظیرش در زمان ما، هیتلر بود. هیتلر مثلاً مردم را بر ضد یهودی تحریک کرد، آن قدر تحریک کرد آخر قشون هم عاجز شد. هر کس دهانش را باز کرد گفتند این هم با یهودی‌هاست. همه می‌ترسیدند.

دکتر مصدق هم این طور کرد. از این جهت افراط کرد در پروپاگاندا. به واسطه آن که غیر از آن مردم جور دیگر تحریک نمی‌شدند. آن آخرش خوب نکرد پادشاه را از میان بردارد. اغتشاش می‌شد و دست کمونیست‌ها می‌افتاد. اگر این کارهای آخر را نمی‌کرد شاید امروز هم بود.

او ریشه اینها را کند. شاه هم ذلیل بود و دیگر ذلیل‌ترین مخلوق مثل موش شده بود.^۱ هر چه او می‌گفت در اطاعت محض او بود. اگر مصدق این طوری اوضاع را نگاه می‌داشت خیلی بهتر از آن بود که ریشه را بکند. تقصیر خودش بود. مثلاً برای این که مجلس را تابع خودش کرده بود، مجلس سنا را هم ده سال هم می‌ماند. بالاخره مجلس قوه‌ای است، چه مجلس حقیقی و چه غیرحقیقی. اما مجلس را از میان برداشت.

اول سنا را از میان برداشت بعد مجلس را - این کار به درد شاه خورد. وقتی هر دو مجلس رفت قوه حاکمه برحسب قانون اساسی و برحسب طبیعی از آن پادشاه می‌شود یعنی حکم حکم پادشاه می‌شود. این بود که آن حکم را فرستاد و معزولش کرد و زاهدی را مأمور کابینه کرد و این غوغا برخاست که او حق ندارد ولی پیشرفت نداشت. اگر مجلس بود مردم را تحریک می‌کرد و هر چه می‌گفت بر ضد شاه می‌کردند. او هر چه می‌خواست می‌کردند. اینجا را خبط کرد. در مخالفتش با شاه افراط کرد. شاه در بیست و سوم مرداد وقتی او را معزول کرد او

۱. عبارت دوباره‌گویی شده بالای سطر چنین است: «تسلیم شده بود، خیلی عاجز شد.»

خواست که شاید او را از میان بردارد، حتی بگیرد. آن بود که فرار کرد رفت به فرنگستان. یک قدری تندی شد. همچنین این توده‌ای‌ها خیلی قوت پیدا کردند. حالا شاید اکثر مردم نمی‌دانند که سبب عمده قوه مصدق و ماندنش از امریکا بود. آنها با وجود این که رفیق انگلیس‌ها بودند جلو آنها را گرفته بودند، از این که مداخله نظامی بکنند امریکایی‌ها مانع بودند والا قشون می‌دادند و پدرشان را در می‌آوردند، یعنی جلو انگلیسی‌ها را به کلی گرفتند. قطع روابط شد. سفیرشان را بیرون کردند و حتی قشون آوردند نزدیک بصره، اگر امریکا نبود وارد می‌شدند. محل نفت را ضبط می‌کردند. من یقین دارم که قشون پیاده می‌کردند ولی امریکایی‌ها موافقت نکردند. انگلیسی‌ها خیلی هم دلشان سوخت.

* * *

سفیر امریکا اینجا به من گفت که ما به آنها گفتیم که حق با شماست، ما هم با شما موافقیم نه در اقدامات جنگی، یعنی غیر از جنگ در همه چیز با شما موافقیم. وقتی گفت غیر از جنگ دیگر تمام شد، قشون نیارود. پس چه بکند؟ خیلی هم دلشان سوخت. دشمن امریکا شدند که نگذاشتند اینجا مداخله بکنند. هر جا می‌رفتند امریکا مانع می‌شد، حوصله‌شان تنگ آمد.

این بود که وقتی نوبت به کانال سوئز رسید محرمانه با فرانسه و اسرائیل توطئه می‌کردند. به امریکا نگفته و از امریکا نپرسیده او را همراهی نکرده یک شب ناگهانی بریزند به مصر. ایدن گفت ما غلام امریکا نیستیم، اینجا قلمرو ما بوده، رفتند مصر با طیاره و فلان. امریکا خودش را کنار کشید و موافقت نکرد. وقتی موافقت نکرد ملل متحد هم همه بر ضدشان برپا شدند. این بود که پیش نرفت، با افتضاح بیرون رفتند.

مرحوم لسانی در جلسه ملل متحد بود. مصر شکایت کرده بود، نماینده انگلیس و فرانسه آنجا بالا نشسته بودند گفت تمام این مجلس به آنها مثل سگ نگاه می‌کردند. آخر مجبور شدند بروند حتی روس‌ها به امریکا پیشنهاد کرده بودند دوتایی قشون بفرستند اینها را از آنجا بیرون بکنند. البته امریکا با روس

همراهی نمی‌کرد. اما همان که موافقت نکرد کارشان تمام شد. ایدن خیلی خیلی دلش سوخت. آن کتاب اولش، از اول تا آخر بر ضد آمریکایی‌هاست، هم ایران هم جاهای دیگر، تمام کلنی‌ها، تمام مستعمرات و هم افریقا. اگر امریکا نبود همه را آنها از اول عادت کرده بودند می‌گرفتند. انگلیس و فرانسه نگاه می‌داشتند. تمام افریقا که به قدر سه برابر اروپاست مال این دو تا بود، پیش از جنگ جهانی دوم جهانی. یک تکه هم ایتالیا داشت. بعد از جنگ دوم آن را هم از دستش گرفتند، تمام افریقا شد مال انگلیس و فرانسه. ولی امریکا هیچ موافقت نداشت. می‌گفت هر جا می‌روند تصرف می‌کنند. آنجا ثروت هست، نه در می‌آورند و نه به دیگری می‌گذارند. پس شما که زورتان می‌رسد که استفاده بکنید، نه پول دارید نه سعی می‌کنید، نه خرج می‌کنید، نه آباد می‌کنید، دیوار کشیده‌اید که دیگری هم نیاید، یواش‌یواش همه اینها بر باد رفت. البته روس‌ها هم با کلنی‌بازی موافق نبودند. آن دو تا ملت خیلی بزرگ قوی‌ترین دولت‌ها بود: انگلیس و فرانسه. در مقابل آنها زوری نداشتند.

در جریان آخر حکومت مصدق هم اگر امریکا نبود زورشان به مصدق نمی‌رسید. به حرف این^۱ کس گوش نمی‌کرد. آنها به بهبهانی و فلان... و از یک طرف نظامی‌ها را پول دادند^۲ و تحریک کردند^۳، دیگر غوغا شد.

* * *

مصدق افراط را به جایی رسانید که از حد گذشت. همه حرف‌هایش که باطل نبود ولی توجه زیادی به افراط داشت. مازندران رفته بودم آنجا صحبت شد. من گفتم که در دنیا چیزی نیست که افراطش مضر نباشد. آدم خیلی مؤمنی بود... مصدق هم افراط کرد. وقتی به امریکا رفت، حقه‌ها دارد، در نیویورک که رفت رفت به مریضخانه، برای این که از ملاقات ایران و امریکایی اجتناب بکند. بعدها از آنجا حرکت کرد به واشنگتن رفت.

۱. یعنی شاه.
۲. یعنی امریکایی‌ها.
۳. بالای این عبارت دوباره گویی شده «از قراری که شنیده‌ام با صرف پول».

حاجی محمد نمازی که الآن در تهران است (یک روز باید از او پرسیم) از اینجا او را دعوت کرد که منزل او منزل بکند و رفت منزل او یکی گفت منزل نمازی نرفت، پس کجا منزل کرد؟ او هم همه جور مهربانی کرده بود. گویا انتظام هم با او بود. به من گفتند مهمان نمازی بود ولی با این حال می‌گفت این هم سرش به انگلیس‌ها بسته است. حال غریبی داشت. نمی‌شود گفت همه‌اش هم اعتقادش نبود.

مجلس سنا که تأسیس شد از روز اول من رئیس شدم. از اول با من بنای مخالفت گذارده بود. یک روز در مجلس سنا بودم، من در تلفونخانه کوچک پهلوی جای رئیس آن توی اتاق بودم. تلفون می‌کردیم به مصدق که انشاءالله کار نفت اصلاح شود. به من مرتب می‌گفت بلی من حرفی ندارم، اول اینها ملی شدن را قبول کنند حرفی ندارم. می‌گفت و تکرار می‌کرد. بعدها روشن شد که این خیال می‌کند یک انگلیسی آنجا پهلوی من ایستاده است.

روز اول آمد مجلس سنا، با کابینه‌اش آمد. من رئیس بودم. حالا ناچار بود با من سلام و علیک بکند. صف جلو آنجا که وزراء می‌نشستند روبروی رئیس. تصور می‌کنم بیات، که خودش هم رئیس الوزراء شد، و خواهرزاده‌اش بود همان جا که نشسته بود نوشت که اجازه می‌دهید این آقا را بیاورم خدمت شما آشتی بشود. من جواب دادم بلی. گفتند خود مصدق وادار کرده بود.

وقتی مجلس تمام شد آمدم از پله‌ها به راهرو، دیدم مصدق آمد طرف من. گفت اجازه بدهید همدیگر را ببوسیم. بوسیدیم و رفتیم توی اتاق. مکی و یکی دو نفر هم آمدند توی اتاق. آنجا خیلی تعارف کردند. مکی گفت این ملی شدن نفت از فلان کس است. گفت بلی فلانی نطق کرد و چون گفت مجبوری بود و ما قبول نداشتیم خودش باطل است. پس عمده از بیان فلان کس ملی شدن نفت ناشی شد. ولی از آنجا که بیرون رفتیم قلبش صاف نشده بود.

او خیلی شهرت طلب بود. مرحوم حکیم‌الملک با او بد بود. می‌گفت که تمام حقه‌بازی است. ما به مجلس شورای ملی که می‌آمدیم با اتومبیل می‌آمدیم. او با اتومبیل می‌آمد، نزدیک بهارستان و از آنجا پیاده می‌آمد که مردم دست بزنند.

خیلی عوام فریب بود. با همه اینها دلیل نمی شود، آدم بدی نیست. اما حالش این طور بود. از عوام فریبی خوشش می آمد. نه تنها درباره من، بلکه با هر کس دیگر روشش این بود. اگر کس دیگری بود در دنیا که مردم توجهی به او داشتند او با آن دشمن بود.

البته کاری که کرد خوب بود. نیتش هم خوب بود. خدا سلامتش بدارد.

۵- تبرستان

وصف مصدق از روزگار جوانی

افضل الملک در اخبار سال ۱۳۱۴ قمری کتاب افضل التواریخ و صف بسیار خوبی از حالات مصدق السلطنه جوان آورده است که آداب دانی و حسن خلق او را خوب می نمایند و چون در مآخذ آن زمان، مطلبی بدین گویایی نیست نقل آن مناسبت دارد.

میرزا محمدخان مصدق السلطنه، مستوفی اول دیوان اعلی، ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر که با حداثت سن به اعلی مراتب تجربه و کهنلت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشارالیه بالبنان است، در جمادی الآخر این سال، خدمت محاسبه و استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد.

میرزا محمدخان مصدق السلطنه را امروز از طرف شغل، مستوفی و محاسب خراسان گویند لکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابداری و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می رود بالاتر از استیفاء اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه نویسی ولایتی برساند. لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید.

پدرش مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر است؛ و مادرش سرکار علییه عالییه نجم السلطنه - خواهر نواب علییه عالییه حضرت علیا دامت شوکتها است که بانوی حرمخانه عظمی می باشند که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصرت الدوله هستند.

خود این جوان بیست و پنج ساله از اهل هوش و فضل، و به قدری آداب دان و قاعده پرداز است که هیچ مزیدی بر آن تصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش به

طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی‌شود؛ ولی بدون تزویر و ریاکمال خفض جناح و ادب را دربارهٔ مردمان به جا می‌آورد.

شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی‌اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است. لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه انسانیت و خوش خلقی و تواضع را، فطرة لاحیلة سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند باید از آیات بزرگ گردد.

(صفحه ۸۲-۸۳، چاپ شده توسط منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان)

افضل الملک سن مصدق را در سال مذکور (۱۳۱۴ قمری) بیست و پنج گفته است. آنچه از این نوشته عجب ترست پیش‌نویس مؤلف نسبت به آیندهٔ زندگی مصدق است.

-۶-

تجارت مصدق

می‌دانیم که دکتر مصدق به هنگام عقد قرارداد سال ۱۹۱۹ در لوزان سوئیس زندگی می‌کرد. مهندس احمد مصدق که آن وقت در آن شهر محصل بوده است، حکایت می‌کرد که پدر در «اوشی» (دهکده چسبیده به لوزان برکنار دریاچه لمان) منزل داشت و غالب روزها ایرانیانی که آنجا بودند به خانه مصدق می‌آمدند و نسبت به اوضاع سیاسی ایران صحبت می‌کردند. می‌گفت یکی از شب‌ها، آن قدر از موضوع قرارداد ناراحت شده بودند که همگی زارزار گریه می‌کردند. (حمید سیاح، جواد وثوق و دکتر محمود افشار و...)

مهندس مصدق گفت چون حکومت وثوق الدوله دوام یافت و پدرم بازگشت به ایران را میسر نمی‌دید به خیال آن برآمد که به تجارت پردازد و اجناسی بخرد و به ایران بفرستد تا برای او بفروشند. پس چند هزار لیره از مادرش به قرض گرفت و مقداری وسایل خرازی از قبیل پودر، صابون عطری، کنش و من جمله صد هزار درجه حرارت بدن از شهر بال سوئیس خرید و به استانبول فرستاد که از آنجا به تهران حمل شود. آن اجناس به جای ارسال به تهران به بغداد فرستاده شد و

مدت‌ها در آن شهر گم و گور بود.

در این ضمن دولت وثوق‌الدوله ساقط می‌شود. پس از او مشیرالدوله، به ریاست وزرای می‌رسد و از مصدق دعوت می‌کند که وزارت عدلیه را قبول کند. مصدق به سوی ایران حرکت می‌کند و به بوشهر وارد می‌شود. چون حاکم فارس برکنار شده بود از او می‌خواهند که به شیراز برود و والیگری آنجا را تعهد کند.

پس از مشیرالدوله، سپهدار سردار منصور به ریاست وزرای می‌رسد و بعد از او سید ضیاء‌الدین طباطبایی. می‌دانیم که مصدق به حکومت سید ضیاء تن در نمی‌دهد و به داخل ایلات بختیاری پناهنده می‌شود. تا این که سید ضیاء استعفا می‌دهد و قوام‌السلطنه به جای او فرمان رئیس‌الوزرای را دریافت می‌کند و مصدق در کابینه قوام‌السلطنه به وزارت مالیه برگزیده می‌شود.

اتفاقاً، مقارن دوره وزارت مالیه پدرم، اجناس خریداری در بغداد پیدا و به صوب تهران حمل می‌شود. ولی چون با مقامی که پدرم داشت کسب و تجارت مناسبت نداشت قصد کرد که آن اجناس را به تاجری به نام شرافتیان واگذارد. اما وقتی جعبه‌های مرسوله را که پس از دو سال به ایران رسیده بود باز می‌کردند معلوم شد که درجه‌های تب شکسته، پودرها نم‌کشیده و گلوله گلوله شده، صابون‌های عطری لزج گردیده، کفش‌ها هم اغلب آسیب دیده و خشک شده بود و آن قدر را که سالم‌تر بود در زیرزمین برونی ریخته بودند تا شرافتیان به مصرف برساند. اما هر کس می‌آمد یکی را می‌پوشید و می‌رفت. مادرم به پدرم گفت محمد تجارت کافی است. پس پدرم ناچار شد که یک تکه از ملک موروثی پدری را فروخت و پولی را که از مادرم به قرض گرفته بود پس داد.

-۷-

عکس کودکی مصدق

چندی قبل آلبومی^۱ از عکس‌های دوره قاجاری دیدم که به راستی دیدنی

۱. آلبوم به معنی آلبوم نبود. دفتر رحلی ستون‌بندی شده کار هندوستان (یا فرنگ) بود مخصوص نوشتن مخارج و حساب که آن را به چسبانیدن عکس و آلبوم ساختن اختصاص داده بودند.

بود. آلبوم روزگاری از آن خاندان مجدالملک (میرزا تقی خان سینکی) بوده است. بیشتر عکس‌های آن آلبوم از افراد همان خانواده بود، ولی لابلای آن عکس‌هایی از رجال و علمای آن عصر وجود داشت و عکس‌هایی هم از وضع قدیم آبادی لشته‌نشا ملکی امین‌الدوله.

از جمله عکس‌های دیدنی در این آلبوم قدیمی یکی عکسی بود از کودکی دکتر مصدق در سنین چهار پنج سالگی با دختر کوچکی به همان سن‌ها و بر روی صندلی نشسته، از همان صندلی‌های بلندپایه و کهنه‌کاری که در بسیاری از عکس‌های دوران قاجاری دیده می‌شود.

ضمناً گفته شود که در این مجموعه دو سه عکس از ظهیرالدوله (میرزا علی خان) بود که من ندیده بودم. مخصوصاً آن عکس ظهیرالدوله (ایستاده) با خانواه‌اش، موقعی که فرزندانش کوچولو بوده‌اند و یکی از آنها را در بغل داشت قابل توجه به نظر آمد. در این مجموعه هشت (شاید) قطعه طرح نقاشی آبرنگ از کارهای شخص مجدالملک هم دیده شد. چون این مطالب چند روز پس از دیدن آلبوم یادداشت شده ممکن است سهوی جزئی عارض شده باشد.

عکسهای تاریخی و تاریخی شدنی ایران*

به مناسبت «فهرست عکسهای تاریخی ایران»
تألیف حسین محبوبی اردکانی
باز به یاد حسین محبوبی اردکانی همکار
دانشمند و دوست بزرگوار در گذشته که از
پایه‌های استوار تحقیق در تاریخ قاجار بود.
روانش شاد و یادش پایدار باد.

در شماره ۶-۷ سال یازدهم (صفحات ۵۱۴-۵۱۵) به مناسبت انتشار جلد اول فهرست عکسهای تاریخی ایران از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد (که بدون شماره ترتیبی منتشر شده بود) مجملی به آگاهی خوانندگان رسید. اینک که دومین مجلد (از صفحه ۴۳۷ تا ۷۳۱ به انضمام ۲۵۱ عکس) انتشار یافته است مناسب دید که شرح مفصل‌تری از اطلاعات گرد آورده گذشته خود برای علاقه‌مندان به رشته تاریخ عکس بنویسد.

بی‌تردید یک گروه از مدارک لازم و مفید (و البته معتبر که جنبه دیدنی هم دارد) برای تاریخ عصر قاجاری (از اواسط نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) و متعلقات آن از لحاظ شناخت قومی و جغرافیائی و هنری عکسهای مناظر شهرها و ساختمان‌ها و باغ‌ها و بالأخره مردان و زنان است و بر هر کتابخانه‌ای و مرکز اسنادی فرض است که از این گونه مدارک هر چه به دست می‌آورند گردآوری و

*. آینده، سال ۱۱ (آذر و دی ۱۳۶۴)، صص ۷۳۹-۷۴۳.

شناسائی کنند و آنها را بشناسانند و از آنها فهرست بسازند و منتشر کنند.

روزی که «تشکیلات برنامه‌ای» دانشگاه تهران پایه‌ریزی می‌شد و آقایان دکتر محمد مقدم و دکتر شمس‌الدین مفیدی در این کار رنج بسیار می‌بردند دو کار «خدمات اسنادی» (documentation) و گردآوری «اسناد» (archive) بنابه پیشنهادی که بدان‌ها کردم در زمره فعالیت‌های کتابخانه مرکزی پذیرفته شد، زیرا تا آن زمان نه مرکز مدارک علمی وزارت علوم وجود داشت و نه قانون تأسیس «سازمان اسناد ملی ایران» گذشته بود. چون این دو کار می‌بایست با نام مشخصی شناسانده شود اصطلاح «مرکز اسناد» به دنبال نام کتابخانه گذاشته شد تا مگر گویای هردو کاری باشد که کتابخانه می‌خواست آرام آرام آغاز کند.

با پذیرفته شدن این هدف و فعالیت از سوی دانشگاه تهران، جمع‌آوری عکس‌های قدیمی و غیر قدیمی و شیشه‌های عکس گذشتگان در شمار نخستین کارهای اسنادی بود که بدان توجه عاجل شد، زیرا می‌دیدیم که آلبوم‌ها و مجموعه عکس‌های خاندان‌های قدیم به تفاریق به سمساری‌ها و عتیقه فروش‌ها می‌آید و به پراکندگی دچار می‌شود. نتیجه آن بود که چون عکس‌های یک خانواده از دست افراد آن دور می‌شد کمتر کسی بود که بتواند صاحبان عکس را بشناسد. پس خریداری اصل عکس‌های قدیمی و تهیه میکروفیلم یا عکس از آنچه در خاندان‌ها باقی مانده بود کار مفید و دلپذیری بود و خوشبختانه به همت و پایداری چندتن از همکاران پیشین مجموعه‌ای فراهم شد که فهرست آن را هم که شخص حسین محبوبی اردکانی بی هیچ کمکی تألیف کرد به اهتمام کتابخانه مرکزی نشر و پخش شده است.

چون این مجموعه در ایران یگانه است و می‌تواند سالهای دراز محققان را استفاده برساند و ضمناً اطلاعاتی که درباره آن در سینه دارم از بین رفتنی است و دیگری احتمالاً نمی‌تواند بدان بپردازد، نکته‌هایی چند را می‌نگارد و به یادگار می‌گذارد و مخصوصاً از این لحاظ که کتابخانه مرکزی چنانکه مرسوم است چیزی درباره تاریخچه عکس‌ها ننوشته‌اند.

در آغاز فرض می‌دانم نام همکارانی را که دلسوزانه در این راه با هماوای

کوشیده و یاری کرده‌اند بیاورم. پیش از همه از حسام‌الدین بهبهانی یاد می‌کنم. او سالهایی چند مدیر شعبه میکروفیلیم و عکس کتابخانه بود و پایه‌گذار فنی آن بخش و دو یا سه بار برای آوردن دستگاه‌های جدید میکروفیلیم سازی و فراگرفتن طرز کار هر یک به آلمان مأموریت یافت و قسمت اعظم میکروفیلیم‌ها و عکس‌های نسخه‌های خطی و تصاویر اشخاص و مناظر که از چهار گوشه مملکت و از چهار سوی کشورهای دیگر تهیه می‌شد زیر نظر او فراهم شد. همکارانش احمد صفائی، حسن صفائی، رضا آقاریع، علی راحت، حنین (محمد) باغشاهی یزدی زحمات زیاد و صدمات گران متحمل شدند و کارآمدی و توانمندی خود را در طول مدتی نزدیک پانزده سال در این راه صرف کردند. پس از آقای بهبهانی، آقای سید محمد مصطفوی الحسینی که متخصص فن عکاسی بود تصدی بخش میکروفیلیم و عکس را بر عهده گرفت.

سه تن دیگر از یارانم که در به ثمر رسیدن این خدمت از لحاظ رفع مشکلات اداری سهمی کرامند داشته‌اند قدرت الله روشنی زعفرانلو و محمد رسول دریاگشت (در ده سال پیش از ۱۳۵۷) و کریم اصفهانیان‌اند (پیش از آن) که ذکر جمیلشان باید در کتابه نام خدمت‌کردگان به کتابخانه نویسانده شود. امید است یادگار رنج‌بردگان همواره پایدار ماناد که آیین جوانمردی چنین است. اگر نام همکاران دیگری که در این راه کوشیده‌اند از قلم افتاده باشد عذر تفصیر و فراموشی خواستنی است.



عکس‌های موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را در دو گروه می‌شناسانم. گروه اول عکس‌هایی است که اصل آنها در بیوتات و یا در کتابخانه سلطنتی پیشین بود و اینک میکروفیلیم و عکس از آنها در کتابخانه موجود است و معمولاً آنها را به نام عکس‌های بیوتات می‌شناسانند. سابقه تجسسی شخصی از سال ۱۳۴۴ در مجموعه آن عکس‌ها که در آن اوقات در دائره بیوتات سلطنتی در کاخ گلستان نگاهداری می‌شد، شروع گردید و موجب شد که در پی عکسبرداری از آنها برائیم. مرحوم قانع بصیری که در آن روزگار رئیس بیوتات بود با مهربانی اجازه

داد مقداری از آلبوم‌ها را ببینم و چون عکس‌برداری از آنها برای دانشگاه مفید بود موضوع با دکتر جهان‌شاه صالح رئیس وقت دانشگاه تهران در میان گذاشته شد. ایشان نامه‌ای برای دریافت اجازه عکسبرداری به وزیر دربار وقت نوشت و چون پس از مدتی مذاکره اجازه به دست آمده، با مساعدت بی نظیر دکتر عبدالله شیبانی معاون آن موقع دانشگاه در تأمین اعتبار مالی و مخارج عکسبرداری به کار آغاز شد. بعد از مجموعه عکس‌هایی که میکروفیلم شده بود کپی ۳۰×۲۰ از آنها درست شد و نمایشگاهی از ۷۰۰۰ عکس در باشگاه دانشگاه برگزار گردید. سپس آن عکس‌ها که برای نمایشگاه کپی شده بود برای آلبوم شدن به صحافی سپرده شد و اینک در کتابخانه نگاهداری می‌شود. گزارشی هم از آن در مجله راهنمای کتاب و اخبار دانشگاه تهران انتشار یافت.

همان وقت که از میکروفیلم‌ها، عکس برای نمایشگاه تهیه می‌شد، یک دوره عکس به اندازه برگه‌ای (۱۲/۵×۷/۵) از کل مجموعه هم تهیه شد، تا از روی آنها فهرست تفصیلی عکس‌ها تنظیم گردد. لذا به هر یک عکس یک شماره خاص دادیم و به تهیه فهرست آنها براساس الفبایی نام اشخاص و مناظر پرداختیم، ولی چون قسمت عکاسی به دسته دسته میکروفیلم‌ها، شماره همسان شماره ردیف عکس‌ها نداده بود، یافتن عکس از روی آن فهرست‌ها امکان نداشت. ناچار به کار دوباره‌ای پرداخته شد و مجموعه حلقه‌های میکروفیلم‌های تهیه شده شماره‌بندی شد تا معلوم باشد که هر لوله میکروفیلم از چه شماره تا چه شماره از عکس‌ها را در بر می‌گیرد و پس از آن یک دوره جدید دارای شماره ردیف است و جمعاً ۱۵۱۵۲ تا است.

در همین اوقات مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی دانشمند تاریخ‌شناس عصر قاجار که معاون اداره کل انتشارات دانشگاه تهران بود بازنشسته شده بود و فرصت آن داشت که در تهیه فهرست به یاری کتابخانه آید. او این تقاضای علمی را پذیرفت و برای آن که اهمیت کار برای کارمندان کتابخانه مسلم باشد و عنوان خاصه خرجی بدان داده نشود، محل کارش در همان اطافی بود که استادان و محققان بی‌حاجب و دربان آمد و شد داشتند. او که مرد توانای پرکار و پرحوصله‌ای بود و از

آغاز وقت اداری تا پایان یکسره کار می‌کرد، در مدتی نزدیک به دو سال این مهم علمی و فرهنگی را به پایان برد.

فهرستی که او تهیه کرد تفصیلی، محققانه و الفبائی است و معرف حالت و وضع عکس و درجاتی چند برکاری که من کرده بودم برتر بود. کوشش او براین بود که حالت و سر و وضع هر صاحب عکسی از حیث لباس پوشیدن و نشسته یا ایستاده بودن در برگه معرفی مشخص شود و چنین هم کرد. موقعی که کار محبوبی پایان گرفت به ماشین کردن برگه‌های آماده شده او پرداخته شد و خانم‌ها عصمت صیادی و افسانه صدری با ماشین «آی بی ام» زحمت آن کار را متعهد شدند و ظاهراً تا حرف دال ماشین گردید و مسئولیت مقابله و نظارت بر چاپ به قدرت‌الله روشنی زعفرانلو واگذار شد.

گروه دوم عکس‌ها و میکروفیلم‌ها و شیشه‌های عکس است که از منابع مختلف گردآوری شده و اهم آنها عبارت است از:

الف. اصل عکس‌های قدیمی که از سمسارها، عتیقه فروش‌ها و کتاب‌فروشی‌های کرمان، اصفهان، یزد و تهران خریداری شده. این عکس‌ها در پرونده مستقلی به ترتیب شماره ردیف خریداری نگاهداری می‌شود و تعداد آنها در اسفند ۱۳۵۷ هفتصد و بیست و نه بوده است. شماره‌گذاری و ثبت در دفتر و فهرست نویسی آنها را آقای دکتر اصغر مهدوی انجام داد و روش کار بر همان مبنا بود که در فهرست تألیف محبوبی هم رعایت شده است.

ب. شیشه‌های عکس‌های قدیمی قسمتی دیگر است از مجموعه کتابخانه. مقداری از شیشه‌ها را آقای دکتر تقی رضوی به کتابخانه اهدا کرد و آنها از عکس‌هایی است که مبرقع نامی در آغاز ورود صنعت عکاسی به همدان انداخته بوده است. قسمت دیگر شیشه‌هایی است که از سمسارها خریداری شده است و متعلق به عصر قاجار است.

ج. کارت پستالهای رجال و مناظر ایران. قسمت عمده آن مجموعه‌ای است که آقای دکتر کمال جناب به کتابخانه اهدا کرد.

د. تهیه میکروفیلم از عکس رجال سیاست و ادبای ایران از روی آلبوم‌های

خانوادگی آنها و آنچه انجام شده چنین است: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، ابونصر حسام السلطنه، دوستعلی خان معیرالممالک، حسنعلی غفاری (معاونالدوله) که مجموعه غلامحسین خان وزیر مخصوص ملقب به صاحب اختیار را دربر می‌گیرد، سید حسن تقی زاده، ملک الشعراى بهار، سعید نفیسی، بدیع الزمان فروزانفر، مجتبی مینوی، عباس اقبال آشتیانی، نصرالله فلسفی، عبدالعظیم قریب، سدیدالسلطنه کبابی، صادق هدایت، جلال آل احمد، نیما یوشیج (فهرست این عکس‌ها را هم مجتبی اردکانی جزء فهرست بیوتات آورده است).

ه. تهیه عکس محققان و ادبای ایران که در پنجاه سال اخیر در گذشته‌اند، به منظور نصب در تالار رشیدالدین فضل‌الله.
و. جمع‌آوری عکس‌های مراسم مختلف دانشگاهی تهران، حدود پنج هزار عکس.



یکی از کسانی که از مجموعه عکس‌های کتابخانه استفاده برد و ضمناً تعدادی عکس قدیمی به کتابخانه آورد و اجازه داد که از آنها میکروفیلم تهیه شود مرحوم مهدی بامداد مؤلف کتاب مشهورشش جلدی شرح حال ایران در دوره قاجار (تهران ۱۳۴۷-۱۳۵۱) بود. غالب عکس‌هایی که در کتابش آمده از روی میکروفیلم‌های مجموعه بیوتات است که کتابخانه مرکزی تهیه کرد، ولی اشارتی به این مطلب نکرده است. مرسوم ایشان نبود که همه مآخذ خود را یادآوری کند.

گونه‌های رنگ در زبان فارسی*

مقاله دلبذیر «بررسی رنگ‌واژه‌ها در زبان فارسی» نوشته آقای مهرزاد منصوری که در شماره ۱ و ۲ سال سیزدهم مجله زبان‌شناسی (۱۳۷۵ ه.ش) چاپ شده و در آذر ۱۳۷۷ ه.ش انتشار یافته است مرا بر این انگیزه آورد تا به یادداشت‌های فراموش شده چهل ساله بنگرم و سرانجامی به آن بدهم.

من هیچ‌گونه تأمل و بصیرتی در زمینه‌های زبان‌شناسی ندارم و پیاده پیاده‌ام. پس کوشش‌م در گردآوری مصطلحات مربوط به رنگ‌ها لغت‌شناسی نبوده است. واژه‌ها و اطلاعات مربوط به رنگ در زبان فارسی را به مناسبت آن گرد کرده بودم که یکی از موازین و قواعد کاغذشناسی در نسخه‌های خطی ذکر رنگ کاغذ آنهاست. فهرست‌نگاران مقید و ملزم به تعیین نوع رنگ کاغذ می‌باشند و هر کس به ظن و سلیقه خود در تشخیص رنگ‌های گونه‌گون کاغذها، نام‌هایی را که با آنها آشنایی داشته است آورده. «عرض نویسان» قدیم هم در پشت نسخه‌های خطی بر همین راه رفته‌اند. به طور مثال نخودی، نباتی، کاهی، شکری، رنگ‌های نزدیک به هم است و فهرست‌نگار به مشابهت یکی از آنها را برای تعیین رنگ کاغذ برمی‌گرفت.

شمار رنگ‌واژه‌هایی که من گرد آورده‌ام از یکصد و هفتاد درگذشته است و چند تا از آن میان واژه‌هایی است که رنگ‌های درهم و طرح‌واره را مشخص می‌سازد، مانند ابری، ابلق، گل باقلایی، ...

*. مجله زبان‌شناسی، سال ۱۴، شماره ۱ و ۲ (۱۳۷۸)، صص ۲-۹.

شمار رنگ‌های مذکور در مقاله آقای منصوری یکصد و هجده است که اگر رنگ‌های مکرر یعنی آنها را که با وصف حالات رنگ (سیر، روشن، باز و...) همراه است از آن تعداد برگیریم شمار رنگ‌های اصلی آن مقاله شصت و سه است. مأخذ عمده من در تهیه صورت رنگ‌ها عبارت بوده است از آنچه در افواه سایر است (مخصوصاً نزد رنگرزه‌ها و قالی‌باف‌ها) و البته مقداری هم آنهاست که در متون زبان فارسی و نسخه‌های خطی دیده‌ام. پیش از آن که نام رنگ‌ها و طبقه‌بندی‌های آنها را بیاورم، یادداشت‌هایی را می‌آورم که مربوط به شناسایی منابع مربوط به رنگ‌شناسی است و می‌تواند مکمل مقاله آقای منصوری باشد.

منابع تحقیق

مهم‌ترین تحقیق به زبان عربی مقاله «الالوان و الاصباغ» نوشته احمد تیمور بک مصری است که در الموسوعة التیموریة من كنوز العرب فی اللغة و الفن و الادب (با مقدمه عباس محمود العقاد) به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹۶۱ م). مهم‌ترین پژوهش برای رنگ در فرهنگ ایرانی مقاله color مندرج در دایرةالمعارف ایرانیکا است که در دو بخش به قلم آن ماری شیمل و پ. پ. سوچک نگارش یافته. بخش اول به موضوع نماد رنگ در ادبیات فارسی اختصاص دارد و بخش دوم مربوط است به کاربرد و اهمیت رنگ در هنر ایرانی. از نوشته‌های ایرانیان به مقاله خانم مریم میراحمدی به عنوان «رنگ در تاریخ ایران» مندرج در مجله مطالعات تاریخی، سال اول (۱۳۶۸ ه. ش)، شماره اول، ص ۱۱۵-۱۴۴، نیز مراجعه شود.

ذکر رنگ‌ها را آسان‌تر از هر جا در رسائل و کتاب‌های خاص جواهر (به طور مثال عرایس الجواهر، تألیف ابوالقاسم کاشانی، قرن هفتم)، در متون مربوط به صناعات (به طور مثال بیان الصناعات، تألیف حبیش تفلیسی، قرن ششم) و همچنین در مصادر مرتبط با کاغذ و تذهیب - که مجموعه‌ای از آنها را آقای نجیب مایل هروی به نام کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی گرد آورده است - می‌توان دید.

جز آنها رسائل خطی مذکور در ذیل برای رنگ‌شناسی از مآخذ اصلی توانند بود:

خواص رنگ به گفته افلاطون (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۵۰۳).
 راحة الفردوس، تألیف ۱۱۶۹، نوشته عزیزالله محمد مراد بک (کتابخانه مجلس سنا، ش ۱۵۷/۲).

رنگ‌رزی (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۳۶۶/۱۷ و ۸۸۸۷).
 [زینت و لباس]، تألیف قاضی اختیار تونی که معرفی آن به قلم دکتر محمود فاضل یزدی در مجله مشکوة، ش ۳۹ (تابستان ۱۳۷۲ ه.ش)، ص ۱۷۹، آمده است.
 «شرایط صباغان» در دیوان کاشف اصفهانی، ص ۸۵ (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۹۳۴).

قلع آثار (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۸۲۴۶/۸).
 گلزار صفا (فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، ص ۱۹۱۵).
 مجموعة الصنایع (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۷۷۵).
 معرفة الالوان (ص ۲۴-۲۵ مجموعه اصغر مهدوی، ش ۲۸۲، نشریه نسخه‌های خطی، ۱۰۶/۲).

فهرست و نام رنگ‌ها

(* نشانه آن است که در جدول تنظیمی آقای منصوری ذکر آن آمده است)

آفتاب غروب (در لهجه یزدی)	آبگینه‌ای
* آفتابی (در لاری)	* آبی
آلاپلنگی (در یزدی به عنوان طرح نه رنگ)	* آبی آسمانی
* آلبالویی	* آبی سورمه‌ای
ابری (طرح)	* آبی نفتی
ابلق (طرح)	آتشی (مثلاً در گل آتشی)
أخراي (منسوب به گل أخرا)	آجری (در بیان الصناعات: آگرگون)
* ارده‌ای	آسمونی (آسمانی) (در متون آسمانگون هم آمده)
* ارغوانی	

جوگندمی	استخوانی
جیوه‌ای (زیبقی)	اطلسی (براق)
چس مرغی (در یزدی، طرح)	اکلیلی
چمنی (فرهنگ چراغ هدایت، ۱۰۶)	الماسی
چهره‌ای (صورتی)	اناری
چیتی (در قالی‌بافی در راور کرمان)	بادامی
حنایی	بادنجانی
* خاکستری	برنجی
* خاکی	بلوری
* خردلی	بلوطی
* خرمایی	بنفسجی (در متون قدیم)
خونی	* بنفش
* دارچینی (در قالی‌بافی در راور)	بور (دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد،
دودی (دوده‌ای)	مولانا)
دوغی	بیجاده‌ای
روناسی	* بیدمشکی
زاغ (زاغی)	* بیدنجیلی (در یزدی در مورد گربه)
زبرجدی	* پرتقالی
* زرد	* پسته‌ای
زردچوبه‌ای	* پشت‌گلی
زرد لیمویی	پوست پسته‌ای
* زرشکی	پوست پلنگی (طرح)
زرنیخی (بیان‌الصناعات)	پوست پیازی
زعفران	پولادی
زغالی	* تریاکی
زمردی	تنباکویی
زنگاری (زنگالی)	توسی (توس در یزدی به کپک گفته
زنگاری سپید (بیان‌الصناعات)	می‌شود)
زیبقی (جیوه‌ای)	* جگری
* زیتونی	جوزی (بنفش کم‌رنگ)

زیره‌ای	شتری (منظور رنگ شتری است که مایل به قهوه‌ای کم‌رنگ است نه شتر سیاه)
سایه کوهی (در قالی بافی در راور؛ نیز در رساله چراغان)	شرابی
* سبز	شربت‌ی (چراغ هدایت، ۲۰۱)
* سبز چمنی	شُشی
سبز لیمویی	شفقی (تا آفتاب رخ شفقی کرده‌ای ز می....، دیوان اشرف مازندرانی، ص ۲۰۸)
سبز مغز پسته‌ای	* شکری (چراغ هدایت، ص ۱۵۹، ۲۰۱)
سپیدایی (سفیدایی، بیان‌الصناعات)	* شکالائی
سربازی	شله‌ای
سربی	شمعی (چراغ هدایت، ص ۲۵۰ = سبز مایل به سیاهی)
* سرخ	شنگرفی (شنجرفی)
* سرخابی	شیرچایی
سرکه‌ای	شیرشکری
سرمه‌ای (سورمه‌ای)	شیره‌ای (منظور شیره انگورست)
سرنجی	شیری
* سفید	صدفی
سفیدایی (سپیدایی)	صندلی (رنگ چنجه زرد مایل به صندل است، جهانگیرنامه، ص ۵)
* سفید یخچالی	* صورتی
سماقی	طاووسی (لطایف الطوایف، ص ۴۱۳)
سنجدی	طلایی
سورمه‌ای (سرمه‌ای)	* طوسی (توسی)
* سوسنی (فرهنگ گیلکی؛ نیز در قالی بافی در راور)	عاجی
* سیاه	عقیقی
سیاه دودی	عنابی
سیاه زغالی	عودی (چراغ هدایت، ص ۲۴۴)
سیاه سوخته	فستقی (پسته‌ای)
سیلویی	فلفل نمکی
سیمابی	
شبتقی	

فولادی (پولادی) (در قالی‌بافی در راور)	لبویی
فیروزه‌ای	لعلی
* فیلی	* لیمویی
* قرمز	* ماشی
قلعی (رصاصی): قلعه قلعی گردون با فراز	مرغشی (طرح)
قلعات / کم‌ترین رنگی است در خندق	* مرمی (طرح)
که ناپیدا بود (بدر شروانی)	مسی
* قهوه‌ای (باید دید قبل از ورود قهوه چه	مشکی
نام مشخصی به این رنگ می‌داده‌اند) ^۱	موشی (زرد تیره)
قیری	* مهتابی (مانند رنگ بیمار)
کافوری	میشی (مخصوصاً در مورد چشم)، نسبت
کاکائویی	آن به چیست در نیافتم.
کاهی	* نارنجی (شاهد بزم ترا تا سکوت والا
کبریتی	شود / گاه نارنجی نماید گاه احمر
کبود	آسمان، دیوان قبولی، ص ۳۰)
کهربایی (چراغ هدایت، ص ۲۰۱)	نباتی
گردویی	* نخودی
گل اناری (گلناری)	نرگسی (در قالی‌بافی در راور)
گل باقلایی (طرح)	نسواری (در افغانستان)
گل خاری (در قالی‌بافی در راور)	نفتی
گل ماشی	* نقره‌ای
گلی	نوکی مدادی
گندمی	نیلوفری
گوجه‌فرنگی	نیلی
گه مرغی (طرح)	یاقوتی
لاجوردی (لاژوردی)	* یشمی
لاکی	

۱. البته نوعی شراب نامرغوب به نام «قهوه» در متون داروشناسی کهن یاد شده که ممکن است با نام «قهوه‌خانه» ارتباط داشته باشد اما با نام این رنگ گمان نمی‌رود که مرتبط بوده باشد.

چند توضیح

در نام‌گذاری رنگ‌ها کلمه «شوکلانی» و «پرتقالی» مأخوذ از لفظ فرنگی است. جز آن بعضی رنگ‌واژه‌های اروپایی هم عیناً به زبان فارسی وارد شده است که من در جدولم نیاورده‌ام مانند «بز» (beige)، کرم (creme) سیکلمه (مأخوذ از نام گل cyclamen)، کاکائویی.

مراتب و درجاتی را که هر یک از رنگ‌ها از کم‌رنگ تا پررنگ می‌تواند داشته باشد در جدول خود نیاورده‌ام ولی در جدول آقای منصوری آمده است. در این باره رنگ‌ها با اصطلاحات مختلفی شناسانده می‌شوند که عمدتاً عبارت است از: آرام - باز - براق - بیرنگ - پررنگ - پریده - تابیده - تاریک - تند - تیره - تیل - چرک - خودرنگ - روشن - سوخته - سیر - شفاف - کم‌رنگ - کدر - گرفته - مات - مرده - ملایم.

در بعضی از گویش‌ها و در زبان دامداران مصطلحات خاص برای شناساندن رنگ و طرح چارپایان و مرغان هست که می‌باید گردآوری شود و من در پی آنها نرفته‌ام.

انتساب رنگ‌ها و طبقه‌بندی آنها

الف. رنگ‌های اصلی: آبی - بنفش (بنفشه منتسب بدان شده) - بور - زرد - سبز - سفید - سیاه - قرمز (سرخ) - قهوه‌ای - کبود.
ب. رنگ‌های منتسب به عناصر طبیعی: آبی - آتشی - آسمانی - آفتاب - غروب - آفتابی - ابری - خاکی - خاکستری - دودی - سایه کوهی - شفق - مهتابی.
پ. رنگ‌های منتسب به جانوران: زاغ - گرگ و میش - شتری - طاووسی - فیلی - موشی.

ت. رنگ‌های منتسب به درختان: صندلی.

ث. رنگ‌های منتسب به میوه‌ها: آلبالویی - اناری - بادامی - بلوطی - پرتقالی - پسته‌ای - پوست پسته‌ای - جوزی - خرمایی - زرشکی - زیتونی - سماقی - سنجیدی - عنابی - فستقی - فندق - کاکائویی - گردویی - لیمویی - نارنجی.

- ج. رنگ‌های منتسب به سبزی‌ها: بادنجانی - پوست پیازی - جوگندمی - چمنی - روناسی - زیره‌ای - کاهی - گندمی.
- چ. رنگ‌های منتسب به بقولات: گل باقلایی - ماشی - نخودی.
- ح. رنگ‌های منتسب به گل‌ها: ارغوانی - بنفسجی - بیدمشکی - پشت‌گلی - سوسنی - گل‌اناری - گل‌خاری - گلی - نرگسی - نیلوفری.
- خ. رنگ‌های منتسب به سنگ‌ها و کانی‌ها: آخراپی - الماسی - بیجاده‌ای - جیوه‌ای - زبرجدی - زرنیخی - زمردی - شنگرفی - صدفی - عقبی - فیروزه‌ای - قیری - کهربایی - لاجوردی - لعلی - مرمری - نیلی - یاقوتی - یشمی.
- د. رنگ‌های منتسب به فلزات: برنجی - پولادی - سربی - طلایی - فولادی - قلعی - مسی - نقره‌ای.
- ذ. رنگ‌های منتسب به اشیا: آبگینه‌ای - آجری - اکلیلی - بلوری - سپیدابی - سربازی (لباس) - سرخابی - سرمه‌ای - شله‌ای - شمعی - کتانی - مدادی.
- ر. رنگ‌های منتسب به ساخته‌های خوردنی: ارده‌ای - سرکه‌ای - شرابی - شربتی - شکری - شکلاتی - شیرچایی - شیرشکری - شیرهای - شیرینی - قهوه‌ای - لبویی - نباتی.
- ز. رنگ‌های منتسب به ادویه: حنایی - خردلی - دارچینی - زردچوبه‌ای - زعفرانی - زیره‌ای - عودی - فلفل نمکی - کافوری - مشکي - نسواری.
- ژ. رنگ‌های منتسب به اجزای بدن: استخوانی - جگری - چهره‌ای - خونی - صورتی - عاجی.
- س. رنگ‌های منتسب به متفرقات: تریاکی - توسی - تنباکویی - چینی - دوغی - زغالی - زنگاری - سیلویی - شبنمی - کبریتی - لاک‌ی - میشی.

طبقه‌بندی درجاتی

طبقه‌بندی دیگری که می‌باید در نظر داشت تقسیم رنگ‌ها بر حسب تمایل آنها به رنگ اصلی است، به طور مثال:

آبی‌ها: آبگینه‌ای - آسمانی - توسی - جیوه‌ای - فیروزه‌ای - لاجوردی - نیلی.

بنفش‌ها: بادنجانی - دودی - کبودی.
زرد‌ها: خردلی - زردچوبه‌ای - زعفرانی - طلایی.
سبزها: پسته‌ای - چمنی - زیرجدی - زمردی - زیتونی.
سرخ‌ها: آتشی - آلبالویی - اخراپی - جگری.
سفیدها: استخوانی - شربتی - شیری - صدفی - عاجی.
سیاه‌ها: دودی - زاغ - زغالی - سورمه‌ای - قیری.
قهوه‌ای: ارده‌ای - بلوطی - تریاکی - خرمایی - شتری - فندقی.

آغاز ترجمه کتاب‌های فرنگی به فارسی*

بر دوستانان حمید عنایت آشکار است که آن دانشمند تادیه‌پرداز زندگی فرهنگی خود را با ترجمه کردن آغاز کرد. سیاست ارسطو و عقل در تاریخ نگاشته هگل دو نمونه برجسته و ماندگار است از آنچه به قلم متین و استوار او در زبان فارسی شناخته شده و در روزگاران دراز بهره یافتنی خواهد بود. به همین مناسبت است که در این محفل دانشگاهی که به یاد اوست، شمه‌ای درباره آغاز شدن ترجمه متون فرنگی (اروپایی) از زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمان و روسی و یا آنچه مع‌الواسطه از ترجمه شده‌های به زبان‌های عربی (مخصوصاً در مصر) و ترکی و ندره اردو به فارسی ترجمانی یافته است به عرض می‌رسانم تا مگر نموداری باشد از جریان فرهنگی ناشی از انتقال و انتشار ترجمه‌ها در زبان فارسی.

منابعی که برای وصول به این مقصود می‌شناسم به جز کتاب‌های ترجمه و چاپ شده، بیش و مهمتر از همه فهرست‌های نسخه‌های خطی ست و آن هم فهرست‌های نسخه‌های خطی بعضی از کتابخانه‌های ایران. کتابخانه‌های اروپایی مانند بریتیش موزیم، ملی پاریس، دولتی برلین، ایندیا آفیس، بودلیان و جز اینها که کمتر به گردآوری نوشته‌های قرن نوزدهم، آن هم ترجمه‌ها علاقه‌مند بوده‌اند، معمولاً از داشتن نسخه ترجمه‌های قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی عاری‌اند.

*. سخنرانی در مراسم سالگرد درگذشت دکتر حمید عنایت، در The Middle East Center وابسته به کالج سنت‌آنتونی دانشگاه آکسفورد (۸-۱۹۹۷). [نقل از: ایران‌شناسی، سال ۱۴ (۱۳۸۰)، صص ۷۹-۱۱۰]

شاید بتوان کتاب حوادث نامه را که از ترکی به فارسی در سال ۱۲۲۲ ترجمه شده بود نخستین کتاب مترجم دانست.^۱ این کتاب ترجمه محمدرضی تبریزی و درباره جنگ‌های میان ناپلئون با نمچه (= نمسه، یعنی اطریش) و روسیه در سال ۱۲۲۰ قمری است و آن ترجمه به عباس میرزا نایب السلطنه اهدا شده است.

پس از آن احتمالاً تاریخ اسکندر که در سال ۱۲۲۸ توسط شخصی انگلیسی به نام جیمز کمبل به فارسی درآمد، دومین کتاب شناخته شده مترجم است و آن متن هم برای عباس میرزا به ترجمه رسیده و مترجم مذکور از کسانی است که در دستگاه دولتی تبریز خدمتگزار بوده است.^۲

جای گفتگو نیست که نخستین گام استوار و اساسی در ترجمه متون اروپایی توسط خود ایرانیان و بیواسطه‌ای از آن زبان‌ها به دست دو گروه از تحصیل کردگان اعزام شده به انگلستان به دستور عباس میرزا برداشته شد (بار اول دو نفر در ۱۸۱۱- بار دوم پنج نفر در ۱۸۱۵). این تحصیل کردگان چون به ایران بازگشتند بالطبع ناقل عملی و ترجمه‌ای و کتابتی معارف جدید فرنگ شدند. از آن میان مهندسی به نام میرزا رضا تبریزی بود که در امور قلعه‌سازی و سنگربندی و دیگر مسائل نظامی درس خوانده و از گروه پنج نفری بود و بنا به ذکر اعتمادالسلطنه در ۱۲۹۹ قمری فوت کرد^۳ و بیش از همراهان دیگر به کار ترجمه پرداخت. ترجمه او از تاریخ بطرکبیر و تاریخ ناپلئون مشهور و نسخ متعددی از آن باقی است. خلاصه الحساب میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که یکی دیگر از آن پنج نفر بود نیز در شمار ترجمه‌های باید درآورد از این روی که آن متن به روش اروپایی در تألیف کتب حساب است. میرزا رضا و میرزا جعفر در سال ۱۲۳۵ به ایران مراجعت کردند و بنابراین ترجمه‌های آنان علی‌القاعده دو سه سالی پس از این تاریخ انجام شده است.

اعزام هفت محصل نخستین در عهد نایب السلطنه و همچنین پنج محصل

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ۱: ۶۸.

۲. حسین محیوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید، ۱: ۲۲۷.

۳. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، چاپ اول، ص ۱۶۴.

گروه سوم در روزگار محمدشاه به سال ۱۸۴۵ به ممالک اروپایی نوشته روشنی است از این که مصادر امور ایران متوجه ضرورت دستیابی به معارف و علوم جدید اروپا بودند و بعضی از این تحصیل کردگان را پس از دعوت واداشتند که متونی را از زبان‌های اروپایی به ترجمه درآورند. سفر و ترجمه همیشه دو وسیله عمده انتقال دانش و فکر بود. ایرانیان هم با پیشامد جنگ‌های خود با روسیه برای اخذ تمدن اروپایی از این دو وسیله استفاده کردند. همچنین کتاب اروپایی را از فرنگ برای ترجمه می‌خواسته‌اند. حاجی میرزا آقاسی در نامه خود به سفیر ایران در پاریس نوشته است: «کتب قدیمه و جدیده در صنایع حربیه یا علوم دیگر اکتباع کرده بیاورید».^۱

اینجا مناسبت دارد گفته شود که سر جان مالکم در تاریخ ایران نکته‌ای مبهم و بی‌سند نوشته است که مختصری از قواعد کوپرنیکس با شرح نیوتن به فارسی ترجمه شده بود و او احتمالاً آن کار را موجب ترقی افکار در آن اوقات دانسته است. ولی در مآخذ ایرانی و نسخه‌های خطی شناخته شده این ترجمه دیده نشده است. مالکم قطعاً این مطلب را در ایران یا در هندوستان شنیده بوده و نقل کرده است.^۲ اگر بخواهیم سالی را به طور تخمین برای آغاز ترجمه متون اروپایی توسط ایرانیان تعیین کنیم حدود سال ۱۲۴۰ قمری خواهد بود و چون در این گفتار قصد بر آن است که بررسی به پایان سلطنت ناصرالدین شاه محدود باشد بنابراین دوره‌ای نزدیک به هشتاد سال دربر گرفته می‌شود. به‌طور اشاره و محض اطلاع اجمالی از روزگاران پس از آن باید گفت که ترجمه چهار مرحله متمایز دیگر را در دنبال داشته است.

۱- از زمان تأسیس مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ قمری تا تشکیل کمیسیون معارف در سال ۱۳۰۱ شمسی. مترجمان مشهور این دوره از قبیل محمدعلی ذکاءالملک و یوسف اعتصام‌الملک بوده‌اند.

۱. مورخ ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۳.

۲. سر جان مالکم، باب ۲۴، ص ۱۹۱ به نقل از حسین محبوبی اردکانی در کتاب تاریخ مؤسسات تمدنی جدید.

- ۲- از زمان تأسیس کمیسیون معارف یا تأسیس دانشگاه تهران.
- ۳- از زمان تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳ شمسی). در این دوران به ملاحظه آن که بسیاری از متون تدریسی ترجمه بود و توسط چند دوره محصل اعزامی از دوره‌های مظفری و بالأخره رضاشاهی تدریس می‌شد. این دوره به چند سالی بعد از پایان جنگ جهانی دوم که خاص فعالیت نیروهای چپ بود خاتمه می‌گیرد.
- ۴- از زمان تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسه انتشارات فرانکلین تاکنون.

از این مقدمه و مطالب کلی که ضروری بود می‌گذریم و وارد گفتار امروز درباره جریان و وضع ترجمه در دوره هشتاد ساله میان نایب‌السلطنگی عباس میرزا تا قتل ناصرالدین شاه می‌شویم. این دوره را می‌توان خود به دو مرحله تقسیم کرد. یکی دوره‌ای است سی ساله که از زمان ترجمه‌های میرزا مهندس تبریزی در تبریز آغاز می‌شود و به فعالیت مدرسه دارالفنون (حدود سال ۱۲۷۰) منتهی می‌شود. دیگر دوره‌ای است که عمده کارهای ترجمه‌ای توسط معلمان و مترجمان مدرسه دارالفنون وابسته به وزارت علوم و دائرة دارالترجمة انطباعات انجام می‌شد.

سابقه ترجمه کردن کتاب از زبان عربی به زبان فارسی و شیوه و سبکی که در طول مدت بیش از یک هزار سال در آن کار میان ایرانیان رواج داشت عامل مهم سنتی در کار ترجمه بود که در ترجمه‌های نخستینه از زبان‌های اروپایی به فارسی نیز تأثیر خود را بخشید.

مترجمان برای آنکه خوانندگان پی به مطلب ببرند و نوشته به زبان مفهوم و به تداول عمومی باشد می‌کوشیدند که تعبیر و اصطلاحات اروپایی را به تعبیر و اصطلاحات زبانزد ایران بدل کنند. همه مترجمان دوره‌های عباس میرزا و محمدشاه و ناصرالدین شاه پیروی از راه و روش پیشینیان را قطعی و ضروری دانسته بودند. این راه و روش پایبندی به مفهوم بودن عبارت بود نه آن که ترجمه مطابقت کامل لفظی با متن داشته باشد. به عبارت دیگر ترجمه‌های آزاد مطلوب بود.

البته بسیاری از ترجمه‌های قرآن هست که کلمه به کلمه است و معنی فارسی

هر کلمه بین‌السطور در زیر کلمه نوشته می‌شد. ولی در ترجمه‌های متون دیگر مترجم آن‌طور که مناسب می‌دانست از عبارتی صرف نظر می‌کرد و در جایی که ضرورت می‌دید از آوردن شعر یا مثلی که می‌توانست جایگزین مطلب اصلی باشد خودداری نداشت. تمام کوشش بر مفهوم بودن عبارت بود و نوشته را با بیانی صناعی که موافق مذاق و سیاق ایرانیان بود می‌آراست.

ترجمه‌های دوره قاجاری عموماً بر این میزان و منوال است. حتی مترجمان در متن اداری جایز می‌دانستند که برای آسان خوانی نام‌های اروپایی را به نام‌های ایرانی بدل کنند. مثال خوبی از آن ترجمه خاطرات یک خر (memoires dun ane) از کنتس دو سگور فرانسوی است که اعتمادالسلطنه به ترجمه درآورد و اسامی را به اسامی ایرانی منقلب کرد و مقداری شعر و مثل و تعبیرات خاص فارس در آن وارد ساخت. مجتبی مینوی درباره آن مقاله‌ای خاص دارد.^۱

دو شاهکار ادبی ترجمه که مترجمان همین روش را به کار برده و دو ترجمه جاویدان عرضه کرده‌اند یکی ترجمه هزار و یک شب از عبداللطیف طسوجی است که در زمان محمدشاه از عربی به فارسی درآمد و دیگر حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه است که میرزا حبیب اصفهانی متخلص به دستان آن را پیش از سال ۱۳۰۴ قمری از روی ترجمه فرانسوی آن کتاب به فارسی ترجمه کرد. و البته میرزا حبیب ترجمه ممتازی هم از سرگذشت ژیل بلاس نوشته آلن رنه لوساژ (A.R. Lesage) انجام داد که دست کمی از ترجمه حاجی بابای اصفهانی ندارد ولی چون سرگذشت مذکور مرتبط با ایران نبوده نتوانست رواج کامل پیدا کند و طبعاً شهرت حاجی بابا را کسب نکرده است.

این هر دو استاد فن صاحب ذوق و چیره‌دست در ادب فارسی توانسته‌اند در جای خود شعر و مثل را بر متن ترجمه بیفزایند و یا تعبیراتی را به جای متنهای اصلی بیاورند که گویای مضمون باشد اگرچه مطابقت لفظی و بیانی ندارد. مجتبی مینوی و جمال‌زاده در دو تحقیق جدا جدا شمه‌ای درباره ترجمه حاجی بابا بیان

۱. «سرگذشت خر»، مجتبی مینوی، راهنمای کتاب، ۱۸ (۱۳۴۵): ۶۳۶-۶۴۰.

مطلب کرده‌اند.^۱

در این دوره بسیاری از ترجمه‌ها به‌طور مع‌الواسطه انجام شده یعنی از زبان اصلی نیست. نمونه همین حاجی بابای اصفهانی است. عده‌ای از کتاب‌های علمی از ترجمه‌های ترکی یا عربی به فارسی ترجمانی می‌یافت که ذکر آنها را در فهرست تهیه شده به منظور نشان دادن وضع کلی ترجمه و نام مترجمان آورده‌ام تا اگر این گفتار بخواهد موقعی چاپ شود آن لیست در دست باشد.

زمانی که اعتمادالسلطنه در چهلمین سال سلطنت ناصرالدین شاه کتاب المآثر و الآثار را تألیف کرد تعداد مترجمان از زبان‌های اروپایی زیاد شده بود و علاقه‌مندان دستیابی به زبان‌های اروپایی تعدد می‌یافت. متن مطلبی که اعتماد-السلطنه در این موضوع نوشته چنین است:

خوض در تعلیم و تعلّم السنّه مختلفه و لغات شتی که مفتاح اطلاع از فنون و علوم و صناعات و رسوم امم است مقدمهٔ مرابطه و مراودات با دول و ملل عالم: علم لغت فرانسه، علم لغت انگلیس، علم لغت روس، علم لغت آلمان^۲

ناصرالدین شاه خود به اهمیت دانستن زبان آگاه بود و چون مرد ادب‌شناس و علاقه‌مند به تاریخ و جغرافیا بود کمی فرانسه یاد گرفته بود و جز آن بنا به مذکورات خاطرات اعتمادالسلطنه گاهی روسی و آلمانی درس می‌گرفت و می‌خواست است که این دو زبان را بیاموزد. عده‌ای از شاهزادگان زبان‌های خارجی را می‌آموختند و در ترجمه آثاری دارند که حکایت از علاقه‌مندی آنها دارد. فرهاد میرزا معتمدالدوله در این مرحله حتی کتاب نصاب انگلیسی به شعر فارسی دارد. علی‌بخش میرزا نوهٔ فتحعلی شاه، محمدطاهر میرزا (ایضاً، عبدالحسین میرزا پسر طهماسب میرزا مؤید الدوله، حسین‌قلی عمادالسلطنه پسر عزالدوله و برادر ناصرالدین شاه) از آن زمره‌اند.

در این دوره عده‌ای از متون علمی، پزشکی برای تدریس تألیف شده است. اما در حقیقت همه این متون ترجمه‌هایی است از اصل‌های اروپایی اگرچه ممکن

۱. مینوی در پانزده گفتار و جمال‌زاده در مقدمهٔ چاپی که از حاجی بابا کرده است.

۲. المآثر و الآثار، ص ۱۲۷.

است یک کتاب تألیفی ترجمه‌ای باشد از چند کتاب. تردید نیست که هنوز تعداد آن‌گونه کتب در زبان فارسی چندان متعدد و متنوع نبود تا کسی بتواند از راه تلفیق به تألیف کتابی برسد و چاره‌ای جز ترجمه نبوده است. مثال بارز نکته‌ای است که اعتمادالسلطنه درباره دو کتاب اساسی تعلیماتی آن دوره نوشته است.

درباره هندسه وسطی و علیا تألیف نظام‌الدین مهندس الممالک غفاری از تحصیل‌کردگان دوره ناصری در اروپا می‌نویسد: «از روی کتب معتبره صنادید اساتید ممالک اروپا به فارسی ترجمانی کرده است»^۱. همان‌جا در معرفی کتاب هیأت تألیف عبدالغفار نجم‌الملک گفته است «هم از روی کتب معتبره اروپائیه به لغت فارسیه مترجم داشته است»^۲.

مترجمان از چند لغت نامه‌ای استفاده می‌کردند که در هندوستان برای زبان انگلیسی به فارسی و در فرانسه برای زبان فرانسه به فارسی نوشته شده بود. ولی چون در ایران هم ضرورت تهیه کتاب لغت و زبان‌آموز مشهود بود، تألیف فرهنگ دو زبانه مرسوم شد. نمونه جالب توجه فرهنگی لغت و زبان‌آموز مشهود بود، تألیف فرهنگ دو زبانه مرسوم شد. نمونه جالب توجه فرهنگی است فرانسه به فارسی که در سال ۱۲۹۶ قمری جلد اولش در تهران انتشار یافت (*Dictionnaire Manuel Francais-persan*) و بنا به مقدمه‌ای که به قلم اعتمادالسلطنه بر آن نوشته شده مجموعه لغت‌هایی است که ناصرالدین شاه خود «تألیف و تصنیف» کرده است. به همین ملاحظه مناسبت دارد عباراتی از این مقدمه را بشنوید:

از آنجا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از برای معاشرت و مرابطه با دول و تحصیل این زبان را در میان رعایای خود منتشر و معمول نمایند و خود به نفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعه‌ای از لغات معموله کثیرالاستعمال فرانسه به فارسی را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته به عبارت آخری کتاب لغتی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند. البته در پایان این مقدمه گفته شده است که لغتنامه مذکور در مجمعی از دانشمندان زبانهای عربی و فارسی و ترکی به

۱. الآثار و الآثار، ص ۱۷۴ (هر دو مورد).

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی، ص ۴۲۶.

ریاست شخص اعتمادالسلطنه به بررسی و رسیدگی علمی درآمده است. بد نیست چند کلمه از آن را به طور مثال نقل کنم:

پشت سر هم، متعاقب، به نوبه alternative

حرص، بلندپروازی، علوهمت، طلب تسلط ambition

ممکن العزل، بی دوام amovible

بی نظمی در حالت نبودن حکومت anarchic

شهادت نامه، تصدیق نامه attestation

سکندری رفتن، تپق زدن، تقصیر کردن chopper

خوردن، بلعیدن، هرزه خرجی کردن، استعمال کردن consumer

به اجمال گفته شد که در ترجمه های نخستین کوشش مترجمان بر آن بود که از سبک نثر فارسی رایج دور نشوند و به هیچ وجه تحت تأثیر عبارت بندی خارجی نباشند طبعاً از حیث استعمال واژگان هم مصطلحات معمول وقت را به کار می گرفتند که البته غالب آنها اکنون به نظر ما نامناسب می نماید. چند مثال از چند کتاب می آورم تا مطلب شکافته شود:

در ترجمه کتابی در احوال ناپلئون از رضا مهندس تبریزی (در ۱۲۵۲)

می خوانیم:

مورخین نوشته اند که ناپلیون از بدو تمیز و رشد در فهم علوم و درک رسوم مضر و مبرم بود. فی الحقیقه برای انسان بالاتر از این صنعتی و مکتبی نخواهد بود^۱.

عبارت ابهامی ندارد اما به اندک توجهی ملاحظه می شود که مترجم تحت تأثیر سبک ادبی و بلاغی زبان فارسی در قبال «فهم علوم»، آوردن «درک رسوم» را مناسب دیده و به جای «هنر» لفظ صنعت را آورده است. من نمی دانم مترجم کدام متن انگلیسی را در دست ترجمه داشته تا بتوان ترجمه را با آن مقابله کرد ولی مسلّم است که «فهم علوم و درک رسوم» کاملاً سبک و سیاق ادبی فارسی دارد.

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه سلطنتی، ص ۴۲۶.

مثال دیگر این عبارت است از تاریخ فردریک دوم ترجمه محمدحسین قاجار

در ۱۲۸۵:

نیز باید از ترقیات صنعت حریبه و علم و آداب آن و از کار پولیطیکیه چشم
در پوشیده ناامید بود و بر این که ما را از کار آنها یک نوع مردیتی حاصل شده
کمالتی دست دهد.^۱

در این ترجمه کلمات حریبه و پولیطیکیه به مرسوم زمان در متابعت قاعده
زبان عربی به تأنیث آمده و عجب نیست. اما از استعمال کلمه مردیت و کمالت
می‌توان تعجب کرد و آنها را نه تنها نامناسب بلکه ثقیل دانست. و باید دانست که در
آن زمان این گونه کلمه سازی مرسوم شده بود و توجهی به آن نداشتند که از قاعده
به دور است و اولی غلط.

برای رعایت مفاهیم مرسوم میان ایرانیان مترجم ناگزیر بوده است که
اصطلاحات متداول در زبان فارسی را بیاورد. مثالش آوردن کلمه رعایا به جای
مردم و اهالی است که در دوره قاجاری مصطلح بود و دیدیم که در مقدمه
اعتمادالسلطنه بر لغتنامه فرانسه به فارسی آمده بود و در مثال دیگر این است یکی در
ترجمه ناشناسی از جنگ آلمان و فرانسه:

پس از آن که اهالی قدیم رومن طایفه شاهزادگان هوهن اشتوفن را مضمحل
نموده و مملکت آلمانی را ویران نمودند باز رعایای این مملکت به زیر سایه
طایفه شاهزادگان هوهن سولرن روزگار می‌گذرانیدند.^۲

اما در این عبارت تعبیر «زیر سایه» هنوز میان ما ایرانیان رواج دارد و غالباً
دوستان به یکدیگر خطاب می‌کنند یا کهتری به مهتری.

کلمه رعایا را از جمله در ترجمه قانون نظام روس (ترجمه زین‌العابدین منشی)
که به دستور اعتضادالسلطنه وزیر علوم انجام شده است دیدم. نوشته است:

اظهار می‌داریم به همه رعایای باوفای خودمان در توجه دائمی و خوبی

دولت خودمان و قرار مدارات خوبی که مجری شده است.^۱

از نمونه‌های کلمات ثقیل «ابدالمدت» به جای دائمی در این عبارت از کتاب جنگ آلمان و فرانسه:

معرفت او به اختراعات در صنایع در علوم در هزار قلوب، ابدالمدت یاد خواهد ماند.^۲

حتی در ترجمه روان و بی تعقید او انسی خان از کتاب ایران و ایرانیان تألیف بنجامین اولین سفیر امریکا در ایران که در سال ۱۳۰۵ به فارسی در آمد که کلمه متشعشع دور از زیبایی و سنگین می‌آید، در این عبارت:

در طرف دست راست، سلسله‌ای از تپه‌های بلند آسیای صغیر با گردونه‌های متشعشع از اشعه آفتاب و مزین از نبات و گیاه دائمی مشهود بود.^۳

اگر مترجم به سادگی به جای متشعشع نورانی و به جای مزین پوشیده گذاشته بود عبارت با آنچه امروز به ترجمه در می‌آید تفاوتی نداشت. مثال در این موارد بسیار می‌توان نقل کرد و چون گفتار دامنه می‌یابد این صحبت را با ترجمه‌ای از اعتمادالسلطنه خاتمه می‌دهم. در ترجمه روبنسن سوئسی نوشته است:

شش روز علی التوالی لیلاً و نهراً کشتی در چار موج طوفان و به وزیدن بادهای سخت منقلب الارکان بود.....چشم در راه منتظر لطیفه غیبی و نصرت خداوندی بودند. چنانچه گویا از تمام اعضاء اندام با زبان حال یاری و انتصار از حضرت باری مسألت می‌نمودند.

عبارت اگر چه ممزوج به لغات عربی است ولی کاملاً مفهوم است و از حیث سبک و اسلوب مطابقت کامل دارد با نوشته ادیبی ایرانی که اصلاً با زبان خارجی آشنایی نمی‌داشته است. درحالی که اعتمادالسلطنه مسلط به زبان فرانسه بود و

۲. همان ص، ۵۱۸.

۱. همان، ص ۶۴۹.

۳. همان ص، ۹۲.

روزانه با خارجیانی که در ایران سکنی داشتند مراوده داشت.
در قبال آن‌گونه ترجمه‌ها، مترجمانی هم بوده‌اند که ساده‌نویسی را
می‌پسندیده‌اند و من سه مورد را بیش نمی‌آورم که از درازی سخن بکاهم.
علی محمد مستوفی عضو دائرة انطباعات در ۱۳۰۸ در ترجمه کتابچه جنگ
سودان نوشته است:

با این حالت حکومت مصر پلتیک حزم پیش گرفته برای خاموش کردن آتش
فتنه و شورش سودان به تدبیر صواب پرداخت.... فواید این کار در تسکین
حرکات و اسکات نعره و فریاد اهل شورش... روز به روز ظاهرتر بیشتر
می‌گردد.^۱

در این عبارت اگر به جای پلتیک حزم «سیاست احتیاط» آورده شود جمله
کاملاً امروزی است.

دیگر عبارتی است از محمدعلی تبریزی شارژ دفر ایران در لندن به سال
۱۲۸۰ قمری که تصور می‌کنم همان علاء السلطنه رئیس‌الوزرای سال‌های بعد و پدر
حسین علاء باشد. او ترجمه‌ای از متنی فرانسوی در علم نظام و جنگ فراهم
می‌سازد که این عبارتش مورد نظر است:

یک صاحب منصب زیرک و باهوش و کاردیده که از نکات و رموز فن خود
وقوف داشته باشد در ترسیم نقشه این جنگ به حسب ندرت از مقتضای حالت
تخلف می‌کند. اما صاحب منصبی که این وقوف را نداشته باشد راهنما بودن و
تقاضای وقت هم برای او بی ثمر است.^۲

عبارتی دیگر را از اوانس خان می‌آورم، از ترجمه او از کتاب ایران و ایرانیان
بنجامین:

نصیرالدوله متغیر شده گفت چرا راه مرا مسدود کردی تو که بیشتر از یک
الاغ‌دار نیستی. الاغ‌دار فوراً جواب داد من هم مثل تو حق دارم که از این راه عبور
کنم. من آدمی هستم که خر می‌رانم و شما خری هستید که آدم می‌رانید.

نصیرالدوله از این جواب جسورانه مناسب الاغدار به قدری خوشش آمد که به نوکرهای خود امر نمود به الاغدار کاری نداشته باشند^۱.

ضبط اسامی خارجی به تلفظ صحیح آنها از نکته‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. در ترجمه‌ای دیده می‌شود که اسامی خاص معمولاً یکنواخت نیست. مترجم تحت تاثیر زبانی که متن را از آن زبان به ترجمه درآورده اسم‌های خاص را نقل می‌کرده است و گاه به تلفظ نادرست مضبوط ساخته است و بالمآل وحدت ضبط در ترجمه‌ها رعایت نشده.

چند مورد را به طور مثال از ترجمه‌هایی که دیده‌ام می‌آورم و تفصیل زیاد را در این باره ضرور نمی‌دانم.

در نام‌های اشخاص: غیوم به جای گیوم - آفت به جای آگوست.
در نام‌های جغرافیایی: کرتج به جای کارتاژ-پولنی به جای لهستان-
اوسترالی به جای استرالیا، آلمانی به جای آلمان- اسپانیول به جای اسپانیا-
کلومبی به جای کلومبیا.

در کلمات: دزمبر به جای دسامبر یا دیسمبر- هرلد به جای هرالْد (Herald) -
کمسیون به جای کمسیون (Comission) - باطالیون به جای باطایون
از نکته‌های دیگری که در بعضی از ترجمه‌های دیده می‌شود شیوه سنتی
نامگذاری عنوان کتاب است. چنان که دیدیم اعتماد السلطنه نام کتاب خاطرات
یک خروا، الحمار يحمل اسفارا یا منطق الحمار گذاشت. محمد زکی علی آبادی
مترجم تاریخ عثمانی تألیف هامر پورگشتال که آن را از ترجمه فرانسوی آن به فارسی
درآورد نام کتاب را ظاهراً به مناسبت آن که پادشاهان عثمانی سلطان نامیده
می‌شدند سلطان التواریخ گذارد.

از مثال‌های دیگر چند تا یاد می‌شود:

- پزشکی تألیف پولاک ترجمه حکیم الممالک به نام زیدة الحکمه.
- کحالی تألیف کالروسکی ترجمه محمدخان کفری به نام ضیاءالناظرین.

۱. چند بار این ترجمه معرفی شده است. از جمله مقاله‌های دکتر کریم مجتهدی و محمدتقی دانش‌پژوه (در فهرست‌ها) دیده شود.

- پزشکی تألیف پولاک ترجمه محمدحسین افشار به نام علاج الاسقام.
 - *Livre d'or* به نام اسرار الوجود.
 - زمین‌شناسی از فیگیه ترجمه محمدتقی کاشانی به نام تذکره الارض.
 - اصول مشق توپ ترجمه رضا مهندس تبریزی به نام صواعق النظام.
 با آوردن این مثال‌های نباید تصور شود که در دوره ناصری توجه منحصرأ به برگردانی کتب علوم و یا تاریخ بوده است. خیر از این دوره از ترجمه آثار فکری و فلسفی و ادبی نیز اطلاع داریم و می‌دانیم که رساله دکارت درباره روش به کار بردن عقل (*Methode Discours de la*) به معرفی کنت دو گوئین و وزیر مختار فرانسه در ایران و به ترجمه العازار یهودی معروف به ملأ لاله‌زار ترجمه و نشر شد.^۱ جز آن ترجمه دو کتاب از ولتررا دیده‌ام یکی ترجمه *l'Orphelin de la Chine* توسط اوانس خان و دیگری شاهزاده بابل (*la Princesse de Babylon*)، رساله آزادی استوارت میل به نام منافع خُزیت ترجمه شده و از ژول سیمون فرانسوی رساله‌ای فلسفی به نام زمین و زمان به ترجمه درآمده که نمی‌دانم گردانیده از کدام تألیف اوست. گفتاری از میرابو، تنزل و انحطاط دولت روم تألیف مشهور ادوارد گیبون *Decline and fall the Roman Empire* (ترجمه همان رضا مهندس تبریزی در سال ۱۲۴۸ از اولین محصل‌های اعزامی به لندن)، گزارش مردم‌گزیکه ترجمه نمایشنامه مشهور مولیر به نام *misentrophe* است (مترجم آن میرزا حبیب اصفهانی یعنی همان کسی است که حاجی بابا را ترجمه کرد. او در ترجمه میزانتروپ کوشیده است که چیزی بر آن نیفزاید و ترجمه را مناسب صحنه گردانی بیاراید با وجود این گاهی مصاریع مناسب از اشعار فارسی را جانشین عبارت فرانسوی کرده است.) البته چندین رمان از الکساندر دوما (پدر و پسر) نیز ترجمه شده است.

ترجمه از هر رشته‌ای، توجه ناصرالدین شاه و ظل‌السلطان و دیگر علاقمندان به آگاهی از غرب متوجه کتب تاریخ و سرگذشت سلاطین و مقداری به متون جغرافیایی و مخصوصاً سفرنامه‌ها بود. کتاب‌هایی که در این زمینه‌ها بازمانده به نسبت متعددتر است از رشته‌های دیگر و ترجمه احوال (*biography*) اسکندر،

فردریک، ناپلیون، الکساندر روس، نیکلا، نرون، کاترین، لوئی چهاردهم، هانری چهارم، طالبان از آنهاست که بعضی به ترجمه درآمده و بعضی برای شاه کتابخوانی می شده است.

در کنار این گونه کتب ترجمه اخبار و بعضی گزارش احوال جهان و مقالات مربوط به اختراعات و اکتشافات هم رواج داشت و نمونه های زیادی از آنها را می بینم که به صورت خطی بازمانده و قسمتی هم در جراید دوره ناصری (ایران، اطلاع، دانش) به چاپ رسیده است مانند مسافرت قطب شمال در ۱۸۶۰ که در روزنامه ایران (شماره ۱ تا ۱۳۲) چاپ شد. اعتمادالسلطنه انتشار آن را از این لحاظ مناسب دیده که «متضمن نکات حکمت و دقایق تجربت و اندرز و نصیحت است»^۱.

ترجمه کردن نوشته هایی که گویای وضع طبیعت و عجائب مربوط به سرزمین های مختلف بود در دوره ناصری با رغبت و به کثرت انجام شده است به طور مثال وقتی چاپ ترجمه سفر قطب شمال در روزنامه ایران به پایان می رسد ترجمه رحله ابن بطوطه (از عربی) آغاز می شود.^۲ اعتمادالسلطنه ظاهراً این گونه کتب را به مناسبت میل و علاقه ناصرالدین شاه به طبیعت و کوه گردی و سفر که سالی حداقل یک صد و پنجاه روزش را دور از شهر طهران می گذرانید و هفته ای سه چهار روز بر پشت اسب به گشت و گذار و شکار می پرداخت. انتخاب می کرد و به ترجمه می رسانید. شاه علاقه مند بود که مسافرت نامه ها و جریان های مربوط به حوادث طبیعی را بخواند. ترجمه سفرنامه های چین، استرالیا، آفریقا، مالزی، ترکستان، رساله علمی زلزله ها و آتش فشان ها (ترجمه علیقلی کاشانی که در روزنامه ایران چاپ شده است) چند عنوان است از میان کتاب های ترجمه شده در آن دوره. حتی بنا بر نوشته اعتمادالسلطنه شاه از ۲ رمضان ۱۲۹۸ تا ۱۴ محرم ۱۲۹۹ (حدود پنج ماه) بعضی از روزها به تحقیق و تألیف جغرافیا مشغول می شد. اول بار می نویسد «امروز شاه میل کردند ژغرافی تألیف فرمایند».

۱. روزنامه ایران، شماره ۱۳۳ (صفحه ۵۲۹ چاپ جدید).

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ۱۴۵:۱.

داستان روبنسن سوئسی (*Le Robinson Suisse*) که رمانی است نوشته *Johann David Wyso* به قلم اعتمادالسلطنه ترجمه و در روزنامه ایران منتشر شد بیشتر از این باب بود که ضمن داشتن صحنه‌های دریا و جزیره و طبیعت متضمن نکات نصیحتی و حکمتی بود. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

بر ارباب دانش پوشیده نیست که پیوسته حکما و دانشمندان کلام حق را در لباس هزل بیان کرده و تلخی قول صدق را به حکایات بی‌اصل چاشنی داده‌اند که خواننده رشته داستان را گرفته به اختتام حکایت تعجیل کند... اشارات و بیانات این حکایت همه متضمن دقایق اخلاق حمیده و خصایل نیکوست و در آداب معاشرت و ترک رذایل افعال، به زبان کودکان نصایح خوب دارد.

موضوع‌های ترجمه‌ها متنوع است. از جدولی که تهیه کرده‌ام و حاوی نام حدود یک صدوسی مترجم و بیش از پانصد عنوان کتاب ترجمه شده است چنین می‌فهمیم که در زمینه‌های نظامی، تکنیک (از جمله عکاسی، تلگراف، کشاورزی)، پزشکی، زمین‌شناسی، فیزیک و شیمی، جغرافیا، تاریخ، حقوق، ادبیات و کتب تفننی ترجمه می‌کرده‌اند.

حتی در رشته مطالعات ایرانی هم کتابهایی مانند تألیفات راولینس، سر جان مالکم، مارخام، کلنل لوات، مادام دیولافوا، بنجامین وزیر مختار امریکا در ایران به فارسی نقل شده است.

مترجمان از طبقات مختلف بودند. آنها زبان خارجه را یا در خارج از ایران آموخته بودند و یا از کسانی بودند که در مدرسه دارالفنون تحصیل می‌کرده‌اند و زبان را به درستی و توانایی می‌آموخته‌اند. از افراد ملل متنوعه (ارمنی، آسوری، یهودی) نیز در ترجمه استفاده می‌شد، همان‌طور که از بعضی خارجی‌ان مقیم ایران (مانند ژول ریشار - بارون نرمان در عصر ناصری).

اغلب کسانی که به‌طور رسمی کارشان مترجمی بود در این چهار دستگاه دولتی خدمت می‌کردند: دارالترجمه همایونی که قسمتی بود از وزارت انطباعات، مدرسه دارالفنون، وزارت خارجه، دستگاه حکومتی ظل‌السلطان در اصفهان، این پسر ناصرالدین شاه برخلاف برادرش (مظفرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود) به

ادبیات و تاریخ دلبستگی داشت و عده‌ای از ادبا و مترجمان را به کار ترجمه گماشته بود مانند محمدتقی انصاری کاشانی حکیم و میرزا محمودخان افشار کنگاوری که هم مترجم بودند و هم روزنامه فرهنگ را منتشر می‌کردند. در دوره ناصرالدین شاه (به مانند روزگاران شاهزادگان تیموری که در سمرقند، هرات، شیراز می‌زیسته‌اند) تعدادی از شاهزادگان به دنیای علم و ادب رو آوردند و کتابخانه‌هایی در خانه خود داشتند و بعضی از آنها شخصاً هم به تألیف و ترجمه می‌پرداختند مانند بهاءالدوله، محمدولی میرزا، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، فرهاد میرزا معتمدالدوله، طهماسب میرزا، مؤیدالدوله، خاتون میرزا، احتشام‌الدوله، بدیع الملک میرزا، علی‌خان ظهیرالدوله، حسینقلی میرزا عمادالسلطنه.

در ترجمه، گاهی ویراستاری (تحریر و تهذیب) انجام می‌شد. افرادی بوده‌اند که کارشان شسته رفته کردن ترجمه‌ها از لحاظ بلاغت و فصاحت بود. در جدولی که تهیه شده است نام رضاقلی سرابی تاریخ‌نویس، محمدحسن شوکت، محمدحسین فروغی گویای همین کار ویراستاری است. حتی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی تهران دیدم که دوستعلی‌خان معیرالممالک تاریخ نیکولا را که ژول ریشار فرانسوی به فارسی ترجمه کرده بود منقح و تصحیح کرده است. ناصرالدین شاه به خط پشت آن نوشته است: «ترجمه تاریخ نیکولای امپراطور روس مرحوم است که داده بودیم موسی (= مسیو) *Musi* ریشار فرانسوی ملقب به میرزا رضا ترجمه کند»^۱.

نکته‌ای که در کار مترجمان باید مورد دقت نظر باشد این است که در همه موارد تخصص مترجم مورد توجه نمی‌بود. مترجمانی بوده‌اند که کارشان ترجمه شده بود و در هر زمینه‌ای کتاب ترجمه می‌کردند مانند عارف خان ارزرومی در دارالترجمه همایونی یا محمود افشار کنگاوری در دستگاه ظل‌السلطان. به‌طور مثال کتاب هیأتی را که به دستور اعتضادالسلطنه در سال ۱۲۷۹ ترجمه شده و نسخه‌اش در کتابخانه ملی هست (ش ۲۰۸) طولوزان فرانسوی (دکتر و طبیب شاه) به همراهی محمدتقی کاشانی ترجمه می‌کنند که هیچ یک هیأت نمی‌دانستند. پس

اعتماد السلطنه متن ترجمه شده را به عبدالغفار نجم‌الملک می‌دهد تا از حیث فهم و اصطلاحات نجومی به اصلاح درآورد. نجم‌الملک استاد هیأت و منجم بود.^۱

پرکارترین مترجم دوره ناصری محمدحسن خان صنایع‌الدوله (بعدها اعتماد السلطنه) بود که حدود بیست کتاب و چندین ده رساله و تعداد زیادی مقاله به فارسی و به فرانسه ترجمه کرده است. دیگر اوانس خان ارمنی (از انگلیسی)، سید حسین شیرازی (از اردو)، (از ترکی)، محمد عارف (از ترکی)، کاظم شیمی و خلیل ثقفی (از فرانسه)، علی‌بخش قاجار (از فرانسه).

ناشناختگی در متون ترجمه شده متنوع است. ترجمه‌هایی موجود است که نام اصلی مؤلف یا عنوان کتاب شناخته نیست و اکنون نمی‌توان پی به هویت آنها برد. بالاخره ترجمه‌هایی داریم که نام مترجم در آنها قید نشده است. همچنین ترجمه‌هایی هست که زمان ترجمه شدن آنها مشخص نیست. هر یک از این نقائص موجب آن است که تاریخ ترجمه مجمل و تخمینی گفته شود.

در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه در وزارت علوم و وزارت انطباعات به امور فرهنگی می‌پرداخت. هر یک تشکیلاتی داشت که تفصیل آن همه سال در سالنامه رسمی کشور درج می‌شد. وزارت علوم مسؤول امور مدرسه دارالفنون بود. در آن مدرسه چون عده‌ای معلم خارجی تدریس می‌کردند چند مترجم بودند که متون درسی را به ترجمه درمی‌آورده‌اند و نام آنها در المآثر و الآثار (سال ۱۳۰۴ ق) میرزا احمد، خلیل، میرزا رضاخان، محسن میرزا، کاظم خان قید شده است.^۲

اما وزارت انطباعات که اعتماد السلطنه متصدی آن بود چهار شعبه داشت:

- دارالترجمه مبارکه (خاصه) دولتی (همایونی) که ریاست آن به محمد

حسین فروغی (ذکاءالملک بعدی) واگذار شده بود.^۳

- دایره انطباعات و روزنامه‌جات.^۴

- دارالطباعة دولتی که باز بر عهده محمدحسین فروغی بود.^۵

۱. المآثر و الآثار، ص ۴۰۴.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. همان، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۴۰۹.

۵. همان، ص ۱۷۴.

- مجمع دارالتألیف نامه دانشوران که اعتضادالسلطنه آن را ایجاد کرده بود و فعالیت آن تا روزگاری که اعتمادالسلطنه حیات داشت دوام داشت.^۱

اعتمادالسلطنه نام مترجمانی را که با دارالترجمه کار می‌کرده‌اند در دو گروه ایرانی و فرنگی جدا جدا آورده است.

مترجمان ایرانی: غیاث ادیب کاشانی (از عربی)، علی خان مترجم الممالک (از فرانسه)، عارف خان (از ترکی عثمانی)، سیدحسین شیرازی (از هندوستان)، عبدالرسول (از ترکی عثمانی)، سیدعبدالله (از روسی).^۲

مترجمان فرنگی و ملل متنوعه: رضاخان رشید (فرانسه و انگلیسی)، پروسکی خان (فرانسه)، بارون نرمان آلمانی (فرانسه و آلمانی)، مادروس خان ارمنی (فرانسه و روسی)، اوانس خان ارمنی که بعدها مساعدالسلطنه لقب گرفت و سفیر ایران در چند مملکت شد (فرانسه و انگلیسی)، آبکار ارمنی (روسی).

اعتمادالسلطنه در جایی که به شرح اقدامات مربوط به ایجاد مدرنیته می‌پردازد. شمه‌ای هم از خدمات مربوط به ترجمه صحبت می‌کند و می‌نویسد:

سال‌هاست که برحسب امر جهان مطاع شاهنشاه ایرانی در کرسی این مملکت مینو نشان مجتمعی حافل از برآمدگان همایون و پروردگان مدرسه دارالفنون در تحت ریاست این بنده ذلیل تشکیل یافته جمیع جراید و جرائیل و گازتها از تمام دولت‌ها و حکومت‌ها و ایالات وارد آنجا می‌گردد و از السنه شتی و لغات مختلف به پارسی ترجمانی می‌شود و هر چند روز یک‌بار از لحاظ اقدس شهریار می‌گذرد.^۳

وزارت انطباعات از سوم محرم ۱۳۰۰ به عهده اعتمادالسلطنه قرار گرفت و او پس از تشکیلاتی که برای آن داد در بیست و یکم همان ماه اعضای آن را به حضور شاه برد. می‌نویسد: «غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند و به همه اظهار التفات فرمودند».^۳

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، چاپ اول، ص ۲۲۸.

۳. همان، ص ۲۹۰.

اعتماد السلطنه مواقعی که در تهران بود تقریباً همه روز قبل از شرفیابی یا بعد از آن دارالطباعه و دارالترجمه می‌رفت و غالباً در روزنامه خود متذکر رفتن به آنجا شده است. او هر چند یک بار اعضای دارالترجمه را به حضور شاه می‌برد، از جمله در روز ۱۲ ذی الحجه سال ۱۳۰۰ نوشته است:

نوبت اجزای من رسید. میرزا عیسی خان لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود. من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه‌ها می‌بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق و برق‌دار می‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که بایلد دارالترجمه مفصلی و منظمی دایر شود.^۱

اعتماد السلطنه با توجه به این که تشکیل دارالترجمه حسادت و وحشت میرزا سعیدخان و وزیر امور خارجه را پیش آورده بود چند روزی نمی‌گذرد که مراسم رسمی افتتاح دارالترجمه را به روز بیستم همان ماه ذی الحجه آماده می‌کند و محل آن را در بالاخانه سابق کشیکخانه جنب تخت مرمر قرار می‌دهد.^۲ و علی‌رغم میل میرزا سعیدخان مترجمان وزرات خارجه را هم به حکم شاه به دارالترجمه می‌برد.^۳ مترجمان هر چند یک بار به حضور شاه برده می‌شدند. (به‌طور مثال ۲۶ محرم ۱۳۰۱، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱، ۱۹ صفر ۱۳۰۲، ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۳).

کتابها و رساله‌هایی که ترجمه می‌شد توسط کاتبان به کتابت خوش می‌رسید و تجلید و گاهی تذهیب می‌شد و هر چند یک‌بار به توسط اعتماد السلطنه به حضور شاه تقدیم می‌شد. از ابتدای تشکیل دارالترجمه (محرم ۱۳۰۰) تا دوم ربیع‌الاول ۱۳۰۲ پنج بار مجموعه ترجمه شده‌های جدید به شاه تقدیم شد. اعتماد السلطنه در روزنامه خود [یادداشت روز] این موارد را قید کرده است:

۲۶ محرم ۱۳۰۱: حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده ... حضور بردم.

۴ ربیع‌الاول: بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده حضور شاه بردم.

۲. همان، ص ۳۹۴.

۱. همان، ص ۲۹۲.

۳. چون تاریخ موارد قید شده ضرورتی به صفحه ندارد.

۲۳ شعبان: میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه را آورده بود (ولی اعتماد السلطنه ۷ ذی القعدة آنها را به شاه تقدیم می‌کند).
 ۲ ربیع الاول ۱۳۰۲: مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند.

۲۸ جمادی الاول: سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.
 ۹ رجب: چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم.
 نظر التفات و توجه شاه تنها به این بود که اعضای دارالترجمه را هر چند یک بار به حضور بپذیرد و یا اگر پیاده از نزدیک محل کار آنان بگذرد به آنها سر بزند جویای حال آنها بشود (۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳). گاهی هم انعام به آنها می‌داده است. به طور مثال یک مورد پنجاه تومان به میرزا علیقلی کاشانی^۱ و موردی دیگر دویست و پنجاه تومان برای مترجمین^۲. اما گاهی هم در دادن پول برای مخارج آن اداره امساک می‌کرده است. از جمله اعتماد السلطنه در ۹ جمادی الثانی ۱۳۰۲ می‌نویسد که شاه در قبال تصمیم مجلس دارالشوری که دویست تومان تصویب کرده بودند که برای ترجمه به بارون نرمان بدهند و شاه گفته بود من پارسال مبالغی انعام داده‌ام و به این مناسبت اعتماد السلطنه می‌نویسد: «سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می‌کند شاه از دادن دویست تومان اکراه دارد.»

گفتار دراز شد اگرچه ناگفته بسیار ماند. از صبوری شما و لطف تشکیل - دهندگان این تجمع و عنایت آنا عنایت نسبت به ترجمه کردن گفتارم (از فارسی به انگلیسی) و لطف محسن آشتیانی در ترمیم سخنانم متشکرم. گفتار را که به یاد حمید عنایت آغاز شد هم به یاد او به پایان می‌رساند. یادش پایدار و روانش شاد باد!

توضیح: در کتاب روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه اطلاعات متنوعی راجع به ترجمه وجود دارد و همه آنها در کتابی که به مباحث فرهنگی در عصر ناصری (تهران، ۱۳۸۰) نام دارد و برگرفته از همان کتاب خاطرات است گردآوری و ذیل

۱. همان، ص ۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۹۵.

کلمه «دارالترجمه» در فهرست پایانی آن کتاب به یک یک موارد اشاره شده است. اخیراً جلدهای اول و دوم فهرست کتاب‌های فارسی شده چاپی از آغاز تا سال ۱۳۷۰، توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی وابسته به آستان قدس رضوی در مشهد نشر شده است. این دو جلد به پایان حرف کاف از اسامی کتب می‌رسد و جلد سوم در دست چاپ است.

طرح این کار بزرگ بنا بر مقدمه آقای محسن ناجی نصرآبادی از سال ۱۳۶۵ و قسمتی از کوشش‌های نخستین آن توسط آقای محمد فرخ‌زاد انجام می‌شود و پس از مدتی وقفه از سال ۱۳۷۵ به ادامه کار اهتمام شده است و این بار به کوشش آقای محسن ناجی نصرآبادی و سه همکارشان انتشار کتاب قطعیت می‌گیرد.

در این فهرست حدود بیست و پنج هزار کتاب معرفی شده است. در دو جلد نخستین تعداد کتاب‌های مترجم بالغ بر ۱۶۱۴۳ کتاب است از هر زبانی. گردآورندگان کوشیده‌اند اسامی خارجی مؤلفان و حتی المقدرو نام کتاب آنها را به زبان خارجی نقل کنند.

پیوست‌ها

پیوست ۱

فهرست سال‌شماری به طور نمونه

حوادث‌نامه، از ترکی عثمانی توسط محمدرضی تبریزی	در ۱۲۲۲
تاریخ اسکندر، توسط جیمز کمل (Comell)	در ۱۲۲۸
آبله، میرزا محمد بن عبدالصبور خویی	در ۱۲۴۵
تاریخ قیصر روم، محمد ابراهیم شیرازی	۱۲۴۷
ترجمه تاریخ تنزل و خرابی دولت روم، میرزا رضای مهندس باشی	۱۲۴۷
قورخانه، محمدباقر تبریزی	۱۲۵۲
تاریخ ناپلیون، محمدرضا	۱۲۵۲
صواعق النظام، محمدرضا	۱۲۵۴
برجیس، سفرنامه چینی	۱۲۶۲

۱۲۶۳	حقوق ملل، مجبعلی
۱۲۷۳	تشریح البشر، محمدخویی
۱۲۷۴	جراثقال، محمد زکی
۱۲۷۹	حکمت ناصریه، لاله زار
۱۲۷۹	سرالحکمه، شیلر، توسط محمدحسن انصاری

پیوست ۲

اسامی اہم مترجمان بہ طور نمونہ و معرفی نسخہ خطی آثار آنها

آبکار ارمی: تاریخ روسیہ، تصحیح محمدعلی مسکین در ۱۲۸۲، ملی ۱۴۱:۱.

: سفرنامہ چریکف، نشریہ ۲۶۳:۲.

آندرنی: حرکت افواج (مشار ۱۱۶۴).

آندره اطریشی (یا) آندره خیاط.

ابراہیم تبریزی (میرزا): تاریخ روم (بہ دستور محمدشاہ)، ملک ۳۷۷۱

: ژولیوس قیصر، ملک ۳۸۷۷

ابرهیم خلیل (پسراعتضادالاطباء): شیمی، نشریہ ۳: ۳۱۶

ابراہیم شیرازی ← محمدابراہیم

ابوطالب صفوی: ہیأت از تحقیقات جدیدہ حکمای فرقہ انگلیس، نشریہ ۱۲: ۷۴۳

ابوالقاسم پسر محمدعلی شمس الشعرا: اکسپوزیسیون کلین در ۱۸۹۰، ملی ۱: ۱۹۴

ابوالقاسم ہمدانی (ناصرالملک بعدی): ترجمہ مکاتبات آسیای مرکزی از ۱۸۸۵، آتابای: ۷۱۴

: نادرشاہ، از فریزر (چاپ شدہ x)، ملک ۳۷۱۹، اصفہان ۴۱

: ہملت، شکسپیر

احمدخان (میرزا): مترجم روسی دارالفنون کہ در روزنامہ خاطرات اعتمادالسلطنہ بارہا نامش

آمدہ

احمدخان سرتیپ ← محمد حسن آشتیانی

احمد مهندس (پسر ملک الشعرا): سفرنامہ دومن دوروین فرانسی، فہرست سلطنتی

اردشیر: یادگار سیاسی - سفارت چین. از مورس رمبلد، اصفہان ۱۷۲

: تاریخی ہندوستان، اصفہان ۴۴

اسکندر قوریانس (مترجم اکسپوزیسیون): تاریخ طغیان اکراد در ۱۲۹۷، ملک ۳۷۵۹

اسمعیل، بعدها لسان السلطان (پسر صحاف باشی): تاریخ انگلستان، از لئونارد اسکیمزد، ملی،

۷۲

: کشتی‌های جنگی دولت انگلیس، (ترجمه در ۱۲۹۷)

: علم جنگ (ترجمه در ۱۲۹۸)، ملی ۷۷:۱

: تاریخ جنگ چین، ملی ۲۳۳:۱

اعتماد السلطنه ← صنیع الدوله

اعلم الدوله ثقفی ← خلیل بن عبدالباقی

افشار ← محمود کنگاوری

افشار ← مصطفی

ال عازار ← لاله زار

امان الله میراز بن شکرالله (ضیاء الدوله بعدی): جنگ ترکستان، از اسکوبلف، اصفهان ۸۴، ملک

۴۵۸:۳

اندرنی خان

اوانس خان (مساعد السلطنه بعدی): تحقیقات درباره چین از ولتر، ملک ۳۷۲۴

: سفرنامه بنجامین، سلطنتی، جلد جغرافیا، ص ۵۲۰-۵۱۷

: سفرنامه وامبری، اصفهان ۱۱۹، ملک ۴۱۲۶ (۳:۴۶۷)

: مداخلیت ایران در مسأله مشرق، از ویجوسکی، ملی ۱۸۷، نشریه ۱:۶۰

: مقدمه شورش هندوستان، چاپ تبرائیان

باقر (پسر میرزا احمد مهندس): آداب جنگ، برای محمدشاه، ملک ۱۳۲۰

بالک حکیم باشی: تاریخ اسکندر، از مسیورالن (ظاهراً تحریر رضاقلی)، سلطنتی ۱۶: برجیس،

ادوارد: سفرنامه میسیون چین، به قلم الیس، با همکاری میرزا صادق در سال ۱۲۶۲، مرکزی

۵۰۳۷، ملک ۳۸۱۴

پاشاخان پیشخدمت: ملک ناپلیون (ترجمه ۱۲۷۴)، سلطنتی، ۴۲۲

پطرس

جان: حفرچاه، ملی ۵۲۹ (۲: ۱۰۱)

جان داود مسیحی: جهان نمای جدید (جغرافیای کره از روی ترکی) به تحریر محمدحسین

فراهانی دبیرالملک و برای حاجی [میرزا آقاسی] مهدوی ۵۳۶، نشریه ۲: ۷۲

جان کاشانی (میرزا): جنگ سباستوپول (ترجمه ۱۲۸۶)، ملک ۳۷۷۵

جعفرقلی خان نیرالملک هدایت ← نیرالملک

جلال الملک قاجار: تاریخ شوالیه دون کیشوت، اصفهان ۳۴

حبیب اصفهانی (میرزا): حاجی بابای اصفهانی

: ژیل بلاس، ملک ۱۵۳۷

: غرائب ملل

: گزارش مردم گریز، از مولیر

حسام الدین طبیب شیرازی: فیزیک (از فرانسه)، در سال ۱۳۰۱، ملی ۲۱۹ (۱: ۲۱۲)

حسن شوکت

حسن لاهیجی (پسر علیرضا): قواعد عکس و تلگراف، در ۱۲۹۸، دانشگاه اصفهان ۴۰۶

حسن بن علی: تاریخ سلطان سلیمان عثمانی، از مصطفی اقدی سلاطینی (ترجمه ۱۲۸۲)،

سلطنتی ۴۹

: سفرنامه خیوق، یاگاهان امریکایی (ترجمه از ترکی)، اصفهان ۱۱۴

حسن یاورخان (حسن خان یاور): جنگ عثمانی و یونان، از احمد جوادبیگ، ملک ۳۹۲۴،

اصفهان ۳۵

حسین، تاریخ و جغرافیا، ترجمه در ۱۳۱۳، ملک ۲۰۱۹

حسین (میرزا - پسر نظام السلطنه): تاریخ اسکندر رومی، مرکزی ۵۶۵۴

حسین شیرازی (سید)، فرزند سیدرضا فارسی = شیرازی و به حسین صدرالمعالی هم نامش آمده.

: احوال روس و افغانستان، اصفهان ۲

: تاریخ احمد شاه درانی، ملک ۳۹۲۷، ۴۱۵۷، سلطنتی ۳، مرکزی ۶۵۷۴

: تاریخ پنجانب، از نصرت علی خان دهلوی، سلطنتی ۱۶، اصفهان ۴۳

: جغرافیای هندوستان، اصفهان ۸۱

: روزنامه جات: مرکزی ۵۲۷۹، اصفهان ۶۱، نشریه ۱۲: ۸۱

: سرگذشت کافران سیاهپوش، مرکزی ۳۹۳۸

حسین قلی ← صدرالسلطنه

حسین قلی خان سلطانی کلهر: تاریخ سلاطین عثمانی (ترجمه در ۱۲۸۶)، ملک ۳۷۷۴

حکیم الممالک ← علینقی

حیدر میرزا دکتر: گریپ، بای ناصرالدین شاه، ملک ۴۴۴۹ (۴: ۶۹۲)

حیدرعلی اصفهانی: اقوم المسالك (از عربی)، اصفهان ۵۵.
خلیل بن عبدالباقی اعتضادالحکماء ثقفی (اعلم الدوله بعدی)

: ترافقتیک، ملی ۱۰۰۷

: تشریح (ترجمه در ۱۲۹۶)، ملک ۱۲۰۶

: حکمت طبیعی یا شیمی (ترجمه در ۱۲۹۷)، مرکزی ۵۷۰۷، پزشکی ۱۶۴

: زمان و مکان، از ژول سیمون، ملی ۱۰۲۹/۲ (۳:۳۶)

: زراعت، ملی ۱۰۲۹/۱

: شیمی، از ولونه، مرعشی ۵۶/۱، ۱۴۲:۱۱

: علم الاشیاء، ملک ۴۲۲۵، ۶۵۰

داود خانف، مادر و س: کنت دو مونت کریستو، ملی ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۲

تاریخ جدید، از لابه فلوریه (ترجمه در ۱۲۸۷)، سلطنتی ۱۷۱، ص ۳۸۶، ش ۱۳۳۲، نشریه

۱۶۳:۱

: جغرافیای قفقازیه، ملی ۲/ف در ۱۲۷۸

: دون کیشوت، ملی ش ۴۱

دبیر الملک فراهانی ← محمدحسین

رحیم بن علینقی (پسر حکیم الممالک):

: تاریخ ایران از مارخام

: سفرنامه دکتر هانری لانسدل به بخارا و خیوه (ترجمه ۱۳۰۲)، اصفهان ۱۱۷

: سفرنامه لوات: ملک ۳: ۴۶۰

: مراسلات امیر شیرعلی خان به ژنرال کفمان، ملی ۱: ۲۰۶

رضا مهندس باشی تبریزی - محمدرضا

رضاخان ریشار: جراثقال، از دولویه، تحریر محمدحسن شوکت، ملک ۱۱۰۷/۳

: چینی سازی، ملک ۱۴۸۶

رضا دکتر (میرزا): پاتولوژی، از گریزل، رشت ص ۱۵

رضاقلی سرابی تاریخ نویس (پدر ممتحن الدوله) محرر ترجمه ها بوده

: اسکندر مقدونی، که کمبل از انگلیسی ترجمه کرده، ملک ۴۱۲۴، ملک ۵۷۲۹

: تاریخ ناپلئون ترجمه میرزا رضای مهندس که در ۱۲۶۶ اصلاح شده

ریشار ← رضا خان

زین العابدین حکیم باشی کاشی (مؤتمن الاطباء): ادویه جات و نسخه جات، از شلیمر، ملک ۴۵۴۶

زین العابدین بن کلبعلی منشی: قانون نظام روس، به دستور اعتضاد السلطنه، مترجم در روسی شاگرد مادر روس خان بود، سلطنتی ۶۴۹

سلطان کلهر ← حسین قلی

شبانی رازی: معرفة الارض، ملی ۱۱۰۰ (۳: ۱۲۰)

شوکت ← حسن شوکت

صادق خان (میرزا)، همکار برجیس در ترجمه ها، ملک ۳۸۱۴

صدرالسلطنه نوری، حسین قلی: قانون مدنی، ملی ۱۴۷

صدرالمعالی ← حسین شیرازی

صفاء السلطنه ← علی نائینی

صنیع الدوله، محمد حسن

طالب اف تبریزی، عبدالرحیم: حکمت طبیعی (فیزیک)، چاپ استانبول ۱۳۱۱

عارف خان ← محمد عارف

عباس مشاورالدوله: تاریخ ناپلئون، مرکزی ۵۶۰۳

عبدالحسین میرزا (پسر طهماسب میرزا مؤیدالدوله): الحمار بحمل اسفارا، از کنتس دوسگور

عبدالحسین (پسر حسین طبیب صدرالحکماء): رساله فیزیولوژی و اصول علم فیزیک در

۱۳۱۸، ملی، تبریز ۲۱۲، ۲۱۵

عبدالحسین کفری: ترجمه ژیل بلاس را به نام خود کرده

عبدالرسول: مرآة الحرمين (مکه و مدینه، از عربی، در ۱۳۰۶)، ملک ۴۳۵۵

عبدالغفار ← نجم الملک

عبدالله (سید) (پسر مقنی باشی) مترجم روسی و فرانسه در دارالفنون

: تاریخ نادر، از کشمیشف، سلطنتی ۱۱۷

: سفرنامه دکتر اوئیلز به ایران، اصفهان ۱۱۱

: سفرنامه سولتی کف به ایران، (ترجمه در ۱۳۰۵)، سلطنتی

علی (پسر رضا نامه نگار): اوضاع جهان، در ۱۸۷۷، ملی ش ۶۱

علی: جغرافیای تاریخی آبه گلته، اصفهان ۷۷، (ترجمه محمد هم دارد)

علی خان: تاکتیک عملیات جنگی، ملک ۲۰۶۴

علی خان نائینی (صفاء السلطنه بعدی): تاریخ قیصره ناصره همایونی (در ۱۲۹۶)، ملک
۳۷۶۶، اصفهان ۳۶، سلطنتی ص ۳۶۳

علی مترجم (شاید مترجم الممالک): روزنامه‌جات، نشریه ۱۸:۱۲ - شیرینی جات و مرباجات؛
مرعشی ۹۰۲۵

علی ناظم‌العلوم: اصول علم فیزیک و حکمت طبیعی، مرکزی ۵۰۱۴، ۹۵۵۰ (چاپ ۱۲۹۵)
: تلماک را ترجمه کرد (بامداد ۳۸۵:۲)

: حکمت ریاضی علم حساب و جبر، چاپ ۱۲۹۷ تبرستان

علی اکبر تبریزی، نقشه اتناگرافی

علی اکبر حسینی فراهانی (سید): الحکمة الجديدة در فیزیک و شیمی، به نظم عربی، مرکزی
۴۵۰۹/۳

علی حکیم باشی (میرزا) تحقیق آتش فشانی‌های جبال و زلزله‌های خارق‌العاده، از روی فرانسه،
سنا ۱۷۵۵/۲ که در روزنامه ایران ۱۲۹۲ چاپ شده

علی بخش میرزا قاجار (پسر اسکندر میرزا):

: تاریخ حیات فویلاس، ترجمه در ۱۳۰۱، اصفهان ۵۶

: ترشیح الابدان

: سفرنامه جنوب هند و قفقاز، سلطنتی

: فانوس دریایی، از بیدون فرانسوی

: لیوردور (علوم) در ۱۲۹۲، ملک ۱۴۱۶

: میزان الملل در ۱۳۰۵، ملی ۱۴۰۴

علی قلی مترجم کاشانی (میرزا): سیاحت و سیر مسیو روسله در هندوستان، در روزنامه ایران
۱۲۹۲

علی محمد اصفهانی (متخلص طغرل): تاریخ هندوستان یا عالم نمای مسعودی، اصفهان ۱۲۴ و
۳۴۸

علی محمد مستوفی (خادم وزارت انطباعات و روزنامه‌جات): جنگ سودان، سلطنتی ۴۲-
استانبول، ص ۳۲

علی نقی حکیم الملک: زبدة الحکمه، از پولاک، رشت ص ۱۳۳، ملک ۶۱۹۳

عمادالسلطنه سالور: خاطرات یک خر، از کتس دوسگور

عیسی [گروسی]

: تاریخ پرتقال، اصفهان ۲۲

: روزنامه جات، نشریه ۱۸:۱۲

: سفرنامه آندری در ۱۸۷۵ به آمریکای جنوبی، از روی توردوموند، در ۱۲۹۴

: سفرنامه مادام دیولافوا (ترجمه شده در ۱۳۰۲) از روی توردوموند

فتحعلی شیرازی

فخرالاباء ← حیدرعلی

فریدون میرزا (پسر ظل السلطان):

تبرستان

www.tabarestan.info

: تاریخ مغولان، از هانری هورف، اصفهان ۱۳۰۱

: سفرنامه مادام دی یورند به ایران، اصفهان ۱۱۵

کاظم: تاریخ جنگ‌های عثمانی و روس، ملک ۴/ ۱۴۸۱

کاظم شیمی ← محمدکاظم محلاتی

کمل، جمز: تاریخ اسکندر، ترجمه در ۱۸۱۳/ ۱۲/۲۸ (محبوبی ۲۲۶-۲۲۷)

لاله‌زار: حکمت ناصریه، از دکارت (دانش ص ۹۰-۸۹) چاپ ۱۲۷۹

مادروس داودخانف ← داود خانف

مترجم السلطان، رضا: تربیت اطفال، ۶۲۴۳

محب‌علی: حقوق ملل، از بارون اتوکار (از روی ترکی در ۱۲۶۳)، حقوق ۱۴۷ ج

محلاتی ← محمدکاظم

محمدخان کفری: ضیاء الناظرین، از دکتر کالزوسکی، نشریه ۳: ۳۴۸

محمدبن عبدالصبور خونی (ملا)

: تعلیم‌نامه آبله، از حکیم کورمبک طبیب عباس میرزا (چاپ ۱۲۴۵)

: تشریح البشر وتوضیح الصور (چاپ ۱۲۷۳) ظاهراً باید ترجمه باشد

: مجمع الحکمتین (پزشکی فرنگی و ایرانی)، نشریه ۳: ۳۰

محمدمیرزا مهندس (حاجی): اهرام مصر، ملک ۷۰۳

محمدابراهیم شیرازی: تاریخ قیصر روم (ژولیوس قیصر) با رضا مهندس باشی به دستور

محمدشاه در ۱۲۴۷، ملک ۳۸۷۷، ملک ۴۱۶۲، اصفهان ۳۶

محمداسمعیل

محمدباقر: تاریخ سلاطین مصر، ترجمه در ۱۳۰۴، ملک ۳۸۲۸

محمدباقر تبریزی: علم قورخانه، مرکزی ۴۵۸۲ (چاپ ۱۲۵۷ ق)

محمد تقی بن محمد قلی: تسخیر ارواح، از فرانسه، ملی ۴۴۱:۱

محمد تقی انصاری کاشانی

: تذکره الارض ناصریه یا آفرینش نامه، از قیگیه، در سال ۱۲۸۴، نشریه ۱۲: ۸۸۷،

مرعشی ۱۱: ۲۸۰، دانشگاه اصفهان ۲۷۲، ملی ۲۴۶، سلطنتی ۱۳۳۴

: تشریح مواد عصبی، نشریه ۱۲: ۹۹

: حدائق الطبیعة (هیأت) چاپ ۱۳۰۰

: سرالحکمة وزینة الابدان، از شلیمر، در ۱۲۷۹

محمد جعفر قراچه داغی: تاریخ کرید (کرت) ملی ۱: ۲۷۶ در ۱۲۹۵

: تمثیلات

محمد حسن شوکت: ترجمه‌ها را تحریر می‌کرده

محمد حسن شیرازی: آداب جنگ، از دوره محمد شاه، ملک ۲۸۹۶

محمد حسن آشتیانی: تاریخ آسیای وسطی، از اسکرین، با همکاری احمد خان سرتیپ، اصفهان

۱۵

محمد حسن صنیع الدوله - اعتماد السلطنه

محمد حسین افشار

: تشریح، از پولاک، نشریه ۱۲: ۹۹، گهرشاد ۱۱۱۲/۲

: علاج الاسقام، از پولاک، نشریه ۱۲: ۱۲۱

: کحالی، نشریه ۱۲: ۱۲۱، گهرشاد ۱۰۷۵

محمد حسین تهرانی

: محمد حسین خویی: تاریخ عثمانی، از احمد جودت افندی، مرکزی ۴۳۶۸

محمد حسین عضدالملکی (پسر غلامعلی): سفرنامه دکتر ژاک به ایران در ۱۸۷۰، مرعشی ۷۸۴۵

محمد حسین قاجار: احوال فردریک ثانی، ترجمه در ۱۲۸۰، سلطنتی ص ۳۱۳

(محمد) رضا تبریزی (رضا مهندس باشی)

: تاریخ بطرکبیر، از ولتر (؟) به انشای میرزا حسن شوکت (محبوبی ۲۲۷-۲۲۸)

: تاریخ قیصر، با همکاری محمد ابراهیم شیرازی، در ۱۲۴۷، ملک ۴۱۲۷

: تاریخ ناپلیون، از بورین (؟)، در مقاله کیانفر مؤلف والتر اسکات آمده، ترجمه در

۱۲۵۲ از روی متن ترجمه شده به انگلیسی و اصلاح رضاقلی تاریخ نویس،

سلطنتی، ملک ۴۳۵۰، مرکزی، ۲۶۰۰، ۵۱۳۰، ۵۱۵۷- ملی ۱۲۸ ف

- : تاریخ تنزل و خرابی روم، از گیون، ترجمه در ۱۲۴۷
- : صواعق النظام، ترجمه در ۱۲۵۴، سلطنتی ۲۶۰ ص ۶۲۵، ملی ۱۰۵۳
- : (حوادث نامه) جنگ های قرال لمح و روس، ترجمه در ۱۲۲۲، مهدوی ۱۶۱،
نشریه ۷۴:۲، به نام محمد رضی آمده که ظاهراً همان محمد رضا است
- : رساله فشنک، به دستور حاج میرزا آقاسی، ملی ۱۰۵۵ (۷۳:۳)
- محمد رضا غفاری کاشانی پسر احمد غفاری، ملی ۱: ۱۵۸ سفر در اطراف اطاق
- محمد رضا موسوی منشی: حکایت مسیولمارکی، ترجمه در ۱۳۰۸، ملک ۵۶۶۸/۹ (۸: ۴۵۱)
- محمد رضا مهندس (میرزا) احتمالاً همان محمد رضا تبریزی: سیاحت نامه آفریقا، از ژرژ شولفرت، سلطنتی
- محمد رضی تبریزی: ظاهراً تصحیف نام همان محمد رضا تبریزی
- محمد زکی مستوفی علی آبادی (پسر میرزا مقیم)
- : تاریخ عثمانی (سلطان التواریخ)، ملک ۳: ۴۷۳
- : تشریح و توضیح علم جراثقال و حکمت طبیعی (چاپ ۱۲۷۴)
- محمد صفی بن محمد حسین ادیب الدوله: سیاحت استانی در آفریقا، ترجمه از ۱۳۱۱ شروع شد (چاپ شده است)
- محمد طاهر میرزا قاجار (پسر اسکندر بن عباس میرزا)
- : تاریخ گیوم، از ادوارد سیمون، سلطنتی
- : ژنولوژی، (دانش ۹۴) ملی ۱: ۳۲۲، ۲: ۱۵۳
- : سفرنامه اولیویه، ملک ۳۷۶۳
- : سه تفگدار
- محمد عارف ارز رومی (فرزند محمد شریف بیک اسپناچی پاشا زاده)
- : احوال مادام لاوالت فرانسوی
- : اطلاعات فنیہ راجع به بغداد، عمومی اصفهان ۳۵۳
- : تاریخ قائمه بابک
- : تاریخ قره چیان، از احمد مدحت افندی، عمومی اصفهان ۳۵۶
- : تاریخ کاشعز، از محمد عاطف بیگ که عنوان العبر نام داشته، ترجمه در ۱۳۰۴،
سلطنتی ۳۷۱، عمومی اصفهان ۳۷
- : تخم مرغ صنعتی

- جغرافیای خرطوم و سودان، عمومی اصفهان ۳۵۴:
- حسن و آیت، دکتر ده یای، عمومی اصفهان ۳۵۸:
- سفرنامه خیوق، ماگاهان، ملک ۴۰۸۵:
- صاحب الغارفی المرو، عمومی اصفهان ۳۵۴:
- عمارات سلطنتی روس، عمومی اصفهان ۳۵۵:
- کشف جدیدی در آمریک از آثار عتیق:
- کیفیات فنی و تاریخیه:
- مشروبات الکحلیه:
- مخادعات سیاسی یک زن، از احمد مدخت افندی، عمومی اصفهان ۳۵۷:
- مرفات الزمان فی احوال سلاطین آل عثمان، عمومی اصفهان ۱۵۲:
- محمدعلی تبریزی (ظ علاء السلطنه) شارژ دفر ایران در لندن
- علم جنگ، ترجمه شده در ۱۲۸۰، سلطنتی ۶۵۶:
- محمدعلی [ناظر]: محرر تاریخ پطرکبیر و شول (ترجمه موسی جبرئیل و انشاء رضاقلی تاریخ نویس
- محمدعلی مسکین، مصحح تاریخ روسیه، ترجمه آبکار، ملی ۱: ۱۴۱:
- محمدکاظم شیمی محلاتی (کاظم هم آمده)
- اطول علم شیمی جدید، مجلس ۱۹: ۴۳ (چاپ ۱۳۰۷)
- جنگ مشرق زمین، از آندره لوفر، ملک ۳۹۱۱، اصفهان ۲۳-۲۵، مرکزی ۷۸۲۳:
- جواهرنامه، از رامبوسین، ترجمه در ۱۳۰۱: ملک ۵۷۲۳:
- عکاسی در ۱۲۸۰، سهپسالار ۲۸۳۹، اعتمادالدوله همدان (نشریه ۵: ۳۴۴۰)، ملی
- ۲۷۸۲، ۵۸۰:
- محمد مهدی تبریزی (سید): اردوکشی ۱۸۷۰، ملی: ۲۳۴:
- محمود افشار کنگاوری (مدیر روزنامه فرهنگ)
- انقلاب در اسلام، اصفهان ۱۱:
- ایران و مسئله ایران، از کرزن، ترجمه در ۱۳۱۰، اصفهان ۱۴، ۱۳۰:
- تاریخ دولت عثمانیه، از خیرالله افندی، اصفهان ۲۹-۲۵:
- حقوق ملل، ترجمه در ۱۳۰۱ از ترکی، مرکزی ۵۸۴۴:
- فنون عسکریه، از واندولد بلژیکی، اصفهان ۱۳۰:

- مأموریت دکتر ولف در بخارا، اصفهان ۱۴۶
- مشاهیر اسلام، از حمید وهبی افندی، اصفهان ۱۵۴
- مفتاح الفنون، از روی ترجمه ترکی از ایتالیایی، تألیف پاسکال گالویی
(۱۷۷۰-۱۸۴۶) در ۱۳۰۹، اصفهان ۱۱۵۶۴، نشریه ۵: ۳۰۸
- وقایع هندوستان، ترجمه ۱۳۰۲، ملی ۲: ۱۵۶
- محمود کاشانی: جغرافیای تاریخی، از آبه گلته، اصفهان ۸۰، (ترجمه علی هم دارد)
- محمود میرزای قاجار: تاریخ روسیه، از سالوویوا، اصفهان ۳۳-۳۴، ۷۳
- مساعدا السلطنه ← اوانس خان
- مستشارالدوله ← یوسف
- مشاورالدوله، عباس
- مصطفی افشار (اصفهانی؟)
- بدایع الحکمه ناصری، از دکتر طولوزان، نشریه ۱۲: ۹۷، ۱۳۷، ملک ۱/ ۶۱۹۳
- مصطفی بن محمد عون الملک: محاربات نادرشاه....، ملی ۱: ۱۶۸
- موسی جبرئیل: تاریخ شارل، ملک ۳۷۵۴، ۳۸۶۱ (چاپ شده با اصلاح)
- موسی کاشانی (میرزا): سیاحت دکتر ژرژ شونفرت در آفریقا، ترجمه، از روی تور دوموند، در ۱۲۹۱
- مهدی، شاید ممتحن الدوله: روزنامه ارمنستان و ایران، شاید از ژوبر، سلطنتی
- مهدی قلی خان خانانان (بعدها مخبر السلطنه): جغرافیای عمومی، از پیرفنس فرانسوی، سلطنتی
- میرزا آقا بن بابا بیک: تاریخ فوانسه، ترجمه در ۱۳۰۱، ملی ۱: ۱۷۰
- میرزا جان کاشانی ← جان
- ناظم العلوم ← علی ناظم العلوم
- نجم الدوله (نجم الملک) اصفهانی، عبدالغفار
- : آسمان، از آمده گیلمن، ملک ۳۸۳۶
- اصول حکمت فلسفه، از لابه ادوارد بارب، ترجمه در ۱۳۰۸، حقوق ۲۱۵ ج
- : تلگراف، به دستور اعتضاد السلطنه، مجلس ۷۶۵
- : جغرافیا، گوهرشاد ۱۵۹۲
- نرمان (بارون): احوال تراکمه، اصفهان ۱۱۴۵۳

: احوال و وقایع مملکت مصر، اصفهان ۳

نصرالاطباء: حفظ الصحة، ملک ۴۴۵.

نصرالله خان نواب شیرازی: تاریخ کرمان، از سایکس، ملک ۳۷۹۰، ۳۹۵۸، شاید از دیگری اصفهان ۳۹

نصرت قوچانی طبیب، علم شیمی، نشریه ۵: ۷۶

نیرالملک هدایت، جعفرقلی: طبیعیات، نشریه ۵: ۷۶، مفتاح العلوم در روزنامه دانش ۱۲۹۹

ولی الله خان طبیب (سید): تاریخ مراکش، از لئون شانوان ترجمه در ۱۳۱۶، سلطنتی ۳۹۸ هارتون: تاریخ راه آهن، ادبیات ۴۱ ب

یحیی بن محمد نبی: تاریخ ناپلئون، اصفهان ۴۱

یحی بن نجم‌الملک: ستاره زهره (بنا بر آراء فرنگی) ملی ۱: ۱۹۵

یوسف مستشار الدوله: علم طبقات الارض، ترجمه از ترکی در ۱۲۹۹ (چاپ شده)

یوسف علی: ترجمه روزنامه ۱۸۷۱ / ملی ۱۲۱

پیوست ۳

ترجمه‌های بدون نام مترجم

آبله کوبی: از طولوزان

آتش فشانی جبال: سلطنتی ۲۵۵

احوال فرنگ: ملک ۷ / ۴۳۴۱

احوال ناپلئون: ملک ۱ / ۵۷۹۲، نشریه ۳: ۴۲۹، مهدی ۱۷۱ (نشریه ۲: ۶۶)

اصول علم معرفة الارض: ملی ۱۰۱۶ (۱۶: ۳)

پاتولوژی: از شلیمر، ملک ۴۴۶۲، نشریه ۱۲: ۹۷

تاریخ استرالی: سلطنتی ۶

تاریخ انگلستان: ملک ۷ / ۴۳۴۱

تاریخ روسیه: ۴۳۴۰، ۱ / ۳۹۶۱

تاریخ روم و عثمانی: ملک ۷۰۰، ۷۰۸

تاریخ عربستان و روم: ملک

تاریخ عثمانی از محمد راشد افندی، ترجمه در ۱۲۹۶: سلطنتی

تاریخ عثمانی: مرکزی ۵۵۶۵

- تاریخ کریمه: ملک ۳۸۷۹
- تاریخ مراکش (کاشف الکروب): اصفهان ۱۳۵
- توپ سازی: مرکزی ۴۸۱۹
- جغرافیای اروپا: ملک ۳۷۰۹
- جغرافیای جهان‌نما، از فلورن رافائیل، ملک ۶۷۴، اصفهان ۷۸
- جغرافیای کشمیر: ملک ۶۷۹
- جنگ آلمان و فرانسه: سلطنتی ۴۱، ۲۳۶ ص ۹۱
- جنگ استریا: اصفهان ۲۳
- جنگ روس و عثمانی: ملک ۳۷۲۱، ۳۸۲۵، ۴۳۷۲
- جنگ روس و فتح ترکمن: اصفهان ۸۷
- حکمت طبیعی: ملی ۱۰۱۴
- حکمت و آفرینش ستارگان علم جدید، از زبان هندی، مرکزی ۳۹۷۶
- دزدان مالافیا: اصفهان ۹۴
- دفتر خاطرات مونت پانسیه: نشریه ۱۶۰:۳
- ژیمناستیک نظام از meechino: ملک ۲۹۲۳
- سفرنامه دکتر پلانک به حبشه: ملک ۴۱۷۰
- سفرنامه کاپیتان هرنس به قطب شمال
- سفرنامه مسیو هوک به تبت و تاتار: ملک ۳۷۳۸
- شفائیه، از شلیمر: ۵۰ مرکزی ۵۰۱۸
- شیمی، در ۱۲۸۴: (الهیات مشهود ۱: ۴۲۲)
- شیمی، در ۱۳۰۳: ملی تبریز ۳۴۷۲
- عقاید جمهوری طلبان فرانسه، از رونژ بروکه: اصفهان ۱۲۶
- علم حکمت طبیعی چاپ ۱۲۷۶
- فیزیک: الهیات مشهود ۱: ۴۲۲
- قانون اساسی عثمانی، ترجمه در ۱۲۹۳: مرعشی ۸۱۲۲
- کشاورزی: از مکیان دوفه (؟) در ۱۲۸۳ (چاپ شده با نجم الدوله): ملی ۱۰۹۹
- مانیتیزم، از مشمر نمسوی: رشت ۱۳۴
- معدن‌شناسی و معرفه‌الارض، از جان لیویس شلیمر، در ۱۲۷۱: ملی ۳: ۸۷

مکتشفان و مخترعان: الهیات مشهد: ۴۲۲
 منتخب التواریخ از هوتوم شیندلر، ملک ۳۶۱۲
 نقشه کشی بُه‌لر، ملک ۲۳۲۶
 وضع حالیه ولایات حلب و بغداد، اصفهان ۳۵۶
 هیأت تحقیقات

پیوست ۴

دارالترجمه، ترجمه و ناصرالدین شاه (از روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

۱۲۹۲

۲ شعبان - در خانه کتابی میرزا علی نقی ترجمه کرده بود حضور بردم پنجاه تومان انعام گرفتم

۱۲۹۹

۱۸ محرم - میل مبارک در عالم به سه چیز است شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن

۱۳۰۰

۲۱ محرم - ... بعد اتباع وزارت انطباعات و دارالترجمه و کتاب و تألیف که غالباً علما و فضلا هستند از حضور گذشتند. به همه اظهار التفات نمودند به خود من هنم اظهار التفات کردند.
 ۲۰ ذی‌الحجه - امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است. در بالاخانه سابق کشیکخانه جنب تخت مرمر حسب الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد. انشاءالله. امین الدوله خودشان آمدند افتتاح نمودند.... بعد حضور شاه رفتم. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد حضرات بیایند و مشغول باشند.

۲۹ ذی‌الحجه - تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر [میرزا سعیدخان] شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم. به حکم شاه آنها را بردم. وزیر امروز عریضه شکایت نوشته بود. شاه جواب تنیدی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بروند.

۱۳۰۱

۲۶ محرم - پیاده دارالترجمه رفتم. مدتی آنجا نشستم. حضرات مترجمین را حضار کرده تا کتابچه‌های ترجمه شده به حضور ببرم.... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم خیلی پسند فرمودند.

۴ ربیع‌الاول - بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم.

- ۱۲ ربیع الثانی - اجزاء دارالترجمه را خدمت شاه بردم.
- ۱۳ جمادی الاولی - مترجمین لباس تازه خود را که همه ماهوت آبی و یک رنگ است پوشیده بودند حضور بردم خیلی اظهار التفات فرمودند.
- ۱۵ جمادی الاولی - دویست و پنجاه تومان به مترجمین انعام مرحمت فرمودند.
- ۵ رجب - بیست و پنج جلد کتاب ترجمه شده بودم.
- ۲۴ رجب - پسر استاد ابراهیم زرگر [ارمنی یعین اوانس خان] را که فرنگ رفته بود و تحصیل کرده است حضور بردم جزو دارالترجمه کردم.
- ۲۳ شعبان - صبح میرزا فروغی از شهر آمده بود و سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را آورده بود.
- ۷ ذی قعدة - سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را که از شهر آورده بودند به نظر رساندم خیلی تمجید فرمودند.
- ۱۳۰۲
- ۱۹ صفر - اجزاء مجلس تألیف را آنجا حاضر کردم بعد خدمت شاه رسیدم... بعد از ناهار حضرت را به حضور بردم. شاه به هر یک اظهار التفات فرمودند. هیچ معلوم نشد احضار حضرات چه بود.
- ۲ ربیع الاول - مترجمین را با کتابچه های ترجمه شده حاضر کرده که حضور ببرم... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند. شاه خیلی التفات کردند.
- ۷ ربیع الثانی - صبح دارالترجمه رفتم به جهت این که کتاب های ترجمه شده را حضور شاه ببرم. حاضر نبود.
- ۲۸ جمادی الاول - سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.
- ۹ جمادی الآخر - اما در باب مخارج دارالترجمه فرمودند من پارسال مبالغی انعام دادم دیگر مخارج چرا بدهم. الحق امین الدوله هم زیاد حرف زده بود. آخر به این قرار گرفت که با وزیر بنشینید و به طوری که چندان ضرر دیوان نباشد قراری بدهید. این تفصیل را حکیم الممالک به من گفت خیلی اوقاتم تلخ شد. سلطان عثمانی سالی سه هزار لییره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می کند شاه از دادن دویست تومان اکراه دارد.
- ۱۳۰۳
- ۲۳ ربیع الاول - از دم دارالترجمه عبور فرمودند با مترجمین تکلم فرمودند.
- ۱۱ ربیع الثانی - بعد از ناهار اجزای مجلس تألیف و اجزای دارالترجمه را حضور بردم. خیلی به

من التفات فرمودند و با حضرات صحبت داشتند.

۱۷ شعبان - شاه امروز مترجمین را احضار فرمودند. قریب بیست نفر بودند حضور بردم. خیلی مطبوع طبع مبارک شدند. به همه التفات فرمودند. جای هر سال چادر زده‌ام عارف و بکمز هم همراه بودند.

۱۳۰۵

۲۸ جمادی الثانیه - دویست تومان به اجزای دارالترجمه انعام مرحمت شد.

۲ ذیقعد - هفده سال قبل سر همین چشمه ریاست مترجمین به من داده شد.

۶ ذیقعد - کتاب ترجمه اوانس خان را تقدیم کردم.

۱۳ ذیقعد - صبح اوانس خان را که صد تومان برایش انعام گرفتم طرف شهر فرستادم.

۱۳۰۷

۲۶ رجب - مترجمین را خدمت شاه بردم یک صد تومان به آنها مرحمت شد.

۱۳۰۸

۳۰ جمادی الثانیه - دارالترجمه کتاب‌های شاه را حاضر کرده بودند حضور بردم. پست فطرتی از این عمل خلوت دیده شد در دزدی کتاب و چپو که به نوشتن نمی‌آید. اما کتاب‌ها کلیه مطبوع خاطر مبارک واقع شد.

۱۳۰۹

۱۹ شعبان - پیاده دارالترجمه رفتم - مترجمین را شاه احضار فرموده بودند. تا چهار به غروب مانده منتظر شدم آنها را به حضور بردم. علی‌الرسوم انعامی هم به جهت آنها گرفته شد. خلق همایون تعریفی نداشت.

۱۳۱۰

۲۳ ربیع الثانی - امروز شنیدم به جهت محمد طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا که کتاب فرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان مواجب....

۶ جمادی الاولى - کاغذی به آقا محمدخان خواجه نوشتم شکایت از این که شاه چرا به من تألمات روحی می‌دهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه می‌کنم ده سال متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز از هزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم. باز کتاب می‌دهند به محمد طاهر میرزا که به قدر شاگرد من نمی‌فهمد ترجمه کند. کاغذ را آقا محمدخان به شاه داده بود. بعضی پیغامات دلجویی به توسط خود او به من داده بودند.

۲۹ شعبان - اجزاء دارالترجمه را هم به حضور برده بعد از ناهار شاه خانه آمد.

۲ رمضان - امروز صبح دارالترجمه رفتم که آنجا را حاضر کنم. چون دیروز فرمایش شده بود که به سلام سر در خواهند نشست. لامحاله تمیز و قابل پذیرایی شاه باشد.

۱۳۱۱

۲ رمضان - جلد اول کتاب شرح حال مادموازل مونت پانسیر را که حسب الامر ترجمه کرده بودم دیروز به حضور فرستاده بودم خیلی پسند فرموده بودند.

۱۲ رمضان - مترجمین دارالترجمه را که سالی یک بار به حضور می‌روند غالباً در این موقع سال است که حضورشان می‌برم و پنج غروب مانده مراجعت به خانه شد.

۱ شوال - امروز صبح به دارالترجمه رفتم. معلوم شد که بندگان همایون به سلام سر در که موضع درالترجمه است، تشریف خواهند آورد.

۲۴ ذی القعدة - جلد دوم مادموازل مونت پانسیر را که پاکنویس و مجلد شده بود و من ترجمه کرده‌ام به حضور فرستادم.

۳ ذی الحجه - چند روز است که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پيله و اصرار میرزا علی‌خان نائینی^۱ یک وقتی با من بود و حالا کتابی منظوم در تفصیل.... بادکوبه نوشته و چنین تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت به او سجده کند و کتابش را به من داده بود به نظر برسانم. اقلأ هزار تومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود. به نظر شاه هم رساندم ابدأ محل اعتنا نشد. دیگر میرزا علی‌خان مترجم الممالک است که خیالات چرسی او را بر این داشته است که چرا برادر کوچکش آقا بالاخان سردار شده و صاحب کروها مکنت او بی چیز است. به یک جهت حق دارد اما به من چه. دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است.... به این جهات به دارالترجمه کمتر می‌روم.

۱۳۱۲

جمادی‌الثانیه - بندگان همایون تاریخ مفصل مملکت فرانسه را می‌خواهند ترجمه بشود. مترجمین را احضار فرموده بودند. در این اجزای مجلس تألیف را هم ضمیمه کرده و به حضور بردم.

۱۳۱۳

۱۰ ربیع‌الثانی - جلد ششم ترجمه مونت پانسیر که از دست کاتب بیرون آمده بود با عریضه به حضور فرستادم که در سر ناهار مجید آباد به نظر رسیده بود. در جواب عریضه دستخطی مبنی بر کمال التفات مرقوم داشته بودند.

۱. یعنی صفاء السلطنه که بعدها عضو وزارت خارجه شد و از مترجمان دوره ناصری ست.

۲۰ جمادی الاولی - بعد از این، مختصر فرمایش مقرر داشته اندرون روم و در تمام کتابخانه اندرون جستجو کنم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی حده گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم یک صد و هفتاد جلد کتاب خارج کردیم و علی حده گذاشتیم.

۲۷ جمادی الاولی - مشغول ترجمه کتاب شاه بودم و امروز ترجمه شرح حال مادموازل مونت پانسیر که جلد هفتمش باشد به اتمام رسید.

پیوست ۵

کتابشناسی اهم نوشته‌های مربوط به ترجمه

افشار ایرج، فهرست مقالات فارسی، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۴. ص ۳۹۵-۳۹۳.

آرین پور یحیی: «دارالفنون: ترجمه و تألیف کتاب‌های درسی». از صبا تا نیما. تهران، ۱۳۵۰. ص ۲۵۹ به بعد.

پورجوادی، نصرالله (زیر نظر): «درباره ترجمه» (مجموعه مقالات)، تهران، ۱۳۶۵.

تقی زاده، سید حسن: «چه نوع کتبی باید ترجمه شود»، مقالات تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، جلد سوم، ۱۳۵۱. ص ۱۹ - ۲۲.

دانش پژوه، محمد تقی: «نخستین کتاب‌های فلسفه و علوم جدید در ایران»، مجله نشر دانش، ۲ (۱۳۶۰) ش ۲: ۸۸ - ۱۰۱.

طوسی، بهرام: نظری اجمالی به تاریخ ترجمه در ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. ۳۳ (۱۳۷۹) ۳۲۵ - ۳۳۶.

فشاهی، محمد رضا: «نهضت ترجمه در عهد قاجاریه». مجله نگین. ش ۹۹ (مرداد ۱۳۵۲)، ۱۸- ۲۵ و ۵۸ و ش ۱۰۰: ۲۹ - ۳۳ و ۵۵ - ۵۸.

کیانفر، جمشید: «ترجمه در عهد قاجار تا دوره ناصرالدین شاه». مجله نشر دانش. ۱۰ (۱۳۶۸) ش ۱: ۲۳ - ۲۸.

مجله مترجم (دوره) صاحب امتیاز و مدیر مسؤول و سردبیر دکتر علی خزاعی فر. مشهد. از سال ۱۳۷۱ تا پایان زمستان ۱۳۷۷ بیست و هشت شماره منتشر شده است و حاوی مقالاتی است که برای ترجمه مفید است.

محبوبی اردکانی، حسین: «ترجمه کتب اروپایی»، تاریخ و مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران، ۱۳۵۴، جلد اول، ص ۲۲۴ - ۲۲۹.

ملک‌پور، جمشید: «نهضت ترجمه و اقتباس نمایشنامه در ایران». ادبیات نمایشی در ایران. تهران، ۱۳۶۳. جلد اول، ص ۳۰۳-۳۷۵.

مینوی، مجتبی: «درباره ترجمه به فارسی». جشن نامه پروین گنابادی. تهران، ۱۳۵۴. ص ۴۲۱-۴۴۲.

یاسمی، غلامرضا (رشید). «ترجمه و تألیف رمان». ادبیات معاصر، چاپ دوم. تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۰۹-۱۱۳.

Balsy, Cheistopher: *La geneire du Roman Persan moderne*, Tehran, 1998 (teanduction): 41-75.

نویسنده این سطور در سال ۱۳۳۹ به دعوت پروفیسور هنینگ برای تهیه مقاله به منظور درج در مجموعه مقالاتی که در بزرگداشت از مقام علمی سید حسن تقی زاده به زبان‌های اروپایی طبع می‌شد به بررسی در یادداشت‌های مربوط به احوال و آثار و افکار سیف‌الدین باخرزی پرداخت چون درج همه آن اطلاعات در مقاله چند صفحه‌ای میسر نبود لذا فشرده مطالب برای طبع در آن مجموعه به زبان فرانسوی فراهم شد. اکنون که مجموعه مذکور انتشار یافته مناسب دانست یادداشت‌های مربوط به سیف‌الدین را به تفصیل بیشتر تدوین و درین مجله درج کند.

پیش از این در شماره ۴ سال هشتم (۱۳۴۰) همین مجله اینجانب متن رساله عشق نوشته سیف‌الدین باخرزی را به طبع رسانیده بود و رباعیات او را آقای سعید نفیسی در همین مجله (شماره ۴ سال دوم) درج کرده‌اند.

I

مقدمه کلی در مآخذ تحقیق

سیف‌الدین باخرزی مشهور به «شیخ عالم» از عارفان و متصوفان بلند مرتبه نیمه اول قرن هفتم هجری و از خلفای عارف مشهور شیخ نجم الدین کبری است. درعالم شعر فارسی، رباعیات شورانگیز عارفانه و عاشقانه‌اش موجب شهرت اوست.

باخرزی و اولاد و احفادش به استناد مراجع و مأخذ معتبر سال‌های دراز مراد و قطب عده‌ای کثیر از صوفیه بوده‌اند و خانقاه و مزار خود سیف‌الدین مورد احترام و زیارتگاه عوام و خواص بوده است.

از میان مراجع تحقیق در احوال سیف‌الدین باخرزی، آنها که از متون قدیم یعنی متعلق به عصر او یا قریب به عصر اوست مفید است. از کتب قرون اخیر یعنی آنها که پس از نفحات الانس تألیف شده است نکته تازه به دست نمی‌آید و همه مطالبی که در کتاب‌هایی چون هفت اقلیم و آتشکده و مجمع الفصحا و طرائق الحقایق و ریاض السیاحه و ریاض العارفین و از این قبیل کتب دیده می‌شود تکرار مکررات و خالی از فواید تاریخی و غالباً محتوی بر چند رباعی ازوست

از میان معاصران ما شرح حال سیف‌الدین به اجمال به قلم فؤاد کوپرولو در جلد چهارم دائرةالمعارف اسلامی مندرج است. مرحوم محمد قزوینی به علت اشتغال شدالازار بر اسم عارف مذکور ترجمه کوتاهی از او مأخوذ از مراجع صحیح و قدیم ترتیب داده است. آقای سعید نفیسی نیز شرح حالی از سیف‌الدین باخرزی به صورت مقدمه بر رباعیات او (که از منابع و مراجع متعدد رباعی‌های منسوب به او را جمع کرده‌اند) تدوین کرده‌اند.^۱

ظاهراً قدیم‌ترین (تا آنجا که بر این جانب معلوم است) ذکرری که از سیف‌الدین باخرزی در متون قدیم می‌یابیم اشاره‌ای است که عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا (تألیف حدود ۶۵۸) می‌آورد و می‌نویسد که مادر منکوقاآن هزار بالش نقره برای بنای مدرسه بخارا اختصاص داد و تولیت و اداره مدرسه را به عهده سیف‌الدین گذاشت.^۲

پس از جهانگشا قدیم‌ترین مأخذ ما مطلبی است که علی شاه بن محمد

۱. در تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون از سیف‌الدین به عنوان خلیفه نجم‌الدین کبری ذکر می‌شود. آنچه در تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا (۲: ۸۵۶-۸۵۸) آمده خلاصه مقاله سعید نفیسی است. کارل بروکلمن در تاریخ ادبیات عرب (ذیل سوم) در جایی که از وقایع الخلوه تألیف سیف‌الدین نام می‌برد اطلاعاتی مختصر در احوال او ذکر می‌کند. فریتز مایر در مقدمه آلمانی که بر متن عربی فوائج الجمال و فوائج الجلال تألیف نجم‌الدین کبری نوشته‌اش است شرح مختصری در ترجمه حال سیف‌الدین دارد.

۲. تاریخ جهانگشا، ج ۳: ۹.

خوارزمی بخاری (ظاهراً متولد ۶۲۳) از مریدان سیف‌الدین در کتاب اثمار الاشجار (اثمار و اشجار) نوشته است و وفات او را در شب یک شنبه بیست و چهارم ذی‌القعدة ۶۵۹ وقت نماز خفتن پس از هفت روز رنجوری ضبط می‌کند.^۱ و این ضبط درست مطابق است با آنچه در سند معتر و قدیم دیگر یعنی الجواهر المضیئة (مؤلف آن متولد ۶۹۶) آمده است. ما پس از این آنجا که درباره وفات او صحبت می‌کنیم به این مطلب باز می‌گردیم.^۲

II

نام و کنیه و لقب و شهرت

در اغلب مآخذ این عارف را به لقب او سیف‌الدین می‌شناسیم و اختلافی هم در لقبش دیده نمی‌شود. کنیه‌اش بنا بر ضبط مآخذ قدیم (الجواهر المضیئة، مجمل فصیح خوافی، تاریخ ملازاده) و مخصوصاً اوراد الاحباب تألیف نوۀ صاحب ترجمۀ (ورق 64b) ابوالمعالی است.^۳ نام او را همۀ مآخذ سعید ضبط کرده‌اند. وی در عهد خود به «شیخ عالم» (= شیخ العالم) مشهور بوده است و اغلب مآخذ به این اشتها اشاره کرده‌اند.^۴ ابوالمفاخر یحیی نوۀ او در کتاب اوراد الاحباب همیشه او را شیخ عالم یا شیخ العالم می‌نویسد.^۵ بنا بر قول صاحب قندیه، وی در بخارا و سمرقند به «خواجه فتح‌آبادی» نیز مشهور بوده است.^۶ سبب این اشتها را باید به

۱. این مطلب را سعید نفیسی در مقاله از نسخه خطی ملکی خود نقل می‌کند. در چاپ ناقصی که از این کتاب در هند به نام ثمرۀ شجرة نجوم (لکهنو، ۱۳۲۰ ق) شده است چنین مطلبی دیده نمی‌شود. در دو نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و کتابخانه دانشکده حقوق طهران نیز این مطلب نیست. ما نیز به نسخه متعلق به سعید نفیسی نگاه کرده‌ایم.

۲. باید توجه داشت که جهان‌گشا یک سال قبل از وفات شیخ و اثمار الاشجار میان ۶۷۹ - ۶۹۱ تألیف شده است.

۳. فؤاد کوپرولو در دائرة المعارف اسلامی و آقای سعید نفیسی در مقاله خود کنیه‌اش را «ابوالمعانی» می‌نویسند. این سهو ظاهراً مأخوذ از نفعات‌الانس است.

۴. مجمل فصیح خوافی، تاریخ گزیده (ص ۷۹۱)، حبیب‌السیر (۶۴۰۳)، تذکرة الاولیاء محرابی (۷۷-۸۹) رشحات عین‌الحیة (۳۰)، روضات الجنات فی تاریخ هراة (۲۲۳-۲۲۵)، تاریخ ملازاده (۲-۴۰).

۵. نگاه کنید به منتخبات آن. نسخه خطی شماره کتابخانه نافذ پاشا مورخ ۷۹۷ که در دنبال این مقاله نقل می‌شود و در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست.

۶. قندیه، ص ۶۴.

علت آن دانست که خانقاه و تکیه شیخ در دیه «فتحاباد» نزدیک بخارا بوده است و همانجا مدفون است.

نام پدر وی در مآخذ قدیم و نزدیک به عصر سیف‌الدین (مجمل فصیح خوافی، سمط‌العلی، ملحقات الصراح، الجواهر المضية و تاریخ ملازاده) مطهر مضبوط است. اما در حبیب السیر و بعضی از کتب پس از آن (طرائق الحقائق، الذریعه، دائرة المعارف اسلامی، مقاله آقای سعید نفیسی) اسم پدر شیخ را «مظفر» ضبط کرده‌اند و این تحریف ظاهراً ناشی از حبیب‌السیر است. قرینه‌ای که بر صحت ضبط «مظهر» در میان هست این است که نام سومین فرزند سیف‌الدین باخرزی ملقب به مظهرالدین «مظهر» بوده است و می‌دانیم که میان قدما مرسوم بوده است که نام پدر خود را بر پسر خود می‌گذارده‌اند، کما اینکه سیف‌الدین باخرزی نیز همانم با جد خویش و نام آنها سعید بوده است.

چنان‌که گذشت نام جد سیف‌الدین باخرزی بنا به ضبط الجواهر المضية (۲۴۹:۱) و مجمل فصیح خوافی و تاریخ ملازاده (۴۱-۴۲) و هدیه العارفين (۱: ۳۹۱) «سعید» است و نام نیایش را مؤلفان مجمل فصیح خوافی و هدیه العارفين «علی» نوشته‌اند.

به‌طور خلاصه آنکه این عارف را باید ابوالمعالی سیف‌الدین سعید بن مظهر بن سعید بن علی الصوفی الباخری مشهور به شیخ عالم‌نامید^۱ و مولد او باخرز از قراء خراسان میان نیشابور و هرات در جنوب جام است.^۲

III

تاریخ ولادت و رحلت

تاریخ ولادت سیف‌الدین باخرزی را الجواهر المضية و تاریخ ملازاده مؤکداً

۱. در نسخه موسوم به المشیخة (شماره ۲۱۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه در صفحه ۱۸۵ که داستانی صوفیانه از سیف‌الدین نقل شده نام او و پدرانش به همین ترتیب آمده است.

۲. یاقوت، ۱: ۴۵۸.

روز شنبه نهم شعبان ۵۸۶ ضبط می‌کنند. اما فصیح خوافی ذیل حوادث ۵۷۶ ضبط کرده است.

اما چون مدت عمر او را مؤلف تاریخ ملازاده^۱ و صاحب خزینة الاصفیا^۲ هفتاد و سه سال قید کرده‌اند و تاریخ وفات او به استناد منابع اصیل سال ۶۵۹ بوده است. پس تولد او در سال ۵۸۶ اتفاق افتاده نه سال ۵۷۶ چنان که در مجمل فصیح خوافی آمده است.^۳ در تاریخ ملازاده این رباعی:

تصوف را چو احیا کرد معبود سعید بن المطهر بود مقصود

ولادت در نهم از ماه شعبان ز هجرت پانصد و هشتاد و شش بود

در ماده تاریخ ولادت شیخ از گفته قائل نامعلوم نقل شده است.

تاریخ وفات او را به اختلاف ذکر کرده‌اند. مجمل فصیح خوافی سال ۶۴۶^۴ و شاهد صادق سال ۶۵۳ و تاریخ گزیده و روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات و حبیب السیر و تاریخ کبیر و خزینة الاصفیا و ریاض السیاحة و طرائق الحقائق و ریاض العارفین و به تبع آنها دائرة المعارف اسلامی سال ۶۵۸ را سنه وفات شیخ دانسته‌اند و هیچ یک ماه و روز فوت را قید نکرده‌اند. اما مأخذ قدیم تر که تألیف آنها نزدیک به عصر صاحب ترجمه و طبعاً معتبر ترست چون اثمار الاشجار و تاریخ و صاف (ص ۱۵) و الجواهر المضية و نفحات الانس و تاریخ یافعی (۴: ۹۵۱)^۵ و تاریخ ملازاده سال ۶۵۹ را ضبط کرده‌اند. از متأخرین صاحب هدیه العارفین نیز همین سال را وفات شیخ دانسته است. در سه مأخذ معتبر یعنی اثمار الاشجار و الجواهر المضية و تاریخ ملازاده روز و ماه را نیز ذکر می‌کنند.

اثمار الاشجار نوشته است که رحلت وی در شب یک شنبه ۲۴ ذی القعدة ۶۵۹ وقت نماز خفتن پس از هفت روز رنجوری روی داد. در الجواهر المضية آمده است که: «مات ليلة السبت خامس عشرين ذی القعدة عند الحافظ ابی محمد سنة

۱. تاریخ ملازاده، ص ۴۲. ۲. خزینة الاصفیا، ۲: ۲۷۳ - ۲۷۴.

۳. فریتز مایر تولد او را ۵۸۵ ضبط کرده و معلوم نیست از کدام مأخذ این تاریخ را به دست آورده است.

۴. اگرچه فصیح خوافی وفات شیخ را ذیل سال ۶۴۶ ضبط کرده است ولی می‌نویسد که دیگران سال ۶۵۹ را سنه وفات شیخ دانسته‌اند.

۵. به نقل از مقاله سعید نفیسی، مجله دانشکده ادبیات، ج ۲ ش ۴: ۱ - ۵.

تسع و خمسين و ست مائة^۱. مؤلف تاريخ ملازاده می‌نویسد: «وفات ایشان در بیست و چهارم ذوالقعدة سنة تسع و خمسين و ستمائة» بود و این رباعی را نیز نقل می‌کند:

در ششصد و پنجاه و نه از حکم و دود در بیست و چهار ماه ذوالقعدة که بود
آن مرغ همای عالم همت را باز اجل از چنگ جهانش بر بود^۲

IV تبرستان

وقایع زندگانی

اکنون پردازیم به اخبار و قصصی که در خصوص زندگانی شیخ و حالات و روحيات و مقامات او در دست داریم و از روی آنها می‌توانیم اطلاعاتی از وقایع حیات وی به ترتیب تاریخی مدون و مرتب کنیم. بحث درباره کشف و کرامات شیخ و مناقب و مقامات او دامنه‌ای وسیع می‌خواهد و این سطور و مقاله گنجایش آن مطالب را نخواهد داشت، به خصوص که در این زمینه موارد نسبتاً زیادی از کتاب ابوالمفاخر یحیی نوّه او به دست می‌آید و برای آنکه فواید مذکور در کتاب مزبور از دست نرود تمام اقوال و روایاتی را که در آن کتاب درباره شیخ دیده‌ام و استخراج کرده‌ام به صورت ضمیمه در پایان مطالب خود می‌آورم تا برای تحقیق دیگران مواد مفیدی فراهم شده باشد.

پیش از آنکه به حوادث زندگانی شیخ پردازیم تذکار این نکته واجب است. که ابوالمفاخر یحیی در کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب نوشته است که سیف‌الدین باخرزی روزنامه حیات خود را پنهان تحریر می‌کرد و پس از مرگش به دست افتاد و عین عبارات او چنین است:

۱. الجواهر المضية فی طبقات الحنفية، ۱: ۲۴۹.

۲. تاريخ ملازاده، ص ۴۲-۴۰.

فریتز مایر در مقدمه بر فوائج الجمال (ص ۴۲-۴۳) سنة ۶۴۵ و باریه دومنار در فرهنگ جغرافیائی ایوان (ترجمه ملخص و مستخرج یاقوت) سال ۶۴۸ را ضبط کرده‌اند! در تاریخ و صاف آمده است که «شیخ الشیوخ سیف‌الدین الباخری ... در عهد آلفونیدای ارجعی از این سراچه ناپایدار به دارالقرار خرامید» (چاپ سنگی ص ۱۵) و بنابر طبقات سلاطین اسلام، آلفو در ۶۵۹ به سلطنت رسیده است.

«شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی را رضی‌الله عنه روزنامه بوده است پنهانی که بعد از وفات شیخ آن را دیده‌اند که حرکات و سکنتات جمیع عمر را شیخ بر آنجا ثبت [کرده] بوده و هر هدیه که به حضرت شیخ آورده بوده‌اند تا به خمره جفرات که پیرزنی آورده باشد نبشته بوده و نماز و دعائی که در عوض آن شیخ کرده بود نبشته تا به حدی که مدت طهارت و حیض زنان و کنیزکان و اختلاف او چنان که حکم شرع است ثبت بوده است تا نباید که سهو شود و هر جفایی و جواری را که دشمنان و حاسدان در حق شیخ کرده‌اند و شیخ در شب چند رکعت نماز در عوض آن جفا و جور برای آن گشاده است و دعا و خیری که او را کرده بود آن جمله در روزنامه ثبت بود.»^۱

شیخ سیف‌الدین مقدمات علوم را در زادگاه خویش و فقه و فرائد و تفسیر را نزد استادانی چند در شهرهای هرات و نیشابور فراگرفت.^۲ صاحب مجمل فصیح خوانی ذیل حوادث سال ۶۴۶ می‌نویسد که شیخ در هنگام اقامت در باخرز با خواجه سنجان (متوفی در ۵۹۳ یا ۵۹۷) و استاد مردان صحبت داشته است. اگر چه صحبت داشتن شیخ با خواجه سنجان بعید نیست ولی باید متوجه بود که سیف‌الدین باخرزی در زمان وفات خواجه سنجان بیش از هفت تا یازده سال نداشته است.

سپس به قصد زیارت و استفادت به نزد شیخ نجم‌الدین کبری (متوفی در ۶۱۸) به خوارزم سفر کرد و در آنجا ملازمت آن شیخ را برگزید و دست ارادت در دامن سرسلسله طریقه کبرویه زد و پس از برگذار کردن یک اربعین به مقام والای خلافت نجم‌الدین نائل آمد.^۳

۱. اوراد‌الاحباب و فصوص‌الآداب، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲. در مجمل فصیح خوانی آمده است که حدیث بر شیخ شهاب‌المله والدین ابو جعفر عمر السهروردی البکری قدس سره خواند (ذیل حوادث سال ۶۴۶)

صاحب تاریخ ملازاده می‌نویسد روایت ایشان در علم حدیث از امام صاین‌الدین است (ص ۴۰) و در جای دیگر می‌گوید امام رکن‌الدین الشهدی از اساتید شیخ بود.

در الجواهر المفضیة آمده است که: «تفقه علی شمس الائمة الکوردی». همین مؤلف ذیل احوال رشیدالدین یوسف بن محمد فیدی، سیف‌الدین را از شاگردان وی می‌نویسد.

۳. تقریباً همه مأخذ مهم متذکر این مطلب شده‌اند و نام سیف‌الدین را در ردیف دیگر خلفای شیخ نجم‌الدین ذکر کرده‌اند.

در کتاب نفیس اوراد الاحباب و فصوص الآداب در جایی که مؤلف از اسناد خرقه و طریقه پوشیدن و پس از آن از «اسناد تلقین الذکر» صحبت می‌کند و آداب این رسم و سنت را برمی‌شمارد به‌طور مثال اسناد خرقه پوشیدن خود را باز می‌گوید و از خلال آن برمی‌آید که شیخ سیف‌الدین باخرزی خرقه از دست شیخ نجم‌الدین پوشیده است. می‌نویسد:

«والبس هو» [شیخ اسمعیل العصری] شیخنا آية الله الكبرى اباالجناب نجم‌الدین احمد بن احمد الكبرى الخیر فی الصوفی و البس هو شیخ العالم قطب الوقت ابوالمعالی سیف الحق و الدین سعید بن المطهر بن سعید الصوفی الباخرزی^۱. ذیل اسناد تلقین الذکر می‌نویسد: «ثم سمعت الذکر من مولائی و ابی شیخ الاسلام کاشف الاسرار زیدة الاخیار برهان الحق و الدین ابی المظفر احمد بن سعید بن المطهر و هما اخذا الذکر عن حضرة شیخ العالم قطب الوقت وسیلة الخلق الی الحق ابی المعالی سیف الحق و الدین سعید بن المطهر الباخرزی رضوان الله علیه و هواخذه عن شیخ شیوخ الدنیا نجم الحق و الدین ابی الجناب احمد بن عمر الكبرى قدس الله روحه و رضى عنه^۲».

فصیح خوافی در تألیف خود نوشته است که: «وی خرقه تبرک از دست شیخ تاج‌الدین محمود بن حداد (?) الاشنهی پوشیده در هراة گرفت^۳ و بنابراین قبل از اینکه به خوارزم برود و خرقه از دست نجم‌الدین کبری بپوشد در هرات نیز صوفی دیگری بدو خرقه تبرک پوشانیده بوده است.

سیف‌الدین باخرزی پیش از سال ۶۱۸ که شهادت نجم‌الدین کبری در آن سال روی داد از جانب نجم‌الدین به بخارا رفت و تا پایان عمر به عزت و احترام در آنجا زندگی کرد. بنابراین بیش از چهل سال در آن شهر زیست. مردم شهر و ناحیت بخارا به او احترام و اعتقاد کامل داشتند و سخت مورد توجه عامه بود و در همین شهرست که ملقب به «شیخ عالم» گردید. شیخ سیف‌الدین در راه ترویج طریقه کبرویه و بسط دین اسلام بنابر آنچه در اوراد الاحباب می‌خوانیم از صدمه و آزار

۱. اوراد الاحباب، ۶۴۵. ۲. ایضاً ۶۴۵.

۳. ذیل حوادث ۶۴۶ مأخوذ از «ذیل بارتلد» درباره شیخ تاج‌الدین محمود اشنهی به حواشی صفحات ۳۰۷ و ۳۵۲ شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار مراجعه شود.

کافران بی نصیب نبود. ابوالمفاخر یحیی می‌نویسد:

«شیخ عالم سیف‌الدین باخرزی را رضوان‌الله علیه جمعی از کافران قصد کردند و دشمنان سعیها نمودند و ایلچی به بخارا آمد و شیخ را در نماز گرفتند و برفتند و روز دیگر از شهر بیرون آوردند و به اردو می‌بردند و چند هزار آدمی مشایعه کردند و از سر حزن آب از دیده می‌باریدند و شیخ همچنان برسته در بسط و فرح بود، این رباعی فرمود:

بی‌خویش و تبار و بی‌قرینم کردی
با فاقه و فقر همنشینم کردی
این مرتبه مقربان در تست
یارب به چه خدمت این چنینم کردی^۱

سیف‌الدین باخرزی همیشه از طرف سلاطین و پادشاهزادگان مورد تفقد و بزرگداشت بود.

ابوالفضل بن محمد المعروف به جمال التفرشی در ملحقات الصراح می‌نویسد که برکه‌خان پسر توشی چون به بخارا آمد شیخ را زیارت کرد و خدمتش را دریافت.^۲

بنا بر آنچه عظاملک جوینی در جهانگشای نوشته است^۳ و رشیدالدین فضل‌الله تقریباً همان عبارات را در جامع التواریخ آورده است.^۴ و پس از آن حبیب‌السیر و روضة‌الصفاء آن مطلب را نقل کرده‌اند مادر منکوقاآن موسوم به سرفوتی بیکی^۵ با وجود آنکه عیسوی مذهب و مروج و حامی دین نصاری بود هزار بالش نقره از مال خود را به منظور بنای مدرسه در بخارا وقف کرد و اداره و تولیت آن را در عهده سیف‌الدین باخرزی وا گذاشت و همچنین چند دیه را بر آن مدرسه وقف کرد. بنا بر قول صاحب ریاض‌السیاحه خود منکوقاآن نیز نسبت به شیخ احترام فراوان ملحوظ می‌داشت.

۱. اورادالاجاب و فصوص الآداب، ورق ۱۷۳b.

۲. به نقل بارتلد در ذیل ترکستان، ص ۱۳۶. ۳. جهانگشا، ۹:۳.

۴. جامع‌التواریخ، ۵۸۱:۱.

۵. نام او به اشکال مختلف در متون آمده و مرحوم محمد قزوینی در حاشیه جهانگشا آنها را نقل کرده است و در اینجا شکل مضبوط آن مرحوم مناط نقل قرار گرفت.

همچنین به شرحی که پس ازین در ذیل احوال برهان الدین احمد فرزند شیخ خواهیم دید، معلوم می شود که سلاطین قراختایی کرمان حقیقت مقام بلند و تقوای شیخ سیف الدین را دریافته بودند و ترکان خاتون برای اینکه شیخ یکی از فرزندان خود را به کرمان بفرستد تحف و هدایای بسیار به خدمتش روانه می کند.^۱

در خصوص احترام و توجهی که همگان نسبت به مقام شیخ سیف الدین ملحوظ می داشته اند این مطلب مؤید صحت ادعا خواهد بود که خواجوی کرمانی (۶۸۹ - ظ ۷۵۳) شاعر سخن سنج با اینکه زمان شیخ را درک نکرده قصیده ای در حق و مدح سیف الدین سروده است که تمام چهل و پنج بیت را باید در دیوان شاعر خواند و ما در اینجا نقل چند بیت آن را لازم می دانیم. البته این امر که پس از حیات کسی شاعران او را مدح کنند امر مستبعدی نیست به خصوص در این مورد که فرزند شیخ در کرمان یعنی شهر خواجو می زیسته و در همانجا نیز به خاک سپرده شده است و شاید بتوان گفت که شاعر بدو اعتقاد می ورزیده است.

«یمدح الشیخ العالم قدوة الاوتاد و الاقطاب سیف الحق و الدین الباخری
قدس الله روحه

دوش چون سیمرغ زرین کوه بر قاف آشیان
آمدند از هر طرف مرغان شب خوان در فغان
... ..
... ..

گفتم آیا این جماعت را که باشد مقتدا
عقل مرشد گفت مقصود وجود انس و جان
گوهر درج ولایت قبله روی زمین
اختر برج هدایت زبده دور زمان
سیف دین الحق و الدنیا امام الخافقین
شمع جمع اولیا سرّ اله المستعان

۱. سبط العلی للحضرة العلیا، ص ۴۳، تذکرة الاولیاء، محرابی کرمانی، ص ۷۹.

... ..

 جسته سلطانان ز «فتح‌آباد» او فتح و ظفر
 یافته شاهان ز حرز نام او امن و امان
 صیت خواجو باد همچون نام او آفاق گیر
 زانکه در قلب سخن چون سیف شد رطب اللسان^۱

V

معاصران و معاشران

مطالبی که در باب کرامات و مقامات او و مفاوضات وی با عارفان یا افراد دیگر در کتب دیده می‌شود - به جز مطالبی که در کتاب نوه او موسوم به اوراد الاحباب آمده است و من همه آن مطالب را در پی هم به صورت ضمیمه این مقاله در پایان خواهم آورد - به شرح زیر است:

(۱) مولانا جلال‌الدین محمد رومی

در مناقب العارفین افلاکی دو نقل در خصوص ملاقات مظهرالدین مظهر فرزند سیف‌الدین باخرزی با مولانای روم وجود دارد که در آنها از شیخ سیف‌الدین نیز ذکر می‌شود. از آن دو نقل نیک برمی‌آید که سیف‌الدین باخرزی مقام مولانا را دریافته بوده و به او احترام می‌گذاشته است.

نخستین حکایت این است که چون مظهرالدین به قونیه رسید اظهار کرد چرا مولانا از او دیدن نکرده است. مولانا در میان تقریر حقایق خطاب می‌کند که قادم مائیم نه تو. این سخن به گوش مظهرالدین می‌رسد. از گفتار خویش متنبه می‌شود و پیاده به حضرت مولانا رو می‌آورد و می‌گوید: «آنچه پدرم وصیت می‌فرمود که

۱. دیوان خواجوی کرمانی ص ۵۹۸ - ۶۰۰.

چارق آهنین می باید پوشیدن و عصای آهنین به کف گرفتن و به طلب مولانا رفتن که دریافتن صحبت او بزرگ از جمله مفترضات است حق گفته است و برحق بوده است.^۱

موضوع نقل دوم که باز از مظهرالدین مطهر روایت شده این است که ملک شمس الدین هندی ملک شیراز که به شیخ سیف الدین باخرزی اعتقاد می ورزید غزلی از مولانا را به بخارا به خدمت شیخ می فرستد. چون غزل بر شیخ رسید و آن را بخواند نعره بزد و بی خود شد و جامه ها درید. «بعد از آن فرمود زهی مرد نازنین، زهی شهسوار دین! زهی قطب آسمان و زمین... الله الله چارق آهنین باید پوشیدن و عصای آهنین به کف گرفتن و به طلب او بزرگ رفتن» و همه یاروان و مریدان را به دیدار کردن مولانا ترغیب می کند و می گوید «دوستان ما به دیدار او روند و من پیر شده ام و طاقت سفر ندارم» و به مظهرالدین مطهر خطاب می کند که «امیدوارم که چشم های تو به دیدار مبارک آن مظهر مطهر منور گردد».^۲

۲) خواجه نصیرالدین طوسی

اگر انتساب رباعی مذکور در زیر:

مفخر دهر شیخ باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی
با خردمند کی توانی زیست چون ترا گفته اند باخرزی^۳
به خواجه نصیرالدین طوسی بنا بر قول روضات الجنات صحیح باشد معلوم می شود که میان خواجه و شیخ معارضه رفته است.^۴

۱. مناقب العارفين، ۱: ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲. مناقب العارفين، ۱: ۲۶۷.

۳. روضات الجنات، حاشیه ص ۱۸.

۴. آقای محمدتقی مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار طوسی (ص ۳۳۳) به نقل از «جنگی» رباعی مذکور را با اختلافات مختصر و بدون انتساب به خواجه با رباعی جوابیه از سیف الدین باخرزی به شرح زیر نقل می کند:

هله ای سیف دین باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی
کی تو با آدمی توانی زیست چون ترا گفته اند باخرزی

جواب

برو ای دوست طاعت می کن تا به کی فسق و معصیت ورزی
آخر عمر با تو خواهم زیست چون مرا گفته اند باخرزی!

۳) شیخ حسن بلغاری و خواجه غریب

این هر دو از صوفیه منسلک به طریقه نقشبندی و از معاریف متصوفه عهد خویش بودند. در رشحات عین الحیات ذیل احوال خواجه غریب می‌خوانیم که:

«با شیخ‌العالم شیخ سیف‌الدین باخرزی قدس سره که از کبار اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری بوده است قدس سره معاصر بوده و در فتح آباد بخارا که مدفن شیخ سیف‌الدین آنجاست به هم صحبت بسیار می‌داشته‌اند و در آن زمان شیخ مجذوب محبوب القلوب شیخ حسن بلغاری رحمه‌الله از جانب اروس و بلغار به ولایت بخارا آمده است خدمت خواجه غریب را که در آن وقت نود ساله بوده است دریافته است و بغایت معتقد شده و چون شیخ حسن شیخ سیف‌الدین را ملاقات کرده است شیخ سیف‌الدین از وی پرسیده است که خواجه غریب را چون یافتید. فرمود که مرد تمام است.^۱»

۴) کمال‌الدین خوارزمی

جمال تفرشی در ملحقات الصراح نقل می‌کند مکتوبی از سیف‌الدین باخرزی خطاب به شیخ‌المشایخ کمال‌الدین خوارزمی، از صوفیه کبرویه، دیده است.^۲

۵) برهان‌الدین بخاری

مؤلف حبیب‌السیر ذیل احوال قوبیلای قآن واقعه کشتن برهان‌الدین بخاری از مریدان سیف‌الدین را چنین می‌نویسد:

«قبلاً قآن به واسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان‌الدین بخاری را که از جمله مریدان سیف‌الدین باخرزی بود و در خان بالیق به نصیحت طوایف اشتغال می‌نمود به جمعی سپرد که تا ماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا مریض گشته وفات یافت.^۳»

۶- خواجه سنجان و استاد مردان

به‌طوری که در ضمن احوال شیخ دیدیم به استناد مجمل فصیح خوافی

۱. رشحات عین الحیات ص ۳۰.

۲. به نقل بارتلد در ذیل ترکستان، ص ۱۳۶ از ملحقات الصراح.

۳. حبیب‌السیر، ۳: ۶۴.

سیف‌الدین باخرزی با خواجه سنجان و استاد مردان که از صوفیه بزرگ ناحیت خواف و باخرز بوده‌اند صحبت داشته است.^۱

۷- نورالدین بصیر

در قندیه ذیل حالات نورالدین بصیر عارف و متصوف دو نقل در خصوص او و سیف‌الدین باخرزی یاد شده است.

«نقل است که چون حضرت شیخ‌العالم و آن خلاصه وجود آدم سیف‌الدین باخرزی که در بخارای شریف در فتح‌آباد آسوده‌اند و ایشان را خواجه فتح‌آبادی می‌گویند و خواجه فتح‌آبادی را با حضرت شیخ نورالدین بصیر عهد برادری بوده است و خواجه فتح‌آبادی هر گاهی که از آنجا به دیدن حضرت شیخ نورالدین بصیر می‌آمدند حضرت نورالدین علیه‌الرحمة از برای استقبال ایشان تا یک فرسخی راه از سمرقند که کوشکی بوده است که آن را کوشک علقمه می‌گفته‌اند در آنجا رفته به یکدیگر ملاقات می‌کرده‌اند»^۲.

نقل دیگر این است که شیخ سیف‌الدین در یکی از سال‌ها دیدار نورالدین بصیر را به هنگامی می‌گذارد که انگور خلیلی سمرقند پخته باشد تا از آن انگور بخورد. در این بار چون سیف‌الدین به کوشک علقمه می‌رسد نورالدین بصیر به مرسوم سابق به استقبال او نیامده بود. شیخ سیف‌الدین به سوی منزل نورالدین بصیر عزیمت می‌کند و به دهلیز خانه ورود می‌کند. در آنجا یکی از خدام می‌گوید که شیخ‌العالم به دیدن شما آمده‌اند و در دهلیز ایستاده‌اند، آیا اجازت است که حضرت درآید. شیخ نورالدین می‌گوید که او از برای دیدن ما نیامده، از برای خوردن انگور آمده است! پس سیف‌الدین باخرزی به بخارا باز می‌گردد و یک پای از رکاب برمی‌آورد و بر زمین می‌نهد و ضمیر خویش را از خوردن انگور پاک می‌کند و مجدد از برای دیدن شیخ نورالدین بصیر به سمرقند می‌رود.^۳

۱. مجمل فصیح خوافی، ذیل حوادث سال ۶۴۶.

۲. قندیه، ص ۶۴.

۳. قندیه، ص ۶۴ - ۶۵.

۸- نجم‌الدین کبری

در نفحات الانس و حبيب السیر و مجالس العشاق دو نقل درباره شیخ سیف‌الدین هست. یکی این است که کنیزکی از ختا برای شیخ نجم‌الدین کبری آوردند شب زفاف به اصحاب می‌گوید که ما امشب لذت مشروعه داریم، شما نیز در موافقت ما ترک ریاضت کنید و آسوده به سر برید. پس شیخ سیف‌الدین باخرزی ابریق پرآب کرد و بر در خلوت شیخ نجم‌الدین بماند. بامدادان نجم‌الدین کبری فرمود نه مگر گفته بودیم که شب به لذت مشغول باشید و ترک ریاضت کنید. گفت شما فرمودید که هرکس به لذت و حضور خود مشغول شود و مرا هیچ لذتی بالاتر از این نیست که خدمت شیخ خود کنم. پس نجم‌الدین کبری فرمود پادشاهان در رکاب تو بدونند! و بعد می‌نویسند که روزی یکی از سلاطین اسبی به شیخ سیف‌الدین بخشید و خواست تا خود شیخ را بر آن سوار کند. اسب برمید و پادشاه نیز بدوید تا اسب را بگیرد. شیخ فرمود که شیخ نجم‌الدین مرا گفته بود که پادشاهان در رکاب تو بدونند!

۹- نقل دیگر

نقل دیگر این است که شیخ سیف‌الدین باخرزی بر سر جنازه درویشی حضور یافت گفتند تا تلقین فرماید. پیش روی جنازه برآمد و گفت:

گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که به وقت عجز دستت گیرم عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم^۲

VI

آثار و اشعار

اگر چه مؤلف بستان‌السیاحه می‌نویسد که سیف‌الدین باخرزی تصانیف بسیار

۱. نفحات الانس، ص ۴۳۱؛ حبيب السیر، ۶۱۳؛ مجالس العشاق، ص ۱۱۲.

۲. نفحات الانس، ص ۴۳۲؛ حبيب السیر، ۶۱:۳.

دارد.^۱ اما چه در تضانیف فهارس کتابخانه‌ها و چه در مآخذ قدیم فقط بر آثار زیر اطلاع می‌یابیم.

- ۱- شرح اسماء الحسنی که نسخه آن را نمی‌شناسم و از وجود آن بی‌خبرم.^۲
- ۲- وقائع الخلوۃ که نسخه‌ای از آن در کتابخانه فرهنگستان لیدن به شماره ۲۲۵۲ موجود است.^۳

۳- رساله وصیة السفر که ابوالمفاخر یحیی نوۀ او در کتاب اورادالاجاب از آن نام می‌برد و آن را از مآخذ تألیف کتاب خود می‌شمرد.^۴

۴- رساله در عشق به فارسی، نسخه‌ای از آن جزء مجموعه خطی مورخ ۶۶۷ اکنون متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران است و در مجله دانشکده ادبیات سال ۸ شماره ۴ (۱۳۴۰) توسط نگارنده به چاپ رسیده است.

۵- از رباعیات او نخستین بار ۵۱ رباعی از روی نسخه‌ای متعلق به کتابخانه خدابخش در بانک پور با مقدمه‌ای به قلم خدابخش در مجله مستشرقین آلمانی طبع شد.^۵ بعد آقای سعید نفیسی ۹۰ رباعی او را به طبع رسانیدند.^۶ رباعیات سیف‌الدین با رباعیات ابوسعید و خیام و بابا افضل و دیگران خلط شده است.^۷ از رباعیات او نسخه‌ای در موزه بریتانیا^۸ و کتابخانه فرهنگستان اطریش^۹ هست و به طوری پراکنده در جنگ‌ها و مجموعه‌ها به دست می‌آید.

قطعه‌ای هم صاحب بتخانه از او نقل می‌کند که بارتلد آن را در ذیل ترکستان آورده است.

۲. هدیة العارفين

۱. بستان السیاحه، ص ۱۶۹.

3. M.J.De Goeje: Cataligus Codicum Orienteium Bibliothlecae Academiae Lugdunis - Batauae, Vol. V,P.18.

- P. Coorhoece: Handlist of Arabic mss. in the Libraries of the University of Leiden..., P. 397.

- C. Brockelmann: Geschichte der Arabischen Literature, SUP-Plement 1, P. 810.

۵. Z D M G جلد ۵۹ صفحات ۳۴۵ - ۳۵۴.

۴. اورادالاجاب، ۲۰۴ a

۷. سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۶۰.

۶. مجله دانشکده ادبیات، ج ۲ شماره ۴.

۸. به شماره Or 9348 به نقل از مقاله زکی ولیدی طوغان درباره بعضی نسخه‌های فارسی و عربی و ترکی لندن و طهران، مندرج در ITED چاپ استانبول ۱۹۶۰ جلد سوم صفحات ۱۳۳ - ۱۶۰.

۹. فهرست «کرافت»، شماره ۱۹۹.

VII

مزار و خانقاه

شیخ پس از وفات در همان محله فتح آباد که خانقاه وی در آنجا بود به خاک سپرده شد و گوش مزار عارفان و درویشان گردید. مجمل فصیح خوانی ذیل وقایع سال ۶۴۹ نوشته است که خانقاه شیخ سیف‌الدین در محله فتح آباد به دستور سیورقوتی بیگی بنا گردید.

ابن بطوطه در سفر خود چون به بخارا رسید بدین خانقاه فرود آمد. وی در رحله خود از آن چنین یاد می‌کند:

«در بخارا در ریض معروف فتح آباد که قبر شیخ دانشمند سیف‌الدین باخرزی در آن واقع است منزل کردیم. شیخ از بزرگان اولیا بود و خانقاهی که منزل ما در آن بود به او منسوب است. این خانقاه بزرگ اوقاف بسیار دارد که به مصرف اطعام مسافرین می‌رسد»^۱

خبر دیگری که از این خانقاه و مزار داریم شرحی است که صاحب طرائق الحقائق پس از سفر خود در سال ۱۳۱۶ قمری در کتاب مذکور آورده است. وی می‌نویسد که خانقاه را امیر تیمور در سال ۷۸۸ با باغ و عمارت بنا کرد و ظاهراً این مطلب مأخوذ از کتیبه‌های آن مزار است. در دنبال آن می‌نویسد کاشی‌های قیمتی آنجا به دست بی انصاف‌ها خراب شده است و به دزدی می‌فروشند.

IIV

اولاد و احفاد

شیخ سیف‌الدین باخرزی سه پسر داشته است: جلال‌الدین محمد، برهان‌الدین احمد و مظهرالدین مطهر^۲.

از سلسله خاندان سیف‌الدین افراد دیگری را می‌شناسیم که از نسل

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۷۳.

۲. مجمل فصیح خوانی، ذیل حوادث ۶۴۶.

برهان‌الدین احمد بوده‌اند و تا نیمه اول قرن دهم می‌زیسته‌اند و پس از این از آنها صحبت خواهیم کرد.



۱- جلال‌الدین محمد

وی پسر ارشد سیف‌الدین است. مفصل‌ترین ترجمه حال او را الجواهر المضية به دست می‌دهد و می‌نویسد که روز چهارشنبه ۱۶ جمادی‌الاولی از سال ۱۶۶۱ در نزدیکی بخارا شهید شد و تولدش روز شنبه پنجم ربیع‌الاول سال ۶۲۵ روی داد و فقه را از پدر فراگرفت.^۲

رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ در موضعی که از احوال برکه گفتگو در میان است می‌نویسد:

«همه متعلقان و نوکران برکه را بکشتند تا غایت که شیخ‌زاده اسلام برهان‌الدین پسر شیخ بزرگوار سیف‌الدین باخرزی را نیز بدون علت شهید گردانیدند»^۳.

اما چون به شرحی که خواهیم دید برهان‌الدین فرزند دوم شیخ بنا بر خواهش ترکان خاتون به کرمان می‌رود و در همانجا وفات می‌کند و بنا بر مسطورات مزارات کرمان در همانجا مدفون می‌شود ناگزیر ازین شیخ زاده اسلام مراد جلال‌الدین است که طبق مندرجات الجواهر المضية شهید شد، به عبارت دیگر آنکه برهان‌الدین تحریف و سهوی است است از طرف صاحب جامع‌التواریخ به جلال‌الدین.

جلال‌الدین محمد در همانجا مدفون است که پدرش. مؤلف تاریخ ملازاده می‌نویسد که در جهت قبله تربت شیخ دو فرزند او خواند جلال‌الدین شهید و مطهرالدین به خاک سپرده شده‌اند.^۴

۱. مجمل فصیح خوانی شهادت جلال‌الدین را ذیل سال ۶۶۰ ضبط کرده است.

۲. الجواهر المضية، ۱: ۲۴۹.

۳. به نقل بارتلد در ذیل ترکستان.

۴. تاریخ ملازاده، ص ۴۳.

۲- برهان الدین احمد

نخستین مطلب مهمی که دربارهٔ مقام و منزلت فرزند دوم شیخ سیف‌الدین باخرزی در دست داریم شرحی است که مؤلف سمط‌العلی للحضرة العلیا ذیل احوال ترکان خاتون پادشاه کرمان راجع به علمائی می‌نویسد که در آنجا تدریس می‌کردند. او گوید:

«شیخ‌زاده جهان برهان الحق والدین الباخری که واسطهٔ عقد اخلاف شیخ شیوخ عهده و زمانه آیه‌الله فی عظمه شأنه و علو مکانه سیف‌الحق والدین المجلس العالی سعیدبن مطهر بن ابی المعالی قدس‌الله روحهما از وطن مألوف نهضت کرده به کرمان آمد و غریق انواع اصطناع و ایادی و مشمول اصناف الطاف باکر و غادی ترکان گشت و موالی عظام تاج الحق والدین تاج الشریعة و برهان الحق والدین برهان الشریعة که علو خاندان و سمو دودمان ایشان اظهر من ضوء النهار بود و ایشان را شاهان بخارا گفتندی برامید مبرّات آن خاتون عالی همت متوجه این ملک شدند و کسائر امثالها [ظ: امثالهما] از عطایا و عوارف ترکان بقسط اوفر و حظ اکمل احتظا یافتند و به تدریس مدرسهٔ قطبیه موسوم گشت»^۱.

همین مؤلف در جای دیگر که از بنای مدرسهٔ احداث شده توسط پادشاه مذکور سخن می‌دارد می‌نویسد که برهان‌الدین را «به اسم شیخی در آن رباط تمکین داد»^۲.

از تحقیقات مرحوم قزوینی در حواشی شدالازار ذیل احوال شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد الکبرا برمی‌آید که در عبارت «لقى الشيخ المرشد سيف الدين مطهر الباخري به کرمان و لبس عنه الخرقه» مراد همین برهان‌الدین است نه سیف‌الدین به علت آنکه برهان‌الدین در کرمان اقامت داشت و عصر ناصرالدین عمر با عهد برهان‌الدین تطبیق می‌کند و اصلاً «سيف الدين مطهر» در میان ملوک کرمان نبوده است، پس مؤلف سیف‌الدین سعیدبن مطهر را با سیف‌الدین مطهر خلط کرده است.^۳

۱. سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۴۳ - ۴۴.

۲. سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۵۸.

۳. شدالازار، حاشیهٔ ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

فصیح خوافی در مجمل می نویسد که شیخ برهان الدین فرزند میانه سیف الدین باخرزی به حج رفت و در مراجعت در کرمان سکنی گزید^۱ و در جای دیگر می گوید که از حمایت و تربیت قتلغ ترکان برخوردار داشت و بالأخره ذیل حوادث سال ۶۹۶ وفات او را ضبط می کند.

مشروحان و مهمترین سندی که در باب احوال این برهان الدین به دست داریم تذکرة الاولیاء محرابی (مزارات کرمان) است که مؤلف خود را از نتایج همین برهان الدین می خواند و اطلاعات مفید و تازه ای در خصوص وی به دست می دهد و به سبب احتوای بر مطالبی در خصوص کرامات و مناقب او نقل خلاصه مسطورات آن کتاب را لازم می داند:

«حالت عرفان شعاری ... شیخ برهان الدین احمد المشتهر به شیخ زاده سعید: ایشان پسر حضرت قطب العالم و شیخ العالم الاعلم شیخ سیف الدین الباخری المشهور به شیخ عالمند ... چنین گویند که ایشان در بخارا بوده اند در زمان ترکان خاتون، چون ترکان را اعتماد تمام به شیخ عالم بوده و تحف و هدایای بسیار به خدمت شیخ عالم فرستاده که التماس آن است که یکی از فرزندان یا احفاد شما در کرمان باشد... حضرت شیخ عالم دندان حضرت رسالت پناه ... که در ملوک به ایشان رسیده بود و حرمت آن می فرموده اند چون اعتماد تمام بر فرزند خود شیخ برهان الدین احمد مذکور که مشهورست به شیخ زاده داشته اند آن را تسلیم ایشان نموده و به کرمان فرستاده اند و ترکان حرمت و رعایت بلانهایت به تقدیم رسانیده و خانقاهی جهت ایشان احداث نموده و خانقاه جهت مکان ایشان و مریدان و متعلقان ایشان ضمیمه خانقاه ساخته و معتقد بوده و کرامات بسیار از حضرت شیخ زاده سعید ظاهر و صادر شده.

از جمله چنین می گویند که یک نوبت از صفة بزرگ همین خانقاه وعظ می فرموده اند، در اثنای وعظ گرم شده اند و ایشان را جذبه و ذوقی تمام دست داده تا آنکه بالای منبر هر دو دست به طریق انبساط و دست افشانی از هم گشاده اند، سقف صفة از هم گشاده چنانکه آسمان ظاهر شد و مردم دیده اند و مندهش

۱. مجمل فصیح خوافی، ذیل حوادث سال ۶۴۶.

شده‌اند و چون دست‌ها با هم آورده‌اند سقف صفه با هم آمده چنانکه هیچ اثری ننموده و بعضی می‌گویند که صفه چون در هم جنبیده و از هم رفته شیخ‌زاده آستین افشانده و گفته بایست و چون وعظ تمام کرده و به پائین آمده و مردم را بیرون برده اشارت کرده صفه فرود آمده و ایشان جد اعلای کاتب راتب‌اند... و حضرت ترکان موقوفات بسیار بر این خانقاه فرموده بودند، اما حالی بایر و ضایع مانده...^۱

همین مأخذ محل مقبره و خانقاه شیخ‌زاده را در مقابل «حمام قلندران» نزدیک مسجد ملک در کرمان معین کند و بنابر حاشیه مصحح کتاب در این زمان از این آثار اثری به جای نیست.^۲

۳- مظهرالدین مطهر

نام سومین فرزند سیف‌الدین در مجمل فصیح خوانی آمده است و اطلاعات مفید دیگر در خصوص او را از مناقب العارفين افلاکی به دست می‌آوریم. بنا بر مسطورات کتاب اخیر مظهرالدین مطهر پس از وفات پدر (یعنی سال ۶۵۹) به قونیه آمد و چند سال در آنجا اقامت گزید و نوشته است می‌گویند که یکی از فرزندان در قونیه وفات یافته است. وی در قونیه از دیدار مولانای روم بهره‌ور شد و حکایتی در این باب در مناقب آمده است که پیش از این آن را نقل کردیم.^۳ برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به آنجا که درباره سیف‌الدین باخرزی و مولانا صحبت کرده‌ایم.

۴- ابوالمفاخر یحیی

از برهان‌الدین احمد فرزند دوم سیف‌الدین مدفون در کرمان فرزندی به نام ابوالمفاخر یحیی می‌شناسیم که در سال ۷۱۲ از کرمان به بخارا رفت و در همانجا به سال ۷۳۶ درگذشت^۴ و در جهت شرقی تربت جدّ خویش مدفون است.

وی عارف و محدث و واعظ بود و بر مزار و خانقاه سیف‌الدین در فتح‌آباد

۱. تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی، ص ۷۸ - ۸۱.

۲. همان کتاب، ص ۸۹ و حاشیه همین صفحه.

۳. مناقب العارفين، ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و ۲۶۷.

۴. مجمل فصیح خوانی نیز همین تاریخ را می‌نویسد. اما مؤلف کشف‌الظنون (۱: ۱۵۰) و به تبع او مؤلف هدیه العارفين (۲: ۵۲۵ - ۵۲۶) سال ۷۲۴ را تاریخ وفات او می‌دانسته‌اند.

سفره برای فقرا ترتیب می داد^۱. همین شخص است که ابن بطوطه در فتح آباد او را دیده و به نام حاجب یحیی از مهمان داری او به نیکی یاد کرده است^۲. مؤلف مزارات بخارا (تاریخ ملازاده) نام دو فرزند وی را «خاوند برهان الدین شهید و روح الدین شیخ داود»، مدفون در فتح آباد، ضبط کرده است^۳. ابوالمفاخر یحیی بنابر تألیف خود او موسوم به اوراد الاحباب، مسافرت های بسیار کرد و در مصر و شام و روم و عراق و آذربایجان و کرمان با مشایخ صوفیه نشست و خاست داشت. وی خرقة از دست صوفیه مغرب گرفت و ذکر آن را خود ذیل اسناد الخرقة به شرح زیر بیان می کند:

«يقول الفقير بن الفقير ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد بن المطهر الباخري ان من عواطف الله تعالى على هذا الضعيف انى وصلت ببلدة الموحدين تبريز.... فى شهر سنة سبع مائة و لقيت الشيخ الامام العالم المعمر المحدث بقية السلف فخرالدين عمر بن جلال الله احمد بن جلال الله عمر المجدنى التبريزى نور الله ضريحه فى غرفة الجامع و قرأت عليه نبذاً من كتاب المصابيح لامام الامة محيى السنة واجاز لى رواية جميع ماله فيه حق الرواية عنه خصوصاً كتاب عوارف المعارف فانه يرويه عن المصنف شيخ الشيوخ قدوة الاولياء ابى حفص شهاب الدين عمر بن محمد السهروردى قدس الله روحه و البسنى خرقة المشايخ الصوفية و اجاز لى لبسها و لباسها لمن طلبها منى و نعت الاجازة بانامله المباركة و قال البسنى شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردى و قال البسنى شيخى و عمى ضياء الدين حجة الاسلام ابوالنجيب عبدالقاهر بن عبد الله السهروردى و قال البسنى عمى القاضى وجيه الدين عمر بن محمد قال البسنى والدى محمد بن عبد الله المعروف بعمويه قال البسنى احمد الاسود قال البسنى ممشاد الدينورى

اسناد آخر له

«و هكذا قال الشيخ امام المحدثين فخرالدين عمر المجدنرانى التبريزى جزاه الله عناخير الجزاء ان الله تعالى شرفنى بصحبة شيخنا و سيدنا كاشف اسرار الحقيقة قدوة الواصلين سعيده الحق والدين وارث الانبياء والمرسلين محمد بن

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۷۳.

۱. تاريخ ملازاده، ص ۴۰ - ۴۲.

۳. تاريخ ملازاده، ص ۴۰ - ۴۲.

المؤيد الحموى سلام الله عليه وهو البسنى خرقة التصوف وقال انى لبستها من يد شيخ الاسلام صدرالدين ابى الحسن من ابيه الصدر السعيد عمادالدين ابى الفتح عمريين ابى الحسن من جده شيخ الاسلام محمد حمويه وله نسبتان نسبة الصحبة و نسبة الخرقة. اما نسبة الصحبة فمع الخضر عليه السلم و اما نسبة الخرقة فانه لبس من ركن الاسلام ابى على الفارمدى من قطب الوقت ابى القسيم الكركانى من....

٦٥٥ طريقة اخرى فى الخرقة

«يقول الفقير ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد الباخرزى ان من لطائف اكرام الله تعالى بهذا الضعيف انى وصلت بقاهرة مصر عام منصرفى من حج بيت الله و زيارة رسول الله و هو عام تسع و بسبع مائة و نزلت فى الخانقاه المعظم الموسوم بدار سعيد السعداء و ادركت فيه سعادة صحبة الشيخ العارف العالم الموحد المحقق الربانى ابى الفضل كمال الحق والدين بقية المحدثين مربى السالكين قاسم بن سعيد بن محمد الغزرى (؟) المغربى اعلى الله درجته و زاد فتوحه و سروره و قرأت عليه من احاديث رسول الله صلى الله عليه و سلم ما شاء الله و كتب المشايخ و كتاب فصوص الحكمة لشيخ المحققين و مرشد الواصلين ابى العربى ابى عبدالله محمد بن على الاندلسى قدس الله روحه و كان شيخنا مغريباً محققاً مدققاً ريانياً مستوراً عن الخلق بالخلق متذللاً مستصغراً نفسه عند الناس... و رأيت منه اشياء عجيبة و سمعت منه علوماً غريبة و صحبته مدة فاجازلى ان اروى عنه الصحيحين و الموطا و سائر الكتب الثقيلة و تصانيف ابن سبعين بروايته عنه مشايخه المغربية كما هو مكتوب فى الاجازة و البسنى خرقة المشايخ الصوفية و لقتنى كلمة لاله الا الله و اعطانى بيده المباركة سبعة بيدي و اسندها الى مشايخه المغربية و لقتنى الاستغفار و املا على سيد الاستغفار و هو قول النبى صلى الله عليه وسلم اللهم انت ربى لاله الا انت خلقتنى و انا عبدك و انا على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك على و ابوء بذنبى فاغفرلى فانه لا يغفر الذنوب الا انت و اوصانى ان اقرأه كل يوم سبعين مرة و اعددها بالسبعة و اجازلى لبس الخرقة والطيلسان والباسا للمريدين الطالبين و اخذ بيدي و علمنى بلفظه و تلقينه كيفية المبايعه مع المريدين و قصر شعورهم بالمقراض و المعاهدة مع التائبين عند اخذ ايديهم فوجدت بكرم الله و فضل من الشيخ ابى الفضل فتوحاً تامة كثيرة باطنية و الحمد لله رب العالمين حمد ايليق....

و به توفیق خدای تعالی در علم حدیث شست و اند شیخ محدث مفسر را دریافتیم بعضی را در مصر قاهره و بعضی را در بلاد شام و روم و بعضی را در عراق و آذربایجان و کرمان و بر ایشان به قدر امکان کتب احادیث و تفاسیر خواندم و جمله این مشایخ به نظر لطف و تربیت و قبول به این ضعیف نظر کردند و به اجازات عام و خاص تلفظ کردند و در کتابت [۶۶۸] آوردند و این کتاب را محل بیان این معنی نیست. این معانی و اجازات و روایات در مشیخة این ضعیف مکتوب و مسطورست^۱...

کتاب مفصل و مهمی که در مباحث مربوط به تصوف و آداب آن از ابوالمفاخر در دست است اوراد الاحباب و فصوص الآداب نام دارد و از مآخذ ما در شرح حال سیف الدین نیز بود و ما منقولاتی از آن را که مربوط به احوال و مناقب سیف الدین است پس ازین مقاله به صورت ضمیمه به طبع می‌رسانیم. در ذیل کشف الظنون و به قول از آن در هدیه العارفین نیز از این کتاب ذکر شده است^۲. کتاب مذکور در دو جلد است. نخستین جلد که اوراد الاحباب باشد عبارت است از شرح اوراد و عبادات و اساس امور مرید و شجره خرقه و مقامات مراقبه، در سرآغاز آن می‌نویسد که:

«خاطر جازم بود و دل عازم... تا خلاصه اوراد و لطف آداب که این طایفه صوفیه... حلیه بدن و زینت باطن گردانیده‌اند... و در رسایل مختصره و کتب مطوله به انامل شریفه... کتابت کرده‌اند به زبان فارسی جمع کرده شود و به لغت دری ترجمه کرده‌اید که درین دور و این دیار اکثر فقرا و اهل خرقه از ادراک لغت عربی بی نصیب‌اند. عاقبه الامر در شهر الله المبارک رمضان عمت میامنه لسنة ثلث و عشرين و سبع مائة (۷۲۳) توفیق رفیق... گشت تا این چند ورق صورت ارقام یافت و او را کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب نام شد و بر دو قسم منتصف کرده بود، بعون الله الوهاب^۳».

۱. اوراد الاحباب، اوراق ۴۶b تا ۶۶a.

۲. ایضاح المکنون، ۱: ۱۵۰، هدیه العارفین، ۲: ۵۲۵ - ۵۲۶. فریتز مایر کتاب مذکور را در کتابخانه ایاصوفیه (شماره ۴۷۹۲) دیده و در مقدمه فوائح الجمال از آن استفاده برده است، ولی نام آن را ذکر نمی‌کند.

۳. اوراد الاحباب، ورق 1 a - b.

خاتمه نصف اول کتاب چنین است:

«تألیف نصف اول کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب بحمد الله و حسن توفيقه و الهامه و ارشاده و فضله و موهبته و قدرته در منام روح انگیز دارالامان فتحاباد بر عتبة روضة مقدسة مطهرة شيخ العالم قطب الوقت سر الله في الارض سيف الحق والدين ابوالمعالي سعيد بن المطهرين سعيد الباخري الصوفي رضوان الله و سلامه عليه و مجموع آنچه درين نصف اول که اوراد الاحباب لقب گشته شد ترجمه بعضی از کتاب قوت القلوب است من تصانيف... شيخنا ابوطالب المكي رضى الله عنه الايك نيمه اوراد يامداد که در ورد اول روز نبشته شده است آن را شيخ العالم ختم المحدثين سيف الدين باخري از احاديث صحيحين و غيرهما جمع فرموده است و برآن اعتماد است...»

جلد دوم را فصوص الآداب می نامد و متضمن است بر آداب صوفیه و عقاید و اخلاق و طرز معاشرت و لباس و سماع و صحبت و شرایط شیخ و مرید و آداب خدام در انواع خدمات و حمام و آداب مسافرت و وقت سفر و آداب خلوت و اربعین و ترتیب ریاضت و مجاهدت، و در پایان آن می نویسد:

«کتاب را برین سخن ختم کردیم که زیادت ازین اظهار اسرار مصلحت نیست و اختیار و ابرار ماوراء این معانی ذکر کردن پسندیده نداشته اند و الحمد لله شکر این کتاب اوراد الاحباب و فصوص لآداب را جمع کرده شد به تمام در مقام روح انگیز دارالامان فتحاباد بر در روضة مطهرة مقدسة شيخ العالم ختم المحدثين سيف الحق والدين سعيد بن المطهرين سعيد الباخري رضوان الله و سلامه عليه در شهری که آخر او عشر ذوالحجة اربع و عشرين و سبع مائة (۷۲۴) بود به توفیق القادر الوهاب... و این نصف آخر را که فصوص الآداب است از این کتب و رسائل معتبرة معتمده که ذکر کرده می شود نقل افتاد: اولها قوت القلوب للشيخ ابي طالب المكي رضى الله عنه و آداب المریدین للشيخ ضياء الدين ابي نجيب السهروردي و عوارف المعارف للشيخ نجم الدين الکبری و رسالة وصية السفر للشيخ سيف الدين الباخري و حيلة الابدال و رسالة للشيخ ابي عبدالله المرجاني قدس الله ارواحهم و رضوان الله و سلامه عليهم اجمعين.

و در وقت تألیف این نصف آخر این یازده نسخه در نظر و ذهن این ضعیف بود و این کلمات ترجمه خلاصه کلم و فصل الخطاب این کتب است^۱»

(۵) افراد دیگر این خاندان

به جز افراد مذکور در فوق چند تن دیگر را می‌شناسیم که در تذکرة الاولیاء محرابی از آنها نام رفته است:

الف) خواجه ظهیرالدین حسن که از احفاد برهان‌الدین احمد است و در خانقاه شیخ‌زاده در کرمان مدفون بوده است.^۲ اطلاع دیگری که درباره این شخص داریم دو نکته‌ای است که در نسخه المشیخه (شماره ۲۱۴۳) کتابخانه مرکزی دانشگاه) آمده است: یک جا (ص ۵۷۵۲) خط دست همین ظهیرالدین حسن بن ناصر بن جلال‌الدین مسعود خطیب کرمانی و موضوع آن تحسین و تمجیدی است در حق سالک الدین محمدیزدی و در دنبال آن ۲۰ رباعی سیف‌الدین را نقل کرده. در جای دیگر باز همین ظهیرالدین حسن بن ناصرالدین عبدالرحیم بن جلال‌الدین مسعود المشهور بالخطیب (ص ۳۴۸) شجره نامه سلسله شاگردان ابراهیم ادهم را در تاریخ ۲۲ رمضان ۹۲۴ نقل کرده است. بنابراین معلوم می‌شود که وی تا این سال در حیات بوده است.

ب) جلال‌الدین مسعود جد مؤلف تذکرة الاولیاء محرابی که خطیب مسجد «جامع امیر» بود و در همان مزار مدفون است. درباره تاریخ حیات وی می‌نویسد که در بدو حال در سمرقند به طلب علم و ریاضت و سلوک مشغول بود و علم قرائت را خوب می‌دانست به نحوی که چون به کرمان آمد فضلا گفتند که گوئیا قرآن را مجدد به عالم آورده و شاگردی مولانا شرف‌الدین عثمان کرده است. سپس نقلی در خصوص استاد و شاگرد در سمرقند روایت می‌کند و می‌نویسد: «القصة حال شیخ جلال‌الدین مسعود و مقام ایشان عالی بوده و از ایشان غریب و عجایب سر برمی‌زده» و قصه‌ای درباره ادعای مولانا مفلح در باب خطیبی مسجد جامع که همواره در خاندان وی بوده و از طرف شاه به جلال‌الدین مسعود داده شده بوده

۱. همان نسخه ۲۰۴۸.

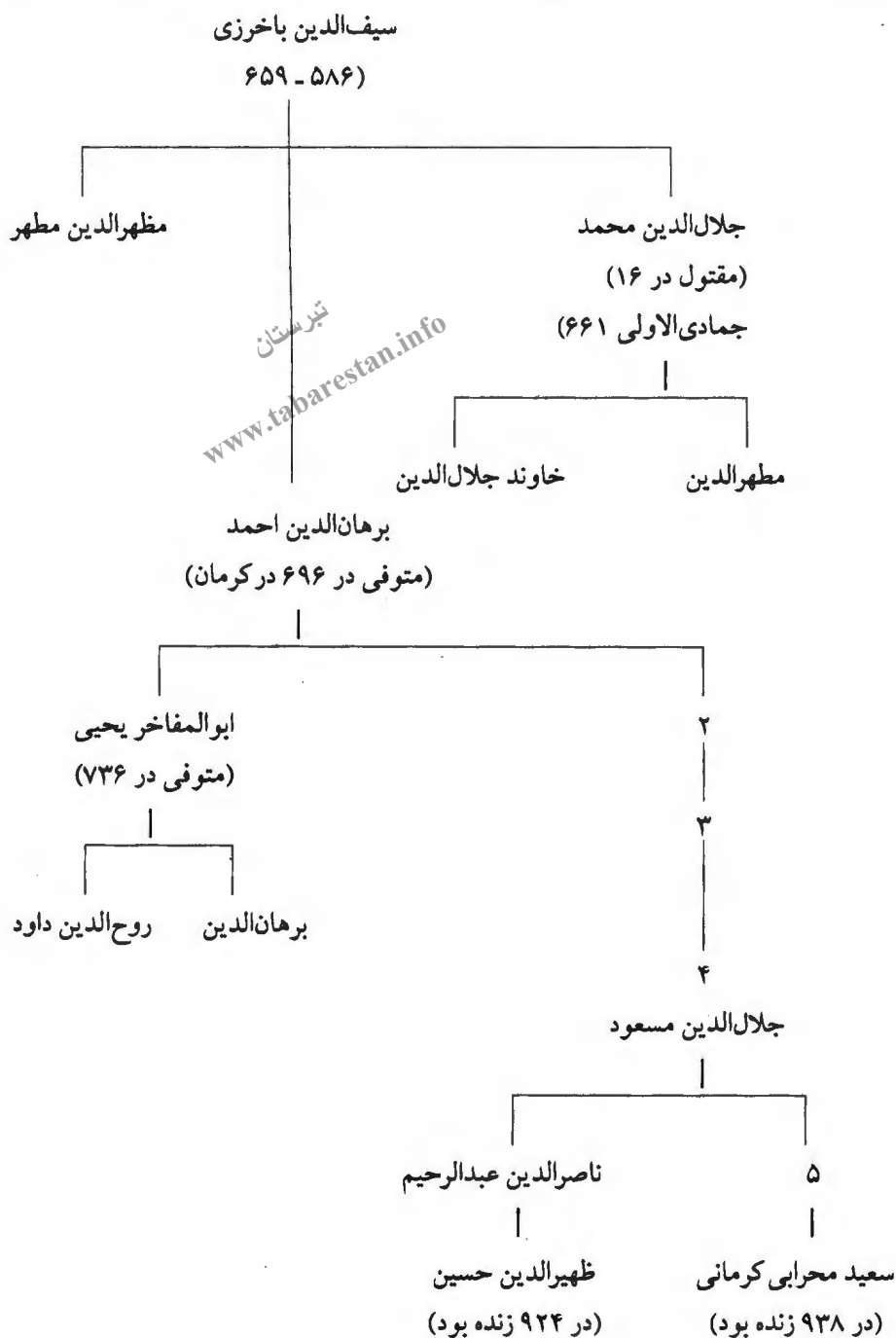
۲. تذکرة الاولیاء محرابی، ص ۸۱.

است درین جا نقل می‌کند. در پایان، نقل قولی دیگر در کرامت و تقوای شیخ به نقل از والده پدر خود یعنی زن شیخ می‌آورد که سبب تطویل کلام است و از آوردن آن خودداری می‌شود.^۱

ج) سعید محرابی کرمانی مؤلف تذکرة الاولیا یا مزارات کرمان که نسبتش به شش پشت به برهان‌الدین احمد و به دو پشت به جلال‌الدین مسعود می‌رسد و بیش از چهل سال خطیب مسجد جامع بوده است. محرابی در نیمه دوم قرن نهم متولد شده و چون کتاب خود را در سال ۹۳۸ در دست تألیف داشته ناگزیر وفاتش پس ازین تاریخ روی داده است. خود می‌نویسد «و کاتب فقیر حالا چهل کم یک سال است که برکت همت درویشان و حواله ایشان بدین منصب (خطیب مسجد) خطیر شریف اشتغال نموده و می‌نماید».^۲ ازین جمله استنباط می‌شود هنگامی که بدین مهم اشتغال یافته حداقل حدود سی سال داشته و ناگزیر در زمان تألیف کتاب در حدود هفتاد سال از عمر او می‌گذشته و بنابراین تولد او می‌تواند در حدود سال‌های ۸۶۵ - ۸۷۰ روی داده باشد.

۱. تذکرة الاولیاء محرابی، ص ۸۱ - ۸۹.

۲. همان کتاب، ص ۸۷ - ۸۸.



فهرست مأخذ

اوراد الاحباب و فضوص الآداب: ابوالمفاخر یحیی باخرزی، نسخه خطی شماره ۳۵۵ نافذ پاشا (عکس متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره‌های ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲) مکتوب در ۷۹۷ هجری، ۲۰۴ ورق.

آتشکده آذر: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، تصحیح حسن سادات ناصری، طهران، جلد اول، ۱۳۶۶ ش.

اثار الاشجار: تألیف علاء بخاری، نسخه خطی متعلق به سعید نفیسی که عکس آن نیز در کتابخانه مرکزی هست.

بستان السیاحة: حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی، اصفهان، ۱۳۴۲ ق. تاریخ ادبیات در ایران: دکتر ذبیح‌الله صفا، طهران، جلد دوم، ۱۳۳۶ ش. تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، چاپ عکسی به اهتمام ادوارد براون، اوقاف گیب، لیدن، ۱۹۱۰ م.

تاریخ ملازاده (مزارات بخارا): احمد بن محمود معین الفقراء، تصحیح احمد گلچین معانی، طهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۹ ش.

تجزیه الامصار (تاریخ و صاف): و صاف الحضر، چاپ عکس طهران، ۱۳۳۸ ش. تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی (مزارت کرمان): سعید محرابی کرمانی، تصحیح سید محمد هاشمی، به اهتمام حسین کوهی کرمانی، طهران، ۱۳۳۰ ش.

جامع التواریخ: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، به اهتمام دکتر بهمن کریمی، جلد دوم، طهران، ۱۳۳۸ ش.

الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیة: محیی‌الدین ابی محمد عبدالقادر القرشی، ۲ جلد، حیدرآباد، ۱۳۳۲ ق.

جهانگشا: عطا ملک جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، اوقاف گیب، جلد سوم، لیدن، ۱۹۳۶ م. حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر: خواندمیر، چاپ جدید، طهران، جلد سوم، ۱۳۳۳ ش.

خزینة الاصفیا: مولوی غلام سرور لاهوری، جلد دوم، لکهنو، ۱۲۹۰ ق. دیوان خواجوی کرمانی: به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی، طهران، ۱۳۳۶ ش.

الذریعة الی تصانیف الشیعة: آغا بزرگ طهرانی، القسم الثانی من الجزء التاسع، طهران، ۱۳۳۸ ش.

«ذیل ترکستان»: منقولات بارتلد از متون قدیمه (جلد دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۸۹ م)

رشحات عین‌الحیة: فخرالدین علی بن ملاحسین کاشفی، کانپور، چاپ هفتم، ۱۹۱۲ م.

- روضات الجنات: محمدباقر خوانساری، طهران.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات: معین الدین محمد زمچی اسفزاری، تصحیح سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه طهران جلد اول، طهران، ۱۳۳۸ ش.
- ریاض السیاحه: حاج زین العابدین شیروانی، چاپ دوم، طهران، ۱۳۳۹ ش.
- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر: سعید نفیسی، طهران، ۳۳۴ ش.
- سمط العلی للحضرة العلیا: ناصرالدین منشی، تصحیح عباس اقبال، طهران، ۱۳۲۸ ش.
- سیف الدین باخرزی: [مقاله] به قلم سعید نفیسی، مجله دانشکده ادبیات، سال دوم، طهران، ۱۳۳۳ ش.
- شاهد صادق: نشر عباس اقبال، به تفاریق در سال دوم مجله یادگار.
- شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار: معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، وزارت فرهنگ، طهران، ۱۳۲۸ ش.
- طرائق الحقائق: نایب الصدر حاج میرزا معصوم شیرازی، طهران، ۱۳۱۸/۱۹ ق.
- فصلی چند از تاریخ کبیر: تألیف جعفر محمد بن حسن جعفری، نشر ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد هفتم، طهران ۱۳۳۷ ش.
- قدیده (مزارات سمرقند): تصحیح ایرج افشار، نشریه شماره ۹ زبان و فرهنگ ایران، طهران ۱۳۳۴ ش.
- کشف الظنون: حاجی خلیفه، چاپ استانبول.
- مجالس العشاق: حسین بایقرا، چاپ کانپور، ۱۳۱۸ ق.
- مجالس النفالس: امیرعلی شیرنوائی، ترجمه های فخری هراتی و حکیم شاه محمد قزوینی، تصحیح علی اصغر حکمت، طهران، ۱۳۳۱ ش.
- مجمع الفصحا: رضاقلی هدایت، ۲ جلد، طهران، ۱۲۹۵ ق.
- مجله فصیح خوافی: (از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان».)
- المشیخه: نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست همین کتابخانه جلد نهم).
- ملحقات الصراح: ابی الفضل بن محمد المعروف به جمال التفرشی (از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان».)
- مناقب العارفين: شمس الدین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازجی، انجمن تاریخ ترک، جلد اول، انقره ۱۹۵۹ م.
- نفحات الانس: عبدالرحمن جامی، به اهتمام مهدی توحیدی پور، طهران، ۱۳۳۶ ش.
- هدیه العارفين: اسماعیل باشا بغدادی «استانبول» ۲ جلد، ۱۹۵۱-۱۹۵۵ م.

هفت اقلیم: امین احمد رازی، ۳ جلد، طهران، [۱۳۳۹].

Barbier de Meynard G.: *Dictionnaire. Geographique Historique et Litteraire de la Perse...*, Paris, 1861.

Brockelmann, G.: *Geschichte der Arabische Literature*, Supplement I, Leiden, 1941.

Brown, E.G.: *Literary History of Persia*, Vol 2.

De Goeje, M.J.: *Gatalogus codicum orintalium Bibliothecae Academie Lugduno - Botauae*, Vol V, Lugduni. 1873

Koprolu I.: *Saifal- Din Bakharzi, Encyclopedie de l'Islam*. Tome IV.

Krafft. A.: *Dir Arabischen Persischen und Turkischen Handschriften der K.K. Orientalischen Akademic zu Wien*, Wien, 1842.

Meier, F.: *Die Fawâ'ih al-Gamâl wa-Fawâtih al-Galâl des Nagm al din Kubra*, Wiesbaden, 1957.

Viirhocve P.: *Handlist Arabic Manuscripts in the Library of the Umiuersity of Leiden and...*, Laiden, 1957.

شعر وثوق الدوله* تبرستان

نمونه‌ای از تأثیر سیاست در شعر

دل پر اسف از ماضیم، و ز حال خود ناراضیم
تا خود چه راند قاضیم، تقدیر استقبال‌ها
ایام بر من چیره شد، چشم جهان‌بین خیره شد
وین آب صافی تیره شد، بس ماند در گودال‌ها

این دو بیت زیبا، استوار و تأثرانگیز از قصیده مشهور وثوق الدوله است. شاید بهترین و استوارترین شعر او همین قصیده باشد که مطلعش چنین است:

بگذشت در حسرت مرا بس ماه‌ها و سال‌ها

چون است حال ار بگذرد دائم بدین منوال‌ها^۱

به گمان من شاعر در چند جای این قصیده اشاراتی دارد به قرارداد معروف ۱۹۱۹، قراردادی که پردازنده آن و سراینده شعر را از میدان و حیثیت سیاسی دور کرد.

من قصیده را، در منبعی که پیش از قرارداد باشد ندیده‌ام، بنابراین متأسف بودن شاعر از گذشته‌ای است که او را گرفتار بدنامی سیاسی کرد. وثوق در عین حال

*. گفتاری است برای مقدمه دیوان وثوق (چاپ نشریات ما) با تجدیدنظر (نقل از آینده ۱۱ (۱۳۶۵)، صص ۴۲۸-۴۳۷).

۱. احمد اشتری (یکتا) از دوستان نزدیک وثوق الدوله قصیده‌ای در اقتفا و جواب گفته است:
ای دور مانده از وطن مانند یوسف سال‌ها وز کید اخوان دغل وز حیلۀ محال‌ها

کاملاً متوجه است که در «نامجوئی» احتمال «ننگ» هست و کسی که از ننگ پرهیز دارد نباید به میان میدان سیاست بیاید. گفته است:

نامجوئی نبود فارغ از آرایش ننگ اگر ننگ نباید ز کسان نام خواه
اگر شعرهای دلکش وثوق تاریخ داشت به خوبی می توانستیم دریابیم که هر
یک را در چه حالی و چه روزگاری سروده. به طور مثال این بیت مربوط به چه سالی
و اشاره به کدام حادثه مملکتی است:

ای کاش که ما نیز بمانیم و ببینیم تا عاقبت کار از این فتنه چه زاید
وثوق الدوله که در حکمت و تاریخ و ادب ممارسته ها داشت خود به خوبی
متوجه شده بود که تاریخ همچون آینه نمایاننده اعمال آدمی است. در قصیده آینه
گفته است:

نقش تو در زمانه بماند چنان که هست «تاریخ» حکم آینه دارد هر آینه
زیر فشار حادثه ام استخوان شکست آن سان که زیر چکش آهنگر آینه
مرد حکیم آینه دار طبیعت است دارد ودیعه در دل و هم در سر آینه
آن حادثه ای که استخوان وثوق الدوله «قرص و محکم» را شکست چیزی جز
عقد قرارداد سیاسی ۱۹۱۹ نمی تواند باشد. قراردادی که از آغاز با شکست همراه
بود و برای ایرانیان پذیرفتنی نبود.

همین نکته ها و اشارات شاعرانه است که می تواند به مورخ کمک کند و پس
از شصت و پنج سال افسردگی حال و روحیات خسته شاعر و پشیمانی او را به ما
بنماید.

وثوق الدوله در بیتی استوار معنای خوبی از «تاریخ» به دست می دهد و
گذشته و آینده را «دو حال» (یعنی وضع) از روزگار توصیف می کند، در بین دو بیت:
آینده و گذشته دو حالند در جهان

بنیاد تار و پود به جز این دو حال نیست

از آنچه رفت جز خط و خالی اثر نماند

تاریخ روزگار جز این خط و خال نیست

در غزلی خطاب به شیخ الملک اورنگ که در جواب مثنوی او سروده است

باز گوشه‌ای از ندامت خود از گذشته را یاد می‌کند و ما را با نحوه تفکر فلسفی خود آشنا می‌سازد. می‌گوید:

من ز دریاها گذشتم گر تو در کشتی نشستی
من نبستم دل به چیزی گر تو بر هر چیز بستی
گر مرا آغاز هشیاری است یا پایان مستی

تو به هر چیزی که بگذشتی بچسبیدی دو دستی
چون نظر وثوق در مصراع اول، ظاهراً اجبار به ترک مقام ریاست وزراء و پا گذاردن در دوره «هشیاری» بوده است به همین ملاحظه یکی از مخالفان سیاسی او در قضیه قرارداد، صادق مستشارالدوله، غزلی سروده است (اگرچه به هیچ وجه با شعر وثوق همسنگ نیست) که جواب سیاسی است به شعر بلند وثوق و من تفصیل آن را در کتاب «خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق» (تهران، ۱۳۶۱) آورده‌ام (جلد اول ص ۱۲۷-۱۲۹). اینجا به مناسبت دو بیت از غزل مستشارالدوله را نقل می‌کنم:

جمله بیداریت خواب و جمله هشیاریت مستی
در میان خواب و مستی غوطه‌ور در خودپرستی
گر نبستی دل به چیزی پس چرا بستی «قراری»

با هزاران ننگ و خواری مانده‌ای آنجا که هستی
بنابراین برای دست یافتن بهتر بر گذشته احوال وثوق الدوله و گوشه‌هایی از سرگذشت سیاسی او، جستجو در شعرهایش ضرورت تمام دارد.
مهمترین شعری که حالات و روحیات او را پس از سقوط از ریاست وزرائی (دوره قرارداد) می‌نماید همان قصیده‌ی عالی و تکان‌دهنده «بگذشت در حسرت مرا بس ماه‌ها و سال‌ها» است و بی‌گمان آن دو بیتی که از آن قصیده در پیشانی این گفتار آورده شد برهانی است روشن بر شکستگی روحی و افسردگی درونی شاعر، به مناسبت آنچه در یک جریان سیاسی سخت بر او گذشته و خواه‌ناخواه نتیجه مستقیم اعمال سیاسی او بوده است.

ابیات دیگر آن قصیده اغلب دارای اشاراتی است که حکایت از ناآرامی و

عصبانیت بیش از حد شاعر و پرخاش‌های درونی او از زندگی دارد و بالمآل خواننده بر این نکته دست می‌یابد که اگر وثوق طالب «عزت» است به مناسبت خستگی‌ها و دلمردگی سیاسی است که در جسم و جان آن مرد قوی پنجه در افکنده و او را به «کناره روی اجباری» واداشته و گفته است:

کو عزلتی راحت رسان، دور از محیط این خسان
تا تن زنند این ناکسان، زین قیل‌ها و قال‌ها
کو مهدی بی ضنتی، کارد به جانم رجمتی
برهاندم بی‌متی از دست این دجال‌ها
روزی برآید دست حق، چون قرص خورشید از شفق
بی‌ترس و بیم از طعن و دق، آسان کند اشکال‌ها
از خون این غدارها، وز خاک این بدکارها
جاری کند انهارها، بر پا کند اتلال‌ها
باور مکن در سیرها، از شرط مطلق خیرها
زان قائم بالغیرها، دعوی استقلال‌ها

تصور می‌کنم که درین مصرع آخر اشاره‌اش به سید ضیاءالدین طباطبائی است یعنی آن که اعلان صوری لغو قرارداد ۱۹۱۹ توسط او شد. درحالی که وثوق الدوله به خوبی آن شخص را می‌شناخت و طبعاً از روابط او با انگلیسیان آگاه بود و می‌دانست که دعوی استقلال از جانب چنان «جنمی» یعنی چه....

سید ضیاء از سال‌ها پیش از کودتا در راه سیاست انگلیس مشی کرده و از مدافعان سیاست طرف قرارداد بود. طبق اسناد و مدارکی که در سال‌های اخیر به دست آمده از امور مسلم است که سید با کارگزاران اصلی سفارت انگلیس آمد و شد سیاسی داشته و ابطال قرارداد هم بی‌تمایل آنان نبوده است.

وثوق الدوله پس از شکست سیاسی مجبور به «گوشه‌گیری» شد و قریب پنج سال از عمر را در غربت گذراند. ناچار در بسیاری از شعرهای خود به بیان حالت غربت پرداخته و از غربی نالیده است. در حالی که در اروپای آن روزگار به نوع او نایست بد بگذرد. او در آنجا احترام سیاسی داشت، پول داشت، ذوق و علم

داشت و می توانست خاطر شکسته را در میدان وسیع دیگر یعنی ادبیات و فلسفه که در هر دو رشته قوی دست بود به ورزش مصروف دارد. اما غربت اثرپذیر بود و وثوق را بی تاب ساخته بود. به علاوه گود پهناور سیاست برای وثوق الدوله لذت بخش بود و میدان ادب و فلسفه جایگاه تفنن و وقت گذرانی.

اینجا نقل چند بیتی از اشعار او که وصف خوب، زیبا و پرسوز و گداز از غربت دارد به جاست:

شهری و دیاری که در آن هم نفسی نیست
گر لندن و پاریس بود جز قفسی نیست
ناچار دل از خانه بریدیم چو دیدیم
در خانه به جز خانه برانداز کسی نیست
بگریز ازین مردم کین جوی هوسناک
در دل چو تراکینه و در سر هوسی نیست
در بند کسان بودن ما رنج عبث بود
آسودگی آنراست که در بند کسی نیست

قاطعاً نمی توان گفت که وثوق این غزل را در کدام یک از روزهای غربت و در کدام یک از سفرها سروده، ولی از کنایات و اشاراتی نظیر «مردم را کین جوی و هوسناک دانستن» توان گفت که از اشعار دوران دوری او از ایران پس از همان قرارداد کذائی است، آنکه به رانده شدن سیاسی او منجر شد. به احتمال توان گفت که مصرع اول بیت آخر اشاره ای است به قرارداد ۱۹۱۹ و دست برداشتن انگلیس ها از آن معاهده که طبعاً موجب دور شدن وثوق از سیاست ایران شد و دریافته بود که «در بند کسان بودن» رنج عبث بوده است.

در زندگی وثوق دو دوره مهم «غربت اجباری» و «دوری از سیاست» پیش آمد. یکی پس از قرارداد ۱۹۱۹ بود و بار دیگر پس از استعفا از ریاست فرهنگستان در عصر پهلوی اول که به عنوان بیماری به اروپا رفت و جان را از حوادث احتمالی به سلامت در برد. زیرا وثوق هم در پی رجال دیگر همانند مدرس و سردار اسعد و نصره الدوله و تقی زاده و مصدق در معرض خطر غضب بد عاقبت شاه بود.

در اشعار دوره غربت دلزدگی و آزدگی از غربت از مضامین اصلی شعر اوست. همه جا دوری از یار و دیار ظرافت جان او را خراشیده و او را خسته و وامانده کرد. شاعر خوب دریافته بود که اگر اوضاع برگردد و او به ایران باز رود دیگر دور دور او نیست و روزگاری پیش نمی آید که دستش به دامن سیاست بند شود. در غزلی شیوا گفته است:

بار سفر ببند که دیگر مجال نیست
دم در رسید و فرصت شد رحال نیست
عمر گذشته باز نیاید به جای خویش
مرد حکیم در پی امر محال نیست
این سیل تندرو که سرازیر شد ز کوه
دیگر به کوه برشدنش احتمال نیست
در دو غزل دیگر پیری و دوری از وطن را چنین یاد کرده است:
هر چند پیر و خسته دلم باز خوشدلم
کاندیشه تو در سر و عشق تو در دل است
حرمان و رنج غربت و دوری و خستگی
آسان گذشت و کار فراق تو مشکل است

یاد کن روزی از امروز که من در سفرم
تا چه سان می گذرد بر من و چون می گذرم
همه ایام جوانی به بطالت بگذشت
تا چه سان بگذرد امروز که پیرانه سرم
در سال های آخری که در اروپا بود شعری سرود که خود آن را «مشق قافیه» نامیده و انصافاً خوب از عهده قافیه پردازی برآمده. او در این شعر حالات نفسانی خود را در پیرانه سرنیکو باز گفته و تفکرات خود را درباره اوضاع مملکت از دیدگاه سیاست باز خسته و از دست رفته ای چنین سروده است:

چون بدین عالم نباشد دیگرم وابستگی
 تا به کی این ناتوانی تا به چند این خستگی
 هر چه باید بگذرد بگذشت یا خواهد گذشت
 چون گریزی نیست از تقدیر و از بایستگی
 من نمی‌گویم کسی شایسته‌تر از من نبود
 لیک می‌گویم ندیدم در کسی شایستگی
 سیرها در عمر کردم از نفاق و اختلاف
 در لباس اتحاد حزبی و همدستگی
 سالخوردان بی‌نفوذ و نورسان بی‌تجربه
 وای بر آن سالخوردی آه از این وارستگی
 در جنایت پافشار و در خیانت پای بست
 آه از آن پافشاری اف بر این پابستگی
 در سیاست جمله چون بوزینگان در جست و خیز
 هر که بهتر جست بودش دعوی برجستگی
 با حریفان این سخن سر بسته گفتم گرچه نیست
 این حقیقت در خور مستوری و سر بستگی
 وثوق الدوله کشانیده شدن آدمی را به ورطه‌های جانگزا و ناپسند زندگی
 ناشی از فریب حرص و آرزو می‌داند. شاید آن‌چه او درین باره اندیشیده است
 برخاسته از سرنوشتی باشد که خود گرفتار آن شد.
 نیروی ما بر تئابد با فریب حرص و آز با گنه نبود گناه‌آلوده را نیروی جنگ
 در جای دیگر «خوابگاه حرص و آز» را موضوع سخن خویش قرار داده و
 گفته است:
 دست ابلیس است کاندرا خوابگاه حرص و آز
 پرورد نوزادگان هستی ما را به ناز
 از چند بیت غزل به مطلع زیر:

یارب این می‌زده را داروی مخموری نیست
 یا صباخی ز پی این شب دیجوری نیست
 جوهر فکر سیاسیش می‌تراود آن‌جا که می‌گوید:
 آن که با آب و گلش بندگی آمیخته‌اند
 لایق تربیت ملی و جمهوری نیست
 سفله گر راه بزرگان رود این عاریتی است
 سیرت عاریتی سیرت مفطوری نیست
 یا ترا ذائقه شربت آزادی نه
 یا بجز زهر در این ساغر بلوری نیست
 تردید نباید کرد که مضامین این غزل غالباً اشاره است به اوضاع و مسائل
 اجتماعی ایران در دوره‌ای که صحبت جمهوری در میان بود و به سلطنت رضاشاه
 منتهی شد، همانطور که در غزل دیگری هم سروده است.
 در باختر و خاور اگر جنگ و گریز است
 در کشور ما بی‌طرفان شور و شری نیست
 از همین گونه است این بیت:
 وصل تو به رضوان نفروشم که نیم من
 زان قوم که آجیل فروشند به عاجل
 و باید این بیت اشاره باشد به نطق مستوفی‌الممالک در مجلس در آن وقت
 که گفت آجیل نمی‌گیرم و آجیل نمی‌دهم.
 سریع‌ترین جایی که وثوق الدوله اوضاع اجتماعی ایران را تشریح کرده در این
 ابیات است:
 ما خود همه غولانیم ایران همه بیغوله
 از بندر عبادان تا جنگل ماسوله
 ترسیم ز هر اصلاح کاین بدعت مذمومه است
 شادیم به هر تقلید کاین سنت معموله

بیداری ما شاید در حشر بود کایدون
 شغل شب و روز ماست بیتوته و قیلوله
 وثوق الدوله در عالم سیاست پیرو «عقل مردد» و «دودلی» نبود. سری داشت
 نترس. بی جهت نیست که در قصیده‌ای گفته است:
 وقت آن آمد که مردان بر کمر دامن زنند
 جامه از آهن کنند و بر صف دشمن زنند
 وقت آن آمد که مردان تیغ همت برکشند
 تا که این گردنکشان خیره را گردن زنند
 خرمن این ناکسان ندهند اگر مردان به باد
 این خسان آزادگان را شعله بر خرمن زنند
 می‌دانیم که او در قلع و قمع غائله نایب‌حسین مردی مردانه بود و بر همین
 راهی رفت که مضمون فکرش بود درین شعر:
 قویدل با مکاره پنجه بازیم ز طوفان حوادث دل نیازیم
 در غزلی، «عقل مردد» را مردود شناخته است و بیتی درین باره دارد که تقریباً
 مثل سائر شده است:
 با عقل مردد نتوان رست ز غوغا اینجاست که دیوانگی نیز بیاید^۱
 بعضی از ابیات این غزل مسلماً ناظر است بر گوشه‌هایی از اوضاع سیاسی
 ایران. ولی مربوط به کدام از حوادث زمان است نمی‌دانیم. مانند این دو بیت:
 این فتنه که در شهر برانگیخت رخ دوست
 در حوزه عشاق بسی دیر نپاید
 ای کاش که ما نیز بمانیم و ببینیم
 تا عاقبت کار ازین فتنه چه زاید
 در غزل دیگری نیز به موضوع «حیرت و تردید» پرداخته و این اندیشه را

۱. ملک‌الشعرای بهار هم غزلی در افتای غزل و وثوق دارد که حبیب یغمائی در سال دهم مجله یغما (ص ۲۵۴-۲۵۵) روبه‌روی هم چاپ کرده و یادآور شده که بیت مذکور در فوق در هر دو غزل هست. مطلع غزل بهار چنین است:

نخلی که قد افراشت به پستی نگراید شاخی که خم آورد دگر راست نیاید

پروریده است که اگر زندگی در تردید بگذرد چیزی جز «حسرت» از آن به دست نخواهد آمد. پیش از این دیدیم که در قصیده مشهور خویش، هم موضوع «حسرت» را صدر سخن خود قرار داده بود.

باری غزل شیوائی که در آن از «تردید» سخن می‌گوید این است:

ای برادر چند گویم آن کنم یا این کنم

حیرت و تردید را در زندگی آیین کنم

تا ابد در وادی حسرت بمانم پای بست

گر نخواهم یا ندانم آن کنم یا این کنم

آفرینش سرفرازم کرده از نیروی عقل

کافرینش را به زیور معرفت آذین کنم

در جای دیگر گوهر آدمی را که اندیشه اوست می‌ستاید و می‌گوید:

گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس

جز بدان پی نتوان برد به مقدار کسی

... وثوق الدوله «عشق» را هم از نظر دور نمی‌دارد و در چند جای عقل و

عشق را که بهتر و برتر بودن یکی از دیگری موجب سرگستگی در افکار بسیاری از

شاعران و حکیمان و عارفان بوده است. به یاد می‌آورد.

عشق بر دل خیمه زد در سر بساط عقل طی شد

این یکی بگشاد بارش آن یکی بر بست رختش

عشق دیوانه ره غارت دل پیش گرفت

عقل بر خویش بترسید و سر خویش گرفت

برادرش قوام السلطنه که گاهی شعر می‌گفت غزلی دارد که مطلعش معروف و

یادآور همین مضامین است:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است

عشق خندید که یا جای تو یا جای من است

وثوق الدوله هماره به چشم یک حکیم به عقل می‌نگرد و ظاهراً عقل را بر

عشق مرجح می‌دارد. او نیک می‌داند که حرکات علمی و فکری جهان منحصرأ بر پایه عقل استوار است.

بر عقل گردد متکی اهرم کند حس ذکی

چیره شود از زیرکی بر جرّ این اثقالها

سعی کن تا نفزائی گره از بیخردی

چون به دانش نگشایی گره از کار کسی

حرکات فلکی چون نه به کام فلک است

به خرد تکیه کن و کام به ناکام مخواه

قسمت زیادی از اشعار و ثوق آمیخته به مباحث فلسفی است. مثنوی‌های او غالباً به بیان افکار فلسفی اختصاص دارد. در سایر اشعار هم نکته‌هایی هست که سرزده از مشرب فکری و فلسفی اوست. در اکثر آن‌ها مضامینی درباره تقدیر و جبر، ناگشودن راز آفرینش، وحدت وجود مندرج است و گاه به صورت تکرار مضمون. ما اگر مالک ابریم و اگر صاحب باد بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد

نقش بد از قلم صنع نیاید به وجود

زشت بینی صفت دیده بدبین من است

آن که از حکمت ایجاد جهان بی‌خبرست

در حوادث سخن از چون و چرا نتواند

رازها در پس پرده است که حل کردن آن

نیروی عقل من و فکر شما نتواند

نیستی نبود به جز فقدان آثار وجود
 حالت ما وصف هستی را بر آن ضم می‌کند
 یک صدا از مبدأ ناقوس وحدت پیش نیست
 کاین صدا را گوش ما گه زیر و گه بم می‌کند

یک صدا پیش ز موسیقی وحدت مشو
 گرچه در جامعه زیری و بی می‌آید
 همه صیوروت هستی بود و نیل وجود
 که همی می‌رود و باز همی می‌آید
 دائماً هر عدمی راست وجودی در پی
 دم به دم بعد وجودی عدمی می‌آید

صیوروت و مرور بود رمز کاینات
 مَرّ سحاب هست و جمود جبال نیست
 دنیای ما که عالم ابعاد هندسی است
 جز تنگنای وحشت و خوف و ضلال نیست

دست ابلیس است کاندرا خوابگاه حرص و آز
 پرورد نوزادگان هستی ما را به ناز
 گوهر ما را دگرگون سازد از آغاز کار
 این کهن پیر فسون پرداز دیو حیل ساز
 رشته‌های میل ما در دست این افسونگرست
 گه گهی کوتاه گیرد رشته را گاهی دراز

اهرمن را ای که می‌پنداری از یزدان جدا
 هیچ میدانی که یزدان جان و اهریمن تن است

نیستی اهرمن پیدایش نور خداست
غیبت رخسار یزدان جلوه اهریمن است

به کارگاه حقیقت پناه باید جست
گرت مجال دهد فتنه‌های اهریمن
درباره «حرکت جوهری» که مبحثی است معروف از فلسفه ملاصدرا گفته
است:

گر بدانی که تو و جمله ذرات وجود
همه چون در گذرستند و تو چون در گذری
وزش باد و فرو ریختن سیل عظیم
پیش چشم تو بود حادثه مختصری
در شگفت از پرش خلقی و محبوس در آن

که تو خود نیز سراپا همه بالی و پری
خلاصه آن که شعر خوب و عالی و ممتاز و ثوقی از روزگاری است که او از
سیاست دور ماند و از مقامات دنیوی کنارا افتاد و نگرش درونی و تفکر فلسفی چاره
شکستگی‌ها و خستگی‌های زندگانی او شد.

روابط وثوق‌الدوله با شاعران

وثوق‌الدوله با ادیبان و شاعران نشست و خاست می‌کرد^۱ و حتی در زمان
تصدی مقام‌های سیاسی از شوخی و تفنن ادبی با شعرا باز نمی‌ماند. پاسخی
منظوم که به یحیی ریحان گفته از دوره‌ای است که مقتدرانه بر مسند ریاست وزرا

۱. از جمله با ذبیح بهروز محشور بود، از آن گاه که بهروز در لندن می‌زیست و دستیار ادوارد براون در تدریس زبان فارسی بود و وثوق پس از استعفای از ریاست وزراء چندی در آن دیار اقامت کرده بود. در همان‌جا بود که ذبیح بهروز منظومه «شمسیه لندنیه» میرزا محمدباقر بواناتی را به خط خوش خویش و به خواهش براون (شاگرد بواناتی) برای وثوق‌الدوله تحریر و به وثوق پیشکش کرد. (مجله آینده، سال هشتم صفحه ۸۳۵-۸۳۷). از یادگارهای دیگر دوستی میان آن دو، رساله «آیین بزرگی داد به پارسی» است که بهروز پس از درگذشت وثوق به یاد او به چاپ رسانید. بهروز در چاپ اول دیوان وثوق هم ظاهراً دست داشت. نسخه‌ای از آن چاپ که من دارم همان است که مرحوم بهروز به من لطف کرده است.

تکیه زده و یک‌ه تاز میدان سیاست بود. رباعی ظریف، محکم و قاطعی که در جواب و خطاب به ملک‌الشعراى بهار سروده است هم از آن ایام است.

رثای و ثوق‌الدوله درباره ادیب پیشاوری به زبان و لحن و الفاظی که از هر حیث متناسب با نام و زبان و شعر ادیب بود یادگاری است از روزگاران دراز دوستی و ارادت و ثوق به ادیب و رثائی است که بهتر و مناسب‌تر ازین کسی برای ادیب نگفت. مضامین و معانی و الفاظ و اوراق آن شعر در خور مقام بلند شاعری است که از سرآمدان شعر در آن روزگار بود.

قطعه‌ای که درباره «گلچین جهانبانی» سروده (نه درباره کتابی دیگر) گویای پیوستگی و دلبستگی و ثوق به شعر فارسی و مراتب بلند آن است.
 و ثوق در فاصله میان دو دوره ریاست وزرائی خود محفلی ادبی در باغ شخصی (سلیمانیه) داشت که گروهی از شاعران و ادیبان در آن شرکت می‌کردند. (از صبا تا نیما. جلد دوم، صفحه ۴۲۹-۴۳۵).

یکی از غزل‌های مشهور و ثوق را که به مطلع زیرست:

ای بر قبیله دل و دین ترک‌تاز کن دست جفا به خرمن دل‌ها دراز کن
 نزدیک به یک صد تن تضمین و اقتفا کرده‌اند. و بسیاری از آن‌ها در جراید و مجلات قدیم (مخصوصاً ارمغان) چاپ شده است. از جمله ایرج میرزا که با و ثوق‌الدوله دوست و معاشر بوده سروده است:

آزرده‌ام از آن بت بسیار ناز کن پا از گلیم خویش فروتر دراز کن
 فرخ و ثوق دولت کز عدل او نماند دست طمع به مال رعیت دراز کن

(ص ۷۱ دیوان چاپ دکتر محبوب)

و همو باز غزلی نیمه تمام که به شوخی است بر همان وزن و قافیه در اقتفای غزل و ثوق سروده و اشارتی به او کرده است.

طبعم نشاط کرد به انشاد این غزل

در اقتفا به خواجه کاینه ساز کن

دیدى کفیل خارجه را چون وزیر کرد

آن موی ریسمان کن و گنجشک باز کن

یا خود مدیر خارجه را چون کفیل ساخت
 آن گریه را به قوه شخصی دراز کن
 ما بی‌دلان ز خاطر تو محو گشته‌ایم
 ای بر قبیله دل و دین ترکناز کن
 باید گفت وثوق الدوله غزل خود را در جواب غزلی گفته بود از سروده‌های
 فصیح الزمان شیرازی که در روزنامه گل زرد چاپ شده بود به این مطلع:
 ای ترک چشم مست تو شخصی است ناز کن
 آن هم به مردمان سر و جان نیاز کن
 عارف هم دو غزل به استقبال آن سرود. مطلع غزل اولش که جدی است
 چنین است:

ای بارگاه حسن تو محمود ایاز کن وی خسروان به پیش ایازت نیاز کن
 اما دو سال پس از آن غزل دیگری سروده، نقیض غزل پیشین. چون مطلعش
 مستهجن است نقل کردنی نیست. علاقه‌مندان به دیوان عارف (صفحه ۳۶۵)
 بنگرند. سبب تغییر سلیقه عارف را هنوز نیافته‌ام.

ایرج میرزا قطعه‌ای هم در مزاح با وثوق الدوله دارد که نقل آن مناسبت دارد.
 ای وثوق الدوله آمد فصل دی فصل دی آمد وثوق الدوله ای
 بند بندم این گواهی می‌دهد یک شکرب چون تو در آفاق نی
 بس که آب هندوانه می‌خوری هندوانه شد گران در شهر ری
 او شوخی دیگری هم با وثوق الدوله دارد که از زبان مشارالملك سروده است
 و باید در دیوان ایرج میرزا خواند. (ص ۲۱۶). ایرج میرزا با وثوق الدوله معاشر بود
 و عکسی که یادگار مجالست و همنشینی و محفل دوستانه آنها است در دیوان او و
 کتاب «چهار فصل» چاپ شده است.

فرخی و عشقی از شعرایی‌اند که در ذم وثوق الدوله و انتقاد از کارهای
 سیاسی او و مخصوصاً در مخالفت با قرارداد شعرهای تند و مؤثر سروده‌اند.
 ملك الشعراى بهار که ارادتى خاص به مقام ادبى وثوق و مراتب دوستى او
 داشت ضمن شرح حال نسبتاً مبسوطی که از وثوق نوشته و حبیب یغمایی آن را در

سال دهم مجلهٔ یغما (۱۳۳۶) طبع کرده و در مقدمهٔ چاپ دوم دیوان وثوق هم نقل شده است. مرتبهٔ وثوق را در ادب و شعر چنین توصیف می‌کند:

«آقای وثوق دارای ذوقی سرشار و هوشی عالی و عقل و دهائی موصوف و معروف و دیداری نیکو و زبانی شیرین و طبعی وقاد و معلوماتی کافی در ادبیات و غالب معارف اسلامی از حکمت و فقه و اصول و عربیت و اطلاعات زیادی در السنهٔ خارجه خاصه فرانسه می‌باشد. در طرز و شیوهٔ شاعری پیرو اساتید قدیم و در این شیوه صاحب تتبع زیاد و معلومات کثیره‌اند. معدلک در قصاید و غزل از شیرینی و لطافت فن عراقی نیز بهرهٔ کامل در اشعار ایشان دیده می‌شود و می‌توان معظم‌له را دارای سبکی مستقل شمرد. قصاید غرائی در مسائل اجتماعی و بحث الشکوی و غزلیاتی در احساسات عارفانه و عاشقانه و مثنویات لطیفی در فلسفه و اخلاق گفته‌اند. به سبب آشنایی با السنهٔ خارجه ترجمهٔ بسیاری از افکار شعرای فرانسه و انگلیس و امریکا را به نظم آورده‌اند. مخصوصاً از خیالات لامارتین شاعر شیرین زبان فرانسوی قطعاتی بسیار زیبا به پارسی نقل کرده‌اند.» (پایان سخن بهار)

اینجا مناسبت دارد قصیده‌ای را از بهار یاد کنم که در بهار سال ۱۳۱۲ در اقتفای قصیده‌ای از بشار مروزی سروده است (دیوان بهار، ۱: ۵۳۷-۵۳۹). بانیان طبع دیوان نوشته‌اند بهار «در پایان یکی از رجال فاضل و دانشمند آن زمان را توصیف کرده است» و آقای نصرت‌الله امینی برای من روایت کرد که مرحوم بهار خود به ایشان گفته بود که قصیده را خطاب به وثوق الدوله گفته بودم، و نمونه را نقل می‌کنم.

شب خرگه سیه زد و در وی بیارمید

وز هر کرانه دامن خرگه فروکشید

ای خواجهٔ کریم برآمد زمانه‌ای

کز هجر حضرت تو دل اندر برم طپید

شد بی‌تو یاره دست وزارت که در خورست

انگشتی جم را انگشت جمشید

نشگفت اگر زمانه جانی ترا نخواست

دارم عجب که با تو چگونه بیارمید

یکی از رباعی‌هایی که بهار از تهران به اروپا به وثوق فرستاده این است:

ای خواجه راد و مشفق دیرینه

دوری شاید ولی به این دیری نه

ساعت مشمر، فال بد و نیک مگیر

مگذار که بر تقویم شود پارینه

ستایش از وثوق در شعر بسیاری از شاعران دیگر آمده، هم به مناسبت

جریان‌های سیاسی وهم به ملاحظات ادبی. ملک قصیده‌ای مفصل در قضایای

نهضت جنگل و اقدامات وثوق در آن جریان دارد (دیوان ۱: ۴۸۹-۴۹۲). در اینجا چند

بیشتر نقل می‌شود:

شد به اقبال شهنشه ختم کار جنگلی

جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی

صاحب اعظم وثوق دولت عالی حسن

مشتر در مقبلی ضرب‌المثل در عاقلی

تو مرا خواهی که اندر نظم شخص اولم

من ترا خواهم که اندر عقل شخص اولی

دیدیم که وثوق‌الدوله غائله نایب حسین کاشی و ماشاءالله خان پسر او را که

موجب ناامنی کاشان و صفحات مرکزی ایران بودند پایان داد. ملک در قصیده‌ای که

درباره تدبیر وثوق در پایان دادن این قضیه و اعدام ماشاءالله خان سروده است

(دیوان ۱: ۳۱۵) می‌گوید:

که زنده باد مجازات و زنده باد مدام وثوق دولت و دین صدر کامکار جلیل

ایرج میرزا هم وثوق‌الدوله را مدح کرده است.

مدح وثوق‌الدوله در دیوان بسیاری از شاعران هست و قاعدهٔ اغلب به

مناسبت مقام سیاسی اوست. از جمله طرب اصفهانی، وثوق را در منصب وزارت

مالیه به اسلوب سنتی مدیحه سرایان ستوده است. (دیوان طرب، تصحیح جلال همائی. صفحه ۱۵۱-۱۵۳).

بر عاشقان چو جلوه دهد آن نگار رخ ای بس ز خون دیده که گرد نگار رخ
نور دو چشم معتمدالسلطنه که هست مخلوق را بر او ز یمین و یسار رخ
از زمره مدایحی که برای وثوق الدوله گفته شده از قصیده ادیب بیضائی یاد
می شود که در سال ۱۳۱۲ سروده شده و در آن گفته است:

فرخ وثوق دوله که از دانش این ملک را بودن دومین هوشنگ
او تارک است و فضل و هنر اعضا او افسر است و شعر و ادب اورنگ
آورد چامه سوی تو بیضائی زان سان که بارید سوی خسرو چنگ
واپسین نظم استادانه درباره وثوق، رئای استواری است که امیری
فیروزکوهی سروده و در مجله یغما (سال سوم) و سپس در مقدمه چاپ دوم دیوان
وثوق چاپ شده است. چند بیتش چنین است:

رفتند راستان و یکی را بقا نماند
ز ایشان به جز حدیثی و نامی به جا نماند
از جمع فاضلان کهن مقتدی بمرد
در خیل شاعران زمن پیشوا نماند
او خاتم افاضل اسلاف بود و مرگ
آن خاتم افاضل اسلاف را نماند
او یادگار علم سلف بود نزد ما
آن یادگار علم سلف نزد ما نماند

حسین پژمان بختیاری در مقدمه ای که بر چاپ دوم دیوان نوشته یادآور شده است که وثوق «از آغاز جوانی زبان به شاعری گشود. با تخلص «ناصر» غزل ها، قصیده ها و مثنوی ها ساخته و در اصناف سخن شایستگی خود را نشان داد. البته اشعار دوران جوانی آن مرحوم در جای خود خوب و نسبت به روزگار مذکور قابل توجه است. اما در نظر دشوار پسندان و شعردوستانی که با رشحات فکر متین و

طبع بلند و نظم غرای حسن و ثوق مأنوس و آشنا شده‌اند جنگی به دل نمی‌زند.»
حق بود که پژمان به یک اشاره می‌گفت که و ثوق در جوانی در سرودن شعر
مقلد شاعران پیشین خود بود و همان مضمون‌ها و همان مقوله‌ها را در شعر خود
آورده است که هزارها تن پیش از او بر همان راه رفته بودند...

پژمان درباره و ثوق و شعرای همزمان و تأثر او از آنان نوشته است:

«خطیب فاضل و سخن سرای نامی مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس
قاجار متخلص به «حیرت» یکی از غزل‌های مبتکرانه و بدیع او را که دارای این
مطلع است:

آوخ ز چرخ واژگون و ز عهد نامستحکمش

از رنگ‌های گونه‌گون و ز نقش‌های درهمش

استقبال و تخمین کرد، اما شعرا و در برابر سخن و ثوق چنان ضعیف و بیرنگ
و رونق می‌نماید که واقعاً مایه حیرت است.

مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری حکیم ارجمند و شاعر قوی مایه آن
روزگار هم قصیده لامیه‌یی دارد که نمی‌دانم آن را به اقتضای چکامه لامیه
و ثوق الدوله ساخته یا برعکس عمل شده، اما آنچه در اختیار ماست مقایسه آن
قصاید و مشاهده اختلاف عجیب و بینی است که میان آن دو قطعه وجود دارد.
قصیده و ثوق الدوله روان، رسا، منسجم و دلپذیر است و با چنان قدرتی ادا شده که
اگر برخی از ابیات عصری و زمانی را از آن حذف کنیم مانند بهترین قصاید فرخی و
انوری است و در حالی که قصیده ادیب در عین آن که از نظر شعری مستحکم و
بلندست و با آن که جمیع جوانب سخنوری در آن رعایت شده است چنان ثقیل و
مطنطن و متکلف و خالی از جذبه است که گویی از جمله قصاید عثمان مختاری
غزنوی است.

... و ثوق الدوله هم شاعر بود هم مصالح شاعری را جمع داشت و برای گرد
آوردن علوم متداول عصر از محضر و مکتب بزرگوارانی مانند حکیم فاضل والامقام
میرزا ابوالحسن جلوه؛ میرزا محمد ادیب گلپایگانی، میرزا هاشم رشتی اشکوری و
دیگران کسب فیض نموده از صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و عروض و قافیه

و ریاضیات و حکمت و فلسفه و الهیات و بالاخره زبان‌های فرانسوی و انگلیسی بهره کافی برگرفته بود. مع هذا هرگز حتی در موقع اشتغال به امور سیاسی از بحث و فحص و مطالعه در مسائل مربوط به شعر و حکمت خودداری نداشت.

او سخن‌پردازی چیره‌دست و شاعری با ذوق بود که افکار تازه و موضوع‌های دقیق اجتماعی و حکمی را با بیان اساتید سلف ادا می‌کرد. غزل را خوب می‌گفت و قصیده و مثنوی را خوب تر. (پایان سخن پژمان)

حسین پژمان بختیاری نوشته است وثوق الدوله مستتراد مشهور خود را در استقبال از مستزاد شیرین و بدیع میرزا احمد خان اتابکی سروده

ماه برآند که چون روی تست ادعاست

مشک ستایند که چون موی تست این خطاست

در شعر وثوق وصف طبیعت و اشیاء و آدمیان بسیار کم است. اما یک قصیده متأخر او که درباره اسکی سروده است قدرت او را درین زمینه نمایان می‌کند.

وثوق مضمون چند شعر خود را از شاعران اروپائی و امریکایی اخذ کرده (لامارتین، سولی پرودم، لانگ‌فلو، بودلر).^۱ در شعرش اقتباس مضمون و فکر از شاعران پیشین فارسی زبان هم دیده می‌شود، مانند:

روی زنگی به تکلف نتوان کرد سفید زان که در طبع شبه مایه کافوری نیست

یادآور «که زنگی به شستن نگردد سپید» است. یا

جنبش خار و خذف نیست به جز جنبش موج

حمله شیر علم نیست به جز حمله باد

که یادآور

«ما همه شیریم شیران علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم»

است.

۱. در دیوان به اقتباس‌های خود اشاره کرده. در مورد «سولی پرودم» در کتاب «سخنوران عصر حاضر» یاد شده است که مثنوی‌های «گلی شاداب در مینای بلور» و «مرا گفت در خواب دهقان که هان» ترجمه از «سولی پرودم» است.

سه شاعر بزرگ ایران: سعدی، مولوی، حافظ بیش از دیگران مد نظر و پسند
 خاطر وثوق الدوله بوده‌اند. وثوق از یک غزل سعدی، به موقع برگزاری جشن
 هفتصد سالگی او، تضمین کرد استادانه و در مدح حافظ قطعه‌ای پرداخت شیوا و
 بالاخره از مولوی در مثنوی «چون بد آید هر چه آید بد شود» چنین سخن گفت:
 مولوی دریاست ما چون قطره‌ایم قطره از دریاست ما نیز از وی‌ایم
 مولوی موجی است از دریای نور خیره مانده ما در او چون چشم کور

اشعار تقی زاده*

تقی زاده با شعر سروکاری نداشت و شعر نمی گفت. اما در میان اوراق او چند ورقه به خط تقی زاده هست که بعضی ابیات، خط خورده و پس و پیش شده، بر آنها نوشته شده است. این ابیات و اشعار سروده تقی زاده است. شعرها سست و کم مایه و معیوب، و از کسی است که در شاعری کاملاً پیاده بوده است. مع هذا چون گویای اندیشه های سیاسی او در زمینه افکار آزادیخواهی است و یادگار از دوران انقلابی بودن او طبعاً از ارزش تاریخی و سیاسی خالی نیست. بنابراین به شعر نباید نگریست. طبعاً نحوه تفکری را که تقی زاده در تلقی خود از حیات و از مشروطیت داشته است از مضامین این اشعار باید استخراج کرد.

هنگام جوانی به توانی بگذشت با کیسه تهی و ناتوانی بگذشت
در ذوق علوم و شوق معنی بردیم عمری به سر ایام جوانی بگذشت

ز آن پس که شدیم روزگاری پویان در جمع علوم کهنه و نو جویان
عصری به هنروری و عهدی به ادب دوری به سخنوری و نطق گویان

قرنی به ریاضت و مهذب گشتن روزان و شبان به تخم تقوی کشتن

ایام مدیدی هم به ذکر و اوراد با زهد و ورع رشته طاعت رشتن

با قربت و قدس و قصد کسب خیرات با نسخه و با مسجد و با صوم و صلوة
بردیم به سر زمانی از عهد شباب با راز و مناجات و نیاز حاجات

در عالم کون جز ثوابی عملی جز فکر مجرد و «پرنسیپ»، املی
در مغز نیاورده و نگذشته به دل جز ذکر خیال حق کلامی، جعلی

پنداشته بودیم که در بزم وجود جز مقصد اعلی و مقدس موجود
نبود املی و غایتی در آدم گر هست جزین نیست چه غیب و چه شهود

آنگاه که از علوم رسمی رستیم فارغ ز فنون گشته و در را بستیم
پنداشته خرد و اصل هر مقصودی (۹) یعنی که ز قید جمله حاجت جستیم

اوضاع سیاسی به وطن گشت پدید آفاق پر از شور شد ایام مدید
بحران بزرگ آمد و برخاست فتن نی فتنه که انقلاب و آشوب شدید

حریت افکار سیاسی پیدا گردید و رسید موسم رفع صدا
هر صاحب حس ز هر کنار و گوشه از بهر نجات وطن آمد شیدا

هنگام رسید، هر که اندوخته‌ای از علم و هنر دارد و آموخته‌ای
کالای خودش بیارد اندر بازار هر جا که بود جوان دلسوخته‌ای

ما نیز به حکم سائق وجدانی بگرفته سلوک این ره یزدانی
بودیم مدام چون پی کار صواب نی در پی مایه همچنان که دانی

هم چند زمانی پی این کار شدیم آواره ز کار و بار و کردار شدیم
کوشیده به قدر قوه سالی چندین در راه صلح مملکت زار شدیم

در مجلس ملی به وکالت رفتیم از هر در و هر رشته سخن‌ها گفتیم
اصلاح خرابی وزیران و شهان در مد نظر گرفته درها سفیتیم

چون سوزن پولاد، جهانی آراست خود عور و بزه دیگران را پیراست
کردیم جماعتی غنوده راحت خود راه فتادیم ولی بی خم و راست

القصه پس از گذشتن پاس بزرگ از زندگی و قرب اجل همچون گرگ
رو کردن پیری و سفیدی مو دیدیم که بوده‌ایم در خبط سترگ

این مردم دونِ دنیِ سفله‌پرست دردش بجز پول نه چیزی دگرست
مغزش ز پرستش و ز عشقش چندان کز جمله اصول پوشدش دیده‌پرست

امروز جهان، پرستش ماده شده بر صاحب ماده همه آماده شده
اندر خم جوگانش شده چون گویی مر اهل جهان بنده و آزاده شده

من ماده به جای سیم و زر، گر گفتم تا ظن نبری لفظ غلط بگرفتم
چون خود یکی از مواد ثروت باشد هم سیم و طلا که نی من این در سفتم

دانی که چرا گشته کنون پول پرست مرعیش طلب خلق که نادان و خروست
چون باده و ساده، ماده آماده شود در گوشه ویرانه که این سیم و زروست

امروز پی از صرف فزون از ده سال در علم و معارف و به ترویج کمال
ده سال دگر نیز همان کوشیده در بزم سیاست و به رزم استقلال

اصلاح امور حال و فکر استقبال اندیشه اخلاف و خیال انسال
غم‌خواری زاد بوم و حق ملت خود پیشه نموده روز و شب سالسال

حیران و فرو مانده‌ام اندر کنجی از بهر یکی لقمه برم صد رنجی
محتاج به قوتی مثال طوطی اندر قفسی و خائنان را گنجی

تبرستان

اشعار دیگر

نوروز فرخجسته رسید از مه اذار فرش زمردین به روی دشت و کوهسار
فراش فرودین فروچید فرّ دی بگذشت چون رسید نفس دوش نوبهار
طرف چمن بساط گل و سبزه گسترد باد صبا فشانده بر آن یاسمن نثار
هر جا نظر کنی ز ریاحین مطردست بر شامه نکهت گل و نسرين ز هر کنار

دیدم دو رفیق و همسر هم منزل همنام و هم‌افکار به نام اسماعیل
هریک به رقم کشیده بیتی چندین در وصف زمانه دون و رذیل

لکن عجب آنکه معنی آن ایات بس فرق عظیم دارد اندر معنا
یعنی که چنان ز همدگر دور بود کز لذت و راحت و نعم، رنج و عنا

یکسر به مثل جمع شده دان گاهی مزدوری و بیکاری و بی تن‌خواهی
سرمایه و نعمت و غنا در طرفی تشبیه صحیح‌تر اگر می‌خواهی

چهل سال با حبیب یغمائی*

سرانجام هرچیز و هرکار مرگ
یکی نیروی هستی اویار مرگ
مرا هر زمان مرگی آید ز بیم
که بسیار بیم است بسیار مرگ
ح.ی.

حبیب یغمائی مدیر مجله نام آور یغما شاعر گزیده گوی و استاد سخن پارسی که در سرایی گلین در «خور» بیابانک به سال ۱۳۱۶ قمری زاده شده بود پس از هشتاد و پنج سال زندگی پر بهره برای فرهنگ درخشان ایران، بامداد پگاه بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۶۳ در خانه کوچکی که در ماه‌های پایانی عمر در خیابان فخرآباد طهران خریده بود در گذشت و سه روز پس از آن پیکرش در آرامگاهی که از پانزده سال پیش برای خود در میان «خور» و «سلام‌آباد» بر پای ساخته و قبه‌ای بر آن آراسته بود در خاک نهاده شد. خویشان و دوستان که با تابوت او بدان‌جا رفتند به یک مصراع از وصیت شاعرانه یغمایی که خواسته بود او را «در نمکزاری کجا از هر طرف فرسنگ‌هاست» پنهان کنند عمل کردند. شعر «وصیت» پر معنی، با صلابت و از شعرهای ماندگار در زبان فارسی است. آن را بخوانید و قصیده «مرگ» را هم، که هر دو در همین مجله به چاپ رسیده ازین دو شعر تلقی یغمایی از پایان زندگی دریافته

می‌شود. یغمایی همیشه از مرگ اظهار ترس می‌کرد. در عین حال مردی قویدل بود و از مضمون‌هایی که درباره مرگ دارد این احساس هم به دست می‌آید که مرگ را طبیعی می‌دانست و پذیرای آن بود. باری، یغمایی مرد و در شوره‌زار خور در خاک رفت. سعیدی سیرجانی در همان‌جا سرود:

ما خسته‌دلان ز راه دور آمده‌ایم
از خطه ری به سوی خور آمده‌ایم
تا باز دهیم پیکر پاک حبیب
در وطن خود به خاک گور آمده‌ایم

در مهرماه ۱۳۲۳ که نخستین شماره دوره سوم مجله آینده انتشار یافت پدرم گفت نسخه‌ای از آن را برای مبادله با مجله آموزش و پرورش به دفتر آن مجله ببرم. دفتر مجله آموزش و پرورش در اداره نگارش وزارت فرهنگ بود و مدیرش در آن روزگار حبیب یغمایی. روزی که مجله را به آنجا بردم یغمایی در دفتر مجله بود. دفتری بود آشفته و درهم برهم. هر گوشه‌ای تلنباری از پرونده و کاغذهای غلط‌گیری و پاکت و بسته مجله دیده می‌شد. چندی پس از آن که قطعه بسیار مشهور نکته‌آمیز «به جستجوی ورق پاره نامه‌ای دیروز/ چو روزهای دگر عمر خود هبا کردم» را از او خواندم دریافتم که سراینده چنین شعری حتماً می‌بایست در چنان انبوهی و آشفتگی و میان کاغذ و پرونده و بسته و اوراق پراکنده در افتاده باشد. جوانب دیگر زندگی یغمایی هم آنقدر که من آشنایی پیدا کردم به همین ترتیب‌ها بود.

باری، مردی تیره رنگ که هم سن و سال پدرم می‌نمود پشت میز نشسته بود. سیگاری می‌کشید و خاکسترش بر یخه کتش ریخته بود. سلام کردم و ایستادم. گفت چه کار داری؟ گفتم یک شماره مجله آینده برای مبادله با مجله آموزش و پرورش آورده‌ام. گفت مگر مجله آینده درآمد؟ گفتم باید مجله را به خود آقای یغمایی که مدیر مجله است بدهم. گفت حبیب یغمایی منم. در ذهن خود هیبت بیشتری برای

او قائل بودم. با دودلی مجله را به دستش دادم. تو زقی کرد سرسری و گفت جناب دکتر به من نگفته بود که دوباره دست به کار می شود. بعد پرسید اسمت چیست و چون از نسبتم آگاه شد گفت خیلی بچه بودی که ترا در خانه پدرت دیده بودم. یغمایی مجله آموزش و پرورش را با سبکی ادبی منتشر می کرد و بدان دل بستگی داشت. آن دوره مجله یکی از پربارترین مجلات یک مجله دولتی بود. پس از آن چندین بار یغمایی را در همان دفتر دیدم. برادرش اقبال هم به آنجا آمد و رفت می کرد. از همان اوقات از خوش محضری، بی تکلفی، بی تکبری، لطیفه پردازی و بالأخره سرو وضع قلندروش او خوشم آمد. معمولاً مجله آینده که نشر می شد به بهانه بردن شماره مبادله، مجله را بر می گرفتم و به دفتر او می رفتم، آنجا پاتوق جمعی از ادبا و فرهنگی های خوب بود، علی محمد عامری، عباس شوقی و....

چهار سال نگذشت که یغمایی خود در سال ۱۳۲۷ به انتشار مجله یغما پرداخت. نخستین شماره آن را که در فروردین آن سال منتشر شد از روزنامه فروشی خریدم و شیفته آن شدم. هوس چاپ مقاله در آن مجله متین مرا به وسوسه انداخت. ولی چون تصور می کردم نوشته ام در چنان مجله ای ناممکن است شرم کردم که خود مقاله را که می خواستم چاپ شود به دفتر مجله ببرم و به یغمایی بدهم. پس آن مقاله را با پست سفارشی به نشانی مجله فرستادم. مدتی نگذشت که یغمایی آن را در پنجمین شماره مجله چاپ کرد. عنوان مقاله قاضی میرحسین میبیدی بود. مقاله ای بود ابتدایی و معمولی. اما روش یغمایی در مجله نگاری بر آن بود که دست نو قلمان را بگیرد. به همین ملاحظه آن مقاله را چاپ کرده بود. طبیعی است که بسیار شاد شده بودم و در میان همسن و سالان سری برافراختم که نوشته ام همراه مقاله های نام آوران ادب فارسی (فروغی، قزوینی، بهار، دهخدا، بهمنیار، اقبال، تقی زاده، دشتی، شفق، صورتگر، غنی، فروزانفر، مینوی، همائی، یاسمی) که مجله خاص آنان بود، چاپ شده است. چند روز پس از نشر مقاله به دفتر یغما - سر آب سردار - که خانه یغمایی بود رفتم. یغمایی بیش از اندازه تشویقم کرد و گفت باز هم مقاله بده اما شیرین باشد. از آن زمان همکاری من با یغما آغاز شد و

ارادت من به یغمایی به دوستی پایدار و پردامنه کشید. باید بنویسم که در راه و رسم زندگی فرهنگی و مجله‌نویسی بسیار آموختنی‌ها از او فرا گرفتم که بخل و ضنّتی در آموختن نداشت. هر چه می‌دانست می‌گفت و هر چه در زندگی کشیده بود و دیده بود بر زبان می‌آورد.

چندی پس از آن مینوی از دیار فرنگ بازگشت. او که دوست دیرین و هم مدرسه یغمایی بود در سال‌های آغاز بازگشت که حال و مجال داشت به دفتر یغمایی می‌آمد و در خوب و بد مقاله‌ها می‌نگریست و می‌گفت چه را یغمایی چاپ کند و چه را نکند. یکی از روزها که به دیدن یغمایی رفته بودم گفت مینوی گفته است مقاله «چهار انجیل» تو را چاپ کنم، اما می‌خواهد درباره چند جای آن با تو صحبت بدارد. مینوی آن ایام در خانه برادرش - خیابان حشمةالدوله - زندگی می‌کرد. با این که گاهی به دیدنش می‌رفتم از ترس این که مبادا برآشفته شود و بر نوشته‌ام خرده بگیرد جرأت نکردم که بپذیرم و به سراغ او بروم. به یغمایی گفتم ایشان اختیار دارند که به هر ترتیبی که می‌دانند در مقاله دست ببرند. یغمائی گفت با مینوی نمی‌شود این طور رفتار کرد. پس فردا به اینجا می‌آید تو هم اینجا بیا. ناچار آن روز ترسان و لرزان به دفتر یغما آمدم. مینوی وسط دفتر ایستاده بود و سیگار بر دستش بود. یغمایی گفت جناب مینوی اجازه فرموده‌اند که مقاله چهار انجیل چاپ شود ولی آن را محتاج اصلاحی می‌دانند. مینوی گفت معطل افشار نشدم. هر چه مزخرف در آن بود خط زده‌ام. دیگر می‌شود چاپ کرد.

ذوق و سلیقه و روش یغمایی در مجله‌نویسی پذیرفته خاطر بسیاری نبود. مخصوصاً تازه‌جوها مجله یغما را مجله مرده‌ها و مقاله‌های مندرج در آن را مرتجعانه و مروج کهنه‌پرستی می‌خواندند زیرا در آن شعر نو و مقاله‌هایی که در ستایش ادبیات نوین معاصر باشد چاپ نمی‌شد. اما یغمایی بی‌هیچ واهمه از طعن و دق این گروه راهی را که برگزیده بود و بی‌هیچ روی و ریا درست می‌دانست می‌پیمود و هرگز از آن دور نشد.

پس از این که مجله را در پایان سال ۱۳۵۷ متوقف ساخت بر هوشمندان جامعه فرهنگی ایران روشن شد که مجله یغما چقدر گرانشنگ و سودمند بود و در معرفی و نگاهبانی ادبیات ملی و واقعی تا چه حد بنیانی مؤثر بود. اینک که مجله یغما تجدید چاپ می شود بیش از پیش همگان دریافته اند که یغمایی - پیر استاد مجله نویسی ایران - یک تنه و با نیروی مقاوم کویری، چه مایه رنج دراز در کار چنان گنجینه ای بر جان خویش بار کرد. خدمت «انتشارات ایران» در نشر آن ستایش آمیز و پادرمیانی بدرالدین یغمایی فرزند استاد در این راه گرامی است.

هیچ یک از مجله های مستقل و شخصی و جدی ایران نبوده است که سی و یک سال، بی هیچ گسستگی، و کم و بیش در سر هر ماه و چنین یک دست و یکپایه انتشار بیاید و در قلمرو زبان فارسی خواستار و دوستدار دیرپا داشته باشد.

اعتبار مجله یغما به همان بود و هست که به انتشار ادب اصیل ایران و بزرگان ادبای چهل پنجاه سال پیش حتی شعر و نوشته از احمد قوام السلطنه، علی سهیلی، سید ضیاءالدین طباطبائی، عباسقلی گلشائیان که مورد سخره تازه خواهان بود می پرداخت و رجال فرهنگ خواه و ادب پرور را احترام می گذاشت.

یغمایی که مجله خود را با نشر آثار ادبای طراز اول آغاز کرد صفحات مجله را بر نوکاران و نوقلمان باز گذارد و کوشش داشت که از آنان شعر و مقاله در مجله بیاورد. جز این مصر بر آن بود که سروده ها و نوشته های ادبای گوشه نشین در آبادی های دور افتاده و هر ایران شناس هند و پاکستان و افغانستان و کشورهای دیگر را در مجله چاپ کند. خوب دریافته بود که باید آنها را در نگارش و تتبع ادبی تشویق و ترغیب کرد و تسامحی داشت تا مگر چراغ فرهنگ و زبان ایران با هر نوری که امکان دارد، تا به اکناف قلمرو زبان فارسی بتابد.

یغمایی، مجله را حقیقتاً یک تنه می گردانید و هر چند - گاهی به گاهی - همسر (دکتر نصرت تجربه کار)، فرزند (مدت ها پرویز یغمایی)، برادر (اقبال یغمایی)، خویشان (کمال اجتماعی، آل داود و...) به یاری او می شتافتند اما مطبوعه روی، غلط گیری، مقداری از بسته بندی، پاکت نویسی، تمبر چسبانی، حساب رسی دفتر، نامه نویسی به مشترکان فراموشکار، عمده کار خودش بود. از این

همه وقت‌گذاری و خستگی‌پذیری خم به ابرو نمی‌آورد. بی‌تاب می‌شد اما دلسرد نمی‌شد.

راستی را آن‌که او در انتشار مجله معجزه کرد. دلش در سفر و حضر با یغما بود تا مرتب، بی‌وقفه و بی‌تأخیر منتشر شود. اگر به سفر می‌رفت ترتیب کار مجله را طوری می‌داد که در غیابش و سر وقت مجله در می‌آمد. از گزیده نامه‌های او که در پی این نوشته آورده‌ام آشکارست که عاشقانه به انتشار منظم مجله دلبسته بود. یک هفته تأخیر در انتشار آن را نمی‌پسندید (نامه پنجم مرداد ۱۳۲۶). یارانی چون سعیدی سیرجانی و باستانی پاریزی دستی بر این آتش داشتند و دیگران هم که نامشان شاید در خاطرات یغمایی ذکر شده باشد.

هر کس (و هرگاه) جویای حال یغمایی می‌شد از او می‌شنید که بد، خیلی بد، حال ندارم، همین روزها سقط می‌کنم! من چهل سال همین حرف‌ها را از او شنیدم و دوستان دیرینه ترش پنجاه، شصت سال و بیشتر. چون این کلام همیشگی او بود در جوابش می‌گفتم خدا را شکر که حالت دگرگونی نیافته و بر همان منوال است که بود. گاه عصبانی می‌شد و می‌گفت مسخره نکن. گاه شوخیش می‌گرفت و مقابله می‌کرد. مینوی در مجلس بیست سالی یغما که در باشگاه دانشگاه تهران برگزار شد خوب و به کنایه گفت که یغمایی چهل و چند سال پیش از آن تاریخ هم که نوجوان بود از تبه کردن جوانی ناله می‌کرد و گله و شکایتش تازگی ندارد. اما تردید نباید داشت که رنج و غم و درد زندگی پشت یغمایی را خمانده و چهره تیره‌رنگ او را آزرده ساخته بود.

لباس و آرایش، رنگ تیره چهره و لب‌های سوخته یغمایی را تریاکی می‌نمود و چون شاعر بود ظن تریاکی بودن او در اذعان قوی‌تر می‌شد، ولی خیر... کسانی که با یغمایی سفرهای چندین روزه کرده‌اند گواهند که چنان نبود و طبیعت او را چنان ساخته و سوخته بود و خودش با آشفته‌گی حال آن خیال را در بیننده جان می‌بخشید.

یغمایی دوره تحصیلی خود را در سمنان و تهران، با طلبگی آغاز کرد و سپس در دارالمعلمین عالی به آموزش و پرورش نوین پرداخت و چون از آنجا فراغ یافت

به تدریس در مدارس و از جمله دارالفنون پرداخت. مدتی رئیس معارف شد و چندی متصدی کارهای اداری. تا این که به همکاری با مرحوم محمدعلی فروغی برگزیده شد. دوره‌ای که دستیار فروغی بود از برکاتی است که خداوند نصیب یغمائی کرد. بی تردید یغمائی در این دوره پرفایده بسیار چیزها از فروغی آموخت که از درس مدرسه و اوراق کتاب برتر بود و سودمندتر. یغمائی خود در مقاله‌ای گویا و شیرین به عنوان «هشت سال با فروغی» به تفصیلی تمام به سرگذشت خویش در آن دوره پرداخته. درین هشت سال، یغمائی توفیق یافت که سراسر کلیات سعدی و شاهنامه فردوسی را چند بار با فروغی زیر و رو کند. زیرا این دو خداوند ذوق و دانای کار که می‌بایست کلیات را تصحیح انتقادی کنند و از شاهنامه گزیده‌ای بسازند ناچار از آن بودند که هر بیت آن دو شاعر را چند بار بر ترازوی سنجش درآورند تا صورت درست هر بیت از کلیات را بیابند و شعرهای خوب و گزیده شاهنامه را جدا سازند. در این دوران کارآموزی یغمائی از ذوق نقد و بینش علمی و اعتدال فکر فروغی بهره‌ها برد و طرز به کار گرفتن نسخه‌های خطی متعدد را در تصحیح و تنقیح متن فرا گرفت.

گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، قصص الانبیای نیشابوری، ترجمه تفسیر طبری، مجموعه‌ای از نظم و نثر قدیم و بالأخره غزلیات سعدی که در این سال‌های اخیر به نفس خویش تصحیح کرد همه از کارهای علمی شایسته و ماندگار اوست. در پرداختن ترجمه تفسیر طبری که کهن‌ترین تفسیر فارسی و از نمونه‌های نخستین نثر دری عصر سامانی است، هفت سال نقد عمر بر سر آن باخت. خود می‌دانست که چه پایه رنج درین کار برده و چه مایه دانایی و آشنایی به رموز زبان کهن لازم بوده است تا آن چنان متن را از درآمیختگی‌های نسخه‌نویسی بپیراید و به آراستگی و شایستگی به مرحله چاپ برساند. بی دلیل نیست که در روزهای پایان عمر که در بستر بیماری درافتاده بود باز به یاد آن کتاب که نموداری ارجمند از پایدار بودن زبان پارسی بود چنین سرود:

هست تفسیر مصحف طبری اولین ترجمت به لفظ دری
هفت جلدست و هفت بحر ژرف خواندمش هفت سال حرف به حرف

نو شد از طبع این کتاب کهن هیچ کس این نکرد جز از من

نثر یغمایی از نثرهای شناخته شده روزگار ماست. لفظ دری در دست او حکم موم داشت، هم در شعر و هم در نثر. در انتخاب لفظ و در شیوه بیان متأثر از بزرگان ادب کهن فارسی بود. چون شاهنامه و گرشاسب‌نامه و ترجمه تفسیر طبری و کلیات سعدی و خمسه نظامی را خوب خوانده و خوب دریافته بود از هر یک بهره‌ای برده و تأثیری یافته بود. استواری و آهنگ خوش و ایجاز از مختصات سخن اوست. در انتخاب لفظ استادی و مهارتش مسلم بود. از نادره کسانی بود که حد استعمال کلمات را درست می‌شناخت و هر لفظ را در مفهوم واقعی و مناسب خود می‌گذاشت. به همین سبب بود که با دوسه کلمه حاشیه‌نویسی نکته‌آمیز زیر مقاله‌ها یک جهان معنی عرضه می‌کرد و زبان مبارز را می‌دوخت. با این که استوار و پخته می‌نوشت و بسیاری از الفاظ مستعمل گذشتگان را بر قلم می‌آورد نثرش از سادگی روستائی، طنز و رندی ادبیانه بهره‌وری‌های بی‌شمار داشت.

جستجو در شعر یغمایی بهترین راه آشنایی با اندیشه اوست. او در سروده‌های خویش خواننده را با زیباترین و ساده‌ترین کلمات از زندگی و سرگذشت خویش آگاه می‌سازد.

به پای تهی در کویران و دشت	دویدم که در آن رهم چه نبود
به مکتب درون ز اوستاد ادیب	خبر ز آفرین‌ها و به به نبود
سرایسی گلین‌پی که در چشم من	از آن نفزتر طرفه خرگه نبود
نمک‌زا کویری چو دریای ژرف	که‌اش جنبش و ساحل و ته نبود
همان کشک و خرما و نانی جوین	گاهی بود بر سفره و گه نبود

شاعر در بسیاری از شعرهای خود، مخصوصاً در منظومه «سلام‌آباد» که آن را در سال ۱۳۵۵، به هگام بسته بودن چشم در بیمارستان لندن سروده است و هرچه را از روزگاران گذشته خویش به یاد آورده بود در آن گنجانیده است، زندگی ساده و

کم مایه هشتاد سال پیش یکی ده کویری را به روشنی پیش روی خواننده خویش می‌گذارد. خواننده نکته‌یاب در آن گونه اشعار درمی‌یابد که حبیب یغمایی پسر منتخب السادات خوری چگونه در دل کویر هولناک و در زیر سایه خرما بنان بالیده شد. روزگار کودکی شاعر گزیده گوی ایران در چنین پهنه‌ای آغاز شد که:

ز آلودگی‌های ناپاک‌زای روان را سوی تیرگی ره نبود
 سحرگاه از آواز گنجشک‌ها جن از غلغل و شور و چه چه نبود
 دل نازک و روشن و خرد من ز بد خویشی گیتی آگه نبود

تنهایی و سختی روزگار پیری او را هم در اشعارش باید خواند:

منم منم که به پیری گرفته‌ام سر خویش
 ز قوم و خویش نبینم کسی برابر خویش
 لباس شویم و جارو کشم غذا بپزم
 به کنج خانه‌ام آقای خویش و نوکر خویش
 چو کور گشته‌ام از فیض خواندندم محروم
 مگر مرور کنم آنچه دارم از بر خویش
 محقرست مرا خانه‌ای بدون اثاث
 اگر بیایی در خانه محقر خویش
 مراسم حاضر از نان خشک و کشک و پیاز
 بخوانم از یکی از دوستان به محضر خویش
 مراسم خاک کویران خور مصدر و باز
 سعادت است اگر در شوم به مصدر خویش

شعر یغمایی زیاد نیست اما بیشتر آنها زیبا و در نهایت استواری و فصاحت و پرمغزی است. دکتر غلامحسین یوسفی درباره شعر او - پس از این که کتاب سرنوشت یغمایی منتشر شده بود - مقاله‌ای نوشت که جوانب شعر یغمایی را به محک نقد درآورد. آن مقاله نخست در مجله راهنمای کتاب (سال ۱۷) و سپس در

کتاب برگ‌های در آغوش باد جلد اول، مشهد، ۱۳۵۶) چاپ شده است. یغمایی چندان به ثبت و ضبط شعر خود اهمیت نمی‌داد. می‌گفت در جوانی غزلی ساخته بودم که بیتی از آن زبانزد و مشهور و سروده جواد تربتی قلمداد می‌شد و چون شعر خوبی نبود و آن طور شد به تربتی که دوستم بود گفتم عیبی ندارد تا تو زنده هستی بروزش نمی‌دهم.

آسمانا دلم از اختر و ماه تو گرفت آسمان دگر می‌خواهم و ماه دگری ایران در شعر یغمایی جایی بلند دارد. چون اشعاری که برای وطن سروده دلنشین و خوش بیان و استوار و ساده بود در کتاب‌های درسی پیشین چاپ شده بود. تاریخ ایران را از روزگار هخامنشیان به بعد در منظومه زیبایی به شعر خوب درآورده. حس ایران‌دوستی او نتیجه انس بیش از اندازه او با شاهنامه در همکاری با محمدعلی فروغی و آشنایی‌های دیگر با رجال فرهنگ‌شناس و برخاستن از زادگاه کویری بود. همیشه دلش برای شوره‌زاران کویری می‌تپید. هر جا که در شعر خود مناسبتی می‌یافت و به یاد کویر می‌افتاد شعرش بلندی دیگر می‌گرفت و عاطفه و صمیمیت در کلامش جوش می‌زد. کویر و بیابان از مضمون‌های دست‌آموز او بود. او از روزگار جوانی تا دوره پیری هیچ‌گاه یاد خور و کناره‌های کویری آن را از یاد نبرد. به آن پهنه تعلقی مادرزاد و بی‌شائبه غرض و عشقی پایان‌ناپذیر داشت. سراسر بیابانک در چشم او زیبا بود. نام هر یک از آبادی‌های آن یادآور گذشته‌هایی بود از ایران باستانی. خار و شتر و ریگ روان، درخت‌های گز و طاق، کشکینه و خرما، کم مایه و آب شورناک آنجا برای او نمودهای خوب طبیعت و نعمت‌های آرامبخش جهانی بود.

یغمایی همشهریان خود را دوست می‌داشت و بسیاری از آنها هم او را دوست می‌داشتند. نمونه عاطفه و وفاداری یغمائی نسبت به یکی از آنان - محمد امینی - وصیتی است که چندی پیش از مرگ به خط لרزان نوشت. محمد امینی خوری هم از نمونه‌های وفاداری به او بود. امینی ده روز پایان عمر یغمایی را به خواستاری دوست رفتنی خود از خور به تهران آمد و شب و روز را بر بالین یغمایی

گذرانید. امینی که از طبع شعر بهره دارد درباره یغمائی گفته است:

خور شد از وجود تو مشهور همچنان کز او بس نام قرن

یغمائی این گونه شعرها را می شنید ولی نمی پسندید. به خویش و همشهری خود ساغر یغمائی اعتقاد و ایمانی قوی داشت. حضرت ساغر تمام وظایف انسانی را به جای آورد و مراتب دوستی خود را نمایاند. دوستان دیگرش به همچنین، چون حسین مصاحبی نائینی و عبدالله نورانی خراسانی که با خستگی به خور آمد و سخنانی شایسته در حق خوری بزرگ بگفت.

از یغمائی پنج پسر (بدرالدین، پرویز و به قول آن مرحوم سید پرویز، اسمعیل، دکتر احمد و مسیح) و چند دختر بر جای ماند. سه چهار سال پیش از وفات از درگذشت یکی از دختران خود سوگوار شد. فرزندان بالیده یغمائی، همچون اکثر تبار یغمائی خور ذوق ادبی دارند و مخصوصاً بدرالدین و پرویز آثار پدر را جدا جدا گرد آورده اند و مجموعه ها ساخته اند. اسمعیل در باستان شناسی تخصص یافته و احمد پزشک است. مسیح هم پزشکی می خواند. اسمعیل از پدر شعر سرودن آموخت و شعری هم به مناسبت روزهای پیری و نزدیک به درگذشت او سرود. دو تن از دختران هم شاعرند و قطعاتی خوب از آنان در یغما چاپ شده است. طبعاً هر یک از این فرزندان شایسته گوشه ای از کار انتشار آثار پدر را به دست خواهد گرفت تا کوچک ترین توقفی و کوتاهی در این راه پیش نیاید.

یغمائی در دوستی کم مانند بود و از کاری که از دستش در حق آنان بر می آمد کوتاهی نداشت. مهربان بود و دلنواز. از یاد نمی برم آن وقتی را که دشواری برای من پیش آمده بود که ممکن بود رنجی و صدمه ای از آن بر من وارد آید او با علاقه و تدبیر و دلسوزی و پا در میانی آن قضیه را خاموش کرد.

دوستان یغمائی و ارادت ورزان به او که اهمیت کارهای فرهنگی بی سر و صدا را می شناختند در چند فرصت به یاد تجلیل و تعظیم او برآمدند و در حقیقت آنچه شد سپاس داشتی بود که مملکت ایران نسبت به یک پدر فرهنگ و استاد سخن پارسی ابراز کرد. از دهمین سال انتشار یغما هر پنج سال یک بار جشنی برای

دوام نشر یغما گرفته می‌شد. آخرین بار سی امین سال یغما هم‌زمان با برگزاری هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی در کرمان برپا شد و یادگارنامه حبیب یغمایی که مجموعه‌ای از مقالات تحقیقی و ادبی بود به او پیشکش گردید. دانشگاه تهران هم دو سال پیش از آن درجه دکتری افتخاری به او داد.

پس از شهرپور بیست هوای سیاست به سر یغمایی افتاد. او به مانند همه میانسالان آن روزگار بر آن تصور می‌رفت که دوره آزادی فرا رسیده و هرکس فراخور مقام و مرتبتی که دارد باید در سیاست و امور اجتماعی به خدمت پردازد. او به همین آرزوی خام کاندیدای وکالت از ناحیه کویری شده بود ولی غافل از آن بود که رأی آوردن در قبال آن کسی که رأی دولتی خواهد آورد آسان نیست و جامعه وکالت را برای قامت‌های خاصی می‌دوزند. در قصیده‌ای بسیار شیرین و پندآموز گفته بود:

نام آن بنده ییگانه درون افکندند رأی آن سید سودازده یغما کردند

یغمایی اهل معاشرت دوستانه و محفل آرا بود و در بسیاری از جلسه‌ها و حلقه‌های دوستانه و ادبی مشارکت می‌کرد. عضو انجمن ادبی ایران بود که شاهزاده افسر تأسیس کرد. در آن روزگار مدتی با سید فخرالدین شادمان و عبدالحسین هژیر در روزنامه طوفان با فرخی یزدی کار می‌کرد. هم مدرسه‌ای‌های او مینوی و شادمان و دکتر باستان و دکتر نجم‌آبادی بودند. معلمان باسواد دلسوزی بر او حق تعلیم داشتند که یاد ابوالحسن فروغی، عباس اقبال آشتیانی، غلامحسین رهنما و عبدالعظیم قریب را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کرد. همیشه از آنها با نهایت ادب سخن می‌گفت و به ستایش می‌پرداخت.

به جلسه‌های ادبی هفتگی یغما که مدت سی و یک سال آن را پایدار نگاه داشت دلبستگی داشت. به تفاریق و تناوب ادیبان، شاعران، از پیر و جوان و فضلالی ولایات و حتی ایران‌شناسان خارجی شرکت می‌کردند. یغمایی همواره کوشش داشت که به این محفل ادبی گزندی وارد نشود.

یغمایی خوش سفر و سفر دوست بود و من سعادت آن داشتم که بارها و بارها در هم صحبتی او و اللهیار صالح، محمدتقی دانش‌پژوه، احمد اقتداری، علی‌قلی جوانشیر، یحیی ریحان، اصغر مهدوی، مجتبی مینوی، منوچهر ستوده، عباس زریاب، حسین نواب، حسین شهشهانی، به سفرها و گردش‌های دوستانه (جدا از کنگره‌ها) رفتیم و از تسامح و تحمل و آگاهی و خوش محضری او بهره‌ور بودیم. چه خوش گفته است ملک‌الشعراى بهار در شعری که همراه علی‌اصغر حکمت و یغمایی به سفر کاشان رفته بود:

طبعم ندهد داد مدیحتش که چنین کار در عهده یغمایی و آن طبع روان است

یغمایی پس از مرگ، سفر درازی را به سوی کویر پیش گرفت تا پیکرش در شوره‌زار خور، همانجا که زاده و بالیده شده بود به خاک سپرده شود. چون دامنه سخن دراز شد مطلبی که درباره نوشته‌های او در نظر بود گفته آید به شماره دیگر واگذار می‌شود.

روزی که در دی ماه سرد، مراسم «پرسه» پدرم بود به اصرار از راهی دور خود را به باغ فردوس رسانیده بود. بدرالدین - پسرش - زیر بازویش را گرفته بود. پیرمرد درست نمی‌دید، درست نمی‌شنید، درست راه نمی‌رفت. شکسته بود. بی‌توان بود. به هنگام برخاستن و رفتن به بابک گفته بود بابک این بار نوبت من است. به بابات بگو.

روانش شاد باد و یادش همیشه بر زبان‌ها و نامش پایدار و از آمرزش ایزدی برخوردار.

یادی از پرویز خانلری * تبرستان

یاد کردن از سخن‌سرای «عقاب» و مدیر زبان‌شناس مجله سخن برای من یادآور بسیاری از روزهای خوش زندگی شخصی و باز آور کارنامه کوشش‌های فرهنگی مربوط به ایران در چهل و چند سال اخیر است.

خانلری در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۳ که شاگرد رشته ادبی دبیرستان فیروز بهرام بود، دبیر بعضی از درسهای رسمی و در حقیقت مربی ذوقی چند تنی بود که در آن مدرسه به ادبیات علاقه‌مندی بیشتر داشتند. محمدعلی حکیم‌الهی، ذبیح‌الله صفا، محمدحسین مشایخ فریدنی، جواد تربتی، عبدالرحیم نبهی، ابراهیم کوکلان، عبدالله رهنما و فروغان تا آنجا که در یاد دارم، معلمان درسهای دیگر در رشته ادبی بودند.

خانلری دبیر متن ادبی بود. نامش برای دانش‌آموزان تازگی داشت. چرا که نه معنای ناتل را می‌دانستیم نه محملی برای خانلری بودن او می‌یافتیم. تا اینکه روزی گفت ناتل نام آبادی کهنی است که نیاکانم از آنجا بوده‌اند و خانلر نام نیابم اعتصام‌الملک بوده است که در دوره ناصرالدین شاه در دیوان سمت استیفا و انشاء داشته.

برای ما، در روزگاری که ایران چهره تازه‌ای یافته بود و روزنامه‌های رنگارنگ منتشر می‌شد و گاهی بوی سیاست و قضایای اجتماعی از دامنه میدان بهارستان به

فضای مدرسه می‌رسید، ساعت‌های درس مردی که گرم زبان و تازه سخن بود و لابلای شرح و تفسیر مشکلات متنهای خشک پیشینه، گفته‌هایی از ادبیات جهانی می‌آورد و سخن‌گذاشتگان را در ترازوی نقد و سنجش، ارزش‌شناسی می‌کرد کاملاً تازگی داشت. لحن کلامش از خستگی درس می‌کاست و بر جویایی و کنجکاوی ما بسیار می‌افزود.

هرچه مرحوم محمدعلی حکیم‌الهی (مدرسی بود دوست داشتنی از طبقه دانشمندان سنتی) پیر بود و فرتوت، خانلری برای ما جوانی بود شاداب و تازه نفس، باریک اندام و ظریف. هرچه مرحوم جواد تربتی بدلباس و بی‌قید و خمیده قامت بود، او آراسته‌پوش و پاکیزه و سرو مانند بود. تنها معلمی بود که «پاپیون» می‌زد و آن هم هر روز به یک رنگ. اغلب روزنامه و مجلهٔ فرنگی در جیبش دیده می‌شد و گاهی هم کتابهای فارسی در دستش بود. چابک و تیز راه می‌رفت. در آن روزگار فکش به هنگام صحبت کردن کمی لرزش و تیاس داشت که پس از سفر فرنگ و گذشت زمان بهبودی پیدا کرد. خانلری پیش ازین که در تهران به تدریس بپردازد، معلمی را در رشت آغاز و تجربه کرده بود. دوستان زیادی هم در آنجا یافته بود که هنوز هم قدمای ادبای گیلان روزهای هم‌سخنی با او را به یاد دارند. در تهران، در مدرسهٔ ارامنه هم که نزدیک به فیروز بهرام بود درس می‌گفت.

در تدریس آسان‌گیر نبود. رفتار معلمی را نیک می‌دانست. دانش‌آموزان را به بطالت عادت نمی‌داد. تکلیف‌های درسی او گاهی برایمان شاق بود. یادم است در درس متن‌شناسی برای هر کس بخشی از کتابی را تعیین می‌کرد تا آن را بخواند و به تفسیر و تحلیل آن بپردازد. وقتی به من گفت شما داستان شیخ صنعان را در کتاب منطق‌الطیر بخوانید و تفسیری از آن بنویسید و مقصود سرایندهٔ منظومه را بیان کنید و چون نام شیخ صنعان را نشنیده بودم، سختی و دشواری تکلیف همچون کوهی بر من فرو افتاد.

خوش‌سخنی و تازه‌دلی او موجب آن بود که چون درس پایان می‌گرفت، اگر درس آخر بود، دو سه نفری با او به راه می‌افتادند تا از صحبت‌های غیر درسی او لذت ببرند. معمولاً از مدرسه به سوی خیابان استانبول می‌رفت تا خود را به

همنشینان کافه فردوسی برسانند. اولین بار در همان راه بود که نام صادق هدایت را از زبانش شنیدم. تفصیلی دلنشین درباره مقام ادبی او در داستان نویسی برگفت. آن روز دریافتیم با هم دوستی استوار دارند. به او گفتم کتاب فواید گیاهخواری ایشان را در کتابخانه پدرم دیده‌ام، اما آنکه داستان نیست و خواندنش لذت بخشی ندارد.

در آن روزگاران دو گوهرناب زندگی خانلری را آرایشی نو داد. یکی عقد همسری با زهرای کیا بود و دیگر همکاری با ذبیح الله صفا بود که سخن را به وجود آورد. چندی از آن دو واقعه خوشایند نگذاشته بود که به دریافت درجه دکتری در ادبیات فارسی موفق شد.

یکی از روزها، که موقع امتحان پایان سال ما بود، خانلری با چند عدد دفترچه مانند همسان که کلمه سخن به رنگ آبی روی آنها خوانده می شد، به مدرسه آمد. پس از اینکه جلسه امتحان پایان گرفت و دو سه تنی با او همراه شدیم، پرسیدیم این کتابها چیست؟ گفت مجله ای است به نام سخن که با همکاری آقای ذبیح الله صفا ماهانه چاپ خواهیم کرد. مجله ای خواهد بود خاص ادبیات.

مجله سخن در آغاز از سوی جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی منتشر شد (خرداد ۱۳۲۲). صفا صاحب امتیاز بود و خانلری سردبیر و مدیر. بهایش یکی دوازده ریال بود. از میان یاران مدرسه تورج فرازمند و سیروس ذکاء بیش از دیگران به سخن روی آوردند و مروج مجله بودند. تورج مدتی دفتر اداری سخن را راه می برد.

از شماره دوم نام خانلری به تنهایی بر روی مجله چاپ شد، زیرا به سن سی سالگی رسیده بود و خودش توانست امتیاز سخن را بگیرد. دکتر صفا امتیاز دیگری به نام شباهنگ درخواست کرد. شباهنگ روزنامه سیاسی و فرهنگی بود و چندی در همان اوقات منتشر می شد.

خانه خانلری در آن اوقات در خیابان دانشگاه کوچه اتحادیه روبه روی دانشکده هنرهای زیبا بود و صادق هدایت در آن دانشکده کار می کرد. دفتر خانلری در سال اول مجله در همان خانه کوچک بود، تا اینکه دوره دوم سخن با رنگ و رویی نوتر و مضامین و مطالبی دلکش تر و با همکاری هماهنگ تر آغاز شد و دفتر و

مقری در خیابان سعدی برای آن درست شد. آنجا «پاتوق» واقعی هنروران روشنفکر چهل و پنج سال پیش شده بود.

طبعاً انتشار مجله سخن بر منزلت ادبی خانلری در چشم دانش آموزان او افزود و او را نزد ما از آنچه بود، برتر و گرامی تر کرد. فخر می کردیم از این که معلم ادبیاتمان ناشر مجله ای است که آوازه آن در شهر پیچیده است. طبعاً کلاس درسش برایمان دلپذیرتر شده بود. به سخنانش ژرف تر گوش می نهادیم. در یکی از ساعات درس بود که نخستین بار قسمتی از منظومه جلاودانه عقاب را از زبان خودش شنیدیم. گاهی چاشنی وار از شعرهای خودش سرکلاس درس می خواند.

چندی از انتشار سخن نمی گذشت که پدرم به هوس تجدید انتشار آینده افتاد (دوره سوم) و چون به او گفته بودم خانلری ناشر سخن معلم ماست، آگهی کوتاهی درباره انتشار مجدد آینده نوشت و به من داد تا به خانلری بدهم. خانلری لطف کرد و آن آگهی را در شماره ۱۱ و ۱۲ سال اول سخن، در جایی که زود دیده شود به چاپ رسانید. دوره اول سخن میان خرداد ۱۳۲۲ تا شهریور ۱۳۲۳ منتشر شد و نخستین شماره دوره دوم آن در دی ماه ۱۳۲۳ به چاپ رسید.

البته خانلری پیش از انتشار سخن در جامعه ادبی و فرهنگی، خصوصاً میان روشنفکران زمانه، حتی ادبای نام آور روزگار خود شناخته شده بود. ترجمه های زیادی طغی او در سلسله انتشارات کلاله خاور که به «افسانه» موسوم بود چاپ شده بود.^۱ شعرهایی از او - از جمله ستایش فردوسی - در مجله مهر میان سالهای ۱۳۱۳-۱۳۲۰ انتشار یافته بود. نشست و برخاست دائمی با جمع ربه (صادق هدایت، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، بزرگ علوی) پیدا کرده بود. مترجم و راهنمای یان ریپکای چکوسلواکی به هنگام کنگره فردوسی شده بود. دانشجوی

۱. از آنهاست: آخرین دیدار - اعتراف (موپاسان) - پدر (کوپه) - پدرکش (موپاسان) - دختر سلطان (پوشکین) - در یکی از شبهای بهار (موپاسان) - دستمال (موتته) - دو خانواده (مادام وی) - سفید و سیاه (والتر) - سناخریب (کوپه) - شرم (کوپه) - طوفان (شکسپیر) - قصر خیالی (کوبون) - قلب هیالمار (دولیل) - کریستن (دولیل) - لیزیماک (مونتسکیو) - مست (موپاسان) - مطرب (موردو) - معجزه گرما و سرما (موردو) - مکافات (پوتیه) - من اینها را ندیده ام و نمی شناسم مگر دو یا سه تا. اسمها را از روی «فهرست کتابهای چاپی» خانبابا مشار آورده ام.

خوش ذوق دانشسرای عالی و پس از آن دوره دکتری ادبیات فارسی بود و استادان نام‌آوری چون ملک‌الشعرای بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالعظیم قریب، احمد بهمنیار، ابراهیم پورداود، عباس اقبال، و سعید نفیسی و گروهی از سرشناسان دیگر از طرز کار و دقت و قدرت استنباطش آگاهی داشتند. چندی ناظر و مدیر صفحه فارسی یکی از روزنامه‌های ارمنی چاپ تهران بود (نام آن روزنامه را از ایشان شنیده بودم ولی فراموش کرده‌ام)...

بنابر این تمام خصائص را در خود جمع داشت که مجله‌ای به متانت و طراوت سخن منتشر کند و راههای تازه‌جویی را به جوانان تشنه زلال ادبیات پرآوازه جهانی بنماید. شایستگی آن را یافته بود تا در نخستین کنگره نویسندگان و شاعران ایران که انجمن فرهنگی ایران و شوروی (خانه و کس) تشکیل داد (۱۳۲۶) سخنرانی اصلی او درباره «نثر فارسی در دوره اخیر» ایراد کند. به همین مناسبت بود که کانونهای فکری و فرهنگی، حتی سیاسیون حزبی، می‌کوشیدند «سخن» را تا حدودی هم‌آواز و همگام در راه حرکات خود بدانند. در سخن دوره‌های اول و دوم و سوم نوشته‌های کسانی چاپ می‌شد که نویسندگان حزبی بودند اما سخن راه شناخته خود را در پیش داشت.

اعتبار و شهرت سخن به عنوان یک مجله ادبی و فرهنگی پیشرو و تازه‌جوی به دو مناسبت بود: یکی روی آوردن به نشر شعر و داستان و نمایشنامه‌های نو اروپایی و ملل دیگر جهان بود که پیش از آن در مجله‌های فارسی مرسوم دیده نمی‌شد.^۱ پس سخن توانست دریچه‌ای بر دیوار حائل میان ایرانیان و ادبیات معاصر خارجی بگشاید و به تشنگان از زلال چشمه سار ادبی نو، جرعه‌های گوارا بنوشاند. مناسبت دیگر چاپ کردن نوشته‌ها و سروده‌های گروهی نویسنده تازه نفس بود که پیش از آن آثارشان چندان در نشریات فارسی دیده نمی‌شد. نوشته‌ها و سروده‌های آنان عطش تشنگان تازه‌خواهی و نوجویی را فرو می‌نشاند.^۲

۱. آنچه از ادبیات اروپایی در مجله‌های بهار، شرق، مهر، آردمان به چاپ می‌رسید و بیشتر آثار ادبی رمانتیک و کلاسیک بود.

۲. رضا جرجانی، صادق هدایت، گلچین میرفخرایی، محمد دبیرسیاقی، منوچهر امیری، دکتر صادق کیا،

اهمیت سخن تنها به چاپ مقاله‌های ادبی و فلسفی و اجتماعی استوار و خواندنی و شعرهایی به سبک و شیوه نوآور (مانند سروده‌های گلچین میرفخرائی و فریدون توللی) نبود. به اندازه بیشتری به مناسبت مباحثی بود که به شیوه نقد ادبی و معرفی نقاشی مدرن و معرفی و نقد کتاب و مقالات مجله‌ها و نشر اخبار فرهنگی جهان اختصاص می‌یافت و هر یک موجب تازگی و بالیدگی مجله بود. بسیاری از آن گفتارها سابقه‌ای در نشریات فارسی بدان صورت نداشت.

در همان اوقات دو مجله یادگار و آینده هم منتشر می‌شد. ولی نویسندگان آن دو مجله شمی و مشربی دیگر داشتند. محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی و عباس اقبال آشتیانی و پیروان مکتب آنها نویسندگان مجله معتبر یادگار بودند. مجله‌ای بود که منحصرأ به نشر تحقیقات ادبی و تاریخی اختصاص داشت. مستشارالدوله صادق و دکتر محمد مصدق و اللهیار صالح و علی اصغر حکمت و ادیب السلطنه و ارسلان خلعت‌بری و افرادی ازین دست که مردان سیاسی بودند آثارشان در مجله آینده چاپ می‌شد. کسی انتظار دیگری جز آن از آینده که روزگاری محل نشر مقالات ذکاءالملک فروغی و تقی‌زاده و علی اکبر داور و دکتر مصدق بود نداشت. یادگار پس از پنج دوره و آینده پس از یک سال تعطیل شد.

هدف و راه این سه مجله کاملاً متمایز بود. سخن مجله‌ای بود نوآور و جذاب و خواندنی و آموزنده برای تازه‌جویانی که بطور اخص متوجه جریان‌های فرهنگ و ادبیات پرتوان و متحرک معاصر بودند. آینده مجله‌ای بود سیاسی و اگر به مباحث ادبی می‌پرداخت نظرش به انتشار تحقیقات و مطالعات سنتی بود و یادگار بجز نشر پژوهش‌های ادبی کلاسیک و تاریخی مربوط به ایران به رشته دیگری نمی‌پرداخت.

→

احسان طبری، عبدالله فریار، زهرا خانلری، دکتر محمد معین، محمود صناعی، جهانگیر افکاری، حسین سلطان‌زاده سپیان، دکتر حسن شهید نورائی، دکتر محسن هشترودی، ابوالقاسم قربانی، فضل‌الله رضا، فؤاد روحانی، فرهنگ ذبیح، احمد بیرشک، علاءالدین بازارگادی، عیسی پرویز بهنام، حسن رضوی، حسن قائمیان، جلال آل‌احمد، دکتر محمدحسین علی‌آبادی، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، رحمت‌الله الهی، دکتر اسدالله آل‌بویه، دکتر کمال جناب، دکتر رضا کاویانی، منوچهر بزرگمهر، دکتر احمد فردید، دکتر یحیی مهدوی در سالهای اول و دوم مجله از آن زمره‌اند. (برای نامهای دوره سوم مجله به بعد به خود مجله مراجعه شود).

حتی از چاپ شعر معاصران خودداری داشت. پس جذابیت این دو مجله در آن روزگار پر التهاب (پس از شهریور ۱۳۲۰) برای آزادی‌یافتگان فکری که ملتهب در یافتن تازه‌های ادبی جهان بودند، کم بود.

پس از نشر سخن مجلهٔ پیام نو (به مدیریت سعید نفیسی) از سوی انجمن فرهنگی ایران و شوروی و مجلهٔ مردم (به مدیریت احسان طبری و سردبیری جلال آل احمد) از سوی حزب تودهٔ ایران آغاز به انتشار کرد و چون یکی مستقیماً ناشر ادبیات روسی شوروی و دیگر مبلغ افکار سیاسی اجتماعی چپ و مخصوصاً کمونیستی بود، خوانندگان فریفتهٔ مخصوص به خود داشت و هیچ یک ازین دو مجله توانایی هماوردی با سخن نیافت، زیرا جنبهٔ ایرانی آنها ضعیف و تبلیغاتی بودن آنها روشن بود. هر دو مجله سیاسی بود و باد حوادث یکی را از میان برداشت و دیگری را کم‌رنگ و کم اهمیت کرد. سخن چون درختی تناور سرزنده ماند.

پنج سال پس از سخن مجلهٔ یغما به همت ستایش انگیز حبیب یغمایی منتشر شد و این مجله که ازین پس با سخن همسفر شد متاعش دیگر و خریداراناش دگرسان بود. چند مجله هم به تفاریق به تقلید سخن پیدا شد و زود به خاموشی گرائید.

خانلری پس از دریافت درجهٔ دکتری ادبیات فارسی (۱۳۲۲) که از گروه نخستین دریافت‌کنندگان آن بود،^۱ از دبیری دبیرستانهای به دانشیاری دانشگاه تبدیل مقام پیدا کرد و چون شمس تحقیق و ذوق ادبی و متانت قلم او بر استادان دانشگاهیش روشن بود به دعوت دکتر علی اکبر سیاسی به ریاست ادارهٔ انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران (که پس از مستقل شدن دانشگاه و مجزا شدنش از وزارت فرهنگ ایجاد شده بود) منصوب شد و مردان شایسته‌ای چون دکتر سیاسی و دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر عبدالحمید زنگنه مدیران وقت دانشگاه پشتیبان او بودند. خانلری در این خدمت و کار فرهنگی نوپا اساس استواری گذاشت. نخستین اساسنامهٔ انجمن تألیف و ترجمه که بعدها شالودهٔ کار برای دیگر

۱. تا آنجا که به یادمانده است دکتر محمد معین، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر حسین خطیبی، دکتر شمس‌الملوک مصاحب، دکتر حسن مینوچهر، دکتر صادق گوهرین... از آن گروهند.

دانشگاه‌ها شد، نگاشته قلم و تفکر اوست. طرح مربوط به پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیل عالی در رشته‌های ادبی و زبان فارسی نخستین بار توسط او اجرا شد.^۱ تنظیم مجموعه اصطلاحات علمی مصطلح و مستعمل در کتابهای دانشگاهی به منظور آنکه امکانی برای مقایسه و آگاهی مترجمان در دست باشد، برآورده زحمات اوست. نخستین نشریه علمی و تحقیقی دانشگاه به نام «کنجکاوهای علمی و ادبی» در دوره‌ای که او بر این مؤسسه ریاست داشت، به چاپ رسید. او از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۰ بر این اداره سرپرستی و ریاست کرد و حدود یک صد کتاب زیر نظر و به مراقبت او به چاپ رسید.^۲

خانلری در همین سالها که متصدی انتشارات دانشگاه تهران بود چاپ مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی را با همکاری دوست دیرین خود دکتر ذبیح‌الله صفا آغاز کرد و عبدالرحیم جعفری مدیر انتشارات امیرکبیر با سرافرازی پذیرفت که آن سلسله را به چاپ برساند و ادامه دهد. مجموعه‌ای که اکنون تعداد آن از پنجاه دفتر در گذشته است. منظور آن دو استاد بر این بود که با گزیده‌سازی ادبیات ممتاز فارسی آنها را میان طبقه جوان رواج دهند. آن دو ایران‌دوست احساس می‌کردند متون کهن بسیار مهجور شده است. پس مایه‌های کم‌رغبتی عامه به خواندن آنها را می‌بایست از میان برد و میراث گذشتگان را به آسان‌پذیری و روشنی در دسترس همگان گذاشت. این کار کوچک‌نمای با اساس از نمودارهای کامل عشق‌ورزی صفا و خانلری به ادبیات فارسی بود که هر دو زندگی خود را از آن مایه‌رو می‌کردند. پس باید آیندگان بدانند مبتکر و مؤسس این گونه کار (پس از میرزا عبدالعظیم خان قریب و...) دکتر صفا و دکتر خانلری بوده‌اند، اگرچه نام آن دو را از روی جزوه‌ها برداشته‌اند.^۳

۱. از نخستین گروهی که توانستند از این گروه استفاده کنند این نامها را به یاد می‌آورم و همه محققان و استادان ایران‌شناس نامور شدند: ژیلبر لازار، ریچارد فرای، رودلف ماتسوخ، نذیر احمد، امیر حسن عابدی، وزیرالحسن عابدی، احمد جاوید و....

۲. پس از خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا (۳۰-۱۳۴۱)، دکتر حسن مینوچهر (در غیاب دکتر صفا) - دکتر حافظ فرمانفرمائیان (۱۳۴۱-۱۳۴۳)، ایرج افشار (۱۳۴۳-۱۳۵۰) - ایرج علومی - دکتر کوهستانی - دکتر بهرام فره‌وشی ۱۳۵۷ مسئول آن اداره شده‌اند.

۳. در میان بعضی ملل مرسوم است که اگر مؤسس مجموعه‌ای درگذشت و یا از ادامه کار دست کشید نام

خانلری به هنگام تصدی اداره انتشارات دانشگاه تهران دو سفر علمی به خارج رفت. یک بار برای تدریس زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه بیروت دعوت شد و دیگر بار برای پژوهش و آگاهی‌یابی از روش‌های جدید زبان‌شناسی بود. پس سالی در فرانسه اقامت کرد. این سفر موجب توقف انتشار سخن شد (میان دوره سوم و چهارم).

دوره چهارم سخن مدتی پس ازین سفر، در آذرماه ۱۳۳۱ آغاز شد و خانلری در سرمقاله آن نوشت: «سخن مانند پیش به ادب و دانش و هنر می‌پردازد و با سیاست روزکاری ندارد. اما ازین گفتار مراد آن نیست که نویسندگان مجله نیک و بد اوضاع را به یک چشم می‌نگرند و از جهان و آنچه دروست‌گفتاری گرفته‌اند.» سخن ازین دوره به بعد بی هیچ وقفه تا پایان سال ۱۳۵۷ منتشر شد و دوره آن به بیست و هفت مجلد رسید.^۱

→

او را به عنوان «مؤسس» بر روی کتاب نگاه می‌دارند تا سابقه هر بنیادی برای آیندگان روشن باشد و حق فرهنگی و ادبی افراد محفوظ بماند.

۱. بایسته است نام آنان را که مددکار عملی خانلری بودند بر اساس مقاله «سرگذشت ده ساله سخن» (سخن، شماره تیر ۱۳۳۲) و مقاله علیرضا حیدری در مجله دنیای سخن (شماره ۳۴ مهرماه ۱۳۶۹) و آگاهی‌های خود بیاورم: احمد بیرشک - سپهر ذبیح - دکتر احسان یارشاطر - دکتر حسن هنرمندی - ایرج افشار - دکتر ناصر پاکدامن - ابوالحسن نجفی - رضا سیدحسینی - علیرضا حیدری - تورج فرازند - محمود کیانوش - قاسم صنوی - هوشنگ طاهری. تورج فرازند که بعدها سردبیری سخن را داشت در سالهای اول کارهای اداری مجله را عهده‌دار بود و پیش از او کشاورزی معاون چرخ اداری سخن بود. رضا سیدحسینی ظاهراً دو بار سردبیری سخن را بر عهده گرفت. و مدت طولانی‌تر از دیگران این همکاری را با خانلری داشت. چون ممکن است در آوردن اسامی از حیث زمان پس و پیشی روی داده باشد، امید است یکی از مطلعان آن را به نظم تاریخی در آورد. چه بسا نامی هم از قلم افتاده باشد. درمورد خودم می‌دانم که پس از تعطیل شدن مجله مهر (شهریور ۱۳۳۲) از ماه مهر همان سال به همکاری خانلری پذیرفته شدم و تا اواخر تابستان ۱۳۳۵ در آن کار بودم و چون مقدمات سفر تحصیل کتابداری پیش آمد به اروپا رفتم. (یادداشت من چاپ شده در مجله دنیای سخن، شماره ۳۵، آبان ۱۳۶۹، دیده شود) نامه‌ای که خانلری از تهران به پاریس به من نوشته است یادگاری است از خاطرات نخستین دوره همکاری با او.

برای سخن دو فهرست مندرجات چاپ شده است:

۱- فهرست موضوعی مقالات ده ساله نخستین مجله سخن ۱۳۲۲-۱۳۳۸: به کوشش محمد زهری. این فهرست را دفتر مجله چاپ کرد و تاریخ انتشار ندارد.

۲- فهرست [قاموسی] مجله سخن. جلد اول از دوره اول تا هشتم ۱۳۲۲ - ۱۳۳۶. تهیه و تنظیم از شهرعالم مروستی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴. این فهرست بر اساس اسامی نویسندگان است به

←



خانلری در دوران فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، آشنایی‌های زیادی با مردان سیاست روز پیدا کرد و شاید همان موجب شد که آرام آرام به پذیرفتن کارهای مملکتی گردن نهاد. نخست به معاونت وزارت کشور رسید. چون خبر آن انتصاب منتشر شد موجب بهت روشنفکران و کسانی شد که اوضاع سیاسی و اجتماعی را خلاف مصلحت واقعی ایران می‌دانستند. هنوز دو سال نشده بود که دکتر محمد مصدق با کودتا از میان برداشته شده بود و طبعاً جوهر آزادی‌ها در روان دلخستگان جوش می‌زد و هم‌آوا شدن با هر کس و در هر وضع پسندیده شمرده نمی‌شد. دکتر خانلری تیزهوش در سرمقاله‌ای که از سنخ دیگر سرمقاله‌های سخن نبود و «به دوستان جوانم» نام داشت، نوشت:

«تهنیتی که به من می‌گویید تهمتی بر من است، تهمت آنکه این شغل را از معلمی برتر شمرده و آن را برای خود شأن و مقامی دانسته‌ام...» (خرداد ۱۳۳۴)

پس از آن مرگ «آرمان» فرزند دل‌بندش، لطمه بسیار جانکاهی بود که خانلری و زهرا خانم را در هم شکست. خانلری که بی‌گمان دیگرسان گشته بود در سرمقاله اردیبهشت ۱۳۳۹ حسب حال خود را چنین آورده است:

«اکنون که دوره یازدهم آغاز می‌شود دیگر من آن نیستم که بودم. در سراسیمه عمر افتاده‌ام. دلشکسته و دردمندم...»

شاید آزرده‌گی‌های روزگار و دشواری مرگ فرزندی، بیشتر موجب شد که خانلری به کارهایی که مرتبط با پژوهش و آموزش نبود بپردازد. در سال ۱۳۴۱ وزیر



انضمام مدخلهای موضوعی. باید امید ورزید که روزی کتاب‌شناس پرتوانی فهرست بیست و هفت دوره سخن را یک جا آماده و چاپ کند.

در دوره‌های سخن، از روزی که آغاز شد، گاهی مقاله‌های مربوط به رشته‌ای مختلف علوم خالص منتشر می‌شد ولی چون سخن بیشتر به ادبیات و هنر داشت، خانلری بر آن می‌شد که نشریه‌ای علمی منتشر کند. پس سخن علمی با همکاری جمعی از دانشمندان آغاز شد و چند سال منتشر می‌شد.

فرهنگ شد. درین مقام سپاه دانش را به وجود آورد. متون کتابهای درسی را یکسان و یکنواخت کرد. مسئولیت اداره سازمان مبارزه با بیسوادی را پذیرفت. دو کتاب درسی خوب (تاریخ ایران پیش و پس از اسلام) برای مدارس نوشت. دستور زبان فارسی تازه‌ای تألیف کرد که تدریس آن آموزش دستور را آسان و عملی‌تر ساخت. دوران وزارت او چندان نپایید، چه سیاست بر یک روال و استوار و اعتمادپذیر نیست. خودش شمه‌ای از مسائل و مصائب آن دوره را در خاطراتی که به یدالله جلالی پندری تقریر کرده به روشنی برگفته است. (آینده شماره ۵-۸ سال ۱۶). پس از آن خانلری با عنوان «انتصابی» به مجلس سنا رفت. اما هیچ یک از سه مقام مملکتی و سیاسی که خانلری پذیرفت بر منزلت خانلری نیفزود. به قول مرحوم عباس اقبال درباره بدیع الزمان فروزانفر «رفتی به سنا چه کار بد کردی».



شایستگی و بایستگی خانلری به نیروی مدیریت مستقیم او در کارهای ادبی و فرهنگی و پژوهشی بستگی داشت. شاید خودش هم به تجربه نیک دریافته بود که باید جوهر دانایی را در زمینه اصلی بینش خود به کار برد. پس موفق شد بنیاد فرهنگ ایران را با آماده کردن وسایلی که در آن روزگاران ضرورت داشت ایجاد کند. بنیاد فرهنگ ایران بی تردید تأسیسی مفید و آوازه‌مند برای پیشرفت فرهنگ، مخصوصاً در رشته متون فارسی و نشر پژوهش‌های ایرانی بود.^۱

خانلری در میان این سالها بر آن شد که در کنار مجله سخن سازمان انتشاراتی برای چاپ کتابهای سودمند و خوب درست کند. پس «انتشارات سخن» را ایجاد کرد. چند کتاب هم به چاپ رسانید. اما درین راه موفقیت نیافت و نتوانست پایداری کند. پایمردی‌های یاران هم سودمند نیفتاد.

بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۴ تأسیس شد^۲ و دکتر خانلری تا روزی که

۱. پیش از آن دارالتألیف عصر ناصری (که علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و محمدحسن اعتمادالسلطنه مدیرش بوده‌اند)، کمیسیون معارف، اداره نگارش وزارت فرهنگ، انتشارات دانشگاه تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سازمان انتشارات فرانکلین هر یک منشاء کارهای مطبوعاتی مهم شد.

۲. بنیاد دارای هیأت مؤسسی بود مرکب از دکتر یحیی مهدوی، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر محمود صناعی،

مدیریت آن را داشت بیش از سیصد جلد کتاب در یازده مجموعه منتشر ساخت.^۱ پژوهشکده‌ای تأسیس کرد که در آن بطور محض مباحث اساسی رشته‌های ایران‌شناسی در مرتبه تخصصی تدریس می‌شد. کوشش‌های بسیار مؤثری را برای گسترش زبان فارسی در افغانستان و هندوستان و پاکستان و سرزمین‌های عرب‌زبان (مخصوصاً مصر) آغاز کرد. گام استواری در بیرون‌کشی و تاریخ‌گذاری واژه‌های زبان فارسی از میان متون کهن برای تألیف فرهنگ تاریخی برداشت و جلد اول آن کتاب گرانسنگ ماندگار را منتشر کرد.

در همین دوره خانلری اداره امور فرهنگستان ادب و هنر را پذیرفت و به تأسیس انجمن تاریخ و انجمن موسیقی که از شعب آن بود اقدام کرد. عباس زریاب را به ریاست انجمن تاریخ برگزید و دکتر مهدی برکشلی را به ریاست انجمن موسیقی.

خانلری از مشارکت در انجمن‌ها و کنگره‌های فرهنگی پرهیز نداشت. موقعی که کنگره تحقیقات ایرانی پایه‌ریزی شد (توسط دانشگاه تهران) در چند اجلاس آن قبول عضویت کرد. دوبار هم پذیرفت که دعوت‌کننده کنگره باشد. یکبار از طرف بنیاد فرهنگ ایران (سومین کنگره - تهران) و بار دیگر از سوی فرهنگستان ادب و هنر (هشتمین کنگره - کرمان). جزین در برگزاردن کنگره تاریخ اجتماعی و اداری ایران تا دوره سلجوقیان (همدان ۱۳۵۶) که مرا مسئول آن کرده بود، با شوق و ورزی و بی‌هیچ کوتاهی همه‌گونه کمک رسانید.

خانه خانلری چه در شهر و چه در «کوی دوست» شمیران سالهای دراز مجمع انس و محفل فرهنگی بود. دفتر مجله سخن^۲ هم، در نشستهای هفتگی،

→

دکتر محمد باهری و دکتر پرویز ناتل خانلری و هیأت امنائی داشت که با اعضای هیأت مؤسس جمعاً بیست نفر بودند. در این هیأت امنا، طبعاً تنی چند به مناسبت مقامشان عضویت داشتند. و نامهای دیگر تا آنجا که به یادمانده اینهاست: مهندس محسن فروغی، مهندس علی صادق، دکتر عباس زریاب، منوچهر بزرگمهر، ایرج افشار. چند تن هم از صاحبان صنایع و بازرگانان برای آن که به مؤسسه کمک مالی بدهند، عضو آن هیأت بودند.

۱. نام این مجموعه‌ها در فهرست انتشارات بنیاد چاپ شده است.

۲. ابتدا در خیابان سعدی و پس از آن در چهارراه کالج و سپس نزدیک چهارراه بهجت‌آباد (خیابان حافظ) بود.

کانون پرورش ذوق و آموزش ادبی جوانانی بود که از چهار سوی کشور بدانجا می آمدند تا از محضر پرفیض خانلری و از زمزمه محبت او بهره ور شوند. خانلری «انجمن دوستداران سخن» را به این انگیزه درست کرد تا هر ماه خواستاران و تازه یابان بتوانند در آن انجمن گرد هم آیند و از گفتگوها و سخنرانی های ادبی و فرهنگی که مردمان برجسته و شایسته در آن شرکت می کردند، سودمندی یابند. این انجمن که چندین سال دوام کرد اغلب پرکشش و مرکز برخورد آراء و عقاید تازه می بود.



خانلری در سالهای پایان زندگی که دچار شکستگی بدنی و خستگی معنوی شد از کار و پژوهش علمی کناره نکرد. اجازه داد دوره مجله سخن تجدید چاپ شود. دوره سمک عیار را دوباره به چاپ رسانید. مجموعه ای از مقالات اساسی خود را تنظیم کرد که هفتاد سخن نام دارد و دو جلد از آن تاکنون پخش شده است. کتابهای دستور زبان و تاریخ زبان فارسی اش چندین بار چاپ شد. دیوان حافظ را به آراستگی بیشتر به دست مشتاقان رسانید.

همه فرهنگ خواهان آرزومندند دکتر زهرا خانلری همسر شایسته و دانشمند او و علی اکبر سعیدی سیرجانی که چندین سال در بنیاد فرهنگ ایران از سعادت همکاری خانلری برخوردار داشته است، نوشته های بازمانده و یادداشتهای پایان ناگرفته خانلری را به چاپ برسانند و روان فرخنده خانلری را شاد و یادش را بیش از پیش پایدار کنند.

نوشته‌های دکتر پرویز ناتل خانلری

- ۱۳۱۶ روانشناسی و تطبیق آن با اصول پرورش
- ۱۳۲۰ چند نامه به شاعری جوان (از ریلکه)
- ۱۳۲۲ آغاز انتشار مجله سخن
- ۱۳۲۷ تحقیق انتقادی در عروض و قافیه و چگونگی تحول اوزان غزل
- ۱۳۳۳ مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف (از ابن سینا). دوبار چاپ شده.
- ۱۳۳۴ ترستان و ایزوت (از ژوزف بدیه). سه بار چاپ شده
- ۱۳۳۷ وزن شعر فارسی. چند بار چاپ شده.
- ۱۳۳۷ غزل‌های خواجه حافظ شیرازی. دو بار چاپ شده
- ۱۳۳۸ چند نکته در تصحیح دیوان حافظ
- ۱۳۳۸ سمک عیار (از فرامرزارجانی) پنج جلدست و سه بار چاپ شده.
- ۱۳۳۸ شاهکارهای هنری ایران (از آرتور پوپ)
- ۱۳۴۳ ماه در مرداب (مجموعه شعر)
- ۱۳۴۳ ترانه‌ها، منتخب رباعیات شاعران مشهور
- ۱۳۴۳ زبان‌شناسی و زبان فارسی (مجموعه مقالات)
- ۱۳۴۵ فرهنگ و اجتماع (مجموعه مقالات)
- ۱۳۴۵ شعر و هنر (مجموعه مقالات)
- ۱۳۴۸ تاریخ زبان فارسی. پنج جلدست و چندین بار چاپ شده
- ۱۳۵۱ دستور زبان فارسی. چاپ‌های مکرر دارد
- ۱۳۵۷ فرهنگ تاریخی زبان فارسی. مقدمه مفصل او بر جلد اول
- ۱۳۵۹ دیوان حافظ سه بار چاپ شده
- ۱۳۶۱ داستانهای بیدپای ترجمه محمد بن عبد الجبار بخاری. (با همکاری محمد روشن)
- ۱۳۶۱ تجدید چاپ مجله سخن
- ۱۳۶۲ شهر سمک

۱۳۶۸ هفتاد سخن، مجموعه مقالات (جلدهای اول و دوم)

در مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی: یوسف و زلیخا از تفسیر تربت جام، رستم و سهراب از شاهنامه، سفرنامه ناصر خسرو از اوست.

کتاب تاریخ ایران (پیش از اسلام و پس از اسلام) در دو جلد و دستور زبان فارسی برای تدریس در مدارس یادگار کوششهای تألیفی خانلری در میان سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ است.

کتابهای مهم تر خانلری را در چند گروه می‌توان شناخت:

پژوهش: تحقیق انتقادی در عروض - وزن شعر فارسی - دستور زبان فارسی - تاریخ زبان فارسی - زبان‌شناسی - زبان فارسی (مجموعه مقالات) - مقدمه فرهنگ تاریخی زبان فارسی.

تصحیح متون: سمک عیار - دیوان حافظ - داستانهای بیدپای - مخارج الحروف.

ترجمه: تریستان و ایزوت - چند نامه به شاعری جوان - دختر سروان - شاهکارهای هنری ایران.

یادی از زهرای خانلری (کیا)

این نوشته دیشب (پنجم اسفند) به پایان رسید. بامدادش خانم زهرا خانلری تلفنی فرموده و مرا به لطف و مهر نواخته بود. چند شماره از مجله می‌خواست که برای «ترانه» به پاریس بفرستد.

اما دریغ آنکه امروز (ششم اسفند) نزدیک ساعت ۱۱ بامداد محسن باقرزاده به پسریم بابک تلفن کرده و گفته است زهرا خانم دیشب درگذشت. بهتم زد... هنوز مرکب قلم در مرگ مرد درست نخشکیده بود که زن سوخته دل به شوی پیوست و من به سوگناکی ژرف این چند کلمه را درباره او به یادداشت خود می‌افزایم.

زهرای کیا (خانلری) زاده سال ۱۲۹۳ بود. در دانشسرای عالی ادبیات خواند

و درجه دکتری در ادبیات فارسی گرفت. موضوع رساله اش «سبک ادبی تواریخ تا قرن نهم هجری» بود.

سالها در دبیرستانهای دخترانه و دانشگاه تدریس کرد. تا اینکه «آرمان» فرزندش درگذشت و دل و دماغ ازین زن برگرفته شد. ماتم جهان بر چهره این دانشی زن نقش بست. دیگر دل به هیچ کار، آنچنانکه می باید، نمی بست. سراسر این سالهای دراز را سیاه پوشید. خود را نمی آراست. همیشه غم زده بود. بسیار رمیده خو شده بود. با این همه درد و دلمردگی در سالهای سخت زندگی خانلری، راهبه وار به نگاهداری و دلسوزی، بازمانده شیرۀ جان خویش را نثار می کرد. عاشقانه با خانلری می سوخت و با دشواری های روزگار می ساخت. آنچه از نوشته های چاپ شده او دیده ام اینهاست:

- ۱۳۱۵ ژاله یا رهبر دوشیزگان
 ۱۳۲۲ رنجهای جوانی ورتر (از آندره موروا)
 ۱۳۲۴ شبهای روشن (از داستایوسکی)
 ۱۳۳۵ بیست داستان (از پیراندلوییچی)
 ۱۳۳۷ داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی (چاپهای متعدد شده)
 ۱۳۴۱ راهنمای ادبیات فارسی
 ۱۳۴۳ نمونه غزل فارسی
 ۱۳۴۵ روش تدریس کتاب فارسی دبستان. با همکاری لیلی ایمن (سه جلد)
 ۱۳۴۶ فرهنگ ادبیات فارسی (چاپهای مختلف شده)
 ۱۳۴۷ دنیای خیال (از آندره موروا)
 ۱۳۴۸ افسانه سیمرغ (برای کودکان)

محمدعلی جمالزاده*

سید محمدعلی جمالزاده در یکصد و شش سالگی درگذشت. زادنش به سال ۱۳۰۹ قمری در شهر اصفهان روی داد^۱ و مرگش روز هفدهم آبان ۱۳۷۶ در شهر ژنو - کنار دریاچه لمان - فرارسید.

پدرش سید جمالالدین واعظ اصفهانی (متولد در همدان - ۱۲۷۹ مقتول در بروجرد، جمادی الثانی ۱۳۲۶) نام داشت. محل اقامت او شهر اصفهان بود، ولی غالباً برای وعظ به شهرهای مختلف سفر می‌کرد. جمالزاده روزگاران کودکی را در اصفهان گذرانید و چون از ده سالگی فراتر رفت گاهی پدرش او را به همراه خود به سفر می‌برد و در همین دوره از حیات جمالزاده بود که سید جمال اقامت تهران را اختیار کرد (سال ۱۳۲۱) و دو سه سالی بیش نگذشت که فرزند خود محمدعلی را برای تحصیل به بیروت فرستاد (۱۹۰۸). سن جمالزاده در این اوقات از دوازده سال درگذشته بود.

*. نامه فرهنگستان، سال ۳ (۱۳۷۶)، شماره ۳: ۹-۴۵.

۱. اگرچه در نامه اول مه ۱۹۵۰ به من نوشته بود: «سال تولدم را خواسته‌اید دوستان آن را از جمله اسرار مگو می‌دانند ولی حقیقت این است که بر خودم مجهول است. ولی یقین دارم تاریخ وفاتم روشن‌تر از تاریخ تولدم خواهد بود و شاید نتیجه آشنایی من با قلم و قرطاس همین باشد.» بعدها، براساس قراین و تواریخی که از نامه‌ها و اطلاعات خانوادگی به دست آورده بود سال ۱۳۰۹ را پذیرفته بود. آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی هم از روی بعضی تواریخ مندرج در تاریخ بیداری ایرانیان، همین سال ۱۳۰۹ را در مقاله‌ای که بر کتاب شهید راه آزادی (تهران ۱۳۵۷) نوشت، پیشنهاد کرده است.

- نخستین سرگذشت از او، که حاوی فهرست تألیفاتش هم بود، ظاهراً همان است که به دستور مرحوم سعید نفیسی من نوشتم و در پایان کتاب شاهکارهای شرفارسی معاصر (تألیف سعید نفیسی)، در سال ۱۳۲۹، چاپ شد.

جمالزاده در بیروت می‌بود که اوضاع سیاسی ایران دگرگون شد. محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و هر یک از آزادی‌خواهان به سرنوشتی دچار شد. سید جمال، به خفیه، خود را به همدان رسانید تا به عتبات برود. وی در آنجا به جنگ عمال دولتی افتاد و چون او را به دستور دولت به حکومت بروجرد تحویل دادند در این شهر به اراده حاکم (امیر افخم) به طناب انداخته و مقتول شد.^۱

جمالزاده در بیروت با ابراهیم پورداود و مهدی ملکزاده (فرزند ملک‌المکلمین) چند سالی همدوره و همدرن بود. چون متمایل به تحصیلات دانشگاهی اروپایی شد در سال ۱۹۱۰ قصد عزیمت به اروپا کرد. از راه مصر، خود را به فرانسه رسانید. ممتازالسلطنه، سفیر ایران، چون او را بشناخت توصیه کرد بهتر است به لوزان (سوئیس) برود و در آنجا به ادامه تحصیل بپردازد. تا سال ۱۹۱۱ در لوزان بود. در این سال به دیژون (فرانسه) آمد و دیپلم علم حقوق خود را از دانشگاه این شهر گرفت. وقوع جنگ جهانی موجب تشکیل کمیته ملیون ایرانی، به زعامت سید حسن تقی‌زاده، در برلن، برای مبارزه با روس و انگلیس شد. یکی از ایرانیانی که به همکاری در این کمیته دعوت شد سید محمدعلی جمالزاده بود. او در سال ۱۹۱۵ به برلن آمد و تا سال ۱۹۳۰ در این شهر زیست.

جمالزاده پس از ورود به برلن، مدت درازی نگذشت که به مأموریت از جانب کمیته ملیون به بغداد و کرمانشاه اعزام شد (همانند ابراهیم پورداود و حسین

۱. سرگذشت او را دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی و سید علی آل داود، به تفصیل، در مقدمه کتاب شهید راه آزادی سید جمال واعظ اصفهانی که حاوی مطالب روزنامه الجمال و نگارش و تدوین اقبال یغمایی است (تهران ۱۳۵۷)، نوشته‌اند.

جمالزاده درباره پدرش نوشته‌هایی دارد که فهرست اهم آنها در زیر نقل می‌شود:

- «ترجمه حال سید جمال‌الدین واعظ»، یغما، ۷ (۱۳۳۳): ص ۱۲۳-۱۱۸؛ ۱۶۳-۱۷۰؛ ۳۹۴-۴۰۱؛
- «نقاشی شهید کردن سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی»، راهنمای کتاب ۹ (۱۳۴۵): ص ۴۵۱؛
- «انتشار اسناد سیاسی ایران در انگلستان» (متن بیانات سید جمال‌الدین اصفهانی)، وحید، ۱ (۱۳۴۲)،
ش ۱۲-۱۶؛

- «درباره سید جمال‌الدین اصفهانی و سید حسن تقی‌زاده»، وحید، ۷ (۱۳۴۹): ص ۴۵۵-۴۶۶؛
- «ماه شب چهاردهم و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی»، وحید، ۱۰ (۱۳۵۱)، ص ۳۶۴-۳۶۹؛
- «محمدعلی شاه و سید جمال‌الدین واعظ مشهور به اصفهانی»، خاطرات وحید، ش ۲۸ (۱۳۵۲): ش ۱۰-۱۴ و ش ۳۱ (۱۳۵۳)، ص ۳۵-۴۱ و ۴۵؛

- «نامه سید جمال‌الدین واعظ به محمدعلی جمالزاده»، ره‌آورد، ش ۲۵ (بهار ۱۳۶۹): ۲۳۸-۲۳۹.

کاظم زاده و چند نفر دیگر). مدت شانزده ماه در این صفحات بود. در بازگشت به برلن به همکاری قلمی مجله کاوه و اداره امور آن دعوت شد و تا تعطیلی آن مجله با تقی زاده کار می کرد.^۱

جمال زاده پس از تعطیلی مجله کاوه به خدمت محلی در سفارت ایران درآمد و سرپرستی محصلین ایرانی به او واگذار شد. حدود هشت سال در این کار بود تا این که از سال ۱۹۳۱ به دفتر بین المللی کار وابسته به جامعه ملل پیوست و در سال ۱۹۵۶ بازنشسته شد. پس، از برلن به ژنومهاجرت کرد و تا پایان عمر در این شهر بود. در این مدت چند دوره به نمایندگی دولت ایران در جلسات کنفرانس بین المللی آموزش و پرورش شرکت کرد.

در خلال مدتی که سرپرستی محصلین ایرانی را بر عهده داشت دوبار و در دوران عضویت دفتر بین المللی کار، پنج بار به ایران سفر کرد. اما در هر یک از این سفرها مدتی کوتاه در ایران بیش نماند. شاید نادرست نباشد گفته شود که سال های زندگی او در ایران فقط سیزده سال از عمر دراز او بوده است. نود و چند سال را بیرون از ایران زندگی کرد. اما در سراسر این مدت او با ایران می زیست. هر روز کتاب فارسی می خواند و بی وقفه به دوستان ایرانی خود نامه می نوشت. هر چه تألیف و تحقیق کرد درباره ایران بود. اگر هم درباره ایران نبود به زبان فارسی و برای بیداری و گسترش معارف ایرانیان بود. خانه اش آراسته به قالی و قلمکار و قلمدان و ترمه و تافته و مسینه و برنجینه های کرمان و اصفهان و یزد بود. نشست و خاستش، در سراسر عمر، با هموطنانش بود. اوقات فراغت را با آنها می گذرانید. لذت می برد از این که فارسی حرف بزند. با خاطرات کوتاه گذشته اش که از ایران داشت دلخوش بود مکرر بر مکرر و با همه کس، از اصفهان دوره کودکی خود و محله بیدآباد حکایت می کرد. گاهی دامنه صحبت را به فعالیت های سیاسی پدرش در جریان مشروطه خواهی می کشانید و طرز وعظ او و مشکلاتی را که در تهران داشته است

۱. نخستین شماره کاوه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴ (۲۴ ژانویه ۱۹۱۶) انتشار یافت و آخرین شماره اش، که ورقه فوق العاده نام دارد، در غره شعبان ۱۳۴۰ (۳۰ مارس ۱۹۲۲) به چاپ رسید. برای تاریخچه آن رجوع شود به مقدمه ای که بر چاپ دوم کاوه نوشته ام و همراه با فهرست مندرجات و اسناد و عکس هایی چند به چاپ رسیده است (تهران ۱۳۵۶).

وصف می‌کرد. او بسیاری از این مطالب را در نوشته‌های متعدد بازگو کرده است.^۱

پس سال‌شمار زندگی او را می‌توان در این چند سطر آورد:

تولد در اصفهان	۱۳۰۹ ق
آمدن به تهران	۱۳۲۱ ق
رفتن به بیروت	۱۳۲۴ (۱۹۰۸)
رفتن به پاریس	۱۹۱۰
تحصیل در لوزان	۱۹۱۱-۱۹۱۰
تحصیل در دیژون و ازدواج اول	۱۹۱۴-۱۹۱۲
همکاری با کمیته میلیون ایرانی و مجله کاوه	۱۹۲۲-۱۹۱۵
عضویت در دفتر بین‌المللی کار و ازدواج دوم	۱۹۲۳-۱۹۳۱
درگذشت در ژنو	۱۹۹۷ (۸ نوامبر)

جمال زاده در رشته علم حقوق درس خواند ولی در آن مباحث یک سطر هم به قلم نیاورد. باید قبول کرد که دانشگاه واقعی او دوره همکاریش با مجله کاوه در

۱. نگاه کنید به:

- «شرح حال آقای جمالزاده به قلم خود با مقدمه به قلم سید حسن تقی‌زاده»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۶ (۱۳۳۳): ص ۲۵۶-۲۸۱؛

- «خاطرات واقعه شوم بین راه بغداد و حلب»، خاطرات وحید: ش ۱۱ (۱۳۵۱): ۶۷۵-۶۷۹، ش ۱۲: ص ۸۳۱-۸۳۶،

- «جمالزاده اصفهانی است»، راهنمای کتاب، ۴ (۱۳۴۰): ص ۶۷-۶۹؛

- «اظهارنظر قزوینی درباره یکی بود یکی نبود»، (نامه به جمالزاده)، آینده، ۷ (۱۳۶۰): ش ۸۶۶-۸۶۹؛

- «یادگارهایی از روزگار جوانی جمالزاده»: (محفل ادبی ایرانیان، در برلین)، راهنمای کتاب، ۱۶ (۱۳۵۲)، ص ۴۱۵-۴۲۴ و ۶۲۲-۶۴۵؛

- «یادگارهای دوره تحصیل»، راهنمای کتاب، ۱۷ (۱۳۵۳): ۳۹۸-۴۰۳؛

- «سید محمدعلی جمالزاده به قلم خودش»، راهنمای کتاب، ۱۹ (۱۳۵۵): ص ۱۴۶-۱۸۸ و ۴۹۹-۵۰۱؛

- «عکسی از ابراهیم پورداود و محمدعلی جمالزاده»، آینده، ۱۶ (۱۳۶۹): ص ۶۳۷-۶۳۸.

کتاب سر و ته یک کرباس یا اصفهان‌نامه داستان و سرگذشت کودکی اوست که در سال ۱۳۲۳ نوشت ولی نخستین بار در ۱۳۳۴ به چاپ رسید. ترجمه آن به انگلیسی توسط W. L. Heston به نام *Isfahan is Half the World, Memoires of a Persian Boyhood* (اصفهان نصف جهان) چاپ شده است.

برلن بود که با مستشرقان ناموری چون ژ. مارکوارت، و. گایگر، ایگن میتوچ، اسکار مان آشنا شد و از هم سخنی با آنان دامنه اطلاعاتش نسبت به کتاب‌های اروپایی درباره مشرق گسترش یافت و بر راه و روش اروپایی تحقیق آگاهی یافت.

جز این، با ایرانیان دانشمندی چون محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، میرزا فضلعلی آقا تبریزی (مولوی) آشنایی و همکاری یافت و از نشست و خاست با اقران خود چون حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، ابراهیم پورداود، محمود غنی‌زاده، سعدالله خان درویش و جمعی دیگر، که همواره درباره ادبیات و تاریخ و فرهنگ به صحبت و اندیشه می‌پرداختند، دریافت‌های سودمند کرد. کاوه دارای کتابخانه خوبی از کتب مهم خاص مطالعات ایرانی بود. در کنار آن محفلی به نام «صحبت‌های علمی و ادبی» به طور ماهانه انعقاد می‌یافت که در آن جلسات، خطابه‌های علمی و تحقیقی ارائه می‌شد.^۱ طبعاً این گونه فعالیت‌ها موجب بسط یافتن دامنه معرفت و بینش جمال‌زاده شد. جمال‌زاده مقدمات پژوهشگری و مقاله‌نویسی را در همین ایام فراگرفت. مقاله‌ها و نوشته‌هایی که از او در کاوه انتشار یافت او را، روزبه‌روز، در پژوهش و نگارش دلیرتر می‌کرد. انتشار کتاب گنج شایگان (۱۳۳۵ ق)، که نخستین تألیف تحقیقی او بود، موجب ناموری او شد. این کتاب با کمک اپنهاایمر، استاد اقتصاد دانشگاه برلن، به زبان آلمانی هم ترجمه شد. بنا بود به چاپ برسد که وضع نابه‌سامان آلمان و شکست آن دولت موجب توقف و انصراف از این گونه کارها شد.

جمال‌زاده نویسنده همیشگی کاوه بود. از روز نخست تا پایان آن در همه شماره‌ها نوشته‌ای از او هست، چه سیاسی، چه تحقیقی و فرهنگی. بعضی از نوشته‌هایش با امضای «شاهرخ» است. غالب مقالات او در زمینه مباحث تاریخی است. نخستین نوشته داستانی‌اش «فارسی شکر است» که در نخستین شماره دوره دوم کاوه، یعنی جمادی‌الاول ۱۳۳۹ انتشار یافت، خود در مقدمه‌اش نوشت: «حکایت ذیل مأخوذ از کتابی است که نگارنده از چندی به این طرف از گاهی به

۱. کاوه، ص ۲۶۷-۲۶۸، ج ۲ و مجله یغما سال ۲۵ (۱۳۵۱) که متن دفتر صورت جلسات مذکور در آنجا چاپ شده است در صفحات ۲۲۰-۲۲۶ و ۲۸۷-۲۹۰.

گاهی محض تفریح خاطر از مشاغل و تتبعات جدی تر... جمع آورده» (چاپ دوم کاوه، ص ۴۴۲).

جمال زاده فعالیت فکری و نویسندگی را با پژوهش آغاز کرد و، پیش از آن که به داستان نویسی آوازه مندی بیابد، نویسنده مباحث تاریخی و اجتماعی و سیاسی در شمار بود. گنج شایگان پنج سال پیش از یکی بود و یکی نبود (۱۳۴۰ ق) منتشر شد. تحقیقات متعدّدش در خصوص روابط روس و ایران و حدود پانزده مقاله تحقیقی دیگر که در کاوه به چاپ رسید همه پیش از نشر یکی بود و یکی نبود می بود.

جمال زاده نویسندگی را با مجله کاوه آغاز کرد و پس از آن که کاوه تعطیل شد به همکاری جوانانی که در اروپا درس می خواندند (مرتضی یزدی، غلامحسین فروهر، حسن نفیسی، مشفق کاظمی، احمد فرهاد، تقی ارانی) و مجله فرنگستان را در برلن بنیاد نهاده بودند شتافت و مقاله هایی در آن مجله به چاپ رسانید. آنجا مطلبی درباره زبان فارسی نوشت که میرزا محمد خان قزوینی را برانگیخت تا مقاله اساسی و معتبر و پرآوازه خود را در آنجا منتشر کرد.

جمال زاده با توقف انتشار فرنگستان^۱ به روزنامه های ایران رو کرد و در روزنامه های ایران آزاد، شفق سرخ، کوشش، اطلاعات به چاپ نوشته هایی که بیشتر مطالب اجتماعی می بود پرداخت، تا آن که مدیری مجله علم و هنر را پذیرفت که در برلن انتشار می یافت. مؤسس این مجله ابوالقاسم وثوق بود. هفت شماره از آن بیش منتشر نشد (مهر ۱۳۶۰ - بهمن ۱۳۰۷). خودشان آن را مجله فنی و ادبی معرفی کرده اند. علم و هنر نتوانست حتی به پایه ایرانشهر برسد.

از جمال زاده در سال های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۱ نوشته زیادی به چاپ نرسید. در جریان های فرهنگی ایران در آن سال ها شرکت بارزی نداشت، جز این که به عنوان «عضو وابسته فرهنگستان ایران» انتخاب شده بود. با وجود این، همواره می کوشید مخاطبان فارسی زبان و هموطنان خود را داشته باشد. در زمان جشن هزاره فردوسی منحصرأ یک مقاله به عنوان «نه اندر نه آمد سه اندر چهار» از او در فردوسی نامه مهر

۱. فقط یک دور دوازده شماره از مه ۱۹۲۴ تا آوریل ۱۹۲۵، نشر شد.

(۱۳۱۳) چاپ شد. در جشن هفتصد ساله تألیف گلستان سعدی، کتابچه‌ای به نام پندنامه سعدی منتشر کرد (۱۳۱۷). مقاله‌ای درباره کتاب (مندرج در مجله تعلیم و تربیت)، و مقاله‌هایی در مجله موسیقی، و ترجمه قصه‌ای از آناتول فرانس در مجله مهر (۱۳۱۶) و ترجمه داستانی از اسکار وایلد در همان مجله (۱۳۱۷) و چند مقاله در روزنامه کوشش، از جمله درباره کتاب زیبا نوشته محمد حجازی، حاصل آن دوره از نویسندگی اوست.

مجله‌های تعلیم و تربیت، مهر، موسیقی محل نشر نوشته‌های ادبی و فرهنگی او در آن دوره بوده است.

جمال‌زاده، پس از شهریور ۱۳۲۰ که مجله‌های مختلف ماهانه ادبی در ایران تأسیس شد، در غالب آنها مقاله نوشت و داستان منتشر کرد. در سخن، یغما، راهنمای کتاب، وحید، ارمغان، هنر و مردم بیش از همه مقاله دارد. در مجله کاوه، که محمد عاصمی در مونیخ به چاپ رسانید نیز مقاله‌های زیادی نشر کرده است. او نمی‌توانست و نمی‌خواست با هموطنانش بی‌رابطه بماند. آنها را که در ژنو می‌دید (اعم از ادبا و فضلا و یا رجال سیاسی) به ذوق و شوق ملاقات می‌کرد و به صحبت با آنان می‌نشست. با غالب آنها که در ایران اهل کتاب و قلم بودند مکاتبه مداوم داشت. هر کس به او نامه‌ای می‌نوشت پاسخی به تفصیل دریافت می‌کرد. به من که از سال ۱۳۲۹ با ایشان مکاتبه کرده‌ام درست سیصد و شصت و چهار نامه، اغلب مفصل (چندین صفحه) نوشته است. اگر چاپ شود، به هزار صفحه بالغ می‌شود و می‌تواند نمونه‌ای باشد از نامه‌های بسیار دیگری که به دیگران نوشته است.

در احوال جمال‌زاده کتابی به فارسی، به نام سرگذشت و آثار جمال‌زاده، به قلم مهرداد مهرین، در سال ۱۳۴۲ انتشار یافت، هم‌چنین کتابی به نام نقد آثار محمدعلی جمال‌زاده، به قلم عبدالعلی دستغیب (تهران ۱۳۵۶) هم‌چنین رساله دکتری نهاد آلپ ترک (دانشجوی ترک در دانشگاه تهران) درباره داستان‌نویسی جمال‌زاده است که در سال ۱۳۵۱ نوشته شده ولی به چاپ نرسیده است.

در دانشگاه تبریز هم ه. وثیقی رساله کوچکی به زبان فرانسه به نام M.A.

Djamalzadeh, Sa vie et son oeuvre در سال ۱۹۵۵ گذرانیده است.^۱

نوشته‌های جمالزاده را در شش گروه می‌توان شناخت:

الف) نگارش‌های پژوهشی

در این رسته، مهم‌تر از همه گنج شایگان (۱۳۳۵) یا تاریخ اقتصاد ایران است. کتابی است که براساس رسیدگی به منابع تاریخی و مخصوصاً احصائیه‌های تجارتی تألیف شده و هنوز هم واجد اعتبار و مرجع اصلی عموم کسانی است که به تحقیق در این زمینه می‌پردازند. تاریخ روابط روس و ایران تألیفی است مبتنی بر اهرم مراجع و مصادر عصری و همچنین مأخوذ از تحقیقاتی که اروپاییان تا سال ۱۹۲۵ نوشته‌اند. افسوس که جمالزاده موفق به اتمام آن نشد. این کتاب به توصیه کمیته ملیون ایرانی، زمانی که در حال مبارزه با نفوذ و حضور روس در ایران بودند (جنگ بین‌المللی اول) تألیف و به تدریج ضمیمه مجله کاوه چاپ و منتشر شد.^۲ محمد قزوینی درباره آن نوشته است:

«کتاب روابط روس و ایران او نمونه‌ای از وسعت اطلاعات و قوه انتقادی و تدقیق اوست به سبک اروپاییان».^۳

جای دیگر نوشته است:

«راستی آقای جمالزاده عجب فاضل متقن با Esprit اروپایی از آب درآمده است. هیچ کس گمان نمی‌کرد که این جوان کم سن با این کوچکی جثه این قدر مملو و سرشار و لبریز از

۱. نیز نگاه کنید به مجله کلک ش ۸۷-۹۳ (آذر ۱۳۷۶): ۱۶-۲۱۵. شماره اول مجله دفتر هنر به مدیریت بیژن اسدی‌پور (زمستان ۱۳۷۲) ویژه محمدعلی جمالزاده و حاوی مقالات درباره اوست. همچنین سرگذشت کوتاه او به همراه فهرست مطول و منظم از کارهای او و صورتی از نوشته‌هایی که به زبان انگلیسی درباره او هست، در کتاب Iranian Short Story Authors. A Bio-Bibliographic Survey تألیف John Green چاپ ۱۹۸۹ در کستاماسا (امریکا) آمده است. روزنامه تایمز (لندن) به مناسبت درگذشت او مقاله‌ای در شماره ۲۸ نوامبر ۱۹۹۷ م منتشر ساخت.
۲. اخیراً همان مقدار از آن که به همراه کاوه به چاپ رسیده بود و به شکل کتاب مستقلی توسط موقوفات دکتر محمود افشار در ۲۴۹ صفحه تجدید چاپ شد (تهران ۱۳۷۲).
۳. بیست مقاله، ج ۱، بمبئی ۱۳۰۷، ص ۱۵.

هوش و روح نقادی به طرز اروپایی باشد. (۸ نوامبر ۱۹۳۵).

فرهنگ لغات عامیانه کتابی است که شالوده آن از روزگار نگارش داستان‌های یکی بود و یکی نبود و جمع‌آوری مقدمات از کلمات عوامانه فارسی در پایان آن کتاب گذاشته شد و به تدریج بر دامنه آن افزوده شد تا به جایی که به یک کتاب چهارصد و هفتاد صفحه‌ای و محتوی به حدود هفت هزار واژه و اصطلاح و ترکیب تبدیل شد.^۱

مقاله‌های پژوهشی جمال‌زاده در قلمرو ادبیات و تاریخ و تصوف متعدد و متنوع است. از میان آنها، مسلماً آنچه در مجله کاوه به چاپ رسیده است جدی‌تر، مبتکرانه‌تر و مفیدتر است. تعداد مقاله‌های او به طور کلی از سیصد در می‌گذرد. از آن میان، چهل پنجاه مقاله‌اش زمینه تاریخی دارد و به همین میزان‌ها آنهاست که به مباحث ادبی مربوط می‌شود. درباره ایران پیش از اسلام، مقاله‌های «اولین لشکرکشی اروپا به ایران» (۷۴)^۲، «نوروز جمشیدی» (۲۲۱)، «نامه تنسر» (۱۱۵)، «بالشویسم در ایران، مزدک» (۲۳۲)، «دخمه انوشیروان کجاست؟» (۹۰) ذکر شدنی است. از آنچه مربوط به روزگاران ایران اسلامی است مهم‌ترها اینهاست: «ببرق‌های ایران در عصر صفویه» (۷۷)، «شیر و خورشید در پرچم ایران و سکه‌های قدیمی» (۹۹)، «شیر در ایران و در ماوراءالنهر» (۹۸)، «جیغه‌های پادشاهان قاجاری» (۲۰۰)، «حاجی میرزا آقاسی برای خود مردی بوده» (۸۶)، «قدیمی‌ترین روابط سیاسی ایران و آلمان» (۱۰۵). جمال‌زاده به ثبت و ضبط اسناد و نامه‌های تاریخی هم علاقه‌مندی داشت و چند تایی از این قبیل مدارک را در کتاب هزار و پانزده و مجله‌ها به چاپ رسانیده است (شماره‌های ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵ و جز آنها).

در قلمرو مطالب ادبی، مقالات عمده او به مباحث شعری مرتبط می‌شود،

۱. جمال‌زاده آنها را به من سپرد و چون دوست فقیدم محمدجعفر محبوب در زمینه فرهنگ عامه صاحب تخصص بود از ایشان خواستم یادداشت‌های جمال‌زاده را منظم کند تا به چاپ برسد. چون کار محبوب پایان گرفت با مقدمه مفصل جمال‌زاده (یکصد و چهار صفحه) و یادداشتی در خاتمه آن به قلم محبوب در سلسله انتشارات فرهنگ ایران زمین در سال ۱۳۴۲ منتشر شد.

۲. شماره داخل () ارجاع است به شماره کنار نام آن مقاله در فهرست مقالات منضم بدین مقاله.

چون به شعر فارسی علاقه خاص داشت. اما هیچ یک آنها دربرگیرنده نکته تازه‌ای نیست. ظاهراً قصدش از نوشته‌هایی مانند «مولوی و مثنوی» (۵۴)، «سیر و سیاحتی در مثنوی» (۲۱۱)، «کلمات عربی در شاهنامه» (۴۸)، و چند مقاله دیگر درباره فردوسی، «شعر مهستی» (۱۵۸)، «از حافظ تا برشت» (۵)، «یغمای جندقی» (۵۲)، «فلکی شروانی» (۲۲)، «واقع‌گرایی در سعدی» (۶۰)، «چهل مجلس علاءالدوله سمنانی» (۱۴۲)، «رواج بازار شعر و شاعری» (۳۴)، «فابل در ادبیات فارسی» (۴۶)، «شعرای کاسبکار» (۴۲) - همه به منظور عرضه کردن مطالبی است که حین خواندن کتاب‌ها ذهنش را به خود مشغول می‌داشت و بازگو کردن آنها را برای آگاهی هم‌وطنان خود بی‌ضرر می‌دانسته است. در عنوان کردن آنها معمولاً قصد معین و روشنی از باب تحقیق و تجسس ندارد. اما نوشته‌هایش درباره «تاریخ وفات سعدی» (۱۷)، «اشکالات تاریخی در گلستان» (۴) خواندنی و ماندنی است. حاصل عمده تتبعات جمالزاده در متون مهم ادب فارسی عبارت است از بانگ نای که جداسازی داستان‌های مندرج در مثنوی است از آن کتاب، استخراج مطالب پندآموز گلستان و کتابکی که درباره اشعار حافظ به نام اندک آشنایی با حافظ (ژنو، ۱۳۶۶) به نگارش درآورد.

نوشته‌های او در زمینه زبان و لغت پرکشش‌تر و گاه متضمن اظهار رأی و نظری است مانند «چگونه باید نوشت» (۲۱)، «زبان عامیانه» (۲۰۸)، «بلای انشاء و املای عوامانه» (۷)، «ققنوس» (۲۰۵)، «دری و کبک دری» (۲۱۳)، «زبان داستان» (۶)، «شیوه نقطه‌گذاری» (۴۳).

جمالزاده به مباحث مربوط به مردم‌شناسی هم علاقه‌مندی داشت و از نوشته‌هایی چون «منزل باسلیقه ایرانی» (۲۰۱)، «حمام‌های خزانهدار» (۲۳۷)، «قصه دویدم و دویدم» (۲۳۸)، «مکتب»، «آوازه‌های قدیمی ایران» (۱۹۸)، «حاضر جوابی‌های اصفهانی» (۲۳۶) می‌توان نکته‌هایی را که او به چشم نقادی بیرون کشیده است در بررسی‌های دیگر مطرح کرد.

آشنایی او با شرق‌شناسی و ایران‌شناسان چندان گسترده نیست ولی از آغاز وارد شدن به کار نویسندگی، جای جای از آنها نام برده و چند تن معدود از آنان را

معرفی کرده است. ابتدا در مجله کاوه مقاله‌هایی در معرفی بهترین کتاب‌های تألیفی ایران‌شناسان نوشت که فایده‌بخش بود. بعدها دانشمندانی مانند کنت دوگوبینو، ولادیمیر مینورسکی، آنکتیل دوپرون، فردریک رزن، یان ریپکا را در نوشته‌های خود شناساند. از گوبینو دو کتاب هم ترجمه کرده است (جنگ ترکمن، قنبرعلی). فهرست کتاب‌های تألیفی او در زمینه تاریخ و ادبیات به ترتیب سال‌شمار تاریخی چنین است:

- (۱) ۱۳۳۵ ق گنج شایگان (چاپ برلن)
- (۲) ۱۳۴۰ ق تاریخ روابط روس با ایران (چاپ برلن و بعد چاپ تهران ۱۳۷۲)
- (۳) ۱۳۱۷ پندنامه سعدی یا گلستان نیک‌بختی (چاپ تهران)
- (۴) ۱۳۲۱ قصه قصه‌ها (از روی قصص العلمای تنکابنی)
- (۵) ۱۳۳۷ بانگ‌نای (داستان‌های مثنوی مولانا)
- (۶) ۱۳۴۱ فرهنگ لغات عوامانه
- (۷) ۱۳۴۵ طریقه نویسندگی و داستان‌سرایی (چاپ شیراز)
- (۸) ۱۳۴۸ سرگذشت حاجی بابای اصفهانی
- (۹) ۱۳۶۶ اندک‌آشنایی با حافظ

ب) نگارش‌های داستانی

اکنون ناموری جهانی جمال‌زاده به مناسبت پیشگامی او در نوشتن داستان کوتاه به اسلوب اروپایی است. در این کار، بی‌گمان، مبتکر و مؤسس بود. فارسی شکر است نخستین نوشته اوست که نخستین بار در سال ۱۳۴۰ قمری (۱۹۲۲) به چاپ رسیده (هفتاد و پنج سال پیش) و عجب اینجاست که حسن تقی‌زاده آن را پسندید و در کاوه طبع کرد. محمد قزوینی آن را پسندید و نخستین ستایش‌نامه را درباره آن نوشت. قزوینی دشواریاب و متن‌پسند و معتقد و محقق آثار کهنه‌شده گذشتگان، درباره یکی بود و یکی نبود، نوشت:

«کتاب یکی بود و یکی نبود او نموداری از شیوه انشای شیرین و سهل ساده

خالی از عناصر خارجی اوست و اگرچه این سبک انشاء کار آسانی نیست و به اصطلاح سهل و ممتنع است ولی مع ذلک فقط این طرز و شیوه است که باید سرمشق چیزنویسی هر ایرانی جدیدی باشد که میل دارد به زبان پدری مادری خودش چیزی بنویسد و نمی خواهد که به واسطه عجز از ادای مقصود خود به زبان فارسی محتاج به دریوزه نمودن کلمات و جمل و اسالیب تعبیر کلام از اروپایی ها بشود چنان که شیوه ناخوش بعضی از نویسندگان دوره جدید است.^۱»

قزوینی درباره قطعه «نوع پرست» - که در مجله علم و هنر چاپ شد - چنین نوشت:

«مقاله نوع پرست موضوعاً و انشائاً و عبارتاً و همه چیزاً شاهکاری است که از قلم آن دوست جانی، آن ذوق مجسم، آن لطف ممثل صادر شده است. فلا اعدمنّا الله مثلاً. مریزاد دستی که انگور چید. بیش از همه چیز گذشته از نهایت شیرینی انشاء که لب های انسان از شیرینی به هم می چسبد و آب لطف از حسن تألیف و مثل های عذب روان آن می چکد، موضوع که مجسم نمودن مزیای تمدن ظاهری جدید است فی الواقع وحی منزل است که از نیش قلم نحل مانند سرکار که هم غسل از آن می تراود و اوحی ربک الی النحل جاری شده است و یقین دارم... سرکار به این مقاله مستحق اعلی درجات علین خواهد شد...»

البته تمجید و تحسین قزوینی ناظر به سبک فارسی نویسی داستان های یکی بود و یکی نبود است، ولی همه منتقدان تاریخ ادبی معاصر ایران نگاهشان به داستان های کتاب مذکور به مناسبت تازگی های مضامین و طرز و اسلوب ارائه صوری است که خالق داستان ها به کمال هنر نوشته و معانی مورد نظر خود را خوب تصویر و تحلیل کرده است. از این کتاب در تمام معرفی های تاریخ ادبی معاصر ایران به هر زبانی نام رفته و درگزیده ها و ترجمه ادبیات معاصر ایران اغلب از داستان های آن آورده شده است.

جمالزاده داستان نویسی را شغل شاغل خود می دانست و منظمآً بدان

۱. بیست مقاله، بمبئی ۱۳۰۷، ص ۱۵. آنچه قزوینی در نامه دیگر به جمالزاده در موضوع کتاب مذکور نوشته چون مفصل است به صورت ضمیمه در پایان این نوشته نقل می شود.

مداومت می داد، ولی توفیق او در نوشته‌های بعدی به مرز یکی بود و یکی نبود نرسید. اگرچه در راه آب‌نامه، معصومه شیرازی و دارالمجانبین قطعات خوب زیبا هست و ماندگار است.

از داستان‌های جمال‌زاده نمونه‌هایی به زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی (متعدد)، ایتالیایی و ژاپنی و... ترجمه شده است. یونسکو مجموعه‌ای برگزیده از داستان‌های او را به نام *Choix des Nouvelles* در سال ۱۹۵۹ منتشر کرد^۱ حشمت مؤید با همکاری پل اسپراکمن (P. Sprachman)، در سال ۱۹۸۵، ترجمه انگلیسی یکی بود و یکی نبود را به نام *Once Upon a Time* انتشار داد (جزو مجموعه Persian Literature Series 6). نیز کتاب سر و ته یک کرباش نیز به انگلیسی ترجمه شده است (پانوش ۴ دیده شود). درباره یکی بود و یکی نبود مقاله رضا نواب‌پور به عنوان "The 'Writer' and the people" منتشر شده در سخنواره به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری (تهران ۱۳۷۵) ص ۹۳-۱۰۳ دیده شود. از میان داستان‌های متأخر او، «شورآباد» شهرت نسبتاً بهتری گرفت و توسط ر. گلپکه به آلمانی ترجمه و نشر شد (۱۹۶۲)، و در همان سال، به زبان فرانسه هم در روزنامه مشهور ژورنال دو ژنو به چاپ رسید. اهمیت این داستان آن بود که از وضع اجتماعی و خیال‌پرستی‌های حکومت و نودولتی مردم حکایت می‌کرد. جمال‌زاده، در سال‌های حدود ۱۳۴۰، داستان‌های «ایلچی و قیصر» و «نمک گندیده» را وسیله نشان دادن معایب و کیفیات اوضاع جاری استبدادی و نودولتی کرد.

فهرست کتاب‌های او در این رشته برحسب تاریخ چنین است.

۱۰) ۱۳۴۰ ق یکی بود یکی نبود (پس از آن چند چاپ شد و به انگلیسی ترجمه شده است)

۱۱) ۱۳۲۱ ش دارالمجانبین

۱۲۸) ۱۳۲۱ عمو حسینعلی (بعدها به نام جلد اول شاهکار تجدید چاپ شده است)

۱۳) ۱۳۲۳ صحرای محشر

۱. ترجمه شده توسط Stella Corbin و حسن لطفی با مقدمه هانری ماسه.

فلقش دیوان	۱۳۲۵ (۱۴)
راه آب نامه	۱۳۲۶ (۱۵)
معصومه شیرازی	۱۳۳۳ (۱۶)
سر و ته یک کرباس یا اصفهان نامه (دو جلد، به انگلیسی ترجمه شده است)	۱۳۳۴ (۱۷)
تلخ و شیرین (مجموعه)	۱۳۳۴ (۱۸)
شاهکار (دو جلد)	۱۳۳۷ (۱۹)
کهنه و نو (مجموعه)	۱۳۳۸ (۲۰)
غیر از خدا هیچ کس نبود (مجموعه)	۱۳۴۰ (۲۱)
آسمان و ریسمان (مجموعه)	۱۳۴۳ (۲۲)
قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار (مجموعه)	۱۳۵۳ (۲۳)
قصه ما به سر رسید (مجموعه)	۱۳۵۷ (۲۴)

نخستین بار سعید نفیسی، با برگزیده ساختن چند داستان از جمال زاده که در کتاب شاهکارهای نثر فارسی معاصر (تهران ۱۳۳۰) به چاپ رسانید، موجب نشر بیشتر و عمومی تر نوشته های جمال زاده شد. پس از آن در غالب کتاب های انتخابی آثار فارسی نمونه ای از داستان های او نقل شده است.

توصیف داستان نویسی جمال زاده در زبان های مهم جهان توسط هانری ماسه در مقدمه منتخب آثار جمال زاده (نشر یونسکو) به زبان فرانسه؛ و سپس ف. ماخالسکی در کتاب *La Literature de l'Iran Contemporain* (ورشو ۱۹۶۵ - ۱۹۸۰)؛ و، به زبان آلمانی در کتاب *Geschichte und Entwicklung der modernen Persischen Literature* (Berlin, 1964) بزرگ علوی؛ و زبان انگلیسی به قلم حسن کامشاد در کتاب *Modern Persian Prose Literature* (کمبریج، ۱۹۶۶) آمده است. جامع تر از همه تحلیلی است که Michel Cuypers در کتاب سرچشمه های داستان کوتاه فارسی به زبان فرانسه *Aux sources de la nouvelle Persane* (پاریس ۱۹۸۳) صفحات ۱۰۷ - ۲۰۶ درباره داستان های جمال زاده انجام داده و چند تا را هم ترجمه کرده است. این کتاب توسط احمد کریمی حکاک به زبان فارسی ترجمه و به

نام سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی نشر شده است (تهران ۱۳۶۶).

ج) نگارش‌های اجتماعی - سیاسی

آنچه جمال‌زاده مصرّحاً در مباحث سیاسی نوشت مقاله‌هایی است که به هنگام اقامت در برلن و همکاری با مجله کاوه در راه مبارزه با نفوذ روس و انگلیس در مجله مذکور منتشر کرده است. پس از آن، از نوشتن گفتارهای سیاسی دست کشید. اگر هم گاهی به نوشتن مطلبی درباره اوضاع می پرداخت جنبه‌های اجتماعی تاریخی را مطرح می‌کرد. به طور مثال مقاله‌ای دارد به نام «آیا خاک ایران استبدادپرور است» (هزار ییشه، ص ۲۲۵ - ۲۳۷).

پس از شهریور بیست که جریان‌های چپ قوام گرفت، او آرام می‌بود. بیشتر نویسندگی داستانی را پیشه کرد. از مباحث سیاسی و اجتماعی پرهیز داشت؛ ولی زمانی که موضوع اصلاحات ارضی آرام آرام مطرح می‌شد، کتاب‌های خاک و آدم (۱۳۴۰)، زمین، ارباب، دهقان (۱۳۴۱) را منتشر کرد. کتاب آزادی و حیثیت انسانی (۱۳۳۸) او محتوی است بر مطالبی اندیشه‌ورانه که یک‌صد سال پیش دامنه بحث آن میان طبقه متورّان ایران سابقه یافته بود. نام کتاب به روشنی گویای مضامین دل‌انگیز فکری و فلسفی آن است. جمال‌زاده، با انتشار کتابچه تصویر زن در فرهنگ ایرانی (۱۳۵۷)، که تقریباً مطالب مندرج در آن برگرفته از شعر فارسی است، و کتاب خلیات ما ایرانیان (۱۳۴۵)، که مندرجات آن مأخوذ از کتاب‌های سیاحان و ایران‌شناسان است، قصدش این بود جامعه را با مشکلات و مسائل اجتماعی که متباین با تفکرات جدید بود آشنا کند. خلیات ما ایرانیان سرنوشت خوشی نیافت: کتابی قلمداد شد از رسته کتاب‌هایی که خواندنش مضرّ است و طبعاً راه بر انتشارش بسته شد.

۱۳۳۸ (۲۵) آزادی و حیثیت انسانی

۱۳۴۰ (۲۶) خاک و آدم

۱۳۴۱ (۲۷) زمین، ارباب، دهقان

۱۳۴۵ (۲۸) خلیات ما ایرانیان

(۲۹) ۱۳۵۷ تصویر زن در فرهنگ ایرانی

(د) نگارش‌های ترجمه‌ای

نخستین ترجمه جمالزاده قهوه‌خانه سورات نوشته برناردن دوسن پیر فرانسوی است که در برلن به سال ۱۳۴۰ منتشر شد. پس از آن سال‌های دراز از کار ترجمه دست شست تا آن که بنگاه ترجمه و نشر کتاب بنیاد گرفت و چاپ ترجمه‌های آثار مهم ادبی جهان از زمره مجموعه‌هایی بود که در آنجا به چاپ می‌رسید. جمالزاده دو کتاب از شیللر، به نام‌های دون کارلوس و ویلهلم تل، و نمایشنامه خسیس از مولیر و دشمن ملت از ایبسن را به ترجمه درآورد که در آن سلسله به چاپ رسید.

فهرست کتاب‌هایی که او ترجمه کرده و نشر شده به ترتیب تاریخ چنین

است:

- | | |
|--|-------------|
| قهوه‌خانه سورات یا جنگ هفتاد و دو ملت (از برنارد دوسن پیر) | ۱۳۴۰ (۳۰) ق |
| ویلهم تل (از شیللر) | ۱۳۳۴ (۳۱) |
| داستان بشر (از هندریک وان لون) | ۱۳۳۴ (۳۲) |
| دون کارلوس (از شیللر) | ۱۳۳۵ (۳۳) |
| خسیس (از مولیر) | ۱۳۳۶ (۳۴) |
| داستان‌های برگزیده از چند نویسنده خارجی | ۱۳۳۶ (۳۵) |
| دشمن ملت (از ایبسن) | ۱۳۴۰ (۳۶) |
| داستان‌های هفت کشور (مجموعه‌ای از داستان‌های ترجمه شده) | ۱۳۴۰ (۳۷) |
| بلای ترکمن در ایران قاجاریه (از بلوک ویل که در مجله نگین چاپ شده) | ۱۳۴۹ (۳۸) |
| قنبرعلی جوانمرد شیراز (از آرتور کنت دوگوبینو) | ۱۳۵۲ (۳۹) |
| سیر و سیاحت در ترکستان و ایران (از هانری موزر که در مجله نگین چاپ شده) | ۱۳۵۷ (۴۰) |
| جنگ ترکمن (از آرتور کنت دوگوبینو)، (ابتدا در سال ۱۳۴۹/۵۰ در مجله نگین چاپ شده) | ۱۳۵۷ (۴۱) |

ترجمه‌های جمال‌زاده دو نوع است. قسمتی آنهاست که پیروی از متن را الزامی دانسته است، مانند آثار شیلر و مولیر. قسمتی دیگر آنهاست که خود را ملزم به تبعیت از اصل نمی‌دانسته، و برای مناسب ساختن متن با ذوق خواننده ایرانی، در آنها دست برده و به آرایش زبانی و تعبیراتی آنها پرداخته است. خودش، در مقدمه ترجمه قنبرعلی از کنت دوگوبینو، می‌نویسد:

«در ترجمه قنبرعلی گاهی زینت دادن متن اصلی را بر خود مجاز و مستحب دانسته از آن چیزی نکاسته ولی بر شاخ و برگ آن مبلغی افزوده است. چیزی هم که هست تخطی و تجاوز از روح و مغز داستان را بر خود حرام ساخته تنها در حشو و زواید تصرفاتی به عمل آورده است» (ص ۱۲ مقدمه).

در همین کتاب خواننده شعرهای لطفعلی صورتگر و حبیب یغمایی را می‌بیند و تعبیراتی از این دست را می‌یابد که خاص زبان فارسی است و در اصل نبوده است:

در شهر شیراز جنت طراز نقاش قلمدان‌سازی زندگانی می‌کرد به نام میرزا حسن که مردم عنوان خان را هم به دمش می‌چسبانیدند. از همان روزی که به خشت افتاد... بدون فرمان و دستخط همایونی و یا رخصت و طفرای دیوانی بدین امتیاز سرافراز گردیده بود.

ه) نوشته‌های خاطراتی

جمال‌زاده در این زمینه بسیارنویس بود. همیشه در سخن گفتن از گذشته، صحبتش دامنه می‌گرفت. نوشته‌های خاطراتی او دو گونه است: قسمتی به سرگذشت دوستان و هم‌روزگاران‌ش اختصاص دارد. آنچه درباره ابراهیم پورداود (۳۷ و ۱۰۱)، سید حسن تقی‌زاده (۱۸، ۱۹، ۴۰) و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (۲۴) و محمد قزوینی (۵۷) و خاندان علوی (۷۶) و دکتر محمود افشار (۳۶) نوشته است از این دسته در شمار است. درباره حسن جابری انصاری اصفهانی (۳۴) و عارف قزوینی (۳۰ و ۴۴) و سید اشرف‌الدین نسیم شمال (۱۶) هم نوشته‌هایی دارد. درباره دانشمندان جوان‌تر از خود، مقاله‌هایی را به مقام

دکتر محمد معین (۶۱)، امیرمهدی بدیع (۲۸) و مجتبی مینوی (۵۰)، دکتر غلامحسین یوسفی (۵۳) اختصاص داده است. دربارهٔ صادق هدایت چندین نوشته دارد و چند سال متوالی، به مناسبت سال درگذشت آن نویسنده، مطلبی در مجلهٔ سخن به چاپ می‌رسانید و یاد هدایت را در اذهان تجدید می‌کرد (۱۰ تا ۱۵ و جز آنها).

اما قسمتی دیگر از نوشته‌های خاطراتی او عبارت است از آنچه مرتبط با سرگذشت پدرش و خودش می‌شود. این نوشته‌ها، به طور پراکنده، در مجله‌ها (عمدتاً راهنمای کتاب، یغما، وحید، آینده) چاپ شده است و در حاشیه شماره ۲ و ۴ این مقاله بدان‌ها اشارت رفت.

سلسله مصاحبه مفصلی هم، به نام «لحظه‌ای و سخنی با سید محمد علی جمال زاده» در این اواخر (۱۳۷۳) به ویرایش مسعود رضوی نشر شد که چون گفته‌های اواخر عمر اوست، سستی حافظه گاه موجب بروز اشتباهات تاریخی و قضاوت‌های خاص و شخصی شده است.

و) نوشته‌های تفننی

مقصود کتاب‌هایی است که بریده‌ها و چیده‌شده‌های مطالبی از کتاب‌ها و روزنامه‌های گوناگون و شینده‌های افواهی را در آنها گرد آورده و فهرست آنها چنین است:

هزار پیشه (جلد اول)	۱۳۲۶ (۴۲)
کشکول جمالی (دو جلد)	۱۳۳۹ (۴۳)
صندوقچه اسرار (دو جلد)	۱۳۴۲ (۴۴)
یکی دو کتاب کوچک هم برای نوجوانان نوشت مانند اصفهان.	

ز) انتقاد و معرفی کتاب

جمال زاده تقریباً هر کتابی را که دریافت می‌کرد می‌خواند و در حاشیه آن یادداشت‌های ذوقی یا انتقادی می‌نوشت. مرسومش بر این بود که پس از خواندن

کتاب تازه رسیده شمه‌ای از نظر خود را به مؤلف آن کتاب می‌فرستاد و اگر کتاب ارزشمند بود آن مطالب را در مقاله‌ای می‌آورد و در مجله‌ها چاپ می‌کرد. شاید نزدیک به هشتاد مقاله از این‌گونه نوشته داشته شد. بسیاری از مهم‌ترین آنها در مجله راهنمای کتاب چاپ شده است.

جمال‌زاده، در سال ۱۳۵۵، طی مقاله‌نامه‌ای که با دانشگاه تهران امضا کرد، قسمتی از کتاب‌های کتابخانه خود را، در سه مرحله، به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بخشید. بخش سوم اخیراً پس از درگذشت او ایصال شد. ضمناً اجازه داد که زیر نظر هیئت امنایی ثلث مبلغ از حقوق تألیف کتاب‌های نوشته او صرف خرید کتاب برای همان کتابخانه بشود؛ ثلث دیگر به دانشجویانی داده شود که مستحق کمک و علاقه‌مند به تحقیقات ادبی و تاریخی باشند؛ و ثلثی از آن به یکی از مؤسسات خیریه در اصفهان. در همان سال درجه دکتری افتخاری دانشگاه تهران به جمال‌زاده اعطا شد.

بعدها، جمال‌زاده مقداری سهام سیمان را، که در ایران داشت هم به دانشگاه تهران واگذار کرد تا به همان مصارف منظور نظرش برسد. در این کار، تشویق دکتر جواد شیخ‌الاسلامی مؤثر افتاد.

جمال‌زاده از کمک کردن مالی به اشخاص دانشمند نیازمند کوتاهی نداشت و می‌کوشید از کمک کردن‌های او کسی آگاهی پیدا نکند.

پس از درگذشت او، نامه‌ها و اوراق و عکس‌ها و پراکنده‌های نوشته‌ای که در خانه‌اش می‌بود به مداد بیست و شش هزار برگ، بنا بر نوشته‌ای که در سال ۱۳۷۰ نوشته و در سول‌گری ایران ثبت شده است از طریق کنسولگری به سازمان اسناد ملی تحویل شد.^۱

تصویر اسناد مربوط به اهدای حقوق تألیف و بخشش کتابخانه و سهام سیمان و اوراق بازمانده‌اش برای ماندگاری و بقای نیت خیر آن شادروان در اینجا به چاپ رسانیده می‌شود.

۱. مجله گنجینه اسناد، سال ۷، زمستان ۱۳۷۶، ش ۳ و ۴، ص ۱۳۵-۱۳۲.

جمالزاده زمستان ۱۳۷۶ در ژنو درگذشت. او پنجاه و سه سال پیش از آن (خرداد ۱۳۲۳) در پایان کتاب سر و ته یک کرباس، نوشت:

در این آخر عمری تنها آرزویی که دارم این است که در همان جایی که نیم قرن پیش به خشت و خاک افتاده‌ام همان جا نیز به خاک بروم و پس از طی دوره پریشیب و فراز عمر، خواب واپسین را در جوار زاینده‌رود دل‌نواز سر به دامن تخت فولاد مهمان‌نواز نهاده دیده از هستی پرغنج و دلال و پررنج و ملال ببرندم.

اما ای بسا آرزو که خاک شده است. او به جای آرمیدن بر کناره زاینده‌رود کنار دریاچه لمان به خاک رفت.

فهرست اهم مقالات جمالزاده در زمینه تحقیقات ایرانی^۱

۱. مباحث ادبی و فرهنگی

۱. «آل احمد و جمالزاده، دو نامه»، اندیشه و هنر، ۵: ۳۶۲-۳۷۳.
۲. «آنچه بر کاوه تقی‌زاده گذشت»، روزگار نو، ش ۱۰ (۱۳۶۸)، ۴۷-۵۱.
۳. «ادبیات فارسی در تاجیکستان»، یغما، ۱۹: (۱۳۴۵)، ۹۵-۹۶.
۴. «اشکالات تاریخی در گلستان شیخ سعدی»، هزار بیشه (۱۳۲۶)، ص ۸۶-۸۳.
۵. «از حافظ تا برشت»، نگین، ش ۶۵ (۱۳۴۹)، ۳۴-۳۶.
۶. «باز توضیح و تذکری درباره بغداد و تازی در شعر سعدی»، ارمغان، ۴۲: (۱۳۵۲)، ۷۲۸-۷۳۵؛ ۴۳: (۱۳۵۳)، ۲۰۵-۲۱۴، ۲۹۰-۳۰۲.
۷. «بلای انشاء و املائی عوامانه»، یغما، ۱۵: (۱۳۴۱)، ۳۴۳-۳۴۵.
۸. «بهار ایران و بهاریه در شعر فارسی»، وحید، ۴: (۱۳۴۵/۴۶)، ص ۲۸۹-۲۹۳، ۴۲۳-۴۲۶.
۹. «به مناسبت سومین سالگرد وفات تقی‌زاده»، راهنمای کتاب ۱۴: (۱۳۵۰)، ۷۲۰-۷۰۳.
۱۰. «به یاد صادق هدایت»، راهنمای کتاب، ۷: (۱۳۴۳)، ۴۱۴-۴۱۷.
۱۱. «بیستمین سال وفات صادق هدایت»، سخن، ۲۰: (۱۳۴۹/۵۰)، ۹۹۷-۱۰۰۹.

۱. برگرفته از فهرست مقالات فارسی، ایرج افشار (پنج مجلد)، به کوشش و به بخش‌بندی خانم حکیمه دسترنجی، اینجا فهرست مقالاتی آمده است که به نوعی مرتبط با مباحث تحقیقات ایرانی است. بنابراین فهرست کامل مقالات جمالزاده نیست. مخصوصاً هیچ یک از داستان‌ها و نوشته‌های اجتماعی او در آن فهرست و فهرست کنونی نیامده است (ایرج افشار).

۱۲. «بیست و چهارمین سال وفات صادق هدایت»، سخن، ۲۴: (۱۳۵۴)، ۱۱۷۳-۱۱۷۸.
۱۳. «بیست و سه سال از مرگ هدایت می‌گذرد»، سخن، ۲۴: (۱۳۵۴)، ۱۱۷۳-۱۱۷۸.
۱۴. «بیست و ششمین سال درگذشت صادق هدایت»، سخن، ۲۵: (۱۳۵۵/۶)، ۱۰۱۵-۱۰۲۳.
۱۵. «پس از سی و سه سال»، سخن، ۶: (۱۳۳۳)، ۴۳-۴۸، (بحثی درباره ادبیات معاصر ایران).
۱۶. «پنجاهمین سال تأسیس روزنامه نسیم شمال»، یغما، ۱۳: (۱۳۳۹)، ۱۲۱-۱۲۹.
۱۷. «تاریخ وفات سعدی»، هزار بیشه (۱۳۲۶)، ۷۸-۷۹.
۱۸. «تقی‌زاده»، یادنامه تقی‌زاده، (تهران ۱۳۴۹)، ص ۲۰۴-۲۳۶.
۱۹. «تقی‌زاده به قلم جمال‌زاده»، راهنمای کتاب، ۱۳: (۱۳۴۹)، ۱۶۵-۱۸۸.
۲۰. «توضیح دیگر (درباره شعری از سعدی)»، ارمغان، ۴۲: (۱۳۵۲)، ۲۹۸-۳۰۵.
۲۱. «چگونه باید نوشت؟»، سخن، ۱۰: (۱۳۳۸)، ۵۷۸-۵۸۰.
۲۲. «چند روزی با حکیم فلکی شیروانی» (چاپ طاهری شهاب)، وحید، ۱۵: (۱۳۵۱)، ۵۵۵-۵۶۶، ۱۰۵۴-۱۰۶۹، ۱۳۶۸-۱۳۷۴.
۲۳. «چند لحظه با عطار شاعر و عارف ایرانی»، کاوه، ۱۲: (۱۳۵۳)، ۳/۲، ۴۶-۴۸.
۲۴. «حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و آلفرد دو موسه»، کشکول جمالی، ج ۱، تهران ۱۳۳۹، ۱۹۵-۱۹۷.
۲۵. «حافظ و رندی» هفتاد مقاله، (۱۳۷۱)، ۶۲۹-۶۳۸.
۲۶. «خواجہ حافظ و رندی»، که از باد و باران، تهران ۱۳۶۸، ۸۳-۹۴.
۲۷. «داستان حیرت‌زای دیوان مدائن و شاعر عرب» وحید، ۸: (۱۳۴۹/۵۰)، ۸۵-۱۰۰.
۲۸. «درباره امیر مهدی بدیع»، راهنمای کتاب، ۲۰: (۱۳۵۶)، ۷۱۳-۷۱۶.
۲۹. «درباره تقی‌زاده»، یادنامه تقی‌زاده، تهران ۱۳۴۹، ۳۶-۶۱.
۳۰. «درباره عارف قزوینی»، راهنمای کتاب، ۲۰: (۱۳۵۶)، ۶۳۹-۶۴۰.
۳۱. «دستوری در نویسندگی و داستان‌سرایی»، یغما، ۲۲: (۱۳۴۸)، ۵۳۲-۵۳۶.
۳۲. «دو داستان همانند، داستان قدیم فرانسوی- رستم و اسفندیار فارسی»، یغما، ۲۰: (۱۳۴۶)، ۲۸۷-۲۹۰.
۳۳. «دو ساعتی با مردی ادیب و دانشمند»، یغما، ۱۶: (۱۳۴۲)، ۱۶-۲۲، ۱۰۵-۱۱۱، ۱۶۵-۱۶۸، ۳۴۴-۳۴۸، ۳۹۵-۳۹۸، ۴۵۰-۴۵۴، (درباره میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری).
۳۴. «رواج بازار شعر و شاعری»، ارمغان، ۴۱: (۱۳۵۱)، ۷۳-۸۵، ۱۶۷-۱۷۷، ۲۴۰-۲۵۳، ۳۱۱-۳۱۷، ۳۶۱-۳۷۱، ۴۷۷-۴۷۱، ۶۱۱-۶۱۷، ۶۶۶-۶۷۴، ۷۲۸-۱۳۸، ۴۲: (۱۳۵۲)، ۵-۱۶، ۱۰۰-۱۰۸، ۱۴۵-۱۵۳، ۲۵۰-۲۵۴، ۳۸۶-۳۹۰، ۴۴۳-۴۴۷، ۵۰۵.

- ۵۱۰ - ۵۹۳-۵۹۷، ۶۵۹-۶۶۳، ش ۴۳ (۱۳۵۳)، ۱۲-۵، ۷۰-۷۶، ۱۳۶-۱۴۳، ۳۶۳ - ۳۷۳، ۴۲۱-۴۲۸، و ادامه آن در تمام شماره‌های دوره‌های ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷ (۱۳۵۴) - ۱۳۵۷).
۳۵. «زبان داستان»، راهنمای کتاب، ۶: (۱۳۴۲)، ۴۲-۴۷.
۳۶. «سخنانی دیگر درباره دکتر محمود افشار»، آینده، ۱۱: (۱۳۶۴)، ۳۱۳-۳۱۵.
۳۷. «سوگواری برای یک دوستی شصت ساله»، وحید، ۵: (۱۳۴۷)، ۱۰۷۳-۱۰۷۶؛ ۶: (۱۳۴۷/۸)، ۹-۱۲، ۱۹۴-۲۰۴ (درباره وفات استاد ابراهیم پورداود).
۳۸. «سید محمدعلی جمالزاده به قلم خودش»، راهنمای کتاب، ۱۹: (۱۳۵۵)، ۱۴۶-۱۸۸، ۴۹۹ - ۵۰۱.
۳۹. «سید حسن تقی‌زاده»، یغما، ۱۹: (۱۳۴۵)، ۵۶۵-۵۷۸.
۴۰. «سید حسن تقی‌زاده»، مشاهیر رجال، تهران ۱۳۷۰، ۳۰۱-۳۲۷.
۴۱. «شرح حال آقای جمالزاده به قلم خود»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۶: (۱۳۳۳)، ۲۵۶ - ۲۸۱.
۴۲. «شعرای کاسب‌کار»، هزار بیشه، (تهران ۱۳۲۶) ۲۸۲-۲۹۵.
۴۳. «شیوه نقطه‌گذاری و...»، کلک، ۱: (۱۳۶۹)، ۴، ۱۲۶-۱۲۹.
۴۴. «عارف قزوینی»، هزاربیشه، (تهران ۱۳۲۶) ۹-۱۱.
۴۵. «عکس هشتاد سالگی تقی‌زاده»، راهنمای کتاب، ۲۰: (۱۳۵۶)، ۳۴۹.
۴۶. «قابل در ادبیات فارسی»، گوهر، ۱: (۱۳۵۱/۲)، ۲۵-۲۹، ۲۶۶-۲۷۲، ۷۰۳-۷۰۷، ۸۰۰ - ۸۰۲، ۹۱۱-۹۲۱، ۱۱۰۳-۱۱۱۰؛ ۲: (۱۳۵۳)، ۱۳۲-۱۳۵، ۳۱۶-۳۱۸، ۴۲۱-۴۲۵، ۵۲۶ - ۵۳۰، ۶۳۸-۶۴۲، ۹۹۸-۱۰۰۳؛ ۳: (۱۳۵۴)، ۱۷۹-۱۸۲، ۲۷۹-۲۸۲، ۴۹۴ - ۴۹۷، ۵۸۶-۵۹۰، ۷۶۶-۷۷۰.
۴۷. «قائنی و مکتب‌های ادبی فرنگی‌ها»، کاوه، ۱۳: (۱۳۵۴)، ۴، ۲۱-۲۴.
۴۸. «کلمات عربی در شاهنامه فردوسی»، وحید، ۳: (۱۳۴۵)، ۴۵۶-۴۶۱، ۵۵۲-۵۵۷، ۶۷۵ - ۶۸۲.
۴۹. «گوته و هاتف»، کاوه (جدید)، ۷: (۱۳۴۸)، ۳۱۳-۳۱۶.
۵۰. «مجتبی مینوی»، راهنمای کتاب، ۲۰: (۱۳۵۶)، ۱۰۸-۱۰۹.
۵۱. «مشتاق اصفهانی»، کاوه (جدید)، ۹: (۱۳۵۰)، ۱۱۸-۱۲۰.
۵۲. «معرفی یغمای جندقی به قلم پسر فتحعلی شاه قاجار»، یغما، ۲۱: (۱۳۴۷)، ۳۶۰-۳۶۲.
۵۳. «مقام اخلاقی و علمی دکتر (غلامحسین یوسفی)»، کلک، ۱: (۱۳۶۹)، ۸، ۴۷-۴۹.
۵۴. «مولوی و مثنوی»، یادنامه مولوی (تهران ۱۳۳۷)، ۱۰-۴۵.

۵۵. «نام آوازاها در غزلی از مولای روم»، کاوه، ۱۰ (۱۳۵۱)، ۴۵۸-۴۶۲.
۵۶. «نامه‌ای از جمال‌زاده درباره صادق هدایت»، نگین، ۴۱: (۱۳۴۷)، ۱۰، ۷۲-۷۴.
۵۷. «نامه‌ای از علامه محمد قزوینی»، به اهتمام محمدعلی جمال‌زاده، یغما، ۲۴: (۱۳۵۰)، ۳۹۶-۴۰۰.
۵۸. «نوپردازان عهد کهن»، نگین، ۷۰: (۱۳۴۹)، ۲۵-۲۶، ۶۹-۷۰.
۵۹. «نه اندر نه آمد سه اندر چهار» (شعر فردوسی)، مهر، ۲: (۱۳۱۳)، ۲۵-۳۴.
۶۰. «واقع‌گرایی سعدی»، ایران‌نامه، ۳: (۱۳۶۴)، ۶۴۹-۶۶۹.
۶۱. «وفات دکتر معین»، یغما، ۲۴: (۱۳۵۰)، ۳۷۱-۳۷۴.
۶۲. «وفات بابا مقدم»، نشر دانش، ۷: (۱۳۶۶)، ۴۸۳.
۶۳. «همشهری من هاتف اصفهانی»، کاوه (جدید)، ۷: (۱۳۴۸)، ۲۲۳-۲۲۷.
۶۴. «هیجدهمین سالگرد وفات صادق هدایت»، محیط ادب، تهران ۱۳۵۸، ۶۹-۹۳.
۶۵. «یادداشت‌هایی درباره شاهنامه فردوسی»، محیط ادب، تهران ۱۳۵۸، ۶۹-۹۳.
۶۶. «یادگارهایی از روزگار جوانی جمال‌زاده» (محفلی ادبی برلین)، راهنمای کتاب، ۱۶: (۱۳۵۲)، ۴۱۵-۴۲۴، ۶۲۲-۶۴۵.
۶۷. «یادی از هدایت آن غمگسار صادق»، سخن، ۱۶: (۱۳۴۵)، ۲۱۸-۲۲۲، ۳۰۵-۳۰۶.
۶۸. «یادی از هدایت به مناسبت هفدهمین سال وفات او»، سخن، ۱۷: (۱۳۴۶)، ۱۰۵۷-۱۰۶۰.

۲. تاریخ و خاطرات

۶۹. «آیا خاک ایران استبدادپرست»، هزار بیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۲۲۵-۲۳۷.
۷۰. «ابوالحسن شاه حکیم‌باشی، یک سند تاریخی درباره سیاست» به اهتمام محمدعلی جمال‌زاده، سخن، ۱۵: (۱۳۴۳)، ۱۹۹-۲۰۳.
۷۱. «افسانه رفتن اسکندر مقدونی به امریکا»، هنر و مردم، ش ۱۳۶/۱۳۷ (۱۳۵۲)، ۴۹-۴۵۰.
۷۲. «افغانستان»، وحید، ۳: (۱۳۴۴)، ۳۸-۴۵، ۱۱۸-۱۲۸.
۷۳. «انتشار اسناد سیاسی ایران در انگلستان»، وحید، ۱: (۱۳۴۲)، ۱۲-۱۶.
۷۴. «اولین لشگرکشی اروپا به ایران»، کاوه، ج ۶، ش ۸، ۷-۱۴.
۷۵. «بنای کتابخانه روزنامه کاوه»، راهنمای کتاب، ۱۷: (۱۳۵۳)، ۶۴۶-۶۴۸.
۷۶. «به پارس دوستی هفتاد ساله با خاندان علوی»، کاوه، ۱۲: (۱۳۵۳)، ۴۴-۴۷.
۷۷. «بیرق‌های ایران در عهد صفویه»، یادنامه دینشاه ایرانی، ۱۷۰-۱۷۲.
۷۸. «بیرق‌های ایرانی در عهد صفویه»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۳۹/۴۰، ۱۰-۱۳.
۷۹. «پرتغالی‌ها و ایران»، هزار بیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۲۶-۱۲۸.

۸۰. «تاجگذاری پادشاهان در شاهنامه فردوسی طوسی»، یادگارنامه حبیب یغمایی، تهران ۱۳۵۶، ۹۳-۱۲۹.
۸۱. «ترجمه حال سید جمال‌الدین واعظ»، یغما، ۷: (۱۳۳۳)، ۱۱۸-۱۲۳، ۱۶۳-۱۷۰، ۳۹۴-۴۰۱.
۸۲. «تقریرات سید ضیاء و کتاب سیاه او»، آینده، ۶: (۱۳۵۹)، ۷۳۶-۷۴۵، ۷: (۱۳۶۰)، ۲۰۷-۲۱۳، ۲۹۴-۲۹۱.
۸۳. «تواریخی مربوط به کمیته برلین»، مقالات تقی‌زاده، ۵: (۱۳۵۵)، ۱۸۱-۱۸۳.
۸۴. «چند روایت (درباره عبدالعلی صدیق‌السلطنه نوری)»، آینده، ۷: (۱۳۶۰)، ۶۵.
۸۵. «حاجی میرزا آقاسی»، یغما، ۱۷: (۱۳۴۳)، ۱۲۴-۱۲۵.
۸۶. «حاجی میرزا آقاسی برای خود مردی بوده»، هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۲۲۴-۲۲۵.
۸۷. «خاطرات واقعه شوم بین راه بغداد و حلب»، وحید، ۱۴: (۱۳۵۵)، ۶۷۵-۶۸۰، ۸۳۱-۸۳۶.
۸۸. «خاطراتی از مبارزات سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی»، تاریخ و فرهنگ معاصر، ۲: (زمستان ۱۳۷۰)، ۲۱۸-۲۲۸.
۸۹. «خاطراتی از کمیته ملیون ایران در برلین»، آینده، ۱۷: (۱۳۷۰)، ۷۴۱-۷۴۷.
۹۰. «درباره سید جمال‌الدین اصفهانی و سید حسن تقی‌زاده»، وحید، ۷: (۱۳۴۹)، ۴۵۵-۴۶۶.
۹۱. «درباره سید جمال‌الدین اصفهانی و سید حسن تقی‌زاده»، وحید، ۷: (۱۳۴۹)، ۴۵۵-۴۶۶.
۹۲. «درباره صحاف‌باشی»، راهنمای کتاب، ۲۱: (۱۳۵۷)، ۱۲۸-۱۳۱.
۹۳. «دو روز با ناصرالدین شاه در چمنزارهای سوئیس»، یغما، ۸: (۱۳۴۴)، ۲۰۶-۲۱۷، ۲۴۶-۲۵۲ (اقتباس از کتاب معیرالممالک).
۹۴. «دو نامه ناپلئون به فتحعلی شاه»، هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۳۰۱-۳۱۷.
۹۵. «سه داستان واقعی از زبان سفیر انگلستان در دربار فتحعلی شاه و پاره‌ای ملاحظات جسارت‌آمیز»، تلاش، ش ۷۰ (خرداد ۱۳۵۶)، ۱۰-۱۲.
۹۶. «سید جمال‌الدین واعظ»، مردان خودساخته (تهران ۱۳۲۶)، ۱۲۰-۱۳۸.
۹۷. «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مشهد ۱۳۵۰)، ۱۲۰-۱۳۶.
۹۸. «شیر در ایران و ماوراءالنهر»، هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۹۸-۲۰۱.
۹۹. «شیر و خورشید در پرچم ایران و سکه‌های قدیمی»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۴۱/۴۲، ۸-۶.

۱۰۰. «صدیق السلطنه و فریدالسلطنه صدری»، آینده، ۱۰: (۱۳۶۳)، ۵۴.
۱۰۱. «عکس از ابراهیم پورداود و محمدعلی جمال‌زاده» (و دیگران)، آینده، ۱۶، (۱۳۶۹)، ۶۳۷-۶۳۸.
۱۰۲. «عکس رؤسای تجار و اصناف در دوره اول»، وحید، ۱۴: (۱۳۵۵)، ۵۹۰-۵۹۱.
۱۰۳. «علی نوری (ملا)، نامه‌ای از یک ملای بزرگ» (به اهتمام محمدعلی جمال‌زاده)، یغما، ۱۸: (۱۳۴۴)، ۴۸۴-۴۸۷.
۱۰۴. «فتحعلی شاه، یک نامه از فتحعلی شاه» (به اهتمام محمدعلی جمال‌زاده)، کشکول جمالی، ج ۱ (تهران ۱۳۳۹)، ۲۲-۲۲.
۱۰۵. «قدیمی‌ترین روابط سیاسی بین ایران و آلمان»، کاوه، ج ۶، ش ۷، ۷-۱۱.
۱۰۶. «قصه روزنامه کاوه و قضیه اسداوف»، روزگار نو، ۶: (۱۳۶۵)، ش ۹، ۴۹-۵۱.
۱۰۷. «ماه شب چهاردهم و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی»، وحید ۱۰: (۱۳۵۱)، ۳۶۴-۳۶۹.
۱۰۸. «مجلس عروسی نواده امیر تیمور گورکانی»، وحید ۱۴: (۱۳۵۵)، ش ۴، ۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۵ (بر اساس عجایب‌المقدور).
۱۰۹. «محمدعلی شاه قاجار و سید جمال‌الدین واعظ مشهور به اصفهانی»، خاطرات وحید، ش ۲۸ (۱۳۵۲)، ۱۰-۱۴؛ ش ۳۱ (۱۳۵۳)، ۳۵-۴۱، ۴۵.
۱۱۰. «محمدعلی شاه و سید جمال‌الدین واعظ»، خاطرات سیاسی و تاریخی، تهران ۱۳۶۲، ۲۶-۹.
۱۱۱. «مکتب پسر ملا علی اصغر نیم قرن پیش از این»، آموزش و پرورش، ۳۲: (۱۳۳۹)، ش ۴، ۱۷-۲۱.
۱۱۲. «نامه‌های دهخدا»، (به اهتمام محمدعلی جمال‌زاده)، راهنمای کتاب، ۱۲: (۱۳۴۸)، ۴۶۱-۴۶۳.
۱۱۳. «نقارخانه ضحاک»، وحید، ۲: (۱۳۴۴)، ش ۷، ۳۲-۳۶.
۱۱۴. «یادگار دوره تحصیل»، راهنمای کتاب، ۱۷: (۱۳۵۳)، ۳۹۸-۴۰۴.
۱۱۵. «یک نامه از عهد ساسانیان (نامه تنسر)»، کاوه، ج ۵، ش ۱۱، ۴-۱۱.

۳. انتقاد و بررسی کتاب

۱۱۶. «ابومسلم سردار خراسان»، (غلامحسین یوسفی)، راهنمای کتاب، ۹: (۱۳۴۵)، ۳۹۹-۴۰۴.
۱۱۷. «ادبیات معاصر ایران»، تألیف ف. ماخالسکی، راهنمای کتاب، ۱۱: (۱۳۴۷)، ۵۳۷-۵۴۳.

۱۱۸. «اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ انگلستان در ایران (از جواد شیخ‌الاسلامی)، آینده، ۱۸: (۱۳۷۱): ۱۵۳-۱۵۷.
۱۱۹. «افسانه آفرینش»، (صادق هدایت و ترجمه آن به آلمانی)، راهنمای کتاب، ۳: (۱۳۳۹)، ۲۵۸-۲۵۹.
۱۲۰. «افغان‌نامه» (از دکتر محمود افشار)، آینده، ۸: (۱۳۶۱)، ۳۶۱-۳۶۳.
۱۲۱. «ایام نوروز با مبینی و خواجه عبدالله انصاری»، یغما، ۱۱: (۱۳۳۷)، ۵۷-۶۴ (درباره کشف الاسرار)
۱۲۲. «ایران»، (از تألیف ژرژدار)، راهنمای کتاب، ۱۰: (۱۳۶۴)، ۷۲-۷۷.
۱۲۳. «باز هم درباره حاجی بابا»، آینده، ۱۳: (۱۳۶۶)، ۱۳۹-۱۴۶.
۱۲۴. «برگزیده شعر فارسی معاصر»، (تألیف منیب الرحمن به انگلیسی)، راهنمای کتاب، ۸: (۱۳۴۴)، ۴۷-۵۳.
۱۲۵. «بیاض سفر» (از ایرج افشار)، از راهنمای کتاب، ۲۱: (۱۳۵۷)، ۴۳۱-۴۴۳.
۱۲۶. «پیغمبر دزدان»، (تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی)، راهنمای کتاب، ۷: (۱۳۴۳)، ۴۰۴-۴۰۹.
۱۲۷. «تاریخ ادبیات ایران»، (به آلمانی، یان ریپکا)، راهنمای کتاب، ۵: (۱۳۴۱)، ۶۹۵-۶۹۹.
۱۲۸. «تاریخ ارمنستان موسی خورناسی»، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۴، تهران ۱۳۶۷، ۲۱۱۷-۲۱۳۴.
۱۲۹. «تاریخچه صنعت نساجی ایران»، (تألیف مهدی بهشتی‌پور)، وحید، ۳: (۱۳۴۵)، ۴۵۲-۴۵۵.
۱۳۰. «تاریخ و توسعه ادبیات فارسی کنونی»، (تألیف بزرگ علوی به آلمانی)، راهنمای کتاب، ۸: (۱۳۴۴)، ۴۵-۴۷.
۱۳۱. «تذکره خوان نعمت» (از ذکائی بیضایی)، ارمغان، ۴۷: (۱۳۵۷)، ۱۳۶-۱۴۶.
۱۳۲. «تعزیه و تعزیه خوانی»، (از صادق همایونی)، راهنمای کتاب، ۱۹: (۱۳۵۵)، ۴۰۶-۴۱۱.
۱۳۳. «تعزیه در ایران» (از صادق همایونی)، ایران‌شناسی، ۲: (۱۳۶۹)، ۶۳۵-۶۴۲.
۱۳۴. «تعزیه در ایران» (از صادق همایونی)، کلک، ۱: (۱۳۶۹)، ش ۱۱/۱۲، ۲۴۱-۲۴۹.
۱۳۵. «تعزیه در ایران» (از صادق همایونی)، تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۱/۱۲، (زمستان ۱۳۷۳): ۲۵۷-۲۶۳.
۱۳۶. «تقویم و مقویم»، آینده، ۸: (۱۳۶۱)، ۳۱۰-۳۱۶، ۵۰۶-۵۱۱.
۱۳۷. «تنبک» (از رجبی)، وحید، ش ۲۳۴/۲۳۵ (۱۳۵۷)، ۲۶-۳۰.
۱۳۸. «جلال‌الدین رومی» (از کریستف بورگل)، راهنمای کتاب، ۶: (۱۳۴۲)، ۱۸۸-۱۹۰.

۱۳۹. «جهان‌نامه» (تصحیح محمدامین ریاحی)، راهنمای کتاب، ۶: (۱۳۴۲)، ۱۸۸-۱۹۰.
۱۴۰. «جوهر فرد» (از عبدی بیک)، آینده ۷: (۱۳۶۰)، ۱۲۲-۱۲۳.
۱۴۱. «چند کتاب تازه»، (ایلات و طوایف درگز، نورالعلوم، اخوان‌الصفاء، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران)، آینده، ۹: (۱۳۶۲)، ۳۸۷-۳۹۱.
۱۴۲. «چهل مجلس» (علاءالدوله سمنانی به اهتمام عبدالرفیع حقیقت)، آینده، ۶: (۱۳۵۹)، ۱۱۹-۱۲۵ و ۷: (۱۳۶۰)، ۷۷۱-۷۷۲.
۱۴۳. «حاجی بابا دلاک‌زاده اصفهانی»، آینده، ۱۱: (۱۳۶۴)، ۷۷-۷۴.
۱۴۴. «حافظ در اوج» (از پرویز خائفی)، گوهر، ۴: (۱۳۵۵)، ۸۰۴-۸۰۸.
۱۴۵. «حافظ و موسیقی» (از حسینعلی ملاح)، راهنمای کتاب، ۱۷: (۱۳۵۳)، ۸۶-۸۹.
۱۴۶. «خاتون هفت قلعه»، یغما، ۱۸: (۱۳۴۴)، ۳۸۲-۳۸۶ (درباره فجوریه، تألیف والی بن سهراب گرجستانی).
۱۴۷. «خردنامه» (تألیف ابوالفضل علی مستوفی، چاپ عبدالعلی ادیب برومند)، یغما، ۲۱: (۱۳۴۷)، ۳۰۴-۳۰۸.
۱۴۸. «خطابه آقای سید حسن تقی‌زاده»، راهنمای کتاب، ۲: (۱۳۳۸)، ۵۳۳-۵۴۹.
۱۴۹. «خلفیات ما ایرانیان»، آینده، ۵: (۱۳۵۸)، ۹۶۵-۹۷۲.
۱۵۰. «داستان‌های برگزیده داستان‌سرایان ایرانی معاصر»، (تألیف ردولف گلکپه به آلمانی)، راهنمای کتاب، ۴: (۱۳۴۰)، ۴۹۷-۵۰۱.
۱۵۲. «دکتر محمد معین»، مجموعه مقالات دکتر معین، ۱: (۱۳۶۴)، بیست و یک-بیست و سه.
۱۵۳. «دمی چند با شادروان دکتر قاسم غنی»، ایران‌نامه، ۱: (۱۳۶۲)، ۶۲۷-۶۴۸، ۲: (۱۳۶۳)، ۱۷۸-۲۰۲، ۲۵۴-۲۷۲ (درباره یادداشت‌های او).
۱۵۴. «دوچه الازهار عبدی بیگ نویدی شیرازی» (چاپ علی مینایی تبریزی و ابوالفضل رحیموف)، همایی‌نامه، تهران ۱۳۵۵، ۲۸۷-۳۰۰.
۱۵۵. «دیانت زرتشتی» (ترجمه فریدون وهمن)، راهنمای کتاب، ۱۴: (۱۳۵۰)، ۸۲-۸۹.
۱۵۶. «دیوان پروین اعتصامی به زبان آلمانی»، یادنامه پروین اعتصامی، تهران ۱۳۷۰، ۱۳۰-۱۰۶.
۱۵۷. «دیوان صوفی مازندرانی»، وحید، ۷: (۱۳۴۹)، ۱۲۵۵-۱۲۷۰.
۱۵۸. «دیوان مهستی گنجوی»، ارمغان، ۳۹: (۱۳۴۹)، ۲۷۳-۲۸۲، ۳۶۶-۳۷۶، ۴۲۰-۴۲۳.
۱۵۹. «ذکر بدیع» (اثر محمد باقر رفیعی)، نگین، ۷۷: (۱۳۵۰)، ۴۸-۴۹، ۵۴.
۱۶۰. «رستم‌التواریخ و مؤلف آن رستم‌الحکماء»، وحید، ۹: (۱۳۵۰)، ۱۳۳-۱۴۹، ۳۶۱-۳۶۶.

۱۶۱. «رفتار و کردار عامه فرانسوی و ایرانی بر مبنای امثال» (از محمد حسن رضوانیان)، آینده، ۹: (۱۳۶۲)، ۶۵-۶۹.
۱۶۲. «روان‌های روشن» (از غلامحسین یوسفی)، آینده، ۱۶: (۱۳۶۹)، ۱۷۲-۱۸۰.
۱۶۳. «روزنامه روح القدس»، آینده، ۶: (۱۳۵۹)، ۱۴۴-۱۴۶.
۱۶۴. «زرتشت، دنیا و گفتار زرتشت» (اثر امیر مهدی بدیع به فرانسه)، راهنمای کتاب، ۵: (۱۳۴۱)، ۷۴-۸۰.
۱۶۵. «زندگانی روزمره مردم آذربایجان و نمایشنامه‌های آخوندزاده»، تألیف هورست براند به آلمانی، راهنمای کتاب، ۵: (۱۳۴۱)، ۵۵۰-۵۵۵.
۱۶۶. «ژنده پیل» (تألیف حشمت مؤید به آلمانی)، راهنمای کتاب، ۴: (۱۳۴۰)، ۲۵۶-۲۶۳، ۳۶۲-۳۷۰.
۱۶۷. «سخنی چند درباره شاهنامه» (از عبدالحسین نوشین)، راهنمای کتاب، ۱۴: (۱۳۵۰)، ۸۶۶-۸۷۱.
۱۶۸. «سرگذشت موسیقی ایرانی»، (روح الله خالقی)، راهنمای کتاب، ۴: (۱۳۴۰)، ۲۵۶-۲۶۳، ۳۶۲-۳۷۰.
۱۶۹. «سفرنامه حاج سیاح به فرنگ» (به کوشش علی دهباشی)، کتاب به نگار، تهران ۱۳۶۸، ۲۳۱-۲۴۴.
۱۷۰. «شاعره ایران، پروین اعتصامی» (کتابی به زبان آلمانی)، تألیف طوبی شهناز اعلامی اصفهانی، وحید، ۳: (۱۳۴۵)، ۷۱۷-۷۱۸.
۱۷۱. «شعر قند و عسل» (اثر مهدی آذریزدی)، راهنمای کتاب، ۱۰: (۱۳۴۶)، ۲۴۱-۲۴۸.
۱۷۲. «شناخت زعفران ایران» (از محمدحسین ابریشمی)، کیهان فرهنگی، ۵: (۱۳۶۷)، ش ۴، ۳۲-۳۳.
۱۷۳. «شوهر آهو خانم» (نوشته علی محمد افغانی)، نگین، ش ۳۱ (آذر ۱۳۴۶)، ۲۳-۲۴، ۴۸.
۱۷۴. «عقاید مزدک» (از سید علی مهدی نقوی)، نگین، ش ۱۱۱ (مرداد ۱۳۵۳)، ۱۵-۱۸.
۱۷۵. «غربت غرب» (از احسان نراقی)، نگین، ش ۱۲۲ (تیر ۱۳۵۴)، ۱۹-۲۰، ۴۶-۴۸، ش ۱۲۳ (مرداد ۱۳۵۴)، ۲۳-۲۶.
۱۷۶. «فردوسی و شعر او»، (تألیف مجتبی مینوی)، یغما، ۲۱: (۱۳۴۷)، ۱۲۷-۱۳۲، ۱۷۶-۲۴۲، ۱۸۱.
۱۷۷. «فهرست موضوعی انتشارات دانشگاه تهران»، (گردآوری علی اکبر جانا)، یغما، ۱۷: (۱۳۴۳)، ۴۶-۴۸.

۱۷۸. «قصه‌های اسناد» (از سید جمال‌الدین اسدآبادی)، راهنمای کتاب، ۲۱: (۱۳۵۷)، ۳۲۴ - ۳۲۸.

۱۷۹. «کتاب‌شناسی فردوسی» (از ایرج افشار)، یغما، ۲۱: (۱۳۴۷)، ۶۵۰-۶۵۴.

۱۸۰. «کتاب کلثوم ننه (طرح بیژن اسدی‌پور)»، دفتر ش ۱، (اسفند ۱۳۷۲): ۱۱-۱۳؛ ۱۶ - ۲۰.

۱۸۱. «کرد و کردستان» (یک کتاب تازه بسیار ممتاز)، (به زبان فرانسه، تألیف بازیل نیکی تین)، یغما، ۹، (۱۳۳۵)، ۴۰۵-۴۱۲.

۱۸۲. «کشف الحقائق» (اثر عزیز نسفی، تصحیح احمد مهدوی دامغانی)، راهنمای کتاب، ۹: (۱۳۴۵)، ۵۱۱-۵۱۷.

۱۸۳. «کلمات عربی در شاهنامه فردوسی» (از محمد جعفر معین‌فر)، راهنمای کتاب، ۹: (۱۳۴۵)، ۶۱۷-۶۲۳.

۱۸۴. «لیلی و مجنون» (ترجمه آلمانی رودلف گلکپه)، راهنمای کتاب، ۹: (۱۳۴۵)، ۶۱۴ - ۶۲۳.

۱۸۵. «مانی و سنت او» (از فرانسوا دوکره)، راهنمای کتاب، ۱۸: (۱۳۵۴)، ۳۷۶-۴۰۳.

۱۸۶. «مجله علم و هنر»، آینده، ۸ (۱۳۶۱)، ۱۹۴-۱۹۶.

۱۸۷. «مراحل عرفانی شیخ ابوسعید» (ترجمه اسرار التوحید از محمد آشنا)، راهنمای کتاب، ۱۸: (۱۳۵۴)، ۶۵۰-۶۵۸.

۱۸۸. «معرفی کتاب مهم رستاخیز شرقی» (تألیف ریموند شراب)، مجله دانشکده ادبیات تهران، ۱۴: (۱۳۴۶)، ۵۵۵-۵۶۶.

۱۸۹. «هاروت و ماروت و صدراعظم آلمان»، کاوه، ۱۰: (۱۳۵۱)، ۶-۱۶ (نیز حاوی زندگی «روزن»‌های مستشرق).

۱۹۰. «یادنامه ژان ریپکا»، راهنمای کتاب، ۱۰: (۱۳۴۶)، ۴۰۲-۴۰۴.

۱۹۱. «یعقوب لیث» (از محمد ابراهیم باستانی پاریزی)، راهنمای کتاب، ۲۱: (۱۳۵۷)، ۶۷ - ۷۵.

۴. معرفی خاورشناسان

۱۹۲. «آنکتیل دوپرون»، جنگ، سال اول، ۹: (شهریور ۱۳۶۹) ۲۷؛ ۱۰: ۳۲-۳۳؛ ش ۱۱، ۵۰-۵۱.

۱۹۳. «استاد ریپکا و مرحوم شمس‌العرفا»، راهنمای کتاب، ۵: (۱۳۴۱)، ۶۷۳-۶۷۵.

۱۹۴. «روزن آلمانی و هاروت و ماروت»، یغما، سی و دوم، تهران ۱۳۷۰، ۴۲۳-۴۲۵.

۱۹۵. «شناساننده زردشت و اوستا»، نامه مینوی، تهران، ۱۳۵۰، ۱۰۴-۱۲۴.

۱۹۶. «میراث گوینو»، یغما، ۱۳: (۱۳۳۹)، ۸۴-۴۷۸؛ ۱۴: (۱۳۴۰)، ۱۷-۲۰، ۶۳-۶۸.
 ۱۹۷. «نامه جمالزاده» (درباره پروفیسور مینورسکی)، یغما، ۱۹: (۱۳۴۵)، ۱۰۵-۱۰۶.

۵. هنر، صنعت، موسیقی

۱۹۸. «آوازه‌های قدیمی ایران»، موسیقی، ج ۲، ش ۲، ۱-۵.
 ۱۹۹. «کمال‌الملک»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۳۵ (۱۳۴۴)، ۶-۱۹.
 ۲۰۰. «مطالبی درباره جیغه پادشاهان قاجاریه»، یغما، ۲۰: (۱۳۴۶)، ۵۱۵-۵۱۷.
 ۲۰۱. «منزل باسلیقه ایرانی»، یغما، ۱۶: (۱۳۴۲)، ۴۸۹-۴۹۶.
 ۲۰۲. «موزه هانیبال در تهران» هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۲۴-۱۲۶.
 ۲۰۳. «نمونه‌ای از خط و انشاء و نقاشی ناصرالدین شاه»، به اهتمام محمدعلی جمالزاده، هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۴۳-۱۵۰.

۶. زبان فارسی

۲۰۴. «خوردن»، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۹ (۱۳۷۵)، ۵۰۴۰-۵۰۴۳.
 ۲۰۵. «داستان مرغ ققنس»، کاوه (جدید)، ۷: (۱۳۴۸)، ۴۱۵-۴۱۸.
 ۲۰۶. «در حاشیه خط و زبان»، نگین، ج ۴ (۱۳۴۷)، ش ۲، ۳۱-۳۶.
 ۲۰۷. «زبان راجی یا راژی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۹: (۱۳۳۶)، ۲۱۷-۲۱۸.
 ۲۰۸. «زبان عامیانه»، راهنمای کتاب، ۳: (۱۳۳۹)، ۷۱۶-۷۲۰.
 ۲۰۹. «زبان عوامانه»، فرهنگ ایران زمین، ۱۱: (۱۳۴۲)، ۳۵-۷۰.
 ۲۱۰. «سؤال ادبی» (از میرزا محمدخان قزوینی در باب زبان فارسی) فرنگستان، ۱، ۳۴۱-۳۵۰.
 ۲۱۱. «سیر و سیاحتی در مثنوی مولانا (امثال و حکم)»، یغما، ۱۳: (۱۳۳۹)، ۴۳۹-۴۴۶.
 ۲۱۲. «قدیم و قدیمی»، ارمغان، ۴۰: (۱۳۵۰)، ۶۹۳-۶۹۹.
 ۲۱۳. «معنی کلمه دری و کبک دری»، ارمغان، ۳۹: (۱۳۴۹)، ۴۸۹-۴۹۶.
 ۲۱۴. «نثر فارسی»، یغما، ۱۰: (۱۳۳۶)، ۲۵۲-۲۵۳.

۷. مباحث اجتماعی و عامه‌ای

۲۱۵. «باسواد بودن ارمنی‌های جلفا در یک قرن نیم پیش از این»، هور، ۱ (۱۳۵۱)، ش ۱۲، ۶-۱.
 ۲۱۶. «بلوک ویل (دو)، بلای ترکمن در ایران قاجاریه»، ترجمه سید محمدعلی جمالزاده،

نگین، ش ۶۲ (۱۳۴۹)، ۱۳-۱۴؛ ش ۶۳، ۱۹-۲۰؛ ش ۶۴، ۴۱-۴۴؛ ش ۶۵، ۳۶-۳۸؛ ش ۶۶، ۴۰-۴۱؛ ش ۶۷، ۵۲؛ ش ۶۸، ۷۰-۷۲؛ ش ۶۹، ۴۶-۴۷؛ ش ۷۰، ۶۸-۷۲؛ ش ۷۱ (۱۳۵۰)، ۴۵-۴۶؛ ش ۷۲، ۴۷؛ ش ۷۳، ۵۲؛ ش ۷۴، ۴۶-۴۵؛ ش ۷۵، ۴۹؛ ش ۷۶، ۴۷-۴۹؛ ش ۷۸، ۵۶-۵۵.

۲۱۷. «بازی نرد قبل از ساسانیان»، هزاربیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۷۲-۱۷۳.

۲۱۸. «گویینو، کنت دو، جنگ ترکمن»، ترجمه سید محمدعلی جمالزاده، نگین، ش ۶۰ (۱۳۴۹)، ۲۴-۲۶؛ ش ۶۱، ۱۰-۱۱، ۵۷-۵۸؛ ش ۶۲، ۱۹-۲۰، ۳۸؛ ش ۶۳، ۴۳-۴۴؛ ش ۶۴، ۴۲-۴۴؛ ش ۶۵، ۳۸-۳۹؛ ش ۶۶، ۳۹-۴۰؛ ش ۶۷، ۴۴-۴۵؛ ش ۶۹، ۴۶-۴۵؛ ش ۷۰، ۶۷؛ ش ۷۱ (۱۳۵۰)، ۴۷-۴۸؛ ش ۷۲، ۴۵-۴۶، ۵۶.

۲۱۹. «گوت و نوروز ما ایرانیان»، کاوه (جدید)، ۷: (۱۳۴۸)، ۲۹-۳۱.

۲۲۰. «موزر، هانری، سیر و سیاحت در ترکستان و ایران»، ترجمه سید محمدعلی جمالزاده، نگین، ش ۱۵۹ (مرداد ۱۳۵۷)، ۳۵-۳۷؛ ش ۱۶۰، ۴۱-۴۴؛ ش ۱۶۱، ۴۶-۴۹؛ ش ۱۶۲، ۴۷-۵۱؛ ش ۱۶۳ (۵۸-۵۹)؛ ش ۱۶۴، ۳۵-۳۶؛ ش ۱۶۹ (خرداد ۱۳۵۸)، ۵۶-۵۹؛ ش ۱۷۰، ۴۲-۴۵؛ ش ۱۷۲، ۳۶-۳۸؛ ش ۱۷۵، ۳۲-۳۴.

۲۲۱. «نوروز جمشیدی»، کاوه (جدید)، ۶: (۱۳۴۷)، ۲۱-۳۰.

۸. جغرافیای تاریخی

۲۲۲. «اصفهان عروس بسیار بلادیده»، وحید، ۸: (۱۳۴۹)، ۳۹۵-۳۹۷، ۸۰۶-۸۱۰.

۲۲۳. «ری و طهران»، یغما، ۱۷: (۱۳۴۳)، ۴۰۴-۴۰۹، ۵۱۲-۵۱۸، ۵۵۶-۵۵۸.

۲۲۴. «طهران و گذشته آن»، کشکول جمالی، ج ۱، (تهران ۱۳۲۶)، ۲۷۴-۲۸۴.

۲۲۵. «نام خلیج فارس»، یغما، ۱۷: (۱۳۴۳)، ۳۵۱-۳۵۳.

۹. علوم

۲۲۶. «ابجد، هوز...»، یغما، ۱۴: (۱۳۴۰)، ۲۰۲-۲۰۷، ۲۵۸-۲۶۳، ۲۹۶-۳۰۱، ۳۴۱-۳۴۵؛ نیز

کاوه، ج ۵، ش ۱۰، ۴-۸.

۱۰. تصوّف و عرفان

۲۲۷. «تمدن واقعی و عرفان»، کاوه، ۱۱، (۱۳۵۲)، ۳۱۴، ۱۳-۱۶.

۲۲۸. «راهنمایی به فتوت یعنی تمدن»، کاوه، ۱۲: (۱۳۵۳)، ۶/۵، ۳۳-۳۵، (درباره وسایل جوانمردان).

۲۲۹. «شیوخ سلسله شیخیه»، یغما، ۱۴: (۱۳۴۰)، ۴۰۲-۴۰۹، ۴۴۰-۴۴۸، ۴۸۷-۴۹۳، ۵۳۸-۵۴۳.
۲۳۰. «متصور حلاج»، هزارپیشه (تهران ۱۳۲۶)، ۱۵-۲۱.
۲۳۱. «نثر متون صوفیانه مفید است یا مضر؟»، راهنمای کتاب، ۹: (۱۳۴۵)، ۱۲۱-۱۲۸.

۱۱. ادیان و مذاهب

۲۳۲. «بالشویسم در ایران قدیم (مزدک)»، کاوه، ج ۵، ش ۳، ۵-۱۱؛ ش ۴ و ۵، ۸-۱۵.
۲۳۳. «خواجه عبدالله نصاری و نظر دو مسیحی»، راهنمای کتاب، ۱۸: (۱۳۵۴)، ۱۶۹-۱۷۱.
۲۳۴. «شرح احوال مولانا حاج میرزا حسن صفی عیشاه اصفهانی»، وحید، ۱۳: (۱۳۵۴)، ۱۰۶۰-۱۰۵۶.

۱۲. فلسفه

۲۳۵. «مدینه فاضله در روایات اسلامی»، مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی (تهران ۱۳۴۲)، ۲۶-۳۳.

۱۳. گوناگون

۲۳۶. «حاضر جوابی های اصفهانی»، کشکول جمالی، ۱: (۱۳۳۹)، ۱۰۱-۱۰۵.
۲۳۷. «حمام های خزانهدار»، کشکول جمالی، ۲: (۱۳۳۹)، ۲۵-۳۴.
۲۳۸. «قصه دویدم و دویدم»، پیام نوین، ۵: (۱۳۴۲)، ش ۶، ۱۰-۲۷.
۲۳۹. «کوه نور و دریای نور»، کاوه، ۶: (۱۳۳۹ ق)، ش ۲، ۵-۸.

اسناد

اداره _____

دایره _____

مسافر _____

تاریخ _____

شماره _____

۵۲۸۸۴

دانشگاه تهران

تبرستان

احترام دارم خدمت و تشکر و گرامی بزرگوار
جناب آقای سید محمد علی جمالزاده

با اظہار استقامت و وصول و سر قلم گرامی جناب عالی را که توسط آقای ایرج افشار ارسال فرموده ایم اطلاع می‌دارم و از اینکه به علت وضع نواحی نتوانستید به ایران تشریف ببرید موجب تأسف ملاقه مندی است که میل داشتم از دیدارنیتند و تالیف رغبت بهره‌مند شوند.

ضمناً در مورد وکالتی که به آقای ایرج افشار در مورد انعقاد قرارداد جهت نشر مجموعه آثار زبان باد دانشگاه تهران مرقوم داشته بودید از نظر آنکه انعقاد قرارداد از جنبه رسمی بسیار دشوار است شرح مرقوم به وکالت را از لحاظ تصدیق امضاء به گواهی کسولگری شاهنشاهی برسانند و ارسال فرمایند تا همانطور که مورد نظرتان هست پیش‌تر این قرارداد توسط آقای افشار تهیه و بر ارسال حتماً جناب عالی به امضاء برسد.

البته دانشگاه تهران از اینکه در دنبال اهدای مجموعه ای از کتب کتابخانه شخصی خود به کتابخانه مرکزی با اعطای حق انتشار مجموعه آثار زبان دانشگاه را مورد توجه قرار داده است بسیار گزافست و این همه را ناشی از مراتب فرهنگ دوستی جناب عالی می‌دانم و هست بلند شکر و تقدیر بسری نماید.

ضمناً چون اینجانب شایق زیارت جناب عالی است و در روزهای در دسترس خواهم بود امید واریست موقتی که برای شما مناسب باشد از غیر دیدارتان مستغیر شود.

رئیس دانشگاه تهران

دو روز بعد دفتر کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
شماره ۲۲۸۸۴

رونوشت آقای ایرج افشار

- ۱ -

امضاکننده این سند سید محمدعلی جمالزاده تبعه ایران مقیم ژنو با سپاسگزاری از دانشگاه تهران که به موجب نامه رسمی شماره ۵۳۸۸۴ مورخ به ۲۵۳۵/۷/۶ می‌خواهد آثار این جانب را از کتاب و مقاله و غیره طبع و نشر نماید اظهار می‌دارد که حق این کار را به شرایط زیر به دانشگاه نامبرده می‌دهد:

ماده ۱: آثار نامبرده مشتمل خواهد بود بر تألیفات سید محمدعلی جمالزاده بر طبق صورت جداگانه مشتمل بر کتاب‌ها و مقاله‌ها و بعضی از مقدمه‌ها و نیز دو کتاب زبان فارسی که در معرفی جمالزاده و آثارش تألیف یافته است به قلم مهرداد مهرین با عنوان سرگذشت جمالزاده و آثارش که در تهران به چاپ رسیده است و دیگری رساله دکترای (پایان‌نامه) نهاد آلپ ترک که برای دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی با عنوان موضوع داستان‌نویسی جمالزاده در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ هجری شمسی در دانشگاه تهران پذیرفته شده است و یک نسخه از آن در تحت شماره ۳۰۸ در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی در دانشگاه تهران موجود است.

ماده ۲: دانشگاه تهران تنها حق دارد که یک بار آثار نامبرده را به خرج خود به چاپ رساند و از آن پس باز خود جمالزاده یا وارث او (دارای) حق چاپ و فروش آن آثار را خواهد داشت.

ماده ۳: دانشگاه تهران آثار نامبرده را به صورت متحدالشکل و مرغوب و ارزانی چاپ خواهد رسانید که اشخاص کم بضاعت هم بتوانند به آسانی خریداری نموده بخوانند.

ماده ۴: عایدات فروش آثاری که به ترتیب فوق به چاپ می‌رسد باید به مصارف مذکور در ذیل برسد:

الف - یک ثلث آن به مصرف خرید کتاب‌های مفید برسد و به مجموعه کتاب‌های اهدایی اینجانب در اختیارات کتابخانه مرکزی و اسناد دانشگاه تهران قرار خواهد گرفت. اختیار و انتخاب این کتاب‌ها با تصویب هیئت امنا خواهد بود که ترتیب تشکیل آن در ماده ۵ این مقاوله‌نامه مقرر می‌گردد.

ب- یک ثلث دیگر عایدات به دانشجویان ایرانی علاقه‌مند و مستحق و بی‌بضاعت تعلق خواهد گرفت که به تحقیقات ادبی تاریخی مشغول خواهند بود (خواه در ایران و یا در خارج از ایران)، به تشخیص هیئت امناء با عنوان بورس تحصیلی یا اعانه تحصیلی جمال‌زاده.

ج- یک ثلث دیگر به یک مؤسسه خیریه از قبیل «یتیم‌خانه» و یا «خانه مساکین سالخورده» به شرط آنکه در شهر اصفهان که زادگاه جمال‌زاده است واقع باشد به تشخیص و ترتیبی که هیئت امناء اختیار خواهند فرمود.

ماده ۵: هیئت امناء مرکب خواهد بود از سه نفر که یک نفر را جمال‌زاده و یک نفر را دانشگاه و نفر سوم را آن دو نفر دیگر معاً انتخاب خواهند فرمود. جمال‌زاده امیدوار است که آقایان دکتر علی‌اکبر سیاسی و آقای ایرج افشار این کار پر زحمت را لطفاً به عهده شناخته و معاً شخص سوم را هم اختیار فرمایند.

ماده ۶: چند دوره از مجموعه مجلداتی که از طرف دانشگاه به چاپ خواهد رسید (تعیین تعداد این دوره‌ها با هیئت امناء خواهد بود) مجاناً در اختیار جمال‌زاده گذاشته خواهد شد.

ماده ۷: هیئت امناء حق دارند مواد دیگری بر این مقاوله پیشنهاد نمایند و پس از آن که از جانب دانشگاه و جمال‌زاده مورد قبول واقع گردد بر این مقاوله‌نامه بیفزایند.

ماده ۸: آثار جمال‌زاده در... هزار جلد به چاپ خواهد رسید.

تحریراً در شهر ژنو در تاریخ سوم ۲۳ مهر ۲۵۳۵ در دو صفحه

سید محمدعلی جمال‌زاده

-۲-

امضاکننده این اظهارنامه سید محمدعلی جمال‌زاده پس از سپاسگزاری از مرقومه سر تا پا عظوفت جناب آقای دکتر محمد رحیمیان رئیس محترم دانشگاه تهران مورخ به ۱۳۶۸/۵/۲۱ هجری شمسی و دارای نمره ۲۰۶۹۸-۲-۱ به رسم وصیت‌نامه قطعی به اطلاع دانشگاه تهران می‌رساند که کتابخانه خود را در ژنو (در

عمارت شماره ۷۸ از خیابان فلوريسان) (طبقه ششم) به رسم هدیه ناچیزی به دانشگاه نامبرده تقدیم می‌دارم تا وسایل صندوق‌بندی و حمل آن را از ژنو (کنسولگری دولت جمهوری اسلامی ایران در ژنو در امر آن سابقه دارد و در اینجا سپاسگزاری خالصانه خود را بدان مقام محترم تقدیم می‌دارم) به تهران فراهم سازد. توضیحاً تذکر می‌دهد که کتابخانه این حقیر دارای دوازده قفسه بزرگ (هر قفسه عموماً مشتمل بر نه رف) و روی هم رفته دارای سه هزار جلد کتاب کوچک و بزرگ به زبان‌های فارسی و فرانسه و آلمانی (و مجلداتی به زبان‌های انگلیسی و روسی و غیره) می‌باشد و فقط به احتمال آن که باز مدت کوتاهی از نعمت زنده بودن برخوردار بمانم و رغبتی به مطالعه داشته باشم احتمال دارد در حدود صد الی دویست مجلد کتاب‌هایی را که می‌پندارم بیشتر بدانها علاقه‌مند باشم در کتابخانه‌ام نگاه خواهم داشت و هکذا یک دوره از آثار خودم را هم احتیاطاً در یک قفسه خصوصی نگه خواهم داشت. ولی البته محتاج به تذکر نیست که تمام این کتاب‌ها هم تعلق به دانشگاه تهران دارد و پس از وفاتم باز به سرکنسولگری ایران در ژنو (و یا هر مقام دیگری که دانشگاه تهران معین فرماید) تحویل داده خواهد شد. نکته‌ای که ذکرش را خالی از ضرورت نمی‌بینم این است که علاوه بر کتاب مقدار بالنسبه زیادی هم اوراق و یادداشت و متونی که به صورت داستان و کتاب به قلم خودم هنوز به چاپ نرسیده است و تصور می‌کنم حیف است که از میان برود و مورد استفاده قرار نگیرد، در صندوق‌های مقوایی که به زبان فرانسوی «کارتون» می‌گویند و دارای عرض و طول و ارتفاع بین ۴۰ تا ۵۰ و ۶۰ سانتی‌متر است دارم که آنها را هم با کتاب‌ها تقدیم دانشگاه تهران می‌دارم و امیدوارم جوان‌های ایرانی با همت و با ذوق و دانش طلب بتوانند آنها را مورد استفاده قرار بدهند. علی‌الخصوص که در میان آن اوراق چند داستان از داستان‌هایم وجود دارد که هنوز به چاپ نرسیده است و حتی یک دو کتاب هم به قلم خود حقیر به صورت درهم و برهم موجود است که امیدوارم مورد توجه واقع گردد و به چاپ هم برسد. در اینجا بر خود واجب می‌شمارم که از سه وجود بسیار گرامی و بزرگواری که هیئت امنای این حقیر روسیاه را در کار روابط و مناسباتم با دانشگاه تهران به عهده بزرگواری

خود گرفته و مخصوصاً در چاپ و نشر چند جلد از کتاب‌هایم از جانب دانشگاه زحمت بسیار کشیده‌اند و باز هم مردانه تحمل می‌فرمایند با یک دنیا صمیمیت قدرشناسی نمایم.

بدیهی است که دانشگاه تهران کما فی السابق مختار است که هر کتابی از کتاب‌هایم را که به قدر کافی مفید تشخیص داد و هیئت امنای نیز تصویب فرمود کما فی السابق با شرایطی که جداگانه مقرر خواهد گردید به چاپ برساند و منتشر سازد. تنها خدا می‌تواند پاداش آن همه عمل خیر و باثواب را به این چند نفر آدم خدادوست و خیرخواه عطا فرماید. ان شاء الله.

۲۰ مرداد ۱۳۶۸
الاحقر سید محمدعلی جمال‌زاده

-۳-

قرارداد و تصدیق‌نامه

امضاکننده این تصدیق‌نامه سید محمد علی جمال‌زاده ساکن شهر ژنو (سوئیس) دارای شناسنامه شماره ۲۶۶/۶ پسر مرحوم سید جمال‌الدین واعظ به موجب سند حاضر حق طبع و نشر کلیه آثار قلمی خود را در حال حیات و تا سی سال پس از درگذشت با شرایط ذیل به دانشگاه ذیل (کذا) به دانشگاه تهران واگذار می‌کنم:

۱: دانشگاه تهران حق دارد که با تصویب و مشورت هیئت امنای سه‌گانه فعلی (آقایان ایرج افشار، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی) و با تغییری که شاید در افراد این هیئت امناء در آینده به میان آید، هر یک از آثار مرا (کلیه آثارم) در هر موقع که مفید و لازم شمرد با مشورت و تصویب هیئت امناء و مصارفی که هیئت لازم و نافع شمرد به چاپ و انتشار برساند. خود هیئت امناء در این باب رأساً تصمیم خواهد گرفت و رأی اکثریت (یعنی دو رأی) کافی خواهد بود و در صورت لزوم یا عدم اتفاق ممکن است نظر مرا کتباً جویا شوند و مطابق آن عمل گردد. این ترتیب در زمان حیات من رعایت خواهد شد و

پس از آن هرگونه تصمیمی در مورد تجدید چاپ آثارم و تعیین محل صرف درآمد با اکثریت دو نفر از (سه) نفر عضو هیئت امنانگرفته خواهد شد. تا موقعی که در حیات هستم ممکن است از درآمد فروش آثارم مبالغی جزئی به یکی دو یا سه نفر حواله کنم ولی بعد از من کلّ درآمدهای حاصل از فروش کتاب‌هایم متعلق به دانشگاه تهران خواهد بود و با تصویب هیئت امناء به مصرف لازم و سودمند علمی و فرهنگی خواهد رسید. محل این گونه مصارف لازم و سودمند را هیئت امناء با اکثریت دو ثلث یا به اتفاق آراء تعیین خواهد کرد. تا وقتی که در حیات هستم حق دارم طبع اثری از آثارم را به ناشر دیگری هم واگذار نمایم. به شرطی که دانشگاه حاضر نشود به همان شرایط ناشر دیگر عمل نماید. ولی البته با شرایط مساوی دانشگاه تهران حق خود را محفوظ خواهد داشت.

۲: در صورتی که ناشری با شرایط بهتر از دانشگاه تهران حاضر به نشر آثارم بشود هیئت امناء مکلف است آن اثر یا آثار را به ناشر مزبور واگذار کند و درآمد آن را در اختیار دانشگاه تهران قرار دهد که مطابق ترتیب ذکر شده در این قرارداد به مصارف لازم و سودمند برسد.

ژنو، ۲۵ مرداد ۱۳۶۸

سید محمدعلی جمالزاده

-۴-

امضاکننده این تصدیقنامه سید محمدعلی جمالزاده صاحب شناسنامه ۲۶۶/۶ پسر مرحوم سید جمال‌الدین واعظ به موجب این سند کلیه سهام خود را در دو شرکت سیمان تهران و شمال، با کلیه سودهایی که از این سهام تاکنون وصول شده و پرداخته به صاحب‌السهم نگردیده است به طور رایگان به دانشگاه تهران واگذار می‌کنم که عین سهام مذکور را در صورتی که هیئت امنائیم یعنی آقایان (سه‌گانه) ایرج افشار و دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی و دکتر جواد شیخ‌الاسلامی صلاح دانستند نگاهداری کنند (به عنوان سهام متعلق به حساب مخصوص جمالزاده در دانشگاه تهران) یا آن که بفروشند و بهای آن را به انضمام

سودهای وصول شده و پرداخته شده (به صاحب سهام) در عرض سال‌های گذشته در حساب مخصوص دانشگاه تهران (به اسم حساب جمال‌زاده) واریز کنند که بعداً محل مصرف آنها با نظر خودم و تصویب هیئت امنای سه‌گانه فوق‌الذکر تعیین گردد. اینجانب از هیئت امناء استدعا کرده و دستور داده‌ام که در این گونه موارد به پیشنهادهای دانشگاه تهران مربوط به اقدامات مفید علمی و فرهنگی که ممکن است بودجه آن را از همین محل سود سهام یا قیمت فروش آنها تأمین گردد و همچنین برای انجام طرح‌هایی که به نفع فقیران و مستمندان است اولیّت قائل گردند. توفیق دانشگاه تهران و هیئت امنای سه‌گانه را در راه انجام خدماتی که به عهده آنها واگذار کرده‌ام از خداوند متعال خواستارم.

ژنو، ۳۱ مرداد ۱۳۶۸

سید محمدعلی جمال‌زاده

-۵-

هوالباقی

جمال‌زاده حقیر صدساله

این حقیر سید محمدعلی جمال‌زاده در عین صحت و استقامت مزاج اظهار می‌دارم که پس از وفاتم قوطی‌های مقوایی یادداشت‌ها و خاطرات گوناگونم و دفترچه‌های خاطراتم به توسط سرکنسولگری دولت جمهوری اسلامی ایران در ژنو به سازمان اسناد ملی ایران واقع در تهران تعلق خواهد گرفت. امیدوارم که با توفیقات الاهی، کمک و لطف هموطنان دانشمند و بلند همتم طرف توجه قرار بگیرد و قسمت‌های مفید و ارزش‌دار آنها را به صورت کتاب (و حتی المقدور به خط نستعلیق ممتاز) به چاپ برسانند و به قیمت ارزان به هموطنانم (علی‌الخصوص آنهایی که رغبت مخصوص به این نوع نوشته‌جات دارند) بفروشند و برای من به عالم محشر رفته طلب آمرزش نمایند. آمین

۶ خرداد ۱۳۷۰ هجری شمسی

سید محمدعلی جمال‌زاده

سید محمد علی جمال زاده

www.pakistaninfo

[illegible]

قریباً ہی انہوں نے سب سے پہلے وہی کلمہ
 بنو کہ خدا کی گواہی کہ وہ سب سے پہلے
 تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے
 تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے
 تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے
 تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے اور تیرا دوست ہے

-۶-

اظهار نظر قزوینی درباره «یکی بود و یکی نبود»

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲

دوست عزیز محترم این روزها به واسطه تعطیل ایام عید اینها، چون چند روزی بالنسبه فراغت دارم لهذا از جمله چیزها که خواندم (یعنی مکرر و به دقت خواندم والا سابق یک مرتبه سرسری خوانده بودم) کتاب یکی بود و یکی نبود سرکار است. شهادت الله که از عمر خود برخوردار شدم و خلوت عبارات روان تر از ماء زلال و گواراتر از رحیق و سلسال آن کام روح و قلب بلکه تمام وجود مرا شیرین نمود. الحق در شیرینی و سلاست انشاء و روانی عبارت و فصاحت لفظ و بلاغت معنی و انتخاب مواضع نمکین و در عین این که زبان رایج محافل بلکه کوچه های طهران است از کلمات عامیانه و بازاری و مبتذل پاک بودن نمونه کامل العیار زبان فارسی حالیه است و اظهر صفات بارزه آن شیرینی و خلوت است که هیچ لفظی دیگر پیدا نمی کنم برای تعبیر از این حسی که انسان از این نوع انشاء می کند.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
و حس دیگری که شخص می کند این است که گویا کاتب اصلاً مسوده هم نکرده است بلکه به قول انوری: «برداشت کلک و کاغذ و فرفر فرو نوشت».
گویا همان طوری که حرف می زند و می زند قلم کاغذ را برداشته و فرفر فرو نوشته است. اگرچه برای این کار (و به قول مرحوم حبل المتین «واقفان رموز») می دانند که چقدر زحمت کشیده شده بعد از طبع خداداد که این طور از سکه درآمده است. ولی کاتب شیوای آن چنان با استادی رنگ و روغن زده و مشاطه گری این عروس هر هفت کرده را نموده که به نظر به کلی آب و رنگ طبیعی در نهایت سادگی می آید.

غرض کلی از عرض این عریضه این است که می خواهم فقط خدمت سرکار عرض کنم که اگرچه نمی دانم که درست الآن سرکار در چه کار و بارید و در چه عوالمی سیر می کنید ولی شخصی که قوه ابداع این نوع عبارات حیرت انگیز که تالی سحر است ولی سحر حلال باشد و به هر عذری که باشد از قبیل تحصیل امر معاش

و قدرندانی هموطنان و غیره و غیره مشغول کار دیگر بشود یا به کلی مشغول کار دیگر شود و در این بحبوحه تلاطم امواج فتن و هجوم حوادث ناگوار نسبت به زبان فارسی که الآن زمامش به دست مشتی اجلاف هرزه‌درای که هر را از بر تمیز نمی‌دهند افتاده خاموش بنشینند و منتظر فرج غیبی و مدد خدایی یا اتفاقی دست به روی دست گذارده هنر خود را بروز بدهد و بگذارد که این جوانان سبکسر اشتراک‌و پلنگ که نه سواد عربی دارند و نه سواد فرنگی و نه سواد فارسی، زبان فارسی را به دلخواه خود شرحه شرحه کرده تا آن که ضربت آخری را بر او بزنند، در مقابل خدا و در مقابل وجدان عمومی و در مقابل وطن مسوول و مواخذ بلکه گناهکار و جانی است و آن «حقیقت» مطلق که همه در پی آن من حیث لایشعر می‌دوند انتقام خود را از او خواهد کشید. چه هر که قوه خدادادی هنری از هنرها را که دست غیبی یا طبیعت یا اتفاق در وجود او ودیعه گذارده است در غیر موضوع خود صرف کند هم از اینجا رانده و هم از آنجا مانده خواهد شد. چه پر واضح است که اگر ویکتور هوگو را مثلاً رئیس پستخانه پاریس یا یکی از اجزاء آن می‌کردند هم هنر طبیعی او غیرمنتج می‌ماند و هم یک رئیس درجه اول پستخانه از آب بیرون نمی‌آمد. چه وی برای آن خلق نشده بود و همچنین اگر پاستور را سفیر لندن یا قونسول حلب مثلاً می‌کردند و قس علیهذا فعلل و تفعلل.

و از طرف دیگر اگر انسان منتظر پیدا شدن موقعی مناسب‌تر و اوضاعی مساعدتر و روزگاری مهربان‌تر بشود، چه بسا که تا آخر عمر در این هوا جس نفسانی خواهد ماند. زیرا هر چه هست در خود انسان و در مساعی خود انسان است، «لیس للانسان الا ما سعی و انا لانضیع اجر من احسن عملا».

من خیال می‌کنم که موقع زبان فارسی الآن خطرناک‌ترین مواقع تاریخی آن است. چه در وقت تسلط عرب و باز بعدها در موقع هجوم مغول ایرانیان در کمال وضوح و خوبی برتری نژاد و تمدن و عنصر خود را نسبت به امم غالبه می‌دانستند و با این که کلمات و تعبیرات آن دو قوم مذکور را خواهی نخواهی بسیار اخذ می‌کردند به آنها و نژاد آنها و زبان آنها به دیده حقارت می‌نگریستند و آنها را عرب... برهنه بیابان‌گرد و شیر شترخوار و سوسمارخوار خطاب می‌کردند. مغول که جای خود دارد.

ولی حالا ملل غالبه از حیث نژاد و تمدن و عنصر و زبان اگر نگوییم بر ما برتری دارند اقلأ مساوی هستند و اقل اقل پست تر که نیستند و طبیعت اشیاء و منطق امور جمهور ایرانیان را واداشته است که از همه حیث تقلید ملل اروپا را بنمایند و این فقره کم کم به زبان همه سرایت کرده است و به قول مشدی ها این تو بمیری دیگر از آن تو بمیری ها نیست. حالا اگر جمعی که قوه جنگ با این تقلید اعمی (در خصوص زبان مقصودم است نه در خصوص تمدن و ظواهر آن) دارند و بدبختانه عدد ایشان انگشت شمار است دقیقه ای کوتاهی بکنند یا اهمال و مسامحه و مسامله در این جهاد اکبر به خرج دهند خیال می کنم که دیگر کار از کار گذشته خواهد بود و زبان فارسی جزو امور تاریخی خواهد شد، مانند زبان های اوستا و پهلوی و قبطی و سریانی و عبری و چه بسا از زبان های بزرگ دیگر که کسی کارد قطعاً برنداشته بود و سر زبان را بر لب باغچه در یک روز و ساعت معین نبریده بوده است، بلکه همین طورها متدرجاً بدون این که عموم مردم حس کنند کم کم به تحلیل می رفته و ابتدا کلمات مفرده، سپس تعبیرات آن، سپس نحو و صرف آن در زیر نفوذ زبان خارجی مستهلک و متلاشی و مضمحل می شده است و کم کم دایره نویسندگان و شعرای آن و ادبای آن تنگ می شده است تا کم کم بالأخره منحصر می شده است به علمای مذهبی و متولیان معابد و مساجد و کنایس آنها.

شخص شما با این که به کلی جوان هستید به واسطه این هنر خارق العاده که از این کتاب یکی بود و یکی نبود ابراز کرده اید بر «واقفان رموز» مدلل ساخته اید که یکی از بهترین اسلحه قتاله این دشمنان وطن را خداوند در دست شما ودیعه نهاده است و معنی این ودیعه نهادن اسلحه امر به جهاد است «فقاتلوا التی تبغی حتی تنفی الی امرالله»، به قول خاقانی:

تویی	خاقانیا	سیمرغ	اشعار	برین	کرکس	نگاران	بال	بشکن
دهان	ابلهان	دارند	بردوز	بروت	روبهان	دارند	برکن	
همه	چون	دیگ	بی سر زاده	اول	کنون	سر	یافته	یعنی نهبن
همه	بی مغز	از	بن	یافته	قدر	که	از	سوراخ قیمت یافت سوزن
عمود	رخش	را	سازند	قبله	نهند	آن گاه	تهمت	بر تهمتن

لقبشان در مصادر کرده مفعول دو استاد این ز تبریز آن ز زوزن

هرچه آقای تقی‌زاده در خصوص این اولاد ناخلف ایران در برلن به بنده می‌فرمودند من درست باور یا حس نمی‌کردم تا بر حسب اتفاق متدرجاً با یکی دو سه نفر از این طبقه فرزندان عاق وطن ملاقاتی دست داد، دیدم کار خیلی از آن هولناک‌تر است که به تصور بیاید.

زبان فارسی به سرعت برق قاطع روبه انجلال است، هرکس در هر گوشه دنیا به هر اندازه هنری در این خصوص دارد و دقیقه‌ای بل آنی غفلت بورزد یا مسامحه کند یا حجب و شکسته‌نفسی بورزد یا یأس و نومیدی به خود راه دهد و از این جنگ نور و ظلمت و علم و جهل و یزدان و اهریمن کناره گیرد مستوجب لعنت خدا و ملائکه و انبیاء و اولیاء و جمیع مردم بر او و بر جمیع اعقاب و احفاد او تا روز قیامت خواهد شد و در شریعت معنوی وطن خویش مباح و مالش حلال و خانه‌اش خراب کردنی و جسدش مثله ساختنی است.

و به عقیده من شخص شما که آقای میرزا سید محمدعلی خان جمال‌زاده‌اید یکی از آن اشخاصید که در درجات اول یکی از این دو طبقه خواهید بود که الم نجعل له عینین و لسانا و شفیتین و هدیناه النجدین.

امیدوارم که از طول مفراط این عریضه و از تندى بعضی عباراتش نرنجید. من نظری به شخص جمال‌زاده دوست عزیز خود نداشتم. روی سخن من با آن کسی است که یکی بود و یکی نبود را نوشته است، هر که می‌خواهد گو‌باش و هر اسم که دارد گو داشته باش و هر جای عالم که خواهد گو مسکن داشته باش و باز مکرراً از طول مفراط این کاغذ خیلی معذرت می‌خواهم.

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲

مخلص حقی صمیمی، محمد قزوینی

نامه جمال زاده به امیرمهدی بدیع

(نویسنده یونانیان و بربرها)

ژنو ۱۹ ژویه ۱۹۶۲

78 Florissant (Geneve)

قربانت گردم مرقومه شریف را زیارت کردم توضیحات و اوراقی را هم که ارسال فرموده بودید رسید و مایه یک دنیا سپاسگزاری گردید. ۲۵ صفحه بزرگ از "L'autre face de l'histoire" را برایم فرستاده‌اید خواندم و لذت بردم. چه زحمتی کشیده‌اید و نفهمیدم چرا از طبع آن منصرف گردیده‌اید بدیهی است که اگر به چاپ برسد یک دنیا دشمن و مخالف برای خود خواهید تراشید و مایه دردسر فراوان خواهد گردید و ماه‌ها و بلکه سالیان دراز باید جواب معترضان را تهیه فرمایید و کار عاقلانه‌ای نیست و با همه کارهای مفید که در پیش دارید این مباحثات و مشاجرات طولانی قوزبالاقوز خواهد گردید ولی از طرف دیگر هم باید تصدیق نمود که این حقایق هم باید گفته شود. چیزی که هست وقت باقی است و شاید چند سال دیگر بیشتر مقرون به صلاح باشد و معلوم است که ایرانیان به چه اندازه خوشحال خواهند شد که یک تن از هموطنان‌شان پس از دوهزار سال صدای حقیقت (یا قسمتی از حقیقت را) به گوش دنیا برسانند. خوب است از همین اکنون یادداشت‌هایی را که در این موضوع جمع‌آوری فرموده‌اید پاکنویس بکنید یعنی با ماشین بنویسید و البته در این صورت اگر رونوشتی هم برای ارادتمند بفرستید مایه تشکر خواهد بود چون اگر شخص خودتان به کلی از چاپ و انتشار آنها منصرف باشید بنده (به شرط بقای عمر) راضی نخواهم شد که ثمر این همه تحقیق و زحمت بی حاصل بماند و لااقل اقدام به ترجمه آنها (خواه خودم مترجم باشم یا کس دیگری را مأمور این کار نمایم) خواهم نمود و یا به صورت رساله و یا مقاله به چاپ خواهم رسانید (البته و صد البته به اسم شریف خودتان) چیزی که هست این که معروض داشته بودم که در صدد تحقیق درباره شکست هخامنشیان و ساسانیان هستم از نظر دیگری است. من معتقد شده‌ام که فساد ناشی از استبداد سیاسی (حکومت)، و مذهبی نیاکان هخامنشی و ساسانی ما اسباب تنزل و سقوط آنها

گردید و همین فساد تا به امروز دامنه پیدا کرده است و دمار از روزگار ما برآورده است و روی هم رفته می‌خواهم به هموطنان مان بگویم که تا استبداد سرنگون نگردد و از ضمیر و طبایع ما ریشه کن نشود (و یا اقلاً تخفیف نیابد) فاسد خواهیم ماند و مردم فاسد نمی‌توانند مزه سعادت‌مندی و عافیت حقیقی را بچشند. در این زمینه کارهایی کرده‌ام که ناتمام است و البته اگر مطالبی احیاناً در این موضوع به خاطر شریف برسد و برایم بفرستید خیلی ممنون خواهم شد. خود سرکار هم شاید بی‌فایده نباشد اگر فصلی بر فصول کتاب «در پس آینه تاریخ» بیفزایید و پاره‌ای مزایای لشگرکشی یونانیان را به صفحه ایران و شاهنشاهی ایرانیان (اگر واقعاً مزایایی داشته باشد) بیان بفرمایید ولو این مزایا و محسنات بلا اراده اسکندر و بالتبع به وجود آمده باشد، بالاستقلال از خواست و اراده و نیت اسکندر. (در صفحه ۱۳ حاشیه** و صفحه ۱۷ حاشیه* در متن ماشین‌نویسی نیامده است اگر برای‌تان ممکن باشد تکمیل بفرمایید خیلی ممنون می‌شوم).

یک جوان ایرانی به اسم جلال آل احمد مقاله‌ای در مجله تازه‌ای دارد به عنوان «غرب‌زدگی» با نظریات عجیب و خواندنی. می‌فرستم که ملاحظه فرمایید و برایم پس بفرستید. تشنج فکری در میان جوانان ما زیاد شده است و علامت خوبی است ولی متأسفانه بیشتر همان تشنج است تا حرکت به طرف مقصد و مقصودی. اخیراً به گوتینگن رفتم و در دانشگاه آنجا کنفرانسی درباره «رستاخیز ادبی ایران» دادم و با عده‌ای از جوانان محصل ایرانی آشنا شدم یک نفر از آنها تز دکترای خود را به من یادگار داده است که علمی است و از عهده فهم آن بر نمی‌آیم آن را نیز می‌فرستم که اگر حوصله داشته باشید ببینید و پس بفرستید.

دیروز برایم کتابی رسیده است به این اسم و رسم

Rudo [1] ph Gelpke

Die iranische Prosaliterature im 20 jahrhundert

1^{cc} Teil (Grundlagen u. Voraussetzungen)

1962. Otto Harrassowitz Wiesbaden

جواب امیر مهدی بدیع به جمالزاده

Ascona Al Fenaro di Sotto. le 22 juillet 1962

دوست بزرگوام از این که بار دیگر بنده را با گفتار و توجهات پدران خود دلشاد فرمودید تشکر بسیار دارم.

چرا از طبع آن اوراق و آنچه درباره تمدن ایران قدیم گرد آورده‌ام صرف نظر می‌کنم حکایتی است که شرح آن در چند جمله نخواهد گنجید هم این بس که عرض کنم اگر هم فرضاً چاپ و نشر شوند آنانم به زمزم نخواهند شست و اینانم نیز نخواهند سوخت. مقصود کشف حقیقت است نه فروش متاع... نوشته‌های آقای Gelpke را با شوق تمام ورق زدم کتاب عزیزی است سفارش می‌دهم برایم یک نسخه بفرستند.

رساله‌های نوجوانی را نیز به دقت دیدم چه خوب می‌بود که محصلین ایرانی که به فرنگ می‌آیند کم و بیش و به حد امکان خویش راه ایشان را پیش می‌گرفتند که راه راست است اما «کتاب ماه» و مغرب‌زدگی!

باید عرض کنم که در فریاد از غرب‌زدگی با آقای آل احمد هم صدا هستم اما... اما همان طور که خود ایشان بسیار خوب فهمیده و گفته‌اند باید فهمید و گفت که غرب‌زدگی ما از پار و پیرار نیست. سیروس جوان پسر داریوش دوم و برادر مقتول خشایارشا (که شاید بعد از سیروس بزرگ برجسته‌ترین عنصر خاندان هخامنشی بوده است) در تقلید از یونانیان پیشوای غرب‌زدگان ایران است. اما باید دانست که همان طور که ایشان گفته‌اند اگر خاندان ارشک که خود را از دودمان داریوش می‌دانستند و ۴۸۶ سال در ایران فرمانروایی کردند روی سکه‌های خویش به زبان یونانی خود را یونانی دوست (فیل هلنس) می‌گویند و به این نسبت مباحثات دارند از روی اتفاق نیست و شماره اول «کتاب ماه» که مقاله اول آن از Jinjer و مقاله آخر آن Mistral است خود دسته‌گلی از غرب‌زدگی است! و سبب آن روشن است: تمدن ایران هم ریشه تمدن یونان قدیم است و تمدن مغرب حاصل تمدن یونان و ما که در تکوین این تمدن که وجهی از تمدن ایران است سهمی داریم از تشنجات

دوره زوال بی نصیب نمانده ایم و باید کتب استادان بزرگ علم و حکمت ایران را از بوعلی تا افضل الدین کاشانی دید و خواند. باید متن سماع طبیعی و رساله تفاحه و خصوصاً اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی را با منابع یونانی مقابله کرد تا فهمید که استادان، خود در مکتب ارسطو بزرگ شده اند و بعد از ۲۵۰۰ سال که ایرانی به جانب مغرب می نگرد وقت آن نیست که قطارش را به قافله چین و هند ببندیم.

غرب زدگی را شرق زدگی آن هم شرق زدگی عوام فریبانی چون Malraux (که در بیست سالگی علم دار انقلاب جهانی بوده و در شصت سالگی وزیر استبداد است) دارو و مرهم نیست و نیز با بت شکستن خواه بت نادرشاه افشار باشد خواه آقای فروزانفر رفع بلا نمی شود کرد چه سلطان محمود هم در سومنات بت زیاد شکست. وقت آن است که از برای آخرین بار مردگان (من جمله داری و امثالش) را در گور کنیم و بدانیم که هر چند ماه یک بار نعش این مردگان را به میدان کشیدن تلف وقت است و تفرقه فکر.

وقت آن است که تمدن مغرب، یعنی تمدن، را ارث پدری اروپاییانی که در تشنج فترت و زوال افتاده و اصول اصلی تمدن را فراموش کرده یا اصلاً یاد نگرفته اند ندانیم.

وقت آن است که بدانیم و نشان بدهیم که ما هم در تکوین و رواج این تمدن سهم و بخش میراثی داشته و داریم و خود هنوز نمرده ایم. وقت آن است که به نفس خود اعتماد پیدا کرده و بدانیم که هستیم و چه هستیم و اگر هنوز کسی هستیم و چیزی به گمراهان چپ و راست خواه از شیراز باشند خواه از بغداد خواه از تهران خواه از پاریس بگوییم لا اعبد ما تعبدون...

و جمله آخر را، که قدم اول مردی و مردانگی و شرط اول حفظ آزادی و حیثیت بشر است، نیز فراموش نکنیم. لکم دینکم ولی دین. با معذرت از طول کلام
قربانت امیر مهدی بدیع

نامه جمال زاده به امیرمهدی بدیع

ژنو دوشنبه ۲۵ ژانویه ۶۴

78 Florissant

Geneve

قربانت گردم امروز صبح دیباچه کتاب را که برایم ارسال فرموده‌اید دریافت داشتم و با ولع و لذت بسیار خواندم و اکنون در انتظار خود کتاب روزشماری می‌کنم. گمان می‌کنم خوب بود این مقدمه با تغییراتی به صورت Conclusion و Epilogue در کتاب می‌آمد چون می‌ترسم خوانندگان فرنگی با مطالعه آن از روی تعصب ذاتی که قرن‌هاست در ضمیر و خاطر آنها ریشه دوانیده است همین قدر بگویند نویسنده این کتاب یک نفر ایرانی است و از همین مقدمه و لحن آن معلوم است که از راه تعصب مطالبی جمع کرده است که هم به نفع نظر و these اوست و زیاد در پی کشف حقیقت نبوده است و ممکن است با همین نوع تصورها و تخیلات و صغری و کبراها دیگر به مطالعه خود کتاب نپردازند لهذا جسارت ورزیده و به عرض می‌رساند که شاید بهتر باشد در مقدمه همین قدر تذکر داده شود که انسان جایزالخطاست و طبعاً و فطرتاً متعصب و جانبدار است و صفت بی‌طرفی برای تاریخ‌نویس و اهمیتی که به objectivite امروز داده می‌شود در سوابق ایام چندان طرف توجه نبوده است و از پدیده‌های پس از رونسانس است و لهذا ما در این کتاب سعی خواهیم داشت که از لابه‌لای آنچه مورخین نوشته‌اند (و متأسفانه حتی یک نفر آنها ایرانی نیست مگر آن که مثلاً تفاسیر اوستا را هم نوعی از تاریخ بدانیم) پاره‌ای حقایق را به دست بیاوریم تا بلکه در آینده برای مورخین زمینه صاف‌تر و روشن‌تری تهیه شده باشد.

حضرت آقای بدیع قربانت گردم ما نباید فراموش کنیم که مردم دنیا - حتی اساتید عینک و ریش‌دار - به قول قرآن عموماً ظلوم و جهول هستند و به قول همشهری خودتان عین القضاة «زندانیان تعصب» هستند و «محبوسون فی مضایق العقل» هستند و هنوز گوش‌ها برای شنیدن حقیقت تلخ حاضر نیست و لهذا باید

تلخی را در دولمه شیرین در حلق‌ها فرو برد و شما که خدای حلم و حزم و خردمندی و دانش هستید صد بار بهتر از ارادتمند خود این مطالب را می‌دانید و لابد در طول زندگانی مکرر در مکرر دستگیرتان شده است که گاهی لحن کلام اهمیت بیشتری از خود کلام پیدا می‌کند و سلونی (کذا) قبل ان تقتلونی (کذا) بما می‌فهماند که مردم روزگار عادت دارند که قبل از آن که به حرف آدم بی‌چاره‌ای گوش بدهند سرش را ببرند و خونس را بریزند و من خودم در آلمان مکرر شاهد و تماشاگر قضایایی بودم که مؤید این ادعاست (یا این حقیقت جلودانی). خلاصه آن که در عالم ارادتمندی صادقانه و خالصانه جسارت ورزیده به عرض می‌رساند که ممکن است بعضی از فرنگی‌ها لحن این مقدمه را قدری تند بدانند و معتقدم که اگر ملایم‌تر باشد تأثیر بیشتری خواهد داشت و به قول فرنگی‌ها خواننده را engaged خواهد کرد که ذی‌المقدمه را هم با صبر و رغبت بیشتری بخواند تا به آخر برسد و خودش نتیجه بگیرد و به همان conclusion نهایی که مقصود و منظور جناب عالی است برسد. چیزی که هست حکمت آموختن به سقراط (یا به ارسطو) فضولی و بی‌ادبی است و جداً معذرت می‌طلبم ولی اگر آنچه را به خاطر می‌رسید به عرض نمی‌رسانیدم به دوستی و ارادتمندی و به احترام و سپاس از حقیقت خیانت رفته بود. خداوند به شما تندرستی و عمر دراز و شادمانی بدهد تا حقایق بسیاری را با این زبان ممتازی که دارید و هدیه خدایی است روشن ساخته به مردم نادان... مورخین روم و یونان که این همه تناقض دارند بگذارید پدر یکدیگر را بسوزانند. چرا باید یک نفر ایرانی آتش به کاخ عظمت آنها بزند و موجبات خرابی را فراهم ساخته‌اید که عبارت است از آن همه شهادت‌های دروغ و مجعول و ضد و نقیض همانا نقل آن خانه آنها را خراب خواهد کرد و خواننده اگر یک مثقال فهم داشته باشد خودش متلف خواهد شد. آنهایی هم که فهم و ادراک ندارند بگذار تا بمیرند در عین خودپرستی و نفهمی.

قربانت جمالزاده

دو سه کتاب نزد بنده دارید (مانند خاطرات امین‌الدوله) آیا باید پس بفرستم یا لازم ندارید.

در یکی از نامه‌هایتان مرقوم داشته بودید مجله لاپلانت تقاضای همکاری کرده و مقاله‌ای خواسته است خدا بخواد قبول بفرمایید، سرگرمی خوبی برای جنابعالی و راه استفاده و استفاضه‌ای برای ارادتمندان علی‌الخصوص بنده خواهد بود.

شاهرخ مسکوب، یکی از نازنین‌ترین نویسندگان آزاده فکر، از دستان رفت. او بیست و چند سال پایان زندگی را با دشواری و دلتنگی و دور از دیاری که بدان تعلق روحی و دلبستگی فرهنگی داشت، گذرانید و عاقبت به بیماری ناسزاواری دچار شد و در دل غربت جان سپرد. پیکرش را از پاریس به تهران آوردند و با تجلیل و احترام به خاک وطن سپردند.

تردید نباید کرد که دوران ناگوار بیماری را به یاد ایران و ستیغ‌های بلند کوهسار ادبی آن بود و گذشته‌های شاد و ناشاد زندگی را در خیال بررسی می‌کرد؛ از ایامی که امید به حزب توده ایران بسته بود تا روزهایی که ناامیدانه راه مهاجرت به دیار فرنگ را پیش گرفت. طبعاً به آنچه در کتاب روزها در راه نوشته و آنچه که در آن نوشته، می‌اندیشیده است.

برای او ممکن نبود که خود را از گذشته دور نگاه دارد. زیرا با تاریخ و ادب ایران دمخور و آشنای دیرین فردوسی بود و با چنین فرهنگی می‌زیست و گذرگاه‌های صعب و کوی‌های دل‌انگیز آن را می‌شناخت. گاهی که به طهران می‌آمد و به محفل دوستان قدیم قدم می‌گذاشت خوب مشهود بود که چرا گذشته را از یاد نمی‌برد. او صاحب اندیشه‌ای والا بود، تاریخ‌دان و ادب‌شناس بود، در فضای گشاده و آسمانی شاهنامه پروازها کرده و با بیت‌الغزل معرفت حافظ انس گرفته بود.

ناچار همه جا و همه وقت به آن ایرانی می‌اندیشید که اندیشه و قلمش برجستگی‌های فرهنگی آن را در چند کتاب و ده‌ها مقاله عنوان کرده است.

بر من پنجاه سال گذشته است از سال‌هایی که با لطافت صحبت و کنایات و عبارات دلاویز او چه به هنگام خیابان‌گردی دوره جوانی و همنشینی در خانه دوستان و چه دیدارها در سازمان جلب سیاحان - که با احمد اقتداری و دوسه تن دیگر کارشناس آنجا بودند - مانوس بوده‌ام و از صمیمیت او در نوشته‌هایش لذت برده‌ام و اکنون می‌سوزم و افسوس می‌خورم که او نیست.

نخستین کتابش که مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار (۱۳۴۲) نام داشت زود آواز گرفت و مایه ادبی درخشان او را شناساند. او نشان داد در تحلیل مباحث اساطیری و حماسی قلمش گویا و تواناست. پس از آن سوگ سیاوش (۱۳۵۱) را نوشت و یکی از نمادهای ماندگار تفکر ایرانی را با جلوه‌های نوین و با قلمی تحلیلی برایمان تازه کرد. درحالی‌که پیش از آنها به سوفکل و اشیل دنیای پرطمطراق یونانی پرداخته بود.

از هنگامی که به فردوسی پرداخت و بر روحیه تاریخی مربوط به دایره دنیای زیبای ایرانی دست یافت آن را رها نکرد. فردوسی ملهم بزرگ او بود و غور در شاهنامه دلچسب برای او. باز در همین سال‌های اخیر چند گفتار جداگانه در قلمرو و زمینه‌های مختلف شاهنامه به رشته تحریر درآورد که می‌باید همه در یک مجموعه انتشار پیدا کند.

سومین کتاب ایرانی او ملیت و زبان نام داشت. آن را نخست در دیار غربت به چاپ رساند. زیرا به خوبی دریافته بود که ماندگاری ایران در تاریخ بستگی ویژه‌ای به زبان فارسی داشته است. در این رساله کوشید نقش دیوان و دین و عرفان را در قلمرو زبان فارسی مشهود سازد و چون بار دوم که آن را به دست چاپ سپرد با نام گویاتر هویت ایرانی و زبان فارسی منتشر ساخت و بهتر نمایانده شد که بیش از پیش متوجه بر اهمیت فرهنگی و جهانی زبان فارسی برای یگانگی و یکپارچگی فرهنگی ایران شده است. اگرچه آن را در عنوان «هویت» پوشانیده است.

خلاصه تفکرات سیاسی تاریخی او را می‌توان چنین برآورد کرد که هم تاریخ

حماسی ایران را مهم و مؤثر و آشنایی بدان را برای همگان ضرور می دانست و هم زبان فارسی و آثار بازمانده آن را عامل اساسی شناختن هویت قرار داده بود. در کتاب های دیگرش مانند چند گفتار در فرهنگ ایران و یادداشت های دلچسب و صمیمی او هم رگه های تابناکی از این تفکر دیده می شود.

آخرین کتاب او به نام کتاب مرتضی کیوان (۱۳۸۲) در تهران نشر شد. آن را به یاد مرتضی کیوان گرد آورد و خواست یادگاری بر جای بماند از روزگاری که به همراه کیوان در راهی افتاده بود که خود را با خردورزی و به شوق آزاد بودن از آن وادی که سفری خواب آلود بود رها ساخت. یادش باید که در یادها بماند.

لوس آنجلس - ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۴

آنچه در مجلس تجلیلِ منوچهر ستوده گفته‌ام این متن است:

آنها که منوچهر ستوده را در کلاس درس دیده‌اند یا میان برگهای خواندنی و آموزای کتابهایش شناخته‌اند و یا از نوشته‌های جاندار و استوارش در مجله‌ها و نشریه‌ها بر شیوه تازه‌تابی‌های او آگاهی یافته‌اند باید مرا ببخشند از این که در چنین محفل خجسته رسمانه و در تالاری که یادگار جلال و حشمت تهران قدیم است از ستوده بیابانی سخن خواهم گفت. مناسبتش این است که بیشتر ساعاتی را که با هم بوده‌ایم در بیابانها گذرانده‌ایم، بر ستیغ کوهها، روی بهمن‌ها، میان سیلاب‌ها، کنار دریاها، رودها، دره‌ها، یا در راهها، گردنه‌ها، کفه‌ها، جلگه‌ها، دشت‌ها، کویرها و بسا که بر سر پرتگاه‌ها، یالها، چالها، لتها و کمرکش‌ها. اوقاتی هم که به دورازین مظاهر و عوارض طبیعی با هم بوده‌ایم در قلعه‌ها، گورستانها، کاروانسراها، بقعه‌ها، خرابه‌های پیشینه ایران و انیران گذشته است. یک روزه، چند روزه، یک هفته و حتی نزدیک به پنجاه روز. چندین سال تابستان‌ها را با هم در کوهسار لورا که پشت همین کوههای شمالی تهران و به پای پیاده دو منزلی از اینجاست گذرانده‌ایم و همین امسال هم؛ «چه به از لذت همصحبتی دانایی».

این را بدانید که او این همه راهها و کوره‌راهها را با جوهر ایران دوستی و خمیره طبیعت خواهی و به شور و شوق ایران‌شناسی در نور دیده است.

پژوهش‌های ایران‌شناسی ستوده نخست با گردآوری و نشر فرهنگ گیلکی که یک یک واژه‌های آن را از زبان مردم گیلان برگرفته بود آغاز شد. اما با انتشار قلاع اسماعیلیه که رساله دریافت درجه دکتری او زیر نظر تیزبین و بدیع‌نگر فروزانفر به انجام رسید به جامعه علمی ایران که در آن ایام تقریباً منحصر به دانشگاه‌های معهود ایران می‌شد - نشان داد که کارش در تحقیق تنها پایه و مایه بیابانی ندارد. او متون پیشینه و اسناد دیرینه را از هر دست، اعم از محکوک و مسکوک و صکوک و هرگونه منقور و منقوش و مسطور را که در فراختای وطنش و در زوایای کتابخانه‌ها و گنجینه‌ها دست‌یاب است می‌شناسد و آمادگی درست و روشمند دارد برای آنکه در زمینه جغرافیای تاریخی به تیزگامی و یا توانایی علمی پیش برود. چیزی نگذشت که از فراز گرد کوه ولمسر و الموت و رودخان سر برآورد و به اندرون متنهایی چون حدود العالم و هفت کشور و مهمان‌نامه بخارا و امثال آنها پرداخت. پهنه شمیران و دامنه‌های جنوبی کوه «هربرزئی» (البرز) را مورد مطالعه ساخت و اسرار قلعه استوناوند را بازگشود.

ستوده اگر بدنه و پاچه شمالی رشته کوه‌های البرز و جنگلهای کناره دریای خزر و گالش‌سراها را وجب به وجب شناسد می‌تواند ادعا کند که آبادی به آبادی آن سبزه‌زاران را می‌شناسد. از آستارا تا استرآباد نام درستی است که برکتایش سکه خورد، چه آنجا میدان منوچهر ستوده است. نامی است ماندگار و همچون حلب تا کاشغر نیست که فقط در شعر و به مدح سنجر باقی مانده باشد.

او درین چند ساله اخیر توانست به آرزوی دیرینه یعنی ایده‌آل خود که تا چند سال پیش آن را محال می‌دانست برسد و خود را به سرزمین‌های ورارود و ورای آنجا تا کاشغری که سعدی هم ندیده آن را یاد کرده است بکشانند و به چنبره ختا و ختن برسانند و قلمرو تاریخی فرهنگی ایرانی را بهتر دریابد و بهتر بشناساند. کتاب بیش‌بهای او در این باره که به همین نزدیکی‌ها انتشار خواهد یافت نخستین کتاب عصر ما به زبان فارسی است که از دید جغرافیای تاریخی آن صفحات اشکانی تا سامانی و بالآخره تیموری را توصیف کرده است. جز این دورافتادگان از اصل خویش که هفتاد سال از قافله همزبانان ایرانی برکنار افتاده بودند به وسیله این

کتاب خواهند توانست از گذشته درخشان خود آگاهی‌های کتابی و کتابه‌ای اصیل به دست آورند.

جغرافیای تاریخی تنها موضوع یکی از دروس ستوده در دانشگاه نبود که چند صفحه‌ای را برای تدریس و رفع تکلیف سرهم آورده باشد - برای او و رفتن با مباحثی که تاریخ و جغرافیا را به طور درهم کرد جوشیدگی و آمیختگی می‌دهد جلوه‌راستین از گذشته زندگی آدمی و تجلی نفس واقعی تاریخ و لذت‌یابی حیات از ذات خویش است که همواره و همه جا چه در برگ‌های کتاب و چه در بیابان در پی آن بوده است.

او به هر سنگ تاریخ‌داری که چند من خاک و خاکروبه بر آن انباشته بود و نشانی از آن را در بیغوله‌ای می‌یافت چنان می‌نگریست که گویی کتاب درشتناک تجزیه‌الامصار و ترجمه‌الاعصار به خواندن گرفته است. به هر راه ناشناخته‌ای که در می‌افتاد به یاد آن می‌افتاد که شاید تیمور هم از این راه گذر کرده باشد. در قلعه‌ها و کاروانسراهای ویرانه که به خوردن ماحضری می‌نشستیم از مسیر سپاهیان و معبر کاروانیان قدیم و نحوه‌گذرشان در آن ناحیه می‌گفت و اگر نام آنان را در سندی دیده بود و نشانی از آنها در کتابی خوانده بود به یاد می‌آورد.

نام آبادی نشنیده‌ای را که بشنود به ژرفایی در ظواهر ترکیب و تلفظ آن فرو می‌رود و در وجه تسمیه آن غور می‌کند و می‌گوید شاید مرکب باشد از چه و چه. گاهی درباره‌ی این گونه مباحث تاریخ رو می‌کند و می‌گوید شاید برگرفته باشد از نام قومی که در روزگاران پیش در چنین پهنه‌ای می‌زیسته‌اند و ذکرشان هم در فلان مأخذ هست. مگر نه آنکه درباره‌ی اژدر و چپک که در متون تواریخ مازندران یاد شده‌اند به نتیجه‌ی درست رسید.

جغرافیای تاریخی برای ستوده علمی است جذاب‌تر و مهم‌تر از تاریخ. او از تاریخ جغرافیای تاریخی می‌آفریند. او در جغرافیای تاریخی مقام هر سرزمین و طبیعت آن و آثاری که فعالیت‌های ساکنان آنجا بر جا گذاشته‌اند هر یک را به درستی در جای مناسب خود قرار می‌دهد. رود و کوه و بیابان و شهر در صفحات تواریخ ذکرشان هست اما وصف‌شان و سرگذشت‌شان به طور مبوّب نیست. ستوده وقتی قلمروهای دست به دست گشته در گذشته را به چشم سیر و سیاحت می‌بیند درکی

دیگر از قضایا می‌یابد و درست درمی‌یابد که فلان حادثه به کدام مناسبت در فلان موضع روی داده است و فلان قوم چرا در فلان کوه نشیمن داشته‌اند.

برای ستوده قطعی است که تا مورخی وضع اقلیمی و طبیعی منطقه و پیوند راههای گذشته و تناسب قرار گرفتن قلعه‌ها و آبادی‌ها را به یکدیگر به چشم سر ندیده باشد بر اساس کتاب و متن و نقشه دشوار است که چنانکه باید از گیجی و گنگی به در آید. ستوده با این اعتقاد بود که هم جغرافیای تاریخی تدریس می‌کرد، هم به «مکاشفه» با محل می‌پرداخت، هم نوشته‌های علمی بن رشته را در زبان فارسی به صورت تحقیقات تازه خود و چه تصحیح متون پیشینیان دامنه‌ور ساخت.

گزاره نیست اگر بگویم که دست‌کم یکصد هزار کیلومتر تنها من با او همقدم و همنشین بیابانی بوده‌ام، پیاده یا سواره (با هواکار ندارم)، در ایران و سراسر فرنگ و سرزمینهای سند و آناتولی. او خود جزین فرسنگ‌ها فرسنگ را در همین کرانه شمالی البرز به پای پیاده و بر پشت قاطر و در دل جیب درنوردیده است. وقتی که من او را نمی‌شناختم پیاده از دروازه تهران تا دشت مغان را در مدت بیست روز گذر کرده و در بازگشت چون به لاهیجان می‌رسد سواره به تهران آمده بوده است.

در ایران چندین سفر هزار فرسنگی با هم بوده‌ایم. آن هم بیشتر اوقاتی که هنوز راهها خاکی بود و بسیاری از جاده‌ها همان مالروهای نیاکانمان بود که گاهی کامیونی در آن گذر کرده بود و راه برای راندن وسایل دیگر راحت‌تر شده بود. کویر را چند بار و جلگه‌های متنوع فارس و کرمان و یزد را بارها ازین سو بدان سو گذشته‌ایم و هر باری سر از جایی که برای خودمان نامکشوف بود در آورده‌ایم. بلوچستان، سیستان، خوزستان، کردستان، آذربایجان که «همه شهر ایران سرای من است».

همین دو سال پیش بود که با شوز و شوق همراهی کرد و چهار هزار کیلومتر بی‌وقفه در کویرهای پراکنده مرکزی و کوهها و سرحدات دلاویز فارسی و کهگیلویه گذر کردیم. در همین ماه آذر امسال بود که چهار هزار کیلومتر از کران تا کران خراسان رفتیم. «بندان» و پلکان الله اکبر را در خاوران و برج علی آباد کاشمر و خانقاه کدکن و سه آبادی موسوم به شادمهر را دیدیم و به قلمرو سرداران (جوین) و آبادی

روین اسفراین سرکشیدیم.

در این سفرها هیچ و هرگز مشخص نبوده است که شب را کجا خواهیم رسید و فردا چه باید خورد و چه باید کرد. هر چه پیش آید برای او یکسان است. هیچگاه از دم غروب در فکر آن نیست که چون آفتاب غروب کند و شب درآید او سر بر کدام بالش خواهد نهاد. از حادثه‌های پیش آینده ترس ندارد. از ماندن‌های غیر مترقب و بیراهه شدن‌ها هراس و هیجان در دل نمی‌گذرانند. مثل کوه استوار می‌ماند. مگر نه آنکه در بغله ناهموار کوه راه «انگران» به «دلیر» گیر افتادیم و تیرگی شب بر دره ناشناس فرو دمید و دیگر نه راه پس بود و نه پیش و چون پاسی از شب گذشت نور چشمان دو خرس ما را تا خروس خوان به بیداری واداشت. یا مگر نه آنکه در گردنه زرنگیس - میان سمنان و هزار جریب - دچار تاریکی شبقی و سردی هولناک استخوان‌سوز شدیم و او بود که در هر دو جا به یاران دل می‌داد و چاره را از آتش زدن گونهای اطراف می‌گفت.

چوپان سرا و سیاه‌چادر و خانه ارباب و سرای خان و کلبه دهقان و کومه گالش و چپر بلوچ و قهوه‌خانه‌های کذایی راهها برای او با هتل زیبای چند ستاره پاک و پاکیزه تفاوتی ندارد. به هر دو جا که وارد می‌شود ساکت است و متحمل و آرام. گرم سخن نمی‌شود تا مرد میدان و صاحب‌دلی نیاید. در خوراک هم همین روحیه را دارد. هر چه بیاورند شاکر است. توقعی خاص ندارد و فرمانی نمی‌دهد. هرگونه غذایی می‌خورد. حتی وقتی لازم شد که چند تا غریب‌گز چاق و چله را زنده زنده با نیمرو بخورد می‌خورد تا به سلامت از منطقه «ملّه» خیز بگذرد و گذرگاه تاریخی «فریم» را که در تواریخ مازندران ذکرش هست ببیند.

ستوده با چنین روحیه مردانه توانست پژوهنده کامل‌العیاری بشود و در جغرافیای تاریخی به مرشدی برسد و تازگی‌های بسیار بر اوراق تاریخ ایران‌شهر بیفزاید و خود را با انتشارات متعددش به مرزهای علمی جهان برساند.

پژوهش‌های او در ایران‌شناسی را در سه رشته می‌توان گروه‌بندی کرد:

۱- گویشها که شش کتاب و چندین مقاله است.

۲- جغرافیای تاریخی که ده کتاب است جدا از تواریخ محلی قدما که در رشته سوم ذکر می‌کنم. البته مضامین تواریخ محلی که قرونی بر نگارش آنها گذشته

است امروزه بیشتر جنبه جغرافیای تاریخی به خود گرفته است.

۳- اسناد تاریخی که عبارت است از چهارده «متن» کهن درباره مازندران و گیلان و سیستان و اصفهان و ماوراءالنهر و خلیج فارس و پنج کتاب محتوی کتیبه‌ها و سندها و بنچاق‌ها و قباله‌ها و بنیچه‌ها و چه و چه و چه که این پنج کتاب در زمره ایپگرافی و پالئوگرافی هستند.

در همین زمینه کتیبه‌خوانی چه رنجها که نبرد تا به رموز کوفی نبشته‌های متنوع دست یافت و آرام و آرام به وقوفی استادانه رسید و رساله‌ای برای تدریس فراهم ساخت. اما بدانید که این نوشته نتیجه نگریستن به صدها کتیبه‌ای است که به خط کوفی، مَعْقِلی^۱ و بنایی و پیچیده و در هم و گاه آرایشی و چرخشی نوشته شده یکی بر سنگ کنار پل دختر لرستان، یکی بر مسجد بیسیان کنار گاوخونی، یکی در بقعه دوازده امام یزد و یکی از خمارتاش در مسجد جمعه قزوین و... و... و از گوشه‌ها و کناره‌های دیگر.

پیاده‌روی به شوق و امید دیدن فلان سنگی که گفته‌اند نگاره‌ای یا نوشته‌ای بر آن است و گفته‌اند که به خط میخی یا کوفی است، یا تشنه و گشنه و آفتاب‌زده به سوی خرابه‌ای که باد و باران گزنده‌های ویرانگر در آن کرده همه در اندیشه ستوده برای آن بوده است که اطلاعی نو از بر و بوم کهن خود به دست آورد که «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم». تا مگر برگری از روزگار مردمش، از گیاهش، از دامش، از دودش، از سنگش، از گورش، از گذشته‌اش بر دفتر ایران‌شناسی بیفزاید و ایران جاودانه را به ما بشناساند. اینهاست گامهای بلند او در راه رسیدن به قلمرو ایران‌دیدگی و عشق لایزال به فرهنگ ملی.

ستوده را بردارید و در یک آبادی ناشناس دور افتاده از راه، میان کوهها، جنگلها، کویرها بگذارید، مثل «دُر بید» جایی. آنجا چند باغ درخت گردو و توت و مقداری زراعت کم هست. ساکنانش هم کمند. چند بز دارند و چند گاو. او کوله بارش را به گوشه‌ای می‌گذارد و به چهار سوی آبادی سر می‌کشد تا همزبانی تجربه دیده بیابد. پس به پژوهش می‌پردازد. نخست نام آبادی‌ها و قلعه‌ها و

۱. آن را مَعْقِلی و مَعْقِلی هر دو نوشته‌اند و شاعری در بیتی آن را به کار برده است:

نوشته برزه مفتون به مَعْقِلی خطی است به حبیب دلق که در این لباس شاهی کن

ویرانه‌های اطراف را جویا می‌شود. فاصله یک یک را به دقت می‌پرسد و ضبط می‌کند و راههای چند جانبه را که هست روی نقشه می‌آورد. سپس به بازشناسی گویش آنجا می‌پردازد و می‌کوشد چم و خم مباحث دستوری و آوایی آنها را دریابد. آداب و رسومشان را ضبط می‌کند. قصه‌هاشان را می‌شنود و به بازیهاشان می‌پردازد. طرز کشت و ورز و تراز دام و نوع خانه‌سازی و پوشش بامشان را یادداشت می‌کند. گیاهان محلی را یک به یک می‌چیند و با ضبط اسم محلی خشک می‌کند و اطلاعاتی را که از افراد بومیان و پیرزنان درباره آنها می‌شنود به نوشته می‌سپارد. از احوال جانوران و خرفستران هم در نگی‌گذرد.

مگر نه اینکه سی سال است از تهران رمیده و به درون جنگل نارنج بن کنار چشمه دانیال خزیده است. آنجا نارنج و ترنج می‌پرورد ولی زندگی معنوی خود را با پژوهش در جغرافیای تاریخی و مباحث وابسته بدان عجین ساخته و لذت می‌برد هنگامی که کسی با او ساعتی درباره این عوالم به صحبت بنشیند. مگر نه اینکه شصت سال پیش در بیابانهای عقدا که کارمند شرکت پرژام بود فکرش به دنبال گردآوردن اطلاعات جغرافیایی از ساریانان و گله‌داران و بوته‌آوران درباره راههای کویری و گویش مردم آن صفحات پرت بود. مقاله او را درباره بیابانهای اطراف عقدا تا خور و بیابانک بخوانید تا صحت گفته‌ام روشن باشد. او از آغاز می‌دانست چه می‌جوید و چه می‌خواهد.

کاش میسر شده بود چنین مجلسی برای ستوده بر قله کوه دماوند گرفته می‌شد که او سعادت داشته است دوبار آن ستیغ آسمانی را زیر پا بگذارد و از فراز آن به گذشته ایران بنگرد، یا آنکه به کاروانسرای بیابانی پی شکسته‌ای خوانده شده بودیم تا ستوده از آن جای به چهار سوی خود می‌نگریست و یک یک کوهها و گذرگاه‌های دور و بر را از زیر چشم می‌گذرانید و نقطه پیوند خود را با گذشته و تاریخ می‌جست و ساعتی از عمر را باز در هوای جانبخش بیابانهای وطن و در کرانه‌ای از قلمرو جغرافیای تاریخی می‌گذرانید.

با سایه در سایه سار خاطرات* تبرستان

هیچ به یاد نمی آید که نخستین دیدار خجسته با سایه در کجای طهران اتفاق افتاد. ولی چون می دانم که سایه میان سال ۱۳۲۵ از رشت به طهران آمد طبعاً یکی دو ماه پس از ورودش آشنایی و هم سخنی آغاز شد. واسطه این پیوند بدون ادنی شک می مرتضی کیوان بود. مگر سایه بگوید که او نبود و دیگری بود.

کیوان به مناسبت آن که با مجله های جهان نو و بانو همکاری قلمی داشت و با بسیاری از شاعران و ادیبان جوان آشنا بود و همواره مترصد آن بود که از «اخبار فرهنگی» شهر دور نماند. پس زودتر از همه به سایه رسیده بود.

مرتضی کیوان در همدان کارمند اداره راه بود. چون صاحب خط چشم نواز و ربط پسندیده و ذوق ادبی بود محمد سعیدی معاون وقت وزارت راه (ضمناً مدیر مجله راه و پس از آن راه نو و مترجم در دوره خود) او را به طهران خواسته بود و به منشی گری اداری خود برگمارد. در همان اوقات همسر سعیدی (نیره خانم) مجله بانو را منتشر می کرد و مرتضی کیوان با او همکاری داشت و اگر اشتباه نکنم سردبیر آن مجله بود. آثار قلمی کیوان را نخستین بار در آن مجله و جهان نو دیده بودم. در همان ایام حسین حجازی که سردبیر مجله راه نو بود با تعطیل شدن آن مجله امتیاز مجله ای به نام جهان نو گرفت و پس از چندی از مرتضی کیوان که به دفتر مجله جهان نو هفته ای دو سه بار سر می زد خواست که همکاری کند. در حقیقت سردبیر مجله

*. ای عشق همه بهانه از تست (تهران، ۱۳۸۷)، صص ۷۷-۷۳.

شد. به دفتر جهان نو همه گونه نویسنده ای رفت و آمد داشت؛ پیر و جوان. سعید نفیسی و حسام الدوله معزی و علی جواهرکلام از یک سو، کیوان و محمد جعفر محجوب و محمد علی اسلامی، سیروس ذکاء، عبدالحسین زرین کوب و مصطفی فرزانه و حسین کسمایی و جماعتی دیگر از جوان ها از سوی دیگر.

این دفتر که در خیابان پهلوی زیر خیابان حشمت الدوله در دربند دکترا افشار قرار داشت تا میدان مخبرالدوله میدان گشت و گذار و آمد و شد کیوان و دوستانش بود. دفتر کار دولتی کیوان در ساختمانی بود تیش شرقی جنوبی سه راه شاه. آنجا پاتوق بعضی از دوستان هم سن و سال در صبح ها بود و بعد از ظهرها حاشیه جنوبی خیابان های شاه و نادری و استانبول پاتوق گذری دوستان. سایه هم بسیاری از روزها در همین گذرگاه ها دیده می شد. مسکوب (هرگاه تهران بود)، کیکاوس جهانداری، احمد شاملو، فرهنگ فرهی، محمد علی اسلامی، سیروس ذکاء، عبدالرحیم احمدی، تورج فرازمنند و دوستان دیگر راهیان این معبر بودند. خروس جنگی ها (غریب و شیروانی) و حسین و علی کسمایی هم به یادم هست. چیزی نگذشت که سیاهش کسرای و فریدون مشیری هم به این گروه خیابان گرد پیوستند. در این میانه ها گاهی مهدی آذریزدی که در چاپخانه علمی کار می کرد و سری پُرشور در برخوردهای ادبی داشت دیده می شد.

این وضع ادبی - فرهنگی خیابانی های شهر طهران بود در زمانی که سایه بر سر ما سایه افکند. یکی از ایستگاه های صحبت، کنار تنها دکه کتابفروشی عزیز محسنی و برادرش بود که سر چهارراه استانبول نادری قرار داشت، و باید گفت که کارش فروش نشریات چاپ بود. یادم نمی رود روز اولی را که احمد شاملو مجله سخن نو را نشر کرده بود و برای فروش به دکه مذکور ارائه می کرد. او این مجله کوچک را که بیش از دو شماره نشر نشد به مقابله با سخن خائلی ایجاد کرد. این روندگان جوان هم سن و سال بودند. تفاوت ها بیش از دو سال نبود و سایه نزدیک به دو سال با من تفاوت سن داشت. متولد ۱۳۰۶ است.

اغلب روزها از دم غروب تا پاسی از شب گشت و گذار خیابانی و سرزدن به کتابفروشی ها مانند ابن سینا (چهارراه مخبرالدوله)، دانش (سعدی)، آذر (محمد

مشیری)، پروین (لاله زار - که جانشین طهران، پاتوق دهخدا و تقی زاده و عباس اقبال و کسروی شده بود)، کار معتاد و دلپذیر صاحبان این نامها و نامهایی که از یاد رفته است، بود. البته برخوردها و ولوله های ادبی و فرهنگی مجادلات لازمه خود را به همراه داشت؛ ولی خود به خود انس و الفتی را ایجاد کرد که به تدریج با جریان های سیاسی دگرگونی یافت و بعضی ارادت ها بر جای ماند. ارادت من به سایه مصداق گفته مراد سایه است که گفت: حقه مهر بدان نام و نشان است که بود. درباره کافه فردوسی (استانبول که به مناسبت سیل های از بنا گوش در رفته صاحب ارمنی اش به کافه سیل هم شهرت داشت) و کافه نادری که گاهی می رفتیم که چای یا بستنی بخوریم چون زیاد نوشته اند ضرورت ندارد که یادآوری کنم. ولی باید درباره «انجمن گیتی» که حتماً سایه به یادش می آید چند کلمه بنویسم.

این انجمن در قسمت بالای خیابان لاله زار نو (دست راست) قرار داشت. دو برادر محسن و ناصر مفخم که یکی اهل ذوق تاریخی بود و دیگری ورزشکار و دوستدار هنر ایجادکننده آن بودند و گاه در آنجا نمایشگاهی برپا می کردند؛ مانند نمایشگاه گل، نقاشی های حسین کاظمی، محمود جوادپور و جز آن. یکی دو کتاب هم نشر کردند. آنچه من به یادم هست کتابی است به نام عقاید و آراء درباره صادق هدایت که پس از مرگ او از روی روزنامه ها و مجله ها جمع کرده بودند.

بجز دفتر مجله جهان نو دفتر سخن هم پاتوق خوبی بود که می توانستیم یکدیگر را ببینیم. در سالهایی که به دعوت خانلری (۱۳۳۱ به بعد) گرداندگی سخن با من بود، می دیدم که شاعران و نویسندگان تازه جو بدان محفل گذری دلخواهانه دارند.

نخستین شعری که از سایه دیدم از دست کیوان به دستم رسید. رسم کیوان بر این بود که از شعرهای خوب نسخه ماشینی تهیه می کرد و به دوستان ارمغان می برد. کیوان چون رئیس دفتر معاون وزارت راه بود و ماشین نویس در اختیارش بود می توانست بدین طریقه دوستان خود را از نوشته ها و سروده های خوب نشر ناشده آگاه سازد. هفته ای نبود که از این گونه یادگارا بی نصیب باشم. بسیاری از اشعار سایه را این گونه دیدم و خواندم. به کوه و بیابان هم که می رفتیم کیوان

شعرهایی از همین رسته تازه رسیده را می خواند. گویی وظیفه راویگری آنها را دارد. محجوب با آن حافظه بی مانند می توانست ابیات برگزیده آن قبیله را به خاطر بسپارد.

سایه زود در محیط شعری «غیر انجمنی» تهران نام آور شد. مخصوصاً از این روی که شاعر برجسته پرآوازه دلخواه آن روز جوان ها مهدی حمیدی که هنوز دکتر نشده بود بر نخستین دفتر شعر سایه مقدمه نوشته بود. طبیعی است که آن گفتار، منزلت سایه را در چشم دوستان برافزود.

سایه پس از ورود به طهران با فریدون توللی هم آشنایی پیدا کرد. به گمان من تردید نباید کرد که شیوه دلپذیر توللی در تازگی دادن به شعر فارسی موجب آن بود که شاعران تازه جوی طالب دیدار او باشند. سایه به مناسبت طبع شعری والای خود با شهریار و خانلری و البته نیما که به سه جریان مختلف گرایش داشتند رفت و آمد یافت.

این چند چهره در شعر آن روز برای جوان ها شهرت بیش داشت از شاعران خوش سخنی چون رشید یاسمی و رعدی آذرخشی و حسین پژمان و حبیب یغمایی و یکصد شاعر انجمنی چون وحید و فرات و سهیلی و گلچین معانی و زعمای آنها. البته ملک الشعرای بهار برتر از همه بود و کسی نسبت به مقام بلند شعری او نمی توانست اظهار رأی بکند.

چون اشارتی رفت که مجموعه ای برای تقدیم شدن به سایه آماده می شود عرض ارادت و دوستی قدیم را در این دیدم که این چند کلمه را از روزگار جوانی خودمان به یاد او ببارم. سلامت پایداری برای او که درست شصت سال را با هم گذرانده ایم آرزو دارم.

گزارش

این رساله یکی از تألیفات بازمانده از صادق بیک خدابنده‌لو معروف به صادقی بیگ افشار (۹۴۰-۱۰۱۸ یا ۱۰۲۲ ه. ق) فاضل و نقاش و هنرشناس عصر صفوی است. سرگذشت او را تا حدی که مدارک در دست است مرحوم عبدالرسول خیامپور در مقدمه ترجمه تذکره موسوم به مجمع الخواص (تبریز، ۱۳۲۷) آورده است و هم ایشان در فرهنگ سخنوران ذیل «صادق افشار» محل و مشخصات مراجع دیگری را که ذکر او در آنها آمده فهرست کرده است. در نوشته‌های همعصر او مانند تذکره نصرآبادی این گونه اطلاع به دست می‌آید که خود گفته بوده است که «تجار هر صفحه طرح مرا به سه تومان می‌خرند که به هندوستان برند» (ص ۵۶، چاپ محسن ناجی نصرآبادی) یا این که در همان جا آمده است که غزوات شاه عباس را منظوم ساخت. در عالم‌آرای عباسی (ص ۱۲۷-۱۲۸) ذکر او هست.

خیامپور اشاره می‌کند که صادقی افشار حظیات را به مقابله با رساله لذات نوشته معین استرآبادی به رشته نگارش درآورده. این معین استرآبادی مقیم مشهد و در سال ۹۷۱ ه. ق زنده بوده است.

رساله حظیات حاوی آگاهی‌های لغوی و اصطلاحی طبقات مختلف

اجتماعی و مخصوصاً دست یابی به مقداری از «مضاف و منسوب‌های» مصطلح عصر صفوی است. چنانچه به فهرست واژه‌هایی که برای آن استخراج شده نگریسته شود به خوبی درک می‌شود که تعداد زیادی از آنها برای ما از مجهولات است و شناختن آنها موکول به آن است که مگر در شعر یا نثر آن عصر نشانه‌ای دیگر به دست آورده شود تا به کمک آنها رفع مشکل بشود. به هر حال در توانایی کنونی من نبود که آنها را بیایم یا بتوانم به حدس رفع مشکلی بکنم، به پهلوانی توانا نیازمند است.

نسخه‌های این رساله متعدد نیست. نخستین نسخه‌ای از آن را که در سال ۱۳۵۰ دیدم جزو مجموعه پترمن به شماره ۴۱۱ متعلق به کتابخانه دولتی برلین است و چون نوشته‌ای ابتکاری و جذاب بود همان جا آن را استنساخ کردم. این مجموعه در فهرست پرچ (ص ۱۲) معرفی شده است.

احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد پنجم (ص ۳۵۵۵) مشخصات دو نسخه متعلق به کتابخانه ملی ملک، سده یازدهم (۶۳۲۵/۴) و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۷۳۹۵/۶) سده چهاردهم را آورده است. این نسخه کتابت مرحوم حسینعلی باستانی راد از فضلالی معاصر در گذشته است. اما هیچ معلوم نیست چه نسخه‌ای را اساس کار قرار داده است (فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه جلد شانزدهم، ص ۵۴۱-۵۴۴) به احتمالی شاید از روی نسخه نخجوانی انجام شده باشد. نسخه نخجوانی اینک به شماره ۳۶۱۶ در کتابخانه ملی تبریز است و من آن را ندیده‌ام.

چون مشکلات متن استنساخی، از روی نسخه برلین متعدد بود و به دو نسخه مذکور نگریستم و در حدی که امکان اصلاح آن موارد پیش آمد متن منظم‌تر شد و نسخه بدل‌های ضروری در حاشیه به نقل درآمد. ولی آوردن تفاوت‌های عادی مربوط به افعال و نظایر آنها را که صدمه‌ای به فهم مطلب نمی‌زد ضروری ندانست.

چند نکته‌ای درباره نسخه‌های ملک و مرکزی قابل ذکر است: یکی که نسخه دانشگاه و ملک از یک منشأند. دیگر این که کاتبان گاهی مقابل هر یک از عبارات و

کلمات «الحظ» برافزوده‌اند، همان‌طور که من به جای آن لفظ شماره‌ای به آنها داده‌ام تا ضمناً مراجعه به فهرست را آسان‌تر سازد و ناگزیر موارد تکرار کلمه حظ میان [] آورده شد زیرا نسخه پترمن قدیم‌تر و اساس و فاقد «حظ» است - مطلبی که از آن دو نسخه آورده باشم نیز میان [] قرار گرفته‌اند.

نکته دیگر آن است که شوخی‌های مربوط به شهرها همیشه رواج داشته است و نباید آنها را به دیده واقعی نگریست و بسیاری از آنها دیگر موضوع ندارد. نکته دیگر این که گاهی عبارات (هر قسمت) از نسخه‌های ملک و دانشگاه با آنچه در نسخه پترمن آمده است پس و پیش دارد.



هنر صادقی افشار در این رساله برای روزگار خود نوعی بازی با الفاظ است (لَفَاطی ادیبانه) به تکرار باید گفت که در هر سطر آن چون دقیق می‌شویم ما را با گوشه‌ای از آداب و رفتار و اخلاق و حوایج و انتظارات مردم آن عهد آشنا می‌کند. جز این از لحاظ ضبط اصطلاحات منبعی با ارزش برای کسانی است که در تجسس لغت یابی و مضاف و منسوب جویی هستند. چه بسا که عده‌ای از این استعمال‌ها کاشف مشکلات متون بازمانده از عصر صفوی و مخصوصاً زوایایی از کتاب‌های تاریخی باشد. در روزگار صفوی طغرای مشهدی، محسن تأثیر تبریزی، محمد طاهر قزوینی و جمعی دیگر این شیوه نگارش را بسیار می‌پسندیده و تقلید می‌کرده‌اند. عبارات متن در نسخه‌ها به هم پیوسته است. من برای آن که مضامین از یک دیگر جدایی پیدا کنند و آسان‌تر بتوان به مندرجاتش دست یافت آن را تا حدودی که فهمیدم بندبند از هم جدا ساختم و به هر بندی شماره‌ای دادم. مؤلف خود می‌گوید که متن حاوی پانصد «حظ» است ولی مطابق شماره‌هایی که من مناسب دیده و عبارات را تقطیع کرده‌ام بیش از ۳۹۴ نیست. شاید قسمتی از آن از جانب کاتب‌ها حذف شده است و یا این که مؤلف به‌طور تسامح و تخمین و یک دست بودن عدد پانصد را مناسب دیده بوده است.

متن دشواری‌های بسیار دارد. کلماتی و منسوباتی در آن هست که از صحت

ضبط نسخه و نقل خودم اطمینان ندارم ولی چون فوایدی برای این متن قائل هستم و فراموش شده‌هایی را از آن می‌توان دریافت دل به دریا زدم و به هر صورتی که ممکن بود آن را بدین شمایل که می‌بینید در آوردم. خوشبختانه دیدن دو نسخه دیگر تا حدودی به رفع مشکلات کمک کرد. آوردن نسخه بدل‌ها موجب آن خواهد بود که دیگران تاریکی‌های متن را روشن کنند.

نسخه این متن را سی و چند سال پیش میان مجموعه پترمن در کتابخانه دولتی آلمان به دست آوردم و استنساخی از آن کرده بودم که چندان دلبذیر نیفتاد. پس همان مواقع عکسی از آن خواستم که به لطف دکتر ولفگانگ بهن (W. Behn) به دستم رسید و عکس یک صفحه از آن را ملاحظه می‌کنید.

نخستین نوشته دربارهٔ صادقی بیک از فضلالی معاصر در گذشته ما مطلبی است که محمدعلی تربیت در مجلهٔ ارمان (۱۲ (۱۳۱۰): ۱۵ - ۲۱) نوشت و اسمعیل امیرخیزی تکمله‌ای بر آن در همان مجله افزود (۱۲: ۱۸۵ - ۱۹۹)، تربیت اطلاعات خود را در دانشمندان آذربایجان (تهران: ۱۳۱۴) نیز مندرج ساخت (ص ۲۱۳).

اقدام بعدی ترجمه مجمع الخواص و نشر آن توسط عبدالرسول خیام‌پور (تبریز، ۱۳۲۷) با آوردن سرگذشت اوست. بر آن اساس استوری (در جلد اول صفحه ۱۳۳۵، متن انگلیسی) آن کتاب را معرفی کرد.

پژوهش مبسوطی که بعد از آنها توسط مرحوم احمد گلچین معانی در صفحات ۱۴۰-۱۳۲ جلد دوم تاریخ تذکره‌های فارسی (تهران ۱۳۵۰) انتشار یافت، موجب شد که بر اساس اشاره تقی‌الدین اوحدی کاشانی بدانیم صادقی بیک «قلاش بود و با کائنات در پرخاش. در اوایل سروپا برهنه قلندروار سیاحت کرد.» و مؤید اشاراتی است که خود در مجمع الخواص از دیدن شاعران در این شهرها کرده است: (ابرقوه، ص ۸۴ و ۲۴۵ - استرآباد، ص ۲۵۰ - اصفهان، ص ۲۳۹ - تبریز، ص ۲۱۴ - بغداد و عتبات، ص ۳۳ و ۱۲۶ و ۳۰۴ - حلب، ص ۱۵ - گیلان، ص ۶۶ و

۲۳۳- لاهیجان، ص ۱۵ و ۱۷۰- همدان، ص ۹۱ و ۲۴۷ و ۲۵۲ و ۲۷۳ و ۲۷۵ و ۳۰۶- یزد، ص ۳۷ و ۵۸ و ۹۸). صاحب آن مأخذ سنش را هشتاد و پنج گفته و وفاتش را در سال ۱۰۲۲ شنیده شاگرد لسانی شیرازی بوده و دزدی کتاب توسط او را جهانگیر پادشاه نقل کرده است.

صادقی افشار بیشتر هنرمند بود تا ادیب. منظومه قانون الصور او حکایت از اطلاعات مفید او در رشته نقاشی دارد.

قانون الصور نخست در مسکو (۱۹۶۳) چاپ شد. شادروان محمدتقی دانش‌پژوه آن را با مقدمه‌ای در سرگذشت سراینده، در مجله هنر و مردم (شماره ۹۰، فروردین ۱۳۴۹، صفحه ۱۳ به بعد) چاپ کرد. پس از آن مرحوم احمد سهیلی خوانساری در حاشیه گلستان هنر (تهران ۱۳۵۲) به طبعی از آن پرداخت، سپس توسط آقای نجیب مایل هروی در کتاب آرای در تمدن اسلامی (مشهد ۱۳۷۲- صفحات ۳۵۴-۳۴۵) و نیز توسط آقای حمیدرضا قلیچ‌خانی در کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته (تهران: ۱۳۷۲- ص ۱۱۲- ۱۱۱) تجدید چاپ شده است.

خوشبختانه از کلیات صادقی بیک نسخه‌ای در کتابخانه اهدائی محمد نخجوانی اهدایی به کتابخانه ملی تربیت تبریز به شماره ۳۶۱۶ موجود است و در جلد سوم فهرست آنجا (تبریز: ۱۳۵۳) به قلم سید ودود سید یونسی معرفی شده و بنا بر عبارت مندرج در آن «... بنابراین در سنه عشر و الف هجریه در دارالسلطنه اصفهان به ترتیب این اجزاء شروع نموده...» فهرست‌نگار احتمال داده است که نسخه به خط خود صادقی بیک باشد. (صفحات ۱۱۲۳- ۱۱۱۹)

مندرجات نسخه عبارت است از:

۱- زیدة الکلام قصائد فارسی

۲- غزلیات

۳- قطعات

۴- مجمع الخواص

۵- رباعیات

۶- نصایح و حکایات منظوم

۷- معنیات

۸- فتح نامه

۹- بقیه تذکرة الشعراء مجمع الخواص

۱۰- قصاید و غزلیات ترکی

۱۱- رساله سهو اللسان در باب اشعار فیضی دکنی

۱۲- قانون الصور

۱۳- حظیات

۱۴- مرثیه

۱۵- ترکیب بند

۱۶- ترجیع بند

۱۷- هجو حیدری

۱۸- منشآت ترکی و فارسی

۱۹- مثنوی هجو محمد بیک مذاقی

۲۰- هجویات متفرقه

نسخه دیگر از آن در کتابخانه ملی ملک به شماره ۶۳۲۵ معرفی شده.
(فهرست آنجا ۴: ۶۵۷).

چنان که در فهرست آثارش دیدم به ترکی جغتایی هم اشعاری دارد و مجمع الخواص را هم به همان زبان نوشته است. در این باره استاد تورخان گنجی مقاله‌ای دارد که در مجله *Der isiam* جلد ۵۲ (۱۹۷۵) انتشار یافته. نیز ه. هوفمان (H. hofman) در تاریخ ادبیات ترکی (اوترخت: ۱۹۶۹) آثار او را معرفی کرده است.
(۲۷۳:۲).

حظیات نسخه‌های دیگری هم جز آنچه ذکر آنها پیش از این رفت وجود دارد که تاکنون آنچه معرفی شده عبارت است از:
- مجموعه محمود فرهاد معتمد شماره ۶۷ (نشریه نسخه‌های خطی ۳: ۲۳)

- کتابخانه بودلیان (فهرست آنجا ۲: ۱۲۴۳).

- الذریعه ۹: ۱۰۷۵ و ۲۷: ۲۰

از مؤسسه میراث مکتوب سپاسگزارم که عکس نسخه‌های ملی ملک و مرکزی دانشگاه را برایم آماده کردند. به تأکید گفته شود که متن برای فوائد لغوی و اصطلاحی آن چاپ می‌شود و زمینه‌ای است که صاحبان نظر نسبت به اصلاح متن کمک و یاری کنند. مخصوصاً امیدوارم دوست فاضل آقای محمد قهرمان که به اصطلاحات و تعابیر عصر صفوی آگاهی و اشراف دارند متن را آراسته‌تر فرمایند.

حظیات

یارب ز سخن‌های هوس دورم دار وز حرف هوی به لطف مهجورم دار
هرچند که ناصواب گفتم سخنان از گفته ناصواب معذورم دار

اما بعد^۱ این چند کلمه‌ای است مطایبه‌انگیز لطایف‌آمیز که نفس ارباب
عشرت را و طبع اصحاب صحبت را به دستکاری کلمه «وصف العیش نصف
العیش» حظی کامل و لذتی شامل می‌بخشد، و زعفران زاری است که^۲ آب از^۳
سرچشمه بی‌سرانجامی عهد جوانی^۴ خورده، و گلدسته‌ای است از سرابوستان
خودکامی و ایام هیچ‌مدانی آورده که در این ولا به امر عالی یاران لاابالی و به اشاره
رفیقان از نفاق^۵ خالی دردمند خاکسار^۶ صادقی افشار به عذر^۷ «المأمور معذور»^۸
مرتب ساخته و به چهار^۹ فصل و پانصد حظ^{۱۰} پرداخته و به حظیات موصوف
گردانیده امید که در نظر همگنان پسندیده آید و منظور نظر احباب گردد.



فصل اول: در آداب عشق و میل بر سبیل هزل و طریق اجمال
فصل دوم: در لازمیات^{۱۱} سفر و تدارک آن.
فصل سوم: در مأکولات و مشروبات یومیه^{۱۲}.
فصل چهارم: در نادریات و کلفیات و مخالات و بیفکریات.
فصل پنجم: در ذکر فصول اربعه و سلوک آن.

- | | |
|--------------------------|------------------------------|
| ۱. م: ندارد | ۲. م: از آن آورده شد |
| ۳. م: جویبار | ۴. م: عهد جوانی ندارد |
| ۵. د: خلل | ۶. م و د: آواره سرکوچه عاشقی |
| ۷. م، د: قدر | ۸. م: المقدور |
| ۹. کذا، ولی پنج فصل است. | ۱۰. د: خط |
| ۱۱. م و د: لوازم | ۱۲. م و د: ندارد |

فصل اول

در عشق و میل بر سبیل هزل و طریق اجمال^۱

- ۱- خوشا جوانی که تاب نگاه گرم عاشق نداشته باشد.
 ۲- الحظ: [خرم] عاشقی که در همه عمر یک نگاه بیش نکرده باشد.

نظم

حجاب تاب ده بیخه مراد دل است
 چنان مکن که حجاب از میانه برخیزد
 ۳- کمال عاشق صادق آن است که معشوق^۲ از و محجوب باشد

بیت

- شادم که از رقیب ترا اجتناب نیست
 جایی که نیست مهر و محبت حجاب نیست
 ۴- جوانی که عاشق را به سرگوشی مرخص ساخت از بوسه چه مضایقه دارد.
 ۵- عاشق متواضع به رقیب معظم نامردست.
 من از کجا و عهده^۳ پرسیدن از کجا
 تیغم به خون مدعیان سرخ بوده است^۴
 ۶- عاشق را تهوور و مردی آن قدر می باید که اگر رقیب^۵ را در خواب ببند لبش
 تبخاله زنده که «الخائن خائف»^۶.
 ۷- جوان^۷ سبیل تاب داده^۸ را عنان حسنش^۹ در دست سرگیری است.
 شوخی که تکیه کرد به سرپنجه غرور
 خود را به دست باد فنا می دهد به زور

۲. د: مطلوب

۴. د: این مصراع در آن جا مصراع نخست است.

۶. ب: الخایف خائن

۸. د: نانرا

۱. م: عنوان را ندارد

۳. د: عریده ترسیدن

۵. د: رقیبش

۷. د: جوان ساده

۹. د: خسیس

- ۸- عاشقی^۱ که از جوان به سرگوشی مرخص نشد و به حالت ردیف سواری مشرف نگردید «خسرالدنیا و الآخرة» است^۲
 نه وفا و مهربانی نه تلطف^۳ و نه یاری
 به چه خوش دل است عاشق که دل از تو برنگیرد^۴
- ۹- جوان قوی هیکل تنگ قبا را که میل به بالا پوش ندارد، در وقت سرما^۵ دریاب که احتیاج^۶ به حرف^۷ نیست.
- ۱۰- عاشقی که با رقیب^۸ بر سرکوی مطلوب^۹ رفت بی سخن قرمساق است. «سایه در راه محبت، همره و همپا بس است.»
- ۱۱- جوان چهار ابرو را دریاب^{۱۰} که ایام کامرانی است
- ۱۲- عاشقی که شپش مقشر نکرده مستحق الطاف^{۱۱} نیست
- [۱۳- خصوصیت گرم نزدیکان جوانی بعد از آشنایی آستین پوستین جگر بند ماست^{۱۲}]
- ۱۴- عاشقی^{۱۳} که نوبر خربزه از خراسان به عراق نیاورد^{۱۴} مزیوا، که عاشقی نوبر نکرده است.
- ۱۵- جذبه عاشق صادق چنان می باید که چون به طلب یار^{۱۵} رود [بی]فاصله [وصل] میسر گردد.
- خوش است^{۱۶} جذبه شوقم کشد به جانب دوست
 نرفته یک دو قدم آید از برابر من

۱. م: عاشق
 ۲. م، د: عاشق که از جوان اشارت گوشه ابرو ندید و به دولت ردیف سواری مشرف نگشت.
 ۳. م: ترجم
 ۴. د: بیت را ندارد
 ۵. م: در وقت سرما ندارد
 ۶. م: احتیاجش
 ۷. د: کلمات
 ۸. د: رفقا
 ۹. م: چهار بر که دادی دزدی باش
 ۱۰. د: یار
 ۱۱. د: التفات
 ۱۲. از م و د آورده شد. در م به جای جگر بند کلمه ناخوانایی: حلوینه ماهیست.
 ۱۳. م: عاشق پیشه
 ۱۴. د: نبرد
 ۱۵. م: ندارد
 ۱۶. م: خوش آن که

- ۱۶- دیدن^۱ ستم شریک میراث، کم از نادیدن^۲ جوان نیست.
- ۱۷- سگ باش و برادر کوچک مباش.
- ۱۸- شاطر و رکابداری که لوند نباشد^۳ پلی است آن طرف آب.
- ۱۹- برادر کوچک^۴ خواجه زاده‌ای که نامقبول^۵ افتاد واسوز که عاقبت به خیر نیست.
- خوش است شیر شتر تشنگان بادیه را
- ولی به دیدن روی عرب نمی‌ارزد
- ۲۰- عاشقی که به زخم خنجر جوان مرهم نهاد...ش یارست که قدر دردمندی نمی‌داند.
- گوشکاف دلم از رخنه جان باش فزون
- نهم پنبه راحت به جراحت بی‌تو
- ۲۱- جوانی که آن قدر متعصب^۶ نباشد که عاشق به جای عرضه داشت کلمه شهادت^۷ عرضه کند نرم شانه است.
- ۲۲- رهنورد وادی عاشقی که مأمور به امر آینه آوردن از هند به عراق نشد معتمد علیه نیست.
- ۲۳- خواجه زاده‌ای که به جهت^۸ عاشق از پدر و برادر ممتاز^۹ نشد او نیز حکم او دارد.
- ۲۴- جوانی که [۲۴ ب] از دیدن عاشق از ته دل انتعاش ننماید، پشت پشت، حاشا حاشا، راهش واکن بگذار برود. دمی تیر و میر^{۱۰} تا تنها نباشی.^{۱۱}
- ۲۵- عاشقی که به عاشقی و کدخدایی جوان راضی شد از نظر پاک بهره ندارد.

- | | |
|------------------------|--------------------------------|
| ۱. م: د: نادیدن | ۲. م: د: دیدن |
| ۳. م: نیست | ۴. م: خورد |
| ۵. م: د: ناقبول | ۶. م: مغضب |
| ۷. م: د: عرضه داشت گله | ۸. م: بواسطه |
| ۹. د: متأذی | ۱۰. ب: گذا م: بیسرونها سروتنها |
| ۱۱. م: مباش | |

بکنید آنچه می توان کردن بدهید آنچه می توان دادن
۲۶ - حسن بیوفا^۱ صاحب مذاقان را خوش است که انتقام هزار دردمند
توانند کشید.

فصل دوم

در اسباب سفر

- ۲۷ - الرفیق ثم الطريق
۲۸ - سوداگرزاده مقبول، پشته سوار مغضب، قاعده دان، شمشیرزن،
نمدین پوش یتیم به دو معنی: متمول به اسباب میراث، جنای به
دلخواه کش.
۲۹ - شریفی^۲ شرف بیک نام [که سن شریفش] از چهارده تجاوز نکرده باشد،
آغاز [حسن] مزلفی، انجام خوبی^۳ ایام خدمتش هزار و یک روز^۴
کامرانی، عاشق صادق، خانه زاد^۵ مرنج و مرنجان.
۳۰ - استر رهوار بردعی، کف انداز، کوچک سر^۶، پهن سرین، کشیده ناف،
نرگسی زن، لجام خای [تند و تیز] که بر هر حمله اش صد نگاه چپ
اندر راست^۷ از جوان توان وا کشید.
۳۱ - قلتاق اوزبکی دو تنگه.
۳۲ - لجام چهار حلقه استرآبادی.
۳۳ - شمشیر قمی که آب از دریای نیل خورده باشد.
۳۴ - کمان عاج قبضه، طیار گوشه، کار^۸ محمود خلاشه.
۳۵ - ترکش کیمخت بخیه دوزی کار استاد سعید^۹، هشتاد لنگه.
۳۶ - تیر سفینته^{۱۰} سوفار عقاب پر یازده مشتی بخارایی^{۱۱}. خیراً لنا و شراً

۱. د: موفی

۲. د: م: شرفی پز

۳. د: م: روزگار

۴. د: م: سم

۵. د: م: عامله

۶. ب: سفید

۷. د: م: مبرسی م: مترشی

۸. د: ندارد

۹. د: م: چپ و راست

۱۰. م: کار استاد سعید ندارد

لاعدادنا.

۳۷- عزم سفر در آنای^{۱۲} بهار و پاییز، ابتدای سفر بلاد روم، مقصد اصلی حجاز، انتهای سفر سوادالهند.

ز آب خرد ماهی خرد خیزد نهنگ آن به که با دریا ستیزد^{۱۳}
۳۸- قطار استر.

۳۹- خیمه و سایبان کش.

۴۰- فرش ملون و مزین^{۱۴}.

۴۱- دیگ و دیگ برگ، مع اسباب.

۴۲- رسیدیم به جایی که هر چه بخورد یخنی^{۱۵} است.

۴۳- آرد میده دامغانی.

۴۴- گوسفند نر شیشک ترکمانی.

۴۵- برنج جرمه^{۱۶} استرآبادی.

۴۶- مرغ مسمن و ماهی گیلانی^{۱۷}.

۴۷- روغن گداخته خطایی.

۴۸- پنیر تازه و جغرات معطر^{۱۸} کوچه باغی.

۴۹- نمک سنگ خرقانی.

۵۰- سرکه دوشاب شهریاری.

۵۱- نخود سردودی.

۵۲- پیاز طارمی.

۵۳- سبزی حکمابادی.

۵۴- ترشی خیار بیجه^{۱۹} همدانی.

۱۱. م. د: عقاب پر یازده مرشتی ندارد ۱۲. م. د: سفر فی فصلین

۱۳. د: این مصراع در آن جا مصراع نخست است

۱۴. م: اضافه دارد. فراش ترین د: حریر

۱۵. م: نخرده چرمه، د: کرمه حرسه؟

۱۶. م: مقطر

۱۷. م: مقطر

۱۸. م: مقطر

۱۹. م: زهچه (معنی مناسبتی دارد خیار ریز)

۱۹. اصل: بی نقطه به احتمال چنین آورده شد به مناسبت ترشی هفت بیجار. البته به معنی کوچک هم هست، م: زهچه (معنی مناسبتی دارد خیار ریز)

۵۵- عسل شان شاهرودی^۱.

۵۶- چاشنی صندل زده استرآبادی.

۵۷- مرغ مسمن^۲ و ماهی دست پیچ گیلانی.

۵۸- جنیت^۳ سیه زانو^۴ بی نشان.

۵۹- خرجین رکیب سقرلات^۵ قرمزی مشمع.

۶۰- راکب و مرکوب، چنان که خواهی و دانی.

۶۱- کتاب ترکی و فارسی دو صندوق.

نظم^۶

شعر خوب و ... نیکو را معتقد باش زهر کس باشد

۶۲- محبره عاج و آبنوس.

۶۳- مجمره^۷ مشبک عمل استاد شاه نظر گیلانی.

۶۴- خامه^۸ واسطی^۹.

۶۵- قلم تراش استاد یزدی^{۱۰}.

۶۶- مقط دندان ماهی.

۶۷- مرکب صمغی.

۶۸- دوات پای تختی مملو تا گردن.

۶۹- کاغذ خطایی صد دسته^{۱۱}.

۷۰- جزء دان یک ورقی، لبریز از مقطعات سه بیتی مولا[نا] سلطانعلی و

تصویرات کار بهزاد^{۱۲}.

۷۱- مطهره رومی.

۷۲- پیل (؟) حلقه به گوش خراسانی.

۱. م: نامشاورودی: د: ما مسارودی

۳. م: د: کمیت کش

۵. م: د: جنیت کش مترس؟

۷. م: د: بیت

۹. د: جامه

۱۱. م: تردی

۲. در شماره ۴۵ هم گفته شده است م: مثنی

۴. د: رای

۶. م: سقرلاط

۸. د: محبم

۱۰. م: د: ملون

۱۲. م: تصویرات بهزادی

- ۷۳- نمد جامی.
 ۷۴- خیک آب^۱ خورش بغدادی.
 ۷۵- کارد جنس حلبی.
 ۷۶- تبر هیمه^۲ شکاف (تبریزی).
 ۷۷- سه پایه چوب (پنبه) هندی.
 ۷۸- مروّحه.
 ۷۹- نطع چرا^۳ باید چهار پنج عدد.
 ۸۰- جل خرسک اورسی هفت عدد^۴.
 ۸۱- یاپنجی^۵ اوزبکی.
 ۸۲- دام ماهی.
 ۸۳- کلاه شیروانی^۶.
 ۸۴- پاتابه [لیلوانی حسینی کبکی]^۷.
 ۸۵- خرجین.
 ۸۶- نعل.
 ۸۷- میخ.
 ۸۸- سگ تازی.
 ۸۹- توله ایقازی^۸.
 ۹۰- چرخ و باز میر شکار [یکم]^۹.
 ۹۱- نرد و گنجفه، مکرر و مجدد.
 ۹۲- شطرنج صغیر و کبیر.
 ۹۳- حریف پر زری و قوف.

۲. م: پر خورش

۴. ب: راحه؟

۶. م: یاپونجی

۱. م: تصویرات بهزادی

۳. م، د: هیزم

۵. م، د: هفت عدد ندارد

۷. : کاله شیروانی

۸. ب: ندارد م: حرف دوم در لیلوانی بی نقطه است، شاید حسینی کبکی نام وسیله‌ای و جداگانه باشد

۹. م: ایفاری ناشناخته

- ۹۴- یاران شطل خوار مستعد^۱.
 ۹۵- شمس تبریزی^۲.
 ۹۶- شتر قوتی^۳ شهسوار چهار تار^۴ (شاید عبارت دنباله و مربوط به شمس تبریزی است).
 ۹۷- حسن کمانچه‌ای^۵.
 ۹۸- حافظ عندلیب تبریزی.
 ۹۹- حافظ احمد قزوینی.
 ۱۰۰- آهوی موسیقاری.
 ۱۰۱- حافظ جلال یزدی^۶.
 ۱۰۲- ملازمان ساده، و مقبول خصوصاً شاطر و رکاب دار که معشوقه روز بینوایی اند، میان باریک. بفهم که^۷ چیت می‌گویم عیاذاً بالله اگر اینها نباشد شاهویردی^۸ شتر قوتی که ... نبود و اگر او میسر نباشد صابون کف مال عراقی، العاقل یکفیه الاشاره.
 ... می‌خیزد از شکیبایی دستگیرست روز تنهایی
 ۱۰۳- قباي تنگ آجیده^۹ [برقوئی].
 ۱۰۴^{۱۰}- نیمتنه و پیراهن ته نما.
 ۱۰۵- ارخالق و زیرجامه سیاه کار یزد هرچند بیشتر بهتر. به اعتقاد این فقیر سیصد و شصت و شش دست. «زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن».
 ۱۰۶- فوطه دارایی.
 ۱۰۷- قطیفه چیت سننقه^{۱۱} باف بکمی^{۱۲}.

۱. م: شتل خواه مستدعی

۲. م: تبریزی ندارد شاید شمس تبریزی مثالی است برای یاران شطل خوار

۳. م: شتر قویی

۴. ب: یاری

۵. فبزی

۶. م: حافظ جلال یزدی ندارد

۷. م: بدون که

۸. م: شاهوردی

۹. م: آجیده تنگ

۱۰. م: از این جا (بادیج) یعنی تا شماره ۱۰۸ افتاده است

۱۱. این کلمه بی نقطه

۱۲. کذا

- ۱۰۸- چاقشور ارغوانی.
 ۱۰۹- بادیج^۱ اطلس مشکی.
 ۱۱۰- کفش و موزه فوش کحجه^۲.
 ۱۱۱- مندیل سرزر.
 ۱۱۲- کلاه اوروسی [هزار عدد].
 ۱۱۳- بیجان^۳ یللی واکرد^۴.
 ۱۱۴- کارد و خنجر غلاف ساغری^۵ هر دو ورسامی.
 ۱۱۵- کیسه صوف مرقع^۶.
 ۱۱۶- صابون حلبی^۷.
 ۱۱۷- سنگ سودای مربع^۸ مستعمل.
 ۱۱۸- کیسه مال لوند.
 ۱۱۹- سرتراش مقبول. [۲۵ الف]

فصل سیم

در مأكولات و مشروبات یومیه علی الصباح پیش از سواری

- ۱۲۰- برش کهنه^{۱۰}.
 ۱۲۱- مریات.
 ۱۲۲- پنیر قراباغی.
 ۱۲۳- ماست چکیده.
 ۱۲۴- عسل مصفی.
 ۱۲۵- کسمه نفس بوریای^{۱۱} بغدادی.

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱. کذا در هر سه نسخه | ۲. کذا م: کخمه |
| ۳. کلمه اول بی نقطه، م: بیجان | ۴. کذا در هر سه نسخه |
| ۵. م: غلاف ساغری ندارد | ۶. کذا: شاید شامیم: در ساقی |
| ۷. م: مربع | ۸. م: عراقی |
| ۹. م: ندارد | ۱۰. م: نهاری |
| ۱۱. م: همه کلمات بی نقطه است جز بغدادی | |

- ۱۲۶- گرده قزلباشی^۱.
 ۱۲۷- بعد از مسافت فرسخ^۲ [جلاء الروح].
 ۱۲۸- مفرح یاقوتی.
 ۱۲۹- یخنی بره^۳.
 ۱۳۰- سبزی تازه.
 ۱۳۱- آب یخ.
 ۱۳۲- خربزه شیرین.
 ۱۳۳- بریدن راه^۴، راندن به تعجیل.
 ۱۳۴- هضم غذا^۵ این قدر که نازل به منزل نزول کند.
 ۱۳۵- فتح العقدين که عبارت از بند چاقشور و بند شلوارست نماید

[بیت]

ساقی بیار باده که وقت فراغت است
 لبریز کن پیاله که فرصت غنیمت است

- ۱۳۶- خشک چلاو و مع لازمه بلا قصور و انکسار.
 ۱۳۷- بریان بره^۶.
 ۱۳۸- پلاو غازبانه.
 ۱۳۹- شله تمام اجزا.
 ۱۴۰- خوردن به اشتها.
 ۱۴۱- خواب چهار پهلوی.
 ۱۴۲- وعده به فردا.

فی عدد کیفیات

۱۴۳- راح روح افزا.

۱. م: اکمدک غزلباشی
 ۲. م: فرسخین
 ۳. ب: ندارد م: کذا
 ۴. م: بریدز راه ندارد
 ۵. م: طعام
 ۶. م: بره بریان

- ۱۴۴- تریاک نابلوری^۱.
 ۱۴۵- حبه الخضرای^۲ اصفهانی.
 ۱۴۶- عرق یک آبه اسکندر خانی.
 ۱۴۷- قهوه یمنی.
 ۱۴۸- برش کهنه حکیم خلیل الله^۳.
 ۱۴۹- مفرح یاقوتی و کان مکانه یوم الاربعین فی بطن الشعیر.
 ۱۵۰- مثلث^۴ رومی ترکیه^۵ من القرايه، مذکور است ذیل:
 باد صاف.
 جوز بویا.
 دارچینی.
 بسباس^۶.
 فلفل.
 قرنفل.
 مصطکی^۷.
 هل.
 نارگیل.
 ۱۵۱- عذار الحوش^۸ علی المفلفل^۹.
 ۱۵۲- شیره چی و کوکناری.
 ۱۵۳- طباخ و خباز.
 ۱۵۴- عابد سحرخیز^{۱۰}.

۱. ب: بی نقطه م: حرف سوم ب است د: ناب لری
 ۲. در لغت به معنی بنه است و ظاهراً نام یکی از مکيفات بوده
 ۳. م: خلیل اللهی
 ۴. ب: مسلسل
 ۵. م: ترکیه
 ۶. م: بر باز
 ۷. م: ندارد
 ۸. د: عدد الجوارش
 ۹. د: المقلقل
 ۱۰. د: سانس تارک الصلوه

فصل چهارم

در کلفیات و مخلات و نادیات و بیفکریات

۱۵۵- طلب منصب با وجود افلاس از ارکان دولت.

۱۵۶- گذشتن از طناب قُرق.

۱۵۷- دیدن قرض خواه از دور.

۱۵۸- گذشتن به تعجیل از تبریز.

۱۵۹- ماندن^۱ بی وجه در یزد.

۱۶۰- پوشیدن تاج با عدم تحفیفه^۲؟

۱۶۱- اغماض عین از عیب یاران و مصاحبان^۳.

۱۶۲- [مصاحبت جوان در آن افلاس^۴].

۱۶۳- تعلیم گفتن^۵ در حاشیه نرد.

۱۶۴- نوشتن کتابت به اهل خانه^۶.

۱۶۵- باختن نرد و گنجفه بی گرو.

۱۶۶- گذشتن به تعجیل از یزد^۷.

۱۶۷- احتلام^۸ با منکوحه [خود].

۱۶۸- تدارک جیره قلقچی در سفر خراسان.

۱۶۹- خبر ناامیدی از قاصد جوان.

۱۷۰- مصاحبت خوبان در آن افلاس.

۱۷۱- همزبانی گرجی جدید الاسلام.

۱۷۲- بستن فوطه حمامی.

۱۷۳- گریختن استر.

۱۷۴- گسیختن لجام.

۱. د: بودن

۲. ب: حرف سوم و پنجم و ششم بی نقطه م: کلمه‌ای مانند تحفیفه

۳. م: مصاحبان ندارد

۴. از "م" آورده شد

۵. م: نگفتن و مناسب است

۶. د: شماره‌های ۱۶۳ - ۱۶۰ را ندارد

۷. د: ندارد

۸. م: اغلام د: اعلام

- ۱۷۵- همسایگی غلامان توپخانه.
 ۱۷۶- دخل در شعر^۱ کردن با عدم ادراک.
 ۱۷۷- تکلیف مالایطاق.
 ۱۷۸- نصیحت کردن^۲ جوان بی‌باک.
 ۱۷۹- تواضع رسمی [در] زمستان.
 ۱۸۰- دوش به دوش نشستن تابستان^۳.
 ۱۸۱- دیدن کوزه بی‌یخ در تابستان^۴.
 ۱۸۲- گذشتن از آب کر با اشتر^۵.
 ۱۸۳- شنیدن زیارت نامه از عربان^۶ سامره.
 ۱۸۴- خاییدن نبات.
 ۱۸۵- فرو بردن یخ.
 ۱۸۶- عبوراز چشمه الحاک^۷ بی‌رفیق.
 ۱۸۷- بیماری با عدم پرستار^۸.
 ۱۸۸- کم کردن تریاک دور از منزل.
 ۱۸۹- مرگ مفاجات.
 ۱۹۰- [بیماری با عدم پرستار].
 ۱۹۱- پاک کردن ماهی.
 ۱۹۲- دیدن اشبل در دکان بقالی.
 ۱۹۳- گذشتن از محله دباغان.
 ۱۹۴- خوردن قلیه پوتی^۹ سالی دوبار^{۱۰}.
 ۱۹۵- قسم بزازان قزوین.

۱. د: سفر	۲. م: ندارد
۳. د: باستان	۴. م: در تابستان ندارد
۵. ب: اشتر	۶. م: اعراب
۷. د: الحاقی الهاک باید درست باشد	۸. م: د: ندارد
۹. قلیه از جگر گوسفند	۱۰. د: یک بار

- ۱۹۶- معامله با ساوجیان ناقول^۱.
 ۱۹۷- افطار [روزه] در خانه مردم^۲.
 ۱۹۸- بریدن خربزه بی مزه.
 ۱۹۹- خبر فوت شتر از ساریان.
 ۲۰۰- نبودن آب خانه^۳ در اردو.
 ۲۰۱- نفخ تریاک.
 ۲۰۲- لقمه به تکلیف در آخر طعام.
 ۲۰۳- ریش... عراقی^۴.
 ۲۰۴- جامه صابونی جلالی^۵.
 ۲۰۵- منادمت^۶ آقای بی همت.
 ۲۰۶- شنیدن الفاظ^۷ کجا بودی، شمشیرت کو، قبای دوش کن را چه کردی، تاج را مگردان، سه ماهه گرفته چرا خدمت نمی کنی.

النادیات

- ۲۰۷- تبریزی به دکان^۸.
 ۲۰۸- اردبیلی مرد.
 ۲۰۹- قزوینی بی آهنگ^۹.
 ۲۱۰- خراسانی به همت.
 ۲۱۱- استرآبادی سنی.
 ۲۱۲- اصفهانی هموار.
 ۲۱۳- قمی به^{۱۰} علت.
 ۲۱۴- قزلباش به حقیقت.
 ۲۱۵- رومی... درست.

۱. م: ساده‌های ناقبول د: ناقبول	۲. م: دیگری
۳. م: د: ادب خانه	۴. م: د: عراق
۵. مد: یگان	۶. م: د: ملازمت
۷. م: د: لفظ	۸. م: تبریزی کان، د: به ندارد
۹. د: ندارد	۱۰. م: بی

- ۲۱۶- شیروانی شیعه.
 ۲۱۷- یزدی^۱ به عصمت.
 ۲۱۸- شیرازی بی ادراک.
 ۲۱۹- گیلانی شجاع.
 ۲۲۰- همدانی به همت^۲.
 ۲۲۱- شاعر صادق.
 ۲۲۲- نقاش بی نفاق.
 ۲۲۳- طبّاخ پاک^۳.
 ۲۲۴- خباز چرکن.
 ۲۲۵- پوستین دوز گرم.
 ۲۲۶- زرگر راست.
 ۲۲۷- هندی پا برجا^۴.
 ۲۲۸- کافر بی دیانت.
 ۲۲۹- مسلمان امین.
 ۲۳۰- فرنگی کاذب.
 ۲۳۱- ملحد به انصاف.

المخلات خصوصاً از مطلوب^۵

- ۲۳۲- خمیازه بی حجاب.
 ۲۳۳- خنده بی محل.
 ۲۳۴- دست بازی و پنجه گیری و سرگوشی.
 ۲۳۵- شمشیر چپ چاق کردن^۶.
 ۲۳۶- چرکسی چاکدار پوشیدن.

۱. د: متعصب در نسخه م عبارت را پاک کرده اند

۲. م: جمعیت د: حمیت

۳. م، د: پاکیزه

۴. م، د: برجا

۵. م: جوان: د: جوانان

۶. م: نکردن

۲۳۷- خم شدن با عدم بالا پوش.

۲۳۸- عنان و رکاب دراز گذاشتن.

البیفکریاب

۲۳۹- اعتماد بر زن کردن.

۲۴۰- بی آذوقه به یساق رفتن.

۲۴۱- در سادگی شراب خوردن.

۲۴۲- تاخت به قلعه^۱ بردن.

۲۴۳- مذاق^۲ با ... نا آزموده کردن.

۲۴۴- تنها بودن با آن که عقل مانعه نداشته^۳ باشد و آلات^۴ جارحه داشته باشد.

۲۴۵- اصلاح سخن مردم با عدم ادراک^۵.

۲۴۶- خصوصیت مکرر.

۲۴۷- منکوحه مکرر نگاه داشتن.

۲۴۸- ملازمان نا اعتماد^۶.

فصل پنجم

در ذکر فصول اربعه

گذراندن اوقات و طلب یاران قابل اختلاط الربیع^۷

۲۴۹- هرات و تبریز^۸ و همدان.

۲۵۰- همت سحرخیزان.

۲۵۱- شب زنده داری با جوانان.

۲۵۲- نماز صبح به جماعت.

۱. م: د: ندارد

۲. کذا، ظاهراً مزاج (مزاج) همان طور که در همایون نامه تألیف گلبدن بیگم آمده است.

۳. ب: داشته

۴. م، د: آلت

۵. د: ندارد

۶. د: اعتماد

۷. م، د: ایام ربیع

۸. م: تبریز ندارد

[بیت]

- طرفه زمانی است دم صبح‌گاه هم ورعش خوش بود و هم گناه
- ۲۵۳- خوردن برش^۱ و افیون.
- ۲۵۴- طلوعیدن کیف.
- ۲۵۵- سر زدن آفتاب.
- ۲۵۶- گرفتن سر راه جوان.
- ۲۵۷- بیرون آمدن خواجه‌زاده^۲، کیف مایتنفق.
- ۲۵۸- واکشیدن نگاه لطف‌آمیز.
- ۲۵۹- گرفتن مواجب سالیانه.
- ۲۶۰- یافتن یاران همزیان^۳.
- ۲۶۱- اظهار تقرب.
- ۲۶۲- عرض تجمل.
- ۲۶۳- تکلیف مصاحبان چاشته^۴ خور.
- ۲۶۴- تدارک مشروبات و مطعومات یومیه^۵.
- ۲۶۵- مطالعه کتاب.
- ۲۶۶- ملاحظه تصویر.
- ۲۶۷- تردد ملازمان مقبول.
- ۲۶۸- واکشیدن به طرح.
- ۲۶۹- خمیازه بین‌الصلوتین.
- ۲۷۰- نوشیدن مفرح یاقوتی.
- ۲۷۱- تجدید وضو.
- ۲۷۲- حضور قلب.
- ۲۷۳- میل سواری به استصواب یاران.

۲. م. د: جوان
۴. م. د: خواسته

۱. م. د: ندارد
۳. م. د: مجهز
۵. م. د: ندارد

۲۷۴- برآمدن بر پشت^۱ سمند دیو صولت، شیر هیبت، تنک میان، فراخ سینه،^۲ [کشیده روی]، سیاه چشم، کشیده ناف،^۳ پر خشم، دوربین، [دراز دنب]، کوچک سر^۴، بزرگ سرین^۵، کم خور^۶، جهنده، بلند^۷ دونده که اگر خارخار خار مهمیز در خاطرش خطور کند و یا جنبش^۸ تارقمچی^۹ به خاطرش آید چنان بر جهد که به یک نظر ضبط عنان^{۱۰} هیبت مجموعیش نتوان کرد و مردم دیده اولوالبصار غرق دریای حیرت گردد. آن چنان بر دل و کم عنان که اگر شیر شرز در نظرش آید برگ کاهی نماید و اگر کوه آتش در گذرگاه ببند لمعه آفتاب انگارد. [آن قدر واقف که چون توسن به حيله اميل میدان جست و خیز کند قبل از آن از شغل آن آرمیده باشد].

۲۷۵- عبور از کوی جوان.

۲۷۶- گشت قله^{۱۱} اخی سعید^{۱۲}.

۲۷۷- رفتن سراسر گازرگاه.

۲۷۸- سیر دامن کوه الوند.

۲۷۹- تاختن اسب.

۲۸۰- انداختن تیر.

۲۸۱- مشق قیقاچ.

۲۸۲- برگشتن از همان راه قبل از غروب آفتاب.

۲۸۳- [در یافتن] وصل، عمر دوباره.

- | | |
|---------------------|-------------------------|
| ۱. م. د: اسب | ۲. م. د: ندارد |
| ۳. م. د: ندارد | ۴. م. د: سم |
| ۵. د: به زمین نزدیک | ۶. م. د: پر خور کم آشام |
| ۷. م. د: ندارد | ۸. ب: حش |
| ۹. قمچیر. | ۱۰. م. د: ندارد |
| ۱۱. م. د: قله (؟) | ۱۲. م. د: سعدالدین |

[بیت]

هرچه داری شب نوروز به می ساز گرو
غم روزی چه خوری روز نو و روزی نو

فصل تموز

۲۸۴- ییلاق^۱ سهند و سولان^۲ و الوند^۳ و خرقان.

۲۸۵- برپا کردن خیمه‌های منقش.

۲۸۶- اظهار مضمهر.

۲۸۷- بریدن حوض‌های مربع^۴.

۲۸۸- [جاری] ساختن سرچشمه‌های قدیم.

[شعر]

برنشین بر لب جوی و گذر عمر بین
کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

۲۸۹- والمیدن بعد از نماز صبح معه^۵ بالا پوش.

۲۹۰- خوردن [طعام] چاشته^۶ بر بالای کیف.

۲۹۱- انداختن طرح شکار.

۲۹۲- برآمدن صدای طبل باز.

۲۹۳- گرفتن کبک و تیهو.

[شعر]

چنگلی کردن سیمرغ به خون گگوناست

تیز دارد ز پی صید دلم، شهبازی

۲۹۴- تردد سگ‌های توله و تازی شکاری مکرر^۷.

۱. م. د: ندارد.

۲. د: مولتان.

۳. د: ندارد

۴. م. د: حوض‌های فرنگی.

۵. د: با عدم

۶. م. د: چاشت

۷. م. د: سگ‌های تازی و توله‌های ایغاری

ماراز صید افکنی شوری است در صحرای [دل]

کاهوان صبر می گیرند ترک جای دل

۲۹۵- کشتن میش و قوچ.

۲۹۶- کشیدن کباب.

۲۹۷- وا افتادن در سایه و [آفتاب] کمر.

۲۹۸- پرداختن طاس پلاو^۱.

۲۹۹- تازه کردن مکيفات.

۳۰۰- دیدن رودخانه های عظیم.

۳۰۱- ...

۳۰۲- بستن فوطه های سیاه حریر ته نما.

۳۰۳- کشیدن دام ماهی^۲.

بود عیان ز دام ماهی سیمین^۳(؟)

ز کیسه های مشبک، نمودن زر و سیم

۳۰۴- ملاحظه عبور گله گوسفند.

۳۰۵- گرفتن بره های شیر مست.

۳۰۶- تدارک یراق سه ماه^۴ غیر مکرر، آرزو عیب نمی باشد.

فصل پاییز

۳۰۷- هرجا بودن به طلب میوه های لذیذ، به دست خود چیدن خالی از

عیشی^۵ نیست.

۳۰۸- خریزه کاریز(و) مشهد.

۳۰۹- ساق عروس قم.

۳۱۰- دود چراغ فیض آباد.

۳۱۱- شاه پسند^۶ شهریار.

۲. م. د: ماهی ندارد.

۴. د: ماهه (مناسبت ترست)

۶. شاه پسند نام یکی از آبادی های شهریار است.

۱. شاید خوراکی نظیر طاس کباب.

۳. م. د: ز تن زرنگار ماهی سیم.

۵. م. د: از عیشی ندارد.

- ۳۱۲- بیغمی عبدالعظیم.
 ۳۱۳- میرزائی دامغان.
 ۳۱۴- اوغری آپارمز^۱ مرند.
 ۳۱۵- کشمش فخری هرات.
 ۳۱۶- گلابی استرabad.
 ۳۱۷- شاهانی قزوین.
 ۳۱۸- توت سرخ ابرقو^۲.
 ۳۱۹- اندرون مداخل حصار موصل.
 ۳۲۰- سیب سلطانی تبریز.
 ۳۲۱- سرشار^۳ قلعه بیست^۴ (شاید بُست).
 ۳۲۲- شفتالوی زعفرانی تبریز.
 ۳۲۳- کاردی منقay یزد^۵.
 ۳۲۴- گزنه همدان.
 ۳۲۵- خورده رازقه^۶ تبریز.
 ۳۲۶- ملجی^۷ اردوباد^۸.
 ۳۲۷- انار بیدانه [سرخه] سمنان.
 ۳۲۸- [انار دانه نمای یزد].
 ۳۲۹- انار میخوش اردستان.
 ۳۳۰- امرود گلابی بسطام.
 ۳۳۱- [قلیجی اربوباد].
 ۳۳۲- حله رمسه (؟) همدان.

۱. د: ارغری انار چه مرند، معنی ترکی آن "دزد نمی برد" (پاسخ دکتر محمد امین ریاحی)

۲. از ز شمار؟ .. ندارد.

۳. د: سرشاخ.

۴. م: د: مثقالی یزد.

۵. د: قلعه سیب (؟)

۶. د: رازقی.

۷. د: قلیجی، شاید بلخی باشد که در اصفهان شناخته آیند (جغرافیای اصفهان، تحویلدار، ص ۴۴). ملجی

۸. م. د: این را ندارد.

هم می توان خواند.

۳۳۳- هندوانه قراقاش.

۳۳۴- سیب و به آرایش اصفهان.

۳۳۵- حرامی اخلاطی^۱.

۳۳۶- هندوانه دیمی قزوین.

۳۳۷- [شفتالوی] کاردی بسطام.

۳۳۸- [شفتالوی] آردی کند و سلقان.

۳۳۹- خیارکنار شط بغداد.

۳۴۰- خیارگیلانی و^۲ استرآباد.

۳۴۱- سرخ لاله^۳ لاهیجان.

۳۴۲- قیسی سرمشک^۴ اصفهان.

۳۴۳- تجیه گیلان.

۳۴۴- خلوننی^۵ (؟) تبریز.

۳۴۵- نوری شهریار.

۳۴۶- خزان ریز اصفهان.

۳۴۷- انجیر حلب.

۳۴۸- گیلان تبریز.

۳۴۹- خرماي [خستاوی] بغداد.

۳۵۰- قصب [اسرشی] رباحیه^۶.

۳۵۱- بادام منقاي^۷ سمنان.

۳۵۲- لیموی استرآباد.

۳۵۳- نارنج گیلان.

۱. د: شماره‌های ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۵ را ندارد.

۲. دایره خیاره

۳. م. د: سرخه دله.

۴. م. سرمش: د: سرمش. یزدی به زردآلو خشک (با هسته) سرمش گفته می‌شود، و ممکن است کلمه از یک سرچشمه باشد.

۵. د: ندارد.

۶. اصل بی نقطه ممکن است رباحیه نزدیک حله درست باشد.

۷. م. د: منقا و بادام

۳۵۴- ترنج تنک آبن^۱.

۳۵۵- آلوچه گیلان^۲.

۳۵۶- آلوی بخارا.

۳۵۷- آمله هند.

فصل زمستان

۳۵۸- بغداد و برج اولیاء، دارالمومنین استرآباد
۳۵۹- مشرف شد [ن] به زیارت^۳ عتبات عالیات [۲۶ الف]

[شعر]

خوش آن کس که باشد به صدق و صفا گهی در نجف گاه در کربلا
۳۶۰- [در یافتن] زیارت همه روزه امام البر و البحر علی بن موسی بن جعفر
علیه السلام.

[شعر]

«صادق» از فخر و شرف^۴ سر به فلک ساید رواست
زان که خاک درگه سلطان علی بن موسی رضا است^۵
۳۶۱- سراسر کنار [جسر] و ملاحظه شط.

[شعر]

کنار جسر و می موصل و شط بغداد
غریب را وطن خویش می رود^۶ از یاد
۳۶۲- مصاحبان^۷ قهوه خانه.
۳۶۳- خوردن افیون^۸.
۳۶۴- آمدن جوانان قهوه فروش.

۱. تنکابن

۳. م. تلثیم

۵. م. د: عطار برج اولیاست.

۷. م. د: مصاحب حریفان

۲. م. د: ندارد.

۴. م. د: صادقی گر از شرف.

۶. د: می برد

۸. و ۳ د: این دو مورد را ندارد.

به قهوه خانه از بهر قهوه جا کردم

به یاد باده^۱ کشم جام قهوه^۲ را هر دم

۳۶۵- خوابیدن در زیر طالار^۳.

۳۶۶- تماشای [ترشح] باران.

۳۶۷- در هم رفتن درختان نارنج و لیمو.

۳۶۸- نمودن سبزه‌ها و گل‌های سر دیوار.

۳۶۹- غلوی سیه چشمان و سیه پوشان^۴ مکمل^۴ و مسلح.

۳۷۰- سوختن بخاری.

۳۷۱- حرارت منقل.

۳۷۲- بخور سیب و گلاب^۵ و فتیله عنبر و حسن لبان.

۳۷۳- وگشنه تناول کردن طعامهای لذیذ خصوصاً چلاو کباب^۶ گوشت تذرو.

ترتیب حلویات و تنقلات

۳۷۴- قند محمودی.

۳۷۵- قرص لیموی.

۳۷۶- شکر پاره.

۳۷۷- شکر پنیر.

۳۷۸- لوزینه.

۳۷۹- آب نبات با رقاق^۸ شکر.

۳۸۰- نقل تا: مکرر.

۳۸۱- لوای صابونی^۹.

۳۸۲- [ساق عروس].

۱. ب: قهوه.

۳. م: خوابیدن تالار.

۵. د: پرگلاب. کذا شاید سیب گلاب

۷. د: + مشاس (?)

۹. م: د: صعبونی.

۲. ب: باده

۴. اصل: مزلف

۶. م: کباب تورنگ

۸. م: د: برماق.

- ۳۸۳- بخ در بهشت.
 ۳۸۴- نان گرجی^۱.
 ۳۸۵- کفک^۲.
 ۳۸۶- قابک.
 ۳۸۷- پالوده.
 ۳۸۸- فرنی.
 ۳۸۹- سیر، سواره^۳ سبز میدان.
 ۳۹۰- طواف امامزاده خواستکه روز^۴.
 ۳۹۱- گشت باغ سواره.
 ۳۹۲- چیدن بنفشه صد برگ.
 ۳۹۳- هوای رودخانه کیفیت خور^۵.
 ۳۹۴- شکار^۶ کنارگران و خراس خانه^۷ غنیمت است، اگر ترکمان نباشد، والا صدقلو خبار^۸(؟)^۹ پیش نباید رفت که سر در خطر است و پای چناری عبارت از ایشان^{۱۰} است.

[بیت]

آن که از بندگان درگاه است تا صد قلو چنار همراه است
 غرض از نوشته، مشق جنون می نمود^{۱۱} و مدّعا از این خیال پلاو و
 سهل است^{۱۲} مر غافلان متمول دنیا را.
 ای عزیز زر از بهر خوردن است و دادن نه از بهر نهادن.
 برای نهادن چه سنگ و چه زر زر از بهر خوردن بود ای پسر^{۱۳}

۱. د: کرمی.
 ۲. م: د: کفشک
 ۳. د: سیرو سراری
 ۴. م: کذا م. د: خاصه رود.
 ۵. م: جور ولی د: خورولی
 ۶. م: د: سیر و گشت.
 ۷. ظاهراً نام محلی است کلمه اگر فارسی باشد معنی آسیا دارد و اگر عربی باشد معنی کارگاه سفال گری.
 ۸. م: تا صدقلو چنار، د: با صد قلچماق تا صدقلو چنار.
 ۹. د: این.
 ۱۰. د: دنباله تا آخر عبارت ندارد.
 ۱۱. د: بی نمود.
 ۱۲. د: پلاو نابود تنبیهی است مر.
 ۱۳. د: مصراع‌ها پس و پیش است و به جای پسر «پدر» دارد.

فهرست واژه‌ها، منسوبات، مدنیات تبرستان

www.tabarestan.info

اردو ۲۰۰	آ
اسب ۲۷۹ (سمند)	آبخانه (مستراح) ۲۰۰
استر ۱۷۳، ۳۸	آب خورش (آب خوردنی) ۷۴
استر پهن سرین ۳۰	آب نبات با رقاق شکر ۳۷۹
استر رهوار بردعی ۳۰	آبنوس ۶۲
استر کشیده ناف ۳۰	آب یخ ۱۳۱
استر کف اندازه ۳۰	آجیده ۱۰۳
استر کوچک سر (سم) ۳۰	آرد میده دامغانی ۴۳
استر لجام خوی ۳۰	آفتاب ۲۵۵
استر نرگسی زن ۳۰	آفتاب ۲۵۵
اشبل (تخم ماهی) ۱۹۲	آقای بی‌همت ۲۰۵
اصلاح سخن مردم ۲۴۵	آلات حاربه ۲۴۴
اصلاح شعر شاعر ۱۷۶	آلوچه گیلان ۳۵۵
اطلس مشکى ۱۰۹	آلوی بخارا ۳۵۶
اغماض عین ۱۶۱	آینه آوردن ۲۲
افطار ۱۹۷	آمله هند ۳۵۷
افلاس ۱۶۲، ۱۵۵	
افیون ۲۵۳، ۳۶۳	الف
امرو د گلابی بسطام ۳۳۰	احتلام ۱۶۷
انار بی دانه سرخه سمنان ۳۲۷	ارخالق ۱۰۵

بهار (فصل) ۲۴۹ تا ۲۸۱
 بیجه ۵۴
 بیغمی، خربوزه ۳۱۲
 بیفکریات ۲۳۹ تا ۲۴۸
 بیماری ۱۹۰

پ

پائیز (فصل) ۳۰۷ تا ۳۵۷
 پاتابه ۸۴
 پالوده ۳۸۷
 پای تختی ۶۸
 پای چناری ۳۹۴
 پرستار ۱۹۰
 پشته سوار ۲۸
 پلاو ۲۹۸، ۳۹۴
 پنجه گیری ۲۳۴
 پنیر تازه ۴۸
 پنیر قراباغی ۱۲۲
 پوستین دوز گرم (?) ۲۲۵
 پیاز طارمی ۵۲
 پیحان یللی واکرد؟ ۱۱۳
 پیراهن ته نما ۱۰۴
 پیل حلقه به گوش خراسانی ۷۲

ت

تابستان (فصل) ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۸۴ تا ۳۰۶
 (تموز)
 تاج را برگردان ۲۰۸
 تازی شکاری ۲۹۴
 تالار = طالار

ب

انار دانه نمای یزد ۳۲۸
 انار می خوش اردستان ۳۲۹
 انجیر حلب ۳۴۷
 انگور شاهانی قزوین ۳۱۷
 اهل خانه ۱۶۴
 بادام متقای سمنانی ۳۵۱
 باده صاف ۱۵۰
 بادبج اطلس مشکى ۱
 باز (پرنده) ۹۰
 بالا پوش ۹، ۲۳۷، ۲۸۹
 بخاری ۳۷۰
 بخور سیب ۳۷۲
 بخور سیب و گلاب ۳۷۲
 بخور گلاب ۳۷۲
 بخیه دوزی ۳۵
 برادر کوچک ۱۷، ۱۹
 برش (از مکيفات) ۲۵۳
 برش کهنه ۱۲۰
 برش کهنه حکیم خلیل الله (الهی) ۱۴۸
 برنج جرمه استر آبادی ۴۵
 بره ۱۳۷
 بره شیر مست ۳۰۵
 بریان بره ۱۳۷
 بزاز قزوین ۱۹۵
 بسباس ۱۵۰
 بقالی ۱۹۲
 بنفشه صد برگ ۳۹۲
 به آرایش اصفهان ۳۳۴

- تبخاله ۶
تبر هیمه شکاف ۷۶
ترشی خیار بیجہ ہمدانی ۵۴
ترکش کیمخت بخیه دوزی ۳۵
ترنج تنکابن (تنک آبن) ۳۵۴
تریاک ۱، ۲۰۱
تریاک تابلوری (?) ۱۴۴
تصویر ۲۶۶
تصویر کار بھزاد ۷۰
تکلیف مالایطاق ۱۷۷
تنقلات ۳۷۴ تا ۳۹۳
تنگ قبا ۹
تنگہ ۳۱ (قلناق)
تواضع رسمی ۱۷۹
توپخانہ ۱۷۵
توت سرخ ابرقو ۳۱۸
تولہ ۲۹۴
تولہ ابقازی ۸۹
تہ نما ۱۰۴، ۳۰۲
تیر ۲۸۰
تیر سفینہ (?) سوفار عقاب پر یازده مشتی
بخارائی ۳۶
تیہو ۲۹۳
- ج
جامہ صابونی جلالی ۲۰۴
جدید الاسلام ۱۷۱
جزودان یک ورقی ۷۰
جغرات معطر کوچہ باغی ۴۸
جل خرسک اورسی ۸۰
- جلاء الروح (از مکیفات) ۱۲۷
جناق بہ دلخواہ شکن ۲۸
جنون ۳۹۴
جنیبت سیہ زانو بی نشان ۵۸
جوان بی باک ۱۷۸
جوان چہار ابرو ۱۱
جوان سبیل تاب دادہ ۷
جوان قوی ہیکل ۹
جوان قہوہ فروش ۳۶۴
جوز بویا ۱۵۰
جیرہ قلقچی ۱۶۸
- چ
چاشتنہ ۲۹۰
چاشتنہ خور ۲۶۳
چاشنی صندلی زدہ استر آبادی ۵۶
چاقشور ۱۳۵
چاقشور ارغوانی ۱۰۸
چاق کردن (شمشیر) ۲۳۵
چپ اندر راست ۳۰
چپ چاق کردن = چاق کردن
چرخ (پرنده) ۹۰
چوکسی چاکدار (نوع لباس) ۲۳۶
چلاو ۱۳۶
چلا و کباب ۲۷۳
چوب ہندی ۷۷
چہار ابرو ۱۱
چہار پھلو ۱۴۱
چہار تار ۹۵
چیت ۱۰۷

- خریزه میرزایی دامغان ۳۱۳
 خرچین (خورجین) ۸۵
 خرچین رکیب سقرلات قرمزی ۵۹
 خرسک اور/سی/ (روسی) ۸۰
 خرماي [خستاوی] بغداد ۳۴۹
 خزان ریز اصفهان (ظاهراً زردآلو) ۳۴۶
 خط ۷۰
 خلوتی (؟ بی نقطه) تبریز (ظاهراً زردآلو) ۳۴۴
 خمیازه بی حجاب ۲۳۲
 خنجر ۱۱۴، ۲۰
 خنده بی محل ۲۳۳
 خواب چهارپهلوی ۱۴۱
 خواجه زاده ۱۹، ۲۳، ۲۵۷
 خورجین = خرجین
 خیابان استرآباد ۳۴۰
 خیابان بیجه همدانی ۵۴
 خیابان شط بغداد ۳۳۹
 خیابان گیلان ۳۴۰
 خیک آب خورش بغدادی ۷۴
 خیمه ۳۹
 خیمه منقش ۲۸۵
 د
 دارای (پارچه) ۱۰۶
 دارچینی ۱۵۰
 دامغانی ۴۳
 دام مای ۸۲، ۳۰۳
 دباغ ۱۹۳
 دست بازی ۲۳۴
- ح
 حافظ قرآن ۹۷ تا ۹۹، ۱۰۱
 حبه الخضرای اصفهانی ۱۴۵
 حریر ۳۰۲
 حریف پرزور بی وقوف ۹۳
 حظ: خطبه ۲
 حظیات: در خطبه ۲
 حلقه به گوش ۷۲
 حلوی صابونی (صعبوتی) ۳۸۱
 حلویات ۳۷۴ تا ۳۸۸
 حله رمسر (?) همدان ۳۳۲
 حمام ۱۷۲
 حمامی ۱۷۲
 حوض فرنگی ۲۸۷
 حوض مربع ۲۸۷
- خ
 الخائف خائن ۶
 خامه واسطی ۶۴
 خانه زاد مرنه و مرنجان ۲۹
 خباز ۱۵۳
 خباز چرکن ۲۲۴
 خراش خانه ۳۹۴
 خریزه ۱۹۸
 خریزه اوغری آپارمزمرد ۳۱۴
 خریزه خراسان ۱۴
 خریزه دود چراغ فیض آبادی ۳۱۰
 خریزه ساق عروس قمی ۳۰۹
 خریزه شاه پسند شهریار ۳۱۱
 خریزه کاریز مشهد ۳۰۸

- دست پیچ ۵۷
 دکان ۲۰۷
 دندان ماهی ۶۶
 دوات پای تختی ۶۸
 دود چراغ (خربوزه) ۳۱۰
 دوشاب شهریار ۵۰
 دولت ۱۵۵
 دیگ ۴۱
 دیگ برگ ۱۴۱ (اکنون دیگر گفته می شود)
 دیم ۳۹۰
- س
- ساغری ۱۱۴
 ساربان ۱۹۹
 ساق عروسی ۳۸۲
 ساق عروس قمی (خربوزه) ۳۰۹
 سایبان کش ۳۹
 سبز میدان ۳۸۹
 سبزی تازه ۱۳۰
 سبزی حکم آبادی ۵۳
 سبیل تاب داده ۷
 ستم شریک ۱۶
 سرتراش ۱۶۹
 سرچشمه ۲۸۸
 سرخ لاله لاهیجان (شاید نوعی زردآلو)
 ۳۴۱
 سرکه دوشاب شهریار ۵۰
 سرگوشی ۴، ۸، ۲۳۴
 سرگیری ۷
 سرمشک اصفهان ۳۴۲ (زردآلو)
 سفر ۲۷ تا ۱۱۹
 سفولات قومی (پارچه) ۵۹
 سگ تازی ۸۸
 سلطانی ۳۲۰
 سمند = اسب
 سمند بزرگ سرین ۲۷۴
- ر
- راح روح افزا (مکیفات) ۱۴۳
 رازقه (رازقی؟) ۳۲۵
 الرفیق ثم الطريق ۲۷
 رقاق شکر ۳۷۹
 رکاب ۲۳۸
 رکابدار ۱۸، ۱۰۲، ۲۳۸
 رکیب ۵۹
 روح افزا ۱۴۳
 روغن خطایی ۴۷
 رهنورد ۲۲
 ریش....عراقی ۲۰۳
- ز
- زردآلو = سرمشک، قیسی، خزان ریزه،
 نوری
 زرگر راست ۲۲۶
 زعفرانی ۳۲۲
 زمستان (فصل) ۱۷۹، ۳۵۸ تا ۳۷۳

شاعر صادق ۲۲۱	سمند پرچم ۲۷۴
شان عسل ۵۵	سمند پر دو ۲۷۴
شاهانی قزوین (انگور) ۳۱۷	سمند تارقمچی ۲۷۴
شاه پسند شهریاری (خریزه) ۳۱۱	سمند تنک میان ۲۷۴
شپش مقشر کردن ۱۲	سمند دوربین ۲۷۴
شتر ۱۹، ۲۰۱	سمند دیو صولت ۲۷۴
شتر قوت ۱۰۲	سمند سیاه چشم ۲۷۴
شتر قوتی ۹۶	سمند فراخ سینه ۲۷۴
شتل = شطل	سمند کشیده ناف ۲۷۴
شراب خوردن ۲۴۱	سمند کم خور ۲۷۴
شطرنج صغیر ۹۲	سمند کوچک سر (سم؟) ۲۷۴
شطرنج کبیر ۹۲	سنگ سودا ۱۱۷
شطل خور (شتل در قمار) ۹۴	سنتفه ناف (بی نقطه) ۱۰۷
شعر خوب ۶۱	سواره ۳۸۰
شعر - دخالت دیگری در آن ۱۷۶	سواری ۸، ۲۷۳
شفتالو ۳۲۲	سوداگر زاده ۲۸
شفتالوی آردی کند و سلقان ۳۳۸	سوفار ۳۶
شفتالوی بخلی اردوباد ۳۲۶	سه بیتی (قطعه خط) ۷۰
شفتالوی زعفرانی تبریز ۳۲۲	سه پایه چوب هندی ۷۷
شفتالوی کاردی بسطام ۳۳۷	سه ماهه ۲۰۶
شفتالوی گزنه همدان ۳۲۴	سیب ۳۷۲
شفتالوی منقay یزد ۳۲۳	سیب اصفهان ۳۳۴
شکار ۲۹۱، ۳۹۴	سیب حرامی اخلاطی ۳۳۵
شکر (رقاق) ۳۷۹	سیب سلطانی تبریز ۳۳۵
شکر پاره (شیرینی) ۳۷۷	سیب سرشار قلعه پیست ۳۲۱
شلور ۱۳۵	سیب گلاب ۳۷۲
شله (شیرینی) ۱۳۹	
شمشیر چپ چاق کردن ۲۳۵	ش
شمشیرزن ۲۸	شاطر ۱۸، ۱۰۲
شمشیرت کو ۲۹۶	شاعر ۱۷۶

- شمشیر قمی ۳۳
 شهادت ۲۱
 شیر شتر ۱۸۹
 شیرچی ۱۵۱
 شیشک ترکمانی ۴۴
- ص
 صابون جلالی ۲۰۴
 صابون حلبی ۱۱۶
 صابون کف مال عراقی ۱۰۲
 صابونی = حلوا
 صادق (مؤلف) ۳۶۰
 صعبونی = صابون؟
 صمغ ۶۷
 صندل ۵۶
 صوف مرقع (اصل: مربع) ۱۱۵
- ط
 طالار ۳۶۵
 طبّاخ ۱۵۲
 طبّاخ پاک ۲۲۳
 طبل ۲۹۲
 طناب فرق ۱۵۶
 طبار گوشه ۳۴
- ع
 عاج ۶۲، ۳۴
 عاشق ۱ تا ۲۶
 عاشق صادق ۱۵، ۲۵
 عذار الحسوس علی المفلفل (?) ۱۵۶
- غ
 غروب آفتاب ۲۸۲
 غلاف ساغری ۱۱۴
 غمض عین ۱۶۱
 غلامان توپخانه ۱۷۵
- ف
 فتیلۀ عنبر ۳۷۲
 فخری هرات (کشمش) ۳۱۵
 فرش ۴۰
 فرنگی کاذب ۲۳۰
 فرنی ۳۸۸
 فصل سال ۲۴۹ تا ۳۹۴
 فلفل ۱۵۰
 فوطۀ حمامی ۱۷۲
 فوطۀ دارایی ۱۰۶
 فوطۀ سیاه حریر ۳۰۲
- ق
 قابک ۳۸۵
 قاصد جوان ۱۶۹

ک	قبای تنگ آجیده ۱۰۳
کارد ۱۱۴	قبای دوش کن ۲۰۶
کارد حلبی ۷۵	قزابه ۱۵۰
کاردی = شفتالو	قرص لیمو ۳۷۵
کاریز مشهد (خربوزه) ۳۰۸	قرض خواه ۱۵۷
کاغذ خطائی ۶۹	قرق ۱۵۶
کافر بی دیانت ۲۲۸	قرمساق ۱۰
کیاب ۲۹۶، ۳۷۳	قرنفل ۱۵۰
کیک ۲۹۳	قزلباش ۲۱۴، ۱۲۶
کتاب ۲۶۵	قزلباش به حقیقت ۲۱۴
کتاب ترکی ۶۱	قسم بزاقات قزوین ۱۹۵
کتاب فارسی ۶۱	قصب [سرشی] رباحیه (?) ۳۵۰
کجا بودی ۲۰۶	قطار ۳۸
کدخدائی ۲۵ (زنا شویی)	قطعه خط ۷۰
کسمه نفس (بی نقطه، شاید نقش) بوریای	قطیفه جیت سنتفه (?) بی نقطه) باف بکمی
بغدادی ۱۲۵	(?) ۱۰۷
کشمش فخری هرات ۳۱۵	قلتااق اوزیکی دو تنگه ۳۱
کفش ۱۱۰	قلعه ۲۴۲
کفک (شیرینی) ۳۸۵	قلقچی ۱۶۸
کف مال ۱۰۲	قلمتراش یزدی ۶۵
کلاه اووروسی ۱۱۲	قلیجی اردوباد (ظ امروز) ۳۳۱
کلاه شیروانی ۸۳	قلیبه پوتی ۱۹۴
کلفیات ۱۵۵ تا ۲۰۶	قند محمودی ۳۷۴
کمان عاج ۳۴	قمچی ۲۷۴
کوچه باغی ۴۸	قهوه خانه ۳۶۲
کوزه بی یخ ۱۸۱	قهوه فروش ۳۶۴
کوکناری ۱۵۱	قهوه یمنی ۱۴۷
کیسه مال ۱۱۸	قیسی سرمشک اصفهان ۳۴۲
کیف ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۸۸	قیقاج ۲۸۱
کیفیات ۱۴۳	

- کیفیت خور ۳۹۳
 کیمخت ۳۵
 گ
 گرجی جدیدالاسلام ۱۷۱
 گرده (نان) قزلباشی ۱۲۶
 گلاب استرآبادی ۳۱۶
 گلابی بسطام ۳۳۰
 گلابی: نیز امرود دیده شود
 گنجقه ۹۱
 گنجقه بی گرو (بی نقطه) ۱۶۵
 گوسفند ۲۹۵
 گوسفند نر شیشک ترکمانی ۴۴
 گیلان تبریز ۳۴۸
 ل
 لباس چرکسی ۲۳۶
 لجام ۱۷۸، ۳۰
 لجام چهارحلقه ۳۲
 لقمخ ۲۰۲
 لنگه ۳۵
 لوزینه ۳۷۸
 لوند ۱۱۸، ۱۸
 لیمو ۳۷۵، ۳۶۷
 لیموی استرآباد ۳۵۲
 م
 ماست چکیده ۱۲۳
 ماکولات ۱۲۰ تا ۱۵۴
 ماهی ۱۹۳
 ماهی، دام ۸۲
 ماهی دست پیچ گیلانی ۶۷
 ماهی سیم
 ماهی گیلان ۴۶
 مجمره مشبک ۶۳
 محبره آبنوس ۶۲
 محبره عاج ۶۲
 محله دباغان ۱۹۳
 محمودی (قند) ۳۷۴
 مخلات ۵۵ تا ۲۰۶ و ۲۳۳ تا ۲۳۸
 مذاق (?) ۲۴۳
 مریات ۱۲۱
 مرغ مسمن ۵۷، ۴۶
 مرقع ۱۱۵
 مرکب صمغ ۶۷
 مرگ مفاجاة ۱۸۹
 مرنج و مرنجان ۲۹
 مروحه ۷۸
 مزاق (?) ۲۴۳
 مزلف ۲۹
 مزبوا ۱۴
 مثلث (?) رومی ۱۵۰
 مسلمان امین ۲۲۹
 مسمن (مرغ) ۵۷، ۴۶
 مشبک ۶۲
 مشروبات ۱۲۰ تا ۱۵۴، ۲۶۴
 مشمع ۵۹
 مشق جنون ۳۹۴
 مشق قیقاج ۲۸۱
 مصاحب چاشته خور ۲۶۳

- مصطکی ۱۵۰
مطعومات ۲۶۴
مطهره رومی ۷۱
مفروح یاقوتی (از مکيفات) ۱۲۸، ۱۴۹، ۲۷۰
مقش کردن ۱۲
مقط دندان ماهی ۶۶
مقطعات (قطعات خط) ۷۰
ملازم مقبول ۲۶۷
ملحد بی انصاف ۲۳۱
مندیل سر زر ۱۱۱
منصف ۱۵۵
منقا ۳۲۳، ۳۵۱
منقل ۳۷۱
منکوحه ۱۶۷، ۲۴۷
مواجب سالیانه ۲۵۹
موزه موش کحجه (?) ۱۱۰
مهمیز ۲۷۲
میخ ۸۷
میده (آرد) ۴۳
میرزائی دامغان (خربوزه) ۳۱۳
میرشکار ۹۰
- ن
- نادریات ۲۰۷ تا ۲۳۱
نارجیل ۱۵۰
نارنج گیلان ۳۵۳
نان قزلباشی = گرده نان گرجی ۳۸۴
نبات ۱۸۴
نخود سرد رودی ۵۱
- نرد ۹۱، ۱۶۲، ۱۶۵
نرگسی زن ۳۰
نرم شانه ۲۱
نطع ۷۹
نعل ۸۶
نقاش بی نفاق ۲۲۲
نقل تاز؟ مکرر ۳۸۰
نماز صبح ۲۵۲، ۲۸۰
نمد جامی ۷۳
نمدین پوش ۲۸
نمک سنگ خرقانی ۴۹
نوبر ۱۴
نوزی شهریار (ظ) «زدرآلو» ۳۴۵
نیمتنه ۱۰۴
- و
- واسوز ۱۹
واکشیدن ۲۶۸
والمیدن ۲۸۹
- ه
- هزار و یک روز کامرانی ۲۹
هل ۱۵۰
[هلو] آردی بسطام ۳۳۷
[هلو] سلقان (سولقان) ۳۳۸
[هلو] کاردی ۳۳۷
[هلو] کند ۳۳۸
همت سحر خیزان ۲۵۰
همزبان گرجی جدیدالاسلام ۱۷۱
هندوانه دیمی قزوین ۳۳۶

هیمه ۷۶

بنخ در بهشت ۳۸۳

یخنی ۴۲

یراق ۳۰۶

یساق رفتن ۲۴۰

یک آبه = عراق ۱۴۶

یک ورق = جزودان ۷۰

یلاق ۲۸۴

ی

یاپنجی اوزبکی (نوعی لباس) ۸۱

یاران شطل خورا مستعد ۹۴

یاران همزمان ۲۶۰

یازده هشتی ۳۶

بنخ ۱۸۵

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست جغرافیائی

آ - الف

آب کر (رودخانه) ۱۸۲

ایرفو ← قبا ۱۰۳

ایرفو ← توت سرخ ۳۱۸

اخلاط ← سیب حرامی ۳۳۵

اردبیلی ← مرد ۲۰۸

اردستان ← انار میخوش ۳۲۹

اردوباد ← شفتالو بلخی ۳۲۶

اردوباد ← قلجی ۳۳۱

اروس (روس) ← جل خرسک ۸۰

استرآباد ۳۵۸

استرآباد ← برنج جرمه ۴۵

استرآباد ← چاشنی صندل زده ۵۶

استرآباد ← خیار ۳۴۰

استرآباد ← گلابی ۳۱۶

استرآباد ← لجام ۳۲

استرآباد ← لیمو ۳۵۲

استرآبادی ← سنی ۲۱۱

اصفهان ← حبة الخضراء ۱۴۵

اصفهان ← خزان ریز ۳۴۶

اصفهان ← سرمست ۳۴۲

اصفهان ← سیب ۳۳۴

اصفهان ← قیسی ۳۴۲

اصفهان ← هموار ۲۱۲

الوند (کوه) ۲۸۴

امامزاده خواستکه (خاصه) ۳۹۰

اوزبک ۳۱

اوزبک ← یانچی ۸۱

ایفاز (?) ← توله ۸۹

ب

بخارا ← آلو ۳۵۶

بخارا ← تیر سفید ۳۶

برج اولیا ۳۵۸

بردع ← استر ۳۰

بست ۳۲۱

بسطام ← هلو آردی ۳۳۷

بسطام ← گلابی ۳۳۰

- بغداد ۳۵۸
 بغداد ← خرما ۳۴۹
 بغداد ← خیار ۲۳۹
 بغداد ← خیک آب خورش ۷۴
 بغداد ← کسمه نفس بوریا (بی نقطه) ۱۲۵
 بلخ ۳۲۶

د

- دامغان ← آرد میده ۴۳
 دامغان ← خریزه میرزائی ۳۱۳

ر

- ریاحیه (بی نقطه) ← قصب ۳۵۰ (شاید
 رماحیه)
 روم ۳۷، ۱۵۰
 روم ← مطهره ۷۱
 رومی ← درست ۲۱۵

س

- سامره ۱۸۳
 ساوجی ← معامله ۱۹۶
 سبلان ← سولان
 سرخه ۳۲۷
 سرد رود ← نخود ۵۱
 سلقان (سولقان) ← [هلو آردی] ۳۳۸
 سمنان ← اتار پیدانه ۳۲۷
 سمنان ← بادام منقا ۳۵۱
 سولان (سبلان - کوه) ۲۸۴
 سهند (کوه) ۲۸۴

ت

- تبریز ۱۵۸، ۲۴۹
 تبریز ← خلوننی (بی نقطه) ۳۴۴
 تبریز ← سیب سلطانی ۳۲۰
 تبریز ← شفتالوی زعفرانی ۳۲۲
 تبریز ← گیلان ۳۴۸
 تبریزی ۲۰۷
 ترکمان ۳۹۴
 ترکمان ← شیشک ۴۴
 تنکابن ← ترنج (برنج؟) ۳۵۴

ج - چ - ح

- جام ← نمد ۷۳
 چرکس ← چرکسی چالدار ۲۳۶
 چشمه الهاک ۱۸۶
 حجاز ۳۷
 حکم آباد ← سبزی ۵۳
 حلب ← انجیر ۳۴۷
 حلب ← صابون ۱۱۶
 حلب ← کارد ۷۵

خ

- خراسان ← ۱۴، ۱۶۸

ش - ط

- شاهرود ← عسل ۵۵
 شطّ بغداد ۳۶۱
 شهریار ← خربوزه شاه پسند ۳۱۱
 شهریار ← دوشاب سرکه ۵۰
 شهریار ← نوری ۳۴۵
 شیرازی بی ادراک ۲۱۸
 شیروان ← کلاه ۸۳
 شیروانی شیعه ۲۱۶
 صدقلو ← چنار ۳۹۴
 طارم ← پیاز ۵۲

ع - ق

- عبدالعظیم (شهرری) ← خربوزه بیغمی ۳۱۲
 عتبات عالیات ۳۵۹
 عراق ۱۴، ۲۲
 عراق ... ریش ۲۰۳
 عراق ← صابون کف مال ۱۰۲
 قم ← خربوزه ساق عروس ۳۰۹
 قم ← شمشیر ۳۳
 قمی به علت ۲۱۳

ک - گ

- کربلا ۳۵۹
 کوه الوند ۲۷۸، ۲۸۴
 کوه سبلان = سبلان
 گازرگاه هرات ۲۷۷
 گرجی جدید اسلام ← همزیان ۱۷۱
 گرگان ۳۹۴
 گیلان ← آلوچه ۲۵۵

گیلان ← خیار ۳۴۰

گیلان ← ماهی ۴۶

گیلان ← ماهی دست پیچ ۵۷

گیلان ← نارنج ۳۵۳

گیلانی شجاع ۲۱۹

ل - م

- لاهیجان ← سرخ لاله ۳۴۱
 محله دباغان ۱۹۳
 مرند ← خربوزه انغری آبازمر ۳۱۴
 مشهد ← خربوزه ۳۰۸
 موصل ۳۱۹، ۳۶۱

ن - و

- نجف ۳۵۹
 نیل (رود) ۳۳
 واسطی ← خامه ۶۴
 ورسامی (شاید ورشای = ورشویی) ←
 کارد و خنجر ۱۱۴

ه - ی

- هرات ۲۴۹
 هرات ← کشمش فخری ۳۱۵
 هرات ← گازرگاه ۲۷۷
 همدان ۲۴۹
 همدان ← ترشی خیار بیجه ۵۴
 همدان ← حله رمسه ۳۳۲
 همدان ← شفتالوی گزنه ۳۲۴
 همدانی به همت ۲۲۰
 هند ۲۲، ۳۷

یزد ← شفتالوی کاردی ۳۲۳

یزد ← قلمتراش ۶۵

یزدی به عصمت ۲۱۷

یعنی ← قهوه ۱۴۷

هند ← آمله ۳۵۷

هند ← سه پایه چوب هندی ۷۷

هندی پابرجا ۲۲۷

یزد ۱۵۹، ۱۶۶

فهرست نام‌های اشخاص

سلطان‌علی مشهدی (مولا - خطاط) ۷۰
 شاه‌نظر گیلانی محمره ساز ۶۳
 شاه‌یزدی شتر قوت ۱۰۲
 شمس تبریزی (معاصر مولف) ۹۵
 صادقی افشار (مؤلف) اول خطبه و ۳۶۰
 (در شعر)

آ-ت

آهروی موسیقاری ۱۰۰
 احمد قزوینی (حافظ) ۹۹
 اسکندر خانی ← عرق یک آبه ۱۴۶
 بهزاد نقاش ۷۰
 تبریزی «عندلیب»

ع-ق

عندلیب تبریزی (حافظ) ۹۸
 قزلباش ۱۲۶، ۲۱۴
 قزوینی = حافظ احمد
 محمود خلاشه (کمانگیر) ۳۴

م-ی

مشهدی = سلطان علی
 موسی بن جعفر (ع) ۳۶۰
 یزدی = حافظ جلال

ج-خ

جلال یزدی (حافظ) ۱۰۱
 حافظ احمد قزوینی ۹۹
 حافظ جلال یزدی ۱۰۱
 حافظ عندلیب تبریزی ۹۸
 حسن کمانچه‌ای ۹۷
 حکیم خلیل‌الله ۱۴۸
 خلاشه = محمود
 خلیل‌الله (حکیم) ۱۴۸

س-ص

سعید ترکش دوز (استاد) ۳۵

نظری بر نظر سنا*

تبرستان

www.tabarestan.info

سنارفندگان نیت خیری را که ایجاد و تأسیس کتابخانه عمومی در شهرهاست به صورت ماده واحده‌ای به مجلس سنا عرضه کرده‌اند. جمعی از امضاکنندگان این طرح از رجال فرهنگی و اهل سواد و قلمند و قطعاً با علم و اطلاع بر وجوب و اهمیت چنین امری بدین مهمی قد علم کرده‌اند. امید است این نیت خیر جامه عمل پیوشد و در شهرهای ایران کتابخانه‌های عمومی به معنای واقعی کلمه و به نحوی که از حقیقت و مقصود دور نباشد تشکیل شود و آن خدمت و وظیفه‌ای را که مملکت و جوامع دولتی در عهده دارد برای ملت و مردم تعهد کند.

مسئله تشکیل کتابخانه عمومی وظیفه‌ای نیست که تنها در عهده شهرداری و مردم باشد، دولت هم مسؤولیتی عظیم در این راه دارد. وزارت فرهنگ که عهده دار امور فرهنگی و بسط معارف در سراسر مملکت است باید در چنین مسائل نه تنها نگاهبان و مشوق باشد بلکه باید که خود عامل و طراح باشد و چندان که لازم است با صرف اعتبارات مالی در راه ایجاد کتابخانه و خرید کتاب و تربیت کتابدار و تدوین و تنظیم قواعد کتابداری اهتمام کند.

اگر تاکنون کتابخانه عمومی به معنای واقعی و مصداق جدید آن در ایران وجود نداشته است به دو سبب است: یکی بی‌توجهی و کاهلی مردم و دیگر بی‌عنایتی و قصور دولت.

*. پناه تیر ۱۳۴۳، صص ۱۸۷-۱۸۸.

مردم ما آنچنان که باید با کتاب خواندن خو نگرفته‌اند و اکثریت از نعمت خواندن بی‌بهره است. در میان چنین مردم وظیفه دولت سنگین‌تر و کار دشوارتر است. بر دولت که رهبر و هادی جامعه است فرض است که ملت را نه تنها باسواد کند بلکه آنها را به سوی خواندن و مدام خواندن ترغیب نماید.

سالهاست که درباره لزوم تأسیس کتابخانه‌های عمومی قلم فرسوده‌ام و اینک هم با اینکه طرح سنانشستگان را در پیش چشم دارم، اما چشم آب نمی‌خورد که اساس کتابخانه‌های عمومی چنانکه باید و شاید قوام بگیرد. در باب طرح مذکور حرف‌های بسیار است و جای ملال است که نویسندگان طرح بدون مطالعه در کیفیات محیط مملکت و بررسی وضع کتابخانه‌هایی که اکنون هست ماده واحده‌ای را با چند تبصره به هم بسته‌اند و می‌خواهند که با این طرزکاری عظیم و فنی را از پیش ببرند.

آنچه به نظر بنده در باب نقایص و معایب طرح مذکور می‌رسد در اینجا طرح می‌شود تا مورد نظر بیست و دو سناتور تقدیم‌کننده ماده واحده و مجلس سنا واقع شود و اگر عقاید مخلص را که مبتنی بر مختصر اطلاع و تجربه نویسنده در باب کتابخانه‌ها است صحیح دانستند در ماده واحده منظور نمایند.

اینکه از محیط و کیفیات موجود یادی کردم به سبب آنست که من بنده در بهار ۱۳۴۲ مناطق مازندران و گرگان و سمنان تا شاهرود را از لحاظ وجود کتابخانه‌ها و مشکلات آنها در مطالعه گرفتم (و رساله‌ای در این باب تدوین کردم که خلاصه‌ای از آن را در شماره آینده نشر خواهم کرد) و نیز از سالی که کتابخانه عمومی انجمن کتاب تأسیس شده است دائماً و منظمأ مشکلات امر را دریافته و تا حدودی بر مشکلات امر وقوف یافته‌ام.

اینک به بحث در مطالبی می‌پردازم که در ماده واحده قابل دقت و بحث می‌دانم:

۱- لازم است که یک مرکز اصلی در مملکت برای هدایت و ارشاد و ایجاد قواعد کتابداری وجود داشته باشد که هر یک از کتابخانه‌ها برای رفع مشکلات و جلب راهنمایی بدان مرکز مراجعه کنند. این کاری است که حقاً باید در عهده وزارت فرهنگ باشد.

۲- ساختن کتابخانه و خرید کتاب جنبه مادی کتابخانه است و آنچه مهم است مسأله تربیت کتابدار و تنظیم قواعد کتابداری برای ایران است و تا مجمعی صاحب صلاحیت نباشد هزارها کتاب هم که در کتابخانه‌ای باشد چنانکه باید مورد استفاده عامه نخواهد بود. مدرسه و کلاس کتابداری باید همزمان با تأسیس کتابخانه‌ها ایجاد شود تا کتابخانه‌های عمومی از نخستین روز با اصول صحیح بنیاد گیرد. در این امر باید دانشگاه تهران یا دانشسرای عالی فوراً اقدام کنند.^۱

۳- وظیفه و تعهد وزارت فرهنگ باید به طور صریح معین شود، همان طور که برای شهرداری معین شده است تا وزارت فرهنگ به نداشتن بودجه و نبودن آدم متوسل نشود.

۴- در تبصره چهارم باید اداره کل اوقاف را نیز موظف کرد که در شهرها زمین‌های وقتی را برای ایجاد کتابخانه در اختیار انجمن کتابخانه بگذارد.

۵- تبصره هفتم نه مصلحت است و نه آنکه ضمانت اجرا دارد. چه کتابهایی که در کتابخانه‌های عمومی جمع آوری می‌شود باید مفید به حال جامعه و درخور خواندن باشد. چه بسیار کتاب‌ها که طبع می‌شود و باید از دست عامه به‌در برد. وظیفه کتابخانه‌های عمومی آنست که مردم را به خواندن کتاب سالم هدایت کنند. فکر جمع‌آوری کتبی که در مملکت چاپ می‌شود بسیار صحیح و منطقی است ولی برای کتابخانه ملی مملکت که محل جمع‌آوری کلیه انتشارات مملکتی خواهد بود. اکنون که این قانون می‌گذرد تبصره مذکور لامحاله باید به شرح زیر اصلاح شود و حتماً ضمانت اجرائی برای آن قائل شد زیرا چنین امری در قانون مطبوعات قدیم پیش‌بینی شده است ولی اجرا نمی‌شود، به علت آنکه ضمانت اجرا ندارد.

«چاپخانه‌های هر شهر مکلفند از کتب و مجلات و روزنامه‌هایی که چاپ می‌کنند دو نسخه از طرف صاحب نشریه برای ضبط به کتابخانه ملی ایران (در طهران) اختصاص بدهند یا طبق دستور کتابخانه ملی به نماینده‌ای که معرفی

۱. به طور مثال در ترکیه که کتابخانه‌ها به نحو بسیار خوبی پیشرفت کرده است مرهون اقدامات دانشکده کتابداری است که از طرف بنیاد فورد تشکیل شده است.

می شود تحویل نمایند. در صورت تخلف وزارت فرهنگ مجاز است که لغو پروانه کسب چاپخانه را از وزارت کشور بخواند.»

در این باب در زمانی که تصدی کتابخانه ملی با من بود طرح تصویب نامه ای با همکاری دکتر محمد مشیریان که مرد مطلعی در باب حق مؤلف است تهیه شد که جناب آقای دکتر خاnlری آن را مسکوت نگاه داشتند در حالی که تصویب نامه تصاحب حقوق مؤلفان کتب درسی را گذرانیدند.

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست‌های رجال بامداد* تبرستان

هر یک مجلدات کتاب ارزشمند مهدی بامداد موسوم به شرح حال رجال ایران فهرستی دارد از اشخاص، امکنه، طوایف و کتب و روزنامه‌ها. کسی که می‌خواهد مطلبی را در کتاب بیابد ناچارست که به فهرست‌های هر شش مجلد مراجعه کند. یعنی شش بار باید دوره کتاب را بگشاید.

جز این، اشکال عمده با فهرست اعلام اشخاص کتاب این است که مستخرج فهرست ضابطه معین و یکنواخت و با اسلوبی برای کار نداشته است. در نتیجه اغلب، همه اطلاعات نصیب مراجعه کننده نمی‌شود و چون معمولاً از حیث ارجاعات از نام اشخاص به لقب، عنوان، نسبت و بالعکس عاری است، مراجعه کننده سردرگم می‌شود. مثال می‌زنم.

اولیا سمیع خطاطی بوده است که غالباً به همین عنوان شهرت دارد و کمتر کسی است که نام زادمانی او را بداند تا او را ذیل محمدحسین اولیا سمیع بیابد. عمادالسلطنه فاطمی همینطور. چه کسی نام زادمانی او را می‌داند تا به دنبال مهدی برود. می‌بایست در فهرست ذیل عمادالسلطنه و فاطمی می‌آمد و از یکی به دیگری ارجاع داده می‌شود.

میرزا محمد حسین فروغی ذکاءالملک نه ذیل فروغی آمده و نه ذیل ذکاءالملک. باز به سلیقه بامداد او را باید به نامش محمدحسین یافت. حتی

* بخارا، شماره ۱ (مهر ۱۳۷۷)، صص ۸۴-۸۵.

علی اصغر حکمت هم ذیل علی اصغر آورده شده است و دهخدا ذیل علی اکبر. البته بامداد اساس کتاب خود را بر نام زادمائی رجال گذاشته. شاید درین مورد حق با او بوده است ولی در فهرست‌ها که برای راهنمایی و آسانی مراجعه است می‌بایست آن کلمه‌ای که شاخصیت دارد و در اذهان به‌طور غالب شناخته شده است آورده شود. همان‌طور که اشاره شد این کتاب کتابی است ماندگار و از مراجع دائمی و اساسی در تحقیقات تاریخی و ادبی مربوط به قرون دوازدهم تا چهاردهم. بنابراین ضرورت دارد صاحب‌همتی پیدا شود (از جمله یکی از دانشجویان دوره کتابداری) و به اسلوب درست کتاب را بخواند و خود به استخراج فهرست جدید با رعایت موازین مذکور در ذیل بپردازد و ناشر کتاب همچنین فهرستی رابه جای فهرست‌های پایانی شش مجلد در یک مجلد خاص به چاپ برساند. طبعاً پس از آن ضرورت نخواهد داشت اوراق پایانی شش مجلد که حاوی فهرست‌هاست در آنها چاپ شود. از حیث مصرف کاغذ هم تفاوت حاصل نمی‌شود بلکه ممکن است صفحات کمتری را در برگیرد زیرا نام‌هایی که احتمالاً در هر شش مجلد هست در یکجا می‌آید و اعداد مربوط به آنها به دنبال هم قرار می‌گیرد.

موازینی که می‌باید رعایت شود:

- حتی المقدور آوردن لقب، شهرت، نام خانوادگی. اگر در نامی همه آنها جمع باشد و یا کسی دارای چند لقب بوده است می‌باید یکی را اساس قرار داد و از دیگر شقوق به آن نام اساس مراجعه داد.
- از آوردن زوائد عارضی بر نام‌ها مانند میرزا، سید، ملا، حاجی، شیخ، آقا و نظایر آن پیش از اسم، خودداری کرد و هر یک از آنها را داخل پرانتز و پس از نام قرار داد. در مواردی خاص که اجبار به نگاه داشتن هر یک از آنها باشد از قبیل شیخ‌بهایی باز لازم است از یکی به دیگری ارجاع داده شود.
- نام‌هایی که در دنبالشان نسبت به شهر و محل (مثل آشتیانی)، نسبت به طایفه و قوم (مثل قوائلو قاجار)، سمت و منصب (مثل مستوفی، آجودانباشی)،

نسبت به مذهب (مثل شیخی، حنفی) هست و از لقب یا شهرت عاری است ذیل نام زادمانی آورده می‌شود. ولی ضرورت دارد که نام شهر یا طایفه مربوط به آنها به طور ارجاعی در جای خود آورده شود.

تبرستان

www.tabarestan.info

به خجستگی و فرخندگی زبان فارسی*

دوستان

- به خجستگی و فرخندگی زبان پارسی، و هم به بایستگی و پابندگی آن،
- به یاد فردوسی طوسی که «بدان» پارسی ما را زنده کرد،
- به یاد اسدی طوسی آفریننده لغت فرس، نخستین فرهنگ زبان ما و کتابت
کننده کهن ترین دست نبشته از یک متن پارسی، نزدیک به هزار سال پیش،
- به یاد همه کسانی که پس از او به ویژه در هند و روم به نگارش فرهنگ
فارسی پرداخته اند،

- به یاد همه فارسی آموختگان بیگانه - چون ریچاردسون انگلیسی در
(۱۷۷۷)، فرلرس آلمانی در (۱۸۵۵) و اشتنگاس انگلیسی در (۱۸۹۳) و دمزون
فرانسوی در (۱۹۰۸) که با فرهنگ های نامور خود زبان ما را به همزبانان شان
شناسانیده و فارسی خوانی را به آنها آسان ساخته اند،

- به سرافرازی آنکه امروز فضایی گرامی از قلمرو زبان فارسی - از
افغانستان و تاجیکستان - این محفل پارسی دوستانه را به روشنایی وجود شریف
خود تابش بخشیده و همزبانی را با همدلی به هم آمیخته اند،

یادداشت برگیری و تنظیم و تألیف و تحریر و غلط گیری و آرایه گری و تولید
فرهنگ فارسی سخن، به شور خدمت گزاری در راه این زبان گنانه و به شوق

*. متن بیانات استاد ایرج افشار در مراسم جشن رونمای «فرهنگ بزرگ سخن»، هتل لاله - جمعه ۲۵
بهمن ماه ۱۳۸۱؛ نقل از: بخارا، شماره ۲۷ (۱۳۸۱)، صص ۷۹-۸۰.

ایران دوستی همکاری دلسوزانه و دلبستگی عاشقانه داشته‌اند شاد باش بگویم - و بگویم که واژه «سخن» برای هر فرهنگ‌شناسی تداعی آور آن نام سنجیده و آراسته‌ای است که مجله سخن داشت و سخنسرای نامی دکتر پرویز ناتل خانلری آن را انتشار می‌داد.

تردید نکنید که بخشی پایا ازین شادباش گویی و آفرین خوانی و سپاس داری متوجه دانشمند سخن شناس «پارسی‌گوی» عزیزمان دکتر حسن انوری است. او که دل در گرو پارسی دارد و بدین زبان عاشق است، او که با جان مایه گذاردن از خود، با توانمندی علمی، با بینش فرهنگی نسبت به این مقوله که از حلب تا کاشغر میدان این زبان بوده است چنین کارگرانی را سرپرستی کرد و به سرانجام رسانید و فرهنگی شد به «هشت کرده». پس تردید نداشته باشید که او ازین پس از «بخشندگان عمر» به زبان پارسی در شمار خواهد بود و نامش با نام شادروانان دهخدا و معین که با همکاری گروهی از دانشمندان دل‌آگاه، در این قرن شمسی یادگارهای کرامند ماندگار در فرهنگ‌نویسی فارسی بر جای گذارده‌اند، همراه خود خواهد بود.

منی که نه اهل سخنم و دانای بررموز فرهنگ نویسی بیش ازین گفتنی ندارم. ولی به خوبی می‌دانم که ازین فرهنگ دلپذیر پرمایه بهره‌ها خواهم برد و در دشواری‌های مشکل‌گشایم خواهد بود. پس هرگونه دراز سخنی بیجاست. مشک آن است که خود ببوید.

با شرمساری و سپاسگزاری.

افسانه‌های ملال دروغ‌گویان

www.tabareh.com/info

تاریخ‌نویسی در ایران امروز از سنت گذشته‌اش دور افتاده است (نه چندانکه باید)، ولی به روش و اسلوب علمی و جهان‌پسند هم درنیفتاده است (آن‌چنان که مطلوب است). مجله ایران فردا اقتراح می‌کند در زمینه طرز نوشتن تاریخ ایران مطرح کرد که آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی به شیوه شوخ‌مایانه خویش بدان جوابی نوشت. من چون دیدم که ایشان غمض عینی نسبت به مسئله‌ای مهم در نحوه نگارش تاریخ کرده است شرحی نوشتم که هم تلویحاً حاشیه‌ای بر مقاله آقای باستانی پاریزی بود و هم آنکه اهمیت و اعتبار مسئله اسناد در تاریخ در آن ناگفته نمانده باشد. برای آنکه نویسندگان مجله آینده در موضوع «تاریخ و سند» نظر خود را بنویسند آن نوشته را نقل می‌کنم و انتظار دارم که دانشمندان علاقه‌مند خوانندگان را با آراء صائب و مفید بهره‌مند کنند.

مدار حرف به تاریخ هم نداد، که آن
فسانه‌های ملال دروغ‌گویان است
(فیض دکنی)

این بیت شعر خوب و بلندی نیست اما گویای حقیقی است. از آن برمی‌آید که مردم، تاریخ‌های سنتی را مملو از افسانه‌های ملال‌آور دروغ‌گویان می‌دانسته‌اند.

چون نوشته‌هایی بوده است غیرمستند. این دروغ‌گویان چه کسانی توانند بود جز مورخان گزافه‌باف و خوشامدگوی. راستی را اغلب تواریخی که میان مردم زمانه رایج بوده است از شدت دروغ و گزافه ملال‌انگیز است و باز همان گزافه‌ها خواننده و متوالیاً به‌طور نقل از نقل، از نسلی به نسلی تحویل می‌شده است. گمان می‌رود که علت تامه و اصلی این امر، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی عمومی به سند بوده است. چون خواننده جوایز سند نمی‌شده است و نویسنده هر چه دل‌تنگش می‌خواسته می‌گفته است.



به اقتراح مجله فردای ایران که «نگاهی دوباره به تاریخ» عنوان گرفته است ازین لحاظ جواب می‌نویسم که می‌ترسم دیگری به نکته‌ای که بر آن تکیه خواهم کرد نپردازد و مطلب ناگفته بماند. نگاهی دوباره به تاریخ وقتی میسر و لامحاله مفید خواهد بود که تاریخ نگار صاحب صلاحیت، دارای روحیه علمی، عاری از غرض و خدشه‌گری با کتجکاو و اعتقاد، کاملاً به اسناد متکی شود. درباره هر واقعه تاریخی و هر فرد مؤثر در تاریخ براساس اسناد از پیش نگریسته شده و نویافته بحث کند و هیجان‌ها و احساسات و خوشامدها و بدآمدها را در فضاوت تاریخی راهی ندهد.

نه متون تاریخی مدیحه‌آمیز برای سلاطین تاریخ است و نه نوشته‌های هیجان‌زده و بغض‌آلود دیگر. تاریخ آن مجموعی است که دانای صاحب صلاحیت در تاریخ نویسی بی‌خدشه، از میان متون تاریخی مدیحه‌آمیز و نوشته‌های هیجان‌زده به روش علمی عرضه تواند کرد و با نگریستن در آن اسناد حقیقت تاریخی عرضه شود. نگارش چنین تاریخی که حرکات جامعه را آنچنان که بوده است بنماید و هر شخص را بر همان معیار و اندیشه‌ای که می‌زیسته و کار کرده است نشان بدهد، محتاج به دو عامل است: یکی بی‌طرفی و بی‌غرضی کامل و حفظ روح علمی و دیگر در دست داشتن سند و مدرک قابل استناد و استفاده از آن به طریقه و روش کاملاً علمی.

متأسفانه اغلب نشان داده‌ایم که به اسناد اهمیت نمی‌دهیم. به دلیل آن‌که بسیاری از اسناد را از میان برده‌ایم و حتی اگر بر سنگ نقر بوده است آن را بلهوسانه شکسته‌ایم و بالأخره در مقام استناد به اسناد عاده به همه جوانب یک سند ننگریسته‌ایم. آنچه را که دلپذیرمان بوده است برداشته‌ایم و آنچه را که بر خاطرگران می‌نشسته است نادیده انگاشته‌ایم. همه تواریخ دستوری ما چنین نوشته شده است. برای خوشامدگویی بوده است، حتی نسبت به گذشته و گذشتگان و این روش تنها از آن صاحبان قدرت معاصر با مورخ نبوده است.

چون درست به اسناد گذشته ننگریسته‌ایم و چون در گردآوردن اسناد گذشته همت کافی نکرده‌ایم هر چه نوشته می‌شود ابترست و بیشتر نقل از نقل است و اغلب نقل از نقل از نقل از نقل...

به‌طور مثال هنوز تاریخ روشن و گویایی که تمام فعالیت‌های مربوط به دوران مشروطیت و عصر قاجاری را در برگرفته باشد نداریم. آنچه داریم وقایع نامه است و البته مفیدست ولی جامع و کافی نیست و اغلب از حیث اشتغال بر مدارک و اسناد بسیار ضعیف است. طبیعی است با چنین حالی هر مقدار که اسناد بیشتری به دست آورده شود، بر دایره روشنی تاریخ گذشته افزوده می‌شود. همین کتاب ارجمند و کم‌مانند کسروی درباره تاریخ مشروطیت محتاج به دوباره نگریستن است به ملاحظه آنکه کسروی نتوانسته بود از چنگ معاصران خود اسناد مخفی کرده را به‌در آورد، و مسلم است که دارندگان اسناد از هول و ترس جریان‌های زمانه می‌خواسته‌اند خود را در پناه امن برکنار نگاه دارند و برای چند ورق پاره خود را به آب و آتش نیندازند و دچار عواقب ناشی از نشر آنها نشوند. مرسوم بوده است که بازماندگان، اسناد معتبر و مهمی که در اختیار داشته‌اند از میان می‌برده‌اند و مراجعه مورخ به آنها بی‌حاصل می‌مانده است. بدتر آنکه محتملاً بعضی از تاریخ نویسان مشروطه دوست، نگرش به اسناد مستبدان را دور از مقصود خویش دانسته‌اند و منحصرأ به دنبال اسناد موافق با تفکر خویش می‌گشته‌اند. در حالی که همه این مدارک برای روشنگری تاریخ مشروطیت مفیدست. اگر چه ممکن است از آنها اطلاعاتی به دست آید که مابین با نظرات حاصل آمده قبلی یا منافی با حیثیات

تثبیت شده اشخاص باشد.

انتشار منظم و بدون «شیله پیل» اسناد است که ما را در نگارش دوباره تاریخ مدد می‌رساند و این رشته را به پیش می‌برد و گوشه‌های ناخوانده را می‌نمایاند و جریان‌های دریافته تاریخ استخراج می‌شود. سند نباید وسیله قدح و مدح اشخاص باشد. سند برای بازیافتن حقیقت در تاریخ است.

در همان مورد تاریخ مشروطه، یا به دست آوردن مدارک آن دوره است که می‌توانیم دریابیم مشروطه خواهان چه می‌خواستند و چه می‌گفتند و چرا در جامعه ایران چنان حرکتی به وجود آمد. چه احتیاجات و چه سبب‌هایی شد.

نویسنده تا حال برخورد فرض دانسته‌ام که دور از خوشامد این و آن هر سندی را که یافته‌ام محترم بدارم و به چاپ برسانم تا پیشرفتی به تاریخ‌نویسی ایران بشود. اما اگر اسناد از آن شخص محبوب و خوشنام بوده است مرا برای نشر آنها نواخته‌اند و اگر اسناد از آن کسی بوده است که مطرود شده است شمات شده‌ام.

مورخ هیچ‌گاه نباید به خوب و بدی بنگرد که از نشر حقایق اسناد عارض خواهد شد. اسناد باید به طبع برسد تا قضاوت تاریخ آسان و واقعی بشود. چاپ اسناد را نباید ادنی دلیلی بر همفکری و توافق با عقاید صاحب سند یا موافقت با مضامین آن اسناد دانست. همیشه کل یک سند است که می‌تواند مستند واقع شود. نیت و هدف صادرکننده سند را در همه آن سند باید جست. نسبت به یک دوران هم، مجموعه اسناد بازمانده از آن دوره است که در سنجش میزان و معیار خواهد بود.

در تاریخ نگاری ایرانیان توجهی به زندگی مردم نشده است و هر چه را مربوط به زندگانی آنان بوده از جزئیات دانسته‌اند نه از وقایع و حوادث قابل ضبط. لذا در دوباره نگری به تاریخ ایران باید نگاهی ژرف به زندگی مردم کرد و از مجموع آن جزئیات جریان‌های کلی را بازنگری کرد. بنابراین هر چه بیشتر باید به قبایلات معاملات، نکاح، زراعت، تجارت و خرید و فروخت و کلیه مدارک و اسناد مربوط به زندگی مدنی نگریست که آنچه در تواریخ سنتی آمده است مربوط به حکام و سلاطین و شرح وقایع و حوادث خاص آنان است و آنچه مربوط به زندگی جامعه

است در اسناد و مدارک غیر رایج مختلفی مانده است. جوهر سخن این است وقتی توانستید هر سندی را بی ترس و لرز از هر علتی و مانعی به چاپ برسانید تاریخ بی خدشه می تواند نوشت و مآلاً دوباره به تاریخ نگریسته اید.

انواع چینی در عهد صفوی *

در جنگ مورخ ۱۰۸۵ هجری متعلق به دکتر شاپور بختیار اطلاعاتی در باب چینی‌هایی که در عهد صفوی باب بوده است دیده شد که نقل آنها را برای باستان‌شناسان و به‌خصوص دوستان لغت‌نویس سودمند دانست و اینک عیناً نقل می‌نماید. ایرج افشار

اسامی چینی آلات ده قسم است

- ۱- خطائی: نازک والوان می‌باشد، بوم زرد و سفید و سبز یک رنگ.
- ۲- رشیدی: الوان، در ضخامت (کذا) وسط است.
- ۳- پای تختی: در کمبش مهر می‌باشد، الوان مثل خطائی می‌باشد.
- ۴- قاشق‌ری (= کاشغری): پست‌تر است، در کنارش خط سفید والوان می‌باشد.
- ۵- پارسی: چینی نو است.
- ۶- آتشی: الوان و دورنگ می‌باشد.
- ۷- غوری: کهنه را قیمت زیاد می‌باشد. آبدار می‌باشد. زیتولی زخیم (کذا) می‌باشد.
- ۸- غوری: نو ارزان‌تر است، بوم سبز می‌باشد.
- ۹- زمانی: نازک خوش‌چهره است، در ضخامت (کذا) وسط است.
- ۱۰- توه: مثل کاشی مشهد است.

فارسی‌های تاریخ المستبصر

تبارستان
www.tabarestan.info

المستبصر تألیف ابن المجاور دمشقی در تاریخ یمن در دو جلد توسط O.Lofgren در هلند به سال ۱۹۵۱ چاپ شده است.

در این متن عربی مقداری شعر و کلمات فارسی آمده است که آگاهی بر آنها برای دوستداران ادب فارسی مفید است.

- در صفحه ۲۵۵ که از پراکندگی مردم در سواحل بحر و جهان سخن می‌آورد این شعر را شاهد آورده:

کسی را در غریبی [دل] شکیباست که در خانه نباشد کار او راست

- در ص ۲۶۴ ذیل صفة الرياح الثلاث درباره حدود بادی که از رأس فرنگ تا رباط می‌وزید نوشته: كما قال الشاعر الغزنوی

تا بدان جاییت فرود آرد که باشد اندرو ناوک اندازانش قهر و خنجر آهنگان بلا
زهره مردان چو بر زنگار پاشی ناردان گرده گردان چو بر شنگرف مالی لوبیا

- ذیل «صفة طير الدلقوق» از حرباء یاد کرده و گفته است اهل خراسان «آفتاب پرست» می‌گویند و در زابلستان سکند، کمال قال ابن المجاور فیه:

چه کردی ایا روزگار نژند که پیوسته گردی به رنگ شلند

(در حاشیه سکند)

گهی زرد روی و گهی سبز کشت گهی دست یار و گهی پای بند

(ص ۲۳۵)

بعد می‌گویند که اهل نهاوند آن را «و کثرله» می‌نامند.

در ذیل مسافات از زبید تا اهوآب که می‌گویند یمن را دیدم ولی در آن لطافت
و ملاحظه ندیدم، این شعر را از ظهیری نقل کرده:

به باده دست می‌لای کان همه خونی است

که قطره [قطره] چکیدست از دل انگور

به وقت صبح شود همچو روز معلومت

که با که باخته‌ای عشق در شب دیجور

(ص ۲۴۶)

— ذیل بیان مسافات ذی جبلة تا صنعاء از حکیم فضل‌الله الغزنوی آورده

است:

ز ابتدای کون عالم [تا] به وقت پادشاه

از بزرگان عفو بودست از فرودستان گناه

خاصه اندر عمر [شاهی کز پی] انصاف او

کهربا را نیست آن یارا که گردد گرد کاه

من که از تدبیر خصمان خورده بودم تیر قصد

زنده ماندم تا به روز محشر از اقبال شاه

جان من بخشیده شاهی است کاندر عصر او

چند شاه تاج‌بخش با امیر دادخواه (؟)

خسرو سیارگان باید که این شش بیت را

باز گرداند به کلک تیر بر رخسار ماه

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم
 رسم جان بخشیدن از سلطان دین بهرام [شاه]
 (۲: ۱۷۵)

— ذیل منسوبات به یمن یاد کرده و آورده است:

و قال ابن المجاور:
 کرا من همی نبستم جزا دیده‌ام چون بحر عدن
 آه این آدم بسوزد هرچه هست واه واهلی مخ اردان سمن
 والحسام کرمانی:
 گفتم رخ تو چیست؟ گل سرخ یاسمن؟
 گفتا گلی است ریخته بر برگ یاسمن
 گفتم به شکر است لبان تو یا عقیق؟
 گفتا به شکرست و عقیقی نه از یمن

ولابن رجا:
 زان عارض چون آتش و آن خط چو نسرین
 خوانند بهاری به همه انجمن او را
 این بار عجب‌تر کی به چهره چو بهارست
 وآنگاه به رخساره سهیل یمن او را
 (ص ۸۴)

— در صفحه ۹۴ ضمن بیان حضر بثر با اسم الحبل آورده است:

و قال روبة النکبی
 گذری پیش من نگاه کند سوی رخسار تو ربنده دلی
 همچو در دشت کربلا سوی آب نگه تشنگی حسین علی
 چاپ‌کننده این ابیات را بی‌دادن فاصله میان دو مصراع چاپ کرده.

— در عنوان «القول علی وقاحة نساء البرابر» یک بیت شعر فارسی به تمثیل آورده:

چه نیکو گفت خسرو با سپاهی چو شرمست نیست رو آن کن که خواهی
(ص ۱۳۵)

— قصه بامزه‌ای در وجه تسمیه «جاشو» در صفحه ۲۹۵-۲۹۱.

— در صفحه ۳۵۵ از جوشن بام بن لبی بکر بن سلیمان روایتی نقل کرده و علی‌الظاهر آن اسم باید خوشنام باشد.

کتاب با این بیت ذیل صفة البحرین و مروارید پایان می‌گیرد:
درست صورت تو و دریا دو چشم من ای در دور مانده ز دریا چگونه‌ای
(ص ۳۵۱)

مصحح در حاشیه معلوم کرده است که شعر از حسن غزنوی است.

صهریج

ابن‌المجاور در این کتاب اسامی عده‌ای از صهاریج یمن را آورده است (جلد اول، ص ۴۳-۴۵) و می‌نویسد: «وکان یبقی الماء عندهم من العام الی العام و هم فی اکل و شرب و غسل و هزل جد و هرج و مرج».
و در ص ۴۸ از صهریج مسجد آبنوس یاد می‌کند. پس باید منبعی ساخته شده باشد نه طبیعی.

کتابشناسی شعر نو در ایران

میمنت ذوالقدری (میرصادقی) که خود شاعرست رساله تحصیلی خود در رشته کتابداری را به جمع‌آوری فهرست مجموعه‌های شعر نو اختصاص داد و این رساله خوب و مفید در مجموعه کتاب‌شناسی‌های فارسی و ایرانی از انتشارات انجمن کتاب به چاپ رسید (سال ۱۳۵۳). در این فهرست ۵۲۹ کتاب معرفی شده بود و طبق ضوابط وقت به شماره ۱۵۱۹ در کتابخانه ملی شماره ثبت گرفت، یعنی مجوز آن را یافت که منتشر شود. اما چند روز نگذشته بود که به دفتر انجمن گفته بودند که فهرست مذکور به کلی نباید پخش شود و در صورت تخلف جرمی بزرگ و قابل تعقیب خواهد بود. ناچار از مسؤولان دستگاه سؤال شد مگر چه اشکالی دارد؟ اسم تعدادی از مجموعه‌های ممنوع انتشار و ممنوع القرائه آمده است و ما در نسخه‌ای علامت خواهیم زد که به چه ترتیب می‌توان آن را منتشر کرد. همین کار را کردند و نسخه‌ای را که بی‌اشکال می‌دانستند تحویل دفتر انجمن دادند و چاپی از کتاب مثله شده و ابتر میمنت میرصادقی - به مصداق آن که ناقص بودن بهتر از عدم صرف است - انتشار یافت. تا اینکه انقلاب پیش آمد و موانع برطرف شد و چاپ اول کتاب که ممنوع انتشار و در قید بود نیز آزاد شد و به فروش گذاشته شد. اینک دو چاپ این کتاب در دسترس علاقه‌مندان است که یکی تاریخ ۱۳۵۳ دارد و در آن

۵۲۹ کتاب معرفی شده است و دیگری که تاریخ ۱۳۵۵ دارد و باید کاملتر باشد دارای معرفی ۴۹۷ کتاب است!

دوست دانشمند، حمید محامدی که نقد و معرفی ازین کتابشناسی البته (چاپ دست‌کاری شده) در مجله *Edebiyet* به زبان انگلیسی (چاپ امریکا) نوشته است (شماره ۱، سال ۳) اشاره‌ای به موضوع سانسور کتاب کرده است و خوشبختانه با استفاده از مؤلف گرامی صورت کتب سانسور شده را در ذیل آن مقاله به دست داده است و هم آنکه نام تعدادی از کتاب‌هایی را که بعداً نشر شده است در آنجا برای اطلاع مراجعه کنندگان خارجی منتشر کرده است.

چرا مشروطیت پا نگرفت؟* تبستان

www.tabarestan.info

هفتاد و چند سال پیش مردم ستم‌دیده ایران در قبال صدمات متوالی حکومت‌های استبدادی و سلطنت مطلقه سنتی، برقراری اصول مشروطیت را که مأخوذ از نظام‌های آزادی‌خواهی و سیاسی اروپا بود با امیدهای بسیار و دلبستگی تام خواستار شدند. در این نهضت مبارزان سیاسی و روحانیان و نویسندگان و شاعران پیشگامی کردند و به جز عده زیادی از روشن‌دلان تجار و اصناف و محترفه هم در این طریق قرار داشتند و به این نهضت گرایش و پیوستگی یافتند. آن دسته از عامه هم که مخصوصاً در شهرها از جنبش و ندای علمای حق‌طلب و آزادگان بیداری یافته بودند به متابعت پرداختند و همگامی و هماوایی سعادت عمومی و پیشرفت مادی و حیات تازه ملی در ایجاد چنان اصول و نظام سیاسی جستجو می‌شد و امیدها به استقرار آن بود. پس عموم مردم ایران (به معنی نسبی آن) زمان اعطای مشروطیت را که مظفرالدین شاه قاجار صادر کرد با شادمانی پذیرا شدند و پس از آن با قبول انتخابات صنفی تشکیل مجلس اول را کعبه آمال ملی دانستند و حقیقه بدان اعتقاد می‌ورزیدند. مجلس اول مخصوصاً نمونه آن همه انتظار و امید بود. به این دلیل که چون محمد علی شاه آن مجلس را در هم کوبید مردم از هر طبقه‌ای به منظور بقای ترتیب و نظام سیاسی، انقلاب پر دامنه‌ای کردند و کشته‌ها دادند و صدمات زیاد دیدند تا محمد علی شاه منهدم‌کننده مجلس و ناقض قسم به

*. آئینده، سال ۶۵ (۱۳۵۹)، صص ۶۶۵-۶۶۸.

حفظ اصول مشروطیت را ساقط و از سلطنت خلع کردند و مجلس دوم تشکیل شد. اما با وجود این مشروطیت به معنای کامل و مفهوم واقعی خود پا نگرفت و نپایید. مجلس اول و مجلس دوم با قریب یک سال فاصله‌ای که میان آن دو پیش آمد (و این دوره به استبداد صغیر شهرت دارد) نموداری بود از آنچه مشروطه خواهان می‌خواستند. مخصوصاً با وضع و تصویب متمم قانون اساسی نشان دادند که چه می‌خواهند. مردم مجلس اول را از آن خود می‌دانستند، چه نمایندگان مجلس منتخب صنفها بودند و انتخاب‌کنندگان به تمام معنی بر احوال منتخبان خود وقوف داشتند. مردم نسبت به مجلس دوم هم امیدوار شده و تشکیل دو حزب دموکرات و اعتدالی را پذیرفته بودند.

اما این دو مجلس هر یک به وضعی ناگوار از میان رفت: مجلس اول با کودتای محمدعلی شاهی و مجلس دوم با التیماتوم دولت روس. این حوادث، در دو نوبت امیدگاه ایرانیان را با توقفها و شکست‌ها و نوسیدی‌ها و بالأخره فترت‌ها و بروز خودکامگی مواجه کرد.

بالأخره جنگ جهانی اول فترتی را در تشکیل مجلس به وجود آورد و بعد به دنبال آن ناآرامی‌ها، ناامنی‌ها و نابسامانی‌هایی که در گوشه و کنار مملکت چهره نمود حوصله عمومی را بی‌تحمل کرد. نتیجه آن شد که با عقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (در سال ۱۲۹۸) و پس از آن حدوث کودتای ۱۲۹۹ و عاقبت تغییر سلطنت در ۱۳۰۴ آن چرخ پرتوان مشروطیت از گردش کند و مختصری که یافته بود به تدریج باز ایستاد.

مجلس‌هایی که پس از مجلس دوم تشکیل شد هیچ یک مطلوب خاطر مشروطه‌طلبان نبود. زیرا به علت اینکه دخالت‌های ناموجه دولتی در انتخابات (که به تدریج عادت دستگاه دولتی شد) به نفع طبقات و اشخاص خاص مرسوم و باب شد و در نتیجه مجلس قوت و شخصیت و اعتبار و حیثیت ملی نداشت و روز به روز شکست‌های تازه بر ارکان آن از جانب قوه مجریه وارد می‌آمد. کار به جایی کشید که آن افق دلپذیری که در خیال مبارزان و روحانیان و روشنفکران و آزادگان نقش بسته بود دستخوش تیرگی و شکستگی شود.

بروز جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۰ که منجر به اشغال نظامی ایران به وسیله قوای سه دولت شد تغییرات صوری زیادی را به وجود آورد. همین دگرگونی‌ها امید تجدید نسق مشروطیت را در دل وطن‌خواهان و شیفتگان آزادی بازآورد. گمان همگان بر آن قرار گرفت که مگر اجرای اصول مشروطیت از سر گرفته می‌شود و آب رفته به جوی باز خواهد آمد. اما مجلس‌های پس از سقوط پهلوی اول چنگی سازوار به دل نزد. هماره قدرت قوه مجریه بیش از قوه مقننه بود. حقیقت آن بود که تفکیک قوا و توازن قوایی در بین نبود. مشروطیت نامی داشت ولی قوامی نداشت. تغییرات چند باره در قانون اساسی که به نفع شاه می‌شد توازن قوا را بر هم می‌زد.

تا اینکه دولت مصدق از پس مبارزه و نهضتی بیداره‌کننده، ده سال پس از تهاجم خارجی و شکستگی‌هایی که به مشروطیت وارد شده بود تشکیل شد و تقریباً تمام طبقات و صفوف حامی آن بودند. استقرار حکومت او آخرین شعاع خورشید مشروطه (تقریباً به همان ترتیب مذکور در قانون اساسی) بود که تابیدن گرفت. در این دوره، مبارزه سخت سیاسی با دولت خارجی موجب شد که مردم رو بر جنبش آوردند و افکار سیاسی جوان تجدید حیات کرد. اما پس از بیست و هشت ماه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از در درآمد و دولت مصدق را از میان برداشت. با این ضربه اصول واقعی تفکیک قوا و نظام مشروطیت به تدریج اما به طور واقعی و کامل نیست و نابود شد. بی تردید آنچه از مشروطیت ماند به جز نامی نبود. باید گفت شبی از آن بود و همچون گول زنگی.

پس سزاوار است دیده و سنجیده شود و از سر تحقیق تاریخی و مطالعه علمی و بدون ادنی هیجانی گفته شود چرا مشروطیت در ایران پا نگرفت؟ چرا در هر برهه‌ای از زمان که خواست جان‌گیرد سرکوب شد؟ سؤالی است بسیار مهم و اساسی در تاریخ ایران.

علت پا نگرفتن مشروطیت را در کدام عنصر و عامل باید جست؟ جوهر سؤال همین است که کدام یک از عوامل زیر خاموش‌کننده اصلی مشروطیت بود؟ دخالت سیاسی علنی یا مخفی دولت‌های خارجی.

- بروز و حدوث حوادث و عوارض سیاسی جهان.
- سنت طولانی وجود حکومت‌های استبدادی در ایران.
- تساهل نداشتن افراد نسبت به تحمل افکار مخالفان.
- مستعد نبودن روحیه جامعه ایرانی در قبول اصول حکومتی مأخوذ از اروپا.

- آشنا نبودن و نشدن مردم با مفهوم جدیدی که در مملکت به نام مشروطیت و دموکراسی پیش آمده بود.

- وجود دسته‌ها و گروه‌های سیاسی کم تجربه و فلدپرواز و پر مدعا.
- کم مایگی و کم آگاهی رجال سیاسی و سازشکاری و رنگ‌پریدگی آنان.
- کیفیات مادی و طبقاتی و اقتصادی اجتماعی جامعه و ... و ...

مجله آینده این موضوع را به نظر آزمایشی می‌گذارد. از محققان و نیز علاقه‌مندان درخواست دارد نظر خود را بر اساس دلیل و برهان برای انتشار مرقوم دارند. البته مقالاتی درج خواهد شد که دور از هر نوع جانبداری و رویه روزنامه‌نگارانه و سیاست‌چینی و طبعاً برکنار از هرگونه هیجان و تعصب و منحصرأ مبتنی بر دید جامعه‌شناسی یا شناخت تاریخی و توجیه‌های مستدل باشد. البته امید به آن است که نویسندگان با ارائه مدارک جدید و مأخذ محکم و «نقدپسند» خوانندگان را از عقاید و آراء خود مطلع کنند. ارائه اسناد و مدارک تازه‌یاب می‌تواند بر تاریکی‌های این گوشه از تاریخ حساس ما پرتوهای تازه‌ای بیفکند...

آینده و سبب انتشار اسناد رجال سیاسی*

در شماره ۲ امسال نامه‌ای از مذهب الدوله کاظمی که در فروردین سال ۱۳۲۱ از تهران به لندن برای تقی‌زاده فرستاده بود چاپ شد و بمانند اغلب اوقات دو نوع قضاوت راجع به چاپ آن اظهار شد.

جمعی برآشفتنند که مجله نباید مطالبی را که صدق و کذبش روشن نیست چاپ کند. می‌گفتند نامه‌های اشخاص که حاوی عقاید خصوصی و شخصی است از ارزش تاریخی به دور است.

بیشتر کسانی که این نوع به ما تعرض کردند آنها بودند که خود را آشنای به اوضاع آن روزگار می‌دانند و سلیقه و عقیده کاظمی را در باب اشخاص، از باب حب و بغض طبیعی که خاص ابناء روزگار است نمی‌پسندند. هرکس با هر که پیوند خویشی یا دوستی داشت ناراحت شده بود از آنکه چرا کاظمی به دل بسته و دل بند او تاخته است و به همین ملاحظه گفتند در نوشته کاظمی مطالبی هست که درست نیست و نسبت به اشخاص تندی‌های شخصی شده است درحالی که ایراداتی را که او به دیگران گرفته است آنان عیناً درباره خود او زمزمه می‌کنند.

اما گروه دیگر کسانی بودند که به نوشته‌های گذشته و مدارک پیشینیان به دید تاریخی می‌نگرند و در آنها جستجو می‌کنند تا مگر مقداری از حقایق اوضاع پیش را از میان آن کلمات به دست آورند. این افراد طبعاً ناراحت نمی‌شوند از اینکه

*. آینده، سال ۹ (۱۳۶۲)، صص ۴۵۸-۴۶۱.

نویسنده سند در مدح و قدح اشخاص حتی آشنایان چه نوشته است. چاپ نامه خواندنی سید باقرخان کاظمی بی هیچ گزاف در میان سیاست‌بازان و بازماندگان رجالی که نامشان به میان آمده بود «لوله» انداخت. جمعی، ما را که چاپ‌کننده «سند» بودیم شماتت کردند و اگر گناهی یا قصوری متوجه مرحوم کاظمی هست همه را به گردن ما انداختند که چرا مجله چنین نامه‌هایی را چاپ می‌کند. اما غافلند از اینکه این نوع نوشته‌ها برای تاریخ و مورخ مفید است نه برای خانواده و بازمانده سندپرداز. مجله‌ای که کارش نشر اسناد تاریخی است تشنه آن است که چنین مدارکی به دست آورد و در دسترس مشتاقان و محققان قرار دهد. خواه دوستان ما و بازماندگان سندپرداز برنجند.

نوشته «مرد سیاسی» را باید در زمان خود او گذاشت یعنی با توجه به اوضاع و احوال زمانی که سند ایجاد شده نسبت به آن قضاوت کرد. همین مرحوم کاظمی که در آن نامه (۱۳۲۱ شمسی) درباره علی سهیلی آن‌چنان قضاوت‌های سخت و تند کرده است در سال ۱۳۱۲ شمسی ضمن نامه‌ای که به فروغی وزیر امور خارجه نوشته بود علی سهیلی را برای احراز مقام معاونت وزارت خارجه مناسب دانسته و او را به محمدعلی فروغی توصیه کرده است (نامه کاظمی به فروغی که در مجله یغما، سال پنجم، صفحه ۲۲۵ چاپ شده است).

باید متذکر شد که چاپ این‌گونه نوشته‌های پیشینیان که همیشه دارای نکته‌های «جای حرف» است و غالباً از خودستایی و خودکردگی پیراسته نیست و معمولاً در آنها اعمال و رفتار دیگران نکوهیده شده است، به هیچ وجه برای تمجید و تحسین کردار و رفتار آنان و یا برای خوشامد و پسند خویشان و پیروان و معتقدانشان نیست. فقط برای سنجش و صیرفی و نقادی محققان و مورخان است. طبعاً همواره باید در عقاید و نکات مندرج در این نوشته‌ها به چشم سنجش و نگرش دقیق و ریزه‌بینانه نگریست و درست را از نادرست و راست را از ناراست بازشناسی کرد.

پس نهاد چاپ این نوع نوشته‌ها و سندها برای کمک‌رسانی به کسانی است که می‌خواهند بر تاریکی‌های گذشته پرتوی از روشنی بیندازند و راهی به

گوشه‌های ناشناخته و نیافت‌ه بگشایند.

سخن کوتاه آنکه ناشر اسناد نه مدافع نظرهای شخصی و اعمال فردی و سیاسی و اجتماعی رجال گذشته است نه پرخاشجوی نسبت به روش آن رجال در نحوه نگارش نامه‌ها و نوشته‌ها و خاطره‌ها، اعم از اینکه خویشان را بیجا و بیهوده ستوده و یا بر دیگری طعن و ناسزائی داشته باشند و می‌دانیم که خاطرات نویسان ما که در امور مملکتی سمتی و دستی داشته‌اند معمولاً خویشان را بی‌عیب و مؤثر تام و واقعی در پیش‌بردن امور خوب دانسته و چنان وانمود می‌کنند که همیشه از هر چه بد و ناپسندست روی گردان بوده‌اند.

آینده چاپ‌کننده سند است نه «پردازکننده» آن. در انتشار اسناد قدیم از اصولی پیروی می‌کند که دنیای کنونی پس از سی سال حتی در مورد اسناد دولتی جایز دانسته است.

دیگر اینکه چاپ سند بسته به پیدا کردن آنست و امکان‌هایی که در ایران برای چاپ ضرورت دارد.

ناچار مصرحاً بار دیگر بگوئیم که مقصود آینده از انتشار اسناد گذشته به هیچ وجه نمی‌تواند در رعایت حال اشخاص باشد.

به علاوه آینده با انتشار سند نمی‌خواهد از کسی دفاع کند. انتشار اسناد در آینده دلیل آن نیست که ما آن سند را درست می‌دانیم یا با نوشته‌های مذکور در آن موافقیم. قصد آینده همیشه بر آنست که این‌گونه نوشته‌ها در اختیار محققان واقع‌بین و پژوهشگران بی‌تعصب باشد تا به آسانی بتوانند از خلال آن نکته‌های مفید به حال تاریخ را در آورند.

از کاظمی سه نامه در اختیار ما بود و می‌بایست اول نامه‌هایی چاپ می‌شد که از آن سال ۱۳۲۰ شمسی است ولی متأسفانه در چاپخانه پس و پیش شد و اینک نامه سال ۱۳۲۰ چاپ می‌شود.

ضمناً گفته شود برای رعایت صرفه‌جویی آن مقدار از این اسناد چاپ می‌شود که جنبه عمومی داشته باشد و برای نمودن جریان‌های تاریخی مفید واقع شود. ناچار از آوردن مطالب شخصی و عادی آنها خودداری می‌کنیم.

از اینجا و از آنجا*

تبرستان

www.tabarestan.info

دو پرسش درباره قرارداد نشر کتاب

قانون حق مؤلف، آن چنان قانونی نیست که همه مفاهیم و مصادیق مربوط به نشر کتاب در آن پیش بینی شده باشد و در موارد اختلاف میان ناشر و مؤلف قادر به حل و فصل و صدور حکم قاطع باشد. قانونی است که بدون توجه به همه مسائل و مشکلات ایرانی قضیه تدوین شده است. اما بودنش به از نبودش است. قانون چیزی نیست جزین که به اقتضای زمان و برخورد با قضایا و مسائل و ضرورت های زندگی و جامعه تصحیح و تنقیح می شود. کما اینکه به طور مثال قانون مالک و مستأجر و تعدی مال الاجاره در آغاز جنگ جهانی دوم متعاقب مشکلات پیش آمده در تهران وضع شد و پس از آن هر چند یکبار به مقتضای مسائل اجتماعی زمانه دگرگونی یافت.

به هر تقدیر دو نکته قابل بحث در موضوع عقد قرارداد میان مؤلف و ناشر هست که نیاز به دقت و بررسی همه جانبه دارد. امیدواریم علاقه مندان نظر خود را برای درج در مجله بفرستند.

(۱) قرارداد با ناشر ماهیتاً برای نشر کتاب است. یعنی مؤلف حق خود را بدان منظور به ناشر وامی گذارد که او کتاب را منتشر کند. یعنی ناشر «مکلف» به انتشار آن است. بگذریم از امروز روز که کاغذ کم است و ناشر به حق آن را بهانه دست نگاه

داشتن می‌کند. اما در گذشته ناشران بهانه‌های دیگر داشتند و آن عبارت بود از تمام نشدن نسخه‌های پیشین، خریدار نداشتن، نبودن سرمایه لازم، اولویت کتاب‌های دیگر و....

پس با چنین وضعی مؤلف ناچارست در قرارداد ناشر را «چهار میخ» کند که اگر کتاب را در فلان مدت منتشر نکرد در چاپ‌های دیگر به فلان شرط و فلان شرط قرارداد فسخ و مؤلف آزادست.

مفهوم ذاتی و مقصود اساسی از عقد قرارداد نشر چنین نیست که اگر ناشر کارش را انجام نداد و به قرارداد عمل نکرد مؤلف می‌تواند آن را به دیگری واگذارد ولو آنکه چنین قید و شرطی میان آن دو نشده باشد.

۲) گاهی ناشران قراردادی را که با مؤلفی دارند به دیگری واگذار می‌کنند. آیا چنین حقی رواست؟ آیا در قرارداد باید قید کرد که ناشر حق واگذاری به غیر ندارد. مانند آنکه مالکین خانه در اجاره‌نامه متذکر می‌شوند که مستأجر حق واگذاری به غیر ندارد!

اما قضیه کتاب و ناشر از مقوله دیگری است. زیرا مؤلف کتاب خود را به مناسبت آنکه کارها و انتشاراتی دلخواه از ناشر خاصی دیده و صلاحیت و هویت انتشاراتی او را شناخته است به او واگذار می‌کند. حال اگر این ناشر خوش‌نام که دارای شخصیت شناخته شده‌ای در کار انتشار است خواست قرارداد کتابی را به دیگری که تازه کار است و صلاحیتش مورد تأیید و قبول مؤلف نیست واگذارد محق است؟ آیا مؤلف هیچ‌گونه حقی نسبت به معنویت کتاب خود ندارد.

هر دو مسئله جنبه حقوقی دارد و جای موشکافی علمی و دقیق‌تر. آماده‌ایم نظرهایی که می‌رسد چاپ کنیم.

نامه‌هایی بی‌نام

چند نامه درین سال‌ها رسیده است که نام نویسنده ندارد. طبعاً در این گونه نامه‌ها ناسزا و دشنام، تهمت و افترا و حتی تهدید مندرج است. چرا نویسنده چنین نوشته‌های «نیشغولی» دلیری آن ندارد که خود را بشناساند؟ آیا از ترس است و

واهمه؟ حتماً تصورش بر این است که گیرنده نامه به «تعقیب قانونی» او مبادرت خواهد کرد. ناچار باید پوشیده و ناشناسانه به خالی کردن عقده‌های درونی پردازد. اتفاقاً این قبیل ناشناسان گاهی هم «ناشیانه» دست به قلم می‌برند و خط را هر چند می‌خواهند بیچانند همان خط خود را می‌نماید که از کیست!

این گونه دشنام‌پردازان معمولاً خود را در شمار دلیران، آزادگان و روشنفکران می‌دانند و همین تخیل و تصور خودپسندانه برایشان لذت بخش است. آرزو بر آنان عیب نیست.

آینده از دریافت کردن این نامه‌ها «دلخوری» نمی‌یابد. اوراقی است دلپسند برای تفریح خاطر و آسان گرفتن رنج‌های روزگار.

ترجمه آلمانی شاهنامه

پس از چند سال با هلموت کانوس کرده در خانه کوهستانی در آلدورف دیدار تازه شد. او یکی از نخستین جوان‌های خواستار تحصیل در رشته ادبیات فارسی بود که حدود سال ۱۳۳۱ به دانشگاه تهران آمد. در باشگاه دانشگاه منزل داشت و غالب روزها به کتابخانه دانشکده حقوق می‌آمد و از مجموعه ایران‌شناسی آنجا استفاده می‌کرد. آشنایی میان ما آنجا پیش آمد. پس از آن هم دو سه سفر به ایران آمد و از دیدنش شاد می‌شدم. آخرین بار او را در کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران (۱۳۴۸) در مونیخ دیدم.

در دانشگاه تهران پیش از همه با دکتر صورتگر «اخت» شده بود. شعرهای صورتگر را می‌پسندید. بسیاری از آنها را به آلمانی ترجمه کرد. با پورداود هم آمد و شد پیدا کرده بود. در ادبیات کهن فارسی به شاهنامه علاقه داشت و ترجمه تازه‌ای از آن را در زبان آلمانی لازم می‌دانست. پس در پی انجام دادن آن کار برآمد. از موقعی که چاپ شاهنامه شوروی منتشر شد در کار دلیر شد و به ترجمه پرداخت و یک جزوه از آن را حدود بیست سال پیش منتشر ساخت.

او از آن روزگار به این کارگران پرداخته است و همیشه با خود می‌گوید فردوسی طوسی سی سال در پرداختن شاهنامه رنج برد و فریتزولف آلمانی هم سی

سال در آماده کردن فرهنگ شاهنامه صرف وقت کرد، اما من پس از بیست سال هنوز نتوانسته‌ام به نیمه راه برسم.

کانوس کرده هیچگاه به دنبال کار دانشگاهی نرفت. همسرش دارو سازست و خانه خوب و زندگی زیبایی فارغ از جنجال شهر در دل تپه ماهورهای آلدورف دارند. او روزها به ترجمه و تحقیق در شاهنامه می‌پردازد. کتابخانه مناسب کارش را در خانه ترتیب داده است.

کار سودمند دیگر او تهیه و چاپ نشریه‌ای است به زبان آلمانی که بیش از بیست سال از نشر آن می‌گذرد. گاهی در سال دو شماره و گاهی هر دو سال یک شماره به چاپ می‌رسد و انتظار هجدهمین جلد آن را داریم. سراسر این نسخه درباره ایران و ایرانشناسی است.

ایران و پیشینه قصه

در شماره تازه پیام (ترجمه فارسی) از انتشارات یونسکو که درباره «گفتار و نوشتار» بود از نقالی و قصه‌پردازی بسیاری از ملت‌هایی که تمدن دیرینه و پیشینه دراز نقالی دارند (مثل ژاپون، هند، چین و...) یاد شده بود. مگر ایران!

نه شاهنامه به یادشان بود نه ده‌ها رزمناوه و داستان‌نامه دیگری که استاد باصفایمان دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب کم مانند حماسه سرائی در ایران نام و نشان آنها را آورده است. با چنین وصفی طبعاً حمزه‌نامه و مختارنامه را هم ندیده‌اند و نام آنها را نشنیده‌اند. چه رسد به آنکه نام حسین کرد و اسکندرنامه و امیرارسلان رومی به گوششان خورده باشد. حتی کتاب زیبای الول ساتن را که به انگلیسی است و روایتی است از قصه‌های پای کرسی نمی‌شناسند. پس نباید توقع آن داشته باشیم که از نقالی‌های سرگذری و قهوه‌خانه‌ای چیزی فراگرفته باشند.

نمی‌دانیم قصور از گرداندگان یونسکوئی (یعنی بین‌المللی) آن مجله است که در پاریس «مکمن» گرفته‌اند یا از ما که مراقب «بزنگاه»‌ها نیستیم.

قضاوتی درباره صفویه

آقای رحیم چراغی در مقاله «تره» نغمه دوره سیاه صفوی) مندرج در مجله چیستا (سال ۵: صفحه ۸۷ به بعد) عصر صفوی را «دوره سیاه» دانسته و در توجیه عقیده خود نوشته‌اند:

«... در آن سال‌ها بود که خان احمدخان (حاکم مستقل گیلان) ساقط شد و شاه عباس (پادشاه مقتدر صفوی) به گیلان مستولی گردید... ادبیات شفاهی در روستاها درونمایه نفرت مردم رنج‌کش از حاکمیت پلید صفوی گردید...»

از ایشان باید پرسید منظورشان از «حاکم مستقل» و «مستولی شدن بر گیلان» و «پادشاه مقتدر صفوی» (نه ایران) چیست؟

روشن است مقصودشان آن است که گیلان در آن روزگار به معنی سیاسی می‌بایست مستقل می‌بود. ورنه استقرار حکومت مرکزی ایران به وسیله شاه عباس را در آن قطعه از خاک ایران، استیلای «پادشاه ایران» می‌دانستند نه «پادشاه مقتدر صفوی». مگر شاه عباس مسئول اداره امور مملکت و مکلف به حفظ سرزمین ایران نبود؟ آیا گیلان مملکت مستقلی بود که می‌بایست «حاکم مستقل» داشته باشد! ایشان دوره حکومت یکپارچه ایران متحد و متشکل عصر صفوی را که به وسیله قدرتی متمرکز و با نام ایران به وجود آمده بود دلخواهانه «دوره سیاه» و «حاکمیت پلید» نامیده‌اند، برای اینکه آن پادشاه اجازه نداد خان احمدخان در گوشه‌ای از سرزمین ایران علم حکومت مستقل برافرازد.

آیا استقرار قدرت حکومت مرکزی در منطقه‌ای که دارالمرز ایران و همیشه جزئی ازین کشور بوده نادرست بوده است. آیا گیلان می‌بایست مملکت مستقلی می‌بود!

از انتشارات پنهانی تا کتاب‌های جلد سفید*

نوشته و کتاب‌های مخالفان و مبارزه‌کنندگان با حکومت‌ها در تمام اعصار با سختی و دشواری نشر و پخش می‌شده است. هرچه روش حکومت جابرانه‌تر بوده است دشواری کار برای مخالفان بیشتر بوده.

در دوران‌های قدیم کتب مخالفان را می‌سوزاندند و یا به آب می‌شستند. آقای محمدتقی دانش‌پژوه به نقل از مجموعه‌ای خطی از آن قرن دوازدهم هجری آورده است که عبدالله بن مسعود چون کتابی را نپسندید طشت و آب طلب کرد و اجزای آن را در آب مضمحل گردانید. نوشته‌اند که الناصر لدین الله نسخه‌ای از کتاب شفای ابن سینا را که در ده مجلد بود و آن را کتاب «شقا» می‌دانست مغسول ساخت. مبارزالدین محمد مظفر یزدی سه چهار هزار کتاب فلسفه را در عرض یکی و دو سال در خطه یزد، کرمان و فارس به آب شست (راهنمای کتاب، ۷۲:۸)



از موقعی که نهضت بیداری در میان ایرانیان، از اواسط قرن سیزدهم رواج می‌یافت و منوران و متفکران سعی می‌کردند که افکار آزادیخواهانه را نشر بدهند نوشته‌ها و کتاب‌های این گروه‌ها به دشواری تمام نشر می‌شد؛ اعم از نوشته‌های خطی و یا آنچه در بلاد دیگر چاپ می‌شد و به ایران فرستاده می‌شد. مخصوصاً در

عهد ناصرالدین شاه با سانسور شدید و مراقبتی که از طرف اداره‌های انطباعات و پلیس معمول می‌شد (حتی به‌طور رسمی و علنی اداره سانسور تشکیل شده بود) روزنامه‌ها و نشریات دیگر به دشواری به دست علاقمندان می‌رسید. اعلام مشروطیت و تأسیس مجلس اول در مدت قریب به دو سال موجب آزادی نشریات شد و چون مجلس به توپ بسته شد و استبداد صغیر آغاز شد باز مدت دو سال گرفتاری و صعوبتی برای انتشار کتب و نوشته‌های آزادیخواهان به وجود آمد. در قسمت اعظم از سال‌های دوران پهلوی‌ها شدت اختناق و سانسور، کتب و نشریات ادواری را در تنگنای رسیدگی و ممیزی و هر نوع فشاری که ممکن بود قرار داد. لامحاله بسیاری از کتب و نوشته‌ها حق انتشار نمی‌یافت. آنها که مقاوم‌تر و دلیرتر بودند این نوع نشریات را مخفیانه و به اصطلاح به طور «زیرزمینی» نشر می‌کردند. البته نشر و پخش آنها به سختی تمام امکان‌پذیر بود.

محققان مطالعات ایرانی، طبعاً به این نوع کتب و نشریات احتیاج تام دارند. تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نوشته شدنی نیست مگر اینکه دوره‌ای کامل از این آثار در اختیار باشد.

به برکت انقلاب، اینک که امکان جمع‌آوری اصل یا عکس و فیلم این نوع از کتب و نشریات پیدا شده است بر کتابخانه‌های ملی، مجلس شورای ملی و مرکزی دانشگاه تهران فرض است که با اهتمام کامل و شدت تمام نسبت به این اصل اساسی اقدام عاجل کنند.^۱

جز این باید فهرستی از این آثار، نوع آثار به ترتیب و با ضوابط مشخص کتابشناسی تهیه و چاپ شود. این کار وظیفه کتابخانه ملی است و اگر آنجا نتواند این کار مهم را به انجام رساند باید این انتظار را از «مرکز مدارک علمی» داشت. به هر تقدیر، این مجله آماده است به تدریج چنین کاری را انجام دهد و قسمتی از صفحات خود را به چاپ این نوع انتشارات اختصاص خواهد داد.

۱. همانطور که کتابخانه هوور در آمریکا در شهر استانفورد سعی کرده است که کلیه جراید و نشریات مربوط به دوره‌های جنبش در همه ممالک را جمع‌آوری کند. هدف این کتابخانه اساساً تهیه انتشارات انقلابی است. شاید در حال حاضر بهترین دوره جراید و بیانیه‌های فارسی دوره مصدق و انتشارات چاپ ایران در آنجا نگاه‌داری می‌شود.

در این شماره مشخصات عده‌ای از نشریات که در ممالک خارجه انتشار می‌یافته و ما از آن مطلع شده‌ایم درج می‌شود:

۱. نشریه کمیته ضد اختناق در ایران (این نشریه در لندن به چاپ می‌رسید).

2. Cari Bulletin

3. The Iran Times

چاپ واشنگتن. سال ۱۳۵۷ هشتمین سال انتشار آن بود.

4. Mardom Nameh , Heftc zur Geschichte und Gezellschaft Iranischer volker. Herausgeber: Hans G. Ki ppenberg and Kurt Greussing

از سال ۱۹۷۶ در برلین سالی دو شماره انتشار یافته.

5. The Riview of Iranian Political, Economy and History (RPEH)

مدیر این مجله Thomas Ricks از ایران‌شناسان امریکائی است. مجله از سال ۱۹۷۶ در واشنگتن نشر شده است.

6. Zaman . Pour une autre histoire iranienne

شماره اول در ژانویه ۱۹۷۹ در پاریس انتشار یافت.

۷. آرمان. نشریه دبیر خانه سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

۸. آشور. سال ۱۳۵۷ دهمین سال انتشار آن است. این نشریه در آمریکا چاپ می‌شود.

۹. ایران آزاد.

۱۰. ایران شهر. این روزنامه از پائیز ۱۳۵۷ با همت و همکاری احمدشاملو در

لندن آغاز به نشر کرد ولی شاملو پس از چند شماره از همکاری کناره گرفت.

۱۱. بررسی سوسیالیستی. (کمیته سیاسی انجمن ستار) چاپ آمریکا (؟)

۱۲. به سوی آزادی.

۱۳. پیام دانشجوی. چاپ بروکلین (آمریکا) به سر دبیری بابک زهرائی. سال

پنجم آن در ۱۳۵۷ نشر می‌شد. تا پائیز این سال جمعاً ۱۸ شماره از آن نشر شده بود.

۱۴. پیام مجاهد. ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور. سال هفتم آن از

۱۳۵۷ نشر می‌شد. محل انتشار Bellevielle (آمریکا)

۱۵. حقیقت. ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران. چاپ Arhus (دانمارک) از سال ۱۳۵۶.

۱۶. دنیا. مجله ارگان حزب توده ایران.

۱۷. شانزدهم آذر. ارگان مرکزی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی). شماره ۱۹ آن در آذر ۱۳۵۷ نشر شد (چاپ بروکلی)

۱۸. نهضت. نشریه نهضت رادیکال ایران.

تبرستان

www.tabarestan.info

سازمان‌های انتشاراتی ایرانی

۱. انتشارات ابجد نیویورک. (از جمله چاپ‌کننده کتاب ظل‌الله تألیف دکتر رضا براهنی).

۲. انتشارات فانوس. نیویورک. ناشر کتاب‌های سوسیالیستی.

۳. انتشارات مزدک. رم (ایتالیا).

۴. انتشارات مصدق. پاریس. یازده جلد کتاب از نطق‌ها، مکاتبات و اسناد مصدق و نفت و مدرس چاپ کرده است.

لزوم چاپ متون فارسی* نرستان

www.tabarestan.ir

از روزی که مرحوم محمد قزوینی در نامه مفصل خود به فرهنگستان ایران در (سال ۱۳۱۷) پیشنهاد کرد که باید متون فارسی مهم چاپ شود و نام عده‌ای را در آن نامه ذکر کرد تاکنون که این سطور قلمی می‌شود نزدیک به پانصد کتاب چاپ نشده توسط سازمان‌های مختلف دولتی و یا انتشاراتی آزاد در مملکت ایران طبع شده است. طبعاً از این راه کاری گران سنگ و بسیار ارزشمند برای بقای فرهنگ ایرانی شده است و این امر جای هیچ‌گونه انکاری ندارد. اما هنوز چه بسیار از منابع و مآخذ فارسی (تفسیر و تاریخ و قصه و شعر و فلسفه و عرفان و علوم) که چاپ نشده مانده است و باید نسبت به چاپ شدن آنها اقدام عاجل و استوار کرد تا نشانه‌های تفکر و فرهنگ این قوم کهن زندگانی را به هر اندازه که توانایی و بینایی هست از گزند حوادث بیگانه و خودی برکنار آورد و در زمانه پایدار ساخت.

این وظیفه‌ای وطنی است برای هر کس که با ادبیات و زبان فارسی زندگی کرده است. پس باید نسخ کهن را از زوایای فراموشی به در آورده و در این روزگار بیش از همیشه نسبت به نشر و پخش آنها اهتمام کرد تا زبان فارسی و فرهنگ ایرانی که جوهر اندیشه و هنر قوم سربلند ماست در قبال صدمات و لطمات بماند و در دسترس باشد.

«سازمان کتاب» در پی یافتن راه است که بدین وظیفه بپردازد و سالی یکی دو

عنوان از آثار پایدار زبان فارسی را طبع می‌نماید اما چون فروش این نوع از کتب بسیار محدود و بیشتر برای اهل تحقیق و خواص کتابخوان است و در اوضاع کنونی بهای چاپ و کاغذ بیش از حد افزایش یافته است، راه چاره را منحصر بدان دیده است که از هر کتاب به تعداد احتمالی خریدار (که بیش از پانصد نسخه)^۱ نیست چاپ کند.

در این صورت بهای کتاب دو سه برابر بیش از بهای کتاب‌های معمولی رایج در بازار و انتشارات پرتعداد خواهد بود. پس خواستار متون قدیم باید پذیرای چنین بهایی باشد و آن را در بهای ماندگاری فرهنگ دیرپای ایرانی بپردازد. راه دیگر شاید آن باشد که در هر سال به جای دو شماره آخر سال یکی از متون چاپ نشده کهن را به چاپ برسانیم و تقدیم خوانندگان مجله کنیم و مقداری را هم جداگانه برای علاقه‌مندان در معرض فروش بگذاریم. با عنوان کردن این مطلب که صورت پیشنهاد دارد از علاقه‌مندانی که خواستار چنین کتبی هستند خواهش داریم نظر ارشادی و نام خود را برای ما بفرستند تا درباره تعداد چاپ تصمیم گرفته شود.

۱. به قرینه آنکه کتاب‌هایی از متون که توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران و دانشگاه تهران و مؤسسات دیگر طبع شده اغلب در هزار نسخه بود و فروش هزار نسخه به چندین سال می‌کشید و قسمتی هم به طور اهدایی داده می‌شد و آن تعداد از آنها که نایاب شده باشد معدود است.

دو کتاب نادیده در چین*

در هم صحبتی استاد محمدتقی دانش‌پژوه، بیست و دو روز از روزهای خردادماه پارسال در سفر چین گذشت. به قصد آن‌که نسخ خطی فارسی و عربی و مراکز علمی و فرهنگی مرتبط تمدن ایران دیده شود.

از جمله تازه‌یابی‌های سفر، آشنایی به دو کتاب بود که علی‌الظاهر نسخ آن فقط در چین باقی مانده است و هنوز آقای دانش‌پژوه نشان دیگری از آن دو در مجموعه‌های نسخ خطی ممالک دیگر نیافته است. اگر چه آن کتاب از نوع کتبی است که علی‌القاعده باید در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر متعدد بوده باشد ولی در فهرست‌های مشهور تاجیکستان هم دیده نشده است. فعلاً از نسخی است که خاص بلاد خطا و ختن بوده است.

باری این دو کتاب که چند نسخه از هر یک از آن دو در کتابخانه‌های دانشگاه پکن، مسجد جامع پکن، انجمن اسلامی شهر پکن دیده شد عبارت است از:
۱- کتابی تألیف ابومحمد عبدالله بن محمد قلانسی ظاهراً به نام ارشاد که در اصول اخلاق دینی و بیشتر عرفانی نوشته شده است و بر روی دو سه تا از نسخه‌ها نام ارشاد آمده است.

مؤلف در این کتاب از خواجه امام خطیب ابوالقاسم کرابستی، خواجه ابوتراب نخشی، ابوالاسحاق بشاغری، خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی

*. آئینده، سال ۱۵ (خرداد تا مرداد ۱۳۶۸)، صص ۲۰۹-۲۱۰.

(خواجه حکیم) و حکیم جوهری یاد کرده است.

مؤلف در چندین مورد از پدر خود به عنوان «خواجه امام پدرم» ذکر می‌کند و در موارد متعدد اشعاری را از آفرین نامه که تألیف پدرش بوده است نقل کرده است. همچنین ابیاتی به تازی به نقل از «عم خود» می‌آورد.

مؤلف متن را در موارد بسیار با اشعار زیاد که به احتمال قوی مقداری از آنها از خود اوست آراسته و در مواردی هم به اسم از شاعران ناشناس نقل کرده است. از جمله ابیاتی از شاعری به نام حیدری دهقان (در بعضی نسخه‌ها: دیهقان) نقل کرده است از آن موارد است:

همیشه راحت و شادی نیاید همه عمر از غم آزادی نیاید
گمانی برد بر تقدیر ایزد به یک ذره به پیدادی نیاید
چه ایزد گر ستاند یا بماند(?) ازو جز شکر و آزادی نیاید
بسا محنت که آن از بهر شادی است ترا بر ایزد استادی نیاید
شاعر دیگری که چند شعر از او نقل شده منصور ابدال است:

هر که بی تو شاد باشد جاودان بی تو شود
هر که را از تو نباشد آن همه یک سو شود(?)

همچنان کن ترک نادانی همی دانا شوی
ترک دانایی بیاید آنگهی بینا شوی
نیز بینائی نه عین آشنائی باشدت
بگذر از دیدار و دیده، آنگهی زیبا شوی
آنچه دانستی ره است و دیده او را منزل است
چون ره و منزل بماند آنگهی والا شوی
چون شدی بینا ترا با هیچ هستی کار نیست
تا درو مشرک نیابی مردک ترسا شوی
ور محبی پس محبان را علامت‌ها بود
یک علامت آن بود کز دون او یکتا شوی

ور فقیری پس ترا نسبت بریدن محو گشت
می چه پنداری که با چندین سبب صحرا شوی
خاک را در خاک باز و باد را در باد باز
تا میان خاک و باد اندر، تو ناپیدا شوی
همچنان کن خویشتن چون منصور حلاج (۹)
تا مگر در فتنه ها یکبارگی غوغا شوی

*** تبرستان ***

هیچ در خیر بر تو باز نگردهد تا در عصیان فراز نگردهد
تا تو ز راه فضول باز نگردهی هیچ در فضل بر تو باز نگردهد
در موضعی یاد از حکیم جوهری می کند که او را در مجلسی دیده بوده
است، بدین عبارت:

«یحول الغنی و العز فی کل موطن لیستوطنا قلب امری ان تتوکلا
و من در یک مجلس این بیت ها را بگفتم. حکیم جوهری حاضر بود. و را
گفتم این بیت ها را ترجمه کن. وی ترجمه کرد و گفت:
توانگری و شرف هر دو گرد گردانند بود وطنشان اندر دل توکل جوی

۲- کتاب دیگر «اربعون» است که «خطب الرسول» هم بر آن نام نهاده اند و اصل
عربی آن تألیف تاج الدین حافظی بخاری بوده و حسام الدین بن علاء الدین
النو جابادی در سال ۸۳۵ ترجمه حاضر را به زبان فارسی بر جای گذاشته است.
نسخی چند ازین متن فارسی شیرین در کتابخانه های دانشگاه (دو نسخه)، مسجد
جامع (سه نسخه)، انجمن اسلامی (دو نسخه) دیده شد و همه نسخه هایی است
که تا قبل از قرن دهم هجری نوشته شده است.

مترجم درین متن ابیات زیادی به فارسی می آورد و مخصوصاً اشعاری
فارسی از رکن الدین مقاماتی نقل کرده است و بدان جنبه عارفانه داده. به نقل
حکایاتی هم مبادرت کرده و از جمله در جایی می نویسد: «این از مواضع کلیده
است.» اسلوب استعمال افعال در آن بر روال لهجه صفحات ماوراءالنهر و
استعمالات قدما است: مگذریت، بدانیت، دیدیت، دانستیت.

مترجم گوید که اورا شیخ حسین که از مریدان برهان‌الدین ساغرچی بود
بدین ترجمه وادار کرد.

اشعار آن مقداری به طور نمونه نقل شد:

دی ما و می و عیش خوش و قرب نگار
ای گردش ایام ترا هر دو یکی است جان بر سر امروز نهم دی باز آر

آمد شب و بازگشتم اندر غم دوست هم با سر گوید آ که چشمم را خوست
خون دلم از هر مژه کز پلک فروست سیخی است که پاره جگر بر سر اوست

آن دل که تو دیده‌ای فکارست هنوز وز عشق تو با تاله و زارست هنوز
وان آتش دل بر سر کارست هنوز و آن آب دو دیده برقرار است هنوز

آن بلبل محبوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می‌نرسد

پس از سی سال روشن‌گشت بر خاقانی این معنی
که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی

سیم و زر را نبود هیچ در آن روز رواج
سودشان جمله زیان است و زیانشان همه سود

در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه ترکیب عافیت ز مزاج جهان مخواه
در داغ دل بسوز و ز مرهم اثر مجوی با خوشتن بساز و ز همدم نشان مخواه

آمد کبوتر از در دولت، چو باز رفت مقصود خود نیافت نه استاد باز رفت
داعی چو بر درآمد و اقبال در نیافت بوسید آستان و دعا گفت و باز رفت (؟)

دلا بار گران بر گردن دل منه چندین که چندانی نیرزد
به سیم و زر مشو بسیار مایل که آن هم کندن جانی نیرزد

یک سال از انتشار دوره جدید آینده گذشت. مجله آینده با سبک سیاسی - ادبی در تیرماه ۱۳۰۴ انتشار یافت و چون مجله‌ای مستقل بود امید داشت که با ارائه بحث‌های اساسی و مقالات رجال سیاسی وقت وظیفه‌ای را که مخصوص منوران و زیدگان زمانه است در زمینه مسائل سیاسی و مملکتی ایفاء کند و درین راه آنچه توانست در القای مطالب مربوط به لزوم کوشش در راه استواری وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی کوشید. ولی بیشتر از دو سال نپائید و باسلطه استبداد خاموش شد. پس از آن دو بار (در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۳۴) دو دوره دیگر به چاپ رسید. پس از آن دوره پنجم آینده با امید به الطاف خداوندی و پشتیبانی‌های خواستاران و دوستاران به انتشار آغاز کرد. «آینده» در این بار اعلام کرد که مجله‌ای است برای نشر «تحقیقات ایرانی» و در توضیح این عنوان به سه کلمه بسنده کرد که: تاریخ، ادبیات، کتاب.

یعنی به آن مطالبی خواهد پرداخت که معرف فرهنگ ایرانی است. بسیاری روش آینده را پسندیده‌اند و راهی را که انتخاب شده است برای بقای فرهنگ ایرانی و معرفی آن مفید دانسته‌اند. البته عده‌ای هم راه و رسمی را که «آینده» پیش گرفته و صفحات محدود خود را به «تحقیقات ایرانی» اختصاص داده

است درست ندانسته‌اند و گله‌ورزی می‌کنند.

اغلب می‌گویند چرا سابقه آینده رعایت نشده است. می‌گویند چون آینده مجله سیاسی معتبر و مهم زمان خود بود اکنون هم باید قدم بر قدم گذشته بگذارد و مطالبش در زمینه مسائل سیاسی و مملکتی باشد - که مردم تشنه سیاست‌اند. جمعی هم که چشم به آینده دارند می‌گویند که چون اسم مجله آینده است حتماً باید نظر عنایت به مباحثی داشته باشد که به آینده جامعه و کشور مرتبط است ... شاید انتظار پیش بینی هم دارند.

نشرکننده کنونی آینده با خضوع تمام معاینه و نقائص را می‌پذیرد و به قصورهای واقعی اذعان دارد. اما با فروتنی و اعتراف تمام، خاطر عزیز یادآوری کنندگان را مصدع است که توانایی و بینایی ورود در مباحث سیاسی را که دلچسب هر علاقه‌مند بدین آب و خاک است ندارد. او سعی دارد که در زمینه آنچه تجربه آموخته است خدمتگزار باشد و اگر مختصر تخصصی یافته است در زمینه مطالبی است که با گذشته ادبی و تاریخی سرزمین ایران مربوط است و در این روزگاران پرداختن بدانها و پشتیبانی کردن از آنها خود «سیاستی» است که مدافعان راستین فرهنگ ایران آن را می‌پسندند و او را یاری می‌دهند.

اگر اسم مجله آینده است دلیل آن نمی‌شود که به گذشته نپردازد. آیا اگر اسم مجله‌ای «ستاره» باشد حتماً باید مقالاتش به مباحث نجوم مربوط باشد. آینده نامی است برای شناختن و تمیز این اوراق از مجله‌های دیگر. اگر اسم این مجله آینده گذاشته نمی‌شد و کلمه‌ای دیگر برایش انتخاب می‌شد باز به همین شکل و هدف نشر می‌شد.

آن افراد علاقه‌ورز به این آب و خاک که به دیده دقت و توجهی روشن به زمان می‌نگرند می‌دانند که امروز یکی از پایه‌های اساسی و رکن رکنی نگهبانی ایران در قبال همه حوادثی که بدان روی آور می‌شود، و همان پایه باید جزء سیاست ملی و اساس آمال هر ایرانی باشد، پایدار داشتن فرهنگ سرشار و نشر زبان فارسی و شناخت علمی هر یک از مظاهر این بنیانهاست.

اگر آینده نشرکننده تحقیقات ایرانی است طبعاً برآورنده مقصود و حمایت -

کننده از سیاستی کاملاً وطنی است؛ ناچار همت و کوشش خود را بر آن مقصور کرده است تا مبشر و ناشر مطالبی باشد که جامعه‌ای که جریان‌های تاریخی را در سرنوشت و آینده خود بی‌تأثیر نمی‌داند از آنها برخوردار شود.

۱.۱.

آینده و گذشته*

تبرستان
www.tabarestan.info

گاه به گاه دوستانی که پایداری آینده را خواستارند گله می‌کنند که مجله آینده مجله گذشته است. خواننده‌ای گرامی به طعنه نوشته بود که آینده مجله «درگذشتگان» است. همسر مدیر که از رنج‌های دامنگیر مجله نویسی بهره‌وری می‌یابد نام آن را «مرده‌نامه» گذاشته است. در ایران، معمولاً خواننده مجله‌های جدی هم نوشته‌هایی را می‌پسندد که آرام‌بخش جان در برابر دشواری‌های زمانه و زندگی باشد. طبیعتاً می‌خواهد نوشته‌ها همه با ذوق و آگاهی و حتی مراد او متناسب باشد. کمتر خواننده‌ای است که به هدف و مقصودی که مجله برای آن بنیادگذاری شده است توجه کند. اما گمان می‌رود که مجله باید در راه همان مقصود و هدفی کوشا باشد که برای آن بنیاد گرفته است و باید در جریان انتشار، خوانندگان همراه و همسخن را به بهانه‌های دانش و پژوهشی که زمینه کار اوست پیش ببرد. طبعاً خواننده هم آن‌گونه مجله‌ای را که موافق طبع مشکل‌پسند و برآورنده نیازهای فکر و ذوقی اوست باید بیابد و بخواند و اگر چنین باشد آن نشریه را پشتیبانی استوار خواهد بود.

دوره جدید آینده از سال ۱۳۵۸ آغاز شد و از همان‌گاه یادآور شدیم که آینده در این دوره، بنابر نیازهای فرهنگی مجله‌ای خواهد بود برای نشر کردن پژوهش‌های ایرانی و نوشته‌هایی که در زمینه مسائل فرهنگ دیربای ایرانی باشد.

گمان می‌رود که ازین راه دور نشده باشد.

آینده مجله‌ای است آزاد، اما به معنی آن نیست که هرکس هرچه نوشت در آن چاپ شدنی است. روشن است که اگر مقاله‌ای را با هدف و مقصود خود هماواز یافت به چاپ خواهد رسانید.

چون در ماه‌های اخیر چند نامه داشتیم که نویسندگان آنها شماره مخصوص ایران و ایرانیان در نوشته‌های بیگانگان را نپسندیده بودند و مطالب ادبی و تاریخی مربوط به گذشته ایران را بی‌فایده شمرده بودند، از گفتن این یادآوری ناگزیر است که آینده مجله‌ای است برای شناساندن فرهنگ ارجمند ایرانی و گذشته‌های دور و نزدیک تاریخی که هر یک بلندی‌ها و پستی‌های بسیار داشته است. سیاست مجله آینده جز این نخواهد بود که پیوستگی پژوهش‌های ادبی و تاریخی را که از حدود هفتاد سال پیش آغاز شده است دنبال کند و صفحه‌های خود را به نوشته‌ها و آثاری اختصاص دهد که شاید در نشریه‌های دیگر جایی برای چاپ شدن آنها نباشد.

مسئله دسترنج نخستین مصحح*

بی‌گمان متون فارسی بازمانده، ملک مطلق ملت ایران است. هر صاحب ذوق و علاقه‌مندی حق دارد هر یک از چاپ‌ناشده‌ها را برگیرد و به دست چاپ بسپرد مشروط بر آنکه خود آن را بیابد و خود بر سر استکتاب و نقل آن از نسخه خطی یگانه یا چندگانه صرف وقت کند. نه آنکه با پخته خواری، متنی چاپ شده که دیگری بر سر آن رنج بسیار برده، به چاپ کامل یا ملخص یا بازخوانی شده رسانیده شود. نگاهی به کار مصحح نخستین به مانند دسترنجی است که در حق برزگر مراعات می‌شود. به زبانی دیگر، هیچ «تنبه‌ای» نمی‌تواند خود را وارث مادی یا معنوی عمیق شاعر به‌شمار آورد. همه متون از آن همه مردمی است که امروز هستند و زنجیروار به جهان خواهند آمد.

اما نکته‌ای حقوقی (و شاید انسانی) که لایه‌لای نوشته‌های مندرج در جهان کتاب ظاهراً به کلی مکتوم ماند و دامنه مطلب به طور مصرح و گویا بدان کشیده نشد این است که برای تصحیح‌کننده نخستین یک متن قدیمی چگونه حقی (دسترنجی) ایجاد شده است و اگر حقی دارد (معنوی یا مادی) حفظ آن به چه ترتیب و نحوه عنوان کردن آن کدام است.

کسی که متنی قدیمی را می‌یابد و از روی نسخه‌های خطی به چاپ آن می‌پردازد زحماتی را به نحو ذیل متحمل می‌شود:

*. جهان کتاب، شماره ۴۰/۳۹ (مرداد ۱۳۷۶)، ص ۳۰.

۱. شناسایی متن بر اساس ملاحظه و مراجعه و صرف وقت در مطالعه فهرست‌های کتابخانه‌ها و اعمال نقد و نظر در وجوب چاپ آن و بازبینی نسخه‌های متعدد و تشخیص دادن اینکه کدام از آنها می‌تواند اساس کار قرار بگیرد. البته تمام این مراحل متضمن صرف وقت و قوه تمییز و نظر انتقادی است.

۲. گردآوری عکس از نسخه‌ها به منظور استنساخ که متضمن مخارج مادی است و دوندگی‌ها در تحصیل آنها مخصوصاً از کشورهای دیگر.

۳. استنساخ متن از روی نسخه‌ای که اساس دانسته می‌شود و مقابله آن با نسخ دیگری که هر یک به رسم الخطی و شیوه‌ای تحریر شده و خواندنشان چشم‌کورکن است به منظور آوردن نسخه بدلها و احتمالاً برگزیدن وجه بهتر از نسخ متفاوت به جای صورتی که در نسخه اساس هست. این نوع دقت نظرها متضمن صرف وقت و اعمال بصیرت علمی است. همین امر اخیر بیشتر ایجاد «حق» و دسترنج برای مصحح می‌کند.

۴. ناشریابی و غلط‌گیری چند باره متن و پس و پیش کردن‌ها و تنظیم فهرس و برافزودن مقدمه‌ای که گوینده فواید و خصایص متن و معرفی واقعی و نخستین آن به عموم خواهد بود. این مراحل معمولاً یکی دو سال وقت‌گیری دارد.

چنین متنی از کار درمی‌آید و به دسترس همگان می‌رسد و اتفاقاً از میان جامعه ادب دوست علاقه‌مندی، دلسوزی، متن دوستی، دلبسته‌ای آن متن را که تا آن روز کمتر کسی از آن خبر درستی داشت (مانند سیرت حضرت رسول(ص)، عجائب‌المخلوقات طرطوسی، مقالات شمس، مراد چاپ علمی آن توسط موحد است نه آنکه کسی آن را نمی‌شناخت) می‌بیند و بدان دلبستگی می‌یابد و آن را شایسته می‌یابد که از زواید و غوامض پیراسته گرداند و به نشر تازه‌ای درآورد که جوان‌پسند و آسان‌خوان و دلخواه تازه‌جویان و به دور از تعلیقات فضیلابی و پرهیزده از «حق و بق» و سهل‌التناول باشد. البته بدین وتیره ممکن است نوعی خدمت به دست او به نشر متون قدیم انجام شود.

اما این شخص چه کرده است (در قبال مصحح اصلی که چهار مرحله را درنور دیده است: خواندن و کتابت کردن و گشودن معضلات نسخه‌خوانی و

غلط‌گیری). اغلب ایشان نسخه‌ای از کتاب چاپ شده مورد سخن را از کتابفروشی خریده و پس از خواندن و پسندیدن، با یک مداد یا خودکار خط ترقین بر روی کلمات و عبارات زاید و ثقیل الفهم و مطرود و مردود و ناموجهی که در فهم امروزیان نیست کشیده و اوراق مذکور را به مطبعه سپرده و البته غلط‌گیری کرده و به آراستگی و تازه‌پردازی به طبقه آسان خوان عرضه داشته است.

عده‌ای از ناشران خوب و بد، کلیات سعدی مرحوم فروغی و دیوان حافظ مرحوم قزوینی را بارها و بارها بدون اینکه نام کسی را به عنوان مسئول نقل و تصحیح مطبعی (برای اطمینان) معرفی کنند، به چاپ تازه رسانیده و پخش کرده‌اند و بر روی آن نوشته‌اند: براساس طبع فروغی یا قزوینی، درحالی که مملو از غلط و نادرستی و درهم‌ریختگی است اما طماعان نام آن دو مرد عالی قدر در فرهنگ ایران را وسیله سوداگری خود ساخته‌اند و مقامات رسمی فرهنگ هم مطلب را نادیده گرفته و باد انگاشته‌اند.

درست است که طبق قانون پس از سی سال که از مرگ مؤلف یا مصححی گذشت حقوق مادی متصور از میان می‌رود ولی آیا حق معنوی را می‌توان پایمال کرد. قطعاً نه. دیگر چه رسد به روزگاری که مصحح در حیات باشد. آنها که مانند مرحومان مدرس رضوی و دکتر محمد معین پای‌بند اصول اخلاقی بودند و حقوق مادی و معنوی مصححی مانند قزوینی را ثابت و محترم می‌دانستند وقتی که چاپهای نوینی از کتاب‌های المعجم شمس قیس و چهار مقاله عرضه کردند نام مرحوم قزوینی را از صفحه عنوان برداشتند زیرا می‌دانستند که نام آنها از صفحه روزگار بر نیفتادنی است و نگاهبانی حق علمی حکایت از آداب دانی و خود مزید ثبات کار است.

در موضوع بازخوانی متون صحبت در لزوم مسئله نیست. مسئله میان مانده و قابل طرح به منظور حفظ حقوق مصحح نخستین این است که بر روی جلد چاپ‌های دست‌یاب از چاپ‌های اصلی چه باید نوشت. آیا خواننده و خریدار نباید بداند که این چاپ سهل‌التناول از کدام «خوان» «بازخوانی» شده است؟ اگر بگویید چه ضرورتی دارد، آیا در حق مصحح نخستین اجحاف و حق‌کشی روا نشده

است؟ نوشتن چند کلمه تحبیب‌آمیز و اشارت‌گونه در مقدمه آیا گویای زحمات مصحح رنج کشیده نخستین تواند بود؟

البته اگر بازخوان خود بکوشد و نسخه چاپ نشده‌ای یا نسخه تازه‌یاب و ناشناخته‌ای را بیابد و به سلیقه و طرح دلپسند خود از مجموع طبع قدیم و نسخ تازه متنی ساده و بی‌پیرایه درآورد، هیچ‌کس را حق اعتراضی بر او نیست. کما اینکه سیرت حضرت رسول (ص) را فاضلی در همان عهد قدیم مهذب ساخته است و اصغر مهدوی آن را هم چاپ کرده است.

در مورد طبع‌های علمی و انتقادی از متونی که چند بار به نشرهای مختلف درآمده است هنوز جای سخن بسیار است و موارد آن هم متعلاولی من به سعدی و حافظ و فروغی و قزوینی بسنده کرده‌ام.

امیدوارم به این نکته پاسخ داده شود و مطلب طوری شناخته شود که مخلص شیرفهم بشود و از تصور باطل به‌درآید. عرض دیگری ندارم.

کاغذ و پست*

تبرستان
www.tabarestan.info

کمبود کاغذ (البته سهمیه‌ای) و دیر رسیدن آن به دست ما، انتشار آینده را بیش از پیش بی‌نظم کرده است. حواله کاغذ از روزی که به ما داده می‌شود تا روزی که کاغذش از انبار روزنامه کیهان گرفته شود مدتی دراز طول می‌کشد. تعویض‌های مکرر در غلط‌گیری و بدخطی بعضی از نویسندگان مقالات و دشواری‌های امروزی چاپ و گرفتاری‌های مطبعه هم مزید بر علت می‌شود و ناچار مجله به این دیری به دست خواننده می‌رسد. چاره‌ای هم نیست. باید تحمل کنیم و سختی‌ها را به جان بخریم تا صفحاتی را در زمینه تاریخ و فرهنگ و ادب ایران بدین صورت به دوستداران عرضه کنیم. پایدار ماندن برای فرهنگ ملی ضرورت است.

به پایان پاییز نزدیک می‌شویم و ما از هشتصد نهصد صفحه مجله تاکنون توانسته‌ایم چهارصد صفحه چاپ و تقدیم کنیم. البته می‌کوشیم در این چند ماه مانده از سال دوسه دفتر دیگر به چاپ برسانیم و دوره را کامل سازیم. البته اگر کاغذ به موقع برسد.

بسیاری از دوستان و دوستداران می‌گویند و تأکید می‌کنند که از بازار آزاد کاغذ بخریم و مجله را بر روی آن چنان کاغذی چاپ کنیم و به بهای گرانتر بفروشیم. ولی خبر ندارند که کاغذ در بازار آزاد به ده برابر بهای رسمی به فروش می‌رسد. جز این شاید نمی‌دانند که عواقب «گرانفروشی» تعزیر است. بنابراین

*. آینده، سال ۱۵ (خرداد تا مرداد ۱۳۶۸)، صص ۲۰۹-۲۱۰.

آینده باید با همین ترتیب‌های «کجدار و مریز» منتشر شود و آینده‌دوستان هم باید بی‌ترتیبی آن را بپذیرند.

گرانی پست مطلب دیگری است قابل درد دل کردن. در این دو سه سال به بهای پست بسیار افزوده شده است. ما هم ناچار از آن شده‌ایم که به نسبت بر بهای اشتراک مجله بیفزاییم. این گرانی در پستهای خارجی بیش از حد انتظار است. کسانی که نامه و بسته کتاب به خارج می‌فرستند خود به خوبی به چند و چونی آن وقوف دارند و حاجت بدان نیست که ما بیش از این موضوع را بشکافیم. اداره پست هم حتماً حقهایی دارد. اما گفتن یک مطلب که جنبه فرهنگی دارد مناسب است و دور از حقیقت دوستی که به سکوت برگزار شود و آن این است که سابق بر این پستخانه به مرسوم «ممالک راقیه» (که قوانین پستی جهانی هم ظاهراً پشتیبان چنان نظری است) برای مطبوعات یعنی روزنامه‌ها و مجله‌ها که دارای امتیاز رسمی بودند تخفیفی مناسب قائل بود و بهایی حتی کمتر از کتاب دریافت می‌کرد. ولی شماره پیش که مجله برای ارسال به خارجه به پست داده شده بود آنها را نگاه داشتند و خبر کردند که بسته‌ها کسر تمبر دارد. دفتر مجله ناچار مبلغی دیگر به عنوان کسر تمبر پرداخت تا مجله‌ها فرستاده شد و معلوم شد که بهای کنونی ارسال مجله با کتاب فرقی ندارد. اکنون برای نامه‌هایی که از شهرستان‌ها با کسر تمبر می‌رسد دو برابر مبلغ می‌گیرند.

ناگفته پیداست رعایتی که در تعرفه قدیم به صورت تخفیف مطبوعاتی شده بود از این باب بود که مجله و روزنامه ارزانتر به دست خواننده برسد نه از این باب بود که کمکی به مجله و روزنامه شده باشد، زیرا هر قدر پست گران شود خواننده است که باید آن را بپردازد. پس نیت و قصد واضعین آن قواعد منسوخه این بود که اداره پست در نشر فرهنگ و تشویق سوادآموزی همکاری داشته باشد و وظیفه‌ای فرهنگی را برعهده بگیرد. ورنه یک تأسیس دولتی با مؤسسات حمل و نقل عادی چه تفاوتی تواند داشت.

سی و چند سال پیش که در سوئیس کارآموزی کتابداری می‌کردم ملتفت شدم بسته‌های کتاب که از کتابخانه‌های عمومی برای بیمارستان‌ها و قرض بین

کتابخانه‌ای فرستاده می‌شود رایگان است یعنی پستخانه برای آنها دستمزد نمی‌گیرد و تمبر بر آنها چسبانده نمی‌شود. پرسیدم چرا، گفتند پستخانه برای تشویق مردم به کتابخوانی این‌گونه رعایتها را جزو قواعد خود درآورده و دولت معتقد است همه مؤسسات مملکتی باید در راه نشر فرهنگ سهیم بشوند.

چون از موعد انتشار این شماره که مربوط به ماه‌های خرداد و تیر و مرداد است گذشته به ناچار از چاپ بخش‌های مصرفی کتاب‌های تازه و یادبود نویسندگان و نامه‌ها، صرف نظر شد تا مجله زودتر به دست خوانندگان برسد. درج آن قسمت‌ها به شماره آینده موکول شد.

با این شماره (چهارصد و شانزده صفحه) مطالب مربوط به پنج شماره چاپ شده است زیرا از آغاز قرار ما بر این بود که هر شماره هشتاد صفحه باشد.

شادباش نوروز و آینده ما*

باز آمدن بهار را که با نوروز یاستانی آغاز می شود به ایران دوستانی که فرهنگ ملی را گرامی می دارند و نگاهبانی از مآثر گرانبار پیشینیان را ارج می گذارند شادباش می گوئیم.

از این که انتشار چند شماره از سال ۱۳۶۸ با دیر رسیدن کاغذ دیر شده است پوزش می خواهیم. برای اینکه این دفتر که بخشی است از مجله سال پیش بیش از این به مناسبت نرسیدن کاغذ سهمیه (که وعده تحویل کاغذ حواله صادر شده آذر به خرداد ماه سال ۱۳۶۹ موکول شده است) در چاپخانه نماند و زودتر به دست خوانندگان برسد به خریدن کاغذ گران - یعنی آزاد - تن در دادیم و خود را به دشواری انداختیم تا دوستداران گمان نبرند آینده خاموش شده و مرده است.

دوستان، دوستداران، خریداران چشم به راه و ای نگاهبانان فرهنگ ایرانی! اگر می خواهیم و می خواهید که مجله بماند ظاهراً یگانه چاره آن است که مشترکان بهای اشتراک را اول هر سال بپردازند تا مایه دست شود و کاغذ گران را به موقع تهیه کرد. نه آنکه هنوز هستند بیش از شصت نفر از مشترکان سال گذشته که وجه اشتراک را نداده اند. امیدواریم با این یادآوری وجه اشتراک پارسال و امسال را با هم مرحمت کنید و رنه آینده به آسانی از میان می رود و آنها که مجله را نمی پسندند خم به ابرو نخواهند آورد.

کتابستان
www.tabarestan.info

بخشی از گنجینه کلمات و مقالات

از سلسله انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

- پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱۴)
فقد پارسی (ج ۲)
فرهنگ ایران زمین (ج ۳۰)
پژوهشهای ایرانشناسی (ج ۱۵) - ستودنامه (۶)
پژوهشهای ایرانشناسی (ج ۱۶) - ستودنامه (۶)
دفتر تاریخ (ج ۲)
مسائل پارسیه (پاداشتهای محقق قزوینی، ج ۱)
مقالات سعید نفیسی در زمینه زبان و ادبیات فارسی
جستارهای زبانی در قلمرو زبان فارسی
به یاد محمد قزوینی
مقالات عارف (دفتر دوم)
پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱۷)
پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱۸)
دفتر تاریخ (ج ۳)
دفتر تاریخ (ج ۴)
پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱۹)
فهرست مجله آینده
مسائل پارسیه (پاداشتهای محقق قزوینی، ج ۲)
پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲۰) - آفرین نامه
سبک اصفهانی و تمثیل در شعر صائب و شاعران عصر صفوی
ای زبان پارسی - (سه جلد)
مقالات سعید نفیسی (جلد دوم، بزرگان ادب و کتابشناسی)
فقد مکرر پارسی
من مقال العقول فی لطائف الفصول
پنج کتابشناسی
هفتاد گفتار از ایرج افشار
- به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان
از دذیر احمد، گردآوری دکتر سید حسن عباس
به کوشش ایرج افشار
به کوشش ایرج افشار: اصفهانیان و دریانگشت
به کوشش ایرج افشار: اصفهانیان و دریانگشت
به کوشش ایرج افشار و علی محمد هنر
به کوشش محمدر سول دریانگشت
پژوهش و نگارش دکتر هاشم رجبزاده
به کوشش ایرج افشار
مقدمه دکتر عارف نوشاهی
به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان
به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان
به کوشش ایرج افشار
به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان
به کوشش محقق کلین با همکاری محقق افسری راد
به کوشش ایرج افشار و علی محمد هنر
به کوشش ناصر مطلبی
تألیف دکتر محقق سیاسی
به کوشش میلاد غلیمی
به کوشش کریم اصفهانیان
از دذیر احمد، ترجمه دکتر سید حسن عباس
تألیف ابوطاهر محمدبن محمد یحیی غوفی
به کوشش ایرج افشار و با یاری جواد بشیری
به کوشش ایرج افشار
به اهتمام میلاد غلیمی



بها : تومان